الكتاب: تحفه حكيم مؤمن يا تحفة المؤمنين (فارسي)
المؤلف: محمد مؤمن بن محمد زمان الطبيب التنكابني
الجزء:
الوفاة: ق١١
المجموعة: طب
تحقيق: مقدمه دكتر محمود نجم آبادى عضو انجمن بين المللى تاريخ طب
الطبعة:
سنة الطبع:
المطبعة:
الناشر: كتابفروشى مصطفوى
ردمك:
ملاحظات:

تحفه حکیم مؤمن
یا تحفة المومنین
تألیف
محمد مؤمن حسینی طبیب
ابن محمد زمان دیلمی طبیب شاه سلیمان صفوی
با مقدمه دکتر محمود نجم آبادی
عضو انجمن بین المللی تاریخ طب
" کتابفروشی مصطفوی "

مقدمه
بسم الله الرحمن الرحیم
رب اشرح لی صدری ویسر لی امری
نگارش این مقدمه گر چه برای شناسائی کتاب " تحفه حکیم مؤمن " است اما از نظر آنکه خوانندگان
گرامی این کتاب به خوبی از مفاد آن اطلاع حاصل نمایند احتیاج به توضیح و تشریح در اطراف عوامل و مسائل جندی
درباره سیر تکامل کتب طبی در کشور ما است که اطلاع بدانها به نظر این جانب مرسد بسیار ضروری مباشد
بدین معنی که باید مقدمه‌ای بر اصل مقدمه نگاشت تا مطلب و موضوع کتاب " تحفه حکیم مؤمن " روشن گردد.
چند کلمه درباره تاریخ پزشکی طب در تمام ادوار با آدمی همراه بوده به این معنی که چون
درد و رنج در زندگی با بشر توأم است پس راه علاج و چاره آن نیز مطمح نظر بشر بوده است.
از روزی که آدمی برای رفع درد و رنج از خود با ساده‌ترین وسائل به درمان خود پرداخته تاکنون
که مثلا به زایمان بی درد و امثال آنها میپردازد مقصد و مقصود یکی بوده است فقط عامل یا عواملی که در آن
دخالت داشته‌اند زمان و وجود خدمتگزاران بشر و اکتشافات و اختراعات بوده است و بس.
در ایران و هند و یونان و روم و آشور و کلده و مصر و تمام دنیای متمدن قدیم مردم از طب اطلاعاتی
داشتند و در هر یك از این کشورها مردمی که به کار طب و طبابت میپرداختند گاهی به صورت کاهن گاهی
به صورت موبد و امثال ذلك در کسوت طبابت به خدمت مشغول بودند که اغلب با خرافات و موضوعات اسرار آمیز
همراه بوده ولی کسی که توانست طب را از صورت خرافات و اسرار و ارتباط آن با معابد بیرون آورد و ثابت کرد که
زندگی و مرگ بر طبق قوانین منظم و مرتب انجام میگیرد و به علاوه مسائل اجتماعی و اخلاقی و وظائف وجدانی
برای طبیب معین نمود بقراط است. همین وظائف اجتماعی و اخلاقی طبیب که تا امروز تقریبا نکته بدان

اضافه نگردیده است " سوگند نامه بقراط " مباشد.
در کشور ما در ایران طب و طبابت ادوار مختلفه‌ای دارد که دانستن آن بفائده نیست:
الف در دوران هخامنشی طب ما قبل اسلام در ایران غیر از مایه‌ای که در کشور ما بوده از یونان
نیز اقتباس گردیده است.
در دوران هخامنشی یکی از ادوار درخشنده طب ایران بوده و به نسبت زمان یعنی در دو هزار
و پانصد سال قبل این علم مقام و ارج بزرگی داشته است.
در کتب مذهبی زرتشت از طب و حفظ الصحه یعنی پزشکی و بهداشت و مخصوصا از بهداشت بسیار
سخن گفته شده و اوامر و تأکیدات بلیغه درباره مراعات مسائل بهداشتی صادر گردیده است.
در این دوران طبقه بندی پزشکان معمول بوده که مهمترین آنها طبیب (پزشك) جراح (کرتو پزشك
یا کارد پزشك) منتر پزشك (پسیکیاتر psychiatre) گیاه پزشك مباشند.
از این دوران دستورها و نوشته‌های چندی در اوستا موجود است که در حقیقت قسمتی از کتب طبی
آن زمان مباشد.

ب در دوران ساسانیان مایهء طب دوران هخامنشی به دوران ساسانیان انتقال یافت منتهی
بر اثر اختلاف مذهبی که در امپراطوری روم شرقی بین امپراطوران و علماء و پزشکان پیدا شد دوره جدیدی
در تاریخ طب ایران و نتیجه آن بر روی طب اسلامی هویدا گردید که شایان دقت و توجه فوق العاده است.
دانشمندان روم شرقی به ممالك مجاور مخصوصا ایران مهاجرت نموده و با کمك پزشکان ایران و حمایت
پادشاهان ساسانی به خصوص شاپور اول و شاپور دوم و انوشیروان دادگر به افاده فضل و دانش اشتغال ورزیده
و نتیجه آن چنین شد که بیمارستان و مدرسه طب جندی شاپور تأسیس گردید که در آن هم به درمان بیماران
میپرداخته و هم تدریس طب به عمل مآمد و این دوره یکی از ادوار درخشنده تمدن ایرانی و یکی از منابع
بزرگ طب اسلامی مباشد که کتبی چند نیز از یادگارهای این عهد باقی مانده است.
در دوران انوشیروان پادشاه بزرگ ساسانی انقلاب بزرگی در عالم طب ایران (بلکه دنیا) پیش آمد
که کم نظیر است و آن تأسیس " کنگره پزشکی " است بدین معنی که انوشیروان دادگر در سال بیستم سلطنت
خود امر داد اطباء جندی شاپور به دار السلطنه مدائن (تیسفون) حاضر گردند و انجمنی برپا سازند که
اطباء به مباحثه و مناظره پردازند و درباره طب و فلسفه بحث وفحص نمایند و اولین کنگره با حضور چهار طبیب
بزرگ در دربار پادشاه ساسانی تشکیل یافت که عبارتند از:
۱ جبرئیل طبیب جندی شابوری که سمت حکیماشی گری داشت.
۲ بیادق طبیب که به ترجمه و تالیف کتب طبی اشتغال داشت.
۳ سرجس رأس العینی فیلسوف که ترجمه کتب فلسفی را منمود.
٤ برزویه حکیم که به ترجمه کتب حکمای هندی اشتغال داشت.
پس بیان مطلب بالا از این نظر بود تا اندازه‌ای روشن شود که در دوران ساسانیان ترجمه و
تألیف کتب طبی و اقتباس از کتب یونانیان و هندیان معمول بوده و آثار گرانبهائی از آن دوران به یادگار مانده

است که اگر بخواهیم به شرح تمام آنها بپردازیم مطلب به درازا کشد.
ج در دوران اسلامی پس از غلبه عرب بر ایران و انقراض سلسله ساسانیان و اشاعه زبان عربی
تمام میراث ساسانیان به اضافهء میراث بزرگ یونانیان به مسلمین واگذار گردید.
مثلا در دوران ساسانیان بیمارستان و مدرسه طب در جندی شاپور بود اما در دوران عباسیان این مرکز
(یعنی جندی شاپور) به بغداد انتقال یافت.
توضیح آنکه خلفای عباسی مخصوصا هارون و مأمون بر اثر تشویق فوق العادهای که از علماء و
دانشمندان نمودند و اطباء جندی شاپور را گاهی به عنوان معالجه و زمانی برای استقرار در بغداد به این شهر
خواندند کم کم بغداد مرکز علم به خصوص دانش پزشکی گردید و ستارهء جندی شاپور به حالت افول رفت.
هارون و مأمون در تشویق علماء چنان کوشا بودند که مگویند مأمون به وزن ترجمههائی که
حنین بن اسحق عبادی معروف از یونان به عربی منمود طلا مداده است.
مگویند دار الترجمه ای که حنین ریاست آن را عهده دار بود نود نفر مترجم و شاگرد داشته است.
خلاصه آنکه به برکت تعالیم اسلامی که دربارهء خیرات و میراث و طلب علم تأکیدات بلیغه شده
مسلمین به خدمات بزرگی در علم طب و ترجمه و تألیف و تصنیف کتب توفیق یافتند و اینك کوشش مشود که
این قسمت یعنی ترجمه و تالیف و تصنیف کتب طبی که رابطه آن با همین کتاب " تحفه حکیم مؤمن " بسیار
زیاد است کمی مشروح تر بیان گردد.

بر اثر تعالیم اسلامی و تشویقهای مصادر امور فصل جدیدی در تاریخ طب اسلامی پیدا شد که در این
دوران مترجمین به کار ترجمه اشتغال ورزیدند و بسیاری از کتب طبی و فلسفی و علمی یونانی به عربی ترجمه شد.
غیر از دسته‌ای که در شرق ممالك اسلامی به ترجمه و تالیف و تصنیف کتب پرداخته دسته دیگری در
مغرب قلمرو اسلام یعنی تونس والجزیره و مراکش واندلس (اسپانیا) نیز به ادامه این خدمت اشتغال داشته‌اند
به علاوه غیر از دستهء مترجمین دسته دیگری بنام مؤلفین مباشند که پس از مطالعه کامل ترجمه کتب
یونانی خود توانسته‌اند کتبی تألیف و تصنیف نمایند و اینان چه در ممالك شرقی و چه در ممالك غربی کشورهای
اسلامی زیاد مباشند که از این راه خدمات گرانبهائی به جهان پزشکی نموده‌اند منتهی خدماتی که توسط
پزشکان در ممالك شرقی اسلامی به عمل آمده از خدمات پزشکان ممالك غربی گرانبهاتر بوده است.
اما در میان مؤلفین اسلامی عدهء زیادی از اطباء ایرانی مباشند که کتب و مؤلفات آنان اثر بزرگی
در طب اسلامی گذارده است که بهترین ادوار طب اسلامی را تشکیل مدهد.
باید گفت قسمت مهمی از کتب اسلامی توسط پزشکان ایرانی به رشته تحریر در آمده و ایرانیان
به برکت اسلام توانستند نقش بسیار بزرگی در طب اسلامی ایفاء نمایند و بزرگترین سهم را در طب اسلامی
ایرانیان داشته‌اند و حق آن است بگوئیم " طب اسلامی ایرانی ".
حال که مطلب بدین جا کشید بد نیست بدانیم که اختصاصات طب اسلامی مخصوصا خدمات ایرانیان
چه بوده است.
پزشکان اسلامی شاگردان بقراط و جالینوس مباشند که با کمال دقت کتب طبی آنها را فرا گرفته
و به خوبی از عهدهء این امر بر آمده و بهترین و بزرگترین تلامذه مکتب آنها هستند که با کمال تواضع و احترام
و فروتنی و صفاتی که باید در یك شاگرد وفادار باشد درباره استادان خود قائل بوده و پس از آنکه درس

استاد را به خوبی فرا گرفتند کم کم بر عقاید و آراء آنان ایراداتی نموده و بر اثر استقلال فکری توانستند پس از
حلاجی کردن کتب اساتید بر آنها خرده گیری نموده آنچه که با عقل و تجربه موافقت داشته قبول و نسبت به
آن قسمت که با عقل و تجربه (بفراخور معلومات آن زمان منافات داشته و یا آنکه نقائصی در کتب آنها مشاهده
منموده‌اند ایراد گرفته خود کتب و رسائل گرانبها به رشته تحریر در آورده‌اند که از بزرگترین تألیفات
اسلامی است.
مثلا رازی پزشك بزرگ ایرانی در مقدمه کتاب " شکوك بر جالینوس " از کار خود عذر خواسته و
میگوید: " مقام جالینوس بر هیچکس پوشیده نیست و ممکن است بعضی از کوته‌نظران مرا بدین کار سرزنش
و ملامت نمایند ولی فیلسوف و حکیم بر من خرده نخواهند گرفت به دلیل آنکه در حکمت و فلسفه تقلید جائز
نیست و مباست از روی دلیل و برهان صحبت و گفتگو به عمل آید و اگر جالینوس زنده مبود مرا بدین تألیف
ستایش مکرد ".
نتیجه که از این جنبش عملی پیدا شد آنکه استادان بزرگ اسلامی به وجود آمدند بمانند:
علی بن طبری صاحب کتاب " فردوس الحکمه "
و محمد زکریای رازی قریب صد و چند جلد کتاب و رساله در طب بمانند " حاوی " و " منصوری " و
" طب الملوکی " و " مرشد " و " آبله وسرخك " و امثال ذلك.
وابن مندویه اصفهانی کتاب " کافی "
وعلی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی کتاب " کامل الصناعة الطبیه الملکی ".

و شیخ رئیس بوعلی سینا صاحب کتاب " قانون " و " قولنج " و " نبض " و امثال آنها.
و سید اسمعیل جرجانی صاحب کتاب " ذخیره خوارزمشاهی " و " خفی علائی " و " یادگار " و " اغراض ".
وابن رشد قرطبی صاحب کتاب " کلیات " و " سموم " و " شرح برقانون " و " تریاق ".
وابن زهر اندلسی صاحب کتاب " اغذیه " و " تذکره دواء مسهل " و " التیسر في المداوات والتدبیر ".
وابوالقاسم بن خلف الزهراوی صاحب کتاب " التصریف "
وبوسهل مسیحی صاحب " صد باب یاالمائة في الطب ".
وعده زیادی از اطباء مسلمین مؤلفات مفیده دیگر تألیف نمودند اما درخشان‌ترین ادوار طب اسلامی
که اثر مؤلفات و کتب آن ادوار بر روی طب دنیا مانده است مربوط به قرون سوم و چهارم و پنجم و ششم هجری
قمری است و اطباء ایرانی توانسته‌اند در این امر اثرات بزرگ باقی بگذارند عبارتند از: محمد زکریای رازی –
وعلی بن عباس مجوسی اهوازی و شیخ رئیس ابوعلی سینا و سید اسمعیل جرجانی.
حال بطور اختصار متذکر میگردیم نتیجه‌ای که از زحمات مسلمین مخصوصا ایرانیان در جهان
پزشکی به عمل آمد آنکه:
اولا طب پراکنده یونانی را مرتب و بدان اضافاتی نموده و از صورت سابق به صورت جدیدی در آورده‌اند
ثانیا طب را از صورت نظری بیرون آورده و طب عملی را ایجاد نمود و علم الامراض را بسط داده
و بسیاری از بیماریها که تا آن زمان از آن اطلاع نبوده در عالم طب وارد ساخته‌اند.
ثالثا اثر داروها را در طب از نظر وظائف الاعضاء وارد ساخته‌اند. که بالنتیجه تا قرن شانزدهم و
هفدهم میلادی طب اروپا را تحت تعالیم خود قرار داده‌اند.
عدهء زیادی از اطباء اروپا دنبالهء افکار اطباء اسلامی را گرفته که بنام آرابیست (Arabistes)
معروف مباشند که تا اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم میلادی در اروپا طرفدار زیادی داشته و اینان که
در اروپا دستهء مقتدر و بزرگ اطباء بوده‌اند تابع افکار اطباء اسلامی شده مراکز و

مکاتبی بمانند مکتب سالرن
(Salerne) وبولونی (Bologne) وپادوا (Padoue) در ایتالیا و مکتب من پلیر
(Montpellier)
در فرانسه تألیف یافته شاگردان مکاتب اسلامی بوده‌اند.
نفوزی که تراوشهای قلمی پزشکان اسلامی در قرون وسطی در طب اروپا نموده
است به اندازه زیاد
است که در این مختصر نمسگنجد من باب مثال مگوئیم ترجمه لاتینی قانون ابن سینا
تقریبا سی دفعه چاپ
شده است.
همچنین کتاب " آبله و سرخك " رازی که به لاتینی ترجمه گردیده است چهل مرتبه
چاپ و به اغلب
السنه ترجمه و بسیاری از کتب دیگر نیز ترجمه و چاپ گردیده است.
لازم است بدانیم از کسانی که به ترجمه قانون شیخ و حاوی ومنصوری رازی و
کتاب تصریف ابوالقاسم
پرداخته ژرادد وکرمن (Cterad de cremone) معروف است. به علاوه کسی
که اطلاعات طبی اسلامی را
به اروپا سوقات برده است ژردبرد وریاك (۱۰۰۳، ۹۳۰ میلادی Gterbert
dAurillac) و پس از وی
آرشوك ریموند (Archevequ raymond) است.
به هر حال شرح مبسوط بالا از نظر وضع پزشکی و ترجمه و تالیف و تصنیف کتب
طبی در دوران تمدن
اسلامی و اثر آنها بر روی طب دنیا بود.

دوران تجدد طب ایرانی چنان که در بالا مسطور گردید بهترین ادوار طب کشور ما (بدون در
نظر گرفتن طب معاصر) در دوران اسلامی تا عهد مغول بود.
اما تجدد طب ایرانی از طلوع دخیره خوارزمشاهی تألیف سید اسمعیل گرگانی شروع مگردد که
در سطور آتی از آن صحبت خواهیم کرد باید دانست که عموم کتب طبی در دوران تمدن اسلامی جز چند
کتاب طبی که به زبان پارسی بوده بقیه به زبان عملی آن دوران یعنی عربی بوده است چنان که محمد بن زکریای
رازی طبیب عالیشأن ایرانی تمام مؤلفات طبی و غیر طبی‌اش به زبان عربی بوده است.
قدیم‌ترین کتاب طبی پارسی که کتاب " الانبیه عن حقایق الادویه " تألیف " ابومنصور موفق بن علی
الهروی " طبی فارسی است (که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دولتی وین (اطریش) موجود است) و کتاب " هدایه
ابوبکر اخرینی " است ولی پس از تحقیقاتی که عدهء از محققین بمانند مرحوم علامه قزوینی و آقای مجتبی
مینوی نموده‌اند چنین معلوم مشود که به احتمال قوی قدیم‌ترین کتاب طبی فارسی کتاب " هدایه ابوبکر
اخوینی " باشد. اسم دیگر کتاب " هدایة المتعلمین " است که نسخه بسیار قدیمی است و اکنون در کتابخانه
بدلئیان شهر اکسفور انگلستان موجود است و معروف چنین است که این نسخه در کتابخانه ذیقیمت
شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله بوده و سپس به کتابخانه بدلئیان انتقال یافته است.
سبك وسیاق کتاب بمانند
کتب قرن چهارم و پنجم هجری قمری است و مؤلف شاگرد شاگرد محمد زکریای رازی است و بدین ترتیب متوان
نتیجه گرفت که قطعا تافوت رازی پزشك نامی ایران ۳۱٤ یا ۳۲۰ هجری قمری و پس از وی تا مدتی کتاب
طبی به زبان پارسی تحریر نگردیده تا دوران ابن سینا یعنی قرن پنجم هجری قمری که ابن سینا کتب چندی
به فارسی نوشته است.
(برای اطلاع زیادتر رجوع شود به مجله یغما سال سوم شماره دوازدهم مقاله آقای مجتبی مینوی

و همچنین به تعلیقات چهار مقاله (مقاله چهارم) صفحات ٦٣٧٨، ٣٨٤)
ابن سینا مؤلفاتی معدود و محدود در طب به فارسی دارد که انگشت شمار میباشد بمانند رساله نبض و رساله
جودیه (یا منسوب بوی) (رجوع شود برساله جودیه تصنیف شیخ رئیس ابوعلی سینا با مقدمه و حواشی و تصحیح
دکتر محمود نجم آبادی که از طرف انجمن آثار طبی طبع شده ١٣٣٠ شمسی تهران).
درباره کتب کحالی کتابی بنام " نورالعیون " تالیف ابوروح محمد بن منصور بن ابی عبد الله گرگانی که
به سال ٤٨٠ هجری قمری در زمان ابوالفتح ملکشاه بن محمد تالیف کرده است و کتاب دیگری که در همین
زمینه به زبان فارسی آمده که قاعدة باید ترجمه از همان در تذکرة الکحالین تألیف علی بن عیسی کحال
نصرانی بغدادی است که در حدود سال ٤٠٠ هجری قمری تالیف و آن را به فارسی ترجمه کرده است (رجوع
شود به مقاله نافعه استاد سعید نفیسی صفحات ٣٨ تا ٤٣ شماره اول مجله جهان پزشکی سال ١٣٢٦ شمسی).
باری منظور آنست که تجدد طب ایران یا به اصطلاح فرانسویها این رنسانس (Renaisance) در
حقیقت یادگار پزشك بزرگ ایرانی زین الدین (با شرف الدین) ابوابراهیم اسمعیل بن حسین بن محمد بن احمد
الحسینی الجرجانی متوفی به سال ٥٣١ هجری قمری است.
دانشمند بزرگ ایرانی که بنام سید اسمعیل جرجانی مشهور است جنبش و نهضتی عظیم در مؤلفات طبی در
تمدن اسلامی به عمل آورد و آن این که کتب تالیفی خود را به زبان پارسی به رشته تحریر در آورد و اولین آن را بنام
خوارزمشاه " ذخیره خوارزمشاهی " نام گذارد.

موضع کتاب مذکور از علم طب چه عملی و چه نظری است و چنان که از مقدمه کتاب مستفاد
مگردد سال تالیف این کتاب مستطاب ٥٠٤ هجری قمری است و گرگانی آن را بنام خوارزمشاه قطب الدین
تالیف کرده است.
مؤلف در مقدمه کتاب چنین گوید: " چون تقدیر ایزد چنان بود که جمع کننده این کتاب بنده
دعاگوی خداوند خوارزمشاه العالم العادل قطب الدین قاهرة الکفرة والمشرکین عماد الدوله فخر الامة ابوالفتح
محمد بن عین الدین معین امیر المؤمنین رحمة الله قصد خوارزم کرد و به خدمت این خداوند نیکبخت شد اندر
سال پانصد و چهار از هجرت سید ابرار و خوشی هوا و آب ولایت خوارزم بدید و سیرت و سیاست و عدل این
خداوند بشناخت و امنی که در آن ولایت هست از سیاست و هیبت ثمره آن بیافت آن مقام اختیار کرد و
اندر ولایت عدل و دولت او بیاسود و بنعمت وی مستظهر گشت و بر احوال خود بدید واجب دانست حق نعمت
او شناختن و شکر آن گذاردن و رسم خدمتگزاری بجای آوردن و ثمره علم که مدتی عمر خود را اندر آن
گذاشته است اندر ولایت این خداوند نشر کردن بدین نیت این کتاب بنام خداوند جمع کرد و این کتاب را
" ذخیره خوارزمشاهی " نام کرد تا همچون نام خداوند اندر آفاق معروف گردد و همچون خوب نامی او اندر
جهان دیر بماند.. ".
آنگاه در مقدمه باز چنین منگارد: ".. وبپارسی ساخت تا به برکات دولت او منفعت این
کتاب به هر کس برسد و خاص و عام را بهره باشد انشاء الله تعالی ".
و باز جای دیگر در همین مقدمه مگوید ".. اگر چه این خدمت بپارسی ساخته آمده است
لفظهای تازی که معروف است و بیشتر مردمان معنی آن دانسته و بتازی گفتن سبك تر باشد آن لفظ هم بتازی
یاد کرده آمد تا از تکلیف دور باشد و بر زبان روان‌تر باشد و از این لفظها بیشتری بپارسی نیز

گفته‌اند تا هیچ
پوشیده نماند.. ".
سپس مافزاید: ".. چون بنده دعاگو جمع کننده این کتاب اسمعیل بن الحسین بن محمد بن احمد
بن الحسین الجرجانی حال این ولایت بدید و حاجتمندی این ولایت بعلم طب شناخت این کتاب برسبیل خدمت
این خداوند بساخت.. ".
فهرست ابواب و فصول کتاب ذخیره مشتمل برد کتاب مباشد که عینا همان اصطلاحات و عباراتی را
که پزشك ایرانی در هشت قرن بیان داشته نقل منمائیم:
کتاب نخستین اندر شناختن حد طب و مقصد آن و شناختن گوهر تن مردم و چه چیزی و چگونگی
و شناختن ماده‌ها و خلطها و مزاجها و احوال عادتها و تشریح اندامها و یاد کردن قوتها اندامها.
کتاب دوم اندر شناختن حالهای تن مردم از تندرستی و بیماری و انواع و اعراض اسباب آن و
شناختن نبض وتفسره و شناختن احوال هر چه از تن بیرون آید چون عرق و لنت و بول و غایط و آنچه از جمله
شناختن اعراض باشد اندرین کتاب باشد.
کتاب سوم اندر نگاهداشتن تندرستی و تدبیر هوا و مسکن و شناختن احوال غذا و تدبیر طعام و شراب
و تدبیر خواب و بیداری و تدبیر حرکت و سکون و شناختن احوال کسوتها و عطرها واسفرغم و به کار داشتن
روغنها و تدبیر قی کردن و داروی مسهل خوردن و تدبیر فصد و حجامت ودبوجه وحقنه و شیاف و تدبیر اعراض
نفسانی چون شادی و اندوه و اندیشه کارها و غیر آن و تدبیر حالهائی که اندر تن مردم پدید آید و پدید آمدن

آن نشان‌های بیماری بود که خواهد بود و تدبیر پروردن اطفال و تدبیر پیران و مسافران جمله اندرین کتاب باشد
کتاب چهارم اندر استخراج مرض یعنی اندر شناختن هر بیماری که کدام بیماریست و شناختن
نضج و بحران و شناختن حال بیماران که چگونه خواهد بود از نیك و بد و این را اطمینان تقدمة المرفه گویند.
کتاب پنجم اندر یاد کردن تب و اسباب و علامات و انواع آن و احوال و علاج آن.
کتاب ششم اندر علاج بیماریها از فرق تا بقدم.
کتاب هفتم اندر علاج آماسها و ریشها و تدبیر شکافتن و داغ کردن و علاج اندامی که تباه شود و تدبیر
شکستکی و آزردگی.
کتاب هشتم اندر پاکیزگی و آرایش ظاهری.
کتاب نهم اندر زهرها و پازهرها.
کتاب دهم در تعبهای چند که در آنجا ظاهر شود.
تمام شد فهرست کتاب هر کدام از این کتابها شامل چندین گفتار و هر گفتار شامل چندین باب است
غیر از کتاب ذخیره خوارزمشاهی سید اسمعیل را سه کتاب دیگر نیز بپارسی است که عبارتند از " خف
علائی یا خفی علائی " و " اغراض الطبیه ومباحث العلائیه " و " یادگار " که همه بپارسی مباشند و همه آنها
نمونه تجدد مؤلفات طبی اسلامی است که بپارسی توسط پزشك نامی ایران شروع گردیده است.
گر چه مطلب بالا و شرح کتب تألیفی سید اسماعیل کمی طولانی گردید ولی از نظر آنکه ریشه و
سابقه تألیف کتب طبی فارسی را در جهان پزشکی ایران بدانیم شرح بالا ضروری به نظر مرسید.
نکته دیگر که دانستن آن برای شناسائی کتاب " تحفه حکیم مؤمن " بسیار لازم است آنکه کتب
طبی چه فارسی و چه عربی عموما جامع مباشند بدین معنی که جمیع شعب علم طب در آنها به رشته تحریر در
آمده است مانند قانون شیخ که شامل پنج کتاب بدین ترتیب:
۱ کلیات که شامل چهار فن است.
۲ ادویه مفرده که شامل دو جمله است.

۳ امراض اعضاء بدن انسان از سر تا قدم که شامل بیست و دو فن است.
٤ امراض جزئیه که مختص به عضوی نیست و زینت که شامل هفت فن است.
٥ ادویه مرکبه (اقرا باذین) که شامل مقالات و دو جمله است.
یا آنکه کامل الصناعة الطبیة الملکی تألیف علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی شامل دو کتاب
است اولی نظری دومی عملی.
منتهی آنکه بعضی از مؤلفین و مصنفین کتب طبی تالیفاتی درباره قرابادین (یا اقرابادین یا
اقراباذین که همان Therapeutque فرانسه که به علم الادویه متوان آن را ترجمه نمود) دارند و این شعبه
از علم طب که ثمره دانش پزشکی چه نظری و چه عملی است اصولا محل و مکان مخصوص در علم طب دارد
مضافا برانکه در قدیم بسیار بسیار معتبر بوده است.
باری سید اسمعیل طبیب بزرگ ایرانی تجدید وتجدد تالیف کتب طبی را در تمدن اسلامی به راه انداخت
و پس از وی باید گفت دیگران تقریبا از روی نسخه وی دنباله این تجدد را گرفته و کتب و رسائل مختلفه
بر همان روش تألیف کرده است.

اما پس از حمله مغول بر ایران و خرابی و قتل و غارت و آن همه صدمات و لطمات که بر کشور ما وارد
شد متأسفانه باید گفت تا دوران قاجاریه کتاب و رساله طبی (در هر یك از علوم) بمانند مؤلفات سابقین به رشته
تحریر در نیامده است.
در دوران سلسله‌های چنگیزیان و تیموریان و صفویه و زندیه و افشاریه طب کشور ما وبالنتیجه ثمره
و نتیجه آن که مؤلفات طبی باشند نه شبیه سابق و نه بمانند لاحق بوده است فقط یکی دو نمونه از این کتب
و رسائل دیده شده که یکی از آنها همین " تحفه حکیم مؤمن " است.
پس با ذکر مطالب بالا جنبش و سیر وتجدد مؤلفات طبی از دوران هخامنشی تا دوران تالیف " تحفه
حکیم مؤمن " کمی روشن شد. اینك به معرفی کتاب " تحفة المؤمنین " میپردازیم و اگر اطاله مطلب شد امید
است خوانندگان راقم سطور این مقدمه را ببخشند.
حال برویم بر سر " تحفه حکیم مؤمن ".
مولف " تحفه حکیم مؤمن " یا " تحفة المؤمنین " محمد مؤمن بن میرزا محمد زمان تنکابنی است چنان که
خود در مقدمه کتاب بدان اشاره مینماید بدین نحو:
" و بعد بر ناظران حقایق رس مکشوف مدارد که والدین ذره بمقدار میرزا محمد زمان تنکابنی دیلمی
طاب الله ثراه.. ".
وی طبیب مخصوص شاه سلیمان صفوی است که کتاب را برای این پادشاه تألیف نموده است ووجه
تسمیه آن به " تحفة المؤمنین " یا " تحفه حکیم مؤمن " از روی اسم مؤلف محمد مؤمن مباشد چنان که مؤلف در
مقدمه چنین گوید:
".. و چون والد وجداین ببضاعت منتسب به خادمی درگاه خواقین کامکار وسلاطین عالمقدار
و خاندان بهیه مرتضویه و دودمان مضیه علیه صفویه بوده‌اند و این بمقدار نیز بمیامن اخلاص موروثی بملازمت
رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه پیغمبر صلی الله وآله و سلم ناصر چاکران ائمه اثنی عشر حافظ ملت بیضا خاتم الانبیاء ناصر

مذهب حق ائمه هدی شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان
سکندر حشمت صاحبقران
سلیمان شأن بالقدر والاسم والمکان لایزال مویدا بالتأییدات السبحانیه وموبدا بابدیة
الجلال الربانیة مفتخر
و سرافراز بود لهذا این مجموعه مسمی به تحفة المؤمنین را مسمی باسم سامی و نام
گرامی آن ممالك الرقاب
موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی از این لایقتر
بدرگاه شاهنشاه نمیدانست:
پای ملخی نزد سلیمان بردن * عیب است و لیکن هنر است از موری.. "
باید دانست که در میان مؤلفات طبی از ابتدای اسلام تا حمله مغول کتبی چند
همانطور که در بالا
مذکور افتاد بمانند این کتاب تحت عناوین " قرابادین " و یا " ادویه مفرده ومرکبه "
و یا " مفردات " و امثال آنها
به رشته تحریر در آمده که عموما به زبان عربی بوده‌اند و هر کدام از مؤلفین به قدر
قوه و دانش خود زحماتی را
عهده‌ار شده‌اند.
پس از حمله مغول به ایران تا دوران مؤلف تحفه حکیم مؤمن یعنی تا اواخر عهد
صفویه از کتب طبی
پارسی بمانند تحفه حکیم مومن دیده نشده و همانطور که در بالا بیان گردید
متأسفانه در باب مؤلفات طبی
کشور ما فقیر بوده است.
اما تحفه حکیم مؤمن نتیجه مطالعات مؤلف از اغلب کتب مؤلفة تا دوران خود
مباشد بدیهی است
جز این هم نمتواند باشد چرا که در آن دوران تحصیل علم طب (که عموما با فلسفه
یعنی حکمت الهی توأم

بوده است) به مانند این دوران نبوده بلکه تلمذ در خدمت استاد به اشکال مختلفه مثل دیدن بیماران و نسخه
نویسی و امثال آنها بوده چنان که تا یکصد سال قبل (بلکه تا پنجاه سال قبل) در کشور ما هنوز این رویه رایج
بوده است بنابراین برای کسی که میخواسته چنین کتابی تألیف نماید جز آنچه در خدمت استادش باید
بیاموزد از کتابهای قدما هم باید استفاده کامل نماید و این مطلب از خلال صحائف تحفه ودیباچه کتاب به خوبی
مشهود میگردد بدین شکل:
".. و به جهت اقتصار اسامی قائلین هر اثر را و دواء مجهول الماهیة که در کتب ملاحظه شده در
قید تحریر در نیاورده، و در ذکر درجات کیفیات آنچه بتجربه و قیاس آنست دانسته به همان اکتفا
نموده مگر در بعضی که اشاره به آن لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و
سایر کتب انصاف و دانش و استقرار پوشیده نخواهد.. ".
اما نکته اصلی که باید مد نظر داشت آنکه عموم مؤلفات طبی در هر رشته از طب به سبك و سیاق تألیف
اولی با اضافاتی چند به عمل آمده و تحفه هم یکی از آنهاست با مراعات چند نکته اساسی که در تألیف آن
به کار رفته است.
اول آنکه تقریبا متوان گفت پس از کتاب ذخیرهء خوارزمشاهی از دوران خوارزمشاهیان تا دوران
شاه سلیمان صفوی کتابی بمانند تحفه در زبان پارسی به رشته تحریر در نیامده است.
دوم آنکه کتاب تحفه نتیجه‌ای از مطالعات و تجارب شخصی مؤلف و استفاداتش از اغلب کتب تألیفی
قبل از وی مباشد، چنان که مؤلف در مقدمه کتب بدان اشاره مینماید بدین نحو:
"... با وجود حدت صائب و ذهن ثابت مدتی دراز بر معالجات به دستور اجداد و استادان امجاد
کوشیده و مجربات چندی از آن مخلف گشته خواست که در سلك جمع و تربیت آورده تا آنچه این خادم
مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس

نموده مجموعه سازد بنابراین
لازم دانست که به قدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات
بدیعی (۱) بلغت فارسی نوشته و مساهله در تحقیق ادویه و بیان خواصی نموده و عطاران بی بضاعت به آن اکتفا
کرده کتب معتبره متروك گشته و از جهت اشتباهات او اکثر ادویه مؤثره مبدل بعدیم الخاصیه شده خواست که
به قدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده‌اند و هر چه صاحب اختیارات ذکر ننموده در سلك تحریر آورده

---

(۱) اختیارات بدیعی کتابی است در طب فارسی تألیف علی بن حسین الانصاری مشهور بحاجی زین العطار که به " اختیارات البدیعی في الادویة المفرده والمرکبه " معروف مباشد تاریخ تالیف آن طبق گفته حاجی خلیفه در کشف الظنون سنه ۷۷۰ هجری قمری است.
این کتاب شامل دو مقاله است اولی در مفردات و دومی در مرکبات است مؤلف یك یك ادویه را به ترتیب
حروف تهجی از الف تا یاء با ذکر اینکه آیا حیوانی یا نباتی یا معدنی است و از کدام قسمت آنها مؤثر است
با بیان خواص آنها و این که با آنها چه نوع دارو مسازند و در چه بیماریها استعمال منمایند با ذکر جمیع استعمالات شیمیائی آن دوران مانند شیاف و مرهم و ضماد و گرد و حب و قرص و امثال آنها را به تحریر در آورده
است اختیارات بدیعی تا به حال چاپ نشده است.
مؤلف تحفه حکیم مؤمن در باب کتاب " اختیارات بدیعی " عقیدهء خاصی داشته است.

لهذا کتاب مالایسع الطبیب جهله (۱) مشهور بجامع بغدادی را که در اکثر امور مناط اعتبار دانسته وفی الواقع
مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده و هر چه از جامع ابن بیطار (۲) وغیره از کتب نقل آن ضرور و
باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نامرعی نگذاشته و هر چه از کتاب تذکره اولوالالباب مشهور
بجامع انطاکی (۳) که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تألیف نموده و در بعضی از امور
(۱) این کتاب مالایسع الطبیب جهله یا مالا یسمع الطبیب جهله تألیف یوسف بن اسمعیل خوئی شافعی
معروف " بابن الکبیر " است که مختصری از مفردات ابن بیطار مباشد و مؤلف نام آن را جامع گذارده است و شامل
دو کتاب و یا دو قسمت است اولی در ادویه مفرده واغذیه و دومی در مرکب و بر هر دو کتاب مقدمه‌ای مربوط
به قوانین و احکامی که شناسائی آنها لازم است مباشد. تاریخ فراغت از طبع کتاب جمادی الاخر سنه ۷۱۱
هجری قمری است.
ترجمه آن به ترکی در عصر سلطان مراد خان ثالث توسط حسن بن عبد الرحمن انجام یافته است
کتاب جامع کتابی است جلیل القدر بمانند اصلش که جامع ابن بیطار مباشد و بر آن اضافاتی دارد
عدهء نیز ابواب و فصولی از آن را توضیح و تشریح نموده‌اند.
(ترجمه از کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون تالیف حاجی خلیفه معروف بملا کاتب
چلبی چاپ دوم اسلامبول ۱۳٦۰ هجری قمری ۱۹۳۰ میلادی جلد دوم ستون ۱۵۷۵).
(۲) جامع المفردات الادویه والاغذیه یا جامع القوی الادویه والاغذیه یا مفردات ابن بیطار ابن
کتاب تألیف ضیاء الدین عبد الله بن احمد مالقی اندلسی (از اهل مالقه Malaga اسپانیا اندلس) معروف به ابن
بیطار متوفی به سال ٦٤٦ هجری قمری است که معروف " بجامع مفردات الادویه والاغذیه " و از کتب معتبره طب
قدیم مباشد این کتاب توسط جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم الانصاری

(متوفی سال ۷۱۱ هجری قمری
مختصر و بترکی نیز به ترتیب حروف تهجی ترجمه شده است) عده دیگر از اطباء نیز کتبی در طب بنام مفردات
داشته‌اند.
(۳) تذکره شیخ داود انطاکی این کتاب تالیف شیخ داود بن عمر انطاکی طبیب متوفی به مکه
به سال ۱۰۰۵ هجری قمری (یا ۱۰۰۸ هجری قمری) است و به بصیر یعنی بینا ملقب بوده است صاحب تالیفی است
که بنام تذکره انطاکی با تذکره داود انطاکی با تذکره اولی الالباب معروف مباشد و شامل چند باب است:
باب اول در کلیات
باب دوم در قوانین افراد و ترکیب،
باب سوم در مفردات و مرکبات،
باب چهارم در امراض،
خاتمه
این کتاب به سال ۱۳۰۳ هجری قمری در مصر در دو مجلد چاپ شده است و در حاشیهء آن کتاب " نزهة
المبهجه في تشحيذ الاذهان وتعديل الامزجه " تالیف مؤلف مباشد جلد اول تذکره انطاکی ۳۵۲ صفحه ۳۵ سطری
با حروف ۱۸ و جلد دوم ۱۱٦ صفحه؟؟ سطری با حروف ۱۸ و در دنباله جلد دوم ذیل تذکره در ۲۰٤ صفحه
به ترتیب حروف تهجی یك یك داروها را نوشته است.

مزیدی داشته الحاق او را واجب دیده و به دستور هر چه ابن تلمیذ مؤلف مغنی و مصنف شامل و مصنف
کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله (۱) و غیرهم ایراد نموده اند و در جامع بغدادی به نظر نرسیده
بیات آن را لازم دانسته و هر چه، از کتب معتبره مثل قانون (۲) معالجات بقراطی (۳)

(۱) باید دانست نام امین الدوله در تاریخ طب متعدد است وعدهء آنها شش نفر است بدین ترتیب:

۱ امین الدوله ابوالحسن بن التلمیذ (موفق الملك ابوالحسن هبة الله بن ابی العلاء صاعد بن ابراهیم
بن تلمیذ طبیب نصرانی).

۲ امین الدوله ابوالحسن بن غزال (کمال الدین ابوالحسن بن غزال بن ابی سعید السامری).

۳ امین الدوله ابوالفتح (ابوالفتح بن ابی النجم بن ابی غالب بن فهد بن منصور بن وهب بن قیس بن
مالك نصرانی).

٤ امین الدوله ابوالفرج (ابوالفرج بن شیخ موفق الدین یعقوب بن اسحق بن القف الکرخی).

٥ امین الدوله ابوالفرج بن یحیی الطبیب البغدادی (صاعد بن یحیی بن هبة الدین نصرانی).

٦ امین الدوله معروف بخواجه.

و همه از اطباء دوران تمدن اسلامی مباشند که اولی از اطباء مائه ششم هجری قمری در دوران
خلفای عباسی و دومی از اطباء مائه هفتم هجری قمری و سومی از اطباء اوائل مائه هفتم و طبیب پادشاهان ایوبی
(پدرش ابوالنجم طبیب مخصوص ملك ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب پادشاه مصر و شام بوده) و چهارمی
نیز از اطباء اواخر مائه هفتم هجری قمری و پنجمی از اطباء اوائل مائه هفتم هجری قمری و ششمی از اطباء
دوران مغول و طبیب خاص ارغون خان بن آقا بخان فرزند هلاکوخان بوده اند.

اما عموما وقتی نام امین الدوله برده مشود و مقصود امین الدوله ابن تلمیذ است یعنی موفق الملك
ابوالحسن هبة الله بن ابی العلاء صاعد بن ابراهیم بن التلمیذ طبیب نصرانی که ملقب

به امین الدولد و معروف به
ابن تلمیذ مباشد، وی پسر خواهر معتمد الملك ابوالفرج حکیم و از اطباء مائه ششم هجری قمری و مدتی به خدمت
طبابت خلفای عباسی اشتغال داشته است.
وی را مؤلفات زیادی در طب مباشد که از همه مهمتر " کتاب قرابادین " وی مباشد که صاحب تحفه
بدان اشارت کرده و مشهور ترین مؤلفات اوست.
غیر از کتاب بالا " قرابادین موجز " و " اختیار کتب حاوی رازی " و " اختیار شرح جالینوس بر فصول
بقراط " و " اختیار شرح جالینوس برتقدمة المعروفه بقراط " و " حواشی بر قانون ابن سینا " و " حواشی بر کتاب
مائه بوسهل مسیحی " و " رساله در فصد " و امثال آنها دارد.
(۲) قانون کتاب معروف ابن سینا که تا قرن شانزدهم و هفدهم در اروپا بسیار مورد توجه و از کتب درسی
طب بوده و تا پنجاه سال قبل از کتب مهم درسی کشور ما بوده و چنان که در مقدمه بیان گردید در پنج کتاب
مباشد، قانون توسط عده زیادی از اطباء شرح داده شد و به بسیاری از زبانها ترجمه گردیده است.
(۳) معالجات بقراطی در چهار مقاله عروضی سمرقندی نام این کتاب چنین آمده است:
".. وابوالحسن بن یحیی اندر کتاب معالجات بقراطی که اندر طب کسی چنان کتابی نکرده
است برشمرد. " (رجوع نمائید به چهار مقاله عروضی سمرقندی با حواشی فاضلانه شادروان علامه محمد قزوینی صفحه
۸۲ چاپ لیدن).

و اختیارات ابن هبل (۱)
ابن ابی اصیبعه نام مؤلف را ابوالحسن احمد بن محمد الطبری مىداند به هر حال نسخه آن در بسیاری از
کتابخانه های دنیا و همچنین در ایران موجود است.
این کتاب در ده مقاله است که تمام در باب معالجات طبی مىباشد.
نسخه خطی از آن در کتابخانه ملی ملك (به شماره ٤٤٧٤) و کتابخانه مجلس (به شماره ۲۹۰۹) و کتابخانه
دانشکده پزشکی (به شماره ۲۹۵) موجود است.
فهرست فصول نسخه ای که در دانشکده پزشکی است بشرح زیر است:
۱ في الفصول التی لا یستغنی الطبیب الذی لیس به فیلسوف عن معرفتها (شامل پنجاه باب).
۲ في الاعلال التی تحدث في جلدة الرأس وجلدة الوجه (شامل سی و پنج باب).
۳ في الاعلال التی تحدث في الاعضاء الباطنة من الرأس (شامل چهل و سه باب).
٤ في الاعلال العین و ذکر طبقاتها ومنافعها وخلقتها (شامل پنجاه و چهار باب).
٥ في الاعلال التی تحدث في الانف والاذنین (شامل سی و چهار باب).
٦ في الاعلال التی تحدث في الفم والاسنان واللسان واللهات والحلق والرقبه (شامل پنجاه و هفت باب)
۷ في الاعلال جلدة البدن کله (شامل شصت باب).
۸ في الاعلال الصدر والریة والغشاء والحجاب و سایر آلات النفس والقلب وغلافه (شامل سی و هشت باب).
۹ في الاعلال التی تحدث في المعده والمری (شامل پنجاه و دو باب).
۱۰ في امراض الکبد والطحال والامعاء و ذکر خلقتها و منفعتها (در چهل و نه باب).
(۱) اختیارات ابن هبل در تاریخ پزشکان دو نفر بنام ابن هبل معروف مباشند:
۱ ابن هبل طبیب بغدادی (ابوالحسن مهذب الدین علی بن احمد بن هبل البغدادی.
۲ ابن هبل ابوالعباس بن ابی الحسن طبیب (ابوالعباس شمس الدین احمد بن مهذب الدین ابی الحسن
علی بن احمد بن هبل).
اولی پدر طبق گفته صاحب کشف الظنون از اهل تبریز بوده که در اواخر عمر نابنیا گردیده و در نود و پنج سالگی در موصل به سال ٦١٩ هجری قمری فوت منماید.
دومی یعنی پسر بیشتر در بلاد روم زندگی منموده و در همان سرزمین فوت منماید ولی در موصل
مدفون است.
مقصود صاحب تحفه ابن هبل پدر است که صاحب کشف الظنون تحت عنوان زیر:

" المختار في الطب "
و " مختارات ابن هبل " كه در جلد در ستون ١٦٢٢ و ١٦٢٤ از اين دو كتاب ياد كرده.
المختار في الطب " المختار في الطب الحمالى اليه لحمال الدين الوزير المعروف بالجواد " للشيخ الامام
مهذب الدين ابى الحسن على بن احمد بن هبل التبريزى البغدادى " ثم الموصلى " المتوفى سنه ٦١٠ عشره
وستمائه " اوله الحمد لله الواحد القهار الملك الجبار مدير العلك الدوار الخ في مجلد ".
مختارات ابن هبل في الطب على ترتيب الاعضاء وى را مؤلفاتى مباشد.

و حاوی کبیر (۱) و صغیر (۲)
(۱) و (۲) حاوی کبیر و صغیر کتاب " حاوی " بلفظ ساده و بدون هیچ کبیر و صغیر تالیف محمد بن
زکریای رازی پزشك نامی ایران که نام دیگر آن " الجامع الحاضر لصناعة الطب " است. چنین معروف است
که این کتاب پس از مرگ رازی از روی یادداشتهای وی به امر ابن عمید و کوشش خواهر رازی مدون گردیده.
ولی آنچه این جانب که متجاوز از بیست سال است که در حال و مقام علمی رازی مجاهدت می نمایم به نظر
مرسد که رازی یادداشتهای حاوی را تهیه کرده و منخواسته است آن را به صورت کتابی مدون نماید که عمرش کفاف نداده چرا که رازی در بعضی از مؤلفات خود به حاوی احاله منماید.
این کتاب در حقیقت دائرة المعارفی است که رازی از روی یادداشتهای روزانه خود در مطب و
بیمارستان تهیه نموده و یکی از شاهکارهای بزرگ طبی تمدن اسلامی مباشد.
حاوی طبق گفته ابن الندیم صاحب الفهرست شامل دوازده باب مباشد بدین شرح:
القسم الاول في علاج المرضی والامراض (در درمان بیماران و بیماری‌ها)
" الثانی في حفظ الصحه (در بهداشت)
" الثالث في الرئبه والجبر والجراحات (دربخیه و شکسته بندی و زخمها)،
" الرابع في قوی الادویه والاغذیه و جمیع ما یحتاج الیه من المواد في الطب (در نیروی داروها و
غذاها هر چه از مواد که در طب محتاج الیه است)،
" الخامس في الادویة المرکبه (در داروهای مرکب)،
" السادس في صنعة الطب (در صنعت طب)
" السابع في صیدلة الطب: الادویة والوانها وطعومها وروائحها (در دارو سازی رنگ و مزه و بوی داروها)
" الثامن في الابدان (در بدنها)،
" التاسع في الاوزان والمکائیل (در وزنها و کیلها)،
" العاشر في التشریح ومنافع الاعضاء (در تشریح و وظائف الاعضاء)،
" الحادی عشر في الاسباب الطبیعیة في صناعة الطب (در علل و اسباب طبیعی صنعت طب)
" الثانی عشر في المدخل إلی صناعة الطب: مقالتان في الاولی الاسماء الطبیة وفی الثانیة اوائل

الطب (در ابتدا و مدخل طب که دو مقاله است نخست نامهای طبی دوم اوائل با مقدمه طب (در فهرست بیرونی
جزء دوازدهم به اسم کتاب جداگانه ذکر شده است) دیگران بمانند ابوریحان بیرونی بمانند ابوریحان بیرونی وجمال الدین قفطی صاحب
تاریخ الحکماء وابن ابی اصیبعه صاحب عیون الانباطی فصول وابواب بالا (منتهی به نحوی دیگر) آن را در کتب
خود ضبط نموده اند در باب مجلدات حاوی اختلاف زیاد بین مورخین وتذکره نویسان است
ولی آنچه محقق است آنکه نظر به بزرگی ومطول بودن کتاب عموم کتاب ونساخ در آن تغییرات زیادی داده اند. بهترین نسخه آن همان است که در کتابخانه معظم اسکوریال (نزدیك
مادرید پایتخت اسپانیا) موجود مباشد که به نظر مرسد بهترین نسخه‌ها است و اخیرا از روی این نسخه بهمت
دانشمندان حیدر آباد دکن (هندوستان) تا این تاریخ (اردیبهشت ماه ۱۳۳۸) هشت مجلد آن چاپ شده است
بدین شرح: مجلد اول که شامل بیماری های سر مباشد
" دوم " امراض چشم مباشد
" سوم " بیماریهای گوش و بینی و دندان مباشد.

وشفاء الاسقام (۱) ومعالجات ایلاقی (۲) وکناش فاخر (۳)
مجلد چهارم که شامل باب بیماریها ریه است،
" پنجم " " امراض مری و معده است،
" ششم " استفراغها و چاقی و لاغری است،
" هفتم " بیماریهای پستان و قلب و کبد و کمال است،
" هشتم " قرعه های امعاء ونهال و فرق بین آنها و ورم امعاء است،
حاوی رازی به زبان لاتینی بنام Continens ترجمه گردیده است.
اما حاوی صغیر از مصطلحات قرون اخیره مباشد بدین معنی که عدهء از اطباء پس از رازی
شروحی برحاوی نوشته و یا به تقلید رازی کتابی بنام حاوی تالیف نموده اند که یکی از آنها تالیف محمود بن
صائن الدین الیاس شیرازی از متأخرین است که کتابی در طب بنام " حاوی لعلم التداوی " تألیف نموده
و مشتمل بر ابواب زیر است:
مقاله اول دبیان بیماریها که شامل یکصد و پنج باب است.
" دوم در تبها که شامل بیست و هفت باب است.
" سوم در بیماریها و علل ظاهره اعضاء بدن شامل یکصد و پنج باب است.
" چهارم در بیان ادویه مفرده که به ترتیب حروف تهجی است.
" پنجم در بیان ادویه مرکبه و کیفیت استعمال و ترکیب آنها که شامل پنجاه باب است.
عموم مورخین و تذکره نویسان قرون اخیره بغلط قائل به دو حاوی شده اند یکی حاوی کبیر تالیف
رازی و دوم حاوی صغیر.
(برای اطلاع بیشتر و کامل رجوع شود بشرح حال و مقام محمد زکریای رازی چاپ تهران ۱۳۱٦ ش
و مؤلفات و مصنفات رازی چاپ دانشگاه شماره ۵۰۰، ۱۳۳۸ شمسی).
(۱) شفاء الاسقام ودواء الالام تالیف خضر بن علی بن الخطاب معروف بحاجی پاشا (متوفی بعد از
سنه ۸۰۰ هجری قمری) که شامل چهار مقاله است.
مقاله اول در کلیات جزئی علم طب
" دوم اغذیه واشربه
" سوم امراض مخصوصه اعضاء از سر تا قدم
" چهارم " عمومی اعضاء (کشف الظنون جلد دوم شماره ۱۰٤۹ چاپ جدید)

(۲) ایلاقی شرف الدین (یا شرف الزمان) ابوعبد الله محمد بن یوسف مشهور به ایلاقی از اطباء مائه
پنجم و از شاگردان شیخ رئیس ابن سینا و استاد ابن سهلان در طب است
کتاب ایلاقی بنامهای " طب ایلاقی " با " فصول ایلاقی " در کتابخانه و فهرست‌ها دیده
مشود و از کتب طبی معتبره مطالعه ای طب بوده است.
(۳) کناش فاخر این کتاب از مؤلفات ابوبکر محمد بن زکریای رازی است (برای اطلاع زیادتر
رجوع شود به صفحات ۱٤۸، ۱٤۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲ مؤلفات و مصنفات رازی تالیف نگارنده این مقدمه
۱۳۳۸ شمسی چاپ دانشگاه شماره ۵۰۰ انتشارات دانشگاه).

وساهر (۱) وبختیشوع (۲) ومنقذ النجوم جالینوس (۳)
(۱) ساهر نامش یوسف و معروف به یوسف القس مباشد طبیبی دانشمند بوده و به علت آنکه مبتلی
به غده سرطان در جلوی سرش بوده و مانع خواب وی مشده به ساهر (بیدار) مشهور گردیده از اطباء دوران
مکتفی خلیفه عباسی است.
از مؤلفات وی کناشی است که شامل دو قسمت است: قسمت اول شامل بیست باب مربوط به اعضاء
بدن (به ترتیب اعضاء) از سر تا قدم و قسمت دوم شش باب است (مربوط به غیر ترتیب اعضاء) صفحه ۲۰۳
جلد اول عیون الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری قمری ۱۸۸۲ میلادی.
(۲) در تاریخ طب نام و کلمه " بختیشوع " به یك نفر طبیب متعلق نیست بلکه بعدهء طبیب اطلاق مگردد
اینان عده ای از پزشکان بوده اند که اصلا سریانی وعدهء آنها (که عموما طبیب بوده اند) زیاد می
باشند و در رونق مکتب جندی شاپور سهمی بسزا داشته اند طبق کتاب عیون الانباء في طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه
آل بختیشوع به خدمت طبابت در جندیشاپور اشتغال داشته و پس از آنکه بغداد مرکز خلافت گردید بر حسب
در خواست خلفاء عباسی برای معالجه به بغداد خوانده شده و مدتی در این شهر به طبابت پرداخته، بعضی
از آنها به جندی شاپور مراجعت نموده وعده ای در بغداد مانده اند.
شرح حال و مقام این دسته از اطباء که نقش بسیار بزرگ و مهمی اسلامی داشته اند در
این مختصر نمسگنجد شادروان پرفسور ادوارد براون براون در تعلیقات مربوطه به چهار مقاله نسب نامه خاندان
بختیشوع را چنین آورده است:
۱ بختیشوع اول (سر سلسله آل بختیشوع)
۲ جرجیس (بن بختیشوع) طبیب منصور متوفی به سال ۱۵۲ هجری قمری ۷٦۱ میلادی)
۳ بختیشوع دوم (بن جرجیس) طبیب مهدی و هادی و هارون متوفی ۱۸۵ هجری قمری ۸۰۱ میلادی)
٤ جبرائیل (بن بختیشوع دوم) طبیب هرون الرشید و امین ومأمون متوفی به سال

۲۱۳ هجری قمری
مطابق ۹، ۸۲۸ میلادی،
٥ جرجیس دوم (بن بختیشوع دوم)،
٦ بختیشوع سوم (بن جبرئیل) طبیب معتز خلیفه متوفی به سال ۲٥٦ هجری قمری مطابق ۸۷۰ میلادی،
۷ عبیدالله (بن جبرائیل) طبیب متقی
۸ یحیی یا یوحنا (بن بختیشوع سوم)
۹ جبرائیل (بن عبیدالله) طبیب عضد الدوله دیلمی پادشاه دیلمی متوفی ۳۹۷ هجری قمری ۷ ۱۰۰٦ میلادی
۱۰ بختیشوع چهارم (بن یوحنا) طبیب مقتدر متوفی به سال ۳۲۹ هجری قمری مطابق ٦ ۹٤٥ میلادی
(توضیح آنکه هر چه در بین الهلالین است از نویسنده مقدمه است)،
(۳) جالینوس که به زبان فرانسه Galen و به لاتین Galenus گفته مشود از اطباء بزرگ یونانی
است که مدتها پس از بقراط ظهور نمود و دنباله کارهای وی را گرفته و به گردن علم طب حقی عظیم دارد.
صاحب نظر و تتبع بسیار عالی در طب مباشد و در علم طب تحقیقات و اختراعات و اکتشافات زیادی دارد.
وی صاحب مؤلفات زیادی است که اغلب آنها به زبان عربی ترجمه گردیده و مدتها مایه علم طب دنیا بوده است.

و كامل الصناعة (۱) و مصنفات محمد بن زكريا (۲) و ساير كتب كه فهرست اسامى آن جهت اختصار ديباچه
اينك در اين مختصر مهمترين آنها را ذيلا منگاريم و به همان نحو كه ابن ابى اصيبعه در كتاب عيون
الانباء نگاشته است از آنها نام مبريم:
" كتاب النفس " " كتاب شفاء الامراض " " مقالات خمس " " كتاب المزاج " " كتاب القوى الطبيعه " " كتاب
العلل والاعراض " " كتاب النبض الكبير " " ستة عشر " (شانزده مقاله كه حنين بن اسحق آن را به عربى ترجمه
كرده است) " كتاب حيلة البرء " " كتاب ايام البحران " (كه خواهر زاده حنين يعنى حبيش بن الاعسم آنها را
به عربى ترجمه نموده است) " كتاب تشريح الرحم " " كتاب الادوية المفرده " " كتاب صرع الاطفال " " كتاب
الذبول " " كتاب الترياق " " تفسير كتاب الاخلاط لبقراط " و بسيارى كتب ديگر كه ذكر آنها در اين مختصر
باعث تطويل كلام مگردد.
(۱) كتاب كامل الصناعة تاليف ابوالحسن على بن عباس مجوسى اهوازى ارجانى است كه از اطباء
نامدار ايرانى و يكى از بزرگترين طبيب تمدن اسلامى است.
وى طبيب عضد الدوله ديلمى و مگويند در ساختن بيمارستان عضدى شركت داشته است. اين
كتاب به " ملكى " مشهور است و شامل اطلاعات علمى و عملى وقرابادين مباشد و شامل دو قسمت است (يعنى دو
كتاب). قسمت اول علمى و قسمت دوم عملى و هر يك از اين قسمتها شامل ده مقاله است كه هر مقاله بابوابى
منقسم گرديده است.
اين كتاب به سال ١٤٩٢ ميلادى در وينر بلاتين ترجمه و همچنين به سال ١٥٢٣ در ليون فرانسه چاپ
شده است و تا ظهور قانون بوعلى كتاب ملكى بسيار مورد توجه اطباء بوده اما پس از طلوع قانون اين كتاب
از رونق افتاد متن عربى ملكى در مصر ولاهور به چاپ رسيده است.
ترجمه كتاب ملكى توسط Stephen در و نيز بنام Liber Rcgius و در ليون توسط

Michael de Capella ترجمه و چاپ شده است
تشریح این کتاب و قانون ابن سینا و منصوری رازی بنام " سه کتاب تشریحی عرب " به سال ۱۹۰۳ میلادی
درلیده از شهرهای هلند چاپ شده است (Trois Traites Amatomie Arabe)
مقاله نوزدهم کتاب ملکی یا مقاله نهم قسمت دوم کتاب ملکی یك دوره کامل جراحی از زمان
یونانیان تا دوران اهوازی مباشد و همان کتاب است که اروپائیان بدان بسیار اهمیت مدهند، وفات اهوازی
به سال ۳۸٤ هجری قمری مباشد.
(برای اطلاعات بیشتر رجوع سود به کتاب " اهوازی کیست؟ " و " ملکی چیست؟ " ضمیمه سال اول
مجله جهان پزشکی سال ۱۳۲٦ شمسی و " پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی " چاپ تهران سال ۱۳۲٦ شمسی
و چاپ دانشگاه اسفند ماه ۱۳۳٤ شمسی تألیف نویسنده مقدمه).
(۲) برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب " شرح حال و مقام محمد زکریای رازی چاپ تهران ۱۳۱٦
شمسی وکتاب " مؤلفات و مصنفات رازی " تالیف نویسنده مقدمه چاپ دانشگاه شماره ۵۰۰ که تعداد مؤلفات
طبی وی را بیش از ۱۰۰ جلد ضبط کرده است.

در خارج کتاب مرقوم است و منقولات حنین بن اسحق (۱) و مصنفات... "
آنگاه مؤلف از چند کتاب هندی اسم مبرد که از آنان نیز استفادات زیاد نموده است. و متوان
گفت در مقدمه کتاب مؤلف تقریبا از جمیع کتب طبی وقرابادینی تا دوران خود مخصوصا آنچه که در تمدن
اسلامی از کتب طبی یونانیان و هندیان بوده استفاده و اقتباس کامل نموده است:
تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در مناهیات و قوه و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر
دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسامه.
تشخیص ثانی در ذکر صفات ادویه و بیان افعال کلیه ومثابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که
در طی انشاء این مجموعه مزکور مشود و در کتب ادویه مفرده مدار علیها است.
تشخیص ثالث در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و
بدل و قدر شربت و آنچه بدان مناسبست،
تشخیص رابع در مداوای سموم.
تشخیص خامس در بیان اوزان و آنچه به آن متعلق است
و دستورات منقسم است به سه قسم:
قسم اول در بیان اعمالی که متعلق به ادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه وتحمیص وتشویه و
اقسام آن و طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی وماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه.
قسم دوم در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین وحبوب و سایر مرکبات.
قسم سیم در معالجات با رعایت اختصار.
این بود خلاصه از تاریخ کتب طبی و مصنفین و مؤلفین اسلامی تا دوران صاحب تحفه و شرح کتاب
مزبور تا آنجا که برای نویسنده مقدمه میسر بود.
(۱) منقولات حنین بن اسحق حنین بن اسحق مترجم بزرگ اسلامی از نوادر روزگار و مشاهیر
حکمای بزرگ دوران تمدن اسلامی که به مترجم معروف مباشد وی رئیس دار الترجمه مأمون بوده و مگویند
نود نفر در دار الترجمه اش به کار ترجمه میپرداخته و با خواهر زادهاش حبیش بن

الاعسم در کار ترجمه کتب
یونانی به عربی بسیار جاهد و کوشا بوده‌اند.
معروف است که مأمون بوزن کتبی که وی ترجمه مینموده طلامی بخشیده است
مؤلفات وی بسیار متعدد مباشند
ومامن باب مثال مهترین ومعتبرترین آنها را به همان نحو که در کتب مورخین
وتذکره نویسان آمده است ذیلا
مینگاریم:
" کتاب المسائل وهو المدخل إلی صناعة للطب " و " کتاب العشر مقالات في امراض العین " " اختصار الکتب
الستة عشر لجالینوس " " اختصار کتاب جالینوس في الادویة المفرده " " کتاب الترياق " " کتاب وقوی الاغذیه " " کتاب
النبض " " کتاب الحمیات " " کتاب البول " " کتاب في امتحان الاطباء " " مقاله في تولد الحصاة " " کتاب حفظ الصحة "
کتب تالیف حنین مدتها مرجع طالبین طب وعاشقان این علم در تمدن اسلامی بوده است.
بعلاوه عدهء ازکتابهای تالیفی وی بچاپ رسیده ویا آنکه توسط شارحین اروپائی ومسلمین شرح وبسط
داده شده است.

مقام طبی وعلمی تحفه حکیم مؤمن:
درخاتمه اضافه مینماید که گذشته ازتوصیف کتاب تحفه که در صحایف گذشته بیان گردید باید گفت:
تحفه حکیم مؤمن قریب سه قرن کتاب مطالعه ای پزشکان پیشین بوده و هم اکنون نیز طرفدارانی دارد که
ازآن استفاده می نمایند، این کتاب در طی قرون متمادیه در ایران توانسته در برابر قانون ابن سینا
وشرح اسباب نفیسی وقرابادین کبیر (مجمع الجوامع عقیلی خراسانی) پیوسته در دست طالبان وعاشقان علم
طب قرار گیرد نفوذ و سلطه خود را طی قریب سه قرن داشته باشد و تا سی سال قبل علاوه بر آنکه کتاب
درسی دوران بوده و اطبائی که طب را به سبك قدیم مآموخته آن را در دست داشتند سهل است اکنون نیز
مورد استفاده است و برای اداء حق مطلب درباره آن باید مقاله بلکه مقالات متعدد نگاشت
برای آنکه حق مطلب درباره تحفه حکیم مؤمن مختصری ادا گردد و خوانندگان کتاب بخوبی
بمقام این کتاب واقف گردند که این کتاب تا چه میزان ارج و منزلت طبی داشته مگوئیم: که این کتاب یکی
از بزرگترین کتب طب تمدن اسلامی ایرانی ودر سنخ خود کم نظیر باشد وپس از طلوع کتابهائی بمانند
ذخیره خوارزمشاهی در زبان پارسی مقام بلندی را احراز نمود.
تعداد چاپهای تحفه آنچه که بنده کمترین اطلاع دارم تا این تاریخ که اردیبهشت ماه ۱۳۳۸
است تحفه حکیم مؤمن بشرح زیر چاپ خورده است:
۱ چاپ تهران بی تاریخ وبی شماره صفحه، چاپ سنگی در هامش مخزن الادویه.
۳ چاپ تهران ۱۸ رجب المرجب ۱۲۷۷ هجری قمری بسعی واهتمام آخوند ملاعلی اصفهانی وآقا
سید حسین اصفهانی بخط محمد علی طهرانی چاپ سنگی قطع رحلی، خط نستعلیق.
٤ چاپ اصفهان بسال ۱۲۷٤ هجری قمری چاپ سنگی قطع رحلی بدون شماره.
در خاتمه مقدمه از خوانندگان ارجمند این کتاب از اطاله کلام بمعذرت می خواهیم وامید دارم تلخ

کامی خود را از قرائت بشیرینی اصل ومتن کتاب شیرین کام نمایند.
تهران اردیبهشت ماه ۱۳۳۸
دکتر محمود نجم آبادی
عضو انجمن بین المللی تاریخ طب

چاپ اول تحفه حکیم مومن در سال ۱۳۳۸ دو هزار نسخه از روی بهترین چاپ افست شده ومنتشر گردید اینك چاپ دوم این کتاب در تاریخ شهریور ماه یکهزار وسیصد چهل پنج در تهران بهمت کتابفروشی حاجی حسین آقا مصطفوی قم وحاجی علی آقا مصطفوی تهران
در چاپخانه مصطفوی اتمام پذیرفت
تحفهء حکیم مؤمن

هو تحفة حکیم مؤمن
از نشریات
کتابفروشی مصطفوی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
سبحانك اللهم یاقدوس ویا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتك وارزقنا حلاوة مغفرتك
شکر شیرینی شربت حیوة حکیمی را جل شانه که به في
نصیبان ذاتی عرصهء امکان مائده وجوبش رسیده وظلمتیان نهان خانهء نیستی را از
روایح وجود جان در تن هستی دمیدهء جریان؟؟
در سرادقات خدمتش قائم مقام قائم بذات ولباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش
متلون شبون صفات بزم سازان پشکاه طاق علوی
از کیفیت لطف نهانی در خروش وپسرو پایان محفل سفلی از کمیت مائده ظهور در
جوش از حکمت محکمش آبای علوی را باامهات سفلی نهایت ارتباط
وروح مقدس را باجسم مدنس غایت اختلاط از دار الشفاء وجودش خاك کالبد
معلول انسان کلزار بهار ایجاد واجزاء هرکل وخار وتراکیب بر
برك وبار از وصحت نژاد باغ سایه پرور رااز سحاب فیضش ثمرهای امید ببار ودشت
خاك نشین از بهار لطفش گلهای رنگارنگ در؟؟
وکنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطه خاك
ونایب مناب امر کل که خاتم انبیاء وسرور رسل است
از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاك وامیر الامراء بار گاه کبیر یا که صاحب
سریر لو کشف الغطا است از ارتباط از لبش مسند
نشین دستگاه وصایت ووالیان ولایات ارض وسماکه ائمه بدانید از عزا بدیش امین
امانت ولایت فرو رخش خطی کشیده
درنکوئی که پرون نیست ازماخوبروئی وبعد بر ناظران حقایق رس مکشوف میدارد
که والداین ذره بیقمدار میرزا محمد زنان تنکابنی
دیلمی طاب الله ثراه با وجود حدث صایب وذهن ثابت مدتی در امر معالجات به
دستور اجداد واستادان امجاد کوشیده ومجربان
چندی ازان مخلف کشته خواست که در سلك جمع وترتیب آورده با آنچه اینجا دم
مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طبیب مجرب یافته واز
صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابرین لازم دانست که بقدر امکان در
تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد وباعث
دیگر انکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغة فارسی نوشته ومسائله در تحقیق ادویه
وبیان خواص نموده وعطاران بیبضاعت به آن اکتفا
کرده کتب معتبره متروك کشته واز جهة اشتباهات او اکثر ادویه مؤثره مبتدل بعدیم
الخاصیه شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین
این فن تحقیق نموده اند وهرچه صاحب اختیارات ذکر ننموده در سلك تحریر آورده
لهذا کتاب ملا یسع الطبیب جهبله مشهور بجامع

بغداد یرا که در اکثر امور مناط اعتبار دانسته وفی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده و هر چه از جامع این بیطار وغیره
از کتب نقل آن ضرور وباعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نامرعی نگذاشته و هر چه از کتاب تذکرة الالباب مشهو بجامع انطاکی
که شیخ داود انطاکی بعد ازجامع بغدادی تالیف نموده ودر بعضی از امور مزیدی داشته الحاق او را واجب دیده وبه دستور هرچه این تلمیذ
مؤلف مغنی ومصنف شامل ومصنف کامل الادویه وجامع الادویه امین الدوله وغیرهم ایراد نموده اند ودر جامع بغدادی بنظر نرسیده
بیان آن را لازم دانسته وهرچه از کتب معتبره مثل قانون ومعالجات بقراطی واختیارات ابن هبل وحاوی کبیر وصغیر وشفاء
الانتقام ومعالجات ایلاقی وکناش فاخرو ساهر وبختشیوع ومنقذ السموم جالینوس وکامل الصناعه ومصنفات محمد بن زکریا وسایر
کتب که فهرست اسامی آن جهة اختصار دیباچه در خارج کتاب مرقوم است ومنقولات حنین بن اسحق ومصنفات حکمای هند
مثل ترجمهء با هرو کتاب جوك ومستجوك وبهو جدیو وفیروز شاهی و؟؟ اقتباس آن لازم بود ملحق ساخت وبجهة اقتصار اسامی قائلین
هر اثر را ودواء مجهول الماهیة که در کتب ملاحظه شده در قید تحریر در نیاورده وذر ذکر درجات کیفیات آنچه بتجربه وقیاس آنست دانسته
بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره به آن لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب

انصاف ودانش واستقراء پوشیده نخواهد وچون والد وجد این بیبضاعت منتسب
بخادمی در گاه خواقین کامکار وسلاطین عالیمقدار وخاندان
بهیهء مرتضویه ودودمان مضیهء علیهء صفویه بوده اند واین بیمقدار نیز بمیامن اخلاص
موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصهء ذریهء پیغمبر ناصر چاکران
ائمه اثنی عشر حافظ ملت بیضا خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمه هدی شاهنشه
پادشاهان خاقان بن خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان سکندر
حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر والاسم والمکان لازال مؤیدا بالتاییدات
السبحانیه ومؤبدا بابدیة الجلال الربانیه مفتخر وسرافراز بود لهذا
این مجموعه مسمی بتحفه المؤمنین را مسمی؟؟ سامی ونام کرامی آنمالك الرقاب
موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست
که خدمتی از این لایقتر بدرگاه شاهنشاه نمدانست پای ملخی نزد سلیمان بردن
عیب است ولیکن هنر است از موری التماس از ناظران
این نسخهء سقیم انکه اگر خطائی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند وبمجرد کتابت
کتاب لفظ آفرین بدون مقابله وتصحیح صاحب دردان بر این
کتب طبی نکردند واین مجموعه مشتملست بر تشخیصات ودستورات وتشخیصات
مبنی است برنج تشخیص تشخیص اول در بیان
سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیات وقوة وقدر شربت ادویه وشروط اخذ هر دوا و
ذکر درجات وانقسام قوتها باقسامه تشخیص ثاني
در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه ومثابه وآن وتفسیر اسامی ومعانی لغاتی
که در طی انشاء اینمجموعه مذکور مشود ودر کتب ادویه
مفرده مدار علیها است تشخیص رابع در مداوای سموم تشخیص خامس در بیان
اوزان وآنچه به آن متعلق است ودستورات
منقسم است بسه قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل شستن
وسوختن ادویه وتحمیص وتشویه وامثال آن وطریق
آشامیدن عشبه وچوب چینی وماء الجبن ومانند آن واعمال غریبه قسم دوم دربیان
اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه وذکر معاجین؟؟
وسایر مرکبات قسم سیم در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانك
علی کلیشئ قدیر وبعونك تیسر کل عسیر تشخیص اول در
بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت وخواص وقدر شربت ادویه وشروط اخذ آن
وذکر درجات وقوتها بحسب مراتب بر ارباب فطانت
پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن وفصول اربعه وبجهة خشکی وتری
وتازگی وامثال آن مختلفة الصورة والماهیته میباشند هرگاه شخصی آن را در
بلدی دون بلدی یا در فصلی دون فصلی یا درحین تازگی یا درزمان خشکی یا در

وقتیکه نارس بوده ومثلا مشاهده کرده باشند بموجب محسوس خود
بیان شکل ورنگ وطعم وغیر آن نموهد ودیگریکه در غیر احوال واوقات مذکوره
ملاحظه کرده بیان ماهیة آن را موافق اول ننموده واحاطه بر جمیع احوال هر
چیز مقدور شخص واجد نیست وبه دستور هریك ازخاصیت ونفع وضرر آن را
بحسب اطلاع خود ذکر کرده وظاهر است که منحصر در آن نیست وبحسب
اختلاف اوضاع فلکی وامزجهء مختلفه تغییرات بسیار واقع شده ومشود لهذا باعث
اشتباه در ماهیته وقوة وخاصیت اکثر ادویه گردیده وظاهراست
که قدر شربت را بعضی نسبت با مزجهء سابقه داده وجمعی قیاس بمعتدل المزاج
وبعضی قدر یرا منظور داشته اند که کمتر او را مؤثر ندانستهاند وبعضی
اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از ان استعمال نتوان نمود وجمعی نسبت
بضعیف المزاج وقومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته
اند واولی مراعات حد وسط واحتیاط است اما شرط اخذ ادویه آنستکه هرچه حیوانی
باشد ازحیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین حیوة یا
فاصله بعد ازذبح باید گرفت وآنچه معدنی باشد در اوایل زمستان وباید معشوش
بخاك وسایر کثافات نبوده باشد ودررنگ وبو وجوهر
معیوب نباشد واز معادن مشهور به آن بلد بهتر است واز نباتات ثمر را بعد از رسیدن
وقبل از سقوط مگر آنچه نارس آنمطلوب
باشد در آنصورت قبل از تمامی نمو وپر آب شدن باید گرفت وبرگ را بعد از تمامی
نمو وقبل از زرد شدن وتخمها را بعد از استحکام و؟؟
خشکی وگلها وشکوفها را بعد از شکفتن وقبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل
ازتمامی شکفتن بهتر است وشاخها را بعد از تمامی نمو وقبل از
خشك شدن؟؟ را بعد از استحکام ثمر تاوقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف
وصمغ وعصاره را در اول ریختن شکوفه میباید گرفت
وباید وقت اخذ آخر روز وقبل از طلوع آفتاب وبعد از غروب نبوده وهوا صاف باشد
وحفظ ادویه درمکان نمناك وجای بسیار گرم و
در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد وهر چه از آفتاب قوتش زایل شود
در سایه خشك باید کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیة است
وغذا تاثیرش بکمیة وتاثیر دوا در مزاج معتدل بالذات منحصر است بچهار مرتبه چه
هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود ببدن معتدل
ومتغیر شدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او نیابد واز تکرار
وزیاد مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود
آن را معتدل گویند واگر تغیر خفی دهد واز تکرار استعمال وزیادتی مقدار بحد
ظهور رسد درجهء اول نامند وهرگاه تغیر ظاهری غیر

خفی دهد درجهء ثانی واگر نهایت تغییر دهد وبمرتبهء فساد طبیعت نرسد درجه ثالث وهرگاه طبیعت را فاسد سازد وبحد؟؟

رساند درجهء رابع نامند وهريك از درجات را عرضی مباشد که اول ووسط وآخر آندرجه گويند وتقسيم درجات بنحو ديگر که در کتب
قدما ومتاخرين ملاحظه شده وذکر آن را لايق تر دانسته چنانستکه ببرهان ثابت شده که معتدل حقيقی ممتنع است ومادامیکه کيفيتی بحد غلبه
ومحسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود وغلبهء آن به حدی که يکچند زياده بر ساير کيفيات باشد که اول مرتبهء احساس است درجهء
اول ناميده اند وغلبهء دو چندان را درجهء دوم وعلی هذا القياس تا درجهء چهارم که مرتبهء افراط تاثير است پس در حار مثلا درجهء دوم
دو جز وحار غالب خواهد بود ودر سيوم سه چندان ودرچهارم چهار چندان وشدت وضعف کيفيات در مرکبات امر بديهی است
چنانچه در فلفل وحنطه مشاهده مشود وآن منوط برکثرت وقلت اجزاء حارهء هريك است برساير اجزاء وقدر شربت هريك
منوط است بر اثر فعل جز وغالب در مزاج معتدل که تجربه وقياس مقتضی آنست پس اگر بحسب زيادتی وکمی مقدار شربت هريك از ادويه
در کيفيات محسوسه مشتبه باحساس کيفييت ذيمزاج ما فوق وما تحت آنشود سبب اشتباه مذکور قلت وکثرت مقدار وکميت
خواهد بود نه نفس کيفيت ومع هذا؟؟؟ محسوسه به سبب قلت وکثرت کميت باعث اشتباه ساير خواص مزاجی مرکبات نميتواند
شد وبجهة بتيين مراتب اربعه تاثير کيفيت غالبه نهج ديگر غير آنچه اولا مذکور شد بيان نموده اند که چون بدن مشتملست بر افضيه
مثل معده وبر مجاری مانند عروق وبر اخلاط محصوره ء درعروق وبررطوبت ثانيه محصورهء درعروق شعريه و؟؟ سواقی وبراعضا و
روح در جميع اجزاء مذکورات ساريست پس هرچه بقدريکه خالی از افراط وتفريط وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغير
شدن از کيفيت بدنی تاثير در هوای شاغل افضيه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتمدن عباده ازوست يا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثير
منحصر در روح مجاور مجاريست و تجاوز از آن در شان آن نيست درجهء اول اثر واگر در روح واخلاط تاثير کند درجهء دوم واگر در
روح واخلاط ورطوبة ثانيه تاثير نمايد درجهء سيم واگر تاثير آن درروح و خلط و رطوبت ثانيه واعضا را شامل گردد که نهايت
تاثير است درجهء چهارم واکثر آنچه تاثير او بمرتبهء چهارم باشد قاتلست مگر انکه بحسب صورت نوعيه تريا قية با اوباشد ومراتب
قوای ادويه منحصر است بسه مرتبه وقوة عبارتست از سبب موجب افعال آن وفی

الحقیقه افعال محسوسه اوست درموضع ملاقی
مرتبه اول فعل محسوس ادویه است به سبب کیفیت متشابه که در مبدء ایجاد او از عناصر حاصلشده ومزاج اولی نامند مرتبهء دوم فعل
محسوس مزاج ثانی ذیمزاج ثانویست در ملاقی وآن از لوازم مرتبهء اولست چه آن ذیمزاج ثانوی مرکب است از اجزائیکه هریك را کیفیت
مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی وتبرید بعضی واز اجتماع وتفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده واثر آن
غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون دع وقبض مثلا وهرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند وآنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر
موافق آثار اجزاء مفردهء اوست آنمرکب را متوافقة القوه گویند واگر مخالف باشد مثلا هم تسخین وهم تبرید کند متضادة القوه نامند وطبیعت
باذن خالق هریك از قوه متضاده را درمکان خود استعمال منماید در صورتیکه عایق نداشته باشد مرتبه سیم از ولوازم مرتبهء اول وثانیست بواسطه
افعال صورت نوعیه وبالخاصیة عبارت ازو است مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاج اواست که تقطیع اخلاطه
را لازم دارد ومانند اختصاص اسطو خوودوس بدماغ که از لوازم خرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت
نوعیه مکند ومثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اواست که بواسطه صورت نوعیه رفع سم منماید بدآنکه بنابر مذهب شیخ الرئیس قدس سره
ومحققین که ببقای صور عنصری درمرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشند چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء
متفاعله حماسه مباشد وتاثیر او مرتبه ایست از مراتب وبه دستور مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکبست از مائیة ودینیت
وجنبیت وتاثیر او بمزاج ثانوی مرتبهء دیگر است از مراتب وهمچنین صورت نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار مذکوره وتاثیر اجزاء غیر
متفاغله مرکبات را مرتبهء از مراتب نشمرده اند وقیاس مقتضی است که قوتها بقدر فواعل باشند واندراج مرتبهء اثر صورت نوعیه
اجزاء غیر متفاغله غیر مماسه در تحت مرتبهء اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماناد که بعضی از مرکبات بصور نوعیه اند مثل خاك
مخلوط به آب وکفی که مرکب است از آب وهو وبخاریکه مؤلف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم التر کیب مباشد
به حدی که تحلیل اجزاء وعنصری او ممکن نباشید مثل طلا یا تحلیل او بسیار دشوار باشد مانند سایر متطرقات وآنمعادن سبعه است وگویند

بسایط متطرقات زپیق وکوکرد است چه هرکاه هر دو جزء در نهایت خوبی جوهر بوده کوکرد وقوة ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهنی
پذیرد واگر؟؟ غالب باشد باقوة بارده صورت فضی کیرد وچون اجزاء ردی الجوهر بود کبریت کم باشد باقوة مائیة صورت قلعی یابد وهر

وهر گاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب ومسکون کردد واگر زبیق جید الجوهر بوده اسباب صبغ وفورد استه بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت؟؟
پذیرد وچون با اینحال پوست غالب باشد صورت روی توتیا که خار ضینی نامند فایض شود واگر کبریت جیدا بجوهر وزبیق روی الجوهر
باشد با عدم اسباب صنغ صورت عدیدی عارض شود وانقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هریك شود ممکن است وغیر محکم التر کیب را بیم مراتب مباشد چو بعضیرا تفریق اجزاء بسیار سهلست مانند گوگرد ونمك وبعضیرا بسیار دشوار است وقدما فرموده اند که هرکاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل اجزاء او استنباط میتوان نمود چه هرکاه قدر معین او را بقرع وانبیق تقطیر کنند سایل آن اجزاء مائیی وزبد آن اجزاء هوائی؟؟
اجزاء ناری وتفلش اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند واز آنچه تشخیص امزجه توان نمود طعومست
چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره وبارده ومعتدله است در مادهء لطیفه وغلیظ ومتوسطهء بینهما واز فعل حار در لطیف حرافة ظاهر مشود ودر
غلیظ مرارة ودر متوسط ملوحة واز فعل بارد ودر لطیف حموضة ودر غلیظ عفوصة ودر متوسط قبوضة واز فعل معتدل الحرارة والبروده در لطیف
وسوته ودر غلیظ حلاوة ودر متوسط از لطیف وغلیظ تفاهته وتعریف هریك وبیان افعال آن بعد ازین مذکور خواهد شد تشخیص ثانی
در ذکر صفات ادویه مفرده واغدیهء مفرده ومرکبه وبیان افعال کلیه ومثابه کلی وتفسیر اسامی ولغاتی که درین تالیف مذکور مشود ودر سایر کتب
ادویه مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه واغذیه را افعالی کلی مباشد مثل تسخین وتفریق حار وتبرید وتکثیف بارد ونرم کردن وسیلان فرمودن
رطب وخشك کردن وامساك نمودن یا بس وهریك از ادویه را صفات مخصوصهء مباشد که مشابه کلی است مانند تفتیح وتسدید وردع وتحلیل و
امثال آن واغذیهء مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغداء مثل گوشت کبك وشراب وزرده تخم
نیمبرشت دوم لطیف روی الکیمو پس کثیر الغذاء مانند کبوتر بچه سیم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مثل انار وسیب وکاهو چهارم
لطف روی الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب وپیاز وهرچه تند وتلخ وشور باشد پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گوسفند وزردهء
تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد ششم غلیظ روی الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت گاو و اسب وکبش هفتم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند
امرود ادویه هشتم غلیظ روی الکیموس قلیل الغذاء مثل گوشت قاق که قدید گویند و

مانند کومه نهم متوسط اللطافة والکثافة که صالح
الکیموس کثیرا الغذاء باشد مثل گوشت برهء یك ساله که تغلی نامند دهم متوسط
روی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی که قنبیط عبارة از
اواست یازدهم متوسط صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انگور دوازدهم متوسط روی
الکیموس قلیل الغذاء مانند زردك سیزدهم
متوسط صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته باشد چهاردهم
متوسط روی الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجهء که خوب
نپخته باشد پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مثل نان گندم بسیار پخته
شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند
گوشت گوساله هفدهم لطیف روی الکیموس متوسط الغذاء مانند نان بد پخته
هجدهم غلیظ روی الکیموس متوسط الغذاء مانند کلم
بوته دار که کرنت عبارة از آنست وتفسیر اسامی وبیان فعل هریك وصفات آن
بترتیب حروف بدین نهج است حرف الالف
اکال یعنی خورندهء عضو هرچه به سبب افراط تحلیل وجلا وبتفریق ونفوذ نقصان
جوهر عضو نماید باین اسم نامند اصل بمعنی سنج است
اعم از انکه از شجریا از گیاه باشد اغصان بمعنی شاخها است ومخصوص شجر
وگیاه ساق دار است اکلیل بمعنی تاج وابر تاریك؟؟ آمده ودر ادویة
مراد از وچتری بودن شکوفه وبارنباتا تست واکله واکالیل جمع آن آجام بمعنی نیزار
است اودیه جمع وادی وبمعنی کنار رود خانها است
انکباب مراد از ونگاهداشتن عضو است ببخار ادویه که جوشانیده باشد یا کرم کرده
باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی استنشاق به بینی
کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد حرف الباء بشع بمعنی بدمزه است وهرچه
را طعم مرکب از مرارة وقبض باشد باین اسم خوانند بصیص
نورانی ودرخشنده بطایح زمینها که درآن آب جمع شده باشد وبه فارسی مرداب
نامند بخور هرچه دود او را استعمال نمایند بنك کرمهائی که
در ساق اشجار متکون شود پادر هر اسم فارسی تریاق است وگویند هرچه رفع سم
کند ومصنوع نباشد مخصوص باین اسم بربور به فارسی
بلغور نامند بزر آنچه از بار نباتات در غلاف ودر قشر باشد مثل خشخاش با قور
جمع بقراست باکوره نخستین؟؟ که برسد بتر بریدن بزاق
وبصاق آب دهن بعربفتح اول سرکین بکر شتر جوان وبکسر اول دوشیزه حرف التاء
تفه بمعنی بیمزه است ومراد از وظعی است که نه لذیذ
باشد نه کریه وتاثیر او ترطیب وتلبین وارخا ی بسیار وتولید بلغم است تریاق به
فارسی تریاك نامند وهرچه درشان او باشد که حفظ قوه وصحت

مزاج وروح به حدی کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند وگویند مخصوص صناعی است واینکه افیونرا تریاك مینامند بجهة حفظ قوه است که در این امر با تریاك اشتراك دارد تصفیق آمیختین آب با شراب تعلیق آویختن چیزی بگردن وبسایر اعضا تکرج به فارسی پی ور گویند وآن متغیر شدن

یا طمعت بویا هر دو تکلین بمعنی ساروج کردن وسیراب نمودن وبهره برداشتن آمده ومراد از ومهیا ساختن بعضی ازادویه است بجهة نفوذ وسرعت
تاثیر و دفع کردن تنقل و کثافت آن خواه باحراق باشد یا به عمل دیگر تصعیه آنچه به آتش اجزای او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند حرف الثاء
ثمنش لغة یونانی است ومراد از وهرچه از نباتات ما بین درخت وگیاه باشد ثمره بارنباتست مثل خوشه ومیوه امثال آن ثقیل بمعنی گران است برطبع وودر
فعل بوده سریع النزول نباشد حرف الجیم جریش نیم کوفته که بلغور نامند جرفله براء مهمله زمین سنکلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاك
کننده است وقفل آنرفع کردن رطوبات لزجه از مسطح عضو مانند انذروت وهر جالی متین طبع است اگر چه بیقوه مسهله باشد با جاذب بمعنی کشنده است
به طرف خود و فعل او تحریك فضلات است به سبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل ثافسیا وآنچه شدید الجذب باشد بیکان و خار را از عمق بدن مکشد
مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شده است که در شان او پسیلان باشد وبالفعل سایل نباشد مثل موم جمة بفتح اول وثانی آب کرد آمده وجمعشده وجزو
چیزی جفاف خشکی حرف الحاء حامض بمعنی ترش است وفعل او تلطیف وتفتیح وتقطیع وثقیه مجاری وتبرید وبتحفیف وتسکین صفراء واطفاء شدن خون
وتولید ریاح ومضر بر اعصابست وهر چه زبانرا اندك بکرد وباقلیل جلا وغدوبه وتقطیع باشد حامض نامند حکاکه آنچه از سائید دو چیز پیدا شود حلو هرچه زبانرا منبسط سازد واندك حرارت در او احداث کند ولذیذ باشد شیرین نامند وفعل آن نزج وتلیین وجلا است وکثیر الغذاء ومحبوب قوتها ومعطش باشد خریف
بمعنی گزنده است که اجزاء آندر زبان فرو رفته وبسیار بکزد وتفریق اجزاء او نماید وفعل آن تحلیل وثقیه وتعفین او حراق وتلطیف است بجهته شدت حرارت حاد
بمعنی شد است وآنمر کتب از تلخی وحرافتست وفعل او مثل فعل اجزاء او است
حلاق سترنده حمول اعم از فتیله وفرزجه است حب آنچه در ثمر بازر باشد وبیغلاف مثل گندم وجو حمل بار نباتات اعم از ثمر ومثابه ثمر است حلیب شیرهء تخمها وغیر آن وشیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشك وشپه بخشك شده دیوبند
مخصوص نباتیست که برروی زمین پهن نبوده با ساق باشد وبحد ثمش نرسد حرف الخاء خاثر آنچه اجزاء خلط را بهم آورد خفیف بمعنی سبك وانچه
برطبع احتمال آن آسان بوده سریع النزول باشد خمل بمعنی پرز است ودر ادویه هرچه شبیه بپرز برسطح او ظاهر باشد مثل آنچه برروی به مبباشد خاتم
بمعنی تمام کننده وعبارة از او چیزیستکه به سبب تخفیف درسطح جراحت تفرقی نگذاشته پوست پوست برویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان است از مکان خود
خیلع سست خلعلع اسم صبغ است خروء سیر طیور حرف الدال وسم هرچه زبانرا

نرم واجزاء او رامنبسط نماید بی احداث حرارت وبه فارسی چرب
نامند وفعل او ترطیب ویلتین وارخاء بی احداث سخوثه است دواء مطلق انکه تاثیر
بکیفیت کند وجزو بدن نشود دواء غذائی آنکه تاثیر کیفیت او
زیاده بر تاثیر کمیته او باشد دواء سمی آنکه بکیفیة تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه
کشنده باشد مثل افیون دابق آنچه بجهته لزوجه کثیفه بدست حسد
مثل دبق دهنی آنچه در جوهر او چربی موجود باشد وباعث سرعت اشتعال او کرد
ومثل مغزها وتخمها دلوك بمعنی مالیدن است ومراد از او آنچه از سنونات
که باانگشت بردندان بمالند حرف الذال وفربد بوی ذر ور آنچه سائیده بی مایع
برعضو بپاشند ذو الخاصیة آنکه تاثیر بصورة نوعیه کند اعم از آنکه زهر
باشد یا دفع زهر کند حرف والراء رض کوفتن رخو نرم وسست برخض بفتح اول
وثانی بناز پرورده ودر ادویه هرچه نازك وزود شکن باشد رزین آرامیده
و مرد بردبار و در ادویه آنچه درمتانة وخوش جوهری تمام باشد رادع آنکه مواد را
مانع از ریختن به عضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد وردع مقابل
جذبست رمص رطوبة غلیظ که در اطراف پلك چشم جمعشده چسبنده باشد روی
الکیموس آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود
برجیع فضله هضم اول انسان رسوب ته نشین مایعات وآنچه در مایعات وآنچه در
مایعات اندازند وبر روی آن نایستدر اسب نامند روث سرکین حیوانات الزاء
باشد ودر ادویه آنچه برسطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد مزغب نامند حرف
الستین سایل آنچه اجزاء او درجهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء و
منقطع شود یا نشود مثل آب وروغنها سباخ شوره زار سبط بی کره ساحل کنار دریا
سنون آنچه بدندان بپاشند وبمالند ومقوی جوهر او باشد سم به فارسی
آنچه زهر مانند وبه سبب ضدیة کیفیت وخاصیت مزاج را فاسد سازد مانند شپش
بیحق آنچه بسیار نرم سائیده باشند سهك بد بو شدن گوشت وبوی
عرق که از بدن آید سهل زمین نرم حرف الشین شطب بضم اول وثانی از قانون
الادب جوهر شمشیر وبفتح اول وسکون ثانی از قاموس اللغه صدا
گردیدن ودور شدن و پوست باز کردن ودرادویه آنچه باین صفات باشد مشطب
گویند شجر نباتی که باساق خشنبی باشد وگامل او انکه با اجزاء تسعه برانی
باشد وآن ثمر وورق ولیف وصمغ وبزر وقشر واصل وعصاره وحب است مثل
درخت خرواشرف بضم اول وفتح ثانی کنکرهای کوشك ودر ادویه آنچه
دراطراف زواید وبرآمدگی داشته باشد مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شر بفتح اول
وثانی دریدن پلك چشم زیرین شامخ کوه بلند شدق بفتح اول
وسکون ثانی فراخی گوشه ء دهان شدخ بفتح اول وسکون ثانی سر شکستن وفراخی
سفیدی برروی اسب وشدن عضل معنی ازبهم بازشدنست حرف

الصاد واصفيق پوست درست صفق بفتح اول وسكون ثانى آب كه براديم يا مشك نوريزند پس زرد گردد وبمعنى طرف وكنار ودر نباتات

آنچه چین دارد باز روی ومیل بطرفی داشته باشد مستقیم نباشد مصفق نامند صخره زمین سنکستان صالح الکیموس آنچه از وخونی متولد گردد که بهمه
جهة اعتدال داشته باشد سایر اخلاط مخلوط با وبقدر طبیعی باشد و خلط بد از او بهم نرسد حرف والضاد ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع ونرم باشد
برعضو بمالند وبه بندند اعم از آنکه موم روغن داشته یا نداشته باشد حرف الطاء طلا آنچه از رقیق القوام برعضو بمالند طبخ آنچه جوشانیده آب او را
استعمال نمایند طیب بسکون ثانی خوشبو وبتشدید آن پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن طاحونه که آسیا باشد مسمی بهم لازم او است طافی آنچه برروی آب
ایستد طبرزد عبارة ازخالص هر چیزی حرف العین عفص بکسر الفاطعم زمخت که زبانرا درشت سازد واجزاء او را به سبب برودت بهم آورد وفعل
او تبرید وتکثیف وتصلیب وخشونت وردع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد دانهء تمرهندی در دمل ودر فارسی فشارنده
گویند عشب بضم اول وسکون گیاهیست عصیر آب افشردهء از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بآتش وآفتاب منعقد کرده
باشند استعمال منمایند عنقود خوشهء انگور ونباتات وعناقید جمع آنست عطر بوی خوش حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از حلق آید ومراد از
او حرکت دادن مایعاتست در حلق وفرو نبردن او غض بضاد معجمه نارس از نباتات غسال بمعنی شست وشو دهنده آنچه جلای سطح عضو باعانة رطوبت مایعه
دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است ودر اغذیه پیشتر متد اولست واستعمال لفظ کثیف در ادویه حرف والفاء فتیله بمعنی شافهء که مخصوص دبر
باشد فرزجه شافهء که قبل ورحم را مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاترنیم کرم فسخ از هم جدا شدن حرف القاف قابض طعم گیرنده را
نامند که اجزاء زبان بهم آورد ودرشت نسازد وفعل او تبرید وبتخیف وتغلیظ وتقویه اشتها است ودر غیر طعم مراد از وحابس است که به سبب بهم آوردن اجزا
عضو حبس واستمساك نماید قطور آنچه در کوش واعضا چکانند قاشر هرچه به حدی جای باشد که چرك از سطح استخوان تواند زدود ودر سطح جلد تقشر نمود قاتل انچه
از ضدیهء ملاك سازد ومرادف ستم است وبعضی گفته اند زهر حیوانی باسم سم وغیر حیوانی مختص بقاتل قضبان شاخه ای گیاه بیساق وقضیب
واحد او است قنبعه بضم اول وثالث وسکون ثانی قبای خوشه کشت حرف الکاف کیلوس کشکابیست که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشك
محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی است کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جز وبدن شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید سبوس

گندم کثیف بخلاف لطیف است آنچیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند ونفوذ در اجزاء بدن بسرعت ننماید کاسر
الریاح آنچه قوام ریاح غلیظه رایجرارت رقیق ساخته رفع نماید مانند شخم تخم سدات کاوی بمعنی داغ کننده ومراد از آن آنچه جلد را بجهة احراق وبتخیف بهم آورد ومجاری خلط سایل را مسدود سازد مث زاج در رفع نزف الدم جراحت حرف واللام لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلاء
غلیظ تر وازضماد رقیق تر باشد لصوق ولزاق آنچه بر عضو بچسبانند و با چسباندگی باشد لعوق بمعنی انگشت پنج است که از معجون رقیق تر باشد لعابی
آنچه از خیسانیدن او در آب اجزاء آن مخلوط به رطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق او رفع مشود لطیف آنچه در شان او
باشد بعد از ورود به بدن منفسم گردیدن به اجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن به سرعت کند مثل زعفران لزج آنچه در شان او بوده باشد
بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در او که قابل امتداد کشته منقطع نگردد مثل خبازی لحاریشهای باریك نباتات لخلخه آنچه با مایعات
در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لیف آنچه از اصول ولجاء نباتات روید و باریك‌تر ازلحاء باشد لا ذغ هر چه بکیفیة حاره لطیفه نفوذ در اجزاء
عضو نموده تفرق اتصال در منافذ قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراده مجسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه حرف والمیم مالح
شور آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح وتحلیل وتلطیف وتسخین وجلا و غسل باعتدالست مر تلخ هر چه بسیطح ظاهر زمان
نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلا ومنع تعفن است ملطف آنچه به حرارت معتدله رقیق کردن
خلط غلیظ در شان او باشد مثل حاشا مغلظ آنچه بخلاف او باشد محلل هر چه در شان او باشد که تفریق خلط به حرارت منجره واخراج اجزاء آن
جزوء ابعد جزو از موضع اشتباك خلط کند مانند جند مجمد هر چه ضد محلل باشید و گویند مخصوص بارد و قابض است مخشن هر چه سطح عضو را
درشت کنه و اجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه به سبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزاء مانند خردل؟؟
آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است مفتح آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از سالك
آن مانند فطر سالیون و هر چه حریف و مر لطیف وسیال لطیف مایل به حرارت و مایل باعتدال و هر چه حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هر چه
عضو را سست کند به حرارت و رطوبت مزاجی وقابل تمدید سازد مثل تخم کتان

مصلب آنچه ضد مرخی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد
اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش با به عکس آن مانند طبیخ حاشایا
منجمد را نرم سازد چون حلبه مقطع آنچه به سبب حرارة لطیفه نفوذ کند
ما بین خلط لزح و سطح عضو ملاصق آن و رفع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط
مانند سکنجبین مفشی هر چه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل

دفع کند؟؟ هر چه به سبب قوه نافذه حاره بتحریك اجزاء لذاعه بمسامات کند مثل انجره مقرح آنچه بقوهء حرارت نافذه تفریق اجزاء عضو نموده
اخلاط او را به سبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلا در محمر آنچه به سبب حرارت جذابه جذب خون
به ظاهر جلد کند مثل ضماد آنچه با خردل محترق هر چه بقوه ء نافذه تحلیل اجزاء لطیفه ورطبه کرده احداث رمادیة نماید مثل فرفیون مفتت آنچه تفریق اجزاء
خلط متحجر کند مثل زجاج محرق معفن هر رطوبت عضو را فاسد سازد به نوعی که بدل ما تحیلل او نتواند شد بدون احداث احراق و تا گل مانند زرنیخ مقوی
هر چه تعذیل مزاج وقوام اعضا به حدی کند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل کل مختوم یا به سبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گلسرخ مفتجج هر چه در همه جهة بخلاف منضج و هاضم باشد مفرح هر چه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند وحرنرا رفع نماید مثل شراب؟؟
آنچه تحریك طبع به خواستن غذا کند مبهتی آنچه سبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضا تناسل گردیده محرك او شود و باعث
تکون مادهء منوی گردد مثل لبوب مدر آنچه اخراج مائیة اغذیه وفضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هر چه اخراج فضول اعضا از طریق
امعا کند معرق آنچه به سبب تلطیف رطوبات محبسه تحت جلدی را از مسامات او به ظاهر اخراج کند مقی هر چه اخراج فضول از مری کند ملین اعم از منضج
ومزلق ومخرج ما فی المعدة والامعا است مسکن هر چه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی آنچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید مخدر آنچه
تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرك که حیوانیست به نوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشك مباشد
مزلق هر چه ترطیب وتلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند تا آنچه در آن محبس باشد بحرکت اوحرکت نماید مثل آلوی بخارا مجفف آنچه افناء رطوبات یا
تقلیل آنکند مانند سندروس مستدد آنچه به سبب کثافت وپیوست در مجاری محبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سفیداب یا به سبب لزوجه
باعث تسدید کرد ومانند لعابها مغزی آنچه بالفعل یا بس بوده در او رطوبت لزجه بوده که سبب حبس سیلان مواد کرد ومثل آهك شسته معطش آنچه
طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از آنکه ترویج او باآب شود مثل معده وجگر یا بهوا مثل دل وریه معطس هرچه بقوه نافذه تحریك مواد دباغی بجانب
خیشوم کند وبه سبب دفع آن عطسه حادث گردد مصلح آنچه اصلاح ماکول ومشروب نماید اعم از آنکه رفع ضرر آنکنند یا معاونت برفعل او نماید یا حفظ قوت

یا کسر حدت او کند یابدرقه بجهة وصول او باعضا کرد وموسخ آنچه منع خشك شدن جراحت کند و رطوبت او را زیاد سازد ومثل موم روغن مدمل
هر چه به سبب بتخیف وتکثیف رطوبت سطح جراجت را لزح وچسبنده کرده ودهن رخم را بهم آورده مانند دم الاخوین ملجم آنچه به سبب بتخفیف لطیف
وتعدیل مزاج خونیکه وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بکوشت کند واو را نسبت اللحم نیز کوبند مسیخ نیمره وبا تفه مرادف است
مایع آنچه ضد جامد باشد وسیلان کند ورقیق القوام باشد مزواة پراکنده مفرق بفتح اول وکسر ثالث تارك سرو در اثمار وگلها هر چه سر او هموار نبوده
زواید داشته باشد مفرق گویند معففف خمیده وکج شده مضغ خائیدن چیزی همضوع هرچه را خائیده باشند مسبت آنچه خواب آورد وبامنوم
مرادف است مگر هرجه بحق آورده؟؟؟ را آنکه با تفریح باشد یا نباشد مضمضمه هر مایعی که دردهن حرکت دهند مروخ مالیدن چیزی براعضا مسوح آنچه
در مالیدن آن بربدن بسیار مبالع در عضره کنند مبرود آنچه بسوهان خورد کرده باشند منخول آنچه پخته باشند منتن بدبو مصول آنچه در ششتن او
مبالغه کرده باشند محرق آنچه در سوختن بحدر مادیة نرسد حرف والنون ناشف آنکه جذب رطوبت سیاله کند اعم ازآنکه منافذ او مرئی نباشد مثل
آهك آب ندیده یا مرئی باشد مثل اسفنج وناشف را قحل نیز نامند نجم نبات بیساق است نبطی در لغات مراد از لغة قومی است ودر ادویه مراد
خود روئی که گشته باشند نفاخ هرچه در او رطوبت غریبه باشد وازحرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شده خواه در معده وامعاء مثل میوها
وخواه در عروق مثل مانند مغزیا واکثر تخمها وقسم ثانیرا فعل تقویة باه است نفوخ آنچه از ادویه یابسه سائیده را پیمایع در بینی دمند نقوع ونقیع
خیسانیدهء که بخوشانیده صاف نموده استعمال کنند نشاره آنچه بسوهان ودم اره ریزه شده باشد نطول هرچه را جوشانیده وآب او رابراعضا
ریزند وپاشویه فتمی از اوست نشوق آنچه به بینی کشند حرف والواو وغرنعین معجمه زمین سخت وهن هستی روهی به سکون ها قبل ازیأ درد
استخوان که بدون تفرق اتصال باشد و شب جستن از جائی وثی گزنده وقود برافروختن آتش حرف والهای باضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ
و گذرانید غذا و خلط کند و به سبب قبول هضم او شود مثل مصطی که هش آنچه جرم اوست و ریزنده باشد وباندك افشردن ریزه شود مثل صبر خوب
وغاریقون هتك پاره شدن تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیهء مفرده ومرکبه و ذکر مصلح و بدل
وقدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی وسریانی وعربی و

فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نمائد که هر چه مجرب دیگر
بلفظ گویند محربست یا مجرب ندانسته‌اند ادا مشود و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ
مجربست مذکور مسازد و هر دوائی اولا افعال کلیهء او بیان مشود
مثل آنکه مفتح است یار ادع است و امثال آن تا آثار او را منحصر به افعال مذکوره
که با فلان عمل مکند و در فلان مرض فلان اثر دارد ندانسته

با چیزهای موافق غیر مذکور و در امراض غیر مسطور توانند استعمال نمود و تجارب دیگر نیز حاصل گردد و الزام نموده که خواص ثمر و پنج وضمع و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر به انفراده باشد و به دستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر ننماید مرتکب

بیان خاصیت جزو دیگر آن چیز نشود بخلاف سایر کتب که مشوتش ذکر کرده‌اند بلکه خاصیتی از پنج چیزی مثلا بیان نموده‌اند و خاصیتی از برگ و مار و باز مرتکب

ذکر سایر آثار پنج او شده‌اند وعلی هذا القیاس و چون مداوای چندی از سموم به یك نسق است و هر مگرا به انفراده دوائی منحصر نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یك را در حلی ذکر ماهیة آن بیان ننموده و در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر مشود که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی لقمان عبارت از او است و تالیف مذکور مسمی بمقالات استه في الحشایش است وثانی

قولس که ادویهء عین را جمع نموده وثالث اندر وماخس اصغر که ادویه ترياق کبیر را جمع کرده ورابع جالینوس ملقب برائس البقل که منافع ادویه مفرده

را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال نکشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده ودیدروس نصاری بابلی است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق ابن حنین نیشابوری از یونانی وسریانی نقل به عربی کرده بامزید افادات و تالیف مزبور مسمی به منقولات اسحق کشته و حنین مزبور اغذیه را از ادویه جدا کرده پس بخاشعه در آن باب تالیفات کرده و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل را تحریر فرموده‌اند پس شیخ الرئیس وابن اشعث وابوحنیفة دینوری و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منماج وجرجیس ابن یوحنا وصایع وامین الدوله

وابن تلمیذ مؤلف معنی وابن بیطار مؤلف نالا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده و مولف اختیارات بدیعی بعضی را به فارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی کیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف وثمانین است به نظر نرسید که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد حرف والالف الالف مع الالف آطر یلال لغة بربری و بمعنی رجل الطیر است

بجهة مشابهة شاخ گیاه او به چنگال مرغ و بترکی غازایاقی نامند و مراد از او تخمی است بسیار ریزه و تیره مایل به کبودی و طولانی و به غایت تلخ

وباحرافة و گیاه شبیه بشبیت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر

بهار مرسد و آنچه سبز و تیره و شبیه به رازیانه است قسمی
از دو قواست و تخم ضلالدان گویند و در آخر سیم گرم و خشك و محلل ریاح
وجالی آلات تنفس ومد زفضلات ومفتح ستده ومنقی کرده و مثانه
و چون بازجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یك درهم او را با عسل
جهة رفع ریاح وایلا و پس مجرب دانستهاند و ضماد او
مجفف فروح و زایل کنندهء آثار جلد ونفوخ او در بینی و به دستور شرب او مسقط
جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر کرده و مصلحش
کتیرا و بدلش در طلیهء برص کندش وقدر شربتش از یك درهم تا سه درهم است با
عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یك درهم او را باعاقر قر حاوبر
و زنجبیل از هر یك دانگی با عسل سرشته بعد از ثقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب
نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب ننوشند
و عرق کنند و دو روز از اول نهایت تا روز سیم موضع برص آبله کرده بعد از دفع
زرداب بالکیه بر طرف شود وهجرتست و گفتهاند که هر گاه از مفرد او هر
روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او به دستور مذکور در مدت
مزبور استعمال نمایند یقینا رفع برص مشود آالسن ولغة یونانی و
بمعنی مبرئ الکلب است وبجهة رفع کردن او زهر سك دیوانه را و آن نباتیست
ساقش به قدر زرعی و شبیه بساق رازیانه و برکش شبیه به برگ فراسیون
و از آن درشت تر و خار نازك و ما بین سرخی و سیاهی و تخم آن مایل پهنی وسبر
تیره در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدث وشدی و ملخی
نانخواه وکلش شرح مایل بتبریکی و از زیر برکها رو بددر اول سیم گرم و در آخر
اول خشك ومحلل وجالی ومقطع ومدر فضلات وهاضم ومنقی بلغم ورياح معده
وکرده و
مفاصل ورکین ومجفف باعتدال وطبخ او جهة جمود وبرودت مفرط وسعوطه او جهة
زکام وضیق النفس وبلغم مجتمع در قصبه ریه نافع وتخم او در اطعمهء
شخصی که سك دیوانه گزیده باشد پادزهر آن و ضمادش جهة کلف وباعس جهة
جوششهای سرکه زرد آب از وآید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر
جگر حار و مصلحش کثیر اوبدلش نصف وزنش جت الغاریا دو وزن آن نانخواه و
جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشك کرده کوبیده
نگاهدارند و با سی و سه مثقال عسل به دفعات یابد و دفعه یك روز در میان سك
دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از پنج او که با شیر تازه
بیاشامند بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند
چون گیاه او را به جمیع اجزاء به پارچهء سرخی بسته بر اعضاء دردناك
هواشی ببندند رفع الم مکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص درد سر انسان مداند

و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل خانه است
و مؤلف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل مکند که این گیاه در شام بسیار است
و حشیشه السلحفاة نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاه
داشتن آن لغایت مورث تعشق زنان است به حدی که اصلا ممانعت بجامل او نکنند
اارغیس حنین ابن اسحق در الف مع الراء ذکر کرده
و آن پوست سنج درخت زرشك است در اول گرم و در دویم خشك وباقوهء بارده
وقابضه و مانع تعفن اخلاط وطبیخ او مقوی جگر بارد

ومفتح وباقوهء رادعه و جرم او باشراب جهه درد جگر اکر بی تب باشد و با آب
سرد با وجود تب بغایت مفید و به دستور شراب و سرکه که در آن
جوشیده باشند همان خاصیت دارد و طبیخ او در دفع گرم جگر گوسفندان
هجرتست حقنه بطبیخ او منقی چرك وقرحهء امعاء ومضمضهء او بجهة
قلاع خبیثه و درد دندان و تقویهء لثه واکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل
ما میران چینی و قطور خیسانیدهء او در گلاب جهة به تخفیف رطوبة و
و حفظ صحت چشم و دفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصارهء مطبوخ منعقد او
در افعال مانند حضض وقدر شربت از جرم او دو مثقال و
از طبنجش تا سی درهم و مضر صاحب سعال ومصلحس عسل است االطیاسن بلغة
بربری و مغربی بناتیست شجری و در بلاد مغرب به هم مرسد طول او به قدر
قامت و زیاده از آن و برکش مانند مورد و نرم و ثمرش به قدر بارسر دو سبز و چون
برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و
زرد و مایل به سرخی و مستعمل او ریشهای باریك او است مرکب القوی وبرودت و
بیوست در او غالب و بسیار قابض و آب خیسانیدهء او که رنگ او
بگرد وجهة استسقاء و زردی رخسار مجرب دانستهاند و به دستور چون با گوشت
طبخ نمایند و گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و جرم وطبیخ او مقوی
جگر وسپرز ومفتح سدهء آن وقدر شربت از جزم او دو درهم است آبار لغة عربی و
آن سرب و سوخته است و طریق احراق او در دستورات
مذکور است در دویم سردو خشك ومغسول او جهة قرحهء چشم و جوشش آن و
جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه ونزف الدم وسیلان
رطوبات و بار روغن گلسرخ جهة قروح ومقعد و با سرکه جهة تحلیل ورمها
واستسقا نافع وبدلش سرنج و خوردنش کشنده است االثرون بلغت
یونانی اسم سماق است االمولن یونانی و اسم نشاسته است که نشا نامند االغیس یعنی
طاهر بیونانی اسم فنجنکشت است االنیس بیونانی انیسونست
االرن صارن بیونانی لوف الصغیر است االغلس بیونانی دوسراست االنویس بیونانی اشراس
است االمی بیونانی نانخواه است آبنوس و
معرب آبانس یونانی درختی است شبیه به درخت عناب وثمرش مثل انگور و زرد و با
حلاوت و برگش شبیه به برگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان نمکند و
تخمش مانند ثتح حنا قسم بندی با خطوط سفید و قسم جشی سیاه وصلب واملس و
بهترین اقسام است در اول سیم کرم و در آخر دویم خشك وملطف ومدر بول
ومفتت حصاة ومحلل ریاح ونفخ معده ومفتح سدهء سپرز واکتحال محکوك او به
آب وذر ورشن جهة بیاض رقیق وقرحه وبثور ودمعه و موی زیاده و
جرب وحکه ورمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان و نشارهء او جهة

حبس خون زخمهای تازه نافع ومحرق مغسول بشارهء او لطیف‌تر و در
افعال مذکوره اثر آن سریع‌تر وطلاء مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنار زیر
است و گویند با لخاصیه اطفای خون جاری مکند و با سفیده تخم مرغ جهة
سوختگی اتش وبانفراده جهة بتخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه ومنع جوششهای
پر آب و آبله کردن اعضا مجرتست وقدر شربتش تا سه درهم و
مضر معده و مصلحش عسل وبدلش چوب کنار است آزار دار ولغة فارسی و آن بلق
جبلی آلو بخارا اسم فارسی اجاص است آلوچه اسم فارسی
ادرکست آب دار و مومیائی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را به این اسم
خوانده آش بخجکان اسم جند است آهن اسم فارسی حدید است
آهن ربا اسم فارسی مقناطیس است آرد میده به فارسی سمید است آرد سبوس دار
اسم فارسی خشکارست آرد جو بریانکرده اسم
سویق الشعیر است آرد کنار سویق النبق است آلوی سفید اسم شاملوج است آلو بالو
اسم فارسی قراسیا است آهو اسم فارسی غزال است
آمله اسم فارسی آملج است آرد جو دقیق الشعیر است آب نیشکر اسم فارسی عسل
القصب است آب باران ماو المطر است آب چکیده
از کوزه و غیره ماء القطر است آب جو جوشانده اسم فارسی ماء الشعیر است آب
جو افشرده اسم کشك الشعیر است آب پنیر اسم فارسی
ماء الجبن است آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب ماهی نمکسود اسم
فارسی ماء النون است آب درخت کافور اسم ماء الکافور
است آبکامه اسم فارسی مری است آبك اسم فارسی نوره است آبی اسم فارسی سفر
جل است آفتاب پرست اسم حربا است آبك ابأ موحده
به اصطلاح اهل کیمیا زبیق است آنك بنون مضمومه رصاص اسود است آئینه چینی
آنچه از مس و نقره و برنج سازند آرد و حج بلغة ترکی اسم درخت
ابهل است آغو بترکی اسم دفلیست آغوز بترکی اسم لبا است اقاج دین بترکی اسم
سود انیاتست آبلوج به فارسی قند مکرر است آشیاران
از اغذیه است و در خروره مذکور است آش اسم فارسی اغذیهء مطبوخهء مایع است
و بعضی از آن در مزورات و سایر مواضع مذکور است آذر بویه
به فارسی کل اشنان نامند آبق به اصطلاح اکسیر یان زبیق است آورس اسم فارسی
ابهل است وآبرس نیز گویند آلك وآله اسم فارسی شنبل
الطیب است آهوزی پندی خردل است آك آبلغه هندی اسم آتش است آته بهندی اسم
سویق است ابقر به فارسی شوره گویند و آن از بخارمائی
بر روی زمین شوره زار بهم مرسد و بعد از تصفیهء آن به آتش شبیه نمك مشود و
در آخر سیم گرم و خشك ومفتح سده ومنقی بلغم واوساخ بدن ومسهل

و در نهایت حدت و قوتر از نمك و بوره در افعال وجهة علل سپرز و درد کمر نافع ومحرب دانسته‌اند و مصر مری وکرده و مصلحش کتیرا و عسل وقدر سرکشش تا نیم درهم وبدلش ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهة احتباس بول که به هیچ چیز دفع نشود مجربست و از خواص او سرد کردن آبست به عمل

مخصوص که آب را در ظرف روی توتیا کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است ابل بهندی اسم بال است ابر به فارسی اسم؟؟ است
ابوخلسا به فارسی موچوبه نامند و اصناف مباشد قسم اول نباتیست شبیه ببرك کاهو وباریکر و با خشونت و سیاه لون وملاصق زمین و؟؟
مرغب وکلش اشقر و دانهء او سیاه و پنجش به قدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی مسماند در اول دویم کرم و خشك ومحلل اخلاط مراری ومالحه و قابض اسهال و تدرخیص ودابغ معده و مخفف وطبیخ او جهة درد سپرز و جگر و نقرس ورد کرده وحصاة و یرقان و بتهای کهنه و طلای او جهة بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهة حمره که باد سرخ گویند نافع ومصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو وقدر شربتش دو درهم است چو پنج او را در روغن بجوشانند وقیروطی ترتیب دهند جهة سوختگی آتش وحمول آن و به دستور حمول پنجش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بنج او قوی تر است و قسم ثانیرا برگ بزرگتر و خشن‌تر و ساقش دراز و خشن و پر شعبه و گلشن مایل به بنفشی و ریزه و قابض‌تر از قسم اول و ضمادش جهة حمره و منع عرق انضع و
و بسیار حاس طبع است و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلشن بنفش و پنجش درازتر و سرخ وشد طعم تر از وجهة گزیدن افعی دو مثقال از پنج او با شراب بهترین اشیاء است و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن کلش ریزه‌تر وبغایت
سرخ در آخر دویم گرم و خشك و یك مثقال او بامثل او زوفاء وقرد ماناجهة حب القرع و سایر کرم امعأ بغایت نافع وضماد شن با پیه بریابیه خوك جهت
خنازیر ونقرس واورام صلبه و عصارهء او با عسل جهة قلاع وحمول وجلوس در طبیخ او جهة ورم صلب رحم او احتباس حیض واحراج جنین وسعوط
او جهة ثقیهء دماغ و رفع آثار وغلظهء طبقات چشم و با سرکه شربأ وضماد اجهة سپرز مفید وقطور روغنی که در او جوشانیده باشند جهة درد کوش وثقل
سامعه بهترین ادویه وجالی بیاض چشم ومحلل ورمها است وکلشن در جمیع افعال قوتر از برگ او و آشامیدن بنج وکل و تخم او به قدر یك مثقال بغایت مدبر
حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریسم بکسر اول و ثالث وفتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد از او فیله است که کرم ابریشم او را سوراخ
نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کردهء او را قزنامند و آنچه در آب پخته نخ از او کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از اوست
در اول گرم و خشك و با تقطیع وتنشیف وبغایت مقوی دل و روح طبیعی و ماه ومسمن بدن وجهة خفقان وصعف معده وریه و آب مطبوخ او با شکر

جهة تفتيح سده‌ها و نيكو كردن رنگ رخسار نافع ومحرق آن ضعيف‌تر وجهة قرحه ودمعه وسلاق وجرب چشم و پوشيدن حرير جهة دفع بهم رسيدن قمل
آزموده ومحرق او مضر كرده و مصلحش اسارون وقدر شربتش از يك درهم تا سه درهم وبدلش مروارید سوخته شسته است و بهترين طريق استعمال
او بسيار ريزه بمقراض كردن و با جواهر و ساير ادويه بر روی سنگ سائيدن است
ابهل بفتح اول وسكون ثانی وضم ثالث وبكسر اول و
ثالث يز آمده است و آن قسمی از سر و كوهی است و مراد از او بار اوست شبيه به بنق تازهء او سرخ و رسيده‌اش سياه و با اندك شيرينی و قبض
وحده و عطريه و بزرگتر از بار عرعر كه قسم اشهر سرو كوهی باشد و برگش شبيه به برگ درخت كز در سيم گرم و خشك و بغايت لطيف وباقوه محففه وقابضه ولذاعه
ومحلل ومدرحيض ومسقط جنين وزايل كنندهء عفونت قروح خبيثهء مزمنه ومسحوق او با عسل جهة ربو و بواسير و مطبوخ او جهه استسقأ و چون ده
درهم او را دانه بيرون كرده با روغن كاوی تازه به قدر آنكه او را فرو گيرد بر آتش بگذراند تا روغن را جذب كند پس سائيده وباده درهم فانيد مخلوط
نموده هر صبح دو درهم او را با آب گرم بارد المزاج بنوشد جهة دردهای اسافل بدن و بواسير وباد بواسير و رفع اقسام گرم امعأ بغائتس نافع
و چون با عسل سرشته هر روز از يك درهم تا سه درهم او را مداومت نمايند حيض منقطع را جاری سازد وبجهة ربو و بواسير مجرب دانسته‌اند و چون
در روغن زيتون بجوشانند تا روغن سياه شود قطور او جهة كری تازة وكهنة محرب وضماد او به دستور ضماد بركش جهة اورام حاره وسياى جلد و چرك
و آثاری كه از فضول بهم رسد و سرخی كه بعد از به شدن زخم در عضو بماند وجهة قروح ساعيه وآكله ونمله واندمان جراحات مفيد و طلاء او با سركه جهة داء الثعلب
مجرب و با انجير جهة جمود اعضا و با عسل جهة جراحت بن دندان و تعفن وآكله آن ولعوق يكوقيهء آن با نصف اوقيه روغن تازهء كاوی و مثل هر دو عسل يك هفته مداومت كند جهة ربو مجرب دانسته‌اند ومضر جر ومصلحش خولنجان ومضر معده و مصلحش حماما وعسل و بدش بوزن او جوز السرو ومثل آن بيلخه ودر تلطيف بوزنش دارچين وقدر ستبش تا سه درهم است ابوقانس بلغة يونانی هم غاسول روميست وابوقاوس واوقاوس نيز كويند و در بلاد شام و مصر و
انطاكية بسيار است نبايست ما بين درخت و گياه برگش از برگ زيتون باريك‌تر و ما بين برگها خارهای سفيد دارد و شكوفه آنسفيد و شبيه بكل لبلاب
و شاخهای او پراكنده و پخش قوی و پر از رطوبت وملح و مستعمل در تداوی بنج

وعصاره و رطوبت اوست که با آرد کرسنه آمیخته خشك کرده باشند و برگ
و شاخ و گل او را سائیده دست به آن مشویند و به این سبب غسول نامند و مؤلف
تذکرهء
اولوا الالباب او را اشنان دانسته و مولف جامع بغدادی او
را غالط حمل نموده و ظاهرا غاسول وی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمیباشد
وعطریه ندارد ومسمی بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه
هم نیستند در اول سیم کرم و خشك ومقطع وملطف وجالی ومفتح وسیه؟؟ ط از
رطوبت خالص و به دستور دوازده قیراط از مخلوط مجفف مذکور

باماء العسل مسهل مرار و بلغم وزرد آب و گويند جهة استسقاء حاره مجربست و همچنين سه قيراط از پنج و يك مثقال از عصاره‌اشن باماء العسل همين علم
مكنده مضر احشاء و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست ابوقيطس نباتيست شبيه بابوقانس وپساق وپشكوفه
ومفروش روى زمين و پخش سطبر در سيم كرم و خشك وجهه ضيق النفس وصرع و درد اعصاب واستسقاء نافع ومصلحش عسل است در ضرر معده و
قدر شربتش تا يك مثقال است ابيل نباتيست بخش شبيه شلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخهاى بسيار و تخمش شبيه تخم زردك و در كنار
دريا رويد و مؤلف اختيارات گويد برگ آنچه در زمين خشك رسته باشد قاتل است در دويم كرم و خشك ومدر بول وجهة سپرز آزموده وقدر شربتش
تا دو در همست ابركا كتاب دام عنكبوتست و در حرف عين انشاء الله مذكور مشود ابرون لغة يونانى و به معنى دايم الحيوة است و به عربى حى العالم
و به فارسى هميشه بهار نامنده از جملهء رياحين و هميشه سبز است كبير او را منبت بيشتر كوبا است ساقش به قدر زرعى و زياده وبطبرى انكشت مهين و با طورى
كه بدست چسبد و برگش شبيه به زبان و باريك و با رطوبت وكلش ما بين سفيدى و زردى دبستانى او بهتر از كوهيست و صغير او را منبت سنكلاخ ومحوطها
و موضعى كه سايه داشته باشد و شاخهاى او ريزه و از يك جا بيرون آمده و پر برگ و ريزه و پر آب و به قدر شبرى وكلش كوچك و زرد مايل به سرخى و بخش
مثل خبازى و در باغهاى اصفهان و غيره بلاد بسيار است در آخر دويم سرد و در اول خشك وباقوهء قابضه ورادع ومفتح سده جكر وزهره ومسهل صفرا
و قاتل اقسام كرم امعاء و معده و مسكن حدت خون و مقوى معدهء حار و مانع نزف الدم وجهة سحج و اسهال يك اوقيه از آب او با شراب نافع وضماد
او با آرد جو جهة قروح خبيثة و مفاصل حاره و زخمهاى كهنه و سوختگى آتش ونمله واورام حاره جشم ونقرس مجرب ونطول عصاره او جهة گزيدن ريتلا و
با روغن كلسرخ جهة درد سر واكتحال او جهة ردمد وحمول او جهة قطع رطوبات سايلهء رحم مفيد و طلا اوجهة باد سرخ كه تيغ زده خون آن موضع با آب او
مخلوط كرده مجربست و با حنا جهة خارش ردن به دستور آزموده و برگ خشك سائيدهء او را جهة
رفع اسهال مزمن مجرب دانسته‌اند وفزرجهء برگ او جهة سيلان
رحم وقطور روغن زيتون كه برگ يا عصارهء او را در آن جوشانيده باشند جهة درد كوش حار بسيار نافع و گويند مضر سپرز است و مصلحش كل
ارمنى وقدر شربت از عصاره او سه مثقال و نيم تا هفت مثقال و از بركش تا پنج مثقال وبدلش كاهوست و از ديسقوريدوس منقول است كه

نوعی از حی العالم مباشد در قد و برگ شبیه به خرفه ومزغب و غبار آلوده و در نهایت کرمی ومقرح جلد وضماد او باپیه کهنه محلل خنازیر است
ابزار کیاهیست ساقش نازك و شکننده و در اشهای ساق برگها بهم پیچیده بجای کل و در بهار در بلاد یارده و جاهای سایه و مکانی که نمناك
او مواضعی که مدتی آب در آن ایستاده باشد مروید و در بغداد و موصل او را در شیر پخته مخورند به انداك بلخی وتندیست و در صورت شبیه است
بهلیون در دویم کرم ومنشهی و دیر هضم و عصارهاش جهة اورام رخوه وریحیه ومرکبه نافع و چون در آب و نمك بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود
بغایت محرك باه و مصلحش بجهة رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه وکرویا است
ابست بلغة مغربی کوشت باللك است و در اترح مذکور مشود
ابن عرس حیوانیست بری و معروف و به فارسی راسود موش خرما نامند شبیه به موش و سر و پاهای او درازتر از موش است و از او بزرگتر و موی
دمش افشان و در مصر بخانها بسیار را الفت مگیرد و در آنجا عرسه نامند درسیم کرم و خشك و گوشت او محلل ریاح غلیظ ومسبی؟؟ ومقوی جکر و موافق
صاحب استسقاء وبارد المزاج و پادزهر سمومست چون باشبت یا روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا آب پخته باشد و چون پوست او را
کنده جوفش را بعد از پاك کردن به نمك اندوده و در سایه خشك کند دو مثقال او با شراب جهة سموم هوام و رفع زهر طفیقون و چون بجای یك
گشنیز پر کرده خشك نموده باشند جهة صرع و گزیدن هوام بهترین اودیه است و چون به مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهة نقرس
بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب عسل جهة صرع و طلا به خون او جهة خنازیر وصرع و ضماد گوشت او جهة درد کمر و مفاصل و جذب
ستم و بیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح او در روغن کنجد و زیتون پختن است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و مو بر تن او راست شود ابازیر آنچه
در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویهء یابسه ابم کماجی هترکی اسم خبازیست ابتل به هندی فربخمشکست ابرك بهندی طلق است
ابزار مؤلف تذکره گوید بلغة شام گیاه سوربخان است ابوفروه اسم شاه بلوط است
ابن آوی کلب بری است و به فارسی شغال نامند ابوتمرون
بلغة رومی نغر است ابزار القطه بلغة مغربی ابرون صغیر است ابوالاجساد کبریت است
ابوالارواح زیبق است ابلیوا بلغة عربی ابرونست
ابریز براء مهملهء مکسوره معجمه ذهب خالص است ابرویون بلغة یونانی اسم اشنه

است ابثیون به یونانی زایثج اس ابارون بیونانی
وج است ابکون نشا است آب سنبل الطیب است آبوقلمون حجرالیشف است
ابلیزطین مضریست ابرق شفنین بحریست

برومی اسم لوف الصغیر است ابوطامون بیونانی اسم قفر الیهود است ابرنج برنج کابلی است ابراهیمیه از جملهء اغذیه است و آن آشیست که با آب
غوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر مفرح است اترج به فارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در
دویم گرم و خشك و تخمش در اول سیم گرم و در آخر دویم خشك و برگ و شکوفهء آن در آخر دویم گرم ومجفف ومحلل وملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم سرد
و خشك و قابض و مسکن قی صفرا وی و مقطع مرة الصفرأ وباقوة تریاقیه وملطف ومشتهی و صاف کنندهء روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا به معده
وامعأ وجهة خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارات احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفرا وی و کبدی و ضماد او جهة گزیدن عقرب پرنده
و مار شاخدار نافع و طلاء وجهة کلف وقوباء وجهة قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه وقطور از وجهة یرقان که در چشم باقیماند وغرغره به مطبوخ او در سرکه جهة
اخراج زالو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین وبدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جواهر و مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قوتر از رب غوره است وجهة غلبهء صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم واکتحال او جهة بیاض و
طلاء او جهة قوبا نافع است و گوشت او که شحم نامند در اول سرد وتر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود نجارات از معده بدماغ وشورت قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی وباقوة تریاقیه ومعطش ومحلل نفخ ومفتح معده خصوصا چون با عسل پرورده
باشند و طبیخ خشك او مسکن قی صفرا وی و مضغ او جهة خوشبو کردن دهان و عصارهء پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهة گزیدن افع
نافع و همچنین ضماد او همین اثر دارد و طلاء پوست محرق او با شراب جهة برص بسیار مفید و غیر محرق او چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون
پوست یك عدد او را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار ومصدع و مصلحش بنفشه وقدر شربت
از خشك او پنج درهم و از مربا هفت مثقال و تخمش در افعال مانند پوست او و باقوهء مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی
و قوتر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهة گزیدن عقرب مجرب و به دستور ضماد او و آشامیدن یك درهم از مغز مقشر او بغایت تدرحیض و کشندهء

جنین و مخرج آن و طلاء او جهة تحلیل ورم بلغمی وسنون او جهة تقویة لثه و روغن تخم او جهة بواسیر طلاء وشربا بغایت مؤثر ومفتح سده کوش
و سریع النفوذ در اعضاء ومحلل قوی وملطف و چون کسی با آن تدهین کند گویند عقرب با او نزدیکی نکند ومجربست و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب
جهة مفاصل ونقرس و او رام ودبیلات نافع و برگ او باضم طعام ومخن معده و مقوی احشاء ومفتح سدد وجهة ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفهء او در افغان مثل برگ او و از آن لطیف‌تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح وجهة رفع ضرر هواء وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف
جامع انطاکی مروارید محلول در آب ترنج را که درقاروره کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهة رفع جمیع سموم و امراض اعضاء رئیسه وجهة زحیر
مجرب میداند چون با اشربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را با روغن زنبق و روغن خیری از هر یك یك رطل یا در دو رطل روغن
کنجد انداخته و به هر سه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشك و مجلل وتدهن او جهة امراض بارده و عصبانی
و درد مفاصل و رفع لرزیدن تب ربع وبراسفل قدم جهة رفع برودت هوا در اسفار و بر بدن جهة استرخأ و خوشبو کردن عرق و فالج ورعشه ولقوه
واختلاج و عرق النساء و درد کرده و مثانه وجهة رویانیدن موسعوطه او جهة درد سر و علل سود اوی و درد شقیقه و مضمضهء او جهة در دندان
نافع است اتنکن بهندی انجره است اتوبك به هندی در ونج است اتثمیر یونانی و اسم بابونج است اتان عربی و اسم حمار شیر ده است
اثری به هندی اسم امعأ است اثباطون نثر ابیست که از آب انگور و عسل وادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و بلطف و جالی و موافق مزاج بیران و
مرطوبین است اثادیون بیونانی اسم اشتر غاز است اثانقون بیونانی اسم اشق است اثرون بیونانی اسم بنفسج است اثامیطیقون
بلغة رومی مو است اثمد به فارسی سرمه نامند سنکیست سیاه وبارصاصیت و اهل اکسیر را اعتقاد آنست که چون چند روز با صابون سبك نمایند
قلعی خوب مشود و بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد در دویم سرد و در سیم خشك و گویند در چهارم خشك است و به مراتب درجات در او
اختلاف نموده‌اند قابض ومجفف قوی و با قوهء سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضأ و مقوی اعصاب ومنقی چرك زخمها و گوشت زیاد وجهة تقویة
باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت وقروح واند مال آن والتیام ساير قزوح اعضأ و با اندك مشك مقوی باصرهء بیران وحمول او جهة

قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سرجهة قطع رعاف
که از حجب دماغ باشد و با بیه تازه جهة سوختگی آتش وباز وغنها
چون بربدن طلا کنند جهة کشتن و رفع قمل وذرور او جهة جراحات تازه و قطع
خون آن وقروح ذکر وخصیه وطبقهء قرنیة چشم بغایت مفید ومحرق
او که با بیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شعلهور کشته بسوزد لطیفتر ومغسول
او الطف است و با مروارید و سرگین حردون و شکر جهة
غشاوه وبیاض چشم مجرب و با حضض وسماق جهة دمعه وجرب به دستور محرب
است او مضر شش و مفاصل و خوردن او قاتل است وبدلش آبار مصلحش شکر

و کتیرا اثرار بلغة اهل مادیه اسم انبر باریس است اثل بلغة عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است به قدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و باز غب اندکی وثمرش
پشکوفه و به قدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل به زردی و در جوف او دانها ریزه و بهم چسبیده و گویند آب او سرخ است وعذبه وثمرة الاصل نامند
و مؤلف اختیارات بدیعی و جامع انطاکی ومغنی وجامع الادویه ومنهاج وکامل الادویه وصیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را مشتبه ذکر کرده‌اند
و از جامع ابن بیطار وجامع بعدادی ظاهر مشود که ابهل وعرعر اقسام
سروکوهیست وطرفا واثل اقسام کز است وجوز الابهل غیر ثمرة العرعر و عذر به غیر ثمرة الطرفاست
واثل در اول سردو در دویم خشك وباقبوضة و اندك ملوحه و مرارت وجالی ومفتح و مطبوخ پنج و شاخ و برگ او جهة جذام وسده و دم سپرز ومنع
سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر وملین ورم آن وطبیخ او با آب وعفص و پوست انار قائم مقام حب زبیق است در ازالة قروح خبیثه وآتشك
وآکله ونمله و مضمضمهء او جهة درد و دندان و ضماد شن جهة تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهة سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوششهای ریزه گذاشت
از وتراود و خاکستر و آب طپنج او جهة خروج مقعد و تقویت مونافع و در قطع
خون همهء اعضاء خاکستر او مجرب وقدر شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال
و از عصارهء او تا سی مثقال و مضعف معده وبدلش جوز السرو ومصلحش صمغ عربیست و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را آب اثل
ده وزن آن تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ الاول رابعا وثمرش در دویم سرد
و در سیم خشك و بعضی در دویم گرم مدانند و اصلی ندارد و قاطع
اسهال و سیلان خون ورادع مواد و مقوی معده و جگر وسپرز و اعضا و آشامیدن او جهة نفث الدم وربو و منع انصباب نزلات و اسهال
صفراوی و رطوبی و بو دادهء او با گل خوردنی و به دستور دو درهم و نیم او با یك درهم و نیم گلنار که در سه دفعه به همین مقدار بنوشند جهة قطع
اسهال مجرب و در خبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ یکوقیه او و خیسانیده‌اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهة یرقان و گزیدن رتیلا وجرب
رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهة رفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ
و نان میده شاول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویه معده و تنقیهء رباطوبات فاسدهء او مشود و چون با صندل وافنتین
جوشانیده آب او با شکر بقوام آورند جهة تقویه اعضأ غذا و اعصاب و سدهء سپرز

بیعدیل وبجهة مغص نافع و چون در گلاب خیسانیده در
چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان وحدت بصر مفید وذر واورجهة دفع
خون جراحت وبرون گوشت زیاد وغسوال او جهة جرب رطب
و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل وحمول او جهة رطوبت رحم وفرج و
مضمضه بطپنج او و به دستور خائیدن آن جهة تقویة لثه وتاکل دندان و ضماد
مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مضر سر ومصلحش دو قوه وقدر
شربت از سائیدهء او دو در هم تا چهار درهم وبدلش به وزنش
عفص با بیه انار است اثلق به عربی اسم بنجنگست اشت وبیونانی اغیس نامند بمعنی
طاهر و پاك نبات او ما بین شجر و گیاه و در موضع صلب قریب
به آبها مروید شاخهای او قوی وصلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ
تر و بر سر هر شاخی پنج عدد شبیه به پنج انگشت چون بدست
بمالند بوی او در عطریه تشبیه به سباسه و گلش سفید مایل به سرخی وازرقی و
تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او را نفعی نیست مداومت
تخم او قاطع نسل وکاسر باه است در دویم گرم و خشك و گویند در سیم خشك
است و بعضی در دویم سرد و در اول خشك مدانند و باقوهء قابضه و
محلل وملطف ومفتح ومدرحیض و تخمش لطیف‌تر و پادزهر سموم ومجفف منی و
شکنندهء بادها و زیاد کنندهء شیر وجهة گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه
و سده جگر و سپزر و صاحب جنون و با شراب جهة گشودن حیض بغایت مفید و
ضماد او جهة تحلیل ورم صلب واعیاد ورم سپرز و جراحات
والتوای عصب و درد پا و درد سر رطوبی دو رمی مثل قرانیطس ولیثر غس نافع و به
دستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلا او با آب جهة
درد و شقاق مقعد وحمول و بخور ثمر و برگ او با مثل آن پودنه و صحرائی جهة
ادرار حیض وجوس در طبیخ او جهة ورم رحم ومقعد مرهم او باکره تازه و برگ رز
جهة صلابت انیشین و فرش کردن برگ او جهة کسر قوه باه وگریزاندن هوام مؤثر و
بخور او نیز باعث گریختن هوام مشود و مضر کرده ومصدع و مصلحش
صمغ غربی وقدر شربتش یك مثقال و گویند بدلش دو وزن او شاه دانه است و هفت
عدد از برگ او مسهل قوی ومجربست و گویند تکیه کردن بر چوب او و در
تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است اثاناسیا بیونانی اسم معجونیست
بمعنی منقذ الامراض و گویند اسم جگر گرگ است و چون معجون
مزبور را یکجز و جگر گرگ است بنابر این پاس اسم موسوم شده اجا بلغة هندی
اسم در خشیست برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفهء آن چون ریسمان‌های
سرخ کره زده و آویخته و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو
درهم پنج او را نیم کوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهه حبس

بول بسیار آزموده است اجر لغة یونانی و در عربی با الف ممدوده وهم بفتح الف مستعملست و در دویم کرم و در چهارم خشك وجالی و مقطع
و با آب کرفس آشامیدن مفتت حصاة و ضماد او با آب غورة جهة رفع شری و منع ظهور آن و با نمك و سرکه جهة رفع خراز و با سرگین گاو جهة او را بثور یلغمی استسقالحمی وزقی وسوء القنیه وذردرا وجهة قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی آجر گرم جهة زحیر رطوبی بارده وریحی محرب خصوصا وقتی که

روغن گل بر آن ریخته باشند و چون آجر آب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند که آب را بجوش آورد و سر را به بخار آن بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد باردهء دماغی ونزلات مزمنه و در سر کهنه بیعدیل ومجربست وقدر شربتش تا یك درهم و روغن او که آجر را بقدر یك مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده به روغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده و باقرع معکوس تقطیر نموده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ وبلطف ومحلل و آشامیدن او را جهة
تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته ومدر بول وجهة سایر علل مثانه نافع و کشنده گرم معده وامعاء وجهة مغص بار دو ریاح ونفخ باطنی و ظاهری و سموم بارد
و گزیدن عقرب و فالج والقوه ورعشه و عرق النساء وتناصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زو فاجهة ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهة
تحلیل آب ناز لشده بیعدیل وحمول او جهة گشودن خون بواسیر و ساقط کردن دانهء بواسیر و رفع گرمهای مقعد وفرزجهء او جهة گشودن خون حیض واخرج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر وسعوط آن جهة صرع ونسیان ودلوك او جهة کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهة زخم آتشك
بیعدیل وقطور او جهة ثقل سامعه ونشوق او جهة امراض باردهء بینی و دماغ و ضماد او با اشق جهة ورم سپرز بغایت مفید وقدر شربتش از یك مثقال تا دو مثقال
تا دو مثقال و مضر معده و مصلح سرکه و مضر کرده و مصلح آن کتیرا اجمود بلغة هندی اسم کرفس است اجواین بهندی اسم نانخواه است اجری بهندی
گوش است اجاص به فارسی آلو بخارا نامند اگر چه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی وشاهلوج و آلوی سرخ است و مراد ازو
آلوی سیاه بزرگست در اول سرد و در دویم تروملین ومرلق ومسهل صفراء رقیق و مسکن حرارت دل وقی صفراوی و تشنگی وجهة بتهای حاره وصداع حارو
خارش بدن نافع وطبیخ نیم رطل او درد ورطل آب که به نصف رسد با قدر لشکر مسهل خوبی و بی اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر بعال
نیست ونقوع او مرطب معده وجهة قی وغثیان حاره مفید وغرغره به طبیخ برگ و بیخ او جهة ورم لهاه و رفع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویهء بن دندان
و آشامیدن او جهة رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعاء محرب و مضر دماغ ومصلحش عناب ومضر معده ومصلحش کلقند و در سرودین مصطکی و کندر و عسل وقدر شربتش تا نیم رطل وبدلش تمر هندی و آلوی
صحرائی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در کلاب قابض طبع وصمغ آلو کرم تراز صمغ عربی
و بیوست آن کمتر از آن ومفتت حصاة وجهة سرفه نافع واکتحال او جهة حدة بصر و ضماد او با سرکه جهة قو با و جوشش بدن اطفال مفید ورت او

سردوتر وملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب اوست اجوان بهندی اسم پنج است اجلا جندن
بهندی صندل ابیض است اجولا بهندی فودنج بریست اجلی گروی ککری کاشیر بهندی عصارهء فتاء الحمار است اجاص ابیض ادرکست
احیون بحاء مهمله لغة یونانی و به معنی راس الافعی است و آن ثمر گیاهی است شبیه بسرافعی وبیساق و نبات او خشن و باریك و برگش از برگ ابوخلسا
و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست چسبد و خار دار و مزغب و شاخهای او بسیار و مایل به سفیدی و ریزه و از و جانب او برگ مروید و برگش
باریك و ریزه و گلشن بنفش وثمرش شبیه بسرافعی و بیخش به قدر انگشت و مایل به سیاهی و باریك و دراز در دویم کرم و در اول تر ومفتتت حصاة
ومدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی اخصوصاء افعی چون بابشراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند
گویند جهة درد کمر مجربست ومورث خارش و جوشش و مصلحش شروقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش دانه ترنج است احریضن به فارسی گل کافشه
و به رنگ زعفران وبلغة دیلمی کاجیره نامند وبستائی او در دویم گرم و در اول خشك وبری در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی ماند منضج وباقوهء قابضه
و محرك باه ومنوم ومحلل و مقوی جگر و گدازندهء خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهة قوبا و با ماست بر مثانه جهة احتباس پول مجرب و طلاء او
با عسل جهة بهق و برص وقلاع اطفال و با سرکه جهة خارش بدن واورام جاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز ومصدع و منجر و مفسد معده و
مصلحش عسل وقدر شربتش یك مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهر اشدن ولذاذهء اطعمه مشود احداق المرضی بهار است واوئون
از اقحوان و مذکور خواهد شد احداق البقر عنب اسود است احلب دیا بسریانی اسم شرم است احیدیا واحاد یا بیونانی افعی است
اختاء البقر نجأ معجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دویم خشك ومحلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوخته او جهة استسقا
و رفع سموم بسیار نافع و آزموده و ضماد تازهء که سرد نشده باشد جهة ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون وبثور رحم و اندر مال جراحت
و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام ووثی و با آرد جو جهة جوششها و با سرکه جهة ورم حار و با عسل جهة او رام بارده و با بوره وکوکرد او امثال آن جهه استسقاء و با زعفران جهة گشودن خراج وباباقلی جهة ورم پستان و با آب اسقیل جهة قوباء وسعفه وداء الثعلب مجرب و با سرکه جهة خنازیر و او رام

صلبه وثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد پختهء او در روغن زیتون و گذاشتن بربدن تا خشك شود جهة بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و به زیر ناف زنان جهة اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی بگذراند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهر و تهیگاه جهة رفع قولنج و رمی ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهة درد و ورم آن و طلاء سوختهء آن با سرکه برپیشانی جهة قطع رعاف ونقوخ او در بینی به دستور جهة رعاف و با روغن زیتون

جهة نقرس و بخور او جهة عسر ولادت و گريزاندن پشه وقطور سائيدهء او با روغن بادام تلخ و شراب جهة الم و ضربان گوش بسيار مفيد است
اخروس بيونانى اما ريطون است اخواس بيونانى كمثرى برلست اخيلوس بيونانى نانخواه است اخله بلغة مصرى بستياج است اخينه خردل برست
اخريط كراث برى است اخريطوس كرنب بريست اخيروس نباتيست غير گندم صحرائى منبت او كنار آبها شبيه به گياه ارزن وثمرش سياه و ريزه
و گلش سفيد وثمرش در ادويه چشم و گوش مستعمل وباقوهء مجففه ومحلله وقانصه است اخينوس اخيروس است ادرك عربيست به فارسى آلوچه سلطانى مانند
در اول سردو رسيدهء او در دويم تر و مسكن جدة صفراء وملين طبع و رب او قابض و آب برگ او كشندهء گرم معده و نارس او مسهل به عصر و قاطع قى و نفاخ و مفيد
معده و مصلحش كلقند و آب آلوچه ء رسيده جهة سرفهء حار و صاحب دق نافع است او را بلغة بربرى اشخيص است كه اسد الارض عبارة ازو باشد ادفوس بيونانى عرعر است ادرافس آذر يونست ادويه ء حاره عبارة از بازير است اديه خوشبو عبارة از افاويه است آذرگون به فارسى اسم آذر يونست اذارق
بذال معجمه لغة سريانى و به فارسى كچوله و در تنكابن و مازندران كلاج دارو نامند بيخى است مدور و پهن و بسيار تلخى و خشك او بغايت صلب است و بعد از آنكه در آب خيسانيده پوست او را گرفته باشند به سوهان ريزه بايد كرد برگش از برگ بنفشه سبزتر وسطبر تر و خال سفيد بر روى برگ نمودار و گلشن مثل بنفشه و در غايت سرخى و ساقش از ساق بنفشه سطرتر و سرخ و در آخر سيم گرم و خشك و سم حيوانات دم دار وبالخاصيه مبدل مزاج بسيار سرد است به مزاج طبيعى
بدون احتراق خلط وجهة فالج و درد كمر و امراض بارده و عصبانى مجربست و ضماد او جهة كلف وجرب وقوبا و عرق النساء و مفاصل و امراض بارده
مفيد ومشوتش ذهن ومسگر و مصلحش شكر وادويه خوشبو وقدر شربتش از يك دانگ تا دو دانگ و يك مثقال او كشنده است و در كتب هنود خواص
و بسيار ذكر كرده‌اند و چون به صحت پيوسته بود ذكر ننموده و حقير معجونى از او تركيب نموده در دستور ثانى مذكور است و در رفع فالج واسترخاء
و دردهاى بارد مجرب وبيعديل آذر پو بيونانى بيخست سياه رنگ شبيه به شلغم و بر روى او چيزهاى مثل كره رسته و گياه او خاردار و به قدر شبرى و بسيار
شاخ و برگش شبيه بكرنب وثمرش شبيه بغلاف نخود و در آن دو عدد يا سه عدد دانه مايل به زردى ومنبت او كشت‌زارها است وبسريانى عرطنيثا
نامند و به فارسى چودهء صباغان گويند و او غير چودهء گاز رانست و قسمى از رنجور مريم است و در بردن چرك از پشمينه وجانه مثل صابونست و در وسط

سیم گرم و خشك وجالی ومعطس ومفتح و مسکن فواق ومدر بول و حیض ومسقط جنین ومفتت حصاة ومحلل وجاذب فضول دماغی وباقوهء تریاقیه
وجهة گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل به قوهء مسهله وجهة احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النساء وداء والثعلب و ورم سپرز
وحمول او جهة بواسیر وثقیه ء رحم واعانت برحمل وذر ورا وجهة جراحات خبیثه وسعوط او مفتح سده مصفات وبغایت معطس وطلاء و خاکستر او جهة
مفاصل و درد ورك نافع و مضر احشا و مصلحش رب مورد وکتیر او قدر شربتش تا یك مثقال و سه مثقال او کشنده وبدلش در رفع سم به وزنش دانه ترنج وزراوند طویل فودنج است اذرقی غیر اذار اقیست و در ترجمهء باهر ومستجوك مذکور است که آنشبیه بزبد البحر است در نهایت حدت وبغایت محلل و مسکن
دردهای بارههء مزمنه است و خوردن او به قدر دانکی کشنده و در اطلیه مستعمل است وظاهرء اقسم دویم زبد البحر باشد اذخر به فارسی کاه مکه وکربهء دشتی نامند بناتیست شبیه بکولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریك و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم وقد کوچکتر و یا بسرخی و زردی وثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفید و با عطریه وشد طعم و گزنده ودیسقورید وس فرموده که قسمی از وراثمری مباشد سیاهرنگ در
دویم گرم و خشك ومحلل ومفتح ومدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط ومنضج ومفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و
جهة ورم جگر و سدهء آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم وبادها وجهة استسقأ و علل کرده وریه وشدخ عضل وبامصطکی جهة ثقیه فضلات دماغی و
با ترنجبین جهة سپرز و یك مثقال او را با فلفل بالسویه جهة رفع غثیان مجرب دانستهاند وجهة از الهء خوف با فع و ضماد او جهة ورم بارد جگر و مثانه و معده وسپرز
ورياح جمیع اعضاء و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل ومضمضه وسنون او جهة درد دندان وتقویة لثه وعمور دفع رطوبات و مداومت
آشامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهة او اجربتهای بلغمی مجرب و
شکوفهء او لطیفتر و در افعال ضعیفتر است و مضر کرده به سبب شدة ادرار و مضر محرور ومصدع و مصلحش کلاب و صندل وقدر شربتش از نیم مثقال تا یك مثقال وبدلش را سن وقسط وبدل فقاع او قصب الذریره است و عرق
اذخر بغایت لطیف وباقوة تریاقیه و در افعال شبیه به اوست و روغن او که شکوفهء اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بیوشاند گذاشته باشند
و دو ماه باشتان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده

باشند وسیم گرم و خشك وباقوهء قابضه و آشامیدن او جهة
تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة دردهای بارد و برص و رویائیدن مو و انواع
خارش اعضاء و رفع ماندگی ودلوك او جهة در دندان و ورم لثه
و جوشیدن دهان نافعنت اذار افیون به اعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر
سوراخ و بسیار سبك و از فرنگ آرند شبیه؟؟
آسیوس در افعال اززبد البحر اقوی و از سموم قویه وقدر دو دانگ او کشنده وطلاء
او با آب جهة عرق النساء و ورم پستان وجرب وگلف و

بثورو اکتحال او جهة رفع ناخنه وبیاض قوی چشم دواب بسیار مؤثر است اذریون به فارسی گل آفتاب پرست نامند بناتیست ما بین شجر و گیاه به قدر
زرعی برگش بیزواید و نرم به قدر برگ جرجیر و با اندك زنجبیه و گلهای او بزرگ و پهن ومدور و زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل
به سرخی وبغایت خوش منظر و همیشه رو به آفتاب دارد و به حرکت او دور مکند وبری او قوتر از بستانیست وتشویش اقوال مؤلف اختیارات برار بابصر
پوشیده نخواهد بود در دویم گرم و خشك ومحلل وجالی و با قوهء تریاقه ومدر حیض وفضلات ومسقط جنین ومبهی ومفتح قوی ومفتت حصاه وجهة اجر اخت
ریه وتقویة معده و جگر دو جع فؤاد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن او وثیقهء دماغ واحشاء و رفع قولنج وتفتیح سدهء دماغی و نقصان شتم واستقاء
و یرقان دام صبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقیئ و قوی و یك درهم او مقوی دل بارد المزاج ومورث غضب دار محرور المزاج و
دو درهم از برگ کوبیدهء او جهة اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهة درد مفاصل و عرق النساء و خنازیر و بر کمر جهة نعوظ وحمول بیخ او مسقط جنین
و معین آبستنی عاقر و آب بیخ او جهة درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین وقدر شربتش از آب کل و
برگ
و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او یك مثقال وبدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع او زعفران و از خواص اوست که مگس بکل او نمنشیند و از دود او موحش چلباسه
مگریزد و چون حامله قدری از ورا در دست چپ گرفته دست راست بر روی او بگذارد به طفل ضرر عظیم مرسد و اگر مدتها به دستور نگاه دارد باعث اسقاط
طفل مشود اذان الفار آنچه در کنار آبها و بیشهها وسایهها روید بستانی نامند برگ او مایل تبد ویر و شبیه بکوش موش و گیاه او بیساق وبیکل ویروی زمین
پهن مشود و شاخهای او سه پهلوست و چون بدست بمالند بوی خیار از و ظاهر مشود و این نوع را مزاج درسیم سرد وتر وباقوهء قابضه و با اندك قوه محلله
و ضمادش با آرد جو جهة ورم حاز چشم و سایر اعضاء وحمره وجمره وقطور آب او جهة درد گوش و ورم حار او وسعوط آن جهة صداع حار نافع است و مسکن
التهاب وغشیان ومسقط کرم معده است وبری او سه قسمت قسمیر اشاخهای بسیار باریك از یك اصل مروید و شاخهای اسفل سرخ ومجوف و برکها باریك‌تر
و درازتر از نوع بستان و مایل به سیاهی و وسط و پشت برکها محدب و اطراف برکها شد و زوج زوج بر شاخه آرسته و هر ساقی مشتمل بر ساقهای ریزه و گلشن
لاجوردی و بعضی را گلش زرد و بیخش به قدر انگشتی و پر شعبه و فرق میان این دو قسم واسقولو قندریون آنست که این را برگ نرم و دراز و ریزه است و

اسقولو قندریون بخلاف اوست در حرارت وبرودت معتدل و در دویم خشك وجهة صرع ولقوه واوجاع بارده وصداع نافع و مقوی معده
ومفتح ومحلل ومدر بول و ضماد او جهة گزیدن افعی وسعوط او جهة لقوه و طلا بیخ او جهة نواصیر چشم بسیار مفید وغرغرهء او باماء العسل جهة ثقیهء رطوباه دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش وقدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر منابت او ریگزارها است و
شاخهای او بر روی زمین پهن مشود و برگش مال تبدویرو بی گل و بسیار به نوع بستانی و از آن ریزه تر و با حرافت است و گویند بی گل نیست
بلکه بجهة نهایت ریزلی و چسبیدن او به شاخها چندان مرئی نمشود و در سیم گرم و خشك و از جهة سموم واورام بارده و رفع آثار و جلب پیکان و خار
از بدن نافع و ضماد و عصارهء او بر کمر وقضیب و مراق باعث تحریك عظیم باه حتی بیران و مأیوسان را به حال مآورد و مطبوخ خشك او را چون ضماد کنند
در این اثر ضعیف تر است و قسم ستم را برگ مایل بتدویر و خارناك و مرغب و شاخش شیردارو مفروش بر روی زمین در آخر سیم گرم و خشك و باقوهء سمیه وزبونترین اقسام ومقیئ قوی ومسهل و زیاد او کشنده است والصاق برگ او بر رخسار باعث بشره و شیر او مقرح جلد و مؤلف مالا یسع گوید
که چونسه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نعناع بنوشند و از عقب او ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع مکند و دیگر منکون نمشود و مولف
تذکره ان خاصیت را بجهة نوع بستانی او ذکر کرده است وابن تلمیذ در مغنی مفرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش و همچنین از سایر کتب نیز
همین معنی ظاهر مشود و چه مرزنجوش متصف به صفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریه و برگش شبیه به گوش موش و مایل تبدویر نیست و گل او سفید مایل؟؟
و تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف مباشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد اذان الارنب بلغة بربری لصیقی است اذان
الفتر عسی الراعیس اذان الثور لسان الثور است اذریاس بلغة عبرانی ثافیا است اذان العبد بلغة بربری مرنار الراعی است
اذان الفیل لوف الکبیر است اذان الجدی نوع بزرك لسان الحمل است اذان الشاة واذان الغزال بصیقی است وگویند لسان
الحمل است وبلسلی را اذان الغزالی نامند اذان الدب فلوس است اذان القسیس نوعی از ابرون است اذناب الخیل لحیه الرئیس است
ارمال وارماك وبسریانی ارمالی نامند دواء خشی است شبیه بقرفه و با عطریة منابت او هند و یمن و نبات او به قدر زرعی و برگش تیره رنگ
و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل به زردی مباشد و در آخر

دویم گرم و خشك و نایب مناب قرنفل و دار چینی و مقوی دل واحشاء و معین هضم
و جمیع توتها وحابس طبع و مانع انتشار زخمها وآکله ومدر فضلات و ضماد او جهة بثور او رام واند مال قروح و مانع تعفن اعضا و بوئیدن او
جهة تقویة دماغ و مضمضهء او جهة استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهة اصلاح ناخن و آشامیدن او جهة قطع بخارات کریهه و بوی دهان

و رفع رمد بارد نافع وصندع محرور و مصلحش کزبره وقدر شربتش دو مثقال وبدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه ارقیطون معرب از ارقیثون یونانی
و آن نباتیست مزغب ساقش مربع و سست قریب بزرعی و برگش مایل باسداره واکلیل او مایل به سرخی و تخمش به قدر زیره و از آن کوچك‌تر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دویم گرم و خشك و لطیف و جالی ومجفف و در امراض دهان و دندان و درد سینه ونفث مده و تسکین درد مفاصل بیعدیل و نیم رطل از طبیخ او جهة عسه البول و عرق السناء و ضماد او جهة سوختگی آتش و مفاصل و شفاق وقرحهء سر انگشتان که از برودت باشد نافع و مضر کلیه
و مصلح او روغنها وقدر شربتش تنش درهم وبدلش بنجست و مؤلف مالا یسع گوید صنف دیگر از و مباشد و برگش به برگ کدو و از آن بزرگتر وصلب مایل به سیاهی ومزغب و بیخش بزرگ و سفید ومجفف با قبض ومحلل وذر و برگ او جهة قروح خبیثه نافع و به دستور ضماد تازهء او و طلای مدقوق او جهة درد مفاصل که باحکه باشد بیعدیل و چون دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر بنوشند جهة شقیهء چرك شش نافعست ارمنین بیونانی اسم نباتیست که بری و بستانی مباشد وبری او غیر مستعمل و بستانی آن را برگش شبیه ببرك ابهل و ساقش مربع و به قدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل به طرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مسدیر اغبر و گویند ارمنین درخت قلقلان است و در سیم گرم ومحلل وجذاب و یك درهم او با شراب بغایت محرك با و ضماد مطبوخ او محلل او رام بلغمی وجاذب پیکان وخار از بدن ومخرج جنین وقطور او با عسل جهة قرحهء چشم نافع است ارد قباقی بلغة یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار شد رایحه ولاذع ودرغایت حرارت و اجتناب ارو اولی است مگر در اطلیه که بامصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید قثاء الخمارست و سند آن ظاهر نیست و صاحب معنی گوید ثمر او را غلاف مباشد اراك درخت مسواك شجر او قریب به درخت انار و برگش عریض و خزان نمسکند و خاردار و گلش مایل به سرخی وثمرش به قدر بطم و بعد از رسیدن سیاه مشود و با اندك حلاوتست در اول گرم و در آخر تانی خشك وجالی ومحلل و مقطع ومفتح سده وجهة
رفع رطوبات لزجه ورياح غليظه و ضماد مطبوخ او در روغن زيتون جهة تحليل ورم رحم و بواسير وسعفه وطبيخ او جهة سر البول وثيقهء مثانه و تخم او جهة تقويه معده و دفع و اسهال بغايت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات وماشرا ونمله و مسواك كردن به چوب او حالى دندان ومقوى لثه واكثار او مورث جوشش الهاة وسنج و مصلحش

کتیرا وقدر شربت از طنبجیش تا نصف رطل وازتخمش تا سه درهم وبدلش صندل
است ارتکان بلغة فارسی سنکریزهای سبك است زرد رنگ و کوچك و
محرق او لطیف و طلای او با آب گشنیز و مانند او جهة اورام حاره و با محللات
جهة برون گوشت زیاده وباقیر وطی جهة رویائیدن گوشت وبامدرات
جهة ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است ارز معرب از او ریز
یونانیست و به فارسی برنج نامند در دویم خشك و در حرارت
وبرودت معتدل وبالخاصیه در محرور المزاج حرارت ودربارد المزاج برودت احداث
مکند و ظاهرا بجهة این تاثیر قد ما و اکثر متأخرین مرضی را مزوره
از برنج نفرموده‌اند و مخصوص اصحا دانسته‌اند چه در مرضی احداث کیفیة متضاده
و در اصحأ کیفیة متوافقه شرطست و حکما متفق‌اند بر آنکه او باعث طول
عمر و صحت بدن است و در حدیث این معنی نیز ورود یافته و برنج هندیر الزوجة
کمتر او را چنپا نامند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید در تغذیة
قوتر و اقسام او مسندد قابض و به تنهائی قلیل الغذاء وجهة زحیر و اسهال و موی و
اختناق رحم و امراض کرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذاء
ومبهی ومستمن بدن ومولد منی و با دوغ تازه وسماق مسکن حرارت وجهة اسهال
صفراوی و تشنگی وغثیان نافع و با شیر بز جهة زحیر و با بیه کردهء بز و روغن
جهة منعص واکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار ومولد خلط صالح ومورث
دیدن خوابهای خوب ومولد قولنج وسده او عنقال طبع ومصلحش خیسانیدن
او در آب نخاله و خوردن او با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع ستدهء او
مکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع احلاط
مراری معده وامعاء و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهة ما تولید منی
مجربست وحقنه به آب مغسول او جهة سحج وقرحهء امعانا فع و در جلا دادن
جواهر
بیعدیل است و آب نخالهء او در این باب قوتر و طلای او باترمسن جهة گلف و آثار
و ضماد او با بیه جهة گشودن دمل وذر ورشن جهة جراحات تازه آشامیدن
آرد برنج که بسیار پخته باشند با بیه کردهء بز جهة افراط اسهال مرضی و اسهال
دوائی وسحج بغایة مجرب و آب مطبوخ شلتوك مسقط جنین و پوست شلتوك
که بسیار نرم صلایه نکره باشند از جمله وسموم است و گویند یك مثقال او کشنده
است و مؤلف تذکره منکر این اثر است ومکرب ومصدع مداند و
وسعوط کرد برنج که در حین سفید کردن او بهم رسد جهة قطع رعاف مجرب
وبدل برنج آرد جو مغسول است ارز بضم اول وسکون رأ درخت
صنوبر بی بار است وزفت رطب از و حاصل شود ارسطون شراب غلیظی که از خمر
و ادویهء حاره ترتیب و هند قوتر از خمر و مقوی احشاء بارده است

ارند برند بیخی است شبیه به پیاز شکافته وارنسیتان آرند مؤلف تذکره گوید که آن بنج سوسن سفید است که به فارسی آن را سوسن آزاد
نامند و زنبق عبارة ازوست بغایت گرم وجذاب وجالی و طلای او جهة قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدرحیض وقدر سرعتش
تا یك درهم است و مؤلف مالا یسع گوید که آن بنج سوسن؟؟ بریست که دلبوث نامند ارجوان معرب از ارغوان فارسی گرم یال اعتدال ومخرج
اخلاط لزجه وجهة برودت معده و کلیه و تصفیهء لون وطبخ و او مقیئ ومنقی آلات تنفس و معده و سوخته او جالس نزف الدم وخضاب نیکوست

و زنان از وخطاط مسازند و ریشهء بیخ آن را چون به قدر دو در هم بجوشانند مقیئ قوی است و مصلحش برگ عناب و تمام وبدلش وصندل سرخ و نصف
آن گل سرخ و دانهء ارغوان در ادویه عین قائم مقام تشمینرج است از اقو بیونانی تخمیست سیاه ومدور و تلخ و در میان گندم و عدس مباشد و به فارسی
سیهك نامند ملین ومحلل و ضماد او با سرکه جهة او رام صلبهء حاره وتسکین درد آن و روی الغذا ونفاخ ومورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه ممزوج به شیرینی
ارنب بری به فارسی خرگوش نامند وعربی ثمور گویند وارنب معرب از ارنیا مانیست و او حیوانیست معروف و گویند مثل زنان حایض مشود و منقلب
مگردد نر او به مادگی و بهترین او سفید است و در اول سیم گرم و در دویم رطب و گویند خشك است پوشیدن پوست او مسخن بدن و معتدل خلط
و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق او جالس خون همهء اعضا و خون برشتهء او جهة اسهال وقرحهء امعاء و رفع سموم و طلای
خون کرم تازهء او جهة کلف وبهق وبثوریکه آب سفید از آن ترشح کند و خشکی و جوشش که در سر به هم مرسد وتسکن دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهة
رعشهء مرضی ولوك او جهة اصلاح امراض لثه و درد آن واعانت به رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با بیه خرس و ما العسل و با آب پیاز عنصل جهة
رفع داء الثعلب وبنیر مایهء او را چون به قدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویهء قتاله و سه قیراط و
با شراب بجهة تب ربع مجرب دانستهاند و طلای او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهة رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن وحمول
آن بعد از ظهر سه روز نیم مثقال مانع حمل زنان وزهرهء او را تاثیر به عکس پنیر مایه است و جلوس در طبیخ او جهة نقرس ومفاص و خوردن گوشت او مولد
خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش بهم رسد وبجهة بول در فراش وسلس البول ورعشه وفالج و امراض بارده نافع و اصلاح او پختن اوست
به بخار آب و با روغن وشبت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع آن را پخته تناول نمایند جهة حذر نافع و هر گاه مجموع آن را بسوزانند
و سه مثقال آن را بنوشند جهة سنگ کرده مفید و چون جوف آن را پاك نکرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گلسرخ طلا نمایند جهة رویائیدن موی سر بسیار مؤثر و ضماد
خاکستر استخوان او محلل خنازیر وبیه او جهة شقاق ومنع ریختن مو و بول او جهة

حدة باصره و سركين او بقدرو نيم درهم تا يك درهم شرئا جهة سلس البول و بول در
فراش رفع وتعليق هر دو چشم او مورث هيبت در نظرها و مؤلف تذكره گويد كه چون هفت روز هر روز دو جهة از مغز سر او باد اوقيه شير تازه بنوشند
منع سفيدى مو مىكند ومجربست و مؤلف جامع الادويه گويد كه چون خصيهء او را با نمك تلخ ورس نمكسود كنند ودودانك آن را سعوط نمايند جهة لقوه مجرب است و خوردن او با روغن سداب جهة اخراج مشيمه آزموده است وبلىناس گويد كه چون زهرهء آن را بنوشند خواب به مرتبهء بر او غلبه كند كه تا سركه به او ندهند
واسنشاق نفرمايند به هوش نيايد و پنير مايهء او را با سركه پادزهر جميع سموم مىداند و گويد چون زن فرج او را پخته شاول نمايد در حال آبستن شود و همچنين
حمول سرگين او را در اين باب بسيار مؤثر دانسته و نگاه داشتن كعب او بجهة رفع چشم بدگويد مؤثر است ارنب بحرى حيوانيست صدفى شكل مايل
به سرخى ومابين اجزاء او چيزيست سبز مانند برگ اشنان و سر او در صلابت مثل سنگ و آن منم قاتل است و در نهايت حرارت واحراق و ضماد كوبيده
او به تنهائى و با تخم ابخره سترندهء موى و همچنين طلاى روغن طبيخ او و سوختهء او جالى باصره و دندان و طلاب خون او جهة گلف وبهق نافع است و خاكستر سر او
با بيه خرس و به تنهائى جهة داء الثعلب بغايت مفيد است وابن تلميذ طلاى آن را جهة گزيدن زنبور سريع الاثر مىداند ارجيقن معرب از ارجيقنه يونانى
و آن زرير است ارغامونى بيونانى قسمى از ماميثا است ارجن بعبرانى عنكبوتست اراة مصطكى است ارطاماسيا بيونانى
برنجاسف است ارسطولوخيا بيونانى زراويد طويلست ارمانيا بيونانى لاجورد است ارسطا بيونانى نبات بزر النبج است ارماط درخت
گاويست اريصادن بيونانى دويره است ارىبان بلغة نام بهار است و او غير روبيان است كه ماهى روبيان گويند ارنيقس يونانى
فلفل است ارتينا بيونانى نوشادر است ارقون حناء است ارمانيون بيونانى بذر البنج است ارسانيقى وارسانيقون
بيونانى زرنيخ زرد است اروسم واروسمين بيونانى تودريست اركض بيونانى حمص است وارباليص بعمرانى حمص است
ارطوناس بيونانى طين قيموليا است ارقب به عربى تيس جلبيست اريدا بيونانى بمعنى بيخ نباتاتست اراطيس بيونانى نوره است
ارونيس بيونانى نوعى از مرواست ارقلس بيونانى نمام بستانى است اربعه واربعين اسقولو قندر ارزير به فارسى

رصاص ابیض است ارقان اسم حنا است و روغن جلوز را نیز نامند ارجان اسم لوز البربر و روغن اوست ارطی بیونانی
درخت عزب است ارما واروشیران واروشیردار ومرماموس است ارطیسا بیونانی عنقوو است ارمینافن
بیونانی شمش است اربیس بیونانی علیق است اروتس بیونانی گرسنه است ارقلیا خشخاش زیدی است ارومچك بترکی
عنکبوتست اروك بترکی مشمس است ارپا بترکی شعیر است ارعنیلم است عبرانی بقلة الحیمقا است ارغول کافور موتی است ارا
مونی بیونانی شقایق النعمان است ارشد مرفشیثا است اردم آذریون است ارقولس بیونانی اسم ابهل است ارمونیا

بیونانی اقاقیا است ارهایر بسریانی آملج است اروز وابسریانی اوز است ارخس بیونانی خصی الکلب است ارونیا بیونانی زعرور است
ارثد اثلق است اروسه ابوخلسا است ارجالون قاشر است ارتقی بیونانی خلنیح است
ارزه به فارسی زفت رومی است اروانه
به فارسی خیری صحرائیست ارندی بهندی خروع است ارزن به فارسی وخن است
ارده به فارسی رهشی است اردك به فارسی بط است
ازاد درخت به فارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور وباخوشه وتخمش مثل شخم زعرور در آخر بهار مرسد ومدتها در درخت میماند وبرگش
سبز املس مایل بسیاهی وشبیه به برگ ترنج وخزان نمکند ودرتنکابن جلی دار نامند ودرطبرستان طاخك نامند ونوعیراثمر شبیه بفندق واین نوع
از سموماتست به عربی سپستان وبهندی بکاین نامند وگلش سرخ شبیه بخیری ودرغایت خوشبوئی گلش در سیم گرم و در آخر اول خشك ومفتح
سدهء دماغی و برگ او کشندهء و؟؟ جهة دراز کردن موی مؤثر وثمرش از سموم و عصارهء برگ او با عسل جهة باد قولنج نافع ومفتح ومدر وجهة سموم بارده
و عرق النساء واحتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید وقدر شربتش تا سه درهم و عصارهء شاخهای او با عسل و با مبفتحج مقاوم جمیع
سموم و برگش سم حیوانات وبدلش در دراز کردن مو شهدانج است و چون پوست او را باشاه تره ومليلة سیاه بجوشانند وطبیخ آن را بنوشند
جهة بتهای بلغمی آزموده و یك درهم تخم او کشنده است و مؤلف تذکره گوید که عصارهء او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او
محلل خنازیر ونطوال او مسکن صداع بارده است و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصارهء او بهار و پائیز است و در دو فصل دیگر ممنوع وثمر
محلل خنازیر ونطوال او مسکن صداع بارده است و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصارهء او بهار و پائیز است و درد و فصل دیگر ممنوع وثمر
وورق او منقی قروح متقیحه سروعصارهء برگ وثمر آن را با قدری مردا سنگ سائیده با روغن گلسرخ چند روز بر روی یك دیگر بر سر بمالند و هر روز یك بار تجدید کنند و به هر سه روز یك روز به حمام روند و بعد از حمام به دستور بمالند وسر را بلباسی خفیف بپوشند موی را بزویاند وقروح آن را از ایل کند ازرار کافور موتی است از ورد بلغة بربری حند قوقا است ازوری دار شیشعان است از وابترکی صبر است اسرودع کرمی است که در سبزه
زار و ریگزار مباشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام مدهد اسفیداج به فارسی سفیداب نامند وآنچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی
گویند و بهترین اقسام است چو قلع را صفایح کرده به انگور کوبیده با تخم او آغشته

بر روی یك دیگر گذاشته درخم سركه یا ظرفی كه سركه شد داشته باشد گذاشته سرظرفرا مستحكم نمایند ببخار سركه قلعی بمرور از هم بریزد پس از سركه بیرون آورده خشك كنند پس سائیده بپزند و همین عمل مكرر كنند تا همه قلعی حلشود وعسل
اسفیداج را علت یكی زایلشدن ترشی سركه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یكی بهمین دستور است و یكی احراق او است و او بار است نه اسفیداج و
در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل مشود ودر دویم سرد ودر سیم خشك وغسل او شرط است تالطیف ومجفف بی لذع شود مبرد ومستدد ومغریی
وقاطع گوشت زیاد ومدمل قروح وجهة سوختگی آتش نافع و با سركه و روغن گلسرخ جهة درد سرو با شیر جهة ورمهای حار و مفاصل حار مجرب وجهة زخمها وشقاق و درد رحم وبثور او وبیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدهء تخم مرغ جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب ورادعات جهة باد سرخ
وبثور ونزف الدم وحكه ودرمراهم بااقلیمیا و آب بنج جهة رفع روئید مومجرب دانستهاند وجهة دفع بدبوئی زیر بغل وكنج ران وحمول آن جهة منع حمل
و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او مورث خناق و زیاده از یك درهم او كشنده ست وبدلش آبار و سرنج اسفیداج الحصاصین به فارسی
سفیدآب یزدی نامند و آن را از سنگ براق صفایح كج و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان به عمل مآرند جالی ومغری ورافع آثار چربی و صاف كنندهء
بشره وقاطع نزف الدم جراحات تازه ورعاف و طلای او با آب جهة باد سرخ واو رام حاره مجربست و خوردن او كشنده است اسل بفتح اول
وثانی بلغة عرب اسم نباتیست كه از آن حصیر مبافند و در كنار آبها و زمین آبدار مروید و نر و ماده مباشد نر را كولان منامند و دانهء او سیاه مایل باستداره
و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن وسطرتر از ماده و هر دو را مزاج مركب از برودت غالب و حرارت قلیل ومحلل دردها و ضماد او جهة استسقاء وسهرو
ومالیخولیا و خاكستر بیخ آن قاطع نزف الدم جمیع اعضاء ومحلل خنازیر وجهة حكه نافع وثمر ریزهء او بقدرسه درهم با شراب جهة اسهال ونزف الدم
وباقوهء مدتره و ضماد برگهای متصل و پنج او جهة گزیدن هوام ورتیلا نافع وثمرنوع غلیظ او بغایت منوم و تا پنج درهم او مورث سبات و مصلحش كل انگبین
عسلی و فلافلی و فرش رقیق او كه ماده است جهة ابدان قویه ومستسقی و غلیظ او جهة ابدان یابسه مفید است اسلنج گیاهیست منبت ادریك
زارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبیه وبتره تیزك ومستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریك واغبر درسیم گرم و
دردویم خشك ومحلل ومنضج اخلاط غلیظ و در دفع اورام وسموم ومغص ورياح

بیعدیل وضماد مطبوخ ورق او را دفع او رام بلغمی مجرب دانسته‌اند و طلای مطبوخ او با آرد جو جهة حمره نافع و قسمی از او برگ ریزه و ساقش پر شعبه و بر روی زمین پهن مشود و در اطراف شاخهای او بغلاف
های بسیار ومتراکم و مانند غلافهای بنح واز آن کوتاه تر ونرم تر وتخمهای او بسیار ریزه وسیاه وریشهء او بسطبری انگشت ورنگش مابین سرخ
و زردی و بسیار شد طعم و از قسم اول گرم تر وشدتر و در ریگزارها و کوهها مروید نیم درهم از پنج و تخمش جهة درد احشاء ورياح غليظه وكرم معده

وقولنج ریحی ویك درهم آن را جهة گزیدن عقرب وسموم قتاله مجرب دانسته‌اند وگویند ضماد گل او انثیانرا کوچك مکند وجهة مفاصل مفید و چون آن را با شیخ بالسویه وجند وکندش از هریك مثل نصف او حب بسازند و هر روز ودرهم بنوشند ریاح انیشین را از ایل کند و هرگاه مداومت نمایند
بیضتین را با کلیه رفع نماید ومضرریه ومصلحش صمغ وقدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم وبدلش مثل او خولنجان ونصف او اسارون وسدس
او قردمانا ودر صباغی بدلش عصفر است ومستعمل او وبنج وتخم اوست اسفنج به فارسی ابرمرده گویند واو چیزیستکه برروی سنگهای کنار دریا
مسکون مشود قسمی از وکه متخلخل است ووسیع الثقب ونرم شبیه بنمد وپر سوراخ ماده گویند وقسمیکه باصلابت وباثقهای صغیر است نر مانند
هردو در اول کرم ودر دوی خشك ومجفف ومحلل وباقوهء جاذبه وچون تازهء آن را با سرکه که ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام
دهد وبالخاصیة قاطع نزف الدم وبا عسل مطبوخ به آب جهة التیام زخمهای کهنه وخشك او مجفف قروح عمیقه وسوختهء او جهة منع نزف
الدم قویتر وجهة رمد یابس وجلای باصره وفتیلهء تازه ء او بتنهائی وبا پنبه وکتان مفتح افواه عروق مضمومهء وجراحات جاسیه ومحرق مغسول او در
ادویه عین نافع است وچو نقطعهء آن را بقدریکه توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند ویکسر خیاطه را بدست نگاهدارند وملحهء صبر کنند که جذب
رطوبات کرده بالیده کردد وبعد از آن خیاطه را بکشند تا از کلوا او را بیرون آورد در اخراج زلو وخار که در حلق مانده باشد بیعدیل است
وسنگهائی که درجوف او بهم مرسد در تفتیت حصاه مجرب وچون خواهند بجهة زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم مادهء او را با آب تر کرده
ومکرر در آفتاب شد یا ماهتاب گذاشت اسرار بکسر اول بلغة مغربی اسم نبات شجری است امنیت او را در آبهای ایستاده سواحل دریا خصوص
دریای قلزم وساحل جده است ودر ابتدای روئیدن یکساق بقدر زرعی وشبیه بحی العالم است وچونمحاذی روی آب شود واز برگ وشکوفهء
شبیه بمورد ظاهر مشود وثمرش بقدر فندقی مستطیل ومرغب وبا اندك بشاعت وچون بخورند ازقلیل اوسدر واز کثیر او سبات عارض
مکردد وثمر او مرکب القوی ومسخن ودلوك وبخور او جهة درد دندان وآشامیدن او باشیر تازه در محرور وبا شراب در مبرود بغایت محرك ماه
ومحلل صلابات ومفتح سدود ومنعش حرارت غریزی وحابس بخارات وقدر شربتش از نیم مثقال تا یك درهم است وصمغ او لزج وبعد ازخشکی شبیه
بکندر در قوه وبارطوبة فضلی وجهة امراض بارده ورفع رطوبات از مفاصل بسیار

مفید است اسد به فارسی شیر نامند گوشت او دیر
هضم ومورث شجاعت وضماد بیه او برکمر وکنج ران وانثیین وقضیب ومقعد مقوی جماع وقطور او باروغن تخم انجره در احلیل جهة نعوظ بیعدیل
وطلای اوجهة گلف وزهرهء او مقوی باصره وآشامیدن یکدانگ او که از نر باشد بازردهء تخم نیمبرشت جهة کسی که اززنان بسته باشند گویند مجراب ست
ووقت استعمال او درحین ملال ماه شرط دانستهاند وگویند جلوس در جلد آن جهة رفع نقرس وبواسیر مجربست وبستن پوست او با موم برکردن
اطفال پیش از بلوغ جهة ازالهء صرع وبخور موی او جهة گریزانیدن سباع ورفع تب آدمی نافع وطلای بیه وزهرهء او بربدن باعث گریختن سباع
از انشخص وضماد بیه ما بین دوچشم او برو مورث مهابت در نظرها وقضای حاجات وگذاشتن قطعهء از جلد آن در میان جامها مانع گرم
زدن او واگر گرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن وچون یك درهم سرکین او را درشراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب رفع
خواهش ایشان گردد وگویند شیراز او از خروس سفید تا جدار میگریزد ومؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل مکند که کباب خصیهء شیر؟؟
مقوی دل وباه است وچون بشکافند وبابورهء سرخ ومصطکی طبخ نموده خشك کنند وبا روغن زنبق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهة
جمیع دردهای درونی مثل قولنج ومغص و بواسیر وزحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواحست
و آن گیاهیست برگش شبیه به برگ صعتر و از آن درازتر و باریكتر و گلش مایل به سفیدی و ساقش واحد و باریك وپیشاخ و در قد کمتر از شبری وقبه او متراکم
از اجزاء شبیه بجو و بی تخم مایل به سرخی وشد طعم و با اندك تلخی در اول دویم گرم و خشك و گویند مرکب القوی است و اجزاء وباردهء او کمتر و این قول اقوتست
مجلل وملطف ومفتح سدد وجالی وباقوهء قابضه و مقوی بدن و دل واحشاء ودرتقویة ارواح دماغی بیعدیل و مانع عفوثه اخلاط ومنضج ومنقی مرة سودای دماغی وطبیخ او در امراض سینه وسعال ونزله قوتر از زوفا ومفرح ومسهل بلغم وسودا و مقوی آلات بول وباقوهء تریاقیه وسعود یك درهم او با عسل مقیئ مقوی قوای دماعی و آشامیدن یك درهم ما بأ العسل جهة جنبیدن مغز سرکه از ضربه وسقطه حادث شده باشد وبثهائی جهة رعشهء دماغی و دو جزو او با یکجز و پنج کبر
که با عسل سرشته باشند جهة بردت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پختهء او

جهة درد مفاصل ونقرس ونقوع و مطبوخ او جهة استسقاء ودارم بارد جگر
وثیقهء کرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمك هندی مسهل قوی
وجهة صداع مفید وباعا قرقر حاد سکبینج جهة صرع و شراب او جهة نفخ
و درد اعصاب واضلاع وسموم مشروبه نافع ومضر صفراوی مزاج ومعطش ومغثی
محرورین سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کتیرا
وصمغ وقدر شربتش از دو درهم است تا پنج درهم وبدلش درآلات تنفس فراسیون و
در ثقیهء سود افتیمون و مداومت مربای گل او با شکر

و عسل که هر روزه یك مثقال از گل او خورده شود جهة رفع سود او تفریح مجرب دانسته‌اند و مؤلف تذکره گوید که چون آن را با ثلث او گشنیز خشك
و ربع او مرزنجوش وتسع آن هر یك از مصطکی وهلیلهء کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب بد اومست نمایند جهة رفع نزلات
در مد وترمل ور بود گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست آنسیوس بالف ممدوده بلغة یونانی اسم نمك چینی و آن نمکیست که بر روی سنگ سفید
سبك و نوعی بر روی سنگ مایل به زردی از نم دریا بهم مرسید و آن را آسیوس و نمك را زهرهء آسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قویتر از سنگ
اوست و بهترین سنگ او سریع التفتیت است که رگهای زرد و قلیل غایر داشته باشد در سیم گرم و خشك وبالذع ومعفن وجهة قروح کهنه یا بسه عسر الاندمال
و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهة نقرس و طلای او با سرکه جهة سپرز و کرده و با صمغ البطیم
وزفت جهة تحلیل خنازیر ومغسول هر دو به دستور تغسیل اقلیمها لطف دجالی بصر وجهة برون بیاض و رفع آثار نافع وبالخاصیه زهرهء آسیوس قاطع
خون لهاه است و خوردن او با عسل جهة قرحهء شش نافع ومورث سحجح و مصلحش صمغ عربی وقدر شربتش از یك دانگ تا نیم درهم است اسفیدباج
به فارسی تور با نامند از جملهء اغذیه است و او مرقی است که ادویهء حاره و گوشت مرغ و غیر آن وبقول و امثال آنکه طعمی غالب نداشته باشد
ترتیب دهند لطیف ومرطب و صالح الکیموس و موافق امزجه سود اوی و صاحب سعال وقرحهء ریه و امثال آنست اسقیل لغة یونانیست
و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند و برگش شبیه به برگ نرگس و ساقش بیتجویف و سبز مایل به زردی وبیخش مثل پیاز و بزرگ و به هوای سرد
سبز مماند و محتاج؟؟ نیست و هر چه در زمین شما بروید سم وقاتلست در آخر سم گرم و خشك و بار رطوبت فضلیه ومدر بول و حیض ومقوی
معده ومنقی اعضاء وجالی و جاذب خون به ظاهر جلد ومقرح ومحرق و مقوی اعضاء وملطف اخلاط غلیظه وتریاق زهر هوام وجهة ضیق النفس و
سرفهء کهنه وربود استسقاء وسپرز و عرق النساء و مفاصل ونقرس و درد گوش و شقیقه و درد سربارد وصرع ونسیان وقی الدم و سنگ مثانه
وعسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی ومحرور المزاج واسهال دموی نافع ومشوی او که در خمیر گرفته در آتش پخته باشد به حدی که خمیر منفسخ کرد و در
مشروبات متتعمل است ومسهل اخلاط غلیظ وبالخاصیه مقوی معده چون تخم مرغ

را در جوف او گذاشتهء بپرند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غليظ
ومعتدل آن و چون گويندهء آن را بانظرون به قدر ربع آن در پارچهء بسته موضع داء
الثعلب را به آن چندان بمالند كه به خون آورد موی برويانند و اگر
محتاج به تكرار باشد بعد از رفع جراحت تكرار عمل نمايند و هر گاه نصف او قيهء
او را درد واوقيه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را
صاف نموده بر كف پاها بمالند و كف پا را ما صباح بر زمين نگذارند و يك هفته
همين عمل كنند اعارهء متهوة باه مأيوسين كند و اكثر مجرمين مجرب دانستهاند و
آشاميدن نه قيراط او كه در عسل پخته باشند جهة احتباس بول و درد معده و سوء
هضم و تقويت معده و يرقان و سرفه كهنه وربو ونفث
مدهءريه ومغص نافع و آب برگ آن را كه با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهة
ربووضيق النفس و پاشيدن آب طبيخ او در خانه و به دستور
تعليق او جهة طرد حشرات وهوام موثر و چون ريزه كرده در روغن زيتون بجوشانند
تا پياز خشك شود طلای روغن مزبور جهة جمود اطراف
و سرمازدگی و درد مفاصل ونقرس و در گوش وسدهء او و با موم و قليلی گوگرد
جهة قروح شهديه وجرب متقرح و يا بس وحكه وخزاز وباز رفت و
وحنا جهة بثور يابسهء سراطفال مفيد وقيراطی از عنصل و ريشهای او كه با هم
كوبيده باشند مقيئ قوی و ضماد پخته او جهة ثاليل وشقاق كه از سرما
عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سركه جهة گزيدن افعی و بوی و
كشندهء مكسهای گزنده وبالخاصيه قاتل موش در ساعت و داشتن او
با خود موجب هرب سباع وهوام و مار وقمل و مورچه و مگس و چون او را كوبيده
با آب او آرد گرسنه را خمير را نموده بنوشند جهة استسقا مفيد
و چون جوف عنصل را با سركه كوبيده در حمام بربهق بمالند بهقی را كه هيچ دوا
بر طرف نكند زايل سازد ومجربست و چون نزديك ناك غرس نمانند انگور را
به اصلاح آورد وغرس او در پای درخت انار و به مانع ريختن شكوفهء او و تخم
اوملين طبع وجهة مغص و درد معده و رحم نافع و چون كوبيده با سركه جها
بسازند و يك عدد آن را ميان انجير گذاشته يك روز در عسل رقيق خيسانيده بيرون
آورند وانجير را بمكند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند يا آبی كه
در آن بوده و جوشانيده باشند بياشامند رفع قولنج صعب نمايد ومجربست وعنصل
مضر محرورين ومكرب ومضرعصب صحيح ومصدع وموروث غثيان
ومفرح ومقطع و مصلحش شيری كه به سنگ تفته داغ كرده باشند وربوب فواكه
وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بلبوس و گويند اسقورديون كه سير
صحرائيست وقرد مانا ووج ومؤلف تذكره قايل ببدل او نيست و گويد خاكستر او با
روغن گل جهة شقاق وحكه واسقاط دانهء بواسير نافع است

و سرکه عنصل که آن را با چوبی مثل کارد ریزه کرده بر سیمانی کشیده چهل روز در سایه خشك کرده یکرطل آن را در هفت رطل و نیم سرکهء کهنه انداخته سر ظرف را
بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را شسته در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط
غلیظه و مقوی معده و حلق وقوهء هاضمه وجهة صاف کردن آواز و بدبوئی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون وصرع وتفتیت سنك مثانه

و عرق النسأ وتقوية اعضأ ضعيفه واعادهء صحت بدن و رنگ رخسار وحدة بصر ومضمضهء او جهة سستى گوشت بن دندان و استحكام دندان
متحرك وقطور او جهة گرانى سامعه و آشاميدن او جهة ثقيهء سينه وربو ويرقان و رفع سموم نافع وقدر شربتش از مقدار قليل تا دوا وقيد و نيم است
كه به تدريج اضافه شود و ناشتا بايد استعمال نمود و شراب عنصل در جميع مذكورات انفع از سركهء او ومضر اعصاب هم نيست بخلاف سركه وجهة ربع وفالج واستسقأ و درد سپرز و عرق النسأ وقشعريره نافع ومضر محمومين و صاحب قرحه است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سركهء
آنست كه بجاى سركه آب انگوگ باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند آبس معرب از اساسريانى و به فارسى مورد نامند دخت تستائى او بلندتر از
درخت انار و برگش ريزه تر و سبز تر از برگ انار ويال باستداره و تخمش سياه و خزان نمسكند و با عطريهء است در اول سردو دردويم خشگ وفابض
و با اندك حرارت ومجفف قوى و تخمش باقوهء تريا قيه اگر چه برگ وبيخ و تخم و گل و جرم آن را نسبت به يكديگر در مراتب برودت و يبوست تقاويى تست
و مجموع او قاطع خون و عرق نفث الدم ومقوى دل ومعده واحشاء وباصره ومذر بول وقابض ومحلل ومقرح وحابس اسهال وجهة نزلات وتفتيت
حصاة و قطع خون حيض و ضعيف كردن بواسير و رفع جميع سموم خصوص رتيلاه عقرب كه باشراب بنوشند و طلاى او جهة ورم حار وقروح مانع
و رب او كه آب تخم او را بجوشانند تا غليظ شود وجهة تسكين قى و رفع خمار ومنع صعود بخارات بدماغ و سرفه وخفقان واسهال و آشاميدن تخم و
عصارهء او جهة نفث الدم وقرحهء مثانه وحرقه البول واسهال مزمن وصعود بخارات و سرفهء رطوبى وقى و تشنگى و سرفهء حار وذرب مفيد و ضماد
پختهء تخم او جهة سياه كردن مو و با شراب جهة قروح پاو كعب و با آرد جو جهة ورم حار چشم و ضماد بركش جهة نمله وحمره وضرى و ورم خصيه وضربه وسقطه و
بواسير در اخس و با روغن زيتون جهة سوختگى آتش و با گگ ارمنى و سركه جهة حكه و جلاى خون و آثار ورعاف و درد سر وباعفص و عدس و گل
سرخ واقاقيا جهة تقوية اعضاى ناقهين مجربست وبخور او جهة رفع وباودفع هوام و سقوط دانهء بواسير نافع و ضماد برگش بر زير ناف جهة اسهال
مرارى و چون ربع رطل از آب برگ او كه با روغن كنجد بنوشند مسهل قوى بلغم وجلوس در طبيخ او جهة قروح و بروز مثار ورحم وسيلان رحم و
سستى اعضا و شستن مو با آب او جهة منع ريختن مو بسيار مؤثر و چون با آمله يك هفته خيسانيده در روغن كنجد بالسويه بجوشانند تا روغن بماند جهة

روئیدن مو مجربست وقطور آب او جهة چرك گوش و خاکستر او در دفع ناخنه وسلاق ودمعه قوىتر از توتیا وجهة گلف نافع است وذر و برگ او
جهة رفع جراحات وسجح جلد و بدبوئی زیر بغل وداخس مفید و در ساق درخت مورد کرسی بهم مرسد شبیه به کف دست و او رابنگ آس گویند
و مؤلف اختیارات حمل بر صفت آس نموده وآس بنکه نامیده و این دلیل لغایت جهل او متواند بود وبنك آس در جمیع افعال قوىتر از برگ وثمر
اوست بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده زمخت قرصها ساخته در سایه خشك کرده باشند و بوئیدن مورد مانع صعود
بخارات حاره به دماغ و مؤلف تذکره گوید که مسواك کردن به چوب او مهیج جذام است وقدر شربتش تا سه درهم و از عصارهء او تا سه او قیه و
وبدلش در احتباس اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توتست ومضر صاحب زکام ومصدع محرورین ومورث میخوابی ومصلحش
بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ آن را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشك و قابض و مقوی اعضأ و مانع
قبول مواد وجهة التحام زخمها وقروح سر وبثور وشقاق وسجح واسترخای مفاصل و سوختگی آتش وتقویه مو و سیاه کردن او ومنع عرق و بخار
و ورم و بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازهء او انگشتری مناخته صاحب درد کنج ران در خنضر موافق کند بالخاصیة تسکین یابد آس بری
مورد بریرا برگ زردتر و عریض تر از بستانی و طرف او شد شبه بسنان و چوب او صلب تر و در قد کمتر از زرعی وثمرش بغایت سرخ ومستدیر
و از وسط برگ مروید و شاخهای بسیار از یك اصل بر مآید و مردم اسفرم نامند وبلغة تنکابن جز نامند و در زمستان برگ نمریزد و بسیار
قابض و آشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاهء مثانه وجهة یرقان و تقطیر بول رطوبی واسهال رطوبی و رفع ادرار شیر وتقویه معده و
جگر و دماغ شرنا وجهة اخراج کرم معقد حمولا وجهة صرع و رفع رطوبات دماغی وصداع بلغمی نافع وابن ما سرجوبه قوة آن را مثل باد آورد مداند
و بعضی بقوه افسنتین دانستهاند وابن تلمیذ بجهة ضربه وسقطه که براحشأ واقع شود بالخاصیه مفید دانسته اسقولو قندریون یونانی
بمعنی مزیل الصفار است و آن نباتیست بیساق وبیشکوفه وبیشمر ومنبت سنگلاخها که شاید باشد برگش شبیه به برگ بسفایج و طرف اسفل
برگ مایل به سرخی و طرف اعلی سبز و مشرق ومزغب و در دویم گرم ودرسیم خشك و لطیف ومحلل ومفتح ومدر وجهة تفتیت سنگ کرده و مثانه
ویرقان وفواق وصرع و امراض سودای و نافع وجهة سپرز شر با وضمادم بیعدیل و

چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند و در دفع ورم سپرز گویند
مجربست وتعلیق او مانع حمل وقدر شربتش تا سه درهم ومضر دل وریه و مصلحش
صمغ عربی ومضر مثانه و مصلحش عسل وبدلش پوست بیخ کبر و گویند
بدل او دو وزن او کماز یوس است و گویند مرجان سوختهء بدل اوست وصمار
بخت را اعتقاد آنست که اسقولوقند ریون بیخ کبر است وشیخ

الرئیس با نیمعنی اشاره نموده است اسقوردیون سیر صحرائیست هر چه را بوته بدندانه باشد جبلی نامند و آنچه مرکب از دو دندانه
بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بدندانه و بسیار کوچك و پوست از و جدا نشود مصری نامد وسقردیون یونانی عبارت از اوست فکراث
بری نیز نامند تلخ وقابض ولذاع و برگش ریزه واغبروکم عرض تر از سیر بستانیست وکلش مایل به سرخی و شاخش دراز وقسمیر اگلش و ساقش سفید در آخر
سیم گرم و خشك وتریاق زهر ما ومدر بول و حیض ومحلل وجالی و در جمیع افعال قوىتر از سیر بستانی و در ثوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطویل مىگردد
وقدر شربتش تا دورهم وبدلش سقیل و تخمش بغایت بهتی و سبز ودالمزاج است
اسارون بلغة سریانی بیخ گیاهیست پر کره و دراز و باریك و کج وار
زرد چوبه باریكتر و با اندك عطریهء وشدی و سفید مایل به زردی و بعضی غیر مایل به زردی و نسبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه به برگ نیل ولبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه به گل بیخ و تخمش مثل تخم کاجیره که قرطم عبارة از اوست و قسمی از آن را ساق به قدر زرعی
ومدور و برگش مثل قنطورین رقیق واعلای ساق پر شعبه بعضی بر بالای بعضی و بر اطراف شعبها مثل دانه گندم ودرجوف او چیزی زغبی وپنجش بسطبری
خنصر و کم کره خوشبو و خوش طعم وقسمیرا برگ مثل قسم اول اغبر وصلب و شاخهای او پراکنده و باریك و گلشن بزرگ و بنفش وثمرش مثل ثمر کبر ودرجوف او تخمی مثل تخم خطمی وبراشجار مىپیچد و پخش ساری در تحت ارض و پر کره وقوی الرایحه و تلخ ولذاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن مارها وسمیرا
برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلشن بنفش و پخش نرم و بی کره و زرد و تلخ و با عطریه و نسبت او کوهای ساده و این قسم ضعیفترین
اقسام اربعه است و مجموع او در آخر دویم گرم و خشك و بهترین او قسم اول است که از فرنگ وآفریقیة و شام خیزد محلل وملطف ومفتح ومنقی معده و جگر وسپرز
و کرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم وجهة حصاه وعسر البول واحتباس حیض و درد ورك ومفاصل و عرق النساء ونقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید مازای هر سه مثقال او آب انگور چهار طل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مبتهی قوی مبورد ومرطوبست وجهة تسکین

درد
های باطنی واستسقأ ویرقان سددی دورم رخو جگر وثقیهء آلات بول از رطوبت لزجه و امراض بارده‌ء دماغی وسده جگر وصلابت سپرز واکتحال
او جهة امراض طبقه قرنیه ودود او جهة گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار جهة نعوظ بسیار مؤثر ومضرریه و مصحلش مو یزج و قدر شربتش از یك مثقال تا سه مثقال وبدلش وج و مثل وزن او زنجبیل است با نصف او خولنجان و نصف اووج و حکمای دهنده اعتقاد دانست که چون قبل از آبله نیم درهم آن را بانبید برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید و مجرب مدانند اسد العدس گیاهیست شبیه به گیاه عدس و نوعی از طرثیث دانسته‌اند برگش مزغب وبالزوجه و گلش سفید و زرد شبیه به گل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمانی و باریك واعنبر مایل به سرخی وبیخش مثل کز رو
بسیار کوچك و بر گیاهی که در حوالی او بهم رسد می یحد و فاسد مسازد ولهذا لوك نامیده‌اند درسیم خشك وباقوهء بارده و در دویم گرم ومحلل بلغم
وسودای غیر محترق ومدر بول ومفتت حصاة و با سکنجبین جهة یرقان و با آب کرفس جهة حساهء و طلای او با سرکه جهة نمله ومنع زیاده شدن او مؤثر و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند پخته وخام او باعث لاغری بدن فربه مشود واصلا مضرتی نمرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت راز و
مهرا مسازد و گویند مکرب ومغثی است و مصلحش بنفشه وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش افتیمون و در هزال مثل او صعتر وربع او سندروس اسفاماج
به فارسی اسفناج نامند وبیونانی سوماخیوس گویند وبرهمی او در افعال مانند بستانی است وبستانی او معروف و در آخر اول سردوتر و گویند معتدل است
ملین طبع وباقوه جالیهء ورادعه و سریع الهضم تر و بی نفختر از سایر بقول وجهة جمیع امراض سینه والتهاب و تشنگی وبتهای حار و درد شش وسل
و عصارهء او با شکر جهة یرقان وحصاة وعسر بول و پختهء او جهة درد سر دو درد کمر ولذع اخلاط مراری وخام او جهة درد گلو ومهاة و پختهء او باباقلی جهة نزلات
حاره مجرب و ضماد پخته او جهة درد مفاصل حاره وادرام واحتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهة ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای طبوخ او با سفیدآب جهة بثور مفید ومضر بارد المزاج ومصدع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی وآبکامه وقدر شربت از عصاره
او تا دو مثقال وبدلش خرفه وقطف و تخمش جهة وجع الفؤاد و درد احشأ وبتهای حاره و شیرهء او جهة تب دق وسل مجرب و ضماد پخته او جهة وجع
اورام حاره وتلیین اورام صلبه بسیار مؤثر ومضر سپرز ومصلحش کل مختوم وقدر

شربتش تا دو درهم است استنبوب بلغة فارسی اسم ثمر درخت
پیوندی نارنج و ترنج و لیمو است که با یکدیگر پیوند کنند و به عربی زنبوع نامند و در افعال ضعیف‌تر از ترنج و قوتر از لیمو و مقاوم سموم ومضر سینه است
اسطر طیقوس اطراطیقوس است اسرنج سرنج است اسرب رصاص اسود است
اسفست معرب از اسپست و آن جند
قوقای تریست لغة فارسی و آن بذر قطونا است اسفند سفید به فارسی اسم خردل ابیض است اسد الارض
اشخیص است وحربا را نیز به این اسم نامند اسقولوس اشراس است اسقال واسقیلا اسقیل است اسقلینس اسقولو
قندریون است اسمالاون بیونانی سوسن بریست اسفنط خمر است اسفیرا قتاء الحمار است اسفراج اسم اندلسی

بليونست اسطريوس حجر اليشف است اسقليا طيقوس جلناز است آسا بسريانى آس است اسپر غم به فارسى شاه
اسفرم است اسليوس بيونانى سليخه است اسطريطس بيونانى سنگ مرمر است
اسطفلس واسپر طم قفر اليهود است استرخا
زرنيخ سرخ است اسود سالخ مار سياه است اسقورون بيونانى خبث الحديد است
اسطافالس بيونانى جزز است وبلغة روم
اسطفلين وبلغة شام اسطون نامند استى اود بتركى اسم فلفل است اسقوالس بيونانى بزدانى است اسپلى بلغة تنكابن اسم
جرتيست اسناك بلغة تنكابن حماض است اسطام نوعى ازحديد است كه فولاد باشد
اسثه البستانيه شبيه است اسحاره
بلغة اهل بيت المقدس تودرى است اسريقون زنجفر سوخته است اسمارو اسفرم آس برتيست اسپندان به فارسى ايثاطون است
اسقليناس بيونانى قثاء برى است اسطافيوس بيونانى زبيب است اسطافيوس اغريا زبيب الجبل است اسكن بهندى
بهمن ابيض است اسپرك بهندى اسم اكليل الممالك است اسبرزه واسبقول به فارسى بزرقطونا است اسپند به فارسى حرمل است
اسفاناج رومى فطف است اسپرك به فارسى زرير است استخوان خرما به فارسى اسم نوعى القمر است اسكنو بلغة تنكابن
اسعد است وگرههاى ريشه گياهيرانيز به اين اسم نامند و آن مدور و بسيار لذيذ و شيرين و به قدر نخودى مباشد و برگش باريك‌تر از برگ كراث است
و زياده بر سه عدد نمباشد و بى ثمر و بى كل و در ريگزار با حريم آبها مرويد
استر به فارسى بغل است اشق معرب از اوشهء فارسى است و آن
صمغى است مايل به زردى نبات او شجرى و كوچك و ساقش باريك ومرغب و مايل به سفيدى و گلش ما بين سرخى وازرقى ومنابت او بلاد سردسير
و گويند ضمع نبات اشتر غاز است ودردويم كرم و در آخر اول خشك ومحلل وملطف و جاذب از عمق بدن وجالى ومفتح سدهء جكر وسپرز وافواه
عروق ومسهل بلغم غليظ و زرداب ومفتت حصاة ومخرج جنين و كشندهء كرم رودهء وباقوهء مجففه ومدر فضلات حتى خون و با سركه آشاميدن
جهة سپرز وباماً الشعير جهة ربود عسر نفس انتصابى و با عسل جهة صرع وثيقه رطوبات سينه وعسر بول و رفع ضرر ادويهء ومسله و درد تهى كاه وركين
و درد كمر و عرق النساء وتحليل رياح وفالج وحذر و ضماد او جهة تليين صلابات و مفاصل و با سركه جهة ورم و جكر وسپرز ورياح تحت آن بهق وگلف و خنازير وجرب ورياح انشيين واورام بلغمى وبانظرون و روغن حنأجهة اعيأى امتلائى و مواد

بارده واکتحال او جهة رمد وبیاض وجرب وشعیره و
رطوبه چشم و مرهم او جهة برون گوشت نیاد رویانیدن گوشت تازه وغرغرهء او با آب جهة تحلیل رطوبات و بلغم دماعی وخناق
سوداوي و بلعمی نافع ومضر معده وکرده و مصلح او اول انلیسون وثانی زوفا وقدر شربتش از نیم مثقال تا یك مثقال وبدلش سکپنج یا
جاوشیر یا برموم اشتر غاز معرب از اشتر خار فارسی است نبات او شبیه به یاد آورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانهء او کوچکتر
از دانهء باد آورد وبیخ او شبیه بیخ انجدان و بدبو و بدطعم و با تلخی ومستعمل بیخ اوست و گیاه تازهء او را مثل کاهو در موصل و مصر مخورند و بو؟
بیخ انجدان خراسانی است ودرسیم گرم و خشك و بهترین او به سرکه پرورده است مفتح سده ومدربول و با قوهء تریاقیه ومسخن معده ومشهی وباضم
و یك مثقال از جرم او جهة تب ربع که از مادهء بلغم باشد نافع و طلای او با سرکه جهة اورام بادره و تسکین دردها و سرکهء او در قوهء مثل
سرکهء عنصل و در افعال بهتر از جرم او وقدر شربت از سرکهء او تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم ومضر کرده ومغثی ومصلحش شربت
غوره وربپاس وبدلش انجدان و عرق جهة کرده وجکر وسپرز نافع وقدر شربت از عرقش تا سه او قیه است اشنه لغة عربیست
به فارسی دواله نامند و آن چیزیست شبیه به ریسمانهای باریك پهن بهم پیچده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون مشود
و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبونترین او سیاه است در اول گرم و خشك و آنچه از درخت بلوط بهم مرسد سرد و مجموع آن باقوه
قابضه ومحلله وملینه ومفتح سدهء رحم وتدرحیض ومنتوم قوی خصوصا با شراب ومقوی ماه ومفرح و مقوی معده و دل و جگر وجهة رفع غثیان و
خفقان ونفخ و حفظ روح حیوانی وازلهء اعیا و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهة تسکین دردها و ضماد محوق او با آب جهة تقویه
اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کنفین و رفع الم آنها وجهة تلیین صلابات و رفع اورام و تقویهء جگر و رفع بدبوئی زیر
بغل و با سرکه جهة سپرز نافع وبغایت منوم اطفال واکتحال او جهة تقویه چشم ونقیع آنچه از درخت بلوط باشد جهة حرارت وحمره چشم مفید و
مضر امعاء ومضلحش انیسون وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش قردمانا بوزنش وبخورا وجهة اختناق رحم مؤثر است اشخیص لغة عربیست
سفید و سیاه مباشد برگ نوع سفید او سفید و به حسب اماکن کاه است که سرخ وازرق نیز باشد و به دستور صحرائی و کوهی مباشد مجموعء را برك شبیه

به برك كنكر وكلشن بنفش و تخمش شبيه بقرطم صمغ او را مثل مصطكى زنان استعمال نمايند وثمرش مثل ثمر كبر و نوع سياه را برك از قسم اول نرم تر و ريزه تر و تازه‌اش سرخ و خشكش سياه و ساقش به قدر شبرى و سرخ وقبه و گلش خاردار و نقطه دار و پخش سطبر و سياه و كاه است سوراحنا

داشته باشد و اندرون او سرخ ولاذع زبان ومستعمل پنج اوست و هر گیاهی که در حوالی او روید فاسد مسازد وجزاف صاحب اختیارات در کمال ظهور
چه تصریح نموده که نوعی از مازر یونست ومادریون از یتوعات است بخلاف اشخیص و اختلاف ما تیة هر یك از متون کتب ظاهر است سفید او در دویم گرم و خشك و با قوهء تریاقیه وهجده قیراط او باشراب قابض طبع وطیخ او با فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع و یك مثقال او جهة رفع جنون وصرع وطبیخ او جهة عسر بول و گزیدن هوام نافع ومسهل زرداب وصمغ او با شیر مقوی احشاء ومحلل ورم باطنی و طلای او با سرکه جهة تحلیل او رام ظاهری بارده وقدر شربتش تا پنج درهم ومصدع ومصلحش شکریست و سیاه او در آخر سیم گرم و خشك دو مثقال او کشنده ومحرق وشد و در مشروبات غیر مستعمل و طلای او جهة جرب وقوبا
وبهق و با روغنها جهة مواد بارده و ضماد آن بر دندان هفتت قوی و بر جراحات متاکله منقی آن ولطوخ مطبوع او با سرکه و گوگرد وقفر الیهود وجهة قطع ثالیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهة قلاع مجرب دانسته‌اند اشنان گیاهیست به برك و شاخهای ریزه شبیه به کرمهای خشکشده وکارزان به آن؟
مشویند سفید او راخرؤ العصافیر و سبز آن را غاسول نامند و آن غیراباقونس است و مؤلف تذکره اشتباه در او ذکر کرده است در سیم کرم و در آخر دویم خشك وجالی ومحرق ومنقی ومفتح ومدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و یك درهم مدرحیض و نیم درهم مدربول و ده درهم او کشنده و پنج درهم او مسقط جنین
زنده و مرده و طلای او بجهة بردن گوشت زیاد و زخمها وسنون او جهة جلای دندان نافع و مداومت او مفسد دندان ومصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه ومضر مثانه ومصلحش عسل است اشراس به فارسی سریش نامند ان و پنجی است غیر پنج خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچك و گلش سفید است وسریش را ساق بلندتر و عریضتر و برگ قوتر و گلش سفید مایل به سرخی وثمرش مستدیر وشد طعم مباشد و با عفو صه در اول گرم و خشك ومحرق او دردویم گرم ودرسیم خشك و ضماد او جهة جبر کسر رقیق وقیله و دمل وقروح خبیثه و کوفتکی عضل وعصب و با سرکه و روغن کنجد جهة جرب وحکه وتلیین صلات با و با آرد جو جهة
سعفله و آشامیدن او جهة در پهلو و سرفه ویرقان و صفرای سوخته وسحج و خشونت حلق ومحرق او مدر بول و حیض ومحلل ورم بلغمی و با سرکه جهة دفع داء الثلب وبهق سفید
و تخمش جالی وقاطع اخلاط غلیظ و کرم تر از اصل او وجهة نفث الذم وباماء

العسل جهة ثتقیهء جگر نافع ومورث سدد وملحش سکنجبین ومرخی معده ومصلحش کلقند
وقدر شربتش تا پنج درهم و از محرق او تا یك مثقال و از تحمش تادور درهم
وبدلش در اکثر افعال غری لسمسك و گویند مغاث و یا گرسنه اشیران اسم یونانی خصی الکلبه است
و مؤلف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده اشموسا نوعی از مرد وکم بوو تر از اقسام اوست اشقاقل شقاقل است اشنان دار و اسم
فارسی زوفای خشك است اشتلابوس دار شیشعان است اشقون اسم ترکی ریباس است اشیاف مامیثا درمامیشا انشاء الله مذکور
مشود اشتیوان بلغة مصری بسفایج است اشتر گیاه اسم فارسی سلیخه است اشکانی بلغة تنکابنی و طبرستان بقلهء یمانیه است
اشبیل بلغة گیلانی نوعی از بطارح است اصابع فرعون سنبلی است به قدر انگشت شبیه بدنی و گره را رومجوف و با اندك پهنی و از یمن خیر دو قسمی
از آن با رطوبت سپاه لون وآندر افعال قائم مقام مؤمیائی و بهترین او مخطط سبك زود شکن است در سیم گرم و خشك و قاطع نزف الدم ومحلل اورام
بارده چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهة التحام عدیل ندارد اصابع صفر پخی است به قدر کف دست اطفال و به قدر پنج انگشت و پر از
رطوبت و چون خشکشو درنگش ابلق از زردی و سفیدی مگردد و با اندك حلاوت ومنبت او ریگزارها و نزدیك آبها و برگش شبیه به برگ کند ناوساقش
باریك و از بن تاسریر گل و گلشن بنفش و قسمی ویکرنجی است شبیه به ناخن پلنگ و زرد و این کرم تر و تندتر است و مؤلف تذکره گوید که آن غیر کف مریم
و کف عایشه است وبنهج دیگر وصف نموده در دویم گرم و خشك وبغایت محلل فضول غلیظ ومنقی اعضای عصبانی وتریاق سموم هوام وجهة جنون
و امراض سودای او و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و ضماد او جهة تحلیل صلابات و بخور او جهة گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دیگر مسقط
جنین ومضر آلات بول ومصلحش تخم مورد و بلوط وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش یك وزن و نیم او هزار جشان و دو ثلث او سعد است اصابع
هر مس شکوفهء سورنجان است و در سورنجان موصوف است اصل الفلفل فلفلمویه است اصل القلب به فارسی پنج شپبی نامند و آن پنج
ماش هندی است گرم و خشك و مسکن و مخدر وجهة معدهء بارده و درد مفاصل و امثال آن شربا و ضماد انافع ومحرق خون ومورث بندود و مشوش حواس
ومصلحش در شیر خیسانیدن وقدر شربتش یکدانکست اصابع اللصووص مؤلف مغنی گوید ابوریحان وصف نبات او نکرده است و گفته

است دوائیست هندی و تخمش مستعمل بلاد ما است و شبیه است بشلتوك و چون در دهان ساعتی نگاهدارند پوست او شق شده مغزی از و ظاهر
شود مثل پنبه در تحریك ماه بسیار مؤثر است اصول الاربعه عبارت از پنج رازیانه و پنج کرفس و پنج کاسنی اصابع
العذری نوعی از انگور طویل القدر است اصابع الفیئات فرنجمشك است اصابع الملك اکلیل الملك است اصل
الانجدان الخراسانی اشتر غاز است اصل السوس در سوس موصوف است اصل السوس الابیض در سوس مذکور
مشود اصل السوس والآسمانجونی ایرسا است اصل الراسن نوعی از فیلجوش است وتبرکی انذر گویند اصف پنج کبراست

اصطرك میعهء یابسه است اصل المرجان بستد است اصل النیلوفر فر الهندی پنج او سیداست اصطفی میعهء سایله است
اصل العرطنیشا او زیواست اصل اللفاح البری بیروح الصنم است اصموط رته است اضراس الکلب وبسفایح است
اضراس العجوز خشك است اطراطیقوس یونانی وبمعنی شبیه الکواکب است و به عربی جالبی نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از زرعی وصلب و
خشن و بر اطرافش گلی شبیه ببابونج و بعضی از او مایل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه بکواکب و برگهای ساق او باریك و دراز و مرغب
و تخمش اغبر و تلخ و در دویم گرم و خشك وباقوة مبرده وقابضه ومحلل ومجفف و ضماد برگ او جهة درم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلای گل او جهة تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم آن بغایت مؤثر و آشامیدن او جهة خناق وصرع اطفال نافع وقدر شربتش تا دو درهم است
اطریه به فارسی آش آرد و رشته نامند و از اغذیه عروفه است و ماهیجه و رشته قطایف و به قرار شامل است آنچه از آرد گندم و روغن بادام و
اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب دهند و به فارسی اوماج نامند وجهة سرفه ونفث الدم و خشونت حلق و سینه وقرحهء امعأ و مثانه نافع و مری
معدهء بارده است و آنچه با کشك و ماست و ترشیها استعمال نمایند بطئ الهضم ومستدد و موافق اهدان قویه ومولد بلغم غلیظ ومصلحش سیر و ادویهء حاره
و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل وبتهای حاره و با ترشی جهة اخلاط حراری و تسکین حده خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذاء و مرطب بدن
و مسمن و با شیرینی کثیر الغذاء ومولد خلط غلیظ است وقطایف که به فارسی رشتهء ختائی گویند بدون طبخ بمآب با شیرینیها مستعمل است آنچه از
آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند وقابض تر و سبك‌تر است و از گندم کثیر الغذاء و از نشاسته بدوائیه اقرب است
اطباء الکلبه سپستانست اطماط واطموط واطبوط اسم بربری رته است وفوفل را نیز نامند اطروغا اسم اترج است اطروخیا اسم
یونانی بادر بخبویه است اطریون عصارهء فتاء الحمار است اطیطون اسقیل است اطریقون خشك است اطمیثا قیصوم است
اطا وبیونانی درخت غربست اظفار الطیب به فارسی ناخن پریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند و آن جسم صلبی است؟؟
شبیه به ناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل به سرخی و از سواحل بحرهند خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی از و سرخ و با تقعیر و بعضی سفید

و بزرگ وباد سومه و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین او قسم اول هندیست و اقسام او را چون بسوزانند
بوی جند از و ظاهر مشود و در دویم گرم و خشك ومدر فضلات و خون وملطف اخلاط غلیظه وجهة اختناق رحم وصرع وخفقان معدی و رطوبی
و درد بارد جگر ورحم و اخراج و خون منعقد در کرده و جمیع امراض بارده‌ء رحم و بخور او جهة صرع و سکته ونزلات وغشی و اختناق رحم واحتبه این حیض نافع ومصدع ومصلحش سکنجبین وموروث سحج ومصلحش گل ارمنی وقدر شربتش از یك درهم تا سه درهم وبدلش قصب الذریره اظفار الجن نباتیست
بی برگ و گل شبیه به ناخن چیده واغبر مایل به سیاهی در اول گرم و خشك وجهة یرقان سیاه و سرفه‌ء یابسه وبالخاصیه جهة رفع بخوابی نافع و طلای او
که با سرکه پخته باشند جهة تحلیل اورام مفید ومضر دماغ ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سه مثقال اعین السراطین گویند اثلق است و گویند
سنگسبویه است اعیون حلبه است اعلو بوطس بعبرانی طلق است اغریوس قثاء والحمار است اغیس یونانی وبمعنی طاهر است
و اسم اثلق است اغالوجی اسم یونانی عود النجور است اغرلیوس بیونانی حنظل است اغیراطون بیونانی حلفا است
اغش بلغة حجاز ویمس نوشادر است اغرسطس بیونانی ثیل است اغلیفس بیونانی دوسر است اغیرس بیونانی جوز رویست
اغریا بیونانی بمعنی ارض است اغلیقی اسم یونانی مفتحج است اغبر عبارتست از شیخ و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر سائیده باشند
اغلان آشی اسم ترکی جند است اقنیقطس اسم یونانی وبمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر از زرعی و ساقش باریك و گلشن؟؟
به سفیدی و برگش عریض و پرشاخ ومزغب و تخمش بزرگ تر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و پنجش پی ریشه و نرم و با عطریه و بوی
گیاهش شبیه به بوی ترنج ومنبت او ساحل بحار و دور آبها و جائی که جو و عدس کاشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید
مصر آن را شلجم نامند ودردویم گرم و خشك و با اندك حده و برگش و سایر اجزای او جهة سده‌ء جگر وسپرز و تحلیل اخلاط غلیظه واعیاد و صلابات
و درد پا ونفخ سپرز واحشاء و ضماد پخته‌ء او جهة جمیع سموم قتاله نافع و با سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند وقدر شربتش تا دو مثقال
و از تخمش نیم مثقال و عصاره و پخش در منافع قوتر و بعد از فصل بهار در پنج او رطوبتی نمیماند که عصاره توان گرفت و روغن او در آثار مثل اوست
وزیت الشلجم نامند افنیقون بیونانی نباتیست شبیه با فنیقطس مگر در بو و در

زراعات مروید بغایت سرد و مخدر و در اطلیهء رادعه
مستعمل وشرب او جایز نیست افیمیدون بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و
منحصر در ساقی و برگش زیاده بر دوازده عدد نمشود
و بی گل ثمر و ریشهای او باریك و سیاه وثقیل الرایحه وبیطعم سرد وتر وضمادش
مانع بزرگ شدن پسان خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن

او مانع توالد زن و مرد وقدر شربتش از برگ وبیخ او جهة قطع توالد سه مثقال است که شراب بنوشند افعی اسم عبرانی مار است
و به عربی حیه است و اقسام او را اسامی مباشد و کوچك و بزرگ و سیاه و مایل به زردی و مایل به سرخی و مایل بترکی و ابلق و غیر آن یافت مشود
و بهترین او مادهء اشقر مایل به سرخی است و ماده را چهار دندان مباشد ونر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی باشد و علامت جوانی سرعت حرکة و همیشه سر را بلند داشتن اوست و باید چشمش مایل به سرخی و سرش عریض و جسدش صلب و مایل به باریکی بوده و از آب و عمارت و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان سر او را قطع کنند و طریق آنست که سر را با دنباله بهم بسته به قدر چهار انگشت
از سرو دنباله بیك ضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سرو دنباله بحرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست آن را و جوف آن را انداخت و بعد از آن استعمال نمود بغایت حار و یا بس ومجفف ومحلل است چون با آب وشبت و روغن زیتون طبخ نمایند وباکند ناشاول نمایند
مواد غلیظ را به طرف جلد و دفع کرده بتحلیل مدمد و در مجذوم این معنی به تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن متقرح شده مثل فلس ماهی پوست مریزد
و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقمل وکثیفه را بئقشر جلد دفع مکند و خوردن او جهة سموم ت مشروبه وملذوعه و ضعف بصرو درد عصب
وبرص ومنع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی وتقویة قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یك بار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهة دفع ستم افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع وبجهة داء الثعلب وداء الحیه وتحلیل خنازیر و او جاع مزمنه بارده نافع واکثار او محرق خلط ومصدع ومصلحش شیر و رب میوه‌ها است و چون هفت عدد افعی را به ریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازاء هر یك گرمی زنند بستن آن ریسمان را برکردن صاحب خناق
جهة دفع علت بالخاصیة مجرب دانسته‌اند و نمك افعی که جوف آن را پر کرده باشند در افعال ضعیف‌تر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب با ووطریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد وجوف چند بار به آب بشویند و خشك کرده در دیگ سفال یا مس قلعید را با آب بقدری که او را بپوشاند و اندك
شبت و اندکی نمك چندان بجوشانند که قهرا گردد پس گوشت او را از استخوان جدا کرده در هاون سنگ بکوبند و به قدر ربع او یا مثل آن نان خشك
میده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنگ به وزن یك مثقال بسازند و با اندك روغن بلسان تدمین نمایند تا متکرج نشود و

قدر نان اگر ربع او شود بهتر است و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت او با او بجوشانند در افعال قریب به قرص است افینوس بیونانی
اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و ساقش مزغب و شاخهای او باریك و از سه عدد زیاده نمشود و برگش شبیه به برگ سداب و بسیار سبز وثمرش مثل ثمر خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صدفی و پخش به قدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشکشو و باطن او سفید و ظاهرش سیاه مباشد
در دویم گرم و خشك ولذاع و آشامیدن اعالی او مقیئ واسافل آنمسهل و مجموع آنمقیئ ومسهل بلغم وقدر شربتش سه قیراط واز رطوبت او بیخ قیراطیست
ومؤلف تذکره گوید که رطوبتی در که ثمر اوست وجهة تحلل صلات با وجلای بیاض چشم نافع است افتیمون یونانی وبمعنی دواء الجنون است و آن
نباتیست بسیار سرخ وفروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه‌تر وسرخ مایل بزردی وبرنبات تا و اشیائی که نزدیك او باشد متند و پخش شبیه بزردگ ونصاری گویند که در حوالی او چیزی نمروید وطعمش تلخ و با اندك تندی وگلش نریخته داند مبندد ودرسیم گرم و در
در دویم خشك ومحلل وملطف ومسهل سودا وبلغم وجهة نفخ وامراض دماغی وکرم معده وسرطان وجنون ومالیخولیا نافع وبالخاصیه جهة امراض سودای
وثقیهء سودا بیعدیل وچون یك هفته هر روز ده درهم آن را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده وبا پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهة دفع خفقان وموحش
ومالیخولیا وتشنج مجرب وچون دو درهم آن را بلند بسته درد وثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده صاف او را بایك اوقیه شربت
بنفشه وشربت کل وروغن بادام شیرین بنوشند اسهال مرهء سودا در نهایت قوه کند بدون مضرتی وباعث ضعف نمشود ومؤلف تذکره ثثی رطلرا
ثلثین طل دانسته وقدح بر مؤلف مالا یسع نموده و او را اعتقاد آنست که یکرطل ادرسی رطل تا چهل روز باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهة مالیخولیائی که از مداوست شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه واصل التوس وبا در نجبویه وکل گاو زبان باشد و چون ضعیف التر کیب است زیاده از یکدوجوش نباید داد و مضر صفراوی وحار المزاج ومورث غشی ومصلحش بنفشه وکتیرا وقدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درهم وبدلش لاجورد وحجر؟؟ است یا یکوزن ونیم او حاشا یا مثل او حاشاء دو رنگ او تربد و تخم او را نباید گوبید افسنتین لغة یونانی اسم نباتیست مابین شجر وگیاه شبیه ببابونده
گاو چشم برگش مثل صعتر وغبار ناك و سفید و شاخش مثل برنجاسف وانبوه وساقش بلند وگل او مثل گل بابونه واز آن ریزه تر وتخمش شبیه با سپند و باتلخی وقنض وبری او با عطریهء ثقیلی وقسمی را برگ مثل برگ زردگ وسفید

وگلش زرد بی اوراق سفید ودر مصر سیسه نامند وزبونترین اقسام او است
و بهترین او رومی طرسوسی وسوری است که با حراقه و تلخی و قبض باشد در اول
دویم کرم ودر آخر آن خشك ومفتح وملطف ومستهی ومسهل صفرا وسایر اخلاط
معده ومنقی عروق وسینه و شش و مقوی بدن و جگر و معدهء سرد و مدر بول و
حیض وعرق وشیر وکشنده اقسام کرم وترياق سموم مشروبه وملذوعه ومحلل

ریاح وجهة یرقان ورعشه و سکته وبتهای عفنی مزمن و ما واصفر و طحال و با تاردین جهة درد معده و با افتیمون جهة ثقیهء سودا نافع و چون چند روز
از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهة رفع سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرب و دور درهم او جهة گزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة فطر نافع وجهة بواسیر وشقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که به سبب ادویهء مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر وقطورهء او با زهرهء به زور روغن بادام تلخ جهة امراض گوش وکری قدیم مجرب وفرزجهء او با عسل مد حیض وحمولی او باموم جهة حب القرع و ضماد او با آب جهة؟؟
و بخار مطبوع او با شراب جهة درد گوش و طلای مطبوخ او در منفتج جهة درد چشم و با عسل جهة رفع اثر بنفشی تحت پلك چشم و در سرکه جهة مفاصل حار وببائیده
او با موم وروغن جهة در تهیگاه و درد جگر و درد معدهء کهنه مجربست ومحلل صلابات وجهة داء الحیه وبواسیر وصلابات رحم ورم سپرز
ضمادا نافع واکتحال او جهة دمعه وغشاوه واسترخای جفن وگذاشتن او درمتاع مانع گرم زدن او و آمیختین او بامرکب باعث منع ارضه از کتابی که با آن
مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود آن جهة گریزاندن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشندهء
کیك ومصدع ومجفف دماغ ومصلحش انیسون و در محرور شربت انار وقدر شربتش یك مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم وبدلش جهة معده
بوزنش اسارون و نصف او هلیلهء زرد وبجهة جگر عصارهء غافث وجعده وقیصوم نیز بدل او مشود و عصارهء افسنتین که او را در آفتاب خشك کنند
در افعال قوی ومفتح سدهء جگر وجهة بتهای کهنه ومرکبه وتقویه معده و تنقیهء اخلا داریه واستسقأ و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج
نافع ومورث کرب وصداع ومصلحش ریوند وقدر شربتش تا یك درهم است وبدلش سه وزن او افسنیتین است یا غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده
ومدر بول و حیض وجهة امراض جگر وسپرز ورد بود وتفتیح سده وبرانکیختن اشتها و تقویه هضم و از ازالهء کزاز ونفخ باطنی و رفع کرم معده وسموم حیوانی
ومشروبه نافع است و مانع وباء وحدوث امراض و طریق آنست که نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان بجوشاننده تا به ثلث رسد پس
سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دار چینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و با پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار

و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که در هر چهار رطل روغن
زیتون یا روغن کنجد یگر طل کل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذراند جهة برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهة رفع یرقان
وسدهء جکر وستدهء سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی وبجهة تقویه معده و رفع احتباس حیض و ستم فطرو اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن رافع خمار وقطورا او جهة گرم گوش ورياح آن و طلای او جهة درد و چشم وباقیروطی جهة تقویة معده ودردان نافع است افیون اسم
یونانی وبمعنی مسبت است و به فارسی تریاك و به عربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از و شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل به سفیدی
وصافست که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب زود بگذارد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشك و از خشخاش سفید در آخر سیم و مخدر ومنوم و مسکن دردها وقابض و مانع تعفن اخلاط وتحلیل روح حیوانی وجهة اسهال وسحج وقرحهء امعأ و سرفه وضیق النفس ورمد ونزلات وصداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد به سبب تخدیر مفید و ضماد او جهة درد سر و تخفیف قروح و ورمهای حاره وبارزدهء
تخم پخته و زعفران جهة حمره و با شیر دختران و زعفران جهة نقرس حارو مد وفتیلهء او بامر صاف و زعفران بالسویه جهة زحیر مجربست وقطور او با روغن بادام ومرو زعفران جهة درد گوش و با موم و روغن جهة جرب وحکه نافع و در معاجین وادویه مرکبه حافظ قوة آن ومسقط اشتها وقوهء باه به شرط
مداومت ومضر فهم ومصلحش فلفل وجند وفرفیون و دار چینی وقدر شربتش یك عدس تا چهار قیراط و زیاده از یك دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده وبدلش سه وزن او بذر النبج و یك وزن او پنج لفاح و در احتباس تباشیر و کافور وکهربا افسلنجه تخمیست شبیه تخم خردل وشد او شبیه به بوی سیب و با عطریهء و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش به قدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مثل بزر البنج و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون
و گویند او قسم کوچك کبابه است و در دویم گرم و در اول خشك و مقوی معده و جگر و دماغ و دل ومفتح سدهء دماغی وترياق زهر عقرب ورتیلا وعحلل رياح ومشنهی وباقوهء قابضه ومفتح سدود احشاء و مقوی دماغ ومسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آرنده و طلای او با روغن زیتون در حال
رفع گزیدن عقرب مکند ومصدع ومورث خناق ومصلحش روغن زیتون وقدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند افلنجه جوز بو است و اصلی ندارد

افشرح معرب از افشرحء فارسی و به عربی عصیر نامند و آن مخصوص فواکه است افیلون وبحذف واو اسم شیخ جبلی است افقراسیفون یونجه است که حند قوتتی باشد افربیون فرفیون است افسنین بنونین ویأ اسم رومی فرفیون است افراسمون نعنع است
افاریقون دبق است و گویند مادریون است افننس بیونانی فرنجشگ است وافرنجشگ نیز نامند افرودیجان قسم اول ویفروجس است
افاسون اسم روغن ترب است افلاطون مقل از رق است افرو سالبین خجر القمر است افاویه ادویه خوشبو ایست که

درطعامها کنند افیقرون اخینوس است افریدس اسم یونانی جراداست افتیقس اسم یونانی عصفر است افیور بیونانی
اسم به زور است افیور سفیافن بیونانی تخم خبازیست افثینون بیونانی باد آورد است افیمونا بیونانی دارچینی است افیعابن
بیونانی سداب است اقحوان اسم عربی و به یونانی ادیبانس و به فارسی با بونه گاوچشم گویند و نوع صغیر را بهار نامند بری وبستانی مباشد
شاخهای او باریك و برگش شبیه به برگ گشمنیز و رازیانه و گلش زرد ومدور و در اطراف او برگهای ریزهء سفید و از گل با بونه بزرگتر وثقیل الرایحه
با اندك تلخی وبالحقیقه صنفی از بابونج است و فرق آنست که بابونج تخم دارد و او ندارد ومستعمل کل اوست در سیم گرم و در دویم خشك ومسخن
قوی ومحلل ومفتح سده جگر وافواه عروق وملطف ومدر عرق و بول و حیض ومسقط جنین وباقوهء تریاقیه ومفتت حصاه ومحلل خون منجمد در مثانه ورحم
مقعد وجهة درد مثانه وصلابت سپرز واستسقا وقراقر معده و با سکنجبین و با نمك مسهل سودا او بلغم ولعوق او جهة ربو و سرفه ونفث الدم وجلوس
در طبیخ او جهة صلابت رحم و طلای آب تازهء او را برانشین وقضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التوای عصب و با موم روغن جهة ورم
صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها نافع وفرزجهء او مدرحیض ومنقی رحم واکثار او مصدع ومصلحش سکنجبین ومکرب معده و
مصلحش انیسون و بنفشه وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بابونج است و قسم صغیر او در دویم گرم و در اول خشك و در افعال ضعیف‌تر از بزرگ
و با شراب جهة نیکوئی رنگ رخسار وتحلیل ورم صلب واکتحال خشك او جهة تقویه طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار وقروح و رفع نزول آب نافع
است و روغن اقحوان که گل ورا در چهار مثل آن روغن زیتون با روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته باشند جهة نضج جراحات اعضای عصبانی
والتوای عصب وورم اسافل بدن ومقعد و صلابت رحم و در گوش تفتیح مسامات و ادرار نمودن عرق مؤثر و آشامیدن پنج درهم او مدر
عرق وجهة رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغة یونانی اسم عصارهء قرظ است و او را از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن او افشرده
مگیرند و قبل از جفاف یاقوتی رنگست و بعد از آن سیاه مشود و در دویم سرد و در سیم خشك ومغسول او در دویم خشك وقابض وقاطع نزف الدم و
نفث الدم ومجفف ورادع و غیر مغسول او بالذع وحابس نزلات اکلا و ضماد امقوی بدن واعصاب مسترخیه از اعیاد و به سبب امراض وضمادش جهة
ورم حار و باد سرخ و ورم رحم ومقعدود اخس و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش

و با گل سرخ و برگ مورد جهة قطع ادرار عرق و بالادن و روغن کل جهة قطع اسهال اطفال مجرب ومورث سده ومصلحش روغن بادام وقدر شربتش تا یك درهم وبدلش بوزنش عدس و صندل است و گویند حضض واخیر انسب است
اقسون بیونانی اسم نباتیست شبیه به باد آورد و اهل مغرب راس اشیخ نامند و برگش مثل باد آورد و ساقش کوتاه تر و غلیظ تر از دو گلش مثل او پرخارو
خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازهء او را پوست کنده مخورند و تخمش از قرطم ریزه تر در دویم گرم و در اول خشگ و بسیار لطیف و چون خشك شود
تلخی وباشدی مباشد گویند جهة کزار و تشنج غیر بیسی با شراب مجرب وجهة ورم مزمن وشدخ عضل ضمادش مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع ومضر کرده ومصلحش خشخاش وقدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم وبدلش شکاعی است و نزد متاملان فرقی میان اقشون ونبات اشتر غاز نخواهد بود و ظاهرا
اسم یونانی نبات اشتر غاز است اقط به فارسی کشك نامند وآندوغی است که از طبخ منجمد کردد پس چکانیده و بعد از رفع مائیة خشك کنند سردو خشك ودیر هضم وقابض ومبرد وبریا نکردهء او جهة دار الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید است و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهة خزاز مجرب اتست
که اولا سر را بر روغن گلسرخ چرب کرده و بعد از آن طلا کنند ومولد ریاح و بلغم خام غلیظ ومسدد ومصلحش جوارشات وکلقند است اقلیما
بیونانی آن چیز است که از گداختن اجساد متطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف و درد بر روی آن و در تحت او منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد باز از جملهء
کف اوست که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف به سبب حرکت آنفلز بعضی به طرف تحت جمع مشود و بهترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه به اصل آن
فلز باشد و طلائی مایل به سبزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلبهء بوره است که بر طلا مزنند و گویندگانی هم مباشد ومرفشیشائی نیز هست هر
یك در طبع مثل معدن او و پیوست زیاد بر او غالب ومجفف و مقوی باصره ومنقی جراحات وجهة برون گوشت زیاد و روبانیدن گوشت
تازه و رفع تعفین زخمها وبیاض عین وبهق جرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه و نزول آب و طلای او رادع وجالی کلف و آثار سیاه ورافع
سپرز و با زعفران وافیون رافع درد مفاصل ونقرس است و خوردن طلائی او یك قیراط جهة خفقان وتقویه دل نافع ومستعمل از ومحرق مغسول او
وبدلش مردا سنگ محرق مغسول است و مؤلف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی ومرقشیشی او را در گداختن و بعد از کداز در عسل بریزند تا سرد شود

یکجزو او پانزده جز ومشتریرا شمس کند وحقیر این معنی را موقوف بشروط مخفیه مداند اقماع الرمان الهندی نارمشك است اقرو
قومعما قرقومعما است اقبوس بیونانی کمتر است اقسیا مازریون سفید است اقاقالس بیونانی تشمیزج است اقروس و
اقرس دبق است اقارون اسم رومی وج است اقریطن ما طس کل عتیق القدس است اقونوسیون رعی الابل است

اقارو کرویا است اقطی بیونانی حماض کبیر است اقتثا اراتیقی بیونانی شکاعی است اقتنالوقی بیونانی باد آورد است
اقو ملا سیمون دهن بلسانست اقیمارون بیونانی سورنجان است اقونیطن بیونانی خانق النمر است اقطن بیونانی ماش است
اقومار بون رازیانه برتیست اقرقر ابهندی عاقرقرحا است اقراص الملك جوز الکوثل است اقلاروطس بیونانی بی طرفاست
اقلابونس بیونانی انجره است اکلیل الملك نباتیست برگش گورو به قدر درهم و شاخهای او باریك و درشت وصلب و بعضی منبسط
بر روی زمین و بعضی را ساق به قدر زرعی و گلشن زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی را سفید و پراکنده وثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدوری ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بجلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت وبیوست در او غالب ومحلل ومنضج وقابض ومجفف وملطف و مقوی اعضاء وملین او رام وجهة صداغ و شقیقه وعبس نزلات و درد جگر و معده وسپرز و امراض مقعد ورحم شربا ضماد انافع وجهة
تحلیل فصول باطنی و طلای پخته او با منفج جهة او رام مرکبه وحاره چشم ورحم ومقعد وانیشین و مطبوخ او با آب و شراب جهة قروح شهدیه و سر با افسنتین جهة ورم سپرز و معده وقطور عصارهء او جهة درد گوش و آشامیدن سه درهم او با تخم او با متفنج جهة ورم احشا نافع و عصارهء او با زعفران در تسکین
کل ضربان مجرب وطبیخ او جهة ربو وتفتیت حصاه وحقنهء او جهة تقویة امعأ وثقیه و تسکین درد امعا مفید و شراب او مضر انیشین ومصلحش عسل
ومویز وانجیر وقدر شربتش دو مثقال و از عصارهء او بیست درهم وبدلش بابونج
است اکلیل الجبل نباتیست به قدر زرعی و برگش دراز و باریك
و انبوه مایل به سیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل به سفیدی وازرقی وثمرش صلب مایل باستداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه آن با اندك تلخی و تندی و خوشبو و او غیر قرومانا است در سیم گرم و خشك ومدر بول و حیض ومحلل ریاح ومفتح شده جگر وسپرز ومنقی ریه وجهة در جگر ویرقان سودا وی و سرفه مزمن واستسقأ و سنگ کرده و مثانه و ضماد او جهة تحلیل او رام مزمنه نافع ومضر محروربن ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا
سه درهم وبدلش افسنتین و چون شکم صید را از احشأ خالی کرده وازین گیاه پر کنند منع تعفن او مکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمك است
اکتمکت بلغة هندی سنگیست به قدر ماز وومستدیر و سیاه و سبك و قسمی مایل به طول به قدر بلوط و چون حرکت دهند صدائی از جوف او
مسموع مشود و در جوف او سنگی کوچك موجود است و قسمی انطاکی

ومستدیر و کوچکتر و قسمی دیگر شبیه به او و بزرگتر و سفید و در جوف هر دو چیزی
سفید مثل ریگ در سیم سرد و خشك ومحلل او رام وحابس نزف الدم و چون در پوستی بسته در بازوی چپ زنان بندند جهة عسر ولادت بغایت آزموده
است وتعلیق او با ریسمان سرخ جهة حفظ جنین ومنع اسقاط و نگاه داشتن او در دست راست جهة غالب شدن برخصم وتعلیق او بر درخت جهة
منع ریختن ثمر وحمول او که با شیر دختران سائیده باشند جهة حامله شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است و مراد از اکتمکت دو قسم سیاه است و دو
قسم سفید در احجارند کور مشوند اکارع جمع کراع و آن را به فارسی پاچه نامند و بهترین او پاچهء گوسفند و بز یك ساله است لزج ودیرهضم و بعد از
انهضام مولد خلط صالح رقیق ومعتدل الغذاء وجهة ناقهین و صاحب بواسیر وسودای محترقه وسحج و خشونت حلق وسیه وشقاق لب و زبان
و گرفتگی آواز و سرفهء یا بس وسهل ودق ونفث الدم وعسر بول وهزال مفرط و صاحبان زحم والتیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهة پخش و
اسهال مراری ومنع لذع مواد حاده و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهة سرفه حار وتلیین طبع یا بس مزاج وحقنهء او جهة مغص و
زحیرسد دی مجرب ونطول او جهة بیوست دماغ و ضعف او وتحلیل خنازیر و او رام صلببه و طلای روغن حوف پاچه بافرینون و زعفران و روغن
کل جهة تسکین درد سر ضربان مفاصل مجرب ومولد قولنج ومصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته
او را رفع نزف الدم و جراحت و با صبر جهة ساقط کردن دانهء بواسیر مؤثر است اکشوت کشوثست اگر وبك انزروتست اگر و
فس جوز رو میست اگر البحر لیف البحر است اگل نفسه فرفیونست و گویند کافور است اگر از نوع کبیر صامر یوما است اکسیابوس
بیونانی جند است اکسوفیلسن بیونانی حومانه است اکسومالس ابوخلسا است اکرفس کرفس است اکیر اسم ترکی وج است اگر
بفتح اول وسکون کاف اسم هندی عود است اکهروت بهندی جوز است الیه به فارسی دنبهء گوسفند است کرم وتر ومحلل اورام صلبه وملتین
اعصاب و چون یك عدد دنبهء گوسفند نر راسه حصه کرده هر روز یکحصه را باعا قرقرحا و زنجبیل وتربد بنوشند جهة رفع عرق النساء مجرب دانستهاند
و چون دنبه را ورق کرده بر عضو به بندند تا متعفن شود وجهة تشنج پسی وگزاز و مواد متحجره مجرب ودیر هضم ومکرب و روی الغذاء ومضعف قوهء هاضمه
و مؤلف تذکره گوید که بسا باشد در مبرود موجب فجأه شود ومصلحش آبکامه و

سرکه و ادویهء حاره الوین بیونانی اسم نباتیست کمتر از زرعی و
مایل به سرخی و زرد و شاخهای او باریك وصلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و
گلش نرم مایل به سرخی و زردی و پخش شبیه به چغندر و با رطوبت وشد طعم و
تخمش شبیه تخم افتیمون و نسبت او ریگزارها و کنار آبها در سیم گرم و خشك
وجالی وغسال ومقطع ومفتح و یك درهم از تخم او تا دو مثقال با یك درهم

نمك و چهار او قيه آب و يك اوقيه سركه مسهل قوى سود او جهة رفع جنون مستحكم مرفوع العلاج بغايت مؤثر و پوست نح او در اين فعل قوىتر وجهة يرقان اسود
نافع ومورث سحج ومصلحش كتيرا و عناب وقدر شربتش تا سه درهم و از پوست بيخ او تا دو درهم است الب به عربى اسم درخت خارداری است شبيه
به درخت اترح و برگش ريزه تر و شبيه به برگ زيتون و خارش بيشتر وفضارت و سبزى او زياده تر وسم گل حيوان و از دفلى قوىتر چون داخل هر غذائى كنند
هر حيوانى كه بخورد در ساعت بميرد و اگر بو كند و نخورد در ساعت كرو كور شود و نسبت زبونترين اين نبات بلا وتهامه وجبل شهر است الوسن
والوسون بيونانى بمعنى يذهب بالكلب است و او گياهيست شبيه به گياه پنبه و با خشونت و برگهاى اسفل او مستدير و ما بين برگها تخمش شبيه تبرس
و آن در ميان دو پرده است رنگش ما بين سياهى و سرخى و گويند نوعى از عگرش وثيل است در دوم گرم و خشك وجالى اثار ومحلل او رام و با شوكران
جهة ورم خصيبه عجيب النفع وبالخاصيه جهة گزيدن سگ ديوانه مجرب دانستهاند ومصدع ومصلحش مرزنجوش وقدر شربتش تا يك مثقال است النج بلام
ساكنه ونون مفتوحه لغة يونى وبمعنى الاصل است و او بيخ نباتيست شبيه به زردك وساقس سطبر و به قدر شبرى و گلش سفيد مانند گل زردك و تخمش سفيد
و طولانى و خال دار و طول كمتر از برنج و در سر شاخهاى او قبهء مثل جوز بهترين اوهندى در آخر دويم گرم و خشك و با اندك تلخى و مؤلف تذكره سرد
وتر در سيم مداند وبالخاصيه تخم او را جهة شرى از هر خلطى كه باشد مجرب مداند و بايد روز اول نيم درهم او را با سه او قيه سكنجبين بنوشند و روز
دويم نيم مثقال و روز سيم يك درهم و يك مثقال برگ وثمر و ساق هر يك كه باشد با شراب و عسل وجهة سقوط مشيمه مجرب دانستهاند وبنج او جهة تقطير بول
رطوبى نافع الومالى يونانى وبمعنى عسل منجمد است و آن رطوبتى است شبيه بميعه سايله كه از ساق درختى حاصل شود و بهترين او براق صاف شيرين غليظ است
در سيم گرم و در دويم تر و سه او قيهء اوبانه او قيه آب مسهل فضول خام ومرة الصفر او اخلاط رديه وجهة جرب وقروح و درد مفاصل نافع و روغنى كه از
شاخهاى درخت از جوشانيدن او با روغنها بگيرند طلاى او جهة درد عصب وجرب متقرح واكتحال او جهة ظلمت بصر نافع وشارب الومالى را سبات و
كسالت بهم مرسد و بايد نخواهد و حركت كند ومصلحش سكنجبين وميبه است السقافن لسان الابل است اليأ بيونانى خطميست الج
زعرور است اليون بيونانى اسد است الط سوسنبر است الا وبيونانى زيت است الوبى بيونانى سنا؟؟ السنين

بیونا ملخ است القطرون بیونانی کهربا است السا نانخواه است السنة العصافیر لسان العصافیر است الاطینی لبلابست
الوج مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه به پش است در شکل و در بالد عجم کازرك نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده الابنوان
بیونانی راسن است الماس ماس است البطوط کشت برگشت است الاکلنگ اسم ترکی زراریح است الوه اسم فارسی عقاب است
آلمه اسم ترکی تفاح است الاملك بلغة دیلمی قاشرا است الیك اسم ترکی مخ است البستی اسم هندی بزرکتان است الاچی
اسم هندی قاقله است الماقن بیونانی بسباسه است املج ثمر درخت هندی است ومعروفست ومستعمل مقشر بیدانه و چون در شیر بخیسانند شیر آملج
نامند و گویند شرط است که تازهء آن را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشك کننده و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عفص در دویم
سرد ودرسیم خشك وبشیر پرورده در اول سرد و در دویم خشك وقابض و مانع ریختن مواد به معده وامعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا
بروح و غلبهء سود او محرك باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر ونزف الدم ومجفف رطوبه معده و مقوی دل و چشم و معده واحشا واعصاب و
مسهل سود او بلغم رقیق بعصر و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنج درهم بااست
گرم جهة؟؟ و چرك بواسیر ونواصیر و ضعف معده وباصره و تاریکی چشم مجرب وقطور آب منقوع او که کوبیده و خیسانیده باشند جهة از الهء بیاض عین آزموده است
خصوصا هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را افشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله وافسنتین در تقویه معده بیعدیل و روغن او که برگ
مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ آن را با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهة تقویه مو وسیا کردن و رویائیدن و رفع اعیا
وتقویه اعصاب و خروج مقعد وسرعة نهوض اطفال مجرب دانستهاند و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند موی ورا سیاه کند وقدر شربتش از سه درهم تا
پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم ومضر سپرز ومبر ودین ومصلحش عسل وسنبل مولد قولنج ومصلحش روغن بادام شیرین وبدلش در اکثر افعال بوزنش
هلیلهء کابلی است وآملهء پرورده ملین طبع ومقوی اعضای باطنی وهاظمه وقاطع نزف الدم وجهة بواسیر ونواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی
مو است امغیلان درخت خارداری است نسبت او بادیه عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر و به فارسی مغیلان گویند وصمغ آن را صمغ عربی وثمر او را

قرظ ومنط و عصارهء ثمر او را اقاقیا گویند قسمی به قدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهن کرد و مثل آبنوس سیاه کرد و قسمی پرخارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند مشود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید وثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا ودانهای او پهن و به قدر ترمس و سرخ با آن پوست حیوانات را دباغی مکنند جمیع اجزای او در دویم سرد و خشك وحابس فضلات ورادع ونطول طبیخ خار و برگ او جهة تقویه

اعضای مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال ومفتح سدد و ضماد برگ تازهء او جهة التحام جراحات و دفع او رام و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و رطوبات رحم وثمرش و برگش تجدد وباغت قائم مقام مازد و عصارهء برگ او وثمر تازهء او قاطع نزف الدم ونفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهة قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمدهء اجزاء روغن شنج صنعانست وبیخ او جالی وستون او جهة استحکام لثه و مسواك او مقوی دندان است و آنچه اکثر اطبأ در کتب ادویهء مفرده ذکر کرده‌اند اشتباه مشود که قرظ وامغیلان وطلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تاتل رفع اشتباه مگردد امدریان بیونانی اسم شجریست برگش
شبیه به برگ کبر و رایحهء برگ باشدی وثمرش به قدر نخودی کوچك و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح مکنند و گویند منبت آن اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحیست ودموع ایوب وشجره التسبیح نامند در اول سیم گرم و خشك ومفتح سده و لطیف ومحلل و مقوی جگر علیل واورام باطنی و مسکن بیخش که مغص گویند و تخمش در غلافی و به قدر دانهء کنار و مایل به سردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهة دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهة او رام وجرب یا بس وعسر بول وفواق و طلای او جهة گلف وقطور عصارهء او جهة بیاض چشم وذر ور برگش جهة جراحات تازه نافع وقدر شربت از عصارهء تازه او هفت مثقال و از مطبوخ او چهارده مثقال است امسوخ لغة بربریست بمعنی انا پلبی و
آن نباتیست ما بین شجر و گیاه و مثل نی بند دار ومجوف و نسبت او سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر مباشد صغیرش به قدر یکشبر و زیاده و ساقش خشب و به قدر سطبری انگشت و از ساق او شاخه‌های بسیار مجتمع روئیده و بند دار و چون کششی بدهند بندها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون وثمرش به قدر نخودی و سرخ و بعد از خشك شدن سیاه گردد وبیخش خشبی وصلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دویم خشك وقابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهة اسهال وطبیخ او جهة فتق وقیله ومنع علل مثانه وکرده و مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و تنگی سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشك او را بجوشانند تا آب
به نصف رسد و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهة ضعیف جگر واحشأ و دل مفید و هر گاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تایکر طل بنوشند جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکوئی رخسار و تنقیهء رحم وذر ورشن جهة قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر وقدر شربتش تا پانزده درهمست و مؤلف تذکره
منبت امسوخ را منحصر در اندلس میداند اماریطن بیونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از زرعی و برگش باریك و پراکنده و قبهء او مستدیر

و سفید و بعضی سرخ و به قدر فندقی و بر کرو قبه دائره زردی و پخش باریك و نیست او کوههای بی جنگل و در تنکابن لیارو نامند در بلاد روم وفرنگ جهة بت از آن تاج ترتیب مدهند گرم و لطیف وملطف ومقطع اخلاط غلیظه ومدر بول و حیض و مانع ریختن مواد به معده ومنشف رطوبت آن و با ماء العسل
محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج به آب جهة قطع نزله مجرب دانسته‌اند ومستعمل از وقبهء او و گذاشتن در میان جامه مانع گرم زدن او ومضر فم معده ومصلحش آب به وقدر شربتش نه قیراط است ام وجعف الکبد افنیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته است ام
الکلب شجریست ربیع به قدر زرعی مایل به زردی و برگش شبیه به برگ لاغیه و با اندك خشونت و گلش زرد شبیه به گل لاغیه و بد بو ومنبت او مزارع و
در بلاد مصر بسیار است عصارهء تازهء او را دو مثقال و برگ خشکشدهء و او را دو درهم جهة گزیدن سگ و دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته‌اند
و باید با روغن زیتون بنوشند امعاء جمع معا و آن رودهء حیوانست از جملهء اعضای عصبانی و قلیل الغذاء دیر هضم و در سیم سرد و خشك ومولد
قولنج ومصلحش حوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویهء حاره جهة معده که صفرای رقیق مائی متولد شود نافع است امیر با
ریس به فارسی زرشك نامند معروفست و از مطلق او مراد دانه بیرون کردهء اوست در دویم سردو خشك وباقوه قابضه و مقوی معده و جکر و دل
و نافع ریختین مواد به اعضأ و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معدهء و جگر و غلیان خون و با ادویهء حارهء خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح شده
جگر و مقوی جگر سرد و سایر احشا وجهة اسهالی که از سردی و ضعف جگر واحشا باشد وبجهة استسقأ و با ادویه حاره جهة مبرودین و با افسنتین جهة
تقویة هاضمه و آب او مانع قی وغثیان و با زعفران جهة صلایت جگر نافع و دانهء او به تنهائی و با ادویهء مناسبه جهة قرحهء امعأ واسهال که از ضعف احشا باشد
وصماد زرشگ رادع او رام حاره و شربت آن که آب زرشك و آب سیب مساوی بوده آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهة رفع سموم
فتاله و گزیدن افعی و خفقان وغثیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب دانسته و گوید چون آب ترنج و مروارید اضافه نموده در اکثر امراض قائم مقام
تریاق فاروق است و زرشگ مولد ریح ومصلحش ونفل وقابض طبع ومصلحش شکر و شیرینیها وقدر شربت از آب او تا بیست مثقال و از جرم او تا پانزده
مثقال و از دانه او تا سه مثقال وبدلش مثل او گل سرخ و دو ثلث او صندل سفید است و عصارهء زرشگ در افعال قوتر والطف است وبدلش
دو وزن او زرشگ دانه بیرون گرده است و پوست پنج زرشگ ارغیس است و

مذکور شد و مؤلف مالا یسع زو قال را غیر فرانیا دانسته و در
خواص مثل زرشگ بیان فرموده وظن حقیر آنست که قراقاط قریب الطبع با زرشگ
باشد زو قال قرانیا است و مذکور خواهد شد امونیاقن
بیونانی اسق است امیوس بیونانی نانخواه است امامون بیونانی حماما است امعاء
الارض خراطین است امروسیا

عنقود است ومعجونیرا نیز نامند ام الخلود نوعی از حلزونست بلغة مصر و آن دلینس است اما غیرون بعبرانی خرنوب نبطی است
اماطیطس بیونانی شادنج است امولیقون بیونانی ابار است امعدالیا بیونانی لوز است امورعی برومی عکر الزیت است
امعاسین برومی آبغوره است امرود اسم فارسی کمشری است امله سار بهندی گوگرد فارسی است انبلیس بیونانی ما اسم نباتیست
ما بین شجر و گیاه و در ستوره زار ومواضه آفتاب روید برگش مثل برگ عدس و شاخش به قدر شبری وبیخش باریك و کوچك و گلش سرخ مایل به بنفشی و بدبو و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از آن کوچك برگ و ساقش مرتفع مشود در اول گرم و در دویم خشك ومفتح ومحلل ومدر بول وباقوهء قابضهء و تخم وبیخ و گلش جهة عسر بول و درد کرده وبغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع وفرزجهء او با روغن گل و شیر بز جهة صلابت رحم و روم آن بسیار نافع
و در ور برگش جهة زخمها و روئیدن گوشت مؤثر وقدر شربتش از یك مثقال و تا نیم دو مثقال است انفرا بیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار
و برگش مثل برگ بادم وعریضتر از آن و گلش شبیه به گلنار و از آن بزرگتر وبیخش سفید و کوچك و چون خشك شود بوی شراب از آن آید ومنبت او کوهها است و
مخصوص بزمانی نیست معتدل ومفرح و در نشاط واسکار قریب به شراب وبالخاصیة جهة رفع توحش وجنون وتقویه ء حواس وذهن بغایت مفید حتی این که چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او مشود و ضماد برگ او جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و مؤثر است انف العجل بلغة مغربی اسم ثمریست شبیه به بینی گاو و نبات او ما بین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه به برگ کاسنی و از آن ریزه تر و گلشن بنفش شبیه به شب بوی بنفش و از آن ریزه تر و معتدل
و با قوهء محلله ومدرحیض و آشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیة جهة رفع سموم نافع ونطول او محلل صلابات و مسکین درد گزیدن هوام است اندر وطالیس
بیونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه باشنان و بسیار سرخ و ببرگ و تخمش در غلاف مثل غلاف مثل علاف نخود و تلخ وشد و در مغرب گلاخ وملاح نامند و ظاهرا
نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشك ومدر بول ومفتح ومحلل و تخم او وطبیخ او جهة استسقأ مجرب اطباء وجهة نقرس و سنگ مثانه وعسر بول واحتباس حیض
شربا و ضماد او طلاء و جلو شا نافع وقدر شربتش از تخم یك مثقال با شراب و

امثال آن و از طبیخش با شکر یا شراب یا سرکه تا ربع رطل انکیز مؤلف جامع الادویه امین الدوله گوید که او گیاهیست منبتش حریم جبل گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر است راست مشاهده کنند و آنچه ماده است به همان هیأت مسماند وبلغة صقالیه خاوانی نامند گرم و خشك و ضماد برگ خشك او با آب گوگرد در یك روز بهق راز ایل مکند و تخم تر او لغاءست

مورث تعوظ مردان و از قسم ماده موجب شده تعشق زنن و اندکی از و با شراب منوم قوی به حدی که تا سه شبانه روز مثارب او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او مکند وقدر شربتش تا دو درهم اناغالس بیونانی اسم گیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش و مایل باستداره و شاخ های او منبسط بر روی زمین ومرتبع وثمرش مثل غلافی ودانهای او به قدر خشخاش و بسیار شد و تلخ وکل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ مباشد و در آخر دویم گرم و خشك وجالی و جاذب ومجفف بیلذع ومفتح شده و آشامیدن آب او و تخم او جهة گزیدن افعی و ضماد شن جهة بیرون آوردن خار و پیکان از اعضأ ومنع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار وغرغرهء آب برگ قسم مادهء او جهة تنقیهء دماغ از بلغم وسعوط در طرف مخالف جهة درد و دندان

واکتحال او با عسل جهة قروح چشم و جلای باصره وجرب و کهنه وسبل نافع ومورث سحج ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش از نیم مثقال تا یك مثقال وبدلش عرطنیثا

انس النفس نباتیست ربیعی شبیه بجر جیر و برگش بیتشریف و گلش مثل تره تیزگ زرد نمباشد و برگهای سفید احاطه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب میل مکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هو حرکت منماید و ساقش مربع و مایل به سیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها مروید و چون حیوان شیردار از و بخورد شیرش زیاد مشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور مگردد و درد دویم گرم و در بیوست معتدل و در فعل ما یب مناسب شراب صرف ومدر فضلات که عبارة از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس وطبیخ او دراز الهء مموم و تفریح مثل شرابست بدون مستی وخمار و اندکی از گلش به دستور همین اثر میختد وخلل به عقل نمرساند و مقوی حافظه وقطور عصارهء او جهة قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با مفنج یا شیر گوسفند مهیج

باه شخص صد ساله است ومجرب دانستهاند ومفتح شده و رنگ رخسار را سرخ کند وبدترا فربه سازد ویر فانر از ایل گرداند ومضر کرده ومصلحش عسل واکثارش مورث درد مفاصل وقدر شربتش تا پنج درهم و از عصاره وطبیخش تا هجده درهم

وبدلش آب انگور مطبوح با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب آن را با شکر شربت بسازند جهة مالیخولیا و مواد سودای وبغایت نافع است انسان چرك گوش آدمی مولد ریاح وکشنهد و ضماد او جهة شقیقه نافع و استخوان
او مولد امراض مهلکه و مداومت او مورث کوری و در و استخوان پوسیدهء او در منع زیادتی آکله مجرب و آشامیدن استخوان سوختهء او سه روز هر روز
یك مثقال با مثل او شکر جهة صرع و عرق النساء و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا کشندهء گرم گوش وهوامیکه در گوش رفته باشد وترياق گزیدن عقرب ورتیلا و کشندهء مار وهوام است وجهة قو باد آثار قروح وطرفه وبیاض چشم و با سرکین عصفور جهة قطع ثالیل وقوبأ وبتنهائی جهة قطع نزف الدم
وانه مال جراحت و با عسل جهة کلف وجلای آثار وحه نافع و ضماد کننده مضوغ انسان خصوصا که ناشتا باشد جهة نضج وتحلیل او رام و بستن دندان انسان

بر بازوی چپ مسکن درد دندان وجهة دشوار زائیدن و رفع خوف مؤثر است و زهرهء او مسمس بدن و خون حجامت وفصد او مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسأ و آشامیدن او مورث جذام و طلای او مسکن دردهای صعب وحمول آن مانع حمل وبخور لثه حیض را جهة رفع
تب و لرز مجرب دانستهاند و بول انسان خصوصا اطفال جهة سرفه کهنه وجرب متقرح وحکه وقوبا وقروح خبیثه وعسر النفس و با آب نخود وماء العسل جهة یرقان وقطور او جهة بیاض عین و نمك منعقد از بول او جهة رفع بیاض چشم محرب و در افعال مثل شیرزق و در صناعت بدل اوست و فضلهء اطفال را که غذاهای
لطیف داده باشند خشك کنند نفوخ او در حلق جهة خناق و ورم گلو و به دستور صماد او با عسل محلل قویست و طلای او جهة حمره و جراحات والتحام آن و رفع عفونت اعضأ و آشامیدن یك مثقال او جهة یرقان و قطع اسهال و رفع جراحت حربهء زهر دار و قولنج وحکه بیعدیل و با عسل و شراب جهة رفع کریدن
هوام و ادویهء قتاله وبتهای دایره و یك مثقال نوشا در مصعد جهة رفع سموم مصعد مثل دار اشکنه وزبیق مصعد مجرب دانستهاند وسنون
محرق او جهة قطع تعفن بن دندان مجربست و چون ده عدد ناخون دست را سوزانیده و با عسل به شخصی بیاشامانند آن شخص در محبت صاحب ناخن به حد تعشق رسد
و بعضی گفتهاند که ناخن پا نیز همین اثر دارد و موی سوختهء انسان شربا جهة منع سفیدی موی واستسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه
و رفع ربو وبهق واکتحال او جهة بیاض چشم وقطور او با روغن گلسرخ جهة درد دندان و درد گوش وذر ور آن جهة آکله ونزف الدم و به تخفیف جراحات ومنع زیادتی زخمها وقروح خبیثه وساعیه مجربست و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند بجهة بیاض چشم وطرفه نافع و عرق موی انسان که باکتریست
مدترکه آتش در نگیرد و روغن مفتاح تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات انشاء الله مذکور مشود وارسطو گوید که آشامیدن آبی که خصیه انسان را
شسته باشند جهة صاحب تب دو درم جگر وجع فؤاد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات ما به تدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی
قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جالی بهق وبرص وگلف وخوران مشیمه محدث جذام است ومجرب دانستهاند انوطیلون نباتیست بیثمر شبیه
بنبات کدو وابن تلمیذ گوید جهة جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام

دهد اندر وطون شبیه است به برگ بید خشکشده و از آن؟؟
گرم و خشك ومفتح سدهء احشأ وجهة درو مفاصل نافع است انبج بهندی انبه نامند
ثمر درختیست هندی به قدر درخت کردکان وثمر بعضی مثل بادام سبز و
از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد مشود و بعضی را ثمر مثل
سیب و نارس او با عفوصه و اندك ترشی و چون برسد سرخ و ترش و
شیرین گردد و در انتهأ زرد شود و شیرین و هر دو قسم او خوشبو مباشد دردویم
گرم و در سیم خشك و گویند عیر رسیدهء او در اول سرد است
غاسل اخلاط لزجه و بی ثفل و مقوی نفس وجهة نیکو کردن رایحهء دهان ومنع
خفقان و درد سر بار دو رفع بواسیر وتقویه مری و ترشی او جهة قطع طحال
و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و دانه او جهة سفید کردن دندان و
خاکستر چوب او جهة نزف الدم و طلا یشاخ و برگ او جهة سیاه
کردن و دراز داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است ومصلحش مویز انجبار
نباتیست برگش شبیه به برگ رطبه و با اندك زغبی مثل غبار و شاخهای
او قوتر از شاخ رطبه و مایل به سرخی و به قدر قامتی و در اکثر بر علیق متبك
مشود و آنچه در نزدیکی او مباشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای
کوچك
از و بهم مرسد و در آن تخمهای ریزه است وبیخش خشبی و سرخ و مشتعمل از و
عصارهء بیخ تازهء آن و ریشهای باریك اوست و او را لحاء انجبار گویند
در سیم سرد و خشك و قاطع خون جمیع اعضاء خصوصا از سینه و بواسیر وحابس
اسهال مزمن ونزلات و مسکن قی و مقوی امعاء واعضأ وجهه تسکین
التهاب صفر او غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم
وانفتاح افواه عروق مقعد وسل تازه و کهنه حتب ذبولرا
نافع و ضماد او و آشامیدن او جهة سحج واسهال کبدی و شکستکی اعضأ و
گرفتگی عضل و فسخ وهتگ آن وذر ورش جهة رویانیدن گوشت و قطع
نزف الدم زخمها بغایت نافع وقدر شربتش یك مثقال و از عصارهء او یك درهم و از
برگش پنج درهم ومضر مبرودین ومصلحش زنجبیل وبدلش مثل او زرشگ
وربع آن گل ارمنی است انجدان به فارسی انکدان وبلغة دار المرز گوله پر نامند تخم
نباتیست ساقش مجوف وسطبر و بلندتر از قاضی نیز مشود
و برگش شبیه به برگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید وثمرش
بعد از رسیدن سفید ومدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوشبو و ساق
او را بترکی بالدرغان وبیخش را به عربی محروث وصمغ او را حلتیث طیب نامند و
قسمی از آن را ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحهء پر سوراخ و ساقش ضعیف‌تر
از قسم سفید وصمغ او بد بو وحلیث منتن نامند و به فارسی انکزه و گیاه آن را کماه

نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دویم گرم و خشك و سیاه او در
سیم ومدر بول و حیض و شیر ومسخن کرده و روده وملطف اغذیه ومحرگ باه و
مقوی معده ومقطع بلغم ومحلل ریاح وجهة عسر بول بلغمی و بر انگیختن اشتهأ
وتقویة اضمه و رفع ضرر را اغذیه غلیظ وادویه سمیه و اخلاط غلیظه وشده سپرز و
سکنجبین او با منفتج جهة تب ربع مجرب و به دستور جهة تب بلغمی وبتهای
مرکبه بغایت مؤثر وجهة درد سینه و سرفه و عرق النسأ و مفاصل واستسقأ ویرقان و
رفع فواق حتی بوئیدن او مجرب و با شراب در اخراج جنین
قوی الاثر و؟؟ ورغن جهة خنازیر و خراجات و عرق النسا و امثال آن و با روغن
زیتون جهة کمنهء تحت عین و طلای مطبوخ او به سرکه

و پوست انار جهة بواسیر وزرواو برگ او جهة آکله نافع ومضر مثانه ومصلحش تخم خربزه ومضر امعأ ومصلحش صمغ عربی و قدری شربتش تا دو مثقال
وبدلش محروث به وزن او و دو دانگ او حلتیث و گویند بوزنش وفرا او این انسلبست ومضر محرورین ومصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او که از ساق وبیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشك وجالی معده وقاطع اخلاط غلیظ وجهة برودت و رطوبت معده وتب ربع وسقوط اشتهاء و
اختلاف هضم اغذیه نافع ومحرق اخلاط وموروث تشنگی والتهاب ومصلحش کاهو و سرکه وبدلش ترشی اشتر غاز وبیخ او در افعال قوتر از سایر اجزای او
و طلای او محلل او رام و مانع زیاده شدن خنازیر و تلخ زخمها وقدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است ومصلحش عسل و صاحب جامع الانطاکی گوید که چون
زن بعد ازحیض بلافاصله هر روز یك درهم از انجدان تا یك هفته بنوشد هر گز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید یا سیاه باشد انیسون به فارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست بلندتر از زرعی و ساقش مرتع و برگش باریگ و خوشبو و گلش مایل بفسیدی و تخمش در غلاف لطیف طویلی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل به سفیدی و زردی و در آخر دویم گرم و خشك ومدر بول و حیض و شیر و عرق ومحلل ریاح معده و سایر اعضأ و مستی وقابض طبع خصوصا برشته کردهء او و مقوی کرده ومفتح شدهء جگر وجالی مجاری نفس وجهة صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه وضیق النفس واعیأ واستسقأ وحصاة
وتب بلغم وسوء القنیه و قطع سیلان رحم و از الدفضول نافع وباقوهء تریاقیه وبخورش جهة درد سرو نزلات بارده واخراج جنین ومشیمه وسنون او جهة
جلای دندان خصوصا محرق او و رفع بدبوئی دهان واکتحال او را جهة سبل کهنه مجرب دانستهاند وقطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند
جهة کری وثقل سامعه وخائیدن اوجهة خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل او رام و کشتن قتل وطبیخ او با شکر جهة زردی رخسار زن زائیده نافع ومضر امعاء ومصلحش رازیانه ومصدع ومحرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم وبدلش تخم شبت وربع آن رازیانه و در تقویة ماه مثل او انجره است انجره لغة فارسیست وبلغة عربی قربض وبلغة دارالمرز کزنه مامند و بترکی کجیت کن نباتیست برگش پر تشریف و انبوه و با خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندك پهنی و تیره رنگ و از رازیانه
کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم اوست در اول سیم گرم و خشك وملطف

اخلاط لزجه وجاذب ومفرح اعضأ ومدر بول حيض و شير و عرق ومبهى و منفى سينه و شش و معده ومفتح فرحم وسدهء جگر وسپرز ومحلل و گذاشتن برگ كوبيدهء او در بينى قاطع رعاف وحمول نيم مثقال او با مر صاف با لمناصفه بغاية تدرحيض و ضماد برگ تازهء او جهة برآمدگى رحم وتحليل و پيله و گشودن دمل و قطع ثاليل خصوصا با عسل وجهة التواى عصب و با نمك جهة جراحات مسك ديوانه گزيده و با قيروطى جهة ورم سپرز و پختهء او با روغن زيتون جهة ورم جراحت وورم پشت گوش وطبيخش با ماء الشعير بجهة ثقيه شش و سينه و تخمش جهة ربو و آلات تنفس واستسقأ و علل كرده وسپرز واخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سكنجبين جهة درد سپرز و درد پهلو و درد كرده و مسكن او در حال طبيخ او با اصل التوسن جهة ثقيهء مثانه از چرك و آشاميدن او با تخم كرفس و شير گوسفند بغايت؟؟ باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم وفتيلهء او به دستور مسهل است و ضماد او به دستور بركش محلل ورمها و با مراهم جهة آكله وقروح سرطان و با عسل جهة بزرگ كردن قضيب مجرب دانسته‌اند و طلاى او با عسل برقضيب و كنج ران محرك باه ومضر كرده وامعأ ومصلحش صمغ عربى وكتيرا ومضر مقعد ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش قرد مانا ياحرف ومضمضمه عصاره

او محلل ورم لهاة وذر ور تخم و برگش مجفف زخمهاى متاكله و سرطان متقرح است بى لذع وحدتى انزروت در اصفهان كنجده و در تنكابن كنچه نامند

صمغ درخت خارارى است به قدر دو زرع و برگش شبيه به برگ مو و درخت كندر ومنبت او بلاد فارس و تركستان و سرخ و سفيد و مايل به زردى

مباشد و بهترين او قسم اخير است كه در باليدگى مثل گندم صغار و زود شكن و در طعمش تخلى باشد و در آخر دويم گرم و در اول وقريم خشك ومجفف وسپلدع و بهترين مسهلات بلغم غليظ وبالعرض مسهل صفرا ومحلل رياح غليظه ومفتح شدد ومسقط جنين و كرم معده وامعأ وجهة مفاصل ورك و عرق النسأ

بالخاصية نافع وجاذب بلغم غليظ از عمق بدنست خصوصا باهليله وتربد و سكنجبين و امثال آن و در تسمين مهزول بغايت مؤثر و چون پنج درهم او را

با سه قيراط حجر البقر كه عوام اندرزا گويند و ده درهم نارجيل مخلوط كرده چهار حصه كند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم؟؟

بنوشند باعث تسمين عجيب مشود و بغدادى گويد كه زنان مصر نزو وتر را در آب هندوانه تا نصف روز خيسانيده بجهة تسمين تا ده درهم او را مآشامند

و گويند پنج درهم ساييدهء آن بجهة تسديد مسام و چسبيدن او با حشا كشنده است خصوصا وباطلق محلول و از اسرار مكتومه شمرده‌اند ومصلحش صمغ عربى و روغن بادام است و هر گاه مفرد استعمال نمايند بايد روغن ده چندان آن باشد وقدر

شربتش مفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال ومرکبا با سایر مسهلات
یك مثقال وبدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهة التحام و زایل کردن گوشت زیاد و پاك کردن چرك زخمها و قطع سیلان خون و رفع
آثار جدری وبانطرون جهة ورم شبیه به خنازیر که در حلق بمهرسد و با عسل سرشته و با فتیله آلوده در گوش گذاشتن جهة پاك کردن چرك گوش بسیار
مؤثر واکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهة رمد و چسبیدن پلك چشم و رفع نزلات وجرب وملاق

مفید است و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر بالسویه جهة ازالهء بیاض عین مؤلف تذکره مجرب دانسته است انفحه به فارسی پنیر مایه
نامند و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور مشود و مجموع او تا درجهء سیم گرم و خشك وملطف ومحلل وباقوه تریاقیه و منجمد کنندهء کل ذائب وائب کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضأ منجمد شده باشد و مانع رعاف وحابس اسهال مزمن وسجح ونزف الدم ونفث الدم وسیلان رحم و دافع
اختناق رحم و درد شکم و روده و با سرکه محلل خون منجمد در معده مجرب دانسته‌اند و پنیر مایهء خرکور و بز کوهی و آهو و شتر وفیل به قدر نخودی بغایت مبثهی اندانتله جدواراند لسی است بغلة آنجا اسم پنجیست صلب و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و بزرگ به قدر بنج کولان وفروع او شبیه بریشه
بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانهء شفتالو و برگش مایل به سرخی و شبیه به برگ عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل به زردی
و خشونت و طعمش شیرین و رایحهء برگ او اندك شد و با عطریت و نسبت لنتله بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دویم گرم و خشك و در رفع سم هوام ضعیف‌تر از قسم سیاه ومستعمل او برگ اوست وجهة تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع وقدر شربتش تا دو مثقال و پخش کشندهء حیوانیست به غیر
انسان و محرك ماه و سیاه او در آخر دویم گرم و خشك و مثل جدا وارتریاق سموم و از آن ضعییف‌تر و مستی ومسخن معده و جگر ومحلل مواد بلغمی و پخته او در شراب قاطع بواسیر وحمول آن مقوی رحم ومحلل ورم آن ودرم سایر اعضأ وتدهین به روغن او موجب درازی مو بغایت مؤثر ومورث خناق
وکرب ومجفف رطوبات ومصلحش روغن کنجد و شیرینی وقدر شربتش یك قیراط و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی مروید که چون گوسفند بخورد مسمیرد مثل گیاه پیش و از خورد گیاه انتله رفع سمیت او مشود وبلغة آنجا گیاه مزبور را اطواره گویند و مؤلف تذکره گوید که گیاه انتله کشنده حیوان است
انب بادنجانست انقرویا اسم رومی بلادر است انجدان رومی سیالیوس است و گویند کاشم است اندراسیون بخور و
الاکراد است اندر وصارون واندر بیلون بیونانی اسم قاسنی است و مؤلف جامع تمیمی اندر وصارون را بلغة یونانی لسان العصافیر
مداند انا غورس بلغة رومی اناغالس است اناغلیس بیونانی اذان الفاراست انفوا نقون مریحه است انجبات اسم
اقسام مربا است مثل زنجبیل پرورده وآمله و غیر هما است انفافین برومی حصرم است انجل خطمی است انودیا عصارهء قتاء الحمار است

انار کیوع خشخشاش است انومیا شقایق النعمانست اند یقیا بیونانی وانطونیا برومی کاسنی بستانیست انقلیمن بیونانی بهار
و آن نوعی از اقحوانست انالیقی انجره است انجره السودا حشیشه الزجاج است انبوب الملك وانبوب الراعی نوعی از ابرونست
انجوج عود است اندر وسامن نوفار یقونست وبمثعه شامی اندرونیا گویند آنس به عربی اسطو خودوس است اناکیر اسم نبطی انا
غالس است انداموس بیونانی اسم ماش است انحفطبا جنار است انفاق روغن زیتون نارسیده است انجرك مرزنجوش است
انجیده فراسیون است انبوس نانخواه است انساثا مویزج است انفون درومنتین وبیونانی دریاس است انبار یقن خنثی است
انبالس لوقا بیونانی قاشر است انبالس؟؟؟؟ است انجسا والقلیا وانجوسا وانیسا ویوس ابوخلسا است
انفافیون بیونانی آبغوره است اناظه یونانی اکتمکت است انیرون وج است انجیر به فارسی تین است انکور به فارسی
عنب است انار به فارسی رمانست اناریجه بلعه مازندران قسمی از خراست انوق زخمه است انجیر بغدادی بار رقع یمانیست و در مصر
آن را انجیر فرنگ گویند انقود اسم فارسی و ترکی؟؟ است انااردان به فارسی حب الرمانست انااردان دشتی به فارسی حب القلقل است
انجکك به فارسی اسم وانج ابروج است اندرز اسم فارسی حجر البقراست انکبین به فارسی عسل است انبلی بهندی اسم تمر هندیست
انکوزه به فارسی حلیث منتن است انده اسم هندی بیض است اندران بهندی اسم حنظل است انولا بهندی اسم آملج است
اندر جو بهندی لسان العصافیر است اوز اسم جنس مرغابیست و گویند مراد از او نوع کبیر است و مجموع او در دویم کرم و تا آخر دویم ترو
مستمن و غلیظ الغذاء است ودیر هضم و در مبرود محرك باه‌اند و هرگاه در ادویه حاره بپزند بهتر است وآبکامه آب انار مصلح اوست و طلای
مغز سر او جهة ورم مقعد آزموده است وبیه او جهة صلات باوشقاق مقعد وجلد وتقشر جلد وداء الثعلب وحیه وجهة رفع اذیت آبی که در گوش
رفته باشد و با آرد باقلا جهة ورم پستان بالخاصیه مفید و زردهء تخم او جهة افزونی عقل وقطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهة احتباس
حیض نافع و گوشت او که مهرا پخته باشند جهة التیام فتوق و زیاده کردن بیه کرده و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه
گوید که چون خون او را با آب نمك بنوشند جهة درد مثانه بسیار نافع و پوست

تخم او مسحوقا جهة اسهال و موی بهترین ادویه و بیضه وزبل او جهة
سرفهء خشك مفید است او نوما بیونانی بمعنی مسقط الاجنه است و آن نوعی از
ابوخلسا است که هو چوبه نامند و برگش دراز و باریك تر و نرم
تر از هو چوبه وبیکل وبیساق وبیشمر و مایل بسیار بغایت گرم وشد و تلخ وباسمیت
و خوردن او خطرناك و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن

درهم اوجهة عسر ولادت نافع است او افلینوس بلغة یونانی بمعنی حدقیست چه گل او شبیه بنزکس و بسیار را کوچك و انبوه و بنفش و اندرونش
زرد و برگش شبیه به برگ کند تا و ساقش به قدر شبری وبسطبری انگشت و نورانی مثل شمع وبیخش شبیه به پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و در شب مدرخشد و در اول سرد و در بیوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل ودرسم خشك وجهة اسهال مزمن گویند مجرب است
وجهة یرقان زرد و سیاه نافع وقدر شربتش تا ده درهم وبیخ او در آخر دویم سرد و در اول خشك ومدر بول وحابس اسهال وجهة سموم و گزیدن رتیلا
وضمادش با شراب جهة منع روئیدن موکه قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر وقدر شربتش تا سه درهم ومضر کرده ومصلحش کتیرا او گویند عسل او سید
اسم نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشك ومحلل ریاح و مواد بارده وقدر شربتش یك درهم و پخش سرد و خشك و در فعل و طبع مثل لفاح و
جهة بواسیر وصداع نافع ومضر مثانه ومصلحش عسل وقدر شربتش نیم درهم وبدلش بنحلفاح است او قیموناس بیونانی اسم نباتیست شبیه
ببادروج شاخهای او به قدر شبری ومزغب و مایل بترکی و تخمش شبیه به شونیز و سیاه در غلافی مثل غلاف بزر البنج ومستعمل بنج اوست در دویم
گرم و خشك وملطف مجفف بیلدغ و یك درهم او تا دو درهم او جهة نهش افعی وهوام با شراب نافع و یك درهم او را بامر صاف و فلفل جهة عرق النساء
مجرب دانسته‌اند او نومالی بیونانی شراب و عسل است که شراب و چندان عسل باشد و بجوشانند تا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند
واخیر درجلا وتحلیل وانضاج قوتر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر شود و گرم و خشك ومفتح ومحلل وملین طبع ومدراست و بعد از اطعمه باید
استعمال نمود که قاطع اشتها ومورث انقلاب معده میگردد اونیا اسم عصارهء نباتیست منبت او بوادی عرب قریب به مصر و برگش شبیه
به برگ تره تیزگ و پر سوراخ که لویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه به عصارهء مامیثا کرم وشد وجهة ظلمت چشم وثیقهء
او وسلاق ودمعه بغایت نافع دانسته‌اند وبعنی اختلاف نموده‌اند و عصاره خشخاش و غیره دانسته‌اند و مؤلف تذکره وتصریح به عصارهء مزبور
کرده است اوحالیوس ابوخلسا است او قیمن بیونانی با در وج است او داسالیون بیونانی کرفس جبلی است جیه او دابمعنی
جبل وسالیون کرفس است او زر بیونانی اسم آبست او زر مالی بیونانی ماء العسل است او ماریا بیونانی عصارهء قتاء الحمار است
اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسلی است او ماج بترکی اطریهء بیترشی است اورمالی

بیونانی ذهن عسلبست و عسل داود گویند و آن روغنی است
غلیظ و با اندك شیرینی و از ساق درختی حاصل مشود و هر چند کهنه کرده بهتر
است کرم وتر وجهة جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست
درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام است ومورث سبابت و سستی بدنست و مادام
که عمل او تمام نشود نباید به خواب رفت او بیانس بیونانی
اقحوانست او نو سالیوس بیونانی قرة العین است او ریزا بیونانی ارز است اونوا بیونانی
خمر است او ماریقا بیونانی
رازی رومیست اوقطاریون غافث است اورن لوف الصغیر است اوریقاس صعتر است
اوزریا اری بیونانی فلفل است
او ارن بیونانی بیض طیور است او فلیس بیونانی فرنجمشك است اوفغلس بیونانی
لسان الحمل است اوماتیانا بیونانی مشمش است
او درخوس بیونانی زبیق است او بو قزوس بیونانی کرم العنب است او جابلغة تنکابن
درخت غربست او هیره بهندی آس است
اوت بهندی ابل است او یقس بیونانی اسم اظفار الطیب اوجی بلغة مازندران حشیشهة
العلق است اور کلیلك بترکی اسم
وج است او ذلك بترکی حرماست او تلکو بترکی امس زمج است او پکه بترکی اسم
ریه است اوس بهندی اسم تلثج است
اهلیلج اصفر هلیلهء زرد است وبهترین او بالیدهء زرد است مایل بسرخی با ملاسته
است در آخر اول سرد ودردویم خشك ومسهل بعصر صفرأ
وبلغم رقیق ومقوی معده ودماغ ومفتح سدود مطبوخ ومنقوع او بهتر از جرم اوست
وجرم او وسایر هلیلجاس محدث قولنج اند به سبب رفع
رقیق خلط وباقیماندن غلیظ ومجموع او مقوی حواس وذهنن وجهة خفقان وصداع
وغثیان وجذام وخمیات مرکبه ودردسر واستسقاء
ورياح بواسیر ومنع صعود بخار بدماغ وتصفیهء رنگ رخسار واطفای تاثیر سودا که
از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی درحمیان منع کرده
اند و این قول حق است مگر آنکه خلط غلیظی باصفرا وبلغم رقیق نباشد و به دستور
در حقنه منع نمودهاند ورشرح اسباب در قواعد کلیه علاج
سرسام صفرا وی مذکور است که هلیله در حقنه او باید کرد و این قول پسندیده
است و حقیر در حقنه اسهال کراثی که باشده و نهایت وجع امعاء
بوده مکرر کرده و باعث رفع عله شده و استدلال مانع به سبب عصر آن صورتی
ندارد چه حقنه را اثر در افضیه است نه مسام که باعث
انضام و بقای مواد غلیظه گردد خصوصا با ادویهء ملینه ومفتحه و جاذبه که اضعاف
او باشد و عصارهء خشك هلیه قوی الفعل است

و قلیل المقدار و درد دستورات مذکور مشود وذر ور هلیلهء و زرد جهة دمعه و به تخفیف رطوبات وحده بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته
بسوزانند و به دستور قطور آب خیسانیدهء او همین اثر دارد و ستون او دانهء او جهة تقویة لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت او

مفید ومضر سفل ومصلحش غیاب و سیستان و مصلح قبض لازم عصر او روغن بادام و قند و ترنجبین وقدر شربتش از جرم او تا پانزده درهم و از
مطبوخات و مفتوح از هفت درهم تا ده درهم وبداش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل اوست و از خواص مجربه اوست سرعت
گداختن معادن خصوصا حدید را اهلیلج هندی واسود نیز نامند و به فارسی اهلیله سیاه است و او بیدانه و به قدر مویز سیاه وصلب است
در دویم خشك و در وسط اول سرد ومسهل سودا ومنقی خون و روح از خلط سود اوی وجهة بواسیر وتقویه احشا و درد سپرز ورطوبه
معده وجذام و بو دادهء او جهة اسهال مفید و نگاهداشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی وتقویة آن وتقویة لثه بغایت مؤثر و گویند مضر جگر است
ومصلحش عسل وقدر شربیت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ نتا هفت مثقال وبدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و خمس او تخم مورد است
اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه مایل زردی است در برودت معتدل و در اول خشك و بعضی او را هلیله سیاهرا گرم باعتدال میدانند و
مسهل بلغم وسودا و صفرای مخلوط با خلاط ومدر بول و بهترین اقسام بلیله است و در افعال قوتر از هلیلهء زرد و سیاه و مجموع خواص در هلیلهء زرد مذکور
شد و گویند چون یك سال هر روز یك عدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیلهء هندی و بعضی مخصوص هلیله پرودهء کابلی دانستهاند وبالخاصیة جهة دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله
مذربولست وذرو رتخم محرق او جهة قطع خون بواسیر ونزف
الدم اعضأ وتقویة دندان ولثه مجرب وقدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال وبدلش هلیله سیاه است و در مربای او که زیاده از
یك سال بر او نگذشته باشد مقوی معده و دماغ ومفتح شدهء بلغمی و مقوی جگر و حواس است اهلیلج جینی ازصنف کابلی است و زرد مایل به سبزی و
و سیاهی و کوچك و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل به حدی که با وجود سایر اهلیجات استعمال نباید نمود اهال از جملهء اغذیه است
و آن مرق گوشت وبقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند وبعضیر اترشی در حین طبخ داخل کنند و خواص او تابع نوع بقول و امثال آنست
اهلیم بهندی حرمست اهمونیون بیونانی اسفیداج است ایمار انوطالی بیونانی بمعنی عشبهء مکرمة مقدسه است و در مصر زیتونته باشد
نباتیست زیاده برزرعی و شاخهاش پرکره و ساقش باریك و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف او پرزواید وبیخش دراز و
باریك و گلش زرد و چون بر صفحهء مس این گیاه را طرح کنند به رنگ نقره گردد

بلاعوض در آخر دویم گرم و خشك و گویند معتدل است و بیخش دراز و
باریك و گلش زرد و چون بر صفحهء مس این گیاه را طرح کنند به رنگ نقره گردد
بلا غوص در آخر دویم گرم و خشك و گویند معتدل است مجفف ومفتح
وجهة تحلیل ریاح و درد دهان وبثور آن دلهاه واستسقاء و با شراب جهة یرقان
وسپرز وبخورش مقسط جنین و ضماد وشرب برگ وبیخ او جهة
نهش هوام و طلای برگش جهة او رام حاره وقروح و آشامیدن کره اسفل جهة تب
یومی وکره ثانی جهة تب بلغمی و کره ثالث جهة غب و رابع جهة ربع گویند
گویند مجربست وتعلیق این نباترا اهل روم وفرنگ موجب اکرام واغراز دانستهاند
وقدر شربتش از یك مثقال تا دو مثقال ومضر سفل ومصلحش کثیرا
ایذا اریذا بیونانی نباتیست برگش شبیه به برگ آسن بری و اصل برگ چتری طویلی
شبیه بخیوط تاك انگور رسته و شکوفهء آن بر سر آن خیوط مباشد
و طعمش بسیار قابض در دویم سرد و در سیم خشك و قاطع نزف الدم واسهال
وقروح امعأ وحابس حیض وبیخش سرد وتر وقابض تر وقاطع نزف الدم
همهء اعضأ در همه وقت وقدر شربتش تا دو مثقال است ایدیغون یونانی وبمعنی
هندیست وآنچیزیست شبیه بصمغ که بر صدف فرفیر جمعشده
خشك کردد و رنگش مثل سرمه ومستم صباغانست مبرد و با تحلیل وجهة جار
وقروح عین نافعست ایریغارون بیونانی بمعنی الشیخ
في الربیع است و آن نباتیست ساقش قریب بزرعی مایل به سرخی و برگش شبیه به
برگ تره تیزك و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفشی و انبوه و در بو شبیه
به سیب و در وسط گلش چیزی به باریکی موی رستهء راست غیر منحنی و در بهار
سفید مشود ومنبتش شهرهای خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی
نیست و بسیار سرد و با اندك تحلیل و خوردن تازهء او در حال مورث خناق و در
فعل مثل فطر و ضمادش جهة ورم خصیه و معده و با کندر جهة جراحت عصب
و سایر اعضاء نافع است ایرسا بیونانی بمعنی قوس قزح و مراد از اوبیخ سوسن کبود
بریست چه سوسن کبود را رنگش مرکب از سفیدی و زردی
و بنفشی است وبیخ سوسن کبود بری وجبلی پهن و درازتر و به قدر انگشتی و
پرکره است در دویم گرم و خشك او کمتر وملطف ومسخن ومسهل ماء اصفر وبلغم
غلیظ و مزهء صفرأ وجهة سینه و شش ومغص و درد جگر وسپرز و لرز که از برودت
باشد وضیق النفس وربو واعیاد احتباس حیض واستسقاء و
یرقان و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و با سرکه جهة گزیدن هوام ورم وسدهء
سپرز و با شراب جهة پاره شدن عضل وبیشراب جهة بوی حمر چون
مضغ کنند و ضمادش که پخته کنند جهة درد رحم وصلابت وانضام فم رحم و او
رام صلبه ومزمنه و خنازیر و با سرکه جهة درد سر و با دو چندان او

خربق سفید جهة گلف وفرزجه اش با عسل جهة اخراج جنین وذر ورش جهة رویانیدن گوشت بر استخوان والتیام زخمهای غایره و بدبوئی ناسور
و با عسل جهة پاك كردن چرك زخمها وجلوس در طبیخش جهة صلابت مقعد ورحم و امراض باردهء آن وقطور طبیخ او یا سركه جهة نزلات ودوی گوش ومضمضهء او جهة درد دندان امتلائی و روغن او جهة گوشدن افواه عروق بواسیر و آشامیدن او جهة رفع سمیت فطر وبیخ وكشنیر

ویگ او قیه او مسهل قوی وغرغرهء او با ماء العسل جهة خشونت قصبهء ریه مفید وبدلش دهن الغار وبدل ایرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش
مازر یون با پست مثقال شیر شتر وقدر شربتش دو مثقال و گویند مضر شش است ومصل حاو عسل است ایدما میسر بیونانی چیزیست شبیه به پشم
و مایل به سبزی و بر ساق و شاخهای درخت جنگلی متکون مشود و در تنکابن دارحج نامند سرد و خشك وجهة اسهال مجرب وذر ور محرق و غیر محرق او جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه ومحرقش جهة قروح بغایت مؤثر وقدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است ایل به فارسی گاو گویست و انواع
مباشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل وذر پیشهای گرمسیر مباشد وبفر الوحش نامند و به فارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههائی
که درختان باشد مباشد و در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل به سیاهی و در فصل گرما سرخ مشود و بی دنباله است ووعل نامند و در تنکابن شوکا وتبرکی جویر گویند و نوعی که در کوههای گرم سیر مباشد از وعل بزرگتر و دنباله دار مباشد مجمور گویند و نوعی که در کوههای سرد سیر مباشد بفرجبلی نامند و همه آن
هر سال در پاییز شاخ مینداز‌ند و قوتر از اول و پر فروغتر تر مآرند وبغایت طویل العمر مباشند و گویند که بعد از صد سال مثانهء دیگر در او بهم مرسد و بعد و مثانه
عمر او معلوم مشود والدحقیر از جد حقیر بقلنموده که او صاحب هفت مثانه زا دیده بود و از خواص ایل است که ما را بنفش از سوراخ بیرون آورده مخورد و در خواص تفاوتی ندارند و گوشت اقسام او غلیظ ومولد سودا و سریع الهضم ومدربول و مقوی باه مبرو دین و دنبالهء همین انواع از جمله سموم و گوشت آنچه
در هوای گرم بعد از دویدن بسیار ذبح کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب وماء العسل بعد از
آن و شاخ سوختهء او یك مثقال با یك مثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست بمثانه جهة نفث الدم وقرحهء امعأ و قطع خون واسهال مزمن و قولنج صعب ویرقان
آن و شاخ سوختهء او یك مثقال با یك مثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست به مثانه جهة نفث الدم وقرحهء امعأ و قطع خون واسهال مزمن و قولنج صعب ویرقان
و درد مثانه وسیرز وسیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزهء سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بربهق طلا کنند و در آفتاب
بنشینند بهق را زایل کند و با روغن جهة شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهة تقویه باصره ومنع سیلان مواد وثیقهء قرحهء چشم مفید وسنون
او جهة تقویه وجلا دندان وقلاعع بغایت مؤثر و طلای او برعانه وپستان مذ حیض

وتعليق شاخ پوست وقضيب وخصيه ء او هريك جهة منع گزيدن
مار وهوام مجزب و يك مثقال از خون به رشته او جهة اسهال مزمن وقرحهء امعا
وطلای دنبالهء سوخته او را شراب بر ذكر وكنج ران وعانه باعث نعوظ في
الفور بر حيوانی بغايت مؤثر وبخور شاخ او جهة گريزانيدن هوام مجرب وچركی كه
در جوف تحت چشم او جمع مشود و عوام تریاك گاو كوهی نامند در رفع سموم
حيوانی قوتر از تریاق فاروق است و هر گاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنكه او را
شير دهند قدر يكجته از آن چرك حل نموده در كامش كنند مادام الحيوة
آن فلفل از گزيدن هوام ايمن باشد و از رويت آن طفل ما رسست شود و حركت
نتواند كرد ومجربست وقضيب مجفف مسحوق او با شراب و امثال
آن جهة بقويه ماه نايب مناسب سقنقور و يك مثقال او تریاق گزيدن افعی ومفتت
حصاه است و پنير مايه او مقوی ماه وحموال او سه روز كه بعد از ظهر باشد مانع
آبستنی زنان وبيه او جهة تشنج و امراض بارده نافع ومحلل صلا باتيت ايد وسارون
فارسی است ايطا ماس درخت غربست ايقاقاس
عفص سبز است ايرقان حنا است ايريزا عشبة النار است ايدع دم الاخوين است
ايهيقان جرجير بريست ايمينون
اسقو لو قندريون است ايرس بيونانی نحاس است ايوس بيونانی زنجار است ايساطيس
بيونانی نبلج است ايكسلين برومی
آبنوس است ايكده بتركی عنبر است ايپك بتركی ابريشم است ايوك بتركی قاقم است
اينك بتركی بقر است ايشك بتركی حمار است
ايپار اسم تركی مشك است ايلوا بهندی صبر زرد است ايرم ستار بهندی بابونج است
بابونج به فارسی بابونه گويند در جميع اجزاء مثل
اقحوانست مگر در گل كه كوچكتر از اقحوانست در دويم گرم و در آخر خشگ و
لطيف ومحلل بجذب ومفتح ومدر بول و حيض و عرق و شير و مقوی دماغ
واعصاب
وباتریاقيهء وجهة تب بلعمی وسودادی ومركبه وثيقه سينه و درد سر ونزلات و امراض
دماغی وتحليل بقايای رمد ورياح گوش ودرد جگر واحتا
ومقعد ورحم واحتباس حيض وعسر بول وعسر ولادت واخراج سنگ مثانه و تسكين
دردهاوورم جگر وربو ويرقان واعيأ وعفور وسودا وبلغم
و قولنج ايلاوس شربا وضمادا نافع و طلای او ملين او رام صلبه و نشستن در طبيخ او
و به دستور نطول او در اكثر علل و امراض مفيد ومضر جلق و مصلح
آن عسل و شربت انار وخائيدن او جهة قلاع وذر و او رجهة عرب منفجر بغايت نافع
وقدر شربتش تا سه مثقال وبدلش قيصوم وبرنجاسف وقحوان
وبيخ او كمرم وخشكتر و در افعال قوتر از گل او و يك مثقال او با شراب و عسل

بغایت محرك باه است و روغن بابونه که به دستور و روغن کل ترتیب دهند گرم ومحلل او رام بارده ومجفف و طلای او جهة تب و لرز بلغمی وسوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد وتمدد وتحلیل ریاح اعضأ و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل ونقرس نافعنت و گویند بخور بابونج باعث گریزاندن هوام مشود و بادنجان معرب از فارسیست و به عربی
مغدوغد گویند بستانی او دردویم گرم و خشك و گویند خشکی او درسیم است و مقوی معده ومفتح سددیکه از غیر او بهم رسد و خود بنفسه مستدد
وملین صلات با و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض ومدر بول وبالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کنندهء عرق ورافع صنان که بدبوئی زیر

بغل و کنج ران باشد ومجفف رطوبات عربیه ومورث درد پهلو وعانه و بواسیر ومولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبخ اوست با روغن
و گوشتهای فربه و سرکه خوردن او با آب انار ترش و شیرین وناردان وگوله پرو کرو یا و امثال آن و ضماد دنبالهء او که اقماع گویند با بادام تلخ جهة بواسیر
و امراض مقعد وذر در دنباله و شکوفهء او بعد از چرب کردن مقعد روغن بادام با روغن بابونه جهة ورم آن و بواسیر محرب و چون بادنجان را
متراپخته مضمحل شده و صاف نموده آب آن را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود برص را تا یك سال به رنگ بدن مدارد و در رفع ثالیل مجربست
خصوصا شب از نقل او به بندند و روز با آن روغن چرب کنند و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهة درد شقاق وورم صلب و رفع؟؟
که از سرما و برف بر دست و پا رسیده باشد بغایت موثر و چون رسیده او را که تخمش زرد شده باشد مهر اکتند و تخم آن را باموم و روغن بمالند شاق
میان انگشتان را در حال زایل کند و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده وجوفش را به روغن تخم کدویر کرده قریب به یك روز در قرع وثور گرم بگذارند و روغن را
از واستخراج نمایند جهة رفع درد گوش مجربست وچون اقماع وگلش را اضافه نمایند جهة بواسیر بیعدیل است واز خواص اوست که سبب سرعه گدای
معادن میکردد وچون نوشادر را در او گذاشته در آن حل کنند ومشتریرا گداخته در آنمحلول ریزند بغایت ثقیه نماید ومجرب دانستهاند و به دستور
سائیدن کبریت را در شب محلول با و باعث سفیدی کبریت وثبات او دانستهاند وبادنجان بریرا ساق بقدر زرعی وپر شعب وبرگش شبیه به برگ
اسفناج وشد بو وثمرش بقدر زیتون وکردکان وپرخار وسبز است ملطف وجالی وگرم وخشکتر از بستانی وضماد شن جهة او رام بلغمی وسیاه کردن
مو واکتحال برگ خشگ او جهة بیاض چشم وجلالی باصره ودمعه نافع است باقلی تازهاش در اول سرد تر و خشك او در اول سرد و در دویم خشك
وکلش کرم به اعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف وقابض است وباقلی مقوی باه است و سریع الاحذار از معده و غیر مسند وباقوهء محلله و
منضجه و با رطوبة فضلیه جهة قرحهء امعاء واسهال وقی وثیقه سینه و شش وتقویه آن ومنع ریختن مودا رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب
طبیخش جهة خشونت خلق و جلای رطوبات ومنع تولد حصاة ومفتح شده وضمادش با آرد جو جهة ضربه و ورم پستان که از جهة انجماد شیر باشد خصوصا
هر گاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل جهة تحلیل دمل و ورم بن گوش و کند رو گل سرخ و سفیده تخم مرغ جهة برآمدکی حدقه و با گل ختمی

و امثال آن جهة ورم خصیه و او رام حاره و پختهء او با شراب جهة ورم حالبین وگلف ونمثل وتحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو وشت یمانی و روغن
زیتون کهنه و با بیه خوك جهة نقرس مجرب دانستهاند و چون باقلای تازه را دو حضه نمایند و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال او گذارند قطع
سیلان خون نماید و بستن او بر موضع گزیدهء سگ دیوانه باعث جذب سمیت او وذر ورش جهة منع ریختن سودا به چشم و طلای او با ربع او فاد زهر گاوی جهة
سرخی ومطبری پلك چشم بسیار نافع و ضماد برگ و پوست او جهة سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده
در آفتاب گذارند حضاب نیکوست و خوردن باقلی مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ و فساد وذهن و منجر به افراط است و مصلح او جوشانیدن او با روغن
بادام و ادویهء حاره اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلی جهة رفع آثار جرب سیاه نافع است باقلی قبطی وباقلی نبطی نوعی ریزهء باقلی معروفست به قدر رمس
وسیالون منبت او در آبهای ایستاده وبیخش مطر مثل بیخ نی و برگ او بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ وبفد گلسرخ بسیار قابض و موافق
معده و بهترین ادویهء قرحهء امعأ واسهال مزمن است و در افعال لمیغتر از باقلای معروف باقلی مصری و شاهی ترس است بادرنجبویه معرب
بادرنکبویه است و به عربی مفرح القلب نامند نباتیست در بو شبیه به بادرنگ وخورد وبستانی مباشد نوعی را برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل
اره و ساقش پر شعبه و شبیه به ریحان و گلش بنفش مایل به سرخی و به جای سبزی با طعام مخورند وربیعی وصفی مباشد و هر سال تخم او سبز مشود نه ریشه و
تخمش شبیه بتخم کتان واغبر وبقلهء اترجیه نامند وترنجان گویند و نوعی دیگر در بوی باد شبیه و از آن شد بو تر و برگش مایل بتدویر و صحرائی وبستانی
مباشد بیساق و شاخهای بسیار از یك بیخ مروید و برگش با خشونتی وعریض و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دارالمرز آن را با در؟؟
مدانند و ریشهء او مثل نعناع هر سال سبز مشود وگربه این نوع را دوست مدارد و جمعی که هر دو را یکی مدانند آنچنان نیست و آنچه مؤلف اختیارست
بدیعی گفته که او بالنگوست غلط است چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان واغبر است وحقیر تخم بالنگو ورا کشته گیاه آن را از جملهء ریحان مشاهده نموده
وآن ریحان سبز بزرگ برگست و در بوی مثل شاه سفرم وبادرنجبویه در دویم گرم ومقوی دل ودماغ وحواس ومعده وجگر ومفرح ومفتح وملطف طعام
غلیظ وهاضم ومورث زکا وحفظ وبحهة عسر النفس وخفقان وغشی وفواق وتحلیل سودا وامراض بلغمی وکابوس ومغص وامراض ورکین وکرده
ورفع سموم مطلقا ووحشة سوداوی وسده دماغ نافع وبرگ مسحوق او از پنج درهم

تازه درهم با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه ور تیلا شربأ وضمادرا
مفید وخائیدن او جهة ازالهء بوی شراب وبدبوئی دهان بسیار مؤثر ومضمضه طبیخش
جهة فساد دندان وجلوس در آن جهة احتباس حیض و
ضمادش جهة درد مفاصل وطلای آب او جهة جرب سودا وی و؟؟ ونار فارسی
وآکله ورفع لرز قشعریره وبا نمك جهة خنازیر وسه درهم او با نیم درهم

نطرون جهة رفع ضرر قطران وسماروع ولعوق او با عسل جهة عسرنفس انتصابی نافع ومضر ورك ومصلح آن صمغ عربی وكند رو بدلش و وزن او
ابریشم وورثلث او پوست ترنج وقدر شربت از خشك او تا ده درهم واز تازه اش تا بیست درهم است وگویند چون یك ساق آن را با ریشه وتخم
خشك كرده در پارچهء با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاهدارند باعث محبت دلها مگردد وتخمش در افعال ضعیف‌تر از برگش و یك مثقال او جهة رفع
لرز وقشعریره ومغص نافعست وقدر شربتش تا دو مثقالست بالنكو نوعی از ریحان ودر بو شبیه با ووسبز مایل به سفیدیست و برگش باكنكره
وتشریف وتخمش از تخم ریحان بالیده تر ودر افعال قریب تخم شاهسفرم وجهة اسهال وموی ومعدی كه آن را معا باشد با كلاب مجرب وجهة مغص وزحیر
مفید وقدر شربتش دو مثقال است وبدلش تخم ریحان با دروج لغة نبطی است وبه عربی جوك وبه فارسی ریحان كوهی نامند نوعی از ریحان وبرگش
ریزه وساقش مربع وپر شاخ وكم بوی تر از ریحان وگلش مایل بسرخی ودر مصر ریحان احمر نامند وبوی وبستانی مباشد وخریفیست نه ربیعی وظاهرا
تخمش تخم شربتی است كه از شیر از مآرند وبا شربت قند میخورند ودر دویم كرمه در اول خشك و با رطوبت فضلی ومفرح ومقوی دل وفم معده و
مبهتی ومدر شیر و بول و حیض و عرق ومنضج ومحلل او رام واسشاق كوبیدهء او معطش قوی وملین طبع وجهة خفقان وغشی وعسر النفس وضعف
جكر بارد وسده سپرز وتقویه قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه وسعوط آب او با سركه و كافور جهة رعاف وقطور عصارهء او جهة جلای بصر ودمعه
و طلای او جهة ورم چشم ومنع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور وتنین بحری و با آرد جو و روغن گل سرخ و سركه جهة او رام حاره نافع و تضمیه او بر پستان
رادع او رام ومولد شیر است و خائیدن او جهة رفع كندی دندان وزایل كردن رطوبات عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهة درد او
مؤثر واكثار امورث خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدر ودوار و گویند مولد كرم معده است و مصلح او خیار وخرفه و سركه و قدر شربت
از آب او تاده مثقال وبدلش به وزن او سوسنبر و از خواص اوست كه چون خائیده در آفتاب بگذارند كرم از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب
بجمل بخایند تا یك سال درد دندان نكشند و تخمش مانع تولد سودا وجهة عسر بول وتحلیل نفخ نافع و ضماد او برپستان مولد شیر وقدر شربت از و تا سه
مثقال و روغن او كه آب آن را با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقیماند كرم وشد وجالی و نصف او قیهء او با آب گرم جهة اخراج
كرم معده و طلای او جهة مواد بادره وتحلیل رطوبات وتقویه اعصاب نافع است باد

زهر اسم فارسی تریاقست و به عربی حجر السم نامند ومراد اطبا
از وحجریست کانی و هر گاه پادر زهر حیوانی استعمال نمایند مراد از وحجر الیس
است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی
دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره وابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن او برای
ارسطو و غیره اقاصی هند و اوایل چین است پنج قسم مباشد سفید
و زرد و سبز واغبر ومنقط و رازی در طب ملوکی بیان نموده که ما بین زردی و
سفیدی وبرنگ وسمه مشاهده نموده و در رفع ضرر پیش تجربه کرده
وابن مندویه گوید که زرد مایل به سبزی و سفیدی است و در نخب مسطور است
که معدن او کرمان در کوه زرند است و سه قسم مباشد سبز نیمرنگ و
زرد و مایل به سفیدی ومایل به سرخی وچیزی با اوست که در آتش نمسوزد و آن
را مخاط الشیطان نامند وحقیر قسم سبز تیره و زرد مایل به سیاهی و زرد کاهیرا
مشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست که زرد چوبه را بر روی سنگی
مسایند و بعد از آن پادزهر را هر گاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوبست
والا فلا و گویند علامه خوبی او آنستکه در آفتاب گرم عرق کند وچون سائیده بر
موضع گزیدهء افعی ومانند او بپاشند ستم را بطریق رشح رفع نماید
وچون قدر دو جورا با آب سائیده در کلوی افعی ومار کنند بکشد ویا بحیوانی که
پیش وامثال او داده باشند بدهند و هر گاه از آن خلاص باید جوبست
و حقیر این امتحان را بهتر مداند و در حرارت معتدل و در آخر دویم خشك و تا
دوازده جو آن مقاوم و جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت او
هر روز به قدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه واهویه
و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی
دل و اعضا ورئیسه وحافظ حرارت ورطوبة غریزی و مانع تعفن اخلاط وزایل کنندهء
سمیت او ومبهی ومقوی اعصاب وقوی ومفاصل ومحلل ورادع
او رام بارده وحاره وجهة خفقان بغایت مجربست وقدر شربتش در رفع سموم از سه
نخودتا دودانگ ودر سایر خواص از یك قیراط یا یکدانگ و
کوبید آشامیدن نیمدانگ از عرق او که از تابش بهم رسد جهة ازالهء خفقان في الفور
مجربست پا در هر حیوانی مراد از مطلق او حجر السیس است
وآن سنگیست در شیردان بز کوهی متکون میگردد واکثر او طولانی مثل بلوط
مباشد وبهترین او سبز مایل بسیاهی وبراق وتو بر تو مثل پیاز ودر جوفش
چوب مخلصه باشد و آنچه مدور مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافت کرد و
چون با سرکه بسایند مایل به سرخی باشد و نوعی هندی او را سیاهی بسیار
غالب بر سبزی ودر جوفش پشم وسایر اخشاب یافت نمشود بسیار ضعیف‌تر از
نوعی شبانکاره وشیراز یست وفرق میان عملی وغیر عملی آنست که چون

سوزنیر اکرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده کرد و از عملی دود سیاه در آخر دویم کرم و در اول سیم خشك و مقوی
جمیع اعضأ ومبتهی وتریاق سمومات ودر خواص مثل معدنیست مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضراتست ومحرق خون ومورث التهاب واسهال

و موی ومحلل او رام بارده و با آب گشنیز جهة او رام حاره نافع و طلای او با گلاب جهة طاعون وفتوق وبواسیر و با شراب و به تنهائی جهة گزیدن هوام
مفید و با آب ریحان جهة گزیدن زبدور مجرب وقدر شربتش از یك قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فاد زهر حیوانی حجر الایل است گه از گاو کوهی گیرند وابن جمع گوید که بهترین فاد زهره هاست و موافق جمیع امزجه بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیمدانگ از آن بنوشند هیج تهی در مدت حیات در او
اثر نکند و در سایر افعال مثل فاد زهر معد نیست و نوعی دیگر حجر الحیه است وانشأ الله تعالی مذکور خواهد شد با رزد لغة فارسی است به عربی قند و
بترکی قاسنی نامند ضمغ نباتیست برگش شبیه به برگ خیار ومثابه نبات سکبینج وساقش باریکتر از و سفید او که مایل به زردی باشد در بالیدگی شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد ثقیل است در اول سیم گرم و در دویم خشگ و قوتش تا ده سال ماقیست مفتح ومحلل وملین ومدرحیض ومسقط حسین و با عسل مفتت حصاره ومفتح شدهء کرده وتریاق سمومات وجاذب وجهة عسر النفس و سرفهء کهنه وربو واختناق رحم وصرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و
علل بلغمی و ضعف معده و جگر وسپرز و با شراب جهة سموم وطفیقون نافع وضمادش جهة دمل و خنازیر و اعیاد کزاز وگلف وقلع آثار و با مرحمها جهة ریانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهة رفع درد آن وبخورش جهة صرع و اختناق رحم واخراج جنین ومشیمه نافع ومضر دماغ
ومصلحش روغن بنفشه و کافور ومفسد گوشت صحیح است وقدر شربتش یك درهم وبجهة سموم یك مثقال وبدلش نیجوزن او سکبنیج وربع وزن او جاو؟؟
است وقطور و با روغن سوسن جهة درد گوش و درد سر بلغمی مفید است باد آورد لغة فارسی است و کنکر نیز کوبید و به عربی شوکة البیضا نامند
وبلغة جامع تمیمی آن را عصفر بری مداند و آن نباتیست خار دارد وبقدرد وزرع وساقش بقدر انگشت ابهام وبزرگتر از آن ومثلث وسفید ومرغب
وخار دار وثمرش مثل قبهء وپرخار وگلشن بنفش ودر جوف قبه چیزی مثل پشم وخارهای قبه بقدر سوزن وتخمش شبیه بقرطم ومدور و بعضی شکاعیرا غیر باد آورد نمدانند ومیگویند که شکاعی اسم عربیست و باد آورد اسم فارسی او وتحقیق آنست که یکجنس اند وشکاعلی گلش مایل بزردی وبرگش عریض تر وسفید تروقبهء او بزرگتري وساق او کوتاه تر است وتخمش با اندك پهنی در آخر اول گرم وخشك وگویند در اول مرد است واظهر حرارة اوست
وبیخش قویتر وباقوهء مبترده ومجففه ومحلله است وتخمش گرمتر ولطیف ومفتح وقویتر از برگ اوست مسهل بلغم غلیظ وسود او مدر حیض وبول ومفعت حصاة ومفتح سدد ومحلل وباقوهء قابضه ومقاوم سموم ویك درهم از پنج او جهة

نفث الدم سینه واسهال کهنه ودرد معده وعسر بول وگزیدن هوام
وبتهای مزمن وبلغمی سودا وی وضعف معده واستسقأ ویرقان وتخم او جهة کزاز
وتحلیل ریاح و درد کمر وورگ وسرد مالیدن ساق تازهء آن رایر
داء الثعلب جهة از الدا ومجرب دانستهاند ومضمضمه بطبنج او جهة درد ودندان
وضمادش جهة ورم بلغمی وآب او جهة رفع تشنگی والتهاب نافع ومضر
سش ومضلح او افنتین وبدلش شاهتره وقدر شربت از تخمش تا دو مثقال واز آبش سه
مثقال واز خواص پنج اوست که چون در خانه بیاویزند هوام
بکریزند باریلو فالن بلغة اندلسی عینیه گویند وآن نباتیست بیساق وبرگش شبیه به
برگ لبلاب کوچك ودر شعب برگش ثمری شبیه بدبق وبا رطوبت
بسیار چسبنده ومزغب وشد بوی وبرجامه وسایر اشیاء میچسبد کرم ومحلل ومقطع
ومجفف قوی وتخم وبرگش مدر بول واکثار او مدر خون ویك مثقال او
با شراب جهة سپرز وضیق النفس وضماد ثمر کوبیدهء او بر اعضاء مانع قشعریره بتها
وبه حدی مجفف منی است گه سی و هفت روز شاولنمایند قطع نسل کند
وطلای او محلل مواد بلغمی وسودا ویست بارود به اصطلاح اهل مغرب اسم زهرهء
سبوس است ودر اسیوس مذکور شد وبه اصطلاح اهل عراق اسم
شوره اسب ودر ابقر مذکور شد واو بخار مائیست که در شوره زار منعقد کرد وبعد
از رفع اجزاء کثیفه شبیه بنمك سفید مشود وبجهة تحریك اشیا ثقیل
وتغییر معادن سالیوس صفلبی استخراج نموده وبا لفعل مرکب او را با کوکرد وزغال
چوب بید بارود ونامند از سموم ودرطب غیر مستعمل است ونرود
او حابس خون جراحات تازه است با کمال سوزش واز خواص بقر است که چون
آهن را بزرنیخ بیالایند وبا مثل او مس بگذارند وبعد از آن شوره
بدان بپاشند مس از آن صعود نموده وآهن در کمال نرمی میکرد بازی به فارسی باز
نامند و ازجملهء سباع طیور ومعروفست وگوشت او در دویم
کرم ودرسیم خشگ وبطیئ الهضم وردی الغذاء ومحلل او رام وجاذب سموم بخود
وپر سوختهء او جهة اند مال جراحات وقطور خون او جهة بیاض عین و
طرفه و همچنین زهره او بغایت مفید وطلای سرگین او جهة رفع آثار گلف وحمول
او جهة اخراج مشیمه وجنین واعانه بر حمل گویند مجرب است
باشق معرب از باشه است وبه عربی صفر نامند در دویم گرم و خشك ولطیف تر از
باز وزهرهء او جهة نزول آب وبیاض عین وطرفه
قویتر از زهرهء باز وسرگین او جهة ازالهء گلف مجربست وگوشت او را نمکسود
کرده بسایند وسه روز با آب سرد بنوشند جهة سعال بارد وربو نافع
وقدر شربتش یك مثقال و جگر نمکسود او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و
جمیع اجزا بجوشانند تا مهر اشود و آب صاف کردهء آن را با روغن زیتون

بجوشاند تا روغن بمانند جهة عرق النساء ومفاصل واعیا تعب نافع است واز خواص او ست که چون چشم آن را به پارچهء کبودی بسته بر بازوی
چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند ومهر پارس گوید که نیمدرهم از زهرهء او و به دستور دماغ او جهة خفقان سود اوی مجرب است

بابن در حب البان مذکور مشود پان اسم هندی تنبول است بارج عنب الثعلب است با برنج نارجیست بار سقاریس زنجار
معدنیست باری زعلا بسریانی بزرتانست باریقون شوکرانست باطس نوعی از علیق است باروق بعبرانی سفیداج است
بابلس بیونانی خشخاش زهدیست بابلون ابلیو است باس بهندی اسم مرانست با باری بیونانی فلفل است بار سطاریون
به یونان بمعنی حمامی است و آن رعی الحمام است باسیون وبافیون سعله است بالقیس ابوخلسا است بارامك به فارسی
نوعی از خلافست بال راکس بهندی لوفست بانی بهندی تاء است پابرنگ بهندی برنگ کابلی است پات بهندی برگ
نباتاتست باقلای هندی قسم اخیر فشغ است بابری بهندی ریحانست بار بهندی زیبق است باك بهندی اسد است
باج بهندی زمرد است باتر بهندی اسم حجر است پاپره بهندی اسم خبازیست پاك بهندی شعر اول پاول بهندی لوزاست
بالك بهندی اسفناج است پاجن بهندی مضجاتست یا زهر گاوی به فارسی حجر البقر است بار سرو کوهی به فارسی ابهل است
بالنگ به فارسی اترج است بادیان به فارسی رازیانج است بادیان رومی به فارسی انیسونست بارگل صحرائی به فارسی ولیك است
بار مو بهندی وقواست بابونه گاو نار به فارسی اقحوانست بادام به فارسی لوز است
بار درخت کز ثمرة الطرفا است بار
درخت سرو به فارسی جوزالسر واست و در سر و گفته مشود بار درخت بقم
بعضی گویند به فارسی عیون الدیك است پاچه به فارسی کراع است
بارتنگ به فارسی لسان الحمل سات و به ترکی باغ پر باغی نامند بار درخت سدر به فارسی نبق است بار درخت عود به فارسی اسم
هرنوه است بارس اسم ترکی یوز است و بادام کوهی به فارسی حلوز است بالدرغان بترکی اسم انجدانست باط باط اسم ترکی
بزر البنج است بال بترکی عسل است بالغ بترکی سمگ است باقر ساق بترکی امعاء است باقری بترکی کبد است باز به فارسی
اسم بازیست باشه به فارسی باشق است باقریقره اسم ترکی قطاه است ببغاء به فارسی طوطی نامند و از خوردن پشه ولاجورد وقرطم زودتر
تعلیم سخن گوئی میکیرد ودر دویم گرم ودر اول خشك وبسیار بطئ الهضم وگوشت او جهة التیام وقروح مزمنه وتفرح دل وضماد او جهة رفع ثالیل
مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت وسرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان

و سرگین او جهة رفع گلف وآثار و نیکو کردن رخسار
و خون او جهة ازاله کردن بیاض عین نافع است ببر شیر بلادهند است و در جمیع خواص قویتر از اسد است ببراله زراوند طویل است
پیری بهندی شاهسفرم است تبع نپندا التمر است ونزد بعضی نپذ الدخن وگویند نپند عسلی است پتکه بترکی قابضه و به فارسی سنگدان طیور است
بتیك بهندی بفم است بتیکری بهندی شب یمانیست پتی بهندی مراره است بترير بهندی حجر است بتانه بهندی خلتر است
بتاوی بثاء مثلثه بیونانی سرخس است بجم ثمرة الطرفاست بنج بهندی وج است
بجاك بهندی پیش است بحوره بهندی اترج است
بختو بهندی عقربست بحتحاث بحاء مهمله اذان الغز است بح بلغة اندلس قطب است
بخور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر اوست و او
نباتیست برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر بکردی او سبز و دیگری مایل به سفیدی ومزغب و ساقش به قدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی
هم کبود مشود وبیخش مثل پنج شلغم وعریض و سیاه و گیاه او را شجر مریم نامند ومبت او جایهای سایه ومستعمل از آن پنج و عصارهء اوست و عصارهء
او قویتر از بیخش و گیاه عرطنیثا خاردار و ساقش درازتر و برگش شبیه به برگ کلم و پر شاخ وبیخش شیبه ببخور مریم و سیاه ودرا و مثل کره چیزها برآمده مباشد بخلاف بخور مریم در اول سیم گرم و خشك در آخر آن مفتح ومحلل
وجاذب وملطف ومسقط جنین ومدر بول و حیض و عرق وهشیر وجهة یرقان
وتفتیح افواه عروق و ما ساریقا ودافع فضول از اقطار بدن و منافذ وربو و با شراب جهة رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب
و با ماء العسل مسهل بلغم وخلط غلیظ وضمادش پادزهر دواهای کشنده وبقوه جاذبه است و با سرکه جهة نتو مقعد وگلف وداء الثعلب وبجهة
نقرس والتوامی عصب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد وحمول وتعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع ومضر
مقعد محرورین ومصلحش کشنیز و آب انار وقدر شربت از عصارهء او نصف درهم
و از پخش تا دو مثقال و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد
نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای گیاه و تازهء او گه کوبیده باشند جهة ورم سپرز بیعدیل وسعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش
جالی و ضماد او جهة گلف ونمش و خنازیر وورم صلب وداء الثعلب واکتحالش جهة نزول آب مفید و عصاره و پنج او در این افعال قویتر است
و قسمی از بخور مریم از نباتش شبیه به مثل و برگش باریك وعسالج او به قدر زرعی و باریك و در اطراف آن مثل شعبهء از شعبهای گل شبت و تخمش شبیه تخم

شبت مباشد وتعلیق بیخ آن را در منع حمل محرب دانسته‌اند بخور الا کراد نباتیست غیر حماما ساقش شبیه بساق رازیانه و برگش در حوال بیخ
و انبوه و گلش زرد وبیخش مالیده و سیاه وصلب و پر رطوبت ومنبت او کوههای درخت دار وصمغش که ازساق او بهم رسد سرخ و بدبو

و با تندی در آخر سیم گرم و خشك و عصاره‌اش در اول سیم وبیخش در آخر دویم و گیاه او در دویم مدر فضلات ومفتت حصاة ومسقط جنین
وضمغش جهة سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج وصداع بلغمی و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النساء و کزاز و مانند او وبخورش جهة اختناق رحم وسبات و گریزانیدن هوام وعسر ولادت وستدهء و زکامی و به تخفیف رطوبات دماغی ونزلات و هوای وبائی وقطور را وجهة نقل سامعه و درد
گوش با روغن گلسرخ وسنون او جهة درد دندان کرم خورده و ریزانیدن او مؤثر وبیخش ملتین طبع وجهة جراحات خبیثه واند مال او وجهة عسر
بول ومغص وتحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوختهء او باز زفت جهة قروح رطبه و یا بسه سر نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از صمغ او و گیاه او
اضعف ومضر دماغ ضعیف ومکرب ومصلح او نیلوفر وقدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصارهء او یك مثقال و از جرم او دو مثقال وبدلش حب؟؟
است و میگویند حمول یك قیراط او درساعتن اسقاط جنین میکند بخور السودان بهندی رسبت نامند نباتیست مشبك و به قدر شبری و شاخهای
مشبك او مایل بلاجوردی و گلش سفید و با رطوبیت که بدست مچسبد در دویم گرم و خشك و مسکن مغص ورياح غلیظه ومفتح وجهة عرق النساء
مجرب دانسته‌اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون مخلل او رام صلبه وبلغمی
ومورث بنج ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش تا یك مثقال است
بختج مطبوخ است نجیب بول شتر اعرابیست بد اسقان معرب از بد سکان فارسی و آن گیاهیست شبیه ببردی و زرد رنگ
ذهبی و باریك‌تر از به روی و از آن نرم تر ومنبت اونی زادرها و در آبهای ایستاده و اهل زنج دست برنجن از آن مسازند و گویند در آذربایجان بسیار است
گرم و خشك و ما؟؟ ومحلل ومدر وبدل کشت برگشت و موافق امراض بارده وقدر شربتش از یك درهم تا سه درهم وبدلش یك وزن و نیم او در ونج و به وزنش
زیرهء کرمانیست بدر انگ اندریانست بدلیون مقلست پده اسم فارسی عربست بدکسکان وبدکسان وبدشقان
بداسقانست برنجاسف به فارسی بوی مادران نامند نباتیست ساقدار قریب بزرعی و شاخهای او باریك و برگش ریزه و گلش
مثل شبت چتر دار و زرد و سفید و مایل به کبودی نیز مباشد وثقیل الرایحه و با عطریه و با نبات او اندك چسبندگی و در کوه و صحرای سایه
دار مروید و او غیر قصوم است چه قیصوم شبیه است با فسنتین و اکثر یك ساق از یك ریشه مروید وبیشاخ و زیاده بر شبریست و برگش
شبیه به برگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و

سفید مباشد و با عطریه قوی بیثقل رایحه ومنبت او
مخصوص کهائیست که باران در آنجا بیشتر بارد و اکثر اطبا و عشا بین مشوتش
ذکر کرده‌اند و هر دو را یك چیز دانسته‌اند و بعضی دو
چیز دانسته‌اند بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم
مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشك ولطف ومفتح ومدر
بول و حیض ومفتت حصاة و دو درهم گل او با عسل مخرج اقسام کرم معده
ومجربست و آشامیدن طبیخ او و جلوس در آن جهة احتباس حیض و بول و
عسر ولادت وانضام فم رحم واخراج سنگ مثانه وضمادش جهة درد سینه و اقسام
درد سر وتفتیح سد دو ماغی وتقویه دماغ و سرسام بلغمی وسبات
واحتباس حیض و بول وتحلیل او رام و تسکین دردها و به دستور نطول او جهة
امراض مذکوره وسدهء خیشوم و زکام وسدرود دار وحمول او بامر
صاف جهة رفع فضلات رحم و در ور سوخته‌اند او جهة به تخفیف قروح واستنشاق
طبیخ او جهة زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر کرده ومصلحش
انیسون وقدر شربتش تا سه مثقال وبدلش قیصوم و در امراض دماغی با بونج و گویند
در همهء خواص مثل او افسنتین است پرسیاوشان
لغة یونانی وبمعنی دواء الصدر است و به فارسی پر سیاوشان و عوام سنبل نامند و به
عربی شعر الجیاد وشعر الارض وشعر الجن وشعر الخنازیر وجعدة
القثاء وشعر الگلاب وگزبرة البئر و ساق الاسود وصیف نامند و آن نباتیست برگش
شبیه به برگ گشنیز وبیساق وثمر و شاخهای او بسیار باریك
وصلب و سیاه و در مواضع نمناك و سایه مروید و قوتش تا شش ماه باقی مماند و
معتدل مایل به گرمی و خشکی وملطف ومجفف ومحلل ومفتح ومنضج ومدر
بول و حیض ومسهل سودا و بلغم معده وامعأ وجهة ثقیه سینه و شش وربو وضیق
النفس و درد سینه ویرقان وحصاه واخراج مشیمه و خون
نفاس و ضمادش که پخته باشند با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و بواسیر ودبیلات
و خائیدهء او جهة غرب ومحرفش جهة منع ریختن مو و رویائیدن
آن وخزاز وسفوف خشك او جهة اسهال و طلای تازهء او جهة قروح خبیثه نافع
وجهة گزیدن سگ دیوانه شربا وضمادا مفید و طلای کوبیده او
با مغز ساق گاو جهة درد سر بسیار نافع وذر و سوختهء او جهة اند مال قروح وآکله
مفید ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وقدر شربت از جرم او تا
هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم وبدلش جهة آلام شش بوزنش بنفشه و
نصف او اصل السوس است بردی در اصفهان پیرز گویند
و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده و بر زرعی ومدور و نرم آن را ریزه کرده ریسمان
ترتیب مدهند و گلش مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش

منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از ووارنبشنین که پخته باشند ساخته مشود و هر اواز قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد و در اول خشگ و آب او جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و به دستور

بیخ او و خائیدن او جهة رفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل او رام
ومحرق او جهة زخمهای مزمنه وقروح خبیثه وآکله دهن واعضا ونفث
الدم ونزف الدم جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهة سپرز تافع و گویند مضر
احشا است ومصلحش معسل برطانیعقی بلغة یونانی نباتیست غیر
بستان افروز ربیعی و برگش شبیه به برگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر از
آن ومزغب و ساقش باریك و گلش مایل به سرخی و قسمی از آن شبیه
بخیر یست مرکب القوی وباقوهٔ قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشك است
ومحلل او رام و منفی آثار و برگ و عصارهٔ او جهة التیام جراحات
ومضمه طبیخ خشك او جهة قروح دهن و زخمهای متعفی و ورم لوزتین و آشامیدن
او جهة بتها نافع ومورث غثیان ومصلحش عناب وبدلش آب چغندر
به رنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه واملس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با
اندك تلخی و در آخر دوم گرم و خشك ومخرج کرم معده و
امعا ومسهل بلغم غلیظ وسوذا و اخلاط لزجه از مفاصل ومجفف رطوبات وقروح
ومضر امعاء ومصلحش کتیرا ومستعمل از آن مقشر اوست وقدر
شربتش تا دو مثقال وبدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل بریا مصری بریا بلغة
مصری بمعنی بقله است یعنی بقلهٔ که در مصر به این سم مسمی است و آن شبیه
است
به کرفس و خوشبو شبیه به بوی رازیانه و با اندگ و تخمش سبز و باریك و در دوم
گرم و خشك و مقوی معده و جگر واحشا ومحلل ریاح و مانع نزلات ومفتح شدهٔ
جگر وسپرز ومدر بول ومسمن بدن وکرده ومحرك باه ومنقی مجاری بول وجهة
بواسیر بسیار نافع ومضر دماغ و مصلح او نیلوفر وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش
بسباسه
و مداومت خوردن نبات او جهة زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع
خمار ضعیف‌تر از تخم اوست برسیان اسم فارسی نباتیست منبت او
بلاد بابل که حوالی کوفی باشد بشکوفه و گل تخم مکند و در اول تموز مرسد و
از ادویهٔ غیر مشهوره است گرم و خشك و مقوی دماغ و معده و جگر و روح
نفسائی و مجلل ریاح وملطف و طلای آب او با گلسرخ جهة رفع سیاهی جلد که از
جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته‌اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی
قرنفل مدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است برم مؤلف مغنی شکوفهٔ امغیلان
مداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفهٔ درخت خار داوی مداند
شبیه با مغیلان به قدر زعر و روز و با سفیدی و خوشبو ومنوم ومفرح و تازه او
مسهل و خشکش قابض وجهة سرفهٔ کهنه ونفث الدم نافع و عرق او
جهة تفریح در عطریات مستعمل و گویند و در خواص مثل عرق بید مشك است

برنوف به فارسی شابانك و معرب از وشابانج است درختیست مثل
درخت انار و پرشاخ و برگش شبیه به برگ زعرور و از آن تیره نر ومزغب و رایحهء
او تند و بدبوی و شکوفهء او مثل خوشه وباز روی و وسط شکوفهء
او زغب دار در دویم گرم و خشك ومحلل ومجفف رطوبات ومنقی دماغ و
شکنندهء بادها و عصارهء برگ او جهة صرع اطفال وسیلان رطوبات
دهن وتحلیل ریاح وتقویه معده و تسکین درد احشای ایشان شربا وضمادا نافع و سه
درهم او با یك دانگ جاوشیر مسهل قویست و یك مثقال او با یکهبه
جاو شیر مسکن مغص گل حیوان که از سردی باشد وسعوط او با عصارهء سداب
وجندر و روغن بادام تلخ جهة رفع نسیان وجمود وثقیهء دماغ
و بوئیدن برگ او جهة شده منخرین واغشیهء دماغ و زکام وذر و برگ خشك او
جهة التیام قروح و ضماد او بازفت جهة خزاز نافع ومضر امعأ و
مصلحش صمغ عربی وبدلش مرزنجوش وقدر شربت از عصارهء او تا سه مثقال و از
برگ او تا دورهم است برواق بلغة اهل مغرب خنثی است و
بلغة عربی اسم سنکیست سبگ و زرد و چون بسانند مایل به سفیدی باشد و در
عراق مسکون کرد و مثل کهر با و سند روس کاه را مرباید در دوم کرم و خشك و
مانع
سیلان خونست مطلقا وجهة خفقان وسپرز شربا وضمادا نافع وذر ور او جهة التیام
جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در
پارچهء با سنك چقماق در زیر سر گذاشتن او باعث خوابدیدن هر چه در آن روز
سانح کرد و گویند مجربست برکك شیرازی برگ قسمی از عنب
الدبست وبیخ او عود برتست بسیار گرم و خشك ومسکر قوی و ضماد او مورث
جنون و کشنده است بروانی لغة عجمی است بسریانی عبروس و
بیونانی اسقوانس نامند نباتیست پرشاخ و شاخها مثل کمان کج و خمیده و گلش
سفید وثمرش مثل زیتون و طعم او شد و بیخش سفید و پوست بیخ او با زردی
در اول گرم وتر و با تفریح و موافق سینه ودماغ ومدر ومفتت حصاه وجهة استسقا
وبواسیر و ضماد او جهة بهق وداء الثعلب و او رام و سوختهء او با
عسل جهة تقویة جگر و عصارهء او جهة سفیدی ودمعهء چشم نافع ومضر مثانه
ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش بقول مؤلف تذکره
ریباس است برسین بلغة اهل مصر رطبه است بربیمکون از جملهء یتوعات و گویند
قسمی از ابلیو است برسیون اسم ثمر درختیست
شبیه بامرود ومنبت او اسکندریه است و در مصر شاون منمایند و در سایر بلاد بعیده
ست سم است برنق وبزنج کابلی برنکست بر به عربی حنطه است
برعونی بیونانی بزرقطونا است براشن بیونانی بمعنی منتن است وکراث را نیز به این

سم سم خوانده برتفس اشق است برقوق بلغة
مغربی مشش وبلغة شامی آلوچه است بربر به عربی ثمر اراکست بر هفانج اسم مرو است بربطوره بلغة اندلس بخور الاکرد است باردة
الحدید در حدید موصوفست بردة السلام بلغة مغربی لسان الحمل است بروثا بسریانی وبرماسون وبروسون برومی و؟؟
بیونانی ابهلست بروانیا بیونانی اسم فاشر است برسیا الوسیونست برسن قطن است
برشوم به عربی قسب است بزدون

است یابو است برطسیقون طین مغره است برنی بیونانی ابریشم است برکینه قصب الرزیره است بردیر لوس قنبره است
برمس صبر است برابران به فارسی مطاریون است براجیل کرفس است برشیان دارو وعصی الراعیست بریلیا بسریانی تخم
رازیانه است بریون بیونانی اشنه است بروش بیونانی جبن است برسیقا سیلا بیونانی سفر جل است برغل حشیش است
برئیس بیونانی بهش است بریمو طالون برومی ارز بویه است بربری بلغة زرشگ است برمین بهندی ساوج است
برنج به فارسی ارز است برف به فارسی اسم ثلجست برغست بلغة خراسانی قثاء بریست بر موم به فارسی علو است برگ نیل به فارسی
وسمه است پرستوك به فارسی خطاف است پری بهندی شش است و به عربی ریه نامند پرمون بهندی الوسن است پرسوح
بترکی زبزبست برهمی بهندی نوعی از پیش است برعوز برای اول وبلام اسم فارسی حشیش است پریا به فارسی هدیه است برام حجر البرام است و
برز قطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنکو نامند سفید و سرخ و سیاه مباشد و بهترین او سفید وزبونترین او سیاه است
و شکوفهء هر یك به رنگ اوست ودرسیم سرد و در دویم تر و سیاه او با پیوسته واجتناب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن عطش وحرارة
وباقوة محلله وملین طبع و بو دادهء او قابض وجهة بتهای حاره وغلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی وذات الجنب و
امراض و موی و اخلاط سوخته و سرفه ومغص وقرحهء امعأ وزحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهة درد مفاصل ونقرس حار و نرم گردن او رام
ظاهری و خنازیر وورم صلب وجمره وحمره و با آب دهن جهة دمل مجرب و با روغن بنفشه جهة درد سرحار وترطیب دماغ و اعضا و شق شدن موی
و دراز کردن آن و ضماد کوبیدهء او که با مثل او و روغن گل و پوست خشخاش پخته باشدن جهة او رام حاره و تسکین درد آن مجرب ومضعف عصب
و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی وقدر شربتش از دو درهم تا ده درهم وبدلش و در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت
خلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوبیدهء او کشنده است بزغنج به فارسی اسم بار درخت پسته است که پستهء نبسته باشد و گویند درخت
پسته یك سال بار مبندد و یك سال ثمرش دانه نمبندد و آن را بزغنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشك و بسیار
قابض ومفرح و در افعال مانند اقاقیاست بزرکتان در کتان موصوفست و به فارسی

بزرگ نامند و از بزر مطلق مردا اوست به زور تخم
نباتاتست و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوفست بزر الکرفس الجبل فطر
اسالیونست بزر الجزر البری دو قو است بزر الارحوان
در ارجوان موصوفست وغیر تشمینرج است بزر الورد الاسور جبلا هنگ است بزر
العصفر قرطم است بزر القنب شاهد؟؟
بزر بلاسقیس حرف کابلی است بزر رازیانج رومی انیسونست بزر الفنجنکشت در
اثلق مذکور است بزر الورد وتخم گل سرخست
ودرورد مذکور است بزغا رعاده است بزر الخخم تودریست بزررمان البری وبزر
المط حب القلقل است بزر
الحجری قلب است بزر القمر حجر القمر است برز الهوة تودریست بزاق بصاقست
وبه فارسی آب دهن بزباز به فارسی؟؟ است
بز به فارسی مغرومیش را شاملست بزمجه به فارسی ورل بریست بزغاله به فارسی
جدی است بسفایج بیخیست مایل بسیاهی وباریك
وکره دار واز هرکرهی ریشها برآمده اند رونش سبز ونبات او بیساق ویکشاخ برگ
دار شبیه ببال طیور ومانند گیاه سرخس وبقدر یکشبرو
از میان شاخهای درختان واز بیخ اشجار میروید ودر تنکابن دار جماز نامند در دویم
کرم ودر اول خشگ وگویند در اول کرم است و
در بیوست معتدل ومسهل مره سودا وبلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند
ومحلل نفخ و شیر منجمد و در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد
ومفرح بالعرض از جهة دفع سود او جهة جذام وعلل سود اوی ومفاصل و ضماد او
جهة التوای عصب وشقاق میان انگشتان نافع و خوردن
او با شکر و با اطعمه خصوصا پختن او در؟؟ و با ماء العسل موجب اسهال مواد و
بی ضرر است ومطبوخ او با اصل السوس وایلسون جهة
سرفه وضیق النفس ور بو و مداومت مطبوخ او با عناب جهة سقوط بواسیر بغایت
مؤثر و چون سه مثقال او را جوشانیده با فلوس خیار
شبر و یا ترنجبین جهة ریاح بواسیر و درد معده مزمنه وصرع مجربست ومغثی ومضر
کرده و سینه و مصلح او پرسیاوشان و جوشانیدهء او با ماء
الشعیر وفواکه یا بسه و خردل و یا خروس سالدار وقدر شربتش از جرم او تا سه
درهم و در مطبوخ تا شش درهم وبدلش جهة مواد سود اوی نصف
وزنش افتیمون و ربع آن نمك هندیست بسباسه به فارسی بز باز گویند و آن پوست
اندرون جوز بو است برجوز چسبیده و بهترین او تند
بوی اشقر مایل به سرخی به هم پیچیده است در دویم گرم و خشك و گویند در اول
گرم و در دویم خشك است محلل ریاح وصلابات باطنی ومفتح سده ومجفف

رطوبات ومفرح و مقوی معده وباه وهاضم و خوشبو کنندهء دهان وجهة سلس البول وسحج ونفث الدم وقرحهء امعأ و رطوبت سینه و شش و
اسهال کهن و در سپرز ومنع ریختن فضلات به معده وتقویه رحم و رطوبت او و ضماد او با برگ مور وجهة بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرگین بز

و عسل جهة او رام صلبه وفرزجهء او با عسل بعد از ظهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم وسعوط او جهة صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهة درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب ومصدع ومصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی وقدر شربتش تا سه درهم
ویدلش جوز بو است بسد بتخفیف سین اسم خیری احمر است وبسین مشدده بلغة هندی اسم مرجانست وبه فارسی بیخ مرجان وبه عربی مرجان را قرول
نیز نامند و او معرب از قروالیون یونانیست وبیخ مرجان را به عربی نشف نامند وآنسنکیست با قوه نباتیه واز قعر دریا میروید وریشهء او سفید است
وهر چند بلندتر مشود سرخ تر مگردد و شاخهای او مرجانست وبیخ او سفید وسرخ وسیاه نیز مباشد وسیاه قویتر و سفید او ضعف است و بهترین سرخ
او آنست که صاف و کم سوراخ وصلب وبیریل باشد در اول سرد و در دویم خشگ ومفرح وقابض ومجفف وقاطع نزف الدم ومحلل خونیکه در دل منجمد شده خصوصا محرق او جهة وسواس وجنون وخفقان وصرع وضعف معده وفساد اشتها ونفث الدم واسهال وموی وسنگ مثانه وکرده و
سپرز وبواسیر ونیم مثقال او که با نصف او صمغ عربی وبا سفیده تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهة قطع نزف الدم باطنی مجربست
خصوصا سوختهء او ومحرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل ودر ور بسد جهة برون گوشت زیا وزخمها ورافع آثار آن ومحرق او جهة نزف الدم
ظاهری وتقویه دندان و زایل کردن زردی بن دندان وبثورات چشم وتقویه باصره ودمعه وجرب وبیاض وسلاق وقطورا وبا روغن بلسان
جهة ثقل سامعه وکری نافع وامین الدوله گوید که سه روز هر روز چهار وانگ آن را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم وشدهء سپرز مکند ومضر کرده
ومورث تهوع ومصلحش کتیرا وبدلش جهة حبس خون دم الاخوین بوزنش وقدر شربتش تا یك مثقال و اولی استعمال محرق اوست در جمیع مذکورات ومحلول او را در رفع جذام مجرب دانستهاند و از خواص اوست که چون طلا ونقره را از هریك بقدر بسد درهم گداخته انگشتری یانکین دانی ترتیب دهند ولید را
در آن نصب کنند وقمر وششم در حد اتحاد خود مقارنه باز زهره داشته باشند باخود نگاهدارند درحال صرع قطع شود و دارندهء او را هرگز غمی نرسد
و از چشم بد ایمن باشد بستان افروز لغة فارسیت و به عربی جق بستانی گویند و به فارسی تاج خروس وکل حلوا نیز نامند واو غیر حماحم است که جو نبطی
باشد چه حمام وابرکش عریض والوان ونبات او قویتر وبزرگتر وم کل مباشد وبستان افروز را برگش سبز وزیره وپر گل وگلش سرخ مایل به بنفشی وپی
رایحه وتخمش ریزه وبراق وسیاه است در دویم سرد وخشك وقابض ورادع و آب او

با جلاب وسکنجبین جهة حرارت معده وجگر وسدهء سپرز ورفع
سمیت خالق التمر نافع وجرم او ثقیل ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش از آب او تا یك او قیه و نیم وبدلش حمام وتخمش جهة اسهال نایب مناسب تخم با رشگ است و چون کوبیده در یکرطل شیر خیسانیده شب در مهتاب گذاتشه بنوشند و سه روز به دستور و زیاده بر آن مداومت کند جهة حرقه البول و بول
الدم مجربست وقدر شربتش دو مثقال است بسر غورهء خرماست که زرد و مایل به شیرینی شده باشد و مراتب هتگانهء خرما در تمر مذکور است
وبسر مرتبهء چهارم است و اول مرتبهء حرارت و هر چند شیرین‌تر شود گرم‌تر گردد در اول کرم و در دویم خشگ وقابض و مقوی معده و حرارت غریزی وجهة
رفع بواسیر ونفث الدم وخائیدن او جهة تقویة لثه نافع ومسدود دیر هضم ومولد خلط خام ونفخ ومصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین ومضر سینه و شش
ومصلحش خشخشاش است ورت بسر در خراج مثل او جهة قی واسهال و ضعف معده نافع ونبیذ او مسکر وقابض و مقوی معده وامعا است بستیباج
به فارسی خلال مکه و به عربی سدی نامند نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید وازرق و شاخها به قدر شبری از یك بیخ مروید و
باریك و آن را خلال مکنند و بر سر هر شاخی چتری مثل قبه و خشن و تخمش شبیه بنانخواه وطعمش تند و او را وحشیزك نامند گیاه او در اول دویم گرم و خشك و با اندك عطریهء و خلال کردن او جهة تقویه دندان نافع و طلای آب او
محلل او رام و جلوس در طبیخ او مصلح حال رحم ومدر بول و تخمش در آخر دویم گرم و خشك و صد عدد او کشندهء اقسام کرم معده وامعأ ومجرب و او را به فارسی درمنهء ترکی گویند و مفتح سدهء جگر و مدر بول و جهة سعال وفواق
ورياح ومغص وحصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج واستسقاء و درد مفاصل نافع ومضر ریه ومصلحش کشنیز است ومضمضه بطیخ او
مسکن در دندان ومضر سر و مصحلش تر مس وقدر شربتش تا دو مثقال است
وبدلش شیخ ارمنی بسیح کندر است بسیله بلغة مصر نوعی از
جلبانست واو خلر بریست در غایة تخلی بسباسا حرمل عربیست بسیلا بصل است
بسقیس بیونانی نفس است بسقیا شاهترج است
بسور ویون بیونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است پستان به فارسی اسم ضرع است
پسته به فارسی فستق است وهندی پستی
گویند بشام درختیست حجازی و در مصر و عراق نیز مباشد و در این اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال نمایند وثمر دار او به قدر
درخت توت سفید وبیثمر از آن کوچکتر است برلش مثل صعتر وبا رطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه یکبابه وبیمزه وثمرش

مثل خوشه ودراز ودانهای او مایل بزردی واز بعضی سرخ واز بعضی طولانی مثل حب صنوبر وچون جزوی از آن قطع نمایند از آن آب سفید
تراوش کند وبعد از خشك شدن مایل بسرخی کرد وبهترین اجزای او دمعهء اوست ومسواك چوب او مقوی لثهد ورافع بدبوئی دهانست

مجموع احزای او در دویم کرم در اول خشك وبرگش با رطوبت فضلیه ودمعهء او
جهة بیاض عین وثیقهء زخمها وبتخفیف آن وقطع نزف الدم وعرق
ودرد دندان وادرار فرمودن بول وحیض وحمول او بازعفران جهة اعانت حمل وثیقهء
رحم وتحلیل ریاح نافع ودانهء او مقوی معده واعضای باطنی
وجهة گزیدن عقرب شربا وضمادأ مفید وروغن دانهء او مسهل بلغم ومرة السودا
ومورث مغص وبرگش به تنهائی و با روغنها خضاب نیکوست و چوب
او را با خود داشتن موجب قضای حوائج است و به این سبب آن را نیز خشب الیسر
نامند و چون حب او موجب مغص وکرب ومورث امراض بد است
اجتناب از خوردن او اولی است بشنین نوعی از نیلوفر ومصریست و در حین زیاتدی
آب رود نیل مروید و ساقش بقدر عمق آب وگلش
سفید وبقدر قبهء خشخشاش و در وقت طلوع آفتاب از آب بیرون مآید و در غروب
نهان مشود و تخمش شبیه بجاورس وبیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر
و در رنگ و طعم مثل زردهء تخم مرغ است و اهل مصر آن را پخته و خام مخورند
و در دویم سرد و در اول دویم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر وبیخش مقوی
معده وباه وجهة زحیر واسهال صفرا وی و با شیر جهة سرفه نافع وگلشن باقوهء
محلله و روغن معمول از گل او جهة ذات الجنب وجنون و دردسر عار وشقیقه
سعوظا و طلا و مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانهء او محلل ورمها
وجهة بواسیر نافع وگویند مضر مثانه و مصلحش عسل وقدر شربتش تا
هیجده مثقال وبدلش نیلوفر است بشبش به عربی اسم برگ حنظل است بشمه
تشمیزح است بشلشك حنطیاناست بشولیون بسریانی
بزر قطوناست بشنان بلغة بربری بسفایح است پشم بلغة فارسی اسم صوفست پیشیك
اسم ترکی سنتور است پشه اسم فارسی بقبت
پشم وزغ به فارسی طحب است بشباش بهندی اسطو خودوس است بصل به فارسی
پیاز است وبری اوبی بوته و در چشمه سارهای کوهها
کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز وبترکی کومران نامند وقوتر از
بستانیست ومجموع آن در آخر سیم کرم و در اول سیم خشك و گویند در چهارم
کرمست وبا رطوبه فضیلته ومفتح شده ومقوی شهوتین خصوصا پختهء او که با
گوشت چرب باشد ورافع مضرت هوای و بائی و طاعون واختلاف
آبها ومدربول وحیض ومفتت حصاة ومطبوخ مهرای او کتیرا الغذا وملین طبع وپختهء
او با چربی جهة تنقیهء شش و سینه از اخلاط لزجه وپختهء او در سرکه
یا پروردهء به سرکه جهة یرقان وسپرز وبرانگیختن اشتها وتقویه هاضمه ومنع غثیان
صفرا وی و بلغمی و به تنهائی مانع غثیان ادویهء کریهه ودافع سموم و
آب او جهة رفع ضرر سك دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یکچهار یك بوزن شاه

از آن در عرض سه روز خورده شود بغایت حجربست و
قطور او جهة ومعه وحکه وجرب چشم وابتدای نزول آب وبا عسل جهة بیاض
وسعوط او منقی دماغ وبوئیدن او جهة رفع ضرر هوای وبائی و؟؟
دماغی وچکانیدن آب وگذاشتن پختهء او در گوش جهة ثقل سامعه وطنین وپاك
کردن چرك وتحلیل ریاح نافع وضمادش جاذب خون بظاهر
جلد ونیکوئی رنگ رخسار وبا بار ودو عسل ونمك جهة برص وگلف وثالیل وقروح
شهدیه گویند مجربست وبا موی آدمی جهة زخم سگ ودیوانه
گزیده وبا انجیر جهة گزیدن عقرب وزنبور وضماد پختهء او جهة نضج او رام بارده
وبا زردهء تخم مرغ با روغن تازه جهة درد ورم مقعد وحکه وبا روغن
کوهان شتر جهة شقاق مقعد وبواسیر وزحیر مجرب وحمول او جهة گشودن رکهای
بواسیر وسیلان نرمودن خون مؤثر وجهة کجی ناخن وتشنج نافع وپوست
محرق او با موی سوخته وکافور جهة آکله مجرب وقیروطی آب او با پیه مرغ جهة
ریش شدن پا از کفش وموزه مفید ومضر محرورین واکثار او مورث
قی ونسیان ولیثه غس ورياح غلیظ ومولد کرم وخلط غلیظ درجرم معده وموجب
تشنگی ومصدع ومحرورین ومصلحش شستن او با آب نمك
وبا سرکه خوردن وبعد از آن آب انار وکاسنی تناند لنمودن ورافع بوی او باقلی ونان
سوخته وکردکان مشویست است وتخم او در آخر دویم گرم و
خشك وبا رطوبه فضیلة ومبهتی وضماد من جهة داء الثعلب وبق نافع وقدر شربتش
یك مثقالست بصل القی پیازیست ریزه وپوست او سیاه
وبرگش از برگ بلبوس درازتر بغایت گرم وآب طبیخ او بغایت منقی واگر قدری
زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند وبسقوط قوه وخناق
کشنده واولی استعمال نکردن اوست بصل العنصل وبصل الفار وبصل البئر اسقیل
است بصل الماکول بلبوس است بصل
الزیز وبصل الذئب بلبوس است وگویند صنفی از بلبوس است بصل النرجس پیاز
نرجس است ودر حرف نون مذکور است وبه دستور
سایر پیازها در حین ذکر نباتها مذکور است بصاق آب دهن است ودر انسان مذکور
شد بصاق القمر حجر القمر است بصل الحیه و
بصل الخنابله اسقیل است وگویند بلبوس است بطم به فارسی وترکی درخت سقز
نامند وآن عظیم مشود ودیرخزان مکند وبرگش و
بارش با عطریت وتخمش سبزه وشبیه بسماق وعدس واز آن بزرگتر وبا خوشه
ومغزش سبز وپوست او ترش وبه فارسی بن نامند درحبة الخضرأ
موصوفست وصمغ آن را به فارسی وترکی سقز نامند ودر علك البطم مذکور است
اما درخت وبرگ وشاخ او در اول سیم گرم وخشك ومحلل و

قابض ونطول پوست او محلل اورام وبرگش خضاب موی وخاکستر چوب او جهة داء الثعلب مفید وبرگ خشك او با روغن یا سرکه جهة روياندن
مو دراز کردن مو مؤثر است بطیخ لغة رومیست وبه فارسی خربزه نامند وبیونانی قابش ناشیرین او سرد ودر دویم تر وشیرین او بقدر شیرینی

مایل بحرارت وبهترین او شیرین کم آب نازك پجرم است وبهترین ناشیرین او
ملیونست که خربزهء کرمك نامند ومثل سایر اقسام سریع الاستحالهء تلخط
غالب معده وسریع التعفن نیست وموافق صفراوی وسودا وی ودر برودت وحرارت
معتدل ومرطب دماغ وبدن ومفتح سده وجلای او زیاده از
سایر اقسام ومجموع اصناف خربزه مدر بول ومخرج حصاة وجالی وسریع النفوذ
وملطف ومرطب ومدر عرق وشیر ومسهل آنچه باو رسد ومصلح حال کرده
وقروح باطنی وجالی آن ومرخی احشاء وسریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد
ومصلحش وسرکه وآب انار ترش وناشتا خوردن او مورث تبهای صفراوی
وبربالای طعام موجب تخمه وبا اغذیهء کثیفه مثل پنیر باعث سدد وبهترین اوقات
شاولنمودن او ما بین دوطعام است که طعام اول از معده منحدر شده
وضماد گوشت خربزه جهة تسکین ورم و درد چشم و او رام صلبه وبابوره جهة
گلف وآثار وضماد مجموع او جالی جلد وجهة گلف وبهق وضماد پوست او جهة
منع نزلات دورم دماغی خصوصا جهة اطفال وآشامیدن دو درهم پوست خشك او
جهة اخراج حصاة وانداختن او در دیك باعث زود پختن گوشت
بغایت آزموده و یك مثقال تا دو مثقال از ریشهء خربزه مغثی قوی وضماد او با عسل
جهة قروح شهدیه نافعست وتخم او در اول کرم ودر دویم تزوملین ومبهتی
ومفتح شده جکر ومدر بول ومنقی کرده ومثانه وامعاء وجهة سرفهء حار ودرد سینه
وخشونت زبان وحلق وتبهای حاره ومرکبه وتشنکی وحرقة البول
وجهة بدرقه شدن ادویه بجگر ومجاری بول وتسکین حرقهء وخشونة قضیب
که از جهة حصاة بهم رسیده باشد وضماد کوبیدهء غیر مقشر او بغایت جالی
بشره وجهة کلف مجربست وگویند مضر سپرز ومصلحش عسل است وقدر شربتش
از دو درهم تا پنج درهم بطیخ هندی به فارسی هندوانه است وبه عربی
دلاغ ودابوقه نامند در اول دویم سرد وآخر او تر ومسکن حدة صفرا وخون وتشنگی
ومدر بول وملین طبع وآب او با عسل وزنجبیل جهة قطع بلغم وبا شیر
جهة امراض سوداوی وبا تمرهندی جهة مواد صفراوی وجرب وحکه وبا سکنجبین
جهة تفتیح سده وادرار بول ویرقان ومواد محرقه واعانة برهضم و
با شیرخشت وامثال آن جهة بتهای حاره ودفع خلط ردی الکیفیة که کم مقدار باشد
مفید ومولد خون رقیق وبلغم شیرین ومرطب بدن ومضر سپرز
وبارد المزاج ومضر معدهء سرد ومصلحش کلقند وعسل وقند وامثال آن ودر مزاجی
که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافت مستحیل به صفرا
مشود مثل آب کدو در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه ودرد مفاصل وامثال
آنست وچون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته
سوراخ را مستحکم کرده یك هفته زیر سرکین است دفن کنند آب او مثل شراب

مسکر گردد اما مغثی ومفسد معده است وتخم او در دویم سردوتر ودر جمیع افعال مانند تخم کدوست وقدر شربتش تا پنج درهم است ودر اخراج حصاه وانحدار
خربزه ار معده گویند مجربست ومربای پوست هندوانه بعسل وشکر جهة برسام ووسواس وبهق وپسی ودرد سینه وضعف معده که از خلط کراثی باشد وتقویه هاضمه نافع است بط به فارسی اردك نامند از جملهء طیور آبی والوان
مختلف واهلی ووحشی مباشد ودر دویم گرم ودر اول خشك ومرطب برطوبه فضلیه وکثیر الغذأ ومستمن بدن وکرده ومبهتی ومصفی صنوت ورافع ریاح ومولد
خون غلیظ سریع التعفن ودیرهضم ومصدع ومصلحش سرکه وزنجبیل وادویهء حاره وسکنجبین وضماد گوشت او با نمك جهة ثالیل وخاکستر یر وبال او
جهة تحلیل خنازیر وزبلی او جهة گلف ونمش وخنازیر نافعست وپیه او بهترین پیه ها وگرم ولطیف وملین ومحلل وباقوهء نافذه وجهة خناق وورم پستان
با آرد باقلی مجرب وجهة سرفه شر با نافع وجگر اردك پروازی مولد خون صالح وجهة خفقان مفید وتخم او غلیظ ودر افعال ضعیفتر از تخم مرغ وجهة هزال وسرفه ودرد سینه وبا کهربا جهة قطع سیلان خون وزحیر وبرشتهء او با سداب وروغن زیتون جهة زود بحرف آمدن اطفال نافع وپوست او با مروارید و
شکر ونوشا درجهة رفع بیاض چشم بغایت آزموده است وسنگدان او دیر هضم واز تعفن او راست وچون هضم شود مقوی معده واحشا است
بطارخ اسم مادهء تخم ماهیست که هنوز تخم نشده باشد وجامد او بقدر انگشتی وسایل او نیز مباشد مثل ریگ وبهترین او تازهء مایل بزردی سایل است
نمکسود او در دویم گرم و خشك وقاطع بلغم وجالی قصبهء ریه وجهة گرده وسپرز ورياح نافع وسریع التعفن ومضر محرورین ومصلحش وزنجبیل است که بالخاصیة قطع تشنکی او مکند وسکنجبین وترشیها مطلقا وآنچه در کیلان تخم ما میرا شبیل میسازند قریب الفعل است باو بطار اجیون بطارخ است
بطیخ رقی براء وبزاء معجمه وبطیخ سندی وشامی وفلسطینی بطیخ هندی است بطرا بیونانی سنگلاخست بطر اسالیون بیونانی بمعنی کرفس
جبلی است وآن فطر اسالیونست بطراخوا بیونانی اسم صفدع است بطریون بیونانی خرنوب الشوکست بطیطس بیونانی
بیروح است عصی الراعیست بعیر اسم جمل است بعوض بق صغیر است که به فارسی خاك پشه نامند بعر اسم سرکین حیواناتست که خشگ
واز هم منفرد باشد مثل سرکین گوسفند و شتر بغل به فارسی استر نامند و از فرط حرارت مزاج توالد نمی نماید وبندرت واقع مشود و مشاهده
شده و بهترین او آنستکه مادرش مادیان وپر الاغ وزبونترین آنکه پدر اسب باشد و ما در الاغ در سیم گرم و خشك او جهة درد مفاصل وبیه او

جهة نقرس وعرق النساء وچون با روغن زیتون دل آن را طبخ نموده سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد مشود و چون

زن سه مثقال از جگر او بعداز ظهر متعاقب هم بخورد و مانع حمل میکردد و به
دستور بول او همین اثر دارد و به دستور موی او وفرزجهء چرك گوش وبخور ستم وا
مسقط مشیمه وگریزاننده هوام وهمچنین بخور زبل او جهة گریزانیدن هوام وخوردن
او جهة تسکین قولنج نافع وچون آن را با عفص کوبیده در
روغن زیتون جوشانیده و در موی بمالند جهة دراز کردن وسیاه کردن موی
مجربست وذکر الاغ نیز همین اثر دارد وضعیف‌تر است از وبغرا
غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب دهند وبا قلیه که
از سرکه ودوشاب وادویهء حاره وگوشت ساخته باشند
استعمال منمایند گرم و مایل باعتدال ومبتهی و مسکن قی صفرا وی والتهاب و
تشنگی و مقوی بدن ومفتح شده و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت
ومولد خون صالح وبطئ الهضم ومولد ریاح ومصلحش دارچینی است ومؤلف تذکره
موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد
آش ماهیچه وآش اگر که در اصفهان آش برگ نامند بقلة الحمقأ به فارسی خرفه
نامند وبعبرانی ارغیالم وبفرنگی یرغان سالی گویند نباتش کمتر
از زرعی واکثرا او مفروشن بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازك و شکننده و
برگش ریزه مایل بتدویر وگلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و
طولانی در دویم سردو تر و گویند و در دویم تر است آب او مسکن حده صفرا
وخون وقاطع نزف الدم ونفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات
وجهة حصاة وادرار نمودن بول وحرقهء او بواسیر ونواصیر وحرارة جکر وتبهای حاره
ورفع حب القرع و درد مثانه وقرحهء امعأ وتبرید دماغ و دردسر
حار نافع وضماد او باروغن گل جهة ضداع حار وسوختگی آتش واو رام حاره وبا
شراب جهة بثور سرد و با آرد جو جهة مقدمهء شقاقلوس وورم چشم وورم
دماغ وجرب وحکه وورم انیشین وشرا وجمره وآشامیدن او با ریوند جهة قطع تب
هجرب وحقنهء آن جهة درد انیشین حار وسیلان فضول امعأ
ورحم وضماد بیخش جهة ثالیل قوتر از نبات او ودر مزورهء صاحب تب وامراض
حاره بغایت نافع است ومضر باه مبرودین وضعیف الحرارة
وبالخاصیه مسقط اشتها واکثار او مورث تاریکی چشم ومصلح او مصطکی وکرفس
ونعناع وقدر شربت از آب او تا بیست مثقال است وفرش کردن
نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف‌تر وذر
ورشن جهة قلاع اطفال وغیر آن نافع ودر رفع تشنگی قویتر از نبات
اوست وگویند مضر سپرز ومعدهء بارده ومصلحش قند وقدر شربتش تا پنج درهم
وبدلش در اکثر امور بزر قطونا وبودادهء او قابض وغیر بودادهء او
ملین طبعست بقر الوحش نوعی از ایل است ومذکور شد بق به فارسی پشه است ودر

دویم گرم و خشك وبا اندك سمتی وبوئید او جهة
صداع مزمن واختناق رحم ولعوق سوخته او با عسل جهة سعال مزمن وبلع نمودن
زندهء او جهة رفع عسر بول ونفوخ او در مجرای بول جهة احتباس
بول وتفتیت حصاة نافع است وگویند چون هفت عدد آن را از نقبهء باقلی مثقوب بلع
نمایند قبل از نوبه جهة تب ربع مجربست وطلای روغن
به آب لیمو رفع اذیت کزیدن او مکند وچون زرنیخ وناشادر را با بیه گاو چمند روز
در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید ومحرب دانستهاند بقم
درختیست عظیم ومنبت او هند وزنگبار وبرگش مثل برگ بادام وگلش بسیار زرد
وثمرش مدور مایل بسبزی ودر آخر سرخ مشود و بعد از رسیدن
سیاه وشیرین مگردد چون دو شب آن را بخیسانند مدادی در غایت خوش رنگی
مشود و از چوب او صباغان استعمال مکنند و رنگ بقی مشهور است
در سیم گرم ودر چهارم خشگ وپنج درهم او کشنده است وگویند علاج پذیر
نیست وذر ور او جهة التیام قروح کهن وجراحات تازه وقطع
نزف الدم وغسول به آب او جهة نیکوئی رنگ رخسار وتقویه مفاصل نافع است بقم
بضم باو تشدید قاف وفتح آن بلغة یمن اسم جوز ماثل است
بقس به فارسی درخت شمشاد نامند و برگش مثل برگ انار واز آن کوچکتر وسبزتر
وساق او سفید وشاخهای او پریشان و خزان نمکند و
گلش سفید و در غایت عطریة و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دویم گرم و
خشك وبرگش سم حیوان خصوصا شتر وضماد نشارهء او با حنا جهة
تقویة موی ودرد سرو تفرق شئون که در استخوان سر است وبا سفیدهء تخم مرغ
وآرد گندم جهة استحکام مفاصل ووثی ووهن ونطول طبیخ برگ او
جهة خروج مقعد مجرب و تخمش قابض ومجفف رطوبات معده وامعأ وقاطع سیلان
لعاب دهان وضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهة
باد سرخ ونحلهء ساعیه وسعفه و با عسل وحنا جهة رفع آثار جلد نافع وقدر شربت
از تخم تازهء او که دانه را بیرون کند تا یك او قیه و از خشك او تا سه
مثقال است و شکوفهء او مقوی دل و دماغ وعرق او قویتر از شکوفهء نارنج است
بقثو فرثن بیونانی نباتیست برگش شبیه بتره تیزك و از آن
سطبر تر وتند طعم وساقش مربع وکلش شبیه بکل بادروج وتخمش مثل تخم کند نا
وبیخش مدور وسیاه مایل به زردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه
به بوی شراب ومنبتش سنگلاخها است گرم و خشك ومحلل وملطف ومقطع وضماد
برگش جهة جراحات عظیم وثالیل سنگوس وجذب خار وپیکان
از بدن وتخمش محلل قوی وبیخش با ماء العسل مسهل بلغم ومرة السودا او قدر
شربتش تا دو مثقال است بقلة یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از آن

ریزه تر و در کنار آبها مروید مایل به سرخی و بطعم است و در تنکابن وطبرستان اشکنی گویند وابن تلمیذ بتخم بستان افروز قسم ماده
سرخ مرز است در دویم سرد وتر ملین طبع ومرطب بدن وقلیل الغذاء ومطفی حرارت غریبه ومولد خلط صالح ومسکن تشنگی وسرفهء حار وضمادش

جهة جرب وحكه واو رام حاره ودر سرو جروح وقروح ورم چشم وثاليل وقروح باطنى وغليان خون نافع وبطئ الهضم ومضر مبرودين وقاطع باه
ومصلحش جوارشات وتخمش سردو خشگ ورادع وجهة امراض حاره واو رام شربا وضماداً مفيد ومضر كرده ومصلحش شكر وقدر شربتش تا سه مثقال است
بقلهء حامضه تره خراسانيه گويند قسمى از حماض بزرگ وزقست بيساق واز برگ كرتب كوچكتر وترش مزه ودر جاى نمناك ميروييد ودر افعال مثل
حماض ومضر عصب ومصلحش عسل است بقلة البرارى نباتيست از كاسنى برى كوچكتر وبيخش برروى زمين پهن مشود وگلش زرد بخلاف قثاء برى
كه بيخش بر زمين فر رفته است وطعم آن با اندك شورى وتلخى ودر آخر زمستان ميروييد در آخر نيسان ميخورند وتخمش شبيه بدائه پنبه در اول سرد ودر
رطوبه معتدل وگويند گرم و خشك است ومقوى احشأ ومعده جكر وجهة خفقان وبوى دهان وتقويه لثه وهاضمه وتب ربع وبلغمى نافع ودر جامعهء خواب
گذاشتنى موجب ديدن خوابهاى خوبست بقله الدماء نباتيست برگش شبيه به برگ بار تنگ واز آن ريزه تر وبرگش باريك وپر تعبه وبيرون
سياه واندرون سفيد واكثر منابت او بلاد ارمنيه وبلاد مغرب وخزر است وهر سال در بهار سبز مشود وتا اواسط تابستان ميماند وپوست
بيخ او را ميپزند تا مثل زفت مشود وچون به پيكان وحرمها بمالند بهر حيوانى كه بخورد وبخون او مخلوط شود در ساعت آن را بكشد ودر اندلس بيخ مقشر
از پوست آن را بجاى كندش استعمال مينمايند ودر نهايت گرمى وخشكى وسه درهم او كشنده تاست بقى بقلهء خراسانيه بقلهء حامضه است بقلة
الرمل بقلة البراريست بقلة مباركه وبقلة الزهراء وبقله لينه بقلة الحمقأ است بقلهء اترجيه ترنجانيت واو قسمى از بادر نجبويه است
ومذكور شد بقلهء عربية بقلهة يمانيه است بقلهء يهوديه هند باى بريست وگويند قرصنعه است بقلهء الغزال مشك طرامشيع است
بقلهء بارده لبلابست بقلة الانصار كرنب است بقلة الخطاطيف دواء الخطاطيف است وگويند عروق صفر است بقلة
القدس فودنج بريست بقلهء ذبيه وبقله الروم قطف است بقلة الحمقأ برى ابليو است بقلة الملك شاه تره است
بقلهء عايشه جرجير بستانيست بقار سطاحنين است بقسيس بيونانى بقس است بقسمات خبز الكعك است بقلة
الاوجاع بيونانى او را قاقاليا نامند نباتيست مغربى وبوادى افريقيه ودر طعم شبيه بانيسون وبا اندك تلخى ودر دويم گرم و خشك وجهة درد شكم
هر شخصى ودرهر زمانى مفيد است بقلة الضب با درنجبويهء صحرائيست بقلهء

دشتی تفاق است بقر کاو است وبهترین او گوسالهء یك ساله که است
که عجل نامند وبعضی اورا بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند وزرد او بهترین
سایر الوانست گوشت گاو زیاده از یك سال در دویم گرم ودر سیم خشگ
وغلیظ ودیر هضم ومورث امراض سواد وی وبعد از هضم تا مقوی بدن ومسمن
وقاطع مواد ورقیق وجهة اصحاب ریاضات وفتوق نافع وسبب
تعفن خون ومضر صاحب نقرس ومفاصل وقاطع حیض ومسدد واکثار او مورث موت
فجاه ومصلح او مهرا پختن و با عسل و سرکه و ادویهء حارهء ملطفه
مثل دارچینی وهمچنین سکنجبین و شیرینیها سوای خرما موافق است و مرق او که
چربی نداشته باشد با سرکه جهة صاحبان معدهء مراری وجکر
نافع ومانع انضباب مرار بمعده وامعاء وانتشار صفر است ومدر بول وجهة یرقان نافع
وخوناب کباب پیچربی او جهة کشتن کرم و گوش و سوختگی آتش به
مفید و شاخ او در دویم سردو ودر سیم خشك وآشامیدن یك مثقال سوختهء او با
آب سرد قاطع رعاف و با شراب قاطع اسهال وذرور آن و
سوهان کردهء غیر سوخته جهة نزف الدم وجلای دندان والتیام قروح نافع وسم
سوختهء او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهة اخراج
حب القرع وتقویه باه ومداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهة رفع سپرز
مؤثر وپیه او در افعال بهتر از بیه خوك وزهرهء او تا چهارم کرم و خشك
وجهة رفع سپرز مؤثر ودر معاجین جهة صاف کردن منی وآشامیدن او با عسل جهة
حکه ومرض آتشك وطلای او جهة قروح خبیثه وگزیدن عقرب
وجانوران وتسکین درد زخمها ودرد قضیب وفرج وغلاف خصیه وتحلیل ورم او وبا
بوره وطین قیمولیا جهة جرب متقرح وبرش وسبوسهء
سرو فرزجهء او با ادویه ء مناسبه جهة احتباس حیض وثیقهء رحم واکتحال او با غسل
جهة بیاض چشم وقطور و با شیر زنان و شیر بز جهة چرك وگوش وکرانی
سامعه وجراحت گوش وبا مراهم جهة منع چرك زخمها وغرغرهء او با عسل ومالیدن
در خارج جهة حناق وطلای او جهة قروح مقعد مفید وبانطرون
و سنگ رخام جهة خزاز مفید وقضیب مجفف سوهان کردهء او را با تخم نیمبرشت
خوردن بغایت مبهتی وبخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام و
اسقاط جنین ومغز ساق او جهة تلیین او رام صلبه وشقاق وبواسیر وشقیقه واستخوان
سوختهء او مانع زیاده شدن آکله وآشامیدن
خون او بقدر یکوقیه که کرم باشد کشنده و ضمادش با آرد جو ملین او رام وذر
ورخشك او جهة حبس کردن خون جراحت ومنع ورم بغایت
مفید وضماد خون تازهء او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة نقرس و درد
مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشتر یکه از شاخ چپ

روز تعفین نمایند و بگذارند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم او ستم قاتل است و چون با بزر البنج قدری از او نفوخ کنند بیهوش مسازد

وگویند آزموده است و خواص بول او در بول مطلق سرگین او در اختا وشیر او در لبن مذکور است بکا درختیست معروف در مکه معظمه شبیه
به بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن ادور وآب سفیدی که از آن مچکد از ماندن سرخ نمشود وبخلاف دمعهء بشام در دویم گرم وخشك و
منضج صلابات ومسواك چوب او ودمعهء او جهة تقویه لثه ومنع آفات دندان وخاکستر او جهة التیام قروح وبرگش محلل رمد رتخمش مقوی معده
وجهة سرفه واو رام بلغمی وسوداوی نافعست بکمون لغة فارسی وبه عربی عرفج نامند از جملهء یتوعات ودر کنار آبها میروید شبیه بدرخت
سماق وساقش زیاده برنچعدد نمشود ومایل بسرخی وبشیردار وخمسه اغصان او را از این جهت گویند و برگش شبیه به برگ کاج و پیچیده وگلش سفید و
درهم وتخمش شبیه بشاه دانه واو راحب الفقد دانند در سیم گرم وخشك ومفتح سدد احشا وبجهة سپرز بغایت نافع وچون زن در سالی یك عدد آن را
شاولنماید در آنسال حامله نشود واگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نشود وبکام حب الآس است بکاین بهندی آزاد درختست
بکرشه غشنه است بکیر بهندی خیار شنبر است بکری بهندی مغز است بکورتن بهندی علیق است بکان بیت بهندی
خشك است پکاپت بهندی پنجنگشت است بلسان درختیست بقدر درخت سقز وبرگش شبیه به برگ سداب واز آن سفیدتر ودر
بوی شبیه باو ومنبت او عین الشمس توابع مصر است ودر طلوع شعرای یمانی ساق درختها را شکافته آبهای آن که مثل صمغ منجمد مشود وروغن
بلسان است ومؤلف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم است واز چوب بشام وسایر اجزاء میسازند وبه دستور بجای جت بلسان ثمر
بشام را عطاران مفروشند ضماد برگش جهة گزیدن عقرب وطپنج او جهة تحلیل نفح ورياح غلیظه وقطور مطبوخ او جهة درد گوش وضماد پنج درخت
مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهة ثالیل ومربای پوست تازهء او با عسل جهة تقویه معده ورفع رطوبت آن نافع وچون شاخ وبرگ آن را
پخته وآب آن را با روغن بجوشانند قائم مقام روغن اوست وخواص حب وعود ودهن او در مقام خود گفته مشود بلبوس لغة یونانیست و
به فارسی ریز وتخله پیاز نامند وبه عربی بصل الذئب وآن پیاز تو برتو نیست بلکه یکدانهء سیرو پوست او سیاه ومنسج وبرگش مثل برگ پیاز
وعریض تر از آن ودر طعم وبوی شبیه به پیاز وبترکی داغ سوغانی ودر لرستان نرم طرم نامند وبیخش از باران بزرگ مشود واندك تلخ ومایل
بشیرینی واز ماکولاتست وابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است وکوچك ومطاول

ورنگش ارغوانی وزنان واز آن کللونه میسازند وچون تخم مرغ را
با او بجوشانند مثل روناس رنگ مکند وبه پیاز نرگس شبیه وبرگش مثل کراث
وگلش شبیه به بنفشه وطعمش باجلا وتست در اول سیم گرم و خشك
وگویند در آخر اول خشکست ومهیج باه وجالی وجاذب خون بظاهر جلد ومسمن
وضماد برگ او برکمر وحوالی قضیب جهة تقویة باه وبه دستور جهة التوای
عصب وکوفتگی استخوان وبا عسل جهة تقویة بدن که سست شده باشد وگزیدن
سگ ودیوانه وبا فلفل جهة درد معده وبا زردهء تخم مرغ جهة کمنهء
تحت چشم وبا ادویهء مناسب جهة ثالیل مسماریه وبا سکنجبین جهة بثور لبنیه وبا
آرد جو جهة شکاف عضل وناخن وبا خانق النمر جهة گلف وبهق وآثار
قروح وبا سرکه جهة غرب وطلای پختهء او در زیر خاکستر بابورهء ارمنی جهة
نخالهء سرو زخمهای تازه وحمول او جهة اخراج جنین ومشیمه نافع ومولد
خلط غلیظ ومضر عصب ومورث مغص ومصلحش کاسنی وشیر تازه باعسل وترضی
او که در سرکه پرورده کنند محرك باه مرطوبین ومشتهی طعام است
بلیلج ثمر درخت هندیست مایل باستداره وبزرکتر از عفص شبیه بهیله چینی وپوست
او رقیق تر است از پوست هلیله ومستعمل پوست اوست
در آخر اول سرد ودر آخر دویم خشك وملطف وقابض ومقوی معده واشتها
وبالخاصیه مسهل سواد او بالطبع مسهل صفرا وقاطع رطوبات
وصداع وبخارات وجهة بواسیر وبو دادهء او جهة اسهال مزمن نافع واکتحال او جهة
ومعه مفید ومضر سفل ومصلحش عسل وشکر وقدر شربتش تا
سه درهم وبدلش آمله مقشر است بقدر ثلث وگویند شکوفهء حنا مثل آن وثلث آن
مورد وسندس آن هلیله سیاه است وچونروزی نیم درهم اورا
با نیمدرهم شکر وآب گرم بنوشند ومداومتن نمایند جهة قطع سیلان آب دهان
وتقویه باصره بسیار مفید است بلوط بلغة طبرستانی دار
ازی نامند وبه فارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز وقسمی مسدیر را بهش نامند
واز قسم مستطیل لذیذتر ودرخت او شبیه
بدرخت فندق وآنشاه بلوطست دماکول اهل بلاد وابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی او
بلوط وبلوط را دو قسم شمرده اند ومؤلف ملا یسع سه قسم
ذکر کرده واین اصوبست ودرین صورت شاه بلوط نیز از اقسام اوست ومستطیل نیز
دو قسم مباشد یکی ماکول ودیکری با مرارت وغیر ماکول
چنانکه در دیلم وطبرستان مشاهده شده است وامین الدوله از محمد بن احمد واو از
جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یك سال بلوط بار مدهد
و یك سال عفص وشیرین ماکول او در اول سرد ودر دویم خشك ونایت مناب
عفص است وقابض ومغلظ وحابس اسهال مزمن ونفث

الدم ونزف الدم وجهة سحج وسلس البول وتقطير البول وقرحهء امعأ وخفقان وغثيان
كه از فم معده باشد نافع وضماد او با پيه خوك
نمكسود وجهة ورم حالب واو رام بلغمى وسوختههء او جهة قلاع وقروح ساعيه
وحمول او جهة قطع سيلان رحم نافع ونان او ثقيل ومصدع و

مولد سودا ومسندد ومصلحش سکنجبین وقرند وقدر شربتش از یك مثقال تا پانزده مثقال وبدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزأ بارد
و یا بس است و ریشهای باریك او یا بس تر ودر قطع سیلان رحم وامثال آن نافع وبرگ او جهة التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و
جهة آکله مفید است و چون بلوط را با ضیم وزن او کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کند قاطع سلس البول وبول فراش وادرار مدی
ومنی ومجفف نار فارسی است ومجرب دانستهاند وآبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد وجهة خضاب ابرو بهتر از خطاط است وجفت البلوط
که پوست رقیق اوست وبر مغز او ملاصق است مجفف قوی ورادع وجهة جراحات وحبس سیلان چون و رطوبات شربا وضماد او جهة فئق ضماد انا فج
وبدلش گلنار است وگویند پوست انار ومورد بالسویه بدل اوست وقدر شربتش یك مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با اندك حرارة
وقض وبیس او کمتر از بلوط است وغذائیة او غالب وبا قوهء جالیه ومسمن بدن ومولد پیه کرده ومشوی او با اشربه مبهتی ومهیج باه ومقوی بدن وجهة
رفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط ونفاخ واقسام بلوط مضر حلق وسینه است ومصلح او بزرحند قوقی وشکر وسکنجبین و
چون پوست درخت او را مهرا پخته و یك شب بر موی کماد کنند وبعد از آن باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط در
سمیت مثل پوست شلتوکست بلوط الارض اسمیست مشترك بزکماذریوس وبربیخ نباتیکه برگش مثل برگ کاسنی عریض ومنبت او ریگزارها
وتحت کولان که نوع نرا سل است واو جدار وار سفیداند اندلسی است وطعم او شیرین و با اندك تلخی در دویم کرم و در اول خشك و قاطع فضول ومفتح شدهء
اعضای باطنی ومدر بول وحیض ورافع علل سپرز وضمادش جهة پاك کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاد ومنع زیادتی قروح نافع وقدر شربتش
از یك درهمست تا سه درهم بلوطی نباتیست برگش شبیه به برگ شیر وسیاه لون وبد بو وشاخهای مربع وسیاه وبرشاخ وبرگش چیزی شبیه به پشم و
گلش مدور وزرد واغبر است گرم ومحلل وضماد برگ او با نمك جهة گزیدن سگ دیوانه وپختهء او در زیر خاکستر جهة نواصیر مجرب دانستهاند وبا عسل
جهة پاك کردن زخمها نافع ودر افعال قائم مقام فراسیون ودو وزن او بدل او
فراسیونست بلح بحاء مهمله ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد
مایل بشیرینی نشده باشد وغورهء خرما نامند وداخل اکثر طیوب مکنند در اول دویم سرد ودر آخر آن خشك وبا عطریه وقابض ومقوی معده وجگر
وقاطع قی صفرا وی واسهال مزمن وادرار بول وسیلان رحم وخون بواسیر ومقوی لثه

وصماد او ملصق جراحات تازه ومقوی عصب مسترخی
وخوشبو کنند عرق ومداومت اکل او قاطع جذام ومضر شش وسینه ومولد خلط غلیظ ومولد ریاح ومصلحش عسل وشربت خشخاش وبنفشهء مربا و
قدر شربتش ودر همست وجز اعظم سگ ورامك است و چون آب او را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ شود و در چشم کشند جهة قطع دمعه وجرب
وسلاق مجربست ملجته بحامهله بلغة مغربی گیاهیست که بر روی زمی منبسط نمشود و شاخهای او باریك وسرخ و بهم پیچیده شبیه به پیچیدن
کرمها به یکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر مشود وگلش سرخ ومفید است گرم و خشك ومقطع ومحلل وغرغرهء عصارهء او و طبیخ او جهة اخراج زلونی
که در خلق مانده باشد نافع وخوردن او در طب مستعمل نیست وضماد او محلل قویست بل بلغة هندی اسم خیار هندیست بزرگتر از خیار کبر و تخم تلخ ومغربی
چرب وپوست ثمرش سیاه واندرون او سفید مایل بزردی ومستعمل تخم اوست در آخر دویم گرم وخشك وباقوهء قابضه ومقوی احشا ومحلل صلابات
عصب وجهة فالج ولقوه وسایر امراض بلغمی وبواسیر ورياح ورطوبات غریبه وبا جوار شات جهة تحلیل ریاح بواسیر و غیر آن نافع وقابض طبع ومبهتی
وبخور او جهة بواسیر بسیار مفید وقدر شربتش تا یك مثقال ومصدع محرورین ومصلحش گشنیز است و مؤلف اختیارات بدیعی بل وشل وقل را اجزای یکثمره
دانسته ونه آنچنانست بلا در لغة هندیست وبه عربی حب الفهم وثمر الفهم نامند بار درختیست شبیه بشاه بلوط وپهن ومستدیر وسیاه ومغزش بنفش
ودر درون او مثل مغز بادام وشیرین ومابین پوست ومغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلا در نامند ودرخت او بقدر درخت کردکان وبرگ عریض
واغبرو شد بو وخوابیدن در سایهء او باعث سکر وسبات وعسل بلا در در چهارم کرم وخشك وپوست او در میم ومغز او در سیم گرم ودر اول خشك وبیمضرت
ومبهتی ومهبنج باه وعسل او را مخلوط بروغن گاو باید استعمالنمود ومحلل ومسخن وملطف ومقرح جلد وجهة امراض بارده دماغی وعصبانی ورطوبی وتقویه حفظ
ودهن ورفع رطوبات ورياح وتقویه اعصاب ورفع سلس البول ونسیان وفالج ولقوه ورعشه وخدرو اختلاج وقطع ثالیل وسم وسایر آثار جلد
نافع ومضر محرور ومحرق خون ومورث بیوست دماغ وجوشش دهان وبدن وجنون وسرسام ومالیخولیا ومصلحش روغن کردکان ومغز کردکان تازه وماء
الشعیر ودوغ وهندوانه ودو مثقال او کشنده است وقدر شربتش از ربع درهمست تا نیمدرهم وبدلش بینجوزن او فندق وربع آن روغن بلسان وسدس
او نفط است واکتحال او در چشم چهار پایان مورث بیاض چشم ورافع آن خریق وضماد او با ادویهء مناسبة غیر مقرحه جهة جمیع امراض بارده نافع وبخور

او زایل کنندهء بواسیر است ومسقط دانهء اوست وپوست بلا در مبهتی وجهة حفظ سیاهی مو بغایت مؤثر است خصوصا هرگاه با روغن بطم تدیرا وکرده
باشند بلسکی نباتیست پرشاخ وخشن ومربع وسابق وشاخهای او دراز وبرگش متفرق وشبیه ببرك روناس ومایل باستداره وگلش سفید

وتخمش صلب ومدور ومیان او مایل یکجی وچوپانان شیر را به او صاف مکنند ولهذا مصفی الرعاة نیز خوانند مرکب القوی وحرارت وبیوست اذغالب
وتلطف وپنج درهم از جرم او وبه دستور نیم او قیه از عصارهء او جهة گزیدن افعی افعی ورتیلا نافع وقطور عصاره وآب مطبوخ او با روغن گل جهة درد گوش و ضمادش با پیه خوك جهة ابتدای خنازیر مفید است بلبل مرغیست معروف بقدر عصفوری وخوش الحان در سیم گرم وخشك وبغایت محرك
خصوصا بیضه ومغز او وسرکین او بسیار جالی وبا قبض وضمادش جهة رنگ رخسار واز الهء گلف وشعر زاید اجفان وحمول او جهة اخراج جنین مؤثر
وخاکستر پر او جهة التیام جراحت وخوردن خون گرم او جهة تصفیهء صوت وشش مفید است بلور بلام مشدده مفتوح سنگی است سفید وشفاف
وسست وبه فارسی بلور نامند اکتحال اوجهة بیاض وسبل وجرب وتعلیق او جهة ارتعاش اطفال واز خواب جستن مؤثر است بلوط الملك شاه
بلوط است و در بلوط مذکور شد بلن عدس است بلسن به عربی طین ابیض است بلوسیطون گلنار است بلنجشك بجیم وکاف فر بکمشك
است بلنطس بلغة اندلس وبقلهء یمانیة است بلسامن بیونانی اسم بلسانست بلسیقی بیونانی حرف بابلی است بلاسقین بلغة
بربری حرف بریست بلار عرطینثا است بلمون وبکمون به فارسی اسم عرفج است بلطاون بقلهء یمانیة است بلغة یونانی بلبوسا
سورنجاست بلواسه شقراق است بلارج لقلق است بلابس بسریانی بلبوس است بلحیه بحاء معجمه بهرامج است بلجاسف
برنجاسف است پل بهندی بزر بقله الحمقا است بلهر بلغة هندی باقلی است پلپلمور بلغة هندی فلفلویه است بلاوه بهندی است
بلادر است بلی بهندی سنور است بلد بهندی بقراست بل بهندی ثمر اشجار است بلوت بترکی اسفنج است بلاغ اودی
بترکی حرف الماء است بل شیرین بشیرازی طرایثث است پلنگ اسم فارسی نر است بلاخوار بلغة تنکابن حوشیطا ست بلهیم
بلغة دیلمی غالیس است بنفسج معرب از بنفشه فارسیست وبه عربی فرفیر نامند وبیونانی ابز ودر اول سرد ودر دویم تر است و گویند در اول سرد
وتر است و بعضی در اول گرم ونز دانستهاند مسهل صفرا ومسکن عطش وحده خون وحمیات حاره وخفقان وغشی وسوم ومحلل او رام ولطیف
وجهة صداع حار وسرفه وخشونة سینه وحلق وحرقه مثانه وبول ودر وگرده واحتباس بول او ذات الجنب وخناق وذات الریه وصرع لطفان
ونزلات وزکام نافع وچند روز مداومت نمودن دو درهم تا چهار درهم با آب سرد

جهة دفع اسهال صفراوی لذاع مجربست وسه مثقال سائیده
او با شیرخشت وشکر وامثال او مسهل سریع العمل وسرشتهء او با شیرهء کلقند جهة بتهای مرکبه بیعدیل وگویند کل تازهء او قاذر هر سموم وحیوانات است
نطول طبیخ او جهة رفع بیوست دماغ واعضا وضماد او جهة صداع حار واورام حاره وشقاق ودر مقعد مفید واکثار او مورب ضعیف
دل و باعث کرب وثقل معده وغثیان والتهاب در تیهای حاره ومصحلش اندکی از انیسون وبدلش نیلوفر برگ خبازی ودر سعال کل کاو زبانست
وقدر شربت از جرم او تا پنج مثقال او در مطبوخ تا ده مثقال وخوردن آب برگ او با ثلث او شکر جهة خروج مقعد اطفال بغایت مؤثر وضماد
او جهة او رام حاره والتهاب معده وچشم ونتو مقعد ونرم کردن اعصاب وجرب صفرا وی وحکه بیعدیلست وروغن بنفشه سرد وتر ومنوم
وجهة جرب وحرارت جسد وخشکی دماغ وسینه وسرفه وریختن مو ونرم کردن اعصاب وسفاصل وحفظ صحت ناخن ومکرر آشامیدن دورهم
او بعد از تعریق در حمام جهة ضیق النفس وضماد او با موم برسینه اطفال جهة سعال بغایت مؤثر وقطور او در احلیل جهة حرقهء البول و حرارت مثانه و؟؟
او جهة درد سرحار و بخوابی مفید وبدلش روغن نیلوفر است وتدهین او برناف جهة رفع سعال مجربست وچون اسفنج را یا پنبه به روغن بنفشه آلوده
بر مقعد ضماد نایند در تنویم عدیل ندارد وطریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و یا بادام مقشر درکیسهء کرباسی کرده وکرر بمالند و خشك کنند تا
مغز بادام وکنجد رنکین کرد و پس آن را کوبید روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد بنطافلن اسم یونانی وبمعنی وخمسه اوراق است وغیر اثلق است که به فارسی
بینجنگشت نامند وبیونانی بنطا وقطران نامند وبمعنی ذو خمسة اصابع است وبنطافلن نباتیست
شبیه به بنچکشت وشاخهای او باریك‌تر وبقدر
شبری وبرگش شبیه به برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین برگ او مثل اره وگلش ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که گلش مایل به سرخی واذر فست
و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه تر وچون بدست مالند بوی او با عطریه؟؟ به بسباسه و نبات او قریب بدرخت انار ونبات
نبطافلن بقدر او نمینود وشاخهای او بصلامت شاخهای اثلق نیست وثمری ندارد واثلق را بزری بقدر فلفل مباشد ومنبت هر دو نزدیك
آبهاست وبیخ بتطافلن مایل بسرخی وطویل وغلیظ وکثیر المنفعة است وجمیع اجزای

او در حرارت قریب الاعتدال ودر سیم خشك وبعضی در دویم
کرم دانسته‌اند ومجفف قوی وبیلدغ وحدت ومحلل وتریاق سموم ادویه تاله
وعصاره‌ء پنج او جهة اسهال و درد جکر وشش وقرحه‌ء امعاء مفاصل و
عرق النساء وصرع وغرغره‌ء او جهة منشونه خلق ودرد دندان مجرب دانسته‌اند
وضمادش جهة منع زیادتی قروح خبیثه وطلای مطبوخ او بسرکه جهة خنازیر

واو رام صلبه وحمره وداخس وبواسير كه دانهء او ظاهر باشد وجرب نافع وسه مثقال عصارهء بيخ او جهة سموم ادويه و تا دو مثقال از برگ او
با ماء العسل جهة تب ربع وغير خالص وتب بلغمى و مداومت شرب نه قيراط عصارهء برگ او جهة يرقان مجرب يرقان وآشاميدن وضماد نمودن او جهة قطع نزف الدم ظاهرى وباطنى وتضميه او جهة قيلهء امعاء و با نمك وعسل جهة جراحات ونواصير ودتاخس وذر ورا وجهة التيام جراحات بغايت مفيد و
افتراش او باعث تقليل احتلام وسعوط او جهة حذر است و چهار پايان كه بعد از سعوط آن مقدار حركت دهند كه عرق كند مجرب يافتهاند ومضر معده
ومصلحش سكنجبين وقدر شربتش از يك مثقال تا سه مثقال وبدلش در تريا ق اسقولو قندريون ودر صرع زمرد وچون برگ چهار عدد شاخ آن را جهة تب
ربع وبرگ سه شاخ او را جهة غب دو وشاخ او جهة بلغمى ويكشاخ جهة تب يومى بنوشند بالخاصيه رفع منمايد و چون يك ماه هر روز برگ يك شاخ آن را بخورند
صرع مزمن را دفع مكند بنج بلغة ديلمى كيچك گويند چه غلاف او شبيه است بقفير كوچكى وآن نباتيست برگش شبيه به برگ با درنجبوبه وغليظ ومشقق ا
الاطراف وساقش غليظ ومانند پشم چيزى بر او ظاهر وثمرش غلاقهاى متراكم در تحت اوراق شبيه بكل انار ومملو از تخمى غير مدور شبيه بحلبه وبسيار
از آن كوچكتر وقسم سياه را گلشن بنفش مباشد وقسم سر خرا گل مايل به زردى وقسم سفيد ومستعمل در شرب سفيد اوست و بعد از يك سال
قوتش كم مشود واقسام او سرد وخشك اند سياه او در چهارم وسرخ او در آخر سيم وسفيد آن در اول سيم وسفيد آن در اول سيم ومخدر ومنوم ومانع سيلان رحم ورطوبات
ومقوى اعضا ومانع نزلات ورادع ومجفف ومسكن صداع مزمن وضربان مفاصل ونقرس وعرق النسأ وضماد عصارهء او با آرد جو جهة او رام حاره
و درد گوش و چشم وبا شراب جهة نقرس وورم خصيه وپستان وطلاى او بعد از كندن موى مانع روئيدن او بشرط تكرار ومطبوخ او بسركه وبا ثلث
اوافيون مجفف قروح وطلاى رماد او بادار چينى وزنجبيل وعسل وبهترين ادويهء درد معده وشرب وبخورا وقاطع نزف الدم وفتيلهء او با انجير بهترين
ادويهء بواسير وامراض مقعد است وچون برك وشاخ تازهء سبز او را در عصا يد طبخ دهند بغايت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز
مشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع بتى كه با حرارت ورطوبه باشد وبخور او جهة جرب دست نافع وشش قيراط او جهة نفث الدم
وسرفه وضماد برگش جهة آكلهء استخوان وطلاى پختهء او با زردهء تخم مرغ يا پيه جهة درد مقعد وكنج ران نوخصيه نافع و با آرد باقلى جهة منع بزرگ شدن پستان

وخصیه وبا عسل جهة درد خصیه وفرزجهء او جهة قروح رحم ورطوبات او مفید وبا بزر البنج جهة سرفه ونزله ونفث الدم وتسمین بدن وبا ماء العسل ونیم
وزن او خشخاش جهة منع ادرار حیض ونزف الدم سایر اعضاء وبا افیون جهة رفع بخوابی وسنون باقطران جهة درد دندان وتا کل او وبخورش جهة
کرم دندان ومضمضهء طبیخ بیخ او جهة درد دندان وضماد شن جهة درد جگر مزمن نافع وقدر شربتش از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا
شش قیراط و از سیاه او چهار قیراط وقدر چهار درهم او کشنده است وبدلش افیون ومورث سد رود وار وخناق وجنون ومصلحش عسل وانیسون راست
و روغن او که بزر النج سفید را کوبیه با آب خمیر کرده در افتاب اندك خشك کرده افشرده باشند تدهین جهة قروح صفروای سروجرب وحکه وسعوط
او جهة رفع بخوابی و درد سرحار وقطورش جهة درد گوش وحمو لش جهة صلابت رحم نافع است وچون بزر البنج رتا بنصف او تخم کاهو وثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام ومالیخولیا و وسواس وشدی نفس است شربا وتدهینا وسعوطا بندق معرب از فندق فارسیت وبه عربی
جلوز نامند در آخر اول کرم ودر اول خشك ومبتهی ومقوی امعأ خصوصا معای صائم وزیاد کنندهء جوهر دماغ وقلیل الغذاء ویکوقیهء او با ماء العسل جهة
سرفهء مزمن وبو دادهء او با اندك فلفل منضج نزلهء بارد وموافق سینه وشش وبا انیسون جهة خفقان وهزال کلیه وحرقه البول وتقویه باه وسموم
بارده وزهر عقرب نافع وضماد سوختهء او با بیه خرس وبیه خوك جهة دا الثعلب وبا روغن زیتون چون بریا فوخ اطفال بمالند جهة رفع ازرقی اطفال
شیرخوار وسرخی مو بغایت مؤثر وآشامیدن او با انجیر وسداب بعد از طعام جهة سموم اغذیه وبا شکر وعسل جهة سرفه مفید وگذاشتن دانهء او در
چهار رکن خانه وهمچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب ومولد ریاح واغلظ مغزها ومضر معده ومهیج قی ومصلحش ماء العسل وفایند وسکنجبین
وجلاب وبدلش مغز کردکان وحب الصنوبر وقدر شربتش تا بیست ذرهم وچکانیدن ممضوع ودر چشم جهة طرفه وپوست سبز او بغایت قابض ودود انك او
حابس اسهال کهنه وجفت او به دستور که پوست لاصق مغز است وروغن او گرم وخشك وجهة سرفهء بارد ودرد سینه وجکر که از برودت باشد و
تدهین او جهة گزیدن عقرب ورتیلا نافع ومضر معده ومصلحش هییه است بندق هندی رته است وآندانه ء ایست بقدر فندق وپوست صیقلی و
وصلب وبارقهء وشفاف وتیره رنگ مایل باندك سبزی ومغز او سفید مایل بزردی در آخر دویم گرم وخشك ومقوی هاضمه معده واعصاب و
اعضای مسترخیه وجکر شربا وضمادا وقاطع رطوبات ونزلات وجهة فالج ولقوه

هیضه وصرع غلیظ نافع ومداومت او بغایت
هیج باه مأیوسین عصاره او مسهل سودا وبلغم وزرداب وصفرای جمیع بدن بی
اکراهی حتی اینکه باعث رفع برص وگلف ونمش ویرقان میکردد وهجده
قیراط وبا شراب یا سکنجبین رافع قولنج ویك مثقال پوست او جهة گزیدن عقرب
ورتیلا شربأ وضمادا وجهة تب ربع واسهال وهیضه شربأ وجهة

صداع وشقيقه وريح وسبل وغشاوه ولقوه وفالج وسدر وريج الخشم كه عباره از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفل وبخور پوست ملاصق
مغز او جهة جنون وام الصبيان وضماد او با سركه جهة خنازير ورياح كمر وپشت وصرع اطفال واكتحال طبيخ او با سرمه جهة رفع احولى ونزول آب و
دو درهم از بيخ درخت او جهة ذات الجنب بارد وربو وسرفه ونفث الدم وفرزجهء مغز او جهة اخراج جنين واحتباس حيض ويك درهم او جهة درد رحم
وقدر شربتش از نيم مثقالست تا يك درهم وچون در هر مثقال او نيم دانك محموده داخل كنند در اسهال بغايت سريع الاثر كردد وهر گاه دو درهم او را كوبيده
در سكنجبين يا جلاب مدتى خيسانيده پس آن سكنجبين را با عدس يا جو مقشر وگوشت مرغ طبخ بليغ داده مرق او را با قدر سقمونيا بنوشند باعث اخراج
اخلاط مختلفه مىگردد و در انتفاع بيعديل است بنگ پوست درختيست خوشبو شبيه بيوست درخت توت وگويند پوست درخت امغيلان
يمنى است واكثر را اعتقاد آنكه بنك آهن يمنى وهنديست ودر آس مشروح كشته در اول گرم وخشك و با عطريت ومقوى معده وجگر ودماغ وقاطع
اسهال صفراوى وغثيان ومدر بول ومبهتى وجهة طحال وبتخفيف رطوبات نافع وطلاى او مانع عرق و خوشبو كنندهء او و قاطع رايحه نورده ومنقى
وجلد ورطوبات تحت او وقدر شربتش تا پنج درهم است وبدلش آس است بنقه دانه ايست شبيه بعدس و از آن باليده تر و به شيرازى
مشو گويند قسمى از ختلر وبه سفيدى وتدوير او نيست سرد و خشك باعتدال وقابض ودر خواص مانند عدس وضمادش جهة فتق و اسهال وذرور او
جهة قروح ساعيه نافع او اكثار او مولد سودا ومصلحش روغن است بنات وروان حيوانيست سرخ لون وپر او رقيق ودر حمام و قربت
آبها وجاهاى متعفن مباشد وبيضهء او شبيه بلوبيا است در دويم گرم وخشك ومحلل ومجفف وآشاميدن سوختهء او تا يك مثقال و نيم با عسل
جهة احتباس بول ورفع سموم واسقاط نمودن جنين وعسر النفس وحرقة البول ودرد رحم نافع وقطور مطبوخ جوف او بروغن زيتون جهة درد گوش
و به اضافهء موم و زردهء تخم مرغ جهة درد رحم وكرده واجتباس بول ضمادأ بغايت مفيد وچون آن را با قردمانا واندكى از فسافس كه به فارسى ساس گويند با
روغن زيتون بجوشانند تا مهرا كرد وجهة بواسير وامراض مقعد گويند مجربست وبا انجير جهة قروح ساق نافع وبيضهء او در رفع قروح مذكور بيعديل
وخوردن او با ماكولات مورث برص ودود زرنيخ ونوشا در باعث گريزانيدن اوست
بن بسكون نون اسم مرى است بن بنشديد نون بلغة
يمن اسم قهوه است بن بفتح باو سكون نون بلغة فارسى اسم جهة الخضر است بنثومه

بلغة اندلس خرفطانست بنبر سپستانست بنج
جبلی ورومی شوکرانست بنفسج الکلاب شابانج است بنات الرعد فطر است بنات النار انجره است پنجشکزوان
اسم فارسی لسان العصافیر است بنطرون بیونانی بورق است بنات الشیخ هدبه است بناست بلغة فارسی علك البطم است
بنومر تلخه اسم فارسی عدس المر است پنجنگشت به فارسی اسم اثلق است بنطار قطران اسم یونانی وبمعنی وخمسه اصابع است وبنطافلون
را نیز به این اسم خوانند بندواش بلغة تنکان ثیل است بنطاطلوس بیونانی بنطافلن اسم وبمعنی وخمسة اقسام بنطاطانیس
یونانی وبمعنی وخمسة اجنحه و اسم بنطافلن است بنکار علا اسم سریانی بسفایج است بنکن اسم هندی بادنجانست بنوسا اسم هندی
بنفسج است بنولی اسم هندی حب القطن است بندا اسم هندی مرز است پنیر مایه اسم فارسی انفخه است پنیرك اسم فارسی خبازیست
پنیر به فارسی جبن است پنیر خرما به فارسی جماز است پنبه به فارسی قطن است پنبه دانه به فارسی حب القطن است بنفشه شك
اسم فارسی شابانج است پنبوق اسم ترکی قطن است پنبه کهنه اسم فارسی قظم است بنك اسم فارسیی قنب است وبهندی حایر مغنلایر
به این اسم نامند پنیرك بستانی اسم فارسی ملوخیا است بنکو بشیرازی بزرقطونا است پنهی اسم هندی او سپند است بنکره بهندی
حضض است پندری بهندی ساقست پنروجن بهندی طباشیر است پند تکر بهندی اسارونست بوزیدان
پنجیست سفید واطول از انگشتی وصلب ومصمت وبا خشونت وبه عربی مستعجل نامند وآن نوعی از مستعجل است و فرق میان دو نوع آن خطوط
کثیرهء بوزیدانست بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است ومیگویند لعبهء بربریست وفرق میان هر دو حلاوت بوزید انست ولعبه کره دار وشبیه بسورنجانست
در آخر دویم گرم و خشك و با رطوبت فضیله ومبتهی ومحرك جماع وبالخاصیه مسهل زرداب وملطف وتریاق سموم بارده ومسمن ومفتح شده جکر و
سپرز ومنقی معده وعصب ومسقط جنین وجهة استسقاء ورفع کرم معده وادابهء اخلاط غلیظه ودرد مفاصل ونقرس وباقر دمانا جهة بواسیر
نافع ومضرانیشان ومصلحش عسل وخردل وقدر شربتش تا یك مثقال ونیم وبدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند بوزنش وج ودر تر یافت نیموزن او زرینا و
وزراوند طویلست پوش دربندی قرصی است متخلخل از نباتی ترتیب میدهند ونبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا و تخمش مدور و از شاه

دانه کوچکتر و مایل به زردی در دویم ورادع وملین و طلای اوجهة اورام حاره وتحلیل ومنع زیادتی آن واوجاع حاره ونقرس ورمد وصداع
نافع وبدلش شیاف مامیثا وحضض بونیون بیونانی نباتیست ساقش به قدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس و لطیف‌تر از آن و گلش شبیه

به گل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دویم گرم و خشك و تند وجالی ومفتح ومحلل ریاح ومغص ومدر بول ومسقط مشیمه و کرم شکم ومستعمل برگ و تخم و عصارهء او جهة کرده و مثانه وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمك جهة خنازیر وحمول او جهة اخراج کرم امعأ مفید ومصدع ومغشی ومصلحش عناب و شیر تازه وقدر شربتش تا یك مثقال و از تخمش نیم مثقال وبدلش کندر است بولا مونیون بیونانی قسمی از مخلصه است
و گیاه او ما بین درخت وحشیش و شاخ او باریك و بسیار شبعه و برگش از برگ سداب اندك بزرگتر و بر اطراف شاخهای او چیزی مستدیر و کوچك
و درآن تخم سیاه وبیخش شبیه بدرونج وسفید ودراز وباصلابه وتلخ ومنبت او زمینهای درشت وکوهسار ومستعمل پیج اوست ودر آخر دویم گرم و خشك ولطیف ومجفف وجهة درد ورك وقرحهء امعأ وبا سرکه جهة صلابت سپرز وباشراب جهة گزیدن هوام وبا آب جهة عسر البول وعرق النساء
وبا شیر تازه جهة تفتیت حصاة نافع وسه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربیرا بکشد پس ثانیا تناولنماید وتعلیق او
مانع گزیدن عقرب ومضع او جهة درد دندان بارد نافع وضماد او برانثیان محلل ریاح آن وقدر شربتش تا یك مثقال ومضر معده ومصلحش عناب وبدلش
پاد زهر است بورق به فارسی بوره نامند وآن نمکیست که از احجار شوره ناك متولد مشود واقسام مباشد سرخ آن را نطرون وسفید سبك
پرسور اخرا ارمنی وبسیار سبك شبیه بکف مایل به بنفشی وصلب را افریقی وزبدی وسفید سنگین را بورق الصناعه نامند ومعمول ازر گرانست وبا غیر
او را بورق الخبازین وسفید رقیق کف مانند غیر صلب را رومی گویند ومصنوع او یکی از درخت غربست که طبخ آن را غلیظ کرده قرص میسازند واین بسیار خفیف وسفید مایل بسیاهی وغیر مالحست ومستمی بیورق الغرب ویکی از زجاج وقلعی است که بالسویه سائیده باشند با آب قلعی تسقیه مکند و بعد از تنقیه در آب مذکور مجوشانند تا بحد احتراق رسد و این بارزانت است وتنکار ازین قسم به عمل مآید و بهترین اقسام وارمنی است وتندترین همه زندی
در سیم گرم وخشك ومحلل وجالی وجاذب خون بظاهر جلد وآشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه ومسکن مغص ورافع قولنج ومهیج باه حتی طلای
او ومقاوم سموم وبا هموزن او زیرهء کرمانی وماء العسل با طبیخ زوفاء وامثال آن جهة تحلیل ریاح وبا آب جهة رفع ستم فطروز را ریح و با بنج انجدان
جهة رفع سمیت خون گرم گاو وتحلیل خون منجمد در معده وبا بنفشه وصمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشندهء کرم شکم و با آب و روغن زیتون جهة قولنج
یا بس وضمادش جهة ازاله جرب وحکه واوساخ بدن وبرص نیکوئی رنگ رخسار و

با روغنهای گرم جهة رفع لرز وقشعریره و بتهای بلغمی وسودای
وبا پیه خوك وخرجهة گزیدن سك دیوانه وبا پیه اردك جهة گشودن دمل وبا انجیر
وسرگین گاو جهة استسقا وبا روغن بابونه جهة ادرار فرمودن
عرق وضماد او با روغان برناف وشکم ونشستن نزدیك آتش جهة کشته شدن کرم
معده واخراج او نافع وطلای او بر ذکر وعانه باعث نعوظ وبا
عسل نیز همین اثر دارد وبا ادویهء مناسبه جهة فالج والتوای عصب وقطور او با شراب
وآب جهة مسهد گوش و در آن و رطوبت و روی وطنین و
با سرکه جهة پاك کردن چرك گوش واکتحال او با عسل جهة بیاض وتقویه باصره
وغرغرهء او با سرکه جهة اخراج لو ئیکه در حلق مانده وشستن سر با آب او
جهة خزاز وبا روغن بنفشه جهة گرم گوش وفرزجهء او جهة رطوبة رحم واحتباس
حیض نافع ومفسد معده ومحرك قی ومصحلش مصطکی وصمغ عربی وقدر
شربتش از یك درهم تا دو درهم واز قسم سرخ او نیمدرهم تا یك درهم وبدلش
یکوزن ونیم او نمکست ومداومت استعمال بوره و موجب سیاهی لون و پاشیدن
آبن بر موی باعث وقة او وجهة داء الثعلب وداء الحیه نافع دانستهاند و اهل صناعت
را اعتقاد آنستکه چون آن را با بیاض بیص سرشته در کوزهء سفال بسوزانند
وتا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیتع
اجساد وتنقیهء او ساخ والحاق وضیع بشریف مآید ومجرب شمردهاند بول
الابل قرصی است که از صن الوبر وبول شتر ترتیب میدهند واز یمن ومکه خیزد جهة
الصاق جراحات وخبیثه حیوانات نافع وبغایت گرم و خشك
ودر امراض بارده بغایت مؤثر است بول از جمیع حیوانات گرم و خشك وجالیست
وتفاوت بحسب امزجه مختلفه است وبو انسان اعدل از
سایر وبعد از آن بول شتر وگاو است وچون هر بولیرا بجوشانند تا غلیظ شود ومنعقد
کرد وجهة قروح خبیثه ونواصیرو اند مال وبتخفیف بیعدلیست
وبول انسان جهة قروح عمیقه ورطبه وساعیه وحکه وجرب وچرك وخزاز وسعفه
وآبله ومنع زیادتی خبیثه وبثور پر آب که در سر بهم مرسد وبا بورهء
سرخ جهة گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بشویند وداء الثعلب وبرص وحقشر
جلد وآشامیدن او جهة رفع فساد هوا وگزیدن جانوران وسموم
ماکوله نافع ومداومت او هر صباح بقدر وکف جهة رفع سپرز بیعدیل وشستن مقعد
با بول گرم جهة ورم آن وذر مرض آتشك شستن موی با
او مانع ریختن وتساقط اوست وحقنهء او جهة مغص وحمول ثقل بول با روغن
حناجقه درد رحم وقطور او جهة گرم گوشت خصوصا که در پوست انار
گرم کرده باشند وبا روغنهای گرم چکانیده واکتحال او جهة غرب ورمد وظلمت
باصره ومطبوخ او در ظرف مس با عسل جهة قلع بیاض که از قرحهء بهم

رسیده باشند وضماد خاکستر رز که بول خمیر شده جهة قطع نزف الدم اعضاء مفید وآشامیدن بول طفل تا بالغ جهة عسر النفس انتصابی وطلای
کف او جهة ثالیل مؤثر است وبول کاو ماده بغایت جالی وجهة قروح اطفال ونواصیر واز گاو نر جهة درد معدهء بارده وبواسیری وبا مرصاف

جهة درد گوش وبا سرکه جهة درد دندان وشستن عضو با خردل وبول گاو جهة حذر مجرب دانسته‌اند وبول خوك جهة قلع بیاض عین وریزانیدن سنگ
کرده ومثانه بغایت بیعد یلست وبول خر جهة درد کرده وبول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول حیل مثقال باشد جهة استسقای لحمی وقطور را وجهة
درد گوش وطلای بول سگ جهة ثالیل وبول شتر جهة ورم جگر وشدهء او واستسقا ولحمی وقطور او جهة درد گوش وصلابت سپرز وتقویه باد
وامراض باردهء احشأ وقطور او جهة جراحت گوش نافع وبول جامیش بامر صاف وصبر زرد جهة درد گوش بازد مجربست بولا بسریانی یافتی است
بولودیون بر ومی سرخس است بوطاموقیطن بیونانی سلق الماء است بولو طرنجون بیونانی پرسیاوشانست بو صیرا
فلومس است بولوسیون بیونانی لبلاب سیاه است بوقی قنطوریون غلیظ است بولو فیمن بیونانی قرصعنه است بوغلصن
بیونانی لسان الثور است بوت بیونانی درختیست ثمرش شبیه بز عرور وظاهرا درخت کندش طبری باشد بوقل اسم خرفه است
بویانس فلفلمویه است بوسفاس زفت یابس است بورطیس بیونانی مرقشیشا است بوقیصا در دار است بوشاد
شلجم است بوخا بهندی پیش موش است بولو خوریون بیونانی بسفایج است بورنگ بادروج است بوطانیه فاشر است
بوارد اسم اصطلاحی بیخ بقول مثل چقندر وشلغم وزردك وترشی کدو است بورق الغرب وبورق الخبازین وبورق
الصناعة از اقسام بورقند ودر بورق مذکورند بوکر بهندی تیس است بوریجا بهندی اسم نمر است بورهء سلماسی اسم فارسی
نطرون است بورهء سفید اسم فارسی بورهء رومیست بول بهندی اسم مرصافست پول ببای فارسی اسم هندی ورد است بوم اسم
عربی جعد است بوف اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی سارقوش نامند بوکه بهندی اسم کلیه است بوسی وبوره بهندی نخاله است
بوی مادران بهندی برنجاسف است پوست به فارسی اسم قشر نباتاتست وجلد حیوانات پوست کشف هندی اسم فارسی
زبل است پوست مار به فارسی سلخ الحیه است بول بز کوهی به فارسی سلاحه است پودنهء کوهی وجوئی به فارسی فودنج جبلی وزیر را
نامند بوتیمار به فارسی شفنین بریست پوست بهار خرما یماده کفریست بوزه اسم مرز است پودنه صحرائی اسم مشك طرا
مشیع است پوست پنج درخت زرشك اسم آرعیس است بورینه به فارسی اسم فرد

است بوز بترکی اسم جمد است بوزنی
ازون بالغی بترکی زلفین را نامند بوی توز بترکی اسم قرن است بوزا بترکی اسم عجل است پولاد قسمی از حدید است بوقده
اسم ترکی حنطه است بهمن بلغة فارسی اسم پنجیست مثل زردك وبا اندك صلابت وکجی وبا خشونت قلیلی وناهموار وبا عطریت وسفید او را
ظاهر وباطن سفید وسرخ آن را ظاهر سرخ تر از باطن ومنبت او کوهستان ونبات او راساق بقدر شبری وزیاده وکمتر از آن وبرگش مثل برگ
اجاص ومبسط وخار ناك وکثیر التشریف وبرساقش برکی چندی با هم پیچیده وهیکل ودر تموز مرسد در دویم گرم وخشك وسرخ او قویتر وگرمتره
هر دو مقوی باه ومقوی دل ومسمن ومفتح ومحلل ریاح وبلغم لزج وموافق مبرودین وجهة خفقان وسنگ کرده ومثانه ویرقان وضماد او با عسل ونمك
جهة نیکو کردن رنگ رخسار وگلف وطلای او جهة کشتن قمل وخوشبو کردن موی وفرزجهء او با زعفران جهة ثقیهء رحم وخوشبو کردن او
نافع وآشامیدن آب طبیخ مهرای او با شکر درحین ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام ونخود ومضر سفل ومصلحش انیسون وکتیرا او قدر؟؟
از جرم آن دو مثقال واز آب آن تا سه وقیه وهر دو بدل یکدیگر وبدل هر دو بوزن آن تو دری ونصف آن لسان العصافیر وبدل احمر او
در ونج وسفید او زرنباد است پهنکره بلغة هندی از قول امین الدوله صاحب جامع گل گیاهیست در شکل بانجدان واز نبات
انجدان بزرگتر ومایل بسرخی وتیرگی وبیطعم وبوی نتن دارد ومخصوص بلادهند است ولوکس را اعتقاد آنکه سردوتر است وجهة شرابی
صفراوی وجمره وحصبه نافع است واهل صناعت خواص بسیار از آن ذکر نموده اند وبدلش برگ بید انجیر میداند بهمی نباتیست
شبیه بنبات جو واز آن کوتاه تر وخوشهء او شبیه بشیلم ومنبتش مواضع سایه ناکست سردو خشك در دویم وبسیار قابض وجهة
اسهال مزمن ونزف الدمی که مرفوع البرء باشد وسلس البول نافع وقدر شربتش ودرهم است وچون در پشم ملون بررنگ سرخ ارغوانی
یا در مثال سرخ بسته بر عضویکه خون نزف کند به بندند در قطع خون مجرب دانستهاند بهش اسم شاه بلوط است ومقل تازه را نیز
باین اسم نامنند بهرامج اسم بید مشکست ودر خلائی مذکور خواهد شد بهرم وبهرمان به فارسی اسم گل عصفر است بهق الحجر
خزاز الصخر است بهار قسم صغیر اقحوانست بهرمات صاحب جامع تمیمی گوید اسم فارسی یاقوتست بهج بوزیدانست به اسم

فارسی سفر جل است بهار درخت خرما اسم فارسی طلع است بهار قسم نر خرما را اسم قفور است واو را کهری نامند بهراست
صورت بهندی نوعی از بیش ودر آنجا مذکور است بهتر بهندی غنم است بهیره بهندی بلیله است بهتك بهندی لسان الثور است

بهو گیس وبهلار موس بهندی سعد است پهلانوه بهندی بلادر است بهرت بهندی ونب است پهتکری بهندی
زاج است پهین چمر بهندی فطر است پهین ترود بهندی سنای مکیست پهنك بهندی قنب است بهول گل سرخ است
پهو پر بهندی ابهل است بهطه هریسه است بهارنگی اسم هندی برنك مفید است بیض مراد از مطلق او تخم مرغ خانگیست و
حرارة هوا مفسد وحافظ واز فساد در نمك نگاهداشتن است وبهترین او بزرگ مقدار است که در همانروز از مرغ تولد کرده باشد ونیمبرشت او
معتدلترین اغذیه است مایل بکرمی ومرکب القوی وپوست او در اول دویم سرد وخشك وسفیدی او در دویم سرد وتر وزردهء او در اول کرم وترو
کثیر العذاء وقلیل الفضول اومولد خلط صالح ومبهتی ومقوی دل وبدن وجهة خشونت معده وروده ومثانه وقرحهء کرده ومثانه ونفث الدم ومنع
نزلات حاره بسینه واصلاح او ومقوی شخصی که خون زیاد او ودفع شده وضعفی که از فصد بهم رسیده باشد وموافق مزاج سود اوی وپختهء او در
سرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وبا سماق وماز ودانهء مویز وانگور وامثال آن جهة اسهال مراری وبا مصطکی وامثال او جهة درد شکم
وبا تخم تره تیزك وبا نمك سقنقور ونشارهء قضیب گاو وپنیر مایه ء شتر جهة تقویة باه بغایت نافع وخوردن زردهء تخم مرغ خام جهة گزیدن مار وحرقه ء
مثانه وتصفیهء صوت مفید ومضر معده واکتار مداومت او مولد حصاء کرده وبهق وگلف وبسیار پختهء او دیر هضم ومورث قولنج ومصلحش ادویهء
حارة وآبکامه ونیم پخت او در مزاج اطفال نایب مناسب شیر وبا کندر جهة سرفه وبا تخم کتان جهة ضیق النفس وبا اندك نمك وکندر وانزروت جهة
تسمن بدن بیعدیل وبادم الاخوین جهة زحیر وبا تبا شیر وکهر با جهة قطع سیلان خون وتسدید فوهات عروق وسمج وبا نیم مثقال جرم لك که زرگران
زمور نامند وآلات را باو استحکام میدهند جهة قطع سیلان حیض ودرد رحم مجرب وضمادش با روغن گل وبا بونه جهة ورم چشم وانیشین ومقعد و
با موم وروغن جهة تلیین او رام اعضا وطلای نپختهء او با زعفران وروغن گل جهة ورم بواسیری مقعد وضربان او وضربان چشم وبا عسل جهة
گلف وآثار سیاهی وبا روغن بنفشه جهة او رام حاره وبا مرو زعفران جهة ورمیکه از خون غلیظ بهم رسد وبتنهائی جهة شقاق سفلی نافع است
وسفیدهء تخم مرغ مغری وخوردن او مولد خلط خام ولزج ودیر هضم وخوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج وآشامیدن او با آرد جو قاطع
نزف الدم ونفث الدم از فوق وتحت وضماد او جهة درد چشم نافع وجراحت مقعده

وقروح خبیثه وسوختگی آتش وآب بسیار گرم ومنع آبله
کردن ادو بر بشره جهة منع آثار حرارة آفتاب وبا ادویهء قابضهء بیلذع جهة قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید وبا کندر بر جبهه طلا کردن
جهة منع نزله بچشم وبتنهائی رادع ومسند دمسام وجهة او رام حاره نافع وحقنهء او با اکلیل الملك وامثال آن جهة قرحهء امعأ وسنحج واسهال مراری
وحمول او با روغن کل جهة ضربان مقعد ورحم واکتحال او جهة تبرید چشم ومنع ریختن مواد مفید وبا کافور وبزر النبنج جهة صداع حاره مجربست
وپوست تخم مرغ جالی ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهة جرب وحکه وبا صدف جهة بیاض چشم ونفوخ سوختهء او بقدریکه سیاه شود وخاکستر
نکرد وجهة رعاف مهلك مجربست وسوختهء مکلس او که مانند آهك سفید کردد با عسل جهة قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر است وخوردن پوست
مسحوق او بقدرد ودرهم مهیج باه وطلای او با عسل وسرکه جهة تحلیل او رام وذر ورا وقاطع خون وجهة التیام جراحات کهنه والصاق جراحات
تازه وپردهء ملاصق پوست او حمولا معید البکارة است با خون کبوتر بچه واز اسرار است ومکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهك است
ودر علم صناعت از آن بهتر وبا بوره ونوشادر منقی مشتریست وروغن تخم مرغ که زردهء آن را در تابهء آهنی بآتش سوزانیده گرفته باشند گرم و
محلل وملطف وجهة در مقعد وبواسیر ودرد دندان ورویانیدن مو بغایت مفید است وگویند چون زرده را با نوشادر ثابت برشته کرده روغن
بگیرند در تطهیر اجساد مجربست وهر گاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را ثابت کند وجالینوس حدی بجهة نیم پخت کردن تخم مرغ قرار داده
که هر گاه در آب جوشیده وبگذارند وتا صد شماره کنند ویا در آب سرکرده با آتش گذارند وتا سیصد شماره کنند نیم پخت مشود وقدر شربتش از
پنجعدد تا پانزده عدد است وتخم سایر طیور ودر ابواب خود مذکور است ودر فضایل تخم تذر وتیهو ودراج وکبك شبیه بتخم مرغ خانگی اند بیش
بهندی بش نامند واو بیخی است منبت او بلاد چین وکوهیکه هلاهل نامند ولهذا هر هلاهل عبارة از وست واو سریع النفوذ تر از ستم افعی است
وقلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است ودر بلاد دهند نیز اقسام او مباشد ویکیرا بلغة هندی سنکیا نامند وجندال نیز کویند وآن بیخی است
شبیه بشاخ آهو پر کرده وبر روی او نقطهای سیاه وگاه باشد که مانند طلق مسحوق ومثل کافور سوده چیزی بر او نشسته باشد ودرون بعضی سیاه
وبراق وصلب وبعضی سرخ وبرخی زرد مایل به سفیدی وقویتر از همه سیاه اوست به حدی که اکر بر رکاب طلا کنند در راکب تاثیر کند واقسام

او را بر شاخ گاو بمالند بجای شیر خون دوشیده شود وقسم دیگر بجهناك نامند وآن بشکل جدوار است بیرونش مایل بسیاهی ودرونش زر و
مایل به سفیدی گیاهش بقدر زرعی وبرکش شبیه به برگ کاهو وگل او سرخ وبعضی را زرد وبعضیرا بنفش ویکحبه این کشنده است بقدر نیم ساعت

وتخمش بقدر شبت وقسمی صنوبری الشکل وکوچك وبیرونش مایل بزردی وشبیه بسعد واو را ثمرك نامند ودر غایت تندی وتلخی است وهمین
قسم شبیه بحد وار است وسایر اقسام سوانی مهوره را تلخی وتندی نمباشد وقسمی شبیه بقسط وبسیار سیاه وقسمی شبیه باکلیل الملك وقرون
السنبل نامند وکاهی در سنبل نیز یافت مشود وقسمیرا بهرات صورات گویند واو سفید مایل بزردی وطولانی وغیر محروط است شبیه به بیخ
نی وکره دار وبقدر انگشتی وبرهمی نیز گویند ومهوره نیز نامند ویکدانگ او قتالست وقسمیرا هند وانیز گویند شبیه است بزرد چوبه ودر زرد
چوبه کاهی یافت مشود ورنگش سبزا غبر وبا اندك زردی ومنقط بسیاهی وکالوت نیز گویند وبقوة بجها کست وقسمی شبیه بزنجبیل وگاهی در او نیز
یافت مشود وبقوهء بجهناك نیست وقسمیرا پا چلپك نامند ونوعیرا یکجائن نامند وقسمیرا در وسمنا گویند وهر سه شبیه اند بجهناك ودر حوالی
جمیع اقسام مذکوه سوای جد وارنبانی دیگر نمیروید وآنهم بچند زرعی دورتر از آن وهر چه کمتر از بیست زرع دوری داشته باشد به سبب قرب
جدوار کشنده نیست او کسیکه مداومت بسمیات نکرده باشد در اینمکان تحصیل این اقسام نمیتواند نمود وهمه در چهارم گرم وخشك ودر اطلیهء
برص وجذام ودر معجون بزرجلی مستعملست وگویند استنشاق اقسام او مورث صرع است بیش موش پیشا حیوانیست شبیه بموش ومکان
او موضعی است که منبت بیش است وتریاق اقسام پیش وسایر سمومات حیوانی ونباتی وجهة بهق وبرص وجذام نافع وبعضی گویند که او
نباتیست که در جوار بیش روید وفاد زهر اوست واشتباه بجد وار کرده اند واو را ابوحانیز نامند بیل بلغة هندی ثمر درختی هندیست
بقدر سیب و؟؟ وبا عفوصة وقبض ورایحهء او شبیه بخمر وبسیار خوشبو ودرخت او شبیه بدرخت سیب وبرگش از آن کوچکتر ودر دویم
سرد ودر سیم خشك وقابض اسهال مزمن ونزف الدم امعأ ومقوی معده وقاطع لزوجات ومربای او که با زنجبیل باشد بهتر است واکثار
خوردن بیل مولد بواسیر وقاطع خون حیض ومصلحش شکر وبدلش سماق است بیشم ثمر درختیست شبیه به بهی کوچکی وصلب وزغب
او بسیار از به زیاده صاحب تذکره گوید که درخت سیب وامرود است بر نهال بلوط وبه درخت بید وتفاح الصفصاف نامند
کثیر الوجود وتا اواسط زمستان باقیست در سیم سرد وخشك وحابس اسهال وقی وقاطع خون ومانع خفقان ومقوی معده ودماغ
وبا عسل محلل او رام وطبیخ او پاد زهر سموم حاره ومضمضهء او جهة تقویه دندان

وجلوس در آن جهة قطع نزف الدم رحم وبرکش جهة التحام
جراحت تازه بغایت مفید واکثار او مولد سدد وعسر بول ومصلحش روغن بادام
وبدلش بلوط وعفص وقدر شربتش از سه درهم تا پانزده در همست
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است پنج مرجان به فارسی بسد است پیاز اسم
فارسی بصل است پیاز غصل به فارسی
اسقیل است بیخ شیبی به فارسی اصل القلت است بید اسم فارسی صفصافست که بید
بری باشد بید مشك به فارسی خلاف بلخی است
بیخ تفتی به فارسی اصل الشوکرانست بیخ انجدان خراسانی به فارسی اشتر غاز است
بیه خرما به فارسی جماز است بید انجیر
به فارسی خروع است بید انجیر خطائی به فارسی دندانست بیه به فارسی شخم است
بیه قاوندی در قاوند مذکور است بیجك
گشت برگشت است بیل گوش به فارسی لوف الکبیر است بیخ کوله پر فارسی
محروث است بیخ انار دانه دشتی به فارسی مغاث است
بیخ لفاح بری بیروح الصنم است بید گیاه به فارسی نیل است بیخ طرخون کوهی
عاقر قرحا است بیخ چماز بلغة تنکابن سرخس است
بیخ دار جماز بلغة مذکور بسفایج است بیم بلغة مذکور سدابست بیرزد به فارسی
بارزد است بیوز اسم فارسی قسمی از قرصعنه است
بیجاده بسد سیاه است بیح برنده اسم اصفهانی شیطرج هندیست بیخ بخور مریم
آذریونست بیخ سنبله به فارسی سنبله اردنانی
وآن فواست بیان بترکی سوسن است بین بترکی دماغ است بیلدرچین بترکی سمانی
است پیله دارو بلغة تنکابن جند است
پی پل بهندی فوفل است بیشره بهندی فلوس خیار شنبر است بینج بهندی اسم تخم
نباتاتست پی پلامور بهندی دار فلفل است
بیته بهندی مراره است بیل کاچهار بهندی ضمان الارض است پلپو بهندی رهشی
است پیر یزا بهندی بارزد است پنیر
بهندی سلوی است بیلا بهندی خصیه است بیل بهندی ثور است بیوله بهندی شجر
البق است بیر بهندی کنار است بیغول
تخم کتانست بیارون بلغة مصر اسم بشنین است بیغاین سدابست حرف والتأ تا بنول
بانست ومستمعل
اهل هند نباتش شبیه بنبات لوبیا وبردرخت می پیچد برگش شبیه به برگ لبلاب
ومایل بتدویرو سبز نیم رنگ ودر طعم شبیه بقرنفل ودر دویم
گرم و خشك ومفتح ومفرح ومشتهی ومقوی معده وجگر ودماغ ودل ومبتهی ومدر
فضلات ومفتت حصاة ومقوی قوهء حافظه وفهم ونشاط

آرنده ومصنع او جهة رفع رطوبت دهان وسرخ كردن لب وتقويه بن دندان وقطع نزف الدم لهاة وتحليل ورم لهاة وضماد او جهة التيام
جراحات تازه نافع واكثار او مصدع محرورين ومصلحش سكنجبين وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش قرنفل است وطريق مضغ او نزد اهل هند

آنست که با قدری اهك مغسول استعمالنمایند وجرم او را تناول نکنند تا ملول وتملول تا نبول است تا کوب فرفیونست تا عندست
عاقرقر حاست تا سمقت ترشی ترنج است تا تینا صقر است تا لسقیس حرفست تا توره اسم فارسی جوز ماثل است
تائه اسم هندی نحاس است تال بهندی نقره وبرنج ومس است تاك اسم هندی ورهم است که چهار دانك ونیم باشد تا دانه بلغة دیلم
حب نام است تبن به فارسی کاه نامند ومجموع او در اول سرد ودرد دویم خشك وجلوس در طبیخ کاه کندم وتعریق ببخارا او جهة رفع آزاریکه از
برودت هوا وبرف بهم رسیده باشد ومحلل او رام وشستن بدن بطیخ او جهة رفع سستی نافع وبشره را شبیه ببشره مریض مسازد وضماد خاکستر
او با نیموزن او نمك وقدری سرکه جهة قروح ساق نافع وکاه جو مبرد وجهة افتراش محرورین مفید وبخور کاه باقلی جهة حفظ شکوفهای درخت
از سقوط مؤثر است وبالخاصیة مجموع کاه مضر عصب است وخوابیدن برروی او بغایت مضر وعرق کاه وکل که بجای آب کلاب کرده باشند
بغایت مقوی دل ودماغ وجهة رفع غشی وضعف مجرورین بغایت نافع است تبر ذهب است تبن مکه اذخر است تتری بهندی
سماق است تج بهندی دار چینی است تخم کاجیره وتخم کافشه قرطم است بلغة فارسی تخم ترشه به فارسی بزر حماض است تخ به عربی خمیر ترشست
تخم کرفس کوهی فارسی فطر اسالیونست تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخمك خیبری فارسی
زراو شانست تخم زردك بری دو قواست تخم کبت به فارسی شاه دانج است تخم زرداب به فارسی ثو مونست تخم نیلوفر
به فارسی حب النیل است تخم کریخه باقلی مصریست تذرج معرب از تذر وفارسی است وبترکی قرقاول ودر تنکابن ومازندران تو رنگ
نامند در ودویم کرم ودراول خشك و بغایت لطیف وسریع الهضم ومولد خون صالح ومقوی فهم ودماغ ورافع وسواس واکتحال زهره وخون
او جهة بیاض ونزول آب وذرو استخوان او جهة رفع قروح مجرب وطلای سرکین او جهة بهق وبرص وگلف او اصلاح بشرهء زنان حامله نافع وسعوط
زهرهء او مفتح سدهء دماغی ودر رفع نسیان مفید واکثار او مصدع ومولد مره الصفرا در محرورین ومصلحش سکنجبین است تذا بهندی اسم
جراد است تذر وبه فارسی تدرج است ترمس به فارسی باقلی مصری نامند واز باقلی کوچکتر وسفید واندك فرو رفته ومایل بزردی و
بری او زیره تر وزردتر وتلختر در دویم گرم ودر آخر آن خشك وبستانی در آخر اول

گرم است مدر بول وحیض وجالی ومفتح ومحلل ومسقط جنین
وکشندهء اقسام کرم شکم وضماد او جهة بهق وسعفه وبثور وجرب وقروح خبیثه
وخنازیر واو رام صلبه وجذب ستم هوام وآکله ونار فارسی و
تضمیه پختهء او با سرکه وعسل جهة عرق النساو ورك وآثار ضربه وسقطه وبا آرد
جو وآب وسرکه جهة تسکین اوجاع حاره ومطبوخ او در سرکه
وآب خاکستر جهة او رام بارده وتهجج بلغمی ومفاصل وباقلمونیا جهة ثالیل وبروز
مقعد وشقاق او وقطع دانهء بواسیر وآب طبیخ او با حنظل
قاتل کیك وپشه ومجربست وغسل بشره با وباعث سرخی لون وثقیهء او ساخ
ومصلح احوال موی وخوردن او صباح ومساجهة قوة باصره و
قطع صداع مزمن وامان از نزول آب وبا عسل جهة ضیق النفس وسرفهء مزمن
واستسقأ وتقویة سپرز ومثانه ورفع حصاه وحموال او با مر
ساقط جنین واکثار او باعث زردی رخسار وردی الغذا ودیر هضم است ومصلحش
شیرینیها وقدر شربتش با ادویه از سه درهم تا پنج درهم
ومفرد او تا پنج مثقال وبدلش در جلای روی ده وزن او باقلی وتخم خربزه ودر دفع
کرم بوزن او درمنهء ترکی ودر سایر افعال افسنتین است
ومشهور است که چون نرمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشیدن او
بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن او روغن
گاو بجوشانند تا منعقد کردد وبهمان گرمی برکنج ران ضماد کنند اسهال صفرا
نماید وبر بالای ناف اسهال سودا وبر ورکین وتهیگاه اسهال
بلغم کند وهرگاه موضعرا به آب سرد بشویند قطع اسهال شود وترمسن بری در
جمیع افعال قویتر از بستانیست تربد بیخیست ظاهر
سیاه وباطن سفید ومجوف ومنبت او حوالی خراسان وهند ونبات او ساق دار
وبرگش شبیه به برگ لوبیا واطراف او مخدر وگلش آسمان
جونی وثمرش مثل لسان العصافیر وهر چه اندرونش سیاه باشد مثل خربق ستم است
وزرد او نیز بد است وبهترین او سفید وسبك
وصمغ دار است در اول سیم گرم ودر آخر آن خشك ومسهل بلغم ورطوبات رفیقه
وبا زنجبیل قالع بلغم غلیظ ولزج از عمق بدن ومنقی معده
ورحم ومفتح شده ومنقی دماغ از بلغم وجهة عرق النساء وامثال او وفالج وسرفهء که
بمشارکت رطوبات معده باشد وبا هلیلهء کابلی وامثال
او جهة مالیخولیا وجنون وصرع وبا تخم کتابن وروغن بادام جهة سعال مزمن ودرد
سینه نافع ومضر امعأ ومجفف اعضأ ومغثی ومکرب
ومصلحش خراشیدن پوست سیاه او با روغن بادام وپسته چرب وبا کتیرا
استعمالنمودن وقدر شربتش از جرم او تا سه درهم ودر مطبوخ او

تا پنج درهم وبدلش پوست ریشهء توتست بوزن او ودربعضی امزجه غاریقون ودر غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کره ترنجبین
شب نیست که بر خار مسمی بحاج منعقد میکردد وشیرین ودر اول گرم وتر وجالی تر از شکر وملین طبع ومصلح صفرا ومحرك به والطف از

شیر خشت وجهة سرفه ودرد سینه وغثیان وبتهای حاره وتشنگی وبا ماءالجبن جهة اخراج خلط محرقه وبا روغن کرهء گاوی جهة عسیر السول
وبا شیر تازه دو شیده جهة تحریك باه نافع ومضر سپرز ومصلحش تمرهندی وعناب وقدر شربتش از هفت مثقال تا سی ومثقال وبدلش شیرخشت
وبه دستور آب جو با شکر سرخ تراب به فارسی خاك نامند وآنعبارتست از آنچه اززمین به سبب آفتاب وصدمات نرم شده باشد سرد
باعتدال وخشك ومجفف ورادع است تراب المرتعات خاك چهار راه است واز تراب الطرق که خاك راههای غیر چهار راه باشد
الطف واعدلست وبه سبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف ومنقی جراحات چرك دار وباعث التیام او وجهة استحکام اعضای مسترخیه
نافع وجزو بعضی از معاجین قدیمیه است واز خواص اوست که چون قبلز طلوع آفتاب روز شنبه بدست چب بردارند ودرخرقه کبود بسته
تعلیق کند سحر را باطل نماید وچون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت وتفریق مؤثر است تراب الصید اخاك
مغارهء صیدا است که در بلاد شام است وخوردن یك مثقال او با تخم نیمبرشت جهة التیام استخوان شکسته مجرب دانستهاند تراب الشارده
جزیرهء ایست در روم که در آنجا هوام متکون نمیکرد وخاك او جهة اسقاط زلوئیکه در حلق چسبیده باشد آزموده است حتی گندم وجو مزرع
آنجا همین خاصیت دارد تراب الفار وتراب الهالك اسم ستم الفار است تراب القی کنکر رد است ترنجان نوعی
از بادرنجبویهء است که بجای سبزی میخورند تریاملون حلفا است ترمسی الوسن است تربة العسل بلغة اندلسی جوز جندم است
تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است تریاق فارسی وتریاق طبیعی پادزهر است تریامان غافث است تریاق الروستاق
ثوم است ترفاس فطر است ترستوج طریفلا است تریون بیونانی دفلی است تریاق ترکی مومیائیست تروم بلغة
تنکابن اسطو خودوس است تریاك اسم فارسی افیونست ترتیزك اسم فارسی جرجیر است ترید اسم فارسی ثرید است ترخوان
به فارسی ترخونرا گویند ترب به فارسی فجل است تره بلغة اصفهان کراث است ترنج اترج است تری بهندی شاهسفرم است
تری بیهلا بهندی عبارة از هلیلهء کابلی وبلیله وآمله ترشه واش بلغة تنکابن حماض است تزك بترکی زابل است السباغه
بترکی سلحفاتست تسریه ظفره است تشتیوان وتشمیر بسفایج است تشمیزج معرب

از چشميزك فارسی است واو را چشمك
وچشم نامند دانه ايست بقدر بهدانه مثلث وسياه وبراق ودر آخر دويم گرم وخشك
وجالی وبا اندك حدت وبغايت قابض ومحلل ومقوی
باصره وجهة ومعه وغشاوه وجراحت قضيب واعضای عصبانی نافع وچون در جوف
پياز يا خمير گذاشته در زير آتش پخته پس مقشر
كرده با نبات وزعفران وما ميران كحل ترتيب دهند در اكثر امراض چشم قوی الاثر
است تغيرا سنكيست سفيد وسبك كه در ميان
سنك رحام يافت مشود وجهة قلع بياض چشم نافع است تفاح به فارسی سيب نامند
شيرين او در اول كرم ودر دويم تر وترش او در
اول دويم سرد وخشك وترش شيرين او كه ميخوش نامند در حرارت وبرودت معتدل
ودر اول خشك ومجموع او مقوی دل ودماغ
وجگر وجهة خفقان وعشر النفس نافعند وشيرين او مفرح وملطف روح حيوانی
وسريع الاستحاله بصفرائی كه در معده ويائسه وباقم
تریاقيه وپختهء او جهة سرفهء بيسی وآب او با شراب وگوشت آب جهة رفع غشی
مجرب وآب او در معاجين مفرحه مقوی فعل آن والتارحق
او باعث بتهای مركبه ونسيان ومولد رياح ومصلحش اغذيهء لطيفه است وترش او
قابض ومسكن عطش وموافق معده صفراوی وپختهء او
در خمير جهة اسهال ومصلح ادويهء سميه وخشك كردهء او با آب انار وادويهء
مناسبه جهة تقوية معده واسهال صفراوی وتسكين ونافع
واكثار او مضر بينه وموورث ذات الريه ورياح عروق ومصلحش كلقند ودارچينی است
وترش شيرين او مولد خلط صالح ودر افعال مثل
ترش است ونارس او بيمزه ومولد خلط خام وضماد او در ابتدای او رام حاره نافع
وسيب تلخ قابضتر از همه وعصارهء؟؟؟
برگ او جهة سموم مفيد وقدر شربتش تا هفت مثقالست وشكوفهء او با ادويهء
موافقه جهة رفع اخلاط متعفنه سينه وبا ادويهء مفرحه؟؟
تفريح مؤثر است وگويند اقسام سيب هر گاه بخلط حار كه در معده باشد برسد دفع
او مسكند ورب سيب ترش كه آب آن را بدون شيرين؟؟؟؟
آورده باشند در آخر اول سرد ودر رطوبت وپيوسته معتدل وجهة غلبهء صفرا وغليان
خون واسهال صفراوی وقی آن ورفع غم و؟؟
نافع ومضر اسهال وموی وشش ورب شيرين او در افعال قويتر از سيب شيرين است
وشربت سيب جهة سموم ووباد تفريح قلب؟؟
مؤثر ومربای او در جميع افعال بهتر است از مفرد او تفاح بری زعرور است تفاخ
الارض بابونج است تفاق نوعی از

هند با برتیست که بقلهء یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفورا تعیر است؟؟
بیونانی پنج است تفسیقون طخشبقونست تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مانی اترج است نفسینا؟؟؟

نقده بقاف کزبره بریست تقره کرویا است تکرك به فارسی اسم جلید است تکان اسم ترکی شوکست که به فارسی خار گویند
تکر اسم هندی اسارونست تل اسم هندی سمسم است تلی بهندی اسم انزر وتست وطحالرا نیز نامند تلسی اسم هندی جمسفرم است
تلیا اسم هندی عود است تمر به فارسی خرما نامند واو را از ابتداء تکون تا انتهاء هفت مرتبه مباشد یکی طلع که ولیع نیز گویند ویکزبلج
سیم خلال چهارم بسر پنجم تسب ششم رطب هفتم تمر وهر یك در موضع خود مذکور است وتمر در دویم گرم ودر اول خشك وبعضی در اول تر
دانسته‌اند مبتهی مبرودین وموافق سینه وشش وکثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی کردهء لاغر شده وتلیین مفاصل وجهة فالج واعیأ ودرد
ورگ وامراض بارده وبلغمیه ودرد کمرء طبیخ او با حلبه جهة تب بلغمی وحصاة مجربست ومولد سود او ستدهءس جگر وسپرز ومحرق خون ومعفن
اخلاط ومصدع ومورث قلاع ورمد ودرد دندان ومصلحش روغنها وخشخشاش وبادام وسکنجبین وآب انار ومحرور را اجتناب اولی
ودر بلدیکه خرما حاصل نشود اهل مدن بلد باید بسیار تفلیل نمایند ودانهء خرما مرکب القوی وقابض ومسحوق او جهة اسهال وذر ورسوختهء او جهة
رویانیدن مژه وقروح خبیثه والصاق جراحت تازه وقرچهء چشم وسبل وجرب وحدة بصر نافع است وچون تمر را در شیر تازه خیسانیده
تناولنماید واز عقب آن شیر بنوشند در تقویه باه بیعدیلست تمر هندی بار درختی است در غلافی بقدر شبری ودانها بقدر باقلی کوچکی و
درخت او مثل درخت انار وبرگش مثل برگ صنوبر وطعم مافی الغلاف ترش وسرخ تیره ودر سیم سرد ودر دویم خشك ومسکن غثیان صفرا وی و
ملین طبع ومسهل صفرا واخلاط محرقه ودر حمؤضات مسهل سوای او نیست
ومطفی هیجان خون وجهة خفقان حار وحکه وجرب وقلاع وعطش وبهای جاره وتبها غشیه وکرب وتفریح محرورین بیعدیل واکثار او مورث سحج وسعال ومضر سپرز ومولد سده ومصلحش کتیرا وخشخاش وبنفشه ولعاب بهدانه
عناب وقدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال وبدلش آلوی سیاه ودر غیر اسهال زرشك ودانهء او در سیم خشك وقابض ومغز او جهة امساك
منی مجرب وضماد او جهة خلع عضو ووثی وتقیوه سستی عضل وبا بیه وامثال او جهة نضج وگشودن وتل آزموده وتضمید مطبوخ او مسکن او رام
ودردهای حاره است تمساح به فارسی نهنگ نامند حیوانیست بحری وبزرگ جثه ودست وپادار وپوست او درشت ودر خارج آب نیز
تعیش کند وکوچك او که در ریك تعیش کند ورل ماهی نامند وآن سقنقور است در

دویم کرم ودر سیم خشك وگوشت او محرك باه ومسمن بدن ورافع
قولنج وطلای چه او جهة رفع آزار گزیدن او نافع وبا روغن کل جهة درد کمر
وکرده وتقویه باه وقطور او جهة درد کوش وکری وصداع وشقیقه دیدن
او بربدن جهة تب ربع وسوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ وطلای خون او بلیله
وآمله جهة تغییر دادن لو وضح وبهق سفید واکتحال سرگین
او جهة بیاض مزمن وتازهء چشم وزهرهء او درین باب بغایت قولیست وبخور جگر
او جهة رفع جنون وتعلیق چشم او جهة منع تزاید جذام وبستن او
بر پای راست جهة تقویه جماع مؤثر است تمتم سمقاق است تمر الفهم بلادر است
تمن اسم عربی ارز است تلول قنابریست تنبلی
بلغة دیلمی نبات ثافسیات تموش اسم دیلمی علیق است تمش دانه قوت العلیق را
گویند تمالس بهندی جهة الخضرا را گویند تنکار قسمی
از بورق ونوع معدنی او قسمی شبیه بیخ وآن بورهء زبدیست وبشیرازی یخك نامند
وقسمی شبیه ببرف وآن زبد البورق است وبشیرازی برفك
گویند ونوعی مصنوعی او قسمی از لحام الذهب مصنوع است وقسمی که بالفعل
متعارفست مرکب از نمك وقلی بالسویه وسه برابر دو بورهء ارمنی
که مجموع را در شیر گاو وگاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد
ودر آفتاب خشك کنند وقسمی که مسمی بلحام الذهب است
مصنوع است از بول غلمان نزدیك ببلوغ که در ظرف مس بول کنند وبا دستهء مس
در آفتاب در موضع نمناك مدتها بسایند تا صلب شود
واقسام او درسیم گرم وخشك او از سموم است وادخال او باعث نرمی وزود
گداختن طلا ولطیف ومحلل وجالی ومسقط بواسیر وجهة برون
گوشت فاسد جراحات ودرد دندان وتا کل او مفید است ومعدنی او را خاصیت
آنستکه تنقیهء قلعی وتلیین آهن مکند وچون آهن را یکبار
در آب تنکار معدنی تطفیه کنند وبار دیگر سرخ کرده بر روغن کنجد تمطفیه نماید
آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن مکند وفرق میان معدنی
وغیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است درآتش بخلاف معدنی تنین به فارسی اژدها
نامند وبحری او از دنباله مثل عقرب میکزد وبرقی
او با دهن وهر دو نوع را دست وپا وچنگال مباشد ودر چهارم گرم وخشك وقتال
ضماد خاکستر سوختهء او با عسل جهة قطع بواسیر وبهق
وبرص وبستن گوشت تازهء او بر موضع گزیدن او رافع سمیت وجاذب است تنن
ماهی بزرگیست که در دریای مظلم ودریای شام بهم مرسد
ونمکسود منمایند وخوردن نمکسودا او جهة ستم مار شاخدار وضمادش جهة
گزیدن سك دیوانه نافع است وخوردن او وقی کردن بعد از

آن منقی معده ومخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی که قلومس نامند بوده باشد چه در ماهیة بقسم ستم او شببه ودر سمت
نسبت بماهی باو مشابه وقسم سیم قلومس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب واز آن درازتر وبا اندك رطوبه چسبنده وساقش زیاده بر

زرعی وبا اندك زغب وتخمش غلافی مایل بسیاهی است ومؤید ودیگر آنکه در زمان بقراط جهة رفع وبا گیاهیرا مقرر کرده اند که آورده در اطراف
شهر در خندق دود کنند ودودا وباعث کردید که احدیرا وبا اثر نکرد وآنکیاه قسمی از قلومسن بوده واین اثر با تنباکو مباشد چه در هر بلدیکه تنباکو
شیوع یافته وبا بتدریج کم شده والله اعلم بحقایق الحال واو در آخر سیم گرم وخشك ومعطش ومجفف وستم اقسام ماهی ودودا ومصلح فسادهوا
ومعطش ومنقی رطوبات دماغی ومحرك آن وجهة درد دندان رطوبی وربو بلغمی وخاکستر او جهة زخم دو اب وبا روغن گلسرخ جهة جرب متقرح
وخزاز ومنع نزف الدم جراحات تازه وبتخفیف قروح مزمنه آزموده است واز جمعی ثقات سموع شد که آب قلیات که از کشیدن تنباکو
زرد شده بود صاحبان استسقأ از خوردن او به سبب ادرار بول وعرق مفرط در روز نجات یافتند ومضر دل ودماغ یا بس ومغلظ خون وموروث
شدد وخفقان ومکدر حواس محرورین وسودا ویست وآشامیدن او از سموم واو معیار رفع بتهاست چه معتادین او با اندك تبی که باشند
ادراك لذت او نمی کنند شزوی ختائی قرصیست مصنوعی سرخی مایل بتیرکی وبعضی مایل بسبزی واغبرو این قسم عصاره گیاهیست و
سرخ او معشوش بطین ارمنی وامثال آنست مرکب القوی ورادع ومحلل وقابض وجهة او رام حاره وبارده واوجاع او وگزیدن هوام وتسکین درد سر و
سایر اعضا وتحلیل خنازیر او رام صلبه وقطع نزف دم جراحات وآشامیدن یکدانگ او تا نیم مثقال جهة اسهال وموی وبواسیری ونفث الدم
وقی الدم وذر ورا جهة قرحهء چشم ومقعد وقضیب وفرزجهء او جهة سیلان حیض ورطوبات رحم وجمیع علل آنکه از رطوبت باشد نافع ومضرشش
ومصلحش کثیر است تنبول تانبولست تنوب قسم کوچك صنوبر است تنوم قسم صغیر صایر یوماست تنبری اسم هندی
حنظل است تنکهار اسم هندی تنکار است توت شیرین او رابنطی وترش او را شامی نامند وشیرین او در اول کرم ودر دویم تر ومدر
بول وملین طبع ومولد خون صالح ومبتهی وموافق سینه وشش ومرطب دماغ ودر انضاج شبیه بانجیر ومفتح سدد ومصلح حال جکر وفساد سپرز
ومسمن ومقوی بیه کرده وجهة آبله وحصبه نافع ومفسد معده وسریع الاستحاله بخلط حاضر آن ومصلحش سکنجبین است وترش او درد دویم ودر اول
خشك وقابض ومطفی حدت خون وقامع صفرا او رادع ومانع ریختین مواد باعضا ومواد حاره بحلق وزبان ومسکن عطش ومنبه اشتها وغرغرهء
آب او جهة روع وتحلیل مواد وتقویه حلق وخشك او جهة قرحهء امعأ واسهال

حارورب او نایت مناسب او وخشك او مضر سینه وعصب ومصلحش
غسل وجوار شات وآب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طنج یافته
باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند
وطبیخ او با عسل وانجیر جهة سموم وبرسام وجنون ودرد کمر وپشت بغایت نافع
وطبیخ برگ او نیز همین اثر دارد ومطبوخ هشت درهم ریشهای او با سه؟؟
انجیر که در نود مثقال آب طنج یافته باشد وبنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا
وقریب الاثر است ورطوبت بنج آن را که خراشیده زخم کرده وآنچه
درعرض شبانه روزی جمعشده باشد ضبط نمایند مسهل قوی وجهة درد دندان
وتحلیل وملهای بزرگ نافع است واز صمغ توت همین اثر مآید وچون آب
ریشهء نوت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت او قیه با برگ انجیر وبرگ
تاك بقدر یکوقیه در دیگ سرپوش بخمیر گرفته بجوشانند تا بسدس رسد
خضاب بغاته قوی ومجرب است ومضمضه بطیخ پوست درخت وبرگ او بجهة
دندان نافع وخوائیدن صمغ او نیز همین اثر دارد وعصارهء برگ او بقدر
یکوقیه ونیم جهة گزیدن رتیلا وهوام وضماد او با سرکه در حمام جهة شراب مزمن
وطلای برگ او با روغن زیتون جهة قروح وسوختگی آتش وضماد توت
نارس با سرکه جهة رفع شقاق وشری آزموده است توابل اسم اصطلاحی ادویه یابسه
است که در اطعمه کنند مثل گشنیز وزیره وامثال
آن تودری اسم فارسی وبیونانی آرد سمن وبه عربی بزر خمخم نامند نبات او را برك
دراز وبیساق وشاخهای او سرخ وصلب وبا اندك رخابی
ریزه وثمرش در غلاف باریك ولطیف وتخمش از عدس کوچك تر واندك پهن وسرخ
وزرد وسفید مباشد وبی شدی ودر اصفهان قدویه گویند
وسرخ آن را قدومهء کلکون واو غیر جهة است چه جنه را خاکشی نامند وحقیر
نبات هر دو را مشاهده نموده است وهر دو در آثار قریب بیکدیگرند
در دویم گرم ودر اول تر ومحرك باه ومشهی ومسمن وجهة برودت احشا وسرخ
کردن رخسار وصاف نمودن بشره ورفع مواد سودائی وتصفیه با
صوت وسعال وموی وبیسی ومطبوخ او در شیر جهة تسمین اعضا ورنگ رخسار
نافع وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش بهمن سرخ ونبات او
قابض ودرغایت رادع است توتیا معرب از دود های فارسی است وبیونانی ثمقولس
نامند وآن معدنی وانا پلبی مباشد ومعدنی سه
قسم است یکی سفید پیوست شبیه تخم شتر مرغ وبر او چیزی مثل نمك ظاهر
وبهترین اقسام ویکی زرد ویکی کبود وشفاف واو غلیظتر از همه است و
مشهور به توتیای هندی ودر غایت حدتست وانا بیبی که مشتق از انبویه است وبه
فارسی توتیای قلم مینامند ومیزابی که بمعنی شبیه ناودان باشد

عبارة از وست وچندین قسم مباشد یکی از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه بهم مرسد قسمی سفید وبسیار ثقیل وقسمی ثقیل وکثیف واول از صاعد وثانی از راسب وآن از ادویهء اقلیمیاست که بتدریج در ذائب مس ریزند واز طلا ونقره وقلعی نیز بهم رسد وبه دستور

آزموده واز چوب درخت زیتون بری واز به بعد از اخراج دانهء او بعمل آرند وبه دستور از عفص وخرنوب وتوت سفید خشك وشاخ
درخت امرود وتنصظلی وحبه الخضر او شمشاد وانجیر واز گل یوذمهء تازه واز شکوفهء تاك واز سریشم ماهی واز غری جلود بقرو از پشم غیر
معسول ترتیب میدهند اما طریق اشجار آنکه بعد از نیم کوب کردن او در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخ داری برو مستحکم نموده چندان
آتش کنند تا دود آن برطرفشود اما طریق پشم وسریشم آنکه بزفت یا بعسل آلوده وبه دستور آتش کنند وصاعد هریکرا استعمال کنند وبهترین
مصنوع آن اناپلبی کرمانی وبهترین معدنی سفید آن وعدیم الوجود است واقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست وطریق عمل او در
دستورات تحریر یافته است وامین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز مباشد وآن سفید ومستدیر وشبیه بسنگریزه است وجالینوس
نوتیا را در اول سرد ودر دویم خشك دانسته ومغسول او ابرو ومجفف بیلذع ومشوی او لطیفتر ومقوی چشم وحافظ صحت او ومانع انحدار مودا
وجهة تقویة روح باصره وقرحه چشم وقضیب وعانه ومقعد وسرطان متقرح وجراحت بینی وسایر اعضأ واند مال قروح وبا روغن گل جهة التیام
جراحت عصب ونشف رطوبات وقاطع نفث الدم ونزف الدم ومقوی معدهء مسترحی وجهة قروح ظاهری وباطنی شربا وضماد او اکثر امراض
عین وآکله وشیاف او جهة حرقة البول وحمول او جهة سیلان رحم نافع ومولد سدد ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نیم مثقالست واقسام معدنی
او قاتل وبدلش بوزن او شادنج ونصف او تو بال الخاس مغسول وگویند قشیشا واقلیمیا بدل اوست وطریق تشویه آنستکه توتیا را با آب
سائیده قرض کنند وبر آتش نرم در روی سفالی بگذارند وبگرداند وبگردانند نا خشکشود توبال معرب از تفال فارسیست وآن چیزیست که
از مس وآهن تفته در حین کوفیت او ریزد واز مطلق او مراد توبال مس است وبهترین او مایل بسیاهی وسرخی وبراق ورقیق است که قبرسی
نامند در سیم گرم و خشك وملطف وجالی وجهة جرب وحکه وسبل وقلع بیاض ومنع زیاده شدن قروح خبیثه والتیام قرحهء چشم وخشونة
اجفان وبردن گوشت زیاد صلب جراحات وآشامیدن مغسول او با علك البطم یا آرد گندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهة استقساء و
اخراج ماء اصفر نافع وزیاده او باعث سحج وقرحهء امعأ است ووناشستهء آن را نباید استعمال در اضمده ومرا هم نموده وآب مغسول او در نهایت
لطافت وحدة مباشد وتوبال الحدید در چهارم خشك وحابس اسهال خون ومانع

خفقان وذرب وضعف باه ودر سایر خواص قریب بنو بال
نحاس است وچو ن در لثه بسته در جای نمناك خصوصا تحت خمها یك هفته
بگذارند زعفران مشود وآن جهة بردن جرب عین وجلای حمرة او و
با ربع او نوشا در جهة رفع بیاض وسبل آزمودهء است وبا سرکه وعسل محلل او رام
است وهر گاه آن را با سرکه مکرر تقطیر کنند معادن را بمرتبهء دیگر
نقل مینماید خصوصا مشتریرا وچون با نحاس در تکون زعفرانیة زعفران ممشرج
کردد وبعد از آن تقطیر شود وشنجر فرا با سرکه مقطر مکرر به آن تسقیه کنند
به حدی که شنجرف حل شود بهترین اعمال دانستهاند توت العلیق وتوت الوحشی
ثمر العلیق است تو دریون شوکرانست توجره
بلغة مغربی بقلة الاوجاع است توز فارسی وجوزر ومیست توت اسم فارسی فرصاد
است تولکی اسم ترکی ثعلب است تهین
پلهر اسم هندی باقلی قبطی است تهین الاج اسم هندی بهیل است تهوك اسم هندی
لعابست تهویه اسم هندی طوطی است تهویر
اسم هندی قرع است تین به فارسی انجیر نامند بری وبستانی مباشد وهر یك آن نرو
ماده وبری او غیر جمیز وبرگ وبارش کوچکتر و
در تنکابن دیو انجیر نامند با سمیه وبسیار گرم وتند ومحلل قوی وضماد ودر رفع
خال وثالیل نافع وشیر او در افعال قویتر از شیر بستانیست
وتازهء بستانی در اول گرم ودر دویم تر ومبتی وکثیر الغذاتر از سایر میوها وسریع
الانحدار ومسکن حراره وتشنکی ومعرق وملین طبع ومسهل برفق
وکاسره قوهء عصبی ومبرد دل ومستمن بدن خصوصا چون جهل صباح با قدری
انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد ومفتح سدد ومقوی
جگر ورافع سده ورم طحال وبواسیر وعسر بول وهزال کرده وخفقان وربو وسعال
ودرد سینه وخشونة قصبهء ریه وبا کردکان خوردن جهة
امان از ضرر سموم قتاله وبا سداب نایت مناب تریاق وبا بادام وپسته مصلح بدنهای
ضعیف وزیاد کنندهء عقل وجوهر دماغ وتازه وخشك او با
مغز قرطم ویکدانگ ونیم بورهء ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشك او در دویم
گرم ودر اول تر ودر جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه ومعطش
وثقیل وملین طبع ورافع مواد عفنه بطرق مسمامات جلد ولهذا اکثار او مولد قمل
است وبا مغز کردکان جهة معتادین قولنج وصاحبان بیوست
طبع وتفتیح مجاری غذا وتسمین بدن وگزیدن عقرب ورفع سوره ریاح مؤثر است
وضماد او با آرد وجو وگندم منضج ومحلل ورم بنا گوش دملها
وبا پوست انار جهة داخس وبا زاج جهة قروح ساق وما خردل جهة خارش گوش
وطلای او با بورهء ارمنی جهة بهق وامثال او وآب مطبوخ او

با حلبه جهة سینه وریه وبا سداب وانیون جهة ریاح وسدد نافع وسوختهء او در سفید کردن دندان بیعدیل ومقوی لثه وقاطع نزف الدم
وبا مورم روغن جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد وحقنهء او با سداب جهة مغص مفید است وانجیر نارس ملین ومحلل وجاذب وبا تریاقیهء و

ضماد پختهء او جهة خنازير وتعقد عصب وبا سركه ونمك جهة قروح رطبه وبا عسل جهة گزيدن سگ ديوانه وبا گرسنه جهة گزيدن ابن عروس و
طلای او با برگ خشخاش جهة اخراج استخوان شكستهء ريزه شده مؤثر وشير انجير منهل قوی وخطرناك ومنجمد كنندهء گل ذائب وآب كنندهء گل منجمد است
واكتحال او جهة نزول آب وحمول او با زردهء تخم مرغ وموم تدرحيض ومنقی رحم ومخرج جنين وضماد او با حلبه جهة نقرس بارد وبا آرد جو جالی جرب متقرح
وقو با وگلف وبهق وطلای او جهة گزيدن هوام وسگ ديوانه وسنون او جهة دندان متاكله ودرد آن وبا بيه جهة قطع تا ليل مفيد وبرگ تازهء
او جهة گزيدن سگ ديوانه وجهة التيام جراحات وخشك او با سركه جهة تقشر جلد وطلای او با آب جهة ريختن موی وطبيخ او جهة تقويه استخوان
كوفت يافته نافع وساير اجزاء آن را في الجمله نفعی ودر صرع وجنون ووسواس هست وثمرش قويتر است وچون انجير دانه را روز در سركهء خيسانيده
وهر روز پنجعدد او با قدری سركهء او بنوشند وبعضی را كوبيده ضماد نمايند جهة تحليل سپرز مجرب دانستهاند وچون با مساوی او گروكان
كوبيده روزی بيست مثقال آن را بخورند بالخاصيه اطلاق منمايد ومجربست ومضر جكر ضعيف ومصلحش گردكان وصعتر وانيسون وصملح انجير تازه
سكنجبين وشربت ترنج وريباس وبدلش در ادويه ء شش مغز جلغوزه وقدر شربت از خشك او تا سی مثقال واز تازهء او يكرطل تيواج
ختائی پوست درختيست شبيه بيوست درخت چنار وگونيد پوست درخت لسان العصافير بلاد ختا است وظاهرا طاليفر باشد
در آخر دويم گرم و خشك وقابض وبسيار تلخ وبا ماست چكيده وربوب قابضه جهة اسهال مزمن بارده وقطع خون بواسير وضماد او با سركه
جهة درد سر واو رام رخوه وسنون او جهة درد دندان وتقويه لثه ء ونزلهء رطوبی وبخور او جهة رفع وباو طاعون عجيب الاثر است وبه دستور
جهة بواسير وشقاق مقعذ ودرد آن ودرد رحم وفرزجهء او جهة قطع سيلان رحم وحيض مفيد است ونيم مثقال آن را با يك مثقال زيو فر در حبس اسهال
مجربست وقدر شربتش تا يك مثقال ومضر محرورين ومعطش وموروث التهاب احشا ومصلحش كتيرا وربوب فواكه است تيهو اسم فارسی تيحوحست
تيغال ويتهال نيز نامند وآن شكر تيغال است تين احمق جمير است تين الفيل جوز الستر واست تيس برنر است
تيقلياس اسم يونانی خنثی است تيدی اسم هندی جراد است تيحبات اسم هندی سليخه است تيرج اسم هندی سازج است
تيدوكی ككری اسم هندی آبنوش است تين افرنجی بلغة مصر رقع يمانيست جرف

الثاء ثافسيا صمغ نباتيست سفيد رنگ
ووتند وتلخ وبسيار تند شبيه بانزروت وتند وتلخ وبسيار تند بو ونبات او شبيه برازيانه وگلش سفيد وتخمش مثل انجره وبا اندك عرض ودر اطراف شعبهای او
مثل اكليل وشبت بيخش غليظ وبسيار تند وتلخ ومنبت او كوهای سخت ودر تنكابن او الموت جرند وبديلمی تمبلی نامند وبيخ آن را زخم كرده
رطوبه آن را بعد از انجماد ميگيرند وبعض مجموع آن نبات را افشرده وعصاره ميكيرند وآخرين متخلخل وسبز مايل بسياهی مباشد در آخر سيم گرم و خشك وبا رطوبت فضليه ومنقی ومسهل بلغم غليظ وجهة درد پهلود بطلان اشتها وتحليل رياح وسدد وضمادا او جهة داء الثعلب ورويانيدن موی
ودرد زانو وامثال آن وبا هموزن او موم وكندر جهة اسقاط بواسير وجهة قلع آثار سياهی وبنفشی وكبودی جلد وبا عسل جهة جرب متقرح
وبا كوكرد جهة انفجار ورم صلب نافع وزياده از دو ساعت نبايد گذاشت وقدر شربتش تا پنجقيراط وپوست بيخ او در افعال مثل صمغ اوست
وچون ريزه كرده در روغن زيتون بجوشانند جهة تقوية عصب ودرد مفاصل وآشاميدن او جهة فالج بغايت مفيد وقدر شربت از
پوست بيخ او وجرم او تا نه قيراط واكثار او مورث ورم حلق ومعده واحتباس بول وعروض ضيق النفس وغشی ومصلحش شير تازه و
لعاب بزرقطونا وبدلش درداء الثعلب حرف بابلی وگويند بالخاصيه تخم سداب رفع مضرت او مكند وچون گياه وساق او را داخل در
اغذيه كنند بمرتبهء احداث حرارت كند كه در زمستان محتاج بپوشش نباشند ورنگ رخسار را سرخ كند وجهة اكثر امراض باردهء رحم نافع
واو غير صمغ سداب برتيست چه سداب بريرا صفات غير اوست ثاقب الحجر بسفايح است ثام لوبيا است ثاسوس بيونانی
مرزنجوش است ثالقيس بيونانی حرف بابلی است نخجير بجيم لای چيزهای افشرده است وقوتش متوسط است ما بين عصاره وجرم
انجير وبه از مطلق نخجير مراد لای آب انگور است وآنقابض وضماد شن با نمك جهة ورم حار وورم صلب وورم پستان وحقنهء او جهة قرحهء امعاء
واسهال مزمن وسيلان رطوبات رحم وآشاميدن برشته كردهء او با دانهای انگور كه در او يافت شود جهة قرحهء امعأ واسهال بغايت؟؟
ثخين آنچه غليظ باشد ثدی ضرع است ثريا بلغة اندلس ابريقا ونست ثريد نانيست كه در آب گوشت ريختهء تناو لنمايند و؟؟
بر آنچه در دوغ وشربنها وغير آن كنند ثغلب به فارسی روباه نامند وآن حيوانيست معروف پوست او در كرمی قريب بسمورد وجهة

مرطوبين ومبرودين ونطول ونطول طبيخ زنده ومذبوح او جهة درد مفاصل وطبيخ زنده قويتر خصوصا كه در روغن زيتون جنوشانيده باشند جهة تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعث راه رفتن اطفال ورفع اعيا وآشاميدن يك مثقال از شيرا او كه خشك كرده باشند با آب وعسل جهة ربو وسرفه و

طلای او با پوست سوختهء تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب وبیه او جهة درد گوش وبا روغن زیتون وامثال او جهة نقرس ودردهای بارد
وسعوط زهرهء او با هموزن او آب کرفس در هر ده روز یکبار جهة ابتدای جذام وزیاده نشدن آن بغایت مؤثر وگوشت او جهة مبرودین و
تحریك باه وصاحبان استسقاء مفید وخاکستر پوست او جهة سوختگی آتش ونواصیر وقروح حاره وتدهن دست وپا به بیه او ومانع مضرت
سرما ونگاهداشتن دندان او جهة منع فریاد کردن سگ مجرب دانستهاند ومالیدن بیه او بر چوبی ونصب کردن آن در موضعی از خانه سبب
اجتماع کیك بر آنچوب ثعبان مار عظیم است ثغاریر بغین معجمه درد آبست ثفا بلغة عبرانی اسم حرف بابلی است ثفولس هندی با
برتیست ثفل اسم جرم چیزها است که آب آن را افشرده باشند از تکبیر غلیظ تر ودر افعال مثابه اوست ثلج به فارسی برف نامند در سیم سرد
ودر دویم خشك ومسکن درد دندان حار واخراج کنندهء زلوئیکه در حلق مانده باشد وجهة کرم معده وتقویه هضم معدهء حارهء وبتهای حاره
وجرب وحکه وضماد او بر پیشانی جهة قطع رعاف وآشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومخدر ومعطش ومؤرث سعال ومضر احشای
ضعیف ومبرودین وصاحبان او رام باطنی است وآب پروردهء او بهتر است ومصلحش ونفل وعسل واز خواص اوست که چون نمك با برف آمیخته بر شیشه
پر آب به دستوری بکیرند که شیشه در آن پنها نستور در ساعت آب شیشه یخ کردد تلج جینی رطوبتیست منجمد برنی شبیه بنمك که از هند آرند جهة
بیاض عین وظلمة بصر وضمادش بربدن جهة تب دق نافع است واین اسم را بربارد نیز استعمال میکنند ثلیان عنب الثعلب است ثمام
به عربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاه تر وساقش باریکتر وبی بند وغیر مجوف وخوشهء او شبیه بارزن وطعم او شیرین ودر تنکابن زراش و
ودر مازندران باز میل گویند در دویم گرم ودر اول خشك وضماد تازهء او جهة ورم چشم ومنع ریختین مواد وآشامیدن او محلل ریاح ومفتح سدد
وخاکستر او جهة تقویه مژگان ورویانیدن او وتقویة باصره نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا پنج مثقال وبدلش تودری است
ثمرة الطرفا بار درخت کز است بزرگتر از عذبهء که ثمرهء اثل باشد ومثلث تنکل وکز ما زج عبارة از اوست ودر افعال مثل ثمرة الاتل است
وخالی از حرارت لطیفه وجلالی لطیف نیست ثمرة الاثل نوع کوچك بار کز است که عذبه نامند بقدر نخودی واز آن بزرگتر
وغیر مثلث در دویم سرد ودرسیم خشك وقابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی

احشا وآب طبيخ او كه يك او قيهء آن را درد ورطل آب
جوشانيده باشند تا بنصف رسيده منقى رطوبات عفنه ء اطفال وجهة گزيدن رتيلا
ورفع جرب رطب وبا شكر جهة يرقان وزردى رخسار و
ورطوبه رحم وربو وسعال وضعف جكر واحشا وآكله وحكه وامراض مقعد وقروح
رطبه شربأ وطلاء نافع ومضمضهء او جهة تا كل دندان واستحكام لثه
مفيد است ومنقوع او كه يك شبانه روز در آب گرم خيسانيده باشند در افعال مثل
مطبوخ او وقطور او مقوى اجفان ورادع مودا ومانع قبول
آفات ومقوى بصر وجهة ومعه وسلاق وجرب بسيار مفيد خصوصا كه در گلاب
خيسانيده باشند وجرم او جهة نفث الدم وجراحات
شش واسهال كهند وسيلان مواد ونزف الدم وبرشتهء او با گل سر شوى جهة اسهال
مجربست وذرو را وجهة برون گوشت زياد وقطع
خون جراحات وطلاى او جهة رنگ رخسار وصافى بشره وحمول او جهة بتخفيف
رطوبه رحم وضماد او كه با آب وسركه پخته باشند جهة سپرز نافع ومضر
سر ومصلحش دو قو وبدلش ما زوبا بيه انار بوزن او وقدر شربت از جرم او تا دو
مثقال وگويند تا چهار درهمست وچون عذبه را با صندل و
افنتين جوشانيده آب آن را با شكر بقوام وآورند شربت مذكور جهة صاحب سپرز
بيعديل است وجهة تقوية اشتها واعصاب واعضا ورفع اعيا
ومغص وثقيهء رطوبات فاسدهء معده وتقويه آن بغايت مؤثر است ثمرة العرعر ابهل
است ثمرة الشوك المصرى جلنار است
ثمرة شجرة الدوام مقل مكيست ثمرة العليق توت العليق است ثمرة السدر نبق است
ثمرة الفؤاد بلغة مصرى شاه بلوطست
وبعضى از ومراد بلادر را مدانند ثمقولس بيونانى اسم توتيا است ثومس بيونانى اسم
حاشاست ثوم تالحيه وثوم الكلب
وثوم برى اسقورديونست ثوم الماء طلحب است ثوم الثعلب بلغة اندلس قسم ثانى
سندريطس است ثوم به فارسى سير
گويند وبرى او اسقورديونست وبستانى دو قسم مباشد يكى بسيار دندانه ويكى
منحصر بيك دندانه وبقدر پياز كوچكى واو كمتر است وجبلى
او را به فارسى موسير گويند وبرگش عريضتر از برگ نرگس وگلشن بنفش وبيخش
يك عدد وبيدندانه وبزرگ مقدار ودر بوى مانند بستانى وبهتر از
همه بستانى مشهور پر دندانه است در آخر سيم گرم و خشك وبا رطوبة فضيله
ومحلل وتدرخيص وبول وعرق ومفتح وجالى وجاذب ومجفف
رطوبات معده ومفاصل وحرارت او شبيه بحرارت عزيزى وملطف ورقيق كنندهء خون
وباقوهء تريا قيه وخوردن او با مراعات زمان

ومزاج وحد اعتدال حافظ صحت ورافع مضرت آبهای مختلف وهوای وبائی وتعفن آنست وجهة گزیدن هوام وسگ دیوانه وتصفیهء حلق وصوت
وقطع اخلاط غلیظ وقولنج ریحی ونسیان وربو وسپرز ورياح تهیگاه ودر مرطوبین محرك باه ومولد منی ودر محرورین مجفف آن ومعطش وجهة

بتهای کهنه وقروح شش ودرد معده ومفاصل ورفع کرم شکم وزلوی در حلق مانده ورفع تشنکی که از بلغم وسدهء ماساریقا باشد وتقطیر البول
ونیکوئی رنگ رخسار وتلطیف غذاهای غلیظه وجهة ضیق النفس وفالج ورعشه وتحلیل او رام وحصاة کرده وبا شراب جهة ستم افعی وددام او
باعث سقوط موی سفید وروئیدن موی سیاه وبا انجیر وسداب ومغز گردکان قویتر او وفا وزهره ومطبوخ او با زیره وبرگ صنوبر جهة تقویه
دندان وبا شیر گوسفند وبعد از آن با روغن تازه وبعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریك باه بیعدیل واکثار او وعدم مراعات مزاج وسن
وفصل محرق خون ومضر بواسیر وزنان حامله وشیرده وصاحبان خنازیر وزحیر ومولد صفرای بسیار شد ومضعف باصره ومهیج امراض ناهه
ومنجر ومضرشش ومصلح او پختن اوست در آب وباقلیلی نمك واضافه نمودن روغن بادام وکره واستعمال گشنیز وسکنجبین وآب انار ترش شیرین
وامثال آن ونشستن در طبیخ برگ وساق آن جهة احتباس حیض واخراج مشیمه وطلای او با عسل جهة بثور لیتنه وقوبا وقروح رطبهء سر ونخاله
او جهة بهق وجرب متقرح وبا برگ انجیر سیاه وزیره جهة گزیدن ابن عروس با جند وروغن زیتون جهة سم زهر عقرب وبا سر؟؟ تحلیل رطوبة
غلیظه وورم اعضأ وضماد نپختهء او با شیر جهة گشودن ومل وتضمید محرق او با عسل جهة ازالهء رنگ خون منجمد در تحت پلك چشم وبا روغن بان
جهة داء الثعلب وروغنی که در او سیر مکرر جوشانیده باند جهة جمود خون در اطراف بدن وشقاق که از برودت باشد وجهة مفاصل وقولنج بلغمی
وسحج شربا وضمادا نافع وغرغرهء با سرکه ء ترشی سیر جهة اخراج زلوئیکه در حلق مانده باشد وجهة ذبحه مفید ومضمضهء طبیخ او با کندر جهة درد دندان
بارد مفید وبدلش بیاز عنصل وسیر صحرائی وطلای او با نوشا در جهة برص وبهق وبازفت جهة داخس وخشونه ناخن وکجی آن وطبیخ او کشندهء
قمتل است ثومون تخمیست شبیه بجبنه به فارسی تخم زرداب گویند وبترکی صفرا اودی نامند منبت گیاه او امکنه سایه ناك واو شبیه
بسداب برگش درازتر وگلش سفید وتخمش تلخ وتند وریزه وگویند تربد زرد بیخ اوست ودر افعال مشابه خربق در سیم گرم وخشك ومقیئ
ومسهل اخلاط غلیظ واقسام گرم شکم ومخرج جنین ومدر بول وحیض ومحلل اورام بارده وقدر شربتش نیمدرهم ومصلحش کتیرا است ثیقوسن
بیونانی از خر است ثیریون بیونانی دفلی است شیر اسم ورد ابیض است ثیل بلغة ترکی ئیلان اودی ودر تنکابن کرك چرواش
گویند وآن نباتیست که در کنار آبها وزمین نمناك میروید ومخصوص زمانی نیست

وبر روی زمین پهن مشود وشاخهای او دراز وبا بندی با
بسیار وبرگش بسیار ریزه وبر هر بندی رسته وگلش ما بین سرخی وسفیدی وبا برگ
آمیخته وطعمش مایل بشیرینی ودر اول سرد وخشك وقابض و
طبیخ او جهة معض وعسر بول مثانه وطبیخ بیخ او جهة سنگ کرده وآب کیاه او از
نیم رطل تا یکرطل در رفع ستم اقسام مارها وسك دیوانه گزیده
مجرب ودافع حرقه البول واحتباس بول وحصاة وتبهای حاره وسل وبغایت از موده
است وضماد او جهة جراحات تازه وگزیدن هوام و
او رام حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر او جهة قطع خون بواسیر وتحلیل او رام
وبتخفیف قروح بغایت نافع وقسمی از آن را برگ مثل لبلاب
وگلش خوشبو وثمرش ریزه وعروق او در ضخامت بقدر انگشتی ودر عدد پنج یا
شش مباشد وعصارهء او با ادویهء مناسبه جهة علل چشم
وتحلیل مواد وتخمش بغایت مدر بول وجهة قطع قی واسهال ومنع ریختن مواد بمعده
واحشا وتفتیت حصاه کرده ومثانه وقروح آن مفید است
وقسمی از آن مباشد که هر گاو که از آن بخورد اعضای او ورم مکند سوختهء او
در ظرف مس جهة قطع خوو بواسیر ضماد از مجربات دانستهاند
وگویند زیاده از شش بار احتیاج نمی افتد وضماد تازهء او با روغن گل بغایت ملین
ومنضج ومحلل است حرف الجیم جاورس به فارسی
وقلیل الغذاء واز ارزن لطیفتر وسریع الهضم تر ومقوی بدن وبا روغن وچربی غذائیه او
بیشتر وخوردن مهرای او جهة التوای حجاب ونزلات
نافع وحابس اسهال مراری وکماد کرم کردهء او محلل نفخ معده ومسکن درد بواسیر
ومولد خون سود اوی ومورث سده ومصلحش روغنها وشکر است
چای ختائی نباتیست ساقش زیاده بردو زرع وسرخ وبرگش مایل بنفشی گرم باعتدال
وترملین ومنضج ومقوی هاضمه وضماد پختهء او جهة
او رام صلبه وتسکین درد بواسیر نافع ونطول او معرق ومنوم ومضر معدهء باردهء رطبه
ومصلحش بادیان ختائی ورازیانه است وابن تلمیذ گوید
که چای قرصی است که از چین مآرند ومسهل ورافع ضرر شرابست واز کتاب
اخبار الصین ظاهر میکردد که نباتیست شبیه برطبه وخوشبو و
با اندك تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل مشود وطبیخ او مسکن التهاب وصاف
کنندهء خونست جاو شیر صمغیست بد بو وظاهرش سرخ تیره
وباطن او سفید ونبات او را ساق غلیظ وبلندتر از زرعی ونرم وبر او چیزی شبیه به
پشم وسفید وبرگش شبیه به برگ انجیر ومایل باستداره
وخشن وبسیار سبز وقبهء او شبیه بقبهء شبت وگلش زرد وخوشبو وتخمش سیاه
وقریب بانیسون وخوشبو وتند وبیخش غلیظ وشعبه دار وبدبو

وبیرون او سیاه واندرون سفید در سیم گرم وخشك ومحلل وهفتح وتدرحیض وبول ومقوی اعصاب ضعیفه ومضعف اعصاب صحیحه ومسقط

جنین وقاتل او وباقوهء تریاقیه وجهة بتهای دایره وکوفتکی وتعقد عضل ودرد مفاصل ودردیکه از صدمات بهم رسد وفالج وصرع وامراض باردهء
دماغی ورعشهء که بعد از جماع بهم رسیده ومغص وسرفهء بلغمی وتقطیر بول وجرب مثانه ونفخ رحم وقولنج بلغمی ودریحی واستسقأ وحصاة رفع سموم و
منع نزلات وجبر شکستکی استخوان وضماد او جهة جراحات خبیثه ورویانیدن گوشت براستخوان وسایر اعضا ومنع آن از قبول آفات ودردهای
بارده ورياح وبا روغنها جهة اعیاد وباروغن زیتون جهة گزیدن سگ دیوانه وحمول او مسقط جنین وجهة امراض باردهء رحم واکتحال او جهة بیاض
ونزول آب وسنون او جهة درد ودندان ومنع تاکل آن وطلای آن جهة قروح ونار فارسی مفید ومضرانغیان ومصلحش مرما حور وخیسانیدن او در مطبوخ
عینی وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش بوزن او قنه یا شیر انجیر وبا اشق وبیخش جهة قروح مزمنه وحمول او جهة گشودن حیض واخراج جنین مرده لغایت
قوی الفعل است وآشامیدن تخم او با شراب جهة اختناق رحم ونیم مثقال زراوند طویل جهة گزیدن هوام وبا نیم مثقال افسنتین جهة
احتباس حیض بسیار نافع است جاموس به فارسی گاومیش نامند قسمی از گاو است وگوشت او گرم وخشك وبسیار غلیظ وجهة اصحاب
ریاضات وهزال کلیه نافع ومولد سود او مضر درد مفاصل وامثال او ومصلحش آبکامه ودارچینی وادویهء ملطفه وآشامیدن ستم سوختهء او جهة صرع
وکعب محرق او با عسل جهة تفریح دل وفربه کردن بدن وتقویه جکرو ذر ورا ومجفف قروح ورافع حکه ومقوی باصره وقدر شربتش تا سه مثقال و
ضماد سم سوختهء او با روغن زیتون محلل خنازیر وباسرکه جهة داء الثعلب نافع وبخور وموی وشافع او باعث گریختن افعی است جاصا بلغة
سریانی اسم اجاص است جار النهر سلق الماء است جاوی زعفرانست جامسه باقلای قبطی است جاوزین وجاوزح هر
حجر البقر است جاموس خشخاش زبدیست جار کون اسم فارسی بسباسه است جاکسو بهندی تشمنیرح است جاول بهندی
اسم ارز اتس چالکوی بهندی اسم فو است جاکوس بهندی اسم اسفناج است چابتری بهندی اسم بسباسه است چابهل بهندی
اسم جوز بو است جاری بهندی زره است جاند بیل لبلابست جال به فارسی بنیر نامند تازهء او در دویم سرد وتر و
مغری معده وروده ومقوی کرده وملین طبع ومولد حلط صالح وخون ودیر هضم وبعد از هضم سریع السلوك دراعضا وبا مغز کردکان وصعتر
بغایت مسمن بدن وباعث نرمی جلد وبرشتهء او بعد از طنج وفشردن حابس اسهال

وضمادش ماتغ ورم جراحات ومضر مبرودين ورافع
بلغم ومقوى اشتهأ وامعأ ومجفف رطوبات وضماد او با عسل جهة انفجار دمل ورفع داخس وبا نوشا در جهة گلف نافع ومولد اخلاط مرارى و
معطش ومولد حكه وجرب ومضر محرورين وصاحبان سدهء احشا وبسيار كهنه ومتعفن او اقرب بسميت ومصلحش مغز گردكان ودر محرورين ميوها
وترشيها وغير چكيدهء پنير كه آن را دلمه گويند در غايت ترطيب ومنوم وجهة تب دق وسل والتهاب معده ورفع بيوست جلد وطبع وسواس
وامراض صفراوى والتهاب خون نافعست جبره بلغة مغربى اسم نباتيست طولش سه چهار انگشت وبرگش شبيه به برگ نيل وبيخش مثل موى
وسفيد وبى گل وبيثمر است ودر بو شبيه بخمر دراول ودويم گرم وتر ومقوى دل وفكر وحواس ومفرح وجهة صاف صاف كردن خون والتيام جراحات
شربا وطلاء وباشراب ودرهم او جهة وهن عضل وپاره شدهء آن نافع وگويند بيخش را چون با پارهاى گوشت طبخ نمايند قطعهاى گوشت را با
هم ملاصق مسازد ومرق آن را جهة يرقان مجرب دانستهاند جبين به فارسى سنگ گچ نامند وآنسه قسم مباشد وپختهء دو قسم آن را كه يكى سفيد
غير تراق وديگرى سرخ لون باشد حيص گويند وپختهء براق صفايحيرا اسفيداج جصاصين نامند واقسام او در سيم سرد وخشك وآشاميدن او
كشنده است وطلاى او مفرد او با سفيدهء تخم مرغ وغبار آسيا جهة قطع سيلان خون وبا سركه جهة رعاف وبربدن جهة منع عرق وبا گل ارمنى وعدس
ولحية التيس وآب مورد وسركه جهة رمد وموى ومنع ريختن مواد وبا آب گشنيز جهة رفع باد سرخ واورام ملهبه مجربست وچون با روغن
زيتون واندكى بوره وشب يمانى بسايند وبرنوشتجات بيالالند ازالهء كتابت مكند وبر جامها باعث قلع چرك وچربى او ميكردد وطلاى او بواسير را
رفع مىنمايد وسفيداب جصاصين در افعال قويتر از همه وبغايت قابض ورادع وجامع ومجفف است جبلا هنگ لغة فارسى است و
جبلهتيج معرب از ووآن تخم خاريست زرد رنگ شبيه بشيوران وستبركى صفرا اودى گويند وآن ثومونست جب بلغة هندى چوبى است
زرد رنگ واز اجزاء كلكلانج هنديست ودر بعض فسخ بخاء معجمه سطور است جبلاست فطر اساليونست جبين بتركى اسم زبانست
جبر وجبه بهندى اسم شيطرج است جتل بهندى اسم ايل است جثباب به عربى اسم نباتيست شبيه به نبات درمنهء تركى واز آن
خوشبوتر وشاخهاى او باريك وبسيار وگلش شبيه باقحوان وتخمش با اندك پهنى وكوچكتر از عدس وبا اندك تلخى در سيم گرم وخشك وهفتح و

محلل رياح وقاطع عرق ومدر حيض ومسقط جنين وطبيخ او وبه دستور سه درهم از جرم او جهة شكستن با دها ودفع مغص ريحى بيعديل وبخور او مسقط
مشيمه ومصدع ومصلحش هليلهء كابلى وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش برنجاسف
است حج بلغة تنكابن ماميران است جدوار بيخى است مخروطى
شكل بقدر انگشتى واز آن كوچكتر به فارسى ماه پروين وبيونانى ساطر يوس نامند
وآن پنچقسم مباشد يكير از ظاهر تيره وباطن برنگ بنفش ومايل بسرخى
وعقربى شكل ودر طعم اولا شيرين وبعد از آن تلخ محسوس كردد واين نوع راختائى
گويند ويكى ظاهر وباطن تيره رنگ ومايل بزردى وعقربى شكل
ويكى طاهر وباطن سياه وسائيدهء او برنگ نيل وهردو را هندى گويند ويكى بقدر
زيتون ومايل بسياهى وگويند از بلاد ركن خيزد وقسمى اندلسى است
وانتله نامند بقدر شبرى وسياه ونرم وبسيار تلخ وبهترين همه قسم اولست در اول سيم
كرم وخشك وقايم مقام تريلق كبير است ومفرح ومقوى دل
واعضاى رئيسه واحشا وفا در زهر پيش وافعى وساير سموم ومفتح ومحلل ومنضج
ومسكن او جاع ومقوى باصره واشتها وباه ومدر وجهة او رام حاره وبارده
نافع وطلاى او جالى جلد وجهة بواسير ودرد دندان ودرد چشم وبا سركه جهة
طاعون ورفع برص ومنع وبا مفيد ومصدع محرورين وموروث جراحت
امعا ومصحلش سكنجبين وشير آهن تافته وقدر شربتش جهة اطفال از نيمدانگ تا
يكدانگ ودر تب ربع دو دانگ ودر تقويه باه تا نيم مثقال ودر استسقأ
چهار دانگ وبدلش در تفريح سه وزن او زرنباد است جدال نوع سبز ملح است
جداحد صرصر است جدى وجدا بزغاله است
ودر معز مذكور شد چدروا بلغة اصفهان اسم صبر سقو طريست جر جير به فارسى
تره تيزك نامند وبرى او ابهقانيست ودو قسم مباشد يكى
ساقدار وبركش از برك ترئب ريزه تر وگلش زرد وبسيار تند واو را خردل برى گويند
ويكى بيساق وبرگ او نرم وكم حدة وگلش سرخ وبستانى او
سه قسم مباشد يكى شبيه بترب وساقدار وبرگش با خشونت ودر مازندران شاهتره
وكوله تره ودر تنكابن خاصه تره نامند وتخم او سفيد وحرف
بابلى عبارة از اوست وقسمى رار شاد وبه فارسى تره تيزگ شاهى گويند برگش
بزرگ وگلش سرخ وتخمش مايل بسرخى وطولانى وقسم ويكرريزه برگ و
تخمش ريزه تر از حب الرشاد است ومراد از مطلق او قسم اخير است برى او در
سيم گرم ودر آخر دويم خشك وبستانى او در دويم گرم ودر اول خشگ
ومدر شير وبول ومفتح سده جگر وسپرز ومفتت حصاه ومولد منى ومحرك جماد
وضماد او با زهرهء گاو جهة ازالهء قروح وخوردن او ناشتا جهة
رفع بدبوئى زير بغل نافع ومصدع وموروث سده ومنجر ومظلم بصر ومصلحش كاسنى

وسرکه است وتخم او در خواص مذکوره فویتر است از آن وبا آب گرم
مفیئ بلغم وبا زردهء تخم مرغ نیمبرشت جهة تحریك باه مؤثر وضماد او جهة گلف
وبا عسل جهة بهق ونمش وبا زهرهء گاه جهة شقاق ناخن نافع ومورث
فوران خون وانصباب مواد با عضای ضعیفه ومصحلش شیر تازه وقدر شربت از
بستانی تا پنج درهم واز بری او تا سه درهم وبدلش مثل آن یوتست در
یا تخم زردك یا تخم پیاز وهر گاه درخت انار ترش را با آب تره تیزك سقایت کنند
انار شیرین کردد وهرگاه خشگ ونخود را با آب او مکرر پرورده
کنند در تولیدی منی بیعدیل است جرمیلك بلغة کوهستان لرسال وجابلق اسم
دوائیست که ترکان آنجا بیات آزار نامند بیخی است بسطبری انگشتی
وطول آن زیاده بر شبری وطعمش شیرین ومایل سیاهی وباطن مفید وبا صلابت
وساقش فریب بزرعی وبرگش شبیه بزبان وطول او بقدر شبری
وسبز ولطیف وتیره وبرگهای ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بید وگلش کبود واز
گل نیلوفر بسیار کوچکتر ومستعمل بیخ اوست رافع جمیع زخمها
وتشنج او وچون بربن دندان بپاشند بنهجی مچسبد که از اکل وشرب زایل نمیکرد
دو سنون او یکدفعه ودو دفعه رافع تعفن بن دندان ورویانندهء
گوشت او واز مجرباتست وضمادش جا بر کسر وشرب او رافع زخمهای باطنی واو
رام اخشا است جری بکسر اول وتشدید ثانی اسم عربی
سلور است واو ماهی عظیم الجثه است رنگش سیاه وبیفلس وشارب او مثل ماری
باریك ودراز ودر تنکابن اسبلی ودر مازندران کلبس نامند
ونمکسود او گرم وخشك وضماد او جاذب بیکان وخار از بدن وطبیخ او جهة
قرحهء امعا وجذب مواد بظاهر جلد وحقنهء او جهة عرق النسا بیعدل
وتازهء او ملین طبع وجهة تصفیهء صوت وقصبهء ریه وسل وقی الدم وخون او بقدر
نیم وقیه با مثل او سرکه قاطع خونیست که از حلق آید ومولد
بلغم لرج وبطنی الهضم ومضر کرده ومصلحش صعتر ونعناع وآبکامه وسکنجبین
است جراد به فارسی ملخ نامند در دویم گرم وخشك ومبتهی و
جالی اخلاط وغلیظه وجهة تقطیر بول وامراض قصبهء ریه وخوردن دوازده عدد آن
که اطراف وسر آن را انداخته وبا یك درهم مورد سائیده باشند
جهة استسقا مجرب دانستهاند وجهة جذام بالخاصیه مفید است وبخورا وجهة بواسیر
وعسر بول وضماد پاهای او که کوبیده باشند جهة
ثالیل وگلف وجرب خصوصا سوختهء او با سرکه بغایت نافع وطلای جوف وتخم او
جهة گلف وخوردن قسم بی بال او جهة گزیدن عقرب مفید
وبستن نوع سبز کردن دراز که در مزارع بهم مرسد برصاحب تب ربع بالخاصیه
رافع اوست وملخ قلیل العذاء ومولد خلط بدو مورث جرب

وحکه ومحرق اخلاط ومجفف ومصلحش سکنجبین وانارین است جراد البحر به فارسی ملخ دریائی گویند وآن حیوانیست سرش مربع واز
حوالی سر تا نصف تن صدفی واز هر طرف ده پای شبیه بپای عنکبوت وبر سرش دو شاخ ودو شاخ دیگر در تحت چشم او بیرون جسته است

از جرادبری گرم تر وخشکتر وخوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید وآشامیدن دو مثقال از سوختهء او
با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب دانستهاند
جربوب حبسوتست جریون بقلهء یمانیه است
جرجر باقلی است جرامقه مشط الراعیست جرد ماثق وجرد مافق کرم دانه است جر جیر الماء قرة العین است جرحیر مصری
نترس مصریست جردان فاره است جراسیا قراصیا است جرند بلغة دیلمی نبات ثافسیا ست چر بهندی سنبل الطیب است جز دل
بهندی خنجل است جرمل بهندی اسفند است جر غول به فارسی اسم لسان الحمل است جریه بهندی عصفور است چرغ به فارسی اسم زمخست
چربی گوشت به فارسی اسم سمین است جریش بترکی اسم اشراس است جرائه بهندی قصب الذریره است جر بهندی بمعنی بیخ است
جرز به فارسی کز رو زردك نامند وبستانی او یکی طویل مباشد ویکی مستدیر در دویم گرم وتر وگویند در اول تر است مبهی وملطف ومدر بول و
مفتح سدهء جگر وقاطع بلغم ومقوی معده وملین وجهة سرفه ودرد سینه ومعده وجگر واخراج حصاه ونطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد ومربای
او بغایت مبهی ومقوی احشا ورحم وهاضمه وپروردهء او بسرکه ونمك جهة اذابه سپرز بیعدیل ومقوی معده وجگر بار دود وشاب او قریب بمر تای او
ونپند او که آب افشردهء او را با ربع او عسل جوشانیده ودرخم ریزند بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده وبطیئ الانحدار ومصدع وعرق او که با
ادویه مناسبه گرفته شود به دستوری که در دستورات مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مکر در اسکار وضماد برگ او جهة آکله نافع وجرم
او بطیئ الهضم ونفاخ ومضر محرورین ومصلحش ادویهء حاره وآبکامه وپختهء او با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است وقدر شربت از جرم او تا صد
وشصت مثقال وازمربا تا هفت مثقال واز نبیذ او تا پنجاه مثقال وتخمش محرك باه ودر آثار مثل اصل او وچون یکجز واو را با یکجز وتخم شلغم در جوف ترست
در زیر آتش طبخ دهند جهة اخراج سنگ کرده ومثانه وعسر بول مجرب دانستهاند وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش انیسون ودو قواست وبری او را در
بلاد قزوین کز را نامند بیخش بقدر انکشتی وگلش زرد وغلاف تخم او خار ناك ودرد وقو مذکور است در اول سیم گرم ودر آخر اول خشك وبا اندك حدبی
ودر افعال سوای تحریك باه قویتر از بستانیست وحمول او مخرج جنین وخوردن خام او جهة سموم وضماد پختهء او با اصل وبرگ او جهة انجماد خون که از
برودت باشد نافع وپختن او در منازل باعث گریختن هوام ومضر معده وحلق وعصب

ومصلحش انیسون وحمل او منقی رحم ومعین بر حمل است جزع
سنگی است که از یمن وحبشه خیزد ودر او شبیه بچشم وطبقات او خطوط مستدیره
وسفید وزرد وسرخ وسیاه ظاهر است وبه فارسی قسم او را
با با غوری گویند وقسمی سلیمانیست وظاهرا عین الهریز نو جنس او باشد در سیم
گرم وخشك وجالی وباحدة وباعث بیداری وجهة یرقان ومنع
خواب شربا وجهة عسر ولادت پیچیدن او در موی زنان مؤثر وتعلیق او بر اطفال
مورث سیلان آب دهن ورفع ام الصبیان ونگاهداشتن او
مورث خصومت مردمان بادارندهء او ودیدن خوابهای هولناك ورافع لقوه وسنون او
جهة ثقیه وجلای دندان وذر ورا وقاطع خون وجهة
رویانیدن گوشت وبردن لحم فاسد واکتحال او جهة رفع بیاض نزول آب نافع است
جز مازج ثمرة الطرفا است ومعرب از کز مازو است
جزور مشتر بچه است جزرا قلیطی وجزر بزی گویند شقاقل است جساد زعفرانست
جسمی خشك است جسارا تمر هندی است
جشیش به فارسی بلغور گویند واو نیم کوفته گندم وامثال اوست چشمیزج وچشمك
تشمیز جست جش بلغة فارسی اسم مهرهء کبودیست که
برکردن اطفال بجهة رفع چشم بد می بندند چشوم تشمیزجست چشم خروس اسم
فارسی عین الدیك است جص جبین محرقست وبه فارسی
گچ نامند جعده گیاهیست کمتر از نیم زرع وبرگش مفروش ویکروی بالا مزغب
وروی دیگر را اطراف محیط بخارهای ریزه واطراف شاخهای
او مثل قبه وبرآن خیوط شبیه بموی سفید وپر از تخم وگلش سفید مایل بزردی
وباعطریهء واین نوعی جبلی است وجعدهء صغیر نامند وبستانیرا جعدهء
جعدهء کبیر گویند وبرگ او بزرکتر وکم بو تر است ومستعمل او جبلی است وبعد
از هشت ماه قوتش کم مشود ودر آخر دویم گرم وخشك ومفتح وباقوهء تریاقیه
ومدر بول وحیض وملطف وطبیخ او جهة گزیدن هوام ویرقان سیاه واستسقاء وبتهای
بلغمی وسوداوی ورفع کرم معده وحب القرح وتحلیل ریاح
وعسر بول مفاصل وحصاة وثقیهء رحم ورفع نسیان وبا سرکه جهة سپرز وضماد او
جهة تنقیهء قروح مزمنه والتیام آن نافع ومضر معده وسر ومصارع
ومصلحش حماما وقدر شربتش تا سه درهم واز طبیخش تا بیست مثقال وبدلش
پودنهء کوهی ودر تحلیل ریاح شیح ودر اخراج کرم پوست بیخ انار وسلیخه است
جعده قنا بلغة ودمشق پرسیا وشانست جعدهء صغیر جعدهء کوهیست جعدهء کبیر
جعدهء بستانیست جعل اسم فارسی قسم بزرگ خنفا است
جعفیل اسد العدس است جعفری بلغة مازندران قسم کرفس الورق خرا است جغندر
به فارسی اسم سلق است جغد است فارسی بومست

وآن مرغیست که در روز قوة بصر ندارد واقسام مباشد یکیرا به فارسی بوف وبترکی ساز وقوش گویند وآن عظیم الجثه تر از سایر اصنفافست وشاه
بوم نامند ویکیرا بترکی بیلاق گویند وآن کوچکتر از همه است مکر مرغ حقی که از سایر حقیر تر وبقدر قمریست وقسم اوسط سیاه لون ومسمی بجغد است

ودر تنکابن کوره بو نامند مهر بارس گوید که بطوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی او بر رویصاحب بقوه وبر کردن او رافع عله اوست وقطور
مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجرباتست وچون زهره او را با خاکستر چوب کز وعسل آمیخته بنوشند جهة
سلسل الهول وبول فراش آزموده است وطلای خون او با روغنها جهة کشتن قمل مؤثر واکتحال خون وزهره او جهة تشبکوری نافع وچون آن را
ذبح کنند یکچشم او مفتوح ویکی مطموس مباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری ومطبوس او مورث خوابست جغرات بلغة خراسان اسم
ماسیت جفت آفرید مؤلف تذکره گوید اسم یونانیست وبمعنی مزو جست وبحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف مالا یع
بیان نموده وآن نباتیست ساقش بقدر شبری وشاخهای بسیار باریك وبرگش ریزه تر از برگ نخود متلاصق بهم ودر طرف ساقش غلافها شبیه
بهلیله وبادام از سه عدد تا چهار عدد واطراف غلافها خار دار ودرون هر غلافی سه پرده وتخمش شبیه بحلبه ودر هر پردهء پنجعدد مباشد ودر دوم
گرم ودر اول خشك وبارطوبه فضلیه ودر تقویة باه قویتر از خصیة الثعلب است او چون هشت مثقال تخم او را با گوشت بره یك ساله بجوشانند وصاحب
استسقأ یك هفته مداومت به آب او نماید طبلی ولحمی را رفع نماید ومربای او با عسل بغایت محرك باه ومضر کرده ومصحلش کتیرا وقدر شربتش تا دو درهم
وبدلش شونیز است جفت پوست ملاصق لبوبست وبرطلع اطلق نیز میکنند وجفت البلوط در بلوط مذکور است واز مطلق این اسم
مراد اوست جفری کفریست جقطوط بقاف شوکرانست چکاوك اسم فارسی قبره است جگر به فارسی کبد است چکور تکه
اسم ترکی جراد است چکردك اسم ترکی دانهء میوها است چکنا اسم هندی حباحبست جکی امین الدوله گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و
سبز رنگ وخاردار ودر تجاویف درون او دانهائی بقدر کردکان وزرد رنگ وشیرین طعم ولزج ودر آن دانه تخمی دیکر بقدر پسته وصلب ومغز
او سبز وچرب ومایل بتلخی ودرخت او عظیم است وبالخاصیه منغز او مولد منی ومحرك باه است جلید به فارسی تکرك نامند ودر طبع وآثار مثل
ثلجست واز آن کثیفتر جلنار به فارسی گلنار گویند واو غیر گل انار مثمر است اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند در دویم سرد وخشك وقابض
ورادع ومجفف ومقوی اعضا وجهة اسهال وموی وصفره ای ورطوبی وزلق الامعأ وسحج وقرحهء امعأ ونزف الدم هو عضو ونفث الدم و
وجرب وحکه ومنع ریختن مواد بمعده نافع وضماد او جهة بدبوئی زیر بغل والتیام

جراحات ومنع ثراید اورام وسقوط موی وسنون ومضمضمه
او با سرکه جهة بدبوئی دهان واستحکاه لثه واسنان وقلاع ومصدع ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزن او پوست اناراست
واز خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یك عدد غنجه نشکفتهء او را صاحب رمد ومعتادین آن از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یك سال رمد نکشد واز مجربات شمرده اند جلد پوست حیوانات است ونسبت بگوشت سرد وخشك ووهرچه در طبخ مهراتر غذائیه او بیشتر
واصلاح دیر هضمی او با آبکامه وروغنهای کرم باید نمود وبیچدن عضویکه صدمه وضربه باو رسیده باشد بیوست تازهء کرم حین ذبح گوسفند
وذبح بز وامثال آن بغایت مسکن او جاع واو رام اوست وبه دستور جهة او رام بارده مفید والصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب سر سام
مجرب وپوست تازهء او جهة جذب سم افعی وپوست گوسفند جهة قرح خبیثه وحکه وجرب وتراشه پوست بز قاطع خون جراحت تازه وخاکستر
جمیع پوستها جهة نواصیر وسوختگی آتش وسنج جلد وضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد گرسنه سه روز متوالی جهة رفع سرطان آزموده است
وتعلیق پوست فیل جهة تسکین بتهای سرد وپوست شغال جهة گزیدن سك دیوانه ومنع ترسیدن او از آب وسوختهء پوست قنفذ بری
با روغن زیتون جهة داء الثعلب ومحرق پوست افعی جهة داء الحیه مؤثر است جلوز اسم عربی فندق است وبعضی بر بادام کوهی استعمال
منمایند وحب الصنوبر کبار را نیز گویند واین بجهة اشتباه چشم بحاست چه بحای مهمله اسم حب الصنوبر است جلغطیط دوغ غلیظ است
جلاب از اشربه ودر آنجا مذکور است چلپاسه وزغه است جلغوزه اسم فارسی تخم میوهء ایست وغیر حب الصنوبر است
جل ورد احمر است جلبوب نوعی از لبلابست جلجلان برسمسم وکزبره شامل است وبلغة حبش مخصوص سمسم است ومؤلف تذکره
گوید اسم یونانی سمسم است جلیف اسم عربی شیلم است جلهم قسم سیاه عوسجح است جلز حلفا است جل نسرین معرب از کل نسرینست
جلیان خلر است جلجلان الحبش خشخاش سیاه است جلنجوج فودنج بریست جلماثا فثد است جلوجا جاو شیر است جلجلان
مصری بیش است جلنجمون صعتر است جلنجبین کلقند عسلی است چلیك اسم ترکی قطاة است چلتاق سلق جبلی است
جلتا غوج اسم تکری جنة الخضرا است چلقان اسم ترکی حداه است جلیدان بلغة تنکابن آزاد درختست چلیره بهندی اسم

اشنه است جمیز نوعی از انجیر وبیونانی اسیفور نامند بمعنی تین الاحمر واو غیر انجیر بری از سمومات وراکول نیست
واو را در دیلم دیو انجیر مینامند وباکول است درخت او شبیه بدرخت انجیر وبرگش به برگ توت اشبه وشاخ

پرشیر وثمرش بقدر آلوچه ورنگ او بعد از رسیدن سرخ وبیمزه ودر بعضی ها در سال مکرر بار میدهد ودر اول دویم کرم ودر اول تر وجهة سرفهء
بیسی ودرد سینه وکرده وسپرز وسواس نافع ومعوق او که برگ وشاخها وثمر را جوشانیده آب آن را با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو وضیق
النفس وسرفه مرمنه وگرفتکی واز مجرباتست ویك مثقال از برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال ومجربست وبا هم وبزن ادشکر در رفع سرفه آزموده است
وشیر او محلل او رام وملین وملصق جراحات وجذاب ومسهل اخلاطه غلیظه واز شیر انجیر بستانی ضعیف تر وآشامیدن نیم درهم او جهة سپرز
وبتهای بارده وخاکستر چوب او جهة قروح ساعیه وآکله ونار فارسی مجرب وثمرش روی الغذا ونفاخ ومضر معده ومصلحش انیسون وسکنجبین ذات
سرد است جمست سنگی است که در حجاز وحوالی مدینهء طیبه بهم مرسد وسفید وسرخ وآسمانجونی مباشد وبهترین او سرح ارغوانی
شفافست در سیم گرم وخشك ومحلل ورافع خفقان وعثیان وغشی ومستی وطلای او جهة خراج وورم چشم وخاتم او جهة نقرس وقصابی حاجات
ومحبوبی نزد خلایق مؤثر ودر زیر سرگذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است وقدر شربتش تا نیمدرهم ودر ظروف او اکل وشرب نمودن
در آثار مثل آشامیدن اوست جمد به فارسی یخ نامند در طبع مثل ثلج واز آن لطیفتر وجهة هیضه وبتهای صفراوی ومحرق بغایت نافع
وضماد او بر پیشانی جهة رعاف محرب ومضر او رام باطنی واعصابست جمار به فارسی پنیر خرما گویند وآن در اعالی درخت وموضع طلع است
وقلب النخله نیز گویند وسفید وشیرین وقریب بطعم شیر است ودر اول سرد وخشك ومقوی معده وقاطع اسهال وجهة غلبهء صفرا ولاغری کرده
وغلیان خون ونفث الدم ودرد سینه وسعال ورفع ضرر نبیند ورفع خمار وقی صفرا ووی وصاف کردن آواز ومنع تحلل ارواح وجذب حرارة
غریبه از بدن وضماد او جهة گزیدن زنبور نافع ومضر شش ومولد ریاح وبطئ النزول ومصلحش عسل وخرما وزنجبیل پرورده است جمهوری
شرابیست که مثلث را با آب بجو شانند تا آب بسوزد ومدتی بگذارند واستعمال نمایند وبعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و
گویند آب انگوریست که در جوشیدن بنصف رسیده باشد گرم وخشك ومنضج ومحلل ومشتهی ومعین جماع وسریع الانحدار ومولد غلیظ خون
ومسخن احشأ است جمجم بیخیست شبیه بزردك بری وباریك ودراز واندرون او سفید وبیرونش ما بین سفیدی وزردی وخوشبو وبا
اندك تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد چین خیزد ودر بلاد لرستان گزر موشان نامند

وساق وبرگش شبیه بزردك است در سیم گرم وخشك
ومحرك باه خصوصا مربای او جهة ربو وسرفه ونزف الدم وذات الریه وذات الجنب
نافع ومضر سپرز ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش
تا دو درهم وامین الدوله گوید از یك مثقال تا یك مثقال ونیم او با جلاب رافع
خفقان در حال واز مجرباتست جمل به فارسی شتر پختهء نامند کمتر از
دوسالهء او بهتر از سایر وگوشت او در دویم گرم ودر سیم خشك ومقوی باه واعضا
وجهة تب ربع وعرق النسا ویرقان وحرقهء البول
نافع ومولد امراض سود اوی واخلاط غلیظه ومصلحش ابا زیر حاره وشراب کهنه
وترشی کبر وسکنجبین است وبول شتر مسهل وتدر زرداب
وجهة سرفه وزکام وورم جگر وسپرز واستسقأ ویرقان وسدهء جکر وتقویه باه ورفع
سستی وبوئیدن او جهة سدهء مصفات ونطول جوشیده
او با خردل جهة نقرس وفالج وحذر واو رام مجرب وشیر او جهة استسقاء آزموده
است خصوصا که با بول او آمیخته باشند وطلای گوشت سوختهء
او جهة قوبا وضماد شش تازهء او که هنوز کرم باشد جهة گلف محرب ومداومت
اکل شش او مورث کوری وحمول مغز ساق او با پشم بعد ازظهر
سه روز متوالی معین حمل ونفوخ سرکین او قاطع رعاف وآشامیدن او با ادویهء
مناسبه جهة صرع وضماد تازهء او جهة تحلیل خنازیر وبثور
وبخور وطلای او جهة ثالیل مؤثر وآشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث
جنون وچکانیدن آب پودنه در دماغ او باعث زوال
مستی او وکوهان شتر جهة ثقیهء رحم وبواسیر وقطع خون وشقاق وموی نازك او
جهة اند مال قروح وسوختهء او جهة رعاف سعوطا وسیلان
خون جراحت ذر ورا نافع وبستن آنچنان زنده بوده بر آستین عاشق جهة رفع عشق
گویند آزموده است وچو کندم را بعرق او
ترکرده طیور بخورند بیهوش شوند وکف دهن او نیز همین اثر دارد وپنیر مایهء شتر
در تقویه باه بیعدیل ومستمن بدنست جمان به عربی لؤلؤ است
جمسفرم ریحان سلیمانست جمد چینی اسبوس است جمار النهر سلق الماء است
جمر تمر هندیست جمل الجمی مرجوان است چماز
بلغة تنکابن سرخس است چملودری اسم هندی خفاش است جمیل بلغة دیلم چیکلك
است جمکدل اسم هندی قلقاس است جمیلی اسم
هندی یاسمین بستانیست جنطیانا بیونانی اسم بیخیست دراز وغلیظ ومایل بتیرگی
وتلخ وورومی آن را ساق بقدر انگشتی ودر طول قریب
بدو زرع وبرگش شبیه به برگ کردکان وسرخ وریزه وبا تشریفات وگلش سرخ
مایل بکبودی وثمر وغلاف او شبیه بکنجد وغیر رومی را جرمقانی

نامند برگش شبیه بحماض واو غیر مستعمل است در اول تیم کرم وخشك وبغابت ملطف ومنقی وجالی ومفتح ومحلل ومدر وترياق سموم ومخرج
جنین وجهة گزیدن سك دیوانه وهوام وسموم مشروبه وروم جگر وسپرز وعسر بول واحتباس حیض وضماد او جهة گزیدن جانوران

وجراحات وقروح خبيثه وورم بارد احشأ وجهة ضربه وسقطه وكسر اعضا ووثى
وازالهء بهق وطلای او با حنا بر كف دست قاطع خون حيض و
استعمال او با سداب در تریاقیهء اقویست ومضر سینه ومصلحش اسقولوقند ریونست
وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش در تفتیح وتحلیل یكون
ونیم او اسارون ونیم وزن بیخ كبر ودرسایر مواضع قسط وزراوند بوزن او وبقای قوه
او تا سه سال وعصارهء او در افعال قویتر وقوتش
تا هفت سال باقیست وطریق اخذ آن آنستكه او را كوبیده پنجر در در آب خیسانیده
وبجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند كه منعقد
كردد جند به فارسی آش بچكان وتركان اغلان آشی نامند وآنشبیه بخصیه است
وحیوان او مائیست ودر انهار عظیمه بیشتر یافت مشود واز
سگ بسیار كوچكتر وموی او سرخ مایل بسیاهی ودر خارج آب تعیش نمسكند ودر
دیلم او را شتك نامند وقیاس تقاضای او نمسكند كه خضبهء
او بعظم جند باشد وحقیر تازهء آن را ملاحظه كرده كه صیاد قطع نموهد اصلا
بوولون نداشته بعد از جوشانیدن او در آب خاكستر وپرورده كردن
بدو دكاه بعد ازمدتی صاحب بوولون شده واینكه در او نوعی از استحاله هست
شكی نیست وآنحیوان غیر سك آبی بحریست وبهترین او سرخ
وبعد از آن زرد است وسیاه واز سمومات قتاله است در آخر سیم گرم وخشك
وهفتح ومحلل وتریاق ادویهء باردهء قتاله واكثر هوام ومجفف
وجهة احتباس حیض واخراج مشیمه وجنین ونفخ وفواق ومغص ومالیخولیای مراقی
وقولنج بلغمی وریحی وخفقان بارد ونسیان وفالح ورعشه و
وسایر امراض باردهء دماغی وعصبانی نافع ومهیج حرارت غریزی وسعوط وطلای او
جهة درد سر مزمن وسبات وكزاز وصرع وتشنج وسرسام
بلغمی وروغن او به دستور تضمیه او با روغنها جهة تحلیل او رام مزمنه ودردهای
بارده مثل مفاصل وامثال او وگذاشتن او در گوش جهة ریاح وثقل
سامعه ووجع باردهء او واكتحال او جهة ظلمت بصر ودمعه وسبل وحمول او مصلح
حال رحم ومسقط جنین ومدرحیض وبول وآشامیدن او
بقدریكه افیون خورده باشند رافع سمیت افیون وچون با مسای واو افیون وبسایند
سمیت او را زایل كند ومضر محرورین ومصلحش شربت
بنفشه وقدر شربتش تا یكدانگ وبدلش مثل او وج ونصف او فلفل ودر بعضی مواد
بوزن او مشك ودر امراض جگر فرفیان وجهة تحلیل
رطوبات سه وزن او وفلفل وثلث او دار فلفل وثلث او زرنباد است وجند سیاه
بقدریكه هم كشنده است در مدت یكروز وتریاق او ترشی
ترنج وشیر الاغ جنجل قسمی از بلیونست واز دمشق خیزد ودر افعال مثل اوست

جنید غنچه نشکفته از هر درختی را گویند واکثر استعمال
او در جنیه الرمانست چنار اسم فارسی دلبست جناح بلغة اندلس راسن است جنتوریه قنطوریونست جناح النسر حرشفست
جنی احمر ثمر قطلب است ودر قاف مذکور مشود جنجر آذان الغز است جنبیل صعتر است چنبه بهندی زنبق را گویند چنکال
اسم فارسی حسیس است چندن اسم هندل صندل است چن اسم هندی قرنفل است چته بهندی نخود است چندال بهندی
قسمی از پیش است چنبك بهندی مقناطیس است جوز به فارسی کردکان نامند مغز او در دویم کرم ودر اول خشك وبا رطوبت
فضلیه وملین طبع ومحلل ومبهی ومانع تخمه وخوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب وبریان کردهء اوبا
پوست جهة سرفهء که از هوای سرد باشد مفید ومغز کهنهء او را چون ناشتا بخایند وطلا کنند جهة تشنج بارد ویا بس او تار ساق وقوبای
اطفال وغانغرایا که ورمیست مودی بموت عضو وجهة حمره وغرب والتوای عصب وداء الثعلب وورم پستان وخوردن او با انزروت
مانع ضرر انزروت ومخرج کرم معده وبیعدیل وضماد او وبا نمك وعسل وپیاز جهة گزیدن سگ دیوانه وحمول مغز محرق او با شراب جهة
منع ادرار حیض وخوردن مغز او ناشتا باعث سهولة في وبا انجیر وسداب قبلز از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم وبعد از آن سبب رفع
ستم است واکثار او مخرج القرع ومورث ورم حلق وبثور دهان ومصلحش آب انارین ومضر محرورین ومصلحش خشخاش وکهنه متکرج او
با سمیت است وازخواص اوست که چون با مس بکوبند ویا براو بمالند مس را ریزه کند وآشامیدن سوختهء کردکان که پوست سوزانیده
باشند بقدر یك مثقال با آب مورد وامثال او جهة قطع بواسیر مجرب واکتحال او جهة جرب وسبل ودمعه مفید وبه دستور ضماد مغز کنههء محرق او
با زفت جهة قروح سرو وجوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم وسایر اطعمهء متغیره باعث رفع تغیر آن ورب او که آب کردکان سبز وعسل بازست
انگور ترتیب دهند جهة خناق وبثور دهان وخون بن دندان واو رام وسستی او بیعدیل وطلای تازهء او با متل او برگ او حنا جهة نزلات و
صداع مزمن وشقیقه وکل اوجاع بارده مثل نقرس وجهة فالج وامثال آن وقطور آب برگ او که کرم کرده باشند جهة کرم گوش وآشامیدن
وحمول کردن خاکستر پوست ثانی او جهة نزف الدم وذر ورا جهة جراحات وصمغ او جهة قروح خبیثه ودرد دندان ومربای او با عسل جهة

تسمین کرده وتحریك باه وبراندن طبع وتقویه زودهء اعور وخوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهة تقطیر بول نافع وپوست
تازهء او با خبیث الحدید سائیده وبا سرکه طبخ دهند وتا یك هفته خیسانیده وهرروز برهم زنند خضاب قوی دیر دوام است وضماد پوست

تازهء او جهة قو با مفید وطبیخ نیم دقیهء تا یکوقیه پوست درخت او در معدهء ممتلی از غذا مقیئ وقاطع اخلاط لزجه وجهة درد شکم واسافل نافعست
وچون پوست بیخ او در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهة بواسیر وامراض مقعد بغایت مؤثر ومسواك کردن با پوست بیخ او بهر
پنجروزی منقی دماغ از اخلاط ورافع نسیان ومسواك پوست زرد او مقوی لثه وطلای نشارهء چوب او با سرکه جهة سرخ کردن رخسار مجرب
وبازفت جهة قوی کردن عضو مخصوص وخیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهة منع تولد قمل از مجربات دانستهاند وشرب او را جهة سپرز مجرب
یافتهاند وچون در فصل خزان ریشهء درخت او را بریده ودر روغن زیتون مازو را بجوشانند آنقدر که روغن سیاه کردد وروغن مذکور را
صاف نموده ودر شیشه کرده ریشهء بریده را بروجهی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد ودهن او را مسدود کرده بخاك بپوشانند ووقتی که
درخت بارور کردد بیرون آورند چیزی شبیه بمداد در شیشه یافت شود وآن خضا بیست که مدتها اثر آن بماند ومؤلف تذکره تا یك سال
تعهد نموده وچون قبلز مو برآمدن برانثیان در حمام طلا کنند مانع روئید نمو مگردد وکندی مجرب دانستهاند وروغن کرد کانرا خواص مثل
کهنهء خائیدهء اوست ومحلل وسخن وآشامیدن او در روزی سه درهم تا یك هفته جهة درد ورك مجرب وجهة امزجهء بارده نافع وطلای او جهة
آکله ونواصیر چشم ونرم کردن اعصاب ورفع دردهای باردهء بادی وزایل نمودن قوبا وداء الثعلب قمل مجرب وسعوط او جهة لقوه ء فالج
وتشنج نافع وبدل مغز کردکان حبه الخضر است بوزن او وبدل روغن او روغن سداب وبالخاصیة مغز کردکان مسکن مغص ومصلح قروحست
شربا وضمادا جوز بوا به فارسی جوز بو یا گویند ثمر درختیست هندی بقدر تخم مرغ وچو نمقشر کردد وبقدر عفصی وسرخ وتیره رنگ ودرخت
او بقدر درخت انار وبهترین او تازه خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دویم گرم وخشك وگویند خشکی او در سیم است
وقابض ومفرح ومسکر وملطف ومقوی معده وثم او ومری وجگر وحافظ حرارة غریزی وهاضم وجهة صلابت جکر وسپرز او رام باردهء
او ویرقان وخوشبو کردن عرق وبول وبوی دهان وتحلیل ریاح ورفع کلف ونمش وعسر بول وغثیان وقی ورطوبة معده وزلق الامعأ واسهال
معدق بارد ورطب وازالهء رطوبات متعفن معده واستسقاء الحمی وضماد او جهة ورم بارد جکر واوجاع باردهء رطبه ودردسر وفالج ورعشه
وامتال آن وبا افسنتین وعسل جهة گلف ونمش آثار ضربه وبا روغنها جهة اوجاع

بارده وکری گوش واکتحال او جهة تقویة باصره وسبل و
وبرب نافع ومضر شش ومصلحش عسل ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وبسیار
خوردن او مؤرث سوء خلق وحمق ومضر جگر ومصحلش بنفشه
وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بوزنش سباسه وجهة سدد وصلابات یکوزن ونیم او
سنبل الطیب وقوتش تا سه سال باقیست چوب
چینی بیخیست معروف وگیاه او بی گل وثمر وبرگش شبیه به برگ زنبق وساقش
شبیه بساق نی وبهترین آن قطعهای بزرگ املس سرخ نیمرنگ
شاخ جهانیدهء به برگ وبیکره است وبسیار صلب واندرون سیاه وثقیل الوزن بحد
افراط که صمغی نامند خوب نیست وکرم زدهء او ضعیف
القوة است مرکب القوی ومایل بحرارت وبیوست او زیاده برحرارت وبغایت مجفف
رطوبات غریبه وملطف ومفتح ومحلل ومدر بول و
عرق وبا رطوبت فضلیه ومقوی باه ومنقی خون وروح از کثافات وبا قوهء قابضه
ومقوی حرارت عریزی وسریع النفوذ در عمق بدن ومقوی
اعضای رئیسه واعضای تناسل ومعده وجهة علة آتشك وقروح خبیثه بیعدیل ودر رفع
امراض مزمنه وآکله وعلل سود اوی مثل جرب
وجکه وتب ربع ونواصیر ودرد مفاصل وجذام وداء الفیل وسایر اوجاع بارده
وجراحات مزمنه واو رام صلبه وداء الثعلب وداء الحیة
وسرطان وبهق وبرص سیاه ومالیخولیا که از احتراق بلغم باشد وجهة قطع عادت
افیون بی نظیر ورافع مواد نزلی وزکام ومنوم ومنجر ونیکو
کنندهء رنگ رخسار ومسمن اکثر ابدان ودر توالد وتناسل قوی الاثر ودر بروز
فرمودن حصبه ورفع سمیت خلط واختلاط ذهن مکرر
حقیر تجربه نموده است وعلاج مایوسین باه شده ومستعمل در اکثر مواد آب طبیخ
اوست وجرم او مسدد وقوی التخفیف است مگر تازهء او که
خشك نشده باشد ونخوردن نمك در ایام خوردن او کلیه نیست چه ترك عادة او
واعتیاد بادویه حاره مظنه ضرر است در اکثر امزجه
وهمچنین اجتناب محرورین از ربوب حامضه واشربهء کم ترشی لزوم ندارد وبتجربهء
حقیر مکرر رسیده است که جمعی بجهة علتی چندی از آب متضرر
میشدند وبجای آب طبیخ ونقیع چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیله
اجتناب ننموده اند وبسیار منتفع گردیدند واقسام استعمال او
واخذ عرق ونقوع وغیر آن در دستورات تحریر یافته ومربای او در جمیع افعال
ضعیفتر از طبیخ اوست مکرر در تقویه معده ودماغ جوز
ماثل به فارسی تاتوره گویند واو معرب از کوز ماثل فارسی است واو خود رو
ومزروع مباشد نبات او بقدر نبات بادنجان و؟؟

از آن کوچکتر وگلش سفید شبیه به نبق وگل لبلاب واز آن درازتر وثمرش بقدر کردکان وخار ناك مثل باربید انجیر ودرجوف او دانها شبیه
بدانند سماق وخوش طعم ومستعمل تخم اوست در اول چهارم سرد ودر دویم خشك وگویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت ملتبه

ومفرط ودرغاية بثويم ومسكن وبراوع اورام حاره ومسكن صداع صفراوى ودموى وضماد او وروغن دانهء او جهة بواسير واو رام
حارهء مقعد واكثار او قاتل وقدر ما يك درهم آن را سم دانستهاند وطلاى طبيخ او سركه وعسل محلل اورام واستسقا وضربان وقاطع عرق و
مانع قشعريره وضماد مجموع نبات او جهة تقويه اعضاء مسترخيه ومانع ريختن موى ومجفف رطوبات غريبه وخوردن او جهة رفع صداع مزمن
مجربست وقدر شربتش تا يكدانگ وبدلش لفاح دو وزن او وموروث جنون وفساد فكر ومصلحش فلفل ورازيانه وعسل است جوز القى ثمر
شجريست مخصوص بلاديمن بقدر فندقى وجوف آن مشتمل بر پردها وما بين پردها دانهء او بقدر مغز جلقوزه وبا اندك بدبوئى در دويم گرم وخشك
ومقئ بلغم ومسهل وجهة امراض دماغى وعصبانى نافع وقدر شربتش تا يك درهم است با يك مثقال رازيانه وآب كرم وعسل وهرگاه بيست درهم
شبت را در يكرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وجوز القى وهمچنين ساير مقيئات را با قدرى نمك سائيده بعسل سرشته با مطبوخ شبت و
بقدر احتياج آب گرم وقدرى عسل بنوشند بغايت مقئ وبيغايله است جوز الخمس ثمر شجريست هندى بقدر فندقى ومدور وسياه وخال دار
وپوست او ناهموار ودرجوف دانها بقدر قرطمى وزياده از پنجعدد نمشود در دويم كرم وخشك ومسهل بلغم ولزوجات وسودای محترق وقدر شربتش
تا دو درهم است با آب كرم ومصطكى جوز العبر دانه ايست شبيه بآمله ودر جوف او مغزى شبيه بمغز آلو بالود سرخ رنگ وبا اندك شيرينى
وقبض مايل بكرمى وخشك وقاطع اسهال ما يوسين است بارت مورد وجهة او رام نافع است جوز القطاة دانه ايست بقدر كاكنج
وقطاة در خوردن او حريص وگياه او پر شاخ ومنبسط بر روى زمين وپر كره ونرم وبرگش شبيه به برگ خرفه واز آن عريض تر وغبار ناك
ومنبت او زمين نمناك وتمرش مثل كاكنج پرده دار ودر جوف پرده غلافى كوچك مايل بطول ودر آن دو دانهء كوچكى است مايل بكرمى وخشكى و
خوردن برگش جهة تقطير البول وجرب مثانه خصوصا با طبيخ مليون وعصارهء برگ او جهة قولنج ريحى وخلطى نافعست جوز الشرك ثمر شجرى است
در حبشه كثير الوجود بقدر جوزى واندك طولانى ومستدير وانتهاى او تند وپوست خشك او چين دار ورقيق ودر تحت پوست جسمى صلب
ودر جوف آن دانهء شبيه بدانهء انگور وپر عدد وخوشبو وبااندك تندى واهل مصر آن را فلفل السودان گويند ورنگ او مايل بسرخى وتيركى در
ستم كرم وخشك وبا آب كرم مدر حيض ومسقط جنين ورافع درد مثانه وآب طبيخ

او مفت حصاة وروغنی که از آب طبیخ او وروغن زیتون
ترتیب دهند جهة درد کمر وسایر اعضأ مفید وقدر شربتش تا یك مثقال ومهیج اشتها
وباه ومصدع ومضرریه ومصلحش کتیرا وبدلش نصف او
فلفل ودر تحریك باه انجره است جوز الکوثل وبعضی جوز القی نیز گویند ثمر
نباتیست هندی شبیه بخر نوب در شکل ورنك ومستدیر
وپهن وپوست او نازك ودرجوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط وطعمش مثل طعم
باقلا وبرگ او شبیه به برگ لبلاب وگلش سفید ودر اخمر
سیم گرم وخشك وبغایت مقئ ومسهل ومنقی بدن از اخلاط رویه وجهة رفع سدد
وصلابات واوجاع بارده وحصاة نافع ومرخی اعضاء
بمرتبهء ایست که بعد از خوردن او تا یك هفته بحال اصلی نمآید ومصلحش فواکه
وربوب وقدر شربتش تا یکدانك ویك درهم او کشنده است بقی واسهال
ومصلحش ریختن آب سرد متواتر بر بدن وآشامیدن مبردات عطریه است جور جندم
بضم اول وراء مهله معرب از کور کندم فارسیت
وگل گندم نیز گویند چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سنکها منکون مشود
سفید مایل بزردی چون در عسل گذراند متخلخل شده قدر قلیل او
حجم عظیم بهم میرساند ودر اول سیم گرم وخشك وبار رطبوبت فضلیه وبغایت
مبهی ومحرك آن ومسمن ومع هذا اکثار او جهة تخفیف
قوی مطفی باه است وجهة حصاة ورفع عسر بول ورفع خواهش از گل خوردن
وامثال آن وبا آب سیب وبه جهة قطع نزف الدم نافع ومغثی ومقئ
ومصلحش انار وریباس وقدر شربتش تا دو درهمست وضماد او جهة قوبا وشعفه
نزف الدم وچون یکرطل آن را باده رطل عسل وسی رطل آب گرم
برهم زنند وسرفلر فرا بپوشانند در روز شرابی مسکر شود به حدی که در تفریح
واسکار مثل خمر وقویتر از وباشد جوزار قم پنج گیاهیست مستدیر
بقدر کردکان سفید ومصمت وزودشکن ودرطعم شبیه بشاه بلوط وبا اندك شدی
وچون خشکشود واز آن پوست رقیقی سیاه ظاهر مشود
وساق گیاه او باریك ومستدیر وزیاده بر زرعی ومجفف وخشن واغبر وگلش شبیه
بقبه شبت وسفید وتخمش بسیار باریك وتند مزه وبرگش
شبیه به برگ زردك ودرمزارع وجبال میروید ودر دویم گرم وخشك ومخدر ومسکر
ومفتت حصاه ومخرج کرم معده خصوصا چون با آب
خشك مطبوخ بنوشند ونانیکه از وترتیب دهند بغایت منوم ضماد او محلل او رام
بلغمی ساق است در یکشب ومجرب دانستهاند وقدر شربتش
تا دو مثقال ومصلحش در تخدیر شیر تازه است جوشیصا بلغة نبطی با درختیست
بقدر نخودی وبشکل زعرور وخشخاش بسیار کوچك

وبعد از رسیدن سرخ لون وشیرین وبا قبض است ودرخت او بقدر درخت آلو بالو وچتری وبرگش شبیه به برگ سیب وگلش سفید ودر بعضی
بلاد غزان نمسکند ودر تنکابن بلاخوار نامند ودر دویم گرم وخشك ومشتهی وآروغ آورنده وبقدری بدن وخوردن او قبلز طعام وبعد از آن

مسکن درد معده وسایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر وتهیگاه وهاضم طعام در گل حال ومانع تعفن اطعمه در معده ومضر محرورین ومصلحش
انارین وقدر شربتش تا سه درهمست جوزابه طعامی است که از آرد گندم وسبزیها ترتیب دهند وبترکی اماج گویند وآن مرطب وملین وموافق
سینه وشش وقلیل الغذا ونفاخ ومضر صاحبان ریاح ورطوبه معده است جوز الرقع رقاع یمانیست جوز الابهل ابهل است
جوز الطیب جوز بو است جوز هندی نارجیل است جوز ماثم وجوز ماثا وجوز مهاتل وجوز مقامل جوز ماثل جوز المرج
حنب کاکنج است وگویند دفلی است جوز الستر وبار درخت سرو است جوز الربه بندق هندیست جو شیران قلومس است
جوز الحبشه جوز الخمس است جوز الانهار جوز البر جوز القطاة است جوز ارمابنوس قسمی از مخلصه است جوشانی
جو شیطاست جویل بلغة اصفهان کاشم را گویند جوزهء صباغان اسم فارسی آذریونست چوغان اسم فارسی اشنان است
جوان اسپر غم اسم فارسی شابا بخست جو اسم فارسی شعیر است جوبر هنه اسم فارسی سلت است چوبك اشنان اسم فارسی عرطنیثا است
جویر اسم ترکی وعلل است جوانی اسم هندی نانخواه است جواری اسم هندی ذرقاست جوتری اسم هندی بسباسه است جوه
اسم هندی قمل است جوته اسم هندی نوره است جوهه اسم هندی فاره است جوك اسم هندی علق است جوکهار اسم هندی نشاسته جواست
جوکا اسم هندی حماض است جوتلائی اسم هندی بقلهء یمانیه است جوهر اسم هندی طرفا است جوکی بهل اسم هندی کز مازجست جهنکا
اسم هندی جراد البحر است جهار اسم هندی شجر است جهاح اسم هندی مخیض است چهلر اسم هندی قشر است چهلی اسم هندی مخ است
جوهری اسم هندی شیخ ارمنی است جهزهء کازران شجرهء آبی مالك وصابون الفاف نامند جیك لك اسم ترکی ثمریست شبیه
بدل گنجشك ودراد دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت مباشد ورسیدهء او سرخ ترش شیرین ودر بو شبیه ببوی خربزه کرمك ولذیذ وگیاه
او بقدر شبری وزیاده از آن وبرگش شبیه به برگ گل سرخ وبا اندك خار وگلشن شبیه بپامچال مثل بنفشه گیاه او همیشه سبز ودر تنکابن لب دانه و
در دیلم جمیل ودر مازندران وگیلان خربزه کانامند وابن تلمیذ متچو تو نامیده است وگیاه دیگر را که دایم سبز است ودانهء سرخ وشفاف
بقدر نخودی از وسط برگ او بموی باریکی متصل وبرگش بقدر درهم وبا تقصیر

واثهاء او مثل سر سوزنی واز جملهء خارها است واو را کجوس تاهنده
دهر قسم در طبرستان موجود است واخیر را در تنکابن جز نامند وآن آسن برتیست
وجیکلك سردوتر ومقوی دل ومطفی صفر او مرکب
بدن ومقوی دماغ وجهة امزجهء سودا وی وخفقان وسعال بیسی وجرب وحکه
وبواسیر وتصفیهء خون وجدری وحصبه نافع ودرجمیع افعال
گیاه او مثل علیق است جیدار بلغة فارسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط وبا
نهایت سبزی مایل بزردی وثمرش بقدر عفصی مایل
بتدویر وبرروی او شبنمی نشیند واز آن دانهء سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو
مکند وسرخی او زیاد مشود ونبات او در سیم سرد و
خشك ونشستن در آب طبیخ برگ او جهة بتخفیف رطوبات رحم وضماد برگ
تازهء او جهة او رام حاره وتسکین در ومنع زیادتی او وهتك عضل و
آشامیدن خشك او با آب سرد جهة اسهال وباعسل وروغن جهة زحیر ودز درا او
وجهة تقویة اعضای مسترخیه
نافع وقدر شربتش یك مثقال است جیوه اسم فارسی زبیق است جیك اسم دیلمی صر
صر است جیران اسم ترکی غزال است جیفر اسم
هندی جوز بو است جیبال اسم هندی دندانست جینه اسم هندی ذخن است جیل
اسم هندی حداتست جیوتی اسم هندی نمل است جیل
دار واسم فارسی سرخس است جیمدون اسم یونانی شاهتره است جیر نوره است
حرف الحاء حاشا نوعی از پودنه کوهی است
شبیه بصعتر وبقدر یکشبر وشاخهای او باریك مایل بسرخی ویر برگ وریزه وباریك
وگلش ریزه ومدور وسفید مایل به بنفشی وسرخی ودر سنگلاخها
میروید وتخمش کوچکتر از خردل است وبه فارسی آویشم دراز گویند در آخر دویم
گرم وخشك ومسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه
ومفتح سدهء احشا ومنقی شش ومقطع ومسهل بلغم واقسام گرم ومقوی معده وکرده
ومحلل خون جامد وترياق سموم باردهء حیوانی ونباتی و
شکوفهء خالص او مسهل سودا وقائم مقام افتیمون وچون حاشارا با نمك وسرکه
بنوشند مسهل بلغم وخلط آمیخته به آن وطبیخ او با عسل جهة عسر الفنس
وثقیهء بلغم سینه ومسحوق او با آب وعسل جهة قولنج وتحلیل فضول ودرد رحم
وگلو وتقویه کرده وثقیهء او وتحریك باه ورفع صرع وخوردن قلیل و
با طعام جهة قوة باصره وضماد یاو با سرکه جهة وثالیل منکوسه واو رام تازهء بلغمی
وبا آرد گندم وشراب جهة عرق النساء وامثال آن نافع ومضر
ریه ومصلحش نعناع وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم وبدلش نیم وزن او
افتیمون ودر غیر ثقیه یکوزن ونیم صعتر وچون یکجز وآن را باده

جز وآب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قویتر است وچون صد مثقال آن را کوفته ونه پخته در لتهء بسته در شصت رطل آب
انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهة تقویة هاضمه ورفع سقوط اشتها واوجاع اعصابی وبرودت او وسایر اوجاع مادون تهیگاه و

وقشعریره وبتهای بارد ودفع مضرة سردی هوا وبرف وسموم بارده بغایت مؤثر است
حاشیش به عربی وبه فارسی حسن یوسف نامند
چیزیست که در آبها منجمد مشود مایل به سفیدی وبدمزه ومایل بشیرینی وحار
وبسیار تند وقویتر از فرفیون در چهارم کرم وخشك ونیمدرهم او
کشنده است بقی مفرط وضماد او جالی وسرخ کننده رنگ رخسار ومستعمل
زنانست وجهة امراض باره استعمال او در خارج بدن جایز است
حاج به فارسی اشتر خار وبترکی دوه تیکانی نامند گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد
مگردد گرم وبسیار خشك ورادع وجالی ومفتح و
تریاق سموم وشرب وبخور وضماد او رافع بواسیر وطلای عصاره وسوختهء او جهة
قروح ساعیه بیعدیل ومضر کرده ومصلحش کتیرا وبدلش جند قوقا
وروغن او که از آب تازهء او ترتیب دهند جهة مفاصل وجمیع علل بارده بغایت مؤثر
واکتحال عصیر او جهة بیاض خفیف چشم وقطور سه قطرهء
او در بینی وبعد از آن استنشاق بروغن بنفشه رافع صداع مزمن ومجرب دانستهاند
وشکوفهء او جهة بواسیر نافعست حالو ما اسم سریانی
ابوخلسا است حا فر المهر سورنجانست حافر النفط تین است چه مانع سعود اوست
حابس الجوز نوره است چه حفظ جوز
بوااز فساد مکند حافظ الکافور فلفل است حافظ الموتی وحافظ الاجساد قطرانست
حافظ النحل وحافظ الاطفال
فرفیونست حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ است وبعضی گویند حجر القیشود
وبعضی گویند فاشر است حالاس اسم یونانی اسفنج است
حالبی اطرا طیقوس است حافر ستم حیوانات است حب النیل به فارسی تخم نیلوفر
گویند وآن دانهء گیاهیست شبیه بلبلاب وبر مجاور
خودمی بیجد گلش کبود وبشکل لبلاب واز آفتاب بهم مآید ودر غلاف هر گلی سه
دانه مثلث مباشد در سیم کرم وخشك ومسهل اقسام گرم
وبا تر بد مسهل بلغم غلیظ وبا سقمونیا مسهل صفرا واخلاط غلیظه وباهلیله مسهل
سودا ومفتح سده جگر وسپرز وجهة برص وبهق وثقیهء بدن
ودرد مفاصل وسایر امراض بارده نافع وقدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال ویك
درهم وزیاده از وکشنده است بمغص ولصوق بما ساریقا
واسهال مفرط ومصلحش هلیله وسحق وبلیغ وآلودن او بروغن بادام وبدلش بوزن او
شخم حنظل وسدس آن حجر ارمنی است ومفرد او بعد از
یك شبانه روز عمل مکند وبا محرکی سریع العمل است وقوتش تا سه سال باقیماند
ومضعف باه است حب الکلی بار نبات انا غورس اس
وآن مذکور شد در حرف الالف مع النون وآن شبیه است بکردهء کوچکی از باقلی

بزرکتر ومایل بطول ودر وسط او خطوط ورنگ او مثمرج
از الوان مختلفه است وقوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دویم گرم ودر اول
خشك ومقیئ قوی بلغمی ومدر حیض ومخرج جنین ومخدر ومسکر و
مفتت حصاة وجالی آثار وباشراب جهة عسر ولادت مجرب دانستهاند وبه دستور
خوردن هفت عدد وبخور هفت عدد وبخور هنفت عدد در او قدر شربتش
از نیم مثقال تا یك درهم ومکرب ومغثی ومصلحش روغنها وصمغ عربی ومصطکی
وزیاده از دو درهم او کشنده است حب الزلم تخم کنگر است
که مؤلف اختیارات بیان کرده است ومؤلف تذکره گوید که نبات او کمتر از زرعی
وبرگش مستدیر مثل درهم وحب السمنه قسم صغیر اوست
واو سرخ رنگ ومایل بتدویر ودر جوف پوست دانهء صلبی ومدور ومغز دانهء سفید
ونرم وباطن پوست او مایل بسیاهی وسرخی وقسمی بزرگتر
از نخودی ومفرطح وخوش مزه ودر مصر بسیار است در دویم گرم وتر وبارطوبت
فضلیه ومحرك باه ومسمن وجهة تسمین کرده وتقویه جکر
ضعیف وامراض سوداوی وخشونة سینه وسعال وحرقة البول نافع ومولد سده ومضر
حلق ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا هفت مثقال است
وبدلش حب انخضر است حب السمنه نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی
ومستدیر وسیاه لون وملسا ومغزش سفید وشیرین و
نبات او بقدر زرعی وشیردار وبرگش سفید اغبر در دویم گرم ودر اول تر وکثیر الغذا
ومبهی ومسمن ویك اوقیهء او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم
وصفر او ربع رطل از آب برگ او مسل قوی وقدر شربتش تا ده درهم وبدلش پسته
وکنجد است بالمنا صفه وبطیئ النزول وثقیل ومصحلش سکنجبین
وعسل حب المنسم بنون بعد از میم وسین مهمله لغة عربی واسم دانه ایست خوشبو
شبیه بحب البطم واز آن کوچکتر بقدر فلفلی واز
حجاز ویمن خیزد وگویند افلنجیه است ودرخت او شبیه بشمشاد در دویم گرم
وخشك ومقوی معده ومسخن ومبتهی ومفرح ومجفف رطوبات
غریبه ومقوی هاضمه ومفتح ومفتت حصاة ومد روز نجارات ومصدع ومصحلش شیر
وشربتش یك مثقال وبدلش کبابه است حب القله
به فارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه مایل بازرقی وبراق وشبیه بتخم کتان واز
آن بزرکتر ومایل بتدویر وشیرین ودر حین خوابیدن احداث
حرارتی مکند در دویم گرم وخشك وگویند مایل برطوبتست بغایت مفتت حصاة
کرده ورافع فواق ومدر بول وحیض وملین طبع ومجفف
منی وبواسیر ومفتح سده سپرز وضماد او جهة نیکوئی رخسار ورفع بواسیر نافع
ومضرریه ومصلحش عسل وقدر شربتش یك درهم است با آب ترب

واعتقاد اهل هند است که چون آن را کوبیده بسنگ بیالایند سنگ را قابل قطع مکند
حب الراسن دانه ایست شبیه بمو بزج
وملسا او غلاف دار وشبیه بقرطم وپهن وبا اندك تندی وعطریه وکل نبات او شبیه
بسوسن ودر حرف را مذکور است در دویم گرم

وخشك ومقوى موى ومانع ريختن او وجهة امراض بارده نافع وقدر شربتش تا دو درهم است وبدلش راسن است بقدر نيم وزن او ومؤلف
مالايسع مويز جراجب راسن دانسته واشتباه او ازجهة مشابهة اوست حب بلسان تخم درخت بلسانست بقدر فلفل وبزرگتر از آن ومايل
بطول ومغزش سفيد ورنگ او اشقر ودر وزن ثقيل وطعمش تلخ وتخم بشام بيمغز ومدور است وبالفعل چون حب بلسان درخت او مفقود
است تخم بشام را بدل او ميكنند وفي الواقع بدل او نمشود وحب بلسان در آخر دويم گرم وخشك ومدر بول وحيض ومقوى معده وباقوه تریاقیه
ومجفف رطوبه معده وامعأ ورافع مغص وامراض بلغمى وسوداوى وضيق النفس ودرد معده وجهة تحليل نفخ وسرفه وورم ريه وعرق النسأ وصرع
وسده جكر واستسقا گزيدن هوام نافع ومضر مثانه ومصلحش كتيرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش يكوزن ونيم عود بلسان واكر نباشد بوزنش
سليخه وعشر او بسباسه است ودر تریاقات هموزن او زراوند طويل احب الغار حب البان دانه ايست كوجكتر از پسته ومدور ودر
غلافى مثل غلاف لوبيا وبا اندك تلخى وپوست او سفيد ورقيق ودرخت او بزرگتر از درخت گز وبرگش شبيه به برگ بيد وبسيار سبز وگلش مثل
ريسمان وآزده در دويم گرم وخشك ومفتح سده جگر وسپرز ومسهل بلغم خام وعصارهء او مقيئ وآشاميدن جرم او با آب وسركه جهة سپرز
مجرب وفتيلهء او جهة رعاف وسنون او جهة استحكام لثه وضماد او جهة او رام صلبه وتشنج ومفاصل وسعفه وصلابت جگر وسپرز ومواد سودای
وبلغمى وگلف وجرب وحكه وبا بول جهة ثاليل نافع ومغثى ومضر جگر ومعده ومصلحش رازيانه وقدر شربتش تا دورهم وبدلش يكوزن ونيم او سليخه
وعشر او بسباسه وروغن او جالى ومحلل وجهة درد گوش ودوى وطنين ورفع ثاليل وشقاق مزمن ونرم كردن عصب ودر دندان واوجاع
بارده وفالج وامثال آن وتحليل ورم جكر وسپرز وبواسير وبا مصطكى جهة قى بلغمى وضماد او با عنبر جهة نزلات بارده وسردى دماغ وجرب
وحكه وتقشر جلد وقلع آثار وقروح نافع وآشاميدن يك مثقال او با آب وعسل مهتيج ومسهل وبا آب وسركه جهة ثقيهء جكر وسپرز وپنج درهم او مسهل
رطوبة رقيقه ومضر معده ومصلحش انيسون وچون داخل طيوب كنند متكرج نمشود حبة الخضرا به فارسى بن نامند وآن بار درخت سقز است
ودربطم خواص درخت او مذكور شد تازهء او در اول خشك ودر دويم گرم وخشك او در سيم گرم وخشك ومبهى ومدر بول وحيض وخون بواسير
كه منقطع شده باشد ومسخن كرده ومعده ومحلل نفخ ورياح ومسمن كرده ومنقى

بدن از فضلات بلغمی وجهة سرفه وفالج ولقوه واستسقا وبا سرکه
آشامیدن او جهة گزیدن رتیلا وثیقهء جگر ودردسر وضماد محرق او را جهة
رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانستهاند وبطیئ الهضم ومضر
محرورین وقاطع اشتها ومصدع وموروث قلاع ومصلحش کتیرا او خمیرهء بنفشه
وسکنجبین وربوب حامضه وبدلش مغز کردکان وگویند پسته و
بادام است بالمناصفه وروغن مغز او در دویم گرم وخشك ومبتهی ومصلح بلا در
ومقوی اعصاب وموی وجهة مواد باردهء رطبه نافع وآشامیدن
او جهة تصفیهء آواز وتفتیح سده ویرقان وعسر بول وتحلیل حصاة ودرد کمر وزانو
وفالج ولقوه وبا سرکه جهة جمیع سموم وبرودت اعضا وتدین
او به دستور اعراض مذکوره واعضا وتقویة هاضمه نافع وموروث تشنگی ومصلحش
طباشیر وقدر شربتش تا سه درهمست حب المحلب در طبرستان
محلب نامند دانه ایست با عطریه وپوست بیرون او سرخ ودرون او صلب ومغزش
سفید وبقدر خلر ودرخت او خوشبو وقریب بدرخت
بطم وزیاده برقدر قامتی ودر جبال کرم سیر یافت مشود ودر طبرستان بسیار است
برگش دراز وخوشبو واز برگ زرد آلو کوچکتر ومایل
بچتری ودر دویم گرم وخشك ومبهی ومدر بول وحیض ومفتح سدهء کرده ومقوی
جگر وسپرز ومسکن اوجاع باطنی ومفتت حصاة ومسمن و
مخرج اقسام کرم وملین صلابتی که از صدمه وضربه باشد واخراج رطوبات سینه
وشش ومفرح ومقوی حواس وجهة خفقان ودرد کمر وپشت
وقولنج وغشی وبا بادام وشکر مسمن بدن وتقطیر بولرا نافع وچون داخل نان کنند
باعث سرعت انهضام او ورفع ضرر او ومداومب باغتسال
در حمام مانع نزلات وبغایت مجرب دانستهاند ونگاهداشتن او در پارچهء کبودی وبه
دستور بخور او مبطل سحر ومداومت بخور او موجب الفت
معاندین وطبیخ جهة نقرس وطلای او جهة گلف نافع ومضر دماغ واحشای حاره
ومصلحش گلاب ورب ربیابس وقدر شربتش از سه درهمست تا پنج درهم و
بدلش مغز بادام تلخ وچوب وبرگ او در اول گرم وخشك ومقوی بدن وجهة رفع
رایحهء کریههء بدن وگریزاندن هوام ونگاهداشتن چوب او جهت
قضای حاجات وبخور پوست او را بجهة گریزانیدن مجرب دانستهاند وچون باسداب
ومصطی که وقسط در روغن بجوشانند جهة فالج وکزاز ونقوه
ورعشه ومفاصل واو رام شربا وطلا وجهة جبر کسر وضربه وسقط بغایت مفید است
حجبو ثمر درختیست در عمان از نارجیل بزرگتر وبی لیف
وچون شکسته شود اجزای او مشتمل مشود بقدر نخودی وبزرگتر از آن وچیز نرمی
شبیه بآرد وهمه اغبر وتند ولذاع وبسیار قابض وترش

ومادامیکه در ثمر اوست قوتش تا هفت سال باقیست وچون بیرون آورند تا یك سال در دویم سرد ودر سیم خشك وقاطع اسهال ونزف الدم
وتشنگی والتهاب صفر اوقی و غثیان وچون یك هفته مداومت نمایند جهة صداع حار ومنع تصاعد بخار بدماغ وسدر ودوار وبا عسل جهة

زحیر نافع ومضر سینه وصوت ومورث سعال ومصلحش کتیرا وقدر شربتش یك درهم وبدلش سماق حباحب به فارسی گرم شبتاب گویند
حیوانیست از مگس کوچکتر ورنگش اغبر وزرد ومقعدش در غایت سبزی ودر زیر بال او هستور وچون پرواز کند مکشوف گرود ودر شب مانند
اخگر میدرخشد گرم وخشك وحار واز زراریح قویتر وسه عدد او قتال ویك عدد ومقطوع الراس آن را که خشکشده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیست
چون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب دانستهاند وقطور یك عدد واز خشك او با روغن گل جهة چرك گوش وکری وباصبر
وسفیداب مسقط بواسیر وتدهین او با روغن کجدبر رخسار مورث دوستی مردم ودر قضای حاجات مؤثر است حباب حیوانیست بسیار
کوچك وسیاه وشبیه بعقرب واز جعل باریکتر ودر غیر بید انجیر بهم نمرسد وچون کسیرا یکروز در یك شبانه روز اگر نکشدار از سه نمیگذرد وعلاجش تبرید وتخدیر
قویست حباری به فارسی هوبره نامند مرغیست بری خاکستری رنك ومنقش بسیاهی ومنقارش دراز در آخر دویم گرم وخشك وموافق
مبرودین وگوشت وبیه او جهة ربو ضیق النفس وبهق وپردهء سنگدان او جهة خفقان واکثر امراض سینه واکتحال او با مثل او نمك سنگ
جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون او را با اندك نمك وسنبل سرشته بقدر نخود حب ساخته خشك کنند در قطع اسهال دوریکه زرب نامند
بیعدیلست وخون او تا سه مثقال با آب وشراب جهة ربو وعسر النفس وخاکستر پر او جهة ثالیل نافع ضماد او گوشت او دیر هضم مضر محروزین و
مصلحش سرکه ودارچینی است وگویند چون ناخن او را با هموزن او حب المسنم سائیده بکسی اطعام کنند باعث محبت مفرط مشود وتعلیق او
موجب قبول وتعلیق چشم راست او رافع چشم زخم وتعلیق سنکی او در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف وبیضهء او خضاب خوبیست جبرح مرغیست
شبیه بحاری واز آن کوچکتر ودر کنار آبها مباشد گرم وغلیظ ومولد خون سودای او ومصلحش مهرا پختن وبا دارچینی وآبکامه بدون روغنها استعمال
نمودن حبوب به فارسی دانهء نبات را گویند ودر طی ذکر اصل هر یك مذکور است
حبق به عربی اسم کل نبات ما بین شجر وگیاه خوشبو است
واز مطلق او مراد فودنج بریست حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است حبق الراعی برنجاسف است حبق قرنفلی فر نجمشك است
حبق اترجی وحبق ترنجانی با درنجبویه است حبق البقر بابونجست حبق خراسانی بقلهء خراسانیه است حبق صعتر وکرمانی
وحبق بستانی شاهسفرم است حبق نبطی حماحم است حبق التمساح وحبق الماء

فودنج نهریست حب الشیوخ مرو است حبق
جبلی فلقمونست حبق النهر لوسیا جنوس است حبق البقر گرسنه است جبر مداداست
حب القلقل درحرف قاف مذکور مشود
جق ریحانی شیح است حب القنب شهدا بخست حباقا حند قوقای برتیست حب
الحنکلا حب السمنه است حب الهو کاکنج است
حب الدهمت حب القار است حب المدور کرم دانه است وآن ثمرمثنان است حب
الفهم بلادر است حب الرشاد تخم
نوعی از جرجیر است که حرف بنطی نامند حب البطم حبة الخضر است حب الرز
لسان العصافیر است حب الرشا بزر الحماض است
حب الفقد تخم فنجنکشت است وگویند ثمر بکمونست حب سجستانی دانه قاقله
است حب خطائی وحب السلاطین دندانست حب
النافوخ بلغة بغداد بیخ البوث خشکست حب الاثل عذبه است حب العرعر ابهل است
حب الصراط ما زریونست حب
العروس کبابه است وگویند تخم نیلوفر است حب خلوه انیسونست حب الملوك ما
هو دانه است وگویند دندانست وگویند حب
الصنوبر کبار است وبغدادی گویند بلغة بغداد اسم قراصیا است حب العصفور دبق
است وگویند اثلق است حب القنا عنب
الثعلب است حب وحبین دفلی است حبل المساکین لبلابست حجب بلغة اهل مکه
بطیخ هندیست حثلم بثاء مثلثه درد وروغن
است حشره غورهء انگور است حثر ما بسریانی نعناع است حجر اسم هر چه از
زمین صلب لردد از توالی رطوبات وجفاف مرة بعد
اخری تا رفع مزامین ارضی او گردد واختلاف رنگ بحسب محل وغلبهء رطوبت
وحرارت وامثال او مباشد رطوبة وبرودة غالب هر دو موجب
بیاض اند وقله هر دو باعث تکرج وحرارة وییوست باعث حمرتند وقلهء آن سبب
صفرة وحرارت مفرطه ورطوبة ضعیفه موجب سواد
ومحك در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ او ظاهر مشود حجر لبنی سنگیست
اغبر وبا اندك شفافی وچون بسایند مثل سیر میکردد در دویم سرد
ودر اول خشك وقاطع نفث الدم وحیض ومفتت حصاة وجهة قرحهء معده وضماد او
رادع مواد واکتحال او جهة منع نوازل وقرحه وملاق
ومورث یرقان ومصلحش عسل وقدر شربتش نیمدزهم وبدلش شادنج است حجر
عسلی سنگبیست سفید وسائیده او مایل بزردی وشیرین
مایل بحرارت ومنقی قروح ودر افعال ضعیفتر از حجر لبنی است حجر مشقق
سنگیست زعفرانی رنگ وتوبرتو در ودرشکن واز نواحی مغرب

خیزد ودر شکل شبیه بسرنج ودر قوة قریب بسادج واندك از آن ضعیفتر وبا شیر
دختران جهة قروح عمیقه چشم والتیام طبقهء قربیه وبرآمدکی حدقه
وخشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قبطی بلغة مصراونه نامند وآننکیست
مایل بسبزی وسست وبغایت زودشکن وکازران باو

جامه مشویند در اول سرد وخشك وقاطع سیلان خون در ظاهر وباطن ومحلل او رام ومجفف قوی وآشامیدن او با آب جهة اسهال مزمن
ودرد مثانه ونفث الدم وفرزجهء او جهة قطع سیلان خون حیض ورفع بدبوئی رحم وذر او جهة قطع سیلان خون جراحات واکتحال او با ادویهء
مغریه جهة قرحهء چشم وبا موم وروغن جهة منع زیاد شدن قروح خبیثه والتیام جراحات نافع است حجر حبشی سنگیست شبیه بز بر جدو
وتیره وگویند نوعی از زبرجد است واز بلاد حبشه خیزد وسائیدهء او سفیده رنگ مشود وکرم وبسیار تند ومنقی وجالی وجهة از الهء آثار قریب
العهد وبیاض وانتشار بدن وورم وظفره نافع است حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط مایل به سفیدی وباخطوط متوازیه ودر آب یزم مشود
وطعمی ندارد ومحمد ابن احمد گوید که نر وماده مباشد مادهء او مستدیر وسفید مخطط بسیاهی وسرخی مثل وستنبویه وبقدر جوزیست وبجهة حصاة
زنان مجرب ونرا وبشکل بلوط ومخصوص حصاه مردان است در اول کرم ودر دویم خشك وگویند معتدلست ومدر بول ومانع تولد حصاة واز
یکدانگ تا نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب هفتت حصاة کرده ومثانه وطلای او جهة التیام جراحت وبا عسل جهة تلیین صلابات نافع ومضر
معده وسپرز ومصحلش تخم کرفس وعسل است حجر الفلفل نزد مؤلف مالایسع حجر حبشی است وابن تلمیذ گوید آنسنکریزهای شبیه بفلفل است
که در حین خشك کردن فلفل به آن مخلوط شده کیفیة آن را حاصل مکند ودر اطلیه ء مثل گلف مستعمل است حجر القمر سنگیست که نقره را جذب
مکند ودر حین زیادتی نور قمر اغبریة او مبدل به سفیدی مشود وبا اندك شفافی وسبك است ودر مغرب وبلاد عرب یافت مشود در دویم
سرد ودر اول خشك وجهة صرع اکلا وسعوطا مجرب دانستهاند وجهة جنون وخفقان ونزف الدم وتعلیق او در پارچهء کبودی باعث قبول
وجاه ورفع خوف وفزع وآویختن او بردرخت خرما حافظ ثمراو ومثمر آن ومضر کرده ومصلحش کتیرا وقدر شربتش یکعدس حجر افریقی سنگی است
ما بین خفث وثقل واجزای او مختلفست در صلابت ولین وباخطوط سفید مثل اقلیمیا واز افریقیه خیزد وباقوهء مجففه واندکی قابضه وبالدع
ومحرق مطفی او سه بار در خمر فعل او قویتر وبجهة قروح خبیثه متعفنه مفرد او باشراب وعسل نافع ومحرق مغسول او با موم روغن جهة سوختگی آتش
وامراض چشم مفید است حجر الا ساکفه سنگیست ملون بسرخی وزردی وسیاهی وشکستهء او مایل بتیرکی وکبودی او مستعمل کفش دور انست
ذر ورا وجهة ورم لهاه وجراحات وقطع نزف الدم نافعست حجر الجیره سنگی است

رقیق وسیاه چون در آتش اندازند اندك ملتهب گردد
واز نواحی شام خیزد با محللات محلل وبا مجففات مجفف وجهة ریاح ورکین
والتیام جراحات نافع است حجر السلوان سنگیست سفید و
شفاف وشبیه ببلور وفرق میان او وبلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان ونزف
الدم وحرارة معده وآشامیدن او رافع مرض
عشق است وقدر شربتش یکعدس ونوعی از آن مایل بزردی وبسیار براق نیست واز
جملهء سموم است حجر الکلب سنکی است که چون بطرف
سك اندازند بدندان گیرد ودور افکند در عداوت مؤثر دانستهاند چوندر آب یا شراب
اندازند واز آن بنوشند وحضور او در مجلسی باعث
عربده ء اهل مجلس وگذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتران است حجر
خزامی سنگیست سیاه وبد بو واز ثعلبیه خیزد واز آتش مشتعل
گردد واز آب کم که بر او ریزند شعله ورگردد واز روغن اطفا یا بد تعلیق او جهة
صرع ودرد رحم وجهة زنان عاقر ومنع اذیت حیوانات موذیه
وبخورش جهة گریزانیدن هوام مؤثر است حجر اعرابی به فارسی شکر سنگ وسنگ
زخم نامند سنگی است شبیه بعاج واز بادیهء عرب خیزد
جالی وقاطع نزف الدم جراحات وسنون محرق او جهة جلای دندان وتقویه لثه نافع
است حجر غاغاطس سنگیست که او موادی مشهور
بقا قامابین فلسطین وطبریه خیزد و معروفست بحك چون در آتش گذارند مثل چوب
سوخته گردد ویکرطل او یکوقیه میماند باصلابت وسفیدی
وقبل از احراق سیاه مایل بکبودیست وبسیار سبك وصفایحی وبوی او در حین احراق
مانند بوی شاخ حیوانات ونفط است در دویم
کرم وخشك ومحلل وملین وشرب او قاطع حمل وحیض ومفتت حصاة وبخور او
جهة غشی که از اختناق رحم باشد وگریزانیدن هوام مؤثر ومضر
ریه ومصحلش زعفران ومهیج صرع مصروعین وضماد او جهة نقرس ورویانیدن
گوشت مفید وبخورا ورافع کرم اشجار وقدر شربتش تا نیمدرهم است
حجر الاسفنج سنگی است که در او یافت مشود ودر اسفنج مذکور شد وبهترین
سفید صلب است در اول گرم ودر دویم خشك ومجفف
بیلذغ وقاطع نزف الدم وذر ور او جهة التیام جراحات وطلای او جهة تحلیل او رام
وآشامیدن او بقدر دو دانك با شراب وامثال او جهة
حصاة کرده ویرقان نافعست حجر خذفی سنگی است مصری شبیه بخذف وصفایحی
وزود از هم ریزد بغایت خشك است وگرمی او کمتر وباقوه ء
قابضه وبا اندك حدة وقایم مقام حجر قیشور در ستردن موی ودو درهم او با شراب
قاطع خون حیض وخوردن او چهار روز بعد از ظهر باعث

قطع حمل دائمی زنان وضماد او با عسل جهة ورم پستان وقروح خبیثه ومنع زیاده شدن او مؤثر است حجر المس سنگیست که با وکارد وشمشیر تیز
میکنند وبه فارسی فسان گویند واو الوان مختلقه مباشد وبهترین او سرخ وسیاه براقست وسنبازج قسم زبون اوست وسرخ او حار است در

اول وباقی همه سردند جهة حکه وجرب وداء الثعلب وسلاق وبیاض ومنع بزرگشدن پستان وخصیه سائیدهء او بآهن جهة رویائیدن
موی وآشامیدن یك درهم او با سرکه جهة ورم سپرز وصرع نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا وسائیده قسم اغبر او بر روی مس جهة قروح که دفعة
بهم رسد ومحرق قسم سبز زیتونی او جهة سوختگی آتش وبیاض چشم وبا سرکه ونطرون جهة خنازیر وقو با وجرب وحکه وباقیروطی جهة سرطان و
آکله وشقاق وخروج مقعد واو رام حاره واعضای عصبانی والتیام جراحت عصب ودرد آن نافع وسائیدن ادویهء چشم بر روی او
جهة زیادتی قوه وجلای او مؤثر وذر ور قسم سرخ او جهة بیاض چشم وقروح وسوختگی آتش مفید است حجر الحیه به فارسی مهرهء مار گویند قسمی
از آن بهم مرسد بقدر نصف فندقی ومایل بدرازی وبرنگ خاکستر وبعضی سیاه وصلب ومخطط بسه خط سفید وبعضی سفید وسست مباشد
وقسمی معدنیست وباد مهره نامند وبعضی گویند سنگیست ملون واز معدن زبرجد بهم مرسد وجمعی گویند که زبرجد است وبهترین او آنستکه چون
بر موضع گزیدهء مار بگذارند بر موضع بچسبد وبعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند وچون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد ودر حین
جذب ستم لون او متغیر گردد وبعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید وازجهة گزیدن عقرب وهوام دیگر ضیعف الفعل است وجهة دفع سنگ
مثانه بغایت نافع وقدر شربتش تا سه قیراط وتعلیق مخطط او جهة صداع ولیثر غس نافعست حجر هندی سنگی است که از هند خیزد مایل بسیاهی
وسرخی ونسائیدهء او مایل بسرخی وزردی وشادنهء هندی نامند وذر ورا وجهة قطع خون بواسیر وجراحات بیعدیل وآشامیدن یکدانگ و
کمتر آن جهة قطع خون اعضای باطنی وبواسیر وجراحات وسم عقرب مفید است حجر منفنی بنون بعد از میم از قبل از فاء سنگی است که از نواحی مصر
آرند شبیه بسنگریزه وابلق از الوان مختلفه طلای ساییدهء او با آب باعث بیحسی عضو مشود حجر الرام سنگی است سیاه که از ودیگ وظرف میسازند
ودر خراسان بسیار است جهة تقویة لثه ودندان ونزف الدم مؤثر است حجر الکزك سنگیسب بسیار سفید وازهند واز ساحل دریای هند خیزد قبلز
حکاکی باکذورت وبعد از آن شفاف وسفید مگردد وشبیه بحجر سلوان در آخر دویم سرد وخشك ورادع وجالی وجهة خفقان وغثیان وعطش
والتهاب وذر ورا او جهة رفع نزف الدم واکتحال او جهة رفع بیاض مزمن وتازه وازالهء آثار قروح چشم واعضأ وسنون او جهة جلای دندان
ورفع زردی او وجمیع امراض ردیهء او وآشامیدن طعام وشراب در قدح او مورث

سرور ورفع شرور مجالس وداشتن او رافع نسیان
وسحر وچشم بدو مورث دوستی مردان وزنان وگذاشتن او در منزل متبا غضین به
دستوری که ندانند سبب الفت ایشان ونزد اهل هند بسیار
معتبر است حجر المحك سنگی است ثقیل الوزن وسیاه وگویند مایل به سفیدی نیز
مباشد وچون بخار دهان متواتر باورسد طعم زعفران از
او ظاهر گردد وچون باو اعضا را بمالند چرگر از ایل کند وبعضی از آن سنگ
پاترتیب دهند در دویم سرد وخشك وجهة درد کرده وعسر نفش شرباً
وجهة دفع بیاض چشم با شیر مرضعه ء پسر اکتحالا بغایت نافع وقدر شربتش
یکدانگست حجر الدیك سنگیست بقدر باقلی واز آن کوچکتر وسفید
مایل بیترکی ودر شکم خروس متکون مگردد در دویم گرم ودر اول خشك تعلیق
وشرب او جهة رفع حزن وهموم ووسواس ودردهن داشتن
او جهة رفع تشنگی وآشامیدن آبیکه او را شسته باشند جهة تشنگی مفرط بغایت
بیعدیلست حجر النار سنگ آتش زنه است وسنگ
چقماق نامند واو اقسام والوان مختلفه مباشد در اول سرد ودر سیم خشك وذر ور او
جهة بتخفیف والتیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضأ نافع وتعلیق
او بران زنان که در لته بسته باشند جهة عسر ولادت مؤثر است حجر المقناطیس
سنگ آهن ربا است واز انتهای عمان وحوالی بحر هند
خیزد وبهترین او لاجوردی صاف وزبونترین او سیاه است در سیم خشك ودر اول
گرم وگویند سرد است وچون قوهء جاذبهء او از ربودن
آهن ساقط مشود واز مالید سیر رفع قوه او مشود دراینحال هر گاه در خون کرم
اندازند اعادهء قوه کند خصوصا در خون بزنر اندازند وهر روز تغییر
دهند تا سه روز وعرق ورطوبة نیز مسقط قوة اوست وشرب او مقوی سپرز وجگر
ومزیل خصاة وفالج ونقرس ومفاصل وعرق النسأ وعسر
ولادت وبا ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه وبا قوابض قاطع اسهال وذر ور او جهة
رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب والاثر وجهة
قطع نزف الدم والتیام جراحت ومحرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادیخست
وقدر شربتش تانه قیراط وداشتن او در حریر سفید باعث قبول
وجاه وهیبة وقضای حاجاة ودر دست نگاهداشتن رافع کزاز ودردست وپا وتعلیق او
بطرف چپ جهة عسر ولادت ودرد زائیدن مؤثر است
وگویند چون حایض مس او کند این اثر از وزایل مگردد وچو نزحل در سنبله باشد
واو را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند ومریخ
در میزان بوده از آهن نیز سرمهء ترتیب داده دیگری اکتحال نمایند ومشخص مکحول
بمقناطیس مده مدید نظر در شخص مکحول بآهن کند بمرتبهء باعث محبت

ثانی باول کردد که ما فوق او متصور نباشد ومجرب دانسته‌اند حجر یونس سنگیست شبیه ببورهء ارمنی واز آن پوچ تر وملمع وبا نقطهای
زرد وسفید کرم ومحلل قوی وتدهین بروغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهة رفع ماندگی بسیار مفید است حجر المثانه سنگی است

که در مثانه متولد مشود گرم وخشك وآشامیدن او جهة تفتیت سنگ کرده مؤثر وجهة سنگ مثانه نیفع است واکتحال او جهة رفع بیاض چشم بیعدلیست
حجر الحمام جرمیست که در دیك حمام متحجر مشود وتیره رنگ وسست وگرم وخشك واز ادویهء قویهء سرطان رحم است وضماد او جهة رفع
سرطان غیر مزمن مؤثر حجر البقر سنگی است که در زهره وشیردان گاو متکون مشود وپا زهر گاوی واندرزا نامند ومایل بسیاهی وبا اندك براقی
وسست ومنقط بسیاهی وبعضی بزردی وباطن او مایل به سفیدی وزردی وبیشتر در گاو سیاه بهم مرسد وهرگاه متکون گردد وچشم کاو مایل بزردی
وسفیدهء حدقهء او مستدیر گردیده لاغر مشود واکثر اوقات فریاد میزند وقاد زهر مزبور بعضی پهن وبعضی طولانی وبعضی مدور وآنچه در زهرهء او متکون
مشود از یکدانگ تا چهار مثقال مباشد وقوتش تا دو سال باقیست در آخر دویم گرم وخشك ودر افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر ومحلل ومسمن و
مدرحیض وبول وجالی ومفتت حصاة واکتحال او مقوی باصره ورافع بیاض چشم وطلای او جهة بهق وبرص واثار وبواسیر والتیام جراحات وبا
آب گشنیز جهة جمره ونملهء ساعیه وامثال آن وبا شراب جهة رویانیدن موی سیاه در موضع برص وداء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجرباتست
وسعوط یکعدس او با آب چغندر جهة نزول آب وخوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلافاصله یا در حمام تا چند روز واز عقب آن
گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن واز مجربات دانستهاند ومضر محرورین ومصدع ومصحلش کتیرا وقدر شربتش تا دو قیراط و
یك مثقال او قاتلست وآنچه در رودهء گاو متکون شود بزرکتر وسبکتر ودر افعال ضعیفتر حجر الایل سنگی است که در کاو کوهی متکون مشود
ودر پا زهر مذکور شد حجر الحوت جسمیست که در سرماهی متحجر شود سفید وصلب در پهن مباشد کرم وحار ودر ریزاندن سنگ کرده بغایت
قویست حجر بحری جسمیست سفید ومدور وصلب ودر جوف او دانه ایست که با علی واسفل حرکت مکند واز سواحل دریا خیزد وقسمی از
اکتمکت است واز یکدانگ تا دو دانگ او در تفتیت حصاة هر عضوی بغایت مؤثر است حجر الافروج سنگیست که مانند قیشور بر روی آب
میایستد واز استنبول خیزد ومجفف وقابض ویکدانگ او در حال رفع ستم عقرب مکند حجر الرحی سنگی است سیاه وبا سوراخها مانند اسفنج با
صلابت واز جبال طرف شرقی حلب خیزد در آخر سیم گرم وخشك محلل وحابس خون حیض وچون گرم کرده وسرکه را بر آن ریخته عضو را بخار او
نکاندارند باعث ازالهء ورم ورافع نزف الدم ورعاف وخون حیض وشستن مقعد

بسرکه که در آن تافته او را انداخته باشند جهة بروز مقعد
ونطول او جهة محکم نمودن اعصاب وقطع عرق ورفع اعیاد حمول جرم واو جهة
بواسیر ومنع حمل وطلای او جهة استسقا نافع است حجر ارمنی
سنگی است لاجوردی اغبر وبارمیته ونرم وملمس وقسمی از وسرخ تیرهء از ارمنیه
خیزد ودر دویم گرم وخشك ومفرح ومسهل قوی سودا وانفع از لاجوردی
واسلم از خربق سیاه وجالی کرده ومثانه وبالخاصیه جهة جزام مفید ومستعمل مغسول
اوست ومضر معده ومغثی ومصلحش کتیرا وعسل وسلیخه و
انیسون وقدر شربتش تا نیم مثقال وبدلش لاجور ومغسول است حجر الیسر سنگی
است سفید ومدور وصاف واز حجاز خیزد وقسمی از اکتمکت است
وحجر النسر وحجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر وعقاب یافت مشود وامین
الدوله قائل انیکلام است ومؤلف تذکره او را اکتمکت
دانسته وظاهر آنستکه قسمی از وباشد چه اکتمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه
ودر حرف الف مذکور شد ودو قسم سفید وبالجمله آشامیدن
قلیل او مدر بول ومفتت حصاة وتعلیق او مقوی دل وبرمثانه مدر بول است حجر
بارقی سنگی شبیه بحجر خزفی وبقدر کف دست وسبك
واندکی از وجاذب آب کثیر وبر روی آب ایستد وبعد از جذب آن بقعر آب رود
وچون در آفتاب بگذارند آبرا پس دهد جهة استسقای
زقی نافعست که چون موضعیرا از حوالی ناف جراحت کرده بر آن بندند جذب
رطوبات کند حجر الخمار قسمی از خماهانست وچون رافع خمار است
باین اسم نامیده اند حجر الابیض سنگی است سفید وسائیدهء او مثل شیر وجهة عسر
بول ودر جمیع آنچه فادزهر حیوانی نافع است به دستور
او نافع وگویند او حجر لبنی است ومراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج انبیه است
حجر القیشور سنگی است متخلخل وسفید شبیه باسفنج وبرروی
آب ایستد وگویند نوعی از زبد البحر است وسیاه او نیز مباشد واز اسکندریه واعمال
مصر خیزد دراول گرم ودر سیم خشك ومحلل وجانس نزف
الدم وسرکهء که او را کرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهة ضیق النفس وطلای
او جهة ستردن موی وتحلیل رطوبات واستسقا نافع وچون
حك خطوط از نوشجات به آن کنند اصلا معلوم نگردد ومحرق او جهة جلای دندان
واستحکام لثه وبردن گوشت زیاد قروح غایره وشبکوری
ورفع آثار ومالیدن او مثل سنگ پا برکف پا جهة رفع صداع وتقویه بصر مؤثر است
حجر البشف بفاء وبباء موحده عبارة از یشم
فارسیست وآن سنگی است در غایت صلابت وبهترین او زیتونست پس سبز مایل
بزردی پس سبز صاف وبعد از آن سبز مایل به سفیدی است

ودر آخر دويم سرد وخشك ومقوى معده وقاطع نزف الدم وزحير وقروح باطنى وخفقان وحرقه البول شرباً وباشراب سفيد مفتت
حصاة وتعليق او بر كردن جهة خناق وبر معده ومرى جهة تقوية معده وبر ران جهة عسر ولادت ودردست جهة سحر ورفع چشم بد وضرر صاعقه

مؤثر گویند چون قمر در برج انثی باشد بر آن صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهة جمیع اسم باطنی نافعست وبعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد
نقش صورت انسانرا شرط دانسته‌اند وقدر او یك مثقال بود نرا برخی شرط مدانند وقید شربتش یکدانگ حجر الخطاطیف سنگی است
بقدر سر انگشتی ومایل بزردی وسفیدی واز سر اندیب خیزد وگویند چون بچه نعطاف را بزعفران زرد کنند او کمان یرقان کرده آنسنگرا بآشیانه
خود میآورد در دویم گرم وخشك وشربا وطلاء بجهة یرقان مجرب دانسته‌اند ومفتت حصاء مفتح سدد وجهة خفقان نافعست ومؤلف مالایسع
تصریح نموده که آنسنگی است که چون بچهء خطا فرا در ایام افزونی نورماه شکم بشکافند دو عدد از آن یابند ودر طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد
شد حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان ویکدانگ او سم قاتل است حجر انا غلیطس سنگیست سائیدهء او مثل خون و
جهة ودمعه وطرفه نافعست حجر لو اغرافس سنگی است که کازران بدان سخت مشویند سائیدهء او مجفف بیلذع وجهة قطع سیلان
مواد وتجفیف جراحات واسهال ودر ومثانه ونفث الدم نافع است حجر النمر سنگی است ابلق شبیه بیوست پلنگ وبقدر مغز بادام و
از پلنگ ماده حاصل مشود وچون در شیر اندازند شیر بریده مشود وطلای او جهة جراحات وتعلیق او جهة منع آبستنی زنان مؤثر است
حجر السطریط سنگ مرمر است ضماد محرق او با زفت جهة تحلیل او رام صلبه وبا موم روغن جهة درد فم معده وسنوان او جهة تقویة لثه
نافع است حجر الرخام سنگ سستی است که بر قبرها نصب کنند و اقسام مباشد ومراد از وقسم سفید است در آخر دویم سرد وخشك
ورادع وقاطع نزف الدم وجهة جراحات وبا سرکه جهة تحلیل او رام ورفع استسقأ وبا صمغ ونوشادر جهة بهق وآثار وذر ورا وجهة خون بواسیر
وآشامیدن مسحوق او با عسل هر روز بقدر یك مثقال جهة رفع وملهای وموی مؤثر است وگویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد
باعث نسیان وشرب او روز شنبه وچهارشنبه قبلز طلوع شمس با سم معشوق وقصد رفع عشق رافع تعشق است حجر الاسود باصطلاح اهل
صناعت موی سر است حجر الیرقان حجر الخطاطیف است حجر الزناد وحجر الاصم حجر النار است حجر الیاد زهر حجر الحیه است
حجر السم پادزهر معدنیست حجران باصطلاح اسیریان طلا ونقره است حجر الاصم حجر النار است حجر الیاد زهر حجر الحیه است
حجر السم پادزهر معدنیست حجران باصطلاح اسیریان طلا ونقره است حجر

اللازورد لاجورد است حجر الحديد وحجر الهنود
حجر مقناطيس است حجر العاج حجر اعرابيست حجر لحاقيطوس حجر غاغاطيس
است حجر الماء سنبا ز جست وگويند اسم شبه است حجر
المصفى شبه است حجر الاثدا حجر المس است حجر الدم وحجر الطور شاد بخست
حجر النور وحجر الروشنائى ارشد است حجر
عراقى حجر المحك است حجر مشويه كلس است حجر النسأ وحجر الماسكه
وحجر الولاده اكتمكت است حجر الهبت وحجر النسرو
حجر العقاب حجر اليسر وحجر البحريرا شامل است حجر الشقاق وحجر الشعر
حجر القيشور است وحجر الرجل وحجر الحكاك نيز نامند
حجر شجرى بسد است حجر التيس پاد زهر حيوانيست حجر البلور بلور است حجر
حديدى خماهانست حجر الزيتون حجر
اليهود است حجر افروى حجر الافروج است حجر الزبيق زنجفر مخلوق است حجل
قيح است حجر الاسيوس اسيوس است
حديد به فارسى آهن نامند ونر وماده مباشد مرا وفولاد ومادهء او نرم آهن است در
دويم گرم ودر سيم خشك اند وفولاد طبيعى را شابورقان
ومصنوع از نرم آهن را اسطام نامند وچون شاخ سوختهء بز وحجر الرخام را بالسويه
بر آهن ماليه در آتش سرخ كنند بسيار نرم مشود وفتر
عبارة از واست وهر گاه بار صاص يا مرقشيشا يا رابح الفار يا رنيخ بگدازند بمرتبهء
رصاص زود گداز شود وبه دستور چون بانحاسن بگذارند
وبعد از آن با شورنه نحاس را از وبسوزانند بغايت زود گداز گردد وفولاد مصنوع
كه متعارف وبسيار است طريق ساختن آنستكه آهن متعارف را
در كورهء مخصوصهء بآتش بسيار تند تا يك هفته بتابند وحنظل وصبر وهر چه در
تلخى قوى باشد يا زهره حيوانات سائيده بر وريخته آنمقدار بنابند
كه در جسم او داخلشود وگويند چون آهن را تافته يكبار در روغن كنجد تطفيه كنند
وبار ديگر در آب اطفا نمايند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود
جذب كند وآب آهن تافته بغايت مقوى باه وقابض وجهة جراحت امعأ واسهال مزمن
بواسيرى وورم سپرز وتقوية معده وسلس البول
ودرد مقعد وگزيدن سگ ديوانه ورفع زردى رخسار وهيضه نافع وشراب بآهن تافته
در رفع خفقان واستسقا وضعف جگر ومعده وباه
قويتر از آب تفته است ودوغ بآهن تافته در اسهال وموى ونزف حيض واسترخاى
مقعد قويتر است وخبث الحديد وزعفران الحديد انشاءالله
مذكور خواهد شد حداة به فارسى غليواج وبتركى جلقان نامند در دويم گرم وخشك
وگويند در اول خشكست مطبوخ او با كند تا تا مداومت

خوردن او قاطع بواسیر است وآشامیدن قدوی از محرق او که مجموعرا سوزانیده باشند با اندکی مشك وگلاب جهة ربود ضیق النفس و
سعال مزمن مجرب دانستهاند ومطبوخ مغز او با کند نا وعسل جهة زحیر وبواسیر وسوختهء پر او بقدر یکدانگ تا دو دانگ با آب آشامیدن
جهة نقرس بیعدیل است ومجربست ودر رفع غدد بلغمی وسلعه بیعدیل وتدمن بروغنی که بیضهء او را دران بسیار جوشانیده باشند تا مهراشده باشد

جهة برص مجرب دانسته‌اند وجهة فالج ونقرس وتقوية اعصاب نافع وخون او جهة ربو واكتحال زهرهء او كه خشك كرده باشند با آب سه ميل در
چشم مخالف طرف ملسوع بكشند جهة رفع ستم هوام مجرب دانسته‌اند خصوصا چون در آب باديان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند وچون چشم
او را در زير بالين كسى گذارند كه او ندانسته باشد مانع خواب او مشود حدق اسم بادنجان است وباين اسم چيزيرا كه شبيه ببادنجان باشد مينامند
وآن ثمر نباتى است بقدر جوز ماثل بيخار وبيدانه ودر تابستان بهم مرسد وزود فاسد مشود ونبات او از نبات بادنجان اندك بزركتر ورسيدهء
مژاد زرد واهل قدس او را بادنجان برى واهل حجاز شود كه العقرب نامند در دويم گرم وخشك واهل شام جامه باو شويند بسيار جالى وقايم
مقام صابون وبخور او جهة بواسير بيعديل وطلاى حجازى او را جهة گزيدن هوام وعقرب از مجربات شمرده اند وتدهين روغنيكه در آن
جوشيده باشد جهة اعيا وتقويه بدن ودرد گوش نافع وحموال او با عسل جهة گرم مقعد مؤثر وخوردن او با خطر مورث گرب ومصلحش سكنجبين است
حديد الصينى خماهان است حد جلنار است حدج حنظل است حدقيس هر گلى كه مستدير وشبيه بچشم باشد حرمل بلغة سريانى
نوعى از سداب گويست وبه فارسى اسپند نامند نبات او بقدر زرعى مشود واز يكبوته چندين شاخ ميروياد وبرگش مايل بتدوير وغلاف دانهاى
او مدور ومثلث الاضلاع بسه خط وبا اندكى سرخى وتخمش سياه مثل خردل وثقيل الرايحه واز مطلق حرمل مراد اوست وقسمى از آن را برگ مثل برگ
بيه واز آن كوچكتر ومايل به سفيدى وگلش مثل ياسمين سفيد وغلاف دانهء او طويل وحرمل ابيض باعتبار غلاف او نامند در سيم گرم ودر دويم
خشك وقوتش تا چهار سال باقى ميماند ولطيف ومحلل رياح امعأ ومواد غليظه ومبهتى ومسمن ومدر بول وحيض وشير ومسهل سودا وبلغم غليظ
وحب القرع وجالى سينه وشش از لزوجات ونقوع او جهة تحليل سودا وصاف كردن خون ونرم داشتن طبع وجرم او جهة مصروع وتسخين
بدن واعصاب دماغ ورفع قولنج وعرق النسأ وفالج وامراض بارده واستسقأ ورفع جنون واعيا وسدد ويرقان ونسيان نافع وچون
يكوقتهء آن را كوبيده با چهار او قيهء آب بجوشانند نو آب او را با سه او قيه عسل ودوا دقيه روغن كنجد بنوشند مقيئ قوى وبيغايله است ودر ثقيهء
سينه واعالى بدن از لزوجات وضيق النفس وسعال رطوبى بيعديل وهرگاه بقدر يكرطل او را در شراب يا آب انگور كه بقدرسى رطل باشد
بجوشانند تا ببربع رسد وروزى دواوقيه از آن تا سى روز بنوشند جهة رفع صداع

مزمن مجرب دانسته‌اند واعادهء حمل زنانیکه در وقتی
حامله میشده باشند وبعد از آن نشوند منماید وباید سه روز متوالی از آن مطبوخ
بنوشند وچون پانزده روز صاحب عرق النساء وهر شب
یك مثقال ونیم از حرمل تا کوفته تناول نماید رفع آنعلت کرد ومجربست وچون با
تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهة رفع
ضیق النفس بیعدیلست وچون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت حصاة نمایند
واکتحال او با زعفران وزهرهء مرغ خانگی وعسل وشراب
وآب بادیان سبز جهة رفع ضعف بصر امتلائی ونطول مطبوخ او جهة تقویه اعضا
وسیاه کردن موی وازالهء خدر ومطبوخ او با آب و
روغن کنجد ومداوت اکل او جهة رفع امراض جکر وسل وضماد او با روغن شبت
برناف وتهیگاه جهة قولنج مزمن وسعوط عصارهء وآب مطبوخ
او جهة قطع نزله وحمرهء چشم وقطور او که در آب ترب وروغن زیتون جوشانیده
باشند جهة کرانی سامعه وکری ودوی وطنین ونخور
او جهة درد دندان وتعلیق او در لثهء کبود رافع سحر وگویند افشانیدن او در خانه
باعث فرقه وبخور او مبطل این اثر است ومورث غثیان وصداع
ومضر محرورین ومصلحش ربوب میوهای ترش وسکنجبین وترشیها وقدر شربتش از
یك مثقال تا دو مثقال وبدلش قردمانا وگویند تخم سدابست وحمول
بیخ او که با روغن ایرا ساسائیده باشند مفتح افواه عروق وخون بواسیر است وروغن
او در سیم گرم ومحرك باه ومفتح سدهء دماغی وجهة
فالج ولقوه وصرع ورعشه ورياح اعصاب شربا وضماد انافع وحقنهء آن جهة عرق
النساء ودرد کمر وبرودة کرده ورحم سفید است حریت
بیای تحتانی وتای فوقانی نباتیست که بر زمین پهن مشود وبرگش دراز وباریك
ومابین اوراق طویل برکهای کوچك در سیم گرم وخشك ومفتح سدد
وجهة بدی هضم ورفع بخار دهان وخوشبو کردن دهن ورفع اقسام دردهای شکم
وقولنج نافعست ومصدع ومصلحش گشنیز وقدر شربتش تا سه درهم
وبدلش برنجاسف است وچون گوسفند از آن بخورد گوشت وشیر او لذیذ وخوشبو
مشود حرمله نباتیست حجازی وازجملهء تیوعات وبقدر
قامتی وپرشیر وبرگش دراز واز برگ بید کوچکتر وتیره رنگ وضماد او جهة جرب
بسیار مؤثر دانسته‌اند حرف اسم نبطی حب الرشاد
ونبات اوست واز جنس تره تیزك ومری وبستانی مباشد ورشاد قسم بستانی وماکول
است ودر جرجیر صفة او مذکور شد وتخمش اشقر
وبا طول وبرگش مایل بتدویر وبا تشریف ونبات او در دویم گرم وخشك وملطف
وکشندهء کرم معده وحب القرع ومحلل رياح ومقطع بلغم

وخشك او قريب الفعل با تخم او ومضر معده ومثانه ومورث تقطير البول ومصلحش
كاسنى وسركه است وبرى او شديد الحراقه وشبيه به بستانى
واز آن بزركتر وقويتر از آن در افعال وبه دستور تخم او نسبت به بستانى اقوى
ومستعمل بستانى اوست وتخم بستانى در سيم گرم وخشك وبغايت

محرك باه ومذر بول ومحلل ورم سپرز وقاتل جنين واقسام گرم ومقوى ذهن وترياق هوام ومخرج فضول سينه وبجه انحدار بلغم خام بطرف
مثانه ورفع استرخاى بدن واخراخ مواد فاسدهء ورفع سيلان چرك امعاء ومعده وتقويه اشتها واستيصال سود او رطوبات غليظه وتفيح سدد
وبا آب گرم جهة قولنج وبا عسل جهة سرفه ودرد پهلو كه از خلط غليظ باشد وبازرده تخم نيمبرشت وعسل جهة شكاف عضل سينه وتنقيهء موادیكه
به سبب صدمه بسينه ريخته باشد وبو دادهء او بغايت وقابض وجهة سحج واسهال بلغمى نافع ومضرر كرده ومعده ومصلحش شكر وخبازى وبدلش حرمل و
تخم تره تيزك وقدر شربتش تا چهاردهم وبا تخم نيمبرشت بغايت مبهتى وسنگ مصلح سينه وجابر شكستكى اعضا با شيربز بقدر دو درهم تا ده يوم جهة ازالهء
برص بغايت مؤثر است بشرط نهايت امساك از اطعمه ونطول وشراب او جهة منع ريختن موى وضماد او مسكن درد گزيدن عقرب وبا عسل
جهة ورم سپرز وجرب متقرح وقروح شهديد سرو قوبا ونار فارسى وريختن موى وبا سويق وسركه جهة عرق النسا واورام حاره وبا آب و
نمك جهة نضج دمل وبا سركه جهة بهق وبرص مفيد وبا خون خظاف جهة رنگ كردن وضح كه هرگز زايل نشود وبا زفت جهة درد سر كهنه وبا غار
جهة درد اسافل وكمركاه وبا صابون وعسل جهة نمش مجرب ودر انفجار دبيله مؤثر است ونطول طبيخ او جهة پاك كردن چرك تحت موى ورفع
رطوبات لزجه مفيد حرف بابلى نبات او بقدر شبرى وبرگش شبيه به برگ ترب وبا خشونت وگلش زرد وتخمش سفيد ومدور ودر تنكابن خاص
تره ودر مازندران كوله تره وشاه تره نامند كرمتر وتندتر از حرف نبطى كه حب الرشاد باشد ومدرحيض ومفسد جنين ومخرج او ومفجر وبيله
وجهة امراض بارده وعرق النساء ومقيئ قوى ومسهل خون به سبب شده وثقيح وجذب ودر ساير افعال قويتر از حرف بستانى وشانزده
قيراط كل او مسهل ومقيى اخلاط مريه وقدر شربتش يك درهم است حرف ابيض گويند قسمى از حرف بستانيست عريض الورق وبيخش
بزرك وگلش سفيد وحدة او كمتر از رشاد وخردل سفيد وخردل فارسى نامند وبعضى حرف با باء ابابن اسمأ مسمى دانند ومنشف رطوبات
وآروغ آرنده ودر ساير افعال مثل رشاد است حرف السطوح حرف مشرقيست حرف مسرقى قسمى از حرف وبستانى است
بقدر زرعى وباشاخهاى باريك وبرگ او از جانبين مثل حزنوب وشبيه ببرك شطرج واز آن نرم تر وسفيدتر وثمرش مثل فلكه وتخمش
سفيد وقريب بخردل ودرحدة قائم مقام فلفل ودر اطعمه بدل او وگلش سفيد ودر

اطراف شعبها ودر جميع افعال قويتر از حرف بستانی
ومطبوخ نبات او با نبات جو جهة نزلات ورفع اخلاط سينه وتحليل نفخ مؤثر است
حرف الماء نباتيست كه در كنار آبها ميروید
وبرگش شبيه به برگ تره تيزك ودر اول تكوين مستدير ودر آخر با تشريف مشود
واو غير جر جير الماء است چه جر جير الماء در ميان آبهای
ايستاده ميروید وبرگش بيتشريف است تازهء او در دويم گرم وخشك ويا بس او در
سيم ومسخن ومدر بول وحيض وجهة علتهای باردهء باطنی
وضمادش جهة قروح وبثور وگلف نافع است حرشف اسم بنطی وبه عربی هشير
نامند وبه فارسی كنگر است بستانی او را برگ بزركتر از برگ
كاهو وبا رطوبة چسبنده وملس ومايل بسياهی وساقش بقدر انگشتی وتا دو زرع
طول او ودر سر او چنری شبيه بسيبی مجتمع از اجزای زرد ورنگ
وبيخش مايل بسرخی وبالزو جهة وتخمش طولانی واز جو بزرگتر در دويم گرم ودر
اول خشگ وگويند در اول تر است وبارطوبة فضليه ومبهی و
مدر بول وحابس طبع ومتخن كرده ومثانه ومحرك جماع ومحلل رياح وهاضم غذا
وجهة قرحهء شش وانقباض اطراف عضل وجراحت معا
وضماد او جهة داء الثعلب وخوشبو كردن عرق وموم روغنی كه با سه مثل او آب
كنكر ممزوج كرده باشند بجهة تحليل او رام صلبه سريع
الاثر وجهة برص نافع ونطول او جهة خارش بدن وضماد بيخ او جهة سوختگی آتش
والتوای عصب مفيد ومضر دماغ ومولد سودا ونفاخ ومصلحش
ادويهء حاره وروغن وسركه است وقسم بريرا كه مراد از مطلق حرشف اوست برگ
سياه تر وكوچكتر وساقش پر برگ وخارش شدتر ودرسرش
چيزی بقدر انار وخاردار وبيخش سياه وغليظ ودر آخر دويم گرم ودر اول خشك
ودر جميع خواص قويتر از بستانی ومصلح مواد متعفنه و
مخرج مواد غليظهء سينه است ومضر محرورين ومصلحش سركه وترشيها است
وطلای اجزای لطيفهء گل او با سركه جهة جرب ونطول طبيخ جميع اجزای
او جهة خزاز ورفع قمل نافعست وقسمی از بری كه بيساق وكوچك وپرخار است
خويع نامند محلل ومقيئ است وصمغ حرشف را به فارسی كنكر زد
نامند وانشاء الله تعالی مذكور خواهد شد حردون حيوانيست شبيه بوزغه ورل بری
واز آن بسيار كوچكتر مثل مار كوچكی دست
وپا دار وسرش باريك وطولانی ودر عرض روزی متلون بالوان مختلفه ميكردد ودر
طبرستان ما چه كول ودر اصفهان مال مالی نامند
واز جملهء سموم است ودر خانها وكوهها يافت مشود در سيم گرم وخشك وتعليق
دل او كه در لتهء سياه بسته باشند جهة تب ربع وطلای جلد

محرق او با عسل بیحس کنندهء اعضأ است به حدی که از قطع وضرب متألم نکردد
واکتحال خون او جهة تقویة باصره وسرکین او جهة بیاض وحکة
چشم وضماد او جهة ثقیه بشره ورفع جمیع آثار مفید است وسرگین او سفید وسبك
ودر بوی شبیه بشراب مباشد وامین الدوله

فرموده که ضماد بیه وگوشت او مویرا مبرد وتعلیق جردون بر بازوی راست مهیج باه وشهوت جماع است وبه دستور تعلیق مهره
پشت او که قریب بکردهء او باشد بر کمر شخصی باعث شده قوه جماع است واز محمد بن احمد نقلنموده که خوردن یکقیراط از چشم راست او که خشك کرده باشند با آب سداب البشه قاطع منی است واز چشم چپ او بانخود سیاه مطبوخ ودو استار روغن گاو بغایت محرك باه ومسخن کرده
وچون حردو نیرا باسم صاحب عرق النسأصید کرده رگ باطن ران او را جسته موضع را شکافته آن را کرا باسم صاحب عرق النساء قطع کند وبعد
از آن با دست ریزه نماید بدون آلتی بالخاصیة رفع آنعلهء مشود وگوید مجربست ومکرر بصحت رسیده وخورد نکوهش مرق او مورث جذام است
حربا بفارس آفتاب پرست گویند او حیوانیست شبیه بموش ودنبالش بلند وموی او افشان ونظر او همیشه بآفتاب درچهارم گرم وخشك
واز جملهء سموم وخون او مانع بووئیدن موئی که کنده باشند ورفع آثار جلد وطلای آب مطبوخ او رنگ بدنرا تا چند روز سبز میدارد و
گوشت او مورث سل وق است ویك درهم او کشنده وحرجوان ملخ بی بالست ودر جراو مذکور شد حرزة البقر حجر البقر است حرزة
الحمار حجر الحمار است حرجل ملخ بزرگ سبز است حریث بثای مثلثه مار ماهی است حریق املس بلغة اندلس ملبوب را نامند
حر بضم حاخاك خالص وبکسر وفتح حاخاك سنگدار است حریضه طعامی است که به فارسی کاچی گویند حرمل ابیض وحرمل؟؟
قسمی از حرمل است ومذکور شد حرمد طین سیاه است وآنچه لون ورایحهء او متغیر شده باشد حرمط اسم عربی آزاد درخت است حرمانه
اسم منبطی مریاقین است که حرنیل نیز گویند حرشاو حرثا بشین وثاء مثلثه خردل برتیست حرض اشنانست حریر ابریسم است حرنقان
اسم مشك است حرب طلع است حراب اسم عربی اشتر غاز است حرز الشیاطین علف آطریلال است حربه
لو عجید یطوس است حزا بری وبستانی مباشد وازمطلق او مراد بستانی است ودر مازندران اناریجه گویند ساقش بقدر انگشتی واز آن
باریکتر وشاخهای او باریك ومتشعب از بالای ساق مشود وقبهء او شبیه بقبهء زردك وبری او مایل بزردی وتخمش عریض ومایل بطول وتند طعم وبا
عطریه وبرگش شبیه به برگ گشنیز واز آن بسیار ریزه تر وپخش شبیه بزردك وسفید وبا اندك شدی وطعم او به دستور برگ او ومرکب از طعم
زردك ورازیانه وصهار بحث وسعید جرجانی وابن تلمیذ گویند که در طبرستان او را

جعفری نامند وظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد
چنانکه مشاهده شده در اول دویم گرم وخشك وهاضم ومدر بول وحیض وکاسر
ریاح ومعطش وجهة رفع سم بارد وهوام وبدبوئی دهان وتقویة
باه نافع ومصدع وموجب رمد وجرب وبثور در محرورین ومصلحش سویق وآب
سرد وکاسنی وترشیها وبقول بارده است حزابری وخراة
نیز گویند دو قسم میباشد واز جملهء سداب بری شمرده اند یکقسم او را در
مازندران جعفری گویند برگش شبیه به برگ کرفس وبقدر برگ کشنیز و
تخم او سبز وخوشبو وبهترین اقسام وگرمتر از بستانی وجهة ریاح وادویهء قتالهء
بارده وسم عقرب وتقویة هاضمه ومجفف منی است وقسم دیکر را
ساقش باریك وبقدر زرعی وپر کرده وبرگش شبیه به برگ سداب وبا زغب وخوشبو
وطعم او تلخ وتخمش شبیه بانجدان وزو فرا عبارت از تخم اوست
وبه فارسی دینار رویه نامند در سیم گرم وخشك ونایب مناب جاو شیر است ومقوی
معده وجگر ومحلل ریاح وهاضمه ومفتح سدهء جگر وسپرز و
مسخن کرده ومسمن او ومقوی ومنعی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وبوئیدن او
جهة زکام ورطوبات دماغی وبرودت دماغ وضماد او جهة
تسکین درد وورم بواسیر وطلای گل او برگ او با عسل جهة جراحات وآکله
وضماد جمیع اجزای او با شراب یاروغن بنفشه جهة رفع سم هوام
ونیم درهم او با اندك شراب جهة گزیدن هوام شربا نافع است وجالینوس بالخاصیه او
را جهة سعال یا بس مفید میداند وتخمش در افعال
قویتر از اکثر اجزای اوست ومضر سر ومجفف منی ومصلحش بادرنجبویه وبدلش
سدابست هر گاه از اجزاء دیگر جزا یافت نشود وقدر شربتش
تا سه درهم وازتخم او یا یك مثقال حزاز الصخر چیزیستکه بر روی سنکهای نمناك
متکون مشود سبز مایل به سفیدی وچون بدست بمالند برنگ
حنا مشابه کرد ودر مصر حنأ قریش وبه فارسی گلسنك وبدیلمی سنگ حنا گویند
سرد وخشك وباقوهء جالیه وضماد او جهة اقسام قوبا وقطع بزف
الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره وورم زبان وبا عسل جهة یرقان نافع است
حزنیل لغة عربیست وکف الدابه وکف النسر
وبیونانی مریاقان نامند ومراد از وبیخی است سطبر وسفید مایل بتیرکی وزردی وطعم
او شیرین مایل بتلخی وامین الدوله نوعی از بهمن سفید
دانسته ونبات او انبوه وبرگش شبیه به برگ سیب واز آن عریضتر ومزغب وساق
مجوفی از وسط او رسته ما بین زردی وسرخی ومرغب
وبرگهای ریزه احاطهء ساق نموده بلندی او تاد وزرع ومنحرف بجهة اسفل به حدی
که ملاصیق زمین باشد ودر سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج

ودرونش با اندك رطوبة وخارهای ریزه در اطراف او وگلش مایل به سفیدی وزردی وتخمش محیط ساق او مثل فراسیون وبی شعبه
وشاخ ومنبت او نزدیك آبها در بلاد شام وکوهها وبیت المقدس وطبرستان وبهترین او نرم شد بوی شیرین است در وسط دویم

خشك ودر اول سيم گرم وبا تریاقیه وقوتش تا بیست سال باقیست ومفتح ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا وجهة رفع صداع کهنه
ومنع تصاعد بخار وتقویه دماغ وقطع نزلات ور مدو در دلهاة ولثه وسینه وسعال وربود ضیق النفس وقولنج ورياح غليظه وضعف جگر وسپرز
وباعسل جهة خصاة ومداومت او تا يك هفته ودو هفته جهة استسقاء لحمی وزقی وسکنجبین جهة نیکو کردن رخسار وبا مغز تخم خربزه جهة کرده وبا
گلنار جهة قطع سیلان خون وبا آب کند ناجهة ساقط کردن بواسیر ومداومت خوردن با آب کرفس جهة تحلیل آنچه در انثیان بهم رسد وبا صبر جهة
رفع مفاصل وعرق النساء وضماد مطبوخ مهرای او با سداب وسیر در روغن زیتون جهة فالج ولقوه وکزار وخدر وعرق النساء وقطور در گوش
جهه کرانی مسامعه واکتحال او جهة قطع بیاض وناخنه وسلاق وآشامیدن او جهة سموم حیوانی ونباتی وتقویة ماه اجماع اطبا است خصوصا
باشراب وبه دستور طلا کردن او وآشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یکشب موجب عدم تاثیر سموم است تا مدة يك سال وگویند تا مدة
العمر وبا آب ونمك جهة سقطه وضماد تازه وخشك او جهة منع ورم جراحات والتیام او بغایت مفید وگویند مضر ریه است ومصلحش
انیسون وقدر شربتش از يك مثقال تا دو مثقال ومؤلف مالایسع بیان نموده که صنفی از آن در شام بهم مرسد که شبیه بسورنجان وصلب است
ورفع اثر سموم را در عرض سالمخصوص او دانستهاند حزم سراج القطربست حسك به فارسی خارخسك نامند بری وبستانی مباشد
وبستانی بهتر است شبیه به بنات هندوانه وشاخهای او منبسط بر روی زمین وبرگش شبیه به برگ زیتون وشاخهای او خاردار
وثمرش صلب وسه پهلو واز نخود کوچکتر وسفید واطراف او تند مرکب القوی وخشکی او غالب وجالی ومدر بول ومسکن درد مثانه و
افزایندهء منی ومفتت حصاة ومضنج ورادع وملین ورافع قولنج حار وبا شراب جهة ادویهء سمیه وضماد عصاره وطبیخ او جهة ردع
ورم حار ومنع حدوث او وریختن مواد باعضا وبا عسل جهة قلاع وعفونة دهان وورم عضل حلقوم ودرد لثه واکتحال عصارهء
او مبرد وومجفف ورادع است ودو مثقال عصارهء خشك بری او با شراب جهة سم افعی وپاشیدن آب طبیخ او جهة برطرف
شدن کیك بغایت مؤثر وچون نخود را در آب تازهء او مکرر پرورده کنند در تقویه باه بیعدیل وقدر شربتش تا پنج درهم ومضر سر ومصلحش
بادام وروغن کنجد است وتخم آن در افعال مثل عصارهء اوست وروغن او که از آب

او وروغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن و
حقنهء او وآشامیدن او جهة تقویة باه ودرد مفاصل ونیکو کردن رنگ رخسار ودرد کمر ودرد کرده وعسر بول وچکانیدن ومالیدن او در احلیل
وعانه وکمر جهة حصاة کرده ومثانه مؤثر وقدر شربتش هفت مثقال است با میفتج یا نبیند عسل وچون خکدانه را با شیر تازه سه بار پخته خشك
کنند در تقویه باه بیعدیل است حسو بتشدید واو اسم ما یعاتیست که از حبوب وغیر او ترتیب دهند وبطریق قهوه توان خورد حسل بفتح
اول ودویم گیاهیست شبیه بصعتر وبرگش درازتر وبزرگتر وتیره رنگ وبیونانی حسمی گویند ودر دویم گرم وخشك وپختهء او مقوی معده هاضم
ومصلح طعام فاسد شده وجهة خوشبوئی دهان وآروغ وبا شراب جهة گزیدن رتیلا وعقرب مفید وقدر شربتش پنج درهم است واستعمال
زیاده نیز جایز است حسل بکسر اول وسکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغة مصر بستیباج است حسن لبه اسم فارسی
حصی لبانست حسن یوسف اسم فارسی هاشیش است حشیشه الزجاج گیاهیست که در شوره زار ومحوطها میروید وشاخهای
او باریك ومایل بسرخی وبرگش خشن ومزغب وبر شاخهای او چیزی شبیه بتخم وبقدر برنج وخشن وبسیار تلخ وبرجایه مچسبد در دویم سردوتر
ومحلل او رام ورادع ومفتح سده وجالی وقابض وچرك زجاج با لکلیه زایل مکند واز اینجهة باین اسم مسمی است وزایل کنندهء بواسیر ودو
اوقیه عصارهء او با شکر وعسل جهة سرفهء کهنه بسیار مؤثر وضماد عصارهء او جهة او رام حاره وبا سفیداب جهة جمره ونمله باقیر وطی وروغن
حناو با بیه بز جهة نقرس ومالیدن برگ او جهة قوبا وغرغرهء او جهة ورم لوزتین وبا روغن گل جهة درد گوش مفید ومضر سرو مصلحش نبات
وخشخاش وقدر شربتش تا دو درهم است حشیشه اسم اصطلحاحی قنب است
حشیشه الداخس گیاهیست منتبش سنگلاخ وبرگش
شبیه به برگ عدس واز آن بزرکتر در آخر دویم گرم وخشك ومحلل ولطیف وصماد او جهة داخس وقروح شهدیه نافع است حشیشة
العلق امین الدوله گوید که او را در گیلان خنش نامند واز جملهء پودنه است ودر مازندران اوجی گویند واو شبیه بسوسنبر است ومایل
بسیاهی وخوشبو است وبالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید ودر سایر افعال قویتر از اقسام فودنج است حشیشه العقرب
صامر یوماست وبلغة حجاز بولا مونیونست حشیشه الکلب فراسیونست حشیشه البرص گیاه آطر یلال است حشیشه الخراسانیه

وخشیز کست حشیشه الطحال وحشیشه الدود اسقولو قندر یونست وحیوانیرا نیز
باسم اخیر نامند که در قدیم مشهور باربعة واربعین
بوده والحال سبعة وسبعین خوانند حشیشه السلخفاه وحشیشه اللحاه آلسن است
حشیشه البراغیث ملغة شام گیاه دوفس را

نامند ودرعراق مرا دانه از وگیاهیست که کیلك را دفع مکند ودر طبرستان کیك واش نامند وقسمی از ذو قوس شمرده اند حشیشه المعدن
گیاهیست سفید وصلب قریب بسنگ وچون شکسته شود اجزای او ریزه میکردد وبار روغن چون مشتعل کرد وشعلهء او برطرف نمشود
وریش سمندر نامند وداخل ضمادات ملوکی میکنند واو جالی ومورث یا صحت وطراوات است حشیشه الادرام امدریونست حشیشة
السلطان حرف ابیض است حشیشه الاسد اسد العدس است حشیشه السعال فنجریونست حشیشه الافعی بسنگی است
حشیشه السنور بادرنجبویهء است حشفیفل شقاقل است حصرم بکسر اول وفتح ثالث به فارسی غوره نامند وآن انکور نارس
سبز است در اول ودویم سرد ودر آخر آن خشك وعصارهء آن سرد وخشکتر ومطفی حراره خون وصفرا وقامع صفرا ومقطع بلغم معده
ومقوی جکر وبدن وحابس طبع ومانع انصاب مواد ورافع سستی اعضا وتشنگی وضماد خشك او جهة خوشبو کردن عرق وجوشش
بدن وحصف وخارش وسستی بدن نافع ومضعف معدهء سرد ومضر باه ومولد ریاح ومغص ومورث عطش در بعضی امزجه بجهة
تکثیف ومصلحش گلقند وانیسون وانجیر وبدلش ریباس وترشی ترنج است ورب غورة قاطع تشنگی ومسکن حرارت والتهاب معده
وجهة اسهال مراری وبرانگیختن اشتها وحفظ جنین وتقویة احشا وغثیان صفراوی ورفع خمار ومنع قبول مواد وبا رب انار میخوش جهة
تب صفراوی مجرب وعصارهء او که در آفتاب خشك کرده باشند همین آثار دارد وجهة خناق وورم حنجره وقی الدم ورعاف وسقوط الهاه
وقلاع وطلای او با آب کند ناجهة بتخفیف او اسیر وفرزجهء او جهة ثیقه واصلاح رحم نافع وبا سرکه جهة نواصیر وچرك گوش وغرغرهء او
جهة ورم حلق وحقنهء او جهة قرحهء امعاز سیلان رطوبات رحم واکتحال او جهة ودمعه وانتشار وخشونة اجفان وتاکل مفید وآب او در افعال
مثل عصاره او ومقوی قوهء ما سکهء معده وچون توتیا را با او پرورده کنند وبه دستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست ومضر
سینه ومورث سعال ومصلحش کلقند وشربت خشخاش وقدر شربت از عصارهء او یك مثقال وبدلش آب سیب ترش وسماق وشربت او
که از آب غورهء قریب بشیرینی سه جزو وعسل کف گرفته یکجز وترتیب داده یك سال برو گذشته باشد جهة رفع وبا وتقویه هاضمه وقولنج ثفلی بغاءست
مؤثر ودر سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان الجاری وبه فارسی حسن لبه گویند

وآنصمغ ضرو يمنى است وكمكام عبارة از اوست
ومؤلف تذكره گويد كه اهل اينصناعت تحقيق ننموده اند ومن بعد از مشقت بسيار تحقيق كرده ام كه صمغ ضرو است ودر اول تكون صمغ مذكور
بقدر دانهء گندم ظاهر شده بتدريج بقدر خربزه مشود وبوى او مركب از بوى مصطكى وكندر وخوشبو ترين صمغها وسفيد مايل بسرخى وسياهى
ومحلل وجاذب ودر دويم گرم ودر اول خشك ومقوى دل وموزث سرور وخائيدن او جهة تقوية لثه وطلاى او جهة حبس كردن نزلات و
قطور او با روغنها جهة درد بار وگوش وآشاميدن او جهة مغص وتقويه معده ودماغ واذا به رطوبات وتحليل آن نافع وقدر شربتش تا دو درهم
ومصدع محرورين ومصلحش روغن بنفشه وخشخاش وبدلش لادن ومصطكى
بالمناصفه حصى الاسفنج حجر الاسفنج است حصى حرس
بحاى مهله وخاى معجمه حليونست حص ورس است حصاة به فارسى سنگريزه نامند
رادع ومجفف وسائيده او مثل غبار جهة نزف
الدم جراحات ورفع ورم او مفيد است وانداختن او در كوزهء آب مصلح غلظت او ومقوى احشاست حضض مكى وهندى مباشد
ومكى او را بيونانى لوفيون نامند وآن عصارهء برگ وتخم نباتيست خار ناك قريب بسه زرع وپوست او گاهى رنگ وبرگش شبيه به برگ
شمشاد وثمرش شبيه بفلفل وسياه واملس وطعمش تلخ وبهترين او بيرون زرد مايل بسياهى ودرونش مايل بسرخى وچون در آب اندازند
كف او برنگ خون ميكرد واز آتش ملتهب شود وبا قبض ومرارت باشد ومغشوش او كه از دو شاب وآب مورد وزعفران وصبر ميسازند
محلول او وبرنگ خون نمشود وباطن او ياقوتى نمباشد واو معتدل در حرارت وبرودت ودر دويم خشك وقابض ورادع ومحلل ومبرد و
تحليل او كمتر از ردع او وآشاميدن او جهة او رام باطنى واسهال وقطع سيلان رطوبات وعرق واحتباس خون ونفث الدم سينه و
سرفه وادرار حيض وبواسير ودرد جگر ويرقان سياه وزحير وگزيدن سگ ديوانه وحرارة كرده والتهاب وتشنگى وحقنهء او جهة اسهال
مزمن وقرحهء امعا وغرغرهء او جهة ورم حلق ومضمضمهء او جهة تقويه لثه وقطور او جهة چرك گوش ضماد او جهة شقاق مقعد وداخس و
تقوية موى ومنع نزلات واو رام واكتحال او جهة جرب وحكه وسلاق وضعف بصر ودمعه ورمد ومنع نزله نافع ومضر سپرز ومصلحش
انيسون وحماما وقدر شربتش از نيم مثقال تا يك درهم وبدلش حضض هندليست واو عصارهء فيلى زهرج است ودر جميع افعال قويتر از حفض

عربیست مگر در روع واو سیاه تر از نوعی مکی مباشد ومصنوع از زرشك وافسنتین وامثال آن را استعمال نباید کرد وبدلش صندل
سفید وفوفل یالمناصفه است حفا نفاء اسم عربی بردی است حفج بفتح ما وسکون فاء اسم رودهء ایست که به فارسی شیردان وهزار

خانه گویند حقوق بقاف اسم بقلة الحمقأ است اسم ماست است حق قوشی اسم ترکی صافر است حلبه در گیلان
بحاء معجمد ودر اصفهان شنبلیله نامند واز حبوب معروفه است وقوتش تا دو سال باقیست ودر اول دویم گرم ودر اول خشك ودوای لعابی
ومنضج وملین ومحلل ومبتهی ومدر حیض ومقوی ریه وبا رطوبة فضلیه وبا عسل چون طنج یابد مسهل ومنقی امعأ وجهة مواد محتبسهء سینه وربود و؟؟
واو رام باطنی ومطبوخ او با تمرهندی وانجیر ومویز که آب آن را با عسل بقوام آورند جهة درد سینهء مزمن وقروح او وضیق النفس ناب
پر سیاوشان مجربست وجلوس ونطول طبیخ او جهة تسهیل ولادت واسقاط شیمه وثیقهء رحم وضمادش او رام صلبه باطنی وظاهری
وورم سپرز وورم رحم وریختن موی وکجی ناخن وشقاق بارده وشوختکی آتش وسعفه ونخاله وگلف وسایر آثار وحقنهء او جهة زحیر وطلای
او جهة رفع چرك وخوبی رنگ رخسار وبا مویزج جهة منع تولد قمل وقطور نقیع او در کلاب جهة دمعه وسلاق وحمره وبقایای ورم چشم و
آرد او با بوره محلل طحال وبا انجیر جهة گشودن رمل وبا روغن گلسرخ وآرد جو جهة اورام حاره وبا عسل جهة او رام بارده ومداومت خوردن او
که با خشخاش وبادام وآرد گندم وشکر وعسل سرشته باشند جهة تسمین بدن واصلاح کرده بغایت مؤثر ومصدع ومغثی ومضرانثیان ومولد
خلط غلیظ ومصحلش سکنجبین وانیسون وقدر شربت از گیاه او تا ده درهم واز تخم او تا پنج درهم وبدلش تخم کتان ونبات او مولد خون وجهة
درد کمر وجگر وسردی مثانه وتقطیر البول ودرد رحم وضماد او جهة تقویه موی نافع است وروغن او از تخم او گیرند گرم وتند ومحلل وملطف
وملین صلابات ومنضج دبیله وجهة نخالهء روی وموی وقرحهء رخسار وبا موم روغن جهة شقاق وبا ادویهء گلف جهة طلای بشره مؤثر است
حلق چیزیست منجمد وسیاه لون وترش طعم که در یمن از برگ درختی که در ثور گذاشته باشند ترتیب میدهند ونباتش شبیه بعلیق وثمرش مثل خوشه
انگور ودانه اش مثل عنب الثعلب وبرگش مانند برگ تاکست آشامیدن او با آب سرد جهة دفع صفرا واز الهء خمار والتهاب معده بیعدیل وقدر
شربتش تا پنج درهم است حلبیب بباء موحدهء قبل از پاء تحتانی وپاء بعد از آن دوائیست هندی وحبشی شبیه بسورنجان در دویم گرم وخشك
ومسهل بلغم خام واقسام گرم واخلاط غلیظه ومقوی بدن وجهة نقرس ودرد مفاصل نافع وقدر شربتش تا سه درهم ومضر سپرز ومصلحش کتیراو
کاسنی است حلفا نوعی از بردیست که از وحصیر وامثال اقرتب میدهند ودر اصفهان

قسمی از پیزر نامند در اول گرم ودر دویم خشك وپنج درهم
او با عسل وسرکه کشنده ء اقسام کرم است چون سه روز پیوسته بنوشند وشستن
سربا محرق او جهة خزاز وقروح ابریه وداغ کردن
با شاخهای او که بآتش افروخته باشند جهة نملهء ساعیه وچون سه بار تکرار نمایند
جهة منع زیاد شدن او رام رخوه نافع است حلاب
گیاهیست بقدر شبری ودر اکثر امکنه ومعموره میروید برگش بسیار باریك وبه
دستور شاخهای او وگلش ریزه وسفید وتخمش بقدر خردل
وبیحرارت است در سیم سرد وخشك وضماد او با آرد گندم جهة استحکام عضو
شکسته وکوفتگی وخلع آن وبا حناجهة خارش کف دست مفید و
مانع زیاد شدن او وجهة سیلان زرداب مفید است حلتیست بتاء مثناة فوقانی بعد از
یاء تحتانی وقبل از آن صمغ انجدانست واو را
حلتیست طیب میگویند ومنتن او غیر صمغ کوله پرو بدبو است وگویند از انجدان
سیاه حاصل مشود وبه فارسی کماه گویند وطیب از قسم
سفید او که مشهور بکوله پر است وبهترین اقسام است وخوب او مایل بسرخی
وصاف تند بوی با بشاعتست که چون در آب حل کنند مانند شیر شود
درچهارم کرم ودر دویم خشك وقوتش تا هفت سال باقیست ومنتن او در سیم
خشك وبوی او شبیه بکند نا وبغایت کریه وبا قوهء سمیه
وتریاقیه او غالب وبه فارسی نکوزه ودراصفهان انکشت کنده گویند واقسام او قاتل
جنین ومخرج او ومحلل قوی ومدر بول وحیض وجاذب
خون بظاهر جلد ومبهی وجهة تحلیل ریاح وخون منعقد وتب ربع ودفع رطوبات
ودرد مفاصل وگزیدن هوام وسگ دیوانه واسهال
رطوبی ومغص ریحی وبلغمی وفالج وصرع وامراض بارده‌ء دماغی وبحه الصوت
وخشونت حلق وشوصهء بلغمی ومخرج اقسام کرم معده ومفتح
خون بواسیر وبازرده‌ء تخم مرغ جهة سرفه خشك ودرد پهلو وبا انجیر جهة یرقان
سددی وبا شراب وفلفل وسداب جهة کزاز وبا سکنجبین جهة
جمود شیرو با آب خاکستر وآب دریا جهة شکاف عضل وبا مرو فلفل جهة گشودن
حیض وبا شراب جهة امراض عصب وبا شیر وجنطیانا
جهة گزیدن سگ دیوانه وبا آب بار شك جهة رفع چرك وبیلات باطنی وبا قوابض
جهة اسهال رطوبی وبا ادویهء مناسبه جهة برودت معده
وجگر وسپرز واستسقا سستی بدن وزردی وکمودة رخسار وضماد او جهة داء
الثعلب ودندان کرم خورده وریزانیدن او وطلای او در
خارج جهة تسکین در دندان وزخم وگزیده‌ء سگ دیوانه ومنع مقاربت هوام ورفع
مضرت پیکان زهردار ومانند او وبا روغن زیتون

جهة گزیدن عقرب وبا قیروطی جهة ثالیل وغدد وبا انجیر خشك وسركه جهة قو با وبا زنجار وزاج جهة بردن گوشت زیاد كه در بلنی متكون مشود
وگذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید واكتحال او با عسل جهة قوة باره ونزول آب وبیاض وظفره ومضمضه ء طبیخ او با انجیر وزوفأ

جهة درد دندان کرم خورده وگذاشتن او براو رام خبیثه بعد از شکافتن او جهة اخراج اجزاء خبیثهء او وغرغرهء او با عسل جهة ورم لهات وباسرکه
جهة اخراج زالوی در حلق مانده وبخورد حمول او جهة اخراج جنین میت وبستن او در پارچهء وگذاشتن در ممر آب مانع تکون کرم در آن موضع
ودر آنمرزعه وباعث گریختن هوام آن موضع وبه دستور بر هر چه بمالند هوام از وبکریزند وقطور جوشانیدهء او در روغن زیتون جهة کری
کهنه ودرد گوش وطنین ودوی نافع ومضر دماغ وجکر ومصلحش انارین وانیسون ومضر سفل ومصلحش کتیرا بوی او مضر محرورین ومصلحش بنفشه ونیلوفر
وآب سیب وشربت صندل واکثار او مورث اسهال وقی وتب وخارش بینی ومصلحش آب مورد وسیب وصندل وقدر شربتش از یکعدس
تا نیم مثقال وبدلش جاو شیر وسکبینج وگویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل اوست حلبوب بلغة نطی گیاهیست بقدر
شبری پر شاخ وبسیار کره وشعبها از کرههای او رسته وبرگش کوچکتر از با دروج ومفروش ویکروی او مزغب وثمر نوع مادهء او خوشهء
تخم دار وتخمش از بطم کوچکتر وهر دو عدد بهم بسته وبا رطوبة وثمر نوع نرا وبخلاف او کوچك ومستدیر وبیخ او دو عدد مستدیر بقدر تخم کبوتر
یکی سست ودیگری صلب وبهم بسته مثل خصیهء حیوانات در دویم گرم وخشك ومحلل او رام بارده وملین طبع وسی مثقال از آب مطبوخ
او مسهل رطوبه مائیة ومرة الصفرا وحمول برگ مادهء او بعد از ظهر وخوردن پنجعدد صلب او باعث حمل بدختر وآشامیدن وحمول نر او باعث
حمل به پسر است حلزون نفتج اول ثانی اسم کل حیوان صدفی است وبری وبحری ونهری مباشد واعم از صدف وآنمخصوص جلد حجری آن
حیوانست وشنج وودع واظفار الطیب وطلیسا وجف الغراب وفرقورا ودلیس وصدف وآنمخصوص جلد حجری آن
حیوانست وشنج وودع واظفار الطیب وطلیسا وجف الغراب وفرقورا ودلیس وصدف مروارید وزنطاخ وغیرها از انواع حلزون است
وجلد حجری او در دویم سرد وخشك وخواص او در صدف انشاء الله تعالی مذکور مشود وگوشت او در دویم سرد وتر وگوشت ولیس که در مصر
ام اللحوم گویند از اقسام بری ومستطیل والطف وسریع الاستحاله بخون صالح است وجهة جذام وجرب وحکه وجنون وسودا نافع است و
گوشت سایر حلزون مولد بلغم وسدد وقاطع تشنگی والتهاب صفرا وضماد او جاذب بیکان وامثال او از بدن وجهة تحلیل رطوبات سوء
القنیه وقروج دورم نقرس وجذب زهر سگ دیوانه گزیده وطلای رطوبت او که

بسوزن سوراخ کرده نزدیك آتش داشته گرفته باشند
بامر صاف وصبر بالسویه سرشته وجهة التیام جراحات خبیثه وتحلیل او رام مزمنهء او مفید وبیعدیلست وگوشت مجفف مسحوق او مدر
حیض وبامرو کندر جهة التحام جراحات خصوصا عصبانی واکتحال سوختهء مجموع او با عسل جهة رفع آثار قرحهء چشم وطلای او جهة جرب متقرح
وبهق وجلای دندان وبا سرکه جهة قطع رعاف ومالیدن رطوبة او بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم وبرحوالی گوش جهة ورم ورفع رطوبات
غایرهء گوش وطلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی وشعر منقلب جهة منع روئیدن مو مؤثر وفرو بردن گوشت خام او جهة
درد معده وبامر جهة قولنج ودرد مثانه نافع است وگویند بالخاصیه متطرقات صلبه را بسیار نرم میکند وچون گوشت او را با مثل او نوشا در
ونصف او کبریت وسدس او نمك سائیده تقطیر کنند افعال غریب در مشتری نمایند وهار برا عقد کند حلیثا نوعی ازیتوعات وبرگش مثل برگ
زیتون وشیر او جهة ثالیل نافعست حلیفه خراة بریست حلیمو اسم فارسی بیخ حماض برتیست حلال مصطکی است حلم قرادات
بضم قاف حلباب لاغیه است وگویند لبلابست حسل بغة حجاز سمسم غیر مقشر است وبلغة اکسیریان زیبق را نامند حلاق الشعر
نوره است حلخل وحلاحل بصل است حلوسیا کتیرا است حلاوینون اسم یونانی مامیثا است حلوای قبیده اسم فارسی
ناطف است حلوای زلیبیا اسم فارسی زلابیه است حماما بلغة بنطی نبات شجریست مشبك از شاخهای سرخ یاقوتی مانند خوشه و
با صلابت وگلش زیره مثل خیری سرخ وبرگش شبیه به برگ فاشرا وشد وخوشبو وتخمش بسیار لذاع ومنبت او ارمنیة وطرطوس وبهترین اقسام است
وقسم مائی که در آبها میروید ودر شام یافت مشود مایل بسبزی وبوی او شبیه بسداب وقسمی نبطی او غیر مشبك ومستطیل وپر تخم وتند بوی ومفید
مایل بسرخی وبهتر از مائیست وقوت حماما تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم وخشك ومفتح سدهء سپرز وجگر ومقوی او ومدر بول وحیض ومسکرو
منوم ومحلل ریاح ومنقی ومعده ومورث سرو رو طبیخ او جهة نقرس وورم مزمن جگر وضماد او جهة صداع وتفتیح وتحلیل او رام حارو وگزیدن عقرب
وبا مویز جهة ورم احشا وبا فرزجات جهة ورم رحم وبا اکحال جهة ورم چشم نافع ومضر معده ومصلحش تخم کرفس ومورث کسل وخواب ومصلحش
دارچینی وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزن او اسارون یا مثل او قرنفل ویا وچون او را با سداس او دارچینی عرق بکشند وعرق او را با عسل

آمیخته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال زیادتی برخمر مکند حمص به فارسی نخود گویند بری وبستانی مباشد وبری او را گیاه شبیه بگیاه بستانی
وتیره تر وکوچکتر وثمرش مایل بسرخی ودراز ومایل بتلخی است وگرم و خشکتر از بستانیست منقی ومفتح سدهء جگر وسپرز کلیه وجالی جرب متقرح
وقوبا وملین او رام بن گوش وانثیان وبا عسل منقی قروح وجراحت سرطان وبستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط ودر دویم گرم ودر اول

خشك وتازهء سبز او در اول تر وقوتش تا سه سال باقيست وملين طبع ومدر بول وحيض وعرق وزياد كنندهء شير ومنى ومبتهى ومقوى
شبش ومسمن بدن ومقوى حرارت غريزى ومولد خون صالح وكثير الغذا ومنبه اشتها وآب طبيخ او با قدرتى نمك با قوة تقطيع لزوجات ومفتح
سدد است به سبب كسب ملوحة او ومدر بولست به سبب حرارة وبالخاصية جهة درد سينه وقروح شش وبا شير تازه جهة كرفتكى آواز كه از
خشكى باشد وتب با او نباشد وچون با تب باشد بجاى شير با آب بنوشند وچون يكشب در سركه خيسانيده ناشتا تناول نمايند ودر آنروز چيزى
ديگر نخورند جهة كشتن كرم معده مجرب دانستهاند وچون در آب خيسانيده خام تناول نمايند وآب منقوع او را با اندك عسل بنوشند جهة اعاده
شهوة جماع مأيوسين بيعديلست وچون هريسه از آن ترتيب داده با سركه بنوشند ودر طبيخ او بنشينند جهة اصلاح امراض مقعد وثقيهء
رحم واخراج كرم شكم ومقعد بهترين ادويه است وخوردن او ما بين ووطعام معين هضم وطبيخ نخود سياه مسقط جنين ومفتت حصاة
ومدر فضلات ودر افعال قويتر از سفيد وبا قوهء ترياقيه وجهة استسقا وجذام ويرقان سددى وسده جگر وتحليل رياح وغسول وطلاى اقسام
او جهة خارش اعضا وصداع ورفع زردى رخسار وسعفه وخزار وگلف وتقويه موى ورفع بيحسى عضو وامراض مفاصل وخوردن برشتهء او
كه سرد نشده باشد جهة بواسير وموى آزموده است وروغن نخود كه با قرع به دستورى كه در دستوارات مذكور است گرفته شود ودر سيم گرم وخشك
وشد وبا قوهء نافذه وبغايت مقوى موى ومبتهى وجهة تسكين درد دندان وامراض لثه بيعديل وجهة دردهاى بارده وجذام وقوبا وامثال
آن بغايت مؤثر است ونخود سبز تازه مولد فضول ونقيع او جهة تحليل ورم لثه ودرد دندان نافع است واز خواص نخود آنستكه چون
در اول هلال بعد ثاليل هر يك از آن يك عدد نخود را ماليده ومجموع را در لته بستها از ميان هر دو پا يا از بالاى شانه آن لته را بجانب عقب
بيندازند در آخر آنماه جميع آن ثاليل برطرف مشود ومضر قرحهء مثانه ومصلحش خشخاش ومولد رياح ونفخ وثقيل ومصلحش جوارش كمونى وزيره
وشبت وكلقند ودر محرورين سكنجبين ساده وخشخاش وبدلش در قوه باه لوبيا ودر ساير افعال ترمس است وخوردن آب بعد از تناول نمودن
نخود بغايت مضر است حماض برى وبستانى مباشد ومائى نوع بستانى قسميرا برگ رقيق وترش ونرم وبيخ ساقش سرخ وخوشهء
او متراكم وتخمش سياه براق ودر غلافهاى ريزهء مثلث سرخ وبتركى غوزى غلافى

وبه فارسی ترشه نامند وقسمیرا تخمش بدون گل متکون
مشود وهر دو قسم ترش وبهترین انواعند در دویم سرد وخشك وبا قوهء قابضه
ومسکن قی وعثیان صفراوی ومشتهی وجهة رفع خمار وخواهش
گل خوردن وامثال آن ویرقان وتقویه جگر والتهاب نافع وپختهء او ملین طبع وضماد
او با روغن گل وزعفران جهة قروح شهدیه خوردن
مطبوخ او جهة جراحت امعأ وسحج مفید ومضرباه ومصلحش شیرینیها وقدر شربتش
تا هجده درهم وبدلش ترشی ترنج وتخم او در اول سرد ودر دویم
خشك وقابض وجهة قرحهء امعا وخفقان حار ویرقان والتهاب وگزیدن عقرب
وبرشتهء او جهة اسهال کبدی وموی وصفراوی وتعلیق او زود بر پای
چب زنان مانع آبستنی ومضر کرده وسپرز ومصلحش رازیانه وقند وقدر شربتش دو
درهم وبیخ او جهة سیلان رحم ویرقان واسهال وموی وسحج
وقطع خون حیض وضماد او جهة جرب متقرح وقوبا وشقاق ناخن وداخس وبا آرد
وجو جهة خارش بدن وطلای پختهء او با سرکه جهة ورم سپرز
وتعلیق او بر کردن جهة خنازیر وآشامیدن طبیخ او جهة تفتیت سنگ مثانه واحتباس
حیض ویرقان سددی نافعست وقسم بری عریض
الورق شبیه ببار شك در مزه ودر شکل شبیه به برگ چغندر وسلق جبلی نامند وبیخ
او را در اصفهان حلیمو گویند ودر افعال قویتر از بیخ بستان
وبا نبات جهة سرفه وضماد او جهة مفاصل وکوفتگی اعضا ونقرس حار نافع وخوردن
آب گیاه او وبرگ پختهء او جهة سحج صفراوی وبیسی مفید
وبیخ او بقدر یك مثقال با آب خبث الحدید جهة بواسیر مجرب وفتیلهء او با مقل
ازرق وموم روغن تخم کتان جهة بواسیر باطنی وبخور او با بیخ کبر جهة
جهة خشك کردن وانداختن بواسیر ظاهری مفید وقسم مائی که در کنار آبها میروید
برگش با صلابت وشبیه بکاسنی است ونباتش شبیه
بنیلوفر وبیخش شبیه بچغندر وسرد وخشك وقابض وحماض البقر نامند ودر قوه وفعل
نزدیك به بستانی وجهة خفقان وغثیان نافع است و
جهة جرب وجراحات وقروح خبیثه واو رام حاره ومنع زیاده شدن زخمها مفید
وبدلش بطباط است حماحم حبق نبطی است وغیر
بستان افروز است برگش شبیه به برگ بستان افروز واز آن بزرگتر وساقش به دستور
بسیار قوی ورنگ برگ او مختلف الالوان و
خوش منظر ودر باغها با بستان افروز غرس منمایند ومشهور است بلالهء خطائی ودر
تبریز بگل عاشقان ودر آخر اول سرد وخشك وبا قوهء محلله
ورادع ورافع سدهء دماغی وزکام وضماد برگش جهة سوختگی آتش نافع وتخم او
مقوی دل وبرشتهء او با روغن گل وآب سرد جهة اسهال مزمن

مفید واکثار او مضر مثانه ومصلحش کند وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بستان افروز وروغن او که از آب او وروغن زیتون بالمناصفه
ترتیب داده جوشانیده باشند تا آب سوخته روغن مانده باشد محلل وباقوهء قابضه وخوردن دو مثقال او جهة ریاح معده وطلای او جهة

ریاح اغشیهء دماغی نافعست حمام به فارسی کبوتر نامند صحرائی وخانگی مباشد
در آخر دوم گرم ودر اول دویم خشك وبا رطوبه فضیله وبچه اهلی او
بهتر خصوصا تازه پر وبال برآورده باشد ومقوی کرده ومواد خون ومنی ومسمن
وقاطع اخلاط بارده وجهة فالج ولقوه ورعشه واستسقای زفی وهنطلی
نافع وطلای خون او بر پیشانی جهة قطع رعاف که از حجب دماغی باشد وبه دستور
آشامیدن قدر باقلی از خون مجفف او وریختن خون گرم او در جراحت
سرکه باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن واکتحال او جهة جراحت چشم وکمنه
وغشاوه وطرفه خصوصا خونیکه ودر بال تازهء او باشد وسرکین او در
سیم گرم وخشك وبا آرد جو جهة او رام صلبه وبا اوغن زیتون جهة سوختگی آتش
وبا سرکه جهة تحلیل خنازیر وبه دستور با تخم کتان وبا عسل وتخم کتان جهة
گشودن دمل وقلع خشکریشه زخمها وبا حرف وخردل جهة نقرس وشقیقه وصداع
مزمن ودرد پهلو ومفاصل وبا آرد جو وآب وسرکه وعسل که با هم پخته
باشند جهة دمل وخنازیر واو رام صلبه وبا آرد گندم وآب وقدری قطران که مرهم
کرده سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند باز به دستور تجدید نمایند
در ازاله برص بغایب مؤثر وبا سرکه جهة سعفه واقسام استسقا وآشامیدن آن از یك
درهم تا سه درهم با سکنجبین جهة استسقاء بارده ودو درهم او با سه
درهم دار چینی جهة حصاة مجرب ونشستن در طبیخ سرکین او جهة عسر البول وبیه
او جهة رفع آثار قروح واکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهة غشاء
وظلمه بصر وبستن زندهء کبوتر بچه که شکم او را شکافته باشند جهة رفع ستم افعی
وعقرب ومالیدن سرکین سوختهء او با سرکه بر اطراف بینی جهة قطع رعاف
بیعدیل وطلای پنجعدد از تخم او با بیه خوك بر احلیل جهة تحریك باه بغایت مؤثر
وچون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند وخام او جهة خشونة؟؟
ونیکو کردن رخسار وتسمین بدن مفید وسکون صاحب آبله در جائیکه در زیر آن یا
در بالای او باشند بالخاصیه مورث شفای آبله دار ومجاوره
آن سبب امن از حذر وفالج وسکته وسبات وطاعون وباعث از اثر وحشت وفساد هوا
میکردد وخوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و
کبوتر صحرائی خشکتر ولطیفتر از اهلی ومجموع آن مضر محرورین ومصدع
ومحرق خون ومصلحش ریختن او با آب غوره وسرکه وخوردن کاسنی وخیار است
وچون با روغن کنجد بدون آب ونمك طبخ نمایند وبنوشند در حال سنگ مثانه را
اخراج نماید وزهرهء او جهة نزول آب وبیاض وغشاوه نافع است و
فرزجهء استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهة اعادهء بکارت از اسرار است
حمار الوحش به فارسی گورخر نامند ومعروف بخر کور است
گوست او در دویم گرم وسیم خشك وغلیظ ومولد سود او مرق او وبیه آن جهة

مفاصل وتحليل رياح غليظه وطلای بيه او جهة گلف وقو با وبا روغن
قسط جهة درد كرده وكمر وبا شير مرشعه جهة رفع گريهء اطفال وزهرهء او جهة داء
الثعلب ودوالی وچهار قيراط او با خولنجان وآب كرنب جهة سنگ
مثانه وخصيه وقضيب او بغايت مقوی باه ومغز سر او جهة رفع بول در فراش
وآشاميدن او با آب كاهو جهة قطع احتلام وشش خشك كردهء
او با كتيرا وعسل جهة بو وسرفه وعسر النفس وپنير مايهء او مقوی باه ودر انگشت
كردن انگشتری از سم او در خنضر چپ وبستن قدری از پوست پيشانی
او بر بازو ويا برسر جهة رفع صرع مجرب دانستهاند ومانع دخول جن در آنمنزل
است وبعضی شرط دانستهاند كه پوست پيشانی بقدر يكشبر صاحب
صرع باشد اعم از آنكه از حمار وحشی باشد يا اهلی وگويند در اول هر ماه تغيير
انگشتری شرط است وبپوسته نگاه كردن در چشم او باعث صحة
بصر ومانع نزول آب وجگر وسم او در افعال مثل حمار اهلی است حمار به فارسی
خر والاغ نامند غليظتر وكثيفتر وبطيی ء الهضم تر از خر كور وگرمی
وخشكی او كمتر وبا رطوبه فضليه ونطول آب طبيخ او جهة كزاز وخوردن زهرهء
خشك او جهة رفع تغيير عقل وسحر ومغز سر او مورث خرافت
وبا سركه جهة رفع جنون وكباب جگر او كه ناشتا بخورند جهة صرع وآشاميدن
سم سوختهء او هر روز نيم مثقال جهة مصروع وضماد آن جهة
شقاق مزمن وبا روغن زيتون جهة خنازير وبا شراب جهة كجی ناخن وبرص وبياض
آن وبخور سم او جهة عسر ولادت وبا خمر غليظ جهة جنون و
ضماد بيه او جهة رفع آثار قروح وجهة التيام جراحات احشانيم كرم خوردن بيعديل
است وعصير سركين تازهء او مفتت حصاة ومخرج جنين
ومشيمه وقطور آن در بينی جهة رفع رعاف وبه دستور طلای آن بر پيشانی كه با
سركه سرشته باشند وهمچنين استنشاق خشك او كه سركه بر آن پاشيده
باشند وخوردن نقيع او با شراب جهة گزيدن عقرب وتعليق پوست پيشانی او بر
اطفال جهة دفع فزع مؤثر وچون عقرب گزيده بر الاغ معكوس
سوار شود بالخاصيه مسكن درد آن وبه دستور چون در كوشش بگويد كه مرا عقرب
گزيده باعث رفع درد مشود وجالينوس گويد كه طلای نطفه ء او سه بار
تا چهار بار مسقط دانهء بواسير است وچون قضيب او را در كوزه آب ندبده بآتش
گذارند به حدی كه قريب بسوختن شود وبا آب چغندر وروغن زيتون
طلا كنند جهة رويانيدن موی ودراز كردن از بغايت مؤثر وچون قضيب او را از
زندهء او جدا كرده با ادويه حاره پخته در حمام تناول نمايند باعث
بزركی قضيب كردد واز مجربات شمرده اند وتدخين خصيهء خشك او را جهة تب
ربع مجرب دانستهاند بشرطيكه بعد از نوبت تدخين كنند واندكی

بخوانید وچون نطرون دعاقر قرحا به آن پاشیده خشك کنند نیم مثقال او با ماء القطر حابس اسهال است حمر بتشدید میم وبضم حأ بلغة حجاز
تمرهندی است وقفر الیهود را نیز نامند حمض الامیر بلغة مغربی خشك است حماض جبلی حماض بری است حماض شهری حماص

بستانیست حماض سواقی حماض مائیست وحماض البقز نیز گویند حمض اسم مجموع اشجاریست که بموحتی داشته باشد وگویند مخصوص
اشنانست حمار البیت وحمار قبان هربه است حمص الکرسنی حمص بری است حمضیض نوع صغیر حماض است شبیه بسه برکه
ودر تنکابن ترش واش نامند حماض الاترج ترشی ترنج است حماض الارنب کشوت است حمر الارض خراطین است خسخم
نبات خبه است وبخاء معجمه نیز آمده وبلغة شام ودیار بکر اسم لسان الثور است حماظ نوعی از جمیز است حمل وحملان به فارسی بره نامند و
در لحوم مذکور مشود انشاءالله تعالی حمیرا اسم عربی ابوخلسا است وبکسر حاء اسم فسافس است حنظل ثمر گیاهی است بقدر هندوانه بسیار
کوچکی ودر نهایت تلخی ونباتش شبیه به نبات هندوانه وبرگش از آن کوچکتر وسبز واندرون زرد او بد است وآنچه در بوته منحصر بیکی باشد از جملهء
سموم وشخم او مادامیکه در پوست باشد قولش تا چهار سال باقیست وآنچه بیرون آورده باشند تا دو سال وبهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر
گرفته باشند ومستعمل شحم اوست در اول چهارم گرم ودر آخر دویم خشك ومسهل سود او بلغم غلیظ ومفتح افواه عروق ومسقط جنین وقاتل آن
وجاذب اخلاط از عمق بدن وجهة فالج وامراض بارده ودماغی واعضای عصبانی وعرق النساء ومفاصل ونزلات مزمنهء غلیظه چشم وسینه وعمر
النفس انتصابی وربو وسرفه مزمنه وامراض بارده کرده ومثانه نافع ومضر دماغ حار ومعده ومصدع در هوای بسیار سرد وموروث مغص وکرب
ودر هوای بسیار گرم باعث اسهال وموی والتهاب ومصلحش کتیرا ومقل ونشاسته ومضر ابدان نحیف ومصلحش آب فواکه وقدر شربتش از یکدانگ
تا نیم درهم وبهترین اصلاح آنستکه سائیده بماء العسل سرشته خشك نمود پس با کثیر او غیره بسایند وبدلش بوزن او بید انجیر وثلث آن جرمل
وحقنهء طبیخ او که در ست او را جوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی وریحی وعرق النساء وفالج وامثال آن وشیاف او مسهل قوی وفرزجهء او قاتل
جنین وطلای سبز او جهة عرق النسأ ودردهای بارده وبخور او مدر حیض وضماد او چند مرتبه بر کف پا جهة جذام وسعوط آب او جهة زردی چشم
وپاشیدن آب طبیخ او در خانها جهة کشتن کیك ومنع تولد آن مؤثر است وچون حنظل را سوراخ کرده دانها را بیرون کنند وبر روغن زنبق حملو کرده
ثقبه را مسدو ساخته بخمیر بگیرند وبر روی آتش گزارند تا چند جوش کند خضاب او وآشامیدن او را در حمام جهة سیاه کردن موی ومنع سرعت سفیدی
آن مجرب دانستهاند وقطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد جهة درد

گوش ومالیدن آن بر دندان جهة آسانی کندن دندان مؤثر وسعوط و
مفتح سدهء دماغی وطلای او جهة رفع آثار ویرقان ونیکو کردن رخسار واکتحال
رماد او جهة سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید وجهة درد مقعد نافع
وتخم او مسهل ومقیئ ومورث دوار چون مکرر بشویند ودر آب نمك بخیسانند تا
تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر وخرما بجوشان خوردن آن
مورث صحت بدن وبرگ خشك او بقدر دو درهم با ناسته وصمغ مسهل سودا او با
انیسون وافتیمون وایارهء فیقرا جهة مالیخولیا وصرع وداء الحیه
وجذام وامراض سودا وی طبیخ بیخ او جهة استسقأ وگزیدن عقرب وافعی وخون
منجمد وداء الفیل وضماد برگ او با آب ونشاسته جهة تحلیل اورام
وقطع سیلان خون منفجر مفید وچون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در آنریخته
بجوشانند جهة درد دندان وتقویه لثه بغایت نافع است وروغن
حنظل که از دو جز وآب تازهء او با یکجز وروغن کنجد وزیتون ترتیب داده
بجوشانند تا روغن بماند جهة امراض بارده ودردهای آن ومنع ریختن
موی ورفع دوی وطنین گوش وگرم آن ودرد دندان وجوش سرد وآشامیدن یك درهم
او مسهل بلغم واقسام کرم وتدهین او با زهرهء گاو بر
ناف جهة اخراج اقسام کرم وحقنهء او جهة قولنج نافع است واگر تازهء او نباشد ربع
رطل از شحم او را باید جوشانید وبا یکر طل روغن طنج نمود
حنطه به فارسی کندم نامند وبهترین او تازهء بالیدهء مایل بزردی وبعد از آن جنس
سفید اوست در اول گرم ودر بیوسته ورطوبة معتدل وتازهء او که
خشك نشده باشد در دویم تر وبهترین غذاهای اصحأ وکثیر الغذاء ومسمن ومسدد
ومضر صاحبان سدهء عروق واحشأ وخام او مولد کرم معده
ومصلحش سرکه ء کهنه ومضر زنان حامله وپختهء او نفاخ ودیر هضم ومولد ریاح
ومصلحش شیرینیها وخوردن آب بر بالای او مورث قولنج ریحی است
وآرد گندم که پخته باشند ونان فطیر قابض اند وآرد مطبوخ او با شکر وبادام جهة
سرفه ونفث الدم ودرد کرده وسینه وتسمین بدن لغایت
مؤثر وبا نعناع وروغن تازه جهة خشونة سینه وضماد کندم ممصوغ جهة نضج دمل
وطلای آرد گندم با سکنجبین جهة بثور لبنیه وباعصارهء بیخ
جهة منع ریختن فضول باعصاب ونفخ امعأ وبا شراب وسرکه جهة سم هوام وبا آب
گشنیز جهة روع وتحلیل اورام حاره وخنازیر وغددیه مجرب وپختهء
او با آب وروغن زیتون محلل اورام حاره وذر ورا بر موضع گزیدهء سگ دیوانه
بغایت مفید وچون خمیر کندم را بر موضع کزیدهء سك چند ساعت
بسته نزد سگ اندازند هر گاه سگ آنخمیر را تناول نکند ظاهر مشود که سگ
گزنده دیوانه بوده است وروغن گندم که باقرع گرفته شود وطریق آن در

دستورات مذکور است جهة قوبا ومعفه وخزاز وگلف نافع وضماد گندم وسوخته با موم وروغن گل جهة جلای رخسار بیعدیل است حند قوقا
اسم نبطی است از جنس یونجه وبری وبستانی مباشد وبریرا به عربی حباقا وبه فارسی وبواسپست صحرائی نامند وبستانی او را به عربی وزق ودر اصفهان

شبدر گویند ودر مازندران شرویت نامند وگلش خوشبو است وبا سفیدی وسرخی
وبرگش بقدر ناخن وشاخهای او باریك وساقش بقدر نیم زرع
وتخمش مایل باستداره ورنگش مثل نانخوان ومستعمل از وبرگ وتخم است در دویم
گرم ودر اول خشك وباقوهء جالیه وملین طبع ومدر فضلات وتخمش
گرمتر از برگ او وبا شراب جهة رفع سموم قتاله بیعدیل ومسکن مغص وقولنج ورافع
یرقان واستسقا واکتحال عصارهء او با عسل جهة غشاوه وقرحه نافع
واکثار او مورث درد گلو ومصلحش کاهو وکاسنی وتازهء او موافق مزاج دواب
ومنقی اخلاط فاسدهء آن وقدر شربت از تخم او تا سه درهم وروغن او
مسکن درد مفاصل است وبری او را برگ بزرکتر وساقش دراز وتخمش قریب بجلبه
وکریه طعم وگلش سرخ وبه فارسی یونجهء کوهی ودیواسفست نامند در
دویم گرم وخشك وآب او مقوی معده ومدر بول وحیض وشیر وعرق وجهة هیضه
ودرد معده وپهلو ورياح آن وصرع وتقطیر بول وبرودت مثانه
ونطول عصیر او جهة تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر بر عضو صحیح موجب
موجب احداث درد است ونشستن در طبیخ او باعث سرعة
حرکت اطفال وروغن او همین اثر دارد وسعوط آب او جهة صرع وجنون وغسول به
آن منقی بشره ومصدع ومضر محرورین ومصلحش گشنیز وبقول
بارده است وتخم او گرم وخشك تر از نبات او وجالی ومبتهی ودر جمیع افعال قویتر
از بستانی وقدر شربتش تا سه درهم است ومورث جرب ومصلحش
کتیرا او مضر سینه ومصلحش شکر است حنا بکسرحا وتشدید نون نباتیست ساقش
بقدر نیم زرع وسرخ وبرگش شبیه به برگ مورد وعریضتر از آن ونرم
وگلش سرخ مایل به سفیدی وفاعیه نامند وخوشبو ودر سالی دوبار گل مکند مرکب
القوی ومایل بسردی ودر دویم خشك وگویند در اول گرمست
مفتح افواه عروق وسدد ومجفف بیازع ومحلل ودر الحام قریب بدم الاخوین وباقوهء
قابضه وآشامیدن آب نقیع او روزی سیمثقال با هفتمثقال شکر
جهة ایعداء جذام بغایت نافع وچون یکماه مداومت کنند وجذام زایل نشود
قابل سایر علاجات نیست وهر روز باید هفتمثقال ونیم او را در صد و
پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس رسد وآشامیدن آب نقیع دو مثقال او
در ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج وناخن متاکل
وجهة یرقان وسپرز وسنگ کرده ومثانه وعسر بول نافع ومسقط جنین وآشامیدن جرم
او بقدر نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج ومضر حلق
وریه ومصلحش کثیر او لعاب بزرقطونا وگویند زیاده از یك مثقال زیاده از یك مثقال
او کشنده است وضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا
چون با اندك عصفر وزعفران آمیخته ونطول آب مطبوخ او جهة حمره وسوختگی

آتش ومضمضه او جهة قروح دهن وقلاع اطفال وطلای او جهة
منع ریختن مواد بچشم خصوصا چون با آب گشنیز سرشته باشند وبا قطران وروغن
زیتون جهة رویانیدن موی سر ویال گل حرف جهة فتق و
قیله وبا زفت وروغن گل جهة قروح سر وبرگ گردکان بالمناصفه جهة بیضه وخوزه
وسعفه وصداع ریحی وبلغمی مجرب وبه دستور با آب نمك بغایت
مؤثر ذر ورا جهة تخفیف قروح وخوردن تخم او بقدر یك مثقال با عسل وکتیرا جهة
تقویه دماغ بغایت نافع وکل او معتدل ولطیف ویك مثقال او با سه وقیه
آب وعسل جهة قطع نزلات وانواع صداع وتخفیف رطوبات وطلای آن جهة التیام
قروح ورفع خناق وفالج وامراض دماغی وعصبانی ودرد
اعصاب وبا سرکه جهة درد سر وبا موم وروغن گلسرخ جهة درد پهلو وکوفتگی
اعضا وبا ادویهء مخصوصه سپرز جهة ورم ودرد آن وگذاشتن او در بیان
لباس موئینه مانع کرم زدن او وبرگ آن را نیز صاحب این اثر دانستهاند وروغن گل
خاکه دهن الفاغیه نامند به دستور روغن گلسرخ مکرر در روغنها
پرورده کنند کرم ومحلل ومقوی موی ونیکو کننده رخسار است وبدلش روغن
مرزنجوش است وروغن حنا از جملهء مرکباتست ودر دستور
ثانی مذکور است حنطه ء رومی خند روس است حنای قریش خزاز الصخر است
حنای مجنون بلغه مصر وسمه است حنقه وحنقا
بلغة اندلس حشیشه الزجاج است حناء الغزاله بلغة مصر ابوخلسا است حور براء
مهمله وبضم حاو بزاء معجمیه نیز آمده از جملهء اشجار است شبیه
بدرخت خرما برگش مثل برگ بید واز آن باریکتر ودرازتر ودانهء او مانند گندم
وبلغة اندلس او را سرد وله نامند وگلش خوشبو ونبطی ورومی مباشد
وصمغ رومی او را گویند کهربا است وبه فارسی درخت تور گویند واو پوست
اوست که کمانکران وغیره استعمال نمایند ودرخت رومی او بزرگتر وبرگش
درازتر از نبطی است ونبطی او بیصمغ در اول کرم ودر دویم خشك ویك مثقال از
پوست او جهة عرق النسأ وتقطیر بول نافع وقاطع حمل زنانست وبرگ
او نیز همین اثر دارد وکرمتر از پوست او وقطور آب او جهة درد گوش مفید
واکتحال ثمر تازهء او با عسل جهة غشاو مفید وقطریکه از حوالی او روید
بیغایله است ورومی آن را منبت بلغار وروس در سیم کرم ودر اول خشك وروغنی
که از پوست وشاخ او گیرند قوی التاثیر ودر افعال قریب بروغن
بلسان وخوشبو است واز اوس مآرند ومشهور بروغن کهربا است وگلش قاطع نزف
الدم جمیع اعضا وضماد برگش با سرکه جهة نقرس وفرزجهء
او معین حمل وتخم او جهة منع سیلان رطوبات بمعده وامعأ وخفقان وعرق النسأ
وتفتیح سده وبا سرکه جهة صرع شربا نافع ومانع حمل وقدر

شربتش يك مثقال وطبيخ چوب او مجفف قروح وآكله است حواصل از حملهء طيور است سفيد وتيره رنگ نيز مباشد واز سفيد او پوستين ترتيب

میدهند وپوشیدن او موافق محرورین وگوشت او غلیظ ودیر هضم ومصلحش مهرا
پختن وبادار چینی وادویهء حاره تناول نمودنست وروغن
او محلل وملین ومقوی اعصاب وجهة دردهای بارده نافع است وفرو بردن بیه خام او
جهة قولنج ومغص مفید است حوص قسب است
حومر تمر هندی است حوت سمك است حور هندی مریحه است حومانه اسم عربی
طرفین است حواری آرد گندم بسیار
نرم سفید است حو جم اسم عربی گلسرخ است حوران وحومران طرخونست حورا
اسفندار حمام است حوك بادر وج است
حوت الشر شفنین بحریست حیه به فارسی مار گویند واقسام مباشد در آخر سیم
گرم وخشك ودر غایت بتخفیف ودر جذام قوی الاثراند
وخواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاهرا با چهار طل روغن زیتون با کنجد
در ظرف مس کرده سراو را مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس
بجوشانند تا مهرا شود طلای او جهة قویا واسترخای مفل ورویانیدن ودراز کردن
موی وتحلیل خنازیر ورفع جذام مجرب دانستهاند وضماد وخاکستر مار
خانگی سیاه که زنده در کوزهء نو کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن
زیتون جهة تحلیل خنازیر وبا سرکه جهة داء الثعلب وداء الحیه واکتحال
او با عسل بغایت مقوی باصره ومالیدن پوست سوختهء مار با روغن تخم کتان که
چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهة نواصیر کهنه بسیار
مؤثر وقطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانید باشند جهة درد گوش
ومضمضمهء جوشانیدهء او در سرکه جهة درد دندان وتعلیق دندان
او که در حال حیاة او کنده باشند وبه دستور تعلیق دل او جهة تب ربع نافع
واطهورس ودیمقراطیس گویند که چون شکم مار را از سرتا دنباله شکافته
احشاء او را بیرون کرده از شاهسفرم خشك که به آب خیسانیده نرم کرده باشند
مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بگذراند تا پخته شود
پس شاهسفرهم را بر برص ضماد کرده بعد از یك شبانه روز بگشایند بالکلیه زایل
کند ومجربست وروغنی که در آن دندان ما رو سر وزهرهء او جوشانیده
باشند طلای او جهة جذام وثالیل سریع الاثر است وامین الدوله از محمد بن احمد
نقل نموده که استعمال زهرهء مار در هیچ امری خوب نیست واز
سموم قتاله است وتعلیق شاخ مار شاخدار جهة رفع تب غب مؤثر وتعلیق سلخ الحیه
که عبارة از پوستی است که مار هر سال میاندازد برو رك
زمان موجب سرعة ولادتست وبخور او مسقط جنین ومجفف دانهء بواسیر است
وتخم مار را چون با سرکه وبوره سائیده طلا کنند جهة رفع برض
تازه مجرب دانستهاند واکتحال بیه مار مانع نزول آبسب حیس غذائیست که از روغن

ونان گرم میسازند وبه فارسی چنگال گویند غلیظ ودیر هضم
وکثیر الغذاء ومسدد ومسمن ومصلحش سرکه وعسل است حی بلغة اکسیریان زنبق است حیوة الموتی فطرانست حیصل بادنجان است
حیفا حشیشه الزجاجست حیومون اسم یونانی باقلی است حیوس طبن حنا است حی العالم ابرونست حرف الخاء
خانق النمر گویند ما زریونست وبعضیر اعتقاد اینکه اسقیل است وامین الدوله گل سیر صحرائی دانسته ومؤلف مالایسع وصاحب تذکره
گویند که گیاهیست غیر مازریون برگش شبیه به برگ قهاء واز آن کوچکتر وبا خشونت واز سه عدد تا چهار عدد زیاد نمشود وساقش بقدر شبری
وبیخش شبیه بدم عقرب ولامع مثل شیشه در چهارم سرد وخشك واز سموم قتاله است و تاثیر او در سباع اسرع ومقارنت او کشنده است
عقرب را ودر اطلبه رادع او رام حاره ومسکن درد چشم ومسقط دانهء بواسیر ونیمدرهم او کشنده است بسدد وخناق وترياق او کما قیطوس با
شراب وضعتر وادویهء حاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است برگش شبیه به برگ ولب از وکوچکتر وتیره تر وتشریف او
زیاده تر از ساق وشاخهای باریك دراز رسته وبالخاصیه کشندهء گرگست ودر سایر افعال مثل خانق النمر است وابن ماسویه گوید که از
اسفیل است خانق الکلب ادارا قیست که به فارسی کچوله نامند ومؤلف مالایسع غیر آن دانسته وبیان نموده که گیاهیست برگش
شبیه بلبلاب کبیر واطراف او تندتر وبسیار بد بو وبا رطوبه لزجهء زرد رنگ وبا شاخهای باریك ودراز وپرشکن وثمرش در غلاف شبیه
بغلاف باقلی ودر جوف او دانهء کوچکی است سیاه وصلب ودر چهارم کرم وخشك واز سموم قتاله وبرگش کشندهء سگ وسباع وضماد او
جهة تحلیل او رام بارده ونفخ بغایت مؤثر است خاما سوقی بیونانی خاما بمعنی زمنن وسوق بمعنی انجیر است وآن نباتیست بیساق و
گل وشاخهای او پرشیر وبقدر چهار انگشت ومنبسط بر روی زمین بهیئه استداره وبرگش شبیه به برگ عدس ودر تحت برگ ثمر مستدیری
وبیخش باریك در سیم گرم وخشك وتند وجالی وملین طبع ومسهل اخلاط غلیظه وخوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر وضماد شاخ
وطلای شیر او جهة اسقاط اقسام ثالیل وخیلان وگزیدن عقرب واو رام بلغمی وقلع آثار قرحه چشم وظلمت بصر وابتدای نزول آب
وحمول او با شراب جهة درد رحم نافع ومضر سینه ومصلحش کتیرا وقدر شربتش یکقیراط است خارصینی شبه است وبه فارسی روی

توتیا نامند خاولنجان خولنجان است خارما را قنی بیونانی بمعنی نمار الارض است ودر حرف عین انشاء الله مذکور خواهد شد
خامیر مرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند خاما مالیان بیونانی بمعنی نفاخ الارض وآن بابونج است خافورا

اسم نباتیست که تازه روئیده باشد وگویند مراد از ومرو عریض الورق است واهل مصر هر طمانرا باین اسم خوانند خامون اسم یونانی
کمونست خامالا بیونانی زیتون الارض واو مازر یونست خاما لاون مالس بیونانی اشخیص سیاه است خامس اسم ترکی خس است
خاکستر اسم فارسی ما داست خار پشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندون اسم فارسی جند است خاکشی بلغة اصفهان
اسم خبه است خامالاون لوقس اشخیص سفید است خاوانی بلغة صقالیه انکیز است خامالاون اسم یونانی حربا است خام
اقطی بیونانی حمان صغیر است خاما ئیطس بیونانی بمعنی صنوبر الارض واو کما فیطوس است خاما زریوس بیونانی بمعنی بلوط الارض
واو کما ذریوس است خالید ونیون بیونانی بمعنی خطافیست واوما میرانست وگویند عروق الصفر است خالاون بیونانی خندروس
است خاتم الملك ساد اورانست خامشه بلغة شام شیطرج است خارخسك اسم فارسی حك است خاکینه اسم فارسی
ضبیض البیض است خاص تره بلغة تنکابین حرف بابلی است خار بلغة هندی خیار است خاك صوفی حمید ورطین مذکور است
خبز به فارسی نان گویند واز اکثر حبوبات ترتیب دهند وبهترین او نان گندم سفید مغسول است که بحد اعتدال پخته باشند وسبوس
بقدر اعتدال جدا شده وبا شیر وروغن وزردهء تخم مرغ پخته غلیظ دیر هضم ومقوی کرده است ونان گرم منتحن ومجفف رطوبات وخائیدن
کرم او جهة رفع کندی دندان مؤثر ونان سرد مرطب بدن وتازهء او سریع الانحدار وخشك او دیر هضم ومجفف واقسام او مورث تشنگی وبا
رازیانه وزیره وحلبه وسیاه دانه مشهی ومفتح ومجفف ومحلل ریاح وبا خشخاش منوم ونخاله دار باعث سده نیمکردد ونان جو سریع الهضم تر از زنان
برنج ومبرد وقلیل الغذا وجهة اسهال وبتهای حاده که بیضعف معده باشد نافع وحورث قولنج در مبرودین ونفاخست ومصلحش ماء العسل و
مرق گوشت ونان برنج سرد وبسیار خشك ومعطش ومسدد ومقوی بدن وکثیر الغذاء وجهة اسهال صفرا وی ودموی ونیکو کردن رنگ رخسار
مؤثر ونان گندم وبرنج وجوکه با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست وباعث سرعه هضم آن ونان آرد نخود وباقلی
وبلوط وارزن بطیئ الهضم ومسدد وقلیل الغذاء وقابض وبا ترشی بغایت مضر ومصلح روغن وشیرینیها است خبز الطابق نان
ساجی رقیق است که بر روی ساج آهن پزند قابض وسریع الانحدار وموافق اسهال

وبواسیر است خبز العزنی نانیست که بر روی تابه
پزند ورقیق نباشد ومشهور بکماجست جهة مرتاضین وصاحبان اعمال شاقه موافق
است خبز المله نانیست که بر روی سنگ
سرخ کردهء با اخکر پزند ومشهور بنان سنگست وبهتر از نان ساجی است خبز
الحواری نانیست که در کرفتن سبوس مبالغه بسیار نکرده
باشند بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده
باشند کثیر الغذاء ومشهور بنان میده است
سریع الانحدار وموروث سنگ کرده وسدهء جگر است ومصلحش انیسون ورازیانه
وسکنجبین بروری وشکر است خبز الخشکار
نانیست که کندم را ناشسته وسبوس نگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار وغیر مسدد
ودر بعضی امزجه ملین طبع ومولد خون سودا وی و
مضعف بدن وموروث بواسیر وجرب ومصلحش شیرینیها وروغنها وشیر تازه خبز
الکعك نان میده ودو آتشه وبقسماط نامند غلیظ ومستدد
وطلای او محل ومضج وجهة در مفاصل نافعست خبز الطابون نانیست که در گرفتن
سبوس مبالغه کرده رقیق وبا روغن ترتیب دهند
ومشهور بکسمه است دیر هضم وکثیر الغذا ومضر محرورین ومسدد ومولد خلط
متین است خبز القطایف نان روغن دار است که در
گرفتن سبوس مبالغه نکرده باشند در قوه مثل کسمه وبهتر از واست خبازی از جنس
خطمیست وبه فارسی نان کلاغ وپنیرك وبترکی ایم کاجی
ودر مازندران گیاه او را بخیلك نامند وبستانی املوخیا است وبری او را به فارسی
حیز وگویند واز مطلق او مراد اوست برگش مستدیر
وبیمزه است وگلش کوچك وسرخ ومایل بتیرکی وتخمش مایل بسیاهی ومدور وپهن
ودر وسط اتعقیری ونبات او کوچکتر از خطمی است در اول
سرد وتر وگویند در دویم وبا بورقیه وقوهء متضاده وملین طبع ولطیفتر از ملوخیا ومدر
بول ومنضج ودادع ومفتح سده ونیم رطل از طبیخ شاخ
او با شکر جهة جرب وقرحهء امعأ وزحیر وحرقه مثانه وبول وبحه الصوت ودرد
سپرز ویرقان وطبیخ بگر وبیخ او جهة ادویه قتاله ودرد کرده و
ضماد او جهة او رام حاره وشکستگی اعضا وبا نمك جهة ثقیهء نواصیر چشم وبی
نمك جهة التیام آن وگزیدن زنبور ومکس عسل وبا روغن زیتون
جهة سوختگی آتش وباد سرخ وضماد خشك او با بول جهة قروح سرو رفع نخاله
نافع وتخم او سرد وتر وکثیر اللعاب ومزلق ومغری وملین وجهة
سرفهء کرم وخشك وقرحهء کرده ومثانه وسحج وگرفتگی آواز وتقویه امعأ ورفع
لذع ادویه حاره وگزیدن رتیلا ورفع نزله وبا تخم خند قوقی بری

بالسویه جهة درد مثانه وحقنهء او جهة سوزش امعا ورحم ومقعد وبا عسل جهة درد جگر وضماد او جهة او رام حاره نافع ومضر معدهء ضعیف
ومصلحش ربوب فواکه وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش تخم خطمی وقدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم واو مولد ریاح ومصلحش پختن او با گوشت

مرغ وادویهء حاره است وخبازی بستانیرا برگش دراز وگلش زرد وکوچکتر از گل خیار ودر پنبه زار بسیار میروید وبقدر گیاه پنبه مشود وتخمش
سیاه ودراز وشبیه بشونیر وبسیار تلخ وغلاف او شبیه بگرم ومایل بسبزی برودت ورطوبت او زیاده از بری وملین طبع وسینه ومهیج حرارة
به سبب لطافت وجهة خشونة سینه وبتهای حاره تصفیه صوت نافع ومضر معدهء بارده ومصلحش ادویه حاره است وتخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه
ومفتح سده وجهة عرق النسا وآب با شکر جهة رفع اخلاط محترقه ومصنوع او جهة تحلیل او رام وتسکین درد گزیدن عقرب نافع وقدر شربتش دو درهمست
خبه بلغة شیراز شفترك وبلغة اصفهان خاکشی وبترکی شیوران ودر مازندران گیاه او را سلم بی نامند وآن تخمی است بسیار ریزه ودراز
وزرد ومایل بسرخی وتیرکی وبرگش طولانی وشبیه به برگ جرجیر بری وشاخهای او باریك ومتفرق وساقش بقدر زرعی وتخمش در غلاف باریك
رقیقی است در دویم گرم ودر اول تر ومبهی ومشتهی ومقوی معده وهاضمه وجهة معدهء سرد وتحلیل مواد نخاع وآبله وحصبه و؟؟ وبرودت احشا
وبا شیر مسمن بدن خصوصا چون باد ووزن او شکر تا ده روز بنوشند جهة رنگ رخسار وگرفتگی آواز وسه درهم او جهة رفع سمیت ادویه
ویك مثقال ونیم او جهة نفث الدم سینه وریه وضمادش جهة او رام صلبه وسرطان ونقرس وقرحهء چشم وورم بن گوش وپستان وانثیان
ومشوی او در خمیر جهة جگر وشش وسرفهء مزمن وفرزجهء او با عسل جهة اعانت حمل وقروح رحم نافع ومصدع ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا دو
مثقال وبدلش تو دریست که بزر خمخم نامند خبث جرم اجسادیست که در حین گداختن از وجدا شود ومجموع خبثها گرم وخشکند خبث
الحدید به فارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها ومستعمل از آن آنستکه با سرکه سائیده وخشك کرده باشند وبسیار مبالغه ودر سحق او نموده در دویم گرم
ودر سیم خشك وبغایت مجفف ومقوی معده ومانع نزف الدم وادار حیض وحامله شدنست وجهة سلس البول واسترخای مقعد ومعده وبواسیر
وطحال رطبه ورفع رطوبات باطنی وجهة قرحهء امعأ ومثانه مجرب وبازردهء تخم مرغ بقدر یکدانگ جهة تحریك باه مرطوبین که مأیوس باشند بغایت
مؤثر وبا سکنجبین جهة ادویهء قتاله وضماد او جهة تحلیل او رام حاره وشیر منعقد ودر پستان واکتحال او جهة خشونت پلك چشم وقطور او جهة پاك
کردن چرك گوش نافع ومضر شش ومصلحش کتیرا وعسل وقدر شربتش تا دو دانگ ودو درهم او کشنده است وچون آن را بیست بار با آب وعسل
بسایند وخشك کنند وبعد از آن با روغن زیتون بقدریکه انگشت بر بالای او برآید

بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد وبا حرف بابلی وعسل لعوق
بسازند وهر روز یکد وانگشت از آن تناول نماید وجهة صاف کردن آواز وتقویه بدن
ونیکو کردن رنگ ورخسار واخراج فضلات بدن بیعدلیست
وهرگاه در روغن زیتون بجوشانند وبا عسل معجون کنند به دستور همین آثار دارد
خبث الخاس ثقل مس است ودر قوه قریب بخث
الحدید است وملطف وجالی وخوردن او ستم قاتل است ودر ادویهء چشم ودر
مستعمل است خبث الرصاص قلعی است بغایت قابض و
مغسول او جهة التیام جراحات چشم وتقویه باصره ومنع ریختن مواد بچشم مؤثر
است خبث الفضه ثفل نقره است لطیف وقوی
القبض وطلای او جهة قروح چشم ومعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحات
نافع است خبث الذهب ثقل طلا است لطیفتر
از همه ودر افعال قویتر از خبث الفضه وطلای او با آب جهة رفع بدبوئی زیر بغل
وکنج ران مجرب ودر افعال نایب مناب اقلیما است خبیص
اسم عربی حیص است ودر حامذ کور مذکور شد خبیض البیض به فارسی خاکینه
نامند وبا سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا ودیر هضم ومسدد و
مولد خلط غلیظ وبا دارچینی وخولنجان وادویهء باهیه مقوی باه است خبازی شجری
خطمیست خبز الغراب اقحوانست خبر القرد
لوف الکبیر است خبز رومی خبز الکعکست خبز المشایخ نبات بخور مریم است
خبیز اسم جمیع نباتاتس که بگردش آفتاب دور
کند وخبازی مشتق از واست خترق بتای مثناة افسنتین است ختم الملك طین مختوم
است ختا بثای مثلثه سرکین است
واز مطلق او مراد سرکین گاو است وبرحنا مذکور شد خثو بلغة اهل ختا بمعنی بزرك
وبه دستور خان وخثومتر اوفند وآن اسم مرغیست
که به فارسی رخ نامند وبقدر کرکدنی واز آن بزرکتر مباشد وطعمهء او اکثر اوقات
فیل است ودر بلاد ما بین زنج وچین یافت مشود واز استخوان
بیشانی او جهة ملوك قدح میسازند وخاصیت او آنستکه چون بر بالای طعام مسموم
گذارند عرق کند وهمچنین است سایر استخوان او وامین
الدوله گوید که آنشاخ آهوی مشك دار است وهمین اثر را از برای او بیان نموده
وگوید جهة اسهال نیز بغایت نافع است ومؤلف تذکره
گوید که در سرائیست یافت مشود وخوردن بیضهء او بقدر ده درهم جهة حکه
وجرب وسدهء جکر نافع وبخور استخوان او باعث افاقهء مصروع است
وذبل او جهة رفع اثار وسنگدان او جهة بواسیر ضمادا مفید است خدر نوع عنکوبت
خداع الرجال بزر البنج است خربوت

بستانی وبری مباشد وبستانی دو قسم است یکیر اخر نوب شامی گویند درخت او بقدر درخت گردکان وبرگش مستدیر وباغلظت وگلش
ذهبی وغلاف او بقدر شبری وکوتاه تر وسیاه وضخیم ودانهای او شبیه بباقلی واز آن رقیق تر واز آن در شام ومصر رب میسازند ودر

اسهال استعمال میکنند وبا وجود شیرینی از سایر شیرینیها ابرو است وقسمی درختش خاردار وبرگش نرم مایل بتدویر وغلاف ثمرش شبیه
بباقلی واز آن رقیق تر ودانهای او بقدر ترمس وشیرین طعم ودر تنکابن کراث گویند ودر مازندران وگیلان لله کی نامند تازهء هر دو قسم مسهل بعضر
ومدر بول وخشك او در حرارت وبرودت معتدل ودر دویم خشك وشیرین او مایل بحرارت ودانهء او سرد وخشك وبسیار قابض ومقوی
بدن ومدر بول وضماد پخته او جهة صدمه وسقطه وامثال او وتالیل وخوردن تازهء خرنوب شامی که از سال نگذشته باشد دیر هضم وبعد از انهضام
مولد خلط صالح وبا دانه جهة فتق وتسمین بدن وچون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند واشتها آورد وجهة سرفهء مزمن مجرب دانستهاند و
تخمش محلل او رام وجهة بروز مقعد ونزف الدم نافع ومضر معده ومجفف اعصاب ومصلحش بهدانه ونبات وبدلش بوزن او از هریگ از
قرط واطراثیث وعفص وقدر شربتش تا پنج درهم است خرنوب نبطی ثمرینات جنس برتیست وآن دو نوع مباشد درخت قسمی شبیه
بخر نوب شامی وخاردار وثمرش کوچکتر ولی طعم وبسیار قابض وآن را قرط وسط وامغیلان نامند وقسمیرا اثمر خاریست بقدر زرعی وشاخهای
او پراکنده وخارهای شد وریزه وگلش سرخ وزرد وداغ دار وبارش شبیه بکردهء کوچکی وگیاه او را در قزوین ورك نامند ومراد از خرنوب بری
ونبطی نوع اخیر است در دویم سرد وخشك وبسیار قابض ومقوی معده وقاطع خون هر عضوی وحابس اسهال وجهة یرقان ومغص ومنع ادرار
حیض وبواسیر ومضمضه وستون او جهة درد دندان واستحکام او وپوست بیخ نبات او قالع دندان کرم خورده است ومحتاج بآلت کندن نیست
وچون باخضاب کنند مانع سفیدی وباعث درازی موی وتقویه آن وطلای آن بریدن جهة اعیا وتقویه اعضا مؤثر وچون خرنوب بریرا کوبیده
در آب بخیسانند وجامهء رنگین را با وتر کنند باعث ثبات رنگ او مشود ومجربست وآب او با آب مورد منقی اجساد وثابت کنندهء صاعد است
خرنوب الشوك وخرنوب مغربی وبری خرنوب نبطی است خرنوب مصری وقبطی ثمر قرطه است خرنوب والخنزیر انا غورست
خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است خرنوب هندی خیار شنبر است خروب اسم جنس خرنوبست وگویند مخصوص تری است
خردل تخم گیاهیست برگش شبیه به برگ توت واز آن کوچکتر وخشن ومربع الساق وگلش زرد وقسمی از بری آن را بترکی قجی نامند وتخمش مدور وسرخ وقسمیرا

ککج نامند وبرگش ریزه تر از بستانی وتخمش غیر مدور وسرخ وتند طعم وسفید او را اسفند سفید گویند وآن حرف ابیض است ومذکور شد و
مراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست در اول چهارم گرم وخشك وجاذب از عمق بدن وهاضم ومحلل رطوبات دماغ ومعده وسایر اعضأ و
مفتح سدد ومدر فضلات ومفتت حصاه وجهة ریحی وبلغمی جکر وسپرز ورفع نسیان وامراض بارده‌ء دماغی ونیم درهم از تخم او با شراب جهة سرور
وتقویه‌ء باه وبا عسل جهة ربو وسعال رطوبی وکرم معده وتب بلغمی وسود او ضماد او جهة نقرس ولیثر غس وعرق النسأ وورم سپرز وجذب مواد
بظاهر بدن وازاله‌ء داء الثعلب وبا عسل وبه دستور با موم روغن جهة تصفیه‌ء رخسار وازاله‌ء رنگ خون مرده وکمنه‌ء چشم وبا سرکه جهة جرب
متقرح وقوبای مزمن وبر پیشانی جهة نزلات بارده ودردسر بار دوریحی وفالج واسترخأ وبا روغن طلا کردن او بر قضیب جهة نعوظ مجرب
وبا سکنجبین وآب کرنب جهة خنازیر وبا ادویه‌ء مناسبه جهة او رام صلبه وسودا وی وبرص وغرغره‌ء او با ماء العسل جهة ورم تحت زبان وخشونة
مزمنه‌ء قصبه‌ء ریه وثقل زبان واسترخای آن ودر وندان وسعوط آن مورث عطسه وجهة انتباه مصروع وصاحب غشی واختناق رحم و
فتیله‌ء او با انجیر جهة ثقل سامعه ودوی وطنین واکتحال مضروب آن با آب وعسل جهة غشاوة وخشونة پلك وبخور او جهة گریزانیدن حشرات
ولطوخ او جهة درد دندان بیورم مجرب ومضر محرورین ومورث تشنگی وغثیان ومصلحش کاسنی وروغن بادام وسرکه وبدلش دو وزن او حب الرشاد
وحرمل وقدر شربتش تا سه درهم وچون در آب انگور اندازند منع جوشیدن او کند وسرکه‌ء شیرین در گیلانات از وترتیب میدهند ومطبوخ نبات
او با چغندر جهة صرع وسدد وامراض بلغمی نافع ودر سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست واهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یك کف خردل آیه‌ء وعنده
مفاتح الغیب تا آخر آیه الافی کتاب مبین خوانده شود وبعد از آن صد ودو بار یا مبین گفته شود وبه دستور تا صد مرتبه پس او خردل را در خانه‌ء
که دفینه کما نداشته باشند افشانده یك شبانه روز در خانه را به بندند روز دیگر خردلها را در جائیکه دفینه باشد مجتمع یابند وروغن او را که
کوبیده به دستور روغن بادام استخراج نموده بغایت ملطف ومحلل وطلای او جهة درد دندان واختناق رحم وبتهای مزمن ودردهای کهنه وتحلیل ورم
گوش واو رام صلبه وتفتیح شده اعصاب او جهة نسیان وفالج وکرانی سامعه که مزمن باشد وآشامیدن او به دستور جهة درد بارد ومزمن نافع و
قدر شربتش تا سه درهم است خردل بری گیاه او را بترکی قچی نامند حرارتش کمتر

از بستانی ومفتت حصاة وجالی جلد وجهة سرفهء من
نافع ومقوی ذهن وضماد او با ماست جهة سعفه مجرب ودر سایر افعال مثل
بستانیست خردل فارسی وخردل ابیض وخرنوف و
خربق حرف ابیض است خروع بکسرخا وفتح واو به فارسی او را بید انجیر وبترکی
کرچك نامند برگش شبیه ببرك انجیر واز آن بزرگتر

ونرم وساقش تا بقدر دو زرع بیخش مثل نی مجوف وثمرش در خوشهای پر خار ومدور ودانه اش بقدر قهوه ومنقط ومغزش سفید وپرروغن
در آخر دویم گرم وخشك ومحلل وملین عصب ومسهل قوی خلط بارد ومنقی عروق ومقوی اعضأ وتدرحیض ومخرخ مشیمه وجهة فالج ولقوه وامراض
بارده نافع ومرخی ومسقط اشتها وموجب کرب ومصلحش کتیرا ومصطکی ونعناع
وقدر شربتش از پنجعدد تا دوازده عدد وبیست عدد او مسکر قوی
وعوارض او مثل تاتوره وپنجاه عدد او کشنده است وفار زهر او ریباس ورب ریباس
وبدل او عشر او دنداست وضماد او جهة ثالیل وگلف
واو رام بلغمی ودر داو ونقرس ومفاصل وتلیین صلابات وبا سرکه جهة ورم پستان
واواخر باد سرخ وضماد برگ او با آرد جو جهة ورم
حارهء چشم وورم زیر گلو وسایر اعضا وبا حنا جهة درد مفاصل وبا روغن زیتون
جهة دردهای بارده وروغن او گرمتر ولطیفتر از روغن زیتون
ومقیء ودو مثقال جهة تسکین وجع الفؤاد بارد وبا ماء الاصول محلل بلغم لزج
اعضای بعیده وشدید النفوذ وطلای او جهة تلیین صلابات وتشنج
وانضمام فم رحم وانقلاب آن وجرب متقرح وقروح رطبه سرو ورم معده ورفع اثار
کبودی جلد ودرد گوش وبا زبد البحر جهة داء الثعلب وبا آرد
کند ناجهة بواسیر شرنا وضمادا نافع وجوشانیده او با سلخ الحیه واقسام قوبا وکزاز
وگلف بیعدیل است وبدلش روغن ترب وگویند بید انجیر را
با خردل وسیر وطلق تقطیر کنند مقطر آن مشتریرا قمر کند ومجرب دانستهاند خروع
صینی وند است خربق ابیض بیخ گیاهیست برگش
شبیه به برگ بار شك واز آن بزرکتر وگلش سرخ وساقش بقدر چهار انگشت
ومجوف وچون خشکشود پوست او مقشر مشود وبیخش شبیه به پیاز ومستطیل
وبا ریشهای باریك وسفید مایل بزردی وتلخی واز شکستن او غباری از وظاهر
مشود ودر جوفش مثل وام عنکبوت در سیم گرم وخشك ومسهل
بلغم وصفرای غلیظ واخلاط لزجه ومنقی معده ومدر حیض وقاتل جنین ومفتت حصاة
ومفتح سدد وجهة فالج وسرسام بلغمی وامراض باردهء دماغی
ومفاصل واکتحال او جالی غشاوه وطلای او با سرکه جهة قوبا وبرص وبهق قلع
دندان متأکل وبوئیدن او باعث عطسه وفرزجه او مدر حیض و
قاتل جنین ومضر محرورین ومقیئ وزیاده از قدر شربتش کشندهء بخناق وتشنج
ومصلحش پختن او در خمیر وبا مصطکی وروغن بادام استعمال نمودن
وبه دستور خیسانید یکروز در آب وآشامیدن آب او ویا با شکر وعسلی منعقد ساخته
بنوشند وقدر شربتش از نیم مثقال تا یك مثقال وبدلش
جوزالقی ودر خلاء معده نباید تناولنمود خریق اسود بیخ گیاهیست سیاه وپر کره

وکرهای او مجوف واکثر او مایل بتدویر وریشهای سیاه با رنگ
از آن رسته وبرگش شبیه به برگ خیار واز آن کوچکتر وزواید اطراف او بیشتر وبا
خشونه وساقش کوتاه وبنفش وگلش سفید مایل بسرخی وبشکل حوسه
وثمرش شبیه بدانهء قرطم وتخم او مسهل وبیمضرت تر از اصل او در آخر سیم گرم
وخشك وتند وپر خطر واز خربق سفید قویتر ومسهل مرة السود وبلغم
وصفرای آمیخته ببلغم وجذاب از عمق بدن وجهة امراض بارده قویتر از سفید آن ودر
جمیع علل که سفید او مؤثر است خرلق سیاه اسرع التاثیر از آن وجهة
یرقان سددی وثقیهء مثانه ورحم واحشاء وقصبهء ریه وامراض مزمنه وجنون نافع
ومضر کرده ومصلحش کتیرا وصعتر وفودنج ومصطکی ودو مثقال
او کشندهء بخناق واسهال وقدر شربتش از نیمدرهم تا نیم مثقال وبدلش خربق سفید
وگویند ماذریون وچهار دانگ دلش بوزنش غاریقون است
یا ماهی زهرج وضماد او جهة بهق وآنچه در باب سفید او ومذکور شده ورفع ثالیل
وبردن گوشت زیاد فاسد زخمها وجهة ناصور صلب طلای او
دو سه دفعه مجرب ومضمضه وفتیله وفرزجه وقطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن
وپاشیدن طبیخ او در مواضع مانع وخول حشرات
وحبوب مثل گندم وامثال او که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور وحوش وچون
در شیرینیها روز خیسانیده باشند وبا جو مقشر یا عدس
جوشانیده آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد وبالخاصیه ثیقه باو کردن باعث تغییر
مزاج مشود وبمزاج خوبی قریب بمزاج حیوانی
وغیر مرطوب المزاج را بغایب مضر است خرم بتشدید را اسم فارسی مریحه است
وآن گیاهیست که در بستان ومواضع سایه دار میروید
وبرگش باریك ومتفرق ودراز وگلش بنفش وخوشبو وخوش منظر مایل بگرمی وجالی
ومقوی دماغ ومنوم ولطیف وزیاده کنندهء عقل وفهم
ونظارهء او مورث فرح وسرور نگاه داشتن او را در کف دست وآستین باعث محبت
وروغنی که از گل او ترتیب دهند جهة در سرو بیخوابی
ورفع توحش وطلای او با موم روغن جهة نیکوئی رخسار وموجب قبول ورافع بغض
است خراطین کرمهای سرخست که در زمین
نمناك بهم رسد ودر اول گرم وتر ومغری وسه درهم اوکه خشك کرده باشند با رب
انگور مدر بول وجوشانیدهء او در روغن کنجد جهة خناق
وسرفهء کهنه بغایت آزموده ومسحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهة فتق امعأ
والتیام آن مجرب دانستهاند وجهة عسر ولادت و
رفع سنگ مثانه وکرده وبا شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همانساعت وضماد او
جهة ورم حلق ولهاه ومنع نزلات وطلای تازهء او بقدر

سه شبانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب وبه دستور جهة جراحات اعضای عصبانی مؤثر وباغبار آسیا جهة استحکام مفصلی که از جای
خود حرکت کرده باشد وجهة ضربه وسقطه وتسکین او رام حاره وبا روغن دانهء زرد الوجهة بواسیر وطلای مطبوخ او با روغن زیتون وضماد

کردن او با زفت وبرگ کدو جهة بزرك کردن قضیب بغایت مؤثر ومؤلف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلا وضماد او درین ناب
بی شبهه مجربست وقطور او با بیه مرغابی وروغن زیتون جهة درد وگوش نافعست وچون با جعل ونبات در آب طبخ نمایند طلای او جهة بواسیر ونزف
الدم وشقاق مقعد بیعدیلست خرامقان گیاهیست در شکل وبو مثل سنبل الطیب ورنگ او سبز ومایل بشیرینی در اول گرم وخشك
ومحلل ومجفف ودر افعال مثل او واز آن ضعیفتر است خرقطان گیاهیست که از درخت بادام وزیتون وامثال آن میروید ومضرت باندرخت
میرساند وغیر غنم است که در طبرستان ارواحش گویند وخرقطانرا برگش شبیه به برگ زیتون ومایل باستداره وشاخهای او پر کره وتخمش
سرخ سرد وخشك وقابض ومقوی معده ومنقی دماغ ومفتح سدد وبا قوه محلله وبعضی گرم وخشك دانستهاند یك او قیه آب او جهة شکستگی
استخوان وثی عضل وقطع نزف الدم ورفع سحج وآب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه وذر وبرگ خشك او وسوختهء او جهة قوبای سر مجربست بشرطیکه
موضع را با بول ونمك به حدی بشویند که خون ظاهر گردد وگویند مسهل اخلاط وبغایت مجفف بواسیر است خروف برهء تازه وخرقان جمع
اوست خرمی خلر است خربق اسم انجره است وگویند فاوانیا است خرؤ الحمام جوز جندم است خریع اسم عربی احریض است
خرؤ الضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است خرفع ثمر عشر است خرؤ العصافیرا شنانست خرطال
هر طمانست خروسان اسم عبرابی عقربست خرؤ زبل است خرم بسکون راء پوست تخم مرغ است که بجهة ادویهء عین مغسول کرده باشند
وبتشدید راء شامل مربحه وسراج والقطرب وحالبی است خر اسم فارسی حمار است خرگور اسم فارسی حمار الوحش است خر ماده اسم فارسی
اتانست خرگوش اسم فارسی از نب است خرخدار اسم فارسی هدیه است خرما اسم فارسی تمر است خر زهره اسم فارسی وفلست
خرمای تر اسم فارسی رطبست خرمای هرون اسم فارسی قسب است خرچنگ اسم فارسی سرطان است خربزه اسم فارسی بطیخ است
خربزه کرمك اسم فارسی ملیونست خروس اسم فارسی است دیکست خرس اسم فارسی وبست خروبك اسم فارسی مرجانست
خرعوله اسم فارسی لسان الحمل است خراما بالف آخر وبیا اسم کیاهیست بسیار خوشبو وبه فارسی خیری دشتی نامند وصاحب تذکره غیر
خیری بری دانسته واز فلاحه بیان نموده که چون او را بعکس هیئة صلیبی غرس کنند

بنفشه متکون مشود وچه گلش شبیه است به بنفشه و
منبت او جبال ومیان رود خانها وگلش مایل بکبوی ولاجوردی وبسیار خوشبو ومانند نسرین وتخمش سیاه است ومؤلف مالایسع خیری
بری دانسته وبیان نموده که شاخ او دراز وبرگش کوچك وگل او سرخ ومؤید قول صاحب تذکره است وآنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده
از قول جالینوس که بری او مختلف القوه ولطیف مائی وگلش سرخ سرخ مباشد بخلاف خراما واز صفات وخواص خیری ظاهر مشود که خراما
غیر اقسام او مباشد واو خوشبو ترین کلهای صحرائیست وسفید نیز مباشد ودر نفع مشاکل کل حنا وآن سنبلی است که با برگش میروید
وپیاز او شبیه به پیاز نرگس است ودر اول دویم گرم وخشك وبعضی رطب ودانسته‌اند گل او ملطف ومسخن ومفتح سدهء دماغی ومقوی او
وجاذب رطوبات زکامی ومحلل ریاح ورافع دردسر ومقوی جگر ودل وسپرز وکرده ومدر فضلات وفرزجهء او منقی رحم وجهة خوشبو کردن
دهان ونشف طوبات وسبلان مزمن وبرودت رحم واعادهء بر حمل واحداث گرمی وتنگی فرج وطلای خشك او جهة خوشبو کردن عرق وتقویة
عصب مفید وپیاز وبرگ وتخم او در افعال ضعیفتر وغیر مستعملند وروغنی که از وسازند قائم مقام نفط ومصدع محرورین ومصلحش مورد
وقدر شربت از گل او تا سه درهم وبدلش بابونج است خزف به فارسی سفال گویند بسیار خشك وبا اندك حرارت وضماد اقسام او
جهة ورمهای نرم وقروح اعضای یا بس المزاج مثل غضروف وترو جهة انسلاخ جلد وسفال سبو با مرهمها جهة التیام جراحات وبا سرکه جهة
جوششها وحکه وخزاز وسعفه وجرب ونقرس وبا موم روغن جهة ورمهای مزمن وخنازیر وغده وسفال چینی جهة جلای دندان وتقویة
لثه وقطع خون او وجلای بیاض طبقهء قرنیه مفید ومضر اعصاب دماغی ومصلحش روغن بنفشه است وروغن نیلوفر خز اسم لباءست
که از ابریشم وپشم وکج ترتیب دهند وخز خالص لباس است که از موی بسیار نازك که به فارسی کرك نامند ترتیب یابد ودر انیز مان مراد از حریوت
حیوانیست از سمور کوچکتر ومعروفست در دویم گرم وخشك وپوشیدن او جهة نقرس وفالج وضعف باه ورفع جذام وحکه سریع الاثر
وموی سوختهء او جهة قطع نزف الدم وخشك کردن جراحات وآشامیدن او جهة فتق اعصاب واعضای عصبانی نافع است خزمیان
تحریف خزمان فارسیست یعنی مانند خزو آن حیوان جند است وگاه است ازین اسم جند مراد باشد خز نباش مرما حور است خزاز الماء

طلحب است خزاز الصخر حرار القخر است ومذکور شد خرزان اسم فارسی خیز رانست خسك دانه اسم فارسی قرطم است خسك
بسکون سین اسم هندی کبریت است خسرو دار واسم فارسی خولنجان است خس الحمار ابوخلسا است خسف اسم عربی

جوز بو است خسق احریض است خس الکلب ونیساقوس است خس به فارسی کاهو وبترکی نامند بری وبستانی
مباشد وبری او سردتر از بستانی وبرگش درشت وطعم او تلخ ورنگش مایل بسبزی وشیردار وبا تندی وجلا وقسمیرا از وبیساق وقسمیرا
ساق زیاده بر دو شبر وشیر او گرم است ومدرحیض وگیاه او در آخر دویم سرد ودر اول تر وشیراو بقدر نیم درهم با سرکه وآب مسهل
خلط مائی وطلای او با روغن گل سرخ جهة دردسر واکتحال او جهة قروح رطبهء طبقهء قرنیه وجلای بصر وبا شیر وختران منوم وجهة
درد چشم وبیاض او وبرص وآشامیدن وطلا کردن او جهة سم عقرب ورتیلا نافع وبرگ وساق او در افعال مثل خشخاش سفید است
وبستانی او نیز بیساق وساقدار مباشد در دویم سردوتر وسریع الانحدار ومولد خون صالح رقیق ورافع ضرر آب وهوای وبانی و
مسکن حدة خون وصفرا ومتفح سدد ومدر بول ومنوم ورادع او رام حاره ومسکن تشنگی والتهاب ورافع خمار ومانع سستی وملین طبع و
جهة امراض حاره وبیوست سودا وصفرا وحکه وجنون وجذام ویرقان ودرد پستان وبتهای حاره وحرقه مثانه وبول ودردسر ومنع صعود
بخارات بدماغ ونزلهء حار وزکام وسرفهء که از گرمی وخشکی باشد وبا سرکه جهة برانگیختن اشتها نافع واکثار او مضر باه ومولد ریاح ومضرب است
سل وربو ومورث نسیان وضعف باصره ومصلحش نعناع وکرفس وهلیلهء پرورده وزیره وقدر شربت از آب او تا سی در همست از تخمش تا دو درهم
ومطبوخ آن را غذائیه بیشتر وسرعه هضم بیشتر وجهة درد سینه وزیاده کردن شیر مؤثر وضماد او جهة او رام والتهاب ورم چشم وذر ور سوخته او
جهة التیام جراحات وقلاع نافع است وتخم او در دویم سرد وخشك ومخدر ومنوم ومانع احتلام وجهة نزله وزکام ودرد سینه وتقطر البول و
سیلان منی وطلای او جهة منع ریختن مواد بچشم وجهة درد سر ورفع درد گزیدن عقرب نافع ومضر باه مصلحش مصطکی وبدلش دم الاخوین است
وروغن او محلل صلابات ومرطب دماغ ومنوم وجهة مالیخولیا وصرع بیسی ومنع مستی شراب مؤثر است خشخاش بحری خشخاش مقرن است
خشکار خبز الخشکار است خثل مقل مکیست خشب الشونیز نزد بعضی سیار یونست خشف بچهء نرینهء شتر است خشخاش
ابیض خشخاش بستانیست خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش بستانی به فارسی خشخاش سفید گویند وگلش سفید مباشد و
خشخاش سیاه را گلشن بنفش وسرخ وسیاه وکبود واین الوانرا تخم سیاه مباشد

وگویند خشخاش بریرا برگ کثیر التشریف ومزغب مباشد
خشخاش سیاه را گلشن بنفش وسرخ وسیاه وکبود وان الوانرا تخم سیاه مباشد
وگویند خشخاش بریرا برگ کثیر التشریف ومزغب مباشد
بخلاف بستانی وخشخاش سفید در آخر دویم سرد ودر اول تر ومخدر ومنوم ومنضج
مواد رقیقهء صفراوی وده درهم او با شکر جهة خشونة سینه
وسرفهء حاریا بس ونفث الدم وتب دق وحرقه مثانه وامراض حارهء آن ومقوی جگر
ضعیف وکرده ومسمن وبا عسل سهی ومداومت آن
قاطع باه وبوئیدن بو دادهء او رافع بیخوابی وبا مثل او مغز بادام مولد خون صالح
ورافع هزال وجون خشخاش تازه را با پوست کوبیده قرص
بسازند جهة سرفه ودرد سینه وحرقه البول واسهال کهنه وتشنگی شربا وجهة بتخفیف
رطوبات وتحلیل او رام ضمادا نافع وقدر شربتش تا پنج درهم
واز تخم او تا ده درهم واز پوست او تا یك مثقال ونیم واز گل او تا یك درهم ومضر
مبرووین ومداومت او مضرریه ومصلحش عسل ومصصکی وشکر
وپوست او مایل بخشکی ورادع ومسدد ویك مثقال او که صبح وشام بنوشند جهة
اسهال وموی وصفرا وی والتهاب امعأ مجرب وضماد او جهة
دردسر وبا حلبه وگلاب که طنج یافته باشد جهة ابتدای رمد وتسکین درد آن ومنع
ریختن مواد باعضا ونطول مطبوخ او ومطبوخ برگ او
جهة بیخوابی وبا آرد جو جهة او رام حاره وباد سرخ ولعوق آب مطبوخ او با عسل
که رب خشخاش گویند جهة منع نزلات وسرفه واسهال
مزمن نافع است خصوصا با اقاقیا وعصارهء لحیة التیس وطبیخ بیخ او جهة جگر علیل
وخلط غلیظ معده مفید وعصارة پوست او که کو کنار
نامند سرد ومایل برطوبت ودر آثار قویتر از تخم او ومداومت او مرخی اعضأ ومشوش
حواس وقاطع باه ومفسد اشتها وهاضمه ومورث نسیان
ومفسد خون وبالعرض محلل حرارة ورطوبه غریزی ومسکن اوجاع حاره ویابسه
ومنوم قوی ومنشط بالعرض است وگل خشخاش با آب گشنیز
جهة نحلهء ساعیه وقروح وضماد او جهة سوزش چشم وقرحهء قرنیه اکتحالا مفید
وروغن او که به دستور روغن گل گیرند مخدر ومسکن دردهای حاره
واو رام وآشامیدن او جهة نزله وسرفهء حار وقطور او وجهة درد گوش وورم حاره او
مفید وروغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر ومنوم
ومسدد است خشخاش اسود مصطلح اطبای سابق از افیون عصارهء اوست نه اقسام
دیگر ومراد از وقسم بریست که برگش کثیر التشریف
وزغب دار باشد ودر آخر سیم سرد ودر جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی وجهة
سیلان رحم وحرارة جگر وبا شراب جهة رفع سیلان حیض نافع است

ومضر دماغ ومصلحش رازیانه وقدر شربتش بجیمع اجزاء بقدر نصف شربت اجزای بستانیست واز تخمش یك مثقال وبدلش خشخاش وکاهو است
در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بریست برگش شبیه به برگ تره تیزك ودراز وبا خشونه ومایل سفیدی وساقش خش وقبهء او؟؟
وشبیه بشقایق ودر قوه از خشخاش بستانی قویتر واز خشخاش سیاه ضعیفتر ویك مثقال او با ماء العسل ملین طبع است خشخاش مقرن

گیاهیست برگش سفید وباز واید مثل اره وزغب دار وگلش زرد وثمرش شبیه بشاخ گاو ومنحنی وازینجهة مقرن گفته اند ودر جوف او
دانها مثل حلبهء کوچکی ومنبتش بیشتر کنار دریا است واو غیر جیلا هنگست چه دانهء او زرد است واین زرد نیست در سیم گرم و خشك وجالی
ومقطع اخلاط حابقی واسهال وبرگ وکل او جهة ثیقهء جراحات وخشکریشهء او واکتحال گل او جهة قرحهء چشم وطبیخ بیخ او جهة علل باردهء جگر وعرق
النساء ورقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع ویك مثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی گیاهیست بسیار سفید وسبك
وساقش بقدر زرعی وبسیار ریزه ودراز وبیخ او باریك وثمرش متصر به برگ او وسفید ومستعمل از وثمر او ودر وسط تابستان مرسد بغایت گرم
وتند ودر طبخ مثل جبلاهنگ واز جملهء سموم ومسهل ومقیئ قوی وجهة ثقیهء دماغ ورفع بلغم وصرع مفید وقدر شربت از تخم او تا یك درهم است
خشاب به فارسی اسم آب مطبوخ میوها است که با شکر طبنج یافتهء باشد مثل آلو بالو ومویز وسیب وبه وزرد آلو وامثال او ومجموع او الطف
از اصل او ومؤلف تذکره گوید که از آلو بالو جهة تشنگی واصلاح خلط محرق والتهاب ودرد سپرز واز به جهة تقویه اعضای رئیسه وارواح وهاضمه
ورفع عفونان واز سیب جهة خفقان وغشی وکرب واز مویز جهة تصفیهء صوت وتفتیح سدد ویرقان وضعف وجگر وعسر البول واز امرود جهة
سرفه وتب عفنه ومنع ارتفاع بخارات بدماغ وبو ثرین او خشاب زرد آلوست ومجموع مولد ریاح ومصلح همه انیسون ومصطکی خشکنجبین
معرب از انگبین خشکست وآن عسلی است در غایت خشکی وسبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ مباشد ودر تنکابن شکری نامند ودر دیلم
وطبرستان اسب دندان گویند سفید او در جمیع افعال قویتر از عسل ودر غایت حدة وبیوستست وزرد وسرخ او قویتر است از سفید
وسبز او بسیار گرم ومایل بتلخی وسیاه او قریب بعسل بلادر در چهارم گرم ودر غایت جلا وتقطیع وتحلیل وزیاد او محرق اخلاط ومهلك
وقدر شربتش تا یك درهم است خصی هرمس حلبوبست خصیه البحر وخصی خزه اسامی جند است خصی الدیك حب البان است
ومؤلف تذکره گوید عیر اوست وگیاه او شبیه بعنب الثعلب واطول ودانهء او بقدر آلوبالو وسفید ودر دویم گرم وخشك ومسهل بلغم لزج ومحلل
ریاح وضماد او جهة تحلیل صلابات ومفاصل نافع ومصدع ومکرب ومصلح او بنفشه وقدر شربتش تا یك درهم است وبدلش زیره است
خصی الثعلب به فارسی ثعلب گویند وآن بیخسیت سفید واز سورنجان کوچکتر

وطعم او شیرین وبالزوجه واندك تندی ودر بوی
شبیه موی منی مثل دو بیضهء کوچکی با هم ملاصق باشد واز هر بیضهء ریشهء
باریکی دراز رسته ودر آخر هر یك دانهء کوچکی موجود که هر چندان
دانه بزرگشود بیضهء او کوچك گردد واز ینجهة قاتل الاجنه نامند ومستعمل اصل
بیضه است نه حب مذکور وبرگش بقدر انگشتی واز برگ پیاز اندك
عربضتر وپهن بر روی زمین ونرم وساق او بقدر شبری وبر بالای او دو عدد گل زرد
رنگ ودر وسط گل چیزی سیاه ومنبتش حبال وامان
مناك وبی تخم است در آخر اول گرم وتر ومبهتی ومقوی عصب وجهة کزاز وتشنج
یا بس وتولید منی وتقویه نعوظ وطلای او با روغن گل مقوی
موی ومنبت او ومانع سقوط وقدر شربتش دو مثقال ومضر فم معده ومصلح آن شکر
وبدلش تخم رطبه وتخم زردك است وگویند نوعی از
او را گلی است که در او چیزی شبیه بمگس مباشد وبیخ او در تقویه باه ضعیفتر
است ونوعی دیگر مباشد برگ وشاخش سرخ وبر سراو دو عدد گل
بسیار کوچك ودرون او تخم سیاهی ودر تابستان میروید ودو سال میماند ودر دویم
گرم وتر وگویند جهة امراض سودا وی مجربست وهر که آن را
قلع کند دست آنشخص بیحس وحرکت کردد وچون او را بسوزانند وبا موم وروغن
زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع او شود ونوع چهارم
آن را برگ سه عدد ومایل بطرف زمین وشبیه به برگ سوسن سفید واز آن کوچکتر
ورنگش سرخ وساقش باریك وبقدر زرعی وگلش
مثل سوسن آزاد که زنبق است وبیخش مدور بقدر جوزی وسرخ ودرونش سفید
وبالزوجة وشیرین ودر دویم گرم وتر وبغایت مبهتی است
ونوع پنجم را نبات وبیخ مثل نوع چهارم وتخم او شبیه بتخم کتان واز آن بزرگتر
وبراق وصلب در سیم گرم وبا رطوبت فضلیه ودر تحریك بأ
قویتر از سقنقور وچون بیخ مزبور را در دست دارند باعث نعوظ کردد وجهة فالج
ولقوه وتسمین بدن وریزانیدن حصاة وحمول او با زعفران
واندکی مشك موجب حمل در همانساعت ومجرب دانستهاند وتخم او با شراب
بغایت موجب نعوظ ومکدر حواس ومضر محروزین ومصلحش سکنجبین
وقدر شربت از بیخ واز تخم او تا یك درهم است خصی الکلب بیونانی ارخس نامند
وآن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم
چسبیده یکی ماده وبزرکتر ومملی ودیگری نمو کوچکتر وغیر ممتلی وسفید لون
وبرگش شبیه به برگ کند ماد ساقش بیبرگ وتا نیمزرع وگلش ریزه
وبا هم متصل شبیه بسرو بنفش وشبیه بکل اصابع صغیر وحقیر در فیروز کوه هر دو
را مشاهده نموده با همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه

گل اصابع صغیر بسیار بهم متصل نیست وسرخ ارغوانیست ودر آخر دویم گرم وخشك ومحلل او رام بلغمی ومسخن ریه ومادهء او با رطوبه فضیله وتازهء او که با شیر پخته باشند بغایت محرك باه وخشك قسم نرا وقاطع او وگویند هر یك از نر ومادهء او که بعد از دیگری خورده شود فعل اول را

باطل مکند ومصلح او در سخونه ریه صمغ وخشخاش است وتصریح نموده اند که قسم مادهء او باعث تولد ذکور است ونوع دیگر را برگ مثل نوع اول
وعریضتر وبا رطوبة چسبنده وگلش بنفش وبیخش دو عدد وکوچکتر از اول وهر دو مملی ودراز ودر سیم کرم وخشك وقاطع باه وقابض اسهال
وخشك سائیده او ونوع اول محلل او رام بارده ومنقی قروح ورافع عفونة آن وجهة نمله وقروح خبیثه وقلاع رطبه مفید ومفتح سدد ورافع
آثار جلد است خصیه واز جمیع حیوانات زبونترین اعضا ورطوبت در او غالب ومقیئ وبهترین همه خصیهء خروس است مبهتی ومولد خون
صالح ومصلح سایر او پختن وبا نمك وصعتر استعمال نمودنست وخواص خصیهء هر حیوانی در ضمن او مذکور مشود خضلاف بضاد معجمه درخت
مقل است وگویند مقل مکیست خضف خربزهء نا رسیده است خطر وسمه است خطمی معروفست وسفید وسرخ والوان مختلفه مباشد
وآنچه بیکل باشد خطمی بری وخطمی نر نامند وجالینوس سرد وتر دانسته وشیخ الرئیس کرم وبا عتدال واکثر مرکب القوی ومایل بسردی وتری واز انواع
خبازی شمرده اند ومحلل ومنضج ورادع ومرخی وکل او ضعیفتر از برگ وساق وهر گاه برگ وساق او را خشك کرده کوبیده استعمال نمایند بهتر دانستهاند
وآب طبیخ او جالی امعا ومقعذ ورافع ضرر تندی ادویه مسهله ویك مثقال او جهة تحلیل قولنج وگشودن بول وحیض وقرحهء امعا ونفث الدم وسرفهء
حار واسهال ومغص ومواد سودا وی وخلط خام وضماد او جهة التیام قروح وتسکین درد ورمها وتحلیل او وخنازیر ونضج جراحات وبرمل
وورم پستان ومقعد وورم جراحات وخزاز وشکستگی اعضا وعرق النسأ ومفاصل ونقرس وبا روغن زیتون وجهة گزیدن هوام وسوختگی
آتش وبا ادویهء مناسبه وروغنها جهة ذات الجنب وذات الریه وضماد پختهء او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در او رام حاره ونطول
او جهة نرم داشتن موی وجلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد وانضمام فم رحم زنان عقیم مفید وتخم کوبیدهء او جهة سنگ کرده ولعاب او با شکر جهة
جهة سرفهء حار وضماد او با سرکه که در آفتاب نشیند جهة بهق وبا روغن زیتون وسرکه جهة سموم حیوانی ویکجز وتخم او با دو جز ودانه خرما که با سرکه
طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب وپوست بیخ او بغایت ملین وقوی التحلیل وطبیخ او جهة مغص وزحیر وسدهء امعا وقرحهء او وبا شراب جهة عسر
بول وحصاة ورفع فضلات خام مثانه وعرق النسأ وارتعاش وشکاف عضلات وجلوس در طبیخ او وبه دستور تضمید آن جهة تحجر مفاصل وصلابت
اعضا ومضمهء طبیخ او سرکه جهة درد ودندان نافعست وچون بیخ او را کوبیده ودر

لثه بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذراند که منجمد گردد
طلای او جهة رفع تهیج پلك چشم مؤثر وبجهة سرفهء حاره ونفث الدم مجرب
وطبیخ او نیز همین اثر دارد ومضر معده ومتصلح او عصارهء زرشك وعسل و
رازیانه وگویند مضر ریه است وعسل مصل حاوست وقدر شربتش از یك مثقال تا دو
مثقال واز طبیخ او تا سی مثقال وبدلش خبازی وصمع خطمی بغایت مسکن تشنگی
وقابض طبع ورافع قی صفراویست خطاف به فارسی پرستوك وبترکی قرلا نقوع
وبدیلمی چچلا نامند واز طیور معروفست گوشت او در سیم
گرم وخشك وکباب او مفتح سدد ورافع سنگ مثانه ورافع یرقان وامراض سپرز
وآشامیدن یك مثقال از خشك مسحوق او جهة
قور باصره وغرغرهء او با آب جهة خناق وجمیع امراض حلق نافع وطلای سوخته ء
او همین اثر دارد واکتحال محرق او مقوی باصره ودماغ او با سرکین
ویا خاکستر او با عسل جهة ابتدای نزول آب وبیاض وجرب وسبل وظفره نافع وبه
دستور خون گرم او وسرکین او بغایت جالی وجهة بهق وآثار ونیکو
کردن رنگ رخسار وبا زهرهء گاو جهة سفید کردن رنگ رخسار وجهة سفید کردن
موی سیاه مجرب دانستهاند وخوردن آب معصورمد قوق او با قدرتی
بادر فرج جهة اخراج جنین میت سریع الاثر است وبه دستور یك مثقال خاکستر
آشیان او که سوزانیده باشند جهة عسر ولادت بغایت مفید وخوردن
خون او سبب رفع شبق زنان وطلای او بعد از کندن موی سفید باعث رویانیدن موی
سیاه مجرب دانستهاند وطلا کردن چشمهای او با روغن
زنبق برناف زنان جهة عسر ولادت بسیار مؤثر وسعوط زهرهء او جهة سیاه کردن
موی سر وریش سفید مهر یارس گوید مجربست ومؤلف مالایسع
گوید مخصوص سفیدی قبلز وقت است وباید شیر دهن درنکاه دارند که دندان سیاه
نشود چون در سالی دو بار بچه مکند وهر گاه درحین زیادتی نور
قمر شکم بچهء او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر میکرد ویکی ملون چون غیر
ملونرا در پوست گوساله که در عین زائیدن بتهجی گرفته
باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده باشد ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب
صرع یا بکردن او به بندند در رفع صرع جمیع اطبأ مجرب دانستهاند
وسنگ ملونرا چون در حریر سفید پیچیده نگاهدارند باعث جاه وقبول وقضای
حوائج مگردد وامین الدوله گوید سنگ ملون سرخ مباشد
وتلعیق او موجب رفع فزع است وگویند چون بچهء او را بزعفران وامثال او زرد
کنند به دستوری که در حین رنگ کردن نه بیند جهة رفع زردی
بچه سنگ یرقان بآشیان آورد وچون وقت صلوة جمع آشیان او را خراب کرده به
آب حمل نموده به آن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و

شتر آنست خفاش به فارسی شب پره گویند در سیم گرم ودر چهارم خشك ومرق پختهء او مسهل فضلات غلیظه وزرداب ورافع استسقأ
ومهرای او در روغن زیتون وزنبق جهة فالج ورعشه ومفاصل ونقرس ودرد کمر وورمهای بارد وطلای مطبوخ او براحلیل جهة احتباس بول

سریع الاثر وجلوئس در طبیخ او جهة فالج وجمول بیه او قاطع حیض وطلای خون او قبلز بلوغ مانع برآمدن موی وبزرکشدن پستان ومالیدن زهرهء
او بر فرج جهة عسر ولادت مجرب وتدهین بروغنی که در ظرف مس یقلع او را مهرا پختهء باشند جهة رویانیدن موی ودراز کردن او بیعیل واکتحال
مغز سرا وبا آب پیاز جهة نزول آب وبا عسل جهة بیاض وطلای او بر کف پا مهیج باه وسرکین او جهة جهة قو با وبیضا چشم وخاکستر سوختهء او جهة منی سستی مؤثر وشیر وبول او بغایت جالی ودر آشیان اومنجمد او بهم مرسد وشیرزق نامند بقدر بند انگشتی وسفید ومتخلخل شبیه بقلی وسوراخ داراست
یك مثقال او قاتل وربع درهم او مخرج حصاه واکتحال او رافع بیاض عین وطلای او باعث جراحت جلد وسترندهء موی وقالع ثالیل است وگذاشتن
سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بیخوابی وبه دستور دل وچشم او همین اثر دارد ودفن کردن سر او در برج کبوتران موجب جمعیت
کبوتران ودر سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان وداشتن آن مورث قبولست خفج خردل بریست خف الغراب نوعی
از حلزونست درازتر از ودع وبزرکتر از آن خفرج خرفه است خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون وغوره یا از سرکه وروغن بادام
ونان قطیر وشکر ترتیب دهند خلال ابرهیم جزر برتیست خلان ران نوعی از آطریلال است خلال خلیل نبات آطریلال است خلوق
زعفرانست خلال مأمون از خراست خلیان اسم یونانی بارزد است خلقیتس اسم یونانی زاجست خل الخمر سرکهء انگوریست
خل العضل سرکهء عنصل است ودر اسقیل مذکور شد خلال در ملج مذکور شد وآنغورهء خرماست که از حد بلح گذشته باشد وبستیبا جرانیز باین
اسم نامند خل به فارسی سرکه نامند واز خرما ومویز وشکر وعسل وانجیر وامثال آن واز حبوبات مثل بربح وغیره ترتیب میدهند ومراد از مطلق
او سرکهء انگوریست وخل خمر او را از آنجهة گویند که مادامیکه اولا خمر نشود سرکه نمیگرد وبخلاف سایر که اولا ترش میشوند وبهترین همه سرکهء
انگوریست وبعد از آن مویزی وانجیری وسرکهء اناری ونار جیلی وعسل وسه قسم اخیر گرم وخشکند وسرکهء انگوری مرکب القوی ودر دویم سرد
وخشك وگویند خشکی او در سیم است فابض وبسیار مجفف وسریع النفوذ ورساننده قوهء ادویه باعضا وملطف وقاطع اخلاط غلیظه ورافع
تشنگی ومعین هضم وقاطع نزف الدم اعضا ومحرك اشتها وگدازنده بلغم وسپرز وموافق معدهء ملتهبه وبلغمیه وجهة قطع صفرا وتفتیح معده وسده
ماساریقا وسپرز ومداومت خوردن او ناشتا قاتل کرم معده وکرم او با عسل جهة

نفس الانتصاب نافع وقی کردن بعد از خوردن کرم او جهة
ادویهء قتاله ودفع جمود وخون وشیر در معده وبا نمك جهة رفع ضرر فطر وسگ
دیوانه گزیده ومکیدن او بتدریج جهة زلو ئیکه در خلق مانده باشد
وسرفهء کهنه رطوبی وغرغرهء او جهة منع سیلان فضول بحلق وخناق وسقوط لهاة
ودرد دندان ومضمضهء او با نمك جهة قطع خون بن دندان
که کنده باشند وبا زاج سفید جهة خون لثه وسستی آن وطلای آن جهة منع انتشار
قروح خبیثه وباد سرخ وجمره ونمله وجرب متقرح وبواسیر
وداخس وورم ظاهری وباطنی ومانع ورم جراحات تازه ودرد سرحار وخارش بدن
وگزیدن حیوانات سمیهء حاره وسوختگی آتش بغایت
مجرب وچون بر عضوی بمالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود مکند ونطول او
جهة گزیدن حیوانات سمی وبر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهة
قطع سیلان خون وطعامیکه با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم مکند
وضماد انجیر یکه در آن پخته باشند جهة سوزش عضو وخشونة
آن از مجربات وبا گوگرد جهة نقرس وبا عسل جهة رفع آثار تحت چشم وخون
مرده وبا روغن گل جهة درد سریکه از آفتاب حادث شده باشد و
با آرد جو جهة خناق وورم پستان وبنا گوش وبا خاکستر کرم جهة غدد وورم بارد
وبا حرمل جهة خدر وکزاز ومفاصل جوشانیدهء او با گلاب که
پارچهء را با وتر کرده باشند وبر سر کماد کنند جهة درد سریکه از صفر او خون
وبتحارات حمام حادث شده باشد مجرب وپاشیدن سرکه که بر سنگ
گرم کرده پاشند وبه دستور سنگرابر آن انداخته بخارا وجهة درد سر مزمن ونزلات
وسرفهء مزمن وبواسیر وخوردن انجیر ومویز یکه در آن
خیسانیده باشند جهة سپرز ومضمضهء طبیخ او با زیره وصعتر جهة تسکین درد
دندان وقروح لثه مجرب وقطور او جهة کرم گوش وبخورا وجهة دوی
وطنین وگرانی سامعه وتفتیح سدد خیشوم وبوئیدن او جهة سدهء مصفاقه وبا گلاب
وروغن بادم وروغن گل جهة سرسام وهذیان نافع وچون
یك اوقیه پیاز عنصل خشك را ورق کرده ودر سرکه بجوشانند تا مهرا شود تا یك
هفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند وهر روز ناشتاتا دو درهم
از آن بنوشند جهة رفع بدبوئی دهان که بمشارکه معده باشد محرب ودرجمیع افعال
مثل سرکهء عنصل است که در اسفیل مذکور شد ومضر پیران
وسودا وی مزاج وقوه باه وصاحبان سرفهء تازه وسعال یابس ومضرا اعصاب واعضای
عصبانی ورحم ناقهین ومبرودین وصاحبان ریاح غلیظه
ودر مفاصل ومداومت او مورث استسقأست در صاحبان ضعف احشا وشش ومضعف
بصر ومورث زردی رخسار وسحج ولاغری بدن

ومصلح او شیرینیها وگوشت آب چرب سراب سرخ غلیظ ودر رفع وضرر سرفه شیرینی وروغن بادم وادویهء ضعیف الحرارة ودر ضعف اعصاب
عسل وادویهء حاره ودر سجع لعابها وقدر شربتش تا هفت مثقال وبدلش در بعضی امور شراب ودر بعضی آب لیموست وسرکه طارمی ونارجیل مضر

عصب نیست خلنج درختیست شبیه بدرخت کز ودر چین وبلاد روس بسیار بزرگ
مشود وبرگش مثل برگ کز وگلش کوچك وسرخ وزرد و
سفید نیز مباشد وثمرش مثل خرد لست در ودویم گرم وخشك وشکوفهء آن تندتر
وقویتر از سایر اجزای او وشکوفه وبرگش بجهة گزیدن هوام وروغن
او که شکوفه را در آن ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة اعیا ودرد
مفاصل ونقرس نافع ونشارهء چوب او راهمین اثر است ویك مثقال از
تخم او با عسل حافظ دلست از ضرز سموم وخوردن چیزی در ظروف چوب او مانع
خفقا است خلاف شامل بید مشك وبید بری وبید موله است
واز مطلق او بید بری مراد است وکل او که بعد از برگ بهم مرسد ورنگش زرد
وبقدری خوشبو وثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید
وکنب بید نامند ودر اکثر مواضع یافت مشود وقسم نراو بیکل است وصفصاف اسم
خلاف برتیست گلش در دویم سرد ودر اول تر وبرگش
در اول خشك وثمرش در اول تر وسرد وبید موله در افعال ضعیفتر از اوست ومفتح
سدهء جگر وملطف ورافع خفقان وتشنگی وجهة ضعف
معدهء حار وبتهای محرقه وصفراوی وجمیع امراض حاره ورمد وصداع نافع وعرق او
الطف از جرم وشکوفهء او وخاکستر چوب او جهة نزف الدم و
با سرکه جهة ثالیل ونمله وورم پستان وورم اعضای ظاهری مفید وجرم برگ او
قابض ورادع وعصارهء او مسهل بلغم وصفرا وسودا او مدر بول
وجهة سدهء جگر ویرقان وصلابت سپرز وصرع ومنع لرزبتهاء واختناق رحم ومفاصل
ونقرسی وگزیدن عقرب وادویه ء سمیه وقطور او در گوش
جهة پاك کردن چرك او بسیار مفید ومضر تهیگاه ومصلح او گلاب وشکر وقدر
شربتش بیست درهم است که با شکر بنوشند وطریق آشامیدن
آب او در دستورات مذکور است وصمغ او مقوی باصره وجالی وثمرش جهة اسهال
وموی مجربست وجلوس در طبیخ برگ وشاخ او جهة رفع فساد
اعضا بغایت مؤثر خلاف بلخی به فارسی بید مشك گویند ودر شام شاه بید وگل او
قبلز برگ بهم مرسد بقدر بلوطی وملون بزردی واندك
سرخی وسیاهی وسفیدی وبسیار خوشبو وجالینوس سردوتر دانسته وجمعی دیگر در
اول گرم ومایل بخشکی بیان نموده اند ومحلل وملطف ومفتح سدهء
خفیفهء دماغی ومقوی دل ودماغ ومسکن صداع که از بخار ومواد حاره باشد وملین
طبع وعرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید وگلاب وملین
طبع ومقوی دل ومعده ومعین باه ومقوی احشاست وچوب وبرگ او در خواص
ومصلح وقدر شربت مثل بید است وروغن بید مشك وشکوفه
بید سرد ومجفف ومسکن درد حار ومانع صعود بخارات وخوردن او مانع غلیان

خون بسیار گرم وبدلش روغن گل وطریق عمل او مثل روغن
بنفشه است وچون با مغز بادم وبنفشه گیرند الطف است وبدل عرق او عرق نیلوفر
است خلاف بری بید مطلق معروفست
خلد بضم خأ وفتح لام به فارسی موش کور ودر اصفهان دار سنبانك وبدیلمی کا
پیش گویند حیوانیست پچشم وبیدم وبیدست وپا واز موش
کوچکتر وسرخ رنگ وریشهء اشجار را میخورد وزمینهای نمناك را پیوسته سوراخ
مکند وگویند چشم او در زیر جلد است واشیا را می بیند و
طیما تاروس گوسد که هر گاه در سوراخ مسکن او پیاز وکند نا بگذراند ببوی آن
بیرون آید وازسموم قتاله وبغایت گرم وبا رطوبت وخون موضع
دنبالهء او جهة خنازیر وبیاض چشم ورفع آثار جلد وجالی دماغ وبا روغن گل جهة
برص وبهق وقوبا وخنازیر وهرچه از بدن بروز کند بیعدیل است
وقاطع رعاف وسیلان خون هر عضوی ومحلل او رام وخون نیز همین آثار دارد وسر
او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهة
ازالهء بدبوئی آن وطلای آن جهة درد سر وبخور او جهة عسر بول وسعوط زهرهء او
با آب بیخ رطبه وقدری زعفران جهة رفع لقوه از مجربات
شمرده اند وتعلیق لب بالای او جهة تب ربع وصرع وبآسانی جهة بیرون آمدن دندان
اطفال وگویند وخوردن دل او اعانت بر اطاعت
روحانیت کند ودفن کردن او در آستانه مانع اثر سحر وانداختن دندان او در میان
جماعتی موجب تفرقهء ایشان وهمچنین در آتش انداختن
بیه او خلر بضم خاو تشدید لام دانه ایست شبیه بگرسنه وگیاه او کمتر از زرعی
وبرگش ریزه وگلش مابین سفیدی وزردی وغلافش شبیه
بغلاف باقلی وسفید وآن پنج قسم است آنچه از غلاف باقلی کوچکتر وپوست
غلیظتر وعریض وبسیار سفید باشد ودانهء او بقدر نخود کوچکی
واو را جلبان ابیض گویند ودویم مضاعف الغلاف وخشن ودانهء او در سفیدی
وکوچکی وتدویر کمتر از اول باشد واو را نبقه نامند و
مذکور شد سیم طویل الغلاف قریب بباقلی وسیاه ورنگ ودانهء او مستدیر وبزرك
ومایل زردیست وبسیار تلخ ودر مصر بسیکه گویند چهارم
دانهء او کوچك دهن او اغبر است وجلبان اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه
است واو را قصاص گویند وهمه اقسام او در آخر دویم خشك
ودر اول سیم سرد وطبیخ او با عسل مدر بول وحیض ومنقی امعأ ومحلل اخلاط
فاسده وملین سینه وجهة سرفه وقصبهء ریه ودرد سینه ورفع فضلات
غلیظه وادار نمودن شیر وضماد او جهة تقویه اعضا ووثی وگلف وبا عسل جهة تحلیل
او رام وبخور او در موضعی موجب جمعیت مورچه است

ومضر اعصاب ومولد سود او نفاخ ومصلحش شراب العسل وقدر شربتش تا ده درهم
است ونوع بری او بغایت غلیظ ومدر شیر است خلال
مکه اسم فارسی بستیاج است خلربری بلغة مصری بسیله نامند خمسه اعضان
بکمونست خمط گوشت بریانست خمال الارض

نوع صغیر خمانست خما فیطوس کما فیطوس است خمنجم نبات تو دریست وبلغة نبطی اسم خبازیست خمالیون ما زریون سیاهی است
خمل سور نجانست خمسه او راق پنجکشت است خمیره بنفشه اسم فارسی بنفشه مربی است خمیر مایه اسم فارسی خمیره است
خمیره به فارسی خمیر ترش وخمیر مایه گویند وآن آرد گندم است که با روغن کنجد وروغن زیتون وشبر وسایر روغنها وماست از هریك
که باشد سرشته گذارند تا ترش شود وبدبو شود وقدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود ومرکب القوی ودر دویم کرم وخشك
وبغایت جالی وملطف وجاذب از عق بدن وبا نمك که زیاده باشد مضج ومفتح دمل ومحلل او رام بارده ومسکن درد او وسی مثقال آبی که در او خمیر مایه
کم ونمك بقدر چهار مثقال حل نموده باشند وبا چهار دانگ طباشیر ومثل طباشیر شکر ویکدانگ زعفران جهة رفع خمار وتشنگی وتب والتهاب مجرب
وچون دو مثقال ونیم سرکه نیز اضافه کنند جهة اسهال صفراوی واحتراقی مفید وغرغره ء محلول او در آب با ربع آن روغن بنفشه جهة ورم حلق وضماد
او با خسا وروغن ونمك جهة تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب وچون یکجر وآب نعناع ویکجز وخردل سائیده ونصف عشر خردل شب وسه چندان
مجموع خمیر مایه اضافه نموده ودر ده مثل همه آب بچوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن او عسل بقوام آورند جهة تقویة هاضمه
بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد ومنقی معده از اخلاط محترقه ورافع ومبهتی است وهر گاه بعد از معاجین باهیه بلافاصله بنوشند بغایت
سریع الاثر است وچون خمیر مایه را کوبیده وبا آب انار شیرین وامثال او بسرشند قائم مقام خمر است واز اسرار مکتوبه است ومضر سینهء
علیل ومصلح او کتیرا وقدر شربت تا هشت مثقالست حمر مراد از ودر شرع یا یخمر العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند ودر عرف از مطلق
او شراب انگوری مراد است که آب انگور صافرا در خم درون بزفت اندوده کرده مدتی در آفتاب وبعد از آن در سایه گذارند وغیر انگور را
نبیند نامند واصناف او بحسب افعال زیاده بر شصت قسم مشود وچون خردل وافعل کنند بدون جوشانیدن خمیر مشود وشیرین مباشد وبار عقران
باعث شده سرور وتقویه جکر ودل میکردد وچون با دانهء انگور باشد قابض مشود وریحان آنستکه خم را بعد از اندودن بزفت ویا بقیر با موم عود
وگشته بخور کنند وبا آب انگور مورد ومصطکی وبه شیرین وسیب بقدری اندازند وبعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند
وآنچه بر او ششماه نگذشته باشد مستطار نامند وبه فارسی دلا گویند وچون آب

انگور را بجوشانند تا ربع وبسوزد ودر خم کنند او را جمهوری
گویند وبیمزهء غلیظ را قهوه نامند واو قاطع باه است وشرابیکه از یك سال تا دو
سال گذشته باشد عتقیق گویند واو در سیم گرم ودر دویم خشك است
وقدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سالست پیوسته او در سیم وتازهء او که
مستطار است در دویم کرم وتر واز ششماه تا یك سال در آخر دویم کرم
ومایل رطوبت است واولی آنست که بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال
نکنند وقویتر ازین اقسام زرد عتیق گویند وضعفترین همه تازهء
سفید است ورقیق او سریع النفوذ ومفتح وغلیظ او دیر هضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا
وشیرین او ثقیل وغذائیه او غالب وترش شیرین او
مفسد هضم ومضر عصب وموزث توحش وقسم قابض خمر حابس طبع وباعث
خشونة سینه ودماغت معده وقوی الخمار وتلخ او جالی ومفتح وبا هضم
ومولد سودا وسرخ خوشبوی او که عبارة از ریحانیست معتدل وبهتر از سایر
ومصدع است وبدبوی او مصدع است وبدبوی او مصدع وموزث امراض مهلکه
ومشمس او که در آفتاب رسانیده باشند وبعد از جوشیدن بسایه نبرده سریع الانحدار
وبا تفریح بسیار ومولد بتهای حاره وامراض حاره و
مطبوخ او که جمهوری باشد قلیل ومستخن وهنضج ومقوی عصب ومصدع است
ومدفون او که خم را در زمین دفن کرده باشند واصلا در آفتاب
نگذاشته باشند غلیظ ودیرهضم ومتعفن ومولد بتهای مزمنه است وشراب کهنهء
صرف موذی اعصاب وموزث سحج است وممزوج باعتدال مصلح
حال بدن وممزوج با آب گشنیز باعث سستی اعضا واستسقا وثقیل ودیر هضم
وخفیف او سریع النفوذ وقدیم او مضر حواس واعصاب وتازه او
نفاخ ودیر هضم وموزث امراض بلغمی وشراب تازهء تیره مولد سنگ مثانه ومستدد
وصاف او مفتح ومدر است وبهترین شراب ما بین یك سال و
دو سال معتدل القوام مایل تنکی وخوشبو است که در رنگ ما بین سرخی وزردی
باشد ودر تلخی وشیرینی متوسط وکام را بهم نیاورد ودر قدر
استعمال او اختلاف بسیار است وتا شصت درهم تجویز کرده اند وجالینوس وشیخ
الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واگذاشته اند ودر
محرور المزاج قدریکه بدرقه طعام شود ورفع تشنگی کند وبحد سرور ونشاط مفرط
نرسد واز قسم سفید رقیق وزرد وسرخ وممزوج باشد ودر معتدل
المزاج ومبرودین بقدر نهایت سرور واز قسم غیر ممزوج باشد ودر قوی الابدان
وصاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد علرب بثقل حواس وخواب
رسد ومراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنگی مفرط وگرسنگی بسیار وبعد
از تعب وحرکات فویه ودرسیری مفرط ودر هوای بسیار

گرم ووسط روزهای تابستان استعمال نمایند وبحد مستی مفرط نرسد مگر در ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح وقوی کردد واکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال ننمائید وبعد از پانزده روز یا یك هفته بیاشامند اولی است وبه دستور شرط است که در مکان استعمال او عطریات ونغمات وآب روا

واسباب سرور وبهجت ومشاكل مرغوبه ورفقای عاقل وفهمیده وصاحبان اخلاق حمیده باشند وخیام مجمل شروط را درین رباعی درج داده است

نظم کرباده خوری تو با خردمندان خور پس با صنم لاله رخ خندان خور بسیار مخور ورو مکن فاش مساز اندك خور وکه گاه خور وپنهان خور

وسبب مستی متغمر شدن حواس است بنجارات پی در پی که قبلر تحلیل اجزای متصاعدهء اولی تصاعد اجزای دیگر شود لهذا ضعیف للدماغ زود

سست میگردد ودر قوی الدماغ چون تحلیل نحارات بیشتر است وبحد کثرت جمعیت نمرسد ویرمست مشود وسبب سرور کثرت روح حیوانی

وقوة دلست که به سبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخا وشجاعت وخوبی ادراك میکردد ودر هر مزاخی خمر محرك غلط غالب وآثار آن خلط است

چه کثیف الخط را باعث ملال وگریه مشود ودر لطیف الخلط سبب خنده وسرور وصاحبان اخلاط حاره را موجب غضب واخلاط باردهء رطبه

را علة سکوت وخوف وچون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار وسن وفصل ومکان ووقت کرده شود جهة حفظ صحت ونیکو کردن فکر ورنگ رخسار

وتقویة فهم وهاضمه ودل ومعده وجکر ونفوذ فرمودن غذا در ماساریقا وفربه کردن بدن وتحلیل فضلات واخراج کثیف او با طلاق و

لطیف او بادرار وعرق واخراج صفرا ببول وعرق ورفع بلغم وسودا وتلیین طبع وجهة تقویه حواس واعضای صلبه ونشاط وفرح ورفع

جوع کلبی وحشت وخیالات ما خوش ومالیخولیا وجنون ونیکو کردن اخلاق ورفع بخل وغضب مؤثر وباعث شجاعت وسخاوتست و

تریاق اکثر سموم ومفتح سدد ومقوی باه ومانع سپری ورافع وتهج بدن ورمد بلغمی است وممزوج قسم سفید او جهة تب دق وترتیب اعضا وتب غشی

وصرف او جهة تب ربع وبلغمی ورفع ضرر هوای وبائی ودر ضمادات جهة تحلیل مواد ونفوذ فرمودن وبدرقه شدن قوه ادویه وخوردن او تا بقدر

ربع رطل با آب سیب وگوشت آب پیجربی جهة غشی وبیهوشی مجربست ومنافع چربی او زیاده از تحدید وهر گاه مراعات مشروط ومقدار نشود

مضرت او بمراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب موت فجاة وخناق وامراض دماغی مثل سکته وصرع وفالج وجنون وسرسام ورعث وامثال

او ودرد چشم وامراض گوش وخیشوم ودهان ودندان وزبان واسهال وموی وورم جگر وسپرز وخفقان وضیق النفس وبطلان باه وا ورام

خطرناك وآکله وجوششها وفساد هضم وضعف قوتهای دماغی وحیوانی وطبیعی وموروث بتهای محرقه ومرکبه وغشیه واستسقائیکه علاج پذیر

نباشد ومولد سنگ ومثانه وکرده وحرقه البول وضعف اعصابست وسایر مضرات او را

حدی نیست از آنجمله که مضرت عاجل وسهل العلاجست
علت خمار است که با تقلب نفس وبرد اطراف وغثیان وتهوع واعراض هولناك
مباشد ومضرتهای آجل بدنیرا اکثر علاجی نمباشد وامراض
عصلانی آن غیر متناهیست از آنجمله تقویه قوای بهیمی است وضعف قوه نفس
ملکیست که امتیازا شرفیت خلق باوست خمان لغة نبطی است
وبیونانی اقطی نامند نباتیست که صغیر وکبیر مباشد کبیرا وشبیه بدرخت شاخهای او
مایل به سفیدی شبیه به نی ومستدیر وبرگش مثل برگ
گروکان واز آن کوچکتر وثقیل الرایحه ودر هر شاخی از سه عدد تا پنجعدد وبر هر
شاخی قبهء وگلش سفید وثمرش شبیه بحبه الخضرا وبنفش مایل بسیاهی
ودر شکل مانند خوشه ودر بوی شبیه بشراب محلل وبسیار مجفف ومستعمل از
وبرگ تازهء ودر التیام جراحات متداولست وخمان صغیر شبیه تکیاه
وساقش مربع وپر کره وبرگش شبیه به برگ بادام مشرف الاطراف واز هر کربی
ثمری ظاهر وثقیل الرایحه وقبه سر او شبیه بخمان کبیر وتخمش مثل؟؟
وبیخش دراز وبسطبرمی انگشتی تیره رنگ وسرخ واز مطلق خمان نوع ضغیر مراد
است ومستعمل بیخ او در دویم خشك وسردی در او غالب وبا
اندك کرمی ورادع ومسهل اخلاط لزجه وبسیار مجفف وباقوه محلله وآب طبیخ
برگ وساق او مسهل بلغم ومرة الصفر او آب افشردهء او ومطبوخ بیخ او
به دستور ومثقال از سائیدهء او جهة شکستکی اعضا واز جا بیرون رفتن استخوان
وافتادن بشدت بغایت مؤثر وطبیخ بیخ او شراب جهة
استسقا وگزیدن فعی ووجع مفاصل ورفع سده وحمول او جهة در درحم وامراض
مقعد ونواصیر ومضمضمه او جهة کرم دندان وسعوط او سه روز رافع
حمرهء چشم وجلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم وانضمام فم او وضماد برگش
جهة نواصیر وبا آرد جو جهة ورم حاز وسوختگی آتش وگزیدن سگ دیوانه
وبا بیه بز جهة نقرس وخوردن ثمر او جهة صلابت رحم وطلای پختهء او جهة سیاه
کردن موی ومنع ریختن او ومضر ریه ومصلح او عسل وشربتش تا دو
درهم است ومؤلف اختیارات بدیعی درخت بل هندی دانسته وفیه مافیه خماهان لغة
فارسی است وخماهن نیز گویند از احجار است ونر
وماده مباشد حدید حینی جنس نر وحجر الحمار قسم مادهء اوست مایل برودت ودر
دویم خشکند ونرا وصلب وتیره رنگ وسیاهی او غالب وچون
بسایند محلول ومحکوك او زرد رنگ وشبیه برنگ زرنیخ مباشد ودر دست کردن
انگشتر او مقوی دل ورافع وحشهء تاریکی مکانها وتیرگی شب و
نگاه کردن او جهة حفظ صحت چشم مؤثر است ومادهء او سردتر از حدید عینی
ورنگ سائیدهء او بسیار سرخ ومایل بسیاهی ویك مثقال ونیم از

سائیدهء او جهة رفع خمار مجرب وباعث تبرید وتفریق مخمور است وهر دو قسم جهة علل صفراوی وموی ورم چشم وتقویه عضو به حدی که
از ریختن مواد متأثر نشود ونشود ودو درهم از سائیده او جهة رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید ومسدد ومصلحش

عسل است خندریلی بلغة نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری وساق وبیخ او باریکتر از آن وگلش زرد ومایل بسرخی وبر شاخهای
او صمغی متکون مشود مثل مصطکی وبقدر باقلی وبسیار چسبنده وقوت او تا یك سال باقیست وصمغ او تا هفت سال ونبات او بغایت مجفف
وخوردن دو مثقال او با شراب وبه دستور ضماد او جهة گزیدن افعی وآب او که با شراب طبخ دهند جهة قطع اسهال وطلای آب برگ او جهة
قلع بواسیر نافع وچون مجموع گیاه را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند وبا آب بورهء ارمنی طلا کنند جهة بهق مؤثر وصمغ او در سیم گرم وخشك و
مفتح سدد ومفتت حصاة ومحلل ریاح وجهة الزاق شعر منقلب چشم وبردن گوشت زیاد جراحات وفرزجهء او با مر صاف که لته را با وآلوده
باشند وبقدر زیتونی حمول نمایند جهة گشودن حیض واسقاط جنین بغایت مؤثر واکتحال او جهة سبل وبیخ او جهة گزیدن عقرب نافع ومورث
سحج وقرحه ومصلح او نشاسته وقدر شربتش تا یکدانگ است خندروس به فارسی ذرة مکه گویند وحنطهء رومیه نامند ودر تنکابن گندم مکه خوانند
نباش شبیه به نی وثمرش در برکها پیچیده وشبیه بخیاری ودانهای اومتصل بهم وزرد وسرخ وسفید مباشد مایل بحرارت ودر دویم خشك ومحلل بلغم
وخون جامد وقابض طبع وثقیل ونفاخ وغذائیه او غالب وضماد پختهء او در سرکه جهة جرب متقرح وتشقق وتقشر ناخن وطلای مصنوع او جهة
نواصیر چشم وگزیدن جانوران وحقنه طبیخ او جهة قرحهء امعا که با حرارت باشد وتغذیهء به آن جهة سل واسهال نافع وبدلش ذرة است خنثی
بتشدید نون بلغة سریانی گیاهیست شبیه با سراش که به فارسی سریش نامند وظاهرا نوعی از آن باشد برگش شبیه بکراث واز آن لطیفتر وساقش قریب
بزرعی ونرم وبر سر او گل سفیدی شبیه به بلوط وبیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد واز آن بزرگتر وتخم او در قبهء مثل تخم پیاز در آخر دویم گرم وخشك
وقوتش تا ده سال باقیست مسخن وتند وباقوهء مجفف ومحلله وملطف وجابر کسور ومقوی باه ومحلل ریاح واو رام انیشین ومفتت حصاة ورافع قروح
باطنی ویك درهم او مدر بول وحیض وودرهم جهة درد پهلو وسرفه وسستی عضل نافع ۲ وبا شراب جهة گزید عقرب وخوردن تازهء ساق او جهة یرقان خصوصا
چون با سرکه وروغن زیتون پخته باشند وآب او را با سفیداب وتخم مرغ جهة سوختگی آتش وبا کو کرد جهة قو با وبا آرد ترمس جهة خارش بدن وبیخ او
در افعال قویتر وسه درهم او جهة گزیدن هوام وضماد مطبوخ او با درد شراب جهة قروح خبیثه وورم پستان وخصیه وجراحات چرك دارد ودمل
وطلای او جهة قوبا وداء الثعلب وبا عسل جهة استسقا وبهق سفید وسوختهء او با

روغنها جهة رويائيدن موى واكتحال او جهة بياض چشم ومطبوخ است
بيخ او با شراب ومرو زعفران جهة رطوبات چشم وسلاق وسوزش پلك وقطور آب بيخ او بتنهائى وبا كندر وعسل وشراب ومرجهة چرك گوش
وچكانيدن مطبوخ او در روغن زيتون در گوش مخالف دردناك جهة تسكين الم گوش عليل مؤثر وشقاقيكه از سرما بهم رسيده باشد وسوختگى آتش
وثقل سامعه وطلاى او با سركه كه بر انگشت ابهام طرف مواف دندان دردناك بالخاصيه مسكن درد اوست ومضر كليه ومصلح او مصطكى وشربتش
تا سه درهم وبدلش در باه شقاقل ودر سموم اسقيل است خنفساء به فارسى جعل پردار نامند وبى پردار نامند وبى پرو بزرك برى وكوچك اهلى مباشد وپردار قويتر مباشد گرم وخشك ومحلل وتند وآب منقوع او بقدر يكشب مسهل قوى اخلاط معدى وكبدى ومعائى وجهة استسقاء مجرب دانستهاند وبستن
شكافته او بر موضع عقرب گزيده رافع سميت او ست وضماد او رافع قروح ساق وروغن زيتون كه در او جوشانيده باشند جهة تسكين درد گوش
سريع الاثر است ومحلل خناق وبواسير وكوبيدهء او با آب جهة قطع ثاليل واكتحال رطوبت او كه از قطع دنبالهء او ظاهر شود جهة تقويه بصر ورفع
عشاوة نافع وگذاشتن سرهاى جعل در موضعى باعث جمعيت كبوتران وگويند حبس كردن هفت عدد او در زير طاس سرخ مس موجب باريدن
باران وظهور برودت هواست وچون در جوف نى گذاشته بر ران زن ببندند رافع عسر ولادت است وبولس گويد جرم مسحوق جعلى كه در شور
ختبازى بهم رسد جهة درد چشم مجربست خنديقون شرابيست كه از خمر وادويه ترتيب دهند واز مخترعات حكماى فرس است وقوتش تا
هفت سال باقيست در دويم گرم ودر آخر او خشك ومولد خون صالح ومقوى هاضمه ومتفح سده جگر وسپرز وجهة تب ربع وتسمين بدن وامراض
مزمنه نافع وقدر شربتش يك مثقال است وبهترين نسخهائيكه در منهاج وغيره مذكور است كه زنجبيل قرنفل هيل مكدد ومثقال ونيم زعفران
فلفل سياه ومشك دار چينى عود قسط شيرين مصطكى مكد يك مثقال ودانگى انيسون نانخواه حب الغار مكد چهار مثقال حجر ارمنى لاجورد مكد نيم مثقال زعفران
ومشك ولاجورد را در كلاب وآب به شيرين كه از هريك چهل وپنج مثقال باشد حل كنند وادويهء ديگر را كوبيده ودر لتهء بسته در هزار وسيصد وپنجاه
مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف كرده با كلاب وآب ميوها بياميزند ونهصد وپنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمى گذاشته
شراب جوشانيدهء مذكور را با آبها چند جوش نرمى داده استعمال نمايند وهر گاه

تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن در آن
حل کنند خنزیر به فارسی خوك گویند از ارسطو منقوال است که اکثر او را در
استخوان مغز نمباشد وبعضی زهره ندارند وگوشت او در اول دویم
گرم ودر سیم تر وشیرین ودر طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد وقبلز ظهور
اسلام جمعی گوشت مقتولانرا بجای گوشت خوك میفروختند

واو موافق ترین لحوم است بمزاج انسان وهمهء او بعد از انهضام جز وبدن مشود ومفتح سدد ومسمن واکل او مورث حرص شدید وفساد
عقل وزایل شدن مروت وغیر تست وقدمای مجرب بیان نموده اند وسبب صداع مزمن وداء الفیل ومفاصل ومفسد معده ومصلحش خمر وکعب سوخته
او بقدر دو مثقال با شراب جهة گزیدن هوام وطلا کردن او با عنسل جهة برص مجرب دانستهاند ویك مثقال از وکه در احراق بحد مفیدی رسیده باشد
جهة تحلیل نفخ امعأ ومغص قدیم وبول وخوك وحشی جهة سنگ مثانه ودر سایر افعال مثل بول گاونر است وسرکین خشك او با آب وشراب جهة نفث
الدم سینه ورفع درد پهلو وبا سرکه جهة وهن عضل وبا روغن گل جهة التواء عصب وزهرهء او جهة قروح وقطع بواسیر وبا عسل وفلفل جهة
رویانیدن موی سرا قرع وحقنه کردن با بیه او جهة سحج امعأ وضماد او جهة درد رحم ومقعد وسوختگی آتش وسرما وبرف وبیه کهنهء او که مدتی بر او
گذشته باشد ملین ومسخن ومغسول او با شراب جهة او رام حاره وشوصه نافع واز جالینوس منقولست که بیه بی نمك او با مومیائی رفع گری؟؟
مکند واگر چه مادر زاد باشد وخون او در جمیع افعال مثل خون انسان وطلای او جهة ورم پستان وشیر منعقد او وتحلیل او رام بالخاصیة مفیدست
واز مهر یارس منقولست که در استخوان سوختهء او رفع بواسیر مکند وآشامیدن سم سوختهء او قاطع سلس البولست وموی سوختهء
او که بازفت احراق یافته باشد با روغن گل جهة بتخفیف قروح مرفوع العلاج است
خیزیر البحر دلفین است خندریس خمر است
خنف سد ابست خنك اسم فارسی لسان الحمل است خنی بکسر نون اسم فارسی حناست خنیس بلغة دیلمی حشیشه العلق است خولنجان
بیخی است سرخ تیره وپرکرده وتند طعم ولذیذ وبا اندك عطریت واز هند ورم خیزد وگویند از اسبان باز وسواحل دریا بر میدارند ونبات او مغلوم
نیست ومؤلف تذکره گوید نبات او بقدر زرعی وبرگش مثل برگ قرفه وگلش ذهبی است وغلیظ پر کره را خولنجان قصبی نامند وبی کره ورا که باریك
وصلب است عقاربی وقسم اخیر بهتر است وقوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دویم گرم وخشك ومقوی معده واحشا وهاضمه وباه وماسك
بول وبغایت کاسر ریاح وجهة قولنج وآروغ ترش وبرودة ودرد کمرو تقویه اعضای باطنی ورفع بدبوئی دهان وخنازیر وسرطان ودر دهان بارده
بلغمی نافع ونگاهداشتن اندك زمانی در دهان موجب شده نعوظ ویك درهم سائیدهء آن بایك او قیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند در تحریك ماه مجربست
ومضر دل وحجاب سینه ومصدع محرورین ومصلحش صندل وطباشیر وگوشت آب

مرغ فربه وانیسون وحابس بول او ومصلحش کتیرا وقدر شربتش
تا یك مثقال ونیم وبدلش دارچینی وکبابه است خوخ به فارسی شفتالو نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند وغیر آن را کاردی وبهتری
او هلو است در اول سرد ودر دویم تر وملین ومسکن تشنگی وغلیان خون وصفرا ونجارات حارهء یا بسه وجهة بتهای صفرا وی خالص ودموی
ورفع بدبوئی دهان وخشکی دماغ ومرطب مزاج سود اوی که از احتراق اخلاط باشد ودر امزجهء حاره معین باه ومشتهی طعام وآب نیم رطل راشب
گذاشته تا صاف شده باشد وبا شکر وترنجبین وامثال او مسهل صفرا وجهة رفع اخلاط سوخته نافع ومضر مرطوبین واعصاب وسریع الثعفن ومورث
بتهای مزمنه اگر چه بعد از یکماه ودوماه باشد ومصلحش او عسل ومربای زنجبیل وقسم کاردی او غلیظ تر ودیر هضم وباقوهء قابضه ونفاخ ومورث قولنج
وبه دستور خام وتلخ او همین آثار دارد وخشك کردهء او قابض وبغایت دیر هضم وبعد از هضم کثیر الغذاء ومانع سیلان فضول بمعده ودواوقیه آب
برگ شفتالو وشکوفهء او با شکر جهة کشتن کرم معده وحب القرع بسیار مؤثر وطلای او بر ناف رافع کرم شکم وبربدن طلا نمودن تازه وخشك
او جهة رفع بدبوئی نوره وضماد شکوفه او با آب کرنب جهة قطع تالیل نافع وابن رضوان تصریح نموده که یکدانك شکوفهء او اسقاط جنین زنده میکند
وروغن دانهء او جهة درد گوش وکری وتفتیح سدهء او ودر بواسیر وخائیدن مغزا وجهة رفع کندی دندان ویك درهم ازاستخوان دانهء او جهة اسهال
مجرب خوص اسم عربی برگ درخت خرماست وبرگ درخت مقل ونارجیل وامثال او را که دراز وباریك باشد شامل است خولان بلغهء
مصر اسم حضض هندیست خواتم الملك طین مختوم است خوخ اقرع شفتالوی کاردی است وگویند اسم سازج هندیست خوصی
بردیست خویع به عربی نوعی از حرشف است خون سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است خوك اسم فارسی خنزیر است خو کره
بلغة اصفهان زبز بست خوب کلا اسم هندی خبه است خیار شنبر معرب از خیار چنیر فارسی وبهندی بکیر نامند ثمر درختیست
بقدر درخت کردکان وبرگش کوچك واطراف برگ تند وگلش زرد وبقدر یا سمنی ومایل به سفیدی وثمرش دراز وباریك قریب بزرعی ودر
جوف آن پردهای خشی وبر آن رطوبت سیاه ویردهای او را فلوس ورطوبة او را عسل خیار شنبر نامند ومستعمل عسل اوست وشیرین بدمزه میباشد
در اول کرم وتر ومحلل وملین وبا ادویه مناسبهء هر خلطی مسهل آن ومسکن حده خون ومنقی عصب وملین سینه وموافق زنان حامله ومسهل برفق و

بطئ العمل وجهة تحليل او رام ظاهری وباطنی نافع وبا تمرهندی مسهل صفرای سوخته وبا تربد مسهل بلغم وبا بسفایح وآب کاسنی وآب برگ بید وآب شاهتره مسهل سود او جهة تقیح سدهء جگر ودرد آن ویرقان وبتهای حاره ورفع سدهء امعأ وزحیر ومغص مفید وغرغرهء او با آب گشنیز رادع خناق

صعب ومحلل او وبا آب انجیر وشیر مفجر ومحلل او در انتهأ وطلای او جهة درد مفاصل ونقرس وتلیین صلابات نافع ومضر مغتی ومصلح او مصطکی
وانیسون ومورث بیخش به سبب چسبیدن او بامعأ ومصلح او روغن بادام وقدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال وبدلش سه وزن او مویز پی دانه
ونیموزن او ترنجبین است وجوشانیدن عسل او باعث رفع قوة او وشدة التراق وبرودة مشود واستعمال تازهء او که یك سال نگذشته باشد
مورث بول الدم است ودانهء او از پنجعدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقیی وخوبیست وخوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران وشکر وکلاب
جهة عسر ولادت واخراج مشیمه مجرب دانستهاند خیری اسم یونانی گل شب بوی فارسیست چه بوی او در شب بیشتر ظاهر مشود ودر عراق
عرب منشور نامند واز جملهء گلهای خوشبو است سفید وزرد وسرخ وبنفش مباشد واز مطلق او مراد قسم زرد است ومراد از بری او قسم سرخ
واو غیر خزامی است چنانکه گذشت ومجموع او درد دویم گرم وخشك ومحلل ومدر وجالی وملطف وجذاب از عمق بدن ومسکن فواق وسه درهم
از آب او وبه دستور از سائیده او مدر خیض ومخرج جنین مرده ومشیمه ومفسد جنین زنده وتخم وبیخ وجلوس در طبیخ او وحموال او همین اثر دارد
واکتحال او جهة بیاض چشم وطلای بیخ او با سرکه جهة صلابت سپرز وچون داخل مراهم کنند جهة ورم صلب مفاصل ورحم وگشودن حیض وبا موم
روغن جهة شقاق مقعد وانگشتان وبوئیدن از محلل فضول دماغ ورياح غليظه وضماد مطبوخ بیخ او جهة درد دندان بار ونافع ومصدع ومصلحش
روغن گلسرخ وسرکه است وروغن او که بطریق روغن گل گیرند کرم وبغایت محلل وشربا وحمولا مدرحیض ومخرج جنین وطلای او جهة ورم
رحم ومفاصل وتقویه موی وبا عاقر قرحا وتخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهة تقویه باه وسعوط آن مفتح سدهء دماغی وقدر شربتش تا چهار درهم است
خیری ختائی نوع سیاه خیریست وبا عتدال اقربست ودر مداوا اکثر مستعملست
خیزران به فارسی خزران نامند وآن نباتیست شبیه
بریسمان بطبری انگشتی وبسیار نرم وبی برگ وبیثمر واز آن کرسی وظروف میسازند در دویم گرم وخشك وآشامیدن سائیدهء او جهة قطع برف
الدم وطلای او رادع ومحلل اورام است وچون در میان جامع گذارند ارضه ضرر نمیرساند خیزران بلدی اسم مورد بریست خیل فرس است
خیط بکسر خامغامه است خیری بری قسم سرخ خیریست وگویند خزامی نوع بری اوست خیروع خبازیست خیر بو اقاقله صغاراست
خینفوع حب القطن است خپار اسم فارسی قثد است خیارزه اسم فارسی قثا است

خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار
دشتی اسم قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است حرف الدال دار صینیی به فارسی دارچینی وبیونانی افتیمو و بسریانی
مرسلون نامند پوست شاخ درخت هندیست شبیه بدرخت انار وبرگش مثل برگ کردکان واز آن باریکتر وبیکل وبیخم وبهترین او مطبر و
خوشبو تند مایل بتیرکی است که با قبض وشیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دویم گرم وخشك وقوتش تا پانزده سال باقیست وبغایت لطیف
ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومحلل ریاح ومواد بارده ومتفح وملین ومنضج ومفرح ومصلح عفونة اخلاط وسموم حیوانی ونباتی ومعدنی وحافظه
قوتهای نفسانی وحیوانی وطبیعی وجالی باصره وجهة نزلات وسرفهء رطوبی وسوء القنیه واستسقاء ووحشهء وخفقان ووسواس وجنون
تقویه هاضمهء اعضأ رئیسه وسده جگر وسپرز دفوهات عروق ودرد کرده وعسر بول وبدبوئی دهان وتقویه باه وبتخفیف رطوبات دماغی و
تصفیهء صوت که از بلغم غلیظ باشد ورفع رطوبات لزجهء قصیهء ریه وخنجره واقسام فتق وعفونة زخمها وامراض باردهء دماغی وعصبانی
ومطبوخ او با مصطکی جهة فواق مجرب واکتحال او جهة قوهء باصره ورسانیدن اثر ادویه بطقات چشم وطلای ممضوغ او بر حشفه جهة التذاذ جماع
وضماد او جهة جوشش لبنیه وکلف ورفع لرز بتهای بغمی وسود اوی وجهة رعشه بغایت مفید ومضعف بواسیر ومسکن او وطلای او بر ملك
چشم جهة اختلاج آن نافع ومصدع محرورین ومضر مثانه ومصلح او کتیرا واسارون وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال وبدلش در تحلیل
وتلطیف وتقویه اعضا مثل وزن او ابهل وکبابه ودر اصلاح ادویه سلیخهخ ودرباه خولنجاست وروغن او که هر سیصد مثقال روغن زیتون
یا روغن کنجد با پنجاه مثقال دارچینی کوفتهء اقلا یك هفته گذاشته ومکرر برهم زده صاف نموده باشد ودر جمیع افعال مثل او وجهة رعشه وفالج وکزیدن
عقرب ورتیلا ورفع قشعریرهء بتهای دایرهء نافع وقدر شربتش تا دو مثقال است وعرق دار چینی سریع الاثرتر از جرم اوست وجهة یرقان ورياح
رحم ومقعد وفطور او جهة کرانی سامعه بسیار مؤثر است دار شیشعان اسم فارسیست وقندول وعمود البرق نامند چه هر گاه برق وقوس
قزح باو رسد خوشبو تر از عود هندی مشود ومراد از وپوست سطبر مایل بسرخی وسرخ خوشبو وآنشاخهای درختی است خاردار وکوتاه
وگلش زرد وخوشبو وتند وقسم سفید او بی بو وضعیف است در دویم گرم وخشك وباقوهء بارده وقابضه وتند طعم وبا تلخی وقوتش ساقط نمشود

ومحلل نفخ ومجفف رطوبات غليظه ومقوى مثانه واعصاب ومعين اخراج جنين
ومقوى ومفتح سدد ومقوى جميع اعضا ومسقط بواسير ومانع
نزلات ورافع دردسر بارد ودرد سينه وبا دار چينى جهة سعال رطوبى وشراب آب
مطبوخ يك درهم او با شكر رافع درد معدهء باردهء مأيوس العلاج

ومجربست وطلای او جهة قروح متعفنه وخبیثه وساعیه وقلاع ومضمضهء طبیخ او جهة حفظ صحت دندان وبا شراب جهة قروح خبیثه دهان
وسنون او جهة تعفن لثه بسیار مؤثر وبالخاصیه جهة قروح عجاز که ما بین خصیه ومقعد است نافع وگذاشتن او با فتیله در بینی جهة بدبوئی
دهان وبواسیر الانف وخوردن طبیخ او قابض طبع وقاطع نزف الدم ونفث آن ورافع سستی اعصاب وتعفن اخلاط وتعفن اخلاط وقدر
شربتش تا دو درهم ومضر سپرز ومصلح او دو قو ومصطکی وبدلش بوزنش اسارون ودو ثلث او زر راوند مد حرج ونصف او در ذبح است
وامین الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر ومجربست واز خواص اوست که چون شاخ او را با کند رنجور نموده در لثه بسته ودر
شب چهار دهم ماه قمری در تحت جامهء خواب گذارند در خواب شخصیرا مپند که از حابست او جواب گوید وروغن شکوفهء او که نور القندول باشد
بطریق روغن گل یا بنفشه بادام که بجای بادم کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو ودر آخر دوم گرم وخشك وخوردن نیم وقیهء او با شراب
زردك بامیه مقوی فم معده وحقنهء او با ادویه ء حابسه جهة اسهال رطوبی وطلای او جهة نقرص وفالج وامراض دماغی وعصبانی با بارده وتقویه باه ونعوظ
ودر تحلیل ورم صلب وتفتیح شده دماغی وشقیقه وتحلیل ریاح وتقویه پردهای دماغی نافعست دازی بلغة فارسی قسمی از میوفاریقون است ومراد
از مطلق او دازی فارسیست واو دانه ایست مثل جو درازتر وباریکتر از آن وطمعش تلخ وتیره رنگ واز جبال فارس خیزد ونبات او زیاده از
شبری وسرخست ودر اول گرم ودر دویم خشك وقوتش تا چهار سال باقیست وبا قوهء تریاقیه وقابضه ومسکن وعین وصلابات وجهة درد مقعد و
استرخای او وبواسیر واسهال ورفع سموم وتفتیح شده وتلحیل ریاح ودر درحم ولعوق او با عسل جهة رفع کرم معده وسیلان آب دهان وجلوس
در طبیخ او جهة خروج مقعد ومحلل او وبروز رحم وبا روغن زیتون جهة بواسیر نافع ومورث شده ودوار واکثار او کشنده ومصلحش خمیره بنفشه و
مضر مثانه ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش نصف او بادام ودو ثلث او ابهل است دازی سومی قسمی از میو فاریقون است
ونار قیصر عباره از دست دار فلفل به فارسی فلفل دراز گویند وآن بار درختیست مثل درخت توت وثمرش مثل لوبیا ودر غلاف او دار فلفل مباشد
وبعضی گویند شکوفهء درخت فلفل است وقوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دویم گرم وخشك ومسخن احشا ومحلل مواد بارده ومفتح سدهء جگر وهاضم طعام ومحرك باه ومدر بول وحیض ومسقط جنین وجهة خوشبو کردن دهان ورحم

رفع قی وتقویه معده وتحلیل ریاح وگزیدن عقرب ورتیلا نافع
واکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشدن جهة شبکوری وظلمت بصر
مفید وقدر شربتش تا یك مثقال ومصدع ومصلح او صمغ عربی وصندل
وگلاب وبدلش فلفل سفید است وگویند بوزن او زنجبیل وزرنباد است بالسویه دانج
ابروج در اصفهان انچکك نامند دانه امرود وجنگلی است
ومایل بمثلثی وسیاه ومغزش سفید وشیرین وبرشتهء او را مثقل منمایند دراول گرم
ودر رطوبة معتدل وبرشتهء او مایل بخشکی ومبهتی ومدر بول
ومسمن بدن وغذائیة در او غالب وموافق سینه وحنجره واعصاب متشنجه واکثار او
مفسد معده ومصلحش شیرینیها است دانگ امین الدوله
گوید تخمیست شبیه بتو دری سرخ واز آن ریزه تر وگیاه او بقدر شبری ودر
کوههای طبرستان ونواحی او یافت مشود وگرم وتر وجهة علل
بلغمی وسوداوی نافع وچون پنجاه درهم او را تا صد درهم باد وچندان آرد گندم
وقدری روغن نانها ترتیب دادهء تناول نمایند در تسمین بدن
بیعدیلیست وفرزجهء او در اعانت حمل مجرب ومخرج جنین است وانج البر حب
بلسن حبیست دارمك ودار ما نوع سفید اشموسات
دار رومی سولانست دار برنیان بقم است دابوقه بطیخ هندیست داریکه بلغة شامی
بسباسه است وگویند طالیفرم است
درواش اسم دیلمی غنم است دارحج بلغة دیلم اسم ایده امیر است داردان بیونانی آزاد
درخت است دارفیل اسم فارسی قرصعنه است
دار تو اسم فارسی طرطیر است دانهء مویز اسم فارسی عجم الزبیب است دار اشکنه
اسم فارسی سلیمانی است دارکو اسم سودانیا است
داك اسم هندی عنب است دانیا اسم هندی کزبره است دار جماز بلغة تنکابن تنکابن
بسفایح است دارو اسم ترکی جاورس است دام عنکبوت
ابر کاکتابست دانقوز اسم ترکی خنزیر است دار هله اسم هندی عروق الصباخین
است داك کا او تاپانی اسم هندی مثلث است
دبق به فارسی مویزك عسل وکشمش کاولیان نامند وآن دانه ایست از نخود کوچکتر
وسبز مایل بسیاه ودر جوف او رطوبة چسبنده دون های او بقدر
خشخاش وگیاه او از درخت امرو وغیر آن متکون مشود وچندین شاخ ازبك مکان
میروید وبرگش شبیه به برگ مورد ولطیف وسبز کمرنگ
در آخر دویم گرم ودر اول آن خشك وبارطوبه فضلیه وجاذب از عمق بدن وملطف
ومحلل سریع الاثر رطوبات رقیقه وغلیظه وچون در آب گرم
خیسانیده وپوست وتخم او را از عسل او افشرده صاف او را با مغز کردکان وبه
دستور با مغز دانهء بید انجیر سرشته بنوشند جهة ثقیهء سود او بلغم

وتفتيح سدد وعرق النساء وامراض بارده نافع وطلای او منضج ومفتجر وجمع كننده مواد او رام ومسكن دردهای بارده وباز زرنج وزفت جهة
قلع ناخن وبار اتيانج وموم جهة نضج وملسا وبا كندر جهة قوح خبيثه وبا آهك وعسل جهة رويانيدن ناخن وجوشانيده او در آب آهك جهت

تحلیل او رام سپرزو با حنا جهة سعفه وابریه وبا روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار مؤثر وبالخاصیة مضر دل او مصلح او با درنجبویه وقدر شربتش
تا یك مثقال وزیادهء او مورث مغص ودوارد وثقل اعضأست وبدلش ودر تحلیل نصف او ابهل وچهار دانگ او بادام ودر سایر افعال نیم وزنش
عاقر قرحا وچون دبق را با عسل ودوشاب وسپستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب دهند وبر روی اشجار کذار طیوریکه بر آن نشیند پای بست کردد
وصید شوند وچون با قرمز بیا میزند باعث شده رنگ او شود ودر سایر رنگها هم بسیار وخیل است وبیدار بلغة نبطی گیاهیست که از
هند خیزد ساقش زرعی نقدر وخشبی واساقل شاخهای او خاردار وبرگش بسیار سبز وریزه وثمرش بی گل شبیه بثمر گیاه پنبه ودر جوف او تخم مدور تیره
رنگ ودر طعم وبو با شدی واندك تلخی واطعمه را خوش طعم مسازد ودر دویم گرم ودر سیم خشك وقابض ومعطش ومحرق ومقوی معده وبا شیر
محرك باه وجهة فالج ولقوه ونقرس وامراض بارده شربا وضماد او جهة استرخای مقعد وسنگ مثانه شربا نافع ومضر محرورین ومصلحش بقول
بارده وقدر شربتش از تخم وبرگ او تا سه درهم است وبس به فارسی دوشاب گویند وشامل دوشاب انگوری وخرمائی است ومراد از
مطلق او شیرهء خرما ورطب است که طنج یافته باشد وغیر مطبوخ را سیلان نامند ودوشاب انگوری مسبمی بمفتیح است وخرمائی در دویم گرم ودر اول
خشك وملین طبع وکثیر الغدأ وموافق بار والمزاج وبلغمی وجهة سرفه وفالج ودرد مفاصل وطلای او بتنهائی وبا قسط ونمك جهة گلف وبا شو نیز جهة جمود اعضا
از سرما نافع ومولد سوداو محرق آن ومصلحش سرکه وبادام وخشخاش وترشیهاست ودوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او بربع رسد وبا گل دوشاب
جوشیده باشد وشیرین گشته موسوم بدو شابست وهر گاه بیکل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ ورب العنب وبا اندك ترشی مباشد ومذکور خواهد
شد ودوشاب انگوری در آخر اول تر ودر دویم گرم ومولد خون صالح ومسمن ومفتح ومداومت او با شیر تازه واندك باوام جهة هزال مفرط وخفقان
وضعف احشأ عجیب الاثر وبا اندك سرکه جهجة یرقان وسپرز نافع وبا اندك زعفران جهة رفع هم وغم وغضب شدید وبا سداب جهة صرع مجرب
دانستهاند وبا افتیمون جهة وحشت وجنون وبا مغر قرطم جهة رفع شری در همان روز وبا انجیر وحلبه جهة سعال مزمن ودرد سینه وبا ماء الشعیر
جهة تفتیت حصاه ومدر بول وشیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب وقدری برگ ریحان واندکی حرمل در جمیع افعال قائم مقام خمر است
سوای اسکار وضماد مطبوخ او با خطمی جهة تحلیل او رام وگشودن دمل نافع وقدر

شربتش از ده مثقال تا بیست مثقال است واکثار او محرق خون و
مصدع ومصلحش تخم ریحان وخشخاش است دب به فارسی خرس وبترکی ایو
نامند از سایر حیوانات محیل تر وشدید القوه وکثیر الخوف
ودر دوم گرم ودر سیم رطب ومسن او یا بس المزاج وجوان او شدید اللزوجة است
ولهذا بچهء او را اولا صورتی معلوم نیست چون مکرر بلید
صورة او از لزوجات بیرون آمده ظاهر میگردد وحافظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورة
متولد مشود واین محض اشتباه است زهرهء
مفتح قوی وآشامیدن یکدانك او با سکنجبین وعسل وفلفل جهة درد جگر بارد
واستسقای لحمی وزقی ومصروع ونیم مثقال او جهة قولنج دواب
بغایت نافع وطلای او تا پنجمرتبه با عسل وفلفل جهة قروح آکله وخزاز ورویانیدن
موی مجرب واکتحال او با عسل وآب رازیانه جهة قوة باصره ورفع
بیاض ورویانیدن مژه وپنیر مایهءاو جهة فربه کردن بدن مؤثر وخون او بقدر یك مثقال
جهة صرع بلغمی وطلا کردن او که کرم باشد جهة نضج دمل سریع
الاثر واکتحال او بعد از کندن موی زیاد چشم مانع روئیدن او وبه دستور مانع رستن
موی اعضاست وبیه او در سیم گرم وخشك وضماد او
جهة درد مفاصل مزمنه وبرص وداء الثعلب وسرفهء بارد وبیرون رفتن وشکستگی
استخوان وکوفتگی اعضا ونرم کردن اعصاب واعضای متحجر
نافع وچون انار را بتمامه دانه خالی کرده بیه او را با مثل او روغن زیتون در آن
گذاشته بآتش نرم کنند جهة رویانیدن موی ابرو وداء الثعلب
وبواسیر ونواصیر وسعفه ومالیدن موی او بر بدن اطفال در حین ولادت جهة عدم
ضرر او از مضرتهای خارجی مؤثر وپوست او بسیار
خشك وجلوس بر آن جهة فالج ونقرس مرطوبین وصاحب بواسیر وقشعریره وتعلیق
چشم راست او باعث گریختن وحوش وتعلیق هر دو چشم
که در لثه بسته باشند بر کردن صاحب تب ربع رافع آنعلت وتعلیق انیاب او بر بازوی
وچپ مانع سحر وبخور موی او جهة گریزانیدن هوام مؤثر
وچون خصیهء او را شکافته ماز وسماق باشیده وخشك کنند جهة رفع اسهال بغایت
نافع است وسرگین او محلل خناق واو رام وخوردن او جهة رفع
مغص مفید است وباء بسکون همزه جراد است ودباب بتشدید باء اول سوسنبر است
وبا سی بلغة عراق شفتین بریست
دبا بتشدید با نوعی از قرع است که به فارسی کدوی رومی نامند دجاج به فارسی
مرغ خانگی نامند وخروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر وبیوست
در اوغالب وخروس بچه اعدل ومایل برطوبه ومرغ جوان فربه در آخر اول گرم ودر
رطوبت معتدل ومرغ بچه ارطب از وبرطوبة فضلیه وقول به برودت

خروس بچه خلاف قیاس وتجربه است چه گل لحوم غیر مائی حارند ومهرای او کثیر الغذا ولطیفتر واز اکثر طیور ومولد خون صالح وغیر مهرا بخلاف
اوست وگوشت آب خروس سالدار محلل وملین طبع ومخرج سودا وجهة قولنج بسیار مفید است وچون شکم او را با نمك وقرطم پر کرده

بسیار بجوشانند وبعد از یکشب مرق او را بنوشند جهة تبهای مزمن ودوری وربو ومفاصل ونفخ معده وسوه القنیه وقولنج نافع
وخروس جوان زیاد کننده وصاف کننده منی است وخروس بچه جهة ناقهین وامراض حاره ومزع بچه ومرغ جوان قویتر وجهة تسمین بدن وتصفیه
رنگ رخسار وهزال وزیاد کنندهء جوهر دماغ وفهم ورفع خیالات فاسده وپخته او با روغن تازه جهة سرفهء یابس ومداومت مرق وگوشت
او تا یك هفته با نان میده جهة رفع زرده رخسار که سبب معلوم نباشد مجرب وکباب او جهة رفع خواهش گل وامثال او وموافق معدهء رطبه
وجگر وبیه او جهة نرم کردن صلابات ومواد سوداوی وطلای نیم کرم او بر سر جهة مالیخولیا عجیب النفع وجهة شقاق سعقه وجمیع امراض
یابسه وبیه معلوف بقرطم جهة ابتدای جذام وسرگین او جالی وتند وخوردن او با شراب وبا سرکه جهة قولنج ورفع سمیت قطر بقدر یك مثقال
مفید وطلای او جهة بهق وبرص وامثال او وبا سرکه ضماد او جهة سگ دیوانه گزیده مفید وجگر او کثیر الغذأ ومسمن ودیر هضم وخوردن مغز
سراو را بدون پختن جهة گزیدن هوام ونفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانستهاند وپختهء او جهة تقویه دماغ وقوهء مفکره وپردهء چینه
دان او که خشك باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجرباست وآشامیدن خصیهء خشك او با زردهء تخم نیمبرشت جهة تقویه باه بسیار مؤثر
وبه دستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت زهار وکنج ران مقوی نعوظ وخون خروس ومرغ را آشامیدن وخشك کردهء او را سعوط نمودن
جهة قطع رعاف مجربست وچکانیدن خون بال نا رسیدهء او رافع امراض چشم وآزموده است وچون شکم مرغرا شکافته آنچنان زنده بوده
بر موضع گزیدهء هوام به بندند جهة جذب سمیت او وبر سایر مواد جهة جذب او بظاهر جلد ورافع بیهوشی سرسام است وبتنا ولنمودن و
مرغ با شیر وکشك وماست وپنیر مورث قولنج ومداومت او باعث نقرس ومصلحش ادویهء حاره وشراب در مطبوخ آب انگور است در
مبرودین ودر محرورین سکنجبین واستخوان سوختهء نوع مرغ سیاه با مثل او چوب تاك که با هم سوزانیده باشند با بر موم سرشته حمول کنند
اعادهء بکارت کند واز اسرار شمرده اند وخوردن سنگ متولد در جوف او مفتت حصاة واستخوان بال راست خروس را با خود داشتن
موجب قبول ودرداست داشتن موجب ظفر بر خصم است دج به فارسی کبك دری نامند ودر تنکابن کوه کرك از طاوس بزرکتر وخاکستری
ومخطوط بخطوط سفید بسیار ریزه ودر کوهای بسیار بلند مباشد کرم مایل اعتدال

ولطیف ودر افعال از کبك قویتر وبخورد او با لخاصیة
جهة رفع طاعون ودباء مؤثر ونگاهداشتن پر او با خود باعث یمن وبرکت است دجر
اسم نبطی لوبیاست دجوبانا اسم سریانی غرابست
دح بحأمهلمه کزبرة الحمام است دحیا زعفرانست دخن بحانی معجمه به فارسی
ارزن نامند واو قسمی از جاورس است واز آن بزرکتر
ودرطبع مثل او در افعال مانند او ومطبوخ مقشر او با شیر وروغن تازه مولد منی
وملین سینه وصالح الغذا وآرد او قابض طبع وقاطع
اسهال صفراوی ومولد سده وسنگ مثانه ومصلحش شکر وعسل وبدلش برنج است
دخان الکندر دودهء کندر است که او را؟؟
باشند طاسی منکوس گذارند تا دود او در او جمعشود جهة ورم وقرحهء چشم
ورویانیدن مژه ورفع موی زیاد والتیام قروح اعضأ نافع است
دخان القوارير دود شیشه است گرم وخشك ومقوی باصره وجالی وجهة سبل وناخنه
وبردن گوشت زیاد زخمها مفید است
ودودهء مر صاف جهة رطوبه چشم وتاکل گوشتهای او نافع ودودهء بطم را نیز همین
اثر است ودودهء میعه وقطران مثل دخان القوارير است
ودودهء هر چیز حکم اصل او را دارد باشدت لطافت دخس دلفین است در خیسا بلغة
نبطی شامل روغن بلسان وبنکست در
علیق است درا قیطون لوف الکبیر است در قطولیطس زراوند طویلست دراسحج
نوعی از لبلابست وگویند خند ریلی است
در افیقن قلومس است در سومارس بیونانی زجاجست دراقن بلغة شام اسم خوخ
است درد روغن زیتون اسم
فارسی عکر الزیت است در نجف اسم فارسی حجر القمر است درخت کاج اسم
فارسی صنوبر است درخت وسك اسم
فارسی غربست درست اسم فارسی الوست است درخت نارون اسم فارسی دردار
است درمنهء ترکی اسم فارسی تخم؟؟ است
درمنهء خراسانی اسم فارسی گیاه وخیزکست وتخم آن بستیباج است درمنه اسم
فارسی شیح است در وسنا اسم هندی نوعی از
بیش است درنا اسم کرکی است درناق اسم ترکی ظلف است دردار لغة فارسیست
آن را درخت پشه ونارون گویند چه ثمر او چون
خشکشود از جوف او پشه متکون میکردد ونوعی از غربست در اول سردو خشك
وقابض وباقوهء جالیه وجا برکسر اعضأ والتیام ودهندهء وجراحات
تازه وبرگ تازه او مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وپخته او ملین طبع وضماد او جهة
جراحات تازه وبا سرکه جهة جرب رطب وقطور عصارهء

برگ او که نیمکوب کرده باشند جهة ورم گوش واکتحال او با عسل جهة ضلمه بصر نافع وپوست بیخ او درافعال قویتر ویك مثقال او با شراب وبا آب مسهل بعصر بلغم وطلای او با سرکه جهة تغییر دادن رنگ برص مؤثر ورطوبت ثمر او جالی جلد وبشره وجهة تب دق وسرفهء مزمن مجرب وآب

خیسانیدهء ثمر خشك او قایم مقام رطوبت اوست وچونریشه او را در آتش گذاشته رطوبیتکه از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش بچکانند
جهة رفع کریکه از امتداد او مرض بهم رسیده باشد آزموده است ومحرق خون ومولد سوداو مصلحش شکر وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش وحشیراك است
درداب به فارسی دستنوبیه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو وکوچك ودر افعال مثل خربزهء کرمك است که در ملیون نامند
ودر بطیخ مذکور شد واکثر ملیونرا درداب دانستهاند وغلط است وبوئیدن او مسخن دماغ ومقوی او ومفتح شده دماغی است در ونج
بلغة فارسی بیخ درختیست عقربی شکل خاکستری رنگ کره دار وعدد کره او زیاده از دو سه نمباشد وبا اندك تلخی وخوشبوئی وبا صلابت
واندرونش سفید وبرگ گیاه او شبیه به برگ بادام مایل بزردی وبرزمین فرش مشود ویا زغبیت وساقش مجوف وبقدر وزرع واز میان
برگ میروید وبرگهای ساقش متفرق وباریکتر ودرازتر از برگ تحت واز پنجعدد تا هفتعدد مباشد وگلش زرد وجوف دار ومستعمل از وبیخست
وقوتش تا ده سال باقیست در سیم گرم وخشك ومحلل بلغم وسود او ریاح غلیظه ومقوی حواس ومعده وجگر وسپرز ودل ومفرح وبا تریاقیه ودر جهة
خفقان ورفع طاعون وگزیدن عقرب ورتیلا وتقویه هاضمه ومالیخولیای مراقی وبا شکر جهة در سینه وصداع بلغمی نافع واویختن قطعهء او در درون
خانه بالخاصیة جهة رفع طاعون وتعلیق سوراخ کردهء او با ریسمان برتحت کمرکاه زنان حامله باعث تسهیل ولادت وحفظ جنین از آفات وبستن
عددی از آن بر سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع فزع درخواب ودیدن خوابهای خوبست ومصدع ومصلحش رازیانه ودر محرور
اشربهء بارده وحامضه وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزنش زرنباد وثلث او قرنفل است دردی ته نشین عصاراتست وبه فارسی
لای نامند وبهترین لایها لای شرابست که خشك او را طرطیر وبه فارسی دارتو نامند در سیم گرم وخشك ودر تحلیل او رام مجرب وجهة رفع
حمره وقروح وقلاع وبردن گوشت زیاد زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وضماد او بر زیر شکم جهة رفع سیلان حیض دایم وبر؟؟ مواضع
جهة گلف ونمش وسایر آثار ونیکو کردن رخسار وتسکین دردهای بارده ومفاصل وورم پستان ومحرق او که خشك او را بر روی اخگر یا در کوزه
گذاشته وسوخته باشند به حدی که سفید شده باشد بغایت جالی ودر جمیع افعال قویتر ومستعمل تازهء محرق اوست وکهنهء محرق ضعیف است ومغسول
سوخته او جهة غشاوه وجلای بصر وناخنه وبیاض وبا برك مورد جهة ورم بلغمی

معده ضمادا مفید وبدلش زرنیخ سرخست وچون او را با قلمی و
شب؟؟ کنند جهة ازالهء سرخی مس بغایت مؤثر وچون با بار ودکه آنشوره است
سفید کنند در اصلاح نقره وزدودن زنگ مس بیعدلیست
دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر ازوست مکرر در منع آکله که قویتر
است دراج مرغیست قریب بجثهء کبك وخوش منظر
ومؤلف تذکره اشتباه بسمانی کرده است در دویم گرم وخشك ولطیفتر از کبك وتذر
وگوشت او زیاد کننده جوهر دماغ وفهم وحفظ و
مادهء منوی ومقوی معده واعضا ومضر محرورین ومصلحش ترشیها وخون وزبل
وزهرهء او جالی ورافع بیاض عین وآثار جلد وبقول مهر یارس
بیه او با روغن رازقی جهة درد گوش عجیب الاثر است در وقینون اسم یونانیست وبه
عربی زیتونیه نامند گیاهیست برگش شبیه به برگ
زیتون واز آن درازتر وباریکتر وشاخهای او کمتر از زرعی وگلش نارنجی وتخمش
مستدیر واز گرسنه کوچکتر ومختلف رنگ ودر غلافی کثیفی
درشت وشبیه بغلاف نخود وبیخش بسطبری انگشتی وبقدر زرعی ومنبت او زمین
سنگلاخ نمناك ونزدیك دریاها مباشد در سیم گرم
وخشکست وبغایت مجفف ودو درهم او سم قاتل درهمان وقت وکمتر از آن تا
هفت روز وقدر شربتش تا یکدانگ ومصلحش قی کردن وبا سرکه
وشیر تازه است وذرور سائیدهء او قاطع خون والتیام دهندهء جراحات ونطول او
محلل او رام وچون در روغن زیتون بجوشانند مسقط
دانهء بواسیر وقالع دندان وقطور او رافع کری وحمول او تدرحیض ومجرب دانستهاند
وجهة درد مفاصل وامثال آن بسیار مؤثر است وآب او در تنقیهء
معادن وثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیأ مشهورهء مجربهء اهل صناعتست وابن
بیطار وغیره او را سرد وقویتر از لفاح بیان نموده اند
درونطارس بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه آن گیاهیست که از درخت بلوط
میروید وبروی می پیجد ونوعی از بسفایح وبیخش مشبك
وبهم پیچده ومزغب وشیرین وبا عفوصه وصلب وبراق وسیاه وسرخ وتیره رنگ نیز
مباشد وبرگش مثل برگ نرگس وبا حلاوة وتندی و
تلخی است درسیم گرم وخشك ویك درهم اوکشنده است بالتهاب ودرد شکم
بغایت قابض ومعفن وضماد او جهة کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع
وقدر شربتش تا یکدانگ ومالیدن سائیده او بر بدن وزود پاك کردن وباز تازه نمودن
او در ستردن موی بغایت عجیب الاثر دانستهاند درياس
معرب از دروس فارسی ونوعی از وردمنتن است گیاه او بقدر شبری وزیاده از آن واز
ساقهای او شاخها رسته وبرگش شبیه به برگ

کنار سبز مایل بسیاهی وعدد برگ وشاخ از سه تا هفت وگلش زرد ومستدیر وپهن وکوچك وبدبو وتخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیم گرم وخشك
وبا برودت ونیمدرهم تازهء او مسکر قوی وزیاده از آن کشنده وبخناق ومحلل بلغم وسودا ومفتح؟؟ ورافع یرقان ورياح وگویند چون در

روغن طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافهء نموده با عسل بقوام آورند وبعد از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجربست
ومضر سینه مصدع ومصلحش کشنیز وکتیراست ومؤلف تذکره دریاس را تفسیر بچیز دیگر نموده ونه آنچنان است دستنبویه اسم فارسی
دردابست دستیش حشیش است دعیا اسم سریانی اقاقیا است وعیا ملیون افیون است دعثا علك البطم است
دفلی به فارسی خر زهره گویند وبیونانی شیریون وبسریانی رودیون وبه عربی جبن گویند نباتیست بقدر دو زرع وزیاده از آن وبرگش بزرك
وعریض وبیتشریف ودراز وصلب وبدبو وتلخ وتند وگلش خوش منظر وبسیار سرخ وبعضی زرد سیاه مباشد ودرخشندهء وبزرگ وچیزی
مثل موی بر او مجتمع شده وثمرش طویل قریب بشبری وپر از جسمی مانند پشم وبیخش دراز وباریك وشورو سرخ او بری ونهری مباشد ودر تمام
سال اصل او باقیست ودر پائیز گل مکند وبری او عظیم تر است در آخر سیم کرم وخشك وبغایت محلل او مجفف وجالی وبرگ ونقیع او ستم
جمیع حیوانات است وبغایت ملتهب وزیاده از نیمدرهم او کشنده است انسانرا واستعمال او مخصوص خارج بدنست وآشامیدن طبیخ او با شراب
بقدر نیم وقیه رافع سم هوام وطلای پختهء آن که بعد از آن سائیده باشند جهة ورمهای صلب ودرد زانو وکمر وعرق النساء ومفاصل وجرب وگلف
وجمیع آثار وحکه ومطبوخ شاخ وبرگش بار روغن جهة جرب جمیع حیوانات وبا افیون واشق جهة دردسر وجمیع قروح آن مجرب دانستهاند
وذر ور برك خشك او جهة زخمها وحمول او جهة درد رحم وآب برگ وگل او جهة جلای رخسار واصلاح موی بیعدیل است وآب مطبوخ او
کشندهء کیك وسیاس وارضه وبغایت مؤثر وروغنی که در او کل وبرگ او را مهرا پخته باشند وبه دستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف
آن آب جوشانیفه باشند که آب سوخته باشد جهة قرطسه که مقدمهء کچلی است وجهة جرب وحکه ورفع برص از مجرباتست ویك درهم او کشندهء
بخناق والتهاب ومضر شش ومصلحش عسل وبدلش در تحلیل بوزنش حلبه ونیم وزن او برگ انجیر است واز خواص اوست که چون با موی تقطیر
کنند قطع شعلهء گوگرد کند وباعث غوص او شود وهرگاه در آفتاب تسقیهء زنجفر کنند جاری سازد وچون او با وزن او حنظل تر ومورد تازه
با سرکه که در آن بقدر عشر دفلی ملح القلی وعشری نوشادر وعشری انزروت حل کرده باشند بسایند وتقطیر بر مجدد ثلثه نمایند ومکرر اعادهء
تقطیر مجدد کنند و تسقثیه کنند عقد ارض با رب نمایند وتسقیهء معهود متقاطر او

وسحق او باعث تشميع كرد د ومؤلف كتاب برهان در تنقيه
واقامه مجرب شمرده است وقاق الكندر ريزه های كندر است كه از ومتقشر كردد
وقسرقيا بلغة سريانی بطيخ است وقساس بلغة
سريانی بولست وقطامايون بلغة مزبور مشكطرا مشيع است دقيق النخل به فارسی آن
را كش خرما گويند واو طلع رسيده است ولب
به فارسی چناز نامند وآندر ختيست معروف وسردو تر وبا قبض وپوست وثمرش
بسيار سردو خشك وبا حرارة قليله وجالی وضماد برگ
تازهء او جهة ورم زانو وپختهء او در شراب جهة ورم چشم ومنع ريختن مواد رطبه
ورفع ورم بلغمی نافع ومضمضهء او كه در سركه پخته باشند
جهة درد دندان ودرشراب جهة سموم حيوانی وضماد محرق او بغايت جالی ومجفف
وجهة برص ورفع رطوبه متعفنه زخمها وبا آب جهة نقشه
جلد مفيد وثمرش با بيه جهة سوختگی آتش ونفوخ كل او كه از ثمرش گرفته باشند
جهة قطع رعاف مؤثر وبخور او وپاشيدن آب وجرم مطبوخ او
كشندهء جعل است وغباريكه بر برگش می نشيند بغايت مضر صوت وسمع وبصر
وقصبهء ريه است ومصلحش شير تازه است دلدل نوع كبير
قنفذ است وقنفذ جبلی نيز گويند وبتركی كژ پی ودر مازندران شال تشی ودر ديلم
شال كره نامند وآنحيوانی است قريب بسبك ودر پشت او بجای
موی خارهای ابلق از سياهی وسفيدی بقدر شبری وزياده مباشد واز قلم باريكتر
وطرفين او با تندی وذر وور سوختهء او جهة جراحات بغايت
مفيد ودر ساير خواص مثل قنفذ است وانشاء الله تعالی مذكور خواهد شد دليك ثمر
گل صحرائيست مثل بار گلسرخ بستانی وبا اندك شيرينی و
عفوصه وزرد مايل بسرخی وبقدر زيتون ودر تنكابن كليك نامند وبتركی اتب برونی
وباصفهان بن كل نامند وكل نبات او پر خارتر از گل
بستانی وگلشن بی بو ومشتمل بر چهار ورق وجوف ثمر مزغب ومحتوی بردانهای
طولانی سفيد است در دويم سرد وخشك ورادع وقابض و
جهة اسهال صفراوی ودموی وتقويه معده وجگر ودل نافعست ومضمضه وغرغرهء
طبيخ او وسنون او جهة تقوية لثه وخناق مفيد وبدلش ثمر
گل سرخ بستانی وقدر شربتش تا ده مثقال وجرم او مورث متعال ومصلحش كلقند
است دلبوث اسم عربی بيخ سوسن صحرائيست مثل دو
دو پياز كه ملاصق بهم باشند وبی پردهائيكه در پياز است وبالائی بزركتر از زيرين
وبعد از خشك شدن بسيار صلب مشود وگلش شبيه
بسوسن كبود وسرخ مايل به بنفشی وبرگش بسيار كوچكتر از آن وساقش بقدر
زرعی وثمرش مستدير ومنبت او اراضی معموره ومزارعست در

آخر دویم کرم وخشك وبا رطوبة فضلیه وجاذب وجالی ومسمن ومبهتی وگویند
بزرگ فوقانی محرك باه وزیرین قاطع باه زنان وآشامیدن بالائی
جهة قیلهء اطفال نافع وچون بیخ آن را سه عدد دریگر طل؟؟ خیسانیده وهر روز از
نیمرطل تا یکرطل از آن نبیند بنوشند جهة خشك کردن بواسیر و

رفع ریاح از مجربات دانسته‌اند وبه دستور آشامیدن یك درهم از پنج او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد وضماد او با کندر و شراب جهة جذب
بیکان وخار از اعضا وبا شیلم وماء العسل جهة تحلیل غرب نافع و طلای او جهة سرخی رنگ رخسار ورفع آثار وفرزجه او جهة گشودن حیض مؤثر
ومضر حلق ومصلحش در شیر پختین وقدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانیست شبیه بسمور در اصفهان موثره وبه فارسی دله نامند
گوشت او مبهتی ودر سایر افعال مثل سمور است دلفین اسم یونانی نوعی از سمك است وبه فارسی ماهی بینی دراز وبدیلمی کچه ماهی نامند سر او
شبیه بسر خوك وبی فلس سردو تر وقریب الاعتدال ومولد خلط غلیظ ومقوی اعضا وبیه او کرم وخوردن ومالیدن روغن او جهة درد مفاصل وچون
در جوف حنظل گذاشته گداخته باشند جهة گرانی سامعه واویختین دندان او بر اطفال جهة رفع فرغ مؤثر است دلم بلغة مصر اسم در شافست دلینس
نوعی از صدفست ودر مصرام الخلول نامند واو ودع بریست دلاغ به عربی اسم بطبیخ هندیست دلدع بلغة اهل بیت المقدس نوعی از کلج است
وبیونانی سفند ولیون نامند دله اسم فارسی دبق است دم اسم فارسی خونست وخاصیت خون هر حیوانی در طی او مذکور است ومجموع او
محلل او رام وجالی بیاض عین وبرشتهء او قاطع اسهال ورافع سموم است فم الاخوین به فارسی خون سیاوشانست واو صمغی است
خالص الحمرة مایل به بنفشی وقوتش تا مدتها باقی میماند وگویند عصارهء گیاه سرخیست واز سقوطر ونواحی هند خیزد وگیاه او معروف نیست
در سیم سرد وخشك وقابض قوی وقاطع خون از جمیع اعضأ ومنبت لحم ورادع سیلان فضول وجهة حرارة جگر واحشاو التحام جراحات
شمشیر وامثال او بغایت مؤثر وجهة زحیر واسهال وموی وصفر اوی وسحج وشقاق مقعد وتقویه معده ولثه وبا زردهء تخم مرغ جهة قروح امعأ
واکتحال او جهة تقویة باصره وقرحهه نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا وقدر شربتش از نیمدرهم تا یك مثقال وبدلش شادنج وعصاره خس است وچون بلور و وشیشه را باو رنگ کنند صاف تر ورنکین تر از عقیق مشود ودر این امر عدیل ندارد
دماغ مغز سر حیوانیست سردو تر ودیر هضم وبا قوه تریاقیه
ومقوی دماغ ومولد منی وطلای او جهة رفع خشکی دماغ وسرسام وشقاق نافع ومضر معده ومصلحش نعناع وسرکه وآبکامه وادویهء حاره است
ومعة الشجر گویند صمغ لبلابست وبغایت جالیست وجهة ستردو موی آزموده است
دمادم نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی
وسرخ وشفاف وبر سر او نقطهء سیاهی وبهندی مسور نامند گرم وخشك ومقوی

دماغ رطبه وقاطع سیلان آب دهن وقدر شربتش در مزاج
اطفال نیمدانك است دمیا بیونانی نوعی از ماهیست که سیبا نامند ومذکور خواهد شد دمسیسه بلغة مصر نوع زبون افسنتین است
دم التنین ودم الثعبان دم الاخوین است دمعة العشاق حب النیل است دمیحه اسم فارسی صفرا غونست دمور
اسم ترکی حدید است ومورتیکان اسم ترکی خسك است دند به فارسی بید انجیر ختائی نامند ومشهور بحب السلاطین است وگیاه او بقدر
زرعی وبرگش مثل برگ بادنجان واز آن رقیق تر وگلشن بزرك ودانهء او در غلاف رقیق مایل بسبزی وقوتش تا سه سال باقیست وقسم چینی او بزرگ
دانه شبیه به پسته وقسم شحری شبیه بدانهء بید انجیر وغیر منقط وسیاه وکوچل وبطیئ العمل است ومورث مغص وقسم هندی متوسط
المقدار واغبر ومایل بزردی ومنقط بسیاهی مباشد وبهترین اقسام چینی سفید مایل بزرد وبعد از آن هندیست در اول چهارم گرم وبغایت
تند ویابس ودر جوف مغز او پرده ایست وآن در سمیت مثل بیش است وبه دستور پوست او وباید جدا کردد وهرچه بی پوست مدتی مانده
باشد به دستور از سموم قتاله است واقسام او مسهل بلغم وسودا وجاذب رطوبات خام از مفاصل ومفتح وجهة استسقأ ویرقان ونقرس
وسنگ مثانه وکرده ودرد کمر ورکین وساق نافع وطلای او حافظ سیاهی موی ومورث قرحه وتقشر جلد وچون برلب رسد سرخی او را
زایل کنند ومکرارا وموجب برص لب وضماد او با ماست جهة شقاق وبرص حیوانات وبا ادویهء مناسبه جهة جمیع او رام بارده واوجاع
مفید وقدر شربتش در قوی الابدان یك عدد ودر غیر انصف عددیست که با مصلحات باشد ومضر محرورین ویك درهم او کشندهء باسهال مفرط و
وقطع امعا ومغص ومصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او کتیرا او نشاسته وگل سرخ ویکشب در آب لیمو گذاشتن است ومعین
فعل او تربد وعصارهء عافث وهلیلهء کابلی وانیسون وپیاز عنصل وزعفران وبسفایج است وبعد از خوردن آب سرد وشیر وربوب حامضه
ومشوی آن را مضرت کمتر ودر هوای بسیار گرم وبلاد حار ویا بس ونحیف الابدان استعمال او جایز نیست دندران اراقواست
ونقه شبلم است ونق سپستانست ونقرا انقره است دنبه فارسی الیه است دندان فیل اسم فارسی عاج است دنبلان
اسم فارسی کشنج است دوایا اغریا بیونانی نباتیست که در سنگلاخ وزمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس وطولش زیاده

برشبری ومایل بزردی وبر سر او چهار برگ مربع شکل وسبز مایل به سفیدی وبر بالای برکها چیزی میروید بی گل وتخمش دراز وخوشبو وخام وپختهء
او از ماکولاتست در اولی ثانی گرم وخشك وبا اندك تندی ومقوی معده ومدر بول وملین طبع ومحلل وجهة رفع آروغ ورياح شكم وخوشبو

کردن دهان نافعست دو سر نباتیست مثل گندم ومنبت او گندم زارها واز آن درازتر ودرشت تر ودانهء او ریزه وباریك وخوشهء او
متفرق وپوست او سیاه وبعضی از آن سرخ ودر هر خوشه دو غلاف یا سه بشکل فتیله ودانهء او در میان پردهای غلاف وخوش طعم کرم وبا اندك
خشکی ومنضج ومحلل ومسهل اقسام کرم معده وضماد او جهة او رام صلبه ودار الثعلب وبا آرد گندم جهة غرب منفجر نافع ومضرانثیین ومصلحش
نبر او قدر شربتش دو درهم است دو قو اسم تخم زردك برتیست شبیه بنانخواه واز آن ریزه تر وبا اندك شدی وگیاه او زیاده بر شبری
وبرگش مثل برل رازیانخه واز آن ریزه تر وچیز او مثل چتر گشنیز وگلش زرد وشد وزغب دار وخوشبو وبیخش بسطبری انگشتی وباریکتر از آن
وقریب بشبری وطعم او مثل زردك ودر قزوین گز را نامند ودر جمیع افعال قویتر از بستانیست سوای تحریك باه ودر جز خواص نبات او
مذکور شد ومراد از دو قو تخم اوست در سیم گرم ودر دویم خشك ومدر بول وحیض وعرق ومفتح ومقوی معده وباه وهاضمه ومحلل قوی وبا
قوه تریاقیه وجهة وسرفه کهنه وفضول سینه وسنگ مثانه ودرد مفاصل وحب القرع وتحلیل نفخ ومغص وثقیهء رحم واعانت حمل وگزیدن هوام
ورفع عسر ولادت وسحج اطفال وجهة استسقای طبلی مجرب دانستهاند ومضاد او محلل ورم بلغمی وقدر شربتش تا دو درهم وگویند مضر باه محرورین است
ومصلحش گشنیز ومضر مثانه ومصلحش مصطکی وبدلش دو وزن او تخم زردك وگویند بوزنش تخم کرفس است دوقس بلغة یونانی شامل دو
قسم نباتست یکی شبیه بکرص وخوشبو وشد ومخمش شبیه با نجدان وبی بو دیگر را برگ مثل گشنیز وگلش سفید وچتر او مثل چتر زردك وتخمش
شبیه بزیره وبا تندی وبیخش در طعم شبیه بزردك وبرگش مزنحب در سیم گرم وخشك وتخم هر دو قسم در افعال وخواص مثل دو قو واز آن اندکی
ضعیفتر وتخم قسم اخیر را بدیلمی کیك واش گویند چون سائیدهء وبرجامهء خواب بپاشند رفع اذیت کیك کند وجالینوس دوقس ودوقو را
یکی میداند ودیسقوریه دس دوقس را از اصناف زردك بری شمره واین تحقیق اقربست وحقیر اقسام او را مشاهده نموده است ودو
البقله به فارسی کرم سبزه نامند واو حیوانیست شبیه هزارپا واز آن کوچکتر ودر غایت سبزی ودر سبزه زارها ودر برگخهای سبز بهم مرسد
سردو خشك وتازهء او با رطوبة ومالیدن او با روغن زیتون جهة کزیدن جانوران وآشامیدن او جهتنی سموم مشروبه نافع است دود
الزبل گرمیست زرد رنگ که در مزبلهء سکون مشود تکرار ضماد مطبوخ او در

روغن زیتون جهة قرطه که مقدمهء کچلی است ورفع داء الثعلب
مجربست ومالیدن روغن او جهة بواسیر وامراض متحد مفید است دوادم بالف وبی الف چیزایست مثل صمغ وسرخ مایل بسیاهی و
در جوف درختهای کهنه متکون مشود ودر افعال قائم مقام مومیائی است دود خشب الصنوبر کرم درخت کالج است قرب الطبع است
بذراریح ویك مثقال او ستم قاتل است وضماد کوبیده او در گشودن ورم باو ازالهء کلف وزخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود انحل کرمیکه
از سرکه وشراب بهم رسد وضماد اورادع ومحلل ومقوی اعصاب وسعوط او جهة رفع کرمیکه در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم
ابریشم است در اول حال او تخمی است ریزه ومدور وکبود رنگ که در لثه بسته در بغل نکاهداشته بعد از بیست دو روز در اوایل فصل بار متکون
میکردد وشبیه بمورچه است وبتدریج قریب بجول وز بزرکشده سفید میکردد ودومین ایام شش روز اصل برگ توت نمیخورد بار اول
یکروز بار دویم دو روز بار سیم سه روز بعد از پیله تنیدن رنگش سرخ وبهیئة دانهء خرما مشود وبعد از چند روز که پیله را سوراخ کرد بیرون
می آید سفید لون وپردار مباشد ونر وماده او با هم جفت شده ودر عرش سه چهار یوم تخم خود را ریخته مبرد واز رعد ورياح مغربی ومرد جنب و
زن حایض فاسد مشود ودر اول گرم ودر دویم تر وسه درهم از خشك سائیده او با مرق آرد کندم که چند روز به دستور بیاشامند در تسمین
بدن ونیکوئی رنگ رخسار بغایت مفید وتعلیف مرغ با وبغایت مسمن آن وخاکستر سوختهء او جهة التحام زخمها ورطوبة او جهة رفع آثار و
وضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة او رام وخناق وآشامیدن او جهة خفقان نافع وتعلیق خشك او با پارچه سرخی جهة رفع تب مؤثر است
دوام شامل درخت مقل وبلوط مستدیر است دوام الشفث بلغة مصراسم سلیمانی است
دو ارس اسم فارسی درياس است دورس
شوکرانست دود الجراد نبات وردانست دو رحولی دلبوث است ودو قوبری ودو قواغریا دوایا اغریاست دوس مأ الحدید است
دوم بلغة مغربی خرماست دواء انحطافی خالید ونیونست دواء الحیه جنطیاناست دول طالیسفرم است وبلغة هندی اسم خاك است
دو با روج کاکنج است دود القرمزو دود الصباغین قرمز است دود القمر بیخ نرو گست دویره نوعی از لیف است دوقشا
بیونانی حنظل است دوقص بصل است دویر ازحمه است دوقطماس مشکطرا امشیع است دواله اسم فارسی اشنه است دوثبات

خرما دبس است دوشابی اسم فارسی مفتحج است دوغ اسم فارسی زمخنص است
دوده اسم فارسی دخانست دوکی اسم ترکی ارز است
دولی اسم ترکی جلید است دوشان اسم ترکی ارنب است دوشان قوردی اسم ترکی
خنف است دونه اسم هندی مرزنجوش است

دود اسم هندی لبن است دود ینکن اسم هندی بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین
او تازهء قوی الرایحهء خالی از حموضه که شبیه به آب تیرهء مایل بسرخی باشد وزود حل شود وآب را بقوام شیر کند ودر ته آب نشیند وشیر را منجمد
سازد وچون بر لباس پشمی چکد بشستن از آب اثری از ونمامند ودر چشیدن زبانرا اندکی بکزد وبا قبض باشد وهر چه در آن این آثار نباشد
مغشوش است وخوب او را قوت تا چهل سال باقیست وآنچه از شاخ وبرگ بلسان وروغن زیتون بعمل آورند قریب القوهء باوست وآنچه
بالفعل متعارفست از جهة عدم درخت بلسان که در عین الشمس بود واز شاخ وبرر شام ومیعه ء سایله وسباسه وروغن تخم ترب بالسویه
گرفته در ده مثل آن از روغنهای کهنه میجوشانند تا ربع بماند وصمغ درخت کاج راچون در روغنها هل کنند اکثر آثار او را دارد وبسیار قریب
باو مباشد در سیم گرم وخشك ومدر بول وحیض ومخرج جنین ومشیمه وترياق سموم هوام وخانق النمر وسایر سموم وملین صلابات و
محلل مواد بارده ومقوی عصب ورحم وقوهء باصره وآشامیدن او جهة اخراج زلونیکه در حلق مانده وسرفه ورعشه وامراض دماغی وعصبانی
وعسر بول واخراج حقناه وقرحه شش وضیق النفس وربو ونفس الانتصاب ودرد کلو وحرقه البول وسلس البول وامراض مقعد وضماد او
جهة رفع استرخای قضیب ورفع لرز وتغیر رنگ وضح ودردهای رطوبی وجراحات وپاك کردن چرك او وحمول او جهة اعاثه حمل ودرد رحم و
قطور او جهة درد گوش واکتحال او جهة ابتدای نزول آب نافع وقدر شربتش تا نیم مثقال است وبدلش یکوزن ونیم یا دو وزن او روغن زیتون
کهنه است با روغن رازقی که حب بلسان در او جوشانیده باشند وروغن ترب بهتر از سایر او تانست در بدل او دو چون روغن زیتون
هفتاد بار با مثل او آب صافی بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع مواد وخواص بدل اوست واکثر مجرمین بهتر از دانسته‌اند دهن
باصطلاح اکسیریان زنبق است وبعرف اطبا چربیست که از اشیأ بطریق مخصوصه حاصل شود وروغن حیوانات وگلها وشکوفها گیرند هر یك
در مکان خود مذکور شده ومشود وآنچه از قرع منکوس تقطیر کنند قویتر از سایر اقسام وطریق مربات در دستور اول مذکور است دهن السوس
الآسمانجوئی دهن ایرساست ودرحرف الف زکور شد دهن الزفت درحرف زامسطور است دهن البرز روغن تخم کتان است
ودرکتان مذکور است دهن المبارك ودهن المنقذ روغن آجر است ومذکور شد دهن

الاترج روغن ترنجست ومذكور شد دهن
الحل بحأ مهمله دهن سمسم است دهن الخل بخای معجمه از مرکبات ودر باب ادهان در دستور ثانی مذکور است دهن الحل بجیم روغن
گلسرخ است دهن عسلی او مالی است دهن الخلوع روغن زعفرانست دهن الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت
بطم است دهن حب البطم روغن حبه الخضر است دهام رصاص اسود است دهنه اسم شبه است دهمست اسم فارسی
غار است دهن الصوابی روغنی است که از روغن تخم کتان وروغن زیتون وسند روس دیازند ودر سندروس مذکور است
وهنج به فارسی دهنهء فرنگ مند وآن سنگیست که در معادن مس ونقره وغیر آن از بخارات معدنی مسکون میکردد ومثل دو جد که از معدن
طلا بهم مرسد ودهنهء نحاسی بخار معدن مس است وبهترین او سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید ودر تیره گی او تیره فرنگی عبارت
از دست وبعد از آن طاوسی مایل بسرخی وشفافی وبعد از آن زرد وزبونترین آن طاوسی مایل بسیاهی است وآنچه سائیده او زرد باشد طلائی
نامند وهر چه محك او سفید کردد ونقرهء سرخ او مسی وتیره وسیاه او را آهنی گویند در چهارم کرم وخشك وبعضی سرد وخشك دانستهاند
وجالی ملطف ونیمدرهم او فاد زهر سموم وستم قاتل غیر مسموم است بجراحت کردن امعا وعلاج پذیر نیست واکتحال او جهة تقویه باصره وقلع
بیاض چشم مجرب ورافع احتباس بول دوابست اکتحالا واز خواص خمر بیه است وطلای او با سرکه جهة قوبا وسعفه سود اوی وبرص وبهق وسعوط
محلول او با سداب جهة رفع بیعدیل وبه دستور نفوخ او با مشك نامند؟؟ همین اثر دارد دها توره اسم هندی جوز ماثل است دهی اسم هندی
ماستست دهون اسم هندی دخانست دها سبا اسم هندی شکاعیست دهنه فرنگی اسم فارسی دهنج ذهبی است دیووار
اسم فارسی وبه عربی شجر الجن وابهل هندی وصنوبر هندی نامند منبت او بلاد هند است واندرختیست کوچك ومایل بسیاهی وشاخ او شبیه
بشاخ وزرنباد وبا اندك تندی وتلخی وشیر او تند ومحرق ومعطش ودر چهارم کرم ودر سیم خشك واز سموم قتاله وصمغ او مشکور اهل صناعت
وگویند نکاه داشتن او باعث اطاعت جن مشود وضماد او جالی ومقرح جلد وجهة او رام بارده نافع وسایر اجزای دیو را در سیم گرم وخشك
وآشامیدن سائیده او جهة استرخاء وفالج ولقوه وامراض باردهء دماغ وسکته وصرع وریزانیدن سنگ ومثانه وکرده ودفع اسهال بلغم

ونشستن در طبیخ او جهة خروج مقعد نافع ومضر شش ومصلحش صمغ عربی
وروغن بادام وقدر شربتش یك درهمست دیفرو جس بیونانی
بمعنی مضاعف الاحراق وسه قسم مباشد یکی معدنی وآنجاکیست که از چاه قبرس
بیرون آورده در آفتاب خشك کرده میسوزانند وقسمی از

خاك مس است كه بعد از گداختن در بوته ميماند ودر طعم تا تند مس است وقسم ديگر مرقشيشای سوخته است وقسم اول وثانی مستعمل و
گرم وخشك وبسيار مجفف وجهة جراحات خبيثه وقلاع وجوشش والتحام زخمها ودلهاة منقطع وحبس خون او وقروح مانه ومقعد وبردن
گوشت زياد ونرم كردن وكم كردن موی وبا موم روغن جهة دبيله وخشك كردن قروح سر ونفوخ او در خلق جهة انتهای خناق نافع وآشاميدن
او كشنده است دنيساقوس بيونانی بمعنی وايم العطس وآنهم قسمی از خاراست ساقش دراز وخار دارد وبرگش محيط ساق وشبيه به برگ
كاهو وبر هريندی از ساق دو عدد برگ دراز خاردار ومزغب ودر بيرون ودرون برگش برآمدگی ها مثل حباب وخاردار وطرف برگ متصل بساق
مجوف وعميق وآب باران در آن جمع مشود وبر سر هر شعبهء كه از ساق رسته چيزی شبيه بسر خارپشت وخاردار وبعد از خشكی سفيد مشود
وچون بشكافند ودر جوف او كرمهای ريزه سفيده شفاف مباشد وقوتش مدتها باقيست در دويم گرم وخشك ومجفف با قوهء تریاقيه وجالی وآشاميدن
نقيع ومحلول او در آب سه روز متوال جهة سپرز وتحلل خلط غليظ وتفتيح ورفع لرز وپختهء او مقوی قصبهء ريه وجگر ومدر بول ومخرج گرم معده
ومحلل خناق وضماد او جهة ثاليل وقروحإ شهديه سرو ضماد پخته ء او جهة بيحس كردن عضو كه ادراك الم بريدن وسوختن نكند وطلای مطبوخ بيخ
او با شراب جهة شقاق مقعد ونواصير تضميد وسر او كه بجای ثمر اوست بعد از پختين بر موضع گزيدهء افعی وغير آن جهة رفع سميت نافع وچون در پارچهء
بسته در شيرحل كنند واز آن قدری در شير ديگر ريزند باعث انجماد او ميكردد وچون كرمهای جوف ثمر او را در پوست حيوانی بسته بر بازو
وكردن به بندند جهة رفع تب ربع مؤثر دانستهاند ومضر كرده ومصلحش صمغ وقدر شربتش تا سه درهمست ديك برديك اسم فارسی است
ومرگ موش عملی نيز گويند وآنزرنيخ وآهك وزنجار وزيبق است كه مجموع را سائيده در ديگ مضاعف تصعيد كنند از جملهء مسمومات
قويه وشد است وجهة بردن گوشت متعفن زخمها وقلاع خبيثه وقروح ساعيه وآكله وبتخفيف رطوبات وقطع سيلان خون جراحات
وبا عسل جهة قلع آثار جلد ودانه بواسير مؤثر است ديامرون اسم يونانی شربت توت است ديسم حماهم است ديا سقو ليطوس
جوارش كمونی است دياقورا اسم يونانی شربت خشخاش است دينار اسم سريانی تخم كشوث است دينارويه اسم فارسی قسمی از خراه
برتيست ديگ اسم عربی خروس است ودر دجاج مذكور شد ديو يا قونيطس اسم

یونانی اصل اللوفست دیفر وجانس دیفر وجس است
دیو سیر بلبوس است دیو انجیر تین برنسیت دیواسدست حند قوقای بریست دیو خار اسم فارسی عو سج است دیوچه
اسم فارسی علق است حرف الذال ذا قسنی اسم یونانی خار است ذاما سکینا اسم رومی اجاص است ذاقنی
الاسکندرائی گیاهیست برگش قریب بدرخت خارحبلی شبیه به برگ مورد وازآن بزرگتر وسفید وطول شاخهای بقدر شبری واز ساق و
ما بین برگ ثمری رسته بقدر نخودی وسبز ومدور وبیخش خوشبو وشبیه بعود وشد طعم ودر دویم گرم وخشك ومدرد مخرج جنین وجهة تقطیر و
حبس بوال وحیض نافع وقدر شربتش از بیخ وثمر تا دو مثقالست ذاقنی ویدس یونانی وبمعنی شبیه الغار وقسمی از مازریون عریض الورق است
وبه عربی بازر ودر شام بقله نامند ساقش بقدر زرعی وشاخهای او بسیار وباریك واز نصف اعلا میروید وپوست شاخهای قوی ولزج
گلش وسفید وثمرش بعد از رسیدن سیاه دانهء او کوچکتر از حب الغار در آخر سیم گرم وخشك ومدر ومسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ومقیی دو مدر حیض
ومحلل وهفتح وجالی جلد ورافع آثار واستعمال او شربأ جایز نیست وقدر شربتش از برگ تا سه قیراط واز ثمر تا پنجعدد ومقطع ومحرق غلط ومصلحش
نشاسته وکتیرا وبدلش دو وزن او ما زریونست ذبل پوست سنگ پشت هندیست وگویند استخوان اوست بغایت سیاه وبعضی اجزأ
او مایل بزردی وبراق وصلب در دویم سرد وخشك وجالی وبغایت قابض وشرب محکوك او مسقط بواسیر وبا عسل جهة التحام قرحه ء قصبهء
ریه ونفث الدم وتب ربع وضماد او جهة او رام او وسرطان وخنازیر واسقاط بواسیر وطلای سوختهء او با سفیدهء تخم مرغ جهة شقاق کعب
وشق رحم که از ولادت بهم رسد وشقاق مقعد وخروج آن نافع وفرزجهء او مانع سیلان رحم واسقاط جنین وجهة تسهیل ولادت مفید ومضر جگر
ومصلحش سبب وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش استخوان قنفذ ومثانهء او وبا لخاصیه جهة رفع نخالهء بن موی ومولد قمل ریختن موی مؤثر است
وچون او را با چوب داریکه آدمیرا ار کلو کشیده باشند وقدری خاك قبر مقتول بخور کنند در منع سحر وفتنه مجرب دانستهاند وبه دستور در؟؟
متبا غضین مؤثر است ذباب به فارسی مگس نامند وتکون او از فضلات واول کرم وسفید است وگستاز یك هفته پر بهم میرساند واز کافور
وزرنیخ وروغن زیتون میکریزد وگویند چون صورت مکسی از کندش وزرنیخ ساخته در محلی گذارند منع او منماید در اول گرم وتر وبهترین او سیاه

وبعد از آن ازرق است وزرد او خالی از سمیت نیست محلل وجاذب وضماد او محلل او رام ورافع گوشت زیاد جراحات ومانع انتشار
موی وداء الثعلب وحکه وقوباد وچون سر او انداخته بر موضع گزیدهء زنبور بالند رافع الم آن وجاذب سم است وتکرار ضماد او جهة داد الثعلب

مجرب وجهة تحليل دوم چشم ورفع گوشت زياد وپلك وشعيره آن آزموده ونفوخ سوختهء او در مجراى بول جهة رفع احتباص بول مؤثر وآشاميدن
آن را با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانستهاند ومحمد بن احمد گويد كه خوردن پخته وخام او را هنود جهة تقويه باصره ومنع جميع آفات چشم مجرب مىدانند وسرگين مگس را چون با آب وعسل بنوشند جهة ازالهء مغص وقولنج وخناق مجرب يافتهاند وچون چند روز بخورند ودر آفتاب بنشينند محل
برص پوست اندانخته رايل مىگردد وبهتر از آعلر يلال است وروغن او كه مكرر مگس را در روغن كنجد كرده در آفتاب كذاشته صاف نموده باشند
جهة رويانيدن موى مجرب است ذراريح بجاى مهما حيوانيست بقدر زنبورى وپهن وبد بو وبا نباتات تازه مباشد وبتركى الاكلنك وبديلمى
دارساس نامند وبلغة اصفهان قسمى از ستن است وبهترين او موجود در گندم زار است كه مايل بسياهى وسرخى وبا خطوط زرد باشد وسبز و
وسرخ وزرد ومنقط بسياهى وساير اقسام غير مستعملند در آخر سيم گرم وخشك وبسيار شد ومقرح جلد واز سموم قتاله ومقطع ومفتح ومفتت
حساة ومدر بول وحيض ورافع سپرز ومحرق او شربا مستعمل است وخوردن محرق او با مرق گوشت گاو وبه دستور با روغن زيتون جهة رفع خوف
سگ ديوانه گزيده بهترين ادويه است وقطعهاى خون منجمد با بول شارب او وفع مشود وعوام را اعتقاد آنكه سكهاى كوچك به سبب گزيدن
سگ ديوانه متكون شده واين دوا اخراج او مىكند ودراخراج سنگ كرده ومثانه بغايت مؤثر است وبجاى احراق هر گاه بجامه پيچده ببخار
سركهء جوشان بدارند باعث تلطيف او مشود واستعمال جايز است وضماد او جهة داء الثعلب وبرص ناخن وبا قيروطى قلع ناخن فاسد ورويانيدن
ناخن صحيح وبا سركه جهة جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وقوبا وگزيدن عقرب وتاليل ورفع قمل وبقايای جدرى ونمش واكتحال او جهة ناخنه وروغن
زيتون كه در او جوشانيده باشند جهة رويائيدن موى ابرو وداء الثعلب وگرانى سامعه ودرد گوش نافع وقدر شربتش يك عدد وزيادهء او كشنده است
بدرد مثانه ومغص وبول الدم وغشى وتب بسيار تند واخلاط عق وچون قسم سياه منقط بسرخى را در روغن كنجد ششماه در آفتاب گذارند
تدهين او جهة منع ابتداى كچلى وقلع مزمن او مجربست ذروح بتشديد راء واحد ذراريح است ذرقسون عنب الثعلب محين است
ذرق بضم اول وفتح ثانى جند قوقاى بستانيست ذرة جاورس هنديست وآن دانه ايست شيرين وسفيد ونباتش مثل گياه افى
وسرد وخشك وقوى الغذا وغليظتر از دخن ومجفف وحابس اسهال ودر جميع افعال

مانند خندروس ومصلحش روغنها وشیرینیها است
ذرة مکه خندروس است ذریس طیهوحبست دریاس ثافسیاست ذرق بضم ثانی سرگین طیور ذرق الطیر خرفطانست
دفرمی اسم عربی سداب بریست وهر چه گریه الرایحه باشد به دستور زفرا نامند ذفل فطراسالیونست ذکل بجزم ثانی ذراوند طویل است
ذنب الخیل بیخ نباتیست باصلابت ونوعی نارلحیة الیس دانستهاند منبت او کنار آبها وشاخهای او بسیار مجوف ومایل بسرخی وبا خشونت
وپرکره وکرمها بهم متصل وپر برگ وباریك شبیه به برگ اذ خروار کرهها روئیده ودر اطرفش شبیه بدم اسب وبر اشجار مجاور متشبث میکردد
وبیگل وبیثمر وبعضی گویند گلش ما بین سفیدی و کبودیست وقوتش مدتها باقی میماند در اول دویم سرد ودر آخر او خشك وقابض و بیلذع وقاطع
نزف الدم ونفث الدم وجهة قرحهء امعا وجراحت مثانه وسرفه وعسر نفس حاره واقسام اسهال حاره واستسقا وورم حار جکر وامراض
سینه وکثرت شرب او جهة التحام فتق والتیام رودهء مقطوع مؤثر وضماد او جهة التیام جراحات غظیمه وعصب مقطوع وقیلهء ومعأ وورم
مقعد واو رام حارهء اعضأ وسعوط آب او جهة قطع نافع وقدر شربتش یك درهم ومولد سودا ومصلحش شکر وروغن بادام است وبدلش انجبار
ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو زرع واسفل آنمثلث واعالی مستدیر وبا خارهای متباعد نرم وبرگش شبیه به برگ گاو زبان ومزغب
واز آن کوچکتر ومایل به سفیدی واطرافش خاردار ودر سرهای او چیزی مستدیر ومزغب وبنفش رنگ وجسمی در وسط آنرسته مانند موی و
پشم ودر دویم خشك ودر اول کرم وقوتش تا سه سال باقی وبا رطوبت لزجه وقوة قابضه وجهة رفع او رام بیعدیل وجهة التیام جراحات و
تسکین درد مفاصل وبیخ او جهة مستحکم نمودن استخوان شکسته شربا وضماد انا فع وطلای عصارهء او جهة استرخای اجفان ومصدع ومصلحش
کشنیز وبدلش عنب الثعلب وقدر شربتش یك مثقال است ذنب العقرب نزد جالینوس صامر یوماست وبعضی گویند ثمر گیاهیست شبیه
بدنبالهء عقرب وزرد رنگ ونبات او کم برگ وریزه در بلاد سرد سیر مباشد درسیم گرم وخشك وجهة سم عقرب وسایر سموم بارده نافع است
ذنب السقط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه به برگ بلوط وگلش زرد وبیخش شبیه بشلغم وظاهر او سیاه وباطن او برنگ خون
وضماد او با سرکه جهة گزیدن تنین بحری نافعست ذنب الخروف گیاهست بیخش باریك وشاخهای او سفید ومجوف وبرگش متباعد

شبیه به برگ راسن وگلش زرد شبیه بگل رشاد بری وتخمش باریك وطعم او مایل بتلخث وتندی وشدی وبا اندك لزوجه در آخر دویم گرم ودر سیم خشك
وعصاره ء او وبه دستور سائیده برگش جهة بیاض چشم بیعدیل وجهة گزیدن سگ دیوانه قبلز آنکه از آب خوف کند بسیار مؤثر ومسکن

مغص ومحلل رياح وقاطع خون ورافع سپرز ومضر كرده ومصلحش نشاسته وشربتش تا يك درهم وبدلش ربع آن بخور مريم است ذنب الحردون
ذنب الخروفست ذنب الفاره لسان الحمل ايست از جهة شبيه بودن خوشهء او بدنبالهء موش ذنب الفارس بلغة شام ذنب الخيل است
ذنب اللبوة ذنب السبع است ذو ثلث حياه زعرور است ذو الف ورقات مريافلن است ذومائة شوكه وذو مانة راس
قرصعنه است ذوخمسه اوراق وذو خمسه اقسام وذو خمسة اعضان وذو خمسة احنجه بنطافلن است ذو خسمة اصابع اثلق راست
دو ثلت ورقات شامل حند قوقا وگياه خصية الثعلب وفصفسه وطرفين است ذو ثلث شوكات شكاعيست ذو ثلث
الوان وذوثلثه اوراق طريفلن است ذهب به فارسى زرد وطلا نامند معتدل مايل بحرارة ومقوى دل وحرارة ورطوبه غريريه ومفرح
وجهة خفقان ووسواس وجذام وجنون وانواع بواسير وامراض سوداوى وصفراوى ويرقان وسپرز وضعف كرده وسنگ مثانه و
رفع سموم ومحلول سخالهء او كه با مروارید در آب ترنج حل كرده باشند جهة جذام مجرب وبه دستور جهة زحير واسهال دموى ومحلول او با نوشادر
فقط جهة اخراج سم مجرب وطلاى او محلل او رام جهة داء الثعلب وداء الحية وبهق وبرص واكتحال او جهة غلظ اجفان وبياض وغشاوه وكمنه
وانباشتن او در ثقبهء غرب جهة دفع او مجرب وسيل سرفهء كه از وبسازند جهة تقويه بصر ومنع رمد ودرد چشم وذر ورا وجهة آكله وسنون او جهة
درد دندان وامساك او در دهان جهة رفع بدبوى او وانگشتر او جهة داخس وام الصبيان ومفاصل مؤثر وتعليق خالص او را جهة رفع فزع اطفال
مجرب دانستهاند وليناوس اينخاصيت مخصوص دانهء حجرى بقدر خردلى كه در نهايت صلابت مباشد وبا طلاى معدنى متكون ميكردد
دانسته است ولعب باطلا وديدن او مورث رفع هموم وباعث سرور وتقويه دال است وچون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمايند التيام
پذير نكردد وگويند مضر مثانه ومصلحش عسل ومشكست واكثر را اعتقاد آنست كه اصلا ضررى در او نيست وچون طلا را بنهجى سحق نمايند كه
از اجساد چيزى داخل او نباشد خصوصا ادويه سميه در آن وقت خوردن او باعث طول عمر ورفع جميع امراض سود اوى وحفظ صحت است
ودرين امور چيزى عديل او نيست وطريق حل وسحق در دستورات مذكور است وقدر شربتش از يكقيراط ونيم است تا يكدانگ وبدلش ياقوت
محلول وچون از طلا بشكل هليلهء ساخته در خواب وبيدارى صاحب توحش مزمن

وخفقان وخیالات سوداوی در دهان نگاه دارد رفع جمیع
امراض مذکوره مشود ذیب به فارسی کرك وبترکی قورد نامند حیوانیست معروف
ومزاجش در سیم گرم وخشك وجگگش جهة امراض جگر
بغایت نافع وبا آب وشراب رافع استسقأ وبتهای بارده وبا سکنجین جهة یرقان وبا
آب کرفس جهة سپرز نافع وغافث مقوی افعال او است
وقدر شربتش یکدانگ وسرکین او بسیار گرم ومحلل قوی وبهترین او بسیار سفید
یست که با خشونة باشد وآشامیدن او تا یك مثقال با آب
گرم وبا شراب سفید وبه دستور با فلفل ونمك جهة قولنج سریع الاثر است حتی
تعلیق او وغرغرهء او با عسل جهة خناق بلغمی بغایت مفید و
بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع وبول وخون او قاطع حمل زنانست شربا
وحمولا وبه دستور خصیهء او همین اثر دارد وقاطع شهوة
انسانست وارسطو فرماید که یك مثقال خشك او با آب تره تیزك جهة درد پهلو
وسینه وتهیگاه بسیار نافع است وزهرهء او بقدر دانگی با عسل
جهة تب ربع وقولنج واستسقأ ویك نخود او با مطبوخ جهة تقویه باه بی نظیر وبه
دستور طلای او درین باب مؤثر است ورافع تشنج وکزاز
وجراحت عصب وسعوط او جهة نزلات عظیمه وبا آب چغندر رافع حمرة چشم در
همانساعت است وبا قلیلی مشك جهة صرع واکتحال او با عسل
جهة تیرکی چشم ونزول آب وضمادش باورس جهة بهق وبرص وبا ادویهء مناسبه
جهة تقشر جلد داء الثعلب ودرد مفاصل وقدر یکدانگ ارشش
خشك کردهء او با شیر تازه جهة تب ربع وامراض شش بغایت مفید وبیه او جهة داء
الثعلب وداء الحیه وورم مزمن ویکقیراط از دماغ او
با شیر مانع صرع وبخور موی او سبب کریختن هوام وضماد استخوان ساق محرق
او که باذکرش سوخته باشند جهة بواسیر وطلای محلول او بنوشادر محلل
او رام واویختن دنبالهء او در چراگاه گاو باعث نفرت کرك از آنمکاك وپوشیدن
پوست گوسفندیکه کرك گرفته باشد مورث خارش بدن
وتعلیق هر دو چشم او مانع صرع واذیه هوام وسباع ودزدان وچون در پوست کرك
بیچیده نگاهدارند جهة غلبهء برخصم ومحبوبی ودر نظر خلق
مؤثر وتعلیق کعب او بر زانو جهة رفع درد ریحی زانو وزحمت حرکات مفید وچون
سر او را در خوابکاه گوسفند دفن کنند گوسفندان از خوف
هلاك شوند در صورتیکه از ثفر محل کریزی نداشته باشند وچون در برج کبوتران
گذارند مار وسایر موذی داخل نکرند وچون سر او را در
ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نکردد ومجرب دانستهاند وچون
صداق نامهء زنانرا بر پوست گوسفندی نویسند که کرك گرفته باشد

هرگز ما بین زوج وزن الفت باشد وچون دندان بیش او در آن پوست بیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهء اهل منزل کردد وگویند چون زهرهء او را الطوخ کرده مجامعت نمایند ودیگری قادر بر جماع آنزن نگردد وگویند تا دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد حرف والراء

راسن بیخ نباتیست خشبی ورنگش ما بین یاقوتی وسبزی وساقش شبعه دار وبرگش عریض ودراز وقسمیرا شبیه به برگ عدس ودرشت وانبوه
واز ساق او روئیده وبر روی یکدیگر وکلش مایل کبودی ودازاش نامند قرطم وبا اندك پهنی وطعمش با تندی وخوشبو وگویند بیخش زرد وبسطبری
انکشتی خنضر وپوست او سیاه ورفیق وسطبری بالامی او بیشتر از اسفل ومستعمل بیخ اوست وبعضی گویند او بیخ سوسن کوهیست در اول
سیم گرم وخشك وبا رطوبه فضلی وجالی ومقوی معده ودل ومثانه ومفرح ومفتح سدهء جگر وسپرز وقوتش تا دو سال باقیست وبا قوه ء تریاقیه
وجهة قطع اخلاط غلیظه سینه وشش وتقیطیر بول رطوبی ومالیخولیای مراقی ودرد مفاصل وکمرو وتقویه باه وفم معده وهاضمه ورفع اختلاج وتحلیل
نفخ وطبیخ او جهة احتباس بول وحیض وتوحش وجزن که بمشارکت معده باشد ومطبوخ او باشراب جهة زهر هوام وسموم بارده ونطول او
جهة شقیقة او امراض سرکه بلغمی باشد وتحلیل او رام وقطور او جهة دوی وطنین وبخور او جهة گشودن حیض وضماد برگش جهة شکافت عضل
نافع ومضر محرورین ومصدع واکثارش مفسد خون وقاطع باه ومصلحش سرکه وربوب حامضه وخمیرهء بنفشه وقدر شربتش دو در درهم
وبدلش بوزن او ایر ساو گویند قسط شیرنیست وشرابیکه از وترتیب دهند معروفست بشراب ملئکه وباعتقاد جالینوس در جمیع افعال
مذکوره بهتر است وچون راسن خشك را جوشانیده واز آب بیرون آورده یك شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمی از حمراست
خیسانیده تا بیست روز پس هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویه معده وفساد هضم وبر انگیختین اشتهأ بیعدیلست واز دانهء راسن که رعدی
بلع نمایند جهة رفع سرعة انزال مجرب دانستهاند وبخور او جهة تقویة دندان
وانداختن کرم او وطلای او جهة نیکوئی رخسار وبا عسل جهة رفع
آثار مؤثر است وشیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه بعدس است وزرد رنگ وکوچك مقدار وگیاه او پر کره وشاخهای او
منبسط بر روی زمین ومنبت او کنار دریا وزمین نمناکست خوردن او درد گزیدهء هوام را در ساعت تسکین میدهد راوند به فارسی
ریوند نامند وآبنچ ریباس است وبهترین او چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد وبعد از آن قسم ترکی زعفران رنگ کم بو
وبعد از آن خراسانی وزبونترین او زنجی وبراق صلب است وریوند دواب خشبی کثیف مباشد وبیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است
باریك وسیاه وغیر متشابه بریوند است وچون بقدر دو سه زرع حفر نمایند ریوند

ظاهر مشود ومركب القوى ودر اول دويم گرم وخشك
ومسهل بعصر اخلاط غليظه ورقيقه وخام وباقوه قابضه ومقوى قوهء جاذبهء جگر
وپادزهر سموم بارده ومجفف ومحلل وملطف وجالى ومدر
بول وحيض ومنضج ومقطع ومفتح سدهء جگر وسپرز وامعأ ومبر وبالعرض به سبب
شده تحليل وجهة ثقيهء امعأ وتحليل نفخ او وانواع استسقا
وتخمه ومغص وورم بارد احشا ويرقان سدد ورفع اسهاليكه از سدهء ماساريقا باشد
وبا كل سرخ وقوابض جهة اسهال وموى وبالخاصية
رافع تبها وحرارة غرييه وجهة درد كرده ومثانه ورحم وخفقان وقرحهء امعأ ونواصير
وبواسير وتب ربع نافع وبا جاو شاير ومطبوخ زيب وبسفايح
جهة قولنج سفلى وبلغمى وبا آب پرسياوشان جهة سنگ مثانه وبه آب لسان الحمل
جهة قطع نزف الدم وبا هليلهء كابلى وغاريقون وصبر جهة ثقيهء
دماغ وانواع صداع بارده وصفراوى وشقيقه وفالج ودوار وكزاز وجنون ونزلات وبا
شراب ريحانى جهة فسخ عضل وعصب وسستى او
وبا طبيخ اسارون وقنطوريان جهة عرق النساء وبتهاى بلغمى وضعف مفاصل ودردا
وبا زرشك وصندل جهة ورم حار مزمن اعضاى باطنى
ومقوى او وبا انيسون جهة فواق وآروغ ترش وتمدد تهيگاه وفتق ودر دهن داشتن
وآب او را فرو بردن جهة نفث الدم وسده وورم سينه و
ربو وبهر وطلاى او جهة ضربه وسقطه وضمادش با سركه جهة گلف وقوبا وآثار
ضربه وبالعابها جهة ورم حارهء مزمن وبا قوابض جهة استحكام استخوان
مخلوع وطلاى او بين الكفتين جهة رفع خوف قلبى ومضر سفل ومصحلش صمغ
وگويند مضر مزاج اطفال وضعفاست وشربتش تا دو درهم وبدلش
در امراض معده وجگر يكوزن ونيم از گل سرخ وخمس او سنبل است وعصارهء او
كه آب ريوند را جوشانيده باشند تا غليظ شده باشد درعرض
يك سال قويتر از واست ورب ريوند كه در دستورات مذكور است بهتر از عصارهء
اوست رازيانج به فارسى باديان گويند بستانى او
در اول سيم گرم ودر آخر اول خشك وتخمش كرمتر از برگ او وبيخش قويتر از
ساير اجزا ومجموع او مولد شبر ومدر بول وحيض ومفتح سدهء جگر وسپرز
وكرده ومثانه وسينه ومقوى معده وباصره ومحلل رياح واخلاط وغليظه وترياق سموم
حيوانني ومجفف قوى وبا قوه قابضه جهة خفقان وغشى
با گل گاو زبان مجرب وبا پرسياوشان وانجير جهة سرفه وربو وعسر نفس وبا ادويهء
مناسبه وبتنهائى جهة رياح غليظه وقولنج ودرد پهلو وتهيگاه
ورفع رطوبات واسهال مزمن وغثيان ورفع بلغم حامض وبدرقه شدن قوة ادويه وايصال
او باطراف بدن وبا سكنجبين جهة بتهاى كهنه

نافع ومضر محرورین ومصلحش صندل وسکنجبین وچون عصارهء او را با روغن غلیواج درشیه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او
مانع نزول آب ورافع ضعف باصره وانتشار وچون هر سال در اول نزول آفتاب بجمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یك درهم تخم رازیانه

با مثل او شکر تناول نمایند در آنسال اصلا مرضی عارض نکردد وذر وسوختهء او
مانع انتشار قروح وطلای بیخ او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع
وصمغ او در افعال مثل عصارهء اوست ومفتت حصاه ومقوی باصره است وقدر
شربتش از تخم تاو تا یك مثقال واز واز بیخ او در مطبوخات دو
مثقال وبدلش تخم کرفس است ورازیانه بریرا شاخها عریضتر وشبیه بربیاس وتخمش
ریزه وبسیار خوشبو ودر آخر سیم گرم ودر دویم خشك و
جهة تقطیر بول وثیقهء رحم وچرك قروح واسهال مزمن ورفع احتباس حیض نافع
است راتیانج صمغ صنوبر است که بنفشه مثل سایر
صموغ منجمد میکرد ویا بآتش طبخ یافته منعقد شود وثانیرا بیونانی وفلفونیا نامند
وسیال غیر منجمد او زفت رطبست در آخر سیم گرم وخشك
وقسم آتش دیدهء او کرمتر از قسم اول وآشامیدن نیم مثقال او با زردهء تخم مرغ که
نیم پخت باشد وبه دستور با آب طبیخ سپوس گندم جهة سرفه
وربو وجراحت رطبه ء شش ومضع او جهة سرفهء رطوبی وجذاب فضول دماغ
وضماد او جهة التیام جراحات وازالهء حکه وجرب وخشونات جلد
وبا گلنار جهة فتق رکها ونواصیر وبا تخم کتان بالسویه جهة رفع ثالیل وبواسیر
مجرب وجهة شقاق کعب وکجی ناخن مؤثر وکشیدن او مانند؟؟
روز اول یکدفعه وروز دویم دو مرتبه ودر سیم سه بار جهة سرفه وربو وقرحهء شش
عجیب الفعل است وبعضی گفته اند که چون با زرنیخ وبیه
بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر مشود ومؤلف تذکره گوید که چون را تبا بخرا با
مثل او ربیج الغار ونصف وزن او فلفل با روغن بادام
طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانهء بواسیر را ساقط کند با الم شدید وتدارك آن
به سفیدی تخم مرغ وسفیداب وبخوردن شیر تازه باید نمود
وگویند طلای را تیابخ مفرد او در ابدان نرم باعث ورم ودرد مشود وبخور او که
بپارچهء آلوده در آفتاب خشك کرده باشند جهة زکام بارد
وتب ربع سریع الاثر است وقسم مطبوخ او در اصلاح شعر ذر ورا مؤثر است رامك
از ادویهء مرکبه است وآن قرصی است که در قدیم
از عصارهء بلح میساختند وبرهم زنند تا مثل خمیر شود وربع جز وزاج ومثل او صمغ
محلول ویکجز ونیم دو شاب خرما با عسل اضافه نموده
قرص بسازند واگر بوزن پوست انار ملج بسیار نارس اضافه کنند بیعدیلست در دویم
سرد وخشك وقابض ومجفف وملطف ومقوی معده وامعأ
ومسکن حرارة ومانع ریختن مواد باعضا وجهة اسهال کهنه ودموی ونزف الدم
وذرب وسرفه ودرد سینه وضعف جگر وبتخیف قروح
شربا وضمادا نافع وطلای او مقوی جلد مسترخیه ورافع ورم حار ونقرش وورم حار

مقعد وبروز آن وحابس عرق ورافع عفونة آن ونجار
فاسد وبا حنا مسود موی وقاتل قمل وسنون او مقوی لثه وقاطع خون او وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش سگ ومضر مثانه ومصلحش
عسل است رازقی در قدیم سوسن آزاد درانامیده اند که زنبق باشد ومتأخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند راتج نارجیل است
راتیاج وراتینج راتبانج ست رائی حلو است رازیانج رومی وشامی انیسونست رافع حلیث است راخ خمر است
راحة الاسد نوتعی از عرطنیثاست راطینی بیونانی اسم مجموع علکهاست راس الشیخ بلغة اندلس اقسون است راس الهدمد
بلغة اسکندریة قسمی از مخلصه است رال اسم هندی قیقهن است راج هنس بهندی پرسیاوشانست راج کیری اسم هندی
عصی الراعیست راج کیرا اسم هندی اذان الغز است راسو اسم فارسی ابن عرس است راسخت وروی سوخته رو سحج است
رب عبارة از آب میوها ونباتاتست که بطبخ بقوام آورده باشند ورب هر چیزد در تحت آنچیز مذکور است ربل نوع جبلی
افسنتین است وگویند نوعی از برنجاسف وقیصوم است ودو درهم او جهة رفع زهر هوام مجرب دانسته‌اند رب العنب میفتحج است
ودر دیلم دوشاب ترش نامند رب الضر وصمغ کمکام است ربیس علیق است ربیان اربیانست ربرق عنب الثعلب است
ربیثا نوعی از ماهی کوچك ودر افعال قویتر از ماهی روبیان دانسته‌اند رتیلا به فارسی انگورك نامند وآن حیوانیست شبیه عنکبوت
ودست وپای او کوتاه واو اقسام مباشد واز سموم قتالهء بارده است وگزیدن او وخوردن یك عدد او قتالست وضماد کوبیده او بر موضع
گزیده اش جذب ودفع سم مکند واطهور یقس بستن زندهء او را بر بازوی صاحب تب دوری جهة رفع تب مجرب دانسته‌اند وذر ور
خشك او قاطع ثالیل است وگویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او مشود رتم بلغة عربی نباتیست سفید وسیاه مباشد و
سیاه او را شاخها زیاده بر زرعی وبی برك وصلب ومانند ریسمان بر چوبها توان بست وگلش زرد وثمرش مثل لوبیا ودانه او مثل عدس
وقسم سفید او را ثمر وگل وشاخش مانند قسم سیاه ورنگ شاخهای او سفید است ودر سیم گرم وخشك وجذاب ومحلل وباقوهء قابضه و
شد ودو درهم از ثمرش مقیئ قوی وحقنه بعصارهء او مسهل خون وجهة عرق النسا نافع وضمادش جهة نمش وگزیدن سگ دیوانه وآشامیدن

او به دستور جهة سگ دیوانه واخراج جنین میت نافع وقاتل جنین زنده ومدر قوی ومسهل اقسام کرم وخوردن هفت عدد او که تا سه روز
متعاقب بنوشند به سبب اسهال منع بروز دمل میکند ومضر معده ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش یك مثقال است ربه اسم نبطی بندق هندیست
رته سروالی اسم هندی حی العالم است رنگ مشکطرا مشیع است رترت اسم خنازیر کبار است رجل الطیر ورجل و
الذرذور ورجل العقعق ورجل العقاب گیاه آطر یلال است رجل الحمامه ابوخلسا است رجل الدجاج اقحوانست
رجل الراعی خربق سیاه است رجل الجراد زرنب است رجل الفروح ورجل الفلوس قاقلی است رجله بقله الجقاست
رجل الزاغ رجل الغراب است رجیع فضلهء حیواناتست رجل الغراب گویند نبات آطریلا است واکثر تصریح نموده اند که غیر
اوست ودر نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش بقدر شبری وبرگش سبز مایل بسیاهی ومشقوق شبیه بر شادلستانی ووسط
او منشق بدو شق مانند چنکال غراب وشعب او متفرق وباشدی واندك قبضی وشیرینی مانند طعم زردك وبیخش بسیار غایر در زمین
ومستدیر وظاهرش زرد وسائیدهء او مثل سورنجان وبزبان ترکی غازایا غی وبه پهلوی کلاج یا نامند در اول گرم ودر دویم خشك
ومفتح سده ومفتت حصاه ومسکن ریاح ومحلل وجهة قولنج ومغص ودرد کمر وپشت بغایت مؤثر وبیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن
بیعدیل وطلای عصارهء او که بآتش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل بارد وبا نیم وزنش لقاح جهة درد مفاصل حار مفید وبه دستور
روغنی که در آن جوشانیده باشند همین اثر دارد ومضر محرورین ومصلحش کاسنی وامثال او وشربتش تا دو مثقالست رحیق حمراست
رخمه بخاء معجمه اسم عربی مرغ مردار خواراست وآن قسمی از کرکس وبزرك جثه وسفید مایل بتیرکی وبا خط سیاه وچشمش بسیار زرد و
مسکن او جبال وبیابانها وبغایت خائف مباشد در دویم گرم ودر اول خشك وتخخخم او بهترین اجزاء اوست وگفته اند که اگر هفت
عدد وبیضهء او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد به نکردد از تاثیرا وته دیگر مأیوس باید بود وطریق آنستکه بعد از
ثقیه یك عدد بیضهء او را خام تناول نمایند وتا شش ساعت اصلا چیزی نخورند وبعد از آنمرق چرب بیاشامند وبعد از یك هفته
تکرار عمل کنند وذر ور پوست تخم او قاطع نزف الدم وباعث التیام جراحات وبا

سرکه جهة قوبا وخراز نافع وسرگین او با سرکه جهة رفع
برص بیعدیل وحمول ودود او را در اسقاط جنین وادرار مجرب دانستهاند وطلای او
جهة گزیدن عقرب ومار وزنبور وقطور او با روغن
زیتون جهة گرانی سمع ورفع گری وبخور گوشت قدید او با خردل تاهفت مرتبه
جهة گشودن کسیکه از زن بسته باشند مؤثر دانستهاند
وقطور وسعوط زهرهء او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهة درد شقیقه ودر
طرف موافق با روغن زیتون جهة ریاح وگری واکتحال
او با آب سرد جهة رفع بیاض چشم وبخور پر او چهة گریزانیدن هوام پردار نافع
وچون جگر مشوی ویا سائیدهء خام او را در روزی سه دفعه
وهر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند جهة رفع جنون تا سه روز متوالی مجرب
دانستهاند وآشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشك
کرده سائیده باشند با شراب جهة رفع جمیع سموم ودو درهم مغز سر او مورث
جنون وبلاهت است وتعلیق سر او بخور موی او باعث
تسهیل ولادت وطلای مغز سر او با روغنها جهة درسر نافع وازسطوالیس که رخمه را
خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند
تا مهرا شود تدهین او جهة رفع جذام مجربست رخبین لغة سریانی وبه فارسی لور
گویند وآن غیر مصل است واز مایه ء شیر که بطبخ غلیظ
کردد وبچکانیدن حاصل مشود ودر اول گرم ودر آخر او خشك وکثیر الغذا ومبهتی
وشیرین ومسدد وبطئ الهضم وثقیل است ومصل مائیت
دوغ است که بعد از کشك شدن از وجدا کردد واز جوش بسیار منعقد وسیاه گردد
وبترکی قرا قروت نامند وانشا در میم مذکور مشود
رخ اسم فارسی خثوء است رخام الطین طین قیمولیاست رخبیثه راتیانج است رخام
حجر الرخام است رسابطون
شرابیست که از خمر وعسل وادویهء حاره ترتیب دهند وکرم وتر وقویتر از شراب
ارسطون ودر امزجه ء بارده نافع است رسانجن اسم
هندی حضض است رس اسم هندی مثل است رسبت اسم هندی بخور السود آن
است رساغ سنگیست شبیه بخرچنگ در
دویم سرد وقریب القوه بسرطان وجهة جلای باصره ودمعه نافع است رشته قطایف
اسم فارسی اطریه است حرف
بستانیست رشینه راتیانج است رصاص شامل قلعی وسربست واز مطلق او مراد قلعی
است ورصاص ابیض نامند وبه فارسی
ارزیز گویند ومگون او از زبیق غالی وکبریت قلیل ردی الجوهر وزبونترین فلز است
در سیم سرد ومجفف وبا جوهر رطب جامد از برودث

وقابض وآشامیدن او کشنده است وطلای او سائیده او با آب گشنیز وآب کاسنی وآب بار تنگ وآبغوره وحی العالم وعنب الثعلب وامثال
او وروغن گل سرخ جهة سرطان متقرح وورم مقعد وجرب بواسیر وجراحت رحم وپستان وقضیب وباد سرخ واو رام حاره ومنع

ریختن مواد با عضأ وبا شراب جهة درد عصب واو رام مرکبه نافع وبستن صفحهء او بر کمر مسکن شهوة جماع وبر تعقد عسب والتوای
او محلل او وبالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن وطوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است وچون بروغن
چرب کرده بگذارند تا زنگ بهمرساند از آن روغن بر هر آهن که بمالند زنگ نگیرد وگویند دوغ با ریزه ثیقهء او مکند وبعد از ثقیه
چون با قاطر خل وزاج سحق به حدی که تشمیع پذیرد نمایند با وزن تسبه که مناسب او باشد ملحق باول گردد مجربست رصاص اسود
به فارسی سرب نامند وبه عربی آنگ ودر تکوین از رصاص ابیض زبونتر واز سوختهء او را بار وسرنج حاصل مشود ودر دویم سردوتر وبا قوه قابضه
ودادعه واز تدفین در زمین نمناك منتفخ وبر آمده گردد وسائیدهء او با روغن گل وعصارات نباتات در خواص مثل رصابص ابیض
وبستن او بر کمر بقدر هفت مثقال ونیم جهة منع احتلام وبستن صفحهء او بر غدد وخنازیر والتوای مفاصل رادع ومحلل وضماد او با روغن
گل وآب با رشك وآب گشنیز جهة سرطان متقرح واو رام حاره وقروح مفاصل نافع وچون سرب را بر کف دست بمالند وسیاهی
او را که بر کف بماند با آب وغیر آن بر رمد وجرب وسوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گردد ومجربست وپنج درهم او را چون در زیر بالین کتبی
دفن کنند که او نداند آنکس خوابهای پریشان بیند وهفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزهء نوگذاشته وقتیکه زحل در شرف باشد در
میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید وچون نخالهء او را به حدی بشویند که سیاهی او برطرفشود جهة قطع نزف الدم والتحام
قروح خبیثه ودمل وحکه بغایت انفع از ابارد مجفف بیلذع است وآشامیدن سرب کشنده است هرگاه سائیده باشند وفرو بردن گلوله
او بالخاصیة نافع درد معده مزمنه است وآزمودهء مجربین است رطب خرمای تازه است ونسبت او بخرما مثل نسبت میوهای
تازه است بخشك ومداومت او با بادام بغایت مسمن بدن ومحرك باه ومقوی کرده وکمر است وسایر خوتاص در تمر مذکور است
رطبه به فارسی اسپست باغی تازه است وبترکی یونجه نامند وخشك او را به عربی قت گویند در آخر اول گرم وتر وملین ومبهتی ونفاخ
وضماد پختهء او را که روزی دو بار کنند جهة رعشه مفید ومداومت خوردن او با شکر مسمن بدن ومولد خون صالح وضماد کوبیدهء او با عسل
محلل ورم بارد وبا سرکه محلل ورم حار وتخم او قویتر از سایر اجزا وقابض ومولد

منی وشیر ومسمن ومدر حیض خصوصا چون در حمام وبعد
از آن تناول نمایند وجهة خشونة سرفه وسینه نافع وقوتش تا پنجسال باقی میماند
وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال وروغن تخم او وروغنی
که از آب او وروغن زیتون ترتیب دهند جهة رعشه ولقوه شربا وضمادا نافع است
وخشك او قابض وگلش ضعیفتر از تخم اوست
رعی الزرارير فوة الصبغ است رعادیلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام
گیاهیست طولش زیاده بر شبری وبرگش
دندانه دار ومایل به سفیدی واز ساق روئیده وساقش منحصر بیکی وبیخش بقدر
شبری وسرخ مایل بزردی ة تخمش شبیه بگرسنه وکبوتر محبت
این گیاه است ومؤلف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی وبیخ او ر اصباغان
استعمال منمایند ونار قیصر عبارت از وست با عطریه ودر
مصر بسیار است وساق الحمام نامند در دویم گرم خشك ومجفف قوی ومحلل
وبابرودت قابضه وآشامیدن او مدر حیض وضماد برگ او
جهة التیام جراحات تازه قروح وخبیثه وساعیه وبا روغن گل وبیه تازه جهة اقسام
دردهای رحم وبا سرکه جهة باد سرخ وبا عسل جهة التیام
قروح عمیقه نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا مثقال وبدلش فوة
الصبغ است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات
زردك وبرگش شبیه به برگ درخت سقز واز آن باریکتر ودرشت وشاخش پر شعبه
وچترش شبیه بچتر شبت وگلش سفید وریزه وتخمش
مثل تخم شبت ووسط او شکافدار وبا اندك شیرینی وبیخش بسطبری انگشتی ودر
طول بقدرسه انگشت وسفید وشیرین وخام او را به دستور
ساق تازهء او میخورند ودر دویم خشك ودر اول کرم وگویند در سیم گرم وخشك
است مفتح سده ومحلل اخلاط بارده ورياح ومقام سموم
حیوانی وضماد او باسرکه جهة ورم سپرز وخائیدن او جهة تسکین درد دندان ورفع
عسر النفس مؤثر وتخمش جهة گزیدن هوام وسیلان رحم
وبواسیر نافع ومصدع محرور ومضر احشأ ومصلحش قرفه وسنبل وقدر شربتش تا دو
در همست وبدلش وحشیرك وگویند چون شتر مسموم
گردد ازین گیاه خورده خلاص مشود وباین جهة رعی الابل نامیده اند رعی الحمار
خاریست شبیه بباد آورد بغایت شد رایحه شبیه
برایحهء حرف وبیخش تندتر وتخمش شبیه بخردل سیاه وبا عفوصه وچون حمار را
نفخی ودردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیم
گرم وخشك وبغایت مدر وجذاب وخوردن بیخ او مؤرث رعاف مفرط وبه دستور
تخم او وربع درهم او جهة سپرز بیعدیل وجمیع اجزاء

او جهة اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع وقدر شربتش تا نیمدرهم ومصلحش شقایق واز شده ادرار مسقط قوه است رعاد
نوعی از ماهی است عریض وکوتاه وپشت او پهن ومایل بسیاهی وشکمش بسیار سفید وچون در دام افتد دست صیاد میلرزد ودر

بحر اخضر وقلزم یافت مشود ودر دویم گرم وخشك وبستن زندهء او برسر جهة رفع صداع وصرع مجرب دانستهاند وعرقچین پوست او
در ازالهء درد سر مزمن وشقیقه ودوار بغایت مجرب وبیه وگوشت او شهوت پر آن را اعاده مینماید وقاطع بلغم ورافع یرقان وبیرند
وقاطع خون همهء اعضاء وپختهء او جهة سل ومطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل ودرد کمر ونقرس وطلای او جهة تحریك
ماه مؤثر است وابن بیطار گوید که ماهی شبیه بر عاد ملاحظه کردم وبغایت مخدر وخوردن او را کشنده یافتم رغوه کف مایعاتست
وآنچه از جامدات برسر آید مثل صابون ونمك رغوة القمر حجر القمر است رغیدا اراقو است رغوة الملح زهرة الاسیوسل است
رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است رغث جلنار است رق سلخقاة بریست رقس سلحفاه نهری بزرگست
رقیب الشمس صامر یوما است ونوعی ازیتوع را شامل است رقع فارسی خرفطانست رقعا اسم عربی حمار صغیر است وگویند
سرخس است رقاقس لغة بربریست وگویند جفت آفرید است وبعضی اسم خصیه الثعلب دانستهاند رقون ورقان حنا است
رقعه به عربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهة شکستکی استخوان مفید باشد ومصطلح از آن بیخی است صلب زرد رنگ وسرد و
خشك ودو مثقال او بازردهء تخم مرغ نیمبرشت جهة ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافعست وباید سه روز متوالی تناول نماید رقع
یمانی گویند درختیست بقدر درخت گردکان وبرگش مثل برگ درخت چنار وثمرش شبیه بانجیر وبقدر انار ودانه ثمرش مانند دانهء انجیر
وبا شیرینی وماکو است ومؤلف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی گویند نباتش زیاده بردو زرع مباشد وبرگش بسیار سطبر وخشن و
پهن ودایم سبز وچون برگ او را در زمین غرس کنند میروید وثمرش از برگ بیرون مآید وبقدر خیاری کوچك مشود وبا شیرینی وشیر
او مثل شیر انجیر ودانه اش بطعم انجیر است وازین صفات ظاهر میکردد که انجیر بغدادی باشد ودر لارو کرمسیرات ودر مازندران موجود
است ودر دویم گرم وخشك وقاطع بلغم وجالی قصبهء ریه وصوت وشیر او جهة قوبا وآثار وتحلیل او رام وسقوط بواسیر وسایر اجزای او
جهة وثی وجبر کسر شربا مفید وقدر شربت از تخم وریشهء او سه درهم ومضر معده ومصلحش کتیرا او طبیخ او منقی بلغم واخلاط غلیظه وضماد برگش
جهة التیام جراحات نافع است رکبه صدف البواسیر است رکف بخور مریم است

رکت چندن اسم هندی صندل احمر است
رك اسم هندی درخت نیم است رقان به فارسی انار گویند واقسام مباشد شیرین بیدانه را که املیسی نامند لطیفتر از سایر وسرد
باعتدال ودر اول تر وبا قوهء قابضه وقلیل الغذا ومولد خلط صالح ونفاخ وازین جهة باعث نعوظ محرورین است ومدر بول ومفتح
وجالی وملین طبع وموروث تشنگی وخوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن وجهة تصفیهء روح کبدی وتقویه جگر واستسقأ لحمی و
زقی وسوء القنیه ویرقان وسپرز وخفقان والم سینه وسرفه حار وصاف کردن آواز وفربه کردن بدن ونفوذ غذا ورفع جرب
وحکه ونیکو کردن رنگ رخسار نافع واکثار او مفسد غذا ومرخی معده ومصلحش انار ترش ودربار والمزاج زنجبیل پرورده است درب انار شیرین
در افعال قویتر از آب او ومرخی معده ومصلحش مصطکی است وچون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدریکه کنجایش داشته باشد
روغن بادام شیرین در او ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند وبه حدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد مکیدن او جهة درد سینه وسرفه
از مجرباتست وبه دستور آشامیدن آب او با شکر ونشاسته وصمغ عرب وروغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد وانار ترش وشیرین
که به عربی مزو به فارسی میخوش گویند در سردی وتری مایل باعتدال است وانار ترش در دویم سرد وخشك وقابض ومدر بول مسکن حرارة
معده وغلیان خون ومانع سیلان مواد معده وجهة رفع خماروقی وخفقان حار ومنع صعود بخار غذا ورفع دخانیة آن نافع واکثار او مورث
قرحهء امعأ وسحج ومضر مبرود ومضعف جاذبهء جگر وقوه باه ومصلحش انار شیرین وزنجبیل پرورده وامثال او وآب انارین که با بیه افشرده
باشند از نیم رطل تا یکر طل وبیست مثقال شکر خام مسهل صفرا ومقوی معده وجهة بتهای صفراوی ویرقان وجرب وحکه نافع وضماد
مطبوخ مهرای او با پوست وتخم جهة جرب وحکه صفراوی مجرب وطلای مطبوخ او با شراب جهة تحلیل او رام بیعدیل است ومضمضهء آب
او جهة قروح خبیثهء دهان وقلاع واکتحالش جهة ناخنه وسبل نافع وضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهة قروح خبیثه
وقرحهء بینی وگوشت زیاد وزخمها ودرد گوش مفید است وسویق او قابض وجهة رفع خواهش خوردن گل وامثال او زنان حامله را مؤثر است
ورب انار ترش در افعال قویتر از آب اوست وچون آب انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهة سلاق وجرب وتقویه باصره وجراحات

مزمنهء خبیثه نافع وچون جوف آن را خالی کرده وروغن گلسرخ در او ریخته بآتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهة درد آن بغایت مؤثر است
وپوست انار بغایت قابض وبارد ومجفف است وسفوف او با عفص مسهل بعصر اخلاط سوخته وجهة رفع آتشك بغایت مفید وجلوس

در آب طبیخ او جهة سیلان حیض وخروج مقعد وضماد او با عسل جهة رفع آثار آبله وطلای سوختهء او با عسل بر سینه ومعده جهة منع
نزف الدم وقی الدم ونفث الدم وحقنه با آب او که با برنج وجو مقشر بوده داده جوشانیده باشند جهة رفع اسهال وسحج ومضمضه به آب
طبیخ او جهة تقویة لثه وآشامیدن او جهة سلس البول وشستن مقعد به آن جهة قطع خون بواسیر وامراض مقعد وآشامیدن سائیده
او بقدر یك درهم باآب کرم جهة رفع کرم معده بیعدیلست وطبیخ بیخ انار درین باب از مجرباتست وجهة نزلهء حاره ودرد دندان مضمضهء
او بیعدیل است وچون پوست انار ترش را با ماز وبالسویه سائید ودر سرکه بجوشانند تا مهرا شود ومنعقد کردد وبقدر فلفل حبها
ترتیب داده پانزده عدد وزیاده از آن جهة رفع اسهال مزمن وسحج مخوف وقرحهء امعا ومقعد مجربست ورب انارین در دویم سرد ودر اول
خشك وقابض وجهة التهاب وتشنگی مفرط وتبهای تندوقی وخمار ورفع فساد خواهش حوامل وفساد رنگ رخسار ورفع غم نافع واناردان قابضتر
از رب هر یك است ودر افعال قویتر وکوبیدهء ترش او با مویز بالسویه وخمس او زیرهء کرمانی جهة رفع قی وتقویه معده مجربست ومضر سحج
وسرفه ومصلحش مویز وگردکان وبدلش سماق است وگل انار در افعال مثل گلنار فارسی است وجهة قطع خون بن دندان والتیام جراحات و
فتق وقلاع وضماد او با برگ رزبرفم معده جهة قی مفرط ومصاره ء او با کلاب جهة منع ریختن مواد بچشم ورفع ورم وبا آب بار تنگ جهة قرحهء
احلیس وبا آب جهة ابتدای داخس وخراش پا که از موزه وکفش شده باشد وبا سرکه جهة باد سرخ نافع وعصارهء پوست وبیه او قایم مقام گل اوست
وخوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد هنجهی که دست گرفته گلها را ناشتا ملع کنند جهة قطع خون وبروز دمل ورمد نا یك سال
آزمودهء است ودانهای زردیکه در اقماع انار مباشد شبیه به ذر ورو در افعال مثل تخم گل است رماد به فارسی خاکستر نامند وآنمرکب از
جزو ارضی وخانیست واز شستن جز ودخانی زایل شده ارضیه باقی میماند ورماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است وخاکستر گرم وچوب
تاك وغیر آن با سرکه جهة بیضه وخوده وشقیقه وتحلیل او رام وبواسیر بیعدیلست وخاکستر نی هفتح سدد وجهة التیام قروح وقلع آثار شربا
وضماد او مفید است ومضر شش ومصلحش کتیرا وقدر شربتش نیم مثقال وخاکستر بلوط حابس جمیع نزف الدم ومسکن او رام ومانع؟؟
ورافع قرحهء قضیب ومقعد وخاکستر پشم مغموس در قطران وزفت وخاکستر کدو

جهة قرحهء قضيب ومقعد مجربست رمل به فارسی
ريك روان ودر اصفهان ما سه نامند ودر سيم گرم وخشك ومجفف وكرم شدهء او جهة نشف رطوبات واستسقا وحمول سائيده او جهة
قطع حيض ومنع حمل بغايت مؤثر وبالخاصيه آب خوش مزه را بدمزه وآب بد طعم را خوشمزه مكند رميت به عربى اسم نباتيست
از جنس نخود شبيه بدرمنه وبقدر قامتى وچون خشكشود بسيار زرد ميكردد واز آن چيزها رنگ توان نمود وگويند از مجاورت او
رنگ آدمى زرد مشود ودود آن جهة زكام مجرب وباعث كريختن هوام وقلى كه از سوختهء او بهم رسد گويند بهتر از قلى اشنان است
رمرام قرطم بريست وگويند قرصعنه است وقلى كه از وحاصل مشود ضعيفتر از قلى اشنانست رمان البر شامل درخت فلفل وجلنا راست
رمان السعال خشخاش سفيد است رمان الانهار نوع كبير هيوفار يقونست رماد عش الخطاطيف خاكستر آشيانه خطافست
ومذكور شدرند به عربى آس بريست وبلغة شام عار وگويند صندلست رنف اسم عربى بهرامج است رنگبت اسم هندى دم
الاخوين است رنگ اسم هندى اقاقياست رنگ كاسه اسم فارسى مغيسا است رود يون اسم سريانى دفلى است رواث
بيونانى خشخاش سياه است روزى اسم يونانى ارز است روبادوس اسم يونانى آزاد درخت است رود اسم سريانى
ورد است روسنى اوطا اسم عبرانى سماق است روين اسم يونانى فوة الصبغ است رويا اسم عنب الثعلب است رواس
اسم نبطى قرة العين است روحانى وروح بلغة اكسيريان زيبق است روث سركين حيوانات است روفيون نوع از
عنب الثعلب جبلى است رود امالى بيونانى شربت ورد است كه با عسل ساخته باشند روشنايا بياء بعد از شين ونون
بعد از الف بيونانى اسم كحلى است وبسريانى اسم مرقشيثا است رواسير آنچه از بقول در آب طبنج نمايند وروغن وترشيها وادويهء
حاره اضافه كنند روهس اسم هندى اذخر است روقى اسم هندى خبز است روفى اسم هندى قطن است رومى اسم فارسى
طالقونست روى توتيا شبه است ومشهور بروح توتيا چه اوتوتياى غير مصنوع ومعدنيست بخلاف ساير اقسام توتيا كه روئيده معدن
نيستند رويه اسم هندى فضه است روتها اسم هندى رته است روده اسم فارسى امعأست روسن اسم هندى حجر البقريست

روباه اسم فارسی ثعلب است روغن کنجد وروغن شیره وروغن شیر بخت دهن الحل است ودهن سم نیز نامند
روغن زیتون روغن زیت است روغن زیتون نارس زیت الانفاقست روغن بادام کوهی زیت الاوجان است

روغن درخت ارژن زیت الستود انست روغن اسم فارسی سمن است روشك اسم فارسی شاه طل است روناس
اسم فارسی فوة الصبغ است روغن زفت قسادلانست رود ازید ا لغة یونانی وبمعنی اصل الوردیست وآن بیخیست شبیه
بقسط وسبکتر از آن وبعد از سائیدن بوی گلسرخ از وظاهر مشود ودر دویم گرم وملطف ومحلل وجهة رفع صداع بارد مجرب یافته‌اند
روبیان به فارسی ماهی روبیان نامند وآنحیوانی است کوچك ودست وپا دار وسرخ رنگ وکوچکتر از خرچنگ است تازهء او در
دویم گرم وتر وخشك نمکسودش گرم وخشك ومبهتی ومولد خون صالح ومقوی رحم ومعین حمل وبا سکنجبین مسهل حب القرع ومطبوخ
او با پیاز وکند نا که بعد از آن بروغن کردکان سرخ کرده باشند با زردهء تخم مرغ بغایت مقوی باه وحمولش مسخن رحم ومعین حمل وضمادش
محلل او رام صلبه وجاذب بیکان وخار از بدن وطلای مهرای او در روغن زیتون جهة مفاصل ونقرس نافع ومضر محرورین ومصلحش
ربوب حامضه است ومولد سودا وحکه شدید است رؤس کله ومغز سر حیوانات است بسیار کثیر الغذا ومقوی بدن ضعیف
ومولد منی ومسمن اند وبهترین او کلهء گوسفند جوانست وحقنه به آب کله وپاچه جهة ترطیب اعصاب وامعأ وکرده وتلیین او رام صلبهء باطنی
ونطول او جهة ترطیب دماغ وجنون وبیخوابی وانتهای درد سپر نافع ومبخر ومضعف معده وهضم ومصلحش آبکامه وخردل وصعتر است
رو سختج معرب از روی سوخته فارسیست واو را سخت نامند وطریق عمل او در دستورات مذکور است وبهترین او سیاه
مایل بسرخی است در سیم گرم وخشك وآشامیدن زیادهء او کشنده است وبسیار مجفف وقابض وتندر و جذاب ومنقی جراحات ومدمل
وجالی غشاوهء چشم ومانع زیادتی قروح خبیثه وجهة بردن گوشت زیاد مؤثر ومغسول او ملایم تر وآشامیدن ربع درهم او با موم وروغن
کنجد که مصلح اوست مسهل قوی ماء اصفر وجهة استسقأ بسیار نافع وبا آب باران وعسل مقیی است رهشی به فارسی ارده نامند وآن کنجد
مقشر بو داده است که از سائیدن بسیار مایع کردد وروغن از وجدا نکنند کرم وتر وملین صلابات ظاهری وباطنی ومفتح ومنضج
دمل ومبهتی ومفسد اشتها وغلیظ ومصلحش عسل وسرکه است وآنچه از مغز پسته وزرد آلو وشفتالو وغیر آن ترتیب دهند در آثار مثل
اصل آنست رهج ورهشا ورهیق الغار شك است ریحانی نوعی از خمر است ومذکور

شد رتباع رساغ است ریحان
القصارین وریمسفت سعد است ریحان داود اذن الفار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان یمانی
قطف است ریحان النعنع بلغة مصر ترنجانست ریحان القبور آس بریست ریحان ابیض شبیه است ریحان الملك
شاه هسفرم واز مطلق ریحان مراد اوست ریحان الجمال سلیخه است ریحان الشیطان شابانج است ریحان سبز ضمیران
کوهی بادروج است ریوند راوند است ریم آهن فارسی خبث الحدید است ریسم اسم هندی ابریسم است ریثه ریثه
اسم هندی قیصوم است ریاس معروف ومشهور است وبیخ او ریوند است در دویم سرد وخشك ولطیف وباقوهء قابضه
ومقوی معده واحشا وجگر حار ومفرح وقاطع وتشنگی وغثیان ومسکن حدهء صفراوخون وجهة رفع سستی وخمار وبواسیر وطاعون
ووبأ خفقان ووسواس واسهال حار ویرقان وتبهای حار وتحریك اشتها ومنع بروز دمل واکتحال او جهة قوه باصره وبیاض وضمادش
با آرد جو جهة جمره وباد سرخ ونمله نافع ومضر سینه وباه ومجفف اعصاب
ومورث قولنج در مبرودین ومصلحش شربت عود وانیسون
وعسل وقدر شربت از آب او تا سی درهم وبدلش ترشی ترنج وآب غوره است ورب ریاس قویتر از آب اوست وشربتش جهة
وحشت وجنون وبخارات واختراعات نافع است ریه به فارسی شش وبترکی ایکه نامند قلیل الغذا وخفیف وبهترین او شش
بره وبزغاله بیخ شش ماهه تا یك ساله است وجهة ناقین مفید وگویند مداومت مورث سل است ومصلحش سرکه وکرویا وضماد
کرم او جهة ورم چشم که در بیاض او قلعه خون ظاهر باشد مجرب وجهة سحج وورمی که در پا از کفش وامثال او بهم رسد مفید وطلای
خوناب کباب او که بی نمك واز برهء یك ساله باشد جهة ثالیل وقوبای یابسه بغایت مؤثر است وسوختهء او جهة رفع سحج مجربست ریه
البحر چیزیست شبیه بشبیه ودر کنار دریاها یافت مشود وضمادا وجهة نقرس وشقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است
ریش عبارت از پرطیور است ذر ور سوختهء اقسام او جهة التیام زخمها نافع وموی بسیار را نرم باز که کرك گویند در قطع خون
جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است وچون از بیخ پرطیور آنچه بزرك وسفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبشویند و

خشك كنند نفوخ او جهة قطع خون رعافی که از هیچ چیز منقطع نکردد آزموده است ودر جمیع نزف الدم ییعدیلست ریحان الکافور

نباتیست در کل وساق وشاخ وبرگ شبیه بشب بو وبرگش مثل برگ انار واز آن ریزه تر وگلش کبود مایل به سفیدی واز جمیع اجزای
او باوی کافور آید ودر دویم گرم وخشك وبوئیدن او محلل رطوبات دماغی وضماد او جهة درد سرو تحلیل او رام وآشامیدن آب او مفتح
سدد وجهة یرقان وقطع سیلان خون اعضا وذر ورا وجهة قروح وجراحات نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش یك درهم
واز آبش هفت درهم است ریحان سلیمانی گیاهیست از جنس عشقه وبردرخت میپیچد وهمیشه سبز وشبیه به برگ لبلاب ودانه اشن
مثل فلفل وسیاه وگلش سفید ودر اصفهان ودار المرز میروید بر درختها ودر تنکابن ودیلم ولکام نامند کرم وخشك ولطیف ومجفف
ومسهل بیغایلهء سودا ومنقی خون از اختراقات ومسکن نفخ ومحلل ریاح ورطوبات لزجهء معده وطبیخ وضماد او جهة بواسیر وامراض
سوداوی ودرد رحم وطلای او با عسل جهة ورم بلغمی وبا سرکه جهة ورم حار وآشامیدن وطلای کردن آب وشکوفهء او جهة گزیدن عقرب و
لقوه وفالج نافع وقدر شربت از برگش سه مثقال واز آبش تا دو مثقال است وآنچه در کتب ادویه مذکور است گیاهیست که در اصفهان
مشهور بکل عقربست وجهة گزیدن عقرب ورتیلا وزنبور ضماد او شربأ مجرب برگش از لبلاب کوچکتر وگلش مثل خوشه وبنفش واندرون
زرد وکوچکست اما همیشه سبز نیست واو سطار یونست ومذکور مشود وگویند قسم جبلی او را برگ مثل شبت وما سفیدی مباشد
حرف والزاء زاج معرب از زاك فارسی واز معدنیاتست واقسام مباشد واقسام او غیر شب واز یکمعدنند وسفید وزرد
سرخ مشود وزرد او منقلب بسبز مگردد وزاج سفید را قلقدیس وزرد را قلقطا وسبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات
افضل وبهترین او صلب ذهبی درخشنده است در سیم وگرم وخشك وسوختهء او لطیفتر ومحرق ومغسولر احدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق
قویتر مشود وطلای او با آب گشنیز جهة حمره وسلعه وجرب وحکه وذر ورش جهة قروح خبیثه وجمیع نزف الدم وورم بن دندان نافع وحمول
او با آب کند ناجهة نزف الدم رحم ونفوخ او جهة رعاف و اکتحالش جهة ثقیهء چرك گوشهای چشم وبا عسل جهة بواسیر ونواصیر وقرحه
گوش و رفع چرك او نافع وآشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم مؤثر وزیاده از یك درهم او کشنده بسل است ومورث سحج وسرفهء قوی
وچون دو جزو او را با یکجزو اقلیمیا و سرکهء کهنه سائیده ودر ظرف سفال کرده

چهلروز تابستان در سرکین اسب دفن نمانید بغایت تند
وجالی مشود وازالهء ناخنه وبیاض غلیظ چشم مکند ودر بردن گوشت زیاد
جراحات بیعدیلیست وغرغرهء اقسام زاج با سرکه جهة زلوئی
که در حلق مانده باشد مجرب ودر رنگ کردن موی مؤثر وقدر شربتش که بیخطر
باشد تا یکدانگ ومصلحش شیر تازه وروغن تازه وشکر وبدلش
زنگار است ومقطر او را با سه ربع او سرکه جهة تکمیل سحق کبریت وزبیق
ورصاص بحد تشمیع مجرب دانستهاند ودر رصاص اشاره
باو شده زاج اخضر کرم وخشکتر از سایر وبغایت محرق واکال وسوختهء او لطیفتر
وآشامیدن یك درهم او جهة رفع سمیت قطر وبا عسل
جهة اخراج کرم معده وبا آب مقیئ قوی است وچون صاحب نبیهء قوی مرطوب از
آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه بر مآید ومجرب
دانستهاند وچون بغایت مضر شش است ترطیب بسیار باید نمود وطلای او جهة آکله
دهان وبینی وضفدع زیر زبان وبواسیر الانف
وفزف الدم جراحات وقطور او با آب جهة قطع رعاف وثیقهء دماغ از رطوبات ودرد
گوش که بارد باشد نافع ومضر جراحات عصبانی
وزیاده از یك درهم او کشنده است زاج ابیض آن راج سفید مایل بزردیست وخفیف
الوزن مباشد وابریشم را با آن رنگ میکنند
بسیار قابض وجالی ودر افعال مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل
بسرخیست وجوف آن سیاه وبا تجاویف وثقبها
وغلیظتر از سایر ودر افعال مثل سایر است وآنچه صیقلی بنفش است از جنس احمر
وضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است
کثیف وکثیر الارضیة وچون آب باو رسد سیاه شود قابضتر از سایر وباقوة جالیه ودر
مزاج مثل سایر وجهة درد دندان وحرکت آن وسیاه
کردن موی وبا آب جهة جوششهای رطبه وحقنهء آن جهة عرق النسا نافع است زاج
المقطر وقاطر نیز گویند از جنس زاج اخضر است
که مائیة لطیفهء آن در زیر زمین منعقد مشود وبهترین اقسام وامتحان آنستکه چون
برفولاد بمالند رنگ مس گردد زاج الجامد از جنس
اخضر است که در ظاهر معدن رطوبة زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس
اخضر است که مخلوط بخاك او را بجوشانند
تا منجمد شود وبهیئة مهرهء نرد بریده استعمال کنند زاج اسود مطبوخ است وگویند
زاج الاساکفه است زاج الخبر
زاج اصفر است زاج لاری وکرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج زرد
مایل بسبزیست زاج بلور اسم فارسی

شب یمانیست زافه اسم فارسی قمفذ است زاغجه اسم فارسی غدافست زاغ غراب کبیر اسود است وبترکی فوزقون هند
زاقون مران است وگویند مرو است زاوق اسم زبیق است زارج اسم فارسی است انبر باریس است زبیب به فارسی

اسم مویز گویند وبهترین او پر گوشت کم دانه بزرگ مقدار است ودانه بیرون کردهء او را منقی نامند در آخر اول کرم ودر اول تر وهنضج
خلط غلیظ ومحلل باعتدال وجالی معده وامعا ومحرك باه مبرودین وموافق قصبهء ریه ومسمن ومقوی جگر وجهة سرفهء بلغمی وامراض
کرده ومثانه وقرحهء امعا وبا گل گاو زبان وخرمای سبز جهة خفقان مجرب دانستهاند وبا حسن لبان جهة رفع نسیان وبا سرکه جهة
یرقان به دستور مجرب وچون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده مداومت نمایند جهة سردی کرده وتقطیر بول وسنگ کرده
ومثانه بیعدیل وچون با انیسون پخته مهر کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهة سرفه مجرب وضمادش با بیه حیوانات جهة تحلیل او رام
وگشودن دمل وقلع ناخن متخلخل وبا آرد باقل وزیره جهة ورم انثیان وبا شراب جهة قروح شهدیه وجدری وعفونة مفاصل وجوششها
وسرطان وغانقرایا که مفسه عضو است مفید وبا جا وشیر جهة نقرس نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین ومیوهای ترش وخشخاش
ومضر کرده ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سی درهم ونوعیکه بیدانه است وکشمش نامند بهترین او سبز وزبونترین او سیاه است
وهمهء او لطیفتر از دانه دار ومبهتی وبا قوهء مسهله وآب نقیع ومطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهة سرفه ومواد سینه نافع ومنقی صوتست
وضماد مویز دانه بیرون کرده واکثار او محرق خون ومصلحش مذکور شد زبیب الجبل به فارسی مویزك نامند ومویزج معرب از وست وگیاه
او مثل تاك واز آن ضعیفتر وشاخهای او راست وسیاه وگلش مایل به سفیدی وثمرش در غلاف مثل غلاف نخود ودر اوسه دانهء پهن غیر مستدیر
وبا خشونة وسیاه مایل بسرخی ومغز او سفید وطعمش تند در آخر سیم گرم وخشك وبسیار جالی ومقرح جلد وتند ومفتح ومسقط جنین
وخوائیدن وغرغره کردن او جاذب رطوبه دماغی ومنقی بلغم ورافع لکنت زبان وجهة درد دندان ورطوبة لثه وبا عسل جهة قلاع وبا قطران
جهة کرم دندان وخوردن قدر پانزده عدد با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه وباید بعد از شرب او بدفعات ماء العسل بنوشند وحرکت
کنند وبا مصطکی وکندر جهة تصفیهء صوت وبا ادویهء مناسبه جهة رفع سپرز وکشتن کرم معده وضماد او جهة داء الثعلب وتقشر جلد وبا روغن
زیتون وزرنیخ سرخ وزراوند طویل جهة جرب وحکه ورفع آثار ومنع تولد قمل ومطبوخ او در روغن زیتون جهة گشون دمل ونطولش با طبیخ
سداب جهة درد کمر وساق مفید ومضر سپرز ومصلحش کتیرا وزیاده او از یك

مثقال او کشندهء بخناق وجراحت احشا وبدلش بوزن او عاقر قرحاست
زبد البحر به فارسی کف دریا نامند وآن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج وزرد وباز هومه وکریه الرایحه وثانی مایل به سفیدی وبسیار متخلخل و
رایحهء او مایل بکراته وسیم بشکل کرم وسبك ومایل به بنفشی ودودی نامند وچهارم بسیار تجویف شبیه به پشم چرك آلوده وسفید مایل
بزردی واو را دارا فیون نامند پنجم سفید وسبگ وظاهرش املس وباطن او با خشونت وبا تندی طعم وبی بوی واز سایر اقسام بهتر است
در سیم کرم وخشك واز ادویه قتاله وقاطع قی واسهال وغثیان وهاضم اطعمه ومضر صوت وقصبهء ریه ومصلحش لعابها وصموغ وقدر شربتش
یکدانگ وبدلش شیح است وضمادش جهة گلف وبهق سیاه ونمش وبا موم وروغن گلسرخ جهة قوبا وبثور لبنیه وقروح وجرب متقرح وجهة
ستردن موی وجلای دندان وطلای او با سرکه بربدن جهة لاغر گردیدن واذابهء لحم از مجرباتست وآشامیدن یکدانگ از قسم سیم با مثل
آن کتیرا جهة عسر بول وسنگ کرده ودرد کمر واستسقا وسپرز وضماد محرق او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب ومحرق مغسول او را حدة کمتر
ولطیفتر وجلای او بیشتر است واقسام او بدل یکدیگرند زبد البورق کف بوره است وآن غیره بورهء زبدی وبغایت سفید وغیر جامد
وشبیه بآرد است وبورهء زبدی جامد ومایل بسرخیست ودر جمیع افعال شبیه ببوره واز آن لطیفتر وتندتر است زبد روغن
تازه بی نمك است ومسکه وروغن کره نامند ومراد از وروغن تازه گوسفند وکاو وبز است در اول گرم ودر آخر او تر وملین ومنضج
ومسمن ومفتح سدد وجهة تصفیهء صوت وقصبهء ریه وخشونة حلق وسرفهء خشك واو رام ظاهری وباطنی وادرار نمودن فضلات
وبا عسل جهة ذات الجنب وذات الریه ونضج مواد سینه ورفع او ومالیدن او بربدن وبا شکر وخشخاش خوردن او بغایت مورث
فربهیست وبا بادام تلخ جهة رفع فضلات ریه وبا قوابض جهة اسهال وسحج که از حدة اخلاط باشد وبا شربت کل جهة قطع فعل
دوای مسهل وبا زردهء تخم مرغ نیمبرشت جهة لذع اخلاط وپانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهة رفع عسر بول مجرب وطلای او
بالخاصیة تغذیهء بدن مکند وموقوف بور وآلات غذائیست وجهة نضج ورمها وگزیدن افعی وتمریخ او بر بن دندان جهة بیرون
آمدن دندان اطفال او رافع حصف تازه وکهنه وبا ادویه منضجه جهة ورم اعصاب وحجاب دماغ وجراحت مثانه وقوبا وسعفه

وجرب خصوصا چون بعد از تطليه صاحب جرب متقرح خود را بپوشاند عرق كند در روز رفع علت شود وحقنهء او جهة ورم صلب

امعأ وقرحهء او مفيد وروده‌ء روغن تازه جهة منع سيلان مواد بچشم والتيام قرحه وجرب وحدة بصر وغلظت پلك نافع ومضيعف
فم معده ومسقط اشتها ومصلحش قوابض ونمك وشكر وعسل وبدلش شير تازه كه در جوشانيدن خمس او سوخته باشد وقدر شربتش
سى درم است زباد نوعى از عطريات است سياه مايل بسرخى وسايل در بلاد حبشه و اقاصى هند از حيوانى گيرند كه مشهور بزياد
وبه فارسى گربهء زباد نامند وآنحيوانى است قريب بجثهء سگ وبا خطوط سياه وچون حركت بسيار دهند از ما بين دوران او از
عضوى شبيه به پستان مائيتى حاصل مشود در غايت خوشبوئى در سيوم گرم ودر بيوسته معتدل ومنشف ومقوى دل وبسيار مفرح
ومقوى حواس وجهة تسهيل ولادت نيمدرهم او را با قدرى زعفران ومرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته‌اند وجهة غشى وخفقان و
توحش وجنون ودرد فم معده ومقعد وطلاى او جهة نضج دمل والتيام قرحه وبا روغن بادام تلخ جهة حفظ صحت سامعه وتقويه آن مفيد
وبوئيدن او جهة زكام وتمريخ او بر قضيب مانع حمل زنان ومداومت بوئيدن او مورث بدخلقى وضيق النفس ومصدع محرور ومصلحش
صندل وكافور واغذيهء بارده است وبدلش غاليه زبرجد ارسطو زبرجد وزمرد را از يك كان ميداند ودر معدن طلا متكون ميشوند
وسبز صاف كم رنگرا مصرى وزرد مايل بسبزى را قبرسى نامند وزبونترين همه زرد مايل بسرخيست واو را هندى گويند در سيم سرد وخشك
ودر افعال مثل زمرد وجالى ومقرح وقاطع نزف الدم ورافع عسر بول ومفتت حصاه وجهة رفع جذام بهترين ادويه ومقوى باصره وتعليق
او جهة عسر ولادت نافع ومسقط باه ومصلحش عسل وقدر شربتش نيمدرهم وبدلش زمرد است وچون با اندك نوشادر سائيده تقطير نمايند
تا مسخل كرددها رب راعقد نمايد واجساد وضيعه را بمراتب شريفه رساند وچون صورت مركبى در آن نقش كنند وقمر در حين عمل در
حوت باشد وانگشترى او را در بنصر چپ كنند باعث فرح وازالهء هم كردد وچون در طالع سرطان بر آنصورت ماهى نقش كرده ودر رصاص
پيچيده در دام ماهى نصب كنند ماهيان از قعر دريا بدام آيند وگويند شراب در پيالهء زبرجد مست نمسكند زبل سرگين حيوانات است
ومجموع او كرم ومحللل ومجفف اند وزبل هريك با اصل او مذكور است زبزب حيوانيست بقدر سگ كوچكى وروى او ابلق
از خطهاى سفيد وسياه وبعضى از پوست او نيز به دستور ابلق وبتركى پرسوخ

وباصفهانی خو کره نامند ومشهور است که هر چند او را
بزنند فربه مشود ودر سیم گرم وخشك ومادامیکه نخورده باشد گوشت او صالح
الغذا وجهة ریاح وسردی احشا واذابهء بلغم
وتحلیل مواد وپوشیدن پوست او جهة نقرس ومفاصل ورعشه وخدر نافع است زبد
البحر ادار افیونست زبد الطرانی
اسفنج است زبد القصب رطوبتی است که در بیخ نی جمع مشود زبد الملح زهرهء
اسیوس است زبد القمر حجر
القمر است زبد القوارير مسحقونیا است زبش بطیخ زقیست زبیب بری زبیب الجبل
زبان گنجشك اسم فارسی
لسان العصافیر است زجمول تخم کشوت است زجاج به فارسی آبگینه وشیشه نامند
ومعدنی ومصنوع مباشد
ومعدنی او سفید والوان مختلفه اند وبه دستور مصنوع او وارسطو بلور از جنس
معدنی او دانسته وآئینه سنگ از جنس
معدنی وغیر بلور است وبهترین معدنی سفید ودر اول کرم ودر دویم خشك ودر
افعال مثل مصنوع است ومصنوع از سنگریزه
سفید وقلی است که بالمناصفه گدازند وآنچه بامغنیسا کداخته باشند صاف وشفاف
او قبول رنگها مکند وشیشه بیکو و
الوان مینا از آنجمله اند وزجاج فرعونی آنستکه تخم مرغ را یك هفته در شیر تازه
بخیسانند وشبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند وبهر صد
مثقال از زجاج بیست وچهار مثقال از آن در حین کداز اطعام او کنند واقسام
مصنوع کرمتر از معدنی ومحرق او مجفف بیلدغ و
مقطع ومحلل وجالی وآشامیدن او مفتت حصاة وقوی الاثر وجهة ضعف کرده ومثانه
وحرقهء البول ورفع سپرز وطلای او جهة خزاز
وبا روغن زیتون جهة رویانیدن موی واکتحالش جهة رفع بیاض وجرب وسبل وجلای
بصر وسنوان او جهة رفع زردی دندان وضما
او با حنا جهة خنازیر وامثال آن بسیار نافع ومحلول او در افعال مذکوره قویتر وآن با
مقطر مکرر نوشادر وشب مشود ومضر احشأ ومقرح
امعأ ومصلحش کتیرا او قدر شربتش تا یك درهم وبدلش زبرجد است ومستعمل او
مسحوق مثل غبار بایه زحن بلغة اکسیران رصاص اسود است
زختم الملك ساد او رانست زراواش بلغة تنکابن نمام است زدوار جدوار است
زرشك اسم فارسی انبر بارین است
زر اسم فارسی وذهب است زردك اسم فارسی جزر است زرجون اسم خمر است
زرقون اسم مغرب اسرنج است

زریرا اسم بقلهء مبارکه است زرقودی نبات آطر بلال است زرتك بتاوبدال آب عصفر است زرنیخ خراسانی
شك است زرنیلج ریباس است زردهء تخم مرغ اسم مح البیض است زرورد درورد موصوفست زردچوبه

اسم فارسی عروق الصفر است زردالو اسم فارسی مشش است زرین درخت امین الدوله گوید او را در خراسان کل
عاشقان نامند نبات او از یکشپر زیاده وبرگش عریض ومزغب وگلش زرد وشاخهای او بزرگ ودراز وچون نزد او غنا وسرود نمایند
گلش میریزد وکرم وخشك وجهة عرق النسا واخراج خون منجمد مثانه واحتباس بول وگزیدن هوام نافع است وبعضی گویند اسم
ازاد درخت است زریر به فارسی اسپرك نامند وبیونانی از حبیقن وصباغان از وچیزها زرد کنند ساقش بقدر شبری وگلش
زرد وشبیه بگل عصفر بری ومستدیر وبا اندك خارهای نرمی وبرگش زرد مایل به سفیدی وکوچك وبیخش زیاده وبر شبری وطعم وگیاه او
شبیه بکنگر است سرد وخشك وبا اندك حرارت وقوه جالیه ومحلل صلابات ورافع آثار ومسکن دردها ومدر خون ومفتح سدد و
نیمرطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهة سپرز ویرقان واستسقا مجرب ویکوقیه از معجون او با عسل همین اثر دارد
وضماد آب طبیخ او با آرد جو جهة جرب وجراحات نافع ومصدع ومصلحش سکنجبین وبدلش نصف وزنش فوه وقدر شربتش در مطبوحات
تا پنج مثقال واز جرم او تا سه مثقالست زرنبا دپنجی است عطری که او را مستدیر ورق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند وظاهر
او اغبر وباطنش مایل بزردی واز بلاد چین وبنکاله ودکن آرند نباتش بقدر دو شبر وبرگش قریب به برگ انار وگلش ثمرش شبیه
بتخم گل وبیخش مثل زراوند وطعمش تلخ وآنچه شیرین باشد ضعیفست وقوتش تا سه سال باقی ودر آخر دویم کرم وخشك وبا رطوبة
فضلیه ومفرح ومقوی دل ومعده ودماغ ومحلل ریاح وموافق روح حیوانی وطبیعی ومبهتی ومدر بول وحیض ومسمن ومسهل سودا و
وسابس قی وتریاق زهر جانوران ومفتح سدد وجهة وحشت ومواد سود اوی وخفقان ورياح رحم وتحریك باه ونعوظ وزحیر اطفال
ورفع رایحهء سیر وپیاز وشراب ورفع درد دندان وحفظ صحت آن نافع وضماد تازهء او بر پا بالخاصیه رافع جمیع علل سر وطلای او بر ورك
جهة داء الفیل وبخور او جهة گریزانیدن مورچه که دیگر عود ننماید مجرب وتعلیق قطعهء بزرك مقدار او بر حفوین وکمر باعث اعادهء باه مأیوسین
ومصدع وزیاد او مضر دل ومصلحش بنفشه وبدلش در تفرح ومثل آن درو نج ودر رفع زهر با مثل او در ونج ونیموزنش دانهء ترنج وچهار
دانگ او طرخشقوق وقدر شربتش یك مثقال تا دو درهمست زرنب برگ نباتیست از

برگ صعتر عریضتر ومایل بزردی وخوشبوی
شبیه ببوی ترنج وگلش زرد ونباتش کمتر از زرعی وساقش مربع ومجوف وطعمش
باحدة وقولش تا چهار سال باقی می ماند ونبتش جبال
فارس واو را سر وترکستانی نامند در آخر دویم گرم وخشك وملطف وبغایت مفرح
وبا قوهء قابضه ومقوی معده وجگر وقائم مقام
دارچینی وجهة امراض صعب واسهال وتصفیهء صوت وازاله بلغم وتقویه هضم وتحلیل
ریاح وتقویه اعضأ رئیسه ورفع عسر بول وسردی
مثانه ورفع سموم نافع وعصارهء تازهء او در تفرح مثل خمر وسعوط او با آب وروغن
بنفشه جهة درد سرباردنافع ومضر محرور ومصلحش
گشنیز وقدر شربتش دو درهمست وبدلش مثل او دارچینی وگویند کبابه وسلیخه
است زراوند لغة فارسی است وقسم نر را طویل
وماده را مد حرج نامند واز مطلق او مراد قسم طویل است وآن بیخیست بسطبری
انگشتی وزیاده از آن ودراز وظاهرش تیره مایل بسرخی
وباطنش سرخ مایل بزردی وطعمش تلخ وبا اندك زهومتی وبرگش شبیه به برگ
لبلاب کبیر واز آن درازتر وعریض تر وشاخها بقدر
شبری وباریك وگلشن بنفش وبشکل شکوفهء امرود وقسمی از آن ضعیف وغیر
مستعمل اطبا است وبجهة عطریت وحدة داخل روغنها میکنند
وآن بیخیست درازتر از زرعی وباریك وپوست او غلیظ وگلش شببه بگل سداب
وقسم اول در سیم گرم ودر دویم خشك ومدر بول
وحیض وتریاق سموم حیوانی ونباتی وقاتل اقسام کرم معده وجالی وجاذب ومحلل
ومقطع بلغم ومفتح سدد ومفتت حصاة وکشندهء قمل و
جهة بواسیر وتشنج واسترغای عصب وثقیه سینه صاف کردن رنگ رخسار ورفع
ریاح وثقیهء جگر وبا شراب جهة سموم وبافلفل
جهة احتباس حیض وثقیهء رحم واخراج جنین وبکنجین جهة سپرز ویك مثقال او با
شراب العسل مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه وجهة صرع وکزاز
وضعف احشا نافع وضمادش جهة گزیدن عقرب دهوام ورویانیدن گوشت در قرحهء
رحم وسایر زخمها وبا عسل جهة قروح رطبهء مزمنه
وبا سرکه جهة سپرز بغایت مؤثر وسنون او جهة ثقیهء لثه وفرزجهء او جهة احتباس
حیض مجرب ودرد رحم واخراج جنیی بغایت مؤثر
وقدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال وگویند مضر سرز وجگر است ومصلحش
عسل وبدلش زراوند مدحرج وگویند در تحلیل صلابت سپرز
ورياح مثل او زرنباد ونصف او انزرت ودر تجفیف عسالچ الکرام است زراوند مد
حرج به فارسی زراوند کرد وباصفهانی

نخود الوندی نامند بیخی است مدور با پهنی وبقدر فدفی وشاخهای گیاه او زیاده بر زرعی وبرگش شبیه به برگ زراوند طویل واز آن کوچکتر
وخوشبو وبا اندك تندی ونرم وگلش سفید وجوف او سرخ وبدبو وقوه اقسام او تا دو سال باقیست در دویم گرم وخشك وتحلیل و

تلطیف او زیاده از طویل وملطف اخلاط ومنقی قصبهء ریه وفاد زهر سموم حیوانی ونباتی ومنقی معده ودماغ وجهة ربو وضیق النفس و
سرفه مزمنه وفواق وجنون وصرع ووسواس وثقیهء چرك زخمها ودندان وفسخ ووهن عضل وورم سپرز ودرد پهلو ولرز تبهای بارده
نافع ودر سایر افعال قویتر از طویل وضمادش جاذب پیکان وخار واستخوان ریزه شده در اعضأ وجهة بهق وقروح خبیثه وبا عسل جهة
رویائیدن وگوشت زخمهای عمیقه مؤثر وقدر شربتش تا دو درهم ومضر سپرز ومجفف اعضا ومصلحش عسل وروغن کدو وبنفشه وبدلش قم
طویل بوزن او نیم وزن او ریوند چینی وگویند بوزن او زرنباد ونصف او قسط وثلث او بسباسه است زرنیخ لغة فارسی است
وبیونانی فرساطیس نامند وبمعنی کبریت الارض است وپنج قسم مباشد یکی زرد وبهترین او صفایحی براق نرم است وزرنیخ ورقی گویند
دویم سرخ وبهترین او شبیه بسرنج وصاف زود شکن است ویکی سفید واو را از زرنیخ النوره ودواء الشعر نامند وزبونترین اقسام وبه دستور
سبز وسیاه او نیز غیر مستعملست وقسم زرد در سیم گرم وخشك است وقسم سرخ او در چهارم وسفید وسیاه وسبز او قویتر واقسام زرنیخ او
سمومات اند ومحرق او لطیفتر ودر بردن موی قویتر ومتصاعد او بسیار سرخ وشفاف وبراق ودر سمیت وافعال قویتر از همه ومجموع
او معفن ولذاع ومحرق وباقوهء قابضه وسترندهء موی وگوشت زیاد زخمها وکشندهء اقسام کرم معده وجالی آثار خون مرده ورافع جرب
وسعفه وآکله وباراتیانج جهة داء الثعلب وبا ماست وآهك وخاکستر وامثال آن جهة ستردن موی وبا زفت جهة برص ناخن وبا روغن
زیتون وامثال آن رفع قمل وبا بیه جهة تحلیل جراحات وبا روغن گلسرخ جهة بثور مقعد وبواسیر وجراحات بلینی وبا ادویهء مناسبه
جهة بردن گوشت زیاد ورویانیدن گوشت بن دندان وبخور او بار اتیانج به دستوری که دود او بحلق نرود جهة سرفهء کهنه وبامیعه ومغز
جلغوزه ومغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهة ربود وضیق النفس وسرفهء مزمن بغایت مؤثر است وشرط است که بعد از
بخور حریرهء آرد کندم با مغز بادام وروغن تازه جهة رفع مضرت دوا استعمال نمایند وطلای زرنیخ سرخ با بول حمار وبه دستور با آب
بیخ سیر تازه بعد از کندن موی جهة منع رویانیدن موی مجرب ویکدانگ او با عسل جهة تصفیهء آواز ودفع چرك سینه وآشامیدن او
با بیه وقی کردن جهة تب ربع مجرب دانستهاند واحتیاط آنستکه آشامیدن او

بهیچوجه جرأت ننمایند وطلای او با زهره گاو وآب حتی العالم
وشب جهة منع سوزانیدن آتش مؤثر وچون با بول صبیان سرشته بسوزانند سنون او جهة بردن گوشت متعفن دندان ورویانیدن
صحیح آن آزمودن است وبا سرکین گنجشك جهة ثالیل مجرب وبا صبر وحب البان وآب کند تا جهة سقوط بواسیر والتیام جمیع زخمهایی
عدیلست وچون در شیر حل کنند هر مگسی که بر آن عبور کند بمیرد وبدل زرد او نصف او زرنیخ سرخست وبدل هر دو در اکثر افعال کبریت
وگلفی که از تضمید زرنیخ بهم رسد رفع آن را طلای گل عصفر وآرد برنج مینماید وچون زرنیخ زر در ابتدا ابیرات تصعید سفید کنند یکجز و
اوده جزو زهره را قمر سازد واز مجربات دانستهاند وطرق تدابیر به دستورات الیق است زرافه حیوانیست وبه فارسی شتر
گاو پلنگ نامند چه کردن او دراز وشبیه بگردن شتر وسرش مثل شتر ورنگش مثل آهو ومنقط به سفیدی شبیه به پلنگ وپای او مثل پای
گاو وشاخش به دستور ودستش درازتر از پا ودر بلاد حبشه یافت مشود کرم وخشك ومولد خلط غلیظ سوداویست ونفعی از ودر
طب ذکر نکرده اند مکر زهرهء او که جهة نزول آب مفید است زرزور از جملهء طیور است وبه فارسی سار وبترکی سقر چین نامند
گرم وخشك ومبهتی ومقوی بصر ومضر دماغ ومصلحش آبکامه وسرکه وسرکین او جهة گلف ونمش وسرخ کردن گونه ورفع غشاوة
بصر مؤثر است زریق مرغیست سفید وآبی وبری مباشد وگوشت او بدطعم وپرلیف وعصب مباشد وبطیئ الهضم و
مصلحش بروغن پختن وبا آب چغندر استعمال نمودنست وگوشت او گرم وخشك ومحرك باه وسرکین او بسیار جالی وجهة رفع
آثار نافع وزهرهء او با سمیت وجهة بیاض چشم واسترخای قضیب کحلا ضمادا نافع است زعفران معروفست در سیم
گرم ودر دویم خشك ومفرح قوی ومقوی حواس ومنضج ومفتح ومحلل ومصلح عفونة خلط بلغمی ومدر بول وباقوه ء قابضه ومحرك باه ومقوی
جوهر روح حیوانی وجگر واحشأ وآلات تنفس ومورث نشاط وضجك ومنقی کرده ومثانه وبشره ومنوم وجهة سدهء جگر وسپرز
ورسانیدن قویه ادویه باعضا ویك مثقال او جهة عسر ولادت مجرب وهر روز ده قیراط آشامیدن او جهة ازالهء سپرز وتا مفتحج
جهة خمار وبا ادویهء مناسبه جهة درد رحم ومقعد وبا عسل جهة ریزانیدن حصاه وضمادش جهة ومنع سیلان رطوبات بچشم وتسکین

حمره وورم گوش ودرد سر بارد ورفع بیخوابی وحمول او جهة درد رحم ومقعد
واکتحالش جهة جلای بصره ودمعه وغشاوه ورفع زرقه
چشم وسلاق وجرب وقرحه وذر ورا وجهة قطع نزف الدم وطلای او با فرفیون جهة
نقرس ومفاصل وبطول او جهة رفع بیخوابی و

صداع شدید نافع ومصدع ومنجر ومضعف اشتها ومغثی ومداومت او مکدر حواس ومضر اعصاب ومصلحش انیسون وسکنجبین
وقدر شربتش تا دو درهم وسه درهم او کشنده بتفریح مفرط است وبدلش مثل او قسط ومثل او دانهء ترنج وربع او سنبل رسدس او
سلیخه است وچون ده درهم آن را به آب سرشته مثل کردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهة عسر ولادت واخراج مشیمهء زنان
ومادیان بالخاصیه مجرب وروغن او که پنجاه مثقال او را در سه رطل نیم وروغن زیتون با روغن کنجد پنجروز وخیسانیده هر روز بر هم
زده صاف کرده باشند در سیم گرم وخشك وملین عصب وصلابت رحم ومسخن ومنوم ومحلل وتدهین بینی وسعوط آن جهة
ذات الجنب وطلای او جهة ثقیهء قروح رحم واعضا وقروح خبیثه وحمول او با موم ومغز استخوان جهة قرحهء خبیثه رحم نافع وبرگ
گیاه او جهة التیام جراحت تازه ومنع ریختن مواد باعضا مفید وچون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پرکرده بو کنند جهت
خناق وذات الجنب وخفقان بیعدیلست زعفران الحدید زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحهء پهن نموده
تر کنند وبر جای نمناك بگذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شدهء او را بکر زو مار به دستور گذارند وتکرار عمل نمایند
تا او همه زعفران کردد بهترین اقسام او خصوصا در صناعت آنست که برادهء حدید را با ربع او نوشادر سائیده ودر زمین نمناك
دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران مشود گرم وخشك وقابض واز جمله ء سموم وضماد او جهة نقرس وبواسیر وداخس وخشونة پلك چشم
وناخنه وداء الثعلب وبا سرکه جهة باد سرخ وجوششهای حار مجرب وفرزجهء او جهة قطع حیض وذرور او جهة قطع خون بن دندان
وتقویه آن نافع وخوردن یکقیراط آن مانع آبستنی است ودر صناعت جز وعظیم است زعرور در اصفهان کوچ نامند
وبترکی بمیشان ودر تنکابن کرجیل گویند از جنس گندس طبریست در آخر دویم سرد ودر اول خشك وقابض ومسکن جدة صفرأ
وخون وقی وجهة اسهال وتقطیر بول وجکر ومعده حار نافع ومقوی اشتها وآب او با شکر جهة در سر حار مجرب وضماد او جهة او رام
صلبه وبا سرخ مفید ومضر کرده ومورث قولنج ومصلحش انیسون وعود وقدر شربتش از آب او بیست وپنج مثقال واز جرم او
تا دوازده مثقال وبدلش سیب ترش است زغیر مرو است واسم فارسی تخم کتان زغار

خراطین است زغن
اسم فارسی غدافست زفیرف اسم مغربی عنابست زفت بری وجبلی زفت یا بس است زفت رومی شامل
زفت یا بس زفت بحریست واز مطلق از اکثر زفت بحری مراد است وگویند اسم قنقهن است زفت رطب رطوبة
سائیلهء درخت صبو بر بی بار که قسم نر است ورطوبه بار دار آن که غیر درخت جلغوزه است ومسمی به تنوبست حاصل مشود
ومنجمد او را تیانج است وآنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است وثمرش مانند سرد واز آن کوچکتر است بهم رسد
قطر آن نامند در سیم گرم ودر اول خشك ومنضج اخلاط غلیظه وملین صلابات وآشامیدن او جهة ربو وتنقیهء چرك سینه
وحلق ورفع سمیت ادویهء قتاله وبا شکر جهة نفث الدم وسدهء سینه وسرفهء مزمن وضماد او جاذب خونست بظاهر جلد وجهة
فربه کردن اعضا وبا نمك از جهة گزیدن جانوران وبا موم جهة برص ناخن وقوبا وتحلیل جراحات صلبه وصلابات رحم وشقاق
مقعد وجراحت فم مثانه وبا عسل جهة پاك کردن چرك زخمها وخشکر یشه والصاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یا فوخ جهة
اخراج زلوئیکه در حلق مانده باشد مجرب دانستهاند وبا شکر جهة اقسام خزاز مفید وجهة جرب حیوانات وتمدد اعصاب وعرق النسا
وداء الثعلب وبا آرد جو جهة خنازیر وبا ادویهء مناسبه جهة رویانیدن گوشت زخمها وغرغرهء او جهة ورم عضلات حلقوم
رمری وقطور او با روغن بادام جهة رفع رطوبات گوش وحقنهء او جهة ورم حارهء وصلبهء امعأ ورحم وگزیدن مؤثر ومضرشش و
سر ومصلحش کثیر او بنفشه وقدر شربتش تا سه مثقالست وبدلش مثل او قیراست وگویند ربع او قطران وروغن زفت که رطوبة
بخار اوست که در حین جوشانیدن پشمیر ابر روی او گذارند وآنچه در پشم جمعشود افشرده اخراج نمایند وضماد او باآرد جو جهة خنازیر
ورویانیدن موی در داء الثعلب وجرب انسان وحیوانات وتمدد اعصاب وعرق النسأ وامثال آن انفع از زفت است وقاطع
نزف الدم ومسهل وتریاق سموم وجالیست ودودهء زفت جهة نیکو کردن مژگان وقرحهء چشم وتقویة باصره ودمعه وسوزش چشم
ورفع ریختن مژه بغایت مؤثر است زفت یا بس زفت رطبست که بخودی خود خشکشود با بطبخ خشك کنند در سیم گرم ودر

دویم خشك وبتخفیف او زیاده از رطب ودر انضاج ضعیف تر وجهة التیام قروح وضربه وسقطه وآشامیدن او با زردهء تخم نیم
برشت جهة قطع خون حیض وبواسیر وسستی کمر وتقویة رحم نافع ودر سایر احوال ضعیفتر از رطب وقدر شربتش تا دو مثقال است

زفت بحری شبیه بقطران وسیاه وسیال واز زمین مثل نفط حاصل مشود وصنف سیال قیر است وکشتی را به آن استحکام
میدهند وداخل مراهم میکنند وبهترین او صاف ونرم است در سیم گرم وخشك ومحلل مفاصل وجهة عرق النسأ وفالج
وجذام والتیام اعضای شکسته نافع وقدر شربتش از یك درهم تا دو درهم ومضر شش ومصلحش کثیر او بدلش قطران وگویند جاوشیر
وسقز است زقوم از اشجار است وحجازی وشامی مباشد حجازی او بقدر قامتی وبرگش از برگ انار عریضتر وبا تشریف
وگلش در اطراف شاخهای او بهینة یا سمین وزرد وثمرش سیاه رنگ وشبیه بهلیله ودر جوف او دانهء مثل گنجد واین نوعرا برگ و
بار تازهء او جهة جراحات تازه نافع وقوی القبض ورادع است ودرخت نوع شامی بزرکتر از حجازی وخاردار وگلش زرد وثمرش
از هلیله بزرکتر ورسیدهء او شیرین بیمزه وبا عفوصه ومغثی است ودر دویم گرم وخشك ومحلل ریاح وجالی ورافع آثار وقدر شربتش
تا پنج مثقال است وروغن تخم او با اندك تخدیر ومحلل ریاح مفاصل ومواد بلغمی واخلاط وغلیظه ومسهل او ورافع تند وسپرز وجهة فالج
ونقرس وامثال او شربا وضماد او نافع ومصدع محرور وسیاه کنندهء جلد ومصلحش شیر تازه وقدر شربتش چهار قیراط وبدلش نفظ است
زقال اسم فارسی قرانیاست واو ثمر درختیست بقدر زیتون ویاقوتی رنگ وبعد از خشکی سیاه مشود وترش وبا اندك عفوصته
وقبض سرد مایل باعتدال وجهة اسهال وقرحهء امعأ وتقویة آن وتسکین عطش والتهاب معده وغلیان خون وصفرا او منع صعود
بخارات بدماغ نافع ومضر سینه ومصلحش شکر است وثمر خشك نارسیدهء او که سبز باشد جهة او رام وقروح بغایت مؤثر
وخاکستر برگ او جهة رفع آثار مفید است ومؤلف مالایسع قراقاطرا اشتباه بز قال نموده ودر انبر باریس وقالر ابیان نموده ونایب
مناب زرشك دانسته است وظاهرا قراقاط بانبر باریس اشبه باشد زقاط اسم بربری حب الزلم است زلابیه به فارسی حلوای
زلبیا نامند مولد خلط صالح وسریع الهضم وبغابت مسمن نجیف ومقوی کرده وجهة رطبوه شش وسرفه نافع ومسدد ومتصلحش سکنجبین
وانار زلایف الملوك نوعی از ابرونست که حی العالم باشد وبه فارسی زلف عروسان نامند زلفج اسم عربی بهش است زلو اسم
فارسی علق است زماده الراعی اذان الغز است زمور اسم فارسی زفت یا بس است

ودرد كك ومغسول او را از مور لاكى نامند
ومستعمل زرگر انست ودر احتباس حيض بيعديل است وقدر يك مثقال او با زردهء تخم نيمبرشت از مجرباتست زموم از اسامى زيبق است
زمج به فارسى چرغ وبتركى او تلكو نامند واز جملهء سباع طيور است گوشت او بسيار كرم وجهة ضعف دل طبيعى وخفقان عارضى
وزهرهء او جهة غشاوه وظلمت بصر مجرب وسركين او جهة گلف ورفع آثار مجربست زمرد از كان طلا وغيره او نيز بهم رسد واقسام
مباشد يكى ذبا بيست يعنى در رنگ شبيه بذباب سبز نه آنكه بر حامل او مگس نشيند وآن بغايت صاف وآبدار مباشد وآبش
متموج ورقصان ويكيرا ريحانى نامند كه در رنگ شبيه بريحانست ومشهور بزمر نو است ويكيرا فستقى گويند كه در سبزى بسياهى
زند وزمرد كهنه نامند ويكيرا صابونى گويند وآنسبز يست كه به سفيدى زند وبعضى اين قسم را از جنس زبرجد دانسته‌اند مجموع او در دويم
سرد ودر سيم خشك وقوتش هميشه باقى است ومقوى دل وجوهر روح وترياق زهر هوام ومفرح ورافع هموم وخفقان وجذام واسهال
وموى وقاطع نزف الدم ومدر بول ومفتت حصاة وجهة يرقان وضعف معده وجگر واستسقاء نافع واكتحال او جهة تقوية بصر وسبل
وطلاى او جهة سعفه وقروح خبيثه مجرب ونگاه كردن او رفع كلال بصر وانگشترى او جهة منع حدوث صرع در شخصى كه مصروع نباشد
مؤثر وچون خاتم طلا باشد جهة رفع طاعون وتعليق او مبطل سحر است وچون يك مثقال او را انگشترى ممزوج از طلا ونقره كه بالمناصفه
دو مثقال باشد نصب نمايند در طالع ميزان وآفتاب در برج هوائى باشد جهة قبول دلها وهيبة در نظرها وقضاى حاجت مجرب
دانسته‌اند وگويند چون بطعام زهر دار رسد عرق كند وگويند حامل او شكى روزى نميكشد وگويند چون افعى را نظر بر او افتد كور شود وقدر
شربتش در رفع سموم يكدانگ وبدلش زبر جد است زنجبيله بلغة مصر واسكندريه فتايل الرهيانرا نامند زند بلغة شام اسم غار است
زنجرف زنجفر است ونجار الحديد زعفران الحديد است زنطاخ قسمس از حلزون بريست كه در اشجار وبقول مباشد
بقدر باقلائيست غير آنچيز است كه در ديلم صندل كاچول نامند ودر حلزون مذكور شد زنجبيل العجم وزنجبيل فارسى اشتر غاز است
زنجبيل شامى وزنجبيل بلدى راسن است زنبوع اسم فارسى استنبوب است زنكار اسم فارسى زنجار است زنجار محرود

وزنجار دودی از اقسام زنجار مصنوعند زن دو سر است زنبق اصفر گویند یاسمین زرد است زنجزه بلغة اصفهان
صرصر را نامند زنجبیل بیخی است معروف وگیاه او شبیه بگیاهه شقاقل واز آن بسیار کوچکتر وبیگل وبیثمر ودر مازندران نیز

مباشد در سیم گرم ودر اول خشك وبا رطوبت فضلیه ومقوی هاضمه وملین طبع ومفتح سدهء جگر ومبهی ومحلل ریاح غلیظهء
معده وامعأ ومجفف رطوبات ورافع تشنگی بلغمی ومقوی معده وجگر وقوهء حافظه وجهة سموم حیوانی واخراج اخلط غلیظ ورطوبة
دماغ وحلق ورفع برودت هوا وفالج وکرم معده ویرقان وتقطیر بول واسهال که از فساد غذا باشد وبا نبات وکندر جهة رفع مضرت
میوهای تازه ورطوبت معده وبا زردهء تخم نیمبرشت جهة زیاد کردن منی وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین وبا خولنجان وپسته جهة
تقویة باه از اسرار مجربه است واکتحال او جهة غشاوه وبیاض وسبل وضمادش جهة تقویه اعصاب وکزاز ورياح بواسیر بیعدیل ودر
دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمی است ومضر حلق ومصلحش عسل وروغن بادام وقدر شربتش دو درهم وبدلش دار فلفل است ومربای
او محرك باه مبرودین جهة تقویة هاضمه ونبیهء بیران وبتخفیف بلغم قویتر است
زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار تند وکشندهء
سگ وبرگش مثل برگ بید ودرازتر وبزردی مایل وکم آب وشاخهای او سرخ است بسیار گرم وخشك وضماد او جهة گلف ورفع
آثار بسیار قوی الفعل وبرگش محلل او رام صلبه وخوردن او جایز نیست ومؤلف اختیارات بدیعی آن را بیخ فلفل المأ دانسته واز صفات
فلفل المأ ظاهر مشود که غیر اوست زنبق از ریاحین معروفه است وبه فارسی سوسن آزاد نامند واو غیر سوسن ابیض وغیر یاسمینست
ودر سوسن مذکور مشود واشتباه عظیمی در او کرده اند در دویم کرم ودر بیوست معتدل وملطف ومقوی دماغ وپیاز او در افعال
مثل پیاز نرگس وقویتر از آنست وروغن او که مثل روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته سه مرتبه وزیاده از آن گل زنبق را تجدید
نمایند در دویم گرم ودر اول خشك ولطیف وملین ومقوی اعضا وپنج درهم از ومسهل خلط مراری ومدر بول وطلای او جهة رفع قشعریره و
سردی دماغ واعصاب واعضتای تناسل نافع وبدلش در همه افعال روغن ایرسا ودر غیر اسهال روغن نرگس است زنجار به فارسی
زنگار گویند ومعدنی او از کان مس بهم مرسد ودهنهء مسی عبارت از وست ومصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرور نامند وآن
زنگ مس است که سرپوش مس را بر طرف سرکهء کهنه بنهجی منطبق سازند که مانع از صعود بخار سرکه کردد وبعد از هر ده روز از آن سرپوش
زنگرا بتراشند وجمع کنند ویکیرا زنجار دودی نامند واو را از صفایح مس که هر

روز سرکه که بر آن پاشیده ودر سرداب بگذارند تا زنگ کره
هر پنج مثقال زنگ او را با سرکه کهنه درهمان مس بسایند تا غلیظ کردد وشب
یمانی وملح اندرانی وبورهء سرخ از هر یك چهار مثقال اضافه
نموده در آفتاب خشك کرده بهیئة فتیله بسازند واقسام دیگر نیز در دستورات مذکور
است وبهترین او معدنی ودودیست در چهارم
گرم وخشك واز سموم قتاله واکاله ومعفن ولذاع وسترندهء گوشت وموروث قرحه
وقالع آثار وبا موم وروغن بیلذع ومانع زیاده
شدن قروح خبیثه ساعیه وورم جراحات وجهة رویانیدن گوشت وبا صمغ البطم
وبورهء سرخ جهة جرب متقرح وبرص وپختهء او
با عسل جهة ثقیهء چرك جراحت ودانهء بواسیر وناصور مقعد ومطبوخ او با سرکه
وعسل جهة قروح لثه وجوششها بغایت مفید
وسائیدهء او با شیر دختران وسرکه وعسل در هاون مس به حدی که غلیظ
وخشکشود جهة حدهء بصر وقلع بیاض وناخنه ودمعه وسبل وسلاق
مجرب ومحرق او که در سودن شبیه بتوتیاکر در جهة جرب واسترخای پلك چشم
وسلاق نافع وطلای او با فندق سوخته وکتیرای سرخ
وسفیدهء تخم مرغ جهة کل جراحات سطح بدن مجرب ومضر اعضای عصبانی ویك
درهم او کشندهء بقرحهء جگر وبعد از تجاوز او از معده عدیم العلاج
وباید قدر قلیل او را با ادویهء مغریه استعمال نمود وچون دهن را با آب مملو ساخته
از زنجار دودی در بینی صعدو کنند جهة رفع بدبوئی وقروح خبیثهء
آنمجرب وبا ادویهء مناسبه جهة قروح شهدیهء سر مفید است زنبا اسم فارسی
گیاهیست که در بلادری در تابستان میکارند ودر اول زمستان
میروید بسیار گرم وتند ومصدع وموجب حرارة بدن به طریقی که از هوای سرد
متضرر نشود وجهة تسکین ریاح وحدة بصر ودرد سرباره
نافع وخام او بغایت مقیئ ومضر محرورین ومصلحش در سرکه پختن وانار وبه بعد از
آن خوردن زنجفر به فارسی شنگرف نامند ومعدنی او
از معدنی جیوه وطلا ومس بهم مرسد وبعضی او را کبریت احمر دانستهاند ومصنوع
او از زبیق وکبریت است ودر دستورات اقسام او مذکور
در دویم گرم ودر سیم خشك وبعضی در دویم سرد دانستهاند واز جملهء سموم قتاله
است ورادع او رام حاره وقابض تر از شادنج وقاطع
نزف الدم وجهة رویانیدن گوشت زخمها وآکله وتعفن قروح وسوختگی آتش
وجوششهای حاره وحکه ونمش وحصف ورفع قمل وتاکل
دندان وبا موم روغن جهة شقاق مجرب ودو درم او کشندهء بخناق وکرب وبدلش
شادنج وگویند مردا سنگ وسفیداب بدل اوست زنبور

نوع سرخ او را سمیت غالبتر وطلای او جهة برص واو رام بارده با عسل ونمك نافع واز مجربات دانسته‌اند وضماد مطبوخ نوع سیاه او
در روغن زیتون جهة برص وبهق وآثار غایره مؤثر وگویند آشامیدن خشك سائیدهء او بقدر یك درهم موجب فربهی بدنست زنبور

عسل نحلست زو فمرا قسمی از خرای بریست زوله بلغة جرجان فواست زولنگ بلغة مازندران قسم اخیر قمر صعنه است
زوفای یا بس گیاهیست مفروش بر روی زمین وبرگش شبیه به برگ صعتر بستانی ومرز نجوش وباعطریت وشاخهای او پرکره وبر هر
گرهی گلی مایل بزردی وبی تخم وتلخمزه در دویم گرم ودر آخر اوخشك وکوهی او قویتر از بستانی ولطیف ومسهل بلغم ومخرج ریاح غلیظه وکرم معده
وخون جامد ومحلل او رام وجهة سرفهء مزمن وربو وورم شش ونزله وعسر نفس ودرد سینه ومعده وجگر وقولنج وگزیدن جانوران وفالج دوأ
الثعلب وداء الحیه وسحج با عسل جهة رفع تکون کرم معده وطبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ وباقردمانا وایرسا اسهال او قویرتر وجهة نیکوئی رنگ
رخسار وبا شراب جهة استسقأ وبا طبیخ انجیر جهة خناق امتلائی وضمادش با آب جهة ورم حار وبا شراب جهة بارده‌ء او ورفع خون مرده‌ء که در
پلك چشم باشد وپخته او جهة نزول آب وبا بوره وانجیر جهة ورم سپرز وبخار مطبوخ او جهة ریاح گوش ومضمضه‌ء او که در سرکه پخته باشند جهة
درد دندان نافع ومضر جگر ومصلحش صمغ عربی وانار ترش وقدر شربتش در مطبوخ تا پنج درهم وبدلش صعتر است زوفای رطب چرکیست
که در دنبه وموی زیر شکم وکنج ران گوسفند جمع ومنعقد مگردد وبه فارسی سنگل بش وبترکی شقلداق نامند بهترین او آنستکه در آب
جوشانیده وپشم را از وجدا کنند وجمع نمایند ویا کوبیده پشم را اخراج کنند وهر گاه منعقد او بهم رسد پشم میان ران گوسفند وبز را جوشانیده
چربی آن را بگیرند ودر دویم گرم ودر اول تر وگویند در اول خشك است مضج وملین ومحلل جهة مغص وصلابت جگر وسپرز وبرودت
احشا وکرده واستسقا شربا وضمادا نافع وطلای باو جهة ورم مقعد ورحم ومثانه وجمیع او رام صلبه وتحجر مفاصل وتعقد عصب وآکله
وجرب چشم وریختن مژه وابرو وتشنج وشکستگی اعضأ ووئی وبا بیه مرغابی وطیور جهة قرحه‌ء گوش وقضیب وفرج وشقاق مزمنه وخمول
او با اکلیل الملك وروغن تازه جهة رفع احتباس حیض وعسر ولادت نافع ومضر محرورین ومکرب ومصلحش سکنجبین وروغن گل وسرکه
وبدلش لادن ومغز ساق گاو وگوسفند وقدر شربتش از یك مثقال تا دو مثقال است وچون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهة قروح مذاکیر و
واعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان نزد اکثر شلیم است ومؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته وقایل است که او دانه ایست
مایل بسیاهی واندك سبزی مثل ماش وکوچك وطولانی وسرش باریك ودر غلافی

منحنی مثل غلاف شمشیر وتلخ ومسگر قوی بلا تفریح وقسم
پهن نیز مباشد در سیم گرم وخشك وبا سمیة وقوة جاذبه وضمادش جهة بیرون آوردن بیکان وامثال او از بدن بلغایت مؤثر وخوردن
او موجب سبات شدید ومصلحش ربوب حامضه وطلای او با عسل جهة رویائیدن موی داء الثعلب وتحلیل او رام وکماد او جهة درد سر بارد
مفید است زهره نفتج اول قرنفل شامی ودر مغرب قرنفلیه نامند ومذکور خواهد شد وبلغة فارسی مراره است وبه عربی بزرقو اطلاق
میکنند ووج نیز نامند زهرهء اسیوس اسیوس است زهم اسم زباد است وگویند زباد اسم جانور روز هم اسم عطر او است
زهرة الحجر جوز جندم است وگویند خزاز الصخر است زهر زمین بلغة جرجان آزاد درخت است زهره بضم الزاء بلغة
اکسیریان نخاس است زهر اسم فارسی سمست وبغربی اسم شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره وشور طعم وزعفرانی
زنگ وتند وبدبو ولذاع در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند واز آفتاب آبها خشك کردد زهرة الملح حاصل گردد
وما سر جویه گوید که آنشوره ایست که مثل غبار بر روی نمك معدنی مباشد بغایت کرم وتند وخشك ومجفف ومحلل قوی وجهة قروح
خبیثه وآکله وتقشر جلد ورطوبتیکه از گوشر ترا ودو جهة غشاوة وآثار قروح ومنع رویائیدن موی وبا روغنها جهة اعیا که ماندگی باشد
نافع وآشامیدن او تا یك درهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمك هندی ومدر عرق وبا سکنجبین جهة صرع نافع ومضر معده وبدلش
یکوزن ونیم او نمك هندیست وقسمی از آن که مایل بسرخی ومانند وآنها بهم چسبیده باشد از جملهء سموم قتاله ویك درهم او کشنده است
وعلاج پذیر نیست زهرة النحاس کنمیست شبیه بدانهائیکه از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود واو از کان مس واز
مس گداخته بهم مرسد در قوت قریب بزنکار وآشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ وماء اصفر وغرغرهء او با عسل جهت
ورم بار دلهاة ونعنغه ومری وبا روغنها ومرحها جهة بردن گوشت زیاد وتحلیل او رام وخشك کردن دانهء بواسیر وبا شراب
جهة بثور ووضح وبهق سفید وقطور او در گوش با روغنها جهة گری کهنه نافع واز سموم قتاله است زیره اسم فارسی کمونست زیرهء
رومی اسم فارسی افتیمونست وکرویا را نیز نامند زیت الاضحا وزیت فلسطیین وزیت رکابی زیت الانفاق است

زیتون الارض مازریون سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت ریاح طراثبث سات
زیتونیه بلغة مصرایمار انوطا لیست وگویند اسم در وقینیونست زیت الهرجان زیت السودانست زیرقون

بلغة ومشق نوعی از درخت سنجد بیثمر است زین کتانست زیت الشلجم روغن تخمتلغم است زیز صرصر است زیتون
النجش وزیتون الجبلی وزیتون الکلبه زیتون بریست زیتون الماء زیتونیست که نزدیك آبها روید ودر جمیع افعال
ضعیفتر از سایر است وبعضی گویند زیتونیکه در آب نمك پرورده باشند مسمی زیتون الماء است زیرهء صحرائی اسم فارسی کمون بریست
زیرهء سبز اسم فارسی کمون نبطی است زنیسان نانخواه است زیر باج از اغذیهء ملطفهء اصحا ومسکن مرة الصفر اوحدة اخلاط
ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سده وموافق صاحبان جگرهای حارو بتهای نائبه وشطر الغب ومضر امزجهء بارده است وطریق ترتیب او چنانکه در
شفا والاسقام مذکور است آنستکه گوست را بقدریکر طل ریزه کرده واکر مرغ باشد از بندها جدا کنند بادارچینی ونخود مقشر وروغن کنجد
وآب جوشانیده ونیمرطل سرکه وربع رطل جلاب یا شکر سفید ویك اوقیه بادام محلول در کلاب ویك درهم کشنیز خشك ومثل او عود وسنداب
وقلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری وبستانی مباشد وبستانیرا درخت بزرگتر وبرگش آبدارتر وسبزتر از بری وبعد از چهار سال
بارمید هدو تا هزار سال مباشد رسیدهء او کرم باعتدال وبا قبض ونارس او سرد وبغایت خشك وسیاه او کرم وخشك وسریع
الاستحالهء بسود او صفرا ومرخی معده ومغثی وبهترین او سبز رسیده است که در آب نمك پرورده باشند وبا طعام خورده شود نه
قبل وبعد آن در اینوقت مقوی معده ودابغ او ومشتهی وحابس طبع ومبهتی ومورث بیخوابی ولاغری ومصلحش مغز کردکان وبادام وسرکه
وروغنها وگویند مضر شش ومداومت او محرق اخلاط ومصلحش شیرینیها است وضماد او جهة رفع سبوسهء سرو ضماد نارس او جهة سوختگی
آتش وطلای دانهء او با بیه وآرد گندم جهة برص ناخن وبخور سیاه رسیدهء او با دانهء او جهة ربوو امراض شش نافع وبرگش در دویم گرم وخشك
وضمادش جهة جمره ونمله ومنع زیاده شدن او وشری ونار فارسی وغرب چشم واو رام حاره والتیام پوست سرکه منقلع شده باشد و
با عسل جهة داخس وبا آرد جو بر ما تحت ناف طلا کردن جهة اسهال وخائیدن او جهة قلاع وضماد پخته ار با آب غوره به حدی که بقوام عسل رسد جهة
دندان کرم خورده وزیرانیدن او ومطبوخ او در شراب جهة نقرس ومفاصل وبه دستور مضمضهء آب طبیخ آن جهة دندان کرم خورده
نافع وحقنهء او جهة قروح باطنی ومقعد ورحم وعصارهء او در افعال مذکوره مثل

برگ اوست وحمول او جهة قطع سیلان رحم ونزف
او وضماد او جهة برآمدگی حدقه وقطع ریختن مواد بچشم وتاکل پلك نافع وبیخ
درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانیده مضمضه نمایند
جهة تسکین دردسر ونطولش جهة زکام وتحلیل رطوبات وبخارا وجهة اخراج
رطوبات دماغ از بینی بغایت مؤثر وتعلیق بیخ او بالخاصیة
جهة سم عقرب آزموده است وچون شاخهای باریك وبرگ او را در کوزه کرده در
کورهء کوزه کری احراق نمایند پس از کوره بیرون
آورده شراب بر او پاشیده بار دیگر احراق کمی کنند در همه افعال قویتر از توتیا
است وضماد خاکستر بری او با سرکه جهة عرق النسأ
بربالای عروق از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه نمودن موضع ورفع
علت از مجربات بیان نموده اند ومؤلف تذکره
ضماد مد قوق برگ وشاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانستهاند وضماد
خاکستر او با عسل وآب ثمر او جهة داء الثعلب وداء الحیه
وسعفه وجوششها نافع ورطوبت شاخ تازهء او که از سوختهء او بهم رسیده باشد
جهة جرب وسبوسهء سر وقروح آن نافع ونطول طبیخ همه
اجزای او جهة صداع وشقیقه ودوارو پاشیدن آن در خانها جهة گریزانیدن هوام
ونگاهداشتن عصای چوب او جهة قبول عاته و
قضای حوائج وبرکت مؤثر اتست ومضمضه آب نمك که زیتون در او خیسانیده
باشدن جهة استحکام لثه مفید وصمغ او در صورة
شبیه بسقمونیا ومایل بسرخیست در اول کرم ودر دویم خشك ودر تقویت ذهن قویتر
از کندرگ ودافع سعال مزمن وخراج بلغمی وجهة ترفع
رطوبت جراحات وبامر همهاجهة رویانیدن گوشت مؤثر وصمغ بری او قویتر ومدر
بول وحمول او جهة رفع احتباس حیض وضمادش با
سرکه جهة جرب متقرح وسنون او جهة تسکین درد دندان کرم زده مفید است
وچون زیتونرا در آبی که آهك طبخ داده باشند بخیسانند
در روز تلخی او برطرف مشود وبخور دانهء زیتون قاطع سعال وربو است زیت به
فارسی روغن زیتون گویند وآنچه از زیتون رسیده
گیرند زیت عذب نامند وغیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن مباشد واجزای
او از یکدیگر منقطع نمیکردد بخلاف مغشوش
واین نوع در دویم کرم وبا پیوست وقبض است وقول برطوبت او اصلی ندارد
ومغسول او که با آب گرم بسیار برهم زده صاف
کنند بیلذع والطف است وچهارده مثقال او با یکرطل آب کرم وماء الشعیر مسهل
قوی وجهة درد اعصاب وعرق النسأ وبا شراب وآب گرم

جهة مغص واخراج كرم شكم وقی كردن با او جهة رفع سميت ادويه وحقنهء او جهة قولنج ورمی سدی ودرد مفاصل وعرق النساء ودرد كمر وبا مرضما
جهة التيام زخمها وطلای او جهة دردهای بارده مفيد وچون شش سال بر او بگذرد زيت عتيق نامند وگرمتر از غير عتيق ومحلل وملين

طبع وبشره ومصلح ادویه ومضضعف قوه آن ومانع جمود اعضأ ورافع ضرر سرما واکتحالش مقوی بصر وجهة رفع بیاض رقیق وجرب و
سلاق نافع وجهة نزول آب قائم مقام قدح وطلا کردن کرم او مسکن الم گزیدن عقرب وچون روغن تازهء زیتون را بجوشانند تا بنصفه
رسد بدل عتیق مشود وقدر شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نا رسیده است واو معتدل قابض است
وگویند در آخر اول سرد ودر اول خشك است مسخن بدن ومدر ومفتت حصاة ومواق معده ومقوی لثه ودندان ومانع ادرار
عرق وصاف کنندهء اخلاط ومفتح سدد وقاطع عفوثه ومقوی اعضأ ومغسول او موافق درد اعصاب ومواد حاره ونیکو
کنندهء رنگ رخسار است وروغن زیتون بری قائم مقام روغن گل سرخ ورادع ومبرد ومانع عرق وحافظ سیاهی موی وانتشار
او ومقوی دندان متحرك ومانع سیلان رطوبات لهات وقاطع خون لثه است وجمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره
نافع مدانند ومخصوص نوعی دون نوعی ندانسته وهر چند کهنه تر شود قویتر شود وآنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان
دانسته‌اند وبعضی قایلند که تا چهار هزار سال میماند وگویند چون بیست ودو درهم او را با مثل او عسل وثلثان او کندر وروغن شونیز
بالمناصفه درحمام سه روز بنوشند وآب سرد در آنروزها نخورند از جمیع دردهای بارده وخدر وفالج وامثال او نجات یابند وپیران
صد ساله را هیجان شهوة شود ومجرب دانسته‌اند وروغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد وبسیار منجر ومولد حکه
ومصلحش شربت بنفشه است وچون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد وتجدید آب به دستور اول نمایند تا شصت
بار وبعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند که بنصف ر سد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان ودر او اسرار عجیبه است
زیناد ثقل روغن زیتونست که او را در ظرف مسن بحد غلظه بجوشانند وبعد از آن بیفشارند ودر دویم گرم ودر افعال قویتر از خضض
وضمادش جهة درد مفاصل وعرق النسأ ونقرس واستسقا والتیام زخمهای بدن لاغر وبا شراب وبا ماء العسل جهة درد دندان وبا نقبیع بر مس
جهة جرب دواب نافع وهر چند کهنه شود ورافعال قویتر ودر ابدان مرطوبین مولد قروح است زیت السودان روغن
ثمریست مثل بادام کوچکی ولوز البربر نامند واز درخت خارناك بهم مرسد وخار

مذکور ادواب میخورند ودر عراق تنگس نامند
وبادام کوهی نیز نامند وبطعم روغن شیرین خوشبو است در دویم کرم ودر اول تر وگویند خشك است ومولد خون صالح و
ملطف اخلاط وجهة امراض سودا وی وبارده مثل جنون ووسواس وفالج وحذر وادرار فضلات وتفتیح سدد واو رام
بارده نافع است ومؤلف اختیارات بدیعی غیر روغن لوز البربر دانسته است زیت الشلجم بلغة صعید مصر روغن
افنیقطس است زیت الجبل بلغة نواحی مصر اسم نفظ است زبیق به فارسی سیماب وجیونه نامند از جملهء فلزات ومتعدد نیست
شبیه بنقرهء گداخته واز گداز سنگهای سرخ شنجر في بهم مرسد ودر بعضی بلاد بارده مثل مغرب وروم واقلم هفتم قطراتی است
که از خاك متکون میکردد ودر غیر ظروف شیشه وسرب وقلعی وجلد سگ آبی وطلا ونقره معدوم مشود ودر دویم سرد ودر سیم
تر وباحدة وقبض واستنشاق دود محرق او مورث فالج وبطلان سامعه وزردی رخسار وموجب فساد قوتهای دماغی و
گریزانیدن هوام وطلای کشته ء او با تخم خربزه وبا بادام تلخ جهة جرب وحکه ورفع جمیع آثار وآکله وسعفهء رطبه وقروح سایله ورفع
فمل مجرب وبا کندر وراتیانج وموم وروغن زیتون جهة دانهای آتشك از مجرباتست وبه دستور دود همین ادویه همین اثر دارد
بشرطیکه بحلق وبینی وگوش نرسد ودر یك هفته سه بار بخور کنند وغذاهای نمکدار وغیر لطیف نخورند وبعد از ثقیه دود دهند وچون
زبیق را کشته بریسمانی مالیده برگردن به بند ند مانع تکون قمل گردد وضماد غیر مقتول او نیز جهة خشك کردن دانهء آتشك وقروح
مجربست وخاك زبیق که در ظرف آن بهم مرسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست ودر سمیت مانند آن وآشامیدن غیر مقتول ادبی
سمیت وبسرعة از امعأ فدع مشود وبا مغص ودرد قوی وچون نا کشتهء او را در هر سال هر چند روز ودر هر روز بقدر حبهء تا یکدانگ
بنوشند وبتدریج زیاد کنند وگوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمشود وجهة حفظ صحت وتقویه باه وهاضمه وقوه بنیه
بیعدیل است وقدر شربت غیر مقتول تا دو درهم وبدلش مصاص محلولست ومصعد او بسیار کرم وبا حدة واز سموم قتاله ومجردن خلط
ومحلل قوتها ومقطع است وطریق تصعید در دستور اول مذکور است وچون غیر مقتول او را با نقرهء خالص حل نموده بر مس بمالند وبآتش

برندمس را مفضض کرداند وطریق عمل در دستورات مذکور است حرف السین
سارج بهندی برهین نامند برگیست
بیساق وگل ودر آبهای ایستادهء بلا دهند میروید وبرگش شبیه به برگ کردکان
ومایل بسیاهی وگویا غبار بر آن نشسته وخوشبو وحنین

وبیخطوط وگویند ودر غیر بلاد هند نیز بهم مرسد وقوتش تا سی سال باقیست در سیم کرم ودر دویم خشك ومدر بول وحیض وشیر وعرق و
مصلح حال معده ومقوی احشأ واعضأ وحافظ ارواح واخلاط ومفرح ومفتح ومسمن ومحلل ریاح امعأ وجهة سیلان آب دهن و
بدبوئی آن که از شرکت معده باشد وخفقان ووسواس وجنون ووحشت ودرد جگر مزمن وعسر ولادت ومشیمه ووجع قواء
وتقویه حواص ویرقان واستسقا وسپرز وحصاه ومنع واخس وجمیع امراض مقعد ورحم ودر اکحال جهة بیاض وسلاق وظلمت بصر و
ناخنه نافع ونگاهداشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید وطلای او با سرکه جهة احتباس حیض وشیر ورفع بدبوئی زیر بغل
وکنج ران وتضمید کوبیدهء مطبوخ او را در شراب جهة تحلیل ورم اجفان وگذاشتن او در میان اقمشه وجامع جهة منع کرم زدن او مؤثر
ومضرریه ومصحلش مصطکی ومضر مثانه ومصلح وشربت به وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش دو وزن سنبل هندیست ساج درختیست
هندی واهل هند ساکوته نامند بقدر درخت چنار وسرخ رنگ وصلب ومایل بسیاهی وکثیر الورق وخوشبو وثمرش بقدر فوقل
ومستطیل ومؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته چوب او در سیم سرد وخشك وبا اندك حرارتی وضماد سائیدهء او با آب
سرد جهة درد سرحار او رام حاره وخوردن نشارهء او مسکن تشنگی والتهاب معده وبا ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و
طلای محرق او که بعد از احراق در آب مامیثا وامثال آن انداخته وسائیده باشدن جهة ورم اجفان وتقویة بصر وحدقه نافع وقدر
شربتش از یك مثقال تا سه مثقال ومضر جگر ومصلحش عنابست وروغن ثمر او غلیظ وخوشبو وجهة دراز کردن موی ورفع خارش
بدن مفید است وچون نافهء مشك را در آن گذارند حافظ بوی آن ووزن آن را زیاده مسازد وساد اوران معرب از سیاه
دارانست بمعنی سیاهی درختان چه دار بلغة فرس درختست وبه عربی سواد الحکام نامند بجهة آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب دهند
وسواد القضاة که صاحب اختیارات ذکر کرده است اسم عفص است وآنچه گفته که درخت بطم حاصل مشود اصلی ندارد بلکه
چیزیست سیاه مایل بسرخی وبراق وشبیه وبا اندك تلخی ودر جوف درختان هند وبلاد حوالی او بهم مرسد ومخصوص آن
بلاد است ومؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل بهم مرسد بهتر دانسته است ودر

دويم سرد وخشك وبا اندك حرارة محلله و
رادع او رام حاره وبا آب بار تنگ قاطع نزف الدم همهء اعضا است شربا وضماد او حابس اسهال دموى والتيام دهندهء زخمها است
وبا سركه جهة ورم قضيب وانثيان وبا شراب جهة او رام بارده وبا روغن مورد جهة منع ريختن موى مؤثر وبغايت مسود اوست
وفرزجهء او با سركه وحقنهء او بى سكره جهة قطع خون حيض وتقويه رحم ورفع اسهال نافع ومداومت خوردن او مولد سودا ومصلحش شكر
وقدر شربتش يك مثقال وبدلش دو وزن او مورد است سالامند را اسم يونانى نوعى از عضابه وآنحيوانى است شبيه بما وردست
وپا دار ودستها كوتاه وبطيئ الحركة وابلق از زردى وسياهى ودنبالش كوتاه وبتركى ئيلان اغوويرن گويند وآتش در آن تاثير نمىكند
واگر در تنور آتش اندازند افسرده كند ويك مثقال او از سموم قتاله وبغايت كرم وخشك ومعفن ومقرح جلد وتدهين روغنى كه در آن
مهرا پخته باشند سترندهء موى وقرحه كنندهء عضو است وچون دست وپاى آن را قطع كرده واحشاى او را اخراج نموده در عسل او را
چند روز بگدازند عسل مزبور جهة درد مفاصل واو رام بارده نافع وخوردن او قتال وفاد زهرا وتخم سنگ پشت است سام ابرص
اسم وزغهء برتسيت وزغه بلدى سستى بچلپاسه است واو كوچكتر از چلپاسه وشبيه بحردون وبانقطهاى سياه وبسيته چلپاسه نيست و
ملاقات خون او بر بدن مورث برص است در سيم گرم وخشك وضماد كوبيده ء او بر اعضا جاذب پيكان وخار ورافع ثاليل وتضميد
خشك او بر دندان كرم زده مسكن الم وچون شكافته بر موضع گزيدهء عقرب بگذارند دردرا ساكن كند وطلاى خشك او با روغن زيتون
جهة رويانيدن موى ورفع احتباس بول وقطور زبل وخون وبول او در حليل با اندك مشك جهة رفع فتق بسيار مؤثر است وهمچنين
جلوس در طبيخ او همين اثر دارد وخوردن او مورث سل وامراض ريه ومصلحش شربت ريباس وامثال آنست سامان اسم فارسى
نوعى از برديست بسيار نرم وباريك ومايل بزردى واز وحصير ترتيب ميدهند سرد وخشك وجلوس بر او باعث فرح وجهة رفع
بواسير وسوخته ء او قاطع نزف الدم سابيرح معرب از فارسى واسم بيروح است ساسااليوس وسااليوس سيسااليوست
ساجى اسم هندى ملح القلى است سانقه وساق اسود پرسياوشانست ساسار كشت بزر الانجره است ساليون

اسم یونانس کرفس است ساوس اسم یونانی هند بااست ساطیریا وساطوریون اسم یونانی خصیه الثعلب است ساق
الحمام بلغة مصر رعی الحمام وانطاکی گوید آن نار قیصر است ساغیتین وساغاقیون اسم یونانی سکنجبین است سافردوس

اسم یونانی فیروز جست سار واسم یونانی عصابه است ساطریوس اسم یونانی جدوار وبمعنی مخلص الارواحست ساریقون
اسم یونانی شیح است ساری اسم هندی حب النیل است سالیطس اسم یونانی حجر القمر است ساسم آبنوس وگویند تانخواه
است ساتا حورا اسم یونانی باد آورد است سالس اغریون اسم یونانی کبیکج است ساتهل اسم هندی صعتر است
سارا اسم فارسی زر زور است ساس اسم فارسی فسافس است ساکونه اسم هندی ساز جست سارسل اسم هندی
قنفذ است ساگرکون اسم هندی حجر البهت سائیب اسم هندی حیة است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان
لغة فارسی است وبه عربی دنق نامند ثمر درختیست زیاده بقدر قامتی ساق او مایل به سفیدی وبرگش مدور وبزرك وبارش در خوشه ودر
اول زرد وبعد از خشکی سیاه مشود ودر حرارت وبرودت معتدل ودر اول تر ومسهل محرور المزاج ومواد سودا اوی ومزلق وملین
سینه وخلق ومسکن حده صفرا وعطش وقلیل الغذا ومقوی امعأ وجهة حرقه البول وسرفهء حاره یا بسه واخراج کرم معده وخشونت
صوت وگرفتگی آواز وسحج که از دوای تند بهم رسیده باشد واصلاح اذیت ادویه مسهله وبتهای حاره وبلغم شور نافع وضماد مطبوخ او
در دوشاب خرما جهة گشودن دمل آزموده است وقدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال ومضعف معده وگویند مضر جگر است
ومصلحش در مبرودین گل سرخ ودر غیر او عنابست وبدلش خطمی بسج به فارسی شبه وشوق گویند سنگیست سیاه وبراق
وزود شکن وسبگ ودر دویم سرد ودر سیم خشك وخوردن او جهة خفقان وگشودن سده وریزانیدن حصاه وتقویه معده و
یکدانگ او با شراب مقوی دل واکتحال محرق ومغسول او با عسل جهة جلای بصر وتقویت چشم بغایت نافع وپیوسته دراو
نگاه کردن مانع نزول آب ومقوی باصرهء مشایخ ونگاهداشتن او جهة رفع چشم بد وتعلیق او بر سر رافع دردسر ومضر سپرز و
مصلحش آب انجیر وچون سطور رقیقه ء چند بر صفحهء او از سورهء لم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته در او نگاه کند ودر غیر او نظر نکند
در آنروز لقوهء او رفع مشود واز مجربات شمرده اند ونگاهداشتن قطعهء او که بقدر یك مثقال باشد جهة رفع فزع ووحشت آزموده است
سبع اسم جمیع حیوانات درنده است سبع الارض پرسیاوشانست سبع الشعرا

افتیمونست سبسیان آزاد
درختست سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سبز قبا بلغة اصفهان شقراق است
سب اسم فارسی صدف است
سپاری اسم هندی فوفل است سپلکی اسم هندی وزغه است سپر غم اسم فارسی
شاهسفرم است ستواتباء بعد
از سین اسم هندی قسمی از بیش است ستاوری اسم هندی بوزیدانست سجلاط اسم
یاسمین است سجوس بلغة رومی
وسجیسن بلغة یونانی اذخر است سحاب بلغة اکسیریان زیبق است سحاب البحر
اسفنج است سحوریون
اسل است سخر بخای معجمه گیاهیست شبیه باذ خرو پر شاخ وتلخ وبدبو در سیم
گرم وخشك ومقوی معدهء بارده ومفتح سدهء
جگر وهاضم وقاطع بلغم لزج ومحلل ریاح وجهة صرع وسکته وفالج نافع ومضر
محرورین ومصلحش ربوب ترش وقدر شربتش
یك مثقال وبدلش یکوزن ونیم او اذخر است سخوفس وسخینوس اذخر است سخیره
اسم زاج احمر است سخاوس
اسم سریانی اسطو خودوس است سنخیس اسم یونانی درخت مصطکی است سخینا
اسم یونانی مصطکی است سخاله آنچه
از فلزات بسوهان جدا کنند وآنچه درحین کوفتن او وریزد سدر به فارسی کنار
گویند ومراد از این اسم برگ سائیدهء او است
بری او پر خار وضال نامند وبستانی کم خار وثمرش بزرکتر ولذیذتر است وثمرش
شبیه بسخند وخوشبو وشیرین وبا اندك
ترشی وزرد وسرخ مباشد نشارهء چوب او در آخر اول سرد ودر آخر دویم خشك
وقاطع نزف الدم ورافع قرحهء امعأ واسهالی
که از ضعف معده باشد ورافع استسقأ وسپرز وحقنهء او به دستور جهة جراحت امعأ
وذر ورش جهة زخمها نافع وقدر شربتش
تا هفت درهم است وبرگ او جهة زخمها وتنقیهء چرك بدن وتقویت موی ومنع
سقوط آن وتقویه اعصاب وطرد هوام وضماد
او با شراب جهة نضج ورمهای حار وتحلیل او مفید وبه دستور طبیخ تازه وخشك او
همین اثر دارد وثمرش در اول سرد ودر
دویم خشك وبعضی در اول کرم دانستهاند ونارسیدهء ترش او قابض ولزج ومسهل
بعصر ورسیدهء او قلیل الغذا ودیر هضم وصالح
الکیموس ونیم رطل آب او مسهل صفرای معده وامعا ومطفی حرارة غریبه وخوردن
ترش او مانع صعود بخار است بدماغ او رافع

صفرا وتشنگی وآب شیرین او مفتح سده وکشندهء کرم معده وامعأ ومضر مبرودین ومصلحش کلقند است ودر مزاج محرور
سکنجبین وثمر خشك او قوی القبض وآرد او که سویق النبق نامند جهة اسهال مراری وقرحهء امعا نافع وضماد شکوفهء او

در حمام جهة رفع شهری مجرب ودانهء ان بغایت قابض وضماد کوبیدهء او جهة شکستگی اعضا وتقویهء آن مجرب وطلای مطبوخ او
به حدی که غلیظ کردد جهة سستی اعصاب وعضلات وسرعت حرکت اطفال مؤثر وچون دانهء نبق را بکلاب آغشته زرع نمایند از
برگ وبار او بوی گل آبد وچون بعسل آلوده باشند ثمرش شود سداب بیونانی فیجن ودر تنکابن ودیلم پیم نامند بستانی
او از درخت انار کوچکتر وپر شاخ وبرگش ریزه وبدبو وبسیار سبز وگویا غباری بر او نشسته وگلش زرد ودر سیم گرم وخشك وتازهء
او را خشکی کمتر وبرگ وعصارهء او مدر بول وحیض ومجفف منی ومسقط جنین وقاطع باه ومفتح سدد ومحلل ریاح وبا تریاقیه
وجهة سپرز ویرقان وقولنج ریحی وامراض مقعد وسینه ورحم وحصاه وبواسیر وآشامیدن او که با شبت خشك جوشانیده
باشند جهة تسکین مغص ودرد پهلو وسینه وتنگی نفس وسرفهء مزمن وورم حار ریه وعرق النسا ومفاصل ولرز بتهای بارده و
چون با روغن بجوشانند جهة اخراج کرم معده وطبیخ او در شراب جهة استسقای لحمی وخوردن او با نمك جهة حدة بصر وخائیدن او رافع
بوی پیاز وسیر وقدر قلیل او مقوی هاضمه ومشتی وبا انجیر وکردکان جهة سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت او هر روز بقدریکه
جهة ازالهء فالج ورعشه وتشنج مجرب وتخم او نیز همین اثر دارد وآب طبیخ او بقدر سه او قیه بادو اوقیه عسل جهة فواق مجرب وچون
داخل نبیدها کنند باعث خوشبوئی او وشدة اسکار ورفع ضرر او میکردد ومورث صداع وثقل سرد مصلحش انار میخوش وبه سیر نشت
وآشامیدن تخم او بقدر هجده قیراط با شراب جهة رفع مضرت ادویهء قتاله ونیم درهم او جهة عرق النسأ ودو درهم او جهة ازالهء
درد گزیدن عقرب ورتیلا مجرب وبه دستور جهة گزیدن سگ دیوانه مفید ومانع حمل وحقنه مطبوخ او در روغن زیتون جهة عسر
بول وبا انجیر جهة استسقای لحمی وبتنهائی جهة تهبج مجرب وبا سرکه جهة رعاف وبا ورق الغار جهة ورم انتسیان ویا موم وروغن
مورد جهة بثور وبانطرون جهة بهق سفید وجمیع اقسام ثالیل وبا شبت وعسل جهة قوبا وبا سرکه وسفید اب وروغن گلسرخ جهة
حمره ونمله وقروح رطبهء سر نافع وبا خود داشتن او بجهة گریختن حیوانات موذی صاحب شامه وقطور عصارهء او که در پوست
انار کرم کرده باشند جهة درد گوش واکتحال او با آب رازیانه وعسل جهة ضعف

باصره وسعوط عصاره ء او جهة الصبيان اطفال
نافع ومداومت خوردن او مضعف باصره ومصدع ومحرق اخلاط ومنی ومصلحش
سکنجبین وانیسون وقدر شربتش تا سه مثقال
وبدلش صعتر است وصمغ بستانی وبری سداب بغایت گرم وخشك وغیر ثافسیاست
وجهة قرحهء چشم وتحلیل خنازیر و
برص وفرزجهء او بقدر یکدانگ جهة اخراج جنین ومشیمه مجربست وگویند بوئیدن
بری او باعث رعاف قوی قتال است
وروغن سداب که یکجز واو را با چهار جز وآب وپنج جزو روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند جهة برودت کرده ومثانه
ودرد کمر ورحم واسترخاء ودرد پهلو وتحلیل ریاح ورفع لرز وگرانی سامعه
وخوردن او بقدر نصف او قیه در حمام جهة رعشه مجرب
وحقنهء او جهة مغص وقولنج ریحی وخلطی نافع است سداب بری برگش باریکتر
وشاخش کمتر وبدبو تر وتندتر از بستانی
ودر چهارم گرم وخشك وبسموم اقرب وچهاردرهم او کشنده تر از دفلی است واز
ملاقات مطبوخ او دست ورم مکند وعصارهء
او را چون بر آهن وآبکینه بمالند مانع زنگ او مشود وچون او را در مکان
گوسفندان ومرغان بریزند حیوان موذی مقاربت
آن موضع نکند وضماد پوست نبات او با شراب جهة داء الثعلب نافع وچون برگ او
را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد
واحراق وموت آنعضو مگردد سدی بستیباج است سدوس نیلجست سداب اغریا اسم
سریانی فراسیون است
سرخس اسم فارسی است وبیونانی بطارس نامند ودر تنکابین ودیلم چماز گویند وآن
بیخیست سیاه مایل بسرخی وپر کره وپر از
ریشهای باریك وبیساق وبیشمر وبیکل وشاخ از آن بیخ میروید بقدر زرعی وکمتر از
آن وبرکهای او باز واید وخشونة ونزدیك بهم
بشکل پرهائی که در بال مرغان مباشد ونوع مادهء او بیشاخ ومنحصر در یك برگ
مرتفع در دویم گرم ودر اول خشك ومجفف
بیلدغ وجالی ومفتح ورافع قمل ومسقط جنین ومسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا
با خربق سیاه وسقمونیا وعسل وشراب وامثال او
ومفرح ورافع بخار سود اوی ومحلل نفخ وتا چهار سال قوتش باقیست وجهة خفقان
عسر العلاج وجراحت کرده ومثانه نافع وآشامیدن
یك مثقال او با سه عدد زردهء تخم نمبرشت سه روز متوالی جهة رفع گوفتگی اعضأ
وسقطه وضربه بغایت مفید وچون از نوع نر او شش

رطل تازهء نازك را بقدر باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهر شود وبا عسل یکسان گردد وهر روز چهارده مثقال بنوشند

جهة رفع درد وركين مزمن مجرب وذروش جهة جراحات رطبه عسر العلاج بغايت آزموده است وبرگ تازهء او ملين طبع وچون چند
روز بياشامند مواد منتنه چشم را بيلك دفع مكند وضمادش بر عضوى موجب اخراج فضول او وچون با حنا بر سر طلا كنند در منع نزول آب
مجرب دانستهاند وچون در خانه برگ او را فرش كنند يا آب طبيخ او را بپاشند كيك را برطرف مكند ومضر ريه ومصلحش شيح ارمنى وقدر شربتش
تا دو مثقال وبدلش قنبيل است سرنج از قلعى سوخته وسفيد اب سوخته بهم مرسد وشبيه بشنجرف واز آن كم رنگتر است وطريق ساختن
او در دستورات مذكور است سردى او كمتر از سفيد آب وخشكى او زياده است واز سموم قتاله وطلاى او با روغن گلسرخ وروغن زيتون
جهة رويانيدن گوشت ورفع ورم زخمها وتنقيهء چرك آن وبرون گوشت زياد نو گوشت مرده وقطع بدبوئى زخم وسوختگى آتش وبا ر داشتن
سيلان خون وحقنه ء او پا بيه يا آب بار تنگ جهة قرحهء امعأ مفيد است سر ودرخت معروفست وشبيه بجوز رومى در اول گرم و
در سيم خشك وثمر او گرمتر از ساير اجزا وصمغ او كرمتر از ثمر وتند ورطوبة سايلهء او ضعيف تر از قطران درخت شرمين است ونشاره ء او
جهة منع سيلان فضول وبامر صاف جهة تقويه مثانه ورفع بول در فراش وآشاميدن دو مثقال از برگ سائيدهء او با نيم مثقال مرصاف
جهة تقويه مثانه وعسر بول مفيد ومضر ريه ومصلحش كتيرا ومحرق مغسول او جهة سوختگى آتش وغير مغسول او جهة جراحات رطبه وعصارهء
ثمر تازهء او جهة بواسير الانف وضماد پخته او در سركه كه با ترس مخلوط كنند جهة قلع آثار بهق وسفيدى ناخن ويا ادويه ء مناسبه وبتنهائى جهة ثمق والتيام
جراحات وتقويه اعضاى سست وقطع نزف الدم وبتخفيف زخمها وتحليل او رام ورفع اعيا وبا آرد جو وآب جهة جمره ونمله وسوختگى آتش وغرغرهء
طبيخ او جهة درد دندان وقروح لثه واسترخاى او ودبحونر او جهة گريزانيدن هوام خصوصا پشه ولعوق او با عسل جهة سرفهء كهنه مجرب ومقوى معده است
وآشاميدن او با شراب جهة قطع نزف الدم وقرحهء امعا ومنع انصباب فضلات بمعده ورفع نفس الانتصاب ودز ور صمغش جهة رفع بواسير
مقعد وبواسير الانف وبا گلنار جهة قروح رطبه وخوائيدن او جهة رفع سيلان آب دهن مافع وچون ثمر وبرگ او را با آمله وآب وسركه طبخ نمايند تا محقر
شود پس با روغن كنجد بجوشانند وثفل او را بر موى ضماد نمايند وروغن را طلا كنند جهة سياه كردن ودراز كردن وحفظ سقوط او مجرب وتضميه و
ملوم روغن زيتون جهة تقوية معده نافع وبدلش مثل او را نزروت سرخ ونصف او

پوست انار است سرطان نهری به فارسی
خرچنگ نامند در دویم سرد ونر وبا جذب وتحلیل وبهترین او قسم ماده است
وعلامتش انکه چون سوزن بر پشت او فرد کنند آب سفیدی ظاهر کرده
ومبهتی محرورین وکثیر الغذا وبطیئ الهضم وسه وقیه از طبیخ او با کرفس ورازیانهء
مفتت حصاة ومدر حیض وفضلات ومسحوق او با باد روح جهة سم
عقرب وبا شراب جهة عسر البول وبا شیر الاغ جهة گزیدن رتیلا وعقرب وغرغرهء
شیرهء کوبیدهء او بقدر یك سکرحه خناق ودرد لوزتین سریع
الاثر وضماد تازه کوبیدهء او جهة جذب سموم وتسکین الم گزیدن عقرب واخراج
پیکان وخار از اعضا وتحلیل او رام حارة نافع وتعلیق چشمهای او جهة بت
غب ونعلیق پایهای او بر درخت میوه دار جهة حفظ سقوط آن ومطبوخ دو سه عدد
آن که اطراف او را فطع کرده وجوف او را با آب وخاکستر
ناك ونمك شسته وبه آب صاف نظهیر نموده باشند وبا جو مقشر طبخ داده بنوشند
جهة سل ودق وببوسته اعضا وهزال مفرط حار مجرب وبه دستور محرق
او با صمغ عربی دواد به مناسبه همین اثر دارد وجهة بواسیر بغایت نافعست ومضاد
محرق او جهة محرق او جهة سرطان پستان آزموده وچون چند عدد آن را زنده
در دیك مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یك ملعقه را بانه وقیه آب
بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست وباید بر موضع زخم مرهمی
از روغن زیتون وسرکه وجاو شیر گذاشته وهر گاه مدتی از گزیدن سك ودیوانه
گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند وگویند شرط احراق و
جهة این امر وفنیست که آفتاب دراسد باشد ویا مقابله قمر نباشد وشعرای یمانی
طلوع نموده باشد وبه دستور هر گاه یکچز ومحرق مذکور دینم جزو
نطبانا وعشر جزو کندر اضافه نموده سه روز وزیاده از آن هر روز سه مثقال با آب
سرد بنوشند رفع اذیت سگ ودیوانه گزیده مینماید و
سود چون دو مثقال خاکستر او را با یك مثقال وبنم جنطیانا با شراب بنوشند همین
اثر دارد وضماد خاکستر او را با عسل که با هم طبخ داده باشند
الله شقاق با ومقعد وشفافی که از سرما بهم رسیده باشد وشقاق مادهء سرطان نافع
وگویند مضر مثانه است ومصلحش کل فرسی وکل محثوم وقدر
شربتش از سوخته او تا سه مثقال واز خام وپختهء او تا پنج مثقال سرطان بحری
خرچنگ دریائی وآن دو قسم است یکی آنکه چون از آنست
در آرند متحجر شود وآن سنگی است بقدر سرطان نهری واز آن کوچکتر وصدفی
ونرم ودور دویم سرد وخشك وسوختهء او را جلا ونلطیف بیشتر وجهة
رطوبات که از طبقات چشم ریزه نافع ومقوی عضلات چشم وجهة ناخنه وسلاق
ودمعه قطع نزف الدم جراحت ومنون او جهة جلای دندان

وطلای او جهة گلف ونمش مفید است وقسم وبگر شبیه بسرطان نهری نیست بغایت سفید وشبیه بخلداست وصیادان ودر بلاد بم وتنکاد دان را؟؟
جلب نصب نموده صید ماهیرها آن میکنند سرد ومز محرق او در خواص ضعیفتر از قسم اول وخوردن کشنده ست سراج القطرب

هر گیاهی که در شب درخشد باین اسم نامند وقطرب اسمیست شامل کرم شب تاب وشامل حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و
وسراج الفطرب شامل او فلینوس وبخیله است واخیر بلغة مغزلی نباتیست کثیر الوجود در میان کتان گلش سرخ وبیخش بقدر کردکان
وماکون بعضی مردمست واو را فلیسوش مذکور شد ومؤلف مالایسع گوید از مطلق این اسم مراد بیروح الصنم است سرکه هند وی
کانجی است ومذکور خواهد شد؟؟ سرمق معرب از سرمج فارسی وآن قطف است سرد بدال اسم فارسی کرفس است
سراج القطلب حباحب است سر طراط فالود جست سردوله اسم اندلسی تخم جوز رومیست سراج القطیرمل
نباتیست که نا خشك نشده باشد ودر شب درخشنده است وگویند ببروج الصنم است وگویند اسم مشترك است مثل سراج
القطرب سرساد اثلق است سراد خلاست سراج الظلام کندش است سراینون اسم یونانی اسطاریونست
سرپیون زنجفر محرق است سرچه اسم ترکی عصفور است سردین بدال بعد ارزاء سماریس است سرخ مرز
اسم فارسی اذان الغز است سرکه شیرین اسم شیر منه است سرمه اسم فارسی اثمد است سرکین گاو اسم فارسی
خثاء البقر است سرکین اسم فارسی زبل است سراویل الظلول اسم اجز لبلاب کبیر است سرکین سوسمار
اسم فارسی بعر الضب است سرکین خروس اسم فارسی جزء الدیك است سرب سوخته اسم فارسی ابار است
سریش اسم فارسی اشراس است سریشم ماهی اسم فارسی عزی السمکه است سرکه اسم فارسی خل است سریشم
پوست حیوانات عزی الجلود است سرم لغة شیرازی وآن فشاغ است سربلی اسم هندی حب النیل است سرس
اسم هندی لحیة الثیس است سرکی راك اسم هندی عنب است سرسون اسم هندی خردل ابیض است سرا
اسم هندی خمر است سرما اسم هندی اثمد است سرماشق اسم ترکی اشق است سزما بزاء معجمه اسم نپنذا لحنطه است
نزد اهل بغداد سسالی معرب از سلی سالیوس یونانیست سی اسم هندی ارنب است سفراس بلغة فرنگی اسم چوپست
که بجای چوب چینی در علت انشك وغیره استعمال میکنند ظاهرا چوب صنوبر

باشد چه مؤلف تذکره چوب صنوبر را نایب مبان
چوب چینی بیان نموده است حفیر مشاهدهء آن نموده فرقی نیافته است سطرونیون بیویانی اسم نبانیست که اکثرور
گندم زار میروید وبا گندم مرسد ما بین شجر وگیاه ساقش باریك وپر اره وبیشاخ وبرگش بقدر انگشت ابهام ما بین استداره
وطول وبر سر برگها آویخته واز یکدیگر متباعد عدد رنگ شبیه به برگ کلم ودر اخر ساق شعبهای ریزه وبجای ثمرقیها بر آن شعب وسفید
صنوبری وگلش سفید وزرد وبیخش درار وسفید وبا اندك تلخی وخوشبوئی وشد ومعطش واو غیر کندش است وتخمش مثل زیره
در آخر سیم کرم وخشك وبیخش قویتر از سایر اجزا ومستعمل است بغایت جالی وتند ومدر حیض وقاتل چنین ومحلل قوی وجامه باقو
شسته مشود وآشامیدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده جهة امراض جگر وعسر نفس ویرقان سددی وبا جا وشیر ویخ کبر محلل
ورم سپرز ومدر بول ومفتت حصاة وضمادش با آرد جو وسرکه جهة جرب منفرح ومطبوخ او با شراب وآرد جو محلل او رام رحاه
وسعوط او جهة شقیهء دماغ از فضلات وقطورش در بینی جهة درد دندان وفرزجه ء او منفی رحم در ادویه به چشم جالی ومقوی بصر وطلای
ورافع بهق وجمیع آثار وبا گل ارمنی جهة حکه وجرب بغایت مفید وسعوط ربع درهم او با پست عدد زیرهء کرمانی وزیت الانفاق
جهة لقوه مجرب دانستهاند وقدر شربتش تا نیم درهم ومضر سینه ومحرق اخلاط ومصلحش کثیر است ومؤلف اختیارات او را
سیخ وعرطنیثا ومؤلف تذکره کندش دانسته است دور ایشان سمیت غالبست بخلاف سطر ونیون وبحسب ماهیت ظاهر مگردد که غیر از ربو
وکندش باشد سطاخنیس بیونانی گیاهی است ما بین گیاه وشجر شبیه بفراسیون واز آن درازتر وسفید تر وپر برگ وبرگش
ریزه وسفید وخوشبوی مایل بکراهة وبا اندك رغنبیت وشاخهای بسیار واز یکجا رسته وگلش ریزه مایل بزردی وانبوه وطعمش تند
وتلخ ومنب او دامنهای کوه وزمینهای خشك ودر چهارم کرم ودر آخر اول خشك ومدر قوی بول وحیض ومفسد جنین ومخرج جنین
ومسکن خفقان یارد ومسقی مرة السود او جهة توحش مالیخولیا ووسواس ودردهای ریحی شکم وتقویه دل نافع وقی کردن
مطبوخ او جهة سك دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب ترسد مجرب دانستهاند وچون در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانده

وبه دستور بر دندان طلا كنند جهة رفع درد دندان نافع وقدر شربتش تا يك درهم
سطراطيوطس بيونانى نباتيست كه بر روى

آب بهم مرسد شبیه ببادر بخبویه وبی بیخ سردو تر ورادع او رام حارة وجهة حرقة البول وادرار خون کرده والتهاب اعضا نافع دور جمع
افعال قریب بطلحب است سطاریون بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر وگیاه شبیه بعشقه وبر اشجار ومجاورمی پیچد وبتنهائی نیز میروید
گلش شبیه به بنفشه وچندین عدد نزدیك بهم مثل خوشه واندرون گلها زرد وساقش سبز مایل بسیاهی وبرگش مثل برگ بنفشه وضخیم ودر
اصفهان گل عقرب وبه فارسی بر ابران نامند ودر باغها بسیار است واو غیر قاشرستین مرکب القوی ورادع او رام حاره و
بارده وبرگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهة گزیدن عقرب وزنبور ورتیلا وسایر هوام شربا وضماد امجربست سطر
لغة سریانی وآن میعهء یابسه است سطراك زرنیاد است سطبوس اسم یونانی جلنار است سطیعون
اسم یونانی زو فر است سطحیلون اسم یونانی جدا واراست سطفلین اسم یونانی جزر است سطاح اسم جنس
گیاهی است که بر روی زمین پهن شود سعد بیخی است بقدر زیتون وبزرگتر از آن وسیاه واندرونش سفید
وخوشبو وبه فارسی مشك زمین وبترکی طبلاق ودر تنکابن اسکتو نامند برگش شبیه به برگ کندنا واز آن درازتر وباریکتر وباصلابت
واندك خشونت وکم عرض ودر آخر دویم گرم وخشك ومجفف بیلذع ومدر بول وخیض ومفتت حصاة وهفتح افواه عروق
ومخرج عفونات وجهة سم عقرب شربا وضمادا نافع وبه دستور جهة تقویه اعصاب وتحریك باه بسیار مؤثر وآشامیدن
او جهة زیاده کردن فهم وعقل ورفع ریاح وتقویه معده ونیکوئی رخسار وخفقان ویرقان وصداع بارد وبواسیر مقعد وبوسیر
الانف وتقویة هاضمه وبا روغن جهة الخضرا وجهة درد کمر وسردی کرده ومثانه وتقطیر البول وبتهای کهنه وقطع قی وجهة برودت
رحم وبهم آوردن فم آن شربا وحمولا وجهة تقویة دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح آن سنونا وجهة گوشت آوردن جراحات
مزمنه که به سبب زیادتی رطوبت باشد وجهة دردهای بارده وریحی وذرورا وضمادا نافع وقطور آن جهة کرانی سامعه وطلای
او با زفت جهة جوشش سر وغسول او جهة سرخ کردن گونه وآشامیدن یکوقیه از شرابی که یکوقیه از آن در یکرطل شراب جوشانیده
باشند جهة رفع اقسام کرم معده مجربست واستعمال کردن او با بیخ باعث فساد

قوتست ومضر حلق وصوت ومصلحش شکر
ومضر ریه ومصلح او انیسون ومداومت او محرق خون ومولد جذام ومصلح او سه روز در سرکه خیسانیدن است وقدر شربتش تا دو
مثقال وبدلش مثل او سنبل الطیب ونصف او مرور بع او دارچینی است وقسمی از سعد هندی که شبیه بز بخپل وممضوغ برنگ
زعفران واز جمله سموم ومحرق ومقرح جلد ودو دانگ او وموروث جنون وزیاده از آن کشنده است وطلای او در ساعت
باعث جراحت جلد میکردد وسعدان اسم عربیست گیاهی است شبیه بگیاه خسك وخار دار وسفیدتر از آن وبرگش
از آن نرم تر وثمرش مدور وپرخار وتخم او پهن است واعراب معتقدند که بیخ وثمر او مدر بول وقاطع زحیر واسهالست سعوط
آنچه در بینی کشند ومایع باشد وباین اسم نامند واز اختراعات جالینوس است وعود العطاس را نیز نامند سعالی وسعله فجزیونست
وحشیشة السعال نیز گویند سعنسد عود بلسانست سغز بغین معجمه سرخس است وسفبن به دستور سکنجبین است سفر جل به فارسی
به وآبی وبترکی حیوانامند ومعروفست شیرین او در برودت قریب الاعتدال ودر آخر اول تر ومدر بول ومقوی معده ودل
ودماغ ومفرح ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی وطلای آب او که کرم استعمال نمایند جهة رفع تهیج اطراف وسوء القینه مجربست
وترش او در اول سرد ودرد دویم خشك ودر تقویه معده قویتر از شیرین وجرم هر دو قابض واکثار او مسهل بعصر خصوصا بعد از
غذا وحابس طبع حار المزاج اند در خلای معده وبوئیدن اقسام او مفرح ومقوی قوتهای حیوانی ونفسانی وخوردن او جهة تفریح
ورفع وسواس وکسالت وخفقان وحفظ جنین از اسقاط وبرانگیختن اشتها وضعف جگر ومعده وفم آن وجهة یرقان ودرد سر مزمن
ونزلات ومنع صعود بخارات بدماغ ودل وانصباب مواد ورفع خواهش گل خوردن وامثال آن واسهال وتشنگی والتهاب ورفع
مستی وحزفه البول وغثیان وقی ودرد فم معده که از ریختین مواد محترقه باشد وازالهء بدبوئی عرق نافع وآب او جهة رفع نفث
الدم مفید وجرم او مسدد ودر مضرتها قویتر از آب او ومصلحش مر با کردن اوست با عسل وقطور آب او در احلیل وفرج جهة فرحة البول
وجراحات مجاری بول بغایت مفید وبریان کردهء او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود جهة قطع اسهال مزمن مجرب خصوصا چون جوف

او را خالی کرده جوز بوا را ریزه نموده در آن جای داده پخته باشند ومضر احشای ضعیفه ومخشن قصبهء ریه ومورث رعشه وسرفه وقولنج
خصوصا جرم غیر مربای او ومصلحش عسل وانیسون وقدر شربتش از آب او در تداوی تا سی درهم است ورب به ترش در آخر اول

سرد وخشك وقابض وقاطع قی واسهال مراری ومانع صعود بخارات ومسکن تشنگی وحرارت ودرد معده وامعائی که خلط موجود باشد مسهل بعصر
ومضر صاحبب معالست ورب به شیرین وقریب الاعتدال وبیوت در او غالب وقبض باو کمتر از قسم ترس او در جمیع افعال مثل آن دور احشای
ضعیفه اسب از اوست وقدر شربت هر یك از آن نایست درهم است وشکوفهء تازهء به معتدل وبا قوهء قابضه ومسکن درد سرو غلیان حرارة
ومقوی دماغ ودل ومعده ومربای او جهة تقویه احشا وسینه ودل وخفقان حار ومنع صعود بخارات مؤثر وضماد جرم به وشکوفه او به دستور
او برگش جهة جنس فضلات از انضباب باعضا واو رام حاره چشم وسایر اعضا وتضمیه برگ او جهة بتخفیف زخمها نافع است وپرزی که
بر روی به مباشد که زغب وحمل میگویند بسیار قابض وبغایت مضر حلق وصوتست وذرورش جهة نزف الدم جراحات مفید وخاکستر شاخهای
تازك درخت به وبرکهای تازه روئید او در همه افعال بهتر از توتیا وجهة سلاق وحکه وسبل ودمعه وجرب نافع است وروغن به که آب مطبوخ
مهرای او را با نصف او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد وتر قابض وجهة جرب رطب وسبوسهء سرو ونمله وقروح
دهان ودوار وطنین وماندگی وحرقة رحم وبول ومنع ادرار عرق وآشامیدن او جهة نفث الدم وصداع حار ورم جگر واسهال مزمن وزحیر
وقرحهء امعأ ورفع سم وزاریح ودو وخشب الصنوبر تاقع وحقنه او نیز همین اثر دارد وروغنی که از شکوفه به بطریق روغن گلسرخ ترتیب دهند در افعال
ضعیفتر است وبهدانه در دویم سردوتر وبا اندك قوة قابضه ولعاب او جهة خشونت حلقوم وحلق وسرفهء حاره ویابسه وتسکین حرارة معده و
بتها وصورتش زبان ودهان وبیوسته آن وطلای او جهة سوختگی آتش ورفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع ومضنع دانهء او جهة رفع کندی دندان
ومغز دانه به مبهتی مخرورین وموافق اعضای تنفس وجهة سل وقرحهء امعا وسعال وگرفتگی آواز نافع وقدر شربتش دو مثقال واز لعاب او تا ده مثقال
ومضعف ومرضی معده ومصلحش ودر محرورین کشر ودر مبرودین رازیانه وبدلش برزقطوناست سفاریکس اسم یونانی نباتیست که در معموره
نیز میروید وساقش بقدر دو شبر وبرگش مشرف ومتفرق وشبیه به برگ شاه تره واز آن بزرکتر وگلش بزرکتر از اقحوان ووسط آن زرد وبعضرا
گل زرد وسطحش سفید ودر طعم مایل مبتدی وتلخی وخام وپخته او از ماکولاتست وبعضی او را اقسام پیاز بری دانستهاند در آخر دویم کرم وخشك
ومدر بول وحیض ومفح سدد احشا ومقوی معده ومسکن درد کرده ومثانه وتریاق

سموم وسی مثقال از آب او با شکر وپنجدر هم هلیله رد
ررد
مسهل اخلاط غیلظه وبه دستور پنجدر هم کل او را با مثل او هلیله وعسل مهسل
قویست ومضر جکر ومصلحش کبترا سفید ویون اسم یونانی
نباتیست برگش شبیه برك خیار وبرك جاوشیر وساقها بقدر زرعی وشبیه بساق رازبانه
وتخمش شبیه بسیسالیوس واز آن پهن تر وسفیدتر وثقیل
الرایحه وبیخ او شبیه بترب ومنبت او اماکن رطبه در دویم گرم ودر آخر او خشك
ومسهل بلغم ومفتح وجهة یرقان سددی وفولنج ودرد جگر وعسر
نفس وربو وصرع بواسیر واختناق رحم وقطور آب تازه بر او جهة ثیقهء چرك گوش
وضماد او جهة بواسیر ونواصیر نافع وآشامیدن تخمراد
جلوس ودر طبیخ او جهة اختناق رحم وبخور او جهة مسبوت ولیتر غس وسکته
وصداع مزمن بغایت مؤثر ونطول او با روغن زیتون همین اثر
دارد ضماد گل او با شراب جهة منع زیادتی وقروح خبیثه ونمله مفید ومضر کرده
ومصلح اوکتیرا قدر شربت از ثمر او تا دو مثقال واز بنج او
تا دو درهم وجهة یرقان بیخ او بهتر از ثمر اوست سفید مرز باصفهان سفیه سلمه
نامند نو آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست سفید
اسفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی حرملست سفسا من بیونانی
اسم خبار است سفر جل هندی اسم سنبل است
سفند یلوس اسم یونانی شاه نرج است سفلبون اسقولو قندریونست سفلنین اسم یونانی
سمکه ضید است سفوش
اسم فارسی بزر قطوناست سفش الکرم عبالج الکرم است سفید اب اسم فارسی
اسفیداجست سفیداب نردی
اسم فارسی اسفیداج جصاصین است سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودعست سفال
اسم فارسی خزفست سفید
خار اسم فارسی عوسج است سقمونیا آن را به عربی محموده نامند عصارهء نباتی
پرشیر است که شاخهای بسیار از یك بیخ
میروید بقدر سه چهار زرع بر زمین پهن مشود ودر بعضی مکان کاه باشد که
راست ایستد ظاهر او با رطوبت چسبنده وبرگش مثل
برگ لبلاب ونرم وسبز وتر وباریکتر از آن وگلش سفید ومستدیر ومیان تهی وثقیل
الرایحه وبیخش سفید وبقدر زردك عظیم حجم
لوناه وبدیو وپر از رطوبت وچون ابتدا بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاك خالی
کرده برکها فرش کنند رطوبت لبنی او در
برگها جمعشده بردارند بهترین او صاف سبك وزن پر سوراخ باسفنج است که زود

ریزه شود ومایل بکبودی وزردی وسفیدی
باشد ومحلول او در آب سفید شود زبونترین او جر مغانیست که از بلاد جرا مغه
خیزد وسیاه او قتالست وهرچه بصفاست مذکوره نباشد
مصنوع از شیر بتوعات خواهد بود وقوت غیر مشوی تا سی سال باقیست وبعد از آن
قوه مسهله زایل کردیده مدر مشود ومشوی او را

تا سه قوه باقی است وشرط است که در میان سیب وبه خمیر تشویه کنند وبا مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی دعود وکتیرا
وزنجبیل وصبر وروغن بادام وابن تلمیذ سناسی مکی وانیسون را بهترین مصلحات دانسته است ودر محرورین باعصارهء گلسرخ ورب به متعال
نمایند وباید مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف فعل اوست در محرورین وضعیف القلب واطفال وضعیف الاحشا ودر هوای
بسیار سرد وبسیار گرم استعمال او نکنند اول است در سیم کرم ودر آخر دویم خشك ومسهل صفرا ولزوجات مخلوط به آن وجاذب از اقاصی
بدن ومقوی فعل هر مسهلی وبغایت سریع العمل وقاتل چنین وکرم معده وجالی ومحلل ومفتح ومدر فضلات وجهة گزیدن عقرب شربا وضمادا
نافع وبا مثل او تربد چون با شیر بنوشند جهة اخراج کرم معده وامعا مجرب وبالا جورد جهة امراض سود اوی وبا زنجبیل وتربد جهة مواد بلغمی
نافع وزیاد او مضر دل ومعده وامعا وجگر ومورث تشنگی وکرب وغم ورافع اشتها وزیاده از نیمدرهم اوکشنده است وضماد او جهة
بهق وبرص وبا روغن بادام جهة ودرد سر وبا روغن زیتون جهة نخراجات وبا عسل جهة عرق النساء یا سرکه جهة قویا وصداع ضربانی وبا
زهرهء گاو تر مس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهة اطلاق نمودن اطفال وضعیف الاحشاء مؤثرین او محرق ومحلل ضماد او جهة
برص ودرد مفاصل وتحلیلی ورام نافع وضماد برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ او وفرزجهء جمیع اجزاء او مخرج چنین وقاتل آن وقدر شربتش
از نیمدانگ تا دو دانگ واز برگش تا یك درهم وبدلش یکوزن ونیم او صبر زرد ونیم وزن او هلیلهء زرد وگویند لاعیه بدل اوست وچون سقمونیا زا
با گلاب وآب سماق وبه سائیده باشند قرص کنند سبمه جهة بی غایله است وخوردن دو مثقال از بهی غایله است وخوردن دو مثقال از بهی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهة بلغ امراض صفراوی ورفع بتها مفید وبیمضرتست
واز خواص اوست که چون او را سائیده وفرش
ولحاف زبیق نموده درشد وصل بوطه احتیاط بلغ کنند او را عقد ومنقاد کند مجرب است سقولو فتد ریا اسم یونانی حیوانست
مثل عنکبوت وپاهای بسیار دارد ومتاخرین او را ابوسبع وسبعین ومتقدمین اربعه واربعین نامیده اند واز سموم است و
طلای مطبوخ بحری او در روغن زیتون سترندهء موی وجهة رفع حکه نافع است
سقنقور حیوانی است شبیه ببز مجه ودنبالهء او دراز دوست
وپا دار وابوالقاسم عبد الرحمن بمعنی بیان فرموده که در بلا دهند مشاهده کرده بقدر

دو زرع سوای دنباله وعرضش زیاده بر نیم زرع وملون
بزردی ومؤلف شقاء الاسقام حضر بن علی مصری مخصوص بلد فیوم دیار مصر
دانسته واکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل وفلزم
وبلاد هند مباشد وجنس هائی او معروف بورل هائی وجنس بری معروف بورل مطلق
است ومادهء او تخم را در یك سواحل پنهان کردم
زیاده از بیست عدد متکون میکرد وپشت او ملون بزردی وسیاهی ونر او را دو
قضیب دمادهء او را وفرج مباشد وخصیه
او شبیه بخصیهء خروس ودر جوف کمرگاه او ودر آب ودر سواحل تعیش مکند
وخواص مشهورهء او در جنس نر موجود است که در بها فیل
از جفت شدن بماده صید کرده باشند وشکم او را از احشا بغیر کرده پاك نموده با
نمك انباشته باشند ودر سایه خشك کرده وقویترین
اجزای او در تقویه باه کمرکاه وناف ومنبت دنباله است ونمك او را نیز تاثیر عظیم
مباشد تازه غیر نمکسود در دویم گرم وتر وبغایت
مسمن ونمك سود او در سیم گرم ودر اول خشك وبغایت مبهتی به حدی که به
سبب شده نغوذ وادرارمنی بمرتبهء هلاك رساند اطفای او
کافور وتخم کاهو مکند وجهة فالج ولغوهن ونقرس ورعشه وفدر وکزاز ومفاصل
نافع ومضر محرورین ومصلحش ربوب حامضه وتخم کاهو
وطبیخ عدس ومعین وفعل او عسل وشراب ونبند زیب وتخم نیمبرشت وشربتش تا سه
درهم وبدلش سمکهء صیداء وقضیب مجفف کاه کوی است
وجمعی خصیه الثعلب را بدل ودانستهاند اصلی ندارد ومهر یارس گوید که طلای
خون او با هلیله وآمله تغیر رنگ وضح وبرص مکند سقر
بسین وبصاد اسم عربی دو شاب خرماست ودر قانون الادب بضاد آمده واطبا آنچه
بصاد آمده اسم باشه مدانند سقنقس
سقنقور است سقی دعلا اسم سریانی بسفایح است سقریونس اسم یونانی عقربست
سقراغاینون دلیوث است
سقوردیون اسقوردونست سقراطیون اسم یونانی قفیل است سقولومس اسم یونانی
حرشف است
سقمونیا اسم یونانی صابونست سقرچین اسم یونانی زر ور است سقز اسم ترکی
علك الطیم است سقولجان
اسم ترکی خراطین است سقر قویزو قی اسم ترکی ما هنرج است سقر اسم ترکی
بقراست سکر به فارسی شکرنامند
وآن عصارهء نباتیست مثل نی دب تجویف که بعد از طبخ منعقد کردد هرگاه بی
تصفیه باشد شکر احمر نامند وچون بار دیگر طبخ

داده وصاف کرده در ظرفی ریزند که درد او جدا کردد ومسمی بسلیمان است
وچون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند او را فایند
گویند واگر در طنج ثالث مبالغه نموده باشد ابلوچ خوانند به فارسی فتد مکرر گویند
وهرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند

معروف بقلم است وچون طبخ دیگر داده ودر شیشه ریزند موسوم به نبات قراریست
وچون با آب طبخ داده وبا کفچه بسیار بر بهم زنند تا منعقد
گردد وبریسمان کشنه مخصوص باسم فایند خزاینی وسنجریست وچون در طبخ
ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد
آن را طبرزد نامند واکثر قسم صلب فتد مکرر را مخصوص این اسم دانسته‌اند وآب
نیشکر در اول کرم ودر آخر تر وملین طبع وحلق وسینه وشش
وجالی رطوبة وجهة سرفه واحتباس بول وحرقه او نافع ومولد خون معتدل ومورث
نفخ وصمغی که مثل نمك بر نیشکر ظاهر مشود وجهة جلای باصره
نافعست وشکر سرخ در دویم کرم ودر اول تر وسلیمانی در آخر اول کرم ودر اول
تر وطبرز دو نبات قریب الاعتدال بهترین اقسام است
وهر چه صاف تر است حرارتش کمتر است وهر چند کهنه شود خشکی در او غالب
مشود وانواع شکر صالح الغذا ومسمن وجالی وملین
طبع واعضای تنفس ومقوی ارواح وقوی وجگر ومحلل ریاح امعا ومبهی وسریع
النفوذ بعمق بدن ومانع پیری ومولد خون صالح وباعث
استحکام اعصاب واستخوانها ورافع خلط سودا وی وامراض آن ودر تغذیهء مرضی
سریع الاثر وبا آب کرم وروغن بادام جهة بحة الصوت
وتسکین قولنج وهاد ومثل او روغن که یغم کرم بنوشند جهة رفع سدهء جوف وثیقهء
زنان صاحب نفاس نافع وبجهة عسر بول مجرب ومداومست
خوردن نبات در روزی بقدر یکوقیه رافع سرفه وخشونت آواز وسینه ودرد آن
وارتعاش وخفقان که از کثرت جماع باشد واکتحال او جهة
جلای بیاض چشم ولحم زاید وبا مروارید وسرگین سوسمار جهة سلاق وجرب
مجرب ومالیدن نوع صلب او بر پلك چشم رافع جرب وضماد او
با کبریت وقطران وسندروس ونوشادر جهة قوبا وبرص وسایر آثار قریب الفعل
وذرورا وجهة بردن گوشت زیاد جراحات ورویانیدن
گوشت تازه وبخور اقسام او جهة رفع زکام بغایت مؤثر ومضر صاحبان سل واسهال
ومغص صفراوی مزاج ومولد خون صفرا وی خصوصا
که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند واقسام کهنه او محرق خون ومفسد
اخلاط ومصلحش بادام وشیر تازه وترشیها وآب انارین وشیرهء به وطبایش
وکاهو وامثال او وبدلش در تقویه باه وتلیین وترطیب مثل او ترنجبین ودر تسکین
قولنج عسل وقدر شربتش تا سی درهم است سکر العشر
شبنمیست که بر درخت عشر منعقد کردد وشبیه بپارهای نمك وسفید او را یمانی
وسیاه او را حجازی نامند وثمر او را مسمی نحرقع است وبهترین
او یمانی است که اولا بذایقه شیرین وبا قبض در آید وبعد از آن احساس تلخی شود

در اول گرم وخشك وابن تلميذ معتدل والطف از
دانسته‌اند وحجازی او کمتر از یمانی واقسام او مفتح ومقوی جگر وریه وجالی وملین
طبع واعضای تنفس وجهة درد سینه وسرفه ودرد معده وجگر وکرده
ومثانه وقرحهء شش وبا شیر شتر جهة استسقا وبا شیر گوسفند جهة سعال بهتر از
دهن فاوندی ومداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز
بقدر یکوقیه جهة ربو وضیق النفس از مجربات شمرده اند واکتحال او جهة قوه
باصره وبیاض نافع ومضر محرورین ومصلحش روغن بادام وبدلش
بعضی گویند شکرتیقا لست وقدر شربتش یکوقیه وقوتش تا سه سال باقست ومؤلف
اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر بتقالست
وغلط او اصرع چه نبات او اشجار بادیه وپرشیر است به حدی که از قطع یکدرخت
او زیاده از یکرطل شیر جمع مشود بیش از دو درهم او
کشنده است بجراحت شش وجگر وشاخهای او بسیار دراز وباریك وبرگ او نرم در
بعضی مکان عریض وبقدر برگ ارغوان
وشبیه به آن در بلاد کرمان یافت مشود وگلش بنفش وبرگ او در بعضی بلاد باریك
وگلش مایل بزردی وشبیه بگل خر زهره وثمرش شبیه
بانجیر وبسیار بزرك ودر جوف او شبیه بپرز حریر وپنبه ودر غایت نرمی واعراب بادیه
از آن بالش ترتیب میدهند وبرگ
وشاخ او در سیم گرم وخشك وطلای مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج وتشنج
وحذر وذر وبرگ خشك را وجهة منع قروح خبیثه وآکله
ورفع چرك وبتخفیف قروح وبردن گوشت زیاد نافع وپنبهء ثمر او را چون در حین
تری ونازکی ازهم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع
نزف الدم وجهة رویانیدن گوشت مؤثر است وشیر او در چهارم کرم وخشك
وسترندهء موی جلو ودر این عمل مستعمل اهل حجاز است
وقالع دانهء بواسیر ورافع کجلی وقویا وسعفه ومصلح ارواح صاعدهء علم صناعتست
ومحمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی
که شیر او را جمع کرده بودم وبعد از آن ظرف را مکرر با آب کرم واشنان شسته
جمع کثیر از آن ظرف آب خوردند جملکی هلاك شدند
وقسمی از آن شجرر اسمیت بحدیست که جلوس در سایهء او کشنده است برگش
شبیه بلبلاب ومدور وقسمی شبیه به برگ درخت کز وگلش سفید وثمرش
مثل نخود ومایل بسرخی وگیسوس بن مالث گوید که از بن قسم شکری میکرفته اند
که با وجود شیرینی قدر دو مثقال در سه روز قاتل بوده ودر خزاین
ضبط اقسام سکر العشر از ینجهة میشده سبکباج غذائیست که با سرکه ترتیب
میدهند وآن ملطف ومفطع ومبرد وقاطع صفرا ومسکن

غلیان خون ومضر نحیف البدن وعلل عصبانی وسوداوی وسرفه وسحج وضعف معده ومثانه ورحم وقولنج ودرد مفاصل ومضر شارب دویم
مسهله است ومصلحش طوبات وپالوده وطریق ترتیب او آنست که گوشت را بحد وسط ریزه کرده اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند ونیم

پخت سازند وپیاز وزردك وكند نارا چند جوش داده لزو جهة او را گرفته با آب سرد بشویند وبا گوشت وسركه وادویهء وخوشبو مهره پخته ویا
عسل وسركه چاشنی داده وقدری زعفران اضافه كنند سگر چه امین الدوله گوید كه نباتیست برگش شبیه به برگ مورد ودروسط او خالی
شبیه بچشم وبحی العالم كبیر شباهتی دارد گرم وخشك وجهة صلابت پسرز نافع ومسهل سودا ومؤلف تذكره گوید كه حب السواك است
سكنجبین معرب از فارسیست وبیونانی صاغافیون نامند وآن صمغ نباتیست در شكل شبیه بخیار وبهترین صمغ او صاف
بیرون سرخ امذورن سفید است كه با رطوبت ظاهر ودر بوی ما بین حلیث وقته باشد وگویند قنه مستحیل باو مشود وفرق میان
رطوبت اوست وقوتش تا بیست سال باقی میماند ودر سیم گرم وخشك وبعضی خشكی او را در دویم دانستهاند وسخن وملطف وجالی
ومحلل ریاح واو رام صلبه ومدر حیض ومسهل بلغم غلیظ وجاذب از عمق بدن ومفاصل ومسهل ماء اصفر وباقوت ترياقيه ومصلح ادویهء
مسهله وقاتل اقسام كرم معده وجنین ومخرج اقسام آن وجهة امراض بلغمی وربو وسعال ودرد سینه واستسقا ودرد مفاصل ونقرس
وبتهای بلغمی وسود اوی وصرع وفالج وصداع بارد ومغص او با شراب جهة گزیدن هوام وبا عسل جهة نقویه باه وضماد او جهة جذب پیكان
وخار از اعضا وازالهء آثار جلد ونعقد عصب وبواسیر وعرق النسا والتیام عضل مقطوع وتحلیل خنازیر وسلعه وفرزجهء او جهة احتباس حیض
وبخورا وجهة اختناق رحم وصرع واكتحال او جهة نزول آب وظلمت بصرنافعست ومضر محرورین وموروث او رام باطنی ومضر مثانه ومصلحش
شق ومضر كرده ومصلح او كتیرا وقدر شربتش تا یك درهم وبدلش قنه وگویند در غیر رفع سموم را بتابخ بدل اوست سگ عصارهء
آمله است وغیر اصلی او مركب است از مازد وعصارهء غورهء خرما كه بلخ نامند وآن نوعی از رامك است در دویم سرد وخشك وحابس قی وطبع
ومقوی ماسكه اعضا وقاطع عرق ورایحهء نوره وبدبوئی بدن وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش زامك است سك المسك چون سك اصلی
وغیر اصلی را با قدری مشك بپا میزند باین اسم خوانند وچون در نافه مشك گذارند مسمی بسك الجلود است چون نافع را در آب خیسانیده و
سگ را با آن اب بسرشند سك الماء مامند وچون نافه را گوبیده با او بپا میرند سگ الاكراس گویند واقسام او مایل بگرمی دور افعال
قریب برامك است وقسمی از سك المسك از جمله طیوبست مؤلف شفاء الاسقام

گوبد که او مقوی احشا ومحلل ومفتح ومبهتی ومفرح
وجهة درون ومفاصل واسهال وفرمف حیض نافع وطریق ساختن آن آنست که ده
رطل آب غورهء خرما را با سه رطل ما زوی سائیده بجوشانند
تا قریب بانعقاد کردد واز آتش بردارند ویکر طل از او ویکر طل سنبل الطیب ولسان
المعصافیر وبسباسه وبرگ جوز برا وقرنفل وقاقله کبار
وصغار وکبابه وعود هندی سی مثقال دارچینی سی مثقال دار چینی سه وقیه صندل
زرد ونیم رطل زعفران پنج درهم صمغ عربی کرطل مجموعرا نرم سائیده و
آب مذکور قرایب الانعقا وبسرشند وقرص ساحة خشك کنند پس قرصها را نرم
سائیده وباده درهم مشك خالص ومنیقنج قرص بسازند
واستعمال نمایند سکنجبین مؤلف او بقراط است ومنافع کلیه او تقلیح وتقطیع
وتلطیف غلیظ وتعلیظ رقیق وتسکین حدة خون
وصفر است ومضر صاحبان سعال وسحج وآبله وحصبه ومصلحش ماء الشعیر است
وبدلش جلاب وشربت نیلوفر واقسام او در دستورات
بیان شده سکنکور اسم فارسی عنب الثعلب است سکپنج حجرلها غیطوس است
سگ ابی اسم فارسی قضاعه است
سگ دیوانه اسم فارسی کلب الکلب است سکودا اسم ترکی خلافست سکال امین
الدوله فنجیوش است سلیخه
پوست شاخهای درختیست مثل لولهای تنگ سوراخ وبیونانی اسلیوس نامند
ومخصوص هند وعمان است برگ ودرخت او شبیه بسوس
کبود وساقش غلیظ وپوست او سطبر وهفت قسم مباشد یکی زرد وغلیظ وخوشبو
دویم سرخ بلون بیخ مرجان وصفایحی وخوشبو
سبز سفید مایل بزردی وبیرایحه چهارم ما بین سرخی وسیاهی ورقیق پنجم رقیق کبود
ودر بوی شبیه بگلسرخ ششم شبیه بقسط وغیر براق
هفتم رقیق وبسیار سیاه وبدبو وگویند از درخت دارچینی نیز بهم مرسد وآن مستحیل
بدارچینی مشود وبهترین او قسم اول ودویم
و پنجم است که با تندی طعم وقبض باشد وتلخ نباشد وقوتش تا هفت سال باقیست
در آخر دویم گرم وخشك ولطیف وملطف
ومنضج ومسخن ومقطع ومفتح سدد ومحلل ومقوی اعضا وتدرحیض وفضلات
ومخرج جنین وحصاة وجهة ربو وسعال ودرد حجاب و
بعده ورحم ومنع نزلات وزکام رفع سمیت ادویه وزهر افعی وبتهای نوبه وعدة باصرة
وتقویه وثقیهء رحم وخوشبو کردن او و
تحلیل ریاح نافعست شربا وبخورا وضمادا واکتحالا وجلوس در طبیخ او وتدفین
سجار او جهة بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است ومضر کرد

ومصلحش کتیرا وبدلش دار چینی وقدر شربتش تا دو درهم است سلق به فارسی چغندر نامند آنجه در غایر سبزی وبزرگی برگ سبز
اسوز گویند وآنچه ریزه برگ ومایل بزودی وساق وبرگ باریس بار وسلق بیض نامند مرکب القومی وحرارتش در اول وبا لو رفیعه وقوة

قابضه ورطوبة بائیه وجانی ومحلل ومبرد ومطفی وجرم او حابس طبع ومانیه آن ملین او وقلیل الغذا ونفاخ ومفتح ومقطع بلغم وجهة رعشه وتحریك
باه موائی بهترین اجزای آب برگ وساقهای برگ بهتر از بیخ اوست واز طبیخ بورقیهء او زایل مگردد وخوردن او با سرکه وخردل که
طبخ یافته باشد جهة رفع سدهء طحال بسیار مؤثر وجهة درد کرده ومثانه وامراض مقعد نافع وآب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم وجهة
مفاصل ونقرس نافع وسعوط او جهة ثقیه فضول دماغی وبا زهرء کلنگ جهة لقوه وصداع وشقیقه وحمرة عین وقطور نیم کرم او با روغن
بادام جهة درد گوش ونطول طبیخ برگ وبیخ او جهة خراز ونخاله سر وقمل وحنان که به فارسی زرشك وضماد آب نیم کرم او با بورهء ارمنی
جهة نبهج پشت باو استسقا مجرب وحقنهء او جهة اخراج خزاز ونخاله سرو قمل صنان که به فارسی زرشك وضماد آب نیم گرم او با بورهء ارمنی
جهة نبهج پشت پا واستسقا مجرب وحقنه او جهة اخراج ثفل وسحج وبروز مقعد وطلای برگ پختهء او جهة سوختگی آتش وجوششها وباء سرخ وضماد
برگ خام او جهة بهق وداء الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وبا عسل جهة قوبا وثالیل وبا حنا جهة خوب کردن موی وبا روغن بادام جهة
درد گوش وتلیین او رام نافع وخوردن او با خردل وآبکامه مسکن قولنج ورياح غلیظه واکثار او مجرق خون ومورث قولنج ومغص ومغثی
ومصلحش پختین او با عدس است واستعمال خردل وآبکامه است سلق الماء حماض تا نیست ومذکور شد سلق بری وجبلی
قسمی از حماض است ودر حماض است ودر حماض مذکور شد سلت به فارسی چو برهنه نامند وبزابلی جو گندم گویند وآن دانه ایست میان جو گندم ومثل
گندم مقشر مشود وسرخ وسفید مشود در اول کرم ودر دویم خشك وقوی القبض ونان گرم او ملین طبع بعصر ومولد خلط صالح وچون یکروز براو
گذرد وبعید الانهضام ومولد نفخ ومضر معده ومصلحش رازیانه وچربیها وشرینیها ومطبوخ او با شیر مسمن بدن ومولد بیه کرده وحریرهء او
روغن زیتون بسیار جهة مالیخولیا وهذیان وثیقهء سینه وکرده ومثانه ورفع سرفهء شدید وضماد او محلل او رام ورافع طحال وکلف و
منش وجلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر وآب پوست او منفی بشره است سلخ الحیه پوست ما را بست که در بهار اندازد
وبهترین او پوست نر اوست وآن غلیظ وسیاه مایل بزردی وبراق مباشد ودر آخر دویم گرم ودر سیم خشك ویك درهم او با دو درهم آرد
جو مانند نان پخته باشند جهة بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانستهاند وبه دستور یك

درهم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهة منع
خروج سقوط ثالیل وسقوط آن مؤثر وبا زجاج مکلس جهة ریزانیدن سنگ کرده
ومثانه بغایت سریع الاثر است ومضمه سرکه نیم گرم
که در آن جوشانیده جهة رفع درد دندان ولثه وفروح آن وقطور آن که در روغن
زیتون طبخ داده باشند جهة درد گوش ورفع سیلان
مواد او وجهة جرب ومو واسترخاء جفن وانتشار وسلاق وتقویة باصره نافع وبخور او
باعث گریختن هوام ومخرج جنین میت است
ومشسیمه در ساعت ومجفف قروح رطبه است وضماد او با نوشا در جهة بهق
وبرص وآثار وطلای سوخته او با روغن زیتون وبا با شراب
جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب ومالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند
جهة شقاق مقعد مفید وبستن او برورك زنان موجب
تسهیل ولادت وخوردن او مظلم بصر ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا یك درهم
است سلدانیون لغة نبطی است ودر مصر سندیان
نامند درختیست قریب بدرخت بید وبرگش شبیه بدرخت غرب وسرخ لون وگلش
سرخ وتخمش مثل شاه دانه وبا شیرینی وقبض ودر
دویم گرم وخشك وبرگ وتخم او بهترین ادویهء سموم حیوانی است خصوصا افعی
وجهة شقیهء قصبهء ریه وصاف کردن آواز ونطول برگش
محلل او رام است سلحفا وبه فارسی کشف وسنگ پشت وتبرکی قباغه مینامند
حیوان معروفیست بری وبحری ونهری مباشد
گوشت او در دویم گرم ودر اول تر وبری کرم وخشك ومقوی باه وکمر وکباب او
حابس حیض وبا جند محلل ریاح غلیظه والتیام دهندهء
فتق قریب العهد وضمادش محلل اورام وخون بری او شربا جهة صرع وتشنج نافع
وچون با آرد جو وعسل حب سازند وبقدر فلفلی صبح وشام
بنوشند جهة صرع بیعدیل وطلای او جهة نقرس وضماد کاسهء سوخته او با روغن
تخم مرغ وروغن گل وروغن کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب
وطلای سوختهء مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو وغیر آن جهة
سرطان منقرح بی نظیر وهیچ دوائی در این باب باو نمرسد
وبا سفیدهء تخم مرغ جهة شقاق مقعد وسایر اعضا وذرورا وجهة زخمهای شدید
عسر العلاج مفید وچون با خاکستر آن عشر آن فلفل اضافه کنند
ویا عسل بسرشند وصبح وشام یك ملعقه بنوشند جهة ربو وگرفتگی نفس وسل مؤثر
وطلای زهرهء او محلل خناق وقروح خبیثه دهان وسعوط آن جهة
مصروع واکتحال مجفف آن با عسل جهة نزول آب وبیاض ومعه نافع وبیضهء او
بقدر فلفلی با حریرهای موافق در قطع سرفهء مزمن اطفال مجرب

وطلای او با عشر آن رازیانه جهة ورم انثیان بیعدیل وبیه او جهة تشنج وکزاز وجلوس
در طبیخ او جهة فتق اطفال وخوردن خون نوعی بحری او جهة
رفع سموم وبحوز استخوان تحتانی او جهة بتها ومنع سحر وآب بر سر ریختن
ارکانعه فوق او جهة رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر است وگویند
چون کشف را به پشت دفن کنند منع بار بدن تگرك در آنمکان کنه مجرمیست
ومضر امعأ ومصلحش عسل وقدر شربت از سوختهء او یك درهم و

از تخم او يك قيراط واز خون او سه قيراط سلوى اكثر اطبا آن را سمانى دانستهاند وهنداوى غير آن از طيور مائى بيان نموده پاى او
درازتر از سمائى ودر رنگ وپر اندك شباهتى سيمانى دارد وظاهر مشود كه آنچه بتركى بلوه ودر تنكابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه
واز جنس سمانيست كه بتركى بيلدرچين گويند ودر مكان بى آب نمباشد واز كثرت باران بسيار واز عدم آن كم مباشد گرم وخشك
وسريع الانحدار از معده ومحرك باه وموروث تشنگى وحكه وبثور ومصحلش ترشيها وروغنها وپختهء او بهتر از كبابست سلاحه بول بز كوهيست
كه در سنگلاخها منجمد مشود ودر ولايت ديلم شوره از آن ترتيب ميدهند وبسيار قويتر از بارو ودر آخر دويم گرم وخشك ومستعمل صاف كرده
سفيد است وغير صاف او سياه وشبيه بزفت خاك آلوده وطريق تصفيه او در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته وآشاميدن
يك درهم او را هر روز با سكنجبين تا چهل بوم باعث شفاى جذام مستحكم دانستهاند اگر چه بحد ريختن اطراف رسيده باشد وطلاى او جهة گشودن
ورام دمل ورفع آثار مؤثر است سليمانى به فارسى دارا شكنه ودر مصر دواء الشف نامند وآن مصنوع از زبيق وسم الفار است كه
زبيق يكر طل وهيج يكوقيه باشد وتصعيد بعد از سحق بليغ كرده باشند در چهارم گرم وخشك واز سموم قتاله ورافع گوشت زياد وجراح
وخشك ريشه زخمها وثاليل وبواسير وعقدهاى بلغمى جميع آثار است اما با وجع شديد كه طاقت نتوان آورد با صندل سفيه جهة برص
انسان ودواب مجرب وجهة پاك كردن ونرمى طلا مستعمل زر كران وبكقيراط كشنده است وطلاى او با ده چندان او صابون
رافع دردهاى مزمنه بارده مجربست سلطان الحيل صرم الجدى است سلاجه بجيم بهندى اسم مقل ازرق است سلور
معرب از سلورس يونانى وآن جريست سليقون اسم يونانى اسربخست سلبين عكوبست سلم نبق است سلمه
فرط است سليط زيت است وگويند عكبر است سلقى اسم يونانى نبات وردانست سلينون قرة العين است
سليخة السودا نوتعى از سليخه است سلهارس اسم هندى ميعهء سايله است سلوك اسم تركى علق است سلساقيوس
نوشادر است سماق درخت او قريب بدرخت انار وبرگش زغب دارتر دندانهء او مثل اره وسرخ ودندانهاى او
بشكل عدس وخوشه او مثل خوشهء جهة الخضرا وطعمش ترش با قبض ومستعمل

پوست دانه اوست وقوتش تا سه سال باقي در دويم
سرد وخشك وجبلى او در ميم وبروده برگش كمتر از دانه او ورادع ومقوى احشاى حاره وقابض ورافع صفرا وجهة قى وغثيان
ونفث الدم ونزف الدم وذرب واسهال مزمن ومنع ريختن صفرا بمعده وامعاء وكثرت بول نافع ونيمكوب او با زيره جهة
رفع قى عنيف مجرب ومهيج اشتها وبا زردهء تخم مرغ وتخم گشنيز قاطع اسهال ولحومى كه با او لپخته باشند به دستور قابض وسائيده او
با آب سرد قاطع سيلان خون از فوق وتحت وسفوف كردى كه بر روى اوست جهة قطع سيلان رحم وسنون او جهة تقوية
لثه وقلاع خبيثه وقطور خيسانيدهء او در كلاب وآب خصوصا باقدرى كتيرا جهة جرب ودمعه وسلاق وحكه ومنع بروز آبله در
چشم وسيلان چرك گوش وبا آب جهة ابتداى رمد ونطول آب طبيخ او مانع ورم ضربه دوثى وضماد او با آب جهة منع ورم محف
وساير اعضا وباز قال چوب بلوط جهة بواسير مفيد وچون او را با برگ وچوب وشاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در
جميع افعال مثل حضض وجهة تحليل او رام وقروح رطبه ونزف رحم وفساد ولثه وقروح شهديه وگلف وداخس ورم چشم وامراض
حبقن نافع وطبيخ برگ او مسو وموى وحقنه بطيخ او جهة قرحهء امعأ مفيد وچون برگ او را مهرا كند وآب او را منعقد سازند
ودر ردع وبتريد وقبض مثل اقاقياست وطلاى محلول او با آب با رشك جهة قروح خبيثه وسلسل البول واستر خاى اعضا
نافع وضماد برگش بر معدهء اطفال رافع اسهال ومقوى احشاست ومضر معده وجگر بارد ومصلحش مصطكى وانيسون وشربتش
پنج درهم وبدلش سركه ايست وصمغ درخت سماق شديد البيس وبا اجزاى حاره وبارده راوع ومحلل است وجهة التصاق
جراحات وحدة بصر وتسكين درد دندان وامراض حفن مفيد وذر ورش رافع بواسير است سماق الدبا غين گويند
نوعى از مازوى ريزهء كوهيست وجمعى گويند برگ درخت سماقست كه دباغان وجلود رقيقه را به آن دباغت ميكنند ودر جمع
افعال مثل سماق وقبض او بيشتر است سمم به فارسى كنجد گويند وبلغة حبشه جلجلان وقوتش تا دو سال باقيست در اول
گرم وتر ومفتح ومصلح آواز وخشونة حلق ومواد سود اوى واخلاط سوخته وصالح الغذا وقليل التغذيه وملين امعا ومقعد ومسمن

ومحلل اورام وخوردن او با شراب جهة گزیدن افعی وبا مثل او شکر وخشخاش وعشرا وبیخ ابیض ونصف او بادام که هر روز
از مجموع او یکوقیه استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب ومولد بیه کرده وشیرهء کوبیدهء او با نبات جهة رفع سوزش معده

ومری وترش شدن رطوبة معدهء سود اوی وحرقه ولذع ادویهء مشروبه مجرب
وخوردن دو درهم او با یك درهم کردکان سوختهء جهتی قطعه
خون بواسیر مجرب وضماد او محلل او رام وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی دوشم
اخضر وسطبری عصب وسوختگی آتش وقولنج معاء
قولون ونطولی او با برگ او باعث درازی موی وسیاهی موی ورفع جوشش سود
اوی سر وضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم
چشم وضربان نافع وآب طبیخ کنجد با نخود ومدر حیض ومسقط جنین ودو وعیه
آب طبیخ او با آب نفع مویز ویکوقیه ونیم روغن کنجد ونصف
اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش بدن ودرشتی جلد وشقاق مجرب
دانستهاند وبطیئ الهضم ومرخی اعضا ومورث
بدبوئی دهان وصداع ومصحلش عسل وبو دادن او وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش
تخم کتانست وروغن او را قوت تا هفت
سال باقی ودر دویم کرم وتر ودر تفتیح وتسمین وبلبین وترطبب ورقع احتراقات خلط
وحرقه البول مثل اصل او ودرد فع ضیق النفس
وسعالی یا بس وتشنج یا بس وقرحهء ریه قویتر از کنجد ودر مزورهء مریض بهتر از
اکثر ازهان ومداومت خوردن او جهة قرحه ء چشم ورفع
هزال مجرب وطلای او با سفیدهء تخم مرغ محلل صلابات واو رام وبا روغن زیتون
وزردهء تخم مرغ رافع ورم چشم وبا لعاب بزر
قطونا ناجهة خشونات وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتی که از نوره بهم رسد
مجرب وجوشانیدهء او با فلفل سفید ومصطکی جهة
گشودن سدهء گوش مفید وبطینی الهضم ومرخی معده ومضر سوداوی ومفسد دماغ
ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا ومصلحش جوشانیدن
اوست با اندك خمیر وخوردن آب لیمو وآبکامه وامثال او وقدر شربتش تا دو درهم
وبدلش روغن بادام شیرین است سمقوطن
بعضی حی العالم وبرخی مثطور یون مدانند واکثر گویند نباتیست صخری وسهلی
وصخری در سنگلاخها میروید وبرگش صلب وشبیه
برازیانه وسرهای شاخ مثل سرهای نبات حاشا با عطریت وطعمش با حلاوت وبیخش
دراز وبسطبری انگشتی وبنفش ومستعمل از وبرگ
وسرهای شاخست حار وبا قوة قابضه ومحلل ومغری وبا سکنجبین عسلی جهة فسخ
عضل وعصب وبا شراب جهة قرحهء امعا ورقع سبلان
حیض ودرد کرده وحصاة ومطبوخ او با ماء العسل جهة ثقیهء فضول وبا آب جهة
نفث الدم وبا آب سداب جهة فیلهء امعا وضمادش
جهة فتق نافع وثمرتش تا پنج درهم است وسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید

ساقش پراکنده وخشك وزغب دار وطولش تا دو زرع
وبرگش باریك وبا طول وزغب دار ونزدیك یکدیگر وشبیه بزبان حیوانات ودر کنجهای برگهای او برگهای ریزه که به برگ بزرگ ملاصق
باشد وگلش زرد وچون به برگ وساق او ودست رسانند خارش احداث کند وظاهر ریشهء او سیاه وباطن سفید وبا لزوجه ومستعمل
ریشه اوست بی عطریت بی شیرینی وچون گوشت او را با او طبخ دهند پارهای او با هم ملاصق کردد ودر قوة شبیه بعضل وحرارتش کمتر
باز آن وبا رطوبت فضلیت ومقوی باه ودو مثقال او جهة نفث الدم وسینه وشدخ وقطع عضل وضماد او جهة جراحات تازه واو رام
مفعد نافعست سماتی بترکی بیلدرچین ودر مازندران ودر ده در دیلم وستم نامند از طیور معروفه است وغیر سلوی است در آخر
بودیم گرم وخشك وگویند غذای اکثری او خریق است واصلی ندراد وگوشت او کثیرا الغذا ومسمن بدن ومدر بول ومفلت حصاة ومورث
لرقت قلب خصوصا او ومبهتی ومهیج باورتان وپختهء او بهتر از کباب واکثار مورث صداع وکزاز ومصلحش روغن کنجد وبادام
وسایر روغنها وآب انار وضماد سق کردهء او جاذب ستم هوام ولعوق زهرهء وبا عسل هر روز بقدر حبه جهة صرع بیعدیل وقطور خون او
مسکن الم گوش وجالی آثار وبیاض چشم وسرگین او جهة گلف ونمش وبیضه او مورث فصاحت ونکلم اطفال قبل از وقت وبخورير او
راقع بتهاست وامین الدوله از خواص او بیان نموده که چون یك عدد وسمانی مشوی را بتمامه وبه دستوری که چیزی از وطرح نشود وتناول
نمایند باعث شقای سگ دیوانه گزیده مشود سمندر مهربارس گوید که آن حیوانیست که از آتش متضرر نمشود وچنانکه
ماهی از آب وبقدر عصفوری وآتشی رنگ وخوردن زهرهء او بقدر وانکی با آب نخود مطبوخ وبا شیر تازه رافع سموم مشروبه
واکتحال دماغ او با سرمه جهة نزول آب وحفظ بصر وطلای خون او مانع زیاده شدن وظح ومغیر رنگ اوست سمك
به فارسی ماهی وبترکی بالغ نامند واقسام او زیاده از حد احصی است وبهترین او رضراظی که در آبهای سرد خوشکوار سکدار بعد
ملنبع صید کنند وفلس او بسیار کوچك حجم وبزرگ استخوان وشکمش سفید وپشت منقط بسیاهی با مخلطط بسیاهی مایل بسبزی باشند
ودر همان روز تناول نمایند وهاربی وشبوط را بهتر دانستهاند در ولایات ایران فز اللا له منقط بسرخیست واسلف که پشت او سبز

وشکمش سفید است وشاه ماهی که در بحیرهء طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام است وانواع او بحسب کثافت ولطافت وکیفیت
استعمال واختلاف زمان ومکان مختلف مباشد وبعضی از انواع او را کرم دانستهاند مثل جری ومار ماهی وغیر او ومراد از مطلق او

اقسام لطیف است که وصف شده وتازه ء که زیاده از یکروز نگذشته باشد در دویم سرد وکباب او بهتر از برشته در روغن است و
ولطیفترین اغذیه وصالح الغذا ومرطب ومبهتی محرورین ومصلح اخلاط حاره ومسمن وجهة قصبهء ریه وقرحهء شش وسل ویرقان دوق وسرفهء یا بس
وضعف کرده وزحیر ومغص حار وکباب او با آب غوره وسماق جهة اسهال مراری وموی مجرب وتخم او در تقویه باه قوی الاثر وجهة سعال
وزحیر حار مفید وضماد شق کردهء او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد بظاهر ورفع اختلاط ذهن صاحب سرسام واو رام حاره
بیعدیل وخوردن قدر کثیر او وقی کردن با آب گرم وعسل وسکنجبین منقی فضول غلیظه واخلاط فاسده وجهة درد مفاصل وعرق النساء وبهق و
آثار مجرب وزهرهء او خصوصگی زهرهء شبوط رافع وبیاض چشم ومضر مبرودین ومعدهء بلغمی ودماغ رطبه وعصب ومصلحش پختن او با روغن
جوز وکنجد وبادام وخوردن زنجبیل پرورده وعسل وکلقند وصعتر وآبکامه وادویهء حاره بالخاصیة مانع تشنگی ورافع او سرکه وآبکامه است وخوردن
آب بعد از آن بغایت مضر وموروث امراض مزمنه است واقسام کثیفه وعظیم الجثه وآنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سدهء احشا
ومولد خلط خام ونمکسود او که پانزده روز از ونگذشته باشد مسدد ومولد اخلاط فاسده وسودای سوخته وقدید نمکسود او را که سماریس نامند زیور؟
وکثیف ترین اقسام ومحلل بلغم غلیظ ومقوی خمل معده وضماد سر محرق او جهة ورم مقعد وشقاق او وگزیدن عقرب وسگ دیوانه وبا روغنها ولغا؟
جهة ورم صلب لهاة وطلای استخوان سوخته او جهة برص نافع وماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد وخشك ومجفف ودیر هضم ومقوی
ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وموروث جرب وبثور سود اویست سمکهء صیدا نوعی از ماهیست شبیه بوزغه کوچکی که خمیده کی پای او
بطرف وحشی رانست ونر او باریك ودراز وسرش کوچك ودنباله اش دراز وریز خنك اسفل با خط وخال ودر چشمه قریه سول نزدیك
بشهر صیدای بلاد شام یافت مشود وبعد از ده یوم ماه شباط ظاهر مشود ونر با ماده جمع مشود وبهمان هیئة تا آخر آزار ماه مرئی اندو از نباگوش
ایشان کفی متکون میکردد وداخل آب مشود واو را مردم جمع میکنند ویکحیهء او را با تخم نیمبرشت ومرق مرغ در تقویه باه وشدة نعوظ بحد
هلاك میرساند وآن بمراتب قویتر از ماهی مذکور است ونیمدرهم از نمکسود سمکه در غایت قوة ودر انعاظ چیزی باو نمرسد وگویند او در
ذکور ومادهء واین اثر با آن نیست سمن بفتح اول وسکون ثانی به فارسی روغن نامند

وبهترین او روغن گاو وگوسفند وبز است وتازهء
او را زبد نامند وکفته شد وروغن گاو لطیفتر از سایر ومجموع او در آخر اول گرم
ونر وهر چند کهنه شود حرارتش زیاده ورطوبت کم مشود و
ودو ساله را خشکی بدرجهء اول مرسد ودر افعال قویتر از زبد ومحلل ومنضج
ومقاوم سموم ومانع رسیدن اثر سم افعی به دل وملین جلد ومفتی
بشره وفضول دماغی وسینه ومسمن بدن ورافع بیوسته خیشوم وحلق وجهة سرفه
ویرقان وطحال وحصاة ویکوقیهء او با نیم وقیه شکر جهة عسر بول
مجرب وبا آب کرم خوردن وقی کردن جهة سموم مشروبه وحقنه او با آب خاکستر
جهة زحیر وفرحاء معا وحمول او با پیه مرغ منقی رحم وقاطع
بواسیر وشقاق ونزف الدم وسعوط او جهة خناق وشقاق دواب وطلای مکررا ومحلل
او رام ومانع بهم آمدن دهن زخمها وکهنه او با حنا
جهة جرب بیعدیل واکتحال او با آب عنب الثعلب جهة ضربان چشم وچو با سیر
بجوشانند جهة درد مفاصل بغایت مؤثر ومضر عنهای رطوبی و
مولد صفرا در محرورین ومرخی معدهء ضعیف وبلغمی مزاج ومضعف هاضمه
ومصلحش در محرورتر شیها ودر مبرود جوار شامت وقدر شربتش
در تداوی تا دو وقیه است سمور حیوانیست شبیه بدلق واز آن سیاه تر ودر جمیع
افعال قویتر از آن وپوشیدن پوست او مقوی باه
مرطوبین وگرمتر از سایر جلود وموی سوختهی او مجفف قروح وضماد بیه او مسحن
کرده وسینه است سمین به فارسی چربی وفربهیست
که بر ظاهر گوشت وروده وغیر آن باشد از شخم ارطب وقریب الفعل وبا روغن تازه
سریع الهضم وملین طبع واعضا وسریع الاستحاله
بصفر است ودر صفرا وبین ودر مضرت ودر مصلحات مانند روغن تازه است سمببرا
صاحب نخب گوید قسمی از ما هنرح هرا است
ووردیار بیعه موجود وشبیه بکاسنی وبقدر قامتی وبرگش در غایت سبزی واغبر
وبیخش بقدر کرنا رج وسم حیوانات است وابن تلمیذ
گوید در میان جوزار بهم مرسد وخوشهء او شبیه بفاس وسم حیواناتست وبغایت
کرم ودر اضمدهء مواد بارده مستعملست سماریس
اسم یونانی ماهی شور است سمار بلغة مصر اسم اثل است سمر درخت امغیلانست
سمنه وسمینون حب السمنه است
سمسق بضم اول مرزنجوش وبفتح او یا سمین است سمم بری جبلا هنگ است سم
الحمارد فلفی است سم السمك
ماهیز هرج است سم الفارسك است سم السم نوعی از سدر بی ثمر است سموریون
کرفس است سمك الیهودی

شیخ البحر است سمنو اسم فارسی بنده است سمو نئون بیونانی اسم اسفید اج است سمیقلق نوعی از عشر که سایهء اوقات

سمطاوس اسم یونانی اثمد است سیمسقا اسم سریانی سندریطس اتس سماروغ نوعی از قطر است سمیکه الرکه وسمکهء ثول سمکه صید است
سماقیل سماق الریاغین است سمن اسم روغن کاو است سم بضم اول اسم فارسی ظلف است سموك اسم ترکی عظم است
سمند وپهین اسم هندی زبد البحر است سنا کیاهیست ربیعی ساقش باریك شبیه بگیاه حنا وگلش مایل بکبودی ودانه او پهن
مایل بدرازی وکنجی ودر غلافی شبیه بکرده وحجازی او را برگ بزرکتر وگلش زرد وبرگ او مستعمل است وقوتش تا هفت سال باقی
ودر آخر دویم کرم ودر اول خشك ومسهل بلغم وسودا او صفرا واخلاط سوخته ومنقی دماغ وشدید الغوص در عمق بدن ومقوی او وجالی
جلد وجهة مفاصل وامراض بلغمی وسود اوی وجنون وصرع ودردسر وشقیقه ودرد پهلو وشرب مطبوخ در چهار مثل او روغن زیتون که
بنفصف رسد جهة درد کمر ورکین وبواسیر مفید وضماد ومطبوخ او در سرکه به حدی که فوام بهمرساند جهة حکه وجرب وگلف وبهق واند مال
زخم کهنه ومنع ریختن موی وبا حنا جهة سیاه کردن آن مؤثر وآب مطبوخ او بهتر از جرم او ویك مثقال از مسحوق او با عسل که سه روز تا یك هفته
هر روز بپا شامند جهة مفاصل وامثال او مجربست ومورث کرب ومغص وغثیان ومصلحش پاك کردن از چوب وشاخ وآلودن بروغن
بادم وهلیلهء زرد وانیسون وبنفشهء وآب میوها استعمال نمودن وقدر شربت از جرم او دو درهم است تا سه درهم واز مطبوخ او تا ده
درهم وبدلش نصف او تر بد ونصف او هلیلهء زرد وربع آن بنفشه است سنبل بمعنی خوشه است وبعرف اطبا شامل سنبل هندی
وسنبل رومی وسنبل جبلی است وبیونانی ناردین نامند واز مطلق او مراد سنبل هندیست وان گیاهیست بی ثمرو بی گل وشبیه بدنباله سمور
ودله واز آن باریکتر وبدرزای انگشتی وسیاه مایل بزردی وخوشبو وبیخش وصلب واز هند خیزد وقوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم
وخشك ومفتح ومقوی فم معده وجگر با رد ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات معده وسینه وفضول دماغی ومانع انصباب ماده بامعأ
ومعده ودافع لذع آن ومفتت حصاة وحابس طبع وجهة یرقان وبواسیر وسرفه ودرد سپرز وسینه وتحلیل نفح واستسقا واو رام باطنی
وبا افسنتنی وصندل بغایت مشهی ومقوی معده وبا آب سردو جهة غثیان وخفقان وضمادش قاطع عورق وبا عث خوشبوئی بدن واکتحالش
او با آب گشنیز جهة حمرة چشم وتقویه باصره ورویانیدن مژگان وبا عفصن جهة

دمعه مجرب وفرزجهء او وجلوس در طبیخ او جهة ثقیهء رحم و
گشودن حیض وذرور او جهة التیام جراحات وطلای مطبوخ او در سر جهة سیاه
کردن ودراز کردن موی مؤثر ومضر کرده ومصلحش کتیرا
وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش اذخر وشراب او که یکرطل او را در پانزده رطل
آب انگور بجوشانند تا نصف رسد وسه هفته در آفتاب
بگذارند ودر جمیع افعال مذکور واثرش قویتر است سنبل رومی بیخ وساقیست گلدار
وخوشبو وبا صلابتی در شکل شباهتی بسنبل
الطیب ندارد وحرارتش زیاه از آن وقبض او کمتر ودر افعال ضعیفتر است ومدر بول
وماته باقیه ومحلل نفخ معده وورم سپرز
وجگر ورافع درد مثانه وکرده وشراب او که نیم من را در سی رطل آب انگور
انداخته بعد از دو ماه صاف کنند وروزی بیست مثقال
از آن با شصت مثقال آب بنوشند جهة جمیع الارض باردهء کرده ومعده وجگر
ویرقان وعسر بول بغایت مفید است وروغنی که
از سنبل وسنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین واز سنبل هندی قویتر از سنبل
اقلیظی است وساذج او را بطریق سایر
او هان میسازند وآن ملطف ومحلل وجهة جمیع امراض بارده واعضای ظاهری
وباطنی نافع وقدر شربتش تا یکوقیه است
سنبل جبلی به فارسی ریشه والا گویند ومؤلف تذکره گوید که آن مواست وبغدادی
غیر آن دانسته وکوید برگ نبات او شبیه
ببرك فرصفه وشاخهای او مثل شاخ او واز آن کوچکتر وبیخار وبیساق وبیخش زیاده
بر دو عدد ودراز ومایل بیرون بسیاهی واندرون
سفید وخوشبو وبی ثمر وبی گل است قریب القوه بسنبل ومقوی اعضا خصوصا معده
وجگر ومقوی قوهء ماسکه ومحلل ریاح ونقخ ورافع
سنسقا وقی بلغمی وشراب او در منافع مثل شراب سنبل است وقدر شربتش تا یکمثال
سنبل فارسی شامل پرسیاوشان وقسمی
از ریاحین است که با نرگس میروید ودر غایت خوشبوئی وبرگش وپیاز ش قریب به
برگ وپیاز نرگس وگلش بنفش وبعضی سفید نیز
مباشد وبشکل یاسمین ودر هر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر ودر افعال قریب
بنرگش وپیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است
سنبل اقلیطی سنبل رومیست سنبل الاسد انطاکی گوید این سنبل حبلی وآن مو است
سنبل تری شامل فود اسارونیست
سنبل اروانی وسنبل ثوری سنبل جبلی است سنبل الطیب وسنبل العصافیر سنبل
هندیست سنبل الکلب ثمر دردا راست

وگویند شکوفهء لسان العصافیر است سنگسبویه اسم فارسی است ومعرب او بچسم بجای کاف است وآن دانه ایست
درازتر از دانه انگور وبغایت صلب شبیه بسنگ وگویند از فارس خیزد ودر تذکرهء عبدوس دانه سپستان ودر بعضی کتب

وسفاء الاحقام اثلق تصریح نموده اند در سیم گرم وخشك وطلای او با سركه جهة برص رآثار وخوردن او جایز نیست سندروس
سنفكی است كه از سواحل دریا خیزد وگویند صمغ در حشیست ومحمد بن احمد زكریا گوید كه در وسط بحر هند چشمه ایست كرم آب او مثل عسل
غلیظ ودر میان آب دریا میجوشد وچون بر روی آب آمده سرد ومنعقد میكردد ومخصوص هند است وآن شبیه بكهربا واز آن هست نر و
سرحشر وبا اندك تلخی بخلاف كهربا وسه قسم مباشد زرد باطن وسرخ وبراق ویكی مایل بكبودی وسست وبكری سیاه وسبگ وصلب وقسم
اول بهتر است وخوب او مثل كاه ربا ربانیدهء كاهست وقوتش تا بیست سال باقیست واز ادویهء جلیل القدر در دویم كرم ودر اول
سیم خشك ومجفف رطوبات ودماغی وسایر اعضا وقاطع بلغم معده وامعا ومدر بول وحیض وحابس نرف الدم جمیع اعضا ونفث الدم
وقاتل كرم معده وامعا واسهال وموی وجهة اسرحای بمصب وبواسیر وخفقان وربو وضیق النفس بلغمی وهب نابیه واسهال مزمن و
سپرز ومداومت او با سكنجبین جهة رفع فربهی مجرب ومانع عرق وجابس رور كران ومسقط جنین وبحور او با شكر جهة قطع زكام وبواسیر
وسنون او جهة درد دندان وقروح او وحركت لته قطور او وجهة درد گوش وكرانی سامعه واكتحال او جهة شقاق هر عضوی مجرب دانستهاند
وبا شكر وكبریت و؟؟ جهة قویا مجرب ومضر كرده ومصلح او صمغ عربی وقدر شربتش یك درهم وبدلش مثل نصف او كهربا وربع او
ساز وجست ودهن او كه معروف بدهن الصوابیست جهة قوبا ورفع آثار والتیام جراحات واو رام مقعد ونواصر غایره وحرب كهنه
بیعدیلست وطریق آنست كه سندروس را سائیده با روغن زیتون یا روغن تخم كتان بآتش زدم در عرض دو هفته بقوام آورند وباید رایحهء و
بحامله نرسد كه مسقط جنین بلكه قاتل حامله است سندیر یطس اسم یونانی وبمعنی شبیه الحدید است وبسریانی سمیقا گویند وآن گیاهیست
ربیعی وقسمیرا برگش شبیه به برگ بلوط وخشن وشاخهای مربع وبقدر شبری ودر اطراف او چیزی كروی ودر آن تخم سیاه ومنبت او سنگلاخهاست
وقسمی را شاخها بقدر دو زرع وبرگش شبیه به برگ سرخس وكثیر العدد واز دو جانب شاخ روئیده ودر انتهای جانب شاخ شعبهای دراز باریك
ودر اطراف آن اشیاء مستدیر كروی ودر آن تخمی شبیه بتخم چغندر واز آن مدورتر وصلب وقسمیر امنست قریب بناك انكور وبرگش بزرگ
وشبیه به برگ گشنیز وشاخها بقدر شبری ومایل به سفیدی وبا اندك سرخی وگلش

بسیار سرخ وریزه وتخمش باریك وتیره رنگ مایل بسرخی در
دویم سرد ودر سیم خشك وقسم اخیر قویتر از اقسام او وهمهء او قاطع نزف الدم
وقابض وجهة التیام قروح ورافع او رام وحنا زبر شد مد الاثر
وحقنه وشرب او جهة قرحهء امعا واشتها نافع است سینا فرج به فارسی سنگ سیاه
گویند ومستعمل حکاکانست ونوعی از حجر المس وثقیل
الوزن وبراق وگویا ریگ مجتمع منجمد با تخلخل است وبهترین او نرم صلب ثقیل
مایل بسرخیست ودر دویم سرد وخشك وسوخته او در قطع نرف
الدم والتیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر وضمادش محلل او رام ومسکن التهاب وبا
سفیده ء تخم مرغ جهة سوختگی آتش وبا موم جهة بواسیر
وسنون او جهة جلای دندان وحك پا وجالی معادن وچون در آب سائیدهء مرجانرا با
وجلا دهند بسیار بر وثق آورد ومضر عصب ومصلحش
زعفران وخوردن او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرکتر ودنبالهء
او کوتاه وپر موی وسیاه وزیر شکم او
سفید وباقی خاکستری ودر تنکابن اشکول نامند ودر مازندران اشتیك ودر درختها
جا میدارد در اول گرم ودر دویم تر وگوشت
او مسکن حرارت وجهة درد سینه وسرفه وقرحهء ریه نافع ومولد قولنج ومصلحش
روغن بادم وپوشیدن پوست او معتدل مزاج ورافع
درد عصب وموی او جهة التیام جراحات وقطع خون وبا عسل جهة ردع او رام مفید
است سنور به فارسی کربه وبترکی
پشیك نامند اهلی ووحشی مباشد واهلی در دویم گرم وبا رطوبت غالب وپوشیدن
پوست او مسخن بدن وگوشت او موافق
صاحبان نقرس وفتق وطلای محرق او بتمامه که بتمامه خاکستر شود با سرکه جهة
شقاق انگشتان پای بیعدیل وسرکین او شدید الحرارة
وطلای او با روغن گلسرخ در روز نوبه رافع نب غب وحمول وبخور او مسقط
مشیمه وضماد گوشت تازهء او رافع نقرس وقدید مسحوق
وجاذب پیکان وخار از بدن وجهة جبر استخوان شکسته نافع ومجاورت نفس
وخوردن گوشت او موجب هزال وسل است
ومهر یارس گوید مغز سرا وبا آب جرچیر شربا جهة تقطیر بول ودرد کرده وسعوط
زهرهء گریه سیاه با روغن زبیق جهة لقوه وسیاه کردن
موی سفید مؤثر است وارسطو سعوط خصیهء او را جهة جذام بغایت نافع دانستهاند
ونوع وحشی او بزرکتر از اهلی مباشد در دویم گرم
وخشك وبخور مغز سر او را جهة سقوط نطفه مجرب دانستهاند وجلوس در طبیخ او
جهة درد کمر ونقرس نایب مناب طبیخ کفتار است

سنبوسه بیونانی بو مادران نامند از اغذیهء معروفه ومقوی اعصاب ومهیج اشتها ومسمن بدنست ومولد سدد ورياح وثقيل وكثير

الغذاء ومصحلش سکنجبین است وطریق ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کننده وگوشت قیمه کرده را با پیاز وادویهء حاره ودر آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغة شام درخت بلوط وبلغة مصر سلدانیونست ساء اندلسی وسناء
بلدی وعیونست سنانیرا بلغة مصر آمله است سنبوت بهندی کمونست سنقره شقراق است سنخیونس مصطکی است
سنط فرظ است سپز شونیز است سندیان الارض فراسیونست سندوقس سرنج سات سن اسم یونانی مواست
سنام الجمل کوهان شتر است سینا بلغة مصر سمك البحر است سنونو بلغة مصر خطافست سنگیا بلغة هندی قسمی از بیش است
سنف بلغة هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنتی بهندی ارنب است سنینه بهندی آبارست
سندی وسندهان اسم هندی عود است سنگر اسم هندی غار است سنبهانی بهندی انلق است سبهل کچر بهندی
بیخ سنبل است سنگ بهندی شاخ حیوانان است سنجی گها بهندی قلی است سنبل گهار بهندی سم الفارانست
سنگ اسری بهندی توتیای قلم است سنسل بهندی وارشیشعانست سنگ کارد اسم فارسی حجر المن است سندمی
شرابیست که از درخت نارحیل بهم مرسد ودر نار حیل مذکور است سنگ مغنی اسم فارسی باصطلاح شیشه کران مغنیساست
سنگ کج اسم فارسی جبین است سنگ چاقماق اسم فارسی وترکی حجر النار است سنگ پشم اسم فارسی حجر
حبشی است سنگ یشم اسم فارسی سنگ یشب است سنگ زخم اسم فارسی حجر العاج است سنباده اسم فارسی
سنباذجست سنگل بلغة فارسی زوفای برطبست سنجد اسم فارسی غیر است سنجد گرجی بلغة اصفهان بار درخت سیم است
سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگ پشت اسم فارسی سلحفاتست سن الکلب سپستانست سورنجان
بیخیست شبیه بسیر صحرائی ومایل باستداره وپوست او مایل بسرخی واندرون سفید وشیرین طعم وبسیار رطوبت وخشك او با صلابت
وقسم باطن سیاه وباطن سرخ از سمومات وبرگش قریب به برگ کرات واز آن قویتر وساقش بقدر شبری وگلش زرد وبه فارسی شنلیند
نامند شبیه بزنبق کوچکی وسیاه او را گلش سرخ مباشد ومنبت او کوهها در سیم

کرم ودر دویم خشك وقوتش تا سه سال باقیست ومسهل
اقسام بلغم وقاطع آن خصوصا از مفاصل ومفتح سده وجاذب اخلاط لزجه از عمق
بدن ورافع یرقان وسپرز وبا صبر جهة عرق النسا
مجرب دانسته‌اند وباز بخیل وفلفل بغایت مبهتی وجهة مفاصل بسیار مفید وضماد او
با زعفران وتخم مرغ در تسکین درد استخوان وتحلیل
ورام مجرب وحمول او با روغن کهنه گوسفند جهة بواسیر مجرب وذرورا ومحفف
زخمها وخوردن نیم درهم او با شیر تازه وقایند تا سه روز
محرك باه است وسورنجان بسیار مضر معده وموروث مغص ومضعف جگر است
ومصلحش کتیرا وشکر وزعفران وقدر شربت از مفرد
ویك درهم وبا ادویه نیمدرهم وبدلش مستعجله است بوزن او وزنجبیل وفلفل مقوی
فعل اویند وبوئیدن گل او مفتح سدهء دماغی ومحلل
ریاح ودردسر بارد است سوس در اصفهان مژد نامند وترکان شیرین بیان گویند در
اکثر بلاد موجود ومعروفست وتلخ او غیر
مستعمل وبیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل وقوتش تا ده سال باقیست وباید پوست
سیاه او جدا کرده استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که مار
ورا دوست میدارد وخود را باو میمالد جهة انسلاخ جلد وتسمین بدن وتقویه بصر
وبیخ او در اول گرم ومایل بخشکی ومنضج اخلاط
غلیظ مرکبه ومسکن تشنگی ومدر بول وحیض ومسهل رطوبات وغاسل اعضای
باطنی ومقوی اعصاب ومحلل ریاح وجهة اقسام سعال
وربو وثقیهء سینه وشش وجگر والتهاب معده وسوزش وخشونت سینه وحلق وامراض
دماغی وعصبانی وبتهای کهنه وبواسیر وامراض
سپرز نافع وقی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات واگر چیزی از او باقی ماند وبقی
رفع نشود باسهال وادرار خارج میگردد وهر گاه مداومت
خوردن او بقدر یك درهم با مثل آن شکر ونصف او رازیانه از اول حمل تا اول
سرطان نمایند در تمام سال علنی طاری نگشته موجب
جلای بصر ورفع درد شقیقه وصداع مزمن وبتهای کهن واکتحال او جهة جالی بیاض
وضماد برگ تازه او در رفع بدبوئی میان انگشتان
پا وزیر بغل مجرب وابن ماسویه گوید چوب او کرم وخشکتر از سایر اجزای اوست
وبا قوة قابضه ومحلله است وسیساروت را عبارت
از آن دانسته وامین الدوله نیز با او مفق است ومحمد بن احمد زکریا گوید تخم
سوس قویتر از سایر اجزاست ونوحیا بن سبرا بنون معتقد
آن وداخل معاجبن کرده اند وگویند مخصوص بصره ونواحی فارس واز سوس اماکن
دیگر تخم بهم نمیرسد گویند اصل سوس مضر کرده وسپرز است

مصلح اول کتیرا وعناب وثانی گلسرخ وشربت تا پنج درهم وبدلش نصف او تر بدو ثمن او زنجبیل است ورب سوس که آب مطبوخ بیخ
مقشر او را بحد انعقاد جوشانیده باشند در جمع افعال بهتر از آن ودافع ضرر مسهلات ولذع ادویه است سولان بلغة یونانی

بیخی است سرخ لون وبشکل کرم واز روم وسقالبه خیزد ودر چهارم کرم وخشك ومحرق جلد وسم قاتل وسعوط او جهة لقوه وطلای او با روغنها جهة
تحلیل او رام بارده ورفع ریاح واکتحال او جهة بیاض غلیظ نافعست سوسن معرب از سوسونا سریانی است وبری وبستانی وهر یك
از آن سفید وکبود مباشد وبیخ اقسام او متعدد ویا تدویر وطولانی وسفید وخوشبو شبیه ببوی بنفشه ولهذا اعوام او را بیخ بنفشه نامند وگل سوسن
سفید با عطریت قوی وغیر سوسن آزاد است چه او اسم فارسی زنبق است واشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست واير سابنج قسمی از
کبود بری وصلبی است وگلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی وبیخش یك عدد پهن ودراز وپر کرده ودر حرف الف مذکور شد وقوة اقسام سوسن
مرکب از حرارة محلله وارضیه لطیفه وقوة مجففه وقابضه است ومدر حیض ودر جمیع افعال مثل امراض رحم واند مال زخمها ورفع چرك او وبواسیر
ودرد جگر وامراض شش وسپرز وخنازیر ضعیفتر از ایرسا وضماد او با سرکه وآرد جو جهة ورم حار انثیین ورایحهء او محلل ریاح دماغی ومحرك شهوة
زنان ودر مفتوح قریب بزعفران وطبیخ او که با خمس او سرکه وعسل در ظرف مس بحد انعقاد جوشانیده باشند چالی ومجفف بیلذع وجهة
جراحت اطراف عضل نافع ومثل روغن ایرساست ودر جمیع افعال وخوردن او جهة قولنج ابلاوس صفرا وی وجهة امراض رحم ودرد
عصب شربا وضمادا مفید وخائیدن بیخ او جهة رفع بوی حمز وضماد برگ او وخوردن تخم او جهة گزیدن هوام نافع وقدر شربت از جرم
او تا دو مثقال واز مطبوخ وروغن او تا یك اوقیه است وقسمی از سوسن که در تحت درختان میروید گلش زرد وکوچك وبیخش بسطبرانی
انگشتی وخوشبو وبا تلخی است قویتر از سوسن سفید وکبود وضعیفتر از ایرسا وگلش گرمتر از همه وضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل او رام
بلغمی وجهة ودرد دندان نافعست وبغدادی گوید این قسم عدس المر است سویق اسم عربی آرد جیمع ماکولاتست وبعرف اطبا مرا و
از او بو دادهء اوست وشرط دانستهاند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار به آب گرم ویکبار به آب سرد بشویند وآنگاه آرد کنند وسویق
جو وگندم جهة تسکین التهاب وتشنگی وبتهای حار وامراض اطفال نافع وسویق جو در نبرید وبتخفیف وتسکین حرارة وسویق گندم در نبرید
وترطیب اقوی است ومضر مشایخ ومبرودین ومولد نفخ ومصلحش فایند وعسل ورازیانه وامثال آن وروغن گردکان وسویق شعیر
با آب انارین جهة قی صفر اوی وصداعی که از بخار واحتراق ورطوبت معده باشد

مفید وبا شربت ور دو روغن کرده جهة سحج عظیم
وتقاضای بسیار بی اطلاق واسهال اطفال وتقویه بدن ایشان بسیار مؤثر وسویق میوها انچه خشك کرده وبو داده سحق کنند جهة
اسهال وحرارة وغلیان خون وسویق کنار وانار وسلیب نرمش وبه ترش حابس طبع ومبرد ومسکن حرار تند سویقیه
مؤلف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده وبجثه بجوشانند تا بسیار غلیظ شود وبا شیرهء مویز با عسل وشکر واندکی آب او را
روان سازند وارچینی وقرنفل وبسباسه اضافه نموده دو روز تا پنجروز در ظرفی کرده مکرر برهم زنند واستعمال نمایند از جو وگندم
ونان خشك نیز ترتیب میدهند وبهتر از همه برنج وعسل است در سیم گرم وخشك وقاطع بلغم خام از سینه وشش ومفتح سدهء جگر
وسپرز ومبهتی وهاضم وجهة یرقان واستسقا وعسر بول نافع ومصدع ومنجر ومعمول از ذرة محرق اخلاط واز جو مسکن حرارة وتشنگی وسوزش
معده واز گندم مولد قولنج ومصلحش سکنجبین است سوقال ابوجرج گوید که آن شکوفه وپوستهای غلیظ شبیه بیوست درخت
لسان العضا قیر است کرم وخشك وبا حدت وحلاوت ودرد مفاصل بارده نافعست سودا الهند وبسند گشت وبرگشت
است سوری زاج سرخست سورج معرب از شورهء فارسی وآن بارود است سوربیون شیخ الرئیس گوید
شیخ ارمنی است سوربا ونار مشك است سردانیات مرغیست که به فارسی دراکو وبه عربی صرد نامند گوشت
او مبهتی ومضر دماغست سواد الحکام ساد اورانست سواد القضاة عفص است سواس جو مانه است
سوقوطون ابرونست سونخس هندبای بریست سوسن جبلی شامل راس وایرساست وهر یك قسمی از آنند
سوسن احمر دلبوث است سوسن بزی شامل ایرسا وسوسن زرد دلبوث است سوسن آزاد اسم فارسی زنبق
است سوطلیس اسم یونانی سلق است سونافون وسوماخیوس اسم یونانی اسفتاجست سوقی
اسم یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سورقطون حضی الثعلب است سورسان سولانس
سودریقون اسم یونانی قسمی از توتیاست سورنجان هندی جلیب است سوسمار اسم فارسی ضب است

سود اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی ذهب است سونا مولی بهندی
بابونج است سوندهی بهندی اذخر است سوی بهندی شببت است سور بهندی خنزیر است سور حجلی

بهدی دلفین است سها که بهندی شه کار است سهمگن بهندی بهمن احمر است سهرین به فارسی دارچینی است سهنجه
بهندی فلفل سفید است سیسالیوس به فارسی کاشم رومی نامند بناتیست وچهار قسم مباشد گیاه یکی شبیه برازیانه وان
آن قویتر وقبهء آن شبیه بقبهء شبت وثمرش انجدان که کوله پر باشد ودرازتر وشد طعم ذچش زیاده بر شبری وبا عطریات وبیخ
این قسم در افعال قویتر از سایر اجزاست ویکیرا به برگ شبیه بلبلاب کیسرو از آن درازتر وکوچکتر وقبهء شبت وتخمش سیاه
مشابه گندم وبزرگتر از آن وتندتر وخوشبوتر از قسم اول ودر افعال تخم او قویتر ازسایر اجزا ویکیرا برگ شبیه ببرك زیتون ودرشت تر
ساقش درازتر از دو قسم اول وقبهء او بزرکتر وثمرش عریض وبزرك مقدار وفربه وخوشبو وقوتش از قسم اول قویتر واز ثانی ضعیفتر ویکیرا نبات شبیه
بانجدان وثمرش سفیدتر از آن ومستدیر ودراز وقریب به آنکه وطبقه باشد وبا عطریت وتندی وچون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیان
ومایل بسبزی ودر طعم شبیه بترنج ظاهر کردد واین قسم بیشتر معمولست ومستعمل از سیالیوس مقشر آنست ومجموع اقسام در دویم کرم وخشك
ومحلل وملطف ومسکن درد های باطن ومدر بول وحیض ومفتح سدد ومقوی معده وجهة صرع وعسر نفس وتقطیر بول واخراج جنین ودرد
رحم وتقویه هاضمه ورفع ریاح وتقویه باه واذابهء بلغم منجمد ویك مثقال او با فلفل وشراب جهة رفع مضرت هوای سرد ومداومت زقیراط
تخم او با مینقنج تا ده روز جهة درد کرده ولعوق بیخ ضم اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه وشش وسرفه کهنه وامراض کهنه وامراض کرده ومثانه نافع
مضر محرورین ومصلحش کتیرا او اکثار او مضر جگر ومصلح او زرشك وقدر شربتش یك مثقال وبدلش انجدانست سیسارون
این ماسویه وامین الدوله گویند چوب سوسن است که به فارسی تلخه گویند وحنین بن اسحق وجمعی دیگر از جهة اشتباه ناسخ سوسن را شونیز
دانستهاند وگفته اند چوب شونیز است ومؤلف مغنی گوید دراو تحلیل واندك قبض است وطبیخ بیخ او جهة معده وادرار فرمودن
بول مفید است وجمعی گویند فلفاس است وبغدادی انطاکی مجهول الماهیة مدانند سیسنبر اسم فارسی تمام است بری و
وبستانی مباشد وبری مسمی بدباب وبرگش شبیه به برگ سداب وقویتر از بستانیست وبستانی شبیه به نعناع واز آن سفیدتر وخوشبو
وتخمش ریزه تر از تخم ریحان ودر آخر دویم کرم ودر اول او خشك ومفرح ومفتح

ومقوی احشا وروح دماغی ودل ومدربول وحیض
ومخرج کرم شکم شربأ وجنین مرده شربا وجلوسا وبا قوة تریاقیه ورافع عفونات
ومحلل ریاح وجهة درد سر خصوصا با سرکه وروغن گل و
امراض بلغمی ودرد سینه ومعده وورم جگر وسپرز وبا عسل جهة گزیدن عقرب وبا
سکنجبین جهة گزیدن زنبور مجرب وطبیخ او جهة رفع قمل
وعرق بدبو ودرد رحم وفواق وسنگ مثانه وبا سرکه جهة في الدم نافع ومضر ریه
ومصلح آن گشنیز وقدر شربت از خشك یك مثقال
وبدلش مرزنجوش است وروغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند یا گل او
را در روغن مکرر کرده در آفتاب جهة سدهء دماغی
ومنخربن بغایت مؤثر ودر تحلیل مواد وتقویه اعضا وخوشبو کردن موی سر و تقویه
آن بیعدیلست سیسبان ببای موحده
قبل الف اسم درختیست بستانی وبری مباشد بقدر دو زرع تا چهار زرع بحسب
اماکن وغیر سیسبان ببای موحده بعد از سین اولست
وگذشت واین عریض الورق وباریك وبر روی هم چیده میباسد وگلشرزد و بسیار
خوش منظر ودر خوشه ثمرش دانها بقدر حلبه
بین زردی وسیاهی ودر باغها جهة خوش منظری غرص کنند وبعضی دانه او را حب
الفقد وجمعی ثمر اشل دانستهاند واصلی ندارد
ومایل بگرمی ودرد دویم خشك ومقوی معده وحابس اسهال مزمن ونفث الدم ورافع
سپرز وبا شیرنریاق سموم وپاشیدن آب او مانع
تولد کیك ولبس انگشتری او در انگشت خنضر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوعی
آفتاب بالخاصیة مورث جاه وقبول نظرها ومصدع
محرور ومصلحش کشنیز وشربتش تا دو درهم وبدلش باد آورده است سیپا نوعی از
ماهی است وبه عربی لسان البحر نامند وبه فارسی
ماهی مرکب نامند ودر بحر فلزم بسیار وشبیه بسرطان وظاهرش صدفی وباطن
حجری ودر جوف او روطوبیت سیاه که مثل مدا وکتاب توان
کردد در آخر دویم گرم وخشك ودیر هضم وطلای رطوبت او جهة داء الثعلب
وخاکستر استخوان او جهة جالی آثار وجهة امراض پلك
چشم وبا نمك مکلس جهة بیاض چشم کل حیوان وسنون او جهة جلای دندان
بسیار مؤثر وذر ورش مجفف زخمها است سیلان
به عربی اسم عصارهء خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند وبس اعم از
آنست ودر جمیع افعال مثل وبس والطف ازو و
محرق خون وسریع الاستحالة بصفر او مضر محرورین ومسدد است بخلاف رطب
که مسدد نیست ومصلحش میوهای ترش است

سیسلم ابن تلمیذ گوید شبیه بز نجبیل وقبض است ودر افعال ضعیفتر از آن سیمقه بلغة مصر روغن ترب صحرا نیست
سیاب خلالست سیال یاسمین است سیف الغراب ولبوث است سیکران پخت سیکران

الحوت قلوس است وگویند ماهی زهر جست سیشرون جرف الماء است سلینسوس افشین است سینا ثمر هندیست
سیر قرة العین است وبلغة فرس اسم ثوست سیسقو مورون جمیز است سیساسون بیونانی سمسم است سیس ایمارس
بیونانی بمعنی خیار بستانی است سیقس اغریوس بمعنی خیار بریست سیقافیطوس بیونانی آبنوس است سیم اسم فارسی
فضه است سیر صحرائی اسم فارسی اسقورد بوسیت سیك اسم فارسی ارفو است سیاه دانه اسم فارسی سومر است
وباصفهانی سیاه سیر بیخ نامند سیماب اسم فارسی زبیق است سیبن اسم فارسی نوعی از ذرابخ است سیچقان اسم ترکی قاره است
سیب اسم فارسی نقاجست سیبندر اسم هندی سرنج است سیورت اسم هندی مرقشیشاست سیالی اسم هندی قلقاقلست
سیسا اسم هندی سرب است سیلج اسم هندی اشته است سیاه داران اسم فارسی داد رانست سیهم اسم هندی گز راست
حرف الشین شاهترج معرب از شاه تره ودو نوع مباشد یکیرا برگ بسیار کوچك وشبیه بکشنیز وگلش بنفش ویکیرا برگ عریظتر
وگلش سفید وهر دو قسم را طعم تلخ وبا اندك تندی وقبض وبرگ او بهتر از سایر اجزاست مرکب القوی ودر حرارت معتدل ودر دویم
خشك وگویند در دویم کرم است وشیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سدهء جگر ومقوی معده ومدر بول ومراد ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا
سودا ومرة محترقه وصاف کنندهء خون وباعث اشتها وخشك او در تقویة معده قویتر وجهة امراض سود اوی وبلغم شور وبهای کهنه
وبا سرکه جهة قی صفراوی وغثیان بلغمی وآب تازهء او تمر هندی جهة ثیقهء معده وامعا ورفع قویا ویرقان وجرب وحکه واکتحال عصارهء
وجهة تقویة باصره وبا صمغ جهة منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند ومضمضه او جهة حرارت کام وزبان وتقویة لثه وضماد خشك او
با؟؟ که در حمام استعمال نمایند جهة اگزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته است وتخمش معتدل بحرارة ودر افعال محمد بن احمد وجالینوس قویتر از ستار
جزا دانستهاند وگویند مضر شش است ومصلحش کاسنی وقدر شربتش از جرم او سه درهم یا پنج درهم واز آب او از سی مثقال تا شصت مثقال
ودر مطبوخ تا ده درهم وبدلش نصف وزن او ستاد ودو ثلث هلیله ندرد است ودر بعضی لاد قسمی از گیاه شبیه بشاه تره است واز آن تیره رنگ تر
وباریکتر وشبیه بافسثین وگل او مایل بسیاهی وبیمزه وبا اندك بدبوئی وقاتل؟؟ است

وادیغمر شاه ترج است وغیر مستعمل است شاه صینی
عصارهء جامدهء سیاه صفایحی است وبر آن نقشی شبیه بنفش خاتم وگویند عصارهء ریوند است وبعضی عصارهء حنای چین دانستهاند ودیا؟
بزردی او بهتر واز بلا دهند خیزد ومحقف وقابض وطلای او جهة دردسر حار واو رام حاره وابتدال شق وشراب او جهة درد سر ومنع صعود بخار
وضعف معده وذر ورا وجهة نزف الدم جراحات نافع واو غیر تزوی ختائیست
شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برك
مست وقسمی هم بزرك برگ سبز تیره در اول کرم ودر دویم خشك ومحلل جمیع او رام ومنوم وهفتح سدهء دماغی ورایحهء ومانع وباور؟؟
دردسر محرورین ومسافرین وکریزانندهء هوام وجهة خفقان وضعف معده ورياح غلیظه وعصارهء او با شکر رافع ودرد سینه وربو و
سرقه ومضمضه وخائیدن او جهة قلاع وضماد تر کردهء او با آب برد ومقوی اعضا وتخم او مقاوم سموم در لخاصیة معتدل جمیع امزجه
وبود مادهء او قاطع اسهال وزحیر مزمن خصوصا که در کلاب جوشانیده باشند
وضماد او بر چشم جاذب فساد آن وقدر شربتش تا سه
درهم واز عصاره وجرم او تا ده درهم ومداومت بوئیدن او مضر دماغ ومصلحش نیلوفر وبادر نجبویه است شاذنج
معرب از شادنهء فارسیست وبه عربی حجر الدم نامند بجهة قطع سیلان خون نه اینکه در رنگ شبیه بخون باشد وآن سنکیست در
شکل شبیه بعدس وزود شکن والوان مختلفه مشاهده شده تیرهء مایل بسیاهی را هندی می گویند وسرخرا مصری وآن بهترین اقسام
است وبعد از آن زرد وابلق وسفید وزبونترین او خاکستری رنگ تیره است وحقیر نوع سفید او را در فیروز کوه وسرخ وزرد و
بلق را در حوالی خواردی وقسم هندی را در جبال قزوین مشاهده وتجربه نموده وقسمی که مصنوع او مغناطیس محرقست سیاه وزوء
سکن تر از معدنی مباشد ودر جمیع افعال مثل معدنی ست بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اعبر وثقیل الوزنست وشانج
غیر مغسول در اول کرم ودر آخر دویم خشك ومغسول او در آخر اول سرد ودرد دویم خشك ومغسول او مستعمل وقوتش با نیست
سال باقیست ومجفف وقابض بیلذع ورادع وخاتم ومقوی عصب وعضل وقوة باصره وحابس سیلان خون اعضای
ظاهری وباطنی وخوردن او با آب انارین وامثال او جهة نفث الدم وبا شراب جهة عسر بول وحیض دایم ودرد رمنی وبا ادویه

مناسبه جهة اسهال وموی وقرحهء امعا وزحیر وسل وطلای او با سفیدهء تخم مرغ وامثال او جهة ورم حار چشم وسایر اعضا وبار؟؟
وسوختگی آتش واکتحال او با شیر دختران وامثال او جهة رمله ودمعه وسوزش پلك چشم وسلاق وخوب وحکه وقرحه وبا آب

جله جهة امراض بلغمی چشم وذر واو جهة رفع گوشت زیاد وجراحت ورویائیدن گوشت مجرب وبا آب گشنیز ومانند او جهة بثور وفروح حاره
ومزمنه وجراحت مقعد ورحم وقضیب واعضای عصبانی بیعدیلست وقدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال ومضر مثانه ومصلحش کتیرا وبدلش
مغناطیس سوخته ودر ادویهء عین حضض ودر غیر آن دم الاخوین است شارف اسم هندی بیخیست شبیه بتربد وطعمش بی حدت وذیمفراطس
گوید در اول کرم وخشك ومسهل بلغم مائی وجهة امراض بارده نافعست شاطل وسایل نیز گویند به فارسی روشنك وتامند دوائی است هندی
شبیه بقطر خشك وبقد باقلائی وبزرکتر وکوچکتر وبا تلخی وپوست او بسیار چین دار ما بین سیاهی وسرخی واملس در آخر دویم کرم وخشك
ومسهل قوی واخلاط غلیظه مفاصل واعصاب وجهة فالج ورعشه ولقوه وامراض بارده‌ء دماغی نافع ومورث دردسر ومصلحش فواکه
ارده وقدر شربتش تا نیم مثقالست با مثل او نبات شاه بلوط در بلوط مذکور شد شاه بیرح معرب سابیزك وآن لفاح است
نثار بوقان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد ودرحدید مذکور شد شاه لوج بجیم وبکاف معرب از شاه آلوی فارسی
وآن آلوچهء سلطانی ودرادرك مذکور شد شاه دانج بچسم وبقاف تخم فنسب است ودر آنجا مذکور شد شاه بانج برنوفبست
وجمسفرم ماهو دانه است شاه سفرم رومی سطو خودوس است شاه رومی فلفل سفید است شانه سر اسم فارسی
هد هد است شادنج هندی شامل حجر هندی وقسمی از شادنج عدسی است شال کره بلغة دیلمی وشال تشی وبلغة مازندران
ولد لد لست شال خنی اسم مازندرانی وسمه است شاه ماهی اسم فارسی بطارح است واقسام سمك مذکور شد شاخ
اسم فارسی قرن است شبت بکسر اول وفتح ثانی وتشدید ثناة ثالث ومؤلف تذکره تصحیح نموده گیاهی است معروف و
به فارسی شویت نامند شبیه برازیانه واهل بخربه تصریح نموده اند که هر یك از رازیانه وشبت در بعضی اراضی منقلب یکدیکر معروف و
به فارسی شویت نامند شبیه برازیانه واهل تجربه تصریح نموده اند که هر یك از رازیانه وشبت در بعضی اراضی منقلب یکدیکر میشوند و
وزنش تا ده سال باقیست در آخر دویم گرم در اول او خشك واز ادویهء کبار ومحلل ومنضج ومدر بول وحیض وشیر وتخم او در این فعل
قویتر ومسکن مغص ومفتح سده وهاضم وبا تریاقیه وجهة یرقان وامراض بلغمی قاطبة

وفواق وضعف معده وجگر وسپرز ودر بو وسنگ کرده
ومثانه وقولنج ومنع فساد اطعمه وجهة امراض آلات تناسل نافع وبا عسل جهة سموم
واعانت قی را آب مطبوخ او وتخم او مسکن مغص
ومحلل نفخ از اقطار بدن ورافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد وجهة فواق بلغمی
ودرد کرده ومثانه مفید وسوخته او در سیم وگرم وخشك
وبا عسل جهة امراض مقعد وبواسیر شربا وضمادا نافع وخوردن او بارما وزجاج
وعسل ریزانیدن حصاة وعسر بول مجرب دانستهاند وذرقی
وجهة بتخفیف قروح بر چرك وجهة قرحه قضیب بیعدیل وعصارة قطور او جهة
امراض گوش وجلوس در طبیخ او جهة امراض رحم وضما و
مسحوق او با عسل که در طبخ بحد بالفقا ورسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبع
وتخم او دراطعمه وترشیها جهة اصلاح معده وخوردن؟؟
وبعد از طعام مقیی قوی ومداومت خوردن او واکثار او مضعف باصره وقاطع منی
ومغثی ومضر محرورین ومنجر ومصلحش آب لیمو وامثال او
وقدر شربتش تا هفت درهم واز تخم او تا سه درهم وبدلش رازیانه است وگویند بر
سر گذاشتن اکلیل شبت بالخاصیة مانع امراض دماغی و
مورث قبول عامه است وروغن او که عصارهء او را با لمناصفه با روغن زیتون
جوشانیده با شند تا رفع آب وبشود ویا تازهء او را در
روغن ریخته وبعد از یك شبانه روز صاف نموده ومکرر بحدید کنند وملطف
ومسخن ومحلل وجهة اعیا ودرد مفاصل وتهبج اطراف ودرد
عصب ورفع فشعریره ولوز وتلیین صلابات بغایت مؤثر است شبرم بنانیست شیردار
ومنبتش معمورها ساقش شبیه
وپرکره وبقدر زرعی وبرگش شبیه بترخون وبرگ کاج وگلش بنفش ودانه او شبیه
بعدس ومایل به سفیدی وزردی وبیخش سطبر وپر شیر و
قوی تر از ثمر وثمرش قویتر از برگ وبهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه
بیوست پیچیده در سیم گرم ودر آخر دویم خشك وفتال
ومسهل قوی بلغم وسودا وزرداب وبا قوة قابضه ومفتح وهن رکها وسدد ومدر
اخلاط از عمق بدن وموافق معده وجهة قولنج ودرد
مفاصل واستسقای زقی وضماد او جهة قوبا بیعدیل وبغایت مضر محرورین وضعیف
البنیه ومورث بتهای تند ومحرق منی ومضعف
اشتها ویك مثقال او کشندهء بقی وکرب وغشی وخناق وشیر او نیم مثقال قاتل وغیر
مستعمل سات ومصلحش در شیر خیسانیدن
واستعمال اوست با انیسون ومقل وهلیلهء زرد وصبر وقدر شربتش تا یکدانگ وبدلش
مازریون شبه اسم عربی روی قوتیاس

فارسیست وسحج را به فارسی شبه نامند وآن یکی از معادن وفلزاتست وبعضی اسم اصطلاحی مصنوعی از روی توتیا ومس
دانسته‌اند که به فارسی آن را برنج گویند ومرادانه مطلق او معدنیست وآن شبیه بقلعی وبکبودی مایل واز سرب اندکی وبر گدازتر است

در دویم گرم وخشك واكل وشرب در ظروف آن مقوی دل ومعده ورافع خفقان وسوخته او جهة رفع بیاض عین وسلاق وجرب ودر اطلیه
جهة گلف واثار او رام مفید ومضر طحال ومصلحش عسل وقدر شربتش تا یکدانگ است ودر تبدیل اسود با بیض با عمال مخصوصه مجربست
ومؤلف تذکره گوید که چون رفع زبیق او شود قلعی را محلق بفضه مکند وخاصیت اوست که هر گاه آب را در ظرف دهن شکی از او کردد
ودر ظرف دهن بازی قدری شوره ریخته ظرف آبرا در آن حرکت معتدلی دهند آب را بغایت سرد کند ومعمول هند است شب از جملهء معاون
ربعه غیر کامل الصورتست که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشد وآن جسمیت شبیه بزاج وبا ترشی اندکی بخلاف بزاج که بی طعم ترشیست
ودر اکثر افعال قریب بزاجست واز ارمنیة وگرجستان ویمن وسایر مواضع خیزد واصناف او را هفده شمرده اند وآنچه موجود ومتداولست رنگی
سفید شفاف مایل بزردی وبی زردیست که یمانی گویند وآن اینست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد وقسم ثانی پی زردی وشفاف را به فارسی؟؟
بلوری نامند وپارچهای مربع شکلرا مکعب ومشفق ومایل باستداره را زاج مدجرح نامند وقسم نرم ملمس زود شکن که باز هومة رایحه باشد زاج زفر
گویند واین اقسام در مداوی مستعملند وقسم زرد مستطیل وقسم غیر مضبوط را بشکل ونوع سبز شبیه به یخ وشور طعم باشد ودر تداوی مستعمل بنشیند وقسم
ازرق شفاف وسیاه مایل بتیرگی واز جملهء سموم اند وظاهرا توتیای هندی عبارت از وباشد مجموع آن در دویم گرم ودر سیم خشك ومجفف
قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزایل کنندهء گوشت زیاد والتیام دهندهء قروح ورافع چرك ورنگ معادن ودر صاف کردن آب وشیراب
سریع الاثر وشراب او مانع قی وغثیان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وحمول آن رافع سیلان حیض ومانع حمل وبا قطران مسقط
جنین ومضاد آن با روغن زیتون جهة او رام بلغمی وبا ادویهء مناسبه جهة استسقای لحمی وتهیج وبامورد جهة رفع بدبوئی زیر بغل وعرق وبا نمك وعفصص
در سرکه جهة قروح ساعیه وخبیثه وبا آب رز جهة حکه وجرب وبا عسل جهة رفع اثار وبا موم جهة داخس وبا آب جهة رفع قمل ورشك واکتحال او با
مروارید وشکر وکلس پوست تخم مرغ وسرکین خردون بالسویة جهة رفع بیاض مجرب وبا سماق وعفص جهة دمعه وحمرهء مزمنه واو رام وسطیری
پلك چشم مفید ونفوخ آن در دهن افعی کشندهء او وقطور او جهة رطوبات وکرانی سامعه وسنون او با فوفل جهة درد دندان وحرکت آن و
تقویة لثه ولهاة نافع وگذاشتن او در زیر جامهء خواب مانع احتلام ورافع فزغ

وخوردن او مورث سعال وسل ودو درهم او کشنده ومصلحش روغن
تازه ومیوها وشیر وقدر شربتش یك قیراط یك قیراط وبدلش نوشادر است واز خواص
اوست که چون کسی را چشم بدرسد وشب را بخور کند
ودر آن قطعه بقطعهء بصورت چشم ظاهر گردد وهر گاه آن را در طرف قبلهء خانه او
شخص را بگذراند هرگز چشم بد باهل آنخانه نرسد شب
بضم اول وسکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت سمیست شب الصباغین قلی
است شب الاساکفه وشب العصفر
وشب القلی قلی مصعد است شبوط نوعی از سمك است شبوقه نوع کبیر ضمان
الارض است شبب هد هد است
شبطباط عصی الراعیست شب پره اسم فارسی خفاش است شبدر اسم فارسی حند
قوتی بستانی است شبه
اسم فارسی سبح است شب انگیز اسم فارسی بیخ بیخ است شتر مرغ اسم فارسی
نعامه است شتر اسم فارسی اهل است
شتر بچه اسم فارسی جزورات شبث بثار مثلة نباتیست بیساق وبی گل ومنحصر در
اوراق متراکم قوی بر توی وبا رطوبت
بسیار وکریه الرایحه وزرد ومنتبش کوها وسنگلاخ ودباغان وباغت پوست از ومیکنند
در دویم سرد وخشك وآب او حابس قی
ومقوی معده وقاطع نزف الدم همه اعضا وجهة اسهال سریع الاثر ودر امراض چشم
قایم مقام مامیثا ومضر مثانه ومصلحش عناب وشربتش
یك درهم وبدلش سماق است شجرهء ابی مالك قمسی از عرطنیثا ست بری ونهری
ومنبتش کنار آبهای جاری وسایهاست وساقش
منحصر در یکی ومربع وسبز وبعضی مایل بسرخی وبرگش بقدر کفی واطراف او مثل
اره ودر هر عقدهء ساقش دو برگ میروید وشاخهای او میان
جهتی وگلش بنفش وریزه وثقیل الرایحه وثمرش بقدر نخودی ودانهء او سیاه وباریك
وبیخش بزرگ ولزج وبیرون سیاه واندرون
سفید چون بر آب زنند مثل صابون کف مکند وبه آن جامه مشویند وآن غیر چوبه
صباغانست ودر اوایل دویم کرم ودر بیوسته قریب
لاعتدال وبیخش از ادویهء شریفه مسهل برفق سودا وبهتر از لاجورد ورافع جمیع
امراض سود اوی ودر رفع جذام بیعدیل حتی تصریح نموده اند
که از مداومت او جذامی که تغیر شکل شده باشد رفع مشود ومقطع بلغم وجالی
وصمغا وبیخ بری او جهة خنازیر وطلای برگ بری ونهری رافع
صداع والتیام دهندهء زخمهاست ومضر مثانه ومصلحش سکنجبین وشربتش تا سه
درهم وبدلش بوزنش حجرار منیست شجرة الراهست

امین الدوله از محمد بن احمد نقل مکند که شجرهء ایست غیر نبات ماهو دانه در بلاد دمشق مزروع او نیز مباشد ثمرش شبیه بثمر شاه دانه
وروغنی که از ومیگیرند ودر طعم شبیه بطعم او دانهائی که در شاخهای بالا مباشد مسقی قوی از اسافل مسهل بلافی واز وسط منقی ومسهل

وقدر شربتش از پانزده دانه تا چهل عدد است شجرهء مریم نبات بخور مریم است بخور مریم مذکور شد شاخهای او درهم ومشبك در یکدیگر
چون در آب گذارند دراز وبالیده شود وچون خنگ شود بحال اول عود نماید در سیم گرم ودر بیوست معتدل ومفتح ورافع بلغم
ومحمر بشره وجالی وآب بقیع او جهة عسر ولادت واخراج چنین بیعدیل وطلای او جهة بواسیر وبهق وبرص واند مال زخمها وبردن گوشت
زیاد مؤثر ومنصر ریه ومصلحش کتیرا وشربتش تا نیمدرهم است شجرة الطلق شجرهء مریم است شجرة الیمام صامر یوماست
شجرة القطران شریین است شجرة الدم ابوخلسا است وبعضی بر شاهترح نیز اطلاق منمایند شجرة الکافور شامل
فجوان وریحان الکافور است شجرة البهثق قتابریست شجرة البق وشجرة النسم اسم در دار است شجرة سلیمان
وشجرهء ذو القرنین وشجرة الصنم بیروج الصنم است شجرة الجن دیو داراست شجرة القدس نوع بزرگ
قتاد است شجره حمره آزاد درخت است شجرة الله وشجرهء اکله صنوبر هندیست شجرة الحیاة درخت سرد است
شجرة الحایضه امغیلونست شجرة الحیه جنطیاناست شجرهء بارده لبلابست شجرهء رستم زراوند طویلست
شجرهء موسی علیق القدس وعوسج را شامل است شجرهء طبیه درخت خرماست شجرة البتع امدریانست شجرة العصب
توارس است شجرهء ابراهیم بیخکشت است وبعضی امغیلان وجمعی شاه بانج دانند شجرة الدنق درخت سپستانست
شجرة البتنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجرة الطحال ضریمة الجدیست وگویند فاشر شین است
شجرة انضفا دع کبیکج است شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الذب درخت زعر وراست شجرة الیتس
طوا غیوبست شجرة البراغیست طباتست شجره نوعی از رایتانج است که بآتش پخته باشند واو را قیقهر نامند شخم
به فارسی بیه نامند وسمین را فربهی وهر دو از وسومه مائیة وموی اند که در سطوح اعضا منعقد کردد ودر شخم اشد انعقا وواقل ماهیمه
مثل بیهی که در قاعده ودل مباشد وسمین اکثر مائیه است و اقل انعقا وامثل فربهی که ملاصق رودهاست واو از شخم ارطب وابرو
اسنت ومذکور شد وشخم تازه کرم وتر وکهنه کرم وخشك ولطیفتر است وبیه هر

حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده ومشود وار منطلق
مراد او بیه بز است وبهترین شحوم در نضج وملین او رام قرحهء امعا بیه خوك را دانستهاند پس بیه کردهء بز ماده را وبیه خرس را جهة
داء الثعلب وبیه مرغ جهة خشونت زبان وورم رحم وچون با برنج پخته شود جهة قرحهء مثانه واکتحال بیه ماهی که از آفتاب گداخته
باشند با عسل جهة تقویة باصره وبیه کرکس وجوارح وطیور وحشیه جهة مفاصل بغایت نافع اند وچون خواهند که شحوم را مدتی نگاهدارند
باید؟؟ وکثافات او را گرفته در آفتاب یا نزدیك آتش گذاشته صاف او را با قدری سعد با دار شیشعان ویا اذ خرود با سوسنبر
وبا شراب چند جوش داده یا در قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویهء مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده وخوردن شجوم مغثی ومرخی
معده ومصلحش در محرور سکنجبین وآب لیمو وامثال آن ودر مبردو زنجبیل ونمك ومانند آن وبدلش در جمیع افعال روغن زیتون
واز وبهتر است شحر ومرغیست سیاه وسفید وپای او زرد ومایل بسرخی وبقدر ترکی قره طاوخ وباصفهانی عو غاز وبمازندرانی
توکا نامند ودر دویم گرم وتر وصالح الغذا وجهة کزاز ومالیخولیا وفالج نافع وخوردن او با روغن بادام بغایت مورث حسن صورت
ورافع گرفتگی آواز است شخم الارض قطن است وگویند خراطین است وبعضی جوز جندم دانستهاند شحر کشج است
شحم النخله جمار النخل است شحیمه اسم قسم اخیر لبلابست شحم الاترج الب است شحم المرح خطمی برتیست
شحم اقاوندی قاوند است شخعر بخای معجمه قلی است شخار ابیض بلغة اهل صناعت ملح القلی است شحت
نومال الذهب است شدخ تخم بخیا زابست شراب مروق شرابیست که نان میده وبکسمات در او خیسانیده
بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه وموافق ناقهال است شربین از اصناف سرد است برگش از آن؟؟
وثمرش شبیه ببار سرد واز آن کوچکتر وبهترین قطران از او حاصل مشود وبعضی او را از اقسام صنوبر دانستهاند وبسر و؟
واز آن کوچکتر است ودر اصفهان معروف بدرخت توش است وقسمی از آن کوچکتر وخارناکست وثمرش بقدر کردکان وعرعر بری گویند
واقسام او در اول سیم کرم وخشك وآب مطبوخ شاخ او جهة قروح ظاهر وباطن وسستی اعضا وضعف معده وجگر ورياح غلیظ ونطول

وجهة منع ريختن موى ورفع قمل وتحليل او رام وامراض رحم ومقعد ووزور او رافع نزف الدم واعياد جهة التيام قروح وخوشبو كردن
رايحهء بدن ومضمضمهء طبيخ برگ وثمر او با سركه جهة درد دندان وضماد او جهة خناق وورم لوزتين وثمرش قابض ومدر بول ومخرج مشيمه

وجهة سعال وعلل جگر وگزیدن رنب بحری نافع صداع وهزال ومصلحش فواکه ترش وگشنیز است شری گیاه حنظل است شربت
فراسیونست شرار زرنیخ مصعد است شراب چموشی خریست که در جزیرهء چموش بلاد مغرب با آب انگور وآب دریا
بعمل میآورند با عفوصة وتندی مباشد شراب اسم اصطلاحی خمر است شربت خشخاش اسم فارسی وبا قود است شراب
خرما اسم فارسی نپذ التمر است شراب دو شابی اسم فارسی نپند الدبس است شراب عسلی اسم فارسی
نپند العسل است شراب مویزی اسم فارسی نپذ الذیب است شرنگ اسم فارسی حنظل است شش بندان
اسم فارسی شرشنین است شش تره فواست ششقاقل شقاقل است شش ریث اسم بیخ نباتیست که در دویر
الغربای بلاد مصر یافت مشود سطبرتر از انگشتی وبمیزه ومایل بزروی وجهة استسقای زقی مجرب دانستهاند وگویند بدون کرب
ومشقت اخراج زرداب مکند شطبیه بلغة مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود در کوهای برف دار وبرگ وتخم آن گیاه مثل زیره
است وطعمش با انکد شدی وشیرینی وبیخش چند عدد مجتمع وغیر مستحکم وبعضی از آن زاست وبعضی کج وبالخاصیة با وجود
گرمی جهة بتهای حاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة ومجلل ریاح معده ورافع آکله مستحکمه وضمادش بجهة علت معروف بشوکه
گویند مجربست شطریه صغر بستانیست وبه فارسی مرزه نامند شعیر به فارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده تازه وکهنهء
ما وکه یك سال گذشته باشد بسیار بد است ودر آخر اول سرد وخشك وقلیل الغذا وباقوة جالیه وقابضه ومجفف ورادع ومسکن
غلیان خون وصفرا وتشنگی ومصلح شیر یتوعات ومورث لاغری بدن ومضر مثانه ومصلحش روغنها را نیسونست وآرد وبو دادهء او که
سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفالست وچون خمیرا او را بگذارند تا ترش شود ودر دورغ حل کرده بعد از یکشب از یکوقتیه تا
یکرطل از آن بنوشند جهة رفع تشنگی مفرط والتهاب معده وقی صفراوی وحکه وتبها واسهال صفراوی بیعدیلست وآب مقشر مطبوخ او به حدی که
مهرا پخته شده باشد ماء الشعیر نامند سرد وتر ومدر بول ومسکن حدة خون واخلاط محرقه وسریع الانحدار ومولد خون صالح ومرطب وجهة
بتهای تند وجگر حار وسل ودق وقوحهء ریه وامعأ وسعال حار یابس نافع ومرخی

معده ومضر احشای بارده ونفاخ ومصلح وکلقند ودر حین
اعتقال طبع استعمال او را جایز ندانسته الند ومطبوخ با نصف او خشخاش کوبیده
جهة صداع حار وبا اضافه قرطم جهة اخراج بلغم لزج و
منع شری وتقیح سدد وباعناب وانچه وسپستان وپرسیا وشان جهة سعال ودرد سینه
مجربست وشیرهء جوکه کشك الشعیر نامند سرد ومایل
بخشکی وغلیظتر از ماء الشعیر وجهة اسهال صفراوی وانرجهء حارة مفید است
وضماد آرد او رادع ومحلل او رام صلبه وکشاینده دمل و
اکلیل الملك وپوست خشخاش جهة ذات الجنب وبا آب به جهة نقرس حار ومطبوخ
او با سرکه جهة جرب وحکه وبا بنج وافیون وکاهو ومانند او
جهة صداع وورم چشم ونزلات وباد سرخ واستحکام دادن عضو شکسته وکوفت
ویده وغرغرهء شیرهء او جهة ورم ودرد کلو وطلای
مطبوخ او با انچیر با ماء العسل جهة تحلیل او رام بلغمی وحاره بغایت مؤثر وضماد
سوختهء او جهة گلف وخزاز مانع است شعر
به فارسی مو نامند واو متولد از بخارات اخلاط ومحترق آن متکون مشود وبغایت یا
بس وخواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است
ومراد از مطلق شعر موی انسانست چون بسرکه ترکرده بر زخم سگ دیوانه کز یده
بگذارند رفع سمیت آن مکند وبا شراب وروغن زیتون
مانع ورم وجراحت سرو سوخته او بغایت مجفف وبیلذع ومسخن وجهة آکله
وخشك کردن زخمها مجرب وجهة قلاع وقروح وبا کندر و
زفت جهة جراحت سرو با مردا سنگ جهة تسکین جرب وحکه قوی چشم وبا آب
وروغن زیتون جهة سوختگی آتش وذر و
او جهة بروز مقعد بغایت مؤثر وقطور او با سفیداب وتوتیای مغسول وگل ارمنی جهة
حرقة البول مجرب وبخور او جهة اختناق رحم ومصرع
سددی وگریزانیدن هوام وحمول او جهة سبلان رحم وبتخفیف رطوبات مؤثر وبا ماء
الشعیر که از تقطیر او حاصلشود وجهة رویانیدن موی
مجربست شعر الغول کباهی است بیساق وثمر ومنحصر در اوراق خشن شبیه
بسرخس ومایل بسیاهی وبیخش سیاه وپر ریشه وغیر پرسیاوشانست
ودر دارالمرز کثیر الوجود ودر تنکابن کرف نامند ودر خواص قریب به
پرسیاوشانست ودر ثیقهء سینه قویتر از آنست شعر الجیا و
نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال است وباریك وسیاه وچندین عدد بشکل
دسته در یکجا میروید وبر روی زمین پهن مشود وبی
برگ وساق وبیخ وچون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم وخشك وبخور او را
جهة تب ربع مجرب دانستهاند وگویند تعلیق او مانع

ماندکی را روانست شعر الجن شعر الغول است شعر الارض وشعر الخنازیر شعر الجیا داست شعاریر فنای
بتریست سعور الصقالبه زعفرانست شعیر رومی خند روس است شغال بغین اسم کلب برسی وآن ابن

وآبست شفنین بری مرغیست از فاخته بزرکتر وسفید وطوق کردن او سیاه وناتمام وبترکی والافاخته نامند در دویم گرم
وخشك وبغایت مسمن بدن ومجموع او ستحیل بجوف صالح مشود ومقوی قوهء ماسکه وحواس وموافق ناقهین ومفلوجین
وزیاده کننده قوهء حافظه ومحرك باه واکثار او مضر محرورین ومصلحش سرکه وکشنیز ومقوی فعل او شیر تازه است ودر حیاة الحیوان مذکور است
که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرد ومباشرت کند دیگری به آنزن مقاربت نتواند کرد وجالینوس گوید تخم او را با عسل وبا اندك بوره جهة درد وجگر وحمول زبل او جهة درد زخم مجربست ومهر یارس بیه او را جهة درد رحم وثقل سامعه بغایت مفید دانسته است شفنین بحری
حیوان دریائیست شبیه بخفاس در رنگ وبال وشکل ودنبالهء او شبیه بدنباله موش ودر زیر دنبالهء او نیشی مثل خار واز زدن نیش الم
عظیم حادث مشود وچون نیش او را در زیرجامهء خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط ودفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آنخانه وپاشیدن
مسحوق سوختهء او بر دو کس باعث تفرقه وبغض ایشان مگردد وبدینجهة او را حوت الشر نامیده اند وگویند چون در مکان بول شخصی؟؟
او را فرو برند باعث سوزش ودرد عظیم صاحب بول مشود ومادامی که رفع ننمایند ساکن نمگردد شفلج بار گیاه کبر است شفتالو
اسم فارسی خوخست شقترك اسم فارسی خبه است شقیقل شقاقل است شقوریس قتابرتسیت شقایق
معروفست چون نعمان بن منذر در خورنق اولا زرع نموده مسمی بشقایق النعمان کشته واو بری وبستانی مباشد شبیه به نبات خشخاش
وبرگ بستانی از آن کوچکتر وثمر دانه اش مثل خشخاش کوچکی ومخدر قوی وترياق او بغایت قوی التسکر در دویم کرم وخشك وجانب
وملطف ومفتح وجالی آثار ومجفف وشرب کل خشك مسحوف او بقدر دو درم با میفتج جهة تسکین درد احشا واعضا که دفعة بهم رسد
بسیار سریع الاثر ونفوخ او قاطع رعافست در ساعت وشرب طبیخ برگ وساق او که با گیاه جو پخته باشند مدر شیر ومسقط جنین و
طلای عصارهء او منفی چرك زخمها ودافع تقشر جلد ومحلل ورم چشم وسعوط او منقتی رطوبات دماغی وقطور او جالی بیاض چشم وضماد
گل او با پوست کردکان سبز جهة سیاه کردن موی ورافع قوبا ومداومت شرب تخم او هر روز یك درهم با آب سرد و جهة رفع برص مجرب
ویك درهم از قبهء او با شراب مورث جنون ومصلحش شیر تازه است وچون ظرفیرا

از گل شقایق پر کرده وفرش لحاف او را سخت
نموده چهلروز در سرکین تراب دفن کنند وهر هفته سرکین را تغییر دهند خضاب
صاحب ثباتی شود وگویند مجربست شقاقل بیخیست
پر کرده وبا لزوجة واندك شیرینی وبسطیری انگشتی ودراز وساق گیاه او پر کرده
وبر هر گرهی برگی رسته وثمرش بقدر نخودی وسیاه ومملو
زرطوبت سیاه وگلش وبزرگتر از بنفشه ومنبش در زیر اشجار متراکم ومکان نمناك
ومستعمل از او بیخ او وقوتش تا چهار سال باقی در اول گرم
ودر دویم تر ومبهتی ومفتح وقاطع بلغم ومقوی کمر ومسخن کرده ومعده ومثانه
وجگر ومصدع ومضر اشتها ومصلحش عسل ومربای او با عسل
بیغایله ومقوی ارواح وقوی وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش در تقویه باه بوزن او
حب الصنوبر وبوزیدانست شقراق
مرغیست بقدر فاخته سبز وبدبوی وبه فارسی سبز قبا نامند ودر تنکابن کراکرد گویند
در دویم کرم وخشك ومحلل قوی ریاح غلیظه ومواد
بلغمی ودیر هضم ومصدع ومصلحش سکنجبین وسرگین او جهة گلف نافع است
شقردیون اسقوردیونست شقر وشقیق
اسم شقایق است شکر تیغال اسم فارسی یتها لست وآن غلاف حیوانیست شبیه
بمگس که در خارا نزروت مثل کرم ابریشم از لعاب
خود می تند ودر آن میمیرد بتدویر وسفید وشیرین ودر حرارت معتدل ورطوبت در او
غالب وبالزوجه وملین ومسکن حدة اخلاط
وسوزش مری وجهة خشونت سینه وسرفه وصاف کردن آواز وخشکی گلو ومعده
ونافع واکثار ومغثی ومصلحش شکر وترنجبین وقدر
شرابتش تا پنج درهم وبدلش نباتیست ومؤلف اختیارات آن را سکر العشر دانسته وفیه
مافیه کما لا یخفی شکاعی از اصناف باد آورده است
واز آن قابض تر ومجفف تر وبعضی هر دو را یکی دانستهاند واول اصح است چه باد
آورد شامل شوکهء بیضا وشوکهء غریبه است ودر بعضی بلاد
بکنگر خر معروفند بکیرا کل سفید ویکی بنفش است واخیر مخصوص بکشاعی ودر
جمیع افعال مثل قسم سفید وقویتر از آن ومستعمل از آن بیخ وثمر
وبیخ قویتر از ثمر وقاطع نزف الدم وبا قوه تریاقیه ومدتل قروح وملطف بلغم وطبخ او
جهة تبهای اطفال وتبهای مرکبة مبغایت نافع ومضر ریه
ومصلحش صمغ عربی وشربتش یك درهم تا دو درهم است وبدلش باد آورد وسایر
خواص در آنجا مذکور است شك به فارسی
مرك موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش ورایحهء موش ورایحهء موشی که
از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است وآن جسمیست

معدنی سفید وثقیل الوزن وبراق واز سموم قتاله است واهل صاعت او را در کل مقام بدل زرنیخ مدانند وآنچه زرد باشد زبونست
وقوتش بعد از هفت سال فاسد میگرد ورنگش آغیرد وزنش سبك ومگردد ودر چهارم گرم وخشك ومحلل ومعفن والتیام دهندهء

زخمهاست با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد وطلای او با روغنها جهة حکة وجرب با کلاب جهة او رام بارده واستسقا نافع و
اکتحال او در یکروز طبقات ورطوبات چشم را زایل مکند وپنج درهم او در یکروز کشنده وتریاق او تراشهء پوستهای حیوانات است که سوزاینده
بقدر ربع او با دو چندان بیاشامند شکوهج اسم معرب خشك است شکوثا کشوت است شکر سنگ اسم فارسی
حجر العاج است شکوفه اسم فارسی نفاخ است شکنبه اسم فارسی کرش است شکر پنیر اسم فارسی فایند سنجری
معمول سجانست شلجم معرب از شلغم فارسی وبه عربی لفت نامند بری وبستانی وبری برد وقسم است یکیرا شاخهای بناتش
دراز وبرگش بعرض انگشت مهین وبیخش باریك مثل بیخ اشجار وغیر ماکول وتخمش سیاه ومغزش سفید ومنبت او مزارع است
ویکیرا منبش دشتهای نمناك ونزدیك آبها وبیخش بقدر خیار وبسیار سرخ
وماکولست وبرگش شبیه ببرك بستانی واز آن باریکتر و
املس وکثیر التشریف وتخمش مثل بستانی ومایل بسیاهی وتخم قسم اول منقی بشره وقسم ثانی در خواص قریب به بستانی واز آن گرمتر
ورطوبت کمتر وبستانی در اول دویم گرم ودر اول تر وکثیر الغذاء ومبهج باه ومدر بول ومقوی باصره ومفتت حصاة ورافع سعال
وملین طبع وسینه ونفاخ ودیر هضم ومصلح آن ریزه وشیرینیها وریشهای باریك او که سائیده وبا عسل بنوشند جهة سپرز وعسر بول مجرب
وضماد مطبوخ او محلل او رام وترشی شلغم ملطف رطوبات ومقوی احشا ومشهی وبی نفخ است وضماذ ونطول مطبوخ وجمیع اجزای
وجهة نقرس وسنقاق وحکه مفید وتخم او در اول سیم کرم ودر اول تر ومبهتی تر از بیخ او ومشهتی وبا تریاقیه ودر جمیع افعال قویتر و
ومولد ریاح ومصدع محرورین ومصلحش سکنجبین وترشیها وکلقند وقدر شربتش تا دو درهمست وروغن تخم او جهة ریاح ورفع اعیاد
تقویة آلات شاسل شربأ وضمادا مفید شل بار درختیست هندی وآن را سفر جل هندی گویند وبزرکتر از فندقی ودر طعم تند
وبا اندك تلخی وقبض ونرم ملمس وبی قشر در سیم گرم ودر اول خشك ومحلل قوی وملطف اخلاط غلیظه ومسهل ورافع ریاح وجهة صلابت
عصب وفالج وعرق النسا وقولنج نافع ومضر ریه ومصلحش عسل وشربتش تا نیمدرهم است شلجم احمر شوند راست شلج تخم
انجبار است شلیل بلغة خراسان میوه ایست لذیذ بقدر کردکانی وبزرکتر از آن ودر

طعم مثل شفتالو ودر آخر بها مرسد ولطیفتر
از شفتالو ودر افعال وخواص بهتر از آن وبی غایله است شمع به فارسی موم نامند
زرد وسرخ او را بتکرار گداختسن ودراب
سرد ریختن وآویختن در ماهتاب سفید مگردد ودر اول دویم کرم ودر رطوبت
معتدل وقوتش تا سی سال باقیست ومحلل ومنضج وملین
ومصلح ادویهء مرهمها وموافق زخمها وخوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه
کرده فرو برند ویا در روغنها حل نموده بنوشند جهة قروح
باطنی وسمج مجرب وجهة درد سینه وسرفه ورفع انجماد شیر ومثل درد گلو ولهاة
وتصفیهء آواز بیعدیلست وطلای او جهة حکه وجرب وخشونتهاست
ونضج او رام ووسیع کردن وبچرك آوردن زخمها ونرم کردن سینه وصلابات ورفع
اذیت زخم حربه زهر دار مؤثر وبخور او جهة
رفع عفونت هوای وبائی وبعرق آوردن صاحبان تب ورایحهء او جهة بدبوئی واذیت
بوی مردار وحقنه او با روغن گلسرخ جهة سحج
بغایت نافع ورافع اشتها ومسدد است ومصلحش نان وشربتش تا نیم درهمست
وبدلش آرد باقلی است وگویند چون آشیان مگس را
میسوزانند وبظرفی بمالند ودر آب دریا وسایر آبها بگذارند آب شیرین را بخود جذب
مکند وسموم شمع عروسی را در ریز بحات جهة محبت وانچه
در عزا سوزانیده باشند جهة بغض مؤثر دانستهاند واز خواص اوست که چون قمر
بسنبله تثبیث وعطارد واز نخوست بری باشد یك مثقال
موم شمع عروسی با سه قیراط موم پاك که در یکدهرم نقره مضبوط نموده نگاه دارند
غلیه بر همه خصم آن را روی دهد وزبان دشمنان بسته شود
شمس بلغة اکسیریان ذهب است شمار رازیانج است بلغة مصر وشام شمشاد اسم
فارسی بقس است شماد
درد ابست شمشیر قافلهء صغار است شمیقه شامل روغن ترب وسندر یطس است
شمول حمر است شملیت اسم
هندی حلبه است شمخاطر اسم ملح هندیست شند از طیوب معموله است ودر مصر
بسیار معمول وبیونانی سمیلیوس نامند وگویند
بمعنی دخان الضرو است وبهترین او سفید بی بوی دود است در سیم گرم ودر دویم
خشگ ومقوی دل ومدر فضلات ومفتت حصاة و
ورافع اخلاط لزجهء سینه وبا زعفران مفرح وجهة سرفه وضعف عصب وخفقان وبا
انیسون جهة قولنج مجرب دانستهاند وطلای او
جهة قروح وآثار وحمول او جهة بواسیر وتقویة رحم مفید ومجفف ومصدع محرور
ومخن سینه ومصلحش روغن کنجد وقدر شربتس تا چهار

قیراط است ودستور العمل آن آنست که حسن لبانرا نیمکوب کرده در ظرفی کنند
وبر آنطرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده بکل حکمت
استحکام دهند وآتش معتدل برافروزند تا صعود بطرف بالا کند ودر آنجا سرد شود
واگر بجهة زیادتی عطر ظرف بالا را بعود وصندل

بیالایند جایز است شنج اسم معرب حلزونست وآن نوعیست که کاغذ با ومهره میکنند ودر حلزون مذکور شد شنبلیله اسم
فارسی شکوفه سورنجان است شنار فراسیونست شنپر شونز است شنشا اسم سریانی اشنه است شندله بلغة نبطی
تودریست شنکار الصناعة لحام الذهب است شنجار بچم وبکاف وبقاف ابوخلسا است شنبلیله بلغة اصفهان
حلبه است شنجرف زنجرفست شنك بلغة اصفهان لحية التيس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری کولست ودر شلغم
مذکور شد وتخمش در تریاقیه قویتر از نوع بستانی ودر تریاق فاروق ادخال تخم این نوع مراد است ورافع ریاح وعفونانت ودر افعال
قویتر از تخم سایر اقسام است شوکران اسم یونانی نباتیست با لزوجة وساقش پر کره مثل ساق رازیانه وبزرکتر از آن وبرگش مثل
برگ شبت وگلش سفید وشبیه بگل شبت وبدبوی وشعبهای شاخ او چتر دار وتخمش مثل نانخواه ومایل به سفیدی وبیخش مجوف
ومشهور به بیخ لفتی است واز نفت بلاد یزد میخیزد در چهارم سرد ودر سیم خشك ومخدر ومسکن ومنوم ودو درهم او قاتل وطلای وطلای
عصارهء او جهة باد سرخ نمله واوجاع حاره وضماد تخم وبرگش رافع احتلام وورم انثیان ومانع بزرگ شدن پستان وقاطع شیر
ونزف الدم ورعاف واسهالست وقدر شربتش نیمدانگ وچون بیخ او را با بزر البنج از هر یك پنج درهم کوبیده وبا صد وپنجاه عدد
مویز بزرگ دانه وصد وپنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد ومویز را خشك کرده از او وبه جدا سازند مسکن قوی در استمساك
منی مجرب وحقیر او را مویز عمر دانسته وقدر شربتش غیر از یك عدد تا سه عدد وزیاده از آن منوم قویست شونیز
به فارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه واز آن درازتر وباریکتر وگلش زرد مایل به سفیدی وغلاف تخم او بزرکتر از غلاف بزر البنج است
وتخمش سیاه ومغزش سفید وقریب با نیسون وقوتش تا هفت سال باقی است در اول سیم گرم وخشك ومحلل ومدر حیض وبول وشیر
ومقطع اخلاط ومجفف ومسقط جنین وتریاق سموم بارده حتی بخور او باعث کریختین هوام است وجهة قولنج ربحی ودرد سینه وسرفه وقی
الدم ونمیثان واستسقا ویرقان وسپرز ومداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهة سرخ کردن کونه وتصفیه بره وبا سرکه جهة اخراج اقسام
کرم شکم ودو درهم تا سه روز با آب نیم گرم جهة گزیدن سگ دیوانه ورتیلا وبا

سکنجبین جهة تب ربع وتب بلغمی وبا آب عسل جهة نفس
الانتصاب وسنگ کرده ومثانه وسوخته او جهة بواسیر خصوصا با آب مورد بسرشند
بیعدیل وضماد او جهة تالیل ورفع خال وتقشر جلد ودرد
مفاصل ودرد سرباردوسده خیشوم وبا بول اطفال جهة تحلیل او رام صلبه وبا سرکه
جهة بهق وبرص وسعفه وقوبا مجرب وبا آب حنظل که بر اطراف
ناف طلا کنند جهة اخراج حب القرع قوسی الاثر وسائیدهء او با خون افعی وبا خون
خفاش وبا خون خطاف جهة وضح بغایت مؤثر وبا عسل وروغن
جهة درد رحم در وحین نفاس وبا روغن گلسرخ جهة جرب وضماد سوخته او با موم
وروغن خا ومانند آن جهة منع ریختن موی ورویانیدن
او وبا کلاب جهة زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانستهاند وبا بول جهة شهدیه
سر ومنع نزلات وسعوط وبوئیدن او جهة درد سر مزمن
وگشودن سدهء خیشوم وزکام ولقوه بغایت مفید ولحماد کرم او بر جهة زکام وبر
سایر اعضا وجهة تحلیل ریاح سریع الاثر وقطور بو دادهء او
با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهة رفع زکام که با عطسهء بسیار باشد مجرب
ومضمضهء مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد وقطور را و
با روغن جهة جهة الخضرا جهة درد گوش وسدهء ریاح آن نافع وشرب روغن او با
روغن زیتون وکندر جهة اعادهء باه با مایوسین از مجربات
شمرده اند وطالی روغن او که با قرع منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل وکمر
جهة نعوظ بیعدیف ورافع دردهای صعب بارده وسستی وسده اعصابست
وخوردن او نیز جهة باه وامور مذکوره سریع الاثر است واکثار شرب نیز مورث
خناق محرورین ومسدد ومصلحش وسکنجبین وسرکه ومصلح او
کتیرا وقدر شربتش تا دو درهم واز روغن او یك درهم وبدلش انیسون ونصف او تخم
شبت است شواطر مسك الجن است واو را در تنکابن
مشك واش نامند وابوریحان بیان منوده که در دیار دیلم باین اسم گیاهی دیده ام وآن
نباتیست خاکستری رنگ شبیه باشنه ومنحصر در اوراق
زیره متراکم واز روی زمین جدا نمشود وبی گل وساق وبیخش سیاه وبقدر مسماری
وبنتش سنگلاخهای کوههی عظیم واز تازهء او تا چند باه
بوی مشك خالص مآید در سیم گرم وخشك ومفرح ومدر حیض ومقوی ارواح
وقوی ودر جمیع افعال قریب لبنبل الطیب است شویل
اسم عربی برنجاسف است شوشمر اسم قاقله صغار است شومط اسم عربی
درختیست بزرگ وشاخهای او صلب وبی کره وبرگش
شبیه به برگ بید واز چوب او لحمان میسازند جمیع او با قوه قابضه وجهة اسهال
مفید وجلوس در سایهء او ممنوع است شوع درخت

بانست شوکه ابراهیم بلغة مغربی قرصعنه است وشوکه بهوده وشوکه نر وفانیز نامند شوکه منشه نوعی از طبافست وگویند
غافث است شوم ما زریونست شوکه الدراجین بلغة مرغبی ویتساقوس است شوك الدهن حکوبست شوکة العلك

بلغة مغربی اشخیض اشت شوکه غریبه شکاعیست شوك بیضا باد آورد است شوکه بلغة حجاز اسرار است وبلغة فارسی ابقر
شوکهء مصریه وشوکهء قبطیه قرط است شوکهء صهبا وشهبا وشوکهء شایکه گیاه خرنوبست شوغار زاج سفید است
شوك الجمال شتر غار است وبلغة مصر رعی الابل است شو زنبق سوانیاست شوکا بلغة تنکابن اسم وعل است
واو از جنس ابل است شهدانج بتخم قنب ودر آنجا موصوف است شهد عسلی است که از موم بی آتش جدا شده باشد
شهدانج بری حب السمنه است شهده اطراطیقوس است شیور اسم ترکی وفارسی قاقلی است شیطرنج
اسم معرب بیخ نباتیست سرخ وبسیار تند باریك برگش شبیه به برگ رشاد ودر اوایل سردی هوا خشکشده میریزد ومتصل به بیخ
برگی میماند ودر تابستان از شاخهای او گل ریزهء پر برگ سفید ظاهر مشود وتخمش از خشخاش بغایت ریزه تر ومستعمل بیخ اوست
ومنبتش خرابها وقوتش تا پنجسال باقیست در آخر سیم گرم وخشك وجالی ومحرق جلد ومسهل اخلاط لزجه واستعمال او با شیر وسرکه
مفتح سدد وهاضم ومهیج باه ومسقط جنین وجهة صاف کردن آواز ورفع بلغم ومفاصل ورياح وسموم ودرد مفاصل وسپرز نافع وجهة
برص وبهق سفید وجهة جرب ورویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثر وچون کوبیده بر کف دست مخالف دندان دردناك کرده به دستور
وبطرف مخالف آن صباح بگذارند وافع الم آن ومجربست وچون تخم مرغرا یکروز در میان سائیدهء آن پنهان کند پوست او را سرخ
کند واین علامت خوبی وتازه گی اوست ومضاد برگ او مفرح جلدانست وقدر شربتش یك درهم ومضر ریه ومصلحش صمغ عربی ومصطکی
وبدلش در علل سپرز مرجان ودر غیر آن زرنباد وفوه است شیح به فارسی درمنه گویند وخشك اقسام او را میسوزانند او نباتیست
گلش خوشبو وتلخ وبا اندك حدة وشبیه با فسنتین رومی واقسام مباشد وجبل قویتر از دشتی وهر چه گلش مایل بزردی وبرگش شبیه بسداب
دنبالش از شبت کوچکتر است شیح ارمنی نامند وهر چه مایل به تیرگی وبا رطوبت چسبنده وگلش زرد است شیح جبلی است وعریض الورق
که گلش سرخ است شیح خراسانی وشیح ترکی نامند ودرمنه ترکی تخم بستیاج مذکور شد در سیم گرم وخشك وقاطع بلغم ومفتح سده ومدر
فضلات ومخرج اقسام کرم ومسهل اخلاط فاسده ومحلل ریاح وجهة گزیدن عقرب

ورتیلا وسموم بارده وفواق ومغص ودرد ورگ
وغسر النفس وتبهای مرکبه نافع ومضر معده وعصب ومصدع ومصلحش مصطکی
ونرمس وضماد سوختهء او با روغن زیتون جهة داء الثعلب و
سرعت برآوردن موی موی مؤثر وذر ور او جهة آکله وطلای آب مطبوخ او جهة
ورم بلغمی چشم وسایر اعضا مفید وقدر شربتش در سموم
تا سه درهم ودر سایر مواضع تا دو درهم وبدلش مثل او افسنتین است وبعضی سداب
را بدل دانستهاند وروغن او که به دستور روغن
گل کیرند جهة رفع لرزبتها وامراض بارده واستسقا وورم معده نافع است شیلم گندم
دیوانه نامند وآن دانه ایست از جو باریکتر
وکوچکتر وبا تلخی ومایل بسرخی ونبات او شبیه به نبات گندم ودر کندم زار میروید
ودر اصفهان کا کلك گویند در دویم گرم وخشك
ومخدر وموجب سدد ومفسد آواز ونانی که شیلم داشته باشد مسکن ومنوم وضماد
او جاذب ومنقی مواد وبا سفیدهء تخم مرغ مجلل
صلابات وبا عسل جهة نقرس وبا سرکه وروغن زیتون جهة قوبا وسعفه وجرب
متقرح وطلای روغن او منوم وکرمتر ولطیفتر از روغن
گندم است ومصلح ضرر آن شیر وروغن وفي کردن وربوب حامضه است شیبه اسم
عربی است وآن غایر شبیه العجوز است و
ومنبت او بستانها وجائیکه باران بسیار شود وآن گیاهیست ساقدار وشاخ ان سفید
وبرگش مایل به سفیدی وغبار ناك گویا بمقراض
ریزه کرده اند خوشبو وباتندی ببوی صعتر در سیم گرم ودر دویم خشك ومفتح سدد
ومحلل ومدر حیض ومنقی فضلات ومواد نزله وضماد
او رافع ورم ریحی وبلغمی ومانع مواد ورمی در ابتدا وانتها محلل آن وجهة ریاح
رحم وجذب جنین بغایت مؤثر وقدر شربتش تا یك مثقالی است
شیرخشت بنای آخر وبکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرانست واز جنس
شبنم مانند ترنجبین است وبهترین او سفید
وشیرین وجها بزرگ است که چون در دهن نگاهدارند کام وزبانرا سرد کند
ومغشوش ومصنوع از آرد جورا این صفت نیست در اول گرم
ودر رطوبت ومعتدل ودر جمیع افال سواد نقویه باه وضرر صاحبان قولنج قویتر از
رنجبین وجالی وملین طبع ومسهل اخلاط سوخته ومرکبه
رقیقه ومقوی جگر ومعده واحشا جهة خشونت حلق وسرفه وبتهائی که از مواد رقیقه
باشد وجهة حرارة جگر وورم آن با ماء الشعیر بهترین
ادویه واغذیب است وضماد او ملین طبع وجالی بشره وبا شیر جهة طراوت گونه مؤثر
ومولد قراقر معده ومصلحش روغن بادام ورازیانه

وقدر شربتش تا بیست مثقال وبدلش مثل او ترنجبین است وشیخ الرئیس در بعضی ملاقات فرسوده که با وجود انکه شیر خشت مسهل

اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیرسته بلغة گیلدن اسم سرکه شیرین مصنوع است ودر اکثر منافع مثل خمر وبی مضرتی که با سرکه مباشد
در اکثر مواضع وطریق عمل آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی است ومایل بسیاهی است با سرکهء شد سائیده تا مثل خمیر
کردد وبعد از یکروز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف وپنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر
برهم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد شیخ البحر حیوانیست ودر دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری وسر
وبینی او شبیه بگوساله وگویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمکند واز ین جهة سمل الیهودش ونامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع
مولد نقرسی ورافع موجود او وبخور اجزاء او جهة رفع تبهای بلغمی وکشتن پشه گویند مجربست وخون او را جهة داء الثعلب وبهق مفید
دانستهاند شیرذق اسم بنطی شیر خفاش است وگویند مراد از او بول وسرگین اوست ودر خفاش مذکور شد شیر املج
آمله مقشر خشك چه او را در تازگی جهة اصلاح قبض او معمولست که مقشر کرده در شیر میچسبانند وخشك کرده نقل جبدان میکنند
شیح جبل به فارسی درمنه کوهنی نامند شیاف خوذی فلفل سیاه است شیح حبشی پوش در بندیست
شیرانه ریحانست شیرابه خشخاش است شیرج دهن سمسم است ومذکور شد شبیه العجوز اشنه است
شیران دم الاخوة ین است شیاله بلغة اندلس امسوح است شیرا لخیثیر گویند شیطرج هندیست شیشه بلغة فارسی
زجاج را نامند وبلغة هندی اسم رصاص اسست شیره نبات اسم فارسی عسل الطبرزد است شیرهء جو اسم فارسی
کشك الشعیر است شیر اسم فارسی لبن واسد است شیرین اسم ترکی سوسن است شبوران اسم ترکی
خبه است شیر مرغ اسم فارسی شیرذق است شیرهء خرما اسم فارسی دبس است
حرف الصاد
صامر یوما اسم سریانی وبه عربی خشیة العقرب نامند کبیر او را از یك بیخ چهار بیخ ساق میروید وساقها پر شعبه وبرگش شبیه به برگ
سیب واز آن کوچکتر وزغب دار وبا خشونة وگلش لاجوردی ومنحنی مثل دنبالهء عقرب ومنبتش اراضی حبشه وصغیر او را برگ
کوچك ومدور وساقش مغر وشن بر زمین وگلش لاجوردی وومنبتشی کنار آهبا

وجائی که آب بسیار در او مانده بر طرفشده باشد وعصاره
گل هر دو را صاف نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال منمایند ودر کتابت ونقاشی بهتر از آنست ومستعمل از او برگ وساق
وتخم آن در آخر دویم گرم ودر اول او خشك ومسهل بلغم ومرة السود او تریاق سم عقرب ورتیلا ومدر حیض وخرج جنین ومحلل وجالی و
مطبوخ او با عسل او فایند مسهل قوی وضماد وشرب او رافع سموم بارده وبلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبه تب بلغمی وچهار عدد
جهة تب ربع وضماد مسحوق او جهة قوبا وثالیل نقرس والتوای عصب وبا شیر جهة ورم جهة دماغ اطفال وثمر نوع صفیرا وبا اندك
نمك هندی هانطرون جهة اقسام کرم ودو درهم از کبیر او جهة اخراج حصاة نافع وتعلیق بیخ کبیر آن مسکن درد گزیدن عقرب ومضر
سپرز ومصلحش عسل وشربتش تا دو درهمست وامین الدوله درخت حب السمنه را صامر یونا دانسته است صابون از مخترعات
هرس است وطریق آن آنست که از قلی یکجز دو از آهك نصف او نرم سائیده در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل او آب وتا دو ساعت
بر همزنند وباید سوراخی در آنظرف بوده باشد ومسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف بقدر ده
مثل آب اول روغن زیتونرا بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از آب آخر بخورد او بدهند تا مجموع آبها تسقیه شود ومثل خمیر گردد
بس خشك نموده ریزه کنند وبعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه وروغن کنجد وروغن قرطم وبید انجیر وامثال او مکند وبهترین
همه اقسام قسم اولست در آخر سیم گرم وخشك ومقطع ومعفن واکال ومنضج وملین او رام وجالی وحمول او مخرج جنین زنده و
مرده ومدر حیض ودر این امور مجربست وضماد او با مثل او حنا جهة درد زانو وعرق النسا ونمش وبا گلف وها زیق وسلیمانی
جهة درد مفاصل مزمنه مجرب وبا روغن گلسرخ جهة خشك کردن زخمهای سر اطفال وقروح شهد به که بهر چند روز ازاله وبجدید نمایند
وبا سرکین کبوتر جهة گشودن دمل وشستن موی با آن جهة رفع چرك وقمل ورشك وبا لعابها جهة حکه وجرب ورفع آثار
وشیاف او مسهل ورافع قولنج ومخرج کرم مقعد ومدر بول شرب دو مثقال او تا چهار درهم کشنده بجراحت امعا واحشاست
صاصلی نباتیست شبیه بجلفای تازه روئیده واز آن کوچکتر وزود شکن وتازهء او ماکول استا کرم وتر وجهة الم فؤاد

در ابح فم معده نافع وتخمش در افعال شبیه بشونیز وبیخش شبیه به بلبوس کوچکی وپخته وخام او ماکول واکثار را ومحرك باه ورافع
وجع الفؤاد است صاحب اسم عربی جمیع اشبای بسیار تلخ است وبر قتاء الحما در نوعی از گیاه شیردار وبسیار

تلخ شامل است صار فر مرغ حق گوست واز جنس بوم وکوچکترین اصناف او در افعال مثل اوست صابون القاف وصابون
الیثاب شجره ء ابی مالك است صار وصار روان لوف الصغیر است صاحیه جرز است صبر بکسر باء عصاره وبناتیست
برگش شبیه به برگ کلم وبسیار ضخیم وشبیه به برگ رفع یمانی که در مازندران انجیر بغدادی نامند وبیخش بقدر شلغم واز یك بیخ زیاده بر ده عدد
میروید ومملو از رطوبت در غایت تلخی وچون مدتی بگذرد واز وسط برگها ساقی میروید قریب برزعی وپر از رطوبت عسلی با اندك حلاوة
وکریه الرایحه وثمرش مثل غوره خرما ودر آخر سرخ مشود وآنچه از جزیرهء سقوطر بلا ویمن آرند زرد مایل بسرخی وزود شکن وبراق
وخوشبو وبهترین اقسام است وقسم عربی مایل بزردی ودرخشندگی او کمتر است وقسم سمیحانی که صبر فارسی نیز گویند بدبوئی و
سیاهی او غالب وبی درخشندگی وزبونترین اقسام است ومحمد بن احمد گوید نوعی دیگر مسمی بخضری مباشد که بعد از سقوط
بهتر از عرباء وفارسیست وهر چه از هفت سال بلکه از چهار سال بگذرد وآنچه بد بو وسیاه وبی درخشندگی باشد استعمال او جایز
نیست وباید در سائیدن صبر مبالغه نمایند ودر هوای بسیار سرد وبسیار گرم ودر مزاج جوانان ومحرورین وضعیف الاحشا خصوصا
با صاحبان ضعف جگر وامعا وسدهء ماساریقا وبواسیر وعلل مقعد استعمال نباید کرد وصبر در دویم گرم ودر سیم خشك ومسهل قوی
موادی که مهیا وجمع بوده باشد وضعیف الاثر است در آنچه مهیای وقع نشده باشد ومخرج سودا وبلغم غلیظ مائی وصفرای
مائی ومفتح سوای سدهء جگر ومحلل ریاح احشا ومجفف بیلذع خصوصا شسته او وبا مصطکی منقی دماغ است وجهة مفاصل مفید و
با غاریقون جهة ربو وثیقه سلینه وبا گلسرخ ومصطکی جهة امراض معده وبا آب سردو جهة نفث الدم سینه وبا ادویهء مناسبه جهة یزمان
وجمیع امراض سودا وی واخراج اقسام کرم وامراض سپرز وکرده ورفع تشنگی که از صفرای مخلوط بلغم باشد مفید وبالخاصیة مضر
جگر ومقعد واکثار او مورث السهال دموی وکهنه او وانواع زبون او گاه باشد که تا سه روز در معه بماند وباعث کرب کرد و
ومصلح او مقل ازرق ومصطکی وپوست هلیله زرد وکمتر او زعفران وافسنتین وشربتش یك مثقال وبدلش در او رام وجراحات دو چندان
آن حضض ودر اسهال نیم وزن او تربد وقدری سقمونیاست وطلای او حافظ جثه

میت از فساد وجهة ضربه وسقطه واو رام ورفع
آثار ونزلات وصداع ونمله وجمره وآکله وقروح خبیثه وبا آب کشنیز جهة باد سرخ وشری وبا مغز تخم کدو جهة جراحت بینی وبا مورد و
شراب جهة سیاه کردن ودرازی موی نافع ورفع قمل ورویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب وغسول او با سرکه جهة سعفه وخزاز
وداء الثعلب واکتحال او مقوی نور بصر وجهة سلاق وجرب وحکه ومطبوخ او با آب کندنا وسلج الحیه جهة سقوط دانه بواسیر وامراض
مقعد بیعدیل وزور او مجفف زخمها والتیام دهندهء او وجهة قروح قضیب وفرج واعضای عصبانی بغایت نافع وبا استخوان پوسیده
بالسویه رافع نواصیر وآکله مجربست صیا را تمر هندی است صباوه اسم صبر است صینی عصارهء سنای مکی است که
از آن قرومه میسازند وبجهة رفع او رام بغایت مفید است صحباة به فارسی ماهیانه نامند ومعمول لارو سایر مواضع است
وبا نان میخورند وطریق عمل آنست که ماهی ریزه را با آب ونمك در ظرفی کرده چند روز بگذارند تا مفتح شود پس بر همزنند وصاف
نمود استعمال کنند در دویم گرم وخشك ومجفف رطوبات معده ورافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد وجهة فالج ودرد
ورك وامراض بارده ومداومت او در رفع بدبوئی عرق نافع ومولد خلط سود اوی وامراض آن ومحرق خون ومورث قشنگی وتعفن
اخلاط ومصلحش بالخاصیة زنجبیل است واستعمال سرکه وترشیها ودر بعضی امزجه شیرینیها صدف با حلزون مرادف است وگویند
حیوان او مخصوص بحلزون وپوست صلب او مخصوص صدفست وحلزون مذکور شد ومراد از مطلق صدف مروارید است ودر سیم سرد
وخشك وسوختهء او مجفف وجالی ومسدد وحابس اسهال ونزف الدم ونفث الدم وجهة تقویة لثه ورفع زخمهای کهنه وآکله وجلالی
دندان ونفوخ او جهة رعاف وبخور او جهة بواسیر وطلای او با سفیدهء تخم مرغ جهة سوختگی آتش وبا ادویهء مناسبه جهة گلف وبهق ورونق
بشره واکتحال او جهة قرحه چشم وسلاق وموی زیاد نافع وضماد سوخته جف الغراب وبا سرکه جهة ثالیل ودانه بواسیر مجرب دانستهاند نو قدر شربتش تا یك درهم وبدلش شاخ کاو کوهی سوخته است ومهر یارس گوید که صدفی که هنز مروارید او بسته نشده باشد چون
بسوزانند طلای او رفع خنازیر مکند وجالینوس میکوید که صدف هندی محرق بالخاصیة رفع درد فؤاد مکند وچون صدف را نرم سائیده

با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دایمی نزلی کند صدف الفرفیر وفر فور نیز گویند نوعی از صدف مایل بسیاهی ودر عانت
صلابت وبخورش مخرج مشیمه ورافع اختناق رحم واکتحال سوخته او در غایت جلاست صدف البواسیر معروف نجف

الغرابست بخور ضماد محرق او با عسل جهة بواسير وثاليل زحير مافعست صدف قيروقس صدف الفرفير است صداء الجدند
زعفران الحديد است صديد اسم سريانى اثمد است صريمه الجدى اسم نباتيست برگش شبيه بلبلاب كسر واز آن كوچكتر و
شاخهاى او غليظ وكره دار وبر محاور خود مى پيچد وگلش سفيد وخوشبو وثمرش مثل لبلاب با لزوجة واندك حراقت ومنبتش جبال وموضع
درشت است در آخر دويم گرم وخشك وحرارة او غالب بر پيوسته وتخمش مدر بول وملين طبع ومخرج مشيمه ومفتح وشرب او هر
روز يك مثقال با شراب وامثال او جهة عسر نفس وثيقهء رحم ورقع سپرز وسموم مفيد وبوى گل او مقوى دماغ ومورث نشاط ومحرك
باه ومضر كرده ومصلحش عناب وشربتش تا دو درهم است صر صر حيوانيست شبيه بملخ وبسيار كوچك ودر خانها شبها بسيار
صدا مكند ودر اصفهان زنجره ودر تنكابن چنگ نامند در دويم گرم وخشك وشرب خشك كردهء او از سه عدد تا ده عدد با
هم عدد آن فلفل جهة دفع قولنج صعب ورياح غليظه مجرب دانستهاند ومشوى او جهة درد مثانه وقطور جوشايندهء او در روغن زيتون
جهة گرانى سامعه نافع وچون دو سه عدد آن را در ميان نى وامثال او گذاشته دهن انبوبه را بموم گرفته در زير سر نايم گذارند چنانكه او
نداند مانع خواب او كردد وصرفان شامل سرب وخرماى سرخ است صراخه لوف الحيه است صريس نوعى از لوفست
صريرط اشراس است صرد سودانياست صرب صمغ است صرابه حنظلى است كه مايل بزردى شده باشد صريرا
بادروج است صرد شوكرانست صعتر بصاد وسين اسم گياهيست كه بتركى كليك اودى وباصفهانى آويشم نامند
برى وبستانى مباشد وبستانى را به فارسى مرزه نامند نو برگ برى او را بعضى مدور وقسمى ريزه وطولانى واقسام اويند وخوشبو وگل
همه كبود است در آخر دويم گرم وخشك وكوهى او كرم وخشكتر ودر افعال قويتر از بستانيست ومجفف ومفطع وبا تريا قيه ومفتح ومحلل بلغم
ورياح ومشهى وملطف اغذيهء غليظ ومنقى معده وجگر وريه از رطوبات ومانع صعود وبخارات بدماغ ودو مثقال گل او با سركه ونمك مسهل
سودا وبلغم وخوردن ادويهء مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص ومخرج اقسام كرم ورافع بتخمه وعفونة غذا وترش شدن او جهة غثيان
ووجع الفؤاد وقولنج سيفلى وريح وبلغمى وبا ماست جهة قولنج سودا وى مستمرى از

مجربات وبا عسل جهة گزیدن هوام وطبخ او
با آنچه جهة ربو وسرفه وبا آب کرفس جهة صحاة وعسر بول وبا مثل او عناب که با چهارده وزن او آب خیسانیده باشند وبربع
رسیده باشد وبالخاصیة جهة رقیق کردن خون مجرب وبا روعن زیتون جهة انواع مغص وسرکه که در آن خیسانیده باشند از آن سکنجبین
میسازند یا به شهائی بنوشند جهة سپرز مجرب وبا پنیر تازه جهة تسمین بدن
واکتحال او جهة بیاض چشم وقطور او جهة گرانی سامعه وطلای او
با عسل جهة تحلیل او رام صلبه وعرق النساء وامثال آن وبا روغن زیتون وزیره جهة بر آمدگی ناف اطفال ورفع ریاح اندرون ایشان
وضماد مطبوخ او در حمام جهة جرب وحکه ویرقان وقطور او جهة گرانی سامعه ومضمضهء او با سرکه وزیره جهة درد دندان وکلو وسفوف
وبا مثل او شکر جهة قطع بخار وتقویه چشم ورایحهء جهة گریزانیدن هوام مؤثر است وتخم او در جمع افعال قویتر ومفتح سدد ورافع یرقان و
بتهج باه وخوائیدن او جهة درد دندان وتحریك اشتها وروغن او شربا وضمادا جهة رعشه وفالج ولرز ودرد مفاصل بهترین روغنها ومضر
ربیه ومضدع محرورین ومصلحش سرکه وقدر شربتش تا پنج مثقال است ومربای او با شکرکه به دستور کلقند بسازند جهة منع صعود بخار بدماغ
ونزول آب وتقویه دهن ونیکو کردن رخسار وسموم هوام وسایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است
صعقر تخم ماهیست صغر شامی پودنهء برتیست صغبین بغین معجمه سکبینج است صفرا غون اسم فرنگی مرغیست قریب یکنجشك
وبه فارسی ومنجبه نامند دایم دنبالهء خود حرکت میدهد گوشت خام او وقدر بد محرق او با ماء العسل جهة سنگ مثانه وعسر بول بسپار نافع است
صفر مس زرد معدنیست که مس درست گویند صفصاف خلاف بریست صفرا اودی اسم ترکی لؤمونست صفیهء
عرعتر است صفر بقاف باشق است وعصارهء رطب وماست را با این اسم نامند صقلین بستیاج است صل اسم قسمی از
اراست که روی او مدور باشد وگویند شنیدن آواز او کشنده است صلمه غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند
ودر افعال مثل بفرا ومذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلمصل عقسق وصقصقان اسم ترکی اوست صمغ رطوبت منجمدهء
نباتاتست که از آن تراوش کرده خشك شود وصمغ هر نباتی با او مذکور است ومراد از مطلق او صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل

مشود وبهترین او زرد ومایل به سفیدی وسفید صاف براقست در گرمی معتدل ودر دویم خشك وبا عتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است
قابض ومغری ومقوی معده وامعا ومانع ریختن مواد بسینه ورافع حدة ادویه وجهة اسهال وسرفه وقرحهء ریه ودرد سینه واز دو مثقال تا سه

مثقال او جهة سحج مجرب وبر شبه كرده او با روغن گل قاطع سيلان خون جميع اعضاست سواى رحم وبواسير ومداومت او بر روزى تا يكوقت
روغن گاو تا يك هفته قاطع سيلان خونست وطلاى او با سفيده تخم مرغ جهة سوختگى آتش وقطور او با گلاب جهة رمد وسلاق وجرب نغاست
مفيد ومضر سقل ومصلحش كسر است صمغ البلوط نشارهء بلاط الكبران وغررا بحلود است كه بسيار مبالغه در كوبيدن وطبيخ او كرده بر ديوار
خانها ميماليده اند وسنگ وفرش خاتها را كه بلاط عبارت ازوست مستحكم ميكرده اند وذر در او جهة التيام جراحات تازه قوى؟؟
وجهة الصاق موى زياد چشم بيعديلست وبعضى او را معدنى دانستهاند ودر مصر او را حناى قريش نامند وصاحب نساج مركبى
باين صفة بيان نموده ودر قلع بهق بسيار مؤثر است صبر زرد دم الاخوين علك انزروت صمغ عربى از هر يك جزوى
سبد وزاج از هريك نصف جزو وبا آب صمغ بسرسته ونزد انطاكى طبخ قوى آن لازمست صمغ الداميثا صمغيست تلخ ومايل
بسرخى وصاف او در نهايت حدت وحبيش تفليسى گويد كه از فارسى خيزد وملطف ومسخن قوى ومحلل رياح ودر مزاج وافعال قايم
مقام حليتث است وكريه الرايحه نيست وقدر شربتش تا نيمدرهم است صمغ السر ودر جمع افعال مثل را بتاريخ است
صمغ كرفس جبلى كماشير است صمغ فارسى صمغ اجاص است صمغ جوز رومى كهرباست صمغ الطرطوث
وصمغ اشترغاز اشق است صمغ البلسان دهن بلسان است صمغ المحروث حلبث است وبه فارسى
رز كوله پر نامند صمغ البطم علك البطم است صمغ الفثار كتيراست صمغ سداب برى نزد بعضى ثابلسا نيست
صمغ الصنوبر را بتاريخ است صمغ الحرشف كنكر زرد است صمغ الزيتون اصطر كست صمغ الكمكام
حصن لبان است صنوبر به فارسى درخت كاج نامند وناژ ونيز گويند وتر او را ثمرش بيمغز وقطران او زبونتر از قطران
شيرين است ومادهء او بزرگ وكوچك مباشد وكوچك او را صنوبر صغار وتوب نامند وثمرش مثل دل گوسفند وانه
آن بزركتر ومغز ثمر او با تلخى وسفيدى وبى پردهء رقيق سرخ وقضيم قريش عبارت از اوست ودر سمنان كثير الوجود در اتيانج
صمغ اوست وقسم مادهء بزرگ وصنوبر كبار گويند ودر گيلان يافت مشود وبسيار

بزرگ ومغز ثمر او را باصطلاح وآنجا خلغوزه
ودرخت او را درخت جلغوزه مینامند وثمرش بقدر بالنگی ومغز دانهای او مثل قضیم قربش وبالیده تر وشیرین است ودر عراق
جلغوزه مغز میوه را مدانند که از بحرین آرند وظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است ودرخت او بقدر درخت زرد آلو و
برگش همیشه انبوه وسیز وثمرش بقدر شقتالو ومستطیل ودر طعم شبیه به آن ومغز دانهء او دراز وباریك وبا پردهء سرخی که ملاصق
مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پردهء سرخ وبالیده تر وکوتاه تر است وجمیع اجزاء صنوبر در سیم گرم وخشك وپوست
بیخ او قابض ومجفف ودو مثقال او جهة اسهال وسحج مفید وذرورا وجهة سوختگی آب گرم ورفع الم ضربه وسقطه نافع وبرگ
پوست او کرم وخشکتر وجهة درد جگر وجراحت شش وقطع رعاف وخون جراحات تازه وبا روغن مورد جهة قروح سطح جلد
وبا زاج سرخ جهة قروح خبیثه وشرب یك مثقال او با ماء العسل جهة ورم وعلل نرمنه جگر بیعدیل وطبیخ او جهة اعیاد وکچلی ورفع چرك بدن
وعفونت عرق استرخا وجلوس در آن جهة امراض رحم ومقعد ومضمضهء طبیخ او با سرکه جهة درد دندان وبخوراو جهة اخراج مشیمه
وادرار حیض ودودهء او جهة ریختن موی مژه وابرو ودمعه وضعف نور بصر وسلاق وجرب نافع وچوب او را که به دستور چوب چینی
وعشبه استعمال نمایند ومؤلف تذکره نایب مناسب چوب چینی در علت آتشك وامثال او دانستهاند وظاهرا سفراس فرنگی عبارت
از او باشد چه فرقی در شکل ورنگ ووزن ندارند وحب الصنوبر کبار در دویم گرم ودر اول تر وقوتش تا یك سال باقیست ومبهی ومشهتی
طعام ومقوی اعصاب واعضا ومفتح سدد وجهة فالج ولقوه وحذر وکزاز ورعشه وامراض جگر ویرقان واستسقا وکرده ومثانه و
درد مفاصل بارده ولعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهة فالج مجرب وجهة سرفه کهنه وامراض باردهء ربه نافع وبا تخم خیار مدر؟؟
ومانع سوزش کرده وبا تخم خرفه مسکن حرقه مقعد ورحم وبا دو شاب انگوری جهة رفع اخلاط غلیظهء ریه وسینه کرده مفید
وشراب او که کوبیده در آب انگور اندازند هاضم ومدر بول ومانع نزلات وسرفه وقاطع اسهال رطوبی واستسقا است وقدر شربتش
زحب تا ده در هم واز عصاره تا سه درهم واز طبیخ او تا یك اوقیه ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش در تقویه باه شقاقل

وحب المحلب ودر علل معده واحشا حب الغار سات وحب الصنبر صغار مسهل بعصر وجهة امراض سینه وکرده ومثانه وقویتر از کبار ودر سایر
فعال مثل اوست وگرم سبزیکه در درخت صنوبر بهم مرسد در سمیت مثل وزاریح است صندل درخت او بقدر کردکان و

وثمرش شبیه بخوشه جت الخضرا وقوت چوب او تا سی سال باقیست وآن سفید وزرد وسرخ مباشد سفید وزرد او در سیم سرد ودر دویم خشك
وسرخ آن بعکس آن مقوی معده ودل ومفرح وقابض وبا تریاقیه ومستدد وجهة خفقان حار وتبهای تند والتهاب ومنع صعود
نجارات بدماغ نافع وطلای او جهة دفع بوی نوره ودرد سر حار وباد سرخ ونمله وحمره ونقرس او رام حار مفید خصوصا با آب عنب الثعلب وحی
تعالیم وامثال او وبا نصف وانزروت وسفیدهء تخم مرغ جهة منع نزلات بچشم وسایر اعضا تافع وبالخاصیه طلای او مورث خارش بدن
وحرارت ورافع او سرکه در روغنهای گرم لطیف است وبغایت مضر باه وقاطع باه ومضر صوت ومصلحش وعسل ونبات وشربتش یك مثقال
وبدن سفید او نصف او کافور وبدل سرخ او مثل او قوقل است وضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهة اعیا وبا گلاب جهة قلاع مفید ودر
سایر آثار سوای تفریح مثل سفییید است صن الویر وصیت که از یمن آرند واصل او معلوم نیست گویند بول حیوانیست مسمی بور
بقدر گریه در سیم گرم وخشك وقاطع اسهال وضیق النفس وامراض بارده مؤثر وجهة اند مدل جراحات جمیع حیوانات وقطع سیلان خون
وتحلیل او رام وحمول او جهة قطع حمل مؤثر وطول مکث او بر بدن مفرح جلد ومصلحش روغن گل است صنار معرب از چنار وفارسنست
صندل حدیدی خماهانست صنوبر الارض کما فیطوس است صنوبر هندی دیو داراست صنط قرط است
صندل کاچول بلغة تنکابن اسم خف الغراب وآن قسمی از حلزون بریست صوف به فارسی پشم نامند سیاه او کرمتر از سرخ واو
از سفید اسخن ومجموع او در آخر دویم گرم وخشك وسرخ او جهة شری بیعدیل وکمادان که بشراب کرم تر گرده باشند جهة رفع صلابت
جمیع اعضا وقطع سیلان خون مجرب دانستهاند وکماد گرم آن جهة رفع سرفه ونزلات رقیقه ودرد سینه مجرب وبا روغن گلسرخ محلل او رام
وتریاق زخم سك دیوانه مجرب وپوشیدن جامهای پشمین مسخن ومجفف بدن ومورث خارش وفرش او جهة نقرس ومحرق مغسول وغیر
مغسول او در خواص مثل شعر است صوف البحر چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته مشود وضماد او در قطع
خون واسهال سریع الاثر ودانستهاند صوصل اسم مغربی شویدر است صواس اسم یونانی صعتر است صوف الحجامین
اسفنج است صوف الارض فراسیونست ضارا خردونست صهبا خمراست صیقو اسم

یونانی اسفنج است صیاه
فتاد است حرف الضادضان به فارسی گوسفند ماد وومیش وبعرف اطبا مطلق گوسفند است وبهترین او یك ساله
ودو ساله است که فربه باشد وچهار ساله وزیاده از آن غلیظ وکیف ومولد خلط فاسد وگوشت کردن وحوالی آن بهتر از سایر اعضاست
در دویم گرم وتر ومسمن ومقوی بدن وکثیر الغذاو مولد خون وشیر وسریع الهضم ودل وجگر وکردهء او مقوی دل وجگر کردهء انسان ومغز
سر آن مورث بلادت ونسیان وخوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه وعسل مداومت نمایند وغذا منحصر در آن باشد جهة سرفه وسینه وضیق النفس
وحرقة البول بسیار مفید وزهرهء او جالی آثار وجهة اقسام قوبا وبا عسل جهة خزاز واکتحال او جهة بیاض وخون او جهة جگر وجرب وطلای
سرگین او جهة تحلیل او رام واستسقا والتیام زخمها وبا سرکه جهة شری وبا موم روغن جهة تالیل ولحم زابد که توثه نامند وبا سرکه جهة سوختگی
آتش ودر دفع داحس مجرب وشرب استخوان سوختهء قبرقهء او قاطع اسهال وسیلان خون وپیچیدن او در پوست او که با کرمی ذبح
باشد رافع درد ضربه ومانع زخم شدن عضو مضروبست ودر ایام طاعون دو با استعمال گوشت گوسفند بجهة کثرت تولد خون جابر نیست
وسرکه وآبکامه ملطف ورافع ثقل اوست ضال اسم سدر جبلی است وضبع وعرجا به فارسی کفتار نامند ووصف او بعرجا جهة کوتاهی
دست چپ اوست واو بسیار ضعیف القلب وکثیر الجماع وخایف مباشد گوشت او در آخر دویم گرم ودر اول او خشك وچون
زنده او را دست وپابسته در آب گرم وروغنها مهرا پخته در آن بنشیند جهة مفاصل ونقرس وامثال او بغایت مفید است وحمول جلد تهیگاه
وکه سوخته باشد رفع ابنه مؤثر ونشستن بر روی جلد او مورث ابنه ورافع نقرس است وشرب خون او رافع جنون وآب خوردن در
پوست او مانع وحشت از آبست کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد وچون از آن کبل ساخته حبوباترا به آن پیمانه کنند موجب منع
فساد حبوبات ودفع فساد زراعات است ونگاهداشتن دندان او مانع فریاد سگ است نسبت بدارندهء او وزهرهء او را با مثل و
روغن اقحوان سه روز در ظرف مس گداخته ودر هر ماه دوبار طلا کنند جهة رفع بیاض چشم ونزول آب مجرب دانستهاند وجالینوس گوید
نیم درهم او مسهل اخلاط دماغی است ومضر مرار ومصلحش عسل وطلای او بعد از کندن موی مانع روئیدن او وگویند مجربست وزهرهء

او را با بیه شیر جهة گلف وموی سوخته او جهة قطع نزف الدم وخصیهء نمکسود او بقدر یك مثقال با آب گرم جهة درد جگر نافعست؟؟

به فارسی سوسمار نامند وآن حیوانیست کوچکتر از گربه ما بین سیاهی وزردی ودنبالهء او بسیار کوتاه ودرشت شبیه بثمر درخت سرد
در سیم گرم وخشك وگوشت او مقوی باه وسرگین او با سرکه جهة بیاض چشم وگلف ونمش وضماد شق کردهء او جاذب پیکان وخار
وسموم جانوران سات وطلای جلد سوخته او مورث بیحسی عضو است به حدی که اگر قطع کنند متالم نگردد ومضر محرورین ومصلحش بقول
بارده است ضبر شامل جوز السر وتمر هندی است ضجاج بفتح اول صمغ درختیست یمنی خاردار ورنگ او مایل بسرخی وبراق در
دویم گرم وخشك ودر شستن جامهء کتان بهتر از صابون وضماد او جهة بردن گوشت زیاد جراحات والتیام آن وبا عسل جهة
او رام بارده وسستی اعضا نافع است ضرو اسم درختیست در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط وثمرش مثل بطم ودانه او بزرگتر
از آن وصمغ آن حصی لبانست ومذکور شد شاخ وبرگ وبارا وگرم وخشك وآب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهة خشونت
حلق وسرفه وسینه ودرد دهان نافع وروغن دانهء او خوشبو ومجفف ومحلل بلغم ورياح وجهة مغص وتقویه معده وجرب حیوانات مفید
وبدلش روغن حب البطم است وبرگش خوشبو وطبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیگاه ومضمضهء او جهة قلاع وتقویه لثه مؤثر وعصارهء
او مغتی قوی وقطور روغنی که در آن برگ او جوشانیده باشند جهة درد گوش وچوب سوخته او جهة قطع خون جراحات وقروح مقعد و
قضیب نافع است ضریع برگ نباتیست مدور ومجفف ومایل بزردی ودر قعر دریا بهم مرسد وموجه بساحل میآورد ودر دویم گرم
وخشك ونطول وجلوس طبیخ او جهة درد مفاصل وطلای او را جهة جرب وحکه مجرب دانستهاند وبه دستور بخور او را جهة زکام مجرب
یافتهاند وجهة التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان حیوانست ومولد خلط کثیف ودیر هضم ومدر بول زنان وجهة رفع
خمار ومعدهء که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است ضرب بسکون راء اسم دلداست وبفتح آن عسل سفید است
ضروع الکلب بار درخت زقوم است ضرس العجوز خسك است وگویند خار سعدانست ضرام درخت بطم
است ضرم اسطو خودوس است صغبوس فتاء کوچك وخربزهء نارس است ونباتی را نیز نامند که شبیه است بهلیون انچه
بر روی زمین ظاهر است سبز وبرگش قاطع باه است وآنچه در زمین است سفید

وشیرین ومحرك باه است وماکول او بجهة خوبی طعم وحل
کشك وماست میکنند وجهة تندی صفرا مفید است ضفدع به فارسی وزغ وبترکی قرباغه نامند بری ونهری وبحری مباشد
واز مطلق او نهری مراد است وبری از سموم قتاله ومجموع او در سیم سرد ودر اول خشك وشرب اقسام او مورث استسقا وکشنده است
بدرور منی وقی وورم احشا ودرد دل وضماد شق کردهء او جاذب پیکان وامثال او وسموم کزندکان وقاطع سیلان خون والتیام دهندهء
زخمها خصوصا سوخته او با زفت ترجهة داء الثعلب نافع وطلای بیه او مانع سوزانیدن آتش وقاطع دندان است بی المی ودماغ محرق
او قاطع انفجار خون اعضا ونفوخ وطلای او قاطع رعافست وآنکه طلای آن را مانع بر آمدن موی مجرب دانستهاند اصلی ندارد و
چون اطراف واحشای او را انداخته با بیه کردهء بز مهزا پخته روغن او را جمع کنند جهة بواسیر حار مجربست وقسمی از ضقدع در اشجار مباشد
سبز وبسیار کوچك ودر دارا المرز بسیار سات وخون او را با مثل او دانهء پنبه بسوزانند اکتحالش جهة نزول آب از مجرباتست ضفعان
ثمر سعدانست ضفائر الجن پرسیاوشانست ضمیران اسم عربی شاهسفرم است وآن را ضمیران نیز گویند وشاهسفرم شیرازی
خوانند صاحب اختیارات کفته آن سبز مباشد نه چون زیره کرمانی وصاحب جامع گوید فودنج جوئی است وسهو کرده طبیعت
وی گرم وخشك بود در دویم وگویند سرد بود محروری مزاجرا نافع بود خصوصا چون گلاب بروی زنند وچون بر جائی که سوخته بود ضماد
کنند نافع بود وقلاع را زابل کردانه ضومران بید مشك است حرف الطاء طاری در حثبت هندی که چون
او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند واز آن خمر وسرکه میسازند ومشهور بشراب طاریست ودر افعال وخواص قریب است بشراب
مویزی ودر نار جیل مذکور مشود طالیسفر در مبهیة آن اختلاف کرده اند بعضی او را برگ زیتون هندی مدانند وحال آنکه در هند زیتون
وغیره نمی یابد ودر حرف توت وپوست درخت لسان العصافیر وبسباسه دانستهاند و حقیر فرقی در میان او وبتواج حثائی در افعال
وغیره نمی یابد ودر حرف تا مذکور شد طاوس مرغیست معروف وجوجهء او تا سه سال کامل مشود وگوشت او در آخر دویم گرم وخشك
وبغایت غلیظ وصلب ودیر هضم ومولد خلا کثیف ومرق او که با سداب پخته شده باشد جهة درد معده وقولنج وطلای بیه او بر کمر

وذكر ومقعد محرك باه وطلا خون او با انذروت ونمك جهة قروح خبيثه وطلای زهرهء او با سركه جهة گزيدن هوام وسرگين او جهة
ثاليل وآثار وشرب زهرهء او بغدر دو دانگ با سكنجبين وآب گرم جهة رفع اسهال واستخوان سوخته او جهة گلف وتغير رنگ برص مؤثر

وبالخاصية رؤيت او باعث ضعف قوة سموم مسمومين وگويند چون طعام مسموم را بيند فرياد وحركات غريبه كند وحكماى هند تحقيق نموده اند
كه چون موى دنبالهء او را در كوزه كرده وبسوزانند از صد مثقال آن قريب يك مثقال فلزى شبيه بطلا بهم مرسد ودر رفع كردن بياض عين وامراض
آن مجرب دانستهاند وخواص غريبه وعجيبه به آن اسناد ميدهند طاليقون به فارسى گويند وصفر عربى وروى بلغة فارسى
عبارت از اوست چه در بعضى از معادن مس بدون كد از بهم مرسد وخود روست لهذا به فارسى روى ناميده اند ودر فلزات مذكور شد
وآن مسى است زرد ذهبى شبيه به برنج مصنوع واز تافتن آتش وكوفتن مطرفه سياه نمشود بخلاف ساير اقسام مس ومصنوع او مسى است كه مكرر
گداخته در بول گاو ريزند كه در آن اشنان سبز جوشانيده باشند وچون قدرى رصاص اضافه كنند وآن را نحاس صينى نامند در آخر سيم گرم و
خشك وبا سميت واز منقاشى كه از آن بسازند چون موى را بكشند ديگر برنيايد واز قلابهء او هيچ ماهى خلاص نشود وچون كرم كرده آب
اندازند هيچ حيوانى از آن نخورد وچون آينه صيقلى از آن ساخته در خانه تاريك صاحب لقوه وپيوسته در آن نظر كند رفع علت شود طاولوق
صفرا غونست طالون اسم رومى از ريونست طاماغا اسم يونانى فنطوربون كبير است طارطيه ما هو دانه است طاهره
اثلق است طاريقه ونداست طامبوس اسم يونانى مرزنجوش است طباشير از جوف نى كهنه بلا دهند بهم مرسد
وگويند چون از شدت بادها آتش در نيزارهاى آنجا افتد طبا شير بندهاى نى است كه از خاكستر او جدا كنند وبهترين او سفيد مستدير است
كه با اندك تندى وگزندهء زبان باشد واستخوان سوخته كه باو مغشوش ميسازند با اندك شورى وبيحدة مباشد ودر آب حل نمشود در
دويم سرد ودرسيم خشك ومقوى دل حار وبارد ومعده وجگر حار وقاطع قى صفرا وى واسهال وموى وحاره ومجفف رطوبات معده
وجهة خفقان وغشى وتقوية اعضاى ضعيفه كه از حرارت باشد شربا وضمادا نافع وجهة بواسير وبتهاى شد وقلاع وبا سكنجبين جهة توحش
ورفع غم وكرب والتهاب مفيد وسعوط او با روغن بنفشه جهة تقوية باصره مجرب دانستهاند ومداومت او مضر باه ومصلحش مصطكى
وعسل وگويند مضر ريه است ومصلحش عناب وعسل وشربتش تا دو درهم وبدلش بوزن او تخم خرقه بوداده ونصف او سماق است
وكل مختوم وصندل سفيد بهترين بدلهاست طباميج گوشتى است كه در روغنها

سرخ کنند مراد از کباب شاهیست
مقوی ومجفف رطوبت او وموافق تا قهین قوی المعده ومقوی اعضا ومضر ضعیف الاحشاست طباق نباتیست که در اندلس
بجای غافث استعمال میکنند شجرهء او بقدر قامتی وبرگش مثل برگ زیتون ودرازتر از آن وزغب دار وبا چسبندگی وبا تلخی وتندی
وبوی گربه او را طباق متن نامند وقسم صغیر او را بقدر شبری وبرگش زود شکن وگلش مایل بزرد وبی بوی وبا اندك شیرینی در آخر
دویم گرم وخشك وافراش او گریزانندهء هوام وکیلك وکبیر او قویتر از صغیر وگل او مفتح ومقوی جگر ومدرحیض ومخرج مشیمه وجنین و
مزباق سموم وجهة درد جگر وتهیج وبرگ وگل او مسهل اخلاط سوخته وجهة مغص ویرقان سددی وصرع بلغمی وطبیخ او جهة درد رحم
وضمادش جهة درد سر وبا روغن زیتون جهة کزاز ولرز وتبها وجرب وحکه ونافع ومصدع محرور ومصلحش کشنیز وشربتش تا دو درهمست
طبار اسم آنچه سرخ بزرگست طبیخ آنچه جوشانیده باشند وبتشدید باء موحده بطیخ است طبلاق اسم ترکی سعد است
طتزوج ثباء مثلثه اسم نمل کوچك است طحلب به فارسی پشم وزغ نامند وباصفهانی جل وزغ نامند وآن جسمیت سبز
که بر روی آبهای ایستاده وکنار جویها متکون مشود وآنچه مستدیر ومتفرق باشد مسمی نجزاز الماء است وطحلب لیقی وعزل
الماعران است که مانند رشتها باشد وهر چه متراکم مثل نمد باشد خرؤ الضفادع است در دویم سردوتر وضماد او به تنهائی وبا؟؟
جو جهة باد سرخ واو رام حاره ونقرس وقیله وفتق اطفال نافع وشرب خشك او حابس اسهال مراری وچون در روغن زیتون بجوشانند
در تلیین عصب قوی الاثر است وهر چه بر روی سکنهای دریا متکون شود بسیار قابض وطلای او حابس سیلان خون اعضایست
وچون طحلب را بلع کرده در ساعت آب کرم آشامیده قی کنند در اخراج زلوئیکه بکلو چسبیده باشد مجربست طحلب الصخر خزانه الصخر است
طحال به فارسی سپرز گویند غلیظ وکثیف ومولد سود او ذر ور خون آن که خشك کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است
طحما شوکرانست طخشیقون بخای معجمه دوای سمیست که در بلاد ارمن پیکانرا با وآب داده زخم او کشنده مباشد از جمله تبوعات
وبرگش شبیه به برگ گیرد وپرشیر وبغایت تند وضمادش جهة قوبا نافعست طرفا به فارسی درخت گز گویند بزرگ اواثل است وثمرتش

عذبه ومذکور شد وبری او بی ثمره کوچك آن مخصوص باین اسم وشکوفه اش سفید ومایل بسرخی وثمرش مثلث وکر نارج نامند در اول
سرد ودر دویم خشك وقابض ومجفف در اوع ومحلل وطبیخ لیخ آن را با سرکه جهة جذام مجرب یافته‌اند وبه دستور جهة سپرز ویرقان

ورفع سدد وورم صلب جگر مجربست وباید هر روز سی وپنج مثقال بنوشند وبخور
شاخ وبرگ او جهة زکام وخشك کردن آبله وزخمها در
اخراج زلو از حلق مؤثر وخاکستر او جهة استرخاء وخروج مقعد وقروح رطبه
وسوختگی آتش وسه دفع بخور برگ او جهة ساقط کردن
دانهء بواسیر وثالیل مجرب است ودر سایر خواص مثل اثل وثمرش در جمیع صفات
مانند عذبه وتکرار موجب اطنابست طرخون به فارسی
طرخونی نامند واز سبزیهای معروفست وبیخ بری ادعا قرقر حاست در سیم گرم
وخشك ومجفف ومقوی معده ومخدر ومغیر ذا یقده
مشهتی وخوشبو کنندهء دهان ومحلل ریاح واخلاط لزجه ومفتح سدد ومصلح هوای
وبائی وطاعون وخائیدن او جهة قلاع نافع واکثار
او محرق خون وقاطع باه ومصلح او بقول بارده ومخشن سینه ومصلحش عسل وبطیئ
الهضم ومصلح او کرفس است ومقوی فعل او رازیانه است
طر اعینون اسم یونانی وبمعنی شبیه به پیش است وآن دو قسم مباشد یکیرا برگ
وشاخ بزرگ ومانند اسقولو قندریون وبا اندك
زغب وصمغ او مانند صمغ عربی ودر جزیرهء اقریطن بسیار است ویکی کوچکتر
ودر ساحل دریا بهم مرسد بیساق وبر شاخهای او دانها بقدر
کند می دهرد وسر او باریك وسرخ در سیم گرم وخشك ومدر حیض وجذاب
ومخرج خار وپیکان انوبدن ومفتت حصاة ویك مثقال
او با شراب مخرج جنین است شربا وحمولا طراثیث بمعنی رب الارض ورب ریاح
وآن نباتیست خشبی شبیه بقطر ودر زمین
فرو رفته وسرخ وسفید مباشد وگیاه او مثل برگ پیچیده وبیشتر در نخود زار وزیر
درختها میروید وقسم سرخ او شیرین وماکول است
وبا قبض وسفید او تلخ مباشد در سیم سرد وخشك وبسیار قابض وقاطع اسهال
وسیلان خون وعرق ومقوی معده وجهة اعیاد وروع
مواد حاره نافع ومضر ریه ومصلحش شکر وشربتش تا دو درهم وبدلش سدس وزن او
عفص وبوزن او صمغ عربی طریفلن اسم یونانی
وبمعنی ذو ثلثه او را قست ومشترك در حند قوقا ونبات خصیه الثعلب وبه عربی مراد
از او حامنه است وآن نباتیست قریب
بزرعی وشاخهای او باریك وسیاه وشبیه باذخر وبرگش مثل حند قوقا ودر هر شعبهء
سه عدد وگلش بنفش ورایحهء او شبیه بعصفر وبیخش
دراز وصلب وتخمش مایل به پهنی وبا زغب ومستعمل از او تخم وبرگست در سیم
گرم وخشك ومدر بول وحیض ومقوی معده وجگر ومفتح وبا
سکنجبین جهة سموم هوام وسپرز وبا آب سرد جهة عسر بول وصرع وابتدای استسقا

ودرد رحم وبیخ او از ادویهء کبار تریاقیه است وشربتش
او درهم ومضر کرده ومصلحش کثیر است وگونید سه عدد برگ وتخم او جهة تب مثلثه وچهار عدد از هر یك جهة ربع بالخاصیه مؤثر است
ونطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام ومقرح جلد ومصلحش لعاب بزرقطوناست
طریقولیون نباتیست بقدر شبری برگش شبیه به برگ
مثل واز آن غلیظتر وگلش در طرف صباح سفید ودر نصف روز بنفش ودر شب سرخ تیره مباشد وبیخش خوشبو وسفید وبطعم زنجبیل
در اول سیم گرم ودر آخر آن خشك وقاطع اخلاط بارده ومقوی معده وجگر ومدر بول ومسهل اخلاط لزجه وجهة خفقان ورفع سموم
نافع وشربتش ناد ودر هم ومضر سقل ومصلحش کثیراست طرموق خفاش است
طرطیر دردی خمر است ودر حرف دال مذکور شد
طریخ اسم شاه ماهی فارسیست ودر سمك گذشت طرثوث طراثیث است طریفان طریقولیونست وگویند
قرطم برلیست طریفلا وطرسطوج وطرذیلون سیسالیونس است طراغیس سلت است طرینون حجر الیشف است
طروقون برطانیقی است طریخو مالس پرسیاوشانست طراغور یفارس فودنج جبلی است طرغلودیس
صفرا غونست طربیله طریفلن است طریغون شفنین بریست طرخشقوق وطرشقوق هند بای بریست طرو قومون
از عرور است طر حما طیقون اسم کحلی است طرمینس اسم سریانی بطم است
طراغافیثا اسم یونانی کثیر است
طراخینس اسم یونانی خندروس است طرشولی اسم اندلسی قسم صغیر مریو ماست
طرم اسم مرکب عسل ومسکی است
طشیر وطشور طیرانه است طفل اسم اندلسی قیمولیاست طفله شاه ترج است
طفسیقون طخشیقونست وگویند
اسم شوکرانست طفی درخت مقل است طفیثل عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند واز اغذیهء قدیمیة ومقوی
معدهء حاره است وقلیل الغذا وجهة بتهای مرکبهء بلغمی وصفراوی وقطع نمودن حیض وسلس البول وتسکین حدة خون
وصفرا نافع ومضر امراض سوداوی واعضای عصبانی وقاطع باه ومصلحش شیرینیها طلق معروفست وآن سفید نقره
مانند وزرد طلائی ویمانی وهندی ومغربی مباشد وبهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جداشود وبراق وصدفی

رنگ باشد در دویم سرد ودر آخر سیم وخشك ومستعمل از ومحلوب ومحلولست وطریق حل واقسام حل او در دستورات
مذکور مشود چون بتنهائی نیمسوزد واحراق او را وگلس بیض ممکن دانسته‌اند وشرب او جهة اسهال وموی وکبدی ونزف الدم اعضا

وبتهای حاره وریزانیدن سنگ کرده ومثانه وبا عسل جهة سرفهء حار وبا آب با رشك جهة نفث الدم سینه ورحم وبواسیر بیعدیلست
وطلای او جهة قروح رطبه قضیب واعضای عصبانی وحکه وجرب وجذام متقرح وآثار سیاهی جلد واو رام حاره وبواسیر بغایت
مفید ومضر کرده وسپرز ومصلحش کتیرا وتخم کرفس وشربتش نیم مثقالست وشکر دفع تشبث او با عضای باطنی مکند وچون محلوب
او را مثل غبار سائیده ورفع نمك از شستن مکرر نموده باصمغ عربی وآب حل کنند در اعمال نقاشی ومانند او بهتر از ورق
نقره است وچون زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول وبا زنکار زمردی وبا آب عصفر مستسقی مشود وچون با شب
یمانی وخطمی ومغره وسرکه وسفیدهء تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانند سوازنیدن آتش است واهل صناعت طلق را مطهر قلعی مدانند
هر گاه با آن گداخته شود طلع شکوفه درخت خرماست که بعد از شکفتن کش خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد ودقیق
النخل نامند وبدون پاشیدن او بر ثمر نخیل باری نمی بندد در اول سرد ودرد دویم خشك وقابض طبع ومسکن حراره خون و
مقوی معده وخشك او بقدر نیم وقیه راقع اسهال وجهة تشنگی وبتهای حار ونفث الدم ونزف الدم نافع ودیر هضم واکثار او
مولد قولنج وعسر بول ودرد سینه ومصلح مطبوخ او روغن کنجد وحام او را مصلح چربیها وشیرینیهاست وآرد او با حرارة لطیفه لغایت
محرك باه است طلح اسم عربی درخت موز است واهل بادیه امغیلانرا باین اسم میخوانند طلا خمر غلیظ سیاه لونست
وبعضی مثلث را
باین اسم مینامند وبعضی مطبوخر او به فارسی ذهب باین اسم مخصوص است
طلیطلی طین قیمولیاست طلیسا نوعی از حلزونست
که در شام نمکسود کرده با نان میخورند وخواص حلزون گذشت طلمه اسم نان کماج است طمطم سماق است طمطرا خروع است
طنباطه بلغة سودان ترنجبین است طولیدو عنب الثعلب است طوطی بیغاست طوسیس بقول مؤلف حاوی ففاح
اذخر است طولوا غریون بیونانی خریق سفید است طواره بلغة اندلس گیاهیست که نزدیك امثله میروید مثل بیش که با
جدوار روید وآن پیش اندلسی است طوطر جهة الخضر است طوطا اغریون حماض جبلی است طوط قطن است طو فریوس

نوعی از کما زریونست طوماغا فنطوریون کبیر است طولیطون وطو مغرون قنطوریون صغیر است طهف
ذره است وگویند طعامیست که از ذره ترتیب میدهند طیلا فیون بیونانی گیاهیست شبیه بگیاه خرفه وما بین برگها شاخهای
ریزه وزیاده از شش عدد نمیروید وبرگ شاخها انبوه وسطبرو چون بدست بمالند رطوبت لزجی از او ظاهر مشود وگلش
سفید ومنبتش مزارع وزیر تاك انگور است در اول گرم ودر دویم خشك ومخرج جنین ومشیمه وطلای او را جهة برص وبهق
سفید مجرب یافته‌اند ومورث جراحت جلد ومصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از شستن او طیرانه نوعی از فطر واز آن
بزرکتر وتازهء او سفید وزرد وخشك او سرخ است ودر زیر درخت بلوط وزیتون میروید واز سموم قتاله است حتی بوئیدن
او طیهوج به فارسی یتهو نامند از کبك کوچکتر ودر رنگ مثل او ودر افعال مانند آن وجهة ناقهین الاحشا بغایت نافعست
طین بهترین خاکها خالص از ریك وشوره وکوکرد است وطین الحراز جهة پاکی او مینامند وبه فارسی خاك رست گویند واقسام
خاکها بعد از احراق وشستن سردو تر ولطیفتر ودر افعال ثابت تر مباشد مباشد جمیع خاکها خالص سرد وخشکند سوای طین بلدم المصطکی ولطیفترین
خاکها آنست که در آبهای شیرین؟؟ نشین شده باشد وطین مصری که از آب نبل حاصل مشود بهتر از اقسام وآن مجموع او رادع او رام حاره
ومقوی اعضای سست ورافع حرارة مقعد واعضا که از سواری بسیار وحرکات حادث شده باشد وچون خاك خالص را در آبهای
مغشوش وشور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح او مکند وچون با آب تلخ وشور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین مشود ومجربست
وخاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجز ومخلوط اوست وخاکی که همیشه آفتاب بر او تابیده باشد طلای او با سرکه جهة گزیدن هوام
بیعدیلست وآنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف ومنقی بشره وجالی بهق ورافع خشونة بدن وحکه وبا سرکه جهة گزیدن زنبور
وخاك شور با نمك وسرکه جهة کچلی سر اطفال مجرب وجمیع خاکها مورث سدد وخشونة بدن ورافع ان انیسونست وبوی کاه کل کهنه که
آب وگلاب بر او بپاشند مقوی دل وروح نفسانی ورافع غشی والتهاب وضماد او با سرکه جهة گزیدن هوام وردع او رام حارة
وعرق او که با گلاب وعرق گاو زبان وامثال او بکشند جهة خفقان وتقویة دل

وضعف معدهء حاره بسیار مفید است طین مختوم
از جزیرهء ملیون بحر مغرب خیزد ودر قدیم زنی از تل خاك آنجا نقل بقبعهء راهیی
مینموده وبعد از شستن قرصها میساخته وصورت راهب
در او نقش میکرد واز این جهة تین الراهب نیز نامند وبسقوریدوس وجالینوس را
اعتقاد آنکه خاکیست بخون نر نر سرشته وبالفعل

جهة احاطهء دريا بجزيرهء مذكور موجود نيست وبجاى آن ساير خاكها را استعمال ميكنند وبهترين او در غايت سرخى مباشد ودر بوى شبيه بشبت وكوبا يجرزى آلوده شده وبر زبان چسبد وپاشيدن او در ساعت قطع خون زخم تازه مكند ودر دويم سرد وخشك وترياق جميع سموم ومقوى دل ومفرح
ورافع مضرت هواى وبائى واسهال دموى وچرك وقرحهء امعا وبتهاى حاره ونزف الدم اعضاى ظاهرى وباطنى وبا شراب وآب كرم وشبت
منقى سموم وطلاى او جهة تسكين التهاب وتحليل صلابات والتيام جراحات تازه وكهنه وقروح خبيثه وزخم سگ ديوانه گزيده وشكستگى اعضا
وضربه وسقطه نافع ومضر ريه ومصلحش عسل ومضر سپرز ومصلح او كتيرا وشربت او يك مثقال است وبدلش نزد حقير گل واغستانست ودر امور
مذكوره قويتر از آنست طين شاموس بواو وبى واو كوكب الارض نيز گويند قسمى از آن سفيد وناصاف وباصفايح وشبيه بحجر المسن
وبا اندك براقى مباشد وقسمى بسيار سفيد ورقيق وسبك وبسيار بر زبان مى چسبد وهر دو قسم در آب زود حل مشود واز بلاد قبرس وصقاليه
آرند در طبع وفعل قريب بكل مختوم ويك مثقال مغسول او با مثل او كلنار قاطع حيض دايم وعرق او با شراب جهة سموم حاره وبا ادويهء مناسبه
جهة نفث الدم وسيلان خون جميع اعضا وحقنهء او با آب با رشك وشرب او با آب با رشك وبا اندكى سركه جهة قرحهء امعا سريع الاثر است
طلاى او با آب وروغن گل جهة او رام حاره ونقرس حار مفيد است سطين المصطكى خاكيست خاكسترى رنگ وباصفايح وثقيل الوزن و
در آب زود حل مشود واز جزيرهء چيوش كه مصطكى حاصل مشود مى آرند ودر دويم كرم وخشك وجالى ومفتح وجاذب خون بظاهر جل
ونيكو كنندهء رخسار است طين دقوقى از ناحيهء وقوقاى بلاد حلب آرند كبود رنگ وبسيار يابس وباملاست وسرد وخشك
ورافع اسهال وطلاى او جهة بردن چرك بدن وموى ورفع او رام حاره بغايت مفيد است طين قيموليا قسمى از آن سفيد وقسمى از
آن مايل به بنفشى وچرب وبا لزوجة ودير شكن ودر آب دير حل مشود واز بلاد اندلس وارمن خيزد وقسم سياه اندلسى زبونست سرد
وخشك وبا قوه محلله ودر افعال ضعيفتر از شاموس است وبدلش طين مصريست طين الكرم خاكيست كه از بلاد سود با آرند سياه و
كريه الرايحخه وميرد ومحلل است چون در ابتداء نمو تاك انگور بر آن بمالند تاك را از آفات نگاه ميدارد وبا اين جهة طين الكرمناميده
اند جالى بدن وجهة حكه بسيار نافع ودر اكتحال بسيار مستعمل است طين الجلود

خاکی است که با آن پوست را رنگ میکنند وسرخ مایل
بزردی مشود باقوة قابضه ومحلله وضماد او جهة اسهال واو رام نافعست طین ارمنی
گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ
تیره جگری وبا نرمی واندك چربی مباشد در دویم سرد ودر آخر او خشك ودر رفع
وباو طاعون وردع او رام وقطع سیلان خون
اعضا واسهال مثل کل مختوم وجهة ضیق النفس وسل بغایت مفید ومضر سپرز
ومصلحش مصطکی وکلاب بدلش طین حجازی وشربتش
تا دو درهمست طین خراسانی کلیست بسیار سفید وخوشبو وخوش طعم وبا اندك
شوری وضرر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست
وبعضی که عادت بخوردن کل داشته باشند بجهة کمی مضرت او میخورند وشرب
او بعد از خوردن چربیها وخیرهای رطوبت دار
که قی آرند مانع قی مگردد وجهة سیلان آب دهن رجوع کلبی وهیضهء مهلکه که
باقی واسهال باشد ومنع نزلات مفید است خصوصا که
مخلوط باشد با اشنه وکلاب وسعد واذخر وکبابه وقاقله وقدر شربتش تا سه
مثقالست ودر رفع هیضه دو وقیه برشته کردهء او را سه بای
با آب سیب ترش باید بنوشند وبه دستور با آب سرد وطبیخ سعد همین اثر دارد طین
اندلسی سیاه وکثیف مباشد ودر ضماد است
استعمال او جایز است طین رومی سرخ نیم رنگ وسفید مایل بکبودی وخوشبوئی
مباشد ویکنوع طین قبرسی سفید اوست ودر افعال
مثل کل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه حوالی قسطنطینه بهم مرسد زرد
ومایل بتیرکی وبر آن صورت بت نقش است سرد
وخشك ودر رفع نزف الدم ونفث الدم واسهال وموی وچرك دار بهتر از اکثر
خاکهاست طین قبرسی سرخ ودرخشندهء خوشبوست
وبر زبان بسیار می چسبد ودر جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است طین صوفی
حمید خاکیست سفید وخوشبو که از بلاد شیروان از بقعهء صوفی حمید
آرند ونگاهداشتن او مانع گزیدن هوام ومار از مجرباتست وبه دستور طلای او بر
موضع گزیده وشراب او همین اثر دارد ودر سایر افعال
مثل گل قبریست طین داغستانی قسمی از وزر وکاهی بسیار کم رنگ وقسمی بسیار
مغسول وسفید ومصنوع بشکل قرصی وقسمتی تار
بکبودیست ومجموع آن خوشبو وزیاد وجالی جلد ورافع چرك إلی خصوصا مغسول
سفید او واز داغستانی حوالی شیروان آرند در جمیع افعال بهتر از گل
مختوم ومفرح قوی ورافع سمیت اخلاط وتب غشی وخفقانست وحقیر مکرر تجربه
نموده طین فارسی گل شیرازیست وگل سر شوی

گویند مایل بزردی وخوشبو وجالی جلد ورافع چرك ودر افعال قریب با گل ارمنیست وبعضی الحر را مخصوص او مدانند طین
الاکل وطین اصفهانی وطین نشابوری طین خراسانی است طین الکاهن وطین الراهب وطین بحری طین محتوم است

طین الصنم طین اصفر است طین احمر وطین مغز اسم مفره است طین خناوطین جیوشی طین لم المصطکی است طین السحر شامل
طین اندلسی وفارسی دانستهاند ومراد از وخاك خالص است وگذشت طین الحکمة از مرکبات واقسام او در دستورات مرقوم است
وبجهة شد وصل ونگاهداشتن ظروف وشیثها از ضرر آتش ترتیب داده اند وضماد او جهة شکستکی اعضا وتقویه استخوان وعصب مؤثر است طیب
العرب اذخر است طیا نوشا در است طیار بلغة اکسیریان زبیق است طیقی بقاف دازیست طینوث حباحبست حرف
الظاء ظبی غزالست ظفره نباتیست مفروش بر زمین وبرگش مدور وشبیه بناخن وظاهرش نر وباطن سرخ تیره وساقها که از میان
برگها میروید قریب بشبری وباریك وگلش سبز وبیخش بقدر انگشتی وسیاه ومنقش به سفیدی ودر بلادتستر بسیار است در چهارم گرم وخشك
وبسیار تند وستم قاتل وضماد او رافع گوشت زیاد وثالیل ونواصیر وآکله است ظفر النسر قاطانیقیست ظفر العقاب بستانی ستجرهء
ابی مالکست ظفر العقاب بری ظفر القط است ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی وبرگش مثل برگ بار تنگ
در ساق او غلافهای سر کج وآمیخته با گلهائیکه شبیه بگل سوسن کبود بریست در دویم سرد وخشك وباقبض وقاطع وخون زخمهای تازه
ونزف الدم اعضای باطنی وسینه واسهال ذرور برگ او جهة التیام جراحات مؤثر است ومضر سفل ومصلحش صمغ وشربتش یك مثقال
وبدلش اقاقیا است ظفیرة العجوز خسك است ظلیم نوع نو لغامه است ظلف سم حیوانات وخواص هر یك با حیوان
آن مذکور است وسوختهء مجموع او مسهل ماء اصفر وضماد او با شراب جهة گزیدن هوام وبا عسل جهة نقرس ومفاصل نافعست ظمح
ثمر حور است ظهون سنور وحشی است وبه فارسی گربهء دشتی نامند ودر حرف سین گذست ظیان یاسمین بریست ویاس سفید
عبارت از وست وبلغة اندلس ومغرب عشة النار نامند وقسم مغربی مشهور بعشبه است و؟؟ مذکور خواهد شد وآن نباتیست شبیه بلبل است
درهم پیچیده وگل او بسیار خوشبو وقسمی بر شاخهای او خار شبیه بخار گلسرخ وگلش از یاسمین بستانی که گل چنلی نامند بسیار کوچکتر وبیخش سیاه وباریك وپر شعبه وقوة بیخ او تا بیست سال باقیست در چهارم گرم وخشك وسایر اجزاء او در سیم گرم وخشك ومحلل وملطف وبوئیدن گل او بجهة
صداع وشقیقه وروغن او جهة علل بارده وربو وسعال مزمن وفالج ولقوه نافع وطبیخ

بیخ وشاخ او که نیم وقیه دریگر طل آب بجوشانند تا
بنصف رسد وبا شکر وامثال او بنوشند جهة ضیق النفس وسرفهء کهنه وفالج
واسترخای مزمن بیعدیلست وظاهرا روش خاصی که بالفعل متداولست
از اینجا استنباط کرده باشند وحمول آن مدرحیض ومسقط جنین وطبیخ برگ وشاخ
او بقدر سه درهم با مثل او بسفایح ومقل ازرق مسله قوی سودا
ولی کربست ومضمضهء طبیخ بیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع ویك مثقال او
کشنده اشت بقی وکرب ومغص ودر قوهء مثل خربق سیاه ومسهل
بلغم وسودا وبا آب خبازی مفتی قوی وقدر شربتش تا نیم درهم است ومصلحش
روغن بادام وطلای او محرق ومقرح جلد وبهترین ادویهء
برص وجهة عرق النسا ومفاصل وفالج وامثال او مفید وروغنی که در او بیخ مذکور
را جوشانیده باشند جهة فالج ومانند او بغایت نافع است
حرف العین عاقرقر حالغة عربی وتفسیر قوریون یونانی ومشتق از عفر وتفریحست وآن
نباتیست در مغرب کثیر الوجود
ودر شکل وشاخ وبرگ وگل شبیه ببابونهء بزرگ وبا زغب وسفید ومفروش برزمین
وبیخش قریب بشری وبسطبری انگشتی وتند ومحرق وگویند
او بیخ طرخون جبلی است وجمعی برانند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح
است وآن در شام بسیار دنبالتش شبیه بشبت وگلش زرد ودندانه
دار مثل گل بابونهء مباشد وعاقر قرحار قوة تا هفت سال باقیست ودر آخر سیم کرم
وخشك ومفتح ومحلل ومقوی باه مبرودین ومسهل
بلغم ومدر بول وحیض وعرق وشیر وجهة درد سینه وسرفه ولکنت زبان ولقوه وفالج
ورعشه وکزاز ومفاصل وامثال آن واستسقا
ودرد دندان شربا وضمادا نافع وطلای او بانوسا در برکام ودهان مانع سوزانیدن آتش
از غرایب اثر اوست وچون بر دندان کرم خورده
بگذارند میریزاند وضماد او با روغنها جهة بیحسی اعضا ولذت جماع ومضمضهء
طبخ او با سرکه جهة سستی لهاة وزبان وحرکة دندان ونفوخ
وجهة گشودن سدهء دماغ وتواتر نزلات مفید ومضر ریه ومصلحش مویزج وکتیرا
وقدر شربتش تا یك درهم است ویدلش دار فلفل است
وروغن او که باعصارهء او ترتیب دهند ویا یکوقیه خشك آن را کوبیده در یگر طل
آب بجوشانند تا آب بسوزد وصاف نمایند محلل
ومدر عرق ودافع بتهای بارده وضماد او جهة جمیع امراض بارده وتقویه باه شربا
وضمادا نافع است وسعوط او جهة صرع ودردسر
وشقیقه مفید عاقول حاج است وگویند نبوتست عاج دندان فیل است ودر آنجا
مذکور است عاقر بلغة شامی اسم بردلیست

عافورا ادار اقیونست عافر شمعا ابوخلسا است عاقد اللبن غالیونست عالوسیس عالیس است ودر قانون در جرف
عین ذکر یافته عبیثران شامل برنجاسف وشجرهء مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم عربی زعفرانست ومرکب او اقسام شد

ودر دستورات اول برقوم است عبروس اسم سریانی بروانیست عبعب وعبب جهت کاکنج است عبقر اسم عربی سوسن
سفید است عتود اسم بزغالهء کمتر از گیسالست عترقبان هدیه است عتم زیتون عبلی است عتق ثباء مثلة اسم عربی
نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه به برگ کبر وسطبر وانبوه در آخر سیم گرم وخشك ومحلل قوی ومحرق وعصارهء خشك کردهء او را چون مکرر
ضماد کنند موی را مثل لوزه میمرد عترب اسم عربی درخت انار است عجم دانهء انگور ومویز وامثال اوست عجل گوساله ودر لحم مذکور
خواهد شد عجما اسم عربی سطر ونیونست عجب گیاه انا غلس است وگویند جت النبل است عجه اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند
ودرخبیص البیض مذکور شد عدس به فارسی مرجومك نامند بری او کوچك مایل بتدویر وتلخ است وبستانی پهن ومدور وقوتش تا سه سال
باقیست ودر حرارة مایل باعتدال ودر دویم خشك وبعضی در دویم سرد وخشك دانستهاند وجالی جلد وجرم او قابض وآب طبیخ او
مسهل فرمزورهء او با روغن بادام بعد از رفع بنها مانع نکس ومطبوخ مهرای او با سرکه مقوی معده وبی نفخ است وبغیر سرکه پخته ذات
طبیخ او جهة سرفه ودرد سینه ومضمضهء او جهة قلاع وخناق وفرو بردن سی عدد مقشر او مصلح فساد معده ضماد او با عسل جهة قروح
غایره وبا سفیدهء تخم مرغ جهة نمله وجمره وشقاق وبا برگ کرنب جهة ورم پستان وانجماد شیر ومطبوخ او در سرکه جهة خازیر واو رام صلبه
وبا روغن گل جهة ورم مقعد وورم حارهء چشم وبا تخم خربزه منقی بشره رافع زردی رخسار وبا اکلیل الملك جهة وآب نزلات وسوختهء
او جهة سفید کردن دندان واسترخای پلك چشم مفید واکثار خوردن او مظلم بصر ومولد سرطان وجذام ومالیخولیا ومحرق خون وبا
شرینیها مولد استسقا وقولنج ومضر بواسیر ومورث عسر بول واحتباس حیض ومصلحش روغن کنجد وپختین او با برگ چغندر واستعمال گوشت
فربه وسرکه است عدس المر تخم نوعی از سوسن بریست ومذکور شد وگویند اسم علقمست عدس الماء نوعی از طحلب است که
خرء الضفادع گویند عدرنا کندش است عدس جبلی بنقه است عذبه بذال معجمه ثمرة الاثل است ودر اثل گذشت
عروق الصغر به فارسی زرد چوبه گویند وآن بیخ نباتیست برگش شبیه به برگ گشنیز ومایل بکبودی وساقش بقدر زرعی وباریك
وپر شعبه وپر برگ وگل او ما بین سفیدی وزردی وآب برگش مایل بسرخی وثمرش

مثل خشخاش وقسم صغيرا ومامیران است در
سیم کرم وخشك وجالی ومفتح سدهء جگر وجهة یرقان واستسقا نافعست وضماد او جهة جرب وبا شراب جهة نمله وذرور او جهة خشك
شدن خون زخمها وخوائیدن وسنون او جهة درد دندان واکتحال او جهة تقویة باصره وبیاض رقیق ودر مرهمها جهة تحلیل او رام وقروح
نافع وبغایت مضر دل ومصلحش لیمو وترنجچ وشربتش تا دو درهمست وبدلش ما میرانست وگویند قوة الصبغ است عرن اسم عربی زوایدلست
که در حوالی سم وزانوی اسب وشتر مباشد ودر مزاج وافعال مانند سم است ودر ظلف مذکور شد وساینده‌ء او بقدر نیم درهم با سرکه جهة
صرع رطوبی وبا آب سرد جهة جمیع سموم وبخور او جهة اختناق رحم مفید
وگویند چون صاحب تب ربع او را بقصد رفع تب از حیوان
جدا کند رفع تب او مشود ومجرب دانسته‌اند وبلغة شام نوع سفید هیو قاریقون را عزن مینامند عرعر سر وکوهی است واو از سرو
کوتاه تر وکوچکتر وثمرش بقدر فندقی وبا اندك شیرینی وغیر ثمر ابهلست ودر سیم گرم وخشك ومقاوم سموم بارده وباقوة قابضه ومسخن
ومدر بول وحیض ومفتح سدد وجهة درد سینه وسرفه ومغص وگزیدن هوام وضعف معده وبواسیر ودر ورمنی و؟؟ وشکافته شدن عضل
ودرد رحم وجلوس در طبیخ او جهة اختناق رحم وضماد او جهة عرق وتقویة بدن نافع ومورث خشونت سینه ومصلحش کثیرا وقدر شربتش یك مثقال
وگویند نگاهداشتن هشت عدد ثمر او در سر باعث قبول وعظمت در نظرها است
عرق انچه از حبوبات وگلها وادویه‌ء با بسه ومایعه فقطیر کند
مسمی باین اسم است وسریع النفوذ ولطیفتر از اصل آنچیز وعرق نانخواه ودار چینی بهتر اکثر عرقهاست وعرق شکر وعرق شراب وخرما وامثال
آن قویتر از اصل او وسریع الاثر واکثار او محرق خون ومورث امراض حاره ومهلك است وعرق که مختر ع حقیر در دستورات مذکور است
در منافع قایم مقام شرابست ودر بعضی آثار از آن قویتر وبی اسکار ودر غایت تفریح است عرق بید ماء الخلافست عرق گوشت
ماء اللحم است عرطنیسا اسم سریانی آذر بواست عروق الصباغین قوة الصبغ است وگویند اسم عروق الصفر است عروق
الزعفران عروق الصفر است عروق الخمر قوة الصبغ است عرق بکسر اول ریشه‌ء نباتاتست عروق البیض مستعجله است عرق
الشجر اسم جنس صموغ است وگویند مخصوص علك البطم است وجمعی مخصوص فلفونیا دانسته‌اند عرق الجبال قفر است عرق

الحجر باصطلاح اكسيريان مقطر موى سر انسانست عرق العروس طلق است عرق النور بلغة شام ذنب الخروفست عرق
للفاكو ذج بلغة بغداد صنف اول ابوخلسا است عرق الكافور وعرق الطيب زرنباد است عرار اقحوانست عرق

الاصف بيخ كبر است عرق الانجبار بيخ انجبار است عروس بلغة اكسيريان كبريت است عرق السوس وعروق دارمرم
اصل السوس است عرف فسب است عرفج برى بكمونست عرعر برى قسم كوچك شرمين است عرصم اسم يمتى بادنجان برتيست
عرمضان اسم عربى چند قوقا وبخور الاكراد است عرايس النيل بلغة مصر بشين است عرم سماريس است عرصف كما فيطوس
است عرمض اسم درخت سدر بريست وطحلب وحب الغار را نيز بابن اسم خوانده اند عرق بهار اسم فارسى عرق شكوفهء نارنج است
عرطب خسك است عروسك اسم فارسى طنيوث است عروسك پس پرده اسم فارسى حب كاكنج است عزير الكسير
وعريز الصغير فتطوريون كبير وصغير است عسل اسم فارسى انگبين گويند وبهترين او صاف مايل بسرخى وقوام داراست كه با اندك حدت
وخوش طعم وپى موم باشد وبعد از آن سفيد وزبونترين او سبز وسياه وخشك وتلخ وكهنه است كه زياده بر دوسال مانده باشد ودر غانت
حدة مبباشد وموروث جنون ومحرق اخلاط ومهلكند وعسل خام مسهل اخلاط لزجه ومحرك سرفه ونفاخ وموافق معده ودرد آن وورم امعأ
وصالح الغذا ودر جلا وحدت قويتر از آتش ديده ومهيج قى است وعسل كفت گرفته را نعوظ وانضاج وغذائيه بيشتر است وبى نفخ ومدر بول
ومسكن سرفه است ومجموع آن در آخر دويم گرم ودر اوايل آن خشك وجالى ومقطع بلغم ورطوبات ومقوى جوهر حرارت غريزى وجاذب رطوبات
از عمق ومفتح دهنهاى رگها وترياق سموم بارده وحافظ قوهء ادويه ورساننده‌ء او با عصا وجهة فضول دماغى وسينه وقصبهء ريه ومعده وجگر
وسپرز واستسقا ويرقان وحصاة وعسر بول وفلج ولقوه وامثال آن وانواع رياح وتقويه اشتها وباه وممزوج او با آب مرطب اعضا و
مدر بول ومنقى باه مجرب وبا آب ريزه جهة دفع ضرر وفطرو گزيدن سك ديوانه واكتحال او با آب پياز جهة بياض ودمعه وحكه وجرب ونزول
آب وبا انزروت ونمك سنگ جهة رياح ورطوبت گوش وثيقهء چرك او نافع وبا عذبه جهة ثقيهء زخمها وبردن گوشت زياد والتيام او مجرب
وبا نوشا در جهة برص وبهق وطلاى وحافظ جثهء ميت از فساد ومانع تعضن گوشت وبيه ومرارات وحافظ قوه ساير اشيا ويا سركه ونمك جهة
تحليل او رام ورفع گلف وحمول او جهة علل رحم زنان نفسا وضمادش جهة رفع قمل ورشك وقوى كردن قضيب كه بعد از حمام مكرر تضميد
نمايند وبا آرد گندم جهة گشودن دمل ونضج او رام وبا زر اوند طويل وگرسنه جهة

التیام وجراحات عمیقه مجرب وبخلاف سایر شیرینیها جهة قروح
لثه دلهاة وتقویه دندان مفید است ومطبوخ او با شبت جهة رقع آثار ضربه وقوبا
وغرغرهء او جهة پاك كردن چرك جراحات حلق ولوزتین
وحقنهء او با آب با رشك تا سه روز جهة قرحهء امعا بیعدیل ومضر محرورین وسریع
الاستحاله بصفر او مصدع ومفسد دماغ حار ومصلحش سركه
وگشنیز وربوب ترش وآب میوهای ترش وقدر شربتش تا پانزهد مثقال وبدلش دو
شاب انگوریست واز خواص مجربه عسل است كه چون
زنان حامله با آب شربت نموده باشند ناشتا بنوشند باعث مغص كردد ودر غیر حامل
این اثر مفقود است عسل داود او مالی است
ومذكور شد عسل طرزد شیرهء نباتست عسلج اسم مصری بیخ عرطنیثاست وصنف
اخیر بخور مریم را نیز دانستهاند عسالج شاخهای تازه
روئیده اشجار است كه هنوز مستحكم نشده باشد عسل لبنی میعهء سایله است
عصب القصب آب نیشكر است عسل
البلادر رطوبت سیاهیست كه در جوف بلادر است عسل خشك؟؟ است ومذكور
شد غشبه مخفف عشبة النار لغة اندلسی
وآن یاسمین بزیست ودر ظیان گذشت ومغربی او قویتر ویا سمین بری سایر ولادیات
ضعیف الاثراند وبتجربه رسیده وطریق خوردن
عشبه در دستورات مذكور است وجمعی كه او را درهمهء مواد نایب مناسب چوب
چینی دانستهاند اصلی ندارد بلكه جهة صاحبان مفاصل ندهند
وصاحب مزاج بسیار سرد قویتر از چوب چینی ودر سایر امراض واشربه ضرر او
زیاده از نفع است وسفوف او هر روز بقدر یك مثقال؟؟
تا یك هفته وزیاده بر آن جهة مفاصل مزمنه مجرب ودر بعضی ازمنه حقیر او را قویتر
از طبیخ او یافته است وضماد او با گلاب جهة تسكین درد
وتحلیل او رام بغایت نافع عشبة السباع كرآث بفتح كاف است عشر در مسكر العشر
گذشت عشرق بلغة حجاز سبا وعریض
الورق است وبعضی گویند مرو است وابن تلمیذ گوید گیاهیست برگش شبیه به
برگ غار وسرخ وخوشبو وعروسان استعمال میكنند ودنیوی
غیر او دانسته است عشقه نباتیست مثل لبلاب وبسیار كم برگ وشاخهای او بغایت
از لبلاب قویتر ودرازتر وبهر درحتی كه پیچد خشك كند
عشق مشق از اوست وتخمش شبیه بحلبه واز آن كوچكتر ودر تنكابن لو نامند
وبعضی اطبای انزمان آن را كشوت دانستهاند عصی الراعی
كبیر وصغیر مباشد وكبیر نر وصغیر ماده است وبه فارسی كبیر را سرخ مرز نامند
وتخم وساقش سرخ ومایل به بنفشی ودر باغها بسیار است و

صغیر او را در تنکابین خاك تره گویند برگ وساقش سبز وکوچکتر از کبیر وتخمش سفید وگویا خاکستر برهمه برگهای او شیده اند وتخم هر دو

قسم او در زیر برگها وانبوه ودر افعال کبیرا او از صغیر قویتر ودر سیم سرد ودر اول خشك ورادع ومدر بول ومبرد ومسکن حرارة باطنی وظاهرعی
وقاطع نفث الدم وآب او قاطع حیض وجهة قرحهء امعا ونفث الدم سینه واسهال مرای وقی صفرا وی بتهای دوری وضماد او جهة باد
سرخ واو رام حاره ومنع انصباب مواد وجراحات تازه ونافع وحمول او قاطع حیض ومضر ریه ومصلحش انچه وقدرشربت
زآب او تا هفت مثقال است عصفور به فارسی گنجشك وبترکی سرچه نامند بری واهلی مباشد دردویم گرم وخشك وبری از
اهلی یا بس تر ومحرك باه ومسخن بدن وموافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند وگوشت آب او ملین طبع وجرم او قابض وجهة استسقا ودون
وامثال آن وضعف جگر ویرقان وجهة ضعف باه خصوصا تخم ومغز سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید وتخم او در تسمین بدن بیعدیل
ومغز سر او بازردهء تخم مرغ مهیج باه وحمول او با شیر است وباعث سرعت حمل زنان عاقر وخون وزابل او جالی بیاض عین وزبل او جهة گلف
وثالیل مفید ومضر محرورین ومصلحش آب انار وامثال آن واستخوان سائیدهء او مقوی معده وجهة اسهال نافع ونسائیدهء او بغایت
مضر احشاست وچون موی مقعد گنجشك را پاك کرده در ثقبهء گوش بدارند ودر حال درد آن را ساکن کند ومجربست وچون مجموع او را
موی پاك نمودهء سوای سرو زنده در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش مکس عسل گشته نشود آنگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور
جهة استرخای قضیب ونعوظ مجربست عصیر الرطب سیلانست عصارهء سوس رب سوس است عصارهء آب فشردهء
نباتاتست اعم از آنکه خشك کنند یا نکنند وهر یك در ضمن اصل آن مذکور است عصلیب وعصاب شیطرج است عصفر
احریض است عصفر بزی باد آورد است عصیفره تمیمی گوید بلغة مصر اشتر غاز است عصبه ریحان سلیمان است وگویند قسوس
است عصب نوارس است عصارهء خشخاش اسود افیونست عصارة القرط اقاقیاست عصارهء ما میثا شیاف
؟؟ عصفور الشوك نغز است عصفور السیاح صفرا غونست عصفره خبری زرد است عصفور الحنبه
حظافست عصی هرمس جلوبست عصمون خنثی است وگویند اسقیل است عضاة بضا ومعجمه اسم جنس اشجار کوچك
خار دار است عضایات اسم جانوران گزنده است عضا به ضیت است عضرس خطمی

بریست عطشان دینسافوس است به
عطب قطن است عطفل بهرامج است عطاره اسم نبطی سنبل رومیست عطموس اسم عربی حمار وحشی است عطر منم
حب المنسم است عطارد بلغة اکسیریان روح توتیاست وبعضی زبیق را باین اسم میخوانند عظم به فارسی استخوان وبترکی
سموك نامند واکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام
است در دویم سرد ودر اول سیم خشك وسوختهء او در آخر سیم خشك وشرب او جهة صرع مجربست خصوصا پوسیدهء او جهة
عرق النسا ومفاصل واسهال وقطع نزف الدم نافع وجهة تب ربع بشرطیکه شارب او نداند مجرب دانستهاند ودزد را او جهت
ناصور وآکله مجرب است خصوصا با اندك صبر زرد وآشامیدن سوختهء کهنهء او با سکنجبین جهة ورم سپرز با عسل بغایت مقوی باه
وذر ور را وجهة قروح اعضای عصبانی وبا سرکه جهة سوختکی آتش وبا ماء الشعیر جهة آثار آبله وغیر آن نافع وقدر شربتش تا دو مثقال است و
گذاشتن دندان آسیای انسان با استخوان مال راست هدهد در زیر سر نایم موجب عدم بیداری اوست مادامی که بر ندارند وبا
خود داشتن او وور زیر سر گذاشتن مانع احتلام است ودفن کردن کاسهء سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان مشود وچون در
دندان نیش سگ وگربه را در میان جماعتی مپندارند وایشان ندانند باعث خصومت آنکرده مشود وچون استخوان سگ را
بجای استخوان آدمی که شکسته باشد وبرطشده بگذارند التیام می یابد وضماد استخوان سنگ پشت باصبر موی را مثل نوره سرد
ودر رفع زخمها بیعدیلست عظم السبق عرن است عظایه اسم عربی سالامندر است عظلم گیاه نبل است وفطلب را نیز نامند
عظا نوعی از صدفست عفصیح نوعی از بلوط است ومذکور شد عفسار اسم عربی قطلب است عفص به فارسی مازو نامند
ودرخت او مثل درخت بلوط است ودر بعضی بلاد یك سال بلوط بار میدهد ویك سال مازو بهترین او سبز وبیسوراخ وقوتش تا سه سال
باقیست در دویم سرد ودر سیم خشك وقابض وحابس حیض واسهال وعرق وطبیخ او جهة سیلان رطوبات رحم وسفوف او با زردهء تخم
مرغ جهة قرحهء امعاء واسهال کهنه وضماد پختهء او جهة جمیع او رام مقعد وخروج آن ورفع بدبوئی عرق وبا سرکه جهة قوبا وباد

سرخ وسیلان حیض وبرآمدن ناف اطفال نافع وسوختهء آن قاطع سیلان خون از همهء اعضا ومجفف قروح ومانع نمله وآکله
وسنون ومضمضهء طبیخ او جهة قلاع وتقویة لثه ودندان وکرم آن واکتحال او جهة دمعه وسلاق وجرب وآب او جهة سیاه کردن

موی واستحکام رنگ مداو مؤثر ونفوخ او قاطع رعاف است ومضر سینه وحلق ومصحلش کثیر او شربتش یك مثقال وبدلش پوست
نار است عقیق بهترین او سرخ وزرد ومفید است در دویم سرد وخشك است وسوختهء او لطیفتر ومقوی دل ومفتح شده
وجگر وسپرز ریزانندهء حصاة ورافع خفقان وآشامیدن وذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا وسوخته او مقوی لثه ورافع سستی
او ودندان متحرك ومقوی باصره وانگشتری او باعث هیبت در نظر خصم واستجابت وعوتست ومضر کرده ومصلحش صمغ وشربتش تا نیم
درهم عقرب باصطلاح اکسیریان کوکرد است وبه عربی اسم کژدم وآن سیاله وجراره والوان مباشد وآنچه در حین حرکت دنباله
زایلند دار وشیاله نامند وآنچه دنباله را کشد جراره واز شیاله کوچکتر مباشد وزبونترین اقسام او سیاه پردار است وبهترین او در
؟؟ شیاله وبتجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندك آب پاشیده بر روی هم بگذارند خصوصا درتابستان
عقرب بسیار از ومتکون مشود ودر آخر سیم سرد وخشك وشکافته انرا بر موضع کزیدهء عقرب به بندند جذب سمیت مکند وآشامیدن
برشته کردهء او جهة قرحهء سینه ورفع سم عقرب گزیده مفید وسوخته او با ادویهء مناسب جهة رفع سنگ کرده ومثانه وعسر بول
بیعدیل است واکتحال او را با فلفل وادویهء حاره جهة بیاض وناخنه چشم حیوان وانسان مجرب دانستهاند وبا سرگین موش بقدر ضعیف
وتقویة بصر وطلای او جهة ساقط کردن دانهء بواسیر ورفع برص وبهق ونمش وگلف وقروح خبیثه قوی الاثر است وروغن او که زندهء
او را بعد از بیست وشش ماه در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهلروز آفتاب گذارند جهة عرق النسا وذبح
وبواسیر مجرب است وطلای برشته کردهء او بر روغن زیتون که بحد سوختن نرسد جهة رویانیدن موی داء الثعلب بیعدیل وبستن
یك عدد عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط میکردد وگزیدن عقرب بر غیر عصب رافع فالج واز مجربات
شمرده اند آشامیدن او مضر ریه ومصلحش گل ارمنی وتخم کرفس وشربتش تا نیم درهمست عقرب بحری ماهی صدفی خاردار است
وسرش بزرگ وخاری سفید بر آن رسته ونیش آن حیوانست وگزیدن او باعث سوزش عظیم میکردد واکتحال سوختهء او جهة نزول آب
وغشاوه وبیاض وقرحه چشم وطلای او جهة داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح

اکسیریان نوشادر است ودر لغة اسم؟؟
سبعی معروفست وبه فارسی الوه وبترکی قراقوش نامند در دویم گرم وخشك وخون او محلل او رام وزهرهء او جهة نزول آب وبیاض
وتقویة بصر وزابل او جالی گلف وجوشش رخسار ومحلل خنازیر سات عقعق از طیور معروفه واز کلاغ ابلق کوچکتر ومطبوع تر وبترکی
صفعقان ودر اصفهان غلا جاره نامند گرم وخشك وتررى الکیفیة ودر خواص قریب بفراب ابقع است واکتحال زهرهء او مورث
محبوبی در نظر خلایق است عقار کوهان عاقر قرحاست وگویند فاواینا‌ست عقار خمر است عقار اعرطنیثا اسم سریانی
آذر بو است عقار اغیرون اسم سریانی اشراس است عقار سوسالی اسم سریانی ایرسا است عقاقیر اسم جنس ادویه
است وعقار اسم مطلق دو اعقبان اسم ذهب خالص است عفیلا اسم عربی غوره است عفربان بلغة اندلس اسقولو
فتدریونست عقیدة الغنب میفتج است عقده بلغة مصر چوب زرشگ است عکوب نوعی از حرشف بریست برگش با سفیدی
وتخمش سبز ومستطیل وچون برشته کنند لذیذ مشود وبا قهوه مغشوش مکند وبغایت مبهتی است وسایر خواص در حرشف مذکور ایست
عکیه لعیة بربریست عکه عقعق است عکرش اسم صنف اخیر شیل است وبعضی گویند اسن است عکر ثفل ودرد چیزهاست
ونزد اطبا مخصوص ثقل روغنهاست واو در اکثر امور قویتر از روغن صاف او وغلیظ تر وکثیف تر از آنست عکبر نزد جمعی موم
کم عسل است که در آشیانهء زنبور عسل یافت مشود ونزد بعضی وسخ الکوایر است که به فارسی بر موم گویند وآن موم سیاهی است
که رخنهای آشیانه به آن مسدود می کنند در آخر دویم گرم وخشك ولطیف
وجاذب قوی پیکان وخار از بدن وبخور او جهة سرفه کهنه
وضمادش جهة اقسام قوبا نافع ودر استحکام استخوان شکسته وضربه وسقطه وروفع خوف نایب مناب مومیائی است ولهذا مومیائی
تجلی نامند وقدر شربتش یك مثقال است که باده مثقال نبات که با آب شربت نموده باشند علیق نباتیست خاردار ودر برگ
وشکل شبیه بگلسرخ وثمرش در شکل وطعم مثل توت سیاه ودر دیلم تموش وبترکی بکورتیکان نامند مرکب القوی وسردی وخشکی در او
غالب بخد درجهء دویم وجمیع منافع او را مجرب یافته اند همهء اجزای او رادع وحابس نفث الدم وسیلان رحم ومجفف ومبرد ومقوی

حشا وعصارهء مسحوق برگ وساق تازهء او با اندك صمغ جهة جميع امراض حاره وباردهء چشم خصوصا قرحه ودمعه ودورم ناخنه
نافع وگشايندهء دمل والتيام دهندهء زخمها وحابس اسهال وفضلات وخونست وجهة بواسير وسحج مفيد وخائيدن برگ او جهة

قروح لثه وقلاع وبدبوئی دهان وآشامیدن او با گلاب در حین حیض مانع حمل زیاده شدن آکله ونمله ورافع زخمهای سرد وبرآمدگی
حدقه وبواسیر ومقوی معده ومانع انصباب مواد به آن وثمر او قابض تر از سایر اجزا ومقوی امعا وبیخ او ریزا تندهء سنگ کرده وطبیخ
برگ وثمرش سیاه کنندهء موی ومضر کرده ومصلحش شکر وقدر شربتش از عصاره وشکوفهء او سه درهم است وقسم کوهی او
بسیار کم خار ساقهای او سفید وثمرش مایل بتدویر ودرافعال مانند غیر جبلی وشکوفه ء او محلل است علیق الکلب نباتیست بسیار بزرگتر
زعلیق وشبیه بدرخت مورد وبرگش عریضتر از برگ مورد وشاخهای او با خارهای صلب وگلش سفید وثمرش مثل زیتون وسبز و
بعد از رسیدن سرخ مشود ودر جوف آن چیزی مانند پشم وخوردن جوف او مهلك ودر التیام جراحات مجرب دانستهاند ومستعمل از؟؟
ثمر اوست که جوف او را پاك کرده باشند وطبیخ آن یا شراب بغایت قابض طبع وحابس بولست وکل او سرد وخشك وقابض و
مجفف وجهة اسهال دموی وصفراوی وضعف معده وذرب ونفس الدم سینه نافع است علق به فارسی زلو ودیوچه وبترکی سلوك
نامند کرم سیاهیست بقدر انگشتی واز آن بزرگتر وبا خطوط سبز ودر آبها وزمینهای متعفن بهم مرسد ودر امزجه اعضای ضعیفه وصغیره
که قابل محجمه نباشد مثل پلك چشم وبن دندان بدل حجامنست در دویم سرد وخشك وسوخته او جالی آثار ومفتت حصاة وقطور او با
روغن بنفشه جهة حرقة البول وحرقة مثانه مجرب یافتهاند ومسحوق او با صبر مجفف بواسیر ولعوق او با عسل محلل خناق وطلای
پخته او در روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب بغایت مؤثر وضماد سوختهء او با سرکه یا آب بیخ جهة منع رویانیدن موی که کنده باشند
مجرب است علیق القدس علیق الکلب است علك اسم چیزیست که قابل مضغ باد واز هم نریزد مثل سقز ومصطکی
وامثال آن علك الانباط علك البطم است واسحق بن عمران گوید که صمغ درخت پسته است ودر منافع مثل سنفر علك
البطم به فارسی سقز وباصفهانی فتدرون نامند وآن صمغ درخت بطم است در آخر دویم گرم وخشك ومحلل وملطف ومدر بول ومقوی
هاضمه وبا لثاق حکمای یونان وروم در جمیع افعال بهتر از مصطکی وشرب او یا عسل جهة زخمهای باطنی وباسندروس وزردهء تخم نیم
برشت جهة شکستگی اعضا بهتر از مومیائی ورافع اعیاست وچون یکوقیه او را با دو

وقیه بیه کردهء بز در قدر مضاعف بگذارند ومجموع
ورا درد وسه شب وقت خواب بنوشند جهة خفقان وسرفهء رطوبی بیعدیل وچون ضماد کنند جهة کجی ناخن ودرد اعضا وشقاق مزمن خصوصا
یا قدری شنجرف مجربست وتضمید علك البطم جهة ثقیهء زخمها وگوشت آوردن وجذب خار وپیکان ورطوبات غایره از بدن وبا روغن
زیتون جهة تحلیل او رام وشکاف عضل وقوی کردن عصب نافع وخوائیدن او جهة جذب بلغم دماغی وتحلیل رطوبات معده وثیقهء حلق از
اخلاط لزجه مفید ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وگویند مضر عصب است ومصحلش عسل وقدر شربتش یك مثقال علقه طفسیقونست و
گویند اسم صبر است علف هندی اسم فارسی اسقورونست علوا وعلقی صبر ونبات اوست علس سلت است علوفن
بیونانی میفنج است علك یا بس فلفونیاست علك رومی مصطکی است علف رطبهء خشك است علقم اسم
جنس نباتات تلخست وگویند مراد از او فتاء الحمار است وبعضی گویند حنظل است علم بلغة اکسیریان زرنیخ است علوقس
خبازیست علسی نبات صبر است علت خندریلی است علجار فزاح است عمره
کرفس است عملج نوعی از خربزه است که با
تخم او خورند عمار بنك اسم است عنبر رطوبتست که مانند مومیائی وقفر منجمد مشود واز جزیرهای دریای عمان وبحر مغرب
وچین در وقت جدر ومد دریا داخل بحر میکردد وصاف او بر روی آب از تحریك موج مجتمع ومایل بتدویر مشود واو را شتمامه
نامند وانچه مخلوط بخاك وریك است بجهة ثقل در قعراب می نشیند وصفایحی وسیاه مباشد وعنبر تخته نامند وبهترین او اشهب
مایل بسفیدیست باذهیته وخوشبوی باشد وبعد از آن مایل با زرقی وزردی وبعد از آن مایل بسبزی وزبونترین او سیاه؟؟
که ماهی او را فرو برده وبجهة اضرار رد کرد باشد با آنکه از جهة افراط ضرر ماهیرا کشته باشد واز شکم او بیرون آورده باشند
ومصنوع او را که از لادن وکج وموم وعنبر سیاه باو زان مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشولست وخالص او
در خائیدن منقطع نمیگردد وعنبر در دویم گرم ودر اول خشك وحافظ ارواح وقوتها وبغایت مفرح ومحرك اشتها وباه ومفتح سدد
واعاده کنندهء قوتها که از شرب دو او از جماع کم شده باشد وپادزهر سموم ومقوی فعل معاجین وتراکیب وبالطبع رافع امراض

باردهء دماغی وبالخاصیة رافع امراض حارهء آن وجهة جئون ونزلات وشقیقه وامراض سینه وگوش وبینی وسرفه وربو وخفقان
وغشی وقرحهء شش وضعف دل ومعده وجگر واستسقا ویرقان ودرد معده وسپرز وکرده ورياح وفالج ولقوه ورعشه ومفاصل و

عرق النسا وتقويه حواس والفاش حرارت غريزى نافع ومداومت او با ماء العسل جهة اعادهء باه مايوسين وطلاى او با غاليه وروغنهاى حاره جهة
تقوية اعضاى تناسل وتحريك باه وبر احليل باعث شدت لذت جماع طرفين بحد افراط وشرب يكدانگ او هر روز تا سه روز جهة
درد معده وفم معده جديد وقديم مجرب وبخور او مصلح هواى وبائى وگريزانندهء هوام وبوئيدن او در جميع امور مذكوره قوى الارض
وباعث غليان خون ورقت ان وتولد شرى در محرورين ومصلحش كافور وميوهاى سرد وتر وسعوط او با روغنهاى حاره رافع امرض
باردهء دماغ قوى الاثر وباعث غليان خون ورقت آن وتولد شرى در محرورين ومصلحش كافور وميوهاى سرد وسقوط او باز روغنهاى
حاره رافع امراض باردهء دماغ وسدهء آن وگويند مضر امعاست ومصلح او صمغ عربى ونزد بعضى مضعف روح كبدى است و
قدر شربتش يكدانگ ويك مثقال او كه با دو چندان بنفشه ونيم مثقال صمغ عربى بسه دفعه در يكروز خورده شود تفريح او بحد مسمى مرسد
وبدلش بوزن او مشك وزعفران است عنب به فارسى انگور وبتركى ازوم نامند بهترين او شيرين ونازك پوست بزرگ
دانه كم نخم است در آخر اول كرم وتر ودر غذائية بهترين ميوها وبغايت مسمن بدن ومعدل امزجهء غليظ وصاف كنندهء خون ومولد خون
صالح وجهة افزونى بيه كرده ورفع سودا واحتراق خلط نافع ومصلح حال سينه وشش ومضر معده رطبه وريحى ومصلحش ريزه ورازيانه
ومضر سدهء جگر وسپرز وقولنج ريحى ومصلحش تخم كوفس وملين طبع ومورث تشنگى ومصلح او سكنجبين وغذاهاى ترش است وآب سرد وبعد از انگور
بغايت مفسد آن ومورث استسقا وتبهاى عفن است وبايد بعد از چيدن او بدو روز تناول نمايند وما بين دو طعام خورده شود ودانهء
او در دويم سرد وخشك ومولد رياح ومضر معده وامعا وسوختهء او جهة جراحات وجلاى باصره ورطوبت چشم نافع وپوست او
مولد رياح وبسيار بطيئ الانحدار است وانگور نارس وعفص مايل بسردى وكثيف است وروغن انگور كه مكرر آب وثقل آن را با روغن
زيتون جوشانيده صاف كرده باشند ويا در آفتاب پرورده باشند بغايت محلل اعيا ومسخن وملين جلد است عنب الثعلب
به فارسى سگ انگور وبتركى قوش از ومى نامند ودر اصفهان تاجريزى گويند وانواع مباشد هر يك از برى وبستانى وهر يك
از آن انواع نر وماده مباشد وقسم نرا وكاكنج است ونر بستانى مسمى بكاكنج

بستانی وقسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است وقسم
مادهء بریرا عنب الثعلب مجنن نامند وقسم مادهء بستانی که بلغة مغربی قتا نامند عنب الثعلب معروفست واز مطلق او مراد همین نوع است
نبات او ما بین گیاه وشجر وپر شاخ وبرگش مایل بسیاهی وعریضتر از برگ ریحان ودانهء او زرد مایل بسرخی واز نخود کوچکتر وبا اندك
شیرینی ولزوجه وتخم او سفید بقدر خشخاش وقسم سیاه او غیر مستعمل است در دویم سرد ومایل بخشکی ونزد بعضی در اول سردوتر ومتسعمل دانه
اوست رادع ومبرد وملظف وباقوة قابضه ومسکن تشنگی ورافع او رام حاره وچهار وقیه آب او با شکر محلل او رام باطنی وامراض
احشا ومسهل اخلاط مراری ورافع مغص وزحیر وورم مقعد واستسقای حار وحقنهء او جهة جنون وشری وثیقه امعا وضماد او جهة ورم
معده والتهاب او وسایر اعضا واو رام حاره وباد سرخ وسوختگی آتش وزخم آبله وقروح ساعیه وسرطان متقرح ودرد سر وعصارهء او
جهة تقویه باصره وفرزجهء او جهة رفع سیلان حیض ورطوبات وطلای او با نمك جهة جرب وحکه وبا نان وجهة غرب وبا روغن گلسرخ وسفید است
جهة او رام حاره وغرغرهء او جهة ورم حلق ودرد دندان بغایت مؤثر وبخور ونطول او جهة نزلات وقطرو او جهة امراض کوش
وبینی نافع وگویند مضر مثانه است ومصلحش فتد وبدلش کاکنج ونزد بعضی بطباط وقدر شربتش تا پنج مثقال ودر مطبوخات تا ده مثقال
واز آب او تا بیست مثقال وآب غیر مطبوخ او بغایت مقیی است غلب الثعلب مجنن نبات او را برگ مثل کنکر وبنچاروده
دوازده شاخ از یك ریشه میروید وبقدر زرعی ودر اطراف شاخها غلافی شبیه بزیتون وبزرکتر از آن وعریض وبا زغب مثل بار
درخت چنار وبعد از شکفتن غلاف شکوفه او سیاه وثمرش شبیه بخوشه ودر آن دوازده دانه مدور سیاه وسست وشبیه بدانه دبق و
بیخش سفید وسطبر ومیان تهی وبقدر زرعی ومنبتش کوها ودر چهارم سرد وخشك ویك مثقال او بغایت مسکر وزباده از آن تا چهار مثقال
کشنده است ودر ضمادات مواد حاره استعمال آن را جایز دانستهاند عنب الد بترکی مردار عاجی گویند ودرخت
کوهیست نر وماده مباشد نر بقدر قامتی وشاخهای او بسیار مایل بزمین وبا جتری وبیخار وبرگش مثل برگ انار ومایل میهنی ونرم وثمرش
بقدر کنار وخوشه دارد مثل کاکنج سرخ ودر جوف آن چهار پنجعدد دانه کوچك وطعم او با شیرینی فلتیلی وتلخی بالزوجه وقبض وکلش زرد

مایل بسبزی واز جنس زعرو است در آخر اول سرد وخشك ورافع نفث الدم وبیخش مایل بسرخ وبسیار مجفف وجاذب ومحلل
او رام است وبیطاران پوست او را در ورم دواب میگذارند تا چرك آورده به شود ومادهء او برگ درشت تر وشبیه به برگ شمشاد

واز آن کوچکتر وغیر چتری وبیخ او عود بریست وسایر اجزای او با سمیت است ودر بلاد کرمان وشیراز کثیر الوجود است وبر کك نامند
وبرگ او مسکر است بخلاف بیخ او عنب الحیه شامل ثمر فاشر او ثمر کبر است عنکبوت به فارسی کارتنه وبترکی ارومچك نامند
واقسام مباشد ومراد از مطلق عنکبوتی است که در خانها مباشد وسایر اقسام او را نامهای مخصوص است مثل شب ورتیلا وغیران
ومزاج همه سرد وضماد ومسحوق عنکبوت مانع وروم جراحات ومطبوخ او در روغن زیتون محلل او رام وبا روغن گلسرخ رافع درد گوش
حار وتعلیق یکعد او بر باز وبخور او رافع تب ربع ودام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات ورعاف ومانع ورم جراحات غیر عمق
است وچون بسرکه تر کرده در ابتدای دمل ضماد کنند رفع آن مکند ومجربست وسوخته او جهة جلای باصره وتقویة چشم ومنع قبول
مواد وحمول او با نوشادر جهة بواسیر مفید است عناب بهترین او رسیدهء بالیدهء شیرین است وخشك او بهتر از تازه ومعتدل
در حرارت وبرودت ومایل برطوبت وقوتش تا دو سال باقیست وملین احشا ومسهل اخلاط رقیقه ومنضج غلیظه ورافع خشونة سینه و
حلق وآواز وصاف کننده خون ومولد خون صالح ومسکن التهاب وتشنگی وحده خون وجهة سرفه وربو ودرد کرده ومثانه وسینه وامراض
مقعد وفساد مزاج وجگر وبا سکنجبین جهة شری بیعدیلست واکثار او نفاخ ودیر هضم ومصلحش شکر ومویز ومقلل منی ومصلح او عسل وادویهء
باهیه ودر مبرودین کلاب وشکر وبرگش مغیر ذایقه به حدی که تمیز طعام نتوان نمود وشرب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر
در عرض پنجروز رافع خارش بدن ومجربست وذر ور خشك او در رفع آکله وقروح خبیثه مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل
وزور نمایند وپوست ساق درخت او بتنهائی وبا سفیداب جهة قروح خبیثه بیعدیل وشرب نشارهء چوب او رافع حکه وجرب وسحج
وطلای او جابر شکستکی اعضا وبیرون رفتن وحرکت کردن استخوان است وشرب عناب سائیده با دانه او رافع قرحه امعا صمغ او
سرکه جهة قوباد با ادویهء مناسبه وبتنهائی جهة امراض چشم مفید وقدر شربتش تا پنجاه عدد وبدلش سپستان عنقود اسم جنس خوشهاست
وعنا قید جمع اوست واسم مخصوص نباتیست پر شاخ بقدر سه شبر وبرگش مثل سداب وریزه وبیشکوفه وخوشه او سرخ ومملو از تخم ودر
رایحه شبیه بسداب سرد وخشك ومقوی اعضا ومانع ریختن مواد باعضا وضماد او

رافع او رام حاره والتهاب او ومسکن حدة
خون وصفراست وقدر شربتش تا سه درهم عنم بلغة دیلم وتنکابن درواش نامند واز شاخهای درختها میروید وغیر منبوته است
برگش سبز وباطراوة وانبوه وکوچکتر از برگ بادام وگلش سرخ وخوش منظر در دویم سرد وخشك ومقوی معده وحابس اسهال وسیلانات
ونزف الدم وحیض است شربا وضمادا او حمولا وخوائیدن برگ او مقوی دندان ولثه وضماد ذر در او جهة جراحات تازهء
نافعست غنر بفتح اول بز ماده است ودر مغز مذکور مشود عناق بزغاله است ودر جدی مذکور شد غنرب سماق است
عنب الجن فاشر است عنجد عجم الزبیب است وجمع دانهء اثمار را شامل است
عنصل اسقیل است غبز ران
وآذر بو است عنقلی اسم یونانی شلجم است عندم بقم است ونزد بعضی دم الاخوین است عنقه اسم عربی مرزنجوش
است عنر زدت انرزوت سات عوسج قریب بدرخت انار وپرخار وبرگش شد ومایل درازی وبا رطوبت چسبنده
وثمرش بقدر نخودی ومایل بطول وسرخ ودر درخت بسیار میماند ونمیریزد وقسمی از عوسج را برگ مایل بسرخی وخار او بیشتر و
شاخها درازتر مباشد وثمرش عریض وبا غلاف مجموع او در دویم سرد ودر آخر دویم خشك وبیخ او را چون هر روز بقدر یکوقیه یا یك
رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد وصاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل مکند وجهة جذام مجرب دانستهاند ورافع سودای
سوخته است وشرط است که دو روز قبل از آن اسفید باج با گوشت گوسفند تناول نمایند وروز سیم طبیخ مذکور را بنوشند
وتا چندگاه به دستور عمل کنند وباید در روز دیگر شرب او که روز راحتست بحمام روند مؤلف تذکره طبیخ مذکور را بنوشند
وتا چند کاه به دستور عمل کنند وباید در روز دیگر شرب او که روز راحتست بحمام روند ومؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهة قروح
رطبه وجرب وحکه ورافع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است وعصاره ء تازهء او جهة جرب صفراوی وضماد برگ تازهء
او جهة نمله وجمره وبا حنا جهة جرب وحکه وعصارهء خشك کردهء او وطبیخ برگ او که بقوام رسد جهة جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیدهء
تخم مرغ وبا شیر دختران بیعدیل وقطور برگ تازهء او جهة رفع بیاض مجرب دانستهاند چون یك هفته مکرر کنند وچون بیخ او را ریزه

ریزه کرده با مورد بسوزانند جهة قروح مقعد ومنع زیادتی قروح خبیثه ورویانیدن موی سریع الاثر است وثمرش در
جمیع افعال مثل برگ او وقاطع نزف الدم واسهال ومضر سپرز ومورث قولنج ومصلحش کتیرا وبالخاصیة تعلیق شاخ او بر سقف خانه
ودروازه مبطل سحر وبا خود داشتن مورث جاه است عود اسم جنس چوب وشاخ اشجار است وباصطلاح اطبا مراد چوب

رحثیست که از جزایر چین وهند خیزد وگویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن مکند تا بصفات مذکوره منصف شود وانچه زیاده
در خاك مانده باشد ست وسبك ومنقش مباشد واو را مولد قمل دانسته وعود قماری نوعیست که احتیاج بدفن ندارد واقسام عود
هر یك باسم بلد آن موسوم اند مثل سمند وری وهندی وغیرهما وبهترین او سیاه وصلب وبراق وخوشبوی وتلخست که در ته آب نشیند وآن
مندلیست وقماری وهندی کمرنگ تر از آن وسمند وریرا دنیه غالب وبری وجبلی او با خطوط سفیدانه وهر چه بر روی آب ایستد فاسد است
ودر آخر دویم کرم ودر سیم خشك وقاطع اقسام بلغم ودر تقویة معده وبیعدیل ومفرح ولطیف ومفتح سدد ومختلل ریاح ومقوی دل ودماغ وجگر وحواس
واعصاب واحشا وحابس طبع ورطوبت معده وعفونت او وادرار بول که از برودت ورطوبت وضعف مثانه باشد وهاضم وحافظ صحت
حوامل وجنین وربو وخفقان وسرفه وضیق النفس واستسقا وغشی وغثیان وسپرز وتقویة باه نافع ومطبوخ او با شراب ریحانه پاد زهر سموم وبخواره
محلل رطوبات دماغی ومقوی دل ودماغ وسوختهء او در جلای دندان مجرب ومضر مجرورین مصحلش سکنجبین وکافور ومضر سفل ومقعد ومصلح او صمغ عربی
گلاب وشربتش تا یك مثقال وعود بری پنج قسم ماده عنب الدبست که بترکی مردار اغاجی نامند ودر کرمان بسیار مباشد بسطبری ساعد واز زرعی زیاده
وابلق وباد پنبه وخوشبو است ودر افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی وبدل او نمشود عود الحیه دوائیست که او را مؤمن فروی ذکر نموده
وقبل از او کسی مذکور نساخته وآن نباتیست که از بلاد بربر وبلاد وسودان بسیار خیزد وشبیه بسوسن وبیخش شبیه باصل السوس وباصلابت
وخشونت مانند عاقر قرحا وتلخ وتند ودر سیم کرم وخشك وترياق جمیع سموم ونگاهداشتن او مانع گزیدن هوام وچون مار دارندهء او را
ورا به بیند حس وحرکت از او ساقط کردد ومفرح ومقوی حواس ومحلل ریاح غلیظه وتدوین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و
دردهای بارده است در همانساعت وشربتش نیم مثقال است عود العطاس نزد بعضی کندش اشت ونزد جمعی بیخیست بقدر
نکشتی سر او سطبر وطرف دیگر باریك مانند میخی وتیره رنگ ودرونش سفید وشاخهای او باریك وانبوه شبیه یکباه برنجاسف وبرگش
شیعه به برگ زیتون وقبهء او کوچك وشبیه ببابونه وتند بوی وعطسه آرنده وبیطاران در جراحات دواب استعمال منمایند تازهء
او در آخر دویم کرم وخشك او در آخر سیم یابس ومعطس قوی وجالی ومحلل

وضماد او رافع نمش وكلف وبرص وخون مرده تحت جلدست
عود الير نزد جمعی چوب انا غورس است به سبب خاصيت او در سير ولادت وعبضی بجهة قضای حوايج وبسر آن چوب خطمی وچوب
محلب وقومی اراك را دانستهاند عود القروح نزد بعضی عاقر قرحا وبعضی وجست وبعضی گويند بيخيست باحدت ونبات او
شبيه برازيانه وبقدر قامتی وشاخهای او مثل ريباس عريض ودر شام بسيار است در سيم گرم وخشك ودر جميع افعال مثل وجست
ودر بعضی خواص مانند عاقرقر حاست عود البخور عود قماريست عود البرق دار شيشعانست عود الريح اسم مغربی
ارعيس است ونزد جمعی فاوانيا ونزد بعضی ماميران ونزد بعضی وجست عود سيا اسم رومی بسباسه است عود
بلسان شاخ درخت بلسانست وبلسان مذكور شد وچون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشامر ابدل ميكنند در جميع افعال
از آن ضعيفتر است عود الفالو ذج ابوخلسا است عود الوج وجست عود صليب فاوانياست عود الدرقه
محروث است عهن صوفست عينون سنای بلدی ودر مغرب كثير الوجود است ساق وشاخهای او ما بين سياهی وسرخی
ودراز وباريك وصلب ومملو از برگ شبيه به برگ مورد ودر هر شاخی كلی مدور وبقدر درهمی ومايل بسياهی وبسيار تلخ و
بعضی او را از اقسام ماهی زهرج دانستهاند در اول سيم گرم وخشك ومطبوخ تازهء او با انجير مسهل بلغم وسود او جهة درد ورك
مفيد وبغايت مورث كرب ومضر احشاست وصنف ديگر او شبيه بقسم اول وشاخهای او دراز ومايل به سفيدی وگلش وزرد است
مسهل بلغم وسودا وبيغايله تر از قسم اول وجهة درد مفاصل وامثال او نافع ومغثی ومصلحش عناب وانيسون وشربتش تا دو
درهمست عين الديك به فارسی چشم خروس نامند دانه ايست سرخ وصيقلی وبراق ومدور ومايل به پهنی ودرخت آن قريب مدرحث
فلفل وخوشه او شبيه ببطم واز جبال ركن آرند ونزد بعضی ثمربقم است در سيم گرم ودر رطوبت وخشكی اختلاف كرده اند ومفرح ومقوی
اعضا وبغايت مقوی باه ومولد منی به حدی كه كثرت جماع موجب ضعف نشود وحافظ قوتها ومانع پيری وجزء اعظم معجون ملوكی وحافظ
الصحه است ومصدع محرورين ومصلحش كشنيز وشربتش يك مثقال وبايد كه با شير تازه وترنجبين وشكر استعمال كنند عيد بكسر اول

نباتیست کوهی وشاخهای او بی برگ وگلدار ودر رفع جراحات تازه قوی الاثر
دانستهاند عین الهدهد اسم مغربی اذان به فارسی
رومیست ودر افریقیة بجهة عرق النسا استعمال منمایند عین البقر اسم نوعی از انگور
وبلغة مغربی نوعی از آلوست واقحوان را

نیز نامند عین الاعلی اقحوانست عیسوب اذان الفار است عینیه بلغة اندلس رعی الحمام است عین السرطان سپنتانست
عین الحجل بلغة شام صغیر اقحوانست عیدان اسم جنس شاخ نباتاتست وبلغة شام دار شیشعانرا نامند عیرزان زعرور جبلی است
عیثام اسم عربی درخت غربست ونزد بعضی درخت چنار ونزد بعضی سفید داراست
عیدان البطباط اذان الغنر است عین الحیوان
بلغة اکسیریان ابیق است عین الهر سنگ مشهوریست ودر طب نفعی از آن ذکر نکرده اند حرف الغین غافت بثاء مثلثاه
وکسر قاء سکوفه گیاهیست کبود مایل به بنفشی وطولانی وتلخ وبا عفوصة وبرگش دراز وعریض وزغب دار واز وسط برگها شاخ مجوف؟؟
دار میروید وقوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم ودر اول خشك ولطیف وجالی ومفتح سدهء جگر ومقوی معدهء جگر ومدر حیض وبول وشیر
وعرق ومسهل اخلاط سوخته وحاره ورافع تبهای مرکبه وسدهء سپرز وجگر وذر ور آن مجفف والتیام دهندهء زخمهاو حمول او مدر وقوی حیض
وگویند مضر سپرز است ومصلحش انیسون وبدلش متل او اسارون ونصف او افسنتین وشربت او سه درهم ودر مطبوخ هفت ورهم است غار
درختیست که تا هزار سال باقی میماند ونزد یونانین بغایت محترم بوده برگش خوشبو وشبیه به برگ زیتون وقسمی از آن شبیه به برگ بید وثمرش بقدر
فندقی وپوست او رقیق وسیاه ومغز تخمش سرخ مایل بزردی وخوشبو وتلخ ودر آخر دویم کرم وخشك ودانه او کمتر از سایر اجزا وطبیخ برگ او موافق
رحم ومثانه وضمادش جهة گزیدن زنبور وبانان وبه دستور با آرد جو برشته جهة تسکین دردهای حاره ومضمضهء طبیخ او با سرکه جهة درد دندان و
پاشیدن آب او در خانها جهة گریزانیدن هوام وآشامیدن او مقی وافتراش او باعث گریختن هوام ومگس است وحب الغار محلل ومدر
وتریاق جمیع سموم وکشنده جنین ومقوی فهم ورافع ربو وضیق النفس وسرفه کهنه ورياح غلیظه ومغص وقولنج وامراض جگر وکرده ومثانه و
حصاة وسپرزه وسواس وصرع ودرد کمر مفاصل واحتباس حیض وبا عسل جهة قرحهء امعا وریه وقطور او با روغن گل وسرکه جهة کرانی سامعه و
روی وطنین وضماد او جهة بهق وتحلیل او رام بارده مفید وقدر شربتش یك مثقال وبدلش ساوج است یا حب محلب یا خنطیا تا بادام تلخ
ومرخی ومصلحش انیسون ومضر سینه ومصلح او کثیرا وفرزجهء حب الغار مسقط جنین وسعوط او جهة لقوة وجلوس در طبیخ او جهة امراض مقعد ورحم نافع است وپوست بیخ درخت او بقدر نه قیراط جهة اخراج حصاة وامراض بادرهء جگر نافع وبا

خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها وقوب علسه وازدیاد
جاه وشستن بدن با آب او در حمام سبطل سحر وگویند چون قبل از طلوع وآفتاب
روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد ازدواج
میسر کردد ومجرب دانسته‌اند وروغن غار که دانهء او را پخته آنچه بر روی آب
ایستد بردارند ویا از عصارهء برگ تازه ودانهء او با روغن زیتون
ترتیب دهند مفتح دهنهای رکها ومحلل ورافع اعیا ودرد عصب وقشعر برهء بتهای
بارده ودرد گوش ونزلات وجرب وحکه وتوبای بلغمی وداء الثعلب
وقروح ابریه احتلاج اعضا وسعوط او جهة شقیقه وشرب او کشندهء کرم معهد
ومغثی است ونوعی از غار مباشد که بیونانی خاما ذافتی گویند
ساقهای او بلندتر وبرگش عریضتر وخشونت بیشتر ودر مغرب با او دیاغت میکنند
حمول عصارهء او مدر حیض وشرب برك او با شراب
مسکن مغص است غالیون در قانون ذر حرف عین مذکور است وبلغة یونانی بمعنی
عاقد اللبن است چه آن نبات حکم پنیر مایه دار
در بستن شیر برگش دراز وگلش زرد وریزه وانبوه وخوشبو نزدیك آبهای ایستاده
میروید در اول گرم ودر دویم خشك وحابش نزف
لدم وضماد گل او جهة سوختگی آتش وقطع خون جراحات وبا روغن گل جهة اعیا
نافع است وبیخ او در آخر اول کرم ودر دویم تر وبغایت
محرك باه است غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرکتر از اردك در افعال مثل
بط واز آن گرمتر وغلیظتر وروغن او محلل
ومفتح وجهة ریاح وپیچش شکم واستسقا ودرد مفاصل شربا وضماد نافع است
غالیس بلغة یونانی بمعنی منتن الرایحه است ودر
قانون در حرف عین ذکر یافته وغالوسیس بو او نیز آمده ودر طبرستان پلهیم نامند
ودر بستانها وخرابها بسیار میروید وبقدر ثبات
انجره وبرگش باملاست وبدبوئی وگلش سفید وچتری مانند گل شیت وثمرش بقدر
عنب الثعلب وبعد از رسیدن سیاه وپر آب مشود ودر
دار المرز سرکه را به آن رنگین میسازند وبیخ او سفید وبا نجویف در سیم گرم
وخشك ومحلل واو رام خنازیر صلبه وسرطان وقروح خبیثه
وورم مزمن انتیان خصوصا چون برگ وشاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند
وخوردن ساق او بجای سبزی جهة سرفهء
کهنه وبهق وضیق النفس وربو ودرد سینه بیعدیل وچیزی دیگر قایم مقام او ندانسته‌اند
ومفتح سدد ومفتت حصاة ومدر بول وحیض
ومحلل ریاح وجهة جرب وحکه وبالخاصیة جهة علل صفرا وی مفید وشربتش تا پنج
درهم وآب او با روغن زیتون جهة پاك کردن چرك

معاون مؤثر است ویقتع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم وسوداوی رقیق وسریع العمل است غاریقون چیزیست شبیه بیخ
واز جزایر دریای روم آورند ودرجوف درختهای انجیر وخمیر وامثال آن به سبب تعفن متکون مگردد ومانند قاو که از درخت بلوط

بهم مرسد وبهترین او سفید سبك وزنست که با اندك مالیدن از هم ریزد وبا طبقات وبزرگ مقدار باشد این قسم را انثی نامند وقسم
ونرابی طبقات ودر صفات بخلاف انثی است واستعمال او جایز نیست وقسم سیاه او از سموم وزر رو سرخ او قریب بسمومند
وشرطست که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد واجزای سمیه او شبیه بناخن چیده است بماند چه هر گاه کوفته شود
اجزای رویه هم از پرویزن میگذرد وقوتش تا چهار سال باقیست ومرکب القوی درد دویم گرم وخشك وباحلاوت وتندی وتلخی
ومسهل بلغم وسود او صفرای مخلوط بهریك ومحلل نفخ ومقطع مواد غلیظ ومفتح سدهء جگر وکرده وپاد زهر گزیدن افعی وعقرب وبغایت
مقوی عصب وجاذب مواد از اقاصی بدن ومقوی دل ومفرح بالعرض ومدر بول ورافع دهن عضل وبا هلیلهء کابلی ومصطکی منقی
دماغ ورافع شقیقه ودردسر مزمن وبا رب سوس وانیسون جهة درد سینه وسرفه وضیق النفس وامثال آن وبا آب جهة قطع نزف الدم
وبا فا واینا جهة صرع وبا ریوند چینی جهة امراض جگر ومعده وبه تنهائی جهة ترش شدن طعام در معده ونزلات وبا رازیانه جهة سنگ کرده
ومثانه ودرد کمر واحشا وکرده وبا شراب جهة سموم وبا سکنجبین جهة سپرز ویرقان سددی وبا مثل او اسارون جهة استسقا وبا عسل جهة قولنج وانواع
ریاح وبا صبر جهة عرق النسا ومفاصل وتبهای نوبه ولرز وامراض اعصاب واختناق رحم وقرحهء آن وبا جذ جهة اقسام قولنج وحقنهء او جهة
تبهای وبائی وقولنجها وغرغرهء او با مینفج جهة ورم باردهء حلق نافع وداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب واقسام زبون او مهلك ومورث
کرب ومصلح او در همه احوال جند است وقدر شربتش تا یك مثقال است وبدلش نصف او تخم حنظل ونزد بعضی مثل او تر بد وربع او زنجبیل ونزد جمعی
دو چندان بسفایح است غالیه از مرکبات قدیمه ومخترع او جالینوس است واصلی او مشك وغبر وروغن بان وحسن لبه وعرقهای خوشبوست
که بحسب احوال عود ومشك ورامك وموم ولادن وامثال او اضافه نمایند ودر دستورات چند قسم او مذکور است جهة اصلاح حال رحم وتقویة
دل ولذت جماع ورفع امراض فرج وفالج ولقوه وحذر وتقویة قوتها وارواح واعضا مؤثر است غازا یاقی اسم ترکی گیاه آطر بلاست
ودر لرستان وکوهستان پای غازان نامند غاسول رومی ابوقانس است غاسول اشنانست غالی اسم یونانی لبن است
غابس بفتح غین وتشدید باء اسم عنب الدب است غالوطی اسم یونانی ترمس است

غاغاطی اسم یونانی حجر لحاغیطوس است
غاغه فودنج است غابانك شابانج است عنپر ا به فارسی سنجد وبترکی ایکده نامند وبهترین او بزرگ مقدار شیرینست
در اول سرد ودر دویم خشك وقابض وقلیل الغذاء موافق امزجهء اطفال ومقوی معهد ومقوی ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وصعود
بخارات بدماغ وجهة قی واسهال صفرا وی وسحج وسیلان رطوبات وسرفهء حاره وصداع نافع ومضر قوهء هاضمه ومصلحش شکر وقدر
شربتش تا پنجاه عدد است وشکوفه او سفید مایل بزردی وبسیار خوشبو ومحرك باه خصوصا در زنان ودر دویم گرم وخشك ومفتح سده ومحلل
ریاح ومقوی دل ورافع لرز تبهای بارده وجهة امراض جگر مثل استسقأ ویرقان وامراض سینه مانند ربو وقرحهء ربه وامراض دماغ ومثل
فالج وکزاز نافع ومهرای او در روغن زیتون جهة مفاصل واسترخاء ودراز کردن موی مجرب وقدر شربتش یك مثقال است وعرق گل
سنجد محلل ریاح معده ودر جمیع افعال مانند جرم آن وازا ضعیفتر است غبار الرحی به فارسی کرد آسیا نامند وسعوط او جهة قطع
رعاف وضمادش جهة منع ریختن مواد بچشم وتقویة اعصاب نافع است غباریه عنب الدبست غبری درخت سدر خاردارست
عذاف نوعی از کلاغست بقدر زاغچه واغبر سیاهی غالب ومنقار وپای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه ومنقار وپایهای
او سرخست گرم وخشك وگوشت او صلب ومولد خلط فاسد ومطبوخ او با شبت جهة ریاح تهیگاه ودرد زانو نافع وزبل وزهرهء او جالی
وشد ورافع آثار ومقوی باصره است غراب اسم جنس گلاغ است وابلق او را غراب ابقع وسیاه وبزرگ اوکه موسوم بغراب اسود است
بترکی قوز قون گویند وسیاه کوچك اوکه در گشت زارها بسیار مباشد مسمی بغراب الزرع وبه فارسی کلاغ سیاه نامند وآنچه از کلاغ الزرع
کوچکتر ومنقار وپاهای او سرخست به فارسی زغن وزاغچه گویند وغیر غدافست ودر خواص مانند غراب الزرع واز صنف اوست و
کلاغ سفید که ابقع باشد در دویم کرم وخشك وخوردن او در قطع باه مجرب دانستهاند وتعلیق چشم او مورث بیخوابی واجتناب خوردن
گوشت او بغایت اولی است وزاغ بغایت روی الغذا در سیم کرم وخشك ودر خواص مثل غداف وجلوس در طبیخ او جهة ریاح مفید است
وچون زنده او را در ظرفی گذاشته بابرادهء حدید وترشیها مثل سرك وآب ترنج چهلروز در سرگین است اسب دفن کنند تا حل شود جهة خضاب

مجرب دانسته‌اند وگویند تا مدتی مدید رنگ او تغییر نمکند ودر تغییر رنگ وضح ورویانیدن موی مجربست وکلاغ سیاه وزاغچه در اول گرم
وخشك ومولد خون صالح ومحرك باه ومضر محرورین ومصلحش سرکه است
وزهرهء اقسام کلاغ جهة بیاض چشم وناخنه وزبل آن جهة برص

وجمیع آثار نافع است غری به فارسی سریشم وبترکی با پوشقان وآن عبارتست از چیزهای چسبند که وصل احسام باو کنند وانواع؟؟
ومراد از مطلق او سریشمی است که از پوست کاو سازند وبعد از آن سریشم ماهی ومجموع آن کرم وخشکند بتقادات مراتب غری الجلود
سریشمیست که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیدن بعمل آرند تا مهرا کردد وبگذارند تا صاف کردد وعمل اعاده نمایند تا به حدی که جرم او
از آب متمیز نشود وانگاه در آفتاب چندان بگذارند وبرهم زنند تا بحد انعقاد رسد وبهترین او از پوست گاو است در دویم گرم وخشك
وشرب او جهة قرحهء ریه ونفث الدم سینه وضماد او جهة منع ورم زخمها وسوختگی آتش والتیام جراحات ومتحکم کردن استخوان شکسته؟؟
برص وبهق وفتق وقیله وجرب منقرع وقوبا وتقشر جلد نافع وسوخته مغسول او قایم مقام قوتیاست غری السمك رطوبت منجمد یست
که درشکم ماهی بینی دراز که خنزیر البحر نامند وامثال آن بهم مرسد وبعضی سیاه وبرخی سفید مباشد کرمی وخشکی او کمتر از غری الجلود ودر جمیع
افعال مانند آن ومداومت آن از روزی یك مثقال تا دو مثقال جهة سل مجربست وضمادش جهة شقاق رخسار وبرص مفید وآنچه از نشاستهء
برنج وامثال او ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست وسریشم پنیر در صنایع غرییه غجیب الفعل است ودر دستورات مذکور است
غرب درختیست عظیم ودر اصفهان وسگ ودر تنکابن ودویلم اوجا نامند وکو با این اسم مشتق از آطاء یونانی باشد در دویم سرد وخشك
وقابض ومجفف بیلذع وشرب برگ او با فلفل رافع قولنج ایلاوس ومغص وبا آب مانع حمل وگویند بتجربه رسیده است وضماد برگ تازهء
وجهة جراحات تازه وآب فشردهء او جهة رفع سیلان چرك اعضای باطنی وسدهء جگر وغرغره او جهة اخراج زلوئیکه در حلق مانده باشد وذر ور
خشك او جهة آکله جراحات مزمنه مفید وبیخ مسحوق او که با عصارهء برگ او در روغن گل وپوست انار طنج دهند جهة درد گوش بغایت مؤثر و
نطول طبیخ او جهة نقرس ورفع نخالهء موی سرو شکوفه وپوست او جهة نفث الدم وضماد پوست سوخته او با سرکه جهة ثالیل وذر ور شکوفهء او جهة
خشك کردن جراحات وصمغ ورطوبت سایلهء او جهة جلای بصر وبیاض ورقع وشم آثار بیعدیل وچوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا ومضر
کرده ومحلش صمغ عربی وبدلش نصف وزن او اقاقیاست غرقد نوع سفید بزرك عوسج است غرز بلغة شام نوع کوچك عصی الراعتست
غرسا راسن است غریب نوعی از انگور سیاه است غریف اسم یاسمین است غرم اسم

فارسی میش کوهیست عزمج
اسم فارسی شونیز است غزال به فارسی آهو وبترکی جیران نامند وبچهء او را تا شش ماه حلی واز شش ماه تا سه سال خیشف وتا شش
سالرا ظبی گویند ودر آخر دویم گرم وخشك واز معاير لحوم صید اقرب بمزاج انسانست وموافق مرطوبین ومبرودین وسریع الهضم
ومجفف وقلیل الغذا وجهة خفقان ویرقان وفالج وامراض بارده‌ء عصبانی نافع وطلای خون او موجب درازی موی ونشستن بر
روی پوست او باعث گریختن هوام وتعلیق او جهة سپرز نافع وگوشت او مصدع وکباب او مورث قولنج ومصلحش ترشیها وسکنجبین است
وچون خصیهء او راصعتر ونمك پاشیده خشك کنند فزرجهء او قاطع حیض است
وسرگین او بسیار جالی وطلای مطبوخ او در سرکه جهة او رام بلغمی
وتهج مفید است وآهوی چین که مشك از وبهم مرسد بسیار سیاه ودر پشت او خط سفیدی وشاخ منحنی وبه حدی دراز است که بدنباله‌ء
او مرسد واو گرمتر وخشکتر از سابر اصناف آهو دست غزال او راء طحلب است
غسل خطمی است غسول اشنانست واذخر را نیز نامند
غسلج او زبو است عنا بلح است غضار چینی کاسه‌ء چینی است سنون او جالی دندان وقاطع خون لثه وزخمهای تازه
وبغایت مجفف است وغضار مطلق کاسه‌ء سفالین مزمج است غلقی علقه است ونزد جمعی بیخیست بقدر ترب وثمرش مثل
ثمر کبر ومثلث وبرگش شبیه بناخن ودر جوف ثمر چیزی مانند پنبه وتخمش مثل دانه امرود وصلب وشیریکه از او حاصل مشود مسهل قوی
ومهلك وطلای او رافع ثالیل است غلیجن اسم یونانی فودنج است غلچبن اغریا اسم یونانی مشکطرا مشیع است که فودنج جبلی باشد
وغلیجن بمعنی ریحان واغریا بمعنی گزه است غلوفس اسم یونانی طبور است علوفن اسم یوناین مامیثاست غلوفر یا اسم یونانی
اصل السوس است اغلیواج اسم فارسی حدا؟ است غملول فنا بریست غمامه اسفنج است غندب اسم عربی عنکبوت
غنم ضانست غوشته بلغة ماوراء النهر نوعی از فطر است که بترکی کبلك نامند بهتر از اقسام فطر وموافق محرور المزج ودیر هضم
ومضر معده ومصلحش مربای زنجبیل وکلقند است غوره اسم فارسی حصرم است غوره‌ء خرما بلج وبسر است غوغاز اسم
اصفهانی شحرور است غیان زبیق است غیم اسفنج است غیفیطس سنبل الطیب است
حرف الفاء فاوانیا

یخ نباتیست کمتر از زرعی وپر شعبه به نبات زردك وبیخش وبقدر شبری وبسطبری انگشتی وچون بشکنند دو خط
ضیلبی از جوف از مشاهده کرد ولهذا آن را عود الصلیب نامند وقسم مادهء شخ او را هفت هشت عدد وشبیه ببلوط وجوف او بیخط

صلیبی وساقش مثل کرفس بری وگلش بنفش مایل بسیاهی وغلاف ثمرش شبیه
بغلاف بادام ودانهای او مانند دانهء انار بسیار سرخ ووسط
دانها سیاه ومایل به بنفشی وبا قبض وتلخی واز مطلق فاواینا قسم نر اوست وقوتش تا
هفت سال باقیست ودر آخر دویم کرم
وخشك است وتصریح نموده اند که چون آفتاب در میزان بوده او را بغیر آلت آهنی
قطع کنند آثار او بالخاصیة مؤثر است والا
منحصر است در افعال مزاجی وانچه با خطوط صلیبی باشد در خواص او بهتر از
زمرد دانستهاند ومحلل ریاح غلیظ ومدر حیض وملطف ومفتح ومجفف
وبا قوة قابضه ومقوی جگر وکرده وجهة صرع بغایت نافع حتی تعلیق او ومطبوخ او
در شراب حابس اسهال او شراب او با شراب مسکن درد معده
وبخور او جهة اکثر امراض دماغی مفید وضماد او جهة صرع وضربه وسقطه ورفع
آثار بشره ونقرس نافع ومضر مورد ومصلحش کثیر او شربتش یك مثقال وبدلش
در صرع زمرد است ودر سایر امراض زراوند مد حرج وتخم او مخرج اخلاط لزجه
وحابس حیض ونفث الدم وجهة فالج ورعشه وصرع وجنون وسواس
وتا پانزده عدد او با شراب قابض جهة نزف الدم رحم ودرد وسوزش معده وسنگ
مثانه اطفال وبا ماء العسل جهة کابوس وصرع وبخور ثمر او جهة
صرع وجنون وتعلیق او جهة رفع فزرع اطفال وسعوط روغن ثمر او جه صرع مفید
وداشتن صلیبی او با خود که در پارچهء بسته باشند وحایض مس
ونکرد باشد وبشروط مذکره قطع کرده باشند جهة عسر ولادت ورفع سحر وهیبت
او در نظرها مجرب دانستهاند وگویند در خانه که او باشد جن توخا؟؟
گزنده وداخل نمیشوند وچون قمر نظر تثلیث بزهره داشته باشد در زیر سر خصم
گذارند موجب الفت دایمی شود فاوا مجهول الماهیة است ورازی گوید
روائیست که از ترکستان آرند جهة رفع سمومات خصوصا شوکران نافع است قادخ
بخای معجمه بلغة هندی اسم بندق منلیست ومؤلف اختیارات
اشتباه بنوعی از حجر السم کرده گوید سنگی است زاد مایل وبه سفیدی وبعضی
مایل بسبزی وبرنگهای دیگر است که چون بر روی سنگ با زرد چوبه بسایند برمگ
وپسته شود ودر آتش نمیسوزد فاد زهر معرب از پاد زهر است وآن عبارتست از
چیزیکه حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند ومراد از مطلق و
وزهر معدنیست ومؤلف اختیارات منحصر در حجر التبس وحجر الحیه دانسته
وخلاف جمهور است فاغره به فارسی فاخره وکبابهء دهن شکافته
نامند وآن بزرگتر از کبابه وبقدر نخودی وتا بنصف شکافته ودر جوف او دانه
کوچکی مدور وسیاه وبراق وبا عطریت وازهند وبلاد سودان
آرند در اول دویم کرم ودر آخر او خشك وبا قوة محلله وبسیار قابض ومقوی معده

وهاضمه وجگر ومفتح سدد ومنقی اخلاط بلغمی وسوداویی
وجهة اسهال ومزمن وجنون درياح غليظه وامراض باردهء دماغی واحشانا نافع
ولخلخه او وبوئيدن او جهة تقوية دماغ ودل مفيد است ومصدع
محرور ومصلحش كافور ونيلوفر وروغن بادام وكلاب وشربتش تا دو درهمست فار
به فارسی موش وبترکی سیچقان نامند در سیم گرم وخشك
وخوردن او وموزث نيسان واخلاق وميمه ودزدی وضماد شق كردهء او جاذب پيكان
وخار از بدن ورافع سم عقرب ومحلل خازير وجلوس
در طبيخ او رافع عسر بول وخون او جهة قلع ثاليل ومسامير مجرب وسرگين او وسر
او كه سوخته باشند با سركه جهة رويانيدن موی داء الثعلب وشرب
سرگين او مسهل اخلاط غليظه وبا كندر مخرج سنگ كرده ومثانه وشياف آن بغايت
ملين طبع ورافع عسر بول وقدر شربتش نيمدرهم است
وبخور او باعث گريختن موشان وبول او رافع سياهی كتابت وچون بر زخم پلنگ
بول كند باعث هلاك زخمدار كردد ومكرر بتجربه رسيده ست
ولهذا در ولايت دارا المرز بجهة زخم پلنگ در ميان آبها مكان خوابكاه ترتيب
ميدهند كه موش عبور نتواند نمود واو در اين امر بسيار حريص است
قارة الپش پيش موشان است ومذكور شد فاشر الغة يونانيست وبه فارسی هزارچشان
ودر تنكابن وطبرستان الامك نامند نباتيست
شبيه تباك انگور خاردار برگش باملاست ومايل بتدوير وبر مجاور خود می پيچد
وثمرش بقدر نخودی سرخ وبراق وخوشه دار ودر زمستان
ثمرش بی برگ ميماند در آخر دويم گرم وخشك وبيخش كرمتر از ثمر وبرگ
وباحدة وجالی وملطف ومحلل وترياق سموم هوام وقاتل جنين ومخرج
آن ومدر فضلات خصوصا شير ومفتت حصاة وجهة ورم سپرز خصوصا با سركه
مجرب دانستهاند وجهة صرع ونسيان وسدر وفالج وبا عسل جهة
سرفهء كهنه وشدخ عضل ودرد معده وپهلو ورياح معده وامعاء وبا ماء العسل مسهل
بلغم ومقيی قوی وقدر شربتش يك مثقال واز برگ وثمرش دو درهم
وضماد بيخ او جهة سپرز وبا سركه جهة چرب ونقش جلد وگلف وثاليل وبثور بسنيه
وآثار سياهی وگشودن دمل ومستحكم نمودن عضو شكسته نافع وروغنی
كه در او بيخ او جوشانيده باشند جهة جميع دردهای مابرد وبواسير وحصف ورفع
چرك زخمها وتحليل صلابات وبا كرسنه جهة ازالهء آثار جلد
سفيد وجلوس در طبيخ او جهة پاك كردن رحم واخراج جنين مؤثر وگويند اكثار
برنج فاشرا وثمرش مضر سراست وموزث اختلاط ذهن ومصلح او
بعد از قی كردن خوردن ربوب وثمرا ودر افعال قريب بيخ او وضمادش سترندهء موی
وخوردن شاخهای تازه كه پخته باشند رافع وجع فؤاد ودرد

معده ومسهل ومدر شیر است وبدل بیخ وثمر او وبوزن او ودرونج ونصف او بسباسه است فاسرشتین نباتش در پیچیدن شبیه است ابلبلاب ودر
رنگ مخالف فاشر او به فارسی شش بندان نامند وساق او سیاه وثمرش مثل قاشر او سیاه است وظاهر بیخ او سیاه وباطن سرخ ودر افعال ضعیفتر

از فاشر او ضماد وبرگش جهة زخمهای حیوان والتوای عصب نافعست فالچیقن لغة یونانی وبمعنی وداء الرتیلاست از یك بیخ نبات او دو
سه شاخ میروید ودر بعضی مکان متفرق ودر بعضی مجتمع میباشند وبرگش باریك وگلش سفید وشبیه بسوسن واز آن کوچکتر وتخمش سیاه
وشبیه بنصف عدسی واز آن باریکتر وبیخش کوچك وباریك وزرد وبعده از خشکی سفید مشود ودر سیم گرم وخشك وبرگ وتخم وگل او جهة گزیدن
رتیلا وعقرب ورفع مغص سریع الاثر است فایند در سکر مذکور شد ودر فایند سنجری وخزاینی اختلاف کرده اند وگویند معمول از شکره
وآرد جو خزائیست وبی آرد جو سنجری وآن منسوب بسجستان واز ترنجی صاف ترتیب میدهند وگویند منسوب بشجر نصبم شین وجزم
حای مهمله است که بلدی از عمانست در حرارة معتدل وبا رطوبت وملین طبع وجهة سینه وسرفه مفید است فافیر بلغة مصری قسمی از
برویست که از او کاغذ میسازند فاخته مرغیست خاکستری رنگ وطوق دار غریب بکبوتر در آخر دویم کرم وخشك ومهرای او جهة فالج
ورعشه وامراض عصبانی ورياح غلیظه وتفتیح سدد نافع ومورث بیخوابی وکباب او دیر هضم مصلحش شکر وروغنها وسرکه است وقطور خون
کرم او جهة بیاض چشم مؤثر وزبل او جهة گلف وبا سرکه جهة تحلیل ونضج او رام مفید است فاسی تخمیست سرخ وخمیده وتلخ وغلاف او مثل
غلاف حزنوب وبرگش مثل برگ نخود ودر میان گندم وجو میروید وبیونانی اندر وصارون نامند در اول کرم ونر ولطیف وقابض ومفتح
سدهء احشا وجهة درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وفرزجهء او با عسل مانع حمل وشرب جوشانیدهء او در روغن زیتون کشندهء کرم معده است
وقدر شربتش دو درهم است فارغه فاغره است فافور اسم عربی برنجاسف است
فارلوخیا بلغة یونانی بمعنی حشیشة الدخس است
فاغیه بغین مفجمه شکوفهء حناست ودر آنجا مذکور شد واین اسم شامل جمیع شکوفهاست وبعین مهمله بیخ او سبید است فالخبیطس
وفالابخقون فالبخیقن است فارسیا اسم یونانی جوز است فانافس اسفیوس اسم یونانی وقوی کبیر است
فانافس حمر ونیون ذو فرای کوچك است فالاهس فاسی است فارا سامی اندر وطومست فاغیس مرز نجوش است فارس
المأ صطر اطیقوس است فابش الیونانی باقلی است فابش نبطی جامسه است فاریقا بلغة یونانی حلبه است فافبش
اسم یونانی بطبیخ است فافروس اسم یونانی بردیست فاسطره اسم یونانی جند است

وبتاء منقوطه نیز آمده است فاخشه
جند بیدستر است فانافس ابراقلیون انبات جاو شیر است فاغوش شیطرج هندیست فالرغوس تقلق است فاو
اسم هندی جنطیاناست فتابل الرهبان نباتیست بقدر زرعی وتیره رنگ مایل به سفیدی وبرگش مانند برگ حنا وکوچکتر از آن
وگلش زرد ومجتمع وتخمش مانند تخم تره تیزك وبیخش خوشبو ومنتبش کنار دریا ورود خانها وریگ زارهاست در آخر دویم کرم وخشك
وبغایت مقوی باه ورافع زکام وعسر النفس وسرفه وربو ورياح غلیظه وضماد او محلل صلابات ورافع مفاصل ونقرس وعرق النسا وورم انثیان
وفسخ عصب ومربای بیخ او انفع از زنجبیل وهاضم ومسخن معده وکرده ومثانه ومدر بول ومحرك باه ومحلل مواد بارده است فتیله به فارسی
شافه نامند جهة تلیین طبیع وجذب مواد از اعالی بدن مستعمل است ودر جمعی که قوهء مسهل نداشته باشند بدل حقنه واقسام او در دستورات
مذکور است فتیت نان خشك است که بسیار نسائیده باشند ومستعمل او از نان گندم است قلیل الغذا ومجفف رطوبت معده وسودا
ودیر هضم ومضر احشا وکهنه او بسیار زبونتر وموزث ومسدد ومصلحش شکر است فتاطه سبنیاست فجل به فارسی ترب نامند بری ونسانی
وشامی آنست که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس وبری او شدتر از بستانی وبدرازی وبزرگی او نیست وقوتش نجردل
قریب تر ونزد بعضی خردل بری عبارت از اوست وبستانیرا قسم مستدیر وبیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل وتخم اقسام او قویتر از
سایر اجزا وبعد از آن پوست وبرگ ریزهء آن وبعد از آن برگ بزرگ وگوشت او بمراتب مذکوره تا سیم گرم ودر دویم خشك ومدر
بول وبعد از طعام هاضم ومخرج ریاح ومحرك آروغ وبا اندك تلیین ونیکو کنندهء رنگ او مداومت خوردن ا باعث روئیدن موی که ریخته
باشد وآب او مفتح سدد ومعین قی خصوصا باعسل تناول نمایند ومطبوخ او جهة سرفهء مزمن وتلطیف غلیظ واحتباس حیض ورفع ضرر فطیر مفید
واکثار او مولد قمل وگویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمشود وآب او کشندهء عقربشت وطلای او بربدن مانع مقاربت
هوام وآب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یکوقیه جهة اخراج سنگ مثانه مجرب دانستهاند خصوصا با سکنجبین وآب برگ
وشافع او بقدر ربع رطل با شکر جهة اخراج زرداب ومستسقی نافعست وچون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطر او جهة درد گوش

سریع الاثر وچون ترب را سوراخها کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جایداه بقتها را با پارهای ترب مسدود ونموده ودر خمیر یکرز ودر زیر آتش بپزند وبا عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجربست وباید سه روز به دستور سلوك نمایند واکثار خوردن ترب مورث معض

وتعفن اخلاط ومفر سرد حلق ودندان ومصلحش عسل وزیره که در سرکه خیسانیده باشند وضماد او جهة قروح خبیثه وکمنهء تحت چشم وبا شیلم جهة رویانیدن موی دارء الثعلب وجوششهای آبدار مفید وپروردهء او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه واصلا ضرری در اوانیست وتخم او مدر بول وشیر وحیض ومحرك
با ومقیی وجهة درد جگر بار دو دام سپرزد با شراب جهة گزیدن مار شاخدار ودر سایر افعال قویتر از اصل او ونیم مثقال او بعد از طعام هاضم او
وبا سکنجبین بغایت منقی جگر وضماد او جهة قوبا وبا سرکه جهة زخم غانقرایا وبا عسل جهة درد مفاصل وبا کندش وسرکه جهة بهق سیا مجرب
وقدر شربتش از تخم او یك درهم واز آب اوی درهم واز جرم او بیست درهمست وبری او بسیار گرم ومورث التهاب وخوردن او مستعمل
نیست وشامی او را قوتش مرکب از شلغم وترب بستانی است وگرمتر از شلغم وترب بستانیست إلی وگرمتر از شلغم وضعیفتر از ترب ومحلل
رطوبات واکثار او ومغثی ومصحلش نمکست وروغن ترب که از تخم وآب وبرگ او که در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار مسخن وقایم مقام
روغن زیتون کهنه وروغن بلسانست ولطیف وکرمتر از روغن بید انجیر ومحلل قوی وآشامیدن او وطلا کردن او با فاو زهر جهة گزیدن عقرب
وتدهین او جهة رفع شپش که بعد از امراض بهم رسد وجهة فالج ولقوه وبهق وبرص وخشونت بشره وجلای او ودرد گوشت وریاحی که در گوش
بهم رسد نافعست ومؤلف تذکره گوید که چون ترب را خوائیده بگذارند تا متعفن شود وکرمها ازا ومسکون کردد وچون در ظرفی ضبط نمایند
تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند وآن را حل کنند در حل معادن بیعدیل وافعال غریبه از او می آید فجل با عشقی فجل شایست فرفیون
اسم صمغیست خاکستری رنگ ومایل بزردی وکهنهء او مایل بسرخی ومتخلخل وطعم وبوی او تند ونبات او شبیه بکاهو وشیردار وسفید
وسفید وبا شعبها وخارناك وقسمی از آن را برگش سیاه وخارش تندتر وشیر او بیشتر واز بلاد سودان خیزد وبه سبب تندی شیر او که بوی او
بشامه نرسد از دور حریهء به آن میرسانند تا شکافته شود وقبل از شکافتن در زیر آن نبات شکنبهء گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند
وبعد از آن حربهء بان میرسانند ویکدفعه شیر بسیار فرو ریخته در شکنبه جمع مشود وپس خشك کرده استعمال منمایند ومغشوش او شبیه
با نزروت وبصمغ در آب زود حل نمشود وبخلاف غیر مغشوش وبه دستور مغشوش او متخلخل وتند طعم نمباشد وزبانرا نمی گزد وقوهء
فرفیون تا چهار سال باقیست وچون بابا قلی مقشر ضبط نمایند هیچوفت از قوت نمی

افتد ومؤلف اختیارات بدیعی گوید که او صمغ درخت
ما زریونست واصلی ندارد ودر چهارم گرم وخشك وملطف وبغایت محرق ومسهل
زرداب وبلغم وجهة استسقا وسپرز وعرق النسا
ورفع مفاصل ورفع ضرر سموم ودرد ورگ وکمر که از بلغم باشد بغایت نافع
وشرب او مسقط جنین وافرزجهء او باعث بهم بر آمدن فم
رحم ومانع سقوط طفل واکتحال او با عسل جهة نزول آب مفید وحدت وسوزش او
در چشم مدة مدید باقی میماند وسعوط او با آب چغندر
جهة سیل ودمعه وحمرهء چشم وثقیهء دماغ وضماد او بر استخوان باعث وتقشر آن
مباشد وطلای او رافع گوشت زیاد زخمها وبر زخم سگ
دیوانه گزیده ولذع هوام رافع سمیت او وبا روغنها جهة فالج ولقوه وحذر وامراض
اعصاب ودرد مفاصل وبا زعفران وافیون جهة
تسکین اقسام ضربان مفید وحمول او بقدر حبهء تا دو سه حبه در ادرار حیض
محتبس مجرب واگر احداث سوزش نماید روغن گلسرخ رافع انست
ویکحبهء او که با تنگ سائیده باشند فرزجهء او جهة اعانت حمل وتضیق فرج وتقویه
رحم ورفع بدبوئی او بیعدیل ومصلح او مقل ورب تنوس
وسایر صموغ وروغن بادام وقسم سیاه او قتال وقدر شربتش دو قیراط وبدلش در
استسقا ماذریون ودر قولنج جند وزیاد او موجب اختلاط
عقل والتهاب معده وفواق ودر بعضی قابض بافراط ورافع او بترید قوی وآب
میوهاست فراسیون نباتیست مامین
شجر وگیاه شاخهای بسیار از یگ اصل میروید ومربع وبا اندك زغب ومایل به
سفیدی وبرگش بقدر انگشت امهین ومایل باستداره
وچین دار وبا خشونت وتلخ وتخمش محیط ساق او وبعضی گلش مایل بزردی
وبعضیرا بازرقی ومنتبش خرابها وکوهها ودر آخر؟؟
واوایل جوزا کل مکند وقوتش تا شش سال باقیست ومؤلف اختیارات کراث جبلی
دانسته واز این جهة فراسیون نزد عطاران این
بلاد معدوم است در دویم گرم وخشك ومفتح سدهء جگر وسپرز وبغایت مفتی سینه
وشش از لزوجات وتدر حیض وبول وشیر وغرق
ومحلل ریاح غلیظه وبلغم غلیظ وباقوة تریاقیه وجالی اعضای باطنی وظاهری ومقوی
آن ومخرج جنین ومشیمه ورافع ضرر فطر وامثال او وطبیخ او با
شکر وانجیر وعسل وایرسا جهة ربو وسرفه کهنه وضیق النفس وبا شربت بنفشه جهة
قرحهء ریه والتیام جراحت او بیعدیل وبا روغن گل وروغن زیتون
جهة درد امعا وبا ادویه ء مناسبه جهة درد سپرز وپهلو وتهیگاه وسنگ مثانه وخوائیدن
وبلع کردن آب او جهة قلاع ودرد معده وضماد او

جهة جراحات كهنه وداخس وبردن گوشت زياد زخمها وتحليل خنازير ونفضج دمل وگشودن آن نافع خصوصا چون تازهء او را با پيه كردهء
بز كوبيده باشند وبا روغن بنفشه جهة انتقاخ پلك چشم وورم كه از ضربه وسقطه بهم رسد وشكستكى اعضا وطلاى مطبوخ او با آب جهة رياح مثانه وعسر

بول ودردعانه واصلاح رحم ومقعد وزخم سگ دیوانه گزیده مفید وعصارهء او
بهترین ادویه چشم وجهة تقویة باصره وبردن زردی ویرقان
ودر چشم باقی باشد وجرب وسلاق دومتعه ونزول آب وجاده وقطورا وجهة کرانی
سامعه ودرد گوش مزمن نافع ومضر مثانه وکرده
به حدی که اکثار او موجب ادرار خون شود ومصلحش وکثیرا وعسلیس وسنبل ونزد
بعضی رازیانه وپادزهر ضرار ومقوی فعل آنست وقدر شربتش
تا سه درهم وبدلش در امراض سینه پرسیاوشان دو وزن او ودر تحلیل ریاح اسارون
ودر اسهال لزوجات افتیمون وانیسون است و
چون زمین را مغاك کرده باتش گرم کنند وآتش را برداشته فراسیون را درا وقرش
نموده علیلی که از برودت ورياح زمین گیرشده باشد
بر روی آن بخوابانند واز فراسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند تا کرمی خاك
مغاك برطرف شود ودر رفع امراض آنشخص مجرب دانستهاند
وچون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند وبعد از آن صاف کنند شراب
مذکور در رفع او رام باطنی وامراض سینه ورفع فضلات
ومواد بار ده بغایت نافعست فرنجمشك معرب از برنجمشك فارسیست وقرنفل
بستانی نیز نامند وآن بری وبستانی مباشد بر ترا
منبت سنگلاخها ونباتش وساقش مدور وپر شاخ وبرگش مثل برگ سوسنبر وتند بوی
وبا عطریت وبستانی را ساقش مربع وبرگش مانند
ریحان کوهی وباخشونت ودر بوی شبیه بقرنفل وتخمش مانند تخم ریحان واتو آن
درازتر ومنبتش بستانها وخرابها ودر آخر دویم گرم و
خشك وبری گرمتر وقویتر است مفتح سدهء دماغی ومصفاة ومقوی جگر ودل
ومعدهء سرد وهاضم غذای غلیظ وآروغ او خوشبوی ودر افعال
بهتر از مرز نجوش وسوسنبر وجهة وسواس وخفقان بلغمی وسوداوی وتحلیل ریاح
وتسکین مغص ودرد سربارد وبر انگیختن اشتها بدفع پسر از
نافع ومولد مرة السودا ومصدع محرورین ومصلحش بنفشه وسکنجبین وقدر شربتش
تا دو درهم وچون در سرکه وشراب وآب انگور واشربه واحل
کنند مانع فساد انست فراخ به فارسی اسب وبترکی آت نامند گوشت او در آخر
دویم گرم وخشك ومورث شجاعت وقساوت
قلب ومبهتی مبرودین وسوختهء او قاطع اسهال رطوبی وکباب او مولد خلط فاسد
ومصلحش مهرا پختن وآشامیدن دوغ وآب انار است ودر
تقویة باه با شیر تناول نمودن وپنیر مایهء او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن وقرحهء
امعاست وخون تازه گرم او از سموم وطلای او تغییر دهنده
رنگ وضح وذرور جلد سوختهء او با موی رافع وجوششهاست وگویند چون دندان

آسیای آن را بر ساق کسی به بندند از حرکت ماندگی مینامند واگر
پای حیوان چهار بار ایدم است بندندن لنگ شود واگر بر در خانه موی دم او را
بکشند داخل آنخانه نشود فرود وماهان رازی گوید فطلب است
فرصاد اسم عربی توت سفید است فرفین اسم مغربی بقلة الحمقاست واندیقون نزد
بعضی باین اسم است فرنخ بقلة الحمقانست
فرفیر بکسر فاء اسم عربی بنفسج است فرفار درختیست بقدر چنار وبرگش مثل برگ
بادام وگلش مانند گلسرخ وبغایت خوش منظر ودر
افعال ضعیفتر از گلنار است فرشه اسم عربی شیر است که با زردهء تخم مرغ که
بآتش ترم بجوشانند وغلیظ شود وشبیه بآغوز شود ودر
افعال مثل لباست فرکیه آش حلیم است فرو بفتح اول وجزم را اسم عربی مومینهء
بسیار نرم است مانند سمود وقاقم وغیر هما فرسطاویون
رعی الحمام است فریقه جلسه است فرفت شاهترجست فروسیمون اسم یونانی ادنب
است فرسیون اسم
عربی نوعی از باد آورد ست فرو میان بصل است فرانیان اسم یونانی زبد البحر است
فراشنگ اسم هندی
خطافست فربهی اسم فارسی سمین است فریك وفره اسم ترکی فراخ است فرنی اسم
فارسی مهلبه است فستق
معرب از پستهء فارسیست درخت او شبیه بدرخت سقز وغیر مقشر پسته را مدة مدبد
قوتش باقیست ومفر او را تا سه ماه وآب لیمو فافط
فساد اوست مغز او درد دویم گرم وخشك ونزد بعضی در اول تر است ومبهتی وبا
رطوبت فضلیه وترياق گزیدن هوام وسموم بارده ومفتح
سدهء جگر ومولد خون صالح وموجب فربهی بدن ومقوی معده وفم معده به حدی
که سایر لبوبی ماکوله باو نمرسد خصوصا چون با پوست رقیق
ملاصق مغز خورده شود وجهة درد جگر وقی وغثیان ومفصل وسرفه مزمن وتقویة دل
وحافظه وذهن ورفع خفقان وبرودت جگر ولاغری کرده
ویرقان وسپرز نافع ومصدع مخرورین ومورث شری ومصلحش سرکه ترشیها ومیوه
های بارده وپوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل
در حرارة وخشك وپوست سبز بیرون او سرد وخشك وبغایت مقوی معده ودل
وقابض ورافع اسهال وتشنگی وقی وجهة تقویه دندان وخوشبو
کردن دهن ورفع قلاع وپوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند جلوس در
آب او جهة خروج مقعد مجربیست ونطول طبیخ پوست درختس او جهة

مورد مقعد ورحم وجرب وحكه وجلس نزلات ورفع قمل ومداومت شستن موی به آن جهة ریختن موی نافع وروغن پسته مقوی غالیها وخوشبو کننده؟؟
وبالخاصیة مضر معده وسعوط او با مشك جهة لقوه وتقویه حافظ وثیقه دماغ مجرب وبا عنبر جهة ازالهء وسواس ومواد سوداوی ورفع سموم
مؤثر است وخواص ثمر درخت پسته که مغز نبند ودر بزغنج مذکور شد فسافس به فارسی ساس نامند حیوانیست بشکل عدس وبسیار بدبوی ودر
مزاج قریب بذر اریح ورایحه ء او جهة اختلق رحم ودرد آن وشرب او با سرکه وشراب وغرغرهء او جهة اخراهج زلوئیکه در کلو مانده باشد وگذاشتن
نهائیدهء او در فضلیب جهة احتباس بول بسیار مؤثر است وبلع کردن یك عدد وآن جهة گزیدن مار شاخدار وچون در ثقبه باقلائی گذاشته
بلع نمایند جهة تب ربع بیعدیل یافته‌اند فسلیون اسم یونانی بزر قطوناست فسوة الکلاب اسم مصری غالیس است ونزد بعضی
شابابخست فسق الها ویه حب البانست فسوة الصنع قعبل است فسیا اسم عبرانی قاقله است فسوا براشین
اسم عبرانی اصایع صفر است فشغ بفتح فاوشین وبغین معجمه آنچیزیست که بمجاور خود می پیچد به حدی که او را بپوشاند وفاسرا
وامثال او را از این جهة فتناغ نامند وفنغ از جنس فاشر است دنبالتش شبیه بعنب الثعلب وشاخهای او باریکتر وخار او کمتر وثمرش خوشه دار
وبرگش با خشونة ودانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد وطعم او گزندهء زبان وبیخش صلب وسبطر ومنبتش آجام وبه دستور در مواضع درشت هم
میروید وقسمی از او بیخار ودانه او بشکل باقلای مصری واز آن کوچکتر وبسیار سیاه وبردور او خط سفیدی می باشد وظاهرا لوبیای هندی
عبارت از او باشد وقسم اول در سیم گرم وخشك وشرب برگ وثمرش رافع ضرر ادویهء سمیه ومفرح ومحلل ریاح وحافظ قوهء غریزیست
وچون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را بتدریج از آن بدهند در مدت حیات سموم حیوانی ونباتی در او اثر نمیکند
وقدر شربتش یك مثقال است وضماد قسم ثانی زاوع او رام ومسکن درد مفاصل وخوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان ومولد خلط؟؟
فصفصه معرب از اسفست فارسیست دور رطبه مذکور شد فصیل بچه شتر است فصا بکسر فاعجم الزبیب است فضه اغباری
نقره وسیم وبترکی کومش نامند وتکون او از کوکرد وزبیق پاك دانسته‌اند که کوکرد بقدر عشر زبیق باشد بدلیل آنکه چون نقره از
کوکرد مکلس کردد ویکجز واو کبریت که نکلبس لمو نموده مثل خود زبیق را

منعقد مسازد در اول سرد وخشك وگويند معتدلست ودر
تفريح وتقويت قريب بياقوت وجهة خفقان وبدبوئى دهان ومرفع رطوبات لزجه
وعفونت بلغم ومالیخولیا وجنون ووسواس وربو
وسرفه واستسقا وسپرز وسنگ كرده ومثاهنه نافع ومضاد او محلل او رام وبا زبيق
مقتول رافع بواسير ودر اكحال جهة بياض وتقوية باصره مفيد
ومضر امعا ومصلحش كتيرا وقدر شربتش تا قدر سم است وگوكرد خام باعث سياهى
او ونمك تلخ رافع آنست وگويند گوگرد غيز جام
معدل او وبعد از تعلديل موجب ثبات ارواح هاى به ومنقى متطرقات مشاكل خود
است وخوردن اشربه وخمر در ظرف نقره باعث نقريست
فطر نباتيست سفيد بشكل نصف تخم مرغ كه منكوس باشد وبى برگ وگل وساقش
بسيار كوتاه وجوف او مملو از صفايح وماول او بتركى كيلك وبه فارسى
فارج نامند وفطر وكماه اسم جنس ماكول وغير ماكول آنند ونزد بعضى فطر
مخصوص نوع قتال او وگياه مخصوص ماكول است وهر چه پى لزو جدويى رايحه
به وسفيد يا مايل بيترگى باشد وكوچك واز زمين خوب رويد ماكوست وسياه او در
غايت سميت وهر چه نوع سفيد وسرخ او در تحت درخت زيتون
وانجير وگردكان وامثال او رويد وبه دستور از سرگين وحيفها ومانند او براید كشنده
مباشد وگويند سفيد ماكول او تریاق نوع سرخ اوست
وماكول او در دويم سرد وتر واكتحال آب تازهء او جهة بياض وتقوية باصره وپلك
چشم نافع ومانع نزول آب خصوصا چون سرمه را باو پرورده
كنند وسائيده وخشك او را رفع اسهال وذرب وزلق الامعأ وضماد او با سريشم ماهى
وسركه جهة وقيله وبرآمدكى ناف مجرب ومداومت لخوردن او قاطع
نسل ودير هضم ومولد خلط غليظ وچون قبول عفونت كند بحد افراط متعفن مشود
ومسدد وموروث قولنج ودرد معده وفالج وسكته وبهترين مصلح او آبكامه خردل و
وپختن اوست با نمك وشبت وپودنه وروغن كنجد وزيتون وصغر وفلفل وخوردن
زنجبيل پرورده وجوارشات وخوردن آب سرد بعد از آن بغايت
مضر وبه دستور با تخم مرغ وبا گوشت خوردن واز خواص اوست كه هر حيوانى
كسى را بگزد كه فطر ماكول خورده باشد وهنوز از معده نگذشته باشد
هيچ دوائى علاج نمكند وهر چه در زير خم شراب رويد او پوست او كشنده است
وجوف خشك كردهء او مورث بيهوشى وتریاق غير ماكول او سكنجبين ما
سرگين مرغ خانگى است فطر اساليون يونانى وبمعنى كرفس كوهى است واو را
كرفس صخرى وكرفس ما قدونى نيز نامند وتخم او شبيه بنانخواه و
خوشبواز آن وشد است بهترين اجزاى آن تخم او در سيم گرم وخشك وقاطع
لزوجات ومدر بول وبغايت در ادرار حيض قوى الاثر ومخرج جنين و

محلل نفخ ومقاوم سموم بارده ومبهی وبغابت مفتح وجهة مغض ودرد پهلو مفید ودر جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است وبالفعل
تخم کرفس بنطی را بجای او استعمال منمایند واو مد در ومایل بمر رازی وبقدر فلفلی وبیرون سیاه واندرون سفید مایل بزردی وتند طعم وبرگ

نبات او عریض وبا اندك حدت وچتر گل او مثل چتر شبت ودر تنکابن واپلیم نامند واین قسمرا بعضی ضعیفتر از فطر اسالیون دانسته‌اند وجمعی مثل آن
میدانند واو مدر عرق ورافع عرق النسا وتهبج وفرزجه او مسقط جنین ودر سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است ودر حرف کاف انشه مذکور خواهد
شد قطس وفطوس جت الاس است فطیر نان خمیر پیمایه است وزبونترین اقسام نانهاست فطور یدس اسم یونانی وجاجست
فقع بترکی وبنلان وبه فارسی کشنج نامند واو غیر اقسام فطر است ومدور وقریب بقدر نارنج وکوچکتر از آن میباشد ودر زیر زمین نزدیك
آبها منکون مشود وشیرین ولذیذ وسرد وتر وبهتر از فطر ماکول وغلیظ است واصلاح او به دستوری است که در فطر مذکور شد فقاع نوعی از پنبه است
ومسکر نیست واز ادویهء مناسبه وآبهای حبوبات ومیوها ترتیب میهند ودر هر بیست رطل آبهائی که خواهند یك مثقال از هر یك از عود وفلفل وسنبل
وقرنفل وسداب وکرفس ونعناع ومصطکی وقاقله وبرگ ترنج باید کر وسردترین همه فقاع آنست که از شیره ترتیب دهند کثیر والغذاء ومقوی معده و
احشاء وبی نفخست وکرمترین همه عسلی وخرمائی ومویزیست ففاخ اسم جنس شکوفهاست فقاح سورنجان اصابع هرمس است فقلابوس
اسم یونانی صریمة الجدی است فقلانیوس بخور مریم است فقلا مینون فاشرستین است فقیص شاهتر جست فقاح الملح
زهرة الملح است ونزد بعضی ابقر است وما سرجویه کوید که بر روی نمك معدنی شبیه بشوره ومتکون مشود والطف اجزای نمك وقبض او کمتر است
فقلین عفص است فقده حب الفقد است فقعه کل زرد است فقولبون حناست فقارس اسم یونانی سرو است فقاح
الکرم شکوفه انگور است در اول سرد وخشك وبا عطریت ومقوی دل ومعده ومسکن فواق وقی وعرق او در افعال قویتر ولطیفتر است فلز
بسکون لام وکسر فاء ودر لغة بمعنی سفید روی است ومفرغ نیز نامند وبتشدید زاء وکسر فا ولام بمعنی ریم آهن وریم معادن کدازنده است و
هر کوهری که از کان خیزد ودر اصطلاح اجسام معدنیست که هر یکراکانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه متطرق بالفعل یا بالقوة
باشد که باعمال مخصوصه قابل کداز وچکش کیر کردد واقسام چکش بالفعل متطرقات ومعادن سبعه نامند وفي الواقع هشت نوعند که از هفت
معدن حاصل میشوند طلا ونقره وقلعی وسرب وآهن وروی وتوتیا هر یك از معدن مخصوصی اند ومس وروی از یکمعدنند ودر وزن مختلف اند چنانکه
بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است ومس از کداختن جسم معدنی بهم مرسد

وروی در معادن بدون که از متکون مگردد وبجهة خود روئی
به فارسی روی ومس رست نامند نو بیونانی طالیتمون گویند وآن در نهایت زردی
مباشد واز تاب آتش سیاه نمشود ولهذا به عربی صفر نامند ومس سرخ
ومایل بزردی مباشد وهر دو قسم در وزن سبکتر از روی اند ومتطرق وبالقوة
سیمانست که بر اعمال مخصوصه چکش کیر وکدازنده میکرد وپس فلزات
نه نوعند ودر منطرقات هفت واز یکمعدن دو فلز خیز دکه مس وروی باشد چون
روی ناباب وقلیل الوجود است واشتباه عظیم ودر صنف مس سرخ
وزرد ودر اسم نحاس وصفر واقعشده تا غایت بتحقیق این مراتب احدی بجهة عدم
استقصا ننموده کما لایخفی وخواص هر یك مذکور شده ومشود
فلنجه افلنجه است فلفل بیونانی ارنیقس نامند درخت او شبیه بدرخت متفر وخوشهء
او مانند خوشه او وبرگش رقیق وطرف ملاصق شاخ
سرخ وطرف دیگر سبز است وفلفل سفید وسیاه وهر یك بری وبستانی مباشد
وگویند تا رسیدن او باتها نرسد سفید مباشد وبعد از رسیدن کامل سیاه
مشود وظاهرا اصلی نداشته باشد وسفید او المس وقابضتر است وسیاه چین دار
وتندتر است در آخر سیم کرم وخشك در اول او وبعضی بعکس
دانستهاند وهاضم وجاذب ومحلل وجالی وتریاق سموم بارده وقاطع بلغم ورافع سرفهء
بارده وضیق النفس ورياح ومغص ومقوی حافظه وهفتح سدد ویا
مشیر وشکر محرك باه ورفیق کنندهء خون مبرودین وملطف اغذیهء غلیظه وخلط
غلیظه ورافع آروغ ترش ومقوی جگر ومعده ومسخن آن وباادویهء
قابضه جهة تقطیر بول نافع وپادزهر علتهای عصب واعضای عصبانیست وحمول او
مخرج چنین وبعد از جماع مانع حمل ومضاد او با زفت محلل خنازیر و
قابضه جهة تقطیر بول نافع وپادزهر علتهای عصب واعضای عصبانیست وحمول او
مخرج چنین وبعد از جماع مانع حمل وضماد او با زفت محلل خنازیر و
ورافع واخس وبرص ناخن وبانطرون بغایت جالی بهق وسرخ کنندهء رخسار وبا پیاز
ونمك جهة رویانیدن موی دارء الثعلب وبا محللات جهة تهج
ریحی وجوشانیدهء او در روغنها جهة فالج وخدر و امراض بارده ودرد دندان مجرب
وبه دستور مضمضهء آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند
وسنون او جهة دندان کرم خورده سریع الاثر وخائیدن او با مو نر وجهة رفع رطوبات
معده ودماغ نافع ومجفف منی ومصدع ومخشن سینه وحلق ومنصر
کرده وجگر حار وجمعی که خون ایشان وفورند داشته باشد وجراحات باطنی والم
در مجاری بول داشته باشد مصلحش روغنهای سرد است واز
مبرودین عسل وقدریست شربتش یك مثقال وبدلش زنجبیل فلفلمونه اسم فارسی
درخت فلفل است وگویند اعم از بیخ وچوب درخت اوست واین

خنجل ریشهء درختی غیر فلفل دانسته که واصلی ندارد وبهترین او سفید تازه است ودر خواص وقدر شربت ومضلح مانند فلفل است ودر
امراض سپرز ودرك قویتر از آن وسعوط آن جهة سکته وصرع نافع وبدلش وار فلفل است فلفل المأ نباتیست که در آبهای غیر جاری
مبروید برگش شبیه به برگ بیدر وساقش پر کره وشاخهای او بقدر زرعی ودانهء او ریزه ومجتمع وشبیه بخوشه وطعم او تند شبیه بطعم فلفل ومعطریت

وعوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دویم کرم وخشك ومسخن معده وجگر وهاضم وضماد برگ وثمر او محلل او رام بلغمی وصلبه ورافع آثار وبیخ او در ضماد کلف ونمش مزمن قوی الاثر است وقدر شربتش تا دو درهمست فلفل السودان دانه ایست شبیه بخلر وغلاف آن مثل غلاف او وتند وبا اندك
تلخی در آخر دویم کرم وخشك ومحلل ریاح غلیظه وبلغم لزج ومفتح سدد وبا عسل محرك باه وجهة قولنج ایلاوس نافع وجهة درد دندان وحرکت او
بغایت مؤثر ومضر گلو وحلق ومصلحش عناب وقدر شربتش تا دو درهمست فل ثمریست هندی بقدر پسته وپوست او شبیه بیوست فندق
ومغزش مایل بزردی وسفیدی وباد نیة واز فلاحه نقل کرده اند که آن از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم مرسد ودانه اش بدانه نیلوفر شبیه وغیر بیخ نیلوفر
هندی وغیر بندق هندیست در دویم کرم ودر اول خشك ونزد بعضی در سیم کرم وخشك است ومحلل ومفتح سدد ومنقی دماغ وجهة خفقان و
غشی ودردسر وسپرز ودرد جگر وحفظ سیاسی موی وسستی عصب ودرد معده واستسقا وباد بواسیر نافع وضماد برگ او مانع تولد قمل وخوشبو کنندهء رایحهء بدن وقدر شربتش تا دو درهمست فلایه حب الراسن است فلفلمون فودنج بریست فلار آذر بو است فلحون سرخس است فلجیق
سورنجان است ونزد بعضی حومانه فلفل شامی تخمی مخلصه است فلفل الصقالیه شامل اتلق وحرف بابلی است فلفل الفرود تخم
وسمه است فلفل الخواص ماهو دانه است فلیفله هر نو است وگویند تخم بیجنکشت وبلغة مغربی بزر الانجره است فلنجمشك ونجمشك است
فلفل دراز اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغة رومی برگ نباتاتست فلام اسم عربی قاقلی است فنك اسم فارسی قرساقست
وآن پوستیست سفیده وسرخی وابلق مباشد وحیوان او از سنجاب بزرکتر واز بلاد روس وترك آرند وخوشبوی وگرمتر از سنجاب وقاقم وپرور
از سمور ولباس او موافق جمیع امزجه است خصوصا جهة اطفال ونزد جمعی جلد مرغیست وبخور او جهة گریزانیدن هوام مؤثر است وقول اول
اصح است واخیر پوست مرغیست سفید وبزرگتر از غاز وقو نامند ولباس او موجب تبرید است بخلاف فنك فنجیون اسم یونانی نباتیست
ساقی میروید بقدر شبری وگلشر زد وزیاده از ده روز نمیماند ولهذا قصریح نمودند که بیکل وبیساق است وبیخش باریك ودر موضع نمناك بهم مرسد
تند طعم وتلخ وبا قبض ودر سیم گرم وخشك وتازهء او متعمل داند که از بیخ وبرگ او از بیخ وبرگ او در دهان نگاهدارند رافع سرفهء مزمنه وربو وضیق النفس
وقرحهء سینه ومحلل ریاح وبخور واشتنساق او به دستور همین اثر دارد وضماد او

محلل وكشانيدهء ودملها واو رام والتيام دهندهء زخمهاست
وحمول او با عسل مخرج چنين زنده ومرده وخشك او بسيار شد وغير مستعملست
فنجنكشت اثلق است فنا عنب الثعلب است
فنجريون فنجيونست فجيونش بپای بعد از جيم اسم اصطلاحی معجون خبث الحديد
است وعوام پاد زهر كاو يرا باين اسم مينامند فندق
هندی رته است فندق اسم فارسی بندق است فو بتشديد واو اسم يونانی نباتيست
شبيه بكرفس بزرگ برگ وساقش زيادە
بزرعی واملس ومجوف ومايل به بنفشی وپر كره وگلش شبيه بز كس واز آن بزرگتر
وسفيدی او به بنفشی آميخته وبيخش سطبر واشتقر وانتهای آن با شعبهای
كج ومانند بيخ اذخر وريشهای خربق سياه ودر بوی شبيه ببومی سنبل رومی ومراد از
مطلق او بيخ اوست وبه فارسی بيخ سنبله نامند در آخر دويم
گرم وخشك ومفتح سدد ومحلل رياح ومدر بول وحيض وباقوه تريا قيه وجهة درد
پهلو وجهة درد پهلو وسپرز وعرق النسا وثيقه عروق ومغص وعلل باردهء سينه
وضماد او جهة داء الثعلب مفيد ومضر كرده ومصلحش رازيانه وعسل وبدلش كبابه
وقدر شربت از جرم او تا يك مثقال ودر مطبوخات دو مثقال است
قوه به فارسی روناس نامند بيخست سرخ ومستعمل صباغان وقوه الصبغ نامند بری
وبستانی مباشد وثمر او مدور وبعد از رسيدن سياه مشود
در دويم گرم وخشك ومفتح سدد ومدر بول وحيض وشير وعرق ومقوی معده
ومسقط جنين وطبيخ او با عسل جهة عرق النسا ودرد ورگ وسستی
اعضا ويرقان وفالج وبا سكنجبين جهة سدهء جگر وسپرز نافع ومضر مثانه ومورث
بول الدم ومصلحش كثيرا ومضر سر و مصلحش انيسون وقدر شربتش
يك مثقال ودر مطبوخات تا سه مثقالست وبايد شارب او هر روز بحمام رود وبرگ
وشاخ وثمر او را بمجموعه رافع سم هوام است وهر جزوی تنهائی
اين اثر ندارد وثمرش در ازالهء سپرز نافع ومضر مثانه مانند ساير اجزا وحمول او مدر
حيض ومخرج جنين ومشيمه وضمادش جهة فالج وساير امراض
باردهء اعصابی وبهق وقوبا وسعفه وخزاز واثار جلد از ضربه وسقطه نافع وبدلش
كبابه ونزد بعضی نصف او سليخه وثلث او مويز سياه است
فوفل معرب از كويل هندی وآن ثمر درختيست بزرگتر از جوز بوا ومدور با عفوصته
واندك تلخی وسرخ وسياه مباشد ودرخت او شبيه
بدرخت نارجيل است در دويم سرد وخشك ومقوی دل واعضا ورادع ومانع صعود
بخارات بدماغ وبسيار قابض وسرخ او مسهل بعصر وغير
مفرط ورافع دردهای حار وقاطع وجهة استحكام عصب وسستی اعضا ووثی وقلاع
وامراض حارهء وهان ودندان وقطع سيلان خون

نافع ومخشن سينه ومصلحش كثير او اكتحال او جهة سرفه واسترخای پلك چشم ودمعه والتهاب ورمد وجرب مفيد وقدر شربت او تا يك مثقال

وبدلش او صندل سرخ ونصف آن آب کشنیر است فودنج معرب از پودنه فارسیست وبه عربی حبق نامند بری وبستانی وجبلی ونهری
مباشد ومراد از مطلق او بریست ومشکطر امشیع قسم جبلی است وصنفی از نهری که برگش دراز وساقش بزرگست چون در بستانها عرمس
نمایند بعد از دو سال نعناع مشود وپودنه بریرا ساقها منفرق وتند بوی وبا عطریت وبرگش ریزه ومایل ماشد اره وتخمش شبیه بتخم ریحانست
در اول سیم کرم وخشك وبغایت ملطف ومدر عرق وحیض ومسهل سودا وقاتل چنین وترياق کزیدن جانوران ومحلل ریاح وجهة استسقا
ویرقان واخراج مشیمه وفواق وغثیان وثقیه فضول معده وسینه وکزاز وسوزش معده وضمادش جهة سرخ کردن عضو ورفع سپرز وجذام
وآثار سیاهی جلد وربوی او جهة غشی وفرزجهء او جهة اخراج چنین ونطول او جهة حکة ورياح رحم وصلابات او وخشك سوخته او جهة تقوية لثه
سفید ومضر امعا ومصحلش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش مثل ونصف او پودنه نهریست وقسمی از پودنه بریرا برگش دراز ونرم و
مایل بسیاهی وگل او خوشبو وتند ومایل بزردیست در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمیرا برگ مثل ریحان
کوهی وشاخها پراکنده وگلش بنفش ودر کنار آبها میروید وقسمی از آن شبیه بنعناع وبرگش درازتر از آن وساقش قویتر است در آخر
دویم کرم وخشك ومدر بول وبا عسل جهة داء الفیل ونفس الانتصاب وتب بلغمی وسودا وی وجذام وبا شراب جهة سموم وفتق عنصیل وهنصه
ونطول او جهة نه فع زردی ویرقان وبا عسل ونمك جهة رفع کرم معده وحب القرع وحمول برگ او جهة احتباس حیض نافع وقاتل جنین وبخور
وفرش کردن او جهة گریزانیدن هوام وضماد پخته او در شراب جهة ازالهء آثار سیاهی جلد وعرق النسأ وقطور آب او جهة کشتن کرمیکه
در کوش بهم رسد مفید وچون خشك او را بر موضع گزیدهء هوام به بندند موجب قرحهء آن عضو وجذب سمیت است ودر هر عضوی که کرم متکون کرد و
دز ور آن رافع آنست ومضر باه وکرده ومصلحش کتیرا وشربتش یك درهم وبدلش نعناع ونزد بعضی قردماناست فودنج جبلی مشکطرا امشیع است
فودح مائهی آبکامه وبعضی ترشیها را نیز ما به مشود وآن را از آرد جو وآرد کندم که با آب خمیر کرده باشند بی نمك ترتیب میدهند ودر برگ
انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میکذراند تا متعفن شود وخشك کردد وضماد او با سرکه وروغن کل جهة جرب وخارش بدن ونضج دمل سفید و
محلل قوی است وبعض او را ادویهء خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند

ومدتی در آفتاب میکذارند ودر دستورات مذکور است قول
باقلی است فوم شامل سیر وگندم ونخود است قوه بری ملبکی است فوة الصبغ فوه
است فوشنه غوشنه است فولیون
اسم یونانی جعده است فوریون عاقر قرحاست فوفه عشبه است فوهل فنا بریست
فورس اسم یونانی بق است
فوحولیا اسم یونانی حلزونست فولن اسم یونانی برگ بنانانست فولو بیونانی حنظل
است فو غلص بیونانی لسان الثور است
فهد اسم عربی یوز است فیروز ج معرب از پیروزهء فارسیست وبهترین او نیشابوری
کبود صافست که رنگش در هوای صاف صاف
نماید ودر غیر آن مکدر وآنچه از معدن شیراز وکرمان بهم رسد ومایل به سفیدی
باشد شبابکی است ومجموع آن از عرق وچربی واز بوی
مشك فاسد میکرد در اول سرد ودر سیم وخشك ومقوی دل ومعده وپاد زهر جمیع
سموم ورافع اسهال وقرحهء امعاء وسایر جراحات
باطنی وجهة خفقان وبا عسل جهة صرع وسپرز وسنگ کرده ومثانه واکتحال او جهة
دمعه وناخنه وبیاض وتقویة روح باصره وفتق طبقه
قرنیه وسایر طبقات نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا وقدر شربتش نیم درهم وجهة
سموم قویه تا یك درهم است وسدس در هم او را بالخاصیة
جهة گزیدن عقرب مجرب یافتهاند واز خواص او است که دارندهء او در آب غرق
نشود وصاعقه باو نرسد وداشتن او مقوی دل ومانع
خوفست وچون بر اجساد نرم بگذارند صلب کند ومکلس او تکلیس معادن وتثبیت
نفوس ها ربه منماید فیل حیوان معروفست ودر عضو
بلاد دهند نمباشد وهفت سال یکبار میزاید ومدت حمل او یك سال مباشد وبهترین
اجزای او دندان آنست که حاج نامند سرد وبسیار
خشك وحابس اسهال ونزف الدم وبستن او بر عضویکه استخوان شکسته در آن باشد
جاذب آن ومعین بر اخراج وخوردن او را تا یك هفته
با شراب وفرزجهء او را بعد از طهر جهة حمل عاقره مجرب دانستهاند وشراب او با
آب پودنه مانع از دیاد جذام وسویان کردهء او که نشارهء عاج
نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب عسل بنوشند مقوی قوهء حافظه وفهم ورافع
درد پهلو ومفاصل است وضماد سائیدهء او تا مثل آن برادهء
حدید جهة بواسیر مفید وتعلیق آن بر کردن انسان ومواشی که در پارچهء سیاهی بسته
باشند مانع ضرر وبا وطاعون وخوردن بول او که زیان
عاقره ندانند که بول فیل است دیسقوریدوس بجهة حامله شدن مجرب دانسته
وفرموده که زهرهء او با خون سنگ پشت وتخم او تریاق

سموم است وما سرجویه گوید تعلیق پوست او مانع تب ربع ما بیه است وفرزجهء سرگین او مانع حمل وبخور او رافع تبهای مزمنه وگریزاننده هوام وطلای او رافع کلف وآثار قمل وسوخته او جهة سعفهء رطبه والتیام زخمها مفید وفرزجهء حضیهء او در اعانت حمل قوی الاثر وخوردن

یکقیراط او با آب کاسنی رافع ذرب واسهال مزمن است فیجن اسم یونانی سدابست
فیلز هرج بمعنی سم الفیل است وآن قسمی از لوف
اکبیر است که حضض هندی که عصارهء او وقاتل فیلست فیلجوش فسحق از لوف
املکبیر است که او را لوف الجعد نامند فیند وفلینك
وفینج حجر القیشور است فیطس بنك اس است فیقن اسم یونانی قرطم است فیقر الغة
یونانی وبمعنی تلخست ومراد از وعبر سقوطه تست
فیقن اعزیون قرطم بریست اسم یونانی عفص است فنیقس حومانه است فیطل شاه
نرجست فیهق اسم اندلس اثلة السودست
فیقا اسم عبرانی انفحه است وبسریانی فیثا نامند فیقر اطیون اسم یونانی عنصل است
فیتارس اسم یونانی سعامت
فیناسیوس اسم یونانی اصابع هرمس است حرف القاف قاقله به فارسی میل نامند کیاز
وصغار مباشد
کبار او را غلاف بقدر جوز بوا ومثلث وسیاه است ودانهء او مایل بتدویر وصغار او
را غلاف سفید ودامها ریزه تر وبا عطریت
وتندی وتلخی اند ونباتش وبقدر وزرع وبرگش عریض وبا خشونت وتند بوی
وثمرش در هر شاخها متفرق مباشد واز هند خیزد وکبار را
ذکر وصغار را انثی گویند قوة آن تا ده سال باقیست وکبار او خوشبو ودر تفریح
وسایر افعال قویتر است در دویم کرم وخشك
ومسخن ومحلل وهاضم ومفرح ومقوی دل ومعده ومفتح سدد وباقوة قابضه وملطف
وجالی وخوشبو کنندهء عرق ورایحه ء دهان وجهة ریاح
معده واحشا وغثیان وقی ودرد جگر وسدهء آن خصوصا با غلاف او وجهة صرع
وسنگ کرده واغما نافع ونافع ونفوخ او عطسه وآرنده وجهة
صداع وصرعه وجنون مفید وگویند مضر ریه است ومصلحش شکر وقدر شربتش تا
دو درهم وبدلش یکوزن ونیم او قاقلهء صغار است
یا بوزنش کبابه وقسم صغار او در آخر اول کرم ودر دویم خشك ودر تقویة هاضمه
وقویتر از کبابه ومسکن قی ومجفف رطوبت سلینه
ودر سایر افعال مانند کبار وقوة قابضهء آن کمتر از آن ومضر امعا ومصلحش کتیرا او
قدر شربتش تا دو درهم وبدلش نصف آن کبابه است
ونصف حب بلسان قاطانیقی بلغة یونانی بمعنی کف العقابست برگ او مانند مورد
وزیتون وثمرش سوراخ وارو شبیه
بسیب کوچکی وتخمش مثل نخودی وعبضی مثل کرسنه وگویند در تعشق مؤثر
است هر گاه باسم شخصی ومادر آن شخص داده شود وتعلیق
او را مانع عشق دانستهاند قاقلی اسم قبطیست وبه عربی قلام وبترکی وفارسی شور

نامند نباتیست شبیه باشنان واسفند ورطوبت
او بیشتر از اشنان واز آن سبز تر وطعم او شور وبا تلخی وشتر بخوردن او راغب وموافق مزاج اوست در دویم کرم وخشك وقلیل الغذا
وآب او بقدر یکوقیه یا نیم رطل با آب مویز وشکر سرخ مسهل زرداب ومدر بول وحیض ومفتح سدد وجهة ضعف معده وترهل ودرد
کمر نافع وتازهء او مدر شیر ومحرك ومقوی باه است قانصه به فارسی چینه دان وسنگدان نامند وطیور را بجای معده است
وبهترین او از اردك ومرغ پرداریست وبعد از اخراج عصبهای او کثیر الغذاء ومولد خون صالح ورافع خفقان ودیر هضم ومصلحش
آبکامه ونمك است ویوست اندرون او را چون خشك کنند وسائیده با آب سرد بنوشند جهة درد معده وزلق الامعأ واسهال
بغابت نافع است قار به فارسی مشهور بقیر است وآن از زمین با آب گرم از چشمها م یجوشد سیاه مایل بسرخی واصل ان بعضی
صلب وبرخی مباشد وبا قدری خاك نیز طبخ میدهند تا توان برکشتی وامثال او اندود وقوتش تا سی سال باقیست در سیم
گرم وخشك ودر افعال قریب بففر ومنضج دمل ومحلل اخلاط غلیظه ولزجهء سینه ودماغ تغیر آب وطعام وفساد وبائی هوای ومعین
هضم وجهة معده وجگر وسپرز نافع وخوائیدن او جهة رفع رطوبات وثقل زبان وفساد لثه وضرس که بیحسی دندان مباشد مفید و
ظرف بقیر اندوده مدتی مدید آبرا مانع تغیر است وآشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظ آب ورافع طاعون واو المثقاد وشرابیکه
ورخم قیراندوده ترتیب دهند گرمتر وسریع بخروج تر از بدنست وخمار او کمتر مباشد واکثار خوردن قیر مورث قرحهء مثانه ومصلحش
صمغ عربی ولعابها وقدر شربتش تا یك درهم وبدلش فقر است قاوند اسم روغن منجمد سفیدیست شبیه به پیه وبی بوی واز حبشه و
نواحی یمن آرند وتخم قاوندی نامند واصل او معلوم نیست بعضی نباتی وجمعی صلواتی دانستهاند گرم ومایل بخشکی محلل ریاح ومحرك باه
وبا لعابها وحریرها رافع سرفه قدیم ودرد زانو وتهیگاه وضعف اعصاب وقدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانی است
از موش بزرگتر وسفید ودنباله اش کوتاه وسر دنبالهء او سیاه لباس او گرمتر از سنجاب وسردتر از سمور ودر خوال مانند فنك است قاتل
سحیتان وقاتل السمك ماهیز هر جست قاتل الذئب خانق الذئب است قاتل ابیه نزد بعضی بید اسقان ونزد جمعی قطلبست

قاتل نفسه شامل کافور فرفیون ومانند آن است که بنفشه تحلیل ونقصان پذیر باشند
قاتل النحل نیلوفر است قاتل النمیر
خانق النمراست ونزد بعضی مازریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب وگویند
عبارت از ادار اقیست قاتل اخیه

خصی الکلب است قاتل العلق نوعی ازاناغلس است که شکوفه او کبود باشد ونزد بعضی نوعی از مرز نجوش است قاطر
دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی بقلة الاوجاع است قار واسم یونانی کرویاست قاقیا اقاقیاست قاره
سطاخنیس است قاطون اسم رومی نوشادر است قاسنی اسم ترکی بازرد است قاپش اسم ترکی قصب است
قارنی یاروق اسم ترکی برز قطوناست قار اسم ترکی نلجست قاوون اسم ترکی بطبخ است قارپوز اسم ترکی
بطبخ هندیست قان اسم ترکی دم است قاپوق اسم ترکی قشر است قارج اسم فارسی فطر ماکول است قار اسم
ترکی مصل است قبج به فارسی کبك وبترکی ککلیك نامند در دویم کرم وخشك وکثیر الغذا وسریع الهضم ومبهی ولطیف ومولد
خون صالح وحابس اسهال وجهة فالج ولقوه وامراض باردهء دماغی وجگر ومعده وسینه واحشا نافع ودر مزاج محرور ودر هوای
گرم وبا شراب مصدع ومورث خارش بدن ومصلحش سکنجبین وترشیهاست وشرب یك مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل
جهة یرقان ویك مثقال جگر خام او جهة صرع وزهرهء او جهة تقویة وجلای بصر وبیاض وشب کوری وجرب چشم وبا مروارید وشکر بالسویه
جهة بیاض وجرب مجرب وضماد او بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهة نزول آب وسعوط او در اول هر ماه یکبار جهة قوة حافظه ورفع
نسیان مفید وبیضهء او که در سرکه عنصل پخته باشند جهة درد شکم ومغص وپخته او در غیر سرکه مورث فصاحت وضافی آواز ورافع
سرفه وخام او با کندر مسمن بدن واکتحال خون خشك کردهء او با زجاج سفید جهة جرب وناخنه نافع وخاکستر پر او محلل او رام صلبه وطلای
سرگین او رافع گلف ونمش است فنپطه ناطف است قباق اسم ترکی فرع است قیلان اسم ترکی تمر است قتا وبتأ
مثناة اسم خاریست که به فارسی کون نامند ونوارس قسمی از اوست که به فارسی قبح گویند وکثیر اصمغ کون است ومذکور خواهد شد
در دویم گرم وخشك وآب او جهة سرفه وضیق النفس وطلای او با عسل جهة رفع آثار جلد مفید است قت رطبهء خشك است
قیتل الرعد سلویست قثاء بثاء مثلثه اسم عربی خیار ریزه است که خیار دراز وخیار چنبر گویند ودر بعضی مکان طول او بقدر زرعی
مشود در آخر دویم سرد وجوف او مسکن حرارة وتشنگی ومدر سنگ کرده ومثانه

وجهة التهاب معده وجگر مفيد ولطيفتر از قند وسريع
الهضم تر از وتخم او مدر بول ومفتح وجالی وقويتر از تخم قند وپوست وگوشت او
مولد رياح وقولنج ودير هضم وخلطی كه از وبهم رسد مستعد
عفونة ودر اكثر افعال مانند قند است ومصلحش عسل ومويز ورازيانه وشرب برگ او
جهة سگ ديوانه گزيده وخشك كردهء او جهة اسهال
صفراوی مفيد است قند اسم عربی خيار است ودر شيراز خيار بالنگ ودر خراسان
بادرنگ نامند در آخر دويم سرد وتر ومسكن
حرارة صفرا وخون والتهاب احشا ورافع تشنگی ومفتح سدهء جگر ومدر بول
ومخرج حصاة وغليظتر از قثار ورافع ضعفی كه از اسهال مفرط حاره
بهم رسد وجهة بتهای شديد ويرقان ودرد سر نافع وآب او تا چهل وپنج مثقال با
شكر مسهل مرة الصفرائی كه د معده وامعاء باشد وآب خيار
زرد ترش رسيدهء او در اسهال قويتر از آب نارسدهء او وچون قدری قرنفل در آن
خيسانيده روز ديگر صاف آن را با ماء العسل بنوشند
جهة نيكوئی رنگ رخسار وتقيح سدد وتحليل مواد حاره نافع ورافع خفقان است در
يكروز ونطول آب او مانع تولد قمل وضماد كوبيدهء
جرم او جهة جرب وحصف وشری وخارش بدن ونرم كردن خشونت جلد والتهاب
معده واحشا ودرد سر و او رام حاره مفيد و
خوردن دو مثقال ونيم از پوست خشك او جهة عسر ولادت بغايت مؤثر ومضر
مبرودين وخام كنندهء غذا ومولد خلط قام ودرد تهيگام
وچون در معده فاسد گردد ومولد خلط خام سمی ومصلحش نانخواه ومعاجين حار
وعسل وبوئيدن خيار جهة اشعاش روح حيوانی ودردسر
حار مفيد است وترشی خيار سرد ومطفی حرارة وبسيار دير هضم وبا طعام وبعد از
آن مضر است وتخم خيار سردتر از تخم خيار زه ومدر
بول ومخرج صفرای سوخته بادرار ورافع بتهای حاره وورم جگر وسپرز ودرد شش
وقرحهء آن كه از حرارة باشد وضماد او با بوره وعسل محلل
او رام جلد ست ومضر انثيان ومصلحش كتيرا وبدلش تخم خيار زه وشربتش تا پنج
درهم است وروغن خيار كه مانند روغن كدو ترتيب ميدهند
در افعال ضعيفتر از تخم كدوست قثاء الحمار به فارسی خيار دشتی نامند بقدر
بلوطی وبسيار تلخی مباشد ونبات او ساقدار وغير
مفروش بر زمين است وبرگش كوچكتر از برگ خيار وبا خشونت وبا زغب وبيخش
بزرگ وسفيد ومنبت او خرابها وموضع ريك داء
وقويترين واجزای او عصارهء ثمر اوست كه افشرده صمغ او با قدری نشاسته آميخته
قرص كرده باشند وقوتش تا ده سال باقيست وغير مغشوش

او املس وبغایت تلخ وبمقاربت شعله میسوزد وبسیار سفید نمباشد وزبو نترین او کراثی رنگ وخشن است وریسم گرم خشك ومسهل
مرة السودا او بلغم خام وزرادب ومقی ومنقی دماغا ورافع استقسا وسرفهء بارر او ربو وضیق النفس ورياح غليظه وسپرز ویرقان سیاه ومنك

کرده ومثانه وبواسیر وفالج ولقوه وصرع وکزاز وصداع وبیضه وخوذه و دردمفاصل ونقرس وعرق النسا وحمول او مدر حیض وقاتل جنین
وقدر شربتش از د قیراط تا شش قیراط است ومضر محرورین وابدان ضعیفه ومقیی بافراط ومصلحش در افراط قی سویق الشعیر با آب سرد
وسرکه ومیوهای قابض ودر افراط اسهال مجمه آتشی وجلوس در آب سرد وآشامیدن قوابض بارده‌ء است وشرط است که با ادویه‌ء
مناسبه طبع وفعل او استعمال نمایند مثل مقل ودارچینی وصبر وتربد وانیسون ونمك هندی وماء العسل ورب انگور وزعفران واقسام
صموغ وروغنها وباسقمونیا وحنطل واستعمال او جایز نیست وطلای او با عسل وبه دستور با روغن زیتون محلل ورم حنجره وبا سرکه جهة
گلف وآثار وثالیل وقوبا نافع وآب او را جهة ثقیه معادن وثبات وبیاض آن مجرب دانسته‌اند وبیخ او در تخفیف قویتر از سبایز
اجزا وضماد مطبوخ او با آرد جو محلل جمیع او رام بلغمیه ورافع بهق وآثار وجرب متقرح وقوبا وعلك البطم کشانیده دمل ومطبوخ
او در سرکه رافع نقرس وبا میفتج وامثال آن جهة درد مفاصل ونقرس وعرق النسا واستسقای لحمی بغایت مؤثر ومداومت شرب
طبیخ وبرگ وبیخ او رافع جذام وهیجده قیراط از ومسهل بلغم ومرة الصفرا وبهترین ادویه استسقاست وقدر شربت از طبیخ او تا سه
وقیه وحشه بطبیخ او جهة عرق النسا ومضمضه آن جهة درد دندان بارد وسعوط آن با شیر دختران جهة دردهای مزمن مفید وضماد
تخم وگل او جهة مفاصل مزمن نافع وقدر شربتش تا یك درهمست وباید با آرد جو وکثیرا بنوشند وروغن قثاء الحمار که آب او را با مثل او
روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کردد یا ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن او چهلروز در آفتاب بگذارند بسیار
کرم ومحلل قوی ومدر حیض ومخرج ولدور رافع کلف وبثور وکرم گوش وکرانی سامع ورياح او وبا تخم کتان مجفف بواسیر وقدر شربتش
تا یك درهم است قثاء النعام حنظل است قثاء الکبر ثمر کبر است ودر آنجا مذکور مشود قثاء هندی ابل است ونزد
بعضی خیار شنبر قثاء الجبه زراوند طویل است ونزد جمعی حنظل قثاء بری قثار الحمار است قجی بترکی گیاه خردل
بریست قدید اسم جنس چیزهای خشك است ومراد از مطلق او گوشت ومراد از مطلق او گوشت قاق وقدید جمیع لحوم بخلاف طبع وخواص اصل است
وزبونترین اغذیه ومولد خلط غلیظ سود اوی ومورث وجوششها وو قولنج وبیخوابی

وحکه وجرب قدید گوشت حیوان وحشی جهة استسقا
موافق است هر گاه در سرکه خیسانیده باشند ومصلح قوی قدید خیار است وروغنها وشیرینیهای سردوتر قدمیا اقلیمیاست
قدیم الملك خبازیست قداح بهار نارنجست ونزد بعضی شکوفه رطبه قدح نوعی از ابرونست قدومه بلغة اصفهان
تو دریست قرومانا معرب از قردا مومن یونانیست گیاه او شبیه به بنات با بونه وشاخهای او بسیار متفرق وکج وکرم برگ واز
بابونه بزرگتر وبیخش قویتر وگلش سفید مایل بکبودی وریزه وتخمش دراز وباریك شبیه بکر ویاد از آن درازتر وبا تلخی وتندبوئی
ونوعی بری کروباست ومستعمل تخم اوست در سیم گرم وخشك وتریاق سموم بارده‌ء حیوانی وقاتل اقسام کرم معده ومنقی سینه
ورافع قولنج وطلای او با سرکه رافع جرب وحکه ومجربست وحمول بخور او قاتل جنین ومضر سپرز ومصلحش افتیمون واملینون وقدر
شربتش ویك مثقال وبدلش اذخر است یا حرمل قرنفل به فارسی وترکی منجك نامند وآن شکوفه‌ء درختیست واصل نبات او معلوم نیست
واحدی مشاهده نکرده ومخصوص جزایر چنین است که از ساحل دریا جمع میکنند وقسم نر او بشکل دانه‌ء زیتون وقسم ماده بشکل
یاسمین است وسیاه وتند بوی وباعطریت وقوی وتلخ در سیم گرم وخشك ومفتح ومحلل ومقوی ودل ومعده وجگر واعضای باطنی
ودماغ وباه وماضمه ومفرح ورافع قی وغثیان واستسقا وعلل سوداوی وبلغمی وتقطیر البول وسلس البول ورياح غلیظه وامراض بارده خم
وزبق الامعأ رطوبی ونزلات متوالیه وبدبوئی دهان وفالج وامراض بارده‌ء دماغی ووحشت ووسواس وخفقان ونیمدرهم او با شیر
تازه بشرط مداومت بغایت محرك باه ومداومت یك درهم آن در هر وقت طبر زنان ماعت حمل ایشان وفرو بردن یك عدد از قسم
نر او هر روز موجب حمل واکتحال او جهة سیل وقوة باصره وغشاوة وطلای او بر احلیل ملذذ جماع ومقوی فم رحم وبریا فوخ جهة سکته وسدد
دماغی ونزلات بارده مجرب وسعوط ونفوخ او همین اثر دارد وعرق قرنفل که یکجز واو را ویکجز ونیم گلسرخ ومثل ان گاو زبان ونصف
جز وتبتول که مجموعرا سائیده وتسقیه بکلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر وتریاق سموم ومقوی حواس ومفتح وجهة تعدیل
اخلاط ورفع استسقا وامراض بارده وبیعدیلست وشراب او که یکچزو او را شانزده جز وآب انارین ویکچزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده

یك هفته در سرگین اسب دفن کنند بمراتب از خمر قویتر وچون همین شراب را با شکر بقوام آورند جهة امراض بارده‌ء صعب بی نظیر است
وگویند قرنفل مضر کرده وامعاست ومحلش صمغ وقدر شربتش تا یك مثقال ومثل ابدلش دارچینی ونصف او بسیاسه است قرنفل

بستانی فرنجمشك است قرفه اسم جنس پوست هر درخت وچوب آنست ومراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبوی
وسطبر وسیاه مانند رنگ قرنفل ودر بوی شبیه به آن واو را قرقة القرنفل باین سبب گویند وقسمی مایل بسرخی ودر سطبری کمتر از قرقه
القرنفل وشیرین تر از آن ودر بوی شبیه بدار چینی است وقرقة الدارچینی گویند ونزد بعضی پوست درخت دارچینی است وجمیع
غیر آن دانسته‌اند وقسمی مخطط بخطوط وقسمی سفید وزود شکن مباشد وبهترین اقسام قرقة الفرنفل است وبولس گوید ودر افعال
ضعیفتر از دارچینی است ونزد جمعی آن را قویتر از دارچینی دانسته‌اند وقرقة القرنفل در مزاج وافعال مشابه قرنفل واز آن ضعیفتر است
در آخر دویم گرم وخشك ومقوی اعضای باطنی ودر تقویة معده وجگر سرد قویتر از دارچینی وجهة فالج ولقوه وصرع وامراض عصب ودرد
مفاصل نافع وضماد او با سرکه رافع برب وقویا وشربتش تا دو درهمست وبدلش سلیخه است قرنفلیه بلغة مغربی گیاهی است برگش شبیه
شبیه به برگ لبلاب وبرگ بنفشه واز آن کوچکتر وساقش بقدر زرعی وبا شعبها وبا خشونت وگلش وبنفش مایل به سفیدی ودر بوی نشته
بقرنفل وبیخش مانند حربق سیاه ودر بوی شبیه بدارچینی ودر موضع نمناك وسایها واکثر بادر ونج میروید در دویم گرم وخشك ومحلل ریاح
ومغص ورافع صرع وبوئیدن او جهة زکام وآب طبیخ او جهة عسر النفس وسرفهء رطوبی وعسر البول وجلوس در طبیخ او جهة احتباس حیض
وضماد برگ او جهة صرع دو رم ریحی ورطوبی چشم وابتدای غرب وورم پستان ودفع انجماد شیر آن مفید وخوردن بیخ او جهة احتباس
حیض واخراج جنین ویا شراب جهة کزیدن هوام وضماد مطبوخ او در آب جهة کوفتگی اعضا مفید وروغنی که در او جوشانیده باشند
جهة لرز وکزاز مفید ومضر محرورین ومصلحش بنفشه وقدر شربتش یك درهم است
قراقاط بلغة ترکی اسم ثمر درختیست بقدر فلفلی ودر
ترشی شبیه بزرشك ودر افعال قریب به آن وظاهرا نوعی از او باشد وبغداوی اشتباه نموده وآن را زقال دانسته است زقال
اسم فارسی قرانیاست قراصیا اسم رومی وبه عربی حب الملوك وبه فارسی آلو بالو نامند وگیلاس قسم شیرین اوست وآلوبالو
در دویم سرد ودر اول خشك وقابض ومسکن تشنگی وحدة خون وصفرا ومقوی ورافع غثیان والتهاب ودانه او را چون شیره گرفته با
عشر آن رازیانه بنوشند جهة سنگ مثانه وحرقة البول بیعدیل وخشك او قابض تر

وچون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوفته فتیلهای باریك
ساخته دراحلیل بگذارد رافع جراحت مجاری بول ومنقی بول المدة وحرقة البول
وگیلاس در اول سرد وتر وملین طبع وسریع الاستحاله بخلط
غالب ومحرك باه محرورین وبعد از طعام مورث تخمه ومضعف معده وجهة خشونة
حلق وشش مفید است ومصلحش جوارشات وصمغ هر دو
کرم وخشك وجالی ومغری ودر قطع سرفه مجرب ومقوی باه ومفتت حصاة ومحرك
اشتها ورافع خشونت حلقوم والتیام دهندهء زخمهای باطنی
وضماد او جهة نیکوئی رنگ رخسار مؤثر واکتحال او مقوی باصره ورافع جرب
چشم وقدر شربتش یك مثقال است قرة العین جر جیر المؤ وکرفس
الماء نیز گویند چه آن در طعم ورایحه شبیه است بجر چه ودر برگ وساق شبیه
بکرفس است ودر آبها میروید وگلش زرد وباعطریت
وتندی در آخر دویم کرم وخشك ومحلل ومدر بول وحمیض ومفتح سنگ کرده
ومسخن مزاج وهاضم ومفتح سدد ورافع درد پهلو ویرقان
وسپرز وقرحهء امعاء ومغص وحابس نزف الدم احشا وسرخ کنندهء رخسار ونطول
طبخ او مسکن لرز وقشعر بره ومضر سفل ومصلحش
عنابست قرع به فارسی کدو وبترکی قباق نامند ودو قسم میباشد یکیرا کدوی سبز
ویکریرا رومی گویند مجموع او در دویم سرد وتر
وملین ومفتح ومدر بول وعرق ومسکن تشنگی وقلیل الغذا وآب مطبوخ او وآنچه
بخمیر گرفته ویکشب در آتش قون وشور گذاشته باشند با عسل
واندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا وبا فلوس خیار شنبر وتربجین وخمیرهء بنفشه
جهة تبهای صفرا وی دو موی وبا تمر هندی وشکر جهة اخراج صفرای
سوخته وحرارة دماغ وسواس وجنون ورمد ودرد سریکه از بخارات حاره باشد
وثیقهء مواد کرده وامعاء مفید وقدر شربتش تا چهل وپنج مسقال است
وخوردن کدو با مزورات جهة تبهای حاره وسرفه وجگر کرم وترطیب بدن ودماغ
مؤثر ومرق خروس بچه که با کدو طبخ یافته باشد یا با مغز تخم او جهة رفع
غشی تبهای حاره وسمیة اخلاط بیعدیلست ومربای او جهة مواد سوداوی وتقویة
دماغ وتولید خلط صالح مؤثر ومسیر عبارت از اوست ومذکور مشود
وترشی او ملطف وهاضم ومسکن حدة خون وصفراست واقسام کدو مولد نفخ
ومضعف معده ومسقط اشتها ومضر مواد بلغمی وسوداوی که از احتراق
بلغم باشد وباعث قولنج وبتنهائی سریع الاستحاله بخلط موجود در معده وبا اغذیه
متقلب بطبع غالب او مگردد وهر گاه در معده فاسد شود مانند جنار
مولد خلط سمی است ومصلحش زیره وادویهء حاره ودر مزاج صفراوی غوره
وسرکه وامثال او وضماد کوبیدهء او جهة او رام حاره والتهاب معده

واحشاء ودرد سر حار ورفع بيخوابى وخشكى دماغ وقطور او با روغن گل جهة درد گوش وورم حارهء آن وسعوط او با شير دختران جهة سرسام
وهذيان وبيخوابى وغرغره آب او جهة خناق مفيد وسائيدهء خشك او جهة سرفه ودرد سينه والتهاب صفرا ودرد گلو واكتحال به آب گل وآب ثمر گل

او جهة رمد وزردی یرقان که در چشم باشد بغایت مؤثر است وپوست خشك
سوخته او در قطع نزف الدم جراحات ورفع آکله وزخمها
مجربست وبا روغن تازه جهة سوختگی آتش وبا سرکه جهة بهق وبرص وخوردن او
جهة بواسیر ونزف الدم نافع است وچون جوف او را بخیشه
الحدید مملو کرده بعد از چهلروز آب او را با حنا بسرشند خضاب بسیار نیکوست
ومغز تخم کدو ودرد دویم سرد ودر اول تر بجهة حرقة البول و
لاغری کرده وقرحه مثانه وخشونة سینه ونفث الدم ریه وتبهای حاره وتشنگی وسرفه
وقرحهء امعأ مفید وروغن تخم او جهة رفع بخیوابی و
بیوست دماغ ومغص صفراوی وسبل وتبهای حارة بیعدیل وقدر شربتش از مغز تخم
او وروغن او تا هفت مثقال وبدلش مغز تخم هندوانه
است وروغن کدو که جوف آن را کوبیه آب آن را با ربع آن روغن کنجد بجوشانند
تا روغن صرف بماند سردوتر ومرطب بدن وجهة صاحب
دق ومالیخولیا وحرارت وبیوست دماغ وتشنج یا بس وسرفهء حار ونرم کردن
صلابات بسیار مفید است وچون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و
پیه کردهء بز بکوبند وبجوشانند تا مهرا شود وچربی او را جمع کنند در ترطیب قویتر
وسردتر از روغنیست که با روغن کنجد ترتیب دهند قرصعنه
گیاه خارداری است واقسام مباشد وبرگ اقسام او مفروش واز میان برگها ساقها
میروید بکقسم اول را ساق کره دار وخارها در حوالی کرمها
وگلش سفید وبیخش سطبر وطعمش با شیرینی واندك تندی مانند طعم زردك وبه
فارسی بیوه زانامند ودر افعال مانند مسدس است وقسم دویم
را برگش بی خشونت وخار او نرم وبسیار وساقش بقدر زرعی واز نصف اعلای او
شاخها میروید واو قویتر از اوست وقسم سیم را برگ
مایل باستداره وبیخش دراز ودر سطبری متوسط وسفید وقسم چهارم را برگ عریض
ومسدیر وساقش پی شعبه وبقدر زرعی مملو از خارهای مایل
بکبودی وظاهر بیخش سیاه وباطن سفید وشبیه ببهمن سفید وقسم پنجم که از اقسام
قرصنعة بیضاست برگش بسیار وخارهای او تند وساقش خشن
وقبهء او شبیه بکنگر است وقسم ششم که قرصنعة جبلی نامند برگش حدیه دار وقوی
الحراة ودر بیت المقدس جهة درد کمر ومواد بارده مجرب میدانند
وقسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض وبسیار سفید وبیخش سست وبا اندك
شیرینی ودر تقویة باه قوی الاثر است وقسم هشتم را ساق بقدر
شبری ونصف او چتری ومایل به سفیدی وشاخهای زیاده بر شش عدد نمی باشد
وقیهای او مستدیر ودر اطراف قبه خارهای شد وباریك وشش عدد
وبیخش دراز وبسطبری انگشت سبابه ودر طعم شبیه بزردك واز مطلق قرصغه مراد

همین است وآن را قرصعنهء مسدس نامند ودر مازندران
زد لنگ ودر تنکابن ششاك گویند وکویا مخفف شش وشاخ باشد در اخر اول کرم وخشك وترياق سموم ومحلل صلابات وبلغم مدع ومدر
حیض وبول وشیر وعرق وسریع الهضم ومقت حصاة واز اکثر بقول ما کوله بهتر است وآب او رافع مغص واحتباس حیض ودرد جگر امتلائی وآب
مطبوخ او با شکر مسکن او رام وجراحات باطنی رام ودمدومت او رام جراحات باطنی إلی ومداومت او رافع اخلاط شدن ومحلل نفخ وشراب اب او
که با مثل او سداب طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال جهة درد تهیگاه مجرب یافته‌اند ویك مثقال از بیخ او با مثل او تخم زردك بغایت محرك باه است
ومربای او با عسل بغایت مقوی احشا وضماد او با مثل او آرد جو رافع قروح رطبهء ساق وابتداء داء الفیل ومضر مثانه ومصلحش کتیرا
وقدر شربتش یك مثقال است قرمز لغة رومیست وآن حیوانیست در غایت سرخی وبقدر نخودی ومستدیر وبدبوی در برگهای اشجار مسکون
مشود وچون بخد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل مکند ورنگ او مخصوص ابریشم وپشم است ویکخر واو ده جزو حریر را بسیار رنگین مکند
وبهترین او قبرسی است ودر بلاد ارمینة ومواضع دیگر مخصوص اشجار نیست ودر سبزیها یافت مشود ودر دویم سرد وخشك وشرب او را با
ماء العسل تا یك هفته جهة قطع حیض مجرب دانسته‌اند وآشامیدن او با سرکه مانع حمل وضماد او با عسل جهة التیام جراحات عظیمه وبا سرکه جهة شکستگی
اعضا وجراحت عصب قوی الاثر وذز ورا ومجفف بواسیر وتعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبها ونطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن
قمل ومحلل صلابات وجهة دراز کردن موی مؤثر وقدر شربتش دو درهم است
قرقمان چیزیست مانند قاوکه در جوف اشجار کهنه بهم مرسد
خصوصا درخت خرما ودرخت مقل واز رو گویند مخصوص درخت مقل است در دویم کرم وخشك ومدر شیر وحابس اسهال ونزف الدم وضماد او
با سرکه جهة نرم کردن جلد بدن وسنون او جهة تقویة لثه وسفید کردن او مفید است قرط بضم اول وفتح ثانی وطاء مهمله اسم مصری
فصفصه است قرط بکسر اول وفتح ثانی اسم کراث البغل است ودر مصر کراث المائده نامند قرظه بطنای معجمه وفتح اول وثانی اسم
ثمر درخت نوعی از امغیلانست ومذکور شد قرانیا اسم یونانی زقالست قرطم بستانی او را تخم کافته وخشك دانه نامند ودر گیلان تخم کاجیز
گویند وآن تخم احریض است وسفید وطولانی مباشد ودر دویم گرم ودر آخر اول خشك وشیرهء او مسهل اخلاط سوخته وبلغم لزج ورافع سرفه

وربو مفتح سدد ومنجمد كنندهء شير در معده وكدازندهء منجمد او وجهة ماليخوليا ووسواس وجذام وجرب ونيكو كردن رخسار واستسقای حمی
وزقی نافع وچون پنج درهم او را در نيمرطل شير تازه حمل كرده صاف آن را بنوشند رافع رياح نزلات وامراض بارده ومقوی باه ومنقی سينه وصوت

وسی مثقال از شیرهء او با افتیمون جهة امراض سود اوی وبا خیار شنبر جهة تبهای بلغمی وبا عسل ونطرون وبادام وانیسون وفلفل جهة ثیقهء
دماغ وبدن از جمیع اخلاط فاسده ودرد مفاصل وشری وبخارات وموی وبا مزروه ء ماش وبخوداب منضج ومحلل ومسهل بلغم رقیق وسوخته
وحشقمه با شیرهء او جهة قولنج وامراض دماغی مفید وجوشانیدهء او را قوة مسهله ضعیفتر است ومضر معده ومصلحش انیسون وقدر شربتش
از ده درهم تا بیست درهم است وروغن تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان نو قایم مقام روغن تخم انجره وجهة ربو وتحلیل او رام
واخراج کرم معده نافع ومضر معده ومداومت شرب او وتدهین او را مورث برص یافته‌اند وقرطم بری شبیه به بستانیست وساقهای او
پی برگ وسفید ودر آخر ساق برگ وگل وثمرش ظاهر مشود وگل وثمرش ظاهر مشود وگل او زرد است در دویم خشك ودر کرمی معتدل وشرب یك مثقال از برگ
وثمر او با نیم مثقال فلفل جهة گزیدن عقرب نافعست وگویند مادامیکه عقرب گزیده او در دست نگاه دارد ادراك الم نمسکند وچون
بیفکند ادراك منماید قرون السنبل دوای سمی است واختلاف بسیار در او کرده اند وآنچه از کتب حکمای هند ظاهر مشود قسمی از
بیش ساه است سیاه وباریك وبا درخشندگی واز سعد باریکتر ودرازتر ودر ریشهء بعضی از سنبل هندی یافت مشود وقسمی از آن
نزد سفید مباشد در چهارم کرم وخشك وضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه وروغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای
بارده وصلابت اعضاست ربع درهم او کشنده است باختلاط عقل وبول الدم قرقو معما اسم یونانی سفل روغن زعفرانست در
سیم کرم وخشك ومنج ومسخن ومدر بول ومحلل صلابات واکتحال او جالی بصر ومقوی روح باصره است قراطارغون
نباتیست برگش مثل برگ گندم وتخمش شبیه بجاورس وبغایت تند وگویند چون مرد وزن چهلروز قدر ی از آن ناشتا تناول نمایند وبعد از آن
مباشرت واقعشود به پسر حامله کردد قرطاس به فارسی کاغذ نامند ومراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی ولعاب
بشنین ترتیب دهند سرد وخشك وجهة قرحهء ریه وسوزش معده وامعا وبا طبیخ سرطان جهة قطع خونی که از شش آید مفید وخیسانیدهء
او در آب وسرکه قاطع نفث الدم واسهال وسوخته او جهة جراحات عظیمه وتقویة لثه ومعفه وزخمی که در پا از موزهء وکفشه بهمرسه وتفوخ

او جهة رعاف وحقته او جهة قرحهء امعا وبخور او جهة زكام واكتحال او جهة بياض ودمعه وقرحهء چشم نافع وقدر شربتش يك مثقال وبدلش
بردی سوخته وكاغذ كبود وسوخته قايم مقام اوست قرطمان مغرب از هر طمانست ومذكور مشود وابوحنيفه دنيوری اسم درختی دانسته
است شبيه بدرخت چنار ودر ساحل عمان يافت مشود وبرگ وشاخ او خوشبو وشرب خشك او را بقدر دو مثقال جهة اسهال سفيد
دانسته است قرقسيون وقرقيسا اسم يونانی كبابه است قريص غذائيست كه از لحوم لطيف مثل ماهی وبزغاله وجوجه وپاچه
با سركه وترشيها وميوهای تازه وخشك وادويهء خوشبو ترتيب ميدهند مسكن حدة خون وصفرا وقاطع بلغم ومضر سوداوی وعلل
اعضای تنفس است قرا وضم اول كنه نامند حيوانيست مثل ساس ودر بهايم متكون مشود ودر طبع وافعال مثل فسافس است قرد
بكسر اول وفتح ثانی به فارسی او را بوزينه وميمون وكبی نامند در جميع خواص قريب بانسان وطلای خون او مانع روئيدن موی ومجربست
كه در كتب قدما مرقوم است نيز از آن حاصل ميشو واز اسرار مكتون مشود ودر طبع وافعال مثل فسافس است موی ومجربست
نبات الشيخ است وگويند حنفساست ونزد بعضی لوبيا قرنفل شامی قرنفليه است قريطه خرنوب شايست قرمعا
سلحفاتست قرقف حمز غليظ است قرن الخرتيت شاخ كركدنست قرقنيو اسم يونانی سرطانست قراقيوس
بلغة رومی اشتر غاز است قرقارس بيونانی اسم خبی است قراطن ماء العسل ساذج است قرقة الطيب قرقة القرنفل است
قررشيون قراسياست قردامون وقرد مامون قردماناست قرد قرداست قريض بتشديد را بزر الاشجره است
قرضی خسك است قرفقان وقرنقار وقربنا زكرويا قراض بابونجست قرن البحريه جانست ونزد بعضی كهربا
قرول وقرد اليون بيونانی بسد است وقردامن بيونانی حرفست قرطم هندی حب النيل است قرنفل بستانی
فرنجمشك است قرخان نوعی از فطراست قرمانيون اقحوانست قرقوا اسم يونانی زعفرانست قرد امينی حرف الماء است
قرقرون سعد است قريوله نوعی از لبلابست قرقشيم اسم تركی رصاص اسود است قروط اسم تركی تدز جست قراقوش
اسم تركی عقابست قراطارخ اسم تركی صفر است قرباغه اسم تركی صفدع است

قرساق اسم ترکی فنك است قزاح
بقاف وزای معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبو وشبیه برازیانه واز آن کوچکتر وشعبهء او بیشتر ومتشبك وتخمش مانند انیسون در سیم گرم وخشك ومدر بول وحیض ومسکن دردهای بارده ومحلل ریاح وتخم وشاخ او در اطعمه باعث لذت آن وچون آب طبخ او را تا ربع رطل

با شکر بنوشند در تحلیل ریاح ودرد احشا مجرب دانسته‌اند قزح بکسر اول اسم عربی پیاز است قزاز زجاج است قزویر رصاص
ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزلاق اسم ترکی قنره است قزل بکسر اول وثانی اسم ترکی ذهب است وقسط بیخست
شبیه به بیخ لفاح واز نواحی هند خیزد ونباتش مفروش وبیساق وبرگش عریض وسه قسم میباشد یکی شیرین وسبك وسفید وبا عطریت وقسط
بحری او عربی نامند وقسمی مایل بسیاهی وسبك وسطبر وکم بوی وتلخ او را قسط هندی نامند وقسمی مایل بسرخی وسنگین ودر وزن شبیه
بچوب شمشاد وخوشبو وبی تلخیست وار منطلق او مراد قسط شیرین است وبهترین او سفید تازهء کرم نخورده است که اندك زبانرا بگزد قویش
تا چهار سال باقیست وفرق در میان وراسن که قسط شامی نامند عدم عطریت راسن است وعدم گزندگی زبان وصلابت آن
در سیم گرم وخشك ومدر بول وحیض وجاذب خلط از عمق بدن وترياق سموم حیوانی ومفتح سدهء جگر وقاطع اخلاط غلیظه ولزجه ومبهی وبکشندهء
اقسام کرم معده وجهة درد رحم ودرد سینه وشکافتگی عضل وتقویة معده وجگر ودردهای مزمنهء دماغی ومعده وعضلات ومفاصل
وتحلیل ریاح واخراج سنگ کرده وبا سکنجبین جهة تب ربع وباعسل جهة ربو وضیق النفس وسرفه کهنه ویرقان وعلل سپرز واستسقا وتشنج و
وکزاز ورعضه وخدر نافع وبخور او قاتل چنین ورافع وبا وزکام ضماد او جهة گلف وعرق النسا ودردهای بارده وبا روغن زیتون جهة
رفع لرز وفالج واسترخاء ودرد گوش وسعوطا وجهة درد سر مزمن وذرور او جهة قروح رطبه مفید وفررجهء او مدر حیض وقاتل حزین
وطلای او با سرکه وقطران وعسل جهة داء الثعلب ونمش نافع ومضر مثانه ومصلحش کل انگبین ومضر ریه ومصلح او انیسون وقدر شربتش
یك درهم وبدلش نصف وزن او عاقر قرحاست وروغن قسط ساذج که قسط تلخرا بقدر چهل مثقال نیمکوب کرده یك شبانه روز در شراب
خیسانیده با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند کرم وخشك ومحلل ومقوی ورافع برودت معده
وجگر ولرز وتبهای بلغمی وسوداوی ومقوی موی وقدر شربتش تا هفت درهم وروغن غیر ساذج او در دستورات مذکور است قسوس
اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطون اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش ومرقع وزیاده بر زرعی وبرگش دراز وبشکل
بلوط واز ساق میروید وخوشبوی وبرگهای اسفل بزرگتر واز اعلی کوچکتر وگلش

زرد ودر بوی شبیه بصعتر وتخمش در انتهاء ساق مجتمع وبیخش باریك
وشبیه بخریق ومستعمل از آن برگ وبیخ است در سیم گرم وخشك وشرب او قبل از سموم وبعد از آن رافع مضرت او واز مجربات شمرده اند
ومدر بول ومسهل وهاضم وجهة درد سپرزه وضعف جگر وصرع وجنون وقرحهء ریه وعصارهئ او جهة درد گوش ودرد دندان وطبیخ غلاف ثمر
او را جهة قی مفرط مجرب دانستهاند قسب اسم حجازی خرمای خشك است که یکمال نرسیده باشد گرم وخشك ومسکن تشنگی بلغمی
وقاطع اسهال رطوبی ومحلل مواد سینه ودیر هضم وقلیل الغذاء ومصلحش کردکان بو داده است قس لبلاب پی ثمر است برگش
مشبك وریزه وشاخش باریك وشرب برگ وشاخ او مدر حیض وفرزجهء او با عسل مخجر جنین وسعوط عصارهء او جهة عفونت وخیشوم
وآب بیخ او با سرکه جهة گزیدن رتیلانافعست قسولیدون کاکنج است قسطس اسم جنس قسط است قسط شامی
راسن است قسط المرو قسط هندی وقسط صینی قسط تلخ است قسط بحری وقسط الحلو ورومی وعربی
قسط شیرین است قیسوس حنین بن اسحق گوید لحیة التیس است قسارس کبر است قسطیر رصاص ابیض است
قسطوریون و قسطوو جند بیه ستر است قسیطوس زنجار است قسا سلیخه است قسطل شاه بلوط است
قسراق اسم ترکی رما کست قاولان اسم روغن زفت است ودر زفت مذکور شد
قشور اسم جنین است اشجار واثمار بزوراست
وبعضی را اعتقاد انکه اقسام او غذائیة ندارند قابل هضم نیستد قشمش معرب از کشمش فارسیست ودر ترتیب خواص او مذکور شد
قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الکندر صایح باریك کندر است شبیه بیوست واز کندر او را
لطیفتر دانستهاند قشر البیض پوست تخم مرغ است ودر بیض مذکور شد قشره باصطلاح مصر پوست درخت زرشك است
قصب به فارسی نی وبترکی قامیش نامند واقسام مباشد هندی او که باس نامند غبر مجوف وباقی اسم مخوفند وقصب فارسی نی
سبز است که در غیر آنها مباشد واقسام نی درد دویم سرد وخشك وسوخته او گرم وبیخش وقویتر وبا اندك حدتی وضماد تازه کوبیده او جهة جدن
پیکان واستخوان وخار از بدن وبا سرکه مسکن درد کمر وضماد وبرگ تازه او جهة او رام حاره وباد سرخ وشرب سائیده او با عسل جهة سرفه

وسوخته او بقدر دانگی مفتح سدهء زهره ومضرتش ومصلح کثیر ا وقند است وضماد سوختهء او جهة جرسب وحکه وزخمهای چرك دار وسنون او

جهة جلای دندان وسیلان خون لثه مفید وطلای بیخ سوختهء او با پوست آن یا مثل آن خا جهة رویانیدن موی وتقویة آن وجلای بشره نافع واکتحال
رطوبتی که در برگ نی جمعه مشود وجهة بیاض عین از مجرباتست وفرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن باشند جهة صاحبان تب حاره ورفع شدهء کرمی هو او فساد آن مؤثر است وشکوفه آن جهة گزیدن عقرب واخراج کرم گوش بیعدیلست قصب السکر نیشکر است در اول کرم ودر دویم زرد
آب او مسمن بدن ومفتح سدد وملطف خون ومنقی مثانه ومدر بول است ورافع خشونت سینه وسرفه ومحرك باه وملین طبع وبهج قی وقاطع
التهاب معده ومولد نفخ ورياح وپخته ء او که سه جوش داده باشد نفخ او زایل مشود وقی کردن با آب نیشکر منقی بدن واکثار خوردن غیر مطبوخ
آن مفسد اشتها ومضر پیران ومصلحش انیسونست قصب الذریره نباتیست زیاده بر شبری وباریك ومجوف وبیرون او سرخ مایل بزردست
واندرون او سفید ومملو از چیزی شبیه به پنبه وساقش پر کره از قلم باریکتر وخوشبو با قبض وتندی وتلخی در دویم کرم وخشك وملطف ومدر بول
وعرق او مفتح ومقوی دل وجگر ومعده ورافع خفقان واستسقاء درد سینه وجگر ورحم وعسر بول وتقطیر بول ومحلل او رام والتیام دهندهء شکاف عضل
وطبیخ او با تخم کرفس جهة جنون وامراض کرده ورفع سرفهء مزمن ووجع الفؤاد بارد وجلوس در طبیخ او جهة در درهم واستشاق دودا وجهة سرفه رطوبی
مجرب وذرو را وجهة خوشبوئی رایحهء زیر بغل وعرق وشکستگی اعضا نافع واکتحال او جهة جلا وتقویة بصر نافع ومضر کمر گاه ومصلحش انیسون
واستعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش عدس المر است وبه دستور اظفار الطیب قصدیر رصاص ابیض است
قصد اسم عربی عوسج است قصیصه تودریست قصب بواقصب الذریره است قصاص بضم اول قسمی از خلر است رفیق الغلاف
وکوچك دانه بسیار سفید وخواص خلر مذکور شد قضاعه بضاد معجمه به فارسی او را سك آبی نامند اکتحال وضماد دو ماغ او جهة تاریکی چشم بیعدیلست
قضم قریش حب الصنوبر صفار است قضب وقضم رطبه است وبهر چه تعلیف کنند اسم جنس وشامل آنست قضاب مصری
نوعی از اذان الغنر است قطران دو نوع مباشد یکی سیاه وبراق وغلیظ وشد رایحه وآن را قطران برقی نامند ویکی رقیق وغیر براق
وآن قطران سیالست ونوع اول از درخت شریین وثانی از درخت سدر ودرخت ارز وغیر آن حاصل مشود وطریق عمل آنست که چوب
وشاخهای آن را قطع نموده بر روی اهم چیده چاهی در آنمکان حفر نمایند وآتش

می افروزند تا مائیهء او درآن چاه جمع کردد وبه دستور آب ساحل
اشجار مذکوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود واین تسمرا در عراق وشام زفت
یا بس گویند وبهترین قطران نوع برتیست که از شربین حاص
مشود وچون بتقطیر یا با سرکه وسفیدهء تخم مرغ آن را سفید کنند جهة غالیها
بغایت نیکوست ودخان او لطیفتر از اصل اوست در آخر سیم گرم وخشك
وحافظ اجساد موتی ومانع عفونت آن وقاتل اقسام کرم معده وجنین ومخرج آن وبا
قوة تریاقیه ومانع ویا وطاعون ومجفف ومسخن ومحلل قوی
وجاذب خون بظاهر جلد وجالی آثار وموجب تعفن گوشت زخمهاست بدون
احداث وجمع والتیام دهندهء زخمها وشراب او جهة درد سینه وربود
سرفهء بارد وضعف جگر ورفع سموم واستسقا وکرم معده ورياح احشا نافع وفرزجهء
آن مانع انعقاد نطفه وقطور آن بر دندان دردناك وکرم خورده رافع الم
ومخرج کرم او وحقه آن جهة اخراج اقسام کرم ومضاد او جهة جرب انسان وحیوان
وکشتن قمل ورفع داء الفیل ودالی واستسقا وصداع بارد وحفظ اعضا
از ضرر سرما وگزیدن مار درفع خناق وورم لهاة وطلای او بر قضیب جهة بزرگ
کردن او وبدمنع حمل وبا پیه کاو کوهی جهة منع کزیدن هوام
وقطور او با سرکه جهة کشتن کرم کوش وبا آب زد فاجهة درد گوش ودوی وطنین
واکتحال او جهة بیاض که در قرنیه باشد نافع وقید شربتش
از نیم مثقال تا یك مثقال وزیاده از آن کشنده است وبدلش نفط سیاه وجاو شیر
وگویند بوزنش نفط ونیموزن او برگ درخت شربین است قطلب
اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به وبرگش باریك وثمرش بقدر آلوچه وبیدانه وبعد
از رسیدن سرخ وشیرین مشود وخوشبو وبا قبض وبعد از
خوردن آب او بجای دانه ثفلی مثل کاه از آن میماند در دویم سرد وشك وثمر او
تریاق سموم وضماد او بر چشم جهة جمع کردن آب وجهة بتخفیف است
نازل مؤثر وطبیخ برگ او محلل او رام وجهة جوششها ومنع کثرت دل او نطول او
جهة درد مقعد درد مقعد ورحم وذر ور او جهة بتخفیف قروح رطبه وضرر سوختگی
آتش و
ثالیل وضمغ او اگر یافت شود خوردن او مانع اسقاط جنین وحمول او جهة درد
بواسیر وبخور او جهة رفع سحر وافسون مؤثر است قطن به فارسی پنبه
وبترکی پنبوق نامند در دویم کرم وخشك ومجفف وشکوفه او بغایت مفرح ویکوقیه
او قریب باسکار شربتی که از آن بسازند بقدر بیست درهم
او رافع سوختگی خفقان واختناق رحم وسواس وجهة ابتداد جنون مفید ومضاد
شکوفه وبرگ وبه دستور پنبهء سوخته محلل او رام ورافع حکه ومانع
آبله کردن سوختگی آتش وآب برگ او قاطع اسهال است بشرطیکه با شربت سیب

بدفعات تا ربع رطل از آن بنوشند ولباس او مسخن ومجفف و
پنبه تازهء او مقوی بدن وموافق صاحبان رعشه وکزاز وفالج وضماد برگ او با روغن
گل جهة نقرس بیعدیل وجلوس در طبیخ او جهة اختناق رحم وبخور
وجهة زکام وسوختهء او در قطع خون جراحات مجربست وچون فتیله از آن ساخته
یکطرف آن را آتش زده طرف دیگر بر ثالیل گذارند به حدی که قریب

بداغ رسد وسه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجربست وچون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند جهة آبی که در گوش رفته باشد
جذب کند وپنبهء پوسیدهء کهنه دافع گوشت مردهء زخمهاست وضماد جمیع اجزای او مقوی معده ومحلل وجاذب خون بظاهر جلد است ومغز
پنبه دانه با سکنجبین در محرورین وبا دار چنین در مبرودین بغایت مبهی است وقدر شربت از شکوفهء او تا هجده درهم از مغز دانه او تا پنج
درهمست وروغن تخم او مبهی وملطف وجالی ورافع سرفه ومغص وتدهین او جهة امراض بارده بیعدیلست فطف اسفناج رزنیست
واو را سر مق فارسی نیز نامند مانند پودنه بلند مشود ومنبتش نزدیك آبها وبرگش سبز مایل بزردی ودراز وشکن وکل وتخم او
مایل بزردی وبا اندك لزوجه است وبری او قویتر از بستانی ورطوبت وبردوت او کمتر از آنست در دویم سردوتر وسریع الهضم درداع
او رام حارهء باطنی وطاهری ومولد خلط صالح وموافق جگر حار وصاحبان تب حاره وملین طبع وساق او مفتح سدد ورافع او رام ظاهر وباطن
وشکر جهة سپرز وسنگ کرده نافع وبا ادویهء مسخنه غیر محلل مبهی ومولد ریاح ومصلحش ادویهء خوشبو وطلای عصاره وبرگ او رافع جرب
وحکه وآثار وشستن جامهء حریر وپشمینه با آب طبیخ او پاك کنندهء چرك است بدون تغیر رنگ آن و تخم او در کرمی معتدل ودر اول خشك
ومفتح ومسهل ومقیی ومحلل او رام باطن وظاهر وبالخاصیة مبهی وچون تا سه هفته از آن بنوشند جهة استسقا مجرب دانستهاند وجهة عسر بول
وتقطیر البول وضعف کرده والتهاب احشا ویرقان ورفع سموم وبها مفید ومصلح او در هیجان قی نمك وعسل است واکتحال او با شکر جهة
جرب نافع وقدر شربتش دو درهمست وتخم بری او را چون بقدر سه مثقال ونیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن آب
او جهة اخراج مشیمه بغایت مجرب یافتهاند قطف بحری نباتیست شبیه بعوشج وبیخارد برگش شبیه به برگ زیتون واز آن درشت تر
وبا اندك شوری ودر ساحل دریا وشوره زار میروید وآنچه در شام ملوح نامند بهترین اقسام قطف است ونزد بعضی قطف بری ملوخیاست
کرم وتر ومولد شیر ومنی ومحرك باه وبیخش بقدر دو درهم ودرهم جهة احتباس بول ورفع معض وشکاف عضل مفید است قطاب غذائیست
که از خمیر وروغن نانهای کوچك رقیق تریب داده از مغز بادام وپسته وشکر وبه دستور از سبزیها پخته وگوشت قیمه کردهء جوف
آنها را مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام آن مولد خون ستین ومسمن بدن

وکثیر الغذاء ومبهی دیر هضم ومولد سده است وآنچه با سبزیها
ترتیب دهند در ترطیب اقوی است وقلیل الغذاتر از سایر ومصلحش عسل ومصلح
اقسام دیگر او سکنجبین است قطاة به فارسی سنگ
اشکنگ وبترکی باقریقره نامند وآن مرغیست بزرکتر از کبوتر ومخطط بالوان مختلفه
وزردی غالب ودر صحرای بی آب وسنگدار مباشد ودر
آخر دویم کرم ودر سیم خشك ومقوی جگر طب ومعده ومفتح سدد ورافع استسقا
ورياح غليظه وفالج وبرودت احشا واعصاب ومحرك باه ودير
هضم ومولد سودا ومصلح او سرکه وروغن ومهر پختین او در ادویهء خوشبو
وسنگدان او مولد سنگ کرده است واکتحال خون کرم او جهة
بیاض مفید واستخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشاینده جهة رویانیدن
موی داء الثعلب وکچلی از مجربات شمرده اند وبا دو ردن
از ذبح او گذشته تناول نمایند قطایف به فارسی رشتهء ختائی ودر اطریه اشاره مولد
خون صالح وسریع
الهضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا وموافق ناقهین وضعف القوه وچون او را مغز
کردکان تناول نمایند وبعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت
باعث فربهی بدن مشود قطونا گیاه برزقطوناست ودر افعال مثل گیاه با رشك است
قطاریفا اسقولوقند ریونست قطبوس
اسم سریانی سرخس است قطالا تمیمی گوید اسم یونانی دردار است قطمیر قنب
بریست قط سنور است قطم پنبه کهنه است ودر
فطن مذکور شد قعیل نزد بعضی از اقسام فطر است ونزد بعضی اسم نبطی سفراطیون
وآن بیخیست بقدر شلعمی مایل بسرخی وبا کزندکی
وتلخی وبرگش شبیه به برگ نرگس وکرات وسوسن در سیم کرم وخشك ودر
بعضی افعال شبیه به پیاز غنضل وعصاره او را که بقدر دو سه درهم
با آرد گرسنه خمیر کرده باشند وقرص ساخته جهة سپرز وجنون نافع دانستهاند
وصاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر وسفید وسطبر
وپی برگ وبی کل وبیمزه وبا اندك تندی وخشك او زرد مایل بسرخی مباشد وآن را
پخته با ماست وشیر تناول منمایند قعال اسم عربی
شکوفه انگور است قعنب اسم عربی وشامل خصی الثعلب وقلقاس است قفر اسم
جنس قارو عرق الجبال است وآنچه شبیه بقیر
در تکون باشد قفر الیهود دو قسم است یکی در ساحل دریائی یافت مشود که
مسمی به بحیرة ایهود است وموضعی که در قدیم کفرا میگفته اند
وآن جسمیست بنفش مایل بسرخی ودر او مجریت غالیست واز دریا بساحل می آید
وقسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم مرسد ومؤلف

تذکره مخصوص به بحیرهء طبرستان وساحل آن دانسته است وآنچه از جبال حاصل مشود از اقسام مومیائی وعرق الجبال واز فقر الیهود لطف است
واز مطلق فقر مراد اوست وبهترین فقر الیهود سیاه براق زود شکن است که بخاك وسنگ مانند ودر رایحه شبیه بنفظ واین قسم از اجزای

تریاق کبیر است وسایر اقسام در سیم کرم وخشك او در افعال قایم مقام زفت وقیر وقطران ونزد بعضی در منافع نایب مناسب عنبر واکثر خواص از مجرباتست
وشرب او جهة شکستگی اعضا وفربه ومقله وسرفهء مزمن وعسر النفس وعرق النسا وگزیدن هوام ورفع اسهال رطوبی واقسام کرم معده ورياح غليظهء
شکم وقراقر وتقویة هاضمه واعضاب وقرحهء ریه واخراج چرك از سینه وربو ورم لوزنین وخناق بلغمی وسودا وی وصلابت رحم وضعف جگر
وکرده وتقطیر البول وبواسیر وبا جند وشراب جهة رفع احتباس حیض مایوس العلاج وبا سرکه جهة خون منجمد در معده وتحلیل آن ومضاد او جخهة تقویة اعضا
وبا موم وآرد جو ونطرون جهة نقرس ومفاصل واو رام صلبه وبا ادویهء مناسبه جهة التیام زخمها وترم کردن او رام آن ومنع ورم جراحات والصاق
موی زیاد پلك چشك وصاف کردن بشره ونضج خنازیر ورفع برص وقوبا مفید وبخور او جهة درد دندان کرم زده ورفع رایحهء کریههء دهان واکتحال
جهة بیاض ومالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن ومضر محرورین ومصلحش سرکه وآب میوهای سرد وبدلش زفت وقیر وقدر شربتش تا یك درهم است
قفز برای معجمه نبات کشوت است فقطوط اسم شامی کرات شایست قفد کمونست قفور اکفر را است ونزد بعضی فقر الیهود است
فقارس اسم یونانی کبر است قفیر زنجبیل است قفهر قیقهر است قلقاس نباتیست که نزدیك آبها میروید ودر مصر کثیر الوجود است
برگش مایل بند دیر وعریض وبقدر برگ بادام از یك بیخ چندین شاخ میروید بسطبری انگشتی وبهر شاخی یکبرگ مباشد وبیخش سطبرتر از زردك وکوتاه
ومایل بسرخی واندرون او سفید وبا اندك قبض وتندی ولذیذ در اول کرم ودر دویم تر وبغایت مسمن بدن وصالح الغذا ومحرك باه وجهة سرفه وخشونة
سینه وحنجره وسحج امعا ولاغری کرده واسهال نافع ونفاخ ومداومت او مولد سود او مسدد ومصلحش عسل وسکنجبین وادویهء خوشبو تخم او در افعال
قریب به تخم کرنب وقدر شربت از تخم او دو درهمست وقسمی از فلفاس صلب ومستدیر مباشد وهر چند طبیخ دهند پخته نمشود وضماد او جهة نضج او رام
ودز در سوختهء او جهة فروح وقلاع وتقویة موی مؤثر است قلقل نباتیست شبیه به نبات کنب وچوب او مایل وبرخی وشاخها دراز وثمرش مستدیر
وبزرگتر از فلفل واملس وبیرون او مایل بسیاهی ومغز او با حلاوت واندك لزوجة وپوست ساق او قویتر از پوست کتب وگلش مایل به سفیدی ومستعمل از او
دانه ارست وبعضی او را حب السمنه دانستهاند در دویم کرم وتر وبغایت مبتی خصوصا با کنجد ونبات ومسمن بدن وقدر شربتش تا یکوقیه ومصدع ومصلحش
بو دادن او واستعمال سکنجبین است قلب بباء موحده وضم اول نباتیست برگش

وشبیه به برگ زیتون واز آن عریضتر وبلندی از بقدر زرعی وزیاده از
وشاخهای او باریك شبیه باذ خرد را اطراف شاخها چیزی شبیه بساق میروید ومنقس
بر وقسم مشود وبر او برگهای ریزه مباشد وما بین آن برگها دانه و
میروید صلب ومستدیر وسیاه وبا خشونت شبیه بسنگ ریزه ومنبتش کوهها وزمینهای
درشت است او در سیم گرم وخشك ومدر وجهة ربو وسرفهء
ضیق النفس واسهال وفواق وبا شراب مفید جهة اخراج سنگ کرده ومثانه احتباس
بول نافع وضماد او رافع بواسیر وقدر شربتش تا دو درهمست وبغایت
مضعف ما با ومصلحش حب الصنوبر است قلب بفتح اول به فارسی دل نامند گرم
وخشك ودیر هضم وروی المغذا وبهترین او از طیور واز بره ست
ومصلحش سرکه وروغن زیتون وادویه ء حاره ومهرای او مقوی دل ورافع خفقان
واکتحال خونابه ورطوبة او که در حین کباب کردن از او چکد جهة
شبکوری مجرب دانستهاند قلت بتحریك لام وتای ثناة حب القلت است ومذکور شد
قلومس بلغة یونانی بمعنی اذان از نسبت
بیخ صنف مباشد وما هیز رج نوعی از اوست صنفی سفید است وبرگش سفید ونر
وماده مباشد برگ ماده شبیه به برگ گلم وسفیدتر وعریضتر از آن و
شافش بقدر زرعی وزیاده بر آن وچیزی مانند پشم بر ساق وبرگش ظاهر وگلش مایل
بزردی وتخمش سیاه وبیخش دراز وبسطبری انگشتی وتر او را برگ
درازتر وباریکتر است وصنف دوم را برگ سیاه وبزرگتر وعراغیتر از صنف سفید
وصنف سیم را بشاخها بسیار دارز وبسیاق وبرگش شبیه
به برگ به وبر شاخها قبهای مدور وگلش زرد طلائی وصنف چهارم را برگ شبیه به
برگ انجیر واز آن کوچکتر وبیساق وملاصق زمین وصنف
پنجم را برگ بزرك وغلیظ وبا رطوبت چسبنده وتندی بوی وگلش سفید مایل
بسرخی وساقش زیاهد وبزرعی وآب او کشندهء ماهیست
جمیع اقسام او گرم وخشك وجالی ومدر وباقوة قابضه وریشهای آن در افعال قایم
مقام ماهیز هرج پنج صنف سفید وسیاه او جهة منع
سیلانات ویك مثقال او با شراب جهة اسهال وطبیخ او جهة شکاف عضل وسرفه نافع
ومضاد برگ قسم نر آن جهة سوختگی آتش مفید وضماد برگ
مطبوخ صنف سیم جهة او رام بلغمی وورم چشم وبا عسل وشراب جهة شقاقلوس
وجراحات وگزیدن عقرب نافع ومضر کرده ومصلحش کثیرا
وقدر شربتش نادر درهم وبدلش انا غورس است وظاهر قسم پنجم تنباکو باشد قلی
در اصفهان کهلا ودر خراسان شحار ودر گیلان
قلیا ونامند واو ارشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بهم مرسد واز نبات رمث در
مرام نیز وصل مشود وبهترین او صاف براق سیاه است

وآن جز واعظم صابونست ودر چهارم کرم وخشك وجالی ومحرق وشرب یکقیراط که هفت بار در آب حل نموده باشد بجر علقه صاف کرده

عقد نموده باشند هاضم وبغایت مشهی وقاطع بغلم معده ورافع قی مایوس العلاج ومقوی معده است وطلای او زایل کنندهء گوشت زیاد زخمها وثالیل و
ناصور وبهق وبرص وجرب ودر رفع بیاض چشم بوانات بیعدیل ویك درهم او در همانروز کشنده ودر استعمال او بانفراد ممنوع است چه آن مورث
بیونست که رفع آن دشوار است وچون قلی را با روغن حل نموده بر انگور بپاشند بزودی مویز گردد وملح القل انشا مذکور خواهد شد قلمداد
شیشعانست قلیق قار است قلونوس شوط است قلفوط اسم شامی کراث شامیست قلام به عربی قاقل ونزد بعضی
رعی الابل است قلیقلون قیقهر است قلاد اذربو است قلاری نوعی از انجیر سفید است قلی الصباغین قلی است قلو مانین
اسم یونانی ظفر القط است وآن شجرهء ابی مالکست قلاطالس اسم یونانی درخت چنار است قلولا اسم عربی قاز است قلو قبیه
اسم عبرانی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقند بدال وبتاء زاج سبز است قلقطار زاج زرد است قلب
النحله جمار است قلفونیا بیونانی را نیانجی است که بآتش پخته باشند ونزد بعضی صنوبر صغار وکبار است قلیمیا اقلیمیاست
قلوس بلاسیوس اسم یونانی ریه البحر است قلقلان وقلاقل حب القلقل است قلعی رصاص ابیض است
قلا جاره بلغة اصفهانی عقیق است وتلان اسم ترکی حمار الوحش است قمری مرغیست از فاخته کوچکتر وبیطوق ومانوس ونوع
سفید او خوش منظرتر است در دویم کرم وخشك وموافق مبرودین ومرطوبین ومولد خلط فاسد واکثار او مورث وسواس وجذام ومصلحش
روغنها وادویه ء لطیفه وتدهین بروغن وپیه او موجب سرعت حرکت اطفان وتخم او معین نطق ایشان وبودن او در خانها مبطل سحر وچشم بد است
قمل به فارسی شپش وبترکی بیت گویند وچون باقلی را سوراخ کرده دو عدد او را جایداده بلع نمایند جهة تب ربع مجرب دانستهاند وچون
زندهء او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بولست واز خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد از آن گریزان مشود وچون
زن حامله در کف دست گذاشته شیر بران بدوشد هر گاه در میان شیر حرکت کند آنزن حامله به پسر خواهد بود واگر حرکت نتواند کر بدختر واز
مجرباتست قمز اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص ترتیب او کنند ودر لبن مذکور مشود قمح اسم عربی حنطه است قمرون اسم عربی
روبیانست قمیله بلغة شامی نوعی از دو قو است که آن را حشاشته البراغیث نامند

قمر بلغة اکسیربان اسم فضه است قم قریش وقمتل قریش
قضم قریش است قما شیر کما شیر است قمحا اسم مصری قصب الدزیره است
قمحیة جنس سفوفاتست قنا بری در اصفهان
هو چه ودر خراسان برغست گویند واو شبیه باسفناج وبا اندك تلخی وشد وقریب
بشبری وساقش باریك وگلش سفید وریزه وتخمش در غلافست
بقدر نخودی ودر هر غلاف چهار عدد وبسیار شبیه بخرد است در دویم خشك ودر
اول کرم ولطیف ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومفتح سدهء
جگر وسپرز وموافق مخرور ومبرود ومقوی مجاری بول وجالی ومقطع ومنقی سینه
وریه از اخلاط فاسده وآب او ملین طبع ورافع یرقان وسعوط
آب بیخ او جهة رفع رطوبات دماغی وخوردن وطلا کردن او جهة بهق ووضح
وگلف مجرب وجهة بواسیر نافع ومولد سود او مصحلش وپختن اوست
با روغن بادام وامثال آن قنطوریون اسم یونانی وآن نباتیست کبیر وصغیر را رقیق
گویند کبیر را ساقش شبیه
بساق حماض وخشن وبقدر دو سه رزع وپر شعبه وبرگش مانند برگ زردك ودر هر
شعبهء قبه مایل بزردی وگل قبه کحلی وزغب دار و
تخمش شبیه بتخم کافته وبیخش سطبر وسرخ وصلب وپر از رطوبت وبسیار سرخ
وبا تندی وشیرینی وقبض ومنتبش زمینی که آفتاب بسیار تابد وکوهها
وپشتهاست وقوتش تا ده سال باقیست ودر آخر دویم گرم وخشك وعصارهء بیخ او
قویتر از سایر اجزا او مدر حیض ومخرج جنین مرده ومفسد زنده او
ومجفف بیلدغ وجهة سرفه کهنه وضیق النفس وفنخ عضل وعصب وشکستکی اعضا
وتفتیح سدد وثیقهء دماغ ومضاد تازهء او به تنهائی وخشك او
بامراهمها جهة التیام جراحات بغایت قوی الاثر ودر سایر افعال مانند قسم صغیر واز
آن ضعیفتر است ومضر وسر ومصلحش عسل وقدر شربتش تا دو درهم است
قنطوریون رقیق منبتش نزدیك آبها وشبیه بقودنج وساقها از هم جدا وبیشاخ وزیاده
برشبری وگلش بنفش مایل بسرخی ومانند گل شب بو
واز آن کوچکتر وبرگش شبیه ببرك سداب وثمرش شبیه بکندم وبسیار تلخ وبیخش
کوچك وپی منافع وقوتش تا ده سال باقیست در اوایل سیم وگرم وخشك
ولطیفتر از کبیر وساق وبرگ وگل او قویتر از عصارهء او ومجفف بیلذع ودر جمیع
افعال قویتر از قسم کبیر وطبیخ او که دو مثقال او را با هفتاد ومثقال آب به
جوشانیده باشند که بنصف رسیداه باشد با شکر وامثال او را بنوشند مسهل مرة
السود او مرة الصفرا وزرداب وبلغم ورافع ضرر سموم وهوام خصوصا
عقرب وصرع وقولنج ودرد مفاصل وامراض بلغمی ومفتح سدهء جگر وصلابت سپرز
ومنقی دماغ واعضا وبا ماء الاصول رافع عرق النسا وافراط عمل او

مؤدی باسهال ومویست وضماد تازه او جهة قروح خبیثه والتیام جراحات وبا پیه چهة ورم زخمهای تازه وکهنه وبا آرد ترمسن جهة مفاصل وبا آرد جو
جهة دردهای حاره وشرب عصارهء او با طبیخ حلبه جهة امراض سینه وطلای عصاره او با سرکه جهة درد سریکه از آفتاب وشرب خمر بهم رسیده باشد نافع

وچون موی سر را بنوره رفع نموده وعصارهء او را با سرکه طلا نمایند جهة رفع قرحه سرو رویانیدن وموی مجرب است وبا شراب جهة گزیدن رموز
وبا بول سگ جهة ثالیل وبا عسل جهة رفع شپش ورشك وبا شیر دختران جهة ورم پلك چشم ودرد آن وبا آب کاکنج جهة سطبری پلك وجرب
وبا آب رازیانه وشیر جهة دردهای کهنهء چشم وآثار قرنیه وشعیره مفسد وچون پلك را بر گردانیده عصارهء او را با آب انار بمالند ودر حال رفع
جرب او مکند وبا آب مرزنجوش جهة ریح سیل وقطور را وبا روغن چیزی وامثال آن جهة ضربان گوش وآب برگ شفتالو جهة گرم واو وبا است
ترب ومانند آن جهة ثقل سامعه وبا روغان نرگس وخردل وسرکه جهة ورم گوش وکری وسعوط او با سرکه وآب عنصل جهة قروح بینی ورعاف خصوصا
با اندك زاج وکافور وآب یخ ومضمه او با کلاب جهة رایحهء کریهة دهان وقلاع متعفن وطلای او با آب جهة شقاق لب وغرغرهء او با آب
بار تنگ وغلب الثعلب وعوسج جهة ورم لوزتین وخناق وبا طبیخ جوز السرو جهة دندان متحرك مافع وهر گاه عصارهء او موجود نباشد اصل او را مهرا
پخته آب انرا بقوام آورند وحمول عصارهء تازهء او مدر حیض ومخرج جنین او بخور او رافع کزاز ومضر امعا ومصلحش صمغ کتیرا وقدر
شربتش از تازهء او تا دو درهم واز خشك تا سه درهم ودر حقنه تا پنج درهم واز عصارهء او یکدهرم وبدلش بوزنش افشین ونیم وزن او بالونه
ونیم مثل او تربد ونزد بعضی بوزن او پرسیاوشان ونیموزن او برگ حناست وحقنه طبیخ او در روغن کنجد جهة درد کمر وعرق النسا وقولنج متعدد
وضماد گل او در تسکین ودرد عقرب گزیده ورفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر وروغن که آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند
مسخن عصب ومقوی بدن او رافع اعیا وفالج وبهق وعسر ولادت ورياح ودردهای مزمنه است وشربت او را که آب او را با شکر بقوام آورند
در جمیع امورند کوره مفید است قنبیل چیزیست شبیه بریك مکه زرد مایل بسرخی وگویند شب نیست که در مین بخاك مخلوط گشته
به آن شکل مشود ونزد بعضی تخم نباتیست وجمعی گویند تخم سرخس است در دویم کرم وخشك ونزد بعضی سرد وخشك ومسهل رطوبات و
لزوجات وشرب او در اخراج اقسام کرم معده وامعا قوی الاثر ومضر امعا ومصلحش شبح وکثیرا وذرور او بغایت مجفف زخمها ورافع جرب
وسعفه وقدر شربتش دو درهم وبدلش وخشیزك است قنفذ به فارسی خارپشت ودر تنکابن دار موك ودر مازندران ارمجی نامند وبترکی کرپی
گویند حیوانیست موی او مانند خار واقسام او را دلدل نامند وبری وبحری او

کوچك ومراد از مطلق او بریست مجموع او در دویم کرم وخشك
وگوشت او صالح الغذا ومحلل ریاح وقولنج ومداومت او رافع جذام وباعث وقوف
آن وجهة استسقا وسپرز ودرد کرده ونقرس ومفاصل
وقتح عضل وتقطیر البول وبول در فراش وتحریك باه مرطوبین وکزاز پی تب
ومداومت او مورث عسر بول ومفسد معده وجگر ومصلحش روغنها
وسرکه ومصدع ومضر کرده ومصلحش عسل است با سکنجبین وسوخته بری
وبحری او جالی ومحلل ورافع گوشت زیاد زخمها التیام دهندهء آن
وشرب نیمدرهم او را جهة تب ربع مجرب یافتهاند وضماد گوشت او جهة خنازیر
وغدد وبیه او جهة گلف ونمش وپوست او با زفت جهة داء
الثعلب وجگر خشك کردهء او جهة استسقا وذر ودر زهرهء او جهة رفع انتشار
زخمها وجذام مفید وشرب او با موم جهة اخراج چنین مرده مجرب
دانستهاند واکتحال او رافع بیاض وتنفذ جبلی گرمتر از سایر آن وخوردن او جهة
نقرس بیعدیل وبه دستور ضماد گوشت وخون وطلای خون او رافع
چرك بدن وجالی گلف وحمول او مدر حیض است وگویند در موضعی که خارهای
درشت او باشد هوام نزدیکی او نکنند وماراز اقسام قنفذ
گریزانست وقنفذ بحری لذیذتر از بری وملین طبع ومقوی معده ومدر بول وجلد
سوختهء او جهة جرب وقرحهء سر مفید است قلند
بکسر اول وتشدید نون وفتح او معرب از کنب فارسیست وبرگ او را نیك واسرار
ورق الخیال وحشیش گویند وپوست ساق او را
کنب وتخم او را شاه دانه وشکوفه وغبار زعنبی او را چرس خوانند برگش مرکب
القوی ودر سیم سرد وخشك وبا حرارة لطیفه وبرودت
کثیفه ومسکر وبه سبب جز وحار مفرح ومشتهی ومبهی بالعرض وبعد از تحلیل جز
وحاره وبقای جز وبارده مخدر ومضعف حواص وجگر ومعده
ومورث فساد رنگ رخسار واستسقا وبلادت وکسالت وجنون وتکدر روح دماغی
واکثار را وقاطع او ومجفف منی وشیرینیها مقوی فعل او و
ترشیها مفسد آنست وبری وبستانی مباشد وبریرا برگ مایل به سفیدی وپوست او
باز نمشود وتخمش شبیه بحب السمنه وقویتر از بستانی است
وقطور عصارهء او کشندهء کرم گوش وسعوط او منقی دماغ وشستن سربا طبخ او
رافع را بریه وقمل موی سر وضماد مطبوخ بیخ او رافع او رام حاره ومسکن
درد آن وقدر شربتش از یك درهم وغیر معتاد را زیاده از آن کشنده است وشاهدانه
در اوة ل سیم کرم وخشك ومحلل ریاح ومسکن غثیان
ومدر بول وقابض طبع ومجفف منی وبو دادهء او را ضرر کمتر است واکثار او باعث
قرحهء احشا ومصلحش وسکنجبین است وذره وکنب

پوسیده را جهة جراحات مجرب دانسته‌اند وروغن شاهدانه که به دستور روغن بادام گیرند گرم وخشك وجهة درد اعصاب وصلابت رحم ودرد
گوش ورفع او رام صلبه نافع وشرب او قاطع باه است قنبره به فارسی چکاوك وبترکی مژلاق نامند واز عصافیر مشهوره است

وکباب او رافع قولنج ومدر بول وموافق امراض مثانه وگوشت آب او ملین طبع ومضر محرورین ومصلحش سرکه ومیوهای ترش است قندور
اسم حیوان جند بید ستر است لباس پوست او رافع ریاح وجلوس بر آن رافع نقرس است قنپط بضم اول وفتح ان وتشدید نون وکسر
باء موحده به فارسی کلم رومی وکلم کرد نامند مرکب القوی وبا رطوبت غلیظه وقوة مفتحه ومحلله ومسهی ومدر بول وبالخاصیه محلل حمار ومولد سود
ومضعف دماغ منجر وردی الغذا ومسدد ودر سایر افعال مثل کرنب ومصلحش مهرا پختن او در روغن بادام وزیتون وادویهء لطیفه ومائیة
او مانع مستی ونطول طبیخ او جهة مفاصل مفید وتخم او مفسد منی است قناء نوعی از اندر وطالیس است ونزد بعضی رطبهء یابسه است
وبلغة مصری اسم اشق وبلغة مغربی کلح است قنبس وفتابوس شاه دانه است قنابس اعریا اسم یونانی قنب بریست
قنه با زرد است قنباری بیاء وبغیر باء مثنات تحتانی زنجفر مصنوع است قنطادم الاخوین است قنطار سادانست او را
قندول اسم عربی دار شیشعانست قندس کندس است وحیوان جند بیدستر را نیز شامل است قند رون بلغة اصفهانی
علك البطم است قند شکر طبر زد است فو طولیدون نوعی از ابرونست وآن نباتیست برگش مستدیر وبا اندك تجویف
وساقش کوتاه وتخمش متصل بساق وبیخش مانند زیتونی وبا تندی وتلخی است ومرکب القوی ویا قبض وتحلیل وجالی او رادع وشرب رك او
مسکن التهاب معده وبا شراب ون عسل راقع تهیج بدن وضماد او جهة او رام حاره وحرارة معده واحشاء شقاقی که از برودت هوا بهم رسد
مفید است وبیخ او گرم وخشك ومفتت سنگ مثانه ومدر بول وضماد عصاره بیخ وبرگ او محلل ورم زخمها وبا شراب وسیع کننده ثقبه
جراحات قواریرز جاجست قوق حجر الرحی است قوقی اسم یونانی وبمعنی بجوز است وشامل بخور خوشبو ونزد بعضی حیوان
جند بیدستر است قوقالس نوعی از دو قو است ونزد بعضی تخم کرفس است قونیا اسم یونانی آب خاکستر است قوشیرا
اسم یونانی طباق است قوطوما اذریون بریست قونیطس ماذریون سیاه است قوسیا قسط است قوماروس
اسم یونانی قطب است قوریون اسم یونانی کزبره است قوب بضم اول وفتح ثانی اسم عربی قشر البیض است قورلیون
اسم یونانی بسد است قولن اسم یونانی کرنب است قوقا مالس اسم یونانی اجاص

است قود وینا میلا اسم سفر جل است
قور پنبه کهنه است قوثر گیاه وجست قوزی اسم ترکی حمل است قوزی قلاغی اسم ترکی حماض است قوز اسم ترکی
جوز است قوزقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است قوش ازومی اسم ترکی عنب الثعلب است قوبروق اسم ترکی الیه است
قورد اسم ترکی ذئب است قوش دیلمی است ترکی لسان العصافیر است قومین اسم ترکی ضان است قوم اسم ترکی
رمل است قهوه اسم خمر غلیظ است والحال متبادر از آن با درخت یمنی است که در یمن بن نامند فندقی چون از غلاف
مقشر گردد ومغز آن منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی وبعضی بزردی وبا عفوصت وسیاه او تلخ وغیر مستعمل است ودرخت او بسیار
شبیه بدرخت زعرور وغلاف آن را قشر نامند وبطریق مغز او بوداده استعمال منمایند ومزاج او را مختلف ذکر کرده اند وانچه بتجربه
وقیاس ظاهر میکردو در کرمی معتدل وخشکی او غالب است وقشرا وگرم وخشکتر از آن واو مجفف رطوبات ومدر بول وبا قوة قابضه و
مؤلف تذکره او را مفتح دانسته جهة سرفهء بلغمی ونزلات وتسکین غلیان خون ورفع اعیا وآبله وحصبه وشرای دموی وتقویة معده
ومتعه صعود تجارات بدماغ نافع واکثار او مورث بیخوابی ومضعف باه مبرودین ومضر مزاج سوداوی ومصلحش روغن بادام وپسته
وشیرینیهاست وچون بطریق نخود باریك کرم برشته کنند که سیاه نشود جهة قطع اسهال بغایت مؤثر است قیصوم نوعی از برنجاسف است
ودر برگ وقیه مانند او سوای انکه از ساق برنجاسف شاخها میروید واو را ساق بی شاخ واکثر از یك ریشه یکساق بر می آید ودر انتهاء ساق قبهء
او چتری وطول ساق از شبری زیاده وکمتر از آن نیز مباشد وبر آن برگها ریزه ومثل ساق زنبق وساق اما ربطن واز اما ریطن قویتر وبرگ اصل
او مفروش بر روی زمین وگلش با عطریت وثقل رایحه شبیه برایحهء برنجاسف وطعمش تلخ وزرد رنگست وبجهة این اشتباهات جمعی
قیصوم را برنجاسف دانستهاند ودر سیم گرم وخشك ومحلل تر از افشین ورافع تب لرز ودرد سینه وضیق النفس وضرر ادویهء قتاله ورياح
ومفاصل وعرق النسا وقاتل اقسام کرم معده وامعأ وبخور وافتراش او کریزانندهء هوام وضماد او محلل او رام ورافع ضرر گزیدن عقرب ورتیلا
وحمول او مخرج جنین ونطول او جهة صداع بارد وسوخته او جهة قطع نزف الدم وداء الثعلب وبا روغن بید انجیر وروغن ترب جهة سرعت برآمدن

ریش مؤثر ومضر ریه ومصلحش کثیرا وخشخاش وبغایت مضر معده ومصلح آن عسل وشیخ وقدر شربتش دو درهم وبدلش افسنتین وبا بونج است
وروغن او که از برگ وگل او گیرند محلل صلابات ومدر حیض ومسخن رحم وباعث انضمام قم آن ورافع لرز وامراض باردهء عصبانیست

قیقهر صمغیست شبیه بسند روس وبدبوی وبد طعم وبهندی رال وبه فارسی لعل معیری وبه عربی شجره نامند وتمیمی گوید اسم عبرانی سند روس
است وسیم گرم وخشك ومدر حیض ومخرج جنین ومنقی دماغ وبا ماء العسل جهة صرع واستقسا وربو وپنجروز متوالی اشامیدن او با سکنجبین
وبا آب جهة سپرز ورفع فربهی بدن وسنون او جهة درد دندان از مجربات واکتحال او جهة ضعف باصره ورفع آثار چشم ومرهم او جهة جراحات
مزمنه وتاصور مجرب وقدر شربتش ربع درهم است قیقاس سیسارونست قینا گیاه خرفه است قیمولیا طین قیمولیاست
قیرس اسم یونانی موم است قیطاقون نرمس است قیوند قاوند است قیروطی شامل موم روغن است اعم از اینکه
ساوج باشد با مرکب از ادویه حرف الکاف کافور صمغ درختیست واقسام مباشد وریاحی آن سفید مایل
بسرخی وشبیه بمصطکی ومسمی باسم پادشاهیست ریاح نام که اول کافور را یافته بود واین قسمیست که بظاهر درخت بروز مکند وقبصوری او
بسیار سفید وصفایح وصاف ودر جوف درخت یافت مشود وکافور موتی از ریزهای چوب حرف درخت از جوشانیدن او بهم مرسد او تیره رنگ
وناصاف است ودرخت کافور مخصوص بلاد سر اندسپ است ودر غایت بزرگی مباشد به حدی که بر صد سوار سایه کمتر مباشد وهمیشه سبز وچوب
او سفید وسبك وبیشکوفه وپی ثمر است واز چوب او جهة پادشاهان سریر میسازند والخاصیة هوام وپشه وقمل وکیك پیرامون او نمیکردد
وگویند سبب کم یا بی او انست که از جهة گرمی هوای آنمکان پلنگ ومار همیشه مجاور آندرخت اند وآبی که در حین قطع درخت از او میچکد
مسمی بکاء الکافور است در غایت شدی رایحه وغلیظ ومایل بسرخی ودر سیم گرم وخشك وجالی چرك بدن وظروف وجامه است ومگس
نزدیکی باو نمسکند ورافع درد استخوان ومفاصل وامراض بارده ومصدع ومصلحش روغن بنفشه است وکافور سیم سرد وخشك ومفرح وقاطع
نزف الدم اعضا ورعاف واسهال حار وعرق ورافع تشنگی والتهاب جگر وقرحهء ریه وسل ودق وحرفة البول وجمیع امراض حاره ومقوی
حوس محرورین وتریاق سموم حاره ومنوم صاحبان دماغ حار وبا مشك وعنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج وسعوط او با آب گشنیز جهة
رعاف وبا آب کاهو جهة رفع بیخوابی محرورین وبا روغن گل جهة او رام حاره وسنون او جهة دندان کرم زده وقلاع وذر ور او جهة
قروح خبیثه وساعیه وبا ادویهء مناسبه جهة زخمهای حاره وجراحت تازه وقطع او

وتسکین درد مجرب واکتحال او جهة رمد وطلای او جهة دردسر
صفراوی وشدت حرارت روح دماغی وضماد او بریا قوخ وپیشانی جهة رعاف
مجرب ومضر باه ومولد سنگ بمثانه واکثار او قاطع
غسل واشتها وموروث سفیدی موی ومصلحش عنبر ومشك وادویهء حارهء خوشبو
وبسیار بوئیدن او مورث بیخوابی ومصلحش روغن سوس وگل
وامثال آن وقدر شربتش تا یکدانکست ودو مثقال او قاطع باه ومفسد معده وگویند
اینقدر قاتل است وبدلش دو وزن او طباشیر ویکوزند
او صندل سفید است وکافور مصنوع که از موم قدر دو درهم وحجر الرخام ده درهم
وروغن بنفشه نیمدرهم وقدری کافور ترتیب میدهند فرق او با کافور
اصلی ثقل وچسبندگی مصنوع است وبوی اصلی غیر مصنوع شبیه ببوی پوست لیمو
وترنج است کاشم اسم فارسیست وبیونانی لیف طیون
ودر دیلم ریزهء کوهی نامند منبتش کوههای بلند جنگل دار است ساقش باریك شبیه
بساق شبت وپرکره وبرگش مانند برگ اکلیل الملك
واز آن نرم تر وخوشبوی وبرگ ما عالی ساق باریکتر وپر شکاف تر وآخر ساق چتر
دار وثمرش سیاه واز بادیان بالیده تر وتند طعم وبا عطریت
وبیخش شبیه به بیخ انجدان وخوشبوی ومستعمل تخم وبیخ اوست وقوتش تا سه
سال باقیست ودر سیم گرم وخشك ومفتح سدد ومحلل ریاح
ومنفخ خلط خام وتقوی معده ومسهل اقسام کرم معده وامعأ ومدر بول وحیض
وتریاق سموم وهاضم ورافع استسقا ورطوبت معده ودردهای
بارده ومخرج جنین واهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند وبسیار ملطف لحوم
است وجهة عسر بول واحتباس حیض وسنگ مثانه وخون
منجمد در معده ومثانه وسرفه وربو وعسر نفس وتحریك اشتها واعانت بر حمل
وطلای او جهة عرق النسا وفالج وسایر امراض بارده نافع ومضررت
ومصلح آن کثیرا ومضر مثانه ومصلح آن رازیانه وقدر شربتش دو درهم وبدلش زیره
وتخم کرفس جبلی وتخم زردك است کادی اسم
هندی است وبه عربی کدر نامند ودر حوالی عمان ویمن کثیر الوجود شبیه بدرخت
خرما وبرگش صلب وقوی ونرم وطویل وسر برکها تند وثمرش مانند
غلافی ودر غلافی چهار عدد دانه شبیه بدانه خرنوب وشکوفه او مانند شکوفه خرما
وبغایت خوشبو واو را کبوره نامند وبعد از شکفتن درد روغنها
پرورش میدهند ومسمی بدهن الکادی وجهة درد کمر ومفاصل ورياح وجذام نافعست
وکادی در آخر دویم گرم وخشك ونزد بعضی معتدل
ومقوی بدن وحواس وبا تفریح ورافع خفقان واعیا وماشراو بثور جگر ومسکن
دردهای صعب وشربت ان که چوب آن را کوبیده بجوشانند وآن را

با شکر بقوام آورند جهة آبله وحصبه بهترین ادویه است واهل هند را اعتقاد انکه چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بر نمی آید

وخاکستر آن را جهة التیام زخمها مجرب دانسته‌اند ودانه او مقوی دل ومعده وجگر ورب کدر قویتر از دانه او وبدلش بوزن او صندل سرخ
ومثل او بقم کاکنج به فارسی عروسك پس پرده نامند واز انواع عنب الثعلب است وبستانی او را نبات مانند او وبرگش عریضتر وبزرگتر ودر
قوه مثل او وسر شاخهای او نگون وثمرش در غلاف سرخی وشبیه بمثانه ودانه اش بقدر فندقی وبعد از رسیدن سرخ مشود وگل او سفید مایل
بسرخیست وجبلی او را برگ مانند برگ سیب وغبار آلوده وسیاه وساقش با رطوبت چسبنده ونبات او را بزرگتر از بستانی وکل او بسیار سرخ
ودانه اش زرد مایل بسرخی ودر غلاف زردی ومنتش وسنگلاخها واو را کاکنج منوم نامند ودر تخدیر قویتر از خشخاش ومدر بول ویك مثقال او منوم
وزیاده از آن مورث اختلاط عقل وجنونست ومراد از مطلق کاکنج بستانی اوست ومستعمل از آن پوست سرخ دانه وقوتش تا سه سال باقیست
در آخر دویم سرد وخشك ومدر بول ورافع امراض کرده ومثانه وقرحه آن ومخرج صفرا بادرار ومصلح حال جگر ورافع ربو وعسر نفس واقسام
کرم معده ومداومت ان هر روز بقدر یك مثقال جهة یرقان مجرب وبلع کردن هفت عدد وامة آن را بعد از پاکی از حیض جهة منع حمل مجرب
میسازند وبهترین او از برنج است وطریق آنست که حبوبات را مهرا پخته صاف نموده ودر شیشه کنند وتا چهلروز زیاده بر آن در اقبال
گذارند واو جالی ومقوی اعضا ومسکن حراة خون وصفرا ومضر معده ومصلحش وعسل وکلقند است گاو زبان اسم فارسی لسان الثور
کاه ربا کهرباست کافور یهودی وکافوریه ریحان الکافور است ونزد بعضی کافوریه اسم اقحوانست کافور موتی
قسم ناصاف کافور است کافور الکعك زربنا داست کاسلس اسم یونانی جوز است کاسوس خشخاش
زبدیست کامالاون ماذریون سیاه است کاشم رومی سیالیوس است کاسر الحجر قلب است کاجل اسم هندی
وثمد است کاونجی اسم هندی شونیز است کان اسم هندی شکر است کالون اسم هندی قسمی از ارز است کالهری
اسم هندی هلیلهء کابلی کاشیرا اسم هندی عصارانست کازر اسم هندی جرز است کار همه اسم هندی مطبوخات
مسهله ومنضجه است کال سانوا اسم هندی ساد او رانست کای بیل اسم هندی فنابریست کالی بلغة هندی سیاه است
کاجر اسم هندی تخم زردك است کاکیرا او ککره اسم هندی سرطانست کای اسم

هندی بفراست کاکوند اسم هندی
کثیر است کالوت اسم هندی نوعی از پیش است کاك اسم هندی کات است کاندی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی
خندریلی است کاهو اسم فارسی حنس است کاو رس اسم فارسی جاورس است کاچیره وکافشه اسم فارسی احریض است کاو دانه
اسم فارسی گرسنه است کاو دار واسم فارسی جاوزین است کاو زهره اسم فارسی حجر البقر است کابیش اسم دیلمی خلد است
کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی بتن است کارتنه اسم فارسی عنکبوتست کاسه شکنك اسم فارسی شقایق النعمات
گاو چشم اسم فارسی اقحوانست کبر نباتیست خار دار وپر شاخ وبرگش باریك وگل غلاف او مثل زیتونی وگلش سفید ودر وسط
وچیزی شبیه بموی وثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر وتخم او زرد وبا رطوبت لزجه ودر خرابها وکوهها بسیار مباشد وبیخ او وپوست
بیخ او قویتر از سایر اجزا ودر سیم گرم وخشك ومفتح سدهء جگر وسپرز وقاطع اخلاط لزجه ومقوی احشا وبهترین ادویهء سپرز خصوصا پروردهء او با سرکه
وعسل محلل ریاح وترياق سموم ومدر مرة السودا وجهة فالج وامراض باردهء دماغی ومفاصل نافع وبا ادویهء خوشبو مثل سنبل الطیب واذخر وعسل
ومحلل بلغم سینه ومخرج آن وغرغرهء طبیخ او رافع بلغم اعضای تنفس وضماد تازهء او رافع فسخ عضل وعصب وخشك او رافع قروح خبیثه وبا ادویه
مناسبه محلل او رام صلبه وخنازیر وبا سرکه رافع بهق وقوبا وبا آرد نرمس محلل ورم سپرز وبخور او رافع بواسیر ومضمضهء طبیخ او با سرکه وخوابیدن
او جهة در دندان نافع وبطلمیوس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل او روغن کنجد وبوزن او آب بجوشانند تا آب
بالتمام وروغن تا نصف بسوزد پس او را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند وهرگز سفید نروید ومجرب دانسته وثمر او قبل از شکفتن که گل کبر
نامند در دویم کرم وخشك وملطف ومقطع در جمیع افعال مانند بیخ او واز آن ضعیفتر است وذرور او رافع نواصیر چشم وخیار کبر کرم وتر وتخم او در سیم
گرم وخشك وخیار رسیدهء او بدون خائیدن دانهء او ملین طبع وترشی گل وخیار او محرك اشتها وجالی بلغم ومتفح سدهء جگر وسپرز ومصدغ
محرورین وخیار غیر پروردهء آن بسرکه مفسد معده است وساق وبرگش در آخر اول گرم وخشك ودر افعال گرم وخشك ودر افعال ضعیفتر از گل او ومحلل خنازیر ونواصیر
چشم است وعصارهء او کشنده اقسام کرم معده وضماد او بازفت رافع قروح شهدیهء

سرو قروح خبیثه ومحلل قوی خنازیر وسایر او رام بلغمی است

در جمیع افعال ساق او قویتر از برگ وغرغرهء طبیخ همه اجزای او منقی دماغ
ومفتح سده است وقدر شربت از آب او تامنست درهم است که
با عسل وسرکه وشکر بنوشند واز بیخ او تا سه درهم ودر مطبوخات تا هفت مثقال
ومضر مثانه ومصلحش انیسون ومضر معده مخرورین ومصلح ان سکنجبین است
بیسکج در اصفهان سوسك نامند وبترکی ماسیوا چیچکی وآن چهار قسم میباشد
ونبات همه شبیه است بکشنیز یکی مایل به سفیدی وبا رطوبة لزجه وگلش
زرد وساقش متوسط ودر سطبری ودرازی وبیخش تلخ وکوچك وپر شعبه مانند خربق
سیاه ومنبش نزدیك آبهای جاری وقسم دیگر شبیه
تبسم اول وگلش بنفش وبسیار تند است وقسم سیم نباتش بسیار کوچکتر وگلش
زرد طلائی وبسیار بدبوی وقسم چهارم گلش سفید است واقسام
آن در سیم گرم وخشك وبا حدت ومحرق جلد وضماد تازه او در اندك زمانی
موجب جراحت ودر اعضا وبا روغنها جهة جرب حیوان وانسان وتقشر حلیه
وبرص ناخن واقسام ثالیل وداء الثعلب ونطول مطبوخ او جهة سعفه وبیخ خشك او در
عطسه آوردن قویتر از کندش وطلای او از خارج جهة درد دندان
واز داخل جهة ریزانیدن آن وحمول او جهة اخراج جنین ومشیمه واحتباس حیض نافع
ودو مثقال او کشنده وچون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر
عضوی بگذارند نایب مناب داغ است کبابه دانه ایست قریب بحب بلسان
وخوشبوی ومایل بسیاهی ومغز او سفید ودرخت او مانند درخت
مورد واز هند خیزد وافلنجه نوعی صغیر اوست وقوتش تا ده سال باقیست ودر دویم
گرم وخشك وبغایت لطیف وملطف ومفتح قوی سدد
احشاد کرده ومخرج سنگ وبول محتبس آن وجهة امراض جگر وسپرز ورياح
وخفقان وصاف کردن آواز ورفع درد سر مزمن واسهال و
معده واحشا وخوشبو کردن دهان وامراض لثه وضماد او با پیه حیوانات جهة تحلیل
او رام وبا غالیه ها جهة خوشبوئی رایحهء بدن
وتقویة آن نافع وطلا کردن خائیده او بزنصلیب بغایت ملذذ جماع است ومضر مثانه
ومصلحش مصطکی وشربتش یك مثقال وبدلش قاقله ودارچینی
است کبریت به فارسی کوکرد نامند وآن اصل حار موالید وزیبق اصل بارد آن وچهار
قسم میباشد یکی سرخ شفاف ولامع وکبریت احمر
نامند ویکی زرد ومایل بسبزی واو را مصطکا وی واصابعی نامند ویکی سفید ومسمی
بکوکرد فارسیت وقسم چهارم مایل بکبودی واو را کبریت
اسود وکدر نامند وآنچه از طبیخ آب چشمهای کرم واز خاك بعض اماکن بهم
میرسد مایل بسیاهی میباشد وبهترین او احمر است ویا اصطلاح اهل
کیمیا اکسیر مصنوع در تمایت سرخی ومسمی بکوکرد احمر است نه معدنی او

واقسام او در آخر سیم گرم وخشك است وكرمی او غالب است بر خشكی
وقوتش تا سی سال باقیست ودر غایست دهنیت وتدبیرا وبطریقی كه محترق نكرد
واز اسرار عظیمه ودر غایت اشكالست ومحلل وملطف ومسخن ومجفف
وجالی وجاذب وشرب او مقاوم جمیع سموم وبازردهء تخم نیم برشت جهة سرفهء
رطوبی وربو واخراج چرك وبلغم سینه وشش ورفع یرقان وزكام و
ونزله جهة جذام وجوششهای سودا وی عجیب الاثر است وبا سركه ونطرون وعلك
البطم جهة قلع آثار وحكه وجرب نو بهق وبرص ناخن ونقشر جلد
وداء الحیه وداء الثعلب وآكله وقروح رطبه وبا حناجهة قوبا وبا سركه وقیمولیا جهة
سعفه وبا جند جهة تحلیل صلابات وبا حب الفار جهة امراض بارده مادیات
ونیموزن او كو كرد وصمغ عربی جهة سعفه وقروح سو قوبا مجرب وبا بورهء ارمنی
وعسل وادویهء مناسبه جهة نقرس نافع ودز ورا وبر بدن قاطع عرق
وسعوط او جهة سكته وشقیقه مفید وبخور او حابس زكام ونزله ومسقط جنین است
بسرعت وباعث گریزانیدن هوام وبخور وقطور او رافع
مری وثقل سامعه ومضر معده ومصلحش كثیرا وشیر تازه وشربتش از دو دانگ تا یك
مثقال وبدلش در اكثر افعال زرنیخ ومصعد او جهة تكلیس
معادن ورفع چرك او بیعدیل وسفید كردهء او نایب مناب جوهر زرنیخ است وروغن
كوكرد نبهجی كه ساختن او در دستورات مذكور است جهة
جمیع دردهای بارد وجرب وحكه وسعفه وقو با بیعدیلست وعرق گوگرد بغایت
مجفف وسریع النفوذ ومحرق ومفرح جلد وجالی ورافع رطوبات
ومسخن ومحرق اخلاط ومالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان وكثافات
آنست وطریق عرق گرفتن در دستورات مذكور است
لبد بكسر اول وجزم ثانی به فارسی جگر نامند وبهترین او جگر اردك ومرغ پرواری
وبعد از آن جگر بزغاله است كرم وتر وغلیظ است
ودیر هضم وخونی كه از او بهم رسد قبول عفونت بسرعت مكند ومصلحش آبكامه
وسركه وكباب او با نمك وصمغ عربی جهة قرحهء امعا واسهال قوی
الاثر وجگر بز بالخاصیة محرك صرع مصروعین است وبتجربه رسیده وخواص جگر
هر حیوانی در اصل آن مرقوم است كباب اسم عربی گوشت
بآتش برشته است واختلاف خواص آن بحسب اختلاف لحوم وبهترین او گوشتهای
لطیف است كه در پختگی وبرشتگی جمیع اجزای او یكنفر
باشد وآن مولد خون متین ومسمن بدن ومسخن كرده ومحرك باه واشتها وموافق
معدهء مرطوبین ومقوی اعضا ودیر هضم وبعد از هضم مولد
خون صالح وناسماق وكشنیز وادویهء حراه حابس اسهال مفرط رطوبی ومورث
صداع ومصلحش سكنجبین است وخوردن آب بعد از كباب بغایت

مضر است کبریت الدخان نوشادر است کیش مغر است کیست اسم فارسی حنظل است کبیج بطارخ است کبوه نوعی از
یتوعانست کباب شامی اسم فارسی طبابیج است کسر کازرونی اسم شیرازی خرنوب شامیست کبك اسم فارسی قبح است

كبك دری اسم فارسی وجست كبك اسم تركی قعبل است كبوتر اسم فارسی حمام است كبابه شكافته اسم فارسی فاغره است كبوتر
اسم فارسی فراخ الحمام است كپور اسم هندی كهرباست كبور اسم هندی كافور است كبير اسم هندی توتياست كبوك اسم هندی
فبج است كبود اسم هندی شقنين برست كتان نباتيست بقدر زرعی ساقش وبرگش باريك وگلش لاجوردی وبتهای او قريب بخوری
وپر از تخم وپوست او را مانند پنبه تابيده لباس ترتيب ميدهند سرد وخشك ولباس او رافع حرارت وباعث تقليل عرق وجهة جرب وحكه
وورم صلب نافع وبخور گياه او جهة سدهء زكامی واصلاح حال رحم وسوخته او قاطع خون جراحات والتيام دهندهء او وكل او مفرح ومقوی دل
وريشهء او مايل بسردی وذر ور او جهة زخمها مفيد وتخمش مايل بزردی واملس وبعضی از آن سفيد وقسمی مايل بسرخی ونوعی سياه مباشد در اول
كرم وخشك وبا رطوبت فضليه ومدر بول وحيض وعرق وشير ومحلل وجالی وملين طبع وجهة قروح كرده ومثانه ومداومت او روزی
نيم مثقال جهة درد امعأ وبا عسل جهة ورم سپرز وبا اندك فلفل وعسل جهة تحريك باه ومايوسين مجرب دانستهاند وبو دادهء او قابض وجهة نفث الدم
وسرفه رطوبی بغايت مفيد ولعوق او با عسل جهة سرفهء بلغمی وسه درهم او جهة ثقيهء سينه ونضج وجهة تحليل ورم جگر واعضای باطنی وضماد او جهة ورم صلب وقروح سرد بابذر قطونا جهة تسكين درد مفاصل ونقرس وعرق النسا وبا بوره وانچه جهة گلف وبا حرف بابلی وعسلی جهة شقاق ناخن وبا بوره
وخاكستر جهة ثاليل وبا آب سرد جهة صداع ورمی وقوبا وبا روغن كنجد جهة زخمها ورفع درد ولذع آن وخفته طبيخ او جهة اخراج فضول ولذع امعأ ورحم ونافع وجلوس در طبيخ او به دستور جهة درد رحم مؤثر وسوخته او وجهة جراحات ودرد ولذع آن مفيد ومضعف هاضمه ومصلحش وسكنجبين ومظلم بصر ومصلحش كشنيز
ومضر انثيان ومصلح آن عسل وقدر شربت از سه درهم وبدلش حلبه است وروغن تخم كتان كرم وتر وحقنهء او با روغن گلسرخ جهة تسكين درد
وجراحات امعأ وطلای او جهة قوبا وخراجات وتسكين درد آن ووجع فؤاد وآشاميدن او ومالیدن جوشانيدهء او با سير جهة رفع قولنج انسان
ودواب مؤثر ومضعف معده با مرد ومصلحش سكنجبين است كسم وسمه است بری وبستانی مباشد وبری را در مازندران وتنكابن شال خنی نامد
بمعنی جهای شغال وكتم غير برگ نيل است چه گياه نيل شبيه است بككگياه كتان وساق نيل مجوفست وبرگ وسمه شبيه ببرك مورد وساقش غير

مجوف وثمرش بقدر فلفلی وبعد از رسیدن سیاه میشود وشتی وکوهی آن در کنار رود خانهای ریك دار میروید وشاخهای او انبوه تر از شاخهای
نیل وبرگش از آن غریضتر ودرازتر میباشد وبعضی برگ نیل را وسمه دانستهاند وخلاف واقع است در دویم گرم وخشك وبا قوه جایسه وقابضه
ومحلله وخضاب او قویتر از برگ نیل است وضماد او با نمك جهة صداع ریحی وبلغمی وبیضه وخوزه ورفع زخمها وبخور وطلای او جهة زکام وتقویه
موی ومنع ریختن او وآشامیدن آب واب طبیخ او بغایت مقیی وجهة گزیدن سگ دیوانه مفید است واو مضعف دماغ ومصلحش قرنفل
ولادن وروغن او که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند به حدی که روغن باقی مانده باشد جهة بواسیر وامراض بارده‌ء مقعد
مجرب دانسته‌اند ومانع ریختن موی او رافع دردهای بارده است وچون بیخ او را بسیار طبخ دهند وقدری صمغی عربی اضافه نمایند جهة
کتابت قایم مقام مداو است وتخم وسمه در رنگ ومقدار خلاف شبیه بتخم ترب ومایل بسیاهی وبهترین ادویه مانع نزول آب ورافع
نازل آن است کتان الماء طحلب است کتل اسم فارسی نقاحست کتهل اسم هندی رصاص ابیض است کتهونه
اسم هندی اسارونست کتی اسم هندی کلب است کثیرا بثاء مثلثه صمغ قتاد است وبه فارسی کون نامند وآن
سفید مایل بسرخی مباشد ودر حرارت وبرودت معتدل ودر اول تر است وبعضی در اول سرد وخشك دانسته‌اند
مرکب القوی ومغری وبا بتخفیف ضعیف ومغلظ مواد رفیقه وملین صلابات ومسکن لذع وحدت اخلاط وقرحه‌ء چشم وقاطع
نفث الدم سینه ومصلح ادویه‌ء سمیه ورافع حدت ادویه‌ء مشروبه ومقوی فعل او وبا قوة مسهله وجهة سر وخشونت سینه وقرحه‌ء ریه
وگرفتگی آواز وحرقة البول ولذع امعأ وتقویة رودها وتسکین درد کرده ومثانه مفید ومداومت آشامیدن او با مثل ان ار
هریك از بادام ونشاسته وشکر بغاغیت مسمن بدن خصوصا چون بعد از آن شیریکه در آن نارحیل طنج یافته باشد بنوشند
واز اسرار مجربه شمرده اند وطلای او جهة گلف ونمش ونرم کردن جلد ورفع خشونة آن وشقاق لب مجرب وبا نوره وکوکرد جهة
جرب وحکه وبا سرکه جهة بهق وبرص وبا لعابها جهة شق شدن موی واکتحال او جهة اقسام رمد وامراض چشم وبا ادویه‌ء مناسبه جهة اکثر
زخمهای حاره وبارده مؤثر ومضر سفل ومصلحش انیسون وقدر شربتش از یك درهم

تا پنج درهم وبدلش صمغ عربی ودر ملین وتغلیظ
تخم کدوست کثیر الشعر پرسیاوشانست کثیر الارجل بسفابح است کثیرا المتقعه
خطمی است کثیر الروس قرصعنه ست
کثیر الورق خرنیل است کثر جمار النحل است کتاه بزر الجر حیر است کثیر
الاضلاع لسان الحمل است کنار بلغة بربری

جوزار قم است لجور اسم هندی زربناه است کجم وکجب حضرست کچلا اسم هندی اداراقیست کجلن اسم هندی بوره ارمنی است
کجری اسم هندی خراطین است کجول اسم هندی سلحفاة استن کچپ کن اسم ترکی انجره است کچوله اسم فارسی ادارافیست
کنچ اسم فارسی حبص است کجی اسم ترکی مغر است کچه ماهی اسم دیلمی دلفین است کحل اسم سرمه است دهر چه مانند سرمه در چشم کشند
کحل اصفهانی وسلیمانی وکحل حلا اثمه است کحل السودان تشمیز جست کحل فارسی وکچل کرمانی اتزروتست کحل وکخیله
اسم انواع ابوخلساست ولسان الثور وخوص ولبسانرا نیز نامند کحل خولان حضض است کدو اسم فارسی قرع است
کدهرا اسم هندی حمار است کرفس اقسام مباشد قسم جبلی صخری وفطر اسالیون است ومذکور شد وجبلی غیر صخریرا تخمش وشبیه
بزیره است وبیخش باریکتر از بستانی است وقسم بنطی را کرفس شتوی ومشرقی وکرفس عظیم نامند ساقش مجوف ودراز ونرم ومایل
بسرخی وبرگش عریض وچتر او مثل شبت وتخمش قریب بشکل قرطم که تخم کافته باشد وسیاه ومصمت وبا عطریت وبفطر اسالیون شبیه تر
زسایر اقسام وتند وبیخش سفید وبزرگ وخوش طعم ودر خواص ضعیفتر از بستانی است وکرفس بریرا برگ عریض تر مباشد وهر چه قریب
بزمین است منحنی بطرف بیرون وبا اندك رطوبت چسبنده وتندی اندکی وخوشبو ومایل بزردی وساقش باصلابت وتخمش مستدیر وشبیه
بتخم کلم وسیاه وتند وچتر او مانند چتر نبطی ودر سنگلاخها وپشتها میروید ودر افعال قریب بفطر اسالیونست ومدر عرق وجهة عرق النسا ونهج نافع وحمول
ودر اسقاط جنین مؤثر است وکرفس اجامی وکرفس هائی ونهری در میان آب وکنار او میروید ودر قوة ضعیفتر از سایر اقسام است او تیره رنگ
وسدد با عطریت ودر مقدار قریب با بنسیونست وبیخش بزرگ وسیاه وقویترین اجزای اوست وبعد از آن تخم او در اول دویم گرم وخشك وجز نیست
مفتح سدهء جگر وسپرز ومدر بول وحیض ومنقی کرده ومثانه واز فوة ادرار مخرج چنین ومحلل ریاح ونفخ ومبهی ومحرك باه واشتها وقی ورافع جده
ادویه ومعادن عمل ادویهء مسهله ورافع سحج وجهة ربو وضیق وفواق وبرودت احشا ودرد پهلو وورکین وحصبهء ولرز بلغمی وعرق النسا وتشنگی بلغمی
ومغص وگداختن سنگ مثانه مفید وآب او را که با آبب انار وشکر بجوشانند جهة سموم مشروبه نافع وخوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب وهوام وبه دستور
بعد از آن سبب سرعت تاثیر سمیت آن میکردد ورافع ضرر خوردن مردا سنگ وامثال

آنست وضماد او محلل او رام وبا آرد جو جهة ورم چشم و
طلای عصارهء آن را تا يك هفته با روغن گل وسركه جهة جرب وحكه مجرب
دانستهاند وبه دستور با كوكرد وبورهء سرخ بغايت نافع وبا نوشادر وعسل جهة
ثاليل ورفع آثار نافع وبيخ وبرگ او كه با عسل پرورده باشند مقوی معده ومسكن
غثيانست وپروردهء بسركه مقوی محرورين ومقوی معدهء واحشا ومفتح
سدد ومحرك اشتهاست ومضر حوامل ومرضعه بجهة تحريك باه ايشان ومحرك صرع
مصروعين ومفسد شير وباعث صرع مولود وخفت عقل او ميخر وتازهء
او نفاخ ومصلحش انيسون وقدر شربت از بيخش در مطبوخات پنج درهم واز
عصارهء او تا پانزده درم واز جرم او تا سه درهم است وتخم كرفس بستانی
در تقيح قويتر از ساير اجزا وجاذب فضول بمعده ورحم وهاضم غذا ودر ساير منافع
مانند بيخ او ومضر ريه ومصلحش حاما وگويند تخم كاسنی است
وموروث سحج ومصلح آن كثيرا وقدر شربتش يك درهم وبدلش نانخواه وزيره است
وچون در هر رطلی از آب انگور ويك مثقال تخم كرفس بستانی با فطر ساليون
كوبيده اضافه كنند وبه دستور در هر رطلی از شراب نيم مثقال مخلوط كرده بعد از
سه ماه استعمال نمايند جهة تقوية معده وتحريك اشتها وعسر بول
نافعست وچون نيم مثقال او را با نيم مثقال نانخواه ويك مثقال شكر تناول كنند جهة
تقوية معده ورفع رياح مجربست كرم به فارسی تك ورتو
وما ونامند بستانی وبری مباشد وبری را انگور او سياه وريزه وبا عفوصت وشراب او
قابض وسياه مباشد وبری بی ثمر را در تنكابن ديو رز
گويند وشاخ تازه اقسام رز را الف الكرم وعسالج نامند در آخر دويم سرد وخشك
وبهتر اجزاء اوست وبعد از آن برگ وعصارهء او مقوی معده
حار ومانع قی وقاطع قی الدم وحافظ جنين از اسقاط ورافع خمار وتقلب نفس ومدر
بول وجهة قرحهء امعاء واسهال صفرا وی نافع است
خواه بنوشند وخواه حفته كنند وشربت او كه آب او را بافتد بقوام آورند جهة
تحريك اشتها ورفع صفرا وخمار واخلاط رفيقه معده وخفقان صفراوی
وغثيان واسهال نافع وگاهست كه به سبب قوة جاليه باعث اطلاق شود وآشاميدن
عسالج مانع صعود بخار بدماغ ومضعف باه است ومضر سرفه
ومصلح او عسل وضماد برگ وعسالج او جهة درد سرو ابتدای ورم حار معده وساير
اعضا والتهاب او رام خصوصا با آرد جو وجهة اسهال بارامك
بغايت مفيد است وصمغ وآب منجمد رز بسيار جالی ويا بس است وآشاميدن او با
شراب مخرج سنگ مثانه ورافع سپرز وضماد او جهة قوة
وجرب متقرح وغير متقرح مفيد ودوام ماليدن او با روغن زيتون سترنده ء موی است
وآب چوب رز كه در حين سوختن تراوش كند رفع

ثالیل وسترندهء موی وخاکستر چوب او ونشارهء آن با سرکه رافع بواسیر وبا روغن گل سرخ وسرکه وسداب جهة ورم سپرز وبا پیه کهنه وروغن
زیتون وعسل جهة شکاف عضل وسستی مفاصل وتعقد عصب وبا بوره ارمنی جهة بردن گوشت زیاد زخمها وبا سرکه جهة گزیدن هوام وسگ

ديوانه وورم غددى مؤثر ولحماد كرم كردهء او جهة بواسير وخوردن نيمدرهم او
جهة قرحهء امعا مفيد است ونوع برى رز را قوة قابضه قويتر وشكوفه آن
بهترين اجزاى او دو مثقال خشك او حابس اسهال ومدر بول وحابس نفث الدم
ومقوى معده ومانع ترش شدن طعام در معده وضماد او رافع ادرار
والتهاب معده وورم چشم وجرب وقلاع وقروح خبيثه ورادع مواد حاره وحمول آن
قاطع حيض است وچون او را در سفالى بسوزانند جهة درد چشم وبا
عسل جهة داخس وناخنه سستى بن دندان ورفع خون او مفيد است وآب طبيخ او
بقدر سى وپنج مثقال با قدرى شكر مسهل رطوبات وماء اصفر وپوست رز
جهة قطع خون لثه مجربست وروغن رز كه شكوفه آن را مكرر در روغن زيتون
كرده بعد از هر دو سه روز تجديد كنند باقوة قابضه ورادعه وقايم مقام
روغن گلسرخ وخابس عرق وجهة قروح ساعيه وجوشش دهان نافع است كرنب به
فارسى كلم وبا صفهانى قمر يب نامند بستانى وبرى وبحرى مباشد
وقنپط قسمى از بوستانى است ومذكور شد وقسم معروف او را بيخش مانند چغندر
وسبز وبرگش سطبر واصنفا او شامى وهمدانى وموصلى واندلسى و
مختلف الاشكال مباشد ومجموع او مركب القوى در اول كرم وخشك ومبهى
ونيكو كنندهء رخسار ومولد منى ومنوم ومانع صعود وبخارات بدماغ
ومانع مستى وباعث سرعة حركة اطفال ونيم پقخت او مسهل ومهراى او قابض ورافع
خمار وارتعاش وسرفهء مزمن وعصارهء او باابر ساونطرون مسهل و
شراب رافع سم افعى وخوردن او هر روز بقدر يكوقيه رافع درد سپرز وگرفتگى آواز
وآب مطبوخ او منقى بدن وعرق ومسكن دردسر جهة سرفهء كهنه ودرد كمر وزانو
وورم حجاب واحشا وتاريكى چشم كه به سبب بخارات ورطوبات باشد نافع ومضر
محرورين ومصلحش پختن او با گوشت فربه وروغن بادام وشراب ممزوج
به آب وسكنجبين ودر مبرودين خردل وامثال آن وضماد او رافع ريختن موى وبا حلبه
وسركه جهة نقرس ودرد مفاصل وزخمهاى عميق وضماد برگ او با آرد جو جهة
فسام او رام ودر اخرهاى باد سرخ ومترى وسرطان وبا نمك جهة نار فارسى وبا زاج
وسركه جهة برص وجرب وسعوط آب او منقى دماغ وحمول او با شبلم جهة
رفع احتباس حيض وفرزجهء شكوفهء او قاتل چنين وسوخته او بغايت مجفف ورافع
قلاع وزردى بن دندان وسعفه ومانع رويانيدن موى وبا پيه خوك
وامثال آن جهة خنازير وجراحات صلبه وبيلات وبا سفيدهء تخم مرغ جهة سوختگى
اتش مفيد است وتخم او در دويم كرم وخشك ومبهى وكشندهء كرم معده وطلاى
ورافع منش وگلف وقدر شربتش دو مثقال است وكلم برى در شكل شبيه ببستانى
وسفيد تر از آن وبا زغب وتلخ وتخمش شبيه بفلفل سفيد است ودر سيم كرم و
خشك وبسيار جالى ومخلل وبيخ تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعى وتخمش

بغایت محرك باه است وكلم بحریرا برگ دراز وسرخ وشبیه به برگ زراوند مد جرح است
وطعمش شور وبا تلخی وخوردن او جایز نیست ودر ضمادات محلله مستعملست ودو مثقال از تخم او در كشتن حب الفرع بسیار مؤثر است كراث به فارسی كندنا وبا صفهانی تره وبدیلمی گوار نامند بری وبستانی مباشد وبستانی او را نبطیی نامند وآن اقسام است آنچه برگش باریكتر ودر تمام سال موجود است
تراشه البقل وكراث المائده گویند وآنچه در آخر زمستان واول بهار مرسد شبیه به پیاز وقبهء آن مانند قبهء پیاز است كراث شامی نامند واز مطلق او
مراد كراث البقل است در سیم كرم ودر دویم خشك وخوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام وملین طبع ومدر حیض وملطف ومبهی ورافع قولنج
ومفتح سدهء جگر ومقوی كمر وقوه هاضمه ومنقی قصبهء ریه وآبش بقدر سه مثقال ونیم قاطع خون بواسیر ومحرك باه وعسل جهة جمیع امراض بارده ورطبه
سینه وبا ماء العسل جهة سموم نافع ومطبوخ او با جو جهة ربو ودرد سینه مفید وعصارهء خشك كردهء او مسهل خون وبسركه پروردن او مفتح سدهء جگر وسپرز ورافع قولنج وحمول برگ كوبیدهء او بتنهائی وبا ادویهء مناسبه مجفف رطوبات رحم ومانع از لاق چنین وجلوس در طبیخ او كه با سركه وبا آب نمك باشند
جهة انضمام قم رحم وصلابت آن مفید وضماد او جهة گزیدن هوام وافعی وباسماق جهة شری وثالیل وبا نمك جهة قروح خبیثه وطلای مطبوخ او جهة
بواسیر وقطور آب او با روغن گل وسركه كهنه جهة درد گوش ودوی وسعوط او با كندر وسركه جهة قطع نزف الدم ورعاف مفید وچون كندنا را
دو بار پخته بفشارند وجرم او را در آب سرد بخیسانند وبا اطعمه استعمال كنند رفع نفخ وغلظت آن مكند وباعث لذت اطعمه میكردد واقسام كراث
از پیاز ودیر هضم تر ونفاخ ومفسد لثه ودندان ومضر مزاج وحار ومنجر ومحرق خون ومورث تاریكی چشم ومصلحش كشنیز وكاسنی است وتخم او در آخر دویم كرم وخشك ومبهی وبا شراب محرك باه ودو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم ومفتح سدهء بلغمی ومحرك باه واشتها ومقوی كرده ومثانه ورافع امراض
بارده وبو داده او به تنهائی وبا حرف بابلی قاطع اسهال مزمن وزحیر ومحلل ریاح امعا وضماد او جهة گزیدن افعی وگلف وآثار ودردهای بارد وبخور او جهة بواسیر وبا موم وقطران بخور كردن جهة درد دندان واخراج كرم او مؤثر وچون كوبیدهء او را در سركه بریزند رفع ترشی سركه مكند ومضر ریه ومصلحش عسل دور
تقویة باه تخم كرات شامی قویتر است وكراث بری شبیه بسیر است بسیار شد ومقطع ومفتح وبغایت مدر بول وحیض وحمول او جاذب جنین و
عصارهء او مورث اسهال دموی وپنج قیراط از تخم او با شكر كه چند روز مداومت

کنند رافع بواسیر است واز جمله ادویهء تریاق فاروق وجهة گزیدن
هوام قویتر از تخم سایر اقسام وضماد او رافع برص وثالیل ومقرح اعضاست وقسمی
از بری که در کوهها یافت مشود وبرگش بسیار باریك مباشد
وبا حدة وبسیار ملطف وجهة درد معده وامعأ وخوشبو کردن دهان قوی الاثر است
کراث بفتح اول وتخفیف ثانی اسم عربی درخت کوه نیست

برگش بسیار باریك مباشد وبا حدة وبسیار ملطف وجهة درد معده وامعأ وخوشبو کردن دهان قوی الاثر است إلی کراث بفتح اول وبتخفی ثانی اسم
عربی درخت کوهی است برگش دراز وباریك وشاخها نرم وپرشیر ودر بلاد حجاز بسیار است وعشبه السباع نامند شیر انرا در اطعمه کردن رافع جذام
دانستهاند گرسنه اسم عجمی نوعی از جلبانست وبه فارسی گاو دانه نامند وبه عربی حب البقر گویند وآن دانه ایست مدور قریب به نخودی
وتیره رنگ مایل بسرخی وتلخی وتندی وغیر ماکولست در اول کرم ودر دویم خشك ومدر بول وملین طبع ومنقی سینه وشش وبا تریاقیه وجالی وتقطیع
ومفتح سدد وآرد او که بعد از خیسانیدن ومقشر کردن بعمل آورده باشند مسهل ومحرك باه مبرودین وبا سرکه رافع عسر بول وچرب کردهء او با روغن
کنجد مسکن زجر ومغص وبا عسل وکردکان مسمن بدن وطبیخ او با عسل جهة سرفهء رطوبی وثیقهء رحم وعسر النفس وبا سرکه جهة یرقان وسپر ناوفع وضماد او جاذب خون
بظاهر جلد است وجهة جرب شکستگی اعضا وسعفه وشقاق ونار فارسی وتحلیل وصلابات وقروح خبیثه وساعیه والتیام جراحات عمیقه وبا زراوند
زجرج جهة رویانیدن گوشت بن دندان وبا سرکه وافشین جهة گزیدن سگ دیوانه واقی وگزیدن انسان سگ دیوانه گزیده وبا آب دخلی جهة برص
وبزرگ کردن عضو مؤثر ودر سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است ومولد خلط فاسد وزیادهء او مدر خون ومورث اسهال وموی ومصلحش کلاب وکل معاست
وقدر شربتش تا سه درهمست کردناك کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ وامثال او بر آتش برشته کنند جهة مرتاصنین ومعدهء حار وتقویة
بدن مفید ومضر معدهء ضعیف ومصلحش هیفتج است کرو یا به فارسی زیرهء رومی وشاه زیره وقربناد گویند از زیره ودرازتر وبالیده تر ومایل بزردی
بستانی او بقدر زرعی وبرگش مانند شب وگلش سفید وبیخش مثل زردك وپختهء او ماکولست وبری او قردماناست وگلش مایل بکبودی
مباشد ودر سایر صفات مانند بستانی است ومذکور شد در آخر دویم کرم ودر اول سیم خشك وضعیفتر از قردماناست ومحلل ریاح ونفخ وملطف
وقابض طبع ومصلح اغذیهء نفاخ ومدر بول وحیض وعرق وشیر وهاضم ومانع صعود بخارات بدماغ ومحرك اروغ واشتها ومانع تخم وترش شدن
غذا در معده وجهة اخراج حب القرع وکرم معده وخفقان بارد وضیق النفس ورياح کرده ومثانه ودرد معده ومغص وتقویه بدن وقربه کردن او وتحلیل
بغم وگزیدن عقرب نافع است وخوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر

یکوقیه باشد تا یکهفتة جهة اول استسقا مجرب ودر سرکه پروردهء
او موافق محرورین است وقدر شربتش تا پنج درهم است ومضر ریه ومصلح آن عسل
وصعتر ومضر کرده ومصلح او کثیرا وبدلش فرو ماناست وانیسون
وریزه کرکی به فارسی کلنگ وبترکی دورنا نامند گوشت او در دویم گرم وخشك
ومفتح سدد ومقوی بدن ومحلل قولنج ودیرهضم ومولد خلط غلیظ است
ومصلح او آنست که یکدو روز بعد از ذبح با سرکه وروغنها استعمال نمایند وچینه
دان او حابس اسهال ومهر یارس گوید که دو درهم از خشك سائیدهء
او با آب نخود مطبوخ جهة درد کرده ومثانه مجربست وسرگین او رافع گلف وخون
او مسکن نقرس ومغز سر او جهة شبکوری وبا زبد البحر وسرگین
سوسمار وشکر جهة بیاض چشم وبا آب جلسه جهة تحلیل او رام وموی وسوخته او
جهة بواسیر نافع وسعوط زهرهء او با آب چغندر سه روز با آب مرزنجوش به سور
سه روز تا یك هفته رفع لقوه مکند ومجرب دانستهاند بشرطیکه در آن ایام روغن
کردکان بیاشامند وبمالند وبروشنی نگاه نکنند واکتحال او جهة نزول آب
وشبکوری وناخنه وآثار آبله وطلای او جهة برص وجرب متقرح قوی الاثر است
وسعوط زهره دوماغ او از هر یك یکقیراط با روغن زنبق رافع
نسیان وسفیدی موی سرو ریش است بشرط تکرار ودر تقویة حافظه بیعدیل
وآشامیدن بیه او با سرکه عنصل جهة ورم سپرز بغایت مؤثر است کرکدن
حیوانیست از جایش بزرکتر وپوست او سیاه وچین دار ودر غایت صلابت وشاخ او
منحصر در یك عدد بشکل کله قند واز بروی بینی او رسته وصورتش
بخوك اشبه است بخور شاخ او جهة بواسیر وعسر ولادت وگریزانیدن هوام نافع
وآشامیدن آب از ظرفیکه از شاخ او ساخته باشند جهة رفع بواسیر
سفید وطلا کردن پیه او مورث مهاتبست کرش شکنبه ورودهای حیوان را شامل
است وبهترین او از گوسفند وبز جوانست وبعضی او را سرد
وخشك وجمعی آن را کرم وتر دانستهاند کثیر الغذا ودیر هضم ورافع تعفن غذا در
معده است ومولد خلط غلیظ ومورث بلادت وسکته وصرع وتاریکی چشم
ومصلح او مهرا پختن در سرکه وادویهء خوشبو است کرکرهن بیخیست شبیه بسنبل
رومی واز آن سرختر ودر جمیع افعال مانند عاقرقرحا است ونزد جمعی
تاوانیاست کرکم لغة یونانی وبمعنی اصفر است ونزد جمعی مراد از آن زعفران ونزد
برخی مامیران ونزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی
سنگی است شبیه بیاقوت سرخ ونزد بعضی عبارتست از لعل وبعضی جنس دیگر
شمرده اند کروان مرغیست از گنجشك بزرگتر وپاهای او درازتر ودر طبع
مانند عصفور است کرم دانه ثمر درخت مثنانست کرکدن زیاد سنگیست شبیه
بیاقوت سرخ ونزد بعضی عبارتست از لعل وبعضی جنس دیگر شمرده اند

مروان مرغیست از کنجشك بزرکتر وپاهای او درازتر اسم صنوبر صغار است
کرسف اسم قطن است کرکیش وکرکاش اسم
اقحوانست کرکمان اسم فارسی حند قوقاست کرویای بری وفارسی ورومی وجبلی
قردماناست کراث رومی راسن است
کراث الکرم کراث بریست کراث البقول وکراث المائده کراث بستانی است کرفس
رومی قسم اخیر خواه است

که در طبرستان جعفری نامند برگش مانند برگ کرفس بستانی است کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی وصخری واقدونی فطراسالیون
کرمه بیضاد کرمهء شایکه فاشر است کرمه سودا فاشرشتین است کردیلن نوعی از سبسالیونست کرنب المأ نیلوفر است کرنب
نبطی کرنب بستانیست کربون فنطوریون دقیق است کروش الغنم فوینونست کراع پاچه است ودراکارع مذکور شد کریز فثاء
الحمار است ونزد بعضی فثاء الکبر کربل حماض است کردناج کردناکست کرات بلغة تنکابن قسمی از خرنوب بستانیست کرك چره واش بلغة تنکابن
ثیل است کرند اسم هندی سنباوج است کرد گوشت اسم هندی قسط تلخ است کراثا اسم هندی قصب الذریره است کرهو ما یلوخ
اسم هندی کندش است کراو کل اسم هندی کرسنه است کرد اسم هندی عصفر است کرسوه بهندی شبت است کرداله بهندی خیار شنبر است
کربیه بهندی ارنب است کراتیه بهندی فنطوریون دقیق است کرنج بهندی وجست کرشان اسم ترکی اسفید اجست کرچك اسم ترکی خروع است
کرج اسم ترکی جص است کر پی اسم ترکی دلدست کر تنکله اسم ترکی سام ابرص است کردکان به فارسی جوز است کرم شب بات
حباحب است کرم رنین خراطین است کرك ذئب است کربه ستور است کربهء دشتی ظهونست کرد آسیا غبار الرحی است کر
کلیه است کرم ایون اسم فارسی ملیونست کرکس اسم فارسی نسر است کرچیل اسم تنکابنی زعرور است کراکرو اسم تنکابنی شقراق
است کرف اسم دیلمی شعر الغولست کزیره به فارسی کشنیز نامند وبری وبستانی مباشد بریرا برگ ریزه ومایل بزردی وتخمش کوچکتر
وهر دو عدد بهم ملاصق مباشد در جمیع افال قویتر از بستانی واز آن زبونتر است وبری وبستانی او مرکب القوی ونزد بقراط سردی وخشکی او
در دویم است وجالینوس وشیخ الرئیس کرم دانستهاند وتازهء او با اندك حدة وقاطع باه ونعوظ وسی مثقال از آب او کشنده وهفت مثقال
از آب او با شکر مشتهی ومنوم ومانع تخمه وصعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه وسماق وجرم او مسکن صفرا والتهاب معده وتشنگی وحابس قی ورافع
از لاق معده وتعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت ومضاد او مانع انصباب مواد حاره ورافع او رام وباد سرخ وبا نان خشك جهة
قروح ساعیه وجرب وحکه وسلاق ورمد ویا شیر دختران جهة ضربان چشم وبا آرد جو محلل خنازیر او رام صلبه وبا آرد باقلی رادع خنازیر وامثال او
وقطور آب او در چشم جهة بروز آبله وحصبه ورفع زردی چشم مجرب وچون

سرب را با آب کشنیز بسایند وبا روغن کلسرخ طلا کنند جهة سرطان متفرخ
وغیر متقرح مجربست ومضمضهء با آب او جهة جوشش دهان وسوزش زبان نافع
وقدر شربت از آب او یکوقیه واز جرم او تا سه وقیه وبدلش
برگ خشخاش وتخم او که گشنیز خشك عبارت از آنست در دویم سرد ودر سیم
خشك ومفرح ومقوی دل ومانع صعود بخار بدماغ وحابس اسهال دموی
خصوصا بو دادهء او رافع خفقان وهیضه دو سواس حار وخمار ودردسر وبا صندل
وانیسون جهة تقویة معده ورفع آروغ وبا می پخته مولد منی
ومسقط کرم معده ومانع تکون او وضماد او با عسل وروغن زیتون جهة شری ونار
فارسی وامثال او وذر ور او قاطع خون جراحات وشربتی که
از آن ترتیب دهند جهة سدد ودوار ومنع مستی شراب نافع وسفوف او که در سرکه
خیسانیده باشند همین خاصیت دارد وخوائیدن او
رافع بوی شراب وسرعت مستی است ومضر صاحب ربو وضیق النفس ومسکن نعوظ
ومفلل حیض وزیاد او مورث نسیان واختلاط ذهن ومصلحش
شخم نیم برشت وشراب وسکنجبین سفر جلی وقدر شربتش از پنج درهم تا یکوقیه
وبدلش تخم کاهو وخشخاش است کز انکبین شبنمیست که بر
درخت کز وسایر اشجار می نشیند ومانند ترنجبین منعقد میکردد وهر چه از درخت
بید حاصل مشود الطف وانچه از درخت کز وبلوط بهم رسد
باقوة قابضه مباشد وبهترین او مفید صافست که مخلوط ببرك نباشد در اول کرم ودر
خشکی معتدل ومقوی آلات غذا وتنفس وبا قوة
بسهله خصوصا بید انکبین وجالی وجهة خشونت سینه وضیق النفس حار وسرفه
دریاح غلیظه دماغ ونزلات نافع وقدر شربتش تا ربع رطل است
کزبرة الثعلب قسم اخیر سندر یطس است کزدان اسم فارسی باد رنجبویهء
صحرائیست ودر طبرستان کثیر الوجود ومذکور شد
کز نازج بچم وبکاف اسم درخت کز است کز اسم فارسی طرفاست کزبره البئر
پرسیاوشانست کزبرة الحمام شاهتر جست
کزر موشان بلغة لرستان جمجم بجیم است گزك دوع است کزنه اسم دیلمی انجره
است کرز اسم فارسی جزر است
کژدم اسم فارسی عقربست کسول ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست بقدر
انگشتی ودر شکل شبیه بخیار شنبر واندك عریض ودانهای
او بقدر دانهای خیار شنبر ودرخت او در روم مباشد سرد وخشك وبسیار قابض
ویك درهم او در قطع خون اسهال وموی وذر ور او در رفع
نزف الدم جراحات بیعدیلست گسیلا وگسیله اسم نبطی چو پست شبیه برو ناس ودر
او سیاهی وسرخی غالب ومانند صمغ وبا چسبندگیست

وتخمش شبیه بحب الرشاد وگویند پوست درختیست شبیه بسلیخهء سیاه در دویم کرم ودر اول خشك ومقوی معده ومفتح سده کرده رحم ومدر بول
وحیض وجالی مثانه ودر فربه کردن بهتر از اندرزا ونیکو کنندهء کرم معده وسنون او جهة دندان متحرك ودرد آن مفید ومضر ریه

وامعا ومصلحش كتيرا وقدر شربتش تا پنج درهم است كسنين اسم رومى حشيشة الزجاجست كسوس خشخاش وزبديست كسب جرم وثقل حبوباتست
كه افشرده روغن او را گرفته باشند كسن باقل خشك است ونزد بعضى اسم فارسى كرسنه است كسر زفت خشك است كسفره كزبره است
كسيقون ولبوث است كسته اذان الغنر است كسبه ابن عرس است كسمه خبز الطابونست كسوزى اسم هندى مشك است
كسيس اسم هندى زاج سياه است كسبند اسم هندى عصفر است كشت برگشت اسم فارسى بنا نيست مانند ريسمان باريكى
هم پيچيده واكثر آن پنجعدد مباشد وگلشن يك عدد مايل بسياهى وزردى وبرگش شبيه بدنباله عقرب وبشيرازى پيچك نامند وبهترين او هنديست
در اول گرم ودر آخر دويم خشك ومسهل بلغم غليظ ومحلل وملطف وجالى ومضاد او جهة او رام بارده وقوبا وجرب نافع وقاطع باه وشير ومصلح او جست
الصنوبر وقدر شربتش يك درهم وبدلش صبر است كشوث گياهى است مانند ريسمان باريك بى برگ وساق ومايل بزردى وبتركى وبر خارهاى
وگياه ها مى شد وگلش ريزه ومايل به سفيدى وتخم او كوچكتر از ترب ومايل بتندى وزردى ودر اول گم ودر دويم خشك ومفتح سدهء احشا ومدر
بول وحيض وشير وعرق ومقوى معده وجگر ورافع فضلات متعفن عروق وملين طبع وجهة تبهاى كهنه ويرقان وهشيهء بدن وربو وخناق ومغص
وضعف معده وجگر وزبد ورافع فضلات متعفن عروق إلى وسپرز ورياح آن نافع وآب او با سكنجبين مسهل صفرا ومطبوخ او در تقيح وخيسانيدهء او در اسهال
توثير وقدر شربت از آب او دوا وقيه واز جرم او در مطبوخات پانزده درهم ومغثى ومصلحش كثيرا وتخم او در افعال قويتر از ساير اجزا وضماد او جهة جرب
ونقرس مفيد وبو دادهء او قابض وقدر شربتش دو درهم وگويند مضر سپرز است ومصلحش سكنجبين ومضر ريه ومصلحش كاسنى است وبدلش با دروج
ودو ثلث او افسنتين است كشمش اسم فارسى زبيب بيدانه است وموير نيز گويند وبهترين او سبز باليده است مبهى وبا قوة مسهله وخواص او
در رنبيب مذكور شد كشوت رومى افسنتين است كشط قسط است كشه اسطوخودوس است كش پنير مايهء خرماست ودر طلع مذكور
شد كستری ماش است بشنيز اسم فارسى كزبره است كشك اسم فارسى اقط است كشف اسم فارسى سلحفاة است كشمش كاوليان
سم فارسى دبق است كشته اسم فارسى نداست كشنيز كوهى اسم فارسى تخم مخلصه است كضيتون اسم فارسى بادنجان برتسيت
كعب استخوان متصل بساق است وبه فارسى قاب نامند وبهترين او كعب گاو وخوك

است وخواص کعب خوك مذکور شد وسوخته کعب البقر
جهة سپرز وتقوية باه وبا عسل جهة تقوية جگر وتفريح ودل نافع وقدر شربتش تا سه مثقال وستون او مقوی دندان وضماد او رافع برص و
کتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فايند بحريست کعك خبز الطابونست کفاله اسم فارسی احريض است کف الضبع
نباتيست ربيعی وچند روزی بيش نميماند وبرگش مدور وکم عدد ومتشقق بقدر برگ کرفس وبر روی زمين پهن مشود وشاخهای او باريك وبزردی
زمين منبسط واز يك بيخ چند شاخ ميرويد وزغب دار وگلش زرد وسفيد مباشد ونزديك آبها وزمين نمناك ميرويد ودر دويم کرم وخشك و
ملطف خلط ومقطع ومحلل وجالی وبيخ او راجهة برون گوشت زياد ورويانيدن گوشت صحيح وثقيه جراحات ورفعه ثاليل محرب دانستهاند و
کتحال او رافع بياض است کف الهر نباتيست شاخهای او باريك بقدر شبری ودر زير هر شاخی سه چهار برگ مستدير متشقق وبر زمين
چسبيده وگلش زرد وبسيار براق وبا عطريت وبيخش بقدر زيتونی وبا شعب ودر اول پائيز ميرويد ودر طبع وخواص مانند کف الضيع وفرزجهء
بيخ او معين حمل ودزور او جهة قروح خبيثه وبا عسل جهة ثاليل مؤثر است کف آدم نباتيست بقدر زرعی وبرگش مستدير وبقدر برگ
نورد وبيخش ما بين سياهی وزردی ودرونش سرخ وتخم او از تخم کافثه باريکتر وبا تلخی است ونزد بعضی گياه بهمن سرخ است در اول کرم
وخشك ورافع خفقان ومحلل رياح ومقوی جگر ودر افعال قايم مقام بهمن سرخ وقدر شربتش يك مثقالست کف الاجزم وکف الجذ
نيز گويند نزد بعضی درخت پنج انگشت ونزد بعضی بيخ سنبل رومی ونزد برخی کرم بيضاست وبعضی گويند خصی الکلب است کف
عايشه اصابع صفر است ونزد بعضی جرجير کف العقاب قاطانيقی است کف النسر خرنبلست وکف الدابه نيز گويند وبلغة مصر
اسم اسقولو قتدر يونست کف السبع کف الضبع است ونزد بعضی کسکيج است کف الکلب بد اسقانست کف الاسد
عرضيثاست کف مريم اصابع صفر است ودر عراق شجرهء را نيز باين اسم نامند ودر مغرب بنطافلونر اکف الذئب وکف
الارنب جنطياناست کفری پوست وغلاف شکوفه درخت خرماست واصل شکوفه تازه مسمی بطلع وخشك او موسوم بدقيق النخل
وکشن است وطلع مذکور شد وکفری باعطريه قويه وچون کهنه کرد وسرخ مشود وقوتش زايل ميکردد ودر آخر دويم خشك وبا حرارت کمی و

برودت زیاد ودو مثقال از سفوف او قابض ونیم رطل نیم کوفتهء او را چون بایکر
طل ونیم آب بجوشانند تا بنصف رسد وبا وزن او شکر تقوا
آورند جهة درد کرده ومثانه وضعف هیضه واحشا ومنع الضباب مواد وبمعده ورحم
مفید وسنون کفری مقوی لثه ورافع آلکه وقروح خبیثه است

وبه دستور ذر ور او همین اثر دارد وضماد او مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال وبا موم ورایتانج رافع جربست بشرطیکه چند روز بگذارند وغبار
بسیار نرمی که غیر کشن در او بهم مرسد ودر جمیع افعال قویتر از کشن بغایت مقوی معده ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنه واسهال است وعرق
کفری که بطریق گلاب گیرند با عطریت وقابض ومقوی معده ورافع اسهال رطوبی وسحج وروغن کفری که بعد از رسیدن طلع نیمکوب کرده یا
مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد وخشك وقابض وحابس عرق ورافع قرحهء امعا ودرد سرحار ومقوی
موی ومانع سقوط انست وکفری بالخاصیة مانع فساد زوغنها ومقوی فعل آنست کفر الیهود فقر الیهود است کف دریا اسم فارسی
زبد البحر است کف مس اسم فارسی زهرة النحاس است گفتار اسم فارسی ضبع است کف شیشه اسم فارسی مسحو قونیاست
کف اسم فارسی زبد است ککری اسم هندی قثاء است ککریکه اسم هندی نیلوفر است ککریان اسم هندی زجاجست
ککلیك اسم ترکی قبج است ککلیك او دی اسم ترکی صعتر است ککر اسم تنکابنی لبلاب کبیر است ککج اسم فارسی جرجیر
بریست کلز چوبیست که از هند آرند وفعل مغات از ومی آید ولهذا او را مغالث هندی نامند کلیه به فارسی کرده وباصفهانی قلوحه
وبترکی بو کرك نامند بطیئ الهضم ومولد خلط غلیظ سریع الفساد ومقوی کرده وکمر است وبهترین او از حیوان جوان فربه ومصلحش ادویهء
حاره وآبکامه وسرکه است وپیه او ملین او رام صلبه کلب بری وبحری واهلی مباشد بریرا به عربی ابن آوی وبه فارسی متعال وبترکی حقال
نامند وآن گاهی ماسك اهلی جمع مشود وتوالد واقع مشود وسگ آبی دو قسم است یکی بحری است ودیگری نهری وآن را به فارسی خزمان گویند
چه در شکل شبیه بخر مباشد وبه عربی کلب مائی وجند از این قسم حاصل مشود وسگ اهلی اصناف ومجموع او در آخر دویم کرم وخشك وبچه بیست رزه
او کرم قرو چون او را با ادویهء خوشبو پخته تناول نمایند جهة جذام مجرب دانستهاند وجهة جنون ومالیخولیا قوی الاثر است وپنیر مایهء او بقدر ربع درهم رافع سموم وکلف وشیر او که از زائیدن اول باشد همین اثر دارد وقطور او رافع حرقة البول وبیاض چشم است وچون بچهء چشم نکشودهء او را بتمامه
طبخ دهند به حدی که با آب یکسان شود وبو ومثقال گندم را با آن بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند پس خشك کنند ومرغ سیاه یك ساله را در
جای تاریکی با وگندم تعلیف نمایند وبعد از اتمام مرغرا کباب کرده زن عافر تناول

کند وغذای دیگر با ومخلوط بنمایند باعث حمل او کرد و
واز مجرباتست خصوصا چون سه قطعهء مرغ پروردهء در سه روز خورده شود ودر
فربه کردن وبدن نیز مجربست ومکیدن وبچه سك پستان مرضعه را
رافع انعقاد شیر درد پستانست واستخوان وعصب سگ با استخوان واعصاب شکسته
وپاره شدهء انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات
وکباب جگر سگ دیوانه جهة فع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است
وضماد خاکستر او جهة بواسیر وشقاق وحکه وزخمهای کهنه وبا سرکه
جهة سگ دیوانه گزیده نافع است وطلای زهرهء او مانع روئیدن موی زیادهء چشم
وبول او رافع ثالیل واشامیدن او مانع حمل وپیه او جهة خنازیر
مفید است وغرغره ونفوخ وضماد سرگین خشك او جهة خناق مجربست خصوصا
چون تعلیف باستخوان فقط کنند وآشامیدن خون خشك
کردهء او تا بقدر پنج درهم وبه دستور سرگین خشك او جهة اسهال وموی وذر
وسرگین او جهة زخمهای کهنه وتحلیل او رام قوی الاثر است وتعلیق دندان نیش ار
که ناب گویند مانع خرخره خواب وصف زدن درحالت نوم ورافع یرقان است وچون
ناب او را با ناب کربه بموی ایشان بخور کرده هر دور او در خانه
دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود محمد بن زکریا فرموده اند که قضیب
سگ را خشك کرده بر ران به بندند بغایت معین جماع است
وکلب بری در سیم گرم وخشك ودر خواص مانند اهلی است کلب المأ قسم بحری
او بقدر سگ اهلی وبزرگتر از آن درست وپای او بسیار کوتاه
وبید نباله وکثیر الوجود است وپوست او را ظرف نفط میکنند ویك مثقال از زهرهء
او سم قاتلست وعلاج پذیر نیست وجالینوس فرموده اند که
اکتحال او رافع بیاض است وبولس گوید که شش تازهء او جهة نقرس بسیار مفید
است کلب نهری بقدر گربه وبزرگتر از آن وشبیه
ذبق ودوست وپای او دراز ودنبالهء او مانند دنبالهء گربه است ودر رود خانها مباشد
خصوصا در رود مکا وداروس کثیر الوجود است ودر
تنکابن او را شنك نامند وجند از آن حاصل مشود وحقیر مشاهده نموده که در
ایروان صیادی جذر از آن قطع کرده بود وبعد از جوشانیدن
در آب خاکستر وبدود کا خشك کردن رنگ وبوی از آن ظاهر شد ونوعی از
استحال در آن معلوم کردید ودر خواص وافعال کاب نهری وقریب
بکلب اهلی است کلب الماء البلغاری کلب نهریست کلب الکلب سگ دیوانه است
گلن بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است
که بحد سفیدی رسد واجزاء او بسیب احتراق از هم ریزد مثل اهك وپوست تخم
مرغ وصدف وحلزون وامثال آن ومراد اطبا از مطلق آن

اهك است كه آن را جير ونوره نامند وجالينوس اسم كلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته واهك دانستهاند غير آن ومراد اهل صناعت اعم از آنست
وبهترين كلس البيض انست كه پوست تخم مرغمرا مكرر شسته دهای او را گرفته در كوزه گل اندود وكرد وچند شبانه روز در كورهء كوزه گرمی بگذارند

تا سفید شود وبهترین معدنی انست که سنگ وخام وسنگ ریزهای صلب را بعمل آورند آب ندیدهء او در آخر اول کرم ودر آخر دویم خشك وتا بیست
روز قوی القوه است وبا حدة ومقرح ومحرق جلد وآبدیدهء قسم حجری آن را تا سه روز قوة احراق باقیست وبعد از آن مسخن مباشد ومویرا درنده
بعید مبرد وزرنیخ در بردن موی مقوی فعل آهك است وثقل عصفر وبرگ شفتالو رافع بوی اوست وروغن گلسرخ وآرد عدس وتونیای مغسول وگلسرخ
سائیده رافع جراحت نوره است واهك شسته مایل اعتدال وقاطع نزف الدم ومکرر نفوخ کردن وفتیله را به سفیدی تخم مرغ وبا پیه خوك جهة گشودن
دمل وورم صلب وروغن زیتون که در آن آهگ جوشانیده باشند جهة منع نزلات وبرودت هر عضوی مفید است وکلس البیض در حیس خون
جراحات قویتر وجهة جرب وحکه ورویانیدن گوشت زخمها وجبر کسر اعضأ مجربست وفرزجهء او قاطع خون حیض است وگویند چون او را با مثل او
نمك وربع آن طرطیر سایئده بانه مثقال سرکه تسقیه کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید مکند وسیماب را منعقد مسازد وخوردن آهك
کشنده است بدرد معده وعسر بول وغشی واسهال وموی وآبی که در آن اهك را مکرر ریخته باشند هر چه آن طبخ نمایند کشنده است در اندك زمانی
واز اسرار مکنومه است کلح لغة سریانیست وبغدادی گوید که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه به برگ درخت سیب وقابض ورافع نزف الدم
واسهال دموی وجهة گزیدن افعی وسعوط آن جهة رعاف مفید وتخمش بسیار کرم ومدر عرق ورافع مغص است واز قول وظاهر مشود که اندرو طالیس
باشد ودر آنجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است ودر اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سیب است وبلغة مصر کلح عبارت از اشق است
کلیانی اسم اشق است کلموح راسن است کلیکان کشنج است کلیکارون جرجیر است کلاغ سفید وکلاغ پلسه اسم
فارسی غراب ابفع است کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر است وغراب الزرع است کلیم شو اسم فارسی آذر بو است کل
عقرب باصفهانی اسم سطاریونست کل عاشقان بلغة خراسان زرین درخت است وبلغة تبریزی حماحم است کلاچیك بلغة
تنکابن ودع است کل کافشه بلغة اصفهان احریض است کل مشکی اسم فارسی نسرین است کل آفتاب برست اسم فارسی اذر بونست
گلنار اسم فارسی جلنار است کل کندم اسم فارسی جوز خیدم است گل سنگ اسم فارسی خزاز الضخر است رگل بکسر کاف اسم فارسی
طین است کل بخاران طین الاحمر است کل خوردنی طین الماکول است کل حنا

بضم اول اسم فارسی فاغیه است کل زحوش نطنر
اسم فارسی مجنج است کلسرخ ورد احمر است کل رعنا ورد الحماقست کل قرنفل
اسم فارسی زهره است کلم اسم فارسی کرنب است
وکلم رومیر اقنیط نامند کلنگ اسم فارسی کرکیست کلاب ماء الورد است کلیك
اسم دیلمی دلیك است کلا کلا اسم دیلمی لوف
الکبیر است کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطبخ زقیست کلی
اسم هندی بسد است کلچری اسم هندی خبازیست
کلیخا اسم هندی کندر است کلیخن اسم هندی خولنجان است کلهی اسم هندی
حب القلت است کلکونه به فارسی سرخی نامند واز
سفید اب ولك ترتیب میدهند وبجهة صفای بشره وسرخی رخسار مستعمل نانست
کلیس بلغة مازندرانی جریست کما شیر صمغ کرفس
کوهیست شبیه بجاو شیر وگویند اسم هندی جاو شیر است در آخر سیم کرم
وخشك ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومحلل صلابات ومسهل زرداب
ورافع استسقای زقی ولحمی وقدر شربتش از یکدانگ تا نیمدرهم ومصلحش کثیر
است کمثری به فارسی امرود گویند بستانی وبری مباشد وبستانی او
ترش وشیرین واقسام است وبهترین او امرود چینی ونطنزیست وچینی مخصوص بلاد
دامغان وممدوح شیخ الرئیس است ونطنزی در اکثر بلاد ری
ونطنز موجود است وبهترین امرد وبلاد آذربایجان ملچیست وامرود شیرین معتدل
مایل بحرارة ودر دوم تر وحابس نحارات ومفرح ومقوی معده
وهاضمه ودل ورافع تشنگی وخفقان ونزلات وسوزش مثانه وملین طبع وبا قوة قابضه
بعد از ملین ومعدل خون ومرطب دماغ وجهة رفع
سمیت فطر مفید ومولد نفخ وقولنج ومصلح او زنجبیل مربی ورازیانه است وبهترین
اقسام امرود ترش لطیف آبدار رسیدهء اوست در اول سرد و
در دویم خشك وقابض ومقوی جگر ومعده ومشهی ومسکن حرارة خون وغلیان
صفرا ورافع تشنگی وبعد از اطعام مسهل بعصر وقبل از آن قابض ومولد
غلط صالح ومسدد خون ومضر مشایخ ومصلحش عسل وجوارشات وکندر است
ونارسیده وزمخت آن غلیظ ومورث قولنج است ودو مثقال تخم امرود را
کشندهء کرم معده دانستهاند وشکوفهء او مقوی دل ومفرح وقاطع نزف الدم واسهال
وضماد او جهة ورم حار چشم نافع وبرگ او جهة اسهال والتیام جراحات
وچوب وبرگ سوختهء او نایب مناسب توتیا وصمغ او محلل ومنضج قویست ونوع
بری او قلیل الحلاوتست وکوچك وپی آب وبا عفوصت وبسیار قابض ومسدود است
وذر ور خشك او جهة رویانیدن گوشت جراحات ومفوف او جهة اسهال حار
وخاکستر چوب او فاد زهر فطر وامثال آن ومضرعصب ومورث قولنج ومصلحش

وادویه
حاره خوشبو وعسل است ورب امرود قابض طبع ومقوی معده حاره است کماه اسم جنس اقسام قطر وکشنج وقعیل وسمارو غست ونزد بعضی مخصوص نوع

ماکول آنست وفطر مخصوص انواع غیر ماکوله وهر یك مذکور شد کمافیطوس
معرب از طامانیطس یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست
وز بوشبیه بصنود ودر طعم تلخ وبا اندك قبض وتندی وساقش بلند نمشود وبرگش
در پیچیدگی وتراکم وپری از رطوبت شبیه است بحی العالم صغیر که به فارسی
همیشه بهار نامند برگش از آن ریزه تر وبا زغب ورطوبیت چسبنده وشاخهای او
مایل بسرخی وگلش زرد وباریك وتخمش از تخم کرفس کوچکتر وبیخش
سفید واز ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد قوتش تا ده سال باقیست ومؤلف
اختیارات تصریح نموده که گلشن بنفش وبرگش شبیه بصعتر است
ودر شیراز ماش دارو نامند وظاهر این کلام نیز از جملهء اشتباهات او باشد در دویم
کرم ودر سیم خشك ومستعمل از او برگ وشکوفه وتخم اوست
ومفتح سدد ومدر بول وحیض ومنقی وجالی اعضای باطنی ومسهل بلغم غلیظ وجهة
استسقا ویرقان ودرد مفاصل ونقرس وعرق النسا وتحلیل ریاح مفید و
با اتو بال النحاس وراتیانج مسهل عظیم زرداب ومنقی رحم وسایر اعضاست
ومداومت او با آب باران وعسل شهدا رافع عرق النسا ودرد مگر وضماد او
جهة اند مال جراحات وصلابت پستان وبا عسل جهة نمله ساعیه نافع ومضر ریه
ومصلحش انیسون وقدر شربتش از دو درهم تا سه درهم وبدلش بوزن او
سبسالوس ونصف او سلیخه است وباید در هوای گرم ودر مزاج اطفال ومحرورین
استعمال نکنند کماذر یوس معرب از خاما در یوس است که بمعنی بلوط
الارض باشد نباتیست طولش قریب بقدر شبری وبرگش ریزه ودر شکل ریزه ودر
شکل ورنگ وتشقق شبیه به برگ بلوط وطعم او تلخ وبا اندك تندی وگلشن بنفش
وریزه ومنبت او سنگلاخها وتخمش ریزه تر از انیسون وبا حدت ودر تموز یافت
مشود وقوتش تا هفت سال باقیست وابن ابی خالد افریقی در کتاب
اعتماد تصریح نموده که کما ذر یوست بیخ درختیست شبیه ببلوط در اول دویم گرم
ودر آخر آن خشك ومدر بول وحیض ورافع امراض سپرز وسرفهء مزمن و
قاطع اخلاط غلیظه ودر سایر افعال مانند کما فیطوس وجهة عسر بول ویرقان
وشکاف عضل واخراج جنین واستسقا وطبیخ چهاردهم او با سه درهم روغن
زیتون ویکرطل آب که ثبث رسد چند روز مداومت کنند جهة سنگ کرده ومثانه
مجرب دانستهاند وسه درهم مسحوق او با جلاب با عسل در چند
روز دفع درد سینه وبرودت نواحی او مکند وضماد او با عسل جهة قروح مزمنه
واکتحال او با شراب جهة غرب وبا سرکه جهة ورم سپرز مفید وروغنی که آن
تازهء او را با آب طبیخ با از گل او ترتیب داده باشند جهة رفع برودت بدن ورياح
مؤثر وشراب او که در هر یکرطل آب انگور دو مثقال از او ریخته باشند
ویا یك مثقال ونیم او را یکرطل خمر کرده ومدتی گذاشته باشند جهة تشنج ویرقان

ونفخ رحم وفساد واخلاط واصلاح مزاج فاسد وبدی هضم وابتدای استسقا
نافع است وقدر شربتش تا سه درهمست ودر مطبوخ تا هفت درهم ومضر امعا کرده
است ومصلحش کثیرا وبدلش مثل او سیسالیوس وربع او سلیخه ونزد بعضی
غافت وسلیخه کمون معرب از خامون یونانیست وبه فارسی ریزه نامند بری وبستانی
مباشد وهر یکرا اصناف مختلفه است وسیاه بری او
بستانیرا کنون کرمانی وزرد را فارسی وشامی ومفید را نبطی نامند واجز زیرهء سبز
است ودر اکثر مکان مباشد وبری هر صنفی قویتر از بستانی و
صنفی از بری سیاه وشبیه بشونیز وقوی الحرارة واز مطلق کمون مراد کرمانی است
وبیونانی او او را باسیلفون نامند نو بمعنی ملوکیست وبهترین اقسام
کرمانی بری وزبونترین سفید بستانی است وقوتش تا هفت سال باقی میماند ونبات او
را رازیانه کوچکتر وبرگش مسند یر وقبان مانند شبت
است ودر اول سیم کرم وخشك وبسیار ملطف ومدر بول وشیر وعرق وحابس طبع
وحیض تریاق سموم هوام ومحلل ریاح ونفخ وهاضم ومحرك
آروغ وملطف لحوم غلیظه وجهة عسر نفس ومغص ریحی ورفع خواهش گل وامثال
او وفواق رطوبی وورم ریحی سپرز وبو دادهء او جهة اسهال
وطوبی نافع وبسرکه پروردهء او که بعد از آن برشته باشند قوی القبض ودر رفع
رطوبات معده قوی الاثر است وحقنه وطبیخ او محلل نفخ وفرزجه
او با روغن زیتون قاطع حیض ومضمضهء طبیخ او مسکن درد دندان ونزلات خصوصا
باصعتر وقطور او جهة قرحهء چشم وجرب وبا سفیدهء تخم
مرغ جهة رمد حار وطلای او جالی بشره وآب افشردهء او جهة طرفه وبا نمك جهة
سبل وناخنه وسعوط او با سرکه جخهة رعاف وضماد او با روغن
زیتون جهة ورم سپرز وبا آرد باقلی جهة ساير او رام نافع ومضر ریه ومصلحش سرکه
وقدر شربتش ودو درهم وبدل کرمانی ساير اقسام او وبدل
کمون شامی کرد یا وتخم کند ناست ومداومت جرم وعرق او مورث لاغری وزردی
رخسار است وچون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت
بمالند بالخاصیة در مدت العمر منع تولد قمل مکند واز مجربات دانستهاند وقسم
بنطی او که به فارسی زیره سبز گویند ملین طبع است ونوع بری که شما به
بشونیز است جهة گزیدن هوام وتقصیر البول او اخراج سنگ مثانه وخون منجمد آن
بیعدیل وخصوصا چون با آب کرفس بستانی بنوشند وبا سرکه جهة
فواق وکرم معده وضماد او با روغن زیتون وعسل رافع رنگ خون مردهء تحت جلد
است وجهة ورم حار انثیان مفید کموم حبشی قسمی از کمون
بریست شبیه بشونیزه ومذکور شد کمون حلوانیسونست کمون رومی وارمنی کرو
یاست کمون اسود زیره کرمانی است

ودر بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی ریزهء سبز است کمالیون ماذریونست
کمکام صمغ ضرر یمنی است وبه فارسی حسن لبه گویند وحصی لبان مذکور شد کماه ملیمی گوید بلغة سریانی باد آورد است وبه فارسی

گیاهیست معروف که دواب را به آن تعلیف میکنند نو حلیت منتوع صمغ اوست
کمجاین اسم هندی نوعی از پش است کمهاره اسم هندی
تخم انجره است کمارو اسم هندی مومیائیست کموی عنب الثعلب است کمیزا اسم
فارسی بول است کمیش اسم ترکی فضه است کمادان
اسم فارسی رازیانج است وآن بری وبستانی مباشد بری او را بیونانی اقو ماروثون
نامند ودر باب را مذکور شد کندر ضمغیست مخصوص
بلاد شحر وعمان وجبال یمن ومستدیر وصلب مایل بسرخی او را کندر ذکر وسفید
است را انثی نامند وتازهء او را که در انبا نبا حرکت داده باشند
مد حرج گویند وپوستهای رقیق او را که از سائیدن بیکدیگر جدا مشود قشار کندر
نامند وآنچه غیر صفایحی ومانند آرد باشد وقاق کندر وکندر قویش
تا بیست سال باقی مباشد ومغشوش او از آتش شعله ور نمی کرد ودرخت او بقدر
دو زرع وخاردار وبرگ وتخم آن شبیه به برگ وتخم مورد درده
کرم ودر سیم خشك وملطف ومحلل ریاح وحابس سیلان خون ظاهر اعضا وحجب
دماغی ونفث الدم ومقوی دل ومعده وهاضمه ومجفف بلغم وبا تریاقیه
ومبهی ومقوی روح حیوانی ودماغی وجهة خفقان وصاف کردن آواز وبا مصطکی
جهة رطوبات ودماغی وغثیان وقی واسهال رطوبی ونیمدرهم او با مثل او
تا نخواه جههة زحر وبا روغن زیتون وعسل جهة رفع برودت استخوان که مزمن شده
باشد وبا صمغ جهة رفع رایحهء کریهه خیشوم وعسر النفس وسرفهء مزمن
رطوبی وربو وبا عسل وشکر جهة ضعف معده ورياح غلیظه ونسیان وباد سرخ وبا
مویزج وصغر جهة ثقل زبان وبا زردهء تخم نیمبرشت جهة تقویة باه وتولد
منی خصوصا با جوز وبسباسه واکتحال او جهة جلای بصر وقرحهء چشم وخون
منجمد در آن ودمعه وسلاق وبیاض وجرب وحکه وظلمت چشم خصوصا با عسل
وذر وتو
وجهة قو با وثالیل وبا پیه مرغابی جهة جراحت سوختگی آتش وشقاق که از سردی
هوا بهم رسیده باشد وبا نطرون جهة قروح رطبه سرو با روغن کنجد جهة
تحلیل صلابات وبا روغن مورد جهة ریختن موی وبا عسل جهة داغن وبازفت جهة
شکاف عضل وبا شراب جهة درد گوش وبا قیمولیا وروغن گلسرخ وجهة اوسام
حارهء پستان وبا ادویهء محلله جهة ورم احشا مفید وبخور او جهة رفع وباد سرفهء
رطوبی وقوبا وکریزانیدن هوام وخوائیدن او جهة سرفهء رطوبی وتقویه
دندان ولثه نافع وچون یك مثقال او را در آب خیسانند آن آب را بنوشند ومداومت به
آن نمایند جهة رفع نسیان از مجربات دانستهاند واکثار او
محرق خون وبلغم ومصدع محرورین وباعث جنون وجذام وبهق سیاه ومصلحش
برنج فارسی وشکر وقدر زیادهء او با شراب وسرکه کشندهء است وقدر شربتش

همدرهم وبدلش مصطکی است وفشار کندر خشکتر از کندر شدید القبض ومجفف قوی است وبجهة نفث الدم بغایت مؤثر ومقوی معده ومانع سیلان
مواد باعضا ورافع قرحهء وامعأ وحقنه او نیز به دستور جهة قرحهء امعأ مفید است وضماد او بر شکم قاطع اسهال وکشندهء کرم معده است ووقاق کندر لطیفتر زکندر ومفتح وجالی ودر افعال ضعیفتر از فشار است وتخم درخت کندر رافع اسهال ومویست ودخان او که دودهء او باشد کرم وخشك ومسکن درد چشم حار ومانع سیلان رطوبات بچشم ومنقی قرحه والتیام دهندهء آنست کندش بیخ نباتیست شبیه بکنگر وبرگش ما بین سرخ وسفیدی ودر
شام لباس پشمینه را به آن مشویند وظاهر بیخ او مایل بسیاهی ودرونش مایل بزردی وتند بوی ودر سرطان مرسد وقوتش تا بیست سال باقیست
در آخر سیم کرم او با سمیت ومحرق بلغم ومخرج مرة السود او بلغم غلیظ ومحلل ریاح ومقیی ومدر بول وحیض ومخرج جنین مرده وقاتل زنده ومقوی جگر
ومعده سرد وجالی وبغایت عطسه آرنده وآشامیدن وطلا کردن او جهة استسقا وسپرز ویرقان وعرق النسا ومفاصل وطلای او با عسل جهة بهق
وبرص وحکه وقو باو سعوط او با آب بقدر یکعدس جهة امراض باردهء دماغی وبا روغن بنفشه جهة شبکوری وضعف باصره ورفع بیهوشی مصر بع ومسکوت و
بیحسی صاحب فالج وضماد او با دو وزن او زنیخ وروغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثقلب وداء الحیة مجرب وقی کردن به آن جهة عسر نفس وربو
وبا بیخ کبرد جاو شیر جهة ریزانیدن سنگ کرده ومثانه وثیقهء سودا نافع وروغنی که در آن جوشانیده باشند جهة امراض باردهء کوش خصوصا جهة
واولی اجتناب شرب اوست ودو درهم او کشندهء بخناق ودرد شکم وتشنگی مفرط ومضر ریه ومورث کرب وغشی ومصلحش کثیرا وشیر تازهء وبدلش
جهة قی مثل او جوز القی وثلث او فلفل ودر غیر او دو وزن او مقعد ونس ونصف او شیطرح است کنوس بلغة طبرستان قسم کبیر ز عرور است
وبترکی از کیل نامند وقابضتر ولطیفتر از زعرور ودر افعال قویتر ودوام او زیاده از اوست کنکر زد اسم فارسی صمغ احر شف است که به فارسی
لنگر نامند در دویم کرم ودر اول خشك ومقیی صفرا وبلغم وضماد او محلل او رام وقدر شربتش از یك درهم تا دو درهم وبدلش جوز الفی است کنهان
اسم نبطی نباتیست مثل درخت کوچکی برگش در رنگ وحدت شبیه به برگ سقز ودر بوی مانند بوی دود وشاخهای او از یکساق سطبر رسه ومرتبه
از درخت حبه انحخفرا در سیم کرم وخشك وبوئیدان او مسخن دماغ وشراب او مسخن معده وجگر ومعین هاضمه وبالخاصیة در جائی که او باشد عقرب
در آنجا نمی باشد واگر برگ او را بعقرب بپاشند در حال مرود ومضر سفل ومحرق

خلط وقدر شربتش يك درهم است كندری نباتيست شبيه
ببرك رازيانه وزردك وبرگش عريضتر از او ودر بوی مانند كندر در سيم كرم وخشك
ودر اكثر افعال قايم مقام كندر يافته‌اند از كندر رومی

مصطکی است کنجورس اسم یونانی جاورس است کندس الدواب عود العطاس است
کنجده اسم اصفهانی انزرو تست
ودر دیلم کنچه نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی بر است
کنکر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم
دیلمی خندروس است ودر اصفهان ذرهء تکه نامند کندم دیوان اسم فارسی شیلم
است کنکر خر اسم فارسی باد آورد است کنه
اسم فارسی قراد است کند نا اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است
وبلغة مازندران اسم درخت نیم است کنب
اسم فارسی قنب است کنجشك اسم فارسی عصفور است کندر واسم هندی کندر
است کنپل اسم هندی فنپل است کند هست
اسم هندی کبریت وکند هك وکندك نیز نامند کنبر اسم هندی خرزهره است کنده
اسم هندی نیشکر است کندهیل اسم
هندی ففاح اذخر است کند اسم هندی صمغ است کنجوه اسم هندی خراطین است
کنوای بهتدی عنب الثعلب است کندا
بندی بصل الفار است کنداشیر بلغة هندی ساذجست کتجهال بهندی طحلب است
کندنا بهندی حند قوقیست کنتول
بهندی اشنانست کنکوتی بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی
نیلوفر است کومه بلغة اصفهانی نوعی
زمریست که مایه آبکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند ودر خواص قریب
بمری وبتخفیف آن کمتر از آن دمضر سینه نیست اما اکثار
او باعث تبهای عفنی وارو رام مزمنه است کوستیل لغة تنکابن ودیلم است وابن تلمیذ
بلغة طبرستان دیو دار وبلغة مازندران
گوزن گیاه بیان نموده واو نباتیست برگش شبیه به برگ نارنج وساق او زیاده بر دو
زرع وتخمش سیاه وبقدر آلوبالو وظاهر بیخش سیاه ودرونش
سفید واو غیر لفاح است وبالخاصیة هر فعلی که قالع او در حین قلع او کند وبهر
قولی که ما تقی کرد وشارب او بهمان فعل وقول مبادرت نماید
وآزموده است ومستعمل از آن در ولایت دیلم برگ اوست ودر اطعمه استعمال
مینمانید در آخر دویم کرم وخشك ومسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی
ورافع سلس البول وبول در فراش ودرد مفاصل وامراض بارده‌ء رطبه وقدر شربت از
برگش که با اطعمه طنج نمایند تا ده درهم واز بیخش تا پنج درهم و
اکثار او مورث جنون وکشنده است کوارع جمع کراع است ومذکور شد کور اسم
فارسی مقل است کو نهان کنهانست کوالف
باد آورد است کور کندم جوز جندم است کوکب ساموس طین ساموس است کوك

خس است کوپر اسم هندی فلفل است
کوکب الارض طلق است ونزد بعضی اقیمولیا کور النحل آیشان زنبور عسل است
کولان نوع نواسل است کورکبا اسم فارسی
ذخر است کوشلو اسم فارسی جنطیاناست کوخلن اسم رومی اثمد است کوکا
فیلوس اسم سریانی اجاص است کوله بر
اسم فارسی انجدانست کوزره اسم فارسی خرنوب شامیست کویج اسم فارسی
زعرور است کوش ماهی اسم فارسی شنج است
کوکرد اسم فارسی کبریت است کون بفتح اول ودوم اسم فارسی فتاد است
کوکرچین اسم ترکی حماحم است کوکل اسم هندی مقل است
کوکر اسم هندی قسط اتست کوة چوبی اسم هندی حب النیل است کوکری بهندی
زجاجیست کوکرنده بهندی کما فیطوس است
کو کامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند بهندی صمغ است وکم اسم هندی
خراة است کوله تره اسم مازندرانی حرف بابلی است
کهربا سندی گوید از نوعی مهره است واز دریای مغرب بساحل می افتد وبعضی را
اعتقاد آنکه صمغ درخت حور وغیران است واز بلاد اروس
وبلغار ومغرب خیزد ونزد بعضی آب چشمه است در جزایر بحر مغرب که مانند
مرمر متحجر میکردد وحقیر قطعهء از کهربا مشاهده نموده که مکسی در آن
مانده بود ومتحجر شده بود ونزد محمد بن احمد معدنیست ومغربی او قویتر از
طرابلسی است واز اقوال قد ما ظاهر میکردد که کهربا باد سندروس
یکجنس باشند وسند روس مخصوص بلاد هند وکهربا مخصوص مغرب وشمال باشد
ودر ربودن کاه هر دو شریکند وسند روس ماندگی حرارة که از
مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند وکهربا محتاج بالیدن زیاد است ودر سند روس
سرخی غالیست ودرا کهربا آن است که در ساحل بحر مغرب
واز زمین مزارع مغرب بهم رسد ودر کرمی معتدل ودر دویم خشك ونزد بعضی در
اول سرد است ومقوی معده ودل ومفرح وقاطع نزف الدم
جمیع اعضا حابس نفث الدم وحیض ونزلات دماغی وقی وجهة اسهال وموی ویرقان
وخفقان وحرقة البول وضعف کرده وسنگ مثانه
ویا مصطکی جهة عسر البول وبالخاصیة جهة زحیر نافع وطلای او جهة شکستگی
اعضا وبا مورد جهة منع عرق ضعفا وبا صبر جهة ساقط کردن دانه
بواسیر وبا آب جهة سوختگی آتش وتعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط ورفع یرقان
از مجربانست وتعلیق او بر معده جهة منع تخمه وبا خود داشتن
جهة تقویة دل ورفع خوف طاعون وذر ورا وجهة التیام زخمها مفید است وچون
بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش

کنند حامل او از جمع فتوری نیابد وگویند مضر سر ومصلحش بنفشه است وبدلش سند روس واکر یافت نشود ودو وزن او طین ارمنی وثلث در من
او سلیخه ودر تفریح مروارید ودر رفع طاعون مرجان وقدر شربتش نیم مثقال است کهبانا اسم سریانی شاخ نبات فادانیاست کهیله

کسیلهء است کهلا اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهلم وکهیرك اسم بادنجان است کهری وسم هندی مزو رهء
بی گوشت است کهرکیست بهندی اسم حرباست کهنا بمعنی ترش است کهجور بهندی اسم تمر است کهولکی پیچ بهندی تخم خرفه
است کهینه بهندی ثقل خیرهاست کهر بهندی اسم حافر حیوانات است کهونکری بهندی خسك است کهیلا بهندی سلیخه است
کهورير بهندی سوسمار است کهونلی بهندی حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملك گیاه جالینوس
اسقولوقند ریونست کیمرس ذرة است کیدج کادیست کیل دار واسم فارسی سرخس است کیه اسم فارسی
مصطکی است کیکواش اسم طبری قسمی از دوقوس است ومذکور شد کیله بهندی موز است کیره بهندی اترج است کیهون
بهندی حنطه است کیرو بهندی زعفرانست کیتی بهندی خبث الحدید است کیان پل بهندی دار شیشعانست کنیکر
بهندی خار مغیلانست کینگر کاشیر اسم هندی اقاقیاست حرف اللام لادن رطوبتیست که از درخت
کوهی حاصل مشود وبقدر درخت انار وشبیه بدرخت دبق وبرگش عریض و بهم متصلی ورقیق وصلب وگلش مایل بسرخی وثمرش مانند زیتونی
ودر جوف آن دانه سیاه باریکی ورطوبیت غلیظی که از ساق وبرگ او جمع کنند بهترین اقسام ولادن عنبری نامند وهر چه از آن رطوبت
بر موی بز وگوسفند در حین چریدن آن نبات چسبد واز آن جدا کنند زبونتر از قسم اول وهر چه برسم مراعی چسبد وبا خاك وریك امیخته
باشد زبونتر از همه است وبعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی از لبلابست بر موی مراعی چسبد وبا خاك وریگ امیخته
باشد زبونتر از همه است وبعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی از لبلابست بر موی مراعی می چسبد وبهترین او نرم
وخوشبوی سیاه مایل بسرخسیت وسبزی در دویم گرم ودر اول خشك ولطیف وجاذب وبا قوة قابضه ومنضج قوی ومحلل ومفتح دهن رگها ومدر بول
وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومقوی معده ورافع فواق ودردهای بارد وبا شراب قابض طبع وطلای او جهة درد سر وصلابت معده
وجگر والتیام زخمهای کهنه وبا شراب جهة آثار قروح وآبله وفرزجهء او جهة صلابت رحم واختناق واحتباس حیض وبا روغن گل که بریا فوخ
اطفال طلا کنند جهة نزلات وسرفه ء ایشان وبر معده جهة تقویة آن ورفع غثیان

وسیلان آب دهان وبا پیه خوك وپیه گاو جهة ورم مقعد ودرد
به آن وحقنه او با روغن گل جهة سحج بارد وطلای او با روغن گل جهة سوختگی
آتش وبا روغن مورد جهة تقویة موی ومنع ریختن او وبخور او جهة گریزانیدن
هوام مؤثر وچون زن بعد از بول کردن به آن بخور کند پس در حال باز بول آید
آنزن قابل حمل خواهد بود والافلا ومضر سفل وآشامیدن او موجب
کرب ومصلحش سنبل رومی وقدر شربتش تا یك درهمست وروغن لادن که یکوقیه
آن را در یکرطل روغن زیتون وکنجد حل نموده وروز دیگر بر آتش خاکستر
گذارند که قریب سدس او روغن بسوزد وجهة برودت اعضا وتقویة معده وزکام
رطوبی وسیاه کردن موی وتقویة او بغایت مفید است
لاجورد معدنی معروفیست وبهترین اوصاف شقافست که کبودی او بسرخی وسبزی
مایل باشد وآنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند وهر چه بازرنیخ
وزاج وسنگریزه ترکیب کنند دود او لاجوردی نمباشد بخلاف غیر مغشوش او
ومستعمل ورطب غیر مغسول اوست در اول کرم ومغسول او در اول
سرد ودر دویم خشك ومسهل سود واخلاط غلیظه مخلوط بخون وصاف کننده او از
کدورات وبا لخاصیة رافع سودای حوالی قلب وجالی است وتعلیق
او رافع خوف ومفرح ومقوی دل وجالی وباقوة قابضه ورافع امراض سوداوی وغم
وهم وتوحش وبخارات غلیظ ومدر حیض واکتحال او جهة سلاق
ورمد ودمعه وبیاض وقرحه وریختن مژگان وذر ور او جهة آکله وقروح ساعیه ونفوخ
او جهة رعاف وفرزجهء او با روغن زیتون جهة حفظ جنین از
اسقاط وطلای او با سرکه جهة تجعید موی وقطع وقلع ثالیل وبرص مفید ومضر فم
معده ومصلحش مصطکی وموجب کرب وغثیان ومصلحش وکثیرا وعسل وقدر
شربتش از نیم مثقال تا یك مثقال وبدلش حجر ارمنیست لاله سرنگون اسم نباتیست
معروف ودر باغچها غرس میکنند پیاز او را چون
بادنبه بالمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او را جهة عرق
النسا مجرب یافتهاند لالهء نعمانی اسم فارسی
نباتیست برگش شبیه به برگ زنیق ومنحصر در سه چهار عدد گلش مانند شقایق
وبزرگتر از آن وبیخش مانند پیاز وبقدر فندقی وطولانی ودر چند پردهء او
چیزی شبیه بابریشم مطبوخ وبسیار نرم وپردهء بیرون او سیاه ومغزش سفید وشیرین
وساقش بقدر چهار انگشت است وبا تفریح واسکار ومحرك
باه وسرخ کنندهء رخسار ومنوم وقلیل الحرارة وبا رطوبت غالبه ونشارهء او بیغائله
ومشهی وهاضم است وقدر شربتش یك درهم تا دو درهم است لاغیه
نوعی از نیوحات وبا سمیت وبیغایله تر از انواع تیوحات وابوصریح گوید از مطلق
یتوع مراد لاغیه است وآن را در تنکابن سینه بح نامند گیاهیست

پرشیر قریب بگیاه سقمونیا وبرگش مدور وگلش زرد مایل بسرخی وشبیه هر کس ومایل خوشبوئی وتخمش مانند خشخاش در آخر سیم گرم وخشك وشیر او مسهل قوی ومقرح جلد ومنقی مو به دستور برگ وتخم او همین اثر دارو وکشندهء ماهی وجهة استسقای زقی واخراج رزداب نافع وشیر او از سقمونیا قویتر وبا آرد جو جمیع کرده استعمال باید نمود وقدر شربتش از یکدانگ تا یکدانگ ونیم واز آرد جو مخلوط با وتا یك درهم واز برگش در مطبوخات

به دستور تا يك درهم ومضر امعا ومصلحش كثيرا لالا رازى گويد گياهيست كه از مكه خيزد وبخور ثمر او جهة بواسير ودرد مقعد وشرب او جهة رفع سيلان خون نافع ومضر مثانه ومصلحش تخم مورد است لامى صمغ درخت هنديست خوشبوى شبيه ببوى مركب از بوى مرد مصطكى ودر رمك ما بين
سفيدى وزردى در آخر دويم گرم وخشك ومصخن وملطف ومفتح سدد ورافع بلغم وجهة شكستگى اعضا وامراض بارده وطلاى او جهة جراحات
وتحليل ورمها واعيا وقطع رايحهء بد نافع وبا آب مورد جهة تقوية اعضا وسرعة حركة اطفال مؤثر وبخور او عرق آرنده ومصدع محرورين ومصلحش
گشنيز وقدر شربتش نيمدرهم است لاجى اسم هندى هيل است لاجورديه صامر يوماست لاذور ولاجورد است لاغثورس
غرساوش بيونانى بشريانى ولاغونى ارنب بريست يلاغثورس بلاسيوس بيونانى ارنب بحريست لاريطو طاون
عرطنيثاست لاسورس بيونانى ما هو دانه است لاتك اسم هندى كرسنه است لاك اسم فارسى لك است لاك
پشت اسم فارسى سلحفاة است لاله ختائى اسم فارسى حماحم است لبلاب اسم جنس تا نباتيست كه شام لى اميد
شده بمجاور آويزد وهر چه بزرك باشد كثر گويند وكوچك را صغير ولبلاب كبير سفيد وسياه مباشد سفيد او را كلش سفيد وشبيه بشاخ حجامست
وتخمش سفيد وبرگش مانند برگ لوبيا ودر تنكابن ككو نامند وسياه را گلش بنفش ودانه اء سياه ولبلاب صغير اقسام است سفيد وزرد وسرخ وكبود
مباشد وبرگ همه ريزه وگلش كوچك وتخمش در غلاف سياهى مايل بسرخى وقسمى از آآن پى ثمر وساق جميع اقسام كبير وصغير شير داراست ومركب القوى ونزد جالينوس در دويم سرد وخشكند ونزد ابوحيان بن ماسويه كرم است وآن مفتح سدد وملين طبع ومحلل وآب او مسهل مرة الصفرا وچون بجوشانند
تقتيح او غالب واسهال او كمتر وآب افشردهء آن بعكس است وبرگ كبير سفيد او مسمى بحبل المساكين است جهة جراحات عظيمه وسوختگى آتش ودردسر
وامراض سينه وآب او جهة سرفه وقولنج حار وبا خيار شنبر جهة ورم مفاصل واحشا وقرحهء امعا وربو بيعديل وسه درهم از كل او جهة قرحهء امعا وضماد برگ تازه او جهة درد سپرز ومطبوخ او در روغنها جهة تحليل او رام دردها وسعوط عصارهء او با اير ساونطرون وعسل جهة درد سر كهنه وبا روغن زيتون جهة درد گوش
وچرك آن وبا موم وروغن جهة سوختگى آتش مفيد است وقسم سياه را عصاره اش سياه كنندهء موى وبرگش جهة قروح خبيه وگل قسم اخير كه پى ثمر است اشاميدن وفرزجهء او تدرحيض وبخور او بعد از طهر مانع حمل وآب او شديد الحرارة وحدة

وسترندهء موی وکشندهء وقمل وبیخ او با شراب جهة گزیدن رتیلا وبرگ تازهء مطبوخ او جهة التیام جراحات خبیثه وسوختگی آتش مفید واز ضف کبیر انچه برگش بات خشونت ودراز مایل بسیاهیست مسمی بشجیمه است سرد وخشك وجهة
سرفه وقولنج ودرد سینه وتبهای مزمنه وتب ربع وسپرز وربع رطل از آب او یاد ودرهم مفره قاطع نزف الدم جمیع اعضا وخشك او زافع قروح خبیثه وتازهء او التیام دهندهء جراحات است واقسام لبلاب مضر عصب ومثانه ومصلحش شکر ومانع حمل وقاطع حیض است وقدر شربتش از آبش از یکوقیه تا سی درهم ولبلاب صغیر باقوة محلله وقابضه ومسهل مرة الصفر او اسم از سایر اقسام ورافع سرفهء که با پیوسته طبع باشد وقولنج حار ومحلل ورم مفاصل وبا خیار شنبر جهة او رام احشا وتقیح سدد واکثر تبها نافع وقدر شربت از آب او تا نیم وطل است با بیست درهم نبات لبج اسم عربی درخت عظیمیست ودر
صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار وثمرش کوچك وسبز وبعد از رسیدن شیرین مشود وبا کراهت طعم وبرگش مایل بدرازی ومعروفی است بسمیت است واهل مصر سمیت درا ونیافتهاند وابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاد درخت دانستهاند ونزد مؤلف حاوی الادویه سدابست در دویم سرد وخشك
وشرب ودز ورا وقاطع نزف الدم ورافع درد دندان وطلای او مقوی موی وبا شراب محلل او رام وبالادن ومورد جهة جبر وکسر وضربه وحرکت
استخوان از مفصل ودود او جهة گریزانیدن وهوام مؤثر وخوردن ثمر او مقوی معده وحابس اسهال ومصدع ومورث ثقل سامعه است لبن
به فارسی شیر وبترکی سود نامند مرکب القوی ومشتمست بردنیة ومائیة وخبیه ودموت او در اول کرم وخشك است ومائیة در دویم سرد وتر وجنسیت
در اول سرد وخشك است پس شیر هر حیوانی در کرمی وسردی رطوبت وییوست بحسب غلبهء یکی از اجزاء ثلثة متقاوت مباشد وشیر اکثر حیوانات بانفراده مذکور مشود وامور کلیه ومشترکه در اینجا مرقوم میکردد وهر چه در تغذیه انسب است از حیوانیست که اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است وبعد از آن شیر بز وگوسفند وآهو وشتر از الاغ واسب وخرگور وخوك وغیره در مداوی اقوی اند واز گاو وگوسفند وبز در تغذیه وهمچنین به سبب تعلیف وسن وفصل مختلف مباشد چه هر گاه بمسکرات ومخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب وخشخاش ومانند آن شیر آن مخدر ومسکر مشود واز تعلیف بمسهلات وقوابض ومبرادت ومرطبات ومسخنات ومغلظات وملطفات وامثال آن اثار او متبدل میکرد وشیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است واو بعد از
گوشت وتخم نیمبرشت موافق ترین اغذیه وهر چه خیبه در او غالب باشد مسدد

است والا مفتح وطلای اقسام او موافق ورم مقعد وقرحه ودرد آن
وقرحهء مثانه واو رام عانه درحم است واستعمال شیر بعد از ترشیها وبا آن ومیوهای
تازه وماهی وپیاز وامثال آن جایز نیست حصاد دامی که از معده نگذشته

باشد چیزی خوردن وخوابیدن مفسد او وبا وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلك دانسته‌اند وقبل از انقضای چهلروز از ولادت ودر زمستان
به سبب غلظت او وقریب الولادت را به سبب غلبهء مائیة استعمال جایز نیست وآخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اولی است واکثار او مورث
تبها ومولد قمتل وبجهة صوت سریع الاستحالة بدخانیه ودر اماکن حاره ومعده ضعیف باعث مضر تست وموافق سوداو میین ویا بس المزاج ومعتادین افیون و
قلیل او در اغذیه وکثیرش در ملین طبع قویتر است ومجموع شیرها ملطف وجالی ورافع اخلاط سوخته وموافق اعضای تناسل اند لبن البقر شیر
گاو است وگامیش از جنس اوست واغلظ از آن هر دو ادنیة غالب ومائیته وجنبیه کمتر ومایل عتدال وغلیظتر از سایر وتازه ودوشیدهء او که سرد نشده باشد
بنوشند مبهی ومسمن ومنضج وسریع الضم وکثیر الغذ ونیکو کنندهء رخسار ومولد منی ومدر فضلات ومقوی جوهر دماغ وترياق سموم است بقی وحافظ رطوبات
اصلی وملین طبع ومرطب دماغ وجهة سحج ونسیان وغم ووسواس وتقویة بدن وقرحهء ریه وسل که بی بت خلطی باشد وامراض بیسی وجرب وقوبا وحکه وجذام
و
مطبوخ او با رنج جهة طول عمر وبا کردکان وخرما جهة فربهی کرده وبدن وداغ کردهء او بآهن وسنگ تفته جهة اسهال وقطور وطلای او جهة اکثر امراض چشم نافع
وی مایوس العلاج از مداومت او صحت می یابد وباکندر جهة طرفه وبا انزروت جهة ناخنه وسبل وشرتاق وطلای او با سفید اب قلعی جهة نقرس واو رام حاره
مجرب وبا افیون وموم وروغن زیتون رافع درد نقرس حار وقدر شربتش از نیم رطل است تا یکرطل ومضر صاحبان سپرز وورم احشا وجگر وضعف عصب ودرد سر وسدر
وصرع ومضر دندان وزنان آبستن وصاحبان خفقان رطوبی ومنجر واکثار او مورث سنگ مثانه وکرده وتولد قمل وبرص وسریع الاستحاله بخلط غالب معده ومصلحش
نگردد وعسل وشرب او باشد وشکر مانع انجماد اوست وچون منجمد کردد باعث لرز وقشعریره وعرق سرد وغشی واختلاط عقل وخناق مشود ورافع آن قی ومعرفست
وسکنجبین عسلی وسرکه ممزوج به آب فودنج وبه دستور تخم کرفس وعسل با آب گرم است وشربت پنیر مایه را تا بقدر یك مثقال از مجربات شمرده اند لبن الضان
مشیر گوسفند است ودهنیه وخبیه او غالب وغلیظتر از شیر گاو وبهترین او از میش سیاه ودر تقویة باه وتدارك مضرت جماع وادویهء سمیه وتقویه جوهر
دماغ ونخاع وقرحهء ریه وامعا ونفث الدم مؤثر وبا روغن بادام وصمغ عربی جهة سرفه مجرب ودر سایر افعال ومضرات مانند سایر بسرهاست لبن المغز

شیر بز است ومائیة او غالب وبرده ورطوبه او زیاده ومدر فضلاة وجالی ومرطب ودر جراحت ریه وحلق ومثانه وتبهای مزمنه ودق وغرغرهء او
جهة ادام لهة وخناق انفع وسی مثقال او تا چهل وپنج مثقال با دو مثقال کثیر او نیم مثقال رب سوس وصمغ بادام جهة نفث الدم وسرفه وعلل سینه
مفید است ودر سایر افعال مانند شیر گاو واز آن لطیفتر ولدلش شیر گاو است وبه دستور عکس او لبن النسا شیر زنان موافق ترین شیرهاست
واز مرضعهء ودختر سردتر است ومدر بول ومرطب دماغ وحنجره ومفتح سده ء خیثوم ورافع سل وپیوسته سینه وصرفهء بیسی وسعوط او جهة خشکی دماغ
وبیخوابی وسرسام وواختلاط عقل ومضاد قطور او جهة درد چشم وخشونت پلك وترطیب دماغ ودرد گوش وورم وقرحهء او مفید وقدر شربتش از دو دقیه
تا نیمرطل وبدلش شیر الاغ است وچون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند وقمل بمیرد یا در زیر آن بماند آنزن بدختر حامله خواهد بود وبعکس او
جایز واز مجرباتست وبهترین شیر زنان وسایر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمعشود وبا چسبندگی باشد باعتدال قوام لبن
اللقاح شیر شتر است ودهنیة او جهة شده اشراج از او جدا نمشود ولهذا کرم رقیق ومایل بشوریست مفتح ومدر بول وزرداب که ماء الصفر
نامند وبا شکر مقوی بدن وصاف کنندهء بشره ومحرك باه واشتها وجهة سده وبیوست جگر او رام صلبهء باطنی وضیق النفس وربو واستسقای زقی وطبلی
وعلل سپرز وبواسیر نافع وچون بابول شتر بیامیزند مسهل زرداب وباید بتدریج ازود وقیه بنوشند تا یکرطل رسد ودر او رام صلبه با روغنهای محلله بنوشند
وناخذ روغن ناردین وبادام تلخ وپسته وامثال او وباید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازبانه وکنگر وکاسنی ودرمنه وامثال او نمود
لبن الاتان شیر الاغ است مائیة او غالب وبغامت قلیل الجنبیة ودهنیة وسردترین شیرها وبسیار مرطب ومبرد است ومفرح وجالی ومفتح
وبطیئ الهضم الاستحاله بخلط غالب معده وجهة سل ودق وهزال بیسی وسرفهء حاره ونزلات تند وعسر النفس حار ونفث الدم والتهاب خون وصفرا
وجراحت رحم ومثانه وآلات بول وحرقة البول وقرحهء امعا وزحیر وحقنهء او جهة جراحت امعأ ورحم واسهال وموی خصوصا با قابضات ومضمضه او جهة تقویة
لثه ودندان وضماد او جهة او رام حار ظاهری وباطنی خصوصا با زعفران وجهة دمعه وسلاق مفید ومضر مرطوبین ودرد سر بارد ومصلحش کل انگبین
وقدر شربتش او زد وقیه تا نیم رطل است با شکر وکثیرا وروغن تخم کدو ورب سوس وامثال آن وتعلیف او باشیای مناسبه هر علتی شرط است
وبدلش شیرتر لبن الرماك شیر مادیانست جبنیه او کمتر وگرمتر از سایر شیرها ومفرح

ومحرك باه واشتها ومدر حيض وبول وموافق قرحهء مثانه ومجارى
بول وحقنه او منقى قرحهء رحم وحمول او بافشارهء عاج بعد از طهر معين حمل عاقر
است واز خواص اوست كه در هر سالى كه قليلى از او باطفال دهند در آنسال
آبله بر نيارند واگر برارند زياده هر چند عدد نباشد واز مجربات مكرره است وترش
كردهء شير مادينرا قمر نامند ودر اكثر افعال قويتر از اوست لبن
الخنازير شير خوكست نزد بعضى بغايت ممدوح وموافق سل ودق ومورث بهق
ووضح است لبن الغزال ولبن الحمار الوحش

شیر آهو وخر کور کرمتر از شیر مادیان ولطیف ودر تحریك یاه واقوی است لبن الخفاش ولبن الاسد شیر شب پره وشیر در نهایت
کرمی ودر غایت جلا وادرار ونفوذند لبن الحامض به فارسی ماست نامند ودر دویم سرد وتر ومرطب ومقوی باه محرورین ومسکریه
تشنگی وغذائیه او نسبت بدوغ زیاده در سایر افعال قریب با اوست ومخیض مذکور خواهد شد واو مضر معده سرد وکثیف ودیر هضم ومسدد ومولد
خلط خام ومضر تبهای مرکبه وعفنه ومصلحش معاجین حاره وزنجبیل پرورده است
لبا به فارسی فرشه وبترکی آغوز نامند واو شیر غلیظی است که
بعد از ولادت سه چهار وروز دوشیده شود ویکوقیه او ده رطل شیر را غلیظ مکند ودر تسمین بدن وتحریك باه محررین مؤثر وبغایت
مسدد ومورث فواث وموبذ حضاة ودیر هضم ومصلحش شیرینیهاست لبن السودا نزد اکثر اسم فرفیونست وبغدادی وبعضی گویند
چیزیست شبیه بصمغ ومایل بسیاهی وزردی وبغایت گرم واز نواحی مغرب خیزد وبوئیدن او باعث رعاف وعطسهء مهلکه واز سموم قتاله و
ضماد او محلل او رام صلبه است در چند ساعت لبن التیوعات شیر نباتات شیردار است مثل مازریون ومجموع او از سموم ومسهل بعفیف اند
وهر یك مذکور است وانچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم میکرد ولباب القرطم مغز دانه کافشه است وگذشت لباب
لفوم دلباب الحنظه ولباب البر ولباب القمح نشاسته است لب النخله جمار است لبروث بلغة مغربی
قسمی از اسلبخ است ومستعمل صباغاتست لبینی بیونانی اذان الفار بستانیست لبسان خردل بریست لبروث بلغة مغربی
قسمی از ابلخ است ومستعمل صباغانست لبینی بیونانی اذان الفار بستانیست لبسان خردل بریست لبیدیون ولپرون
منطرج است لبانه اسم مغربی فرفیونست لبنی میعه سایله است لبان معرب از لبانو ایونانیست وان کندر است لبدانه بلغة
تنکابن اسم چکیلك ترکیست لجمی اسم هندی قاقله است لجلاج بلغة اکسیریان زبیق پاك صافست لحوم اقسام گوشت مذکور است
ودراینجا قوانین کلیه تحریر مشود ودر حدیث وراد شده که مستید الطعام اللحم چه اغذیهء انسان که از دوائیة ابعد باشد امنحصر در نبات وحیوانست
ودر استحاله تا مشابه مغتندی می شوند ناچار است که در طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل واستحاله وتقریق وعقد وتغذیه وتشبیه وادخال
ودر هر حیوانی محتاج همهء افعال نیست چه در شیر بنفعل کافیست که تفریق

وتغذیه که آن هضم وتمیز است واز عقد وتشبیه وادخال ودر تخم طیور محتاج
تجلیل واستحالیه وتمیز نیست ودر لحوم محتاج بدو فعل است که تشبیه وادخان
باشد پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است وبهترین طیور متوسة اوست
که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبك وتذر دو امثال او وبهترین از مواشی گوسفند
وبز است که زیاده از یك سال داشته باشد وکمتر از شش ماه وبعد از
آن گوسالهء یك ساله وشتر جوان بهتر از شتر بچه واز وحوش بهترین او آهو بره
وبچهء بز کوهیست ودر مزاج صاحبان تعب وصنایع وقوی الحرارة گوشتهای
غلیظ مناسب است وآنچه بحد کمال نرسیده باشد واقسام میسه ومصیمه وپر سال
وبسیار لاغر مورث امراض بیشمارند وروزی دو بار گوشت خوردن
ممنوعیست چه هضم او بر طبیعت دشوار است ومداومت خوردن گوشت موجب
قساوة قلب وتیرگی باصره وبلادت وعروض صفات بهیمی است
وبسیار دیر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی وسقوط قوتهای اوست وشرب آب
بعد از آن بغایت مضر وتناول نمودن در شبها باعث
تخمه وجمعکردن او با شیر وتخم مرغ جایز نیست وهر چند مبالغه در کوبیدن
وپختن او کنند وبهتر گوشت آب غیر ماء اللحم سریع النفوذ وموافق تا قهین
وضعیف القوة است لحیة النتیس دوای مختلف فیه است نزد انطکی وجمع دیگر
نباتیست برگش مثل برگ کند نا وقلیل العدد ومفروش
بر زمین ودر اصفهان شنگ بسکون نون نامند ومانند سبزیها میخورند وحنین بن
اسحق وجمعی دیکر کویند که دیسیقور بدوش قسیوش دانستهاند وقول او معتبر است
واو نباتیست شبیه بدرخت کوچکی وشاخهای او صلب وبرگش ومستدیر وبا زغب
وصلابت وگلش شبیه بکلنار وقسمی از ان
سفید ونزدیك بیخ او نوعی از طراثیث میروید نزدیك بسرخی روشنی وبعضی سفید
وبعضی اشقر مباشد وبر ومی آن طرثوث را هر قسطیداس
نامند وبیونانی ابوقطیس واو از جمیع اجزاء نبات قسیوس قویتر است ومراد از
اعصارهء لحیته التیس عصارهء طرثوث مذکور است ودر آخر
اول سرد ودر سیم خشك وقابض واجزای تریاق فاروق وقاطع نفث الدم وحیض
واسهال مراری دموی وقاطع قرحهء امعأ وقرحهء ریه وضماد او
مقوی اعضای ضعیفه وفم معده وجگر ودر سایر افعال قویتر از اقاقیا وقدر شربت از
عصارهء او تا سه درهم واز برگ وگل او تا چهار درهم وذر ور برگ
وگل او جهة التیام جراحات ورفع تغفن آن وکل او با موم وروغن جهة سوختگی
آتش واو رام حاره وخوردن او جهة قرحهء امعأ وتقویة معده ومنع
ریختن مواد ما ونافع ومضر کرده ومصلحش عناب وبدلش حضض واقاقیاست وابی
خالدا فریق وامین الدوله وجمعی دیگر بیان نموده اند که

شاخهائی است بی برگ ومایل بسرخی ودرخشندگی است وسرخی او مایل بسیاهی وبقدر شیری واکثر آن در تحت زمین وچهار انگشت او را زمین پیه است و در شوره زارها میروید واین قول اصح نمایند چه بیخ گیاه مزبور نوعی از طراثیث است ومحمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم دانستهاند
لجام الذهب صناعی او تنکار است ومعدنی او در بورق مذکور شد لحاء الغول بضم اول شعر الغول است لحا ویکسر اول پوست

بیخ نباتاتست وریشهای باریك آنست لحیة الحمار پرسیاوشانست لحیائی ونیساقوس است وگویند حرشف است لحام الذهب
از اقسام تنکار است ومذکور شد لخنیس بخاء معجمه لغة یونانی ونوعی از حیزی بریست نبات او قریب بزرعی وگلش بنفش وبری وجیلی
مباشد ودانه او سیاه وتلخ وبقدر عدسی ونزد بعضی سراج القطر بست در سیم گرم ودو درهم از تخم او مسهل قوی ورافع سم عقرب
شاله ومفتح سدد ورافع یرقان وقدر شربت از نبات او یك مثقال است وچون گل او را بر روی عقرب اندازند کشندهء اوست لخیس ار
الاکلیله خزابست لزاق الذهب شامل لحام الذهب واشق است لزاق الرخام ولزاق الحجر صمغ البلاطست
لسان زبان حیوانات است سریع الانحدار ومرطب بدن وبا ادویه حاره مولد منی وسریع الاستحاله بخلط متعفن ومصلحش سرکه و
کشنیز وزیره است لسان الحمل به فارسی بارشك وبترکی باغ یر باغی واز جنس مرما حور است وصغیر وکبیر مباشد صغیر او را برگ
کوچك وباریك وملاست بیشتر وساقش پراکنده ومایل بطرف زمین وگلش در طرف ساق وزرد وتخمش سیاه کوچك وساق قسم گتیرا وسنور
پراکنده ومایل بسرخی وقریب بزرعی مشود وتخمش ریزه تر از تخم صغیر وگلش مانند او وبیخ مردیست وبا زغپته ونهایت سطبری ان تا بقدر
انگشتی ومنافع کبیر زیاده بر صغیر واز مطلق آن مراد صغیر است در دویم سرد وخشك وبرگ وتخم او الطف وجالی ورادع وقابض ومقوی جگر و
مفتح وحابس نزف الدم جمیع اعضا وپخته برگ وبیخ او با نمك وسرکه وعدس رافع اسهال دموی وعصارهء او مسکن تشنگی وجهة فساد هضم ودق وسل
ونفث الدم وسدهء سپرز وجگر وضعف آن وسدر ورفع صرع وتبهای حاره وربو وجوشش دهان ولثه وقرحهء ریه وقی الدم وسدهء کرده وحرقة البول
وسیلان حیض وخون بواسیر وضماد وذر ور او جهة التیام زخمها وورم آن وسوختگی اتش وداء الفیل وقروح خبیثه وساعیه وآکله ونار فارسی وقطور اب او جهة
درد گوش حار وامراض چشم وحمول او جهة در درهم واختناق او ونواصیر وضماد برگ او منقی چرك زخمها والتیام دهندهء تازهء آن ورادع او رام
حاره وشری وبا نمك رافع سمیت زخم سگ دیوانه گزیده وبا سفیداب جهة باد سرخ ومضمضه طبیخ او وطبیخ بیخ او جهة امراض دهان نافع وگویند مضر ریه است ومصلحش عسل وعصارهء او مضر سپرز ومصلحش مصطکی وقدر شربت از آب او دو مثقال تا نیم رطل وبدلش حماض بستانیست وگویند بالخاصیة سیه

عدد پنج آن را با چهار دقیه شراب ممزوج به آب بنوشند رافع تب عنب وچهار عدد آن رافع تب ربع است وتخم او در افعال مانند عصارهء او وبودافع
وقابض ومغری ومقوی امعاء ورافع زحیر وقدر شربتش تا سه درهم است وعرق بار تنگ در تقویة قوة ماسکه بیعدیل ودر سایر افعال ضعیفتر از
عصارهء اوست لسان الثور به فارسی گاو زبان نامند برگ نبات او با خشونت وسطبری ومایل بسیاهی ومفروش بر زمین وبر روی
آن نقطهای سفید شبیه بخار روز عنب دار وساقش قریب بزرعی ومزعنب وشاخهای باز غب وباریك سفید وگلش لاجوردی بشکل کل انار وتخمش
مستدیر ولعابی ودر جبال دار المرز کثیر الوجود است وقسمی از آن که در اصفهان ودر بعضی بلا کاو زبان مدانند مرما حور است وکل او لاجوردی وکوچك
ومدور مباشد در اول کرم وتر وقوتش تا هفت سال باقیست وکل او الطف ودر جمیع اجزاء او مفرح ومقوی اعضای رئیسه وحواس ومسهل مرة
السودا وصفراء وجهة امراض سوداوی وسرسام ویرسام وجنون ومالیخولیا وخفقان وخشونة سینه وسرفه وضیق النفس ونیکوئی رخسار وسنگ مثانه
ویرقان وتقویة حرارة غریزی مؤثر ومضر سپرز ومصلحش صندل وقدر شربت از آبش تا چهار وقیه واز جرم او تا ده درهم وبدلش بوزن او ابریشم
محرف وچهار دانگ او پوست ترنج است وچون از آب او وآب سیب وآب مویز شراب ترتیب دهنده ده مثقال او تقریح بحدیکر طل شرابت
مکند بدون ازالهء عقل ودو درهم کل او بایك درهم طین ارمنی ودو درهم شکر رافع خفقانست وعرق گاو زبان جهة امراض سوداوی مفید ودر
سایر افعال ضعیفتر از آن وقدر شربتش سی مثقال وبرگ سوخته او جهة قلاع اطفال وسستی بن دندان وحرارة دهان مفید است لسان الابل
غیر رعی الابل است نباتش ما بین گیاه ودرخت وپر شاخ وپراکنده ومربع ومایل به سفیدی وبرگش شبیه به برگ به واز آن درازتر وعرضش
کمتر وبا زغب نرمی سفید وثقیل الرایحه مایل بخوبی وثمرش زرد مایل به پهنی ومنبت او زمینهای درشت در دویم سرد وخشك ونزد بعضی
کرم است مجفف قروح ظاهر وباطن است شربا وضماد او رافع سم شفنین بحری وطبیخ بحری وطبیخ برگ وشاخ او مدر بول وحیض ومخرج جنین ورافع
لکنت زبان وبا حنا سیاه کننده موی وذر ور او جهة التیام جراحات وثیقهء خبیثه ان واستخا به آب مطبوخ او مسکن حکه فرج ومقعد
وذکر وآب پخته او با عناب ومویز مفتح سدد ورافع التهاب ومضر کرده ومصلحش صمغ وقدر شربت از آب او دو وفیه واز جرم او تا سه
درهمست وچون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهة

قرحهء كرده ومثانه ونفث الدم وسرفه وسستى عضل واحتباس
حيض نافع وقدر شربتش تا يكرطل است لسان العصا فير به فارسى زبان گنجشك نامند درخت او قسمى از درخت دردار وعظيم است
برگش شبيه به برگ بادام وثمرش عريض وطولانى ومتفرق ودر جوف هر يك دانه تخم خربزه درازتر وشبيه بزبان گنجشك وسرخ ومغز او سفيد

مایل بزردی وباتندی وتلخی وقوتش تا ده سال باقیست در آخر دویم گرم وخشك ومسکن ریاح غلیظه ودرد پهلو وکمر ورحم وتهیگاه ومغص ومدر بول ومفتت حصاة وبا رطوبت فضلیه وبغایت محرك باه وجهة خفقان وضیق النفس وسرفهء مزمن وتقویة اعضای تناسل وفرزجهء او با عسل وزعفران
بعد از ظهر جهة اعانت حمل از مجربات ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وشربتش تا سه درهم وبدلش جوز بو ابوزن او ونصف او بهمن سرخست ونزد کردکان وتو دری سرخ بوزن او وبرگش منقی زخمها والتیام دهندهء او وضماد پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است لسان
السبع نباتیست برگش دراز واطراف او مانند اره وصلب وسبز مایل به سفیدی وزردی وشاخهای پراکنده وبقدر دو زرع وبر سر آن
قبه مستدیر وگلش بنفش وبیخ او مربع وسیاه وربیعی است در سیم گرم وخشك وطبیخ او جهة حصاة کرده ومثانه وفرزجهء بیخش جهة گشودن
حیض واخراج جنین نافعست لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل ونزد جمعی حماض صغیر است ومذکور شد ونزد بعضی نبانیست
برگش شبیه به برگ بار تنگ ودرازتر وباثقیعر وبسیار نرم واطرافش تند وساقش زیاده بر دو زرع وشعبهء او بسیار وکره دار وباریك
وگلش بنفش وتخمش باریك واول تابستان میروید ومنتبش وحوالی آبهاست وبیخش سفید وپر شعبه وشعبها مثل ریسمان باریك ومتشبك
در اول کرم ودر دویم خشك وطبیخ او بقدر یکرطل رافع سپرز وضمادش جهة التیام زخمهای تازه وگوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است
لسان نباتیست بالزوجه مسمی باذان الثور وبرگش عریض ومفروش بر زمین ومستدیر ودر خشونت مثل برگ گاو زبان وساقی که از
میان برگها میروید بقدر زرعی وبر سر او کلی کحل وبوی او مانند خیار وخام وپخته او ماکولست ودر دویم سرد وتر جهة علل زبان حیوانات
بغایت مؤثر ورافع خفقان وحرارة معده وامراض دهان وقلاع حاره است لن بلغة هندی ثوم است لسون بهندی سپستانست
لسه بال بلغة دیلمی سلوی است لسیعه بلغة مغربی او قیموید است است لسوغوریون بلغة عبرانی مرفه است لسان البحر سپیا است
لسور لطیس لبلابست لصیقی اذان الدب نیز گویند وبرگش شبیه به برگ بار تنگ وکوچکتر ودرشت وساقش بسطبری انگشت
وزیاده بزرعدی وتخمش بقدر فندقی ونخودی وخار دار وبرجامیه منچسبد ولصیقی از این جهة گویند ودر تنکابن معروف بکاش است
در آخر اول کرم وخشك ومحلل وجالی وطبیخ او با عسل جهة سرفهء بارده

وخشونت سینه وضمادش با روغن گلسرخ جهة ضربان وورم مقعد
بغایت مفید ومغزش مبهی وغسول او سرخ کنندهء رخسار است لصف کبر است
وبلغة مغربی اسم حرشف است لعبهء بربری
بیخیست شبیه بسورنجان وباریکتر ومانند سر پستان وتلخ وتند نو در مصر معروف
تبریاق است وسورنجان را بعضی باین اسم مسمی دانستهاند
در دویم کرم وخشك وبغایت مبهی است ومدر خون وحیض وبواسیر وقاطع بلغم
ومحلل ریاح وجهة مفاصل وامثال آن نافعست درازی
جهة رفع سموم بیعدیل دانسته ومداومت او باعث سرخی رخسار واکثار او مورث
امراض حاره ومصدع ومصلحش کشنیز وقدر شربتش یك درهم وبدلش
بوزن او تو دری ومثل آن مغز کردکانست لعبه بیروح الصنم است لعبهء مره مسعجله
است لعیت شقایق النعمانست لعل معبری
فیقهر است لعل معرب از لال هندی واز ادویهء مستانقه است ودر کتاب احجار قدیم
ذکر آن نشده ومؤلف منافع
الاحجار ولباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که به
سبب زلزلهء عظیم کوه بدخشان مهندم کشته لعل ظاهر شد
واز جنس یاقوت وبا ستحکام رمانی او نیست وبجهة اختلاف مکان تکون بیعدلیست
چه قد ما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند وقسمیرا
در رنگ مانند آن تصریح کرده ودر منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر ودر تفریح
وتقویة دل وباصره قویتر از یاقوتست ومع هذا شرب او
حابس خون بواسیر ورافع سموم ودر جمیع علل سوداوی واعصاب قوی التاثیر است
وقدر شربتش از یکقیراط تا یکدانگ وبعضی ما
نیمدرهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست وبه فارسی سانپرك وآن ثمر پر وجست
وبیخ لفاح عبارت از پر وج سریانی ومذکور خواهد شد
قسم مادهء او را برگش غریض ومفروش بر زمین شبیه به برگ کاهو واز آن کوچکتر
مایل بسیاهی وثقیل الرایحه وگلش سفید وثمرش از زیتون بزرگتر
وبسیار عفص وبعد از رسیدن با عطریت ومایل بشیرینی واو را لقاح الجن نامند وتخم
او شبیه بتخم سیب وبیخ او دو سه عدد مباشد منصل
بهم ظاهرش سیاه وباطن سفید وپوست بیخ او سطبر وشکل بیخ او اندکی شباهت
بصورت انسان دارد ولیفها شبیه بموی که با
بیروح الصنم مباشد با او نیست وقسم نر او را برگ املس ومانند برگ چغندر
وثمرش بقدر خیار وزرد وبیخش در سطبری متوسط وصنفی از آن را
سنبت مقایر ومواضع سایه دار وبرگش کم عرض ودر طول بقدر شبری ومایل به
سفیدی وبیساق وپی گل وثمر وپخش دراز وبسطبری ابهام وسفید

واو قویترین اقسام است وقوتش تا چهار سال باقی وقویترین اجزا پوست بیخ لفاحست ومستعمل از آن عصاره وآب سایل او وپوست بیخ اوست
در آخر سیم سرد وخشك وثمرش سرد وترو جوف بیخ او عدیم القوة واو مخدر ومجفف ومسکن ضربان مواد حاره وغلیان خون وصفرا وقابض

ومسمن بدن ومنوم ومسکر وگیاه او مدر وشش قیراط از پوست بیخ او با آب عسل منقی بلغم ومرة السود او جهة حرقة البول وخفقان حار واسهال دموی
ورفع بیخوابی نافع وطلای او مولد قمل است در جمیع زمان وجهة درد سر واو رام حاره وبا آرد جهة درد مفاصل حار وبا عسل وروغن زیتون
جهة گزیدن هوام وبا سرکه جهة باد سرخ که حمره نامند وطلای شیر او جهة گلف ونمش ومضمضه طبیخ او جهة درد دندان سفید ودو درهم کشنده است
باختلاط عقل وسیات وغثیان ومصلحش سداب وخردل بری وعسل وانیسون وقدر شربتش از سه قیراط تا نیمدرهم وبدلش بوزنش بز ر البنج
وشرب نیمدرهم از تخم او به حدی سرخ کنندهء رخسار است که از حمام بسیار گرم روی دهد وسه عدد آن با اندك رازیانه مسکر وبا تفریح
وبیغایله است وحمول او با گوگرد قاطع خیض وضماد برگ او با آرد جو جهة او رام حاره وبرش نافعست واز خواص اوست که چون بیخ لفاحرا
با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم ومطیع کردد واهل تجربه آب او را عاقدها رب ومقطر آن را با پوست انار ومور وجهة تکمیل صناعت
از مجربات شمرده اند لفش درختیست بزرگ ومنبت او نواحی شام ودر تری وسبزی مشتعل مشود ودر خشکی بسیار دیر آتش در او تا بشر
مکند وابن ابی خالد گوید که مراد از قول حق سبحانه وتعالی من الشجر الاخضرنا اوست طلای برگ خشك مسحوق او رافع برص
وبهق وعصارهء او رافع قوباست وانطاکی گوید آن چوب صنوبر است لف الکرم خیوطیست که از تاك میروید ودر کرم مذکور
شد لفت شلغم است لفاح بری بیروح الصنم است لفریقش حناست لقلق به فارسی لك لك نامند واز طیور
معروفه است ودر سالی که وبا در بلاد ماوای او شود ترك ماوی وتوطن انجا مکند ودر آخر سیم گرم وخشك وگوشت او جهة
جذام ولقوه وضعف باه وحذر ورياح غليظه وبرودت مستحکمه نافع ومضر محرورین ومصلحش روغن کنجد وبیضهء او در جمیع افعال قویتر و
سرگین او جالی بهق وآثار وبا تخم او سیاه کنندهء موی ورافع صرع است وزهرهء او رافع شبکوری وخون او از سموم وجهة وضح وبهق
نافع است لقاح شتر مادهء شیر داراست لقیطه صمغ صنوبر است لك به فارسی رنگ لاك نامند صمغ نباتیست
شبیه بمر ساق گیاه او پر شاخ وگلش زرد وتخمش قریب بقرطم وگویند شبنمیست که بر آن نبات می نشیند ودر آخر میزان جمع
میکنند وبهترین او سرخ وقوتش تا ده سال باقیست در دویم گرم وخشك ومستعمل

در طب مغسول اوست وطریق شستن
او در دستورات اول مذکور است واو مقوی جگر واحشا ومفتح سدهء سپرز وجگر وجالی آثار ومحلل او رام ومنقی اخلاط بارده وبالخاصیة
لاغر کنندهء بدن وجهة استسقای لحمی وزقی وفالج ویرقان وخفقان وسرفه وربو وفالج وضعف کرده وسایر اعضا نافع ومضر سپرز و
مصلحش مصطکی وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش در تقیح دو ثلث اوریوند ونیموزن او اسارون وربع آن طباشیر است واز
خواص اوست که چون هر روز یکدانگ را با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایة لاغر کند وچیزی در این امر باو نمرسد اگر سه چهار مثقال
او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند به دستور همین اثر دارد ورنگ او مخصوص پشم وابریشم است بخلاف پنبه وغیر آن که رنگ نمیکند
وباید ابریشم وپشم را مطبوخ او باطرطیر که صاف کرده باشند یکشب بآتش نرم بجوشانند وطرطیر باید بیخ جز وولاك صد جزو باشد
والا بدون طرطیر تاثیر ندارد وچون اشنان سبز را یك شبانه روز در آب بخیسانند پس لك را اضافه نموده بآتش بجوشانند تا درد وصاف او
جدا شده آب اشنان سرخ ودرخشنده کرد وپس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند ودر نوشتن وامثال او بهتر از شنجرفست وثقل
او را زر کران در استحکام چیزهء استعمال منمایند ومعروف بر موز زرکرانست در غایت قبض وشرب او در قطع خون حیض از مجرباتست
لماء عنب الثعلب است لما بلغة مغربی قطف بحریست لمینون قنطوریون صغیر است لبخیطس لغة یونانیست و؟؟
گوید که او را در شام منسم نامند وبستانی وصحرائی مباشد نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ کند نا وبرنگ خون ومنحنی بطرف اسفل
واکثر اوراق او از بیخ میروید وساقش بقدر دو شبر وبر سر آن گل سیاه شبیه بکلاه ودر آن صورتی شبیه بزنگی دهان باز کرده ودر اسفل
دهان دانه مثلث وسیاه شبیه بزبان وبیخش بزردك مشابه ومنتبش زمین نمناك خشن است در دویم کرم ودر سیم خشك وبیخش مدر بول
مأیوس العلاج وگویند ساحر انرا از او افعال غریبه سر میزند وقدر شربت از جرم او یك مثقال واز طبیخ او دو وقیه وقسم صحرائی او را برگش
مثل اسقولو قندریون وبا خشونت وآشامیدن او با شراب یا با سرکه جهة سپرز وضماد تازهء او جهة منع زیادتی جراحات والتیام ان
وخشك او جهة ثقیه زخمها مفید وقدر شربتش تا دو درهم است لنج النج است لن بهندی ملح است لنگ بهندی قرنفل است

لوز الحلو به فارسی بادام شیرین گویند در اول کرم وتر ومفتح وحافظ قوتها وجالی اعضای باطنی وملین طبع وحلق وموافق سینه
ومعین باه ومسکن حرقة منی وبول ومسمی بدن وبا شکر کثیر الغذاء وحافظ جوهر دماغ وشیرهء او با شکر جهة سرفه مجرب وجهة خشونت سینه

وحنجره وتولید منی ورفع نفث الدم وربو وقرحه مثانه وامعا زحیر ورطوبت معده
وبانصف او زفت ومثل او شکر در قطع سرفه از مجربات
شریف است وبو داده ء او مقوی معده وقابض ومتکبرح وفاسد او موجب کرب
وسقوط اشتها وغشی ومصحلش ربوب حامضه است
بعد از قی وتازهء نارس او با پوست او که چقاله نامند مقوی معده وبن دندان وبرگ
تازهء او مسهل ومسقط کرم شکم وخشك او قابض
ورافع اسهال وشکوفهء بادام محرك باه مردان وقاطع باه زنان وبادام مربی در تغذیه
وفربه کردن بدن واصلاح کرده قویتر است و
روغن بادام معتدل در کرمی وسردی وبغایت مرطب وموافق تشنج بیسی ورافع ورمی
که از وثی وضربه بهم رسد وحقنه وشرب و
چکانیدن او جهة درد کرده ومثانه وعسر بول وقولنج واعانت بر خروج حصاة وشرب
او جهة گزیدن سگ دیوانه ودرد معده وبا کثیر او شکر جهة
سرفه خشك مجرب وجهة تصفیهء آواز وقصبهء ریه وکرم زامد زیاد معده وخاکستر
او جهة سوختگی آتش مفید ومغز او در اول وسیم گرم ودر آخر
اول خشك ودراز الهء اخلاط غلیظه بیعدیل وجهة رب وو سرفه ورم سینه وریه
خصوصا بانشاسته ونعناع وبامی پخته جهة علل کرده وحصاة
وبا عسل جهة سپرز وامراض جگر وتقتیح سدد ویرقان وبا ماء العسل جهة قولنج زیاد
إلی ورفع ضرر ادویه مسهله وحبوب حاره مفید وقدر شربتش
تا نه مثقال ودر رفع پیچش مجرب ودوام تدهین مهرهای پشت باو جهة نقرس ورفع
خمیدگی پیران مجرب دانستهاند وجهة سر سام وذات الحتب
به دستور نافع وغرغرهء او با آب کرم جهة خشونة حلق مؤثر ومضر احشای ضعیفه
ومصلحش مصطکی لوز المر بادام تلخست ریشه درخت او
کرم وخشك وجالی ومحلل وضماد او با روغن گلسرخ وسرکه جهة درد سر بارد
وگلف وطبنج او جهة ثقیه سپرز وکرده ورفع قولنج وکرم معده و
خاکستر او جهة سوختگی آتش مفید ومغز او در اول وسیم گرم ودر آخر اول خشك
ودر ازالهء اخلاط غلیظه بیعدیل وجهة ربو وسرفه وورم سینه
وریه خصوصا با نشاسته ونعناع وبا می پخته جهة علل کرده وحصاة وبا عسل جهة
سپرز وامراض جگر وتقیح سدد ویرقان وبا ماء العسل جهة قولنج
وبیخش وسایر دردها مفید ومضر امعا ومصلحش شکر وفرزجهء او مدر حیض او با
سرکه وشراب جهة بثور ابریه وقوبا وخزاز وملهٔ وزخمهای کهنه
وجرب وحکه وبا سرکه جهة دردسر نافع وطلای برگ مطبوخ او با شراب جهة
خزاز بیعدیلست وارسطو کوید که چون پنج درهم بادام تلخ
کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نکردند وروغن او در اول دویم گرم ومایل

برطوبت ومجفف ومسهل اخلاط غليظه وسوداويه
بمعده ونواحی او با ادويه مناسبه جهة درد كرهد وعسر بول وورم سپرز وربو واخراج حصاة وجنين وجهة قولنج واختناق واو رام رحم وبقله تست
او وطلای او جهة رفع آثار رخسار وگلف وچين گونه وشقاق وجرب وحكه وقو با وبا شراب جهة قروح رطبهء سرد خزانه وقطور او جهة درد
گوش ودوی وطنين وكشتن كرم كوش نافع وحمول او مخرج جنين ومشيمه وقدر شربتش تا چهار مثقال است وصمغ درخت بادام تلخ وشيرين
نايب مناب صمغ عربيست لوز بری ولوز جبلی بادام كوهيست درخت او كوچك وبرگش ريزه وگلش مايل بسرخی وبا عطريت
وثمرش كوچك وبا تلخی وقبض بسيار واو غير جلوز است در سيم خشك وكرم جهة رطوبت معده وتقوية آن ورفع قی واسهال وامراض
بارده نافع وقدر شربت از كل او تا دو مثقال واز بادام تا سه مثقال است لوز البربر قسمی از لوز بريست شبيه بحب الصنوبر وبزركتر
وزرد ودر جوف او شعبهائی كه بمغزش نرسيده است كرم وخشك وبسيار قابض وروغن او را زيت السودان نامند ومذكور شد
لوز الهرجان ولوز السودان ولوز الارجان بلغة مغربی لوز البربر است لوبيا مؤلف تذكره گويد لغة هنديست
وبيونانی سيلمين وبه عربی قريقا نامند نبات او شبيه بلبلاب ومنبسط بر زمين وبعضی بمجاور خود می پيچد ودانه بعضی سفيد واز
بعضی سرخ واز باقلی كوچكتر وشبيه بكردهء طيور وغلافش مانند غلاف باقلا واز آن رفيق تر وقوتش تا دو سال باقی وبهتر از باقلا و؟؟
از نخود وسرخ او در آخر اول كرم وسفيد او مايل باعتدال ومحرك باه ومولد منی ومدر شير وبول وحيض ومسكن بدن وشرب آب مطبوخ او با اندكی
قته وجلوس در طبيخ او منقی نفاس ومخرج جنين زنده ومرده ومشميه وجهة درد كرده وكمر مفيد ودير هضم ونفاخ ومولد خلط غليظ ومصلحش
خردل وآبكامه وزنجبيل وبالخاصية مورث غثيان ومصلح او دارچينی وسكنجبين است لوبيای هندی قسم اخير قشغ است ودر عراق
ومادم نامند لوقياس بيونانی نوعی از مرد است وبطريق وحنين حرف ابيض دانستهاند لوسيما خيوس يونانی
وبمعنی شبيه الذهب است ونوعی از سراج القطرب دانستهاند وشاخهای نباتش قريب بزرعی وباريك وكره دار ودر
هر كرهی برگها رسته شبيه به برگ بيد وطعم او با قبض وبيساق وگلش سرخ مايل بزردی ومنتبش آبهای ايستاده وفي زار ودر آخر دوم سرد

وخشك وانطاكی در دوم گرم وخشك بيان نموده ومستعمل از آن برگ وعصاره
است قاطع رعاف ونزف الدم جميع اعضا وفرزجه
برگ او جهة سيلان حيض وحقنه او جهة قرحهء امعا وضمادش جهة التيام جراحات
وتحليل او رام وبا حنا جهة دراز كردن موی وبخور او جهة گريزانيدن

وام مؤثر در قتل موش مجرب دانسته‌اند ومضر ریه ومصلحش عناب وقدر شربت از آبش نیم مثقال واز برگش یك مثقال لؤلؤ به فارسی مروارید
وبترکی اتچی نامند وبزرك مقدار او مسمی بدر است وآنچه در صدفی منحصر بیکی باشد باوجود بزرگی در یتیم نامند وگویند تا سه مثقال ممکن است از او
خواص اوست که چون در صدف بنهایت نمو رسد باز بتدریج بتحلیل مرود وبهترین او عمانی سفید برزگست مدور وزبونترین او آنچه سباه وریزه
ومایل بسیاهی باشد وغیر مدور وزرد وسورا خدا را ومستعمل اطبانیست وروغن وعرق ابویهای کریهه مضر او وجوشانیدن او در آب برنج که از او یاد شد
ومالیدن بسنباده رافع چرك اوست ورافع زردی او واز اسرار است در آخر دوم سرد وخشك ودر تفریح قویرت از طلا وغواص در اجزاء
بدن وملطف ومقوی اعضا ورافع انواع خفقان وخوف وفرغ سوداوی وجهة اسهال مراری دو موی وضعف جگر وکرده وامراض دل
وبدبوئی دهان حصاة وحرقة البول وسدد ویرقان ورفع سموم ووسواس وجنون وربو وذر ور او جهة قطع سیلان اعضا والتیام زخمها
اکتحال او جهة رمد وسلاق وضلله وچشم وبیاض وسبل وکمنه وسنون او جهة پاك کردن دندان وتقویة لثه وطلای محلول او بقول ارسطو رافع برص است
در تطلیهء اول وغیر محلول او جهة جذام وجمیع آثار وفزرجهء او جهة پاك کردن دندان وتقویة لثه وطلای محلول او بقول ارسطو ورافع برص است
در تطلیهء اول وغیر محلول او جهة جذام وجمیع آثار وفرزجهء او را جهة منع حمل مجرب دانسته‌اند ونگاهداشتن او مقوی دل ودر دهان داشتن او
جهة ازالهء غم وضعف دل گویند مؤثر ومضر مثانه ومصلحش بسد است وقدر شربتش تا نیم مثقال وبدلش صدف سفید وطریق حلی او در طریق پنجم از
دستور اول مذکور است لو عجید یطوس اظهر آنست که قسم بری لنجیطس باشد وابن تلمیذ ومحمد بن احمد گویند گیاهیست برگش شبیه
به برگ اسقولو قندریون وتخمش مثلث وبری وبستانی مباشد وبری او را حرارة غالب وشرب برگ خشك او وضماد پوست او با سرکه جهة
جرب مجربست لوف لغة عربیست وبه فارسی فیل گوش نامند وسه قسم مباشد یکی بزرگ ولوف الحیه نامند چه ساق او مانند مار ابلق است
برگش شبیه بلبلاب کبیر وبا رنگهای مختلف وشاخهای او مانند عصا وساق او سطبر ومرقش وثمرش مانند خوشه در ابتداء سفید وبعد از رسیدن زرد
مشود وبیخش مانند بلموس ومنتبش اماکن نمناك سایه دار در آخر دویم گرم وخشك ومخرج اخلاط لزجهء غلیظه وملطف او ومفتح سدد وبغایت جالی و
مدر بول وحصاة وبیخش جهة نفس الانتصاب وبا عسل جهة عسر بول وبا شراب

جهة تحريك باه وضماد او بهترين ادويه سرطان ونواصير الانف او جهة
ثقيه جراحات متعفن وزخمهای تازه مفيد خصصا برگ وثمر او وعصارهء لوف جهة
رفع بياض چشم كه از قرحه بهم رسيده باشد قوی الاثر است
وشياف او جهة نواصير وحمول او جهة اخراج جنين وپخته او جهة شقاق مزمن ورفع
آثار وآب خوشهء تازهء او با روغن زيتون مسكن درد
گوش وبوئيدن گل او مسقط جنين وطلای آب ريشه او بر بدن باعث منع نزديكی
هوام خصوصا افعی ومضر جگر ومصلحش صمغ وشربتش يك درهم وبدلش
افسنتين وشرب سی عدد دانهء با سركه در اسقاط جنين ومشيمه بيعديل ومحمد بن
احمد گويد كه چون بيخ خشك لوف را با آرد كندم وروغن وخمير مايه
نان كرده هر روز هفت مثقال تناول نمايند در رفع بواسير ظاهری وباطنی مجرب
است وقسم ثانی لوف را برك كوچك وپی الوان مختلفه وساقش
بقدر شبری وبنفش مباشد وثمرش مانند قسم اول واو را لوف الجعدد وفيل جوش
نامند حرارة او كمتر از اول واز آن خشكتر است وبيخ او قويترين اجزا
وتا تقطيع قوی وجهة سينه وثقيه آن وضماد او با سركين كاو جهة نقرسی مفيد ودر
ساير افعال مانند لوف الكبير است وچون بيخ تازهء او را با روغن زرد لغو
بجوشانند تا سوخته شود ضمادش مسقط دانه بواسير است وقسم ثالث را لوف
الصغير نامند واو بسيار كوچكتر از دو قسم كبير اوست وبرگ
وگل او شبيه به آن وبيخش بقدر زيتون وقوی الحرارة قريب بدرجهء چهارم ومحرق
ولذاع وقويتر از ساير اقسام وطلای او قاطع دانه بواسير وثاليل
وبرندهء گوشت فاسد وصحيح وطلای روغن زيتونی كه ثمر وبيخ او را سائيده در آن
جوشانيده بهترين ادويهء جذام وبا روغن بنفشه در رفع شوكه
مجرب دانستهاند لوف الحيه ولوف السبط لوف الكبير است لوف الجعد لوف الصغير
است لوفيون گياه
حضض وبه فارسی فيلی زهره نامند لوقاين بيونانی شكوفه حماما است لوطوس ميسن
است لوفيا بعبرانی حی العالم ونزد بعضی
فنطوريون صغير است لوطوس اعزيا بيونانی حند قوقای بری وبعبرانی بشنين است لو
فرويس حجر قبطی است
لو بارون شيطرجست لوطوس اغريون بيونانی حند قوقای بستانيست لوقيا عقرب
بحريست لوقافينس فالنجقين است
لوهی بهندی آهن است لونك ولو بيه بهندی گياه خرفه است لوره بهندی جاورس
است لوالا بهندی برويست
لون بهندی نمك است لوميری بهندی ثعلب است لولا بهندی سپستانست لهب
بادنجان است لهو اسم هندی خوبست

لها جوا بعبرانی اسم این عرس است لهو قوعرا قیس شجر مصریست که کازران استعمال منمایند ودر آب زود نرم مشود سرد
وخشك ومجفف بیلذع وقابض ومانع سیلان مواد وجهة جراحات تازه وکهنه ونزف الدم واسهال ودرد مثانه ونزف الدم ناقعست
لیف اسم خیوطی شجری محیط بر نخل ونارحیل ومقل وامثال آن واز مطلق آن مراد لیف خرماست وبهترین اواز نارحیل ونخل حجاز

وزبونترین او مقل است در اول دویم کرم وخشك فرش ولباس او جهة استسقا وترمل واو رام واز نارحیل که سوزانیده باشند جهة خزاز وحکه وجرب
وشرب او جهة اخراج حصاة ولیف مقل جهة تسکین وبواسیر مفید وخاکستر انواع او منقی دندان وجهة امراض لثه والتیام جراحات ورفع بهق وبرص
وبیاض چشم مفید است لیف انبحر بیخیست شبیه بسعد وبزرکتر از آن وظاهر وباطن او سیاه وبرگش شبیه ببرك سریش وریشهای او باریك
وبهم پیچیده ومدور وسیاه وکوچك او بقدر گردکان وبزرگ او بقدر نارنج وبا خشونت گویا پشمیست که مدور کرده اند واز بحر مغرب
خیزد وموج بساحل میاندازد ودر دویم گرم وخشك وبغایت جالی آثار وسوختهء او بهترین ادویهء قروح خبیثه وسنون او مقوی لثه وجالی دندان
ومغسول او جهة بیاض چشم وناخنه مفید است لیفه انطاکی گوید گیاهیست سرخ وخار دار وبشکل خیار کوچکی ونایب مناب قثاء الحمار است
در افعال ودر نواحی مصر کثیر الوجود وزیاده از یك درهم قتالست لیمو در جمیع خواص مانند ترنج وپوست زرد او در دویم گرم وخشك
ومقوی معده ودل وقابض ومحرك اشتها ومعین هضم غذا ومفتح سدهء کرده ومحلل قولنج ریحی وآروغ آرنده ومصلح کیفیة اخلاط ورویه
وپاد زهر سموم مشروبه وملذوعه ودر سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است وآنچه ما بین پوست زرد وترشی است در افعال مانند گوشت
ترنج وترشی او در دویم سرد وخشك ومقوی معده حار ولطیف وبسیار جالی وقاطع اخلاط غلیظه ولزجه وملطف آن وجالی بهق سیاه وگلف وقوبا
ومسکن غلیان خون وصفرا والتهاب معده وجهة تبهای حارهء دموی وصفراوی وعفونة خون وبثور وشری وحصف ودمل وورم حلق ودلهاة وکرب وغم ورقی
صفرا وی وغثیان وتقلب طعام وبد گذشتن اطعمهء چرب وجذب مواد حارهء جگر ومعده وجهة دردسر ودو ارکه از بخار غلیظه باشد وخفقان سوداوی
وغب خالص وغب غیر خالص وخمار وسموم هوام وادویهء قتاله مفید ودر اکثر امور قایم مقام سرکه وجهة مریض بهتر از آن است ومضر عصب وصاحب
سرفه وبارد المزاج واکثار او در خلای معده مضعف امعأ ومورث پیچش ومصلحش شکر وعسل است وچون جواهر را به آب لیمو بخیسانند حل شود و
ضماد ودع محلول به آب لیمو با نوشادر در اندك زمانی رافع بهق وآثار جلد است وتخم او در دویم کرم ودر آخر اول خشك ودر رفع سموم مانند ترنج
وبتفریح تاو بغایت عظیم وقدر شربتش از یك درهم تا دو درهم است با آب کرم یا شراب وباید مقشر از پوست باشد وخائیدن دانه او رافع بیحسی
وندانست که از ترشی او بهم رسیده باشد ولیموی بنمك پرورده مقوی معده وباعث

خوشبوئی آروغ است ولیموی شیرین در منافع بسیار
ضعیفتر است اما مضر عصب نیست وبه دستور آنچه پیوند درخت نارنج وترنج کرده باشند قریب الفعلند باو همچنین است آنچه معروفست بمرکب
وچون لیمو را بتمامه خشك کرده باشند با وزن او شکر بسایند جهة منع صعود بخارات وتقیح سدد وبعیدیل وبرگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است
لیمو نیون بیونانی حماض بزرك برگست لینوفر است لینش فرمن بیونانی قلب است لینش بلغة لطینی تخم کتانست
لیفطیقون کاشم است لیا لوبیا است لیندر خورس ولینیا روس بیونانی مراد سنج است لینورسطس
بیونانی لبلاب کبیر است مسمی بحبل المساکین است لینوس بیونانی نرگس است
لیبانو کندر است لبنج نیلج است ونزد بعضی
نوعی از اقلیمای مس لیارو بلغة دیلمی اسم اما ریطن است لیطه بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده خرف المیم ماء
بهترین آبها باران وبعد از آن آب جاری کثیر المقداریست که بر زمین پاك سرخ لون وزمین سنگدار کذرد وبعید المنبع وتند رفتار
وسبك وزن ومشکوف واز مغرب وجنوب مشرق وشمال آید وآبهای بد مانند آب نی زار وکوکردی وامثال او داخل او نشود ودر آب
نیل جمیع واینصفات موجود است وبعد از آن مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند وآب قطر که از کوزهء سفال تراوش کند وبعد از آن
آبی که جوشانیده بنفص رسیده باشد وآب چشمه کثیر المقدار وآب کاریز وچاه است وتفاوت همه آبها بحسب قلت وکثرت ومواضع مختلفه است
وآب خالص در دویم سرد ودر نهایت مرتبهء رطوبت وارطب از او چیزی نمباشد واکر چه به سبب بساطت غذای حیوان نمشود ولیکن نسبت بروح طبیعی
وقوه ء غاذیه حکم هوا دارد ونسبت بروح حیوانی وقوة او پس مادام که آب بوقت مناسب وبمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبة غذا از
تحلیل وترقیق غذا وبدرقه وصول آن باعضا وغسل عروق ونرمی بدن وتلیین طبع واعانت هضم وطبخ غذا وتبرید وترویح روح
حیوانی در حین قصور هوا ومدر فضلات رقیقه نیست بعنوان مرافقت ومضر احشای ضعیفه بارده وامراض رطوبی وقروح وجراحات دو بیلات
وقولنج است واکثار او وعدم مراعات وقت او مورث سستی اعضا وعصب وضعف احشاء وهضم وفساد رنگ رخسار ونسیان وبلادت وعروض
نزلات وتهبج وثقل حواس وکرانی بدن وسبات وامراض بادره رطبه است وشرط است که قبل از انحدار غذا از معده نیاشامند مگر صاحبان معده

وجگر حاره وبعد از میوهای تازه مورث تکون مواد آکله وامثال اوست وبعد از جماع باعث رعشه وحذر وضعف معده وبعد از خواب مورث اطفای حرارت غریزی وشراب او ایستاده وبر روی افتاده مورث ضعف معده وعصب است وبه دستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب مگر در هوای بسیار گرم

وایام طاعون وصاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نکردند ومصابرت برتشنگی صاحبان مزاج حار راباعث دق واحتراقات است
وآب بسیار سرد مضر سینه وعصب وصاحبان سدد وبسیار گرم او محلل ریاح وموافق مالیخولیا وآب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن وقلیل او خال معده نیست چون ناشتا بنوشند وآب نیمکرم وملین طبع ومغثی ومفسد طعام ومورث استسقا وعلل سپرز وتصاعد بخارات بدماغ وجهة ورم حلق وثیقهء معده
وتحریك مسهل واذابهء بلغم وترقیق آن وتشنگی سوداوی وبلغمی شور واعانت دوای مقیی مؤثر است وآب برف ویخ موافق معده وجگر ومزاج حارة
وتبهای حاره ومضر عصب واحشای ضعیفه است ومصلح آبهای بد خوردن پیاز است وجوشانیدن او با صد یك او سرکه وبه دستور مخلوط نمودن
او با کل وخاك پاکیزه وعرق کشیدن ودر اینصورت جمیع آبهای شور وتلخ نیز شیرین مشود ومجربست وچون شب یمانی وبه دستور ز اجرا در آب
اندازند باعث تصفیه آن است ماء البحر آب دریا کرم وتند وملین طبع است ومسهل بلغم ومره وجاذب ومحلل وحقنه او با روغنها جهة
پیچش ونطول کرم او جهة درد عصب وحکه وشقاق وجرب وقوبا وجلوس در آن جهة گزیدن هوام وامراض بارده واستسقا مفید ومضر معده
ومصلحش گوشت آب مرغ ومرق ماهی ماء الاجام آب نی زار وبرنج زار وامثال آن مولد بلغم ومضعف قوتها ومورث امراض سپرز وسدد و
استسقا وزلق الامعأ وذات الریه وتب محرق وربع ودوالی واو ارم رخوه وعسر ولادت ورجاست واصلاح او بنهجست که کذشت ماء النز
آب سبزه زارها ودر بدی مانند نیزار است ماء الماح آب شور موجب لاغری ومفسد خون ومولد جرب وحکه واولا مسهل وبعد از مداومت
قابض است ومصلحش وشیرینیها وچربیها ومخلوط نمودن او یا آرد جو بو داده ویخ ماء المرا آب تلخ مفتح سده وملطف اخلاط غلیظه ومفسد خون
ومصحلش عسل وشکر وبستر مطبوخست ماء الکبریتی آبیست که در زمین کوکرد درآید وآن کرم مباشد ومسخن ومسهل وجلوس او جهة قویا
وبهق وجرب وحکه وتقشر جلد ودرد مفاصل ورياح بارده وشخوص وسپرز ودرد جگر ورحم وزانو وسعفه وتعقد عصب وجراحات گزیدهء سباع
نافع وشرب او مضعف معده وباصره ومسخن جگر است ماء الحماة آبهای کرم زاجی وشبی ونوشادری وکبریتی وبورقی مباشد وکبریتی مذکور شد
ومجموع او محلل قوی اند وقریب بکبریتی وزاجی وشبی قابض ومانع تولد قمل وشرب قلیل او حابس قی است وزیادهء او بغایت مضر است
ماء الزفتی ابیکه از معدن زفت وقیر خیزد وشرب او مفتح ومسخن بدن وسرخ کنندهء

رخسار وجهة قروح كهنه مفيد ومورث قرحهء امعا وامراض
حاره ومصلح او اغذيهء مرطبه وصمغ عربى وكل ارمنيست ماء المعادن آبيست كه از مدعن مس خيزد ويا مس تفته در او انداخته باشند جهة
جوشش دهان وورم لهاة ودرد كوش وتقوية اعضاى ضعيفه نافع وشرب او
خطرناكست ومصلح آن به دستور آب زفتى است وآبيكه سرب تفته انداخته
باشند مولد قولنج واحتباس بولست وآب تفته بقلعى بمرتبهء او در بدى نيست وآب تفته بطلا ونقره مقوى معده ودل ودماغ ومعين نعوظ وجهة
خفقان ومالیخوليا نافعست وآب تفته بآهن مذكور شد ومجموع آبهاى معادن مورث عسر توليد ماء الشعير در شعير مذكور شد ماء الخلاف
عرق بيد است ودر خلاف گذكست ماء البهراج وعرق بيد مشك است ودر خلاف بلخى مذكور شد ماء الورد گلابست ودر ورد
مذكور شد ماء القداح عرق شكوفه نارنج است وعرق بهار گويند ودر نارنج مذكور خواهد شد ماء الزهر بلغة مصر اسم ماء الفدح است
ماء الكافور در گذشت ماء الكش در كفرى كذشت ماء النون شامل صحناة وما تونست ماء القراطس مالى
قراطن است ونزد بعضى اسم خنديقونست وآن نوعى از خمر است ومذكور شد ماء القطر آبيست كه از كوزه سفال ترشح كند ماء
الزجاج مسحو قونياست ماء الجبن بتشديد بدنون زرداب شير است كه از شير بريده ومنعقد از پنير مايه گيرند وطريق شرب او
در دستور اول مذكور اشت واو جالى وغسال ومسهل ومرطب ومفتح است وجهة علل حاره وسوداويه والتهاب ومالیخوليا وجرب وحكة ودايهء الفيل
واحتراقات وحرقة البول وضعف كرده وحصاة نافع وبايد برز تعليف بمبردات ومرطبات مثل كاسنى وخيار وامثال آن نموده وبا ادويهء مناسبه
آشاميدن در مواد محترقه وسوداويه تعليف بشاهتره وامثال آن نمود وهر يك از سفوف وشربتها وجنوب در ثانى دستورات مذكور است
ماء اللحم عرقيست كه از گوشتها گيرند او لطيف ومقوى دل ورفع حيوانى وطلبيعى ونفسانى وزياد كنندهء خون ورافع ضعفى كه از امراض
وخوردن مسهلات وقصد وجماع وامثال آن بهم رسد وطريق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف مباشد وقويترين گوشتها در اين امر برهء يك ساله است
ودر بعضى امزجه از لحوم كبك ومرغ ومانند آن ترتيب ميدهند ودستور آنست كه گوشت ورق كرده را از استخوان وچربى جدا سازنده ومهرا پخته
به حدى كه با آب يكسان وآب غليظ گردد وپس عرق بكشند واگر تقوية زياد مراد باشد لحومرا با قدر مناسبى از به وسيب وادويهء عطريهء بارده ودر مزاج بارد

مثل پوست ترنج واشیای حارهء لطیفه ظنج دهند وتقطیر نمانید ماء الرما وآب خاکستر است واختلاف قوهء آن باختلاف اصل اوست
چه آب خاکستر بتوعات واشجار حاره قویتر مباشد ومجموع او کرم ومعفن ومحرق وجالی ومجفف اند واستعمال او در خارج جایز است نه شرب ان

مکر قدر بسیار قایل وآن برندهء گوشت زیاد زخمها ومنقی ومجفف آن ونطول او
جهة درد وعصب وفالج وحقه او جهة قرحهء امعأ نافع وشرب بسیار صاف
او بقدر نیم مثقال جالی معده وقصبهء ریه وحابس قی وغثیان واسهال رطوبی ومخشن
ومصلح او روغن بادام است ونیم وقیهء آن جهة خون حامد خصوصا
به سبب ضربه وسقطه در شکم منجمد شده باشد وجهة رفع سمیت کزیدن رتیلا
مفید است مالیقراطن اسم یونانی مالی بمعنی عسل وقراطن
آبست وماء القراطن که مستعمل اطباست محرف اوست وآن عبارتست از ماء العسل
که دو جزو آب باران ویا آب صاف را با یکچز وعسل بجوشانند
تا ثلث بماند ملین طبع ورافع قی وادیة ادویهء قتاله وقراقر شکم ومقوی اعضای بارده
ومعده وجالی ومنضج بلغم غلیظه ومقوی اشتها ومدر بول
وحیض ورافع ضعفی که از جماع باشد ومضراو رام حارهء احشا وصفراوی مزاج
ومصلحش رب میوهای ترش وقدر شربتش تا سی مثقال است ما الحمیه
آبیست که از بلاد هند وچین آرند غلیظ وسیاه وبدبوی وگویند از نوعی ماهی حاصل
مشود در سیم کرم وخشك وطلاثی او رافع وقروح وآثار حکه
وجرب وجوشش لثه وشرب ربع در هم او جاتبر شکستگی اعضاست در یکروز وبه
دستور در التیام عصب وعروق پاره شده بیعدیلست مالون
بناء ثبتاة فوقانی اسم آبیست که از ماهی نمسکود ترشح کند وبه عربی ماء النون
نامند گرم وخشك وحقنه او جهة اخلاط غلیظه وورك وعرق النسا
وقروح امعأ وطلای او جهة ثقیه جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن
الحامض است ماهو دانه اسم فارسی دانهء
نباتیست شیردار وحب الملوك نامند وغیر حب السلاطین مسمی بدند است ساقش
قریب بزرعی وبسطبری انگشتی وبرگهای ساق او دراز
شبیه به برگ بادام وبرگ شعبهای او ریزه مایل بتدویر وشبیه به برگ زر اوند طویل
وگلش زرد وثمرش در غلافی مخروطی شبیه بخیار کبر ودر جوف آن سه دانه
متفرق از هم وهر یك را غلاقی دیگر واز گرسنه بزرگتر وپوست او اغیر مایل بسرخی
وباطنش سفید وشیرین وچرب وبیخ او باریك وشیر او در
سیم گرم وخشك وبرگ ودانه او در آخر دویم وقوتش تا دو سال باقیست وگویند از
هند وعراق خیزد وآب مطبوخ برگ او با خروس بالدار
مسهل ومحلل قولنج ورافع درد مفاصل ونقرس وعرق النسا وبلع نمودن دانهء او
مسهل وشرب کوبیدهء او در اسهال قویتر ومخرج بلغم غلیظ ومحترق
وبلغم خام ومواد سودا وی ومضر ریه ومعده ومصلحش انیسون ومضر سفل ومصلح
او کثیرا وقدر شربت از حب او از سه عدد تا شش عدد واز برگش تا دو
درهم وشرب آب سرد معین فعل اوست وبالفعل بجای ما هو دانه حب حب

السلاطین مستعملست واو مفقود الوجود است ماهیز هرج فارسیست
وبه عربی اسم السمك نامند وقسمی از قلومس است وبترکی سقر قوبروقی گویند
گیاهیست شیردار وبرگش مفروش بر زمین وساقش زیاده بزرعی
وگلش زرد ودر آخر ساق از جوانب او رسته بهیئة سرد وپوست ساق او مایل بزردی
وبا اندك حدت واو مستعملست چون او را کوبیده
در آب اندازند ماهی بیحس کردد وبر روی آب آمده میمیرد ودر سیم گرم وخشك
ومسهل قوی اقسام بلغم مطبوخ تا سه درهم ومضر امعا ومصلحش
کثیرا ونشاسته وانیسونست مازریون معرب از مازریتون فارسیست وبیونانی خاملا
نامند نباتش بقدر درخت سماق وشیردار وبرگش
شبیه به برگ زیتون وباریکتر وقسمیرا برگ باریك ورقیق مایل به سفیدی وبزرگ
وقسمیرا برگ مایل بزردی وکوچك وضخیم وقسمی سیاه لون وشیر همه او
در چهارم کرم وخشك وسایر اجزا در سیم وزبونترین او سیاه وغیر مستعمل است
وسفید او بهتر از زرد وبرگش مسهل قوی ماء اصفر واقسام
کرم ومواد سوداوی وبلغمی ورافع استسقای زقی ولحمی ویرقان وضعف کرده
وطلای او جهة بهق وبرص وبا عصل جهة ثقیهء چرك زخمها ورفع
خشکریشه ء آن وبا موم وروغن جهة جرب متقرح وبا سرکه جهة ورم سپرز مفید
ومضر محرورین واطفال وضعیف البنیه ودو درهم غیر مدبرا وکشنده
وبدون تدبیر ومصلح بغایة مضر جگر ومقیی ومورث غم وکرب وقدر شربتش با
مصلحات از شش قیراط تا نیمدرهم وشیر گیاه او محرق واکال
وکشنده وضاد او در بهق وبرمن جایز است وطریق تدبیر آنست که برگ قسم کبیر
او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند وسه بار سرکه را تغییر
دهند پس شسته خشك کنند ونیمکوب کرده با روغن بادام چرب نموده در اسهال
مواد سوداوی وبلغمی تربد وافثیمون وهلیله زرد وگلسرخ ورب
سوس وزیره ونمك هندی ودر اسهال ماء اصفر ایرسا وتوبال النحاس واسارون
وعصارهء غافث وافسنتین وسنبل ومصطکی وامثال آن اضافه
نمایند وشرب او با آب عنب الثعلب وآب رازیانه وخیار شنبر اولی است واگر
یکوقیهء آن را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد وآب صاف او را
با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند واز آن روغن از یك مثقال تا
سه مثقال بنوشند بیغایله است مامیثا اسم نبطی نباتیست شبیه
بخشخاش بحری ممعروف بخشخاش مقرن برگش مایل به سفیدی وبازواید مثل اره
وبا زغب وبا رطوبة چسبنده وگلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن
وثقیل الرایحه وتخمش بقدر کنجد وسیاه وثمرش مانند خشخاش مقرن وبیغلاف
منحنی مباشد بخلاف خشخاش بحری وشاخهای خشخاش ساحلی در

زمستان میریزد ودر بهار عود مکند بخلاف ما میثا که اثری از او ظاهر نمیماند ودر سرطان مرسد وآن را کوبیده قرص میسازند بهئیته بلوطی موقوتش
تا هفت سال باقیست در دویم سرد وخشك وبهترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه با تلخیست که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع وقابض

ومحلل ومقوی اعضا وعصارهء مجفف او بهتر از جرم اوست وطلای او جهة او رام حاره وباد سرخ ودرد مفاصل حاره وسحیحی که به سبب حر که در بغل وران بهم رسد
وسوختگی آتش ومنع ریختن مواد بچشم ودلوك او با کلاب جهة قلاع واکتحال او جهة دمعه واسترخای پلك چشم وضعف باصره ودمعه مفید ومضر سپرز ومصلح او بادام وشربتش تا یك درهم وبدلش سماق وتخم او بسیار مسمن بدن ویك مثقال او قاطع اسهال صفراوی ورافع خفقان وطلای او جهة شری وحمره ودرد نقرس
بیعدیلست مامیران قسمس از زرد چوبه است وشاخهای نبات او از زمین مرتفع وبرگش شبیه بلبلاب ومایل باستداره وسفید مایل بزردی وبا
لزوجه وبیخ او پر شعبه وکوچك وکره دار وغیر مستقیم ودر کرمهای او ریشهای باریکی شبیه بموی ومنبتش نزدیك آبهاست وهندی او زرد مایل
بسیاهی وچنینی زرد وزبونتر از هندی وغیر هندی وچینی مایل بسبزی مباشد وتخمش شبیه بکنجد در آخر سیم کرم وخشك وقوتش تا بیست سال باقیست
مفتح سدد ومقرح جلد وجالی ومدر ومحلل وشرب او جهة یرقان وپیچش ورياح غلیظه وطلای او با عسل جهة برص ناخن وگلف وبرص وجرب وآثار وخوائیدن
او جهة درد دندان وسعوط او جهة ثقیهء دماغ واکتحال او جهة بیاض وظلمت بصر وناخنه مفید ومضر کرده ومصلحش عسل وشربتش نیم مثقال وبدلش بوزن
او زرد چوبه ونصف او مراست مارکیاه اسم فارسی نباتیست قریب بدو زرع وبرگش شبیه به برگ بید وگلش زرد وقبهء او شبیه بسر مار ومنبتش حریم حنال
آذربایجان واکثر از متوطنین وآنجا یك درهم او را کوبیده در شوربا کرده میخورند ودیگر از گزیدن مار وهوام متضرر نمیشوند وشرط مدانند که یك هفته بعد از او
چیزی سوای نان فطیر نخورند واحتراز از ادارار منی وجماع نمایند وظن حقیر آنست که او احیون باشد والله اعلم مالیا نزد بعضی مرانست وبولس گوید
درختیست در بلاد شام که خوردن برگ او دفع سم افعی مکند وطلای پوست او که سوزانیده باشند رافع برص وخوردن نشارهء چوب او کشنده است ماش
از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد ومایل بخشکی وقوتش تا سه سال باقیست لطیفتر از عدس واز سایر حبوبات کم نفخ تر ومولد خلط صالح ومسکن حرارة
والتهاب صفرا وقابض وموافق کرده ومقوی عصب وبهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است وجهة سرفه وورم لهاة ودرد سر وضعف باصره ونزلات
وضماد او با آب مورد مقوی اعضا ورافع درد ضربه وسقطه ومحلل او رام وجالی گلف وبا سرکه وجهة جرب متقرح ومنع عرق مؤثر وقاطع باه ومضر
دندان ودیر هضم ومصلح او در ضرر باه وروغن بادام است وآب قرطم وبدلش باقلی ودر مبرودین جوارش کمونی وخردل ومصطکی است واز

خواص اوست که با وجود برودت تحریك سود او جذام نمی کند ماش هندی حب القلت است ماس اسم هندی الماس است
از احجار نفیسه وآتش وآلات حدیدی وامثال آن در آن اثر نمکند واز سر اندیب خیزد وقسمی از او سفید قریب برنگ نوشادر وشفاف
ومسمی بنوشادریست وبزرگتر از باقلی مشاهده احدی نشده وقسم سفید او کمتر از نشادری وقطعات بزرگ از او یافت مشود واو را باو قدونی
وزیتی نامند وقسمی مسمی بقبرسی ودر سفید مانند نقره ست وآتش در او اثر مکند ولهذا نزد بعضی اقسام الماس نیست وگویند سرخ وسبز رنگ
از آن مباشد وبهترین او ما قدونی وزبونترین او سبز خالدار است در چهارم سردو خشك ونزد بعضی در چهارم گرم وقلیل او قاتل وتعلیق او مقوی دل
ورافع خوف وباعث سرعت ولادت وغلبهء برخصم ومسدس او مانع صرع وگذاشتن او بر دندان مفتت تاوست بدون کلفتی واز خواص اوست
که بغیر شکل مثلث شکسته نمشود ودر جمیع اجسام معدنی اثر مکند وسرب در او مؤثر است ماركيوا اسم فارسی است ونار کیوا نیز نامند نبات
او شبیه بدرخت ودر کنار آبها وزمین سخت میروید وشاخهای او بسیار وتا بقدر پنج زرع وبر شکن وبرگش کوچکتر از برگ زیتون ونرم وگلش
سرخ وشبیه بگل شب بو وثمرش در میان برگها ومانند فندق ومایل بسیاهی ودرجوف آن دانه سیاه وبسیار نرم وقسمی از فلفل المأ است و
چون گرسنه ولسبیله وسایر حبوب را در آن جوشانیده خشك کنند طعم او را از فلفل تمیز نمیتوانند کرد ودر دویم گرم وخشك ومحلل ریاح ورافع بواسیر
وضماد پوست خشك او بغایة سرخ کنندهء رخسار ورافع او رام بارده وآثار جلد وطلای خاکستر جمیع اجزأ ورافع گلف وفرزجهء او مدر حیض
وطلای برگ او با آب سترندهء موی وشرب دانه او با عسل محلل ریاح ومخرج بلغم است ما سقودون دوای هندی است گیاه او شبیه
بریحان وبرگش مانند برگ مورد مایل بتدویر ودر رایحه مانند سنبل هندی وگل او شبیه بیاسمین گرم وخشك ولطیفتر از یاسمین وبرگ او را
جهة عطریه داخل روغنها میکنند ودر جمیع افعال قریب بسنبل است ما غر به فارسی بر وتیرکی کجی نامند گوشت او نسبت بسیار لحوم سردتر
وکثیف تر از گوسفند وموافق محرورین وفصل کرمی هوا ومضر سوداوی مزاج ومصلح او بادام ونارحیل وخرماست ومیوها وترشیها وکشك
با او بغایت مضر است وگوشت بزغاله مافوق ششماه بسیار با رطوبت وبهترین لحوم ومسکن غلیان خون وملطف است وپیه بز محلل وبا قوة
قابضه ومسکن دردها ورویاننده گوشت زخمها وشراب او جهة رفع ستم رزاریح

وحریرهء او با نشاسته وآرد برنج وجاورس جهة سحج واسهال که از
اغذیه بهم رسد وافراط عمل دوای مسهل وحقنه او با آرد جهة قرحهء امعا وضماد او
با سرکین او وزعفران جهة نقرس مفید وطلای سرکین او بغایت محلل
وجهة ورمهای کهنه واستسقا وورم سپرز وسوختههء او الطف وجالی وبا سرکه جهة
داء الثعلب وبا عسل جهة جرب ووضح واو رام صلبه وسعفه وقروح

ساعیه وشهدیه وبا بزر البنج جهة کوچك کرده انثیان از مجربات وشرب او جهة گزیدن هوام ورفع یرقان وبا ماء العسل جهة گشودن حیض واخراج
جنین وفرزجهء سرگین خشك انرا باکندر جهة رفع ادرار حیض از مجربات دانستهاند وطلای پختهء او با شراب با سرکه جهة جذب سم هوام وداغ کردن
با او جهة عرق النسا از مجربات ومشهور بداغ عربیست باید سرگین بزر افروخته ودر پشم پیچیده در موضع عمیقی که سخت بند پا ومحاوی ابهام است
گذاشت وچون حرارتش کم شود بتدیل دیگری نمود تا حرارت او محسوس در ورك کردد ومحرق وغیر محرق او عسل جهة درد مفاصل بارد وبا سرکه
جهة حارهء آن وطلای مطبوخ او با بول اطفال جهة قولنج بلغمی ورياح غلیظه وتحلیل ماء اصفر وبا شراب وحلبه جهة تحلیل او رام مفید وطلای سم سوختهء
واو سرکه جهة داء الثعلب وسنون او با مثل او نمك سنگ جهة رفع زردی دندان وعفونة لثه وبا سرکه جهة ثالیل منکوسه وبخور او جهة گریزانیدن
حشرات نافع وشرب سم سوخته بزنر را با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانستهاند وقدر شربتش تا دو درهم است واکتحال زهرهء او رافع
غشاوة وطلای او جهة داء الفیل وتوشه مفید وزهرهء بز کوهی پاد زهر سموم هوام است وجگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهرهء او را با ومخلوط کرده
ودار فلفل وزنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب او را در چشم کشند جهة شبکوری مجرب دانستهاند وچون کردهء او را شرحه کرده وکوگرد بر آن
پاشیده کباب کنند وآب مترشح آن را بر بهق طلا نمانید ودر روز زایل کند واز مجربات شمرده اند وسلیموس واغازیمون گویند که چون
خصبهء بز را شکافته وزر اوند مدجرح ونطرون وزیره بر او پاشیده خشك کنند یك مثقال او با آب کرم جهة بهر وربو ودرد جگر وورم
مثانه ومداومة او جهة تقویة باه عجیب الاثر است وچون بابوره وصعتر خشك کنند یك مثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است وخون
بز نر چهار ساله که در فصل اول رنگینی انگور ذبح نموده خون اول وآخر را نگیرند وخون وسط آن را در ظرف سنگ بگیرند وبعد از بسته شدن
ریزه کنند وبر روی کاه وغربال در سایه خشك نمایند او را یدالله نامند در ریختن سنگ کرده ومثانه بیعدیلست وچون شاخ وسم بز را
با ترب وعسل وبید انجیر تقطیر کنند معادن وجمیع اشیاء صلبه را نرم مسازد وچون سم او را داخل نموده مداوی در غایت سیاهی است
وبستن پوست سر بزغاله بکرمی وذبح آن بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن بغایت مفید وضماد مغز سر او مرطب قوی وملین دماغ واعضای
صلبه است مالك الخرین به فارسی بوتیمار نامند از طیور آبیست کردن وپاها دراز

وکوچکتر از کلنگ وسفید ودر کنار آبها
مجاور وسر بزیر افکنده مباشد در دویم کرم وخشك وگوشت او محرك باه ومقوی کرده وغلیظ ومولد ریاح ومصلحش ادویه حاره وطلای
بیه او قاطع خون بواسیر وضماد خون او در حمام جهة منع نزلات مفید است مار ماهی شبیه بمار وزیاده بر شبری وسفید واز دنباله تا
سر از دو جانب ثقبه دار است وبر روی آب مانند سایر ماهیان نمی آید کرم وپختهء او مبهی وجهة درد کمر وتحلیل ریاح وقطع سیلان
خون مفید است مالیالوس مالیاست مازر مازریون است ما سقود سقدونست مالنطریا زاج الاسالفه است
ماراش ومارثون اسم رازیانه بری وبستانیست مامون حاشا است مادیقون مضل است مائة الراسق
طراطیقوس است ماقن بیونانی بسباسه است مارسیقا بیونانی اترجست ما ساج بیونانی اسم مغز سر است
لس لوقا بیونانی ومارون مرماحور است مالینوریون ومالینوس خربق سیاه است ناقاریون دلبوث است
مالا شیرون بیونانی ومامهتان سادجست ماقر طالیسفر است مالی اسم یونانی عسل است مالینوفلن مادر بخبویه است
ماطونیون نبات قنه است ماشیا ارغامونیست ما قدونیا فطر اسالیونست ماهی روبیان اسم فارسی
روبیان است مادیان اسم فارسی رماکست ماه پروین اسم فارسی جدواراست ماهی بینی دراز اسم فارسی دلفین است
ماهی اسم فارسی سمك است ماهی شور اسم فارسی سماریس است ماهی مرکب اسم فارسی سیبیا است ماهی پرنده
اسم فارسی شفنین بحریست ماهیا به اسم فارسی صخاة است ماز وبه فارسی عفص است مار به فارسی حیه است مارچو به
به فارسی بلیونست ماهی زهرء کوهی اسم فارسی قلومس است مالمالی بلغة اصفهان حردونست ودر تنکابن ما چه کور نامند ماستو
چچکی بترکی کپیکج است مانك اسم هندی یاقوتست ما جوبل بهندی عفص است ماکی بهندی ذباب است ماریا ثانیا
بهندی نوعی از بیش است متك بنا اترج است تنی نعناع اتس متر بهندی گرسنه است متها بهندی وبمعنی شیرین است
متاسرین بهندی جدواراست متاکها بهندی پیش است متا گوشت بهندی قسط شیرین است مثنان بثاء مثلثه

اسم عربی نباتیست که کرم دانه ثمر اوست وآن دو قسم است یکی را شاخها بقدر وزرع ومتعدد ودرشت وبرگش شبیه به برگ مازریون

واز آن باریکتر وبا رطوبت چسبنده وگلش سفید وما بین گل ثمرش میروید شبیه بتخم مورد مایل باستداره وبعد از رسیدن سرخ مشود وپوست او صلب
وسیاه ومغز او سفید وجر مداثق ودرمانه نیز مانند در سیم گرم وخشك وبرگ وتخم او مستعملست یك درهم او با حریرها مسهل قوی بلغم واقسام کرم ومانع
صعود بخارات بدماغ وطلای کوبیدهء او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار ومطبوخ او با زفت جهة جرب وقوبا وبرص بغایت مؤثر وزیاد او کشنده ومورث سحج
وحکه عظیم وورم حار وبرگ او در افعال مثل تخم او ودر سکره خیسانیدهء او جهة استسقا بغایت مفید وبا طبیخ باقلی وعدس مسهل برفق وحمول او قاتل چنین ومخرج آن
ومسخن فرج ومشوق جماع وملذذ آن ورافع رطوبت فرج ومعین حمل وقدر شربتش در مطبوخات تا سه درهم وباید با روغن بادام وصمغ عربی استعمال نمود
ودر هوای بسیار سرد وبسیار کرم وضعیف الابدان جایز نیست وقسم دیگر او در مصر کثیر الوجود ومنبتش کنار آبها وریگزارها ونباتش بقدر دو شبر وچتری وبرگش مانند برگ ابهل ودر پهلوی هم وگلش زرد وباریك وتخمش مایل به سفیدی وبقدر تخم انجره در سیم گرم وخشك وبرگ خیسانیدهء او در سرکه با عسل وروغن
بادام مسهل اقسام کرم وماء اصفر وبلغم خام وضماد او منقی زخمهای کهنه ورافع گوشت زیاد ودر سایر افعال مثل اول تاست مشك سوسن است
مثلث العجم زعرور است مثلث آب انگور است که دو ثلث او بسوزد ویك ثلث او بماند منافع او قریب بخمر ومولد خون
صالح ومقوی هاضمه وموافق صاحب آبله وحصبه وذات بجنب وذات الصدر ومقوی باه مبرودین واکثار او مضر محرورین است مج بفتح
ماش است مجنن قسمی از عنب الثعلب است مجری بر او بلام اسم هندی سمك است مجئیت بهندی فوه است محبری
بهندی افسنتین است مجنج به فارسی گل خوش نظر نامند نوعی از ریاحین ودر دویم سرد وخشك وقابض ورافع اسهال وسیلان
خون وجهة زخمهای تازه وعصارهء او جهة کرم گوش وقرحه ودرد آن نافعست محموده سقمونیاست محلب درخت حب المحلب است
وگذشت محروث بنج انجدانست واعم از بیخ کوله پرکه انجدان سفید است واز بیخ کماه که انجدان سیاه باشد محاجم بلغة
ندلس مخلصه است مح زردهء تخم مرغ است مخلصه اسم نباتیست که استعمال او خلاصی از سم هوام میدهد ولهذا باین اسم نامیده
اند واو بحسب اماکن مختلف الشکل مباشد ونا هفت قسم او را مشاهده نموده اند ومجموع او با تلخی وکل همه انواع با کجی ومنکوس وشبیه بجمجمه میباشند

وبعضیرا شاخهای بیساق وبرگ مانند برگ کرفس واز آن نرم تر تا آخر آن مشقق وچندانکه شاخ او دراز گردد وبرگ او ریزه تر مشود تا بحد
برگ کتان وگلش کبود ومنکوس وبعضی گلش ما بین کبودی وسرخی وقسمیرا برگ ریزه وگلش سفید وبا زردی وبا اندکی سیاهی واین قسم را
راس الهدهد نامند وقسمی ساقدار بقدر دو شبر تا سه شبر باریك ومستدیر وبیشاخ وبرگ وگلش شبیه صورت عقرب کبود نیم رنگ وقسمیرا ساق
مربع وبرگ مدور ومشقق به برگ باد رنجبویه وقسمی کم برگ شاخهای او صلب وا غیر وبر آن قبة زعنبی بنفش شبیه ببابونه اما در دو رقبه مثل بابونه او راق
ریزه ندارد ودر بلاد شام کثیر الوجود است وبهترین او قسم اول وآنچه در اراضی صلب بی آب روید قوتش تا بیست سال باقیست در اول
سیم کرم وخشك وشرب او قبل از سم وبدن از آن رافع ضرر آنست ودر نفع قولنجهای صعب عجیب الفعل جهة تحلیل اخلاط لزجه وکمر ومفاصل
وورك وتقویة معده وجگر وسپرز واعصاب مفید وقدر شربتش یك مثقال است وچون در اول تحویل آفتاب بحمل سه وروز از تخم او بقدر یك مثقال
بنوشند در آنسال هیچ سمی ضرر نمیرساند وعرق مخلصه محلل وملطف ورافع قولنج ریحی ومقوی اعضای رئیسه وموافق مبرودین است وبعضی در زیرماق
فاروق قایم مقام خمر دانستهاند مخ مغز استخوانرا نامند کرم ونر وملین وکثیر الغذاء ومسمن واکثار او مفسد اشتها ومورث غثیان ومصلحش
صعتره دار چینی ودر محرورین ترشیها است وطلای او جهة صلاهت عصب وتر وعضل وشقاق نافع وبهترین او مغز ساق وقویترین او در اطلیه از کاو است
مخیض به فارسی دوغ نامند وبترکی ایران وبهترین او تازه ایست که دهنیة او را بالتمام کرفته باشند در دویم سرد ورطوبت در او غالب
بر یبوست ومسکن غلیان وخون ومحرك باه محرورین ومشهی ومسمی ومطفی حدة سموماة حاره وجهة تب دق وتشنگی ومعدهء حار والتهاب جگر
وبا خبث الحدید واطریفل جهة تقویة معده وداغ کردهء او با سنگ وآهن تفته جهة اسهال دموی وصفرا وی خصوصا با طراثیت وقوابض و
مطبوخ او با بریح وآرد جو بو داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار وجهة تسمین ودر تب دق با نان خشك از ربع رطل تا نیم رطل باید واو ودردق
نانرا زیاده از ده مثقال جایز ندانستهاند وچون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تسقیه تا سه مرتبه کرده وخشك نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی و
خواهش آب تا چند روز مکند واز اسرار مرتاضین اوست ودوغ در تبهای خلطی متعفن میکردد واصلاح آن قی وشرب سکنجبین سفر جلی است وچون در معدهء ارو ترش شود مورث دوار وغشی کردد واصلاح او باقلا قلی وجوار شاتست مخاط

الشیطان چیزیست که با بعضی احجار مباشد و
درآتش نمیسوزد وضماد او در تحلیل وردع او رام حاره وبارده قوی الاثر است
مخلص الاکبر اسم معجونیست که بیونانی سوطیرا نامند
مخیطا ومخاطه اسم عربی سپستانست مداد به فارسی مرکب نامند وعمل واقسام او
در ودستورات مذکور است ومراد اطبا

قسمی از آنست که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان وصمغ عربی ویا غری الجلود وزاج زرد ساخته شود در دویم کرم وخشك نجلاف
مداد هندی که او سرد وخشك است واز اجزای درخت فوفل میساوند وطلای مداد هندی جهة اورام وسستی اعضا وبرکف با جهة جذب حرارة تبها
وسعوط وضماد او بر پیشانی جهة رعاف نافع است وغیر هندی او جهة منع ریختن موی و التیام زخمها وبا سرکه جهة سوختگی آتش مفید وبعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود بنفسه رفع کردد ودیسفور یدوس گوید که دو مثقال مداد با آب سرد ورافع سم عقربست مدام اسم خمر است مدمل الجراح اصابع فرعونست
مرزنجوش معرب از مرز نگوش فارسی وغیر اذان الفار است چه اصلا برگ او شبیه بگوش موش نیست واز جملهء ریاضین خوشبو است و
در خانها زرع میکنند برگش طولانی وکم عرض وگلش سفید مایل بسرخی وتخمش مانند تخم ریحان وشفاف است ومؤلف مغنی اشتباه ونموده که اذان بفار
باشد ومؤلف اختیارات را اشتباهات زیاده بر آنست که در اینجا با وتصریح باید نمود واو در آخر دویم کرم ودر اول خشك ودر افعال بهتر از
سوسنبر ومحلل وملطف وجالی وجاذب ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفرح ومسخن اعضا ومجفف رطوبات معده وامعا وجهة مغص وقولنج ریحی واستسقا
وسدهء جگر وسپرز ودماغ وجهة خغقان ووجع الفؤاد ومالیخولیای مراقی ولقوه ودرد سینه وسرفه وضیق النفس ورياح سپرز ودرد سر وشقیقه وحبس
زکام وعسر بول واحتباس حیض وشرای بلغمی تا فع وطلای او با حنا در حمام جهة آثار خون منجمد تحت چشم وبا
سرکه جهة گزیدن عقرب وجهة گلف وبدبوئی عرق وبا موم روغن جهة التوای عصب واو رام بلغمی وبا مغره جهة ورم چشم نافع وبا برز البنج جهة درم
انثیان مجرب وبوئیدن او جهة سدهء منخرین ودماغ وتقوة مستی شراب ومنع خمار وسعوط آب او جهة سقیهء دماغ ولقوه وصرع وخوائیدن او با نمك
وفرو بردن او جهة رفع سیلان آب دهان واکتحال آب او جهة ابتدای نزول آب وضعف باصره مفید ومالیدن آب او بر موضع حجامت رافع اثر
زخم آن وفرزجهء او مدر حیض وقدر شربت از جرم او تا دو مثقال ودر مطبوخات تا هفت مثقال ومضر کرده ومصلحش وکاسنی وتخم خرفه وبدلش سوسنبر است
وروغن مرز نجوش که آب او را با مثل او وروغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فالج ورعشه وکزاز وثقیقه ودرد سر بارد وبتجلیل ریاح
وثقیح سده وکرانی سامعه نافع وبخور مرز نجوش رافع مضرت هوای دیائی وگریزانندهء هوام است مران بفتح اول وتشدید ثانی درختیست
در بلاد مغرب وروم دهند وجمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند ورعنا ونرم وکوههای

مانند بندهای نی ومیان پرواز آن نیزه میسازند و مشهور بنیزه
نی است ونزد بعضی مرآن ومالیایکیست واین قول صحتی دارد چه در افعال قریبند
ونزد بعضی مران قراینست واین اصلی ندارد چه مران رابرگ تشبیه
به برگ توتست وبرگ قرانیا شبیه به برگ ترنج واز آن کوچکتر است وسدرخت او
بسیار بلند نمیباشد وثمر قرانیا لذیذ وثمر مران شبیه بثمر او وبا عفوصت بسیار است
در دویم گرم وخشك ویك درهم برگ او سم افعی وهوام ومحلل ریاح ومدر
فضلات ومقوی معده وثمرش مانع تخمه وکماد سوخته او رافع سوختگی آتش
وطلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح وسعوط سایر اجزاء او قاطع رعاف
وفرزجهء او حابس حیض وضماد سوخته او را با سوخته پرسیاوشان جهة
دراز کردن موی مجرب دانستهاند وگویند نشارهء چوب او بقدر دو درهم کشنده
است ومالیا را نیز همین اثر است فتامل مر آب منجمد درختیست مغربی
شبیه بدرخت مغیلان وخار دار واز زخم کردن درخت وگرفتن آب سایل آن حاصل
مشود ودر اول ترشح سفید است وبعد از خشکی رنگین مشود و
بسیار تلخ است وبهترین او مایل بسرخی وتند بوی وسبك وزن وزود شکن صافست
که بعد از شکستن دراو سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و؟؟
مر صاف نامند وانچهن در ساق درخت مانند صمغ منجمد کرد ومسمی بمر
البطارخست وآن زرد مباشد ودر خوبی قایم مقام اولست وآنچه آب افشرده
اجزای درخت را خشك منند مایل بسیاهیست وقریب بمیعه سایله ومسمی بمر
جشیست وآن زبونتر از قسم ثانی وهر چه آب افشردهء آن را بجوشانند و
خشك کنند بسیار سیاه وبدبو وتند وفتالست وشرب او جایز نیست در آخر سیم کرم
ودر آخر دویم خشك وقوتش تا بیست سال باقیست مفتح ومحلل
ریاح داد رام وبا قوة قابضه ومجفف بیلذع وشرب او مسهل ماء اصفر وبا ترمس مدر
حیض ومسقط جنین وکشندهء کرم شکم وبا تخم نیمبرشت نیمدرهم او رافع
سیلان مفرط حیض واز مجربات است وجهة سرفه کهنه وعسر النفس ودرد پهلو
وسینه واسهال مزمن وقرحهء امعأ ودرد کرده ومثانه ونفخ معده ومغص ربحی
وبلغمی
ودرد رحم وخنازیر ومفاصل وورم سپرز ورفع مضرت سموم بارده وطلای او جهة
گزیدذن هوامن ودرد سر مزمن وبا شب یمانی جهة بدبوئی زیر بغل وکنج
ران وفرج وبا روغن زیتون ولادن جهة ریختن موی وبا سلیخه وعنصل جهة ثالیل
وکلف وبا آب ترنج جهة جرب وسعفه وبا سرکه جهة قوبا وضماد او با روغن رست
رکابی بر ابهام پای راست گویند به حدی محرك جماع است که تا زابل نکنند
تسکین نیابد وطلای او جهة حفظ حبدمیست از تعفن وتعفن زخمها بغایت مؤثر
وبا حیوان صدف جهة التیام زخم عصب ورویانیدن گوشت بر استخوان وغضروف

وبا سرکه وآب چغندر جهة فتق وادره وبا آب ترب جهة خون منجمد تحت جلد وبا کوگرد جهة جرب واکتحال او با ادویهء عین جهة بیاض چشم خصوصا با آب شقایق النعمان وبا فلفل جهة ضعف بصر مجرب وبا عسل جهة سلاق وبا شیر زنان
جهة رمد وبا آب مورد جهة دمعه وجرب وحمول او با کندر وزعفران وافیون جهة زحیر رطوبی از مجربات ومضمضه او با شراب

وروغن زیتون جهة تقویة دندان ولثه وتعفن او وبا سرکه عنصل جهة خون بن دندان وذر ور او جهة قرحهء سر وسایر زخمها خصوصا چون قبل از آن
زخمرا با آب با رشك بشویند وفتیله او با افیون وجند وما میثا جهة درد گوش وثقیه چرك والتیام زخم او وسعوط او با آب مرزنجوش جهة منع نزلات
وبا آب نعناع جهة بدبوئی بینی وحقنهء آن با آب حلبه جهة صلابت رحم وبا آب نعناع جهة بدبوئی آن ورایحهء آن منوم است واو مصدع وباعث
سدر ومضر مثانه ومصلحش عسل وقدر شربتش از یك باقلی تا نیمدرهم وبدلش صمغ بادام تلخست ونزد جالینوس قصب الذریره وقسط تلخ بوزن
آن ونزد بعضی بدلش مومیائی وجند وفلفل است بحسب مراعاة امراض ودروده‌ء مر لطیفتر از او ومجفف قوی ودر افعال مثل اوست مرطوس
اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار وبرگش بباریکی موی وبهم پیچیده وبا رطوبت چسبنده مانند عسل وتند بوی وتلخ در سیم گرم وخشك
وطلای او رافع سموم وسوخته او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب ودو دقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است وسنون او جهة تقویة لثه وجراحاة
وذر ور خشك او جهة التیام زخمها وتعلیق او جهة عسر ولادة مؤثر ودر فلاحه مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت سپستان میروید وچون
شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز فطر بار می آورد مرار بضم اول وتشدید ثانی اسم عربی خاریست که در آخر بهار مرسد ودر مصر؟؟
ودر دریه نامند برگش مانند برگ چغندر ومایل بسیاهی وملاصق زمین ودر تابستان مانند درخت شعبها از یك بیخ میروید وگلش زرد ودر اخر خار دار
وشبیه بشکاعی مشود ودر آن تخمی مانند تخم کافشه وبسیار تلخ وقوتش تا چهار سال باقیست وساق او را پوست باز کرده میخورند ومنتبش میان
زراعات وجای نمنا وچون شتر را فربه مکند لهذا شوك الجمال نیز نامند در حرارة معتدل ودر سیم خشك ونانب مناب عصی الراعی وشکاعی ومدر
بول وآب او مفتح سدد وجهة ضعف جگر وعلل قصبهء ریه وتبهای کهنه وجرب وحکه ودرد پهلوی مزمن وبا نانخواه وزجاج جهة سنگ مثانه وعسر بول
ومضاد او جهة رمد وسه دانه او با شراب جهة سموم نافع ومصدع ومصلحش کثیراو شربتش تا سه درهم از آبش تا یکوقیه است مرو اسم جنس است وانواع
او را هریك نامی مخصوص وبر ابرون وخزامی واقحوان ولسان الثور نیز اطلاق میکنند واز مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست که مر ماحور نامند واصناف
مرو چهار است ونزد بعضی بیخیست وصنف پنجم را سرو دانسته‌اند وظاهر آن ابرون باشد واز نوع مرونیست ونوعی از مرو کم بوی مباشد
نسبت بمر ما حورد او را شموسا نامند ویکیرا مرو تلخ وآن مرما هوس است ویکیرا

دارمك نامند وآن مرماطوس است ومرما زاد ومرما حور نامیده اند
ونزد جالینوس مجموع اصناف آن کرم وخشکند ومحلل ریاح وبلغم ومفتح سدد
ومقوی معده ومنضج او رام صلبه ودمل ومدر بول وعرف ورافع ریاح
جوف واستسقا ودرد اعضا وتخم آن لعابی وملین طبع وبو دادهء او قابض است
خصوصا با تخم حماض ورافع اسهال دموی وقرحهء امعا وسحج است
ونزد محمد بن زکریا تخم مرو در دویم کرم ودر اول تر است وگویند چون قطرهء
آب بر او ریختنه با نگشت بمالند ولعاب او با اندکی روغن یاسمین
سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکلیه رفع مکند ومجربست مرازاد به
فارسی مرو ازاد نامند ما سرجویه گوید که آن یکشاخ
باریك میروید وبقدر شبری وقریب بجعده وزعب به حدی که کوئی از ساق تا آخر
در میان پنبهء محلوج بسیار رقیقی است وگلش بنفش مایل
بسرخی وریزه واز ساق تا آخر با برگهای بسیار ریز ه آمیخته وبسیار خوشبو وحقیر
در جبال فیروز کوه مکرر مشاهده واخذ نموده است وسطو الیس
خشکی او را متر از کرمی دانسته واو مدر حیض ومقوی اعضا ومحلل ریاح ورافع
امراض باردهء رحم وجگر ومعده است وسعوط آب او با روغن بنفشه
جهة سدد وتقویة دماغ وصداع بلغمی مفید مرماهوس به فارسی مر وسفید ومرو سفید
ومرو تلخ نامند نبات وشبیه بمر ما حور وبرگش شبیه بلبلات واز ان
کوچکتر وگلش مایع به سفیدی وتخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانی اند
ومرا از مطلق تخم مرو تخم این صنف است کرم وخشك ونزد بعضی
معتدل ومجفف ومفرح ودر همه افعال مانند مر ما حورد شکوفه او را امین الدوله
سرد وتر دانسته است مر ماطوس مرو بریست وقسمی
از مرو سفید وبه فارسی دارمك نامند نباتش مانند رما هوس وبرگش شبیه به برگ
خبازی واز آن کوچکتر وبا تشریف ودر افعال مانند
مرماحوس است مرماحور براء مهمله ومعجمه مرو جبلی است وبه فارسی مرو خوش
کوتید ساقش زیاده بر شبری وباصلابت وبرگش ما خشونت
ما بین تدویر ودرازی وما بین بترکی وسبزی ومایل براسفل وخوشبوی وملاصق ساق
وطعمش تلخ وبا بشاعة وتخمش وغلافی قریب بتخم کتان
وگلش مایل بترکی وزردی ودر آخر دویم کرم وخشك ومقوی معده وامعأ ومعین
مستی شراب ومفتح سدهء دماغی وجهة خفقان سوداوی قی
وغثیان وضعف جگر بار دو با شراب جهة درد رحم ودرد حوامل وبه دستور نطول
طبیخ او وجلوس آن وفرش برگ تازهء آن در حمام بهترین ادویه صاحبان
درد اعضا ورياح ظاهری وباطنیست وقدر شربت از برگ وگل وتخم او تا دو درهم
واز آبش تا یکوقیه ومصدع ومصلحش مورد وبدلش باد رنجبویه است

صری اسم عربی ومشتق از ممریست وبه فارسی آبکامه نامند واز ادویهء قدیمیه
واختراع اطبای کلدا ینونست ماده او را فودج نامند ومذکور شد
وبهترین او آنست که آرد جو فودنج بریرا در تابستان خمیر کرده بیست روز در
آفتاب گرم بگذارند وهر روز بر همزنند وآب بر او بپاشند تا سیاه

ومتین کردد پس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب
بگذارند گرم وخشك وهاضم ومشهی ورافع تخمه وضرر چربیها وملطف
غذای غلیظ ومسخن معده وجگر ومجفف رطوبات معده وامعأ وجهة کرم معده
واخلاط لزبد وادرار مضلات وشرب او چند روز با قدری لك جهة
لاغر کردن بدن از مجرباتست وحقنه او جهة قرحهء امعأ وقولنج ودرد ورك ونطول او
جهة قروح خبیثه وغرغرهء او جهة ورم لهاة ولوزتین وجذبست
بلغم دماغی ورفع نقصان ذایقه مؤثر ومضر سینه وسرفه وبواسیر وصاحب خارش
بدنست ومصلح او لعابها وچربیها وشیرینیها است وقطور او در چشم
مانع بروز آبله واگر بروز کرده باشد در ازاله ء او از مجربات دانستهاند وما لفعل
آبکامه مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب که
ماده آبکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میکذارند واو را قوة مسهله ضعیف
وقوة تقیح غالب ومضر امعاست ودر حقنها استعمال او جایز نیست
ودر اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند ومعروفست بکومه ودر حرف کاف
مذکور شد مرهلبیطس سنگیست سیاه ومخطط وسبك وبعضی از آن
لاجوردی وچون بسایند رایحهء خمراز او ظاهر مشود واز مغرب آرند ضماد او جهة
نمله وشرب سه شعیر او را جهة وجع الفؤاد مجرب دانستهاند مردا سنج
معرب از مرد اسنگ فارسیست واو از سرب وقلعی وسایر معادن سوای آهن بعمل
مآید ومعمول او از رصاص ابیض واسود است غیر مغسول ومایل
بگرمی ودر آخر سیم خشك ومغسول او سرد وخشك وسفید کرده اوا لطف واقوی
است وطریق ساختن او واحراق وغسل وسفید کردن او در دستورات
مذکور است واقسام او سم قاتل وباقوة محلله وقابضه ومغری وبغابت مجفف ومسدد
وحابس وبرنده گوشت زیاد ورویاننده صالح آن والتیام دهنده ء
زخمهای عمیق وچون در سرکه کنند ترشی او را زایل کرده قریب بشیرینی عسل
سازد وطلای او با آهك سیاه کنندهء جلد وسفید کردهء او در حقنها خابس
اسهال فروحی وسحجی است وجالی گلف ومسکن حدة ادویهء تند وجهة رفع
بدبوئی اعضا وعرق ومنع ادار عرق وسحج جلد بغایت مؤثر است
خصوصا وبا روغن گل وروغن مورد وطلای او با روغنهای مذکور بر حوالی قلب
وزیر بغل مانع ریختن مواد است بدل وجهة رفع آثار وحکه وجرب و
تحلیل خون جامد تحت جلد وسوختگی آتش وآب گرم وبا سرکه وروغن زیتون
جهة رفع قمل ودر اکحال جهة سلاق وجرب وناخنه وقرحه مفید وچون با
روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ شود بهترین ادویهء شقاق است وسائیدهء او با
مثل او گوگرد با سرکه وروغن مورد طلا کنند جهة شری وجوششهای
پر آب نافع وامین الدوله التیام وثیقهء زخمها با لذات از او نمیداند ومعین ادویهء

مناسبه دانسته است وتصریح نموده که خوردن نیمدرهم از سفید
کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم ومجربست وشیخ الرئیس نیز فرموده که
زنان در بلاد ما باطفال بجهة قرحه واسهال میدهند وحقیر نیز در بلاد
دار المرز دیده که بجهة رفع کرم با شیر میدهند وحرکة میفرمانید تا آن کرمها دفع
شود ومانع سکوننند وفي الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است ودو
درهم او کشنده است باحتباس بول واشفاخ شکم وپیچش عظیم وضیق النفس مرغزی
لغة سریانی است وبه فارسی بزم غز نامند از انواع مغر و
موی او دراز وبسیار نرم واکثر سفید مباشد لباس او موافق جمیع امزجه ومحرك باه
ومسخن مبرودین ومقوی کمر کرده است مرقشیشا
اسم یونانی سنگی است واو ذهبی وفضی ونحاسی وحدیدی مباشد وهر یك در رنگ
شبیه بیکی از معادنند وغیر براقند بخلاف مغبسا که براقست
وگویند هر یك درمعدنی بهم مرسد وبقدری مخلوط بجوهر آن معدن مباشد وآن
جوهر را از آن استخراج میکنند قویترین برنحاسیست در اخز
دویم گرم وخشك ومحلل وجالی وقابض ومنضج وشرب او جایز نیست ومادامی که
مانند غبار سایند در اطلیه نفعی ندارد ومحرق او که بعسل آلوده
در آتش سرخ کرده باشند الطف ومغسول او مبرد است وطلای او با سرکه جهة بهق
وبرص ونمش وگلف وثیقه زخمها وحرارت عضل وباز تیانج
جهة تحلیل او رام سفید است واکتحال او جهة تقویة بصر وظلمت آن وتعلیق بر
اطفال رافع فزع است مراره به فارسی زهره نامند جواص
اکثر آن در ضمن هر یك از حیوانات مذکور شد وخواص کلیه؟؟ کور جز بیه در
اینجا مذکور مشود ومجموع او کرم وخشك ومفتح سده مصفاة ورافع
ظلمت بصر وشدید النفوذند وطلای او بر ناف وشیاف او مسهل طبع وفرزجهء او
مدر حیض وبهترین او زرد مایل بسرخی وزبونترین او زنکاری و
لاجوردیست واستعمال او جایز نیست وقویترین همه زهرهء شیر وضعیفترین همه
زهرهء خوکست وهر یك بحسب اختلاف احوال مختلف میباشند چه زهرهء
ذکور واز ذبیحه حالت تشنگی وگرسنگی وحرکة مفرط قوی الحوار تست وبخلاف
ان ضعیف وطریق حفظ زهره در دستور اول مذکور است وطلای زهرهء
شیر با عسل رافع خنازیر واز کرك رافع برص وبهق واز هدهد با عسل مانع ورم
جراحات وسعوط زهرهء قنقذ باخصیه الثعلب رافع صرع وشربت
یك درهم او یك درهم هم موم مخرج جنین میت واز مجربات شمرده اند وشرب
زهرهء یآهو والاغ باروغن تازهء کاو ناشتا دردم از رافع بهر وربو است
وسعوط زهرهء اردك خانگی با روغن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه وشرب
زهرهء جغد را با خاکستر چوب کز وعسل رافع بول در فراش

از مجربات دانسته‌اند وطلای زهرهء مرغ سیاه خانگی را بر احلیل مورث لذت عظیم زنان ومحبت مفرط ایشانست وطلای زهرهء گنجشك باعا قرقرص
وقدری روغن زنبق بر قضیب وعانه وکنج ران وخصبه باعث شده نعوظ وتا کف پا را بر زمین نگذارند ورفع او نمشود مرجان معروف است و

وبهندی بسد نامند ونزد بعضی مراد از بسدیخ مرجانست ومرجان در خشکی کمتر از بسد ودر سایر افعال مانند اوست ویك درهم او را پاد زهر جمیع
سموم دانسته‌اند مرمر حجر السطر بطست مرطیس قسم سیاه مرهیطس است مریخ بلغة اکسیریان حدید است مریح بحاء مهمله مشق از
واحة وآن خرم است مریخه بخاء معجمه به دستور اسم خرم است مریر بلغة مصر مرار است مرد قوش ومرز جوش مرز نجوش
است مروس اوطا بیونانی اذان الفار است ومروس ومیوس بمعنی موش اوست واو طا بمعنی کوش است
مراینه هوم المجوس است مرماهان ومرو جبلی ومرو شیرین مرماحور است مرو التلال ومرو بری مرماطوس است
مرو الهرم ومرماجونه ومرو تلخ ومرو سفید مرماهوس است مرو از ادمرما زاد است مرتك مردا سنگ است
که سفید کرده باشند نه مطلق مرداسنگ مریق احریض است مرقاعی کفیشونست مریا فلن یونانی وبمعنی هزار برگ و
آن خرنیل است مریا فلن هندی طریفلون مرقد شامل جوز ماثل وافیونست مرسیا اغریا بیونانی آسن بریست مرسا
ایمارس بیونانی آس بستانیست مرطوش نزد مؤلف حاوی الادویه مرما حور ونزد بعضی مرطوس است مرمرا
شیلم است مرسیون بیونانی اشنانست مرسلون بلغة سریانی دارچینی است مرسیا بیونانی ریحانست مر از
الصحر او مرار الصحور حنظل است مریج بچم نارحیل است مروریه نزد بعضی خندریلی ونزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است
مربای کدو اسم فارسی مسیر است مردار اغاجی بترکی اسم نبات عنب الدبست مرقش مرقشبشاست مرغابی
اسم فارسی اوز است مرو شك اسم فارسی مرو کم بوست مر با اسم فارسی ابنجا تست مرغ خانگی اسم فارسی وجاجست
مردار خوار اسم فارسی رخمه است مرگ موش کانی اسم فارسی شك است مرگ موش عملی اسم فارسی دیك
بردیك است مرزه اسم فارسی صعتر یستانیست مرجومك اسم فارسی عدس است مرغ سنگ اشکنگ اسم فارسی
قطانه است مرك ماهی به فارسی ماهی زهر جست مروارید اسم فارسی لؤ لؤ است مرکب اسم فارسی مداواست مرغ حق کو
اسم فارس صاقر است مرال اسم ترکی ایل است مرو اسم هندی مرز نجوش است

مرج اسم هندی فلفل است مرین اسم بتدی
غزالست مرز اپیلی اسم هندی برغست است مردی اسم هندی اذان الفار است مرمر سنگ اسم هندی جعده است
مرز بزار معجمه قسمی از نپنداست که در مصر از جوه در بصره از برنج میسازند ودر نپند مذکور مشود وبه فارسی بوزه نامند مزمار الراعی نباتیست
برگش شبیه به برگ با رشك واز آن بزرکتر ومنحنی بطرف زمین وساقش باریك وبیکره وبی برگ وبقدر زرعی وبارطوته چسبنده وبر
اطراف سر آن کلی ما بین سفیدی وزردی وخوشبو وبیخش باریك وسیاه شبیه بخربق اسود وبسیار خوشبو ومنبش اماکن رطبه ودر جوزا مرسد
وتخمش مانند گلسرخ در اول دویم گرم وخشك ونزد بعضی گرم وتر ومحلل او رام ورافع سموم ومفتح سدد ومدر حیض وقابض طبع دو درهم
از بیخ او جهة ضرر افیون وسم ضفادع واز تب بری وپیچش وقرحهء امعا وطبیخ بیخ او جهة تقیح سدهء جگر وسنگ کرده ودرد رحم وشرب نباتست
او جهة اسهال وضماد او جهة او رام باردهء احشا وبلغمی وغسول او جهة دراز کردن موی مؤثر وطلای او با زپپ الجبل وروغن زیتون مانع
تولد قمل است تا یك سال ومضر سپرز ومصلحش باد آورد وقدر شربتش از آب او یکوقیه ودر مطبوخ تا پنج درهم واز بیخ او از یك مثقال تا دو درهم
وبدلش لسان الثور است مزج درخت بادام تلخست مزو بلغة اصفهان سوسن است
مسك خون منجمدیست که از حیوانی کوچکتر
از آهو ودر بلاد چین وهند وترك حاصل مشود او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پا ودو دندان پیش او کج بطرف زمین
وشاخ او منحنی وسفید ودراز به حدی که بدنبالهء او رسد ودر آن سوراخها که اششاق باو کند ومسك چهار قسم مباشد یکیرا ترکی نامند وآن
حیوانیست که از آن حیوان بطریق حیض با بواسیر دفع شده وبر روی سنگها منجمد میکردد واو در غایت خوشبوئی وبوی او رعاف می آورد
ورنگش زرد وقطعات او دراز وبا صلابت وقلیل الوجود است دویم نبنی نامند وآن نافه است واز جمعیت خون او در حوالی ناف
بهم مرسد وبعد از رسیدن به سبب خارش با پوستی که ظرف اوست می افکند ویکیرا چینی نامند واو خو نیست که بعد از صید موضع ناف
او را شکافته اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف در یکجا جمعشود پس خشك میکنند وآن سیاه با صلابت مباشد وقسم چهار مرد
هندی نامند وآن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم مرسد با جگر وسرگین او خمیر کرده خشك منمایند واو اشقر وغیر صلب است وعملیرا از

ریوند وعود وسنبل وحسن لبه وجگر خشك كرده بز وبرگ مورد وقرنفل وخون كبوتر وقدری مشك ترتیب میدهند در نافها میكنند وعلامت
مغشوش از سیاهی مفرط وثقل او معلوم است وآنچه در نافه باشد ریسمانی را بسوزن اول از نافه گذرانیده پس از وسط سیر بگذارنند هر گاه

بوی میرند او خالص است والا فلا وآنچه در غیر او نافع باشد در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص واگر فتیله کردد مغشوش است وارسطو گوید خالص سائیدهء مشك در ظرف رطوبت دار بقدر یك ساعت وزنش زیاده مشود وبهترین او نیستی وقوتش تا سه سال باقیست واز نافه بیرون آوردهء او تا یك سال در سیم گرم وودر دویم خشك وهر چند کهنه گردد وخشکی او غالب مشود ومفتح سدد ومحلل اخلاط بارده ومقوی اعضای رئیسه وحرارة غربزیه واعضای

ظاهری وباطنی وحواس ومفرح ومقوی باه وحابس طبع ومسکر وجهة ضعف دل سودا وی وغشی ورفع ضرر ادویه سمیه ومسهله وسمومات وغم ووحشت وخفقان بارد ومالیخولیا وخدر وفالج ولقوه ورعشه وبلادت ونسیان ورياح امعا ونیکوئی رخسار ورسانیدن قوة او وبه بعمق بدن ودر اکحال بطبقات چشم مؤثر وشرب او در رفع سم پیش وقرون السنبل بیعدیل وفرزجهء او معین حمل وطلا وسعوط وسعوط او جهة سکته وجمیع امارض باردهء دماغی وبا روغن بان بر مقدم دماغ وبوئیدن او جهة

منع نزلات وصداع بارد وبا روغن حیزی بر احلیل جهة تحریك باه واکتحال او جهة ظلمة بصر وبیاض دمعه وظفره ونافع ومضر محرورین ومصلحش کافور وروغن بنفشه وبوئیدن

وموروث زردی رخسار وشرب او باعث بدبوئی دهان ومصلحش کلاب وقدر شربتش تا نیمدرهم وبدلش مثل او جند ونصف او ساذج مسحقونیا شامل

کف شیشه ایست که بعد از گداز شیشه بر روی او مانند شیشهء رفیقی ظاهر مشود وشامل احجار مطبوخه است که شیشه وسنگ سرمه واقلیمیا ورا سخت را سائیده وتسقیه به آب آهك وآب قلی کرده صمغ البلاط را اضافه نموده بجوشانند کرم وتند وجالی ورافع گوشت زیاد وفاسد زخمها وکشانیدهء بیلات ورافع اثار

جلد وجالی ودندان ودراکحال رافع بیاض وظلمة بصر وناخنه وسلاق وشر ناق وطلای او در حمام رافع خارش بدن وشراب او قتال وبدلش آبکینه است

مستعجله نزد بعضی بوزید است ونزد بعضی سرونجان وانطاکی وبعضی گویند که او فرع لعبهء بربری وریشهائی است با پیچیدگی وصلب او بهم پیچیده مربع

بنوعی که چون باز کنند چوب او مربع متساوی الاضلاع مشاهده میکردد وبهترین او خوش جوهر صلب شیرین است در دویم گرم ودر اول تر ومسمن بدن تقیح

سدد ومدر فضلات وملطف اخلاط ومقوی احشا وکثیر الغذا او در رافع اخلاط سوختهء بارد وشکری او در اول تر ودر حرارة معتدل ومولد خون صالح ومانع

صعود وبخارات بدماغ وجهة مالیخولیا وسد رود وار وانواع جنون ودرد سینه وسرفه وضعف معده وجگر وحرقة البول وبا خشخاش جهة رفع بیخوابی وبا امر

جهة تسمين بدن مؤثر است بايد كدو را از پوست وتخم وپيه پاك كرده نيم پخت كنند وآبش سوخته قريب بخشكى سود وعسل با شكر را دو چندان كدو عليحده بقوم
آورده اضافه نموده طنج دهند وبا اندكى صندل ومصطكى خوشبو سازند مسنين بيونانى زاج سبز است مسك الجن شامل شواطر وجعده صغير است
مسك الرمان نارمشك است مسدليف درخت مفل است مسوحات ادهان مركبه است مسواك الراعى شامل زو فرا
وشيطر جست مسواك الميح نوع بزرگ نوارس است مسك القرود اشنه است مسواك العباس نوع بزرگ فتاده
رعى الابل را شامل است مستقلن زعرور است مسقوره ومسمقار ومسمقران بلغة عجمه اندلس زراوند طويلست مسن
حجر المسن است مستكر آبنوس است مسطار خمر نارسيده است مسفطاطون عود هنديست مسطبخى مصطكيست مس
اسم فارسى نحاس است مس سوخته اسم فارسى را سخت است مس رست اسم فارسى طاليقونست مسكه به فارسى زبد است
مستار بهندى افسنتين است مسور بهندى عدس است مسى بهندى كاكنج است ودر بعضى بلارا اطر بلال را باين اسم نامند
مشمش به فارسى زرد الو نامند وبتركى ارك واقسام مباشد وبهترين او شيرين وپر آب وكم جرم وخشك او بهتر از تازه است در دويم
سردوتر ومفتح سدد وملين صلابات وشيرين او ملين طبع وموافق محرورين است مادام كه در معده فاسد نشود وجهة تشنگى والتهاب معده و
مشكين غليان خون وصفرا نافع ورافع آروغ خصوصا ترش او وخيسانيدهء خشك او چون صاحب تب حار وبارد از آن خورد آب كرم وعسل بعد
زان بنوشند وقى كند اخلاط كرائى وزنجارى دفعشده رفع تب كردد واز مجربات شمرده اند وهر گاه بعد از خوردن زرد الو فصد كنند
خون سفيد رنگ مشاهده شود لهذا مداومت او را باعث برص دانستهاند واو سريع التعفن ونفاخ ومولد آروغ ترش ومضر مبرودين و
مصلحش شكر وانيسونست در جميع امزجه وخوردن او بر بالاى طعام وخوردن آب بعد از آن بغايت مضر است ومغز دانه تلخ او در دويم گرم
وخشك وشيرين او در اول كرم وتر ومبهى وروغى همه آن مفتح سدد وملين صلابات ورافع درشتى جلد وخشونت حلق است وروغن مغز تلخ او
بقدر يك مثقال كشندهء كرم معده ومسهل قوى آن ومحلل او رام مقعد ومفتت حصاة وجهة زحير بارد وبواسير ظاهرى وباطنى وبا افيون جهة جميع

دردهها وقطور او جهة درد گوش بیعدیل ودر سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ وقدر شربتش تا سه مثقال وروغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام شیرین
است واجزاء درخت او در دویم سرد وخشك وبرگ او مدر ومسقط کرم معده ونطول او محلل او رام وبرگ خشك او قاطع اسهال وشکوفه او سرد وخشك ولطیف وشرب وذرور او قاطع نزف الدم ظاهری وباطنی مشط الغول نباتیست شاخهای او باریك وبرگش شبیه به برگ گشنیز وصلبه
وپی گل وثمر وخوشبو در دویم گرم وخشك ومحلل قوی ریاح غلیظ ومفتح سدد وسه وقیه آب برگ او جهة گزیدن سگ دیوانه مجرب دانستهاند

مشکطرا مشیع قسمی از پودنه وقویتر از اقسام آنست برگش انبوه وبزرگتر از برگ پودنه بری وبا خشونة ومایل باستداره وچون گوسفند
از او بخورد شیر او برنگ خون شود در آخر سیم گرم ودر وسط خشك بغایت مدر حیض ونفاس ومسقط جنین ومفتت حصاة وجهة اخراج
رطوبات غلیظه از سینه وشش ودرد رحم وقولنج وتقویة اشتها وشربت او جهة غشی وکرب نافع ودر سایر افعال قویتر از پودنه است
وآن مذکور شد ومضر مقعد ومصلحش سرکه وشربتش یك مثقال ودر مطوبخ دو مثقال وبدلش بوزنش پودنه وقردمانا ودر ادرار حیض بوزنش
عدس المر مشتری بلغة اکسیریان قلعی است مشك هندی سعد هندیست مشط الراعی دنیساقوس است مشك
بهندی گرسنه است مشك واش بلغة تنکابن اسم شواصر است مشو اسم فارسی خلر است مشك زبر زمین اسم
فارسی سعد است مصوص غذائیست که از جوجه ومرغ جوان وسبزیهای سرد وگرم وادویهء خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند وقسمیرا
به آب میوهای ترش میجوشانند ومنافع هر یك تابع اجزای اوست مصطکی معرب از مسطیخی وبه عربی علك الروم نامند صمغ درختیست
ریزه تر از کندر وسفید او را رومی وسیاه او را نبطی گویند درخت او در صافی وشاخهای او در لطافت وبرگ او مانند درخت اراك واز ان
بزرگتر وثمرش مایل بتلخی وقوتش تا بیست سال باقیست ودرخت او نزد شیخ الرئیس وبولس سرد وخشك وبیخ وپوست وعصارهء وبرگ وثمر او را
قایم مقام اقاقیا وعصاره لحیة التیس نامند ونزد جالینوس گرم وخشك وبار تحلیل وقبض است وام نطول طبیخ او رویاننده ء
گوشت بر استخوان ومقوی اعضای مسترخیه است وضماد برگش جهة خروج مقعد ورحم ومسواك چوب او مقوی دندان ولثه وچون برگ وشاخ
وبار وپوست او را بجوشانند ومکرر تجدید اجزا کنند تا آب غلیظ شود جهة نفث الدم واسهال وقرحهء امعأ ونزف الدم وبر آمدگی ناف ورحم ورفع
سیلان حیض وشکستگی اعضا وجرب نافع است ومصطکی در آخر دویم گرم وخشك ومقوی معده وجگر بارد وهاضمه واشتها ومحرك آروغ وبا
جلای عظیم ومحلل ریاح معده ورافع نفخ بآروغ وباسفل ورافع پیچش ودردسر ونزلات وضعف جگر ومعده وقروح باطنی وبا غاریقون
جهة بلغم وبا صبر جهة صفرا وبا هلیلجات جهة سودا وعسر النفس وبا ادویهء مناسبه جهة نفث الدم وقصبهء ریه وباکهربا جهة نزف الدم از مجربات ویا
کندر جهة قوة فهم وحافظه وقطور جوشانیدهء او در روغن کنجد جهة کرانی سامعه

مجرب وبه دستور بخور كردن پنبه بادو بكلاب تر كرده كماد نمودن بر
چشم جهة درد مد از مجربات شمرده اند وطلای جوشانیدهء او در روغن زیتون جهة
شقاق لب ولرز تبهای بارد ورعشه وضربان وكزاز واعبا بیعدیل
وشرب ضماد او جهة شكستگی اعضا وضربه وسقطه وجلای بشره وسرخ كردن
رخسار وبا ادویهء مناسبه جهة درد فم معده وامعأ وعلل جگر وتفتح سدد
وقی نافع وبخور وسعوط او با روغن زنبق جهة درد سر بارد ومضمضهء طبیخ او جهة
استحكام دندان ولثه ومالیدن روغنهای كرم بر عصو دردناك
وپاشیدن مصطكی بر او وبخرقه بستن او جهة تسكین وتحلیل درد بغایت مفید است
وخوائیدن او جهة جذب رطوبة دماغی مؤثر وگویند مضر مثانه
است ومصلحش كردكان وكثیرا وبه دستور یك شبانه روز در سركه خیسانیدن آن
وبدلش بوزن او كندر ویا یكوزن ونیم علك البطم ودر تقویة
معده وجگر اذخر وقدر شربتش تا یك مثقال است وروغن مصطكی كه یكوقیهء او را
در یكرطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل كرده باشند محلل و
مقوی اعصاب وشرب ضماد او جهة امراض رحم ومعدهء ضعیف واسهال رطوبی
وعلل جگر ودو مثقال او جهة قرحهء ریه وحقنهء او جهة قرحهء امعا
وطلای او جهة آثار جلد ونیكوئی ورخسار مفید است وروغن درخت مصطكی كه
از برگ وثمرش بسازند جالی وملطف وبسیار قابض وبا سعد
واذخر جهة جرب انسان وحیوان واخراج كرم شكم ولزوجات نافع وقدر شربتش تا
سه مثقال است مضغ ثمر عوسج است مصباح
الروم كهرباست مصارین امعاست ومصران واحدان مصاع زعرور است مصفی
الرعات بلسكی است مصنع
نپندیست كه از آب میوها وانار ترتیب میدهند مصل بتركی فرا فروط نامند ودر
اصفهان فارا گویند وآن مائیت دوغیست كه طبخ
داده غلیظ او را كشك سازند ومائیة او را بار دیگر جوشانیده منعقد نمایند بسیار
ترش وسرد وخشك ومسكن حده خون وصفرا وتشنگی وزارع
او رام حاره وطلای او در رفع ورم زبان وغرغرهء او در ورم حار از مجربات است
ومضمضهء او جهة قلاع حار مفید واو مضر معدهء سوداوی
ومولد نفخ وقولنج وردی الغذا است ومصلحش ادویهء حاره وجوارشات مض بضاد
معجمهء رمان البر است وثمرش حب القلقل مطبوخ آب
انگور است كه از طبخ بنصف رسیده باشد او را منصف نیز نامند الطف از مثلث ودر
افعال مانند اوست مطهر وپنج انگشت است مطخیثا
لوز است ولعوق لوز را باین اسم نامند مطر بارانست مظ بظاء معجمه گلنار است معا
به فارسی روده بتركی باقر ساق نامند وامعا

مذکور شد معشوتا شامل جمست وماهو دانه است مغر ماغر است معانیوس بیونانی بان است معفار صمغ آلو است
معد خصی الثعلب است معین مازریونست مغاث بیخیست دراز وسطبر وپوست او سیاه مایل بسرخی وجوفش ما بین سفیدی

وزردی وبهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است ونزد بعضی او بیخ رمان بریست که آن گلنار است نزد بعضی سورنجان است واظهر آنست که غیر هر دو
باشد واز جبال کرخ خیزد وبرگش باخشونة وعریض مانند برگ ترب وگلش سفید وتخمش مانند حب السمنه وانطاکی گوید قسمی از آن در نواحی مشام بهم مرسد ودر مصر مستعمل وضعیف الاثر است در دویم گرم ودر اول خشك وقوتش تا هفت سال باقیست مسمن بدن ومحرك باه وباقوة قابضه ومقوی اعضا
وبا سکنجبین جهة صرع وجنون وخلط سوداوی وبا عسل جهة امراض بلغمی و درد کمر ومفاصل وعرق النسا ونقرس وثیقه سینه وریه وگرفتگی آواز وشکستگی اعضا وضعف عصب وتشنج واسترخای آن وصلابت رحم ومداومت آن با آب عناب
وکثیرا جهة تسمین بدن وضماد او با گل ارمنی جهة جبر وکسرووثی وضربه وسقطه نافع وتخم او در تحریك باه قویترین اشیاست واو مضر مثانه ومصلحش عسل
وشربتش دو درهم وبدلش سورنجان وعاقر قرحاست ودر ضمادات قلت
نافع مغره او را طین مغره نیز نامند ونزد بعضی بهتر از طین مختوم است واو خاکیست که از روم خیزد سرخ مایل بزردی وبا غرویت ودر دویم سرد
او خشك وقابض ومجفف ورادع وحابس نفث الدم جمیع اعضا وحیض واسهال وقاتل اقسام کرم وحب القرع وبا زرده تخم نیمبرشت وآب برگ بارتنگ
جهة قرحهء امعأ ومثانه وبا شکر جهة فربه کردن بدن وطلای او با سرکه جهة جمره ونمله وورم حار وسوختگی آتش وزخمها وبا روغن کنجد جهة نرمی بشره وبراق کردن او وحقنه او جهة قرحهء امعا نافع واکثار او مضر ومسدد ومصلحش شیرینیها
وشربتش تا دو درهم وبدلش مثل او گل رمنی وربع او کثیر است وچون دست را با وخضاب کنند واو را شسته حنا به بندند تا بیست روز حنا باقیست مغنیسا اسم نبطی سنکیست قریب مر فشیشا وبه فارسی رنگ کاسه نامند وکاسه
گران ظرف باو رنگ میکنند واز اکثر آن سرب بهم مرسد وآن بنج نوع مباشد یکی سیاه ویکی مایل بسیاهی او حدیدی وآن ذکر است وبقول اکثر حدیدی او سیاه وذهبی او زرد وفضی سفید ونحاسی سرخ مباشد ودر جمیع اقسام او نقطهای او سفید وعیون ظاهر است وبقدری درخشندگی دارند وگدازنده زجاج وصاف کنندهء آنند واو را قابل رنگ گرفتن میسازند وبا آهن نیز این فعل میکنند در دویم سرد ودر سیم خشك ومقوی معده ومنقی رطوبات ورافع حصاة
وعسر بول وذر در او التیام دهندهء جراحات وبا سرکه وعسل رافع گلف وبرص ودر ازالهء چرك وروغن وامثال آن قریب الفعل ومضر دل ومصلحش عسل
وشربتش نیمدرهم وبدلش مرفشیشاست مغسد بادنجان است وثمر لفاح بریرا نیز نامند مغافیر ومغلفار سکر العشر است مغمومه قلیه
بادنجان است مغناطیس حجر مقناطیس است مغاث هندی گلز اتس مغلیاثا بلغة

سریانی اسم حرف بابلی بو داده است مغز
سر اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغزهء کاهیه طین مختوم است ومنزهء یمانی ومغزهء ملینه
نیز گویند مغز تخمها اسم فارسی لبوب است مفرح لسان الثور است مفرح القلب المحزون بادرنجبویه است مفرود اسم نوعی از
فطر است مقل مراد از او صمغ درختیست مانند صمغ درخت کندر وبسیار عظیم ودر شحر صحر وعمان کثیر الوجود است وصمغ آن هر چه مایل
بسرخی وتلخی باشد مقل ازرق نامند ومایل بزردی را مقل الیهود ومایل بترکی وسیاهی را صقلبی وانچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی مباشد واو را
مقل عربی گویند وبهترین او زرد صاف وبراق تلخ است که زود حل شود ودر آتش اندازند خوشبو باشد وقوتش تا بیست سال باقیست
در اول سیم گرم ودر اول دویم خشك وجالی ومحلل وملین طبع ومدر بول وشیر وحیض ورافع حدة ادویه مسهله وبا تریاقیست ومفتت سنگ کرده ومسهل
بلغم ومفتح سدد وشرب او جهة سرفه رطوبی وگزیدن هوام وکزاز تحلیل خون منجمد احشا وبواسیر وتقویة باه وثقیهء سینه از اخلاط فاسده وعرق النسا
ونقرس واحتباس حیض ومشیمه وعسر ولادت ودرد گلو در بو وضعف جگر ورياح آن وبا سرکه جهة رفع تسمین مفرط وضماد او ملین او رام صلبه وتعقد عصب
وورم حنجره وفسخ عضل ودرد پهلو ورياح غليظه وخون منجمد تحت جلد وامراض رحم ومقعد وبواسیر وبا آب دهن صایم جهة ورم پلك چشم وباد فتق ویا
اندکی سرنج جهة اسقاط دانه بواسیر وثالیل وبخور آن جهة بواسیر وحمول او جهة انضمام فم رحم وجذب چنین ورطوبات رحم وضماد مسحوق مطبوخ او
با سه چندان سبوس گندم که بجای آب رب انگور بتاشد با قدری روغن گاو جهة ورم نفنفه از مجربات ومضر ریه ومصلحش کثیرا ومضر جگر ومصلح او
زعفران وشربتش یك درهم وبدلش وثلث او مرو ربع او صبر است مقل مکی اسم ثمر درخت دوم است وبا عفوصت وخشونت واو را بهش وخشك
او را فرقل نامند وماکولست ودرخت او در شکل وثمر شبیه بدرخت خرما مباشد سرد وخشك وقابض وقاطع اسهال وسیلان خون ومقوی معده وطبیخ
بیخ او جهة تقطیر البول ونفث الدم وجلوس در آن جهة رفع انفجار رکها مفید وشرب طبیخ درخت او جهة قروح مزمنه وثقیه بلغم ونطول سوختهء او جهة
جرب وحکه ومنع تولد قمل مؤثر است مقنقه عبارت از شیر گاو است که کرم کرده وعصارهء خرنوب شامی اضافه نموده واو مسکن حراره وتشنگی
ورافع تبها وتلخی دهن وخشونة سینه ومالیخولیا واخلاط معده وضعف جگر وحرقه البول وجرب وحکه واخلاط سودا وبه یست مقدونس

فطر اساليونست مقلقل قصب است مقلونيا مليونست كه خربزه كرمك باشد مضر
اسم عربی نبات صبر است مكنسه فلوس است
مكنياس بلغة سريانی بنفشه است مكنسه قريشيه اسم مخلصه است مكری چاله اسم
هندی دام عنكبوتست مكريه اسم هندی عنب است

مکس اسم فارسی وبابست مکس عسل اسم فارسی نحلی است مکر بهندی تمساح است مکهار بهندی تودریست مکری بهندی عنکبوتست
ملح به فارسی نمك وبترکی دوز نامند معدنی ومائی مباشد ومعدنی بدون آب متکون میگردد وآن جبلی وبری مباشد دمائی او آبهائیست که منجمد گردد
ومعدنی او اقسام است وهر یکرا که نامی مخصوص است مذکور مشود وبهترین او تلخ واندرانی معدنیست پس ملح مائی وبعد از آن نمك طعام وقسم هندی
مائی کم یا بست وزبونترین او تلخ معدنی است واقسام شکار وقلی وبوره ونوشا در را املاح نامند واملاح مصنوعه نیز مباشد واو را از خاکستر بعضی
نباتات که آب او را صاف نموده بآتش یا بآفتاب منعقد میسازند وبه دستور از بول حیوانات وانسان نمك بطبخ وعقد میگیرند وبهترین او محرق
محلول معقود صافست ومراد از مطلق ملح نمك طعام است ومجموع آن مسهل بلغم وسودا وماء اصفر ورافع رطوباة لزجه وسدد وتخمه وطعام وفسلو او مشهی
ونیکو کنندهء رخسار ومصلح اغذیهء بارده ومعین اخراج آن وبعضی در اسهال خلط خاصی قویتر از سایرند چنانکه مذکور خواهد شد وبو دادهء او قابض وسوخته
او الطف وهمهء او غاسل امعأ ومعین قلع سورا از اقاصی بدن ورافع بدمزگی اطعمه ومانع حدوث جذام وبا سکنجبین رافع مضرت افیون وسموم مخدر
وگزیدن هوام وجهة استسقا وامراض سودا وی وبلغمی نافع وقی کردن با نمك وسکنجبین منقی معده وبا مسهلات جهة قطع اخلاط وباصعتر جهة رفع
عفوناة واخراج ریاح بآروغ وبا سفل ومضمضه او جهة قطع خون لثهء دندان قلع کرده وضماد او با صبر جهة نزلات وبا روغن زیتون وغیران سه غسل
وزفت جهة فسخ وکوفتگی اعضا ووثی وبا سرکه وکف صابون جهة ورم ریحی وبلغمی وتهیج وبا تخم کتان جهة گزیدن عقرب وبا سرکه وعسل جهة گزیدن زنبور وبا مشکطرا مشیع جهة گزیدن افعی وبا زفت وقطران جهة مار شاخدار ونهنگ وبا زفت وعسل جهة او رام بلغمی وبا عسل جهة خون منجمد سخت جلد وبا روغن زیتون جهة سوختگی آتش وحکه وجرب وزخم آبله وجذام وبا حنا جهة داخن وبا جوز ماثل جهة ومل وبا سرکه جهة قوبا وسعفه واکتحال او جهة بیاض وسلاق وسیل وقوت بصر وسوخته او با سوخته نوشادر وشب سوخته جهة سیل وبا مروارید جهة بیاض مجرب ودر پاك کردن دندان بیعدیل وشستن نملهء ساعیه وآکله وجوشها
با نمك وسرکه رافع آن وبستن او با پشم بر زخم قاطع خون او وبستن کرم کردهء او بر اعضا جهة دردهای بلغمی وریحی مفید ومضر دماغ ومورث تاریکی چشم واکثار او محرق خون ومقلل منی ومورث خارش بدن وجرب ومضر ابدان نحیف ومصلحش صعتر وچربیها واشیاء بارده رطبه است واز خواص مجربه اوست که
چون سه درهم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در در خانه مریض در

آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بدرون خانه کندر انرمیض وشفا یابد
والا فلا وچون در خانه بسوزانند وسوخته آن را بطرف مشرق بپندازند رفع سحر
وچشم بد کند وچون بپارچه ء سرخی بسته وبر طرف چپ زنان تعلیق کنند
باعث سرعة ولادة کردد وعرق نمك که بقرع وانپق تقطیر کنند بغایت تر باشند طعم
ومجفف رطوباة معده وامعأ ومفتح سدد ورافع استسقا وسپرز
است واکثار او باعث لاغری بدن ودلوك او بغایت جالی دندان ورافع گوشت فاسد
لثه است ملح اندرانی به فارسی نمك سنگ بلوری
نامند واو بهترین اقسام در آخر دویم گرم وخشك ومسهل بلغم ولزوجاة ودر تقویة
فهم وذهن ورفع تخمه طعام قویتر ودر ادویه عین استعمال او جایز نیست
وسایر افعال سابق بر این گذشت ملح لفظی از جمله معدنی وسیاه وبد بود با نفطیه
است واز آتش نفطیه او زایل مشود وسفید میکردد ودر سیم
گرم وخشك ومسهلترین اقسام نمك است ومقیی ودر اخراج بلغم وسودا قویتر از
سایر وچون با روغن گلسرخ طلا کنند در رفع جرب وجوشش آبدار
عجیب الفعل وقدر شربتش تا یك درهمست ملح اسود از اقسام ملح العجین است واو
سیاه بی نفطیه است ودر افعال مانند ملح نفطی ملح
العجین نمك طعام است والوان مختلفه مباشد واکثر او سفید وبعضی مایل بسرخی
وبعضی مایل بسیاهی وبعضی مایل بزردی وبهترین او سفید
صاف در آخر دویم وگرم وخشك ومسهل ماء اصفر وسودا وبلغم ومحرك اشتها
ومحلل ریاح ودر سایر افعال مانند ملح اندارانی ملح هندی نمکیست
شفاف وسرخ مایل بسیاهی وقطعات او بزرگ در اول سیم گرم وخشك ومسهل ماء
اصفر وسودا وبلغم ومحرك اشتها ومحلل ریاح ودر سایر افعال مانند
سایر اقسام وقدر شربتش تا یك درهم ونیم است ملح المرنگ تلخ است ما بین سیاهی
وسفیدی ومایل بزردی واز همه اقسام گرمتر وقریب مدرعه
چهارم ودر اندمان نا حراخت ناصمغ زیتون قویتر از سایر است وقدر شربتش کمتر از
یك درهم ملح الطبر زد نمك معدنی جبلی است وبهترین او سفید
مسمی باندرانی ملح الغرب بوده ایست که از درخت غرب بعمل آرند ودر افعال
قویتر از بورهء ارمنی است ملح چینی بلغة مصرا بفراست
ملح سیخی شوره است وابقر مذکور شد ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین است
ملح الصناعة وملح الصاغة
شکار است ملح مختوم بلح هندیست ملح النار نوشادر است ملح القلی نمکی است
که قلی را در آب حل کرده صاف او را
باتش منعقد کند وخواص او در قلی مذکور شد وچون او در سرکه حل نموده وعقد
کنند وبا نوشادر بسایند در ثقل معادن بمراتب اعلی دانستهاند

وچون بازای هر سه درهم نوشادر یك عدد زردهء تخم پخته اضافه نموده باتش برشته بافشردن روغن او را بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند واو برنده گوشت فاسد لثه ومنقی آنست ملح بحری از اقسام ملح مانیست وتا آب باو رسیده حل مشود واکثر ان سیاه ودر افعال قریب ملیح اسود است

مليح نوعی از عوبيج بزرگ برگ سرخ است ملوخيا وملوخيه خبازی بستانيست
مليون وملونيا خربزه كرمك است مليطن بلغة اندلس بقلهء
يمانيه است مليطنی بيونانی اثمد است مليطويا زاج سياه است ملينون زنجفر
مخلوقست مليئيون قنطوريان رفيق است مل
سبسااليوس است ملكا اكليل الملك است ملطاة دينساقوس است وملاح بضم اول
وتشديد ثانی اندرو طاليس وبلغة مغرب
قاقلی ملوح بلغة شام قطف بحريست ملخ بقح اول وثافی وخاء معجمه اسم فارسی
جراد است ملين اسم هندی كندس است ممسك
الارواح اسطوخودوس است ممسك الحوامل دواء المسك است مملولا بهندی طرو
غلوديس است من اسم عربی
جميع شب يمنست كه منعقد كرد وشيرين كردد ومثل ترنجبين وگز نكبين هر چه بر
نبات سمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سكر العشر
وانچه از نباتات قابضه حاصل شود قابض واز مسهله مسهل منج بفتح اول بيخيست
وبكسر اول درخت بدام تلخست منج زراو شيان
اسم فارسی است وآن تخميست شبيه بنانخواه وسرخ وباليده تر از آن ونزد بعضی
تخم خيزی بريست مسكر ومفرح واكثار او مغير عقل است منبسم
درحب المنسم مذكور شد منطر انبك اس است منشنه بلغة مصر غاليس است منصف
اسم مطبوخ است منتجوشه ناردين است مندا
غورس بيونانی بيروج است منبثور خيری وخشخاش را شامل است منبل بشيرازی اسم
نيمه است منك بهندی ماش است
مندوه بهندی نوعی از دخن است منبر بهندی طباشير است منسل بهندی زرنيخ سرخ
است ماندگی بهندی ضفدع است
مندوهل بهندی جوزالقی است منجهت بهندی فوه است موا اسم نياتيست برگ
وساقش شبيه بشبت وساقش از ان سطبرتر و
تا بقدر وزرع وبيخش باريك ودراز مايل بزردی ومتفرق وبعضی كج وخوشبو ودر
خائيدن دهانرا كرم مكند وبا اندكی گزندگی وبه فارسی ريشهء
والا گويند وآن سنبل جبلی است چنانكه انطاكی تصريح نموده وقوتش تا دو سال
باقيست در دويم گرم ودر سم خشك وباقوة قابضه ومدر بول
وحيض وملطف ومنوم ومفتح ومسكن درد مثانه وكرده كه به سبب اجتماع فضون
باشد وجهة رياح معده وتحريك باه ونضج منی ورفع بخار بدبوئی
وبلغم ولزوجاة وتصفيهء آواز وامراض عصب نافع وجلوس در طبيخ او جهة عسر البول
احتباس حيض مفيد ومضر سپرز ومصلحش تخم كرفس وغسل ومصدع
ومصلحش راند تخم كرفس وعسل الم ومصلحش خيسانيدن در سركه وقدر شربتش

تا دو مثقال وبدلش نیموزن او سنبل الطیب ونمیوزن جوز بو است وگویند
بوزن او فطر اسالیون وشیخ الرئیس در تعریف مو فرموده که بیخیست مختلف الشکل
ودر رنگ شبیه بغاریقونست وابن جزله گوید بیخیست سفید
مایل بزردی ودراز وخوشبو وبغدادی وابن تلمیذ وجمعی کثیر بتهجی که در اول
تعریف او مذکور شد قایلند وتعریف مذکور بر ریشهء والا صادق می آید
مومیائی بلغة یونانی بمعنی حافظ الاجساد است وبه فارسی مومیائی نامند آب چشمه
ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد مشود ودر بعضی جبال
گیلانات ولرستان نیز موجود است وعرق الجبال نیز گویند وانچه در سواحل دریای
مغرب یافت مشود وبخوبی فارسی وبلاد ایران نیست وبهترین او سیاه براقیست
که بوی بدی نداشته باشد وارسطو فرموده که بهترین او آنست که چون جگر
گوسفند را در گرمی ذیح باریزهء نی شکسته شق کرده بر آن بمالند التیام یابد در اول
سیم گرم ودر دویم خشك ونزد بعضی خشکی غالب گرمی اوست وقوتش تا چهل
سال باقیست واو مقوی دل ومفرح ومحلل مواد بارده ومقوی اعضای باطنی وظاهری
ومجفف رطوبات ومعین باه وحافظ ارواح بدنی ولطیف وسریع النفوذ وجهة فواق
وفالج ورعشه ولقوه وسمومات مشروبه ودرد معده ووجع الفؤاد وتقویة معده
واختناق رحم جمیع امراض بارده ونفث الدم وجراحات مثانه وسلس البول وابتدای
جذام وداء الفیل وثقل زبان وگزیدن عقربی وشرب محلول او در روغنها
وضماد او جهة شکستگی اعضا وبیرون رفتن مفاصل وکوفتگی وپاره شدن عصب
وغضل بیعدیل وبا عناب وامثال آن جهة سرفه وبا سکنجبین جهة خفقان
وبا آب کرفس جهة سپرز ودر هر علتی با معاون ومناسب او آشامیدن بهتر است
وقطور او با روغن گل سرخ جهة گرانی سامعه وبا کافور جهة امراض
بینی وسعوط او با آب مرز نجوش ومانند آن جهة شقیقه وصرع وامراض دماغی
وغرغرهء او با رب توت ومانند آن جهة ورم گلو وبا شیر جهة اعضای تناسل
ویکقیراط او با دو دانگ گل ارمنی ویکدانگ زعفران جهة صدمهء جگر ومعده وبا
آب کاسنی وعنب الثعلب وطلای او با روغن کاو جهة گزیدن عقرب وحمول او
با روغن زیتون با زنبق جهة تقطیر البول واسترخای مقعد دغدیوط ودلوك او با عسل
جهة لکثه زبان ومسوح او با روغن نارحیل ومانند آن بر قضیب وانثیان
وحوالی آن جهة تحریك جماع وبا اشربهء مناسبه جهة تب ربع نافع ومضر محرورین
ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش در شکستگی اعضا نیمدرهم ودر سایر امراض از
یکقیراط
تا یکدانگ وبدلش فقر الیهود است وارسطو گوید که چون مومیائی خوب را با پیه
خوك غیر نمکشور در اصم مادر زاد گذارند رفع کری میکند مومیائی انسان دراز
منهء

سابقه بجهة حفظ جسدمیت از تعفن بمر وعسل وفقر الیهود وامثال او طلا مینموده اند وچون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب محیط گرفته هر چه از اجساد واعضای قویتر امواج بحر بساحل رسانیده ومیرساند آن را جهال بجای مومیائی صرف نموده ومنمایند واز رصد الا قالیم بلیناس ظاهر مشود که در معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده وبالفعل سیاهان مغربست وچندین درجه معموره در آب مغمور است وافریقی در کتاب اعتماد ثقلنموده که مومیائی دو قسم است

یکی از جبال ویکی از قبوز موتی که بجهة حفظ بدن بر او طلا میکرده اند واو غیر اعضای انسانیست اگر چه در اکسر نفعی مکند لیکن شرب او حرام ومورث کوری وفساد بدن ومضرتهای بیغاتیست موز معرب از اسم هندیست وبه عربی طلح نامند درخت او شبیه بنبات زره ومربع ساق او تا سه
زرع مشود وبرگش دراز وعریض وتا بقدر دو زرع وثمرش سبز وبقدر خیار کوچکی ونارس او را چیده در میان کاه میکذارند ماز رد وشیرین
کردد وثمرش تا هفتاد روز مرسد وموقوف بزمانی وفصلی نیست ورطوبة ثمر او لزج وشیرین ومانند عسل است ودر فلاحة مذکور است که چون
دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تسقیه کنند وسرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز مشود واو در گرمی معتدل ودر دویم تر ومسمن
بدن ومرطب معده وملین سینه وبعد از هضم کثیر الغذاء ومولد خون ومحرك باه محرورین وجهة لاغری کرده وسرفه وخشونة حلق وطلای او با سرکه
وآب لیمو جهة کچلی وسعفه وجرب وحکه وبا آب تخم خربزه جهة گلف ونیکو کردن رخسار وخاکستر پوست او وپوست درخت او جهة التیام زخمها ورفع
نزف الدم وضماد برگش جهة تحلیل او رام نافع ومولد ریاح وسدد وضعف هاضمه ومصلحش عسل وشکر ومربای زنجبیل است مولو بزانا مرداسنگ
سفید کرده است موقوطس بلغة عبرانی فطراست موم اسم فارسی شمع است موقد النار کبریت است موریون
نوعی از بیروج است که برگش سفید وشبیه به برگ چغندر باشد مور صیقی بیونانی طرفاست بمو غالی بیونانی ابن عرس است مولیقون
برومی ابار است مولی بیونانی حرمل عربیست مون ومیون مو است مورد اسفرم آس بریست وگویند اسم فارسی
اذخر است مورامون پرسیاوشانست موفیون نوعی از سموم قریب به بیش است مورد اسم فارسی آس است موش
به فارسی فاره است موش کور به فارسی خلد است مویز به فارسی زبیب است مویزك عسلی اسم فارسی دبق است مویزك
ومویز کوهی اسم فارسی مویز جست مومیائی کوهی فقر الیهود است مورچه به فارسی نمل است موسیر به فارسی بصل الزنراست
موش دشتی به فارسی یربوع است موچه بلغة اصفهان قثاء بریست موجرس بهندی شکوفه قوقل است موته
بهندی سعد است مولی بهندی فجل است موتی بهندی لؤلؤ است موت بهندی ماش هندیست مو ساکتی بهندی اذان الفارسی
مور بهندی توتیا است موندی بهندی کما زریوس است مونك بهندی ماش است مها

بضم اول وبالف آخر وبه دستور
بیاء آخر اسم نبطی سنگیست که از نواحی روم وصعید مصر خیزد سفید وشفاف مانند بلور وبسیار صلب ومثل سنگ آتش زنه اتش از و
ظاهر میگردد ودر خون گرم حل میشود ودر جائیکه مغنیسا بهم میرسد او نیز یافت میشود وقسمی از آن غیر شفاف واز ان صلب تر وشبیه بنمك سنگ
میشود واو را کوبیده ظروف میسازند واو غیر حجر سلوانست در دویم سرد وخشك وبا مروارید وشکر قالع بیاض چشم است بی المی وحبه از او
با نمك ونوشادر وزعفران وسرکه وعسل رافع نقل زبان واز مجربات شمرده اند ومضفتت حصاة ومدر بول وتعلیق او بر ران راست جهة عسر ولادت
وبر اطفال جهة از خواب جستن ایشان ورفع دیدن خوابهای پریشان وداشتن او در دست راست جهة قضای حاجت وضماد او بریستان جهة زیاد کردن
شیر ورفع انجماد آن مفید است مهلبیه به فارسی فرنی نامند که از جملهء اغذیه لذیذه است که از آرد برنج وشیر وشکر ترتیب میدهند
واو را دورس مایلی جهة مهلب بن مغیره اختراع نموده بجهة رقع قی طعام که از ریختن سودا بمعده ناشی شده بود کرم وتر وجهة مالیخولیا
وجنون ودرد سر بیسی وفربه کردن بدن وتولید خون صالح مؤثر است مهد آذر بواست مهلتی ومهلوکی ومهلوکی اسم هندی سوس است
مهار اسم سندی سنای مکی است مهور اسم هندی حماحم است مهندی اسم هندی حناست مه بهندی عسل است مهر
گیاه اسم فارسی بیروج الصنم است مهك اسم فارسی سوسن است مهرهء مار اسم فارسی حجر الحیه است میسن اسم غربیست
وبیونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی وبرگش باریکتر وزواید او بیشتر است وشبیه به برگ کرفس وچوبش مایل بسیاهی وسرخی
وصلب وخوشبو ودانه او سیاه واز دانه انار کوچکتر وبا تندی در دویم گرم وخشك ومقوی معده وکرده ومنقی رطوبات وحقنه با نشارهء
چوب او جهة سحج وقرحه امعا وضماد او را جهة داء الفیل وتحلیل او رام از مجربات دانستهاند میعهء سایله اسم عربی صمغ درختیست بسیار
خوشبو وآنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی وبقوام عسل مباشد وبهترین اقسام است وهر چه از افشردن اجزای درخت حاصل
میشود مایل بسرخی وغلیظتر است وانچه او را بطبخ غلیظ سازند سیاه وثقیل ومسمی بمیعهء یابسه است ومؤلف کتاب مرشد گوید که یکنوع
سفید مباشد ویکنوع او سرخ ومحمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی بعبهر در بلاد شام شبیه بدرخت به وقوتش تا ده سال باقیست

درسیم گرم وخشك ومحلل ریاح وملین ومنضج ومدر بول وحیض ومقوی اعضای باطنی وسه درهم یا چهار وقیه آب گرم مسهل قوی بلغم وجهة جذام
وسرفه ونزله وزکام ودرد سینه وریه واستسقا وسپرز وکرده ومثانه ودرد کمر ورکین وگرفتن آواز وطلای مطبوخ او با روغن زیتون جهة ماندگی

ولرز تبهای بارده وخدر وکزاز ورعشه از مجربات وبخور او جهة درد سر ونزلات وزکام وجذام وقطور او جهة امراض کوش ورياح غليظه و
فرزجه وبخور آن جهة احتباس حيض وطلای او جهة جرب بهترين ادويه وبا ضمادات نقرس ومفاصل مقوی فعل آن ومضر ريه ومصلحش مصطکی وزمينش
از يك مثقال تا سه درهم وبدلش روغن ياسمين وجند ونزد بعضی بوزنش قطر ان وثمن او زقت رطب است ميعهء يابسه نزد بعضی ثفل احزای
درخت اوست که سايله را از آن افشرده باشند ونزد بعضی آب مطبوخ آن وگرمی وخشکی او زياده ودر همه افعال مانند سايله وبا قوة قابضه وحمود او اندر
خون بواسير وحيض ومسقط جنين وجهة رفع انضمام رحم وصلابت آن وبخورش جهة رطوبات دماغی ولقوه ورفع ضرر هوای وبائی مؤثر ومصدع و
مصلحش رازيانه وبدلش حاوشير وشربتش تا دو مثقالست ميفتج معرب از می پخته فارسيست وبه عربی عقيد العنب نامند وآن آب انگور است
که زياده از دو ثلث بسوزد وغليظ کردد وآن مايل بترشی مباشد ودر گيلانات دو شاب ترش گويند وچون با خاك دوشاب بجوشانند شيرين
ميکردد وآن را دو شاب گويند ومذکور شد در دويم گرم ودر اول خشك ومحرك باه وملين طبع وموافق سينه وشش وآبله وحصبه ودر محرورين اکثار و
مولد صفرای غليظ ومصحلش آب ميوهای سردوتر وبدلش دو شاب انگور است
ميلسنون نوعی از زبد البحر وبه فارسی گرم ايوب نامند جهة احتباس
حيض وحصاة ودرد کرده وسپرز واستسقا نافع ودر ساير منافع مانند زبد البحر است
ميبه اسم فارسی شربت به است که با شراب ويا آب انگور دوشات
انگوری ترتيب دهند ميفنج مدبر می پخته ايست که با شکر وعسل بار ديگر
جوشانيده باشند ميفتج مفرح می پخته ايست که در مدبر آن هيل و
جوز بوا وقرنفل وامثال آن ترتيب داده باشند ميلطوس مغره است ميفونيون
شوکرانست ميسوسن شراب سوسن است ميشيها ابرو نيست
ونزد بعضی اقحوان ميخك اسم فارسی قرنفل است ميمون اسم فارسی قرد است
هيهل بهندی جوز الکوثل است ميتی بهندی جلسه است
حرف النون نانخواه اسم فارسيست وزينيان نيز آمده وبه عربی کمون ملوکی گويند
ونزد بعضی او تخم صغر جبلی است شبيه
بانيسون واز آن کوچکتر واشقر مايل بزردی وتند بوی وباحرافه وتندی طعم وقوتش تا چهار سال باقيست در اول سيم گرم وخشك ومجفف
ومدر بول وحيض وعرق وترياق سموم ومحلل رياح ورافع فواق ورطوباة لزجه ودرد سينه وصلابت جگر وسپرز ومغص ريحی وانچه دوای سمی ومسهل باشد
ومنقی چرك ولزوجات سينه وجهة دفع عادت افيون ومضرت آن وعسر بول وحصاة

وقی وغثیان وآروغ بدبوئی وتخمه وفساد واشتها وتبهای مزمنه خصوصا
ربع وسردی احشا وبهق وبرص وبا عسل جهة احتباس بول مبرودین وگرم معده وحب
القرع وبا سکنجبین جهة محرورین بجهة جمیع امارض رحم وکسی که اطعمه بذا
یقهء او
لذیذ نیابد نافع وضماد او با سفیدهء تخم مرغ جهة ناف برآمده ومجرب وبا عسل
جهة درد جمیع اعضا وتحلیل ورم آن واز مجربات خصوصا باطین قیمولیا
وبه دستور در رفع خون منجمد تحت جلد بیعدیل وبا ادویهء برص وآثار مقوی فعل
آن وبا روغنها جهة بثور نسیه وبا نمك ونرمس وزعفران جهة ورم انثیان
ونطول آب او جهة رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر وقطور او جهة گرانی سامعه
وبخور وفرزجه وحقنه او جهة ثقیه رحم از رطوبات بدبوئی نافع
وخوردن وطلا نمودن بربدن بالخاصیة مورث زردی جلد وشرب سه مثقال او که در
یکرطل شیر جوشانیده باشند وبنصف رسیده باشد با یکوقیه
شکر که بر بالای لحوم خورده شود باعث فربهج افراط کردد وناشتا خوردن همین
رافع سنگ کرده ومثانه از مجربات ومصدع محرورین ومصلحش
گشنیز ومقلل شیر مرضعه ومصلح او ترس وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش در غیر
تسمین شونیز است وعرق نانخواه جهة فالج ورعشه وامراض عصبانی
مفید وعسر نفس را در حال رفع مکند وچون بادارچینی وگاو زبان عرق کشیده در
تفریح نایب مناب خمر است وروغن او که بقرع گرفته شود بهترین
دویه ریاح ودردهای مزمن واو رام بارده است وچون در آب لیمو بقدریکه یك
انگشت او را بپوشاند بخیسانند وخشك کنند وهفت بار
تکرار نمایند جهة اعادهء اشتهای مایوسین مجربست نارحیل او را جوز هندی نامند
درختش مانند درخت خرما وبعد از هفت سال بارمیدهد وتا صدسال
عمر مکند ودر او آبی مباشد مانند شیر ولذیذ وچون در اول طلوع ثمر او شاخ آن
را ویا ثمر آن را بریده کوزهء بر آن نصب کنند آب در آنطرف از یکرطل تا پنجرطل
جمع مشود وآن را سندی نامند وحلاوة او تا یکروز باقیست ودر اسکار وتقویة باه
وتفریح بهتر از خمر است وبعد از یکروز مانند سرکه ترش مشود و
تیکه از شاخ نارجیل که بارکه قسم نر اوست باین قسم کرفته شود طاری نامند
ولیف درخت او مدتها فاسد ومندرس نمیگردد وظرفیکه از آن ترتیب دهند
حیوانات موذی پیرامون مظروف آن نمیگردند ونارجیل در آخر دویم گرم ودر اول
خشك ومنکرج او بسیار گرم وخشك وبا مضرت وآب او گرم وتر وسرکهء
ودر اول گرم ودر سیم خشك ومقر نارحیل مولد منی ومسخن کرده وکمر ومسمن
بدن مبرودین ومدر خون وجهة تقطیر البول وسردی مثانه ودرد مفاصل مزمن
وخوشبوئی دهان ورفع مواد بارده بلغمی وسودا وی مانند فالج وجنون وامثال آن

وضعف جگر وقروح باطنی وبواسیر وبا شکر جهة تولید خون صالح وتقویة
با حرارة غریزی نافع وجرم او دیر هضم ومولد خون غلیظ ومصلح آن شکر ونبات
ومضر محرورین ومصلحش میوهای ترش ولیمو وفاسد متکرج آن مورث

غثیان وغشی است وقدر شربت از جرم او تا سه مثقال از آب او سه دقیه وشراب او جهة جنون ومالیخولیا وتقویة باه وسکره او مسهل کرم شکم وحب القرع
وجهة تقویة هاضمه ومهرا کردن لحوم موثر وخاکستر پوست او جالی ودندان وگلف ونیکو کنندهء رخسار ورافع نمش وجرب وحکه وبا حنا مقوی موی در روغن او که کوبیده وجوشانیده واز آن اخراج کنند شربا وضماد او جهة تقویة فم وتولید پیه کرده ورفع درد مثانه ورياح آن ودرد کمر وزانو وبواسیر وتحریك ماه
سفید وشربتش تا سه مثقالست نارجیل بحری ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل وبقدر خربزه وطولانی میباشد ومنبت او معلوم نیست
واز روی دریا اخذ میکنند ومغزش سفید مایل بزردی وسطبر وبسیار صلب وپوست او تیره مایل بسرخی مانند ناجیل وغلافش سیاه وسطبر وخوردن آب از
غلاف او رافع سموم ومضرات آنها است واو مقی قوی ویکقیراط او که بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سموم هوام وافعی وافیون وامثال آن مجرب
وقویتر از تریاق کبیر وعلامت خلاصی از سم دفع قی است وتا قی کند باید مکرر داد وضماد او بر موضع گزیدهء عقرب وزنبور وهوام رفع الم آنست
در ساعت وبقدر یك برنج در هفته یکدد بار با کلاب بنوشند حافظ صحت ورافع لرز تبهای مرکبه وبارده وفالج ومفاصل است بقی ورافع مضرة
هوای وبائی واختلاف آبهاست وجاذب اخلاط رویه از عمق بدن ورافع اوست بتکرار قی وچون در بدن خلطی نباشد تحریك قی نمکند وگویند
زیاد او قتالست نارنج معرب از نارنگ فارسیست وریشه وپوست درخت وپوست نارنج وشکوفه وتخم او در دویم گرم وخشك وترشی او در
آخر دویم سرد وخشك وبالزوجتی که موافق سینه ونزلات وسرفهء حار است ودر برگ وپوست او تفریح عظیم وجمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج
وضماد پوست زرد او با سرکه جهة درد سر مجرب وشرب یك درهم ونیم که خشك کرده باشند با آب گرم جهة بیچش واخراج کرم شکم وقی وغثیان
از مجربات وضماد پخته مهرای نارنج بتمامه جهة جرب وحکه وجوششهای سرد نرم کردن موی جلد وبدن بیعدیل وبوئیدن او وبرگ او رافع طاعون
وفساد هوا وآب خیسانیدهء پوست وشکوفه او جهة عسر ولادت مجرب وحمول او تدرحیض وشرب او رافع سم عقرب وهوام وترشی او با شکر مسهل صفرا
ومدر آن ورافع خمار وامراض حارهء عصب غیر صحیح واکثار او مضعف جگر ومصلحش عسل وشکر ودو درهم از تخم مقشر او زیاق گزیدن جانوران وبدو سه
شرب ریشهای باریك درخت او با شراب همین اثر دارد ودر سایر منافع مانند ترنج ولیموست وضرر نارنج باعصاب کمتر است وروغن نارنج که پوست
او را با شکوفه وروغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند ودر جمیع افعال قویتر

از روغن ناردین ودو مثقال آن پاد زهر سموم بارده‌ء حیوانیست
وبوئیدن شکوفه‌ء او مقوی دماغ ومحلل زکام وعرق او که مسمی بعرق بهار است
ودر دویم گرم وخشك وجهة ضعف دماغ وتفریح وتقویة اشتها وباه وستده
مصفاة ونزلات ودرد سینه وقولنج ریحی وبیچش وخفقان وغشی ومداومت او هفت
روز ودر روزی دو وقیه با شکر وربع درهم مرجان جهة رفع سپرز از
مجربات وبا آب کرفس جهة اخراج سنگ مثانه وکرده وشرب او ناشتا جهة قطع
اسهال رطوبی نافع وحمول او با پشم جهة اصلاح رحم وبا شیر مادیان جهة اعانه
بر حمل از مجربات دانسته‌اند واکثار بوئیدن او مورث بیخوابی وهو مضر عرق بهار
است ومصلح او گلاب وقوتش در ظرف مس تا هفت سال باقی است ودر شیشه
تا یك سال نار قیصر اختلاف عظیم درا وواقعست وانطاکی گوید نباتیست باریك
ساق وبسیار سرخ وگلش مایل بزردی وخوشبوئی واز روم آرند ودر
مصر او را ساق الحمام گویند وانچه در کتب سود معلوم مگردد وقسمی از هو
فاریستونرا که دادی رومی گویند بلغة ایشان تاکسیر هندی باشد وبجهة سرخی ساق
نار قیصر ودر مصر ساق الحمام نامند نارمشك اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ
مایل بزردی واز نخود بزرگتر ودیر شکل شبیه با نار کوچکی که گلش نریخته
باشد ودر خراسان کثیر الوجود است ودرخت او بقدر درخت انار ونزد بعضی او
ونار قیصر یکچیزند وآن اصلی ندارد چه در سفوف ارسطو هر دو مذکورند وان
در اول دویم گرم وخشك ومانع صعود بخارات بدماغ ومقوی دل وجگر ومعده
وامعا وملطف اخلاط ومانع تحلیل ارواح وجهة مالیخولیا واسهال ونزف الدم
وضماد او جهة رفع عرق وتجفیف زخمها نافع ومضر شانه ومورث زردی رخسار
ومصحلش روغن بادام وکاسنی وقدر شربتش دو مثقال وبدلش نیم وزن او
پوست پسته وبوزن او زنجبیل وسدس او سنبل الطیب است تاطف به فارسی حلوای
قپده نامند کثیر الغذا وموافق سینه وریه وسرفه وخلط بلغمی ومسمی بدن
وجهة انصباب سودا بمعده نافع ومضر محرورین ومصلحش ترشیهاست نار فارسی ابن
جزله گوید چون مر را با تیوعات مغشوش کنند باین اسم
مسمی است وبغدادی نار را بمعنی انار فارسی که رمانست حمل کرده ووجه تسمیه
نپسندیده وممکن است که بمعنی اتش باشد چه مرمغشوش بتیوحات
زجمله سموم ودر احراق مانند آتش است چنانکه نار فارسی اسم مرض حاریست
نافوخ بلغة بغداد اسم بیخ دلبوث است ناغبست اسم
یونانی نار مشك است ناموس بق است ناردین بری شامل اسارون وفواست نازدین
اسم یونانی مطلق سنبل است
ناردین اقلیطی سنبل رومیست نا عمه بلغة اندلس لسان الابل است نافذ بلغة اهل
اکسیر زنبق است نارکیوا مارکیوا است ونزد این

بیطار دو چیزاند واز تعریف او ظاهر نمشود که دو چیز باشد ونزد بعضی خشخاش زهدیست ناك کیسر اسم هندی کبابه است ناکسیر بلغة
هندی قسمی از هو فاریقونست ناریل بلغة هندی ناز حیلست نانا بهندی نغغ است ناکدون بهندی عود الحیه است ناخن

پریان وناخن ویواسم فارسی اظفار الطیب است نان کلاغ اسم فارسی خبازیست نان سنگگ به فارسی خبز المله است نان
بکسمات به فارسی خبز الکعك است نان روغنی خبز القطایف است نان سبوسدار خشکار است نان بی سبوس
خبز الحواریست نان کسمه خبز الطابونست نان ساجی خبز الطابق است نان کماج خبز الفرنیست ناژ واسم فارسی صنوبر بلیبر است
نارگیل نارحیل است نپذ اسم عربی جمیع مسکر مایعست بغیر خمر وهر یك بنامی مخصوص اند وفقاع قسمی از اوست کنار آب انار وستار
میوها وحبوب ترتیب دهند وآنمقدار نگذارند که بجوشد ومسکر کردد وهر گاه مدتی بگذارند آن را مضع نامند واز جمله نپند است ومجموع نپند
محرق خون ومنجر ومضعف دماغ ومکدر حواس اند واقسام او از مویز وخرما وسنجد واثمار یابسه باشد انچیز را در ده مثل آن آب یك شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف آن را بجوشانند تا ثلث او بسوزد وبعد از آن در ظرف کرده سر آن را محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند ونزد؟؟
آب پنج مثل آن وجوشانیدن انصف است وهر چه از حبوب سازند باید آنقدر بجوشانند که با آب یکسان کردد وبا سه مثل ان شیرینی که خواهند مثل شکر وعسل ومانند آن آمیخته بعد از یك هفته صاف کنند وبعضی بجهة تقویة واصلاح او از مفرحات ومقویات مانند جوز بوا ودار چینی وزعفران وعود وغیره از هر یك پنج درهم بازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه منمایند وهر چه از عسل وشکر وامثال آن پرتب
دهند باید با سمه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد وهر چه آب نیشکر وامثال او باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد وبه دستور
جهة تقویة آن اگر خواهند به دستور مذکور بادویهء مناسبه اضافه کنند نبیذ الذبیب به فارسی مویز آب نامند در دویم گرم ودر اول تر ومولد خون
متین ومفتح سدد وهاضم ومسمی بدن ومقوی معده است وچون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول ومحلل ریاح ومحرك باه ومنقی سینه وریه ومسخن
کرده ومثانه وسریع الاستحاله بسود او مفسد دماغ ومغلظ اخلاط ومولد استسقا است وچون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهة جون وبقری وبقونه
بدن وهاضمه مفید است نپذ العسل شراب عسلی است در سیم گرم وخشك ومحلل اخلاط غلیظه ومجفف رطوباه وحافظ صحة مبرودین
ومقوی حواس وجهة امراض بارده مثل فالج ورعشه نافع است وچون بطریق که مذکور مشود ساخته شود وافضل از خمر دانستهاند عسل دو جز ونان
خشك یکجز وجوز بوا عشر نان بسباسه قرنفل از هر یك نفصف عشر نان زعفران

سدس عشر مجموعرا در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس
صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد نبیند
السکر شراب شکریست لطیفتر از مویز آب دیگر می او نیست
وموافق ناقهین وسود او یین است وآنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط ومولد
صفراء کزاثی وزنجاری دانستهاند نبذ التمر شراب خرمائی نامند
گرم وخشکتر از مویزی ومولد سود او جذام وخنازیر وسرطان وموافق پیرانیست وهر
چه از بسر وحلج سازند در اول گرم ودر دویم خشك وبهتر از
خرمائی وقابض ومقوی معده ومدر بول وبعد از مویز آب بهتر از سایر نپندها است
نبیند الدبس والسیلان شراب دو شاب نیست
که از شیرهء خرما سازند در افعال مثل شراب خرمائی است نبیند الارز به فارسی
یوزه نامند ودر مصر مرز گویند وآن شامل نبیند
ذرة وارزن وجو وگندم وسایر حبوباتست وآن حابس طبع ونیکو کنندهء رخسار
ومحرك اشتها وبسیار مست کننده وقاطع باه وچون عسل اضافه نمایند
محرك آنست ومورث سل ومضر ضعفیف الابدان ومصلحش ماهی تازه است وانچه
از جو ترتیب دهند نفاخ وپی تفریح ومسهل مدر ومفسد باه و؟؟
است وپوزه ارزن وذره نیز مانند اوست نبیند الفواکه شرابیست که از آب میوها بعمل
آرند مثل توت شیرین وسیب شیرین وامثال
آن بهتر از جنوب ومسکر وسریع الفساد ونفتاخ ومصلحش عسل وادویهء حارهء
خوشبوست نبق بار درخت سدر است ومذکور شد وبه فارسی
کنار نامند نبات الملئکه راسن است نبات الرعد فطر است نبات الاشیب شبیه است
نبات اسم فارسی فایند است نجم
ونجیل اسم ثیل است وهر گیاهی که بیساق باشد به عربی نجم نامند نجیب اسم
جنس پوست نباتاتست واسم مخصوص سلیخه بخناق
اسم هندی قسمی از بیش است نحاس به فارسی مس نامند ونوعی که در معدن
متکون مشود مس رست گویند وروی عبارت از اوست
وبه عربی صفر وبیونانی طالبقون نامند وآن زرد ودرخشنده است ودر طالیقون مذکور
شد ونوعی که از گداختن سنگ خاص بهم رسد وبعضی از آن
مایل بزردی واکثر آن سرخ مباشد واز نحاس مراد همین نوعست وچون او را باعشر
آن رومی توتیا بگدازند زرد مشود وبه فارسی برنج وبه عربی صفر
مصنوع گویند وچون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع آن را باین اسم
شایع کرده اند وچون مس را با قلعی بگدازند به فارسی سفید
روی ومفرغ نامند وچون با روی توتیا وقلعی ممزوج کرده مسمی بجام است واو در
سیم گرم وخشك ومحلول او مسهل ماء اصفر وطلای او جهة جرب وحکه وسستی

بدن ورفع ماندگی وتحلیل او رام نافع وچون در سرکه چند روز بگذارند وحنا را با آن سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات وسرفه ومنع ریختن موی

مجرب دانسته‌اند وخوردن غذا از ظرف پی قلعی آن بسیار بد است خصوصا ترشیها ولبنیات ودر قلعی ودار مدتی گذاشتن غذای گرم جایز نیست
وآنچه مس را سفید وپاك كند تافتن صفایح رقیق او در ترشیها مكرر انداختن است خصوصا آب سماق وسركه وپاشیدن شوره بعد از گداز او رافع
مخلطات آنست وتخم بادنجان باعث زو گداختن او نحاس صینی طالیقون مصنوع است نحاس قبرسی مس سرخ مایل
بزردیست نحاس محرق رو سنجج است نحام نوعی از طیور آبیست وبه فارسی وبترکی انقود نامند از غاز كوچكتر واز اردك بزرگتر
واز ابلق از سفیدی وسیاهی وسرخ مایل بزردیست وبسیار فربه مباشد گرم وتر ودنیت او غالب ومولد خون متین ومحرك باه ومقوی بدن
ومضر محرورین ودیر هضم ومصلحش در سركه پختن وفایند بعد از آن تناول نمودنست نحل زنبور عسل است در سیم گرم وخشك وطلای رطوبة
آن رافع درد گزیدن زنبور ومحلل او رام است وچون بچه پر نیاورده‌ء آن را با پالوده‌ء آرد گندم كه ده مثقال وشكر پنج مثقال باشد بنوشند در اندك
زمانی بدن را فربه مكند ومجرب است نخاله سبوس حبوبست واز مطلق او مراد سبوس گندم واو را از آرد گندم خشكتر وحرارتش كمتر وجالی
وملین طبع وآب مطبوخ او در شراب وامثال آن جهة تسكین درد پستان وورم آن كه از انعقاد وشیر باشد وبا نمك كرم جهة گزیدن افعی وتحلیل
ریاح اعضا ومطبوخ او در سركه جهة نمله‌ء ساعیه وجرب متقرح واو رام حاره وبا روغن زیتون وسركه جهة ضربان مفاصل ومطبوخ او در آب برگ برست
جهة درد گزیدن عقرب وبخور خیسانیده‌ء او در سركه جهة زكام نافع ونطول نخاله جو جهة حكه وبخور نخاله عدس جهة رفع قمل ورشك وبخور نخاله‌ء
باقلی جهة منع ریختن شكوفه درختان آزموده است نخاع به فارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب بدماغ وملین صلاباتست ودر چرك آوردن
زخمها بیعدیلست نخود اسم فارسی ضمص است نخود الوندی ونخود مریم بلغة اصفهانی زراوند مد حرج است ند به فارسی كشنه نامند
ومخترع او بخیشوعیه اند وآن مقوی دل وحواس ومحرك باه ومصلح هوای وبائی ورافع زكام است بخور او شربا وطریق عمل او در دستور اول مذكور است
ندع صعتر بریست ندی كاكیرا اسم هندی سرطان نهریست نروك اسم فارسی بیخیست شبیه بلعیه‌ء بربری واز آن بزرگتر وسفید
واز كرمان خیزد وامین الدوله گوید كه مخبر صادق بمن خبر داده كه در جبال كرمان خصوصا در جائیكه پلنگ بسیار باشد در اول بهار نباتی میروید
برگش شبیه به برگ خربزه وچون بقدر شبری شود شكل برگ منقلب میكردد وبنابر

آن در آن وقت آنمکان را نشان میکنند وبعد از خشکی گیاه ورسیدن
یخ او به آن نشان میجویند وبیخرا اخذ منمایند وعلامت خوبی او آنست که چون بر
بالای دیگ جوشان گذارند در ساعت از جوش باز ایستد وچون
در تنور اندازند نان از تنور بریزد واز خواص اوست که چون پلنگ از زائیدن بسیار
آزار میکشد هر گاه از آن بخورد دیگر حامله نمسگردد وهر چه
پلنگ را جسته وخورده باشد باز سال دیگر از آنمکان میروید وبا سبزی مباشد
بخلاف آنچه پلنگ آن را نیافته باشد چه آن سفید است ودر
سرگین پلنگ هم گاهی یافت مشود وبه دستور در فرج ورحم آن چون دو شعیر آن
را تا یکسطوح زن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرگز آنزن
حامله نگردد واکر وتعلیق نموده مباشرت کند به دستور مانع حمل است وذر ور
وتعلیق او جهة رفع خنازیر وریح الشوکه مجرب دانسته‌اند وزباده
از یکسطوج او مورث لاغری بافراط است ودر داشتن آن باعث سرعة ولادتست
وچون بر ناصور ببندند حجم او زیاده شده ناصور او کمتر مشود
وتجدید او رفع ناصور بالکلیه منماید نرجس معرب از نرگس فارسیست قدحیرا بری
ومضاعف را بستانی نامند چون پیاز او را بشکل صلیب
شق کرده غرس منمایند وقدحی مضاعف گردد ودر سیم گرم وخشك وتخمش سیاه
ودر دویم گرم ودر اول تر وقوتش تا سه سال باقیست جالی
وجاذب وکشندهء اقسام کرم شکم ومحلل قوی وشرب بیخ مطبوخ او بغایة مقیی
خصوصا با عسل ومنقی رحم ومسقط جنین زنده ومرده ومخرج هر چه
در معده جمع باشد والتیام دهندهء زخمهای ظاهری وباطنی وضماد بیخ او جهة التیام
جراحات عظیم وتر ورباط وعصب مقطوع بیعدیل ومنجوق
او با عسل جهة دردهای مزمنه ومفاصل ونقرس وبا گرسنه وعسل جهة ثقیهء قروح
وگشودن وپیلهء دشوار نضج وبا آرد گندم جهة اخراج پیکان وامثال
او از بدن وبا سرکه جهة داء الثعلب وبهق واثار جلد وبتنهائی جهة قویکردن قضیب
وبر مادون احلیل جهة رفع عنه از مجرباتست بشرطیکه او را سه روز
در شیر خیسانیده خشك کنند ضماد او جهة سعفه ومنع نزلات وشکستگی اعضا نافع
وذز ورا واقطع خون جراحات والتیام دهندهء او رافع
سبل وناخنه وبوئیدن او جهة درد سربا رد وگشودن سدهء دماغی مفید چنانکه جبریل
بن بحیشوع گفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند
مداومت ببوی نرگس کند ومضر محرورین ومصلحش بنفشه وکافور ودر سایر افعال
کل او مانند بیخ است وشربتش یك مثقال وتخم او بقدر نیم مثقال
محرك باه مایوسین وبا سرکه رافع نمش وآثار وفزرجهء پیاز او مدر حیض جنین
ومنقی رحم وروغن نرگس که گل آن را مکرر در روغن کنجد تجدید

کرده باشند محلل ومسکن دردسر سود اوی وربحی ومفتح فم رحم ورافع دردهای او وموافق امراض عصب است نر ثقیس بولس گوید نباتیست
که مانند حنظل جوف او تخم دارد وبا حرارت وبسیار خشك وعفص ومالیدن او با روغنها مدر عرق وضماد او با شراب جهة گزیدن افعی وسعوط او

جهة بدبوئی بینی وقطع رعاف بسیار مؤثر ومغز او قاطع اسهال است تر ودرخت غار است نربسی بهندی جدو اراست نرم آهن
اسم فارسی حدید انسی است نرسك اسم فارسی عدس است نسرین گل سفید است کوچك ومضاعف ودرخت او بقدر گلسرخ
وبسیار خوشبو واو را گل مشکی ودر بعضی بلاد گل عبری نامند در دشت وکوه مباشد ودر بلادذ حارة تا اول اسد دوام مکند وعرق او بوئی ندارد چه از
جهة لطافت آتش رفع او مکند معتدل الحرارة ونزد بعضی در دویم گرم وخشك است وبوی او مقوی دل ودماغ وحواس وسائیده ودر لخله باعث
خوشبوئی آن ومدر حیض ومسهل بلغم وسودا ومنقی سینه وعطسه آرنده ومفتح سدهء دماغی ومحلل ریاح وموافق جگر وجهة قولنج وغثیان ویرقان و
فواق وضماد او جهة گلف وآثار وبدبوئی عرق ورفع بوی نوره وسقوط دانه بواسیر ومنع اشتداد داء الفیل وبا حنا جهة تقویة موی وقطور او با
روغن زیتون جهة کرم گوش ورياح آن وسنون ومضمضهء آن جهة درد دندان نافع واز یك درهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی ومداومت نیم
مثقال تا یك مثقال آن را از اول حمل تا یك سال مانع سفید شدن موی مجرب دانستهاند وانطاکی جهة ابن مار هر روز دو مثقتال مربای شکری آن را
از کتاب تجربه بیان نموده وروغن او که به دستور روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال ومقوی دماغ وبالخاصیة رافع ذات بجنب بلغمی وسودای و
وقدر شربتش تا یکوقیه است نسر به فارسی کرکس گویند وبترکی قچیر از سباع طیور وبزرگ جثه ودر رنگ قریب بعقاب ومایل بسرخیست
وگویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ طی مکند بدلیل آنکه بچه آن را بزعفران آلودند واو کمان یرقان کرده در یکروز سنگ یرقان از سرامدست
آورده مساقه آن از رفتن ومراجعة نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ مشود واز خواص اوست که بجهة حراست دروقت خواب یکچشم را
نمیپوشاند وتا هزار سال عمر مکند ودر سالی زیاده بر یك تخم ویك بچه نمکند ودر سیم گرم وخشك وگوشت او محلل ریاح غلیظه وقولنج ایلاوس ومفتح
سدد ومفتت حصاة وقاطع بلغم وردی الغذا وغلیظ ومصحلش دارچینی وشرب پیه او جهة سرفه وضمادش جهة مفاصل وقطور او جهة کری قدیم گوش و
خون وزهرهء او قالع بیاض ورافع نزول آب وظلمه بصر وجرب چشم وسرگین او جالی گلف وخاکستر موی او رافع جرب وحکه وقروح است ومحمد بن زکریا
گوید که طلای بیضهء او در عرض سه روز بسیار مقوی قضیب است ومهر یارس گوید که سعوط دماغ وزهرهء او از هر یك بقدر نیمدانگ ومثل آن
قطران وروغن کنجد یا زیتون رافع جذام وجنونست واز مجربات شمرده اند نسج

العنکبوت به فارسی دام عنکبوتست ودر حرف عین
گذشت نسرین السباع کل علیق العدس است نسوت بهندی تربد است نسری بهندی نباتیست نسترن سفید
اسم فارسی درد اینص تریست ودر افعال بغیر از تفریح وتقویة دل مانند نسرین است نسترن زرد ورداصفر بریست نشا به فارسی
نشاسته وبیونانی امولونش نامند واو را از گندم خیسانیده که بحد تعفن رسد وپوست او باز شود واز پوست جدا کرده صاف کرده خشك
میکنند در آخر اول سرد وخشك ونزد بعضی سردوتر است ومغری ورادع وقابض وموافق امعأ ومصلح ادویهء تند وحابس اسهال وخون خصوصا
بو داده او با شکر وروغن بادام که نیمگرم بنوشند جهة خشونة حلق وسرفه ودرد سینه وسل وقطع خون بواسیر وحیض وحریرهء او با پیه بز جهة سحج و
رفع افراط عمل دوای مسهل وحقنه او جهة قرحهء امعأ وطلای او با زعفران جهة گلف وبا سرکه جهة خناق واو رام حارة واکتحال او جهة دمعه وقرحه
وجرب ومنع ریختن مواد بچشم وبا شیر زنان وبا سفیدهء تخم مرغ جهة خشونة پلك وحرارة رمد نافع ومقلل منی ومسدد ودیر هضم ومصحلش شیر ملینا
وکرفس وقرنفل وبدلش برنج مغسول وغبار الرحی وشربتش از یك مثقال تا پانزده مثقال نشاره اسم چیزیست که از اشجار بسوهان و
بسائیدن جدا کردد یا بسلبب کرم زدن غباری از او بهم رسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتر وهمه او قابض وجالی ومنقی رحم از وضماد
محرق مجموع او که با وزن او انیسون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه وآکله والتیام دهندهء زخمهاست ومجرب
شمرده اند وخواص هر یك در اصل آن مذکور است نشف اسم عربی بیخ مرجان است وگویند غیر اوست واو سبکیست سبك وپر سوراخ
مانند آشیان زنبور وسرخ واز ساحل دریای جده نواحی مکهء معظمه خیزد وخشکتر از سبد ودر الحام زخمها وبا شب در قطع خون قویتر از آن ودر سایر
افعال مانند اوست نشافه اسم عربی سفنج است نشاسته اسم فارسی نشاست ونشاسج معرب از اوست نضاد ذهب است
ودرخت کز کوهیرا نیز گویند نطرون بورق احمر است وگذشت نعام به فارسی شتر مرغ نامند ومعروفست در آخر سیم گرم وخشك
وگوشت او محلل ریاح وبلغم ورافع بقوه وفالج ودرد مفاصل وامثال آن وخدر واستسقا وجمیع امراض بارده وبطیئ الهضم ومضر محرورین
ومصلحش سرکه وروغن وطلای پیه او رام مزمنه واستسقا وتهج اطراف ورافع سم عقرب وباعث سرعة حرکة اطفال وچون بر بدن بمالند

وخاکستر موی او رافع آکله واز خواص اوست که از بلع کردن اخگر وآهن نفته ومس نفته متضرر نگردد نعنع معروفست ولطیفترین

نباتات ودر همه افعال قویتر از پودنه در آخر دویم گرم وخشك وبغایت مقوی معده ودل وقوة تا سکه وهاضمه وفم معده ومفرح ومرقق خون
غلیظ ومحلل مواد بارده ورياح معده ومحرك باه وآروغ وكشنده اقسام كرم وشكم وآب او با سركه قاطع نفث الدم وشرب دو سه شاخ او با آب
انار ترش ممكن فواق وخثيان وقی وهيضه ومشهی ومسكن درد معده وخفقان معدی ووجع الفؤاد وجهة درد سينه وپهلو ونضج رطوباه قصبه ريهء
وثيقهء آن مفيد خصوصا چون با پرسياوشان بجوشانند وچون دو شاخ آن را در شير بمالند مانع انجماد او وبا سركه وترشيها رافع ضرر انست باعصاب
ويا لبنيات رفع مضرت او مسكند وضماد او مقوی معده وبا آرد جو جهة جراحات وادرار فرمودن شير منجمد پستان ونضج دمل وبا نمك جهة گزيدن سگ
ديوانه وممضوع او جهة گزيدن عقرب وبتنهائی جهة بواسير بغاية نافع ورافع درد سر بارد وبا مويز جهة ورم انثيان ودرد آن وحمول او قبل از جماع مانع
حمل وقطور او با ماء العسل جهة درد گوش وسعوط او يكدانگ از عصارهء او با روغن گلسرخ تا سه دفعه جهة خنازيريكه در كردن بغايت مؤثر وگويند
مولد رياح است ومصحلش كرفس وبدلش پودنه نهری وشربتش تا دو مثقال است تغر بضم اول وفتح عين معجمه اسم جنس عصفور است ونزد بعضی
مخصوص گنجكشی است سياه لون وبسيار كوچك دنبالهء او بسيار كوتاه ودايم الحركة وكثير الصوت ودر تنكابن حجره نامند گرم وخشك ونمكسود قديد او
جهة اسهال وغير نمكسود او جهة عسر بول وسنگ مثانه وكرده بغايت نافع است نفط دهنيستی است كه از بعضی زمينها ميجوشد وسفيد وسياه
مباشد سفيد او لطيفتر وسياه او بتقطير سفيد مشود ودر چهارم گرم وخشك وقويتر از اكثر روغنها ومفتح وسريع النفوذ ومدر حيض ومخرج جنين وجهة
جميع امراض بارده شرب وطلای او نافع خصوصا جهة فالج ولقوه ورعشه وكزاز وتعقد عصب وسستی آن وبواسير ويرقان وسپرز وبو وسرفه كهنه وحصا
واخراج كرم معده ومقعد ورفع سموم وتحليل رياح احشا وپيچش ودرد مفاصل واكتحال او جهة نزول آب وبياض وقطور او جهة كری ورياح گوش وفرزجه ء او
بخور او جهة سردی رحم واختناق آن مفيد ومضر محرورين ومصلح او خشخاش وسركه ومضر ريه ومصلحش كثيرا وقدر شربت از سفيد او دو دانگ تا نيم مثقال
واز سياه او تا يك مثقال وبدلش مثل او ميعه ونزد بعضی قطرانست وخوردن سياه او بالخاصية مسمن قوی الاثر بدنست نفل نباتيست در عربستان
كثير الوجود شبيه بيونجه وبا كری مانند خارخسك اما بيخار است وبا سرخی وبنفشی ودر بو شبيه بشكوفه بيد گرم وخشك وتخم وگل او مدر بول ورافع سپرز وطبيخ

او در افعال ضعیفتر نقد تا احریض است تقعابن حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل خواجه اسم فارسی حب السمنه است
نلك زعرور است ونزد بعضی قراصیا نمام سوسنبر است ونمام الملك ونماما نیز نامند نمقولس بیونانی قسمی از قوقیای مصنوعیست
نمارق شامل قداح ویاسمین سفید است نمیسقن گرسنه است نمك اسم فارسی ملح است نمشك بلغة اصفهان اسم روغن
تازه است نمور اسم عربی ارنب بریست نمیل اسم هندی جاموس است نملولان بهندی حب المبانست نمل به فارسی
مورچه نامند وبترکی قارنچه وانواع مختلف مباشد بزرگ سیاه را بری وکوچك را بلدی وکبار پرنده راطیار وسیاه دست وپا بلند را نمل فارسی
نامند وهمهء آن با سمیت ودر سیم گرم وخشك وقوة سامهء او غالب بر جمیع حیوانات وطلای مسحوق او مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند
بیکبار مالیدن رفع بروز او مکند واگر را مویرا ویکرو قلع کرده باشند بیکبار مالیدن رفع بروز او مکند إلی واگر مویرا دیگر قلع کرده باشند محتاج بتکرار
طلای او است وچون صد عدد مورچه مقابر را در نیم وقیه روغن رازقی یا روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند وطلای آن بر سه قضب
وحوالی آن بغایت محرك باه ما یوسین ورافع عنن ومورث صلابت وبزرگی قضیب از مجربات دانستهاند وخوردن او موجب بیچش وکرب ومصلحش
عسل است واز خواص اوست که اطعمه وغیر آن وشیرینیها را در جائی گذارند ودرحین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مادامیکه دست کسی باو نرسد
مورچه پیرامون او نگردد ومهر یارس گوید که چون مورجه را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند رفع کری ورياح وطنین منماید وطلای مورچه
مقابر را با سرکه رافع خنازیر وضماد تخم او را با همه روغنها مسقط موی ومانع بر آمدن آن دانستهاند وگویند چون از تخم او بخورند باعث تحریك رياح
شکم بطرف اسفل به حدی مگردد که ضبط آن نتوان نموده وزیره کرمانی رافع آنست تموس جمع تمس وآن حیوانیست بقدر شغال وصورت
او شبیه بدلق ورنگش مایل بزردی وبا خطوه سیاه مانند ببر ومرغ وموش صید مکند ودر حین مستی آواز او مانند گربه ودر غیر آنوقت بنهج دیگر است
ونرگان ماوراء انهر آن را آلا کنجد گویند ودر بلاد مرو نیز یافت مشود وسر او کم موی وبسیار چرب ومظنه آن مشود که تدهین کرده باشند ونموسه کخه غلتیست
ورسر بنابر شرکت این صفة مسمی باین اسم است جالینوس گوید که طلای بیه او به دستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه وجربست وارسطو فرموده
که چون آفتاب در بیت خود با در شرف باشد چشم راست او با گرفته باخرقه کتان

بر صاحب ربع بیاویزند رفع تب او مشود واگر چشم چپ او را به بندند
تب عود نموده مفارقت نیمکند وسقراطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء
الثعلب است ومهر یارس تصریح نموده که طلای زهرهء او با سفیدهء تخم
مرغ رافع ومعه وسعوط خون او بقدر یکقیراط با شیر زنان رافع جنونست نمر به
فارسی پلنگ وبترکی قیلان نامند گوشت او گرم وخشك وهیچ حیوانی

گوشت او را نمیخورد وتصریح نموده اند که او کثیر الحیاست وزهره ء او سم قاتل ودو دانگ او در سه ساعت هلاك مکند وخون او رافع گلف وبهق وآثار است
ومهر یارس طلای خون او رافع جمیع علل چشم دانسته‌اند وچون پیه وگوشت آن را با آب زیتون مهرا کنند طلای او در ازالهء شری وزخمها وخزاز
بیعدیل وقطور مغز سر او با آب جرجیر وزنبق در احلیل مقوی ومحرك جماع
وحمول او وبه دستور حمول مغز استخوان او رافع در درحم ونزد اکثار با پیه او بهترین
اطلیه فالج ومفاصل وامراض بارده استو جلوس بر جلد او مافع گزیدن هوام ومسکن بواسیر است واز خواص اوست که چون کسی بر تمام حسد خود پیه
گفتار بمالد پلنگ قصد او نمکند به حدی که تواند او را بدست گرفت واو بسیار محب خمر است وچون به نپند برسد بیتابانه بنوشد وبتجربه رسیده است
وچون بر زخم پلنگ موش بول کند نجات نیابد ولهذا در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جائی نگاه میدارند که اطراف آنمکان آب باشد وموش
گذر نتواند نمود نوشادر لغة فارسیست واو معدنی ومائی ومصنوعی مباشد ومعدنی او در بلا وحاره مثل حبشه قطعانت او مانند شور
یافت مشود ومائی او از آبیست که چون بدست حرکة بسیار دهند کف مکند واز جوشانیدن آن قطعات سفید بر روی آن بسته مشود
وانطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است وگویند در جبال خراسان نیز مباشد ومعدنی ومائی غریز الوجودند ومصنوعی او از دودهاست
کثیف حمام بهم مرسد ورنگ او اولا اغبر است واز دو تصعید سفید میکردد وچون سفید صاف او را با مثل او زاج زرد لاری عشیر او زنگار
تصعید کند سرخ مشود در آخر سیم گرم ودر اول آن خشك وملطف وجاذب از عمق بدن بظاهر ومجفف قروح وقاطع خون جاری وحابس قی ومفتح
سدد والتیام دهندهء زخمهای باطنی ورافع چرك سینه وصلابت سپرز وطلای او جهة خناق وبا روغن تخم مرغا برص وبا عسل جهة داء الثعلب
وحیه وسعفه وبا روغن کنجد جهة جرب وغرغرهء او با آب سداب جهة زلوئیکه در حلق مانده باشد واکتحال او جهة التیام قرحه ورفع بیاض ودمعهء بارده
سفید ودر خواص مکتومه مذکور است که چون او را با مثل او فضله ء انسان تصعید کنند شرب یك مثقال او در رفع مطلق سم مجربست وپاشیدن مخلول
او که در جای نمناك گذاشته حل کنند ویا با سرکه حل نمایند وبه دستور بخور او باعث گریختن مار وهوام است از آنمکان وچون محلول آن را بر کاغذی نقش کرده ودر اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند وسه درهم او قاتل است
بتقطیع احشا نوارس اسم یونانی نوعی از قتاط است

شاخهای او دراز وباریك وتا بقدر سه زرع وبرگش ریزه ومستدیر وجمیع اجزای او زغب دار شبیه به پشم وگلش زرد وخوشبو وطعمش تند وخار
او مانند سوزن وصمغ او ما بین سفیدی وسرخی ودر دوم وحلب کثیر الوجود است صمغ او در افعال وقریب بکثیرا وتخمش در دویم گرم وخشك
وبیخ او در سیم وقویترین اجزاء اوست مجفف وقابض ودر التیام عصب از مجربات اسصت واز اینجهة او را شجرة العصب نامند وطبیخ شکوفهء وسائیدهء
او به دستور صمغ او در التیام عصب ضعیفتر از بیخ اند وشرب وضماد او جهة درد عصب وکوفتگی اعضا واز جای بیرون رفتن وشکستگی ان وقطع نزفت
الدم مؤثر وعصارهء او جهة قرحه قصبهء ریه وذات الجنب بیعدیل وتخم او رافع سموم واو مضر کرده است ومصلحش فندق وشیرینی یك مثقال است
نوره کلس حجری است وگلس مذکور شد نو فلن اسم یونانی زنبور است نوق شتر ماده است نور بلغة اکسیریان زبیق است وبفتح اول
وسکون واو اسم جنس شکوفهء است وگلهاست نور الفتدول شکوفه درخت دار شیشعانست نواة به عربی دانه اثمار است واز
مطلق او مراد دانه خرماست خصوصا در اوزان نول بهندی ابن عرس است نوح لبلابست نهما اسم نبطی درختیست کوهی راقش مربع
بقدر قامتی وبا زغبی مایل بزردی وشکوفه بعضی مایل به سفیدی واز بعضی مایل بسرخی وعمیق ومیان تهی وبا عطریة وبرگ بعضی مستدیر واز بعضی دراز
وبی ثمر در دویم گرم وخشك وبوئیدن او جهة زکام وضماد او جهة او رام بارده وقطع عرق ومنع تولد قمل وتقویة موی وبا عسل جهة داء الثعلب نافع وشربت
او مدر خون وبا تفریح ورافع خفقان وبا سرکه تریاق همه سموم وخیسانیدهء او با مویز وخوردن او بعد از آن با بادام مسمن بدن وفرزجهء او منقی رحم
وخوشبو کنندهء آنست واز خواص اوست که چون یك درهم او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچهء کبودی بسته در چاه بیندازند در تابستان باو سرد
بوزیدن آید وچون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندد در رفع سحر وچشم بد کند نهق قرة العین است ونزد بعضی جرجیر بری نهشل اسم عربی
شقاقل است نهنگ اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسی است وکرنب المأ عبارت از اوست بیخش مانند زردك وساقش
نرم وطولش بقدر عمق آبها وبرگش قریب بسطح آب وثمرش بقدر سیبی شبیه بقبهء خشخاش ودر او تخمها عریض سیاه وبا لزوجة وگلش بیرون آب واکثر او
کبود وبعضی سرخ واو هندیست وبعضی مایل بزردی وتیرگی وبعضی گویند که بری او نیز مباشد جمیع اجزاء او در دویم سردوتر بغیر از بیخ او که کرم
وخشك است وتخم او سرد وخشك ومراد از مطلق او گل نوع کبود اوست ونیلوفر

زرد گرم وخشك است وكبود او لطيف ومقوى دل ومسكن
حرارة آن وتبهای حاره وتشنگی ومنوم ومانع احتلام وجهة دردسر وقروح ظاهری
وباطنی وخشکی دماغ وخشونة سينه وسرفه حار ونزله وبا زعفران در؟؟
وجهة تقوية دل وخفقان مفيد ومضر مثانه ومصلحش بنات ومضر باه ومصلح او
ولبوبات وقدر شربت از جرم او سه درهم ودر مطبوخ تا هفت ومثقال

وبدلش بنفشه وخطميست وبيخ او جهة سپرز واسهال مزمن وقرحهء امعأ وسيلان منى وضمادش جهة درد مثانه ومعده وبا صبر جهة بهق وبا زفت جهة داء الثعلب
نافع واكثار او وشرب تخمش مضعف قضيب ومنجمد كنندهء منى وشربتش از هر يك دو درهم وتخم او رافع ادرار حيض ونزف الدم ودرد مثانه است وروغن
نيلوفر كه مانند روغن بنفشه بعمل آرند سردوتر در افعال مانند روغن بنفشه ودر تسكين درد سر حار قويتر از آنست نيل نزد بعضى عبارت از وسمه است
وظاهر آنست كه غير او باشد ودر كتم مذكور شد وممكن است كه از يكچنين باشند ومستعمل هندى اوست واو برى وبستانى مباشد نبات بستانى شبيه بكتان
وساقش سه شعبه باريك وبرگش شبيه به برگ كبر وتخمش ريزه مايل بسرخى مانند تخم خرنوب واز آن ريزه تر وبرى او مانند بستانى وبا خشونة زياده وسياه تر از آن
وپى تخم است وديسقوريدوس وجالينوس فرموده اند كه نباتش شبيه به نبات بار تنگ وبسيار سياه وساقش زياده بر راعى وبرگ برى او مانند برگ
كاهو وپر شاخ وشاخ او مايل بسرخى ودر اطراف او غلافها مانند زبان ودر آن تخمهاى ريزه مباشد در آخر اول گرم ودر دويم گرم خشك ونزد بعضى معتدل است
او محلل ورادع ابتداى او رام وقابض ورافع نفث الدم وشرب او بقدر چهار شعير با آب سرد مسكن هيجان او رام ومانع خروج دمل وجهة سرفه شديد اطفال
ودرد سينه وكرده ورياح غليظه وبا سكنجبين جهة سپرز وبا ادويهء مناسبه جهة قرحهء ريه وذات الجنب سوداوى ويك درهم او با يكوقيه گلقند جهة قرحهء ريه
ووحشت وهموم وخفقان وبا خيار شنبر جهة استسقا وضماد او جهة سعفه وتقشر جلد وقروح خبيثه وباد سرخ ونمله والتيام جراحاة ورفع گلف وسوخته او جهة
داء الثعلب وبا نيموزن او مرداسنگ وقدرى روغن گلسرخ وموم جهة آكله از مجربات وبايد قبل از طلا موضعر با آب با رشك وعسل بشويند وبا سركه جهة قروح
سرو خنازير متقرح بيعديل ومضر ريه ومصلح او عسل وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزنش آرد جو وثلث او ما ميثاينده لغة مصر است وبه فارسى
سمنو نامند از اغذيهء شيرينيست كه بدون شيرينى وروغن بعمل مى آرند انطاكى گويد در اول گرم ودر خشكى معتدل ومولد غلط صالح ومسمن بدن وبمعدل بلغم
وجهة بخار سوداوى ومالیخوليا وسرفه خشك ودرد سينه مفيد ودير هضم وثقيل ومسدد واكثار او مورث تبهاى مركبه وآنچه با كردكان وبادام جوشاينده
باشند زبونتر ومصلحش سكنجبين وكاسنى است وطريق عمل آنكه كندم را خيسانيده سبز كنند پس شيرهء او را گرفته طبخ بسيار دهند وبدفعات قطعات
يخ در آن اندازند تا غليظ وشيرين گردد نينا نانخواه است نيمقا اسم يونانى نيلوفر است نيلج نيل است ينطاقوس گويند نباتيست

برگش شبیه به برگ صعتر ودر روی زمین پهن یکشود ودر حوالی در بند بلاد
شیروان بسیار است وقرص او را جهة بیاض چشم بیعدیل دانسته است
نیطافیلی مؤلف مغنی گوید که از جمله یتوحات وغیر ینطافلن وپنج انگشت است وبر
شاخهای او پنجعدد برگ مباشد ونبات او شیردار وبغایت
مجفف وبیلذع وبیحدتست وطبیخ او جهة درد جگر واسهال بواسیری وضماد او
جهة خنازیر وعرق النسا ومفاصل وصلابات وداخس مفید وعصارهء پنج او
سم قاتل وقدر شربتش سه ابولوس است نیلوفر هندی او سپید است ینشوق ادرك
است ونزد بعضی قراصیانی بفتح اول وسکون
باء اسم فارسی قصب است نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نینوا اسم هندی
روغن تازه است نیب اسم هندی از او درخت است
ینم اسم هندی درختیست وآن بزرگ وکوچك مباشد وگلش مانند خوشه که چندین
بنفشه بار او باشد ووسط او گلها زرد وبا عطریة وخوش منظر
ودر اصفهان ثمر آن را سنجد کرجی نامند ودر مازندران کنار گویند وآن بقدر
سنجد کوچکی است مایل بتددیر وتلخ ودر بعضی بلاد معروف بدرخت توز است
وضماد برگ وگل او محلل ورادع وجهة اورام بغایت مفید وجهة مفاصل ونقرس
ودردسر نافع وذر ور خشك او جهة التیام زخمها وقطع خون او وروغنی
که او را جوشانیده باشند نایب مناسب روغن شیخ صنعانست وثمرش بقدر یك مثقال
حابس اسهال مزمن وآزموده است حرف الواو
واق اسم ومرغیست که در کنار آبها مباشد تیرهء مایل بسیاهی ومخلوط به سفیدی
وسرش سیاه ودر کاسهء سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته
در غایت سفیدی ونرمی وقریب بشیری وترکان بنازلف حقار جمعکرده بر سر میزنند
واکثر صید او ماهیست ودر تنکابن او را اوین نامند وکوچکتر
از حقار است در دویم گرم ودر اول خشك وگوشت او موافق مبرودین ودرد زانو
وکمر وروغن اوجهة فالج وامراض عصب نافعست وگوشت نمکسود
وجاذب پیکان وخار از بدن وزهرهء او جهة بیاض چشم وبهق مفید است واوی
گلیب بریست واجد بسلابست وافنیس بیونانی کنگر
زرد است واشه اسم فارسی صقر است وارموك بلغة تنکابن قنفد است واپلهیم بلغة
تنکابن کرفس بریست والان
بزرگ بهندی رازیانه است والان کوچك ثبت است ویرا الارض فطر است وبلر به
فارسی پشم نامند وگویند مخصوص
پشم شتر است وخواص صوف مذکور شد ویثر بثاء مثلثه اسم عربی درد ابیض است
وج به فارسی اکسیر ترکی نامند وآن بیخ نباتیست که در آبها
میروید وبه فارسی سوسن زرد گویند برگش از برگ نرگس دراز وعریضتر وبا

خشونة وانبوه وساقش بلند وگلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد
وزرد ومایل بسرخی وبیخش کره دار وبعضی ببعضی پیچیده وکج ومابین سفیدی
وسرخی وتند طعم ومایل بعطریة در اول سیم گرم وخشك وقوتش تا چهار
سال باقیست قاطع بلغم وتریاق سم هوام ومقوی معده وجگر وهاضمه وقوة حافظه
ومنقی دماغ ومبهی ومجفف رطوبات مفاصل ومدر بول وحیض

ومحلل رياح معده وامعاء وجهة درد سينه وسرفه وپهلو وجگر ومغص ودرد سپر نر وشكافتگی عضل وتقطير بول وحصاة ولكنت زبان ونيكو كردن رخسار و
تسخين كرده وضماد او جهة مفاصل واو رام بلغمی ونفخ تحت سپرز وبهق وبرص وتشنج بلغمی وفالج وفتق وقيله وفرزجهء او با شير مادیان وزعفران جهة
اعانت حمل واكتحال او جهة بياض وخوائيدن او جهة اغل زبان بيعديل وجهة درد دندان مفيد وجلوس در طبيخ اوجهة درد رحم نافع ومضر سر ومصلح او را زمانه
ومحرق خون محرورين ومصلح آن سكنجبين وشربتش يك مثقال وبدلش مثل او زيره وثلث او زراوند طويلست وحيد بلغة مغربی مازريون سياه است
وخشيزك وخشيزق بكاف آخر وبقاف تخم بسيتاج ودرمنهء تركی عبارت از اوست ونزد بعضی درمنه خراسانيست ودع از جمله اصداف
وحلزونست وبهندی كردی ودر ديلم كلاچك ودر اصفهن كس كريه نامند بيوست او زباده از ساير اصداف ومدر مائية وجالی وجهة عسر بول وحصاة نافع
وضماد محلول او در آب ليمو با قدری نوشادر رافع اثار جلد مجربست ومحرق او در همه افعال مانند شيح ومضر ريه ومصلحش عسل وشربتش تا نيم مثقالست
ودود اسم مغربی پليكی است ودين بيونانی كماه است ودح زو فای رطب است ورد اسم جنس گلهای اشجار است واز مطلق
او مراد ورد احمر بستانيست چه اقسام ورد سفيد وزرد وسرخ مباشد وهر يك از او بری وبستانی وهر يك بنامی مخصوصند وبستانی اقسام
او مضاعف وبزی هر يك غير مضاعفند ورد ابيض بری به فارسی آن را نسترن سفيد نامند ومذكور شد ورد ابيض بستانی بزرگتر از نسرين
ومضاعف وبقدر گلسرخ ودرخت او خاردار وگلش زرد وغير مضاعف است ودر قوة مانند گل سفيد بستانيست ورد احمر بری درخت
وليك است گلش سرخ وغير مضاعف ومذكور شد ورد احمر بوستانی به فارسی گلسرخ نامند وبهترين او تمام نشكفته است وآن مركب القوی ودر نزد اكثر سرد ودر اول
دويم خشك ونزد جمعی گرم وتر ونزد بعضی معتدل ومفرح ومقوی دل واعضا ومسهل صفرا وبلغم رقيق وبا قوة قابضه وخشك او را قبض زياده ومفتح ما ساريقا وجهة
ضعف معده وجگر وكرده وخفقان حار وغشی وجهة ريه ورحم ومقعد وطلای او وقطور عصارهء او جهة درد سر وچشم وگوش ومضمضهء آن جهة تقوية لثه وضماد كوبيدهء او جهة مراق ورطوبة معده وسائيدهء او جهة ثاليل وسحج جلد كه به سبب حركة بهم رسد ورويانيدن گوشت زخمهای عميق وضماد تازهء او جهة اعانة بر اخراج

پیکان وخار از بدن وذر ور خشك او جهة جوششها والتیام زخمها وقلاع وزخم آبله وسیلان رحم وخوشبو کردن او وبا برك مورد جهة قطع عرق وضماد برگ
درخت او جهة خزاز واو رام حاره وورم مقعد وشکستگی اعضا مفید وتخم گل که عبارت از ثمر اوست در افعال مانند ولیك است که آن عبارت از ثمر گل
سرخ بری باشد ومذکور شد وآنچه در میان گل شبیه بتخم وزرد است آن را زرد وگوینده در به او با آب رافع اسهال عسر العلاج ورافع نفث الدم وسیلان جونست خصوصا چون با اقماع گل بسایند وحمول او مقوی رحم ورافع رطوبت آن ومضیق فرجست وبوئیدن کل مهیج زکام وعطسه وماشرا در بعضی امزجه ودر بعضی
ومسکن او ومصلح او کافور ومضر باه وموزث تشنگی ومصلح او انیسون وقدر شربت از تازهء او تا ده درهم واز خشك او تا چهار درهم واز آب او هشت درهم وبدلش
مثل او بنفشه وربع او مرز نجوش است وگویند ده درهم غنچه تازهء او ده بار عمل میفرماید وروغن گل سرخ که گل پی اقماعر را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند وبعد
از سفید شدن گل تجدید تا هفتم به کنند ویا آب افشردهء تازه او را با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مزبور مرکب القوی وراغ
وقابض ومحلل وموافق مواد حاره وبارده وبا قوة مسهله ومسکن التهاب معده ورویاننده گوشت زخمهای عمیق ومجفف رطوبة او ورافع مواد خبیثه او وحقنه
او رافع قرحهء امعأ ومضمضهء او مسکن درد دندان ونطول او مقوی دماغ وحابس اسهال مراری ومسهل ماء لزجه ومقوی اعضا ومحلل مواد فاسده ودر تسکین دردها عجیب الاثر وطلای او با سرکه ولخلخه او با سرکه وگلاب مسکن دردسر ورادع نجارات دماغی وموافق او رام آن ورافع زحیر ودرد امعا وچرب کردن او ادویه حابس اسهال باو مقوی فعل آن وقطور او جهة درد گوش وتدهین او با سکره وآب مورد رافع عرق وپادزهر قروح وجوششهای حاره وشرب او رافع خوردن
وآهك وزرنیخ وصابون وذراریح وامثال آن وبدلش نیموزن او وروغن بنفشه وبوزن او دهن اخلاف وقدر شربتش تا یکوقیه است وگلاب نیز مرکب القوی
ومایل بسردی وبا حرارة لطیفه ومایل برطوبت وبا قوة قابضه است وبعضی سردی وخشکی او را بسیار غالب دانستهاند وآن مقوی دماغ وفم معده وقوتهای بدنی ونیمگرم او جهة خشونة سینه ونفث الدم وعوارض نزله ودرد معده وامعا ومغص بارده وحار ودر وجگر سرد وجهة خفقان حار وتقویة بدن وبا شراب جهة زیاد قی
تفریح وبوئیدن وطلا کردن او جهة دردسر حار ودرد چشم وبا قرنفل جهة بار داو ولخلهء او جهة تقویة دل ورفع غشی وبیهوشی وتقویة دماغ وحواس باطنی
ونشاط نفس ورفع خار مفید وبالخاصیة مضر باه وباعث سفیدی موی ومصلحش

کلاب ونبات وقدر شربتش تا هجده مثقال وگلاب مکرر بقدر دو وقیه آن مسهل؟؟
ورد منتن درياس است ورد الحماق به فارسی گل رعنا نامند اندرون او سرخ وبيرون زرد وبدبوی واز اقسام درد منتن است کرم و
خشك وبيخ او محلل وبسيار گرم ودر اطليه استعمال او اولی است ورد الباخ گل عليق الكلب است ورد صينی نسرين است ورد الفجار
وورد التجار ورد الحماقست ورد الحمير نزد بعضی كل خطميست وبلغة مغربی گل فاوانياست ورد الزوانی بلغة مغربی كل خطمی است
ورد فرا شقايق النعمان است ورد اتحب كبيكج است ورل ماهی سقنقور است ورا جالود فاشر است ورطوی؟؟

ورق النیل وسمه است ورق الزیتون هندی طالیسفر است ورده بلغة مازندران سمانیست ورك بلغة فروین نبات
خرنوب بنطیست ورطنیثا عنم است ودر عین گذشت ورل به فارسی وبترکی بزمجه نامند وآن حیوانیست بزرگتر از حردون ودنباله از ودراز
وجلد او سیاه ودرشت وابلق از خطوط زرد در آخر سیم گرم وخشك وقایم مقام سقنقور در همه افعال مبهی ومحلل ریاح وضماد گوشت او جاذب پیکان
وخار از بدن وجاذب سم گزیدهء حیوانات بخود وجاذب خون بظاهر جلد وباعث فربهی عضوی که بر آن به بندند وطلای روغن زیتون که در آن جوشانیده
باشند ومهرا شده رافع اثار وکچلی وحکه وداء الثعلب وقو با وسرگین او قالع بیاض چشم وطلای پیه او عظیم کنندهء قضیب وطلای خاکستر او موجب بیحسی عضو است
ورشان از جنس کبوتر صحرائی واز آن بزرگتر وطوق دار است وبترکی الافاخته نامند در خواص مانند کبوتر صحرائی واز آن بهتر است وچون
در روغن زیتون مهرا کنند طلای او در افعال مانند بیه شتر مرغ ومداومت خوردن او مورث بدی خلق ومصلحش سرکه است ورس بار نباتیست مانند
نبات پنبه ومخصوص بلاد یمن ونبات مزبور تا بیست سال کل وثمر میدهد وتخمش مانند کنجد وبعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد ومایل بسرخی مانند زعفران
مشود واو را سائیده جامه با ورنگ میکنند وبهترین او زرد مایل بسرخیست وقسم سیاه او را که حبشی نامند وسرخ تیرهء او که هندی گویند زبونتر ونزد
بعضی کرکم بیخ آن نباتیست واو در دویم گرم وخشك وقوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه وبا تفریح عظیم ورافع خفقان ورياح غلیظه وحصاة وجالی وشرب
او رافع بهق وبرص سفید وطلای او رافع گلف وسعفه وبثور وقوبا ومورث لاغری ومضر ریه ومصلحش مصطکی وکثیرا وشربتش تا یك مثقال وبدلش مثل او زعفران
ونصف او ساذج است وزغ اسم عربی سام ابرص است وبه فارسی ضفدع را باین نام خوانند ورق بفتح اول وثانی برگ نباتاتست وبضم اول
وسکون ثانی اسم طیور است وفتح واو وکسر راء اسم فضه ات وسخ به فارسی چرك گویند واز مطلق او مراد چرك انسانست وطلای چرك
گوش جهة شقاق آب وگزیدن افعی وچرك بدن جهة بواسیر وشقاق مقعد وداخس وبا موم وروغن جهة تحلیل او رام نافعست وسخ کور النحل
به فارسی بر موم نامند وعر عکبر گذشت وشیخ به عربی اسم نباتیست که در جبال از سنگ میروید ودر بوی شبیه ببوی لیموست وچوب او بسیار
صلب واز او نیزه میسازند برگش شبیه به برگ گشنیز ومثال او باریك وبیخ او کره دار وشبیه بسعد در آخر دویم سرد وخشك ورادع ومقوی اعضا ونیم مثقال

سائیده او با تخم نیمبرشت جهة شکستگی اعضا وضرید ومقله وجلوس در طبیخ آن جهة سیلان رحم ونواصیر مقعد مفید است وشق حیوانیست بسیار
کوچکتر از پلنگ در رنگ ودر شکل مثل آن ودنبالهء آن کمتر از شبری ودر تنکابن پلنگ مول نامند ودر خواص مانند پلنگ ولباس پوست او معین باه و
مقوی کمر دماغ عروض بواسیر وموی سوختهء او جهة جراحات مزمنه نافع است وشبح اشق است وشح بسکون ثانی اغریطس است وشم
بضم اول وثانی وبلغة تنکابن ودیلم اسم سمانیست وصیف الاسود پرسیاوشانست وطواط خفاش است وعل نوعی از
ایل است وبترکی جویر ودر دیلم شوکا نامند ودر ایل مذکور شد وغل بغین معجمه اسم عربی بادنجانست وقل اسم عربی ثمر خشك درخت
مقل است وکو آشیان طیور است ولیع طلع است ولب نوعی از تیوعات وبقدر زرعی وبرگش تیره وبا خشونة وشیردار
ودر بعضی اماکن شبیه به برگ درخت شرمین واز بعضی شبیه به برگ درخت مورد واو غیر شجرة الراهب وماهو رانه است واو مقیئ قوی ومسهل است
وگویند چون او را از جهة آ اعلا قطع کنند مقیی دار از جهة اسفل مسهل واز هر دو جامع قی واسهال ومسقط کرم شکم وزیاد او قاتل ومورث غشی ومصلح او
سیب وشربتش تا نیمدرهم وبدلش لالا است ولکام بلغة تنکابن اسم جمسفر است وین انگور سیاه است حرف الهاهال
قاقله صغار است هامه جعد است هالوك شك است وبلغة مصر اسم جعفیل است ها وی اسم تریاق فاروقست هالینوطس
اکلیل الملك ها روات امس هندی استخوانست هاقی بهندی فیل است هانس بهندی او زاست هاسیمونا بلغة نبطی اسم
نباتیست بیخش مانند شلغم وسیاه وهر چند در زمین فرورود باریکتر مگردد وتا بقدر موی رسد وخام وپخته او ماکول ولذیط ومایل بتندی وساقش با رطوبة
نربه وزغب دار وبر شاخهای او برگهای ریزه مانند خار کوچکی وپر شاخ وملاصق بدون میلی بیخش در دویم گرم ودر اول خشك ونزد بعضی کرم و
وملطف اخلاط غلیظه ورياح ومقوی دل وحافظه صحة وجهة سرفه ودرد سینه وسپرز وکرده ومثانه نافع وگویند خوردن او بالخاصیة باعث تولید
پسر است ونطفه منعقده قبول صورة انوثی نمکند ونطول او جهة سرغة حرکة اطفال مؤثر وبقلیق او در پارچهء سبز قبل از طلبوع آفتاب روز چهارشنبه
رافع سحر وچشم بد است ماهید دانه حنظل است هتاجودی بهندی اسم کف مریم است هدیه در اصفهان حز حذ او پر پا نامند وآن
حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ وزیر شکم او سفید وپاهای او بقدر سر

سوزنی وکثیر العدد در دویم سردوتر وشراب او با شراب رافع عسر بول ویرقان وطلای
او جهة خناق وسقوط لهاء ومطبوخ او در پوست انار که با روغن گلسرخ بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانند رافع گری قدیم ودرد گوش است
وچون در کوزه سفال بسوزانند وبا عسل مخلوط کرده روزی از یك اقیه تا دوا وقیه بنوشند جهة عسر نفس مجرب دانستهاند وتعلیق او بر پارچهء کتان وامثال

وامثال آن رافع تب ربع وقطور رطوبة او در احليل رافع حرقة البولست هدهد
معروفست وآن را مرغ سليمان نامند در دويم گرم وخشك ومهرا
پخته او با شبت جهة پيچش وقولنج وسدد وخون منجمد وحصاة كرده ومثانه وزهره
وخون او جهة بياض چشم وبهق وسعفه واستخوان او جهة تب ربع نافع
وتعليق پروزبان او مورث جاه ودوستى مردم وبه دستور تعليق لحيهء اسفل او در اين
امر مؤثر وتعليق استخوان بال چپ او جهة
بستن زبان بد گويان ودوستى دشمنان وبا خود داشتن چشم او جهة تقوية حافظه
وبياد آمدن فراموش شده وايمنى از جذام واويختن بذلوح او بتمامه برور
دروازهء خانه جهة رفع سحر وچشم بد دام الصبيان وبخور پر او جهة زخمها وسحر
وجنون وبلع كردن دل او بگرمى ذبح آن جهة قوة حافظه بغايت مؤثر و
ناخن وپر او را در حرير زرد بسته در زير سر دو خصم گذاشتن جهة القة ايشان
خصوصا در وقتيكه قمر در سنبله ونظر دوستى با زهره داشته باشد ونگاهداشتن
پر او جهة نضرة بر حضم مؤثر هدل حفض است هريسه از اغذيهء مشهور است
وبهترين حبوب ولحوميكه از آن ترتيب بايد كندم وگوشت مرغست
گرم وتر وكثير الغذا ومسمن بدن وكرده ومقوى عصب وباه وموافق سرفه وخشونة
سينهء يا بس المرأ جستن ودير هضم ومستدد ومصحلش در محرورين سكنجبين
ودر مبرودين انگور وبالخاصية افكندن قدرى انگور در ديگ هريسه مرفق قوام اوست
هربى بلغة هندى بيخيست در جبال كشمير كثير الوجود قسمى سياه
سفيد مايل بزردى وطولانى وغير مخروط ودر حجم مقابل سه عدد جدوار مشود نيم
نخود او قاتلست باسهال وقى عنيف وبالخاصية مقاوم سم اقسام بيش
وساير سموم است هر نوه نزد بعضى ثمر درخت عود است از فلفل كوچكتر وبا
اندك زردى وطعمش تند وبوى عود از او مى آيد واز حوالى شحر وعمان خيزد
مركب القوى ودر دويم گرم ودر خشكى معتدل ومقوى احشا ومحلل رياح وحصاة
وبا تفريح ومدر بول وملين طبع ومسخن كرده ومثانه ومحرك باه ومعين هضم
وخوائيدن او بهترين انواع استعمال اوست وبخور او مانع زكام ونزله وگذاشتن او در
ميان متاع وجامه مانع گرم زدن او وبيخ او را چون چهلروز
در ميان شراب با سركه نارس بگذارد بسيار سياه مشود واز عود قمارى نفرقه نتوان
نمود وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش قافله است هر طمان
دانه ايست شبيه بخلر ونزد بعضى خلر است ورازى گويد فلى است واظهر آنست كه
قسمى از خلر باشد چنانكه انطاكى او را بسيله دانسته چه او تلختر
از آن وسرخ مايل بسياهى است ونباتش مانند گندم وثمرش در غلاف منقسم بدو
نصف ودر برودت معتدل وبا قبض ومطبوخ او با روغن غير قابض و
موافق سرفه ودر ساير افعال مانند خلر است هر فوليون نمام است هر شفه اسفنج

است هر دو اسم عربی عروق الصفر است هر جان
وز البربر است هر قلوه وهر قلوس نوعی از هند بای بریست ونزد بعضی ابوخلسا ونزد بعضی قرصعنه هر ابزه مرانیه است
هر تال بهندی زرنیخ است هرن بهندی اسم آهوست هریا توته بهندی توتیای هندی است هری بهندی خروع است هزار
چشان وهزار فشان به فارسی فاشر است هست کند بهندی لوف است هشفیقل اشقاقل است هشت دهان
اسم فارسی نوعی از عود است هفسو مور اسم سریانی افتیمونست هگل فقع است
هلیم اسم عربی کل لاصق پشی است وبه فارسی عبارت از مرق
گوشت وگندم مهرا پخته است ودر افعال مانند هریسه است هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو وگوساله وامثال او را بعد از پختن با آب
ونمك در جائی گذارند تا آب او چکیده رفع گردد وبحسب احتیاج بقول حاره یا بارده را بسرکه پخته گوشت مذکور را در آن سرکه اندازند وبقول را بردارند
واگر با بقول بجوشانند قسمی از قریض خواهد بود ودر افعال مشابه مواجه بقول مطبوخه است هلیون به فارسی مارچوبه نامند ساق وبرگش مانند کبر وبا شیر قلیلی وگلش مایل به سفیدی وتخمش از قرطم کوچکتر وبا صلابت در دویم گرم ودر اول تر وبیخش در دویم خشك ودر اول گرم وبری او را خشکی غالب تر ومليون
مفتح سدهء جگر ومدر بول ومبهی ومحلل نفخ وغذائیة او غالب وهاضم ومغیر رایحهء بول وعرق ومفتت حصاة وجهة درد سینه وطلمة بصر ودرد ریه واستسقا وطبیخ او ملین طبع ورافع درد امعا وبا شراب جهة سم رتیلا وتقطیر البول ومضمضهء او جهة درد دندان نافع ومداومة او مبهتج درد مفاصل ومفسد طعام
ومغثی ومصلحش وگویند او کشندهء سگ است وتخمش مفتح سدهء سپرز وبا عسل وروغن بلسان مخرج حصاة وفرزجهء او مدر حیض ودر ادرار قویتر از هلیون وقدر شربتش تا دو مثقال ومضر سر ومصحلش عسل است وبیخش مسکن درد دندان وطبیخ او بتنهائی وبا عسل وتخم خربزه منقی کرده ومثانه ومجاری بول ومخرج سنگ وریگ
آن ومضر ریه محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا سه درهمست ودر فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب وهندیلون میروید واز مجربات شمرده اند هلئوو زعرور است هلقیقلا هندباست هلیلج اهلیلج است هلیانه شاه ترجست هلموت و
هلیموت سلق جبلی است هلکه فرون السنبل است ونزد انطاکی ودهج الفار هلد اسم هندی عروق الصفر است همج نوعی از ذباب ومشهور بخر
مگس است همیشه بهار وهمیشه جوان ابروتست هنگ به هندی علیث است هندو

ابهندی نوعی از پیش است هنگن بهندی
ماهی زهر جست هنکاچهار بهندی سیسالیوس است هند یا به فارسی کاسنی نامند
وآن بستانی وبری مباشد وبستانی او دوقسم مباشد یکیرا برگ
بزرك ودراز وبا خشونة ومایل بتلخی وگلش کبود وبزرگ واو را هند بای شامی
نامند وتبرید وترطیب او زیاده از قسم صغیر است ویکیرا برگ کوچك وگلش

کبود وریزه وتلخی او غالب او را هند باء البصل نامند هر دو قسم در اول سردوتر وبا اجزاء حارهء لطیفه که از شستن رفع گردد واز جهة لطافت مفرط بحسب
اختلاف هوا وزمان ومکان تغیر طعم ورنگ وطبع او مشود واو مفتح سدد ومقوی جگر ومسکن حرارة وخون وتشنگی وصفرا والتهاب معده وهوائی جگر حار وبارو ورافع سدههء آن ومنقی مجاری بول وکرده وآب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویهء یرقان سددیست چون آب آن را بجوشانند وکف گرفته با سکنجبین
بنوشند جهة بتهای کهنه وتقویة معهد ورفع تعفن رطوباة وبا گلقند جهة تب ربع نافع وچون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند ثقیح واسهال او
زیاده مشود وطلای آب او جهة او رام حاره ودرد چشم وبا سرب سائیده وروغن گلسرخ جهة سرطان متقرح بیعدیل وغرغرهء او با آب خیار شنبر
جهة ابتدای ورحم حلق وخناق وضماد کوبیدهء برگ او جهة رمد حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه وآرد جو وبا آرد جو وسرکه جهة مفاصل ونقرس حار واو رام
حاره بیعدیل وقدر شربت از آب او تا نیم رطل است ومضر صاحب سرفه ن مصلحش شکر است وتخم کاسنی در دویم خشك ومایل بحرارة وبا اجزای بارده
جهة تبهای صفراوی وسددی ویرقان وخفقان وصداع وامراض جگر وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهة رفع سموم وضعف کرده وسپرز وقطع نفث الدم
وتحریك اشتها مؤثر وبغیر از تر طیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی است وقدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است واو مقیی وکریه الطعم ومصلحش سکنجبین
وادویهء خوشبو موافق آن وبیخ کاسنی در اول گرم ودر دویم خشك وبغایت مفتح وملطف اخلاط ومنقی مجاری غذا ومدر بول وجهة تبهای مرکبه ومزمنه
وتصفیه خون ورفع ورم احشا ودرد مفاصل واستسقا ونضیح وتحلیل مواد نافع وقدر شربت از سائیده ء او یك درهم تا چهار درهم ودر مطبوخ از پنج درهم
تا پانزده درهم وعرق کاسنی نسبت به آب او بسیار ضعیفتر است هند بای بری غیر خندریلی است نبانش مانند بستانی وگلش کبود وطعمش
بسیار تلخ وبرگش درشت وبیخار است او را بقلهء یهودیه نامند دراول سرد وخشك ودرتبرید زیاده بر بستانی وقابض طبع ومقوی معده
ودر جمیع افعال بغیر ترطیب قویتر از بستانی وقاطع نفث الدم وآب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام وسموم مشروبه ومدر شیر وحمول
عصارهء او رافع ورم حارهء فرج وضماد بیخ او جهة گزیدن عقرب وزنبور ومار مفید وبا آرد جو جهة باد سرخ وبا سفید اب وسرکه جهة سوختگی آتش والتهاب
اعضاء نافع وتخم وبیخ او در افعال قویتر از بستانیست وهر یك بدل دیگری اند هند

باء هاشميه وهند باى شاميه نوع بزرگ وورق بستانى است
هند باء البقل نوع ريزه برگ كاسنى بستانيست هوم بلغة ترك نباتيست شاخهاى او پر كره وبارش شبيه بعنب الثعلب وكبك از آن بسيار
محظوظست وبى برگ وبى بيخ وبا ريشهاى ضعيف غير غاير واز سموم قتاله وچون پيكانرا به آب او آلوده خشك كنند زخمش كشنده است
هوم المجوس گياهيست ساقش يك عدد وباريك وصلب وگلش زرد وتيره وشبيه بياسمين وبرگش ريزه است وظاهرا از جنس ارغوان
زرد باشد ونزد بعضى بخور مريم است در اول سيم گرم وخشك وجالى ومفتح سدد وبا حدة وبسيار مجفف وطبيخ كل او جهة حصاة مثانه واحتباس
بول بسيار مفيد وذر ور گل او حابس خون جرحات وقدر شربتش يك مثقال وزياده از دو مثقال او كشندهء بتخفيف قويست هوفاريقون
معرب از اوقاريقون يونانيست وآن سه قسم مباشد وهر سه قسم را ثمر مثل جو است قسميرا ساق بقدر شبرى وزياده وبرگش مانند برگ وسند واب
وبسيار سرخ وگلش سفيد وشبيه بگل شب بو ودر بو شبيه ببوى صنوبر وتخمش سياه دراز ومدور ومانند جو ومنبتش زمينهاى سخت در اول سيم گرم وخشك
وقوتش تا ده سال باقيست ومجفف وملطف ومدر بول وحيض ومخرج جنين ومحلل ومفتح سدد وجهة درد ورك نافع وبرگش جهة التيام جراحات
وثيقه زخمهاى متعفنه ورفع سوختگى آتش وعصاره وطبيخ او جهة نقرس بيعديل ومداومت شرب تخم او را هر روز نيمدرهم با ماء العسل جهة عرق النسا
مجرب دانستهاند وجهة تب ربع تا نيموزن او سداب به دستور مجرب شمرده اند وبدلش تخم شبت وانيسون است وصنف دويم بزرگتر از اول
وبرگش بقدر نعناع وپر شعبه وشعبها مستقيم وساقش سرخ وگلش زرد وتخمش درغلافى مانند خشخاش با خطوط ودر بوى شبيه بر ايتانج در آخر دويم گرم
وخشك ودو درهم از تخمش مسهل صفراى غليظ وخوردن از آب سرد معين عمل اوست ودر ساير افعال مانند قسم اول وچون در شراب بجوشانند طلاى
او رافع جراحات عضيمه است وصنف ديگر كه دازى رومى عبارت از اوست نباتش بزرگتر از اول وكوچكتر از ثانى وبسيار سرخ وپر شاختر وبرگش
مانند برگ سداب وگلش زرد ودر بوى مانند قسم اول وگرمتر از اول ومسهل رطوبات معده ومجفف او در جميع افعال قويتر از اول وثانى وسرخ كنندهء
رخسار ومقوى معده ورافع فالج وعرق النسا وعسر بول وحصاة ومسقط جنين ومدر حيض ومقاوم سموم وجهة استسقا وقولنج وتب ربع نافع وطلاى او
جهة بهق وآثار بواسير وضربان مفاصل والتيام قروح نافع ومصدع محرور ومصلحش سكنجبين وقدر شربتش يك درهم واقسام او بدل يكديگرند وبدل همه او

بوزن او اذخر ونصف او بیخ کبر است ومؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم هو فاریقون شبیه بسماق است واین قول مخالف قول جمهور حذاقست
ونزد حقیر مراد از ناکسیر هندی قسم اخیر است اگر چه این خزاز وحکمای هند فاریقون ودازی رو میرامکی دانستهاند وناکسیر عبارت از آن واز اقسام
او فرد کامل مراد ایشانست هو فسطیداس طرثوثیست که در تحت لحیة التیس واو غیر لحیة التیس است ومذکور شد هوجره وهو فقیداس

هزمار الراعیست هو چوبه وهوفیلوس ابوخلساست هو داسیون اسم مغربی نعناع است هوره اسم فارسی خبازیست هور
بهندی اسم ابهل است هوا نسب بایدان افضل عناصر ونسبت بروح حیوانی وترویح آن چون نسبت آبست بروح طبیعی وتغذیهء او ونفوذ
هواء در اجسام تکونات بشدة وضعف است وهیچیك ازاو خالی وعاری نیمتوانند بو دو فساد او باعث فساد موالید ثلاث است وبقدر احتیاج
هر یك به آن وتغیرات او به سبب لطافت از هر مغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی وچه از اجسام سفلی وتدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است وایراد او در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد مصلحات او بقدری وخیری مطلبوست چه خروج او بالکلیه از حالة صحة موجب وباء وامراض بیشمار است وعلم در معدلات واز واجبات ومجربین تصریح نموده اند که بخور درونج وطرفا از مجرباتست وبخور کردن وبوئیدن عسر ولادن وقطران وخوردن طین مختوم
وامثال آن وفا وزهر معدنی وخوردن وبوئیدن ترنج ونارنج وسرکه ومورد وپیاز ونعناع رفع ضرر هوای وبائی مکند وآزموده است میل بوا
قاقله است هیرون نوعی از خرماست وگویند مراد از وقسب است بثیر عربی اسم جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص بری او هیضمان
اسم عربی فجل بریست هیزا واسم فارسی نعناع است هیری بهندی اسم لحم است هیرا بهندی اسم الماس است هیراد وکهن
اسم هندی دم الاخوین است حرف الیأ یاقوت بهترین او سرخ وشفاف گلناریست که بهرمانی ورمانی نامند وبعد
ز آن خمری پس وروی ولعل از اقسام سرخ اوست وبعد از صنف سرخ او زرد ناربیخیست پس زعفرانی پس لیموئی وبعد از زرد کبود آسمان
گونیست پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس زیتی وبعد از همه سفید آن وغیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند وسرخ او از اتش
رنگین تر مگردد وچون با سفید او شابیهء سرخی باشد از آتش معتدل که او را بر روی سفالی گذارند تمام رنگ مگردد ویاقوت صلب تر از همه الحجار است
بغیر الماس ورایحهء کریهه ودود وعرق مضر اوست ومالیدن او بجذع سوخته وآب وسنباده باعث جلای او ویاقوت سرخ در حرارة معتدل وزرد او
در دویم گرم وخشك وکبود او در اول دویم وسفید در اول وخشکی در همه غالب است ومقوی دل ودماغ ومفرح وشرب یك درهم او تریاق سموم وتعلیق او
بالخاصیة جهة رفع طاعون وتغییر هوا ووسواس وصرع وخفقان ورفع انجماد خون ونزف الدم وانگشتری او جهة قضای حاجاب ورفع ضرر صاعقه
وغرق وطاعون ودرد هان داشتن او جهة رفع تشنگی وبدبوئی دهان مؤثر وقدر

شربتش از یکقیراط تا یك دانگ است یاسمین بری وبستانی
مباشد بری او را ظیان نامند وبه فارسی یاس سفید ومذکور شد وبستانی او چنبلی که یاسمین هندی باشد وآن زرد وسفید مباشد وامین الدوله گوید ارغوانی
نیز مباشد وسفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است وسوسن آزاد مخصوص سوسن سفید دانسته‌اند وسوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود الخاصیة است
واین از جمله اشتباهاتست که در سوسن مذکور شد وجمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درخت او مانند درخت مورد واملس برگش نرمتر وبهق تر
وبسطبری برگ مورد نیست درخت قسم سفید او ضعیفتر وگلش سفید وبا شابیهء سرخی وبسیار خوشبوی واز وقت شگفتن نرگس تا عقرب گل میدهد
ودر بلاد حاره همیشه ودرخت نوع زرد او عظیم وچتری ومانند درخت موز است
ونزد بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است واو در دویم گرم وخشك
ومفتح سدد ومسهل بلغم وسود او ماء اصفر ورافع سدد ورياح غليظه وفالج ومفاصل وامثال آن ومقاوم ومفرح ومحرك باه ومدر حيض ومخرج اقسام
كرم شكم وبوئيدن او جهة درد سربار وتقوية دماغ ورافع رياح دماغى ونطول طبيخ او جهة دردهاى بارده وصداع وضماد او جهة گلف وسرخ
كردن رخسار وبزرگ كردن قضيب واعاثه بر نعوظ وسفيد كردن موى سياه مؤثر ومصدع محرورين ومصلحش بنفشه وگلسرخ وسركه وقدر شربتش
از جزم او تا سه درهم وبدلش ياسمين زرد وبدل هر دو ياسمين بريست وروغن ياسمين به دستور مفتح ومحلل ودر جميع افعال مذكوره قوى التاثير است
وقدر شربتش سه درهم تا پنج درهم وگل يا سمين زرد در هند كثير الوجود است
چون آن را در حنظل سبز مهرا پخته يك درهم او را يكوقيه عسل چند روز به دستور مداومت نمايند جهة استسقا ودرد كمر ومفاصل مجرب بيان نموده اند ياس سفيد
اسم فارسى ياسمين بريست ياسمين برى عشتبه انار است
با بوشقان اسم تركى غرى السمك است يارپوز اسم تركى فودنج است ياره تاشى اسم تركى حجر العاجست ياغ اسم
تركى دهن است بيروج لغة سريانى وبمعنى ذو صورتين واسم جنس هر زوجى وشامل بيخ لفاح جبلى وبريست بشكل دو انسان كه روى بر
روى يكديگر گذاشته باشند واو را مهر گياه وسگ كن نيز نامند چه در ميان عوام مشهور است كه هر كه او را قلع كند باعث هلاك اوست
لهذا بعد از خالى كردن بيخ او سكى باو مى بندند تا از حركة سگ منقطع كردد
واينمعنى اصلى ندارد ودر خواص او احدى بيان ننموده ونبات
مزبور شبيه بعليق كه بتركى بكور تكن نامند وبقدر زرعى وبرگش شبيه به برگ انجير وباريكتر از آن وثمرش سرخ وبقدر زيتونى ودر بوى شبيه بميعهء

سایله وگلش سفید گویند در شب میدرخشد وبیخش بصورت وانسان مواجه ومستور
بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای
مذکور اندارند ومادامیکه سر این صورت را جدا نکند وقوتش تا شصت سال باقیست
در اول سیم سرد ودر آخر آن خشك ومخدر وهر عضو سم ماده او

دوای همان عضو مرادن واز قسم نرا ودوای زنان وشرب او با زعفران جهة مفاصل وعرق النسا ونقرس وبا مقل جهة بواسیر وبا سکنجبین
جهة خفقان وبا کاسنی جهة حرقة البول وذر ور بیخ وثمر او جهة آکله وقروح خبیثه نافع ومغلط خون ومبلد ذهن ومصلحش روغنها وقدر شربتش چهار
قیراط است ودر نیرنجات واعمال غریبه بغایت موثر واز هر مس نقل شده که بهترین زمان قلع او انست که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط
شرف ومتصل بسعدین یا با حدی از سعدین وبا قمر در یك برج باشد وروز سه شنبه وقت طلوع بهتر از سایر اوقات است چون عضوی از اعضای
ورا با اندکی از ثمر او قلیلی روغن بان یا زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده پیشانی وچشمها وروی را به آن تدهین نمایند نزد ملوك بغایت مکرم ومعزز باشد
وهر حاجتی که روی دهد روا کردد وچون مجموعت آن را یا عضوی از آن را شکسته وبآلتی قطع نکنند وبر بازو به بندند یا بکردن آویزند از کل آفات وغرق وحرق وصاعقه وراه زنان ودزدان محفوظ باشند وتعلیق او جهة رفع صرع وتسکین غضب ملوك بغایت مؤثر وبعضی شرط دانستهاند که در اول ماه باید تعلیق
نمایند وبخور او جهة دور شدن شیاطین وجن ورفع فساد وعقل وجنون مؤثر است وچون ثمر نارسیدهء او را با روغن گلسرخ سائیده زن حامله بر کمر وشکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد وچون یك عدد وگل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای او رافع عسر ولادتست وهر گاه یك عدد گل نشکفته را در کتانی بریسمان پشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او گردد بیروج الوقار بیروج الصنم است یربوزه بقلهء یمانیست ونزد
بعضی رجله بیروحا بادنجانست بیرواسم سریانی بغل است که به فارسی استر گویند تیوع اسم جنس جمیع نبات شیردار است وگویند از مطلق او
مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام اوست چون هر چه اسم مخصوصی داشته اند مذکور کردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیهء آن بیان مشود جمیع تیوعانت
در غایة کرمی وخشکی واکثر آن در مرتبهء چهارم وبا سمیت اند وجراحت کنندهء جلد ومسهل قوی در همهء امزجه ومورث اسهال دموی وقرحهء امعا وزجر وبیخش وغثیان وانقلاب معده وتقلب النفس وغشی واستعمال او را در خارج بدن جایز دانستهاند واگر بخوردن بعضی ازآن احتیاج افتد زباده از دو سه فطیره
ز شیر او بدون مصلحی نباید اشامید ومصلحات او نشاسته وآرد جو وروغن بادم وگلسرخ ورب سوس وکثیر است ودواغ سرد کرده رافع افراط عمل اوست
یحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا نوعی ازایل است ودر الف مذکور شد
یحضیض کرفس بزرگ برگ بستانیست یدالله خون بز چهار
ساله است که در اول پائیز گرفته باشند ودر ماغر مذکور شد یذره فسوس است یذفه

درخت بلست یراع قصب است یرمه عسبة النار است
یر نا اسم عربی حناست یرامیع هلیونست یربوع به فارسی موش دشتی نامند وآن ماند وآن مانند موش واز آن بزرگتر ودستهای او بسیار کوتاه تر از پانزده ساله
اش بلند است در سیم گرم وخشك وكثير الغذا وملين طبع ومدر بول ومبهی وجهة امراض بارده مثل فالج ورعشه ومفاصل واخراج سنگ كرده ومثانه رافع
ومحرق خون ومصلحش میوهای تازه وترشیها است نثیف حجر الیف است یعصوب كبك نر است یعضید خندریلی است نعمصید
بغین معجمه اسم سریانی ربیاس است یقطین اسم جنس كل نباتیست كه بر ساق نه ایستد مثل نبات خربزه ولبلاب وامثال آن وعوامر از مطلق از
مراد قرع است كه به فارسی كدو نامند یلنجوج به عربی عود هندیست یلم اسم فارسی عزی السمك است یمامه اسم كبوتر خانگی است یمام
شفنین بریست یملیك اسم تركی لحیة التیس است یمیثان اسم تركی زعرور است یمسو بلغة اكسیریان ابقر است كه شوره نامند
یمر نام مصافست یمورطه اسم تركی بیض است كه تخم مرغ باشد نیتون بلغة نبطی اسم ثافیثاست نیق الفخه است ینبطور اسم سلمه است
ینبوست خرنوب بنطیست نیمه نباتیست شبیه بخندریلی وبرگش از برگ كاسنی كوچكتر وساقش زیاده بر شبری وگلش زرد ومؤلف
اختیارات بدیعی گوید در شیراز از او را سنبل دارو نامند تازهء او جهة الصاق جراحات تازه وذر ور خشك او جهة زخمهای كهنه مفید است
ونزد بعضی خندریلی است یوز اسم فارسی فهد است وبتركی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ واو رام نموده اند مانند سكان
شكاری صید وحوش باو میكنند حرارة وپیوسته او كمتر از پلنگ ودر جمیع افعال قریب
باوست یوشان اسم تركی شبح است یونجه صحرائی اسم تركی وفارسی فصفصه است یونجه باغی اسم رطبه است یونگ اسم تركی صوفست
ییلان اودی اسم تركی ثیلت پنیر كوكی اسم
تركی جزر است كه به فارسی زردك
نامند قدتم بحمدالله وحسن
توفیه واستعین
باكرام المفضل المنعام على اتمام المعالجات والدستورات انه على مایشاء قدبر وبا لجود والافضل جدیر والحمد لله رب العالمین

تشخیص رابع در مداوای سموم ومشتملست بر پنجفصل فصل اول درتدبیر منع سموم واحتراز از آن دویم در تدابیر
مشترکه سموم سیم در تدابیر سموم مشروبه چهارم درتدبیر سموم ملذوعه پنجم دربیان انچه حشرات از آن گزیدند فصل
اول در تدابیر منع تاثیر سموم احتراز از آن از جملهء مجرباتست که چون طفلرا او در روز ولادة قبل از آنکه شیر دهند قدر جهء از اشك چشم گاو کوهی که در
تقعیر سخت چشم او منجمد میکردد ومسمی بترياك گاو کوهیست ودر ایل مذکور شد برکام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم ملذوعه ومشروبه متضرر نگردد وبه دستور
در آن وقت از فاد زهر معدنی بر کامش بمالند وسه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد واز این جمل شرب نارحیل مجربست
که در هر ماهی دو بار بقدر برنجی با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود وبه دستور شرب فاد زهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا
یکدانگ همین اثر دارد واز این جمله شرب تخم ملحصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یك مثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست
که تا یك سال از مطلق سموم مضر نگردند وبعضی مخصوص سمی هوام دانستهاند نه مطلق سموم ومتفق علیه اطباست که چون خرنیل را یکشب در شیر خیسانیده
بنوشند در مدة العمرهیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط برآنست
که از اطعمه واشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند وبه دستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه وغیر معروف باشد وبه
دستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند که او حقیر نماید وخوابیدن در مواضع قریب بآشیان هوام وخرابها بدون بخور شاخ گاو کوهی وامثال آن وخوردن ترشیها
که مدتی در ظرف مس بی قلعی مانده باشد وگوشتی که کرم بوده بنهجی پوشیده باشند که منفذی بجهة خروج بخار نداشته آنمقدار بماند که سرد کردد وخوردن
اکثر میوها بدون آب کشیدن آن خصوصا انگور پوشیده نماناد که تاثیر
سم در جمیع امزجه یکسان نمی باشد چه یابس المزاج ومعتادین افیون وسمومات کمتر متضرر میکردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشود چنانکه مشاهده شد که عقرب
معتاد افیون را گزید وعقرب در ساعت هلاك کشف وانشخص متضرر نشد وادراك بر الم نیز چندان ننمود وبه دستور معتادین شرب تریاقاترا نیز همین
خاصیت است ودر خانها نگاهداشتن مرغ وطاوس وگربه ومرغ خانگی وامثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مسخن است وبا خود داشتن شاخ

گاو کوهی وفاد زهر معدنی وحیوانی ومهرهء مار وخاك صوفی حمید وخاك صوفی حمید وخاك داغستان که کمتر از طین مختوم نیست ونارحیل بحری از ضروریات است در منع
گزیدن هوام ودارندهء اشیای مذکوره رااز مجربات وحضور او جهة مداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق خصوصا مسافرین را داشتن یکی از آنها
از واجباتست فصل دویم در تدابیر مشترکهء سموم باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاك نمیگردد
پس درجمیع سموم ملذوعه مراعات دل باید نمود وتاثیر سموم یابه سبب حرارة محرقه معفنه است یا بجهة برودة مفرطه که روح حیوانی را از حرکة باز دارد وپیوسته وثقل مفرطی که باعث سد طریق او گردد وصورت نوعیه که اثرش مضاد روح حیوانی باشد وانچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد
در نهایت مرتبهء سمیت است پس تدبیر در شدید آن باشیاء قویة ذو الخاصیة بحسب کیفیت وکمیة زیاده باید گردد ودر حارهء آن تبرید دل بضماد است
باردهء خوشبوی مانند گلاب وصندل وکافور وروغن گلسرخ وامثال آن ودر بارده تسخین باشیاء حارهء عطره ودر افراط بیوست ترطیب بمثل شیر وسرطان
نهری وآنچه در اقسام بالخاصیة نافع است فاد زهر وترياق فاروق ونارحیل بحریست ومنع خواب تا یکروز لازمست وتدبیر عضویکه اولا سموم
باو رسد شرط است چه از آن سرایت بمجاور آن نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند واگر ملذوعه باشد
در بستن محکم آن عضو سعی کنند ومکیدن او وریختن آب دهان وباید انشخص ناشتا نباشد واولا مضمضه بر روغن گلسرخ وزیتون ویا شراب کرده
بعد از آن بمکدو آب دهانرا بریزد یا ادویخه تریاقیه مثل زراوند وامثال آن مضغ کند وبه دستور موضع گزیده را حجامت کند که باعث جذب سم کردد وادویهء جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر وپودنه وزفت وسرگین نر وسیر وگوکرد وامثال آن را با بول وروغن زیتون وعسل هر یك که حاضر باشد ومهرهء ماست
در این باب عجیب انجد بست وباید بعد از چسبیدن مهره شیز بر او ریخت وتا شیر بسته شود تکرار ریختن آن نمود چون شیر منجمد نگردد ومهره بیفتد علامت نجاتست ودر بعضی قطع آن عضو لازمست اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست وپا واطراف بدن وداغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است
وتدبیر سموم مشروبه وملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر انچه معلوم نبوده باشد گلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالیکه اندك تغیر ظاهر گردد وبه آب گرم وروغن گلسرخ ویا روغن گاو ومطبوخ شبت وآب نمك وعسل وبوره مکرر قی کند واگر باعث غشی وخفقان واختلاط عقل کردد حقنه کنند

وادویهء تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند وهر گاه بالتهاب وحرارة وتشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارة سم است در اینصورت روغن گلسرخ وروغن
بنفشه ولعاب بزر قطونا وشیر تازه ودوغ وماء الشعیر باشکر وقرص کافور وآب یخ وامثال آن از مبردات شربا وضمادا نافع است ومکرر باید بموضع دردناك
وحوالی دل صندل وکافور وکاهو وخیار وطلحب را کرده ضماد نمود واگر علامت برودوت ظاهر گردد مثل بیحسی اعضا وسردی بدن وعرق سرد وتشویق
عقل وتیرگی رخسار در اینصوت شرود یطوس وتریاق حارة وپیاز وسیر وخبطیانا وحلتیت وجدوار وامثال آن باید داد ولخلخهای حاره

مانند عرق فته وعرق بهار وجند وامثال آن واستعمال نمودن وحقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ وفودنج وشیر وترنجبین وبورهء ارمنی وروغنهای حاره باید
کرد واگر علامة ثقل وپیوسته ظاهر گردد مثل بر آمدگی شکم ودرد امعا احتباس بول وطبع وتهوع وخشکی دهن در اینصورت حقنه بمسهلات قوی مثل سفاء مکی
وبسفایح ولعاب جله وشیر تازه وحلیث ومقل وسکنجبین وشکر سرخ وبوره امثال آن باید نمود واگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله وبعد
از آن ادویهء ترياقيه بدهند مانند شیر وشکر وگوشتابی که ادویهء مناسبه به آن طنج یافته باشد واگر قوتش ساقط شده یا غشی یا بیهوشی وعرق سرد
وکشتن سیاهی چشم باشد فم معدهء او را بقوة تمام بمالند وباد در دهنش بدهند وادویهء قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند وانچه در علاج غشی مذکور است
بعمل آورند واگر باسهال مفرط وبیچش باشد تدبیر او بداون روغنها ولعابها کنند وبعد از آن واو ویهء قلبیه وتریا قاة را با آب میوهای قابض ورب به و
سیب ولیمو ودوغ داغ کرده وامثال او باید داد وهر گاه سم ملذوعه باشد به دستوری که گذشت بعد از بستن موضع وحجامت ومکیدن از تریاقاة مذکوره
بدهند ودو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند وتخم لیمو وترنج بغایت مفید واین دوا بجهة سموم مشروبه وملذوعه مشترك النفع است مغز کردکان
سی مثقال نمك برگ سداب خشك از هر یك پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدریکه اجزا را خمیر کند قدر شربتش تا ده درهمست
ترياق الطين که به دستور مشترك النفع است با نیصفت است طین مختوم واگر نباشد خاك صوفی حمید یا خاك داغستان با مساوی او
حب الغار بروغن گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل بسرشند ودو درهم او را بنوشند وهر گاه علامات زیاد قی خون در مسموم ظاهر باشد فصد
بغایة نافع است وسایر ادویه مشترك النفع است که سابقا مذکور شد فصل سیم در مداوای سموم مشروبهء که معروف باشد ودرین
فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهور است مذکور مشود وغیر مشهور را استنباط مزاج ان از تشخیص ثالث باید نمود بحسب اعراض وعلامات
هر یك بمداوای مشهورهء آنقسم باید عمل کرد چه اکثر آن را علاج بیکطریق است پش قدرحبهء او در عرض وسه ساعت مهلك است واو را سریع
الاثر از سم افعی دانستهاند وعلامت آن ورم زبان وسدرود وارو دردسر وبر امدگی حدقه وغشی پی در پی است وعلاج او قی مکرر است بمطبوخ
تخم شلغم وروغن گاو واگر نارحیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقییاتست وبعد از آنش شرب فاد زهر سبز وزرد خالص است برای محمد بن زکریا واکثر اطبا
بیخ کبر را فاد زهرا ودانستهاند ودواء المسك حار را در این باب قویتر از تریاق

فاروق مدانند وجدوار را اثر عظیم است قرون
السنبل از لوازم شربت او بول الدم وسیاهی زبان واعراض سرسام است ودر غایت
حرارة ومداوای او بعد از قی شرب یك مثقال کافور
با گلاب واشامیدن دوغ سرد کرده وآب میوهای سرد است مثل انار وسیب ترش
وآب خیار وماء الشعیر وآب عنب الثعلب وامثال آن با جبلاب
وضمادات بارده مثل صندلین وکافور وشیاف ما میثاد گل ارمنی وآب خیار وکدو
کاسنی وامثال آن مرارة النمر زهرهء پلنگ تا سه ساعت
کشنده است بقی سبز واز سمومات حاره ومداوای او به دستور قرون السنبل است
وپنیر مایهء آهو را تریاق آن دانستهاند کافور را مرارة
الافعی در سمیت مانند بیش است ومداوای آن به دستور آن وبا روغن قی مکرر
کردن انفع است وشرب کوشتاب مرغ با قدری مشك مفید است
وادویهء مشترك النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم نافعند مرارة کلب
الماء قدر یکعدس آن بعد از هفت روز کشنده است وتریاق
او پنیر مایهء خرگوش وروغن کادو خبطیانا ودارجینی است دنبالهء گاو کوهی مورث
غشی شدید وکربست وتریاق او بعد از قی کردن با
روغن گاو آب نیمگرم وتریاقات مشترکة النفع مذکوره وفندق وپسته وفیلز هرج که
در یکروز چهار مرتبه وهر مرتبه یك مثقال بدهند عرق الدابه
مورث ورم روی وسبزی او وخناق وعرق بسیار وبدبوئی وآنست ودوای او بعد از
قی با ماء العسل شرب می پخته وروغن گلسرخ است که مکرر
بنوشند وتریاق الطین مذکور شد ارنب بحری از سموم حاره واگر نکشد مورث سل
است واعراض او ودرد معده وضیق النفس وقی
مفرط وعسر بول وعرق بد بوی ونفث الدم است ومداوی آن آب خیار شنبر وشیر
الاغ وزنان وآب برگ خطمی وسرطان نهریست وبعد از تسلبن
عوارض خوردن حب خربق سیاه وغاریقون وکثیرا ورب سوس بالسویه بقدر درهمی
باجلاب دزاریح که بترکی الاکلنگ نامند از سموم
حاره وعلامت او مانند اعراض ارنب بحری وبا التهاب واختلاط عقل ومداوای آن
مانند ارنب بحری وقی کردن با آب گرم وروغن گلسرخ وشربت
شیرهء تخم خرفه وخیار ولعابها وشیر زنان وجهة احتباس بول جلوس در طبیخ خطمی
وچکانیدن روغن گل با سفیدهء تخم مرغ در احلیل وتغذیه بر روغن بادام
ونان میده وپالوده وانجیر خشك وهریره از آرد گندم وشکر وروغن بادام ومداوای
خوردن وزغه وحربا وتخم حر با به دستور مذکور است وتریاقاست
مذکوره ودواء المشك ومثرود یطوس وتریاق اربعه مانند بلادر وجند سیاه وامثال آن
مورث احتراق وجنون ووسواس والتهاب معده وتشنگی

مفرط اند ومداوای آن شرب شیر دو دغ وگوشتابهای چرب وشیرهء تخمهای سرد مثل خرفه واستنشاق روغن کدو وبنفشه وچرب کردن سر بروغنهای مرطبه ومغز کردکان فاد زهر بلادر است خوردن خون گاو وبستگی شیر وخون در معده مورث کرب واضطراب شدید وغلشیان عنیف ودرد

احشا وعسر النفس وكزاز واحتباس بول وطبع است ومداوای آن حقنه وپنير مايه شرب حيوانات با سركه وحتسيث وبوره وفلفل با سركه تا رفع انجماد آن نمايد ودر اين
قسم مواد قی جايز نيست مكر در شير فاسد وجوارش عود ومضغ مصطكی وماء العسل در اين باب مفيد است تيوعات وحب السلاطين و
امثال آن از ادويهء حارهء مسهله مورث التهاب وغثيان واطلاق بسيار وپنجش است ومداوای آن دوغ واشياء باردهء قابضه است بعد از قی ودر
معالجات كليه مذكور شد مانند روغنها ولعابها وربوب قابضه اما اشياء باردهء مخدره مثل افيون وبزر البنج وشوكران والفاح وتابوزه
وامثال آن مورث خارش بدن ومداوای آن قی كردن با ماء العسل ونمك وبورهء ارمنی وسكنجبين وروغنها است وشرب شراب باحتيث ودار چينی
وفلفل وجند وطبيخ نانخواه ونابه حيل دريائی وترياق كبير وحقنهای تند وسركه باصعتر وافسنتين وروغن گلسرخ وشرب سير وكردكان وتدهين بدن
ودماغ بروغنهای حار مانند روغن ناردين وسوسن واستشاق جند وحلتيث نافع است واگر مساوی افيون مشروبه جند حوزده شود در رفع مضرت
افيون از مجرباتست ومداوای خوردن بزر قطونای كوفته وآب كشنيز بعد از قی وحلتيث وشراب وشربت افسنتين كافی است ودر مداوای فطر وكماة
وامثال آن مانند سرد شده كه در موضع نمناك مانده باشد بعد از قی كردن معاجين حاره مثل فلافلی وكمونی وزراوند وصعتر وامثال آن مفيد است
اما اشيای مسددهء ثقيله مانند مردا سنگ واجرام معادن ومرگ موش وشنجرف وزنبق وامثال آن مورث احتباس طبع ونفخ
شكم ودرد احشا ودر بعضی بول الدم ودر اكثر احتباس بول وورم عانه وقرحهء امعاست وكاه است كه باعث اطلاق مفرط كردد ومداوای آن قی وجود با
احتباس طبع حقنهاست وناردين با سركين كبوتر وشراب بغايت نافع است وطبيخ انجير وتخم كرفس وزوفا وافسنتين وترنجبين ومسهلات وكوشتا بها پی جرب
بايد داد ودر زنبق مقتول ومصعد بعد از حقنه ومسهل وشرب ماء العسل مداوای سحج بايد نمود وزرنيخ وآهك وزنجار وصابون و
امثال آن مورث قرحهء امعا وپيچش وخشكی دهان وبول الدم ودرد معده است وكاهست كه اهك ببول رفع مشود ومداوای آن بعد از قی خوردن
جلاب وآب گرم وشرب طبيخ تخم كتان وخبازی وتخم مرد وتخم تره تيز كست وبه دستور آب برنج وشير وگوشت آبهای چرب وانچه در ارنب بحری مذكور
شد بغايت نافعست شوای مغموم كه گوشتهای پخته وكباب را در حين گرمی مفرط بپوشاند كه بخار او دفع نشده سرد گردد اكل آن باعث

سدر ود دار وهیضه بیهوشی ومداوای آن قی وبعد از آن سکنجبین سفر جلی وشراب ومقویات معده است ومنع خواب وحمام لازمست وهر گاه باعث
قی وغثیان شدید واسهال مفرط گردد وبعلاج هیضه مبادرت کنند زاج وشب ونمك تلخ وشوره وامثال آن مورث سرفهء
شدید وعلل شش وسال است ومداوای آن بر روغن تازه وشکر ولعابها وشیر وامثال آنست سفیداب وحبسین وکج وامثال آن
مورث قولنج قوی وخناق وخشکی دهان وبر آمدگی شکم است ومداوای آن شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه وخبازی ولعاب تخم کتان وروغن
بادام واسهال نمودن بدو دانگ محموده با جلاب وبسایر مسهلات وهر گاه منجر بسحج کرد وبعلاج آن مبادرت نمایند ودر جمیع سموم انچه در کلیهء ان مذکور شد مراعات باید نمود ومیل هر یك بهر جهتی که باشد به آن جهة دفع باید کرد وامالهء آن از عضو شریف بعضو خسیس شرطست فصل چهارمی
در سموم ملذوعهء غیر معروفه وجراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات به دستور سموم مشروبه قوی وضعیف مباشد وقواعد مذکور شد ودر اینمکان بعضی از مشهور آن مذکور مگردد تا غیر مذکور را هم باینطریق مداوا نمایند حیات اقسام مار بسیار است ومجموع آن از سه مرتبه بیرون
نیستند یکی انکه مهلت بدواند هد ویکی ضعیف که قتال نباشد ویکی قتال ومهلته در تدابیر او باشد واز یك هفته بیش نگذارند واز قسم اول ماری مباشد
در بلاد ترك از دو شبر تا سه شبر مایل بسیاهی وزردی وچشمش سرخ وشر شن باریك وبر آن تاجی ومسمی بلکه وناظر نیز گویند چه دیده ء او بهر حیوانی افتد هلاك مگردد وهر چند دور باشد وحوش وطیور از او خالیفند ودر حوالی مکان او گیاه نمیروید قسمی از آن بقدر سه ذرع تا پنجزرع وچشمش درخشنده
وگزیدهء او در عرض یك ساعت هلاك مشود وقسمی از آن شاخدار مباشد وقسمی از آن مسمی بافعلیست وصفة او در حرف الف مذکور شد وعلامت گزیدن
وآنست که از آن موضع اولا خون روان گردد وبعد از آن زرد آب وپس از آن زرد آب وپس از آن برنگ زیتی وزنکاری وتدبیر او به دستوری است که در قواعد کلیه گذشت وشرب
تریاق کبیر وروغن کهنه با عسل وسیر وشراب کهنه وتکرار قی ودو مثقال حلتیث با شراب وشرب سائیده مهرهء مار وبستن او بر موضع گزیده وپنیر مایهء خرگوش
وغیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج به آب وخاضرا وسپند وتخم یونجه وعرطنیثا وبیخ کاشم وزر اوند حرج وطویل وکرفس کوهی وتغذیه بسرطان نهری و
زنجبیل با شیر انسان والاغ مفید است واین دوار از سم افعی مانند تریاق کبیر دانستهاند انیسون ده درهم فلفل سه درهم ونصف زراوند مد حرج جند بیدستر

از هریك یك درهم ونیم با می پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند وخوردن آب ثیل تا بقدر یکرطل وبستن جرم او از مجرباتست حیات متغطشه و
امثال آن وتنین وهر یك بالوان مختلفه وبزرگ وکوچك میباشند وتنین که به فارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست وکوچکتر از پنجرزع نیست وزدع
برسی زرع مباشد وچشمش بسیار بزرگ ودر فحت لك زیرین او تقعیری مانند ذقن ودندان او بسیار وبعضی از آن یال دارند مانند یال شتر وعلاج غیر اژدها

مانند مداوای افعیست وعلاج زخم گزیدهء اژدها وسایر آن بادویهء آکله وقروح خبیثه
باید کرد وضماد نمودن ببادروج وبه دستور بر صاحن بالخاصیة مفید است
عقارب به فارسی کژدم نامند واقسام مباشد وگویند نه قسم است وزبونترین وسیاه
وجراره واسلم او طیاء است وگزیدن او باعث درد شدید
وسردی اعضا وکزاز واختلاط عقل وانچه قتال باشد موجب خدر وغشی وعرق سرد
وانطباق فکین وورم قضیب وبروز مقعد مگردد واگر بر شریان بگزد
موجب غشی وبر عصب باعث تشنج وبر ورگ موجب عفونة خون در تجاویف
رگها است ومداوای آن بموجبی که در قواعد ادویهء مشترك النفع کلیه گذشت
باید نمود وشرب سیر وضماد او وشراب کهنه ورته ورنیار ویه وعاقر قرحا وبرگ
سداب وپیاز عنصل وتخم یونجهء صحرائی وفاشرا او بیخ حنظل وغاریقون
واسپند وتره تیزك وتخم او وجاوشیر وسطاریون که در اصفهان کل عقرب نامند واز
مجرباتست وضماد او بغایت مسکن درد وبه دستور ضماد خندوق
پخته وطلای گوگرد بار اتیا نج وبه دستور عسل بلادر با روغن گردکان همین اثر
دارد وتدهین بروغن زیتون کرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع
الاثر است وعقرب جراره بسیار کوچك مباشد ودنباله را در حین حرکة میکشد
ومانند سایر عقرب بلند بلند اردو در روز اول چندان ضرری
از او ظاهر نمگردد ودر روز دویم وسیم اعراض هولناك بهم مرسد مثل غشی
وخفقان وبول الدم وورم زبان وپیچش عظیم ومداوای آن بعد از مکیدن
وداغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است وبالخاصیة آب او وسویق او تریاق
اوست وقرص کافور ودوغ وشیرهء تخم خرفه وامثال او با سکنجبین
مفید وهر گاه باعث ورم کردد فصد کنند ودر ورم زبان برگ ریز زبان را بگشایند
ودر احتباس طبع حقنه ودر سحج امعا روغن گلسرخ بنوشند وتریاق
عسکری درین باب قوی الاثر استو این سفوف را از مجربات دانستهاند طرخشقوق
خشك برگ درخت سیب ترش گشنیز خشك بالسویه قدر شربتش
سه مثقالست وعلاج موضع جراحت را بدوای تند باید کرد وحوالی آن را بگل ارمنی
وسرکه ومبردات طلا کنند وتغذیه به آب غوره واشیای بارده
موافق است رتیلا وشب وعنکبوت اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پردار
مانند پر مورچه ویکی سیاه ویکی عنبیه که به فارسی
انگورك نامند ویکی سرخ ویکی زرد وآن ذهبیه بسیار زرد وبعضی مایل بزردی
مباشد وزغب دار مانند پشم ویکی کوکبیه ودر پشت او خطهای براق
همهء او در شکل شبیه بعنبکبوشد واعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لع ودرد معده
وخارش بدن واطلاق طبع است ودر بعضی بیحسی بدن وبرآمدگی
شکم وعرق مفرط ورعشه ودرد سر وکزاز وتمدد وسرفه وقی دایم ودر بعضی درد

رمنی وخروج بادها از مقعد واضطراب عظیم وسبات مملك مباشد
ومداوای آن به دستور استعمال ادویهء مشترك النفع مذکوره وانچه در عقرب بیان شده وتدبیر موضع لسع وجلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد واستراحت بقدر ساعتی مگردد وباید بعد از تسکین موضع را با آب نمك تند نطول نموده آن بسیار گرم باشد وحمام دایم وتعریق تا چند بوم بغایة
نافعست رو موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر واهك وقلی که به آب کرم سرشته باشند ضماد نمایند ودو ورهم شو نیز بالخاصیة تریاق اوست وجمیع
ادویه که بجهة عقرب نافع باشد در او مؤثر است وبرگ درخت چنار وجوز السر ودارچینی وثمرة الطرفا وتخم شبت ومليون نافع است واین معجون
جهة رتیلا وسایر هوام مفید است تریاق الرتیلا شونیزده درهم دو قوزیرهء کرمانی هر یك پنج درهم ابهل جوز السر وهر یك سه درهم سنبل
الطیب حب الغارز راوند مد جرح دارچینی جنطیانا تخم یونچه تخم کرفس تخم شبت هر یك دو درهم با عسل ودو وزن ادویه بسرشند وقدر شربتش
تا سه مثقال است وشب از نوع عنکبوت وپایهای او دراز است واز گزیدن او به دستور عنکبوت درد معده وعسر بول وحبس او وسردی وست
وپا حادث مگردد ومداوای او به دستور تیلاست قملة النسر از جملهء هوام وبقدر قمل واز اصناف کنه است وبه فارسی دره نامند واز
گزیدن او خون از همه مسمامات تراوش مکند مثل رگهای مقعد وبن دندان واز سینه ومعده ومجرای بول ورعاف ومداوای او مالیدن
موضع بفاد زهر وصندل سرخ وآب کاهو وحی العالم وطحلب وامثال آنست وشرب آب کدو وخیار وکاسنی وکل قبرسی وطین مختو وآنچه در
سموم حاره مذکور شد زنبور ومگس عسل ومور پردار وپشه وامثال آن مداوای گزیدن همهء آن مانند سموم حاره است وتبرید در آن
شرط است شربا ومضاد او چون مگس را سر کنده تتمه آن را در موضع گزیدهء مذکورات بمالند در ورا در ساعت کند وبه دستور گل ارمنی با سرکه وبرگ
بادر وج وامثال آن نافعند سام ابرص وعصابه بصاد سوسمار است وبظاء معجمه سالامند راو از گزیدن اینها دندان ایشان در موضع کزیده
میماند ومادام که اخراج نشود ودرد دایمی مباشد ومداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو ومالیدن انست بروغن وخاکستر تا دندان پردن آید وبعد از آن
خاکستر را بروغن خمیر کرده به بندند سگ دیوانه وسایر سباع دیوانه وانسانی که از گزیدن آن دیوانه شود وهر حیوانی وگویند الاغ واستر
از گزیدن حیوان دویانه ودیوانه نمشود وکاهست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند وسگ وسایر حیوان دیوانه گزیده اولا تا چند روز و

بیعوارض مباشد وبعد از آن در او فکر فاسد ووسواس وخوابهای هولناك وگرفتگی آواز وخلوت نشینی وخوف وغم وکمر یه عارض مگردد واز آب خوف مکند وچون در آب وآینه وامثال آن صورت حیوانی در نظرش مآید بنابر آن آب نمیخورد وچون اعراض قویتر گردد باعث تشنج وکزاز وادرار منی

بیشهوت وگریختن از روشنی وجنون سعی وفریاد کردن مانند سگ وحمله نموده بر اشنا وپیکانه مگردد ومتقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف از آن
واز دیدن او ارزیدن ممکن مالعلاج نیست ومتاخرین ایشان اکثر آن را قابل اصلاح ومیدانند مگر انکه بنهایت مرتبهء جنون رسیده باشد واکثر را بحران وطغیان ونقصان تاچهلروز است ومشود که زیاده وکمتر از آن نیز باشد چه بحسب مزاج است دریا بس المزاج بعد از یك هفته ودو هفته وچهلروز خوف آب بهم مرسد ودر مزاج مرطوب تا چهار ماه وششماه وبعضی تا یك سال وزیاده از آن نیز گفته اند وبتجربهء مجربین رسیده که گزیدهء اول بار او با خطر است ودر سایر مخاطره کمتر اما علامت دیوانگی سگ یکی انکه ترك منزل خود کنند وپیرامون اهل آنخانه نمیگردد وچیزی نمیخورد واز آب میگریزد ودیگر سرخی چشم وبیرون آوردن زبان ودویدن بسیار وگرفتگی آواز وافتادگی گوش وبر آمدگی پشت وکج کردن کردن بطرفی که حرکة به آن جنگند وحرکة بی نسق شبیه بحرکة مستان وحمله کردن بر همه چیز دیگر گریختن سکان از او ودر حین ملاقات آن عجز کردن ایشان اما علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که حالت سك مشبته
باشد ودیوانگی مشخص نباشد باید پارچه ء نانیرا بخون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت هر گاه نان را نخورد علامت زخم سگ
دیوانه است واگر تناول نماید غیر دیوانه وبه دستور مغز کردکان را کوبیده یکشب بر زخم به بندند هر گاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند
علامت دیوانگی است واگر تناول کند ودر یك شبانه روز هلاك نگردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخمرا حجامت کرده
مبالغه در کشیدن وجذب کردن سمیت واخراج او باید نمود وتضمید باشیائی باید نمود که زخم اگشته به نشود مثل پیاز وتره تیزك وچغندر
پخته در روغن وسایر مراهم اکاله واگر داغ کنند ودر دفع چرك او مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز پر نفعی ندارد چه سمیت
او سرایت کرده در اینصورت بر زخم او جاو شیر واشیاء جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول وخاکستر تاك با سرکه وتره تیزك بروغن وتکرار
سبتن سریشم ماهیرا نافع دانستهاند ودر ترطیب وتقویة اعضای رئیسه باید کوشید ودر معالجهء او به دستور مالیخولیا وجنون باید نمود واز جماع وخوردن
ترشیها وهوای سرد اجتناب بسیار لازمست وثقیهء سودا بمنضج ومسهل مکرر باید گرد واین دوارا جالینوس فرموده که داده شد خوف از
آب نگرد وباعث نجات کردید دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری باید برشته کرد که توان سائید وده جزو آن را
اجنطیا تا پنج جزو وکندر یکچز ونرم سائیده در ایامیکه روز مسهل نباشد با آب سرد

ودو درهم صبح ودو درهم شب تناول نمایند ودر تفریح وترطیب ونشاط
طبع سعی کند وحقنه بماء الشعیر وروغن گلسرخ وآب برگ خرفه ولعاب بزر قطونا
وامثال او بسیار مفید است وآب از ظرف لوله دار بدهند که آن را
ته بیند وچون ظرف آب پوست گفتار باشد از خوردن او اجتناب نمسکند ودر آب
گرم نشستن وبول کردن در آن بغایت مفید است واز غذاها
گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری وبره وبزغاله وفربه وروغن کره وشیر وپالوده
وحلواهای نشاسته وامثال آن تناول نمایند وشراب ممزوج با آب
بسیار بغایت موافق است وتدهین سرو بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع
واستراحت خواب بسیار مفید است وخوردن آب پودنهء نهری
روز صد مثقال بسه دفع از سه روز تا یك هفته از مجرباتست وآب پیاز به دستور سه
روز وروزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند بیعدیل دانستهاند وآب ثیل از
مجرباتست وچون سماینرا که بترکی بیلدرچین نامند بتمامه کباب کرده بخورند
وچیزی از وطرح نکنند بالخاصیة مجرب دانستهاند وبه دستور
کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافتهاند وبستن آب نیز بر موضع
جراحات بسیار مؤثر است ودواء الزراریح بالخاصیة رافع
مضرات واز مجربات جمیع اطباست وچون از آن بنوشند احیامی با بول دفع مشود
شبیه بحیوان بسیار کوچك وعوامر اکمان مشود که بچهای
سگ است دواء الذراریح ذراریح بزرگ فربه را ه بترکی الاکلنگ نامند سر وبالها
وپاها را انداخته یکچز وعدس مقشر یکچز وفلفل
قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هر یك سدس جز ومجموعرا سائیده با آب قرص
بسازند وهر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند قسم دیگر وز اریحرا
سر وبال انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از هر یك شبانه روز تجدید
دوغ نموده پس خشك کنند وبعد از آن با مثل او عدس مقشر
سائیده با آب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز با آب گرم بدهند مداوای زخم
سگ غیر دیوانه وسباع وبوزینه
وامثال آن یك شبانه روز پیاز ونمك وعسلرا با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم به بندند
پس بمرهم اسود ضماد نمایند ومرهم مزبور جهة زخمهائی که از
کوفتگی اعضاء سفطه بهم رسد به دستور نافع است مرهم اسود قنه روغن زیتون پیه
بالسویه استعمال کنند وموضع گزیدهء پلنگ وشیر ویوز را
اول بادویه ء جذاب ضماد کنند مانند خاکستر وسرکه وپیاز وعسل وبعد از آن با
سرکه ونمك بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند وبستن باقلای تازه که در
نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ وامثال اوست وآرد باقلی با سرکه به دستور
مؤثر وجاویست وجهة زخم دندان انسان نیز مفید است وشب محرق

وبه دستور کندر با روغن زیتون وشراب جهة گزیدن انسان نافعست وهر گاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ رافع آنست موغالی
نزد بعضی غیر موش خرماست وگویند کوچکتر از ابن عرس وخاکستری رنگ دو دندانش سه طبقه وبالای یکدیگر مباشد وچون بر حیوانی مسلط گردد بر خصبهء او می چسبد

وگزیدن او باعث درد شدید وآبله کردن حوالی آن وکاهست که مورث درد امعا وعسر بول کردد ومداوای او تسین فته با سرکه وبه دستور سیر وعاقرقر حاو تخمه تره تیزك وامثال آنست واگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین را مهرا پخته ضماد نمایند مداوای زخم آلات زهر دار به دستوری است که در
سموم ملذوعه گذشت وذرور مغناطیس عجیب الاثر است واصل در آن ضماد جاذب سم است وبه نکردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود شربت
تریاق کبیر وفاد زهر وشستن مکد آنمو صغرا به آب خاکستر چون آب انجیر ونمك وحجامت کردن آن وبستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند وحلزونات
وگوشت سلحفاة وم ثال آن فصل پنجم در بیان ادویهء که حشرات از آن گریزند مار انواع آن از دود شاخ گوزن میگریزند و
به دستور بخور سم بزد کوکرد وموی انسان زفت ومقل وسکپنج وچوب انار وقته همین اثر دارد وپاشیدن آبیکه نوشادر در آن حل کرده باشد
وچون در سوراخ مار بریزند باعث هلاك اوست وفرش کردن برنجاسف بغایة آزموده است وبطبیخ خسك را بر موضعی بپاشند مار ترك آنمکان
کند وچون ریسمانرا قطران آلوده بر دور خود حلقه کند هوام وداخل آنحلقه نمسگردد واز دارندهء زمرد افعی گریزانست وچون چشم او بر زمرد افتد
همانساعت چشمش از حدقه دفع مشود وانچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یك از آنها وپیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمع
حشراتست عقرب از دود کبریت وآنچه مار از او گریزد در عقرب نیز مؤثر است وسوزانیدن چند عدد آن در مکان باعث گریختن
سایر مسگردد وچون چراغ بسیار روشنی در جائی گذارند حشرات متوجه انجا میشوند ومکان بعید از چراغ محفوظ میماند وبه دستور بخوریکه مؤلف امان الاخطار
في الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام وپشه بیعدیلست زاج سفید شونیز ریزه سکبینج جند مقل سم بزبالسویه کوفته حبها بسازند ودر مکانی دود
کنند وپاشیدن آب مطبوخ بابونه وحنظل واسپند وسیرو پنج انگشت بغایت مؤثر است وطبیخ پیاز عنصل از مجرباتست پشه طلای روغن
با آب لیمو رفع اذیت گزیدهء پشه کند ومجربست وچون زرنیخ ونوشادر را با پیه کاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند ومجرب
یافتهاند کیك پاشیدن طبیخ خسکرا جهة کشتن کیك از مجربات دانستهاند وبه دستور طبیخ حنظل وافسنتین وشونیز وکیك واش از جملهء
ادویهء مشهوره است قمل طلا کردن مولود در روز ولادت به آب زیره باعث عدم تکون شپش در تمام عمر او کرد وزبیق چون بر بدن یا جامه بمالند

در ساعت رفع آن مکند ذباب چون صورت مکسی از زرنیخ را در شیر حل کنند
مگس از عبور بر آن هلاك گردد وبوی پیاز عنصل کشندهء اقسام مگس است
وبه دستور از کافور وروغن زیتون میگریزد ساص وارضه پاشیدن آب مطبوخ خر
زهره در کشتن کیك وساص وارضه از مجرباتست جعل
آب مطبوخ شکوفه درخت چنار وبخور او کشندهء جعلست قاره چون موشی را
خایه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند جمیع موشان آنحامه رو
او بر طرف مکند وپوست روی آن را چون کنده سردمند سایر موشان میگریزند وبه
دستور از دود زاج گریزانست وپیاز عنصل کشندهء اوست
در یك ساعت مورچه از حلیث میگریزد واز ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمی کند
وچون شیرینی وسایر اشیا را در مکانی گذارند ودر وقت
گذاشتن ضبط نفس کشیدن نمایند مادام که دست احدی به آن چیز نرسد مورچه
پیرامون او نگردد واز مجربات دانستهاند ودر جائی که زرنیاد
بخور کنند مورچه هرگز عود به آنجا نمی نماید واز مجرباتست وداشتن پیاز عنصل
موجب هرب سباع وهوام ومار وقمل ومورچه ومگس است والله
ولی التوفیق تشخیص پنجم در اوزان وآن ستملست بر سه فصل است فصل اول در
اوزان صغار فصل دویم در اوزان
کبار فصل سیم در تحویل بعضی اوزان ببعضی فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند
که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف
باوزان صغار وما فوق او موسوم بکبار است وکیل که عبارت از پیمانه باشد از
جملهء قسم ثانیست واختلاف در هر یك از اوزان صغار
وکبار بحسب امکنه وازمنه ومصطلحات واقعشده ودر اینمقام هر چه بحسب کتب
معتبرهء طب وفقه ولغات اعتبار داشته اشاره بان مشود و
باید دانست که حبه وطبوح وقیراط ودانگ بحسب درهم فضی ومثقال ذهبی مختلف
مباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقال است
ونزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار تساوی با ذهب داشته
باشد وزن سه سبع زیاده بر وزن فضه مباشد واکثر اساطلین
اطبابر آنند که در زمان قدیم وجدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در
اختلاف او قلیلی قایلند واختلاف هر یك در طی تحریر او
مذکور مگردد ارزه که به فارسی برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل بریست
شعیره دوارزه است جه از درهم عبارت از سدس شن
اوست که یکجز واز چهل وهشت جزو درهم باشد واز مثقال عبارت از دو شعیر
است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم ووحبه است واز مثقال دو
حبه ونیم کرده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوجست که شانزده از ره باشد واز

مثقال دو طسوج ونیم که بیست ارزه باشد دالق به فارسی
دانگ گویند واو از درهم دو قیراط است که سی ودوازده باشد واز مثقال سه قیراط
ویکحبه که چهل ارزه باشد ترمه دو قیراط مثقال است

نواه دو دانگ مثقال است ونزد بعضی بقدر نیم فضی است غراما بغین معجمه از یکدانگ ونیم تا دو دانگ است عرمی بعین مهمله هفت وقیه است
گرمیهء شامیه نزد بعضی یکغراما ونیم است ونزد برخی سه قیراط ویکحبه خرنوب از مطلق او مراد یکقیراط است خرنوب شامیة چهار حبه
فضی است وسه حبه ذهبی باقلا از مطلق او واز باقلای یونانیه مراد نیمدرهم است باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای
مصریه چهل وهشت جو متوسطه است که یك درهم باشد اوبولوس نزد بعضی یکدانگ مثقالست ونزد بعضی یکدانگ درهم
ویوحنا این سرابیون گوید که آن سه قیراط است اکسونافن از مطلق او مراد هشت قیراط است وهر گاه در روغن مذکور کردد ومراد
شانزده درخمی است واز شراب هیجده مثقال ونیم واز عسل سه وقیه وربع وثمن وقیه درخمی نزد اکثر یك مثقال است ونزد قلیلی یك درهم ودر همرا
معرب از آن دانستهاند جوزه از مصلق او مراد نه درخمی است جوزه نبطیه یك مثقال است جوزه ملکیه شش درخمی است
بندقه یك درهمست ونزد بعضی یك مثقال ملعقه در ادویه مراد یك مثقال است ودر عسل چهار مثقال سامونا درخمی است
بندقه یك درهمست ونزد بعضی یك مثقال ملعقه درادویه مراد یك مثقال است ودر عسل چهار مثقال سامونا بسین مهمله یکغراما
ونیم است اویقوس واو دویه یکوقیه اند قیاساواون هفت مثقالند فلجیارین بقول دیسقوریدوس
یکدرخمی ونیم است بردار مانند ملعقه از عسل چهار مثقالست واز ادویه یك مثقال بردار صغیر یك درهم است جرجر
بچم وراء مهمله دو ثلث مثقالست ونزد بعضی یك ثلث حامای صغیر بجای مهمله دو مثقال است حامای کبیر
سه مثقال است حمصه سه درهمست حزمه بحاء مهمله وزای معجمه قریب بشش مثقال است وگویند قدریست که کف
دست را مملو سازد خرما بخاء معجمه یکدانگ ونیم مثقال است دینار یك مثقال وثلث است کف شش ومثقال است
وآن را قبضه نیز گویند نمییا سه ربع اوقیه است وسیعون دو مثقال ونیم است اوقیه که وقیه نیز گویند هفت مثقال و
نیم است استار چهار مثقال ونیم است ونزد قلیلی چهار مثقال وخجندی گوسد حذاق اطبا چهار مثقال دانستهاند ناطل
ونیطل دو استار است ونزد خجندی دو وقیه ودر مفتاح الطب هفت مثقال سکرچه از

مطلق او مراد شش استار وچهار دانگ
استارت است سکرچه کبیره نه اوقیه است سکرچهء صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکر چه کبیره است توله
سه مثقال ونیم سه قیراط است نسطون کبیر سه وقیه است نسطون بوزن جوزهء ملیکه است که شش درخمی است
قواسوس از روغن دوازده درخمی است واز شراب یکوقیه ونیم درخمی وثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده
ودر زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد وبطسوج بیست وچهار وبحبه چهل وهشت حبه است وآن نود و
شش شعیره ویکصد ونود ودوازده مشود در هم ناقص که از درهم طبی مراد اوست عبارتست از چهار دانگ ونیم مثقال صیر قی
مثقال صیر في عبارت از درهم تام جدیدیست مثقال طبی یك درهم ناقص وسه سبع درهمست وآن شش دانگی است
که دویست وچهل ارزه باشد وصدو بیست شعیره وشصت حبه وبیست وچهار سطوج وبیست قیراط مثقال شرعی
عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ ونیم باشد وآن موافق وزن اشرفی دو بنی وامثال آنست درهم شرعی
بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دویم در اوزان کبار رطل مراد از مطلق او رطل بغدادیست که نود
مثقال باشد وبدرهم صد وبیست وهشت درهم وچهار درهم که دوازده او قیه باشد وابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت
برطل شراب بقدر ربع زیاده است ونسبت بروغن بقدر نصف ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است ورطل مکی
صد مثقال ورطل مدنی صدو بیست مثقال است من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد وهشتاد ومثقال باشد
وبوزن فضه دویست وپنجاه وهفت درهم وسبع درهمست من مکی یکصد وشصت مثقال است من رومی
بیست او قیه است که صدو پنجاه مثقال باشد من مصری وانطالیقی شانزده او قیه است که یکصد وبیست مثقال باشد
من سکندری ی اوقیه است من فطری بیست ودو اوقیه است ونزد شیخ الرئیس یکصد وهشتاد مثقال قسط
در کنارش ساهر مذکور است که از روغن هیجده اوقیه است واز شراب هشتاد رطل از عسل یکصد هشت رطل قسط رومی

صدو پنجاه مثقالست قسط انطالیقی یکصد وسی وپنج مثقال است جوهین شش قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد
ورق انطالیقی هشت جوهین است که هفت هزار ودویست مثقال باشد وورق مطلق سه رطل است اناب
از عسل ورطل ونیم است واز روغن یکمن ونیم قوطولی هفت اوقیه است ابریق دومن است ونزد بعضی پنجرطل طالیطون

صد وبیست وپنجرطل جره مطلق او بیست وچهار قسط است ونزد اسرائیل چهل وهشت قسط جرهء صغیره چهار قسط است جره انطاکی
چهل وهشت قسط است جورق وجو سقا هر یك سه رطلند قفیز پیمانیه ایست که بیست وپنج من باشد وگویند بیست وچهار
کیجله است کیجله یکمن وهفت ثمن من است کیل سی وشش من است کیله سیصد درهم وکسریست مسر به شش
استار وربع استار است مکوك سه کپلحه است قنطار یکهزار ودویست او قیه است وگویند آنمقدار طلاست
که پوست گاو از آن پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل وربع که دویست ودو مثقال ونیم باشد صاع چهار مداست
وبرطل نه رطل اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است ودر دستورات کاهی به آن رجوع مشود یکی من شاهیست وآن یکهزار ودویست
مثقال است ومن تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است وسه عبارة از شانزده
یك یکمن است وپنجاه عبارت از ثمن یکمن وپانزده نصف سیه است وآن را در اصفهان ده نار گویند قضل سیم
در تحویل اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم مثقال آنست که از دراهم نصف وخمس را جمع نمایند وآن عدد مثاقیل است مثالش
خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست وپنج باشد وخمس او ده مجموعت سی وپنج دانستیم که پنجاه درهم
سی وپنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم جون سه سبع افزوده شود مراد حاصل است ومثالش خواستیم که دانسته شود چهل و
دو مثقال چند درهمست می افزائیم هیجده را که سه سبع چهل ودواست بر عدد مثقال مذکور ومیدانیم که چهل ودو مثقال شصت در همست
طریق تحویل مادون درهم بمادون مثقال باید بحبه در آورد وثمن او را انداخت پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هر گاه
پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال باید بحبه در آورد وثمن او را انداخت پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هر گاه
پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال مشود باید بحبه حساب نمود وآن سی ودو حبه محسوب مگردد وچون ثمن را وضع کنند بیست و
هشت حبه بوزن مثقال میماند وآن نه قیراط وحبه از مثقال است تحویل مادون مثقال بمادرن درهم چون به دستور مذکور بحبه در آورند
وبر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون ده قیراط ونیم

مثقال چه مقدار درهمست باید بحبه در آورد وآن
سی ویکحبه ونیم مشود وچون سبع او را که چهار حبه ونیم است بر آن افزایند سی
وشش حبه در همی خواهد بود وآن چهار دانگ ونیم درهمست
قدنمت التشخیصتات بحمد الله واهب العطایا وارجو من فضله یوفقنی في اتمام البوافی
بسم الله الرحمن الرحیم
قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است
بادویهء مقرد وآن مشتملست بر پنج طریق طریق اول
در تدابیر ادویهء مقرده مخصوصه طریق دویم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه
مثل چوب چینی وعشبه ومانند آن طریق
سیم در گرفتن عرقها وآبها وما بتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن گل حکمت
وشنجرف وسایر ادویه مفرده مضبوعه
وآنچه بان تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه واصول کلیهء صناعت طریق اول
درتدابیر مفره وآن مشتملست بر پنج
فصل فصل اول در دستور احراق فصل دویم در تشویه وتحمیص وتقلبه فصل سیم در
غسل ادویه فصل چهارم
در بیان انحاد بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق
محصوص وحفظ بعضی از ان فصل به
اول در دستور احراق ادویهء معنیه باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است
پس اگر حسبم بنهجی باشد که اعراض مدرکه جسته
را اصلا ترك نکنند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود واگر مفارقت کند پس اگر
سخیف الجسم متخلجل باشد به سبب احراق میل برودت
مکند واز غایت احراق که بحدر ما ویت رسد بالکلیه حدتش زایل مگردد واگر
کثیف الجسم وغیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارة
منماید واحتیاج باحراق با بجهة کسر حدت آن چیز است مثل زاج ویا بجهة تلطیف
اوست مثل نمك ویا بجهة رفع سمیت است
مثل افعی ویا بجهة رفع اجزاء غریبه است مانند بوره یا بجهة تقویة وسد منافذ است
ویا بجهة شدة نفوذ واحراق اشیأ شرط است
که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمك وبوره واحجار را مبالغه در احراق
کنند بدون نباتات وحیوانات وحریر وصموغرا
ادنی احراق کافیست وهر گاه مطلب جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را
شست والا بدون تصویل استعمال نمود وتکلیس مشتق از
گلس است وآن اسم آهك است وآهك سریع الحق مباشد پس هر جسم صلبیکه قابل
سائیدن نباشد وبه سبب احراق مانند آهك قابل

سحق کردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آن است که باحراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زرنیخ ناید زرنیخرا بقدر نخود ریزه
کرد وکوزهء که بکل حکمت گرفته بافتند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود ودر اتش گذارند تا انکه دود سیاه برطرفشده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق زاجات بعد از انکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزهء نوی مطین بطین الحکمة

کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر او رامحکم نموده درآتش تند گذارند که سوخته ورنگش سرخ کردد احراق بسده مرحبان وکهربا وامثال آن
هر یکرا بقدر باقلائی ریزه کرده در کوزهء مطین بکل حکمت گذاشته ویکشب در تون ویا تنور جای داده روز دیگر بردارند احراق
عقیق ویاقوت ویشب واحجار صلبه هریکرا بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نویا در بوته گذارند وروی آن را بسفالی بابوته دیگر پوشانیده
سوراخی بجهة اخراج بخار باید گذاشت ودر اتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند ومگر رهمی عمل کند تا به حدی رسند
که زود از هم ریزد احراق قلعی وسرب بعد از انکه رصاصین را بسیار پهن وصفحای باریك کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی
هر صفحهء قدری کوگرد بپاشند وقدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنجدانگ زیاده نباشد پس بآتش ملتهب کرده با پارچهء آهنی بر همزنند
تا خاکستر شده چیزی از سرب وقلع نماند واز بخار او محترز باشند که باعث غشی وهلاك میگردد وبعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند
حراق صدف وشیح وامثال آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید کرد از هم ریخته شود احراق
نمك باید یکبار بشویند وخشك کرده درد یکی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن وحرکت باز ایستد واگر نمك را
بخمیر گرفته در آتش چندان گدازند که خمیر بسوزد به دستور خوب است احراق آهن وفولاد ومس هلیله وهلیله وآمله را بالسویه
بجوشانند وآب آن را در ظرف مس کرده بر روی آتش نرم بگذارند وفولاد وآهن وامثال آن را صفحهای بسیار باریك کرده
در اتش سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا بیست ویکبار وهر چه ثفل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال کنند ودر احراق
آهن بجای هلیلجات بول گاو باید کرد واگر اشیای مذکوره وسرب وقلعی را به دستور مزبور چند دفعه در آب هلیلجات وچند بار دیگر
در بول گاو تطفیه دهند بهتر است احراق نقره باید نقره را در بوته که رایحهء قلعی داشته باشد مکرر بگذارند
به حدی مرسد که سائیده شود وتکلیس آن بطریق حکمای هند انست که چند بار صفایح فقیقه او را بگو کرد وسرکه آلوده بآتش بتابند وسرد
کنند وچند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلود بگدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمك آب بسیار بجوشانند تا نمك وآب
بتحلیل رود پس قدری گوگرد پاشیده بر هم زنند مکلبس گردد تکلیس طلا طربق

حکمای هند که بجهة تناول مکلس میکنند چند بار
سرب را گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند وطلای بیغش را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریك کرده بزاج
سیاه وسرکه اغشته در آتش گذاشته با نمك آب بشویند وبا ربع او سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده بگدازند بس با ثلث
او زنبق در ظرف چینی یا مزجج بسیار بسایند وبر وی آتش گذاشته بر هم زنند زنبق او ومفارقت کند انگاه بر وی سنگ سماق به حدی
بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی در ته آب نرود وحد سائیدن جمیع احجار وفلزات جهة تناول نمودن همین مرتبه است
وکمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود وضرر مطنونست طریق دیگر که از سایر طرق بهتر وبعد از غسل چیزی با او نمی
ماند که نتوان تناولنمود ومقتبس از صناعتست آب آهك وآب قلی وآب ملح الطعام را بجر علقه صاف کنند وهر یکرا علیحده بجوشانند تا
منعقد کردد پس دو جزو معقود اهك ونیم جزو از ملح معقود ونیم جزو قلی معقود ویکچز وشمس براده کرده با یکدیگر بسیار بسابند وباید در ظرف
برحج بر روی آتش سحق کنند وبعد از انکه خوب گرم شده باشد وسحق یافته دو سه روز در جای نمناك بگذارند تا قدری نم بردارد
پس به دستور تشویه وسحق کنند وباز بجای نمناك اعاده نمایند تا سه تا سایر اجزاء از شمس زایل کردد ودر انوقت خشك کرده سحق واستعمال
کنند وحقیر را مظنون آنست که اگر در حین تشویه وسحق تسقیه بعرق گوگرد وآبهای تند کنند سریع الاثر گردد احراق بوره در ظرف
سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد احراق اقلیمیا در کوزهء مطین یکشب در تنور یاتون گذارند احراق خبث
الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفتمرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشك کرده سحق نمایند احراق سرمه سنگ سرمه را
صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که دود آن برطرف شود تکلیس پوست تخم مرغ وزبد البحر
وجبین سنگ پوست تخم مرغرا با آب نمك مکرر بشویند وپر دهای درون او را جدا کنند ونرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کورهء
کوزه گری وامثال آن چندان بگدازند که مانند آهك سفید کردد وکف دریا وسنگ کج وامثال انرا احراق باین دستور است مگر انکه
مختاج بشستن آب نمك نیستند وپوست تخم مرغ که جوجه بر آورده باشد جهة ادویهء عین بهتر است احراق ابریشم وپشم

وموی سر بعد از ریزه کردن آنها بمفراض در ظرف سفال با آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان بر همزنند که قابل سحق گردد پشم

وموی سر را شرطست که شسته وشانه کرده آنگاه ریزه کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در اتش
گذاشته که زقال کردد احراق سلحفاة سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون کرده در کوزهء مطین جایداده چندان در
تون یا تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاف بچهای برستوك را بعد از ذبح از موی واحشا پاك کرده درکوزه مطین
بآتش تنور یا تون بگدازند که بسوزد احراق عقرب عقرب نر را که علامة آن لاغری وضعیفی است در شیشه مطین یا در
ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا در تنور یکشب بگذارند احراق ارنب جهة سنگ مثانه به دستور احراق خطافست احراق
حبه که جهة خنازیر معمولست مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی به آن نماند
دقابل سائیدن کردد احراق سرطان سرطان مادهء نریر را سر واطراف جدا کرده احشار را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب
تاك ونمك بشویند وبا آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد وعلامة مادگی خرچنگ
آنست که چون سوزنی بر پشت او فرو برند رطوبتی سفید ظاهر گردد وهر گاه سرطان را در ظرف مس بیقلع در وقتیکه آفتاب در
برج اسد باشد بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه بسیار مجربست واحراق سرطان بحری به دستور نهریست احراق قطران
جهة سنونات در قدح مطین بطین الحکمة کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوبی باریکی آغشته در هوا نگاه دارند
تا خشکشود والا باز اعاده اتش کنند احراق زجاج یکچز وقلی را در چهار جز وآب حل کنند وشیشهء سفید صاف را بر روی کفکیر
آهن گذاشته بر روی آتش گذارند تا سرخ شود ودر آب قلی فرو برند ومکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفکیر
داخل آب شود واگر بدون کفگیر مکرر به آب قلی فرو برند تا ریزه شده داخل کرده وخوبست فصل دویم از دستور در تشویه وتحمیص
وتقلیه اگر چه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم مگردد که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته بادر جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند
او را تشویه گویند وهر چه بروغن وامثال آن جهة سنونات وغیرها به بد انچیز را بعسل سرشته در لته بسته لتدرا بکل حکمت بگیرند ودر تنور معتدل
یکشب بگذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را بخمیر گرفته در تنور بالای آجری

بگذارند تا خمیر برشته شود تشویهء سقمونیا
محموده را در جوف به وسیب یا در پوست تخم مرغ که آب به وامثال آن کرده باشند واگر متعذر باشند بتنهائی گذاشته بخمیر
گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا جوشیده مشوی گردد تشویه چیپال که بلغة هندی حب الملوك است وطریق حکمای
هند آنست که بعد از مقشر کردن او بیرون آوردن پردهء درون قدری گل سرخ وکثیرا بالسوبه ربع او اضافه نموده در لته بری
بسته لته را بخمیر بگیرند وبه دستور در آتش تشویه نمایند وبی کثیرا نباید استعمال نمود تشویهء انزروت با شیر الاغ یا دختر
خمیر نموده بر شاخهای چوب کز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشك شود واگر بار دیگر سائیده با سفیدهء تخم مرغ سرشت
با چوب کز تشویه نمایند باعتدال قریب تر مگردد وتدبیر تشمینرح جهة ادویهء عین وجراجات چشمگرا در کیسه کرده با سرگین الاغ واندکی
کشنیز خشك ورازیانه ودر آب جوشانیده تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنندذ واگر در جرف پیاز به دستور سقمونیا مشوی نمایند
باعث زیادتی نفوذ وتحلیل او مگردد تقلیهء هلیله جهة سنونات وغیره دانه او را بیرون کرده بکوبند وبا آب به بجوشانند تا آن را
جذب کند پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند واحتیاط کنند که نسوزد تقلیه عفص وامثال آن باید بروغن زیتون
چندان بر شته کنند که مانه وشق شود وبلوط وعبر را بقدری که رنگ او تغییر نماید تحمیص بزور وادویه جهة قبض عبارت از
بو دادن انچیز است باید که ظرف سفال یا سنگرا در آتش خوب کرم کرده از سر آتش برداشته دوای مخصوصه را در انطرف کردد
بر همزنند به حدی که رایحهء آن ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویهء که تصویل عبارت از آنست وغسل جهة تبرید است یا تعدیل
یا تنطیف یا رفع حرارة مکتسبهء ماریه اشیاء مختراقه غسل ادویهء حجریه مانند یاقوت وشاه دنج وشبیه احجار مانند را سخت
واقلیمیا وشنجرف وامثال آن باید آنچیز را بسیار نرم بسایند در هاون وامثال آن کرده آب بر او ریخته وبه آهستگی بر همزد تا هر چه
مثل غبار باشد به آن مخلوط گشته به آهستگی در ظرف دیگر ریخته ودرد او را باز سائیده وبه دستور آب داخل کرد تا مجموع مثل غبار
گردد به آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود بعد از آن ظرف را پوشانیده تا غباری داخل نشود وته نشین خشك کرده استعمال نمایند

غسل لك رنگ لاك را از چوب خاشاك پاك كرده بسايند واذخر را جوشانيده از آب او اندك داخل لاك در حين
سائيدن كرده از والا بيرون كنند وهر چه بماند به دستور به آب مذكور سائيده همان عمل كنند وهر چه از والا گذشته در آب ته نشين

شده باشد خشك نموده استعمال كنند غسل موم وادهان وزفت وامثال آن كه در اتش گداختهخ شود بايد چند بار انداخت ودر آب صاف نيم كرم
ريخته تا كدورت آن ته نشين كردد وآنچه بروى آب صاف نيم گرم ايستاده بردارند وچون خواهند كه روغن كهنه ومتكرج كه طعم آن تند شده
تازه كنند وآن را تطريه گويند بايد روغن را در ظرفى كرده با يخ چندان بر همزنند كه يخ آب شود پس از روى آب بردارند وبا گلاب نيز
همين اثر است وهر گاه يخ وگلاب هر دو باشد اقوى است غسل صبر سنبل الطيب قصب الذريره عود بلسان دارچينى اسارون مصطكى حس
بلسان سيخه بسباسه فقاح اذخر جوز بوا از هر يك سه مثقال نيمكوب كرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
يكرطل صبر را نرم سائيده به آب مزبوره از والا بگذارنند وثقل او را جدا كرده هر چه در ته آب نشيند خشك نموده استعمال كنند وبعضى افسنتين
بقدر ربع صبر اضافهء ادويه فرموده اند هر گاه صبر را به دستور اقليميا مكرر بشويند رفع حرارت او بالكليه مشود غسل اطيان هر گلى را
كه خواهند در آب بقدريكه او را بپوشانند خيسانيده پس برهم زده واز كرباس بگذراند وته نشين او را خشك نمايند غسل نوره
آهگ را در ظرفى كرده آب بر او ريخته بر هم زنند وبگذارند تا ته نشين شود پس آب صافرا ريخته تا هفت بار تجديد آب كنند آنگاه خشك نمايند
غسل مرداسنج جهة امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمك نرم سائيده آنمقدار آب بر او ريزند كه چهار انگشت آب بر روى آن بايستد
وهر روز سه بار برهمزنند تا يك هفته پس تجديد آب كنند به دستور هر هفته تجديد نمايند تا چهل ايام بگذرد بعد از آن خشك كرده استعمال نمايند
غسل شيرج روغن كنجد را با آب نمك بسيار برهم زده بجوشانند وآب را از او جدا كنند غسل سويق آرد جو امثال آن را كه خواهند
در معده ترش نشود ونفخ او زايل كردد بايد آب جوشان بر او بريزند وبگذارند تا بر آيد پس آب سرد بر او ريخته بردارند غسل لاجوردى
جهة ادويهء عين وكتابت و نقاشى اما جهة ادويهء عين به دستور احجار كافيست وبجهة آشاميدن متقدمين شرط ندانستهاند بلكه باعث ضعف
عمل مدانند اما جهة كتابت وامثال آن بايد سنگ لاجورد سائيده وتقيه به آب ماز ونموده وجوشانيده واندك روغن زيتون اضافه كرده و
به دستور احجاز غسل داده ومكرر اعادهء طبخ وغسل كنند تا غبار گردد وبا ادويهء ديگر نيز مشويند فصل چهارم در طريق اتخاذ وبعمل
آوردن بعضى از ادويه گرفتن يدالله كه به سبب شده تاثير در علاج سنگ مثانه وكرده

باین اسم نامیده اند بز نریکه چهار ساله باشد
باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشند ذبح نموده خون اول وآخر را گذاشته خون وسط را در دیك ظرف سنگ گرفت وگذاشت تا منجمد کرده
پس ریزه کرده بر پارچهء پاکی بگذارند وروی آن را از غبار بپوشند بمثل حریر ودر آفتاب خشك کنند وقدر یك مثقال او را با آب کرفس کوهی با شراب
وامثال آن را از استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است
تدبیر وزراریح که بترکی الاکلنگ وقسمی از سین بغلة اصفهانیست
باید چند عدد آن را زنده در کوزهء کرده وسر کوزهء بلتهء کتان بسته ومعکوس بر بالای بخار سرکه که بآتش جوشد بدارند تا ذراریح گشته وپرورده گردد
وانگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه که آن بول بز کوهیست که در مسکن او جمع شود باید او را در ظرف نوی کرده از آب خار خسك وبول گاو
آنمقدار بریزند که او را بپوشانند در آفتاب بادر آتش گرم کرده دست مالیده وصاف او را در ظرفی کنند وبیست ویکروز در آفتاب بگذارند
تا مانند عسل غلیظ کردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی وقلعیرا بالسویه در بوته گداخته سرد کنند وآنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند عمل
عود مطرا که نطر به گویند عود قماریرا ریزه کرده در گلاب وجلاب بخیسانند تا نرم شود وپس بگذارند تا رطوبة او کم شود وبعد از آن مشك و
عنبر داشته را نرم سائیده وعود را به آن چند بار آغشته کنند تا خشك کردد اتخاذ لبن شبرم هر گاه تازه ء او بهم نرسد که شیراز آن گرفته
شود به دستور سایر تیوعات باید پوست تازهء او را بشویند ویا خشك آن را در آب گرم بخیسانند ودر آفتاب گذارند تا آب غلیظ ولزج گردد
سپس آب آن را جدا کرده خشك نمایند اتخاذ ذخان الکندر بجهة رویانیدن موی مجربست وسایر ادخنه ودوده باید پارهای کندر وامثال
آن را در زیر فتیلهء چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را بر افروزند وظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند وهر دودیکه در آن
جمعگردد بردارند وبه دستور تخم کتان وامثال آن را بسوزانند ودوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیلهء سوخته دخان را جمع وضبط
نمایند اتخاذ سرکه هندوی که بلغة هندی کاکنجی نامند برنجرا شسته بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده
چهلروز در افتاب بیاویزند تا ترش شود بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد اتخاذ رب هلیله وتربد وامثال
آن که قدر اندکی از آن فعل قوی کند باید هلیله وامثال آن را کوبیده در آب گرم خیسانیده وبعد از دو سه روز افشرده صاف آن را به

در سایه خشکنموده ومادامیکه در جرم او طعمی باشد باز به آب گرم تازهء خیسانیده وبه دستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن نماند دستور
محلوب کردن طلق باید در آتش سرخکرده ودر آب مطفی نمود بکوبند تا ریزه شود پس در کیسهء کرباس محکمی کرده سنگریزها را بقدر فندقی

اضافه نمایند وکیسه را بقوة تمام بدست مالیده ودر آب گرم یا آب طبیخ باقلی
بیفشارند تا مثل بستر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را خشك کرده استعمال
نمایند دستور حل طلق باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف آن را خالی نموده
واز طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را بپارهای ترب مسدود
کنند ودر زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده
نمایند اتخاذ رب بنفشه جهة اصلاح بیوست افیون و
غیره افعال باید آب معصور تازهء آن را در سایه خشك کنند وبه دستور هر گاه تازهء
آن نباشد بنفشهء وخشکرا خیسانیده چنانکه مذکور شد آب
درا خشك کنند وهمچنین است اتخاذ رب گلسرخ وامثال او واین از تصرفات حقیر
است ودر غایة خوبی عمل وآثار وقلة مقدار شربت است
فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه وحفظ بعضی از آن واصلاح دبق بعد از آنکه دانه
آن را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون
وامثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند وباین دستور است اصلاح
مجموع ادویهء شیرهء دار چسبنده وهر گاه بادوائی که او را تربیت
کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند وبهترین مغزها جهة دبق مغز دانه بید انجیر
است اصلاح بلادر را قطع نموده وبا تبری آهنی بسیار گرم
او را بیفشارند تا عسل او جدا شود وبا روغن گاو بجوشانند واستعمال کنند ودر
دواء اتستة وغیره که پوست بلا در داخل
مشود باید جهة اخراج عسل مبالغه نموده دست را بروغن کردگان چرب کنند تا
دست را جراحت نکند اصلاح مازریون تازهء بزرگ
ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از
آن باب شسته در سایه خشك کنند ودر حین استعمال مبالغه
در سحق نباید کرد وبا کثیرا وروغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شبرم باید
نکوبیده یك شبانه روز در شیر خیسانیده در عرض آن سه بار
شیر را تغییر داده خشك نموده هر گاه جهة او رام وسدد احشاء وماء اصفر واسهال
بلغم وسودا استعمال نمایند بعد از پرورش بیشتر سه روز دیگر در
آب کاسنی وآب عنب الثعلب وآب رازیانه بخیسانند وخشك کنند وبا قوابض سرفه
استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه جهة نشاط
مانند بیخ شبیی وبیخ شوکران وامثال آن که در غایت بپوشند وبا سمیت میباشند باید
بعد نیمکوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده ومکرر تجدید
شیر نمود پس خشك کرده در روغن بادام وروغن تخم کدو وروغن پسته یك هفته
پرورده واگر آنچیز خار باشد یا روغنهای بارده وباردار در
دروغنهای حار پرورده کنند وبا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول

حقیر است وبیغایله مشاهده نموده انست که ادویهء مکیفه را
بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند وآب او
را جهة معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده
ادویه آن معجونرا بااو بسرشند وهرگاه در حبوب استعمال کنند باید با بعضی از
ادویهء آن که از جوشیدن رفع قوة آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را
جذب کند انگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهرهء حیوانات که
متعفن نگردد وباید محل قطع ومجرای آن را بخیاطه محکم
بست ودر شیشه که عسل آن را بپوشاند انداخته نگاهداشت دستور حفظ پیه
ومغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز
انداخت وبعد از آن شسته خشك کرده در لتهء کتانی پیچیده درسایه آویخت وبه
دستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمگردد وسرز
حفظ سایر ادویهء بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای او باشد مثل کافور
وفلفل وبرادهء آهن با آهن ربا وتخم مرغ را با نمك وساذج وزنجبیل
ومعدنیرا با غیر جنس او نباید جمع نمود وعصاراة وصموغرا در ظرف قلعی ونقره
نگاهدارند وعرقها ومیاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف
بزجج ومجموع اوراق وبیخها وگلها را از جای نمناك وافتاب تند دور باید داشت
وظرف قلعی جهة روغنها واکثر ادویهء مفرده ومرکبها بهتر است
طریق دویم در دستور اعمال بعضی از ادویه بطریق استعمال چوب چینی وآن بچندین
نهجست یکی با تعریق وامراض مزمنه وتحلیل ریاح ومواد
غلیظه مستعملست دیگر بطریق قهوه واین در اکثر امزجه موافق وبیغایله است ودر
هیچ مزاجی مضر نیست دیگر نقوع وحلوا وسفوف اوست و
هر یك مذکور مشود مخفی نماناد که آنچه بتجربه رسیده است دوای مفردی در
هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نکشته چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او
موفق
حالی از احوال نباشد واینکه در بعضی مزاج وبرخی امراض مضر دانستهاند از عدم
مراعات تهج مناسب آن علة خواهد بود چه نحفا ومحرور المزج
را تعریق واستعمال شیرینیها وادویهء حاره مضر است ومبرور را تبرید وکثرت آن باقلة
مقدار چوب چینی وصاحب سده احشا را جرم او ونخوردن
نمك از وجهة پسندیده نیست چه ترك عادت غیر معتاد واعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی
وادویهء با فراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد
ترك نمك اولی است والا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او با تعریق چنان است
که بعد از ثقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار
باریك ورق کرده بایکمن ونیم بوزن شاه آب که هزار هشتصد مثقال باشد در دیگ

سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی که دامن او را بخمیر گرفته باشند
باتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف
پوشیده دیگر را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار او
ببدن رسد ومحل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی وخفقان وکرب نگردد
وسه پیاله از آب او در انوقت بهمان گرمی بنوشند

پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشکشود واحتیاط از هوا بسیار
باید نمود ومجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی را
گرم یا نبات وبی نبات وقدری سرو بجای آب وقدری را طعام باو طنج نمایند وباید
اصلا آب درمدت خوردن چینی میل نکند وبعد از فراغ
بجای آب چند در باید عرق بید مشك وگلاب وعرق گاو زبان وعرق رازیانه
بحسب هر مزاجی بنوشند وقبل از یك هفته البته آب نباید خورد وبحمام
نباید رفت ودر اثنای خوردن چینی بجهة ضرورتی حمام جایز است بشرط سرعة
خروج وهر چند ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است ودر
تعریق مراعات بنیه وحالات شرط است بعضیرا هر روز جایز است وبعضی وقتی دون
وقتی وهرگاه علة در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر
روز همان عضورا بجاز چینی بدارند وچون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف
رسیده است یا نه باید ثقبه در وسط سرپوش دیگ کرده
بخمیر مسدود کنند ونصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریك
اندازه گرفته موضع اندازه را لثه پیچیده بعد از ان نصف دیگر
آب بریزند وبعد از جوشیدن بقدریکه بوقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبهء
سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبة
وعدم رطوبة لته مشخص نمایند وبتجربه رسیده است که چون یکمن شاه هیمهء
خشك بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف مرسد وباید هر روز ویك
چوب چینی را از لای واز درد مطبوخ سابق او پاك کرده هر چه مضمحل نشده
رنگش سیاه نگشته باشد اضافهء چوب خنی لاحق نمایند که باعث قوة
آن میگردد وبعضی فرموده اند که باید یکبار هر روز جوشیده آن را خشك کرده بار
دیگر به دستور سابق جوشانیده بنوشند وباعتقاد وحقیر آنکه اگر
ورا بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند وبجای آب وعرقها مدتی بنوشند در بعضی
امراض مستحکمه بغایة نافع وبهتر از گلاب وسایر عرقهاست ومدة
ومدت پرهیز اقل آن دو ماه واکثر یك سال ومتوسط شش ماه باید ودر ایام پرهیز
احتباب از لبنیات سوای روغن از جمیع ترشیها وسبزیها
ومیوهای تازه لازمست وشیرینی بافراط خوب نیست وتا چهل بوم جماع نباید کرد
واعراض نفسائی مثل هم وغم وغضب مفرط بغایة مضراست وانچه
بخاطر قاطر مرسد انستکه پرهیز باید موافق علة ومزاج باشد چه محرور المزاج را
شربت انارین وبعضی از بقول بارده وبر شیر تا خفیف داده واصلا ضرری
مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته بو بهترین اوقات استعمال او مبرود المزاج را
فصل بهار ومخرور اوسط پائیز است وسایر خواص واحوال
چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور آشامیدن چوب چینی بطریق قهوه

جوشانیدن او بطرقیست که مذکور شد ومقدار او تا هفت
مثقال کافیست وآب او تا نهصد مثقال که بنصف رسد وهیمه تا پنج چهار یك تبریز
آب را بنصف میرساند وشروط به دستور یست که مذکور
گردید از نخوردن آب ونرفتن حمام ونکردن حماع وامثال آن ودرین دستور اصلا
ضرری در هیچ مزاج مظنون نمیگردد وقلة مقدار وکثرت آن وکمی
وزیادتی آن بحسب هر مزاج وهر علتی متفاوتست وکلیه باید در ایام شرب او اصلا
اب نخورد پس اگر آب زیاده میل شود زیاده باید گردد واگر کمتر
خواهش کنند هیمه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند وقوتش قویتر گردد
واگر مطلب کمی قوت وکثرت شرب باشد کمتر بجوشانند
تا آب بیشتر بماند وقوتش کمتر باشد واین قاعدهء عضمیست بجهة توافق امزجه
دستور نقوع چینی که جهة محرور المزاج وخفقان وناقهین
وتقویة اعضا وقوی وامزجهء اطفال وتقویة اعضا نافع است ودر فضل گرمی هوا موافق
چوب چینی را از یك مثقال تا هشت مثقال باید سوهان
نمود ودر عرقهای مناسبه وادویهء موافقه سه شبانه روز در شیشه وامثال آن خیسانیده
وکرر برهم زد پس صاف نموده نوشید هر گاه جهة خفقان
حار وامزجه وامراض حاره باشد با صندل سفید وگشنیز خشك وگلسرخ بالسویه
بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفریا عرق بید مشك وعرق
گاو زبان ارچهل پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند وبا اشربهء مناسبه در هر امری
بنوشند وهمچنین هر گاه بجهة علة عضوی دهند بادوای مناسب
آن عضو بخیسانید وهر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او در آبسه یا عرق
مناسب بقدر ضرروة خیسانیده بجای آب در ایام
شرب لقوع بنوشند وقدر چینی بجهة اطفال از یك مثقال تا چهار مثقال وغیر اطفال
از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور حلوای چینی
چوب چینی از تافته گذارنیده با نشاسته با شیرهء برنج وشکر وروغن تازه حلوا ترتیب
دهند واگر تسخین مطلب باشد دارچینی وزر نباد وتخم ففر گنجشك
وامثال آن قدری اضافه کنند وباید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال
نباشد واستعمال جرم او جهة صاحب سدهء احشا مضر است ونفعی که در
چینی متصور است با آب اوست وانسب انستکه قدری معتدبه او را کوبیده سه روز
خیسانیده بجوشانند وحلوا را با آب او ترتیب دهند ودر معاجین عسل
نمعجون را با آب او بقوام آورده جرم او را استعمال ننمایند وحقیر مشاهده نموده که
جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او را استعمال نموده بقدری نتفع
شدند اما از احداث سدد غافل وبعد از مدتی بنکال او رسیدند وسفوف او جهة
رطوبة مفرط معده واسهال بلغمی نافعست دستور اشامیدن

حشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبة النار یاسمین بریست وچون مغربی از او قویتر است لهذا در انیز مان آشامیدن آن قسم بطریق
مخصوص متعارف شده است استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوجی ریزه کرده با گلاب وعرق بید مشك وعرق رازیانه از هر یك نود مثقال یکشب

خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا آب بثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح وظهر وشام با قدری نبات نیمگرم
کرده بنوشند وتا دوازده روز نهمین نهج بیاشامند وبعضی زیاده از این تجویز کرده اند وپرهیر بد ستوریست که در چوب چینی مذکور شد
واگر عضو علیل بنحار او بدارند نافعست وثیقهء قبل از شروع از لوازم وبعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در
عرض دوازده روز میدهند وبعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز مینوشند وحقیر را مظنون آنست که ببوحم
فساد آن کردد وهر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میداند وموافق قاعدهء کلیه حکمای سلف است دستور ثقیه
در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد وقواعد کلیه مجملا در آن باب مسطور است دستور آشامیدن پاد زهر
باید در دو ماه اول بهار خورده شود واول میزان نیز جایز است وثقیه بمسهلت ومقییات لازمست وچند روز باید نخود آب خورد
وبغذاهای لطیف اکتفا نمود وروزیکه فاد زهر تناول منمایند باید معده ممتلی نباشد ودر سال اول یکدانگ فاد زهر حیوانی را با
ادویهء که مذکور مشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند وقدری شربت نبات یا بید مشك بیاشامند وهر سال قدری
اضافه نمایند تا قدر او بیك مثقال ویك مثقال ونیم رسد وبعضی تا دو مثقال جایز دانستهاند وهر سال بقدر نیمدانگ ودر مرطوب المزاج
یکدانگ زیاده کنند وقبل از سن چهلسالکی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه وپنج وشصت سالگی نباید خورد ودو روز قبل ویك هفته بعد از
خوردن او از جماع ودر حمام واعراض نفسانی وحرکات عنیفه وترشیها وسبزیها اجتناب نمایند وآسایش وتفریحرا لازم دانند
فاد زهر ومروارید را بسنگ سماق بسایند وباین نسخه حب سازند طباشیر مروارید هر یك نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل
سرخ وسفید هر یك چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشك هر یك نیمدانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات
بقوام آورده بسرشند ونزو حقیر اولی آنست که فاد زهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند وشرب مقدار
کثیر را در دفعه واحده باعث احراق مفرط واخلاط دانند والله اعلم بالصواب دستور استعمال ماء الجبن جهة مواد محترقهء
سود اوی وحدة صفرا وثقیهء کرده وتقیح مراره وسدد واسهال نمودن مواد محترقه

وترطیب اعضا وامراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ چشم را که از
ولاده او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفناج وکاهو وشاهتره وخبازی وقصیل وبقول
بارده کرده هر روز صد وهشتاد ومثقال شیر آن را که دو رطل باشد
در دیگ پاکی جوشانیده در اثناء جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده ویك مثقال
سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند
بر همزنند تا شیر بریده شود انگاه از پنبه صاف نموده شب در جائی بگذارند که ته
نشین کردد روز دیگر نود ومثقال صاف آن را با سکنجبین افتیمونی ازوم
مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم کله بسه دفعه بنوشند وقاصله
ما بین هر دو دفعه نیمساعت باید تا یك ساعت وغذا را بعد از چهار
پنجساعت تناول نمایند وسفوف سوداکه در باب سفوفات مذکور است در امراض
سوداوی هر روز به آن استعمال نمایند ودر رفع سدد وامراض
صفراوی با ادویهء مناسبهء آن وبعد از هر سه چهار روز از جنوب مسهله ء موافقه
بنوشند وروز مسهل وروز قبل از آن نخود آب وسایر اقیمه شور با ومثل
بلاد وامثال آن تناول نمایند وبعضی از اطبارا دستور آنست که بعد از صاف کردن
ماء الجبن ونیم مثقال نمك جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند وبجهة
ته نشین شب نباید گذاشت ودستور اول بهتر است وسکنجبین افتیمونی در باب
اشربه مذکور است وهر گاه جهة امراض صفراوی رسد واستعمال
کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده ومعتدله باید کردد واجتناب از
لبنیات وغذاهای غلیظه ومتجر کنند وحلویات وترشیهای شدید بمجموعه
لازمست وهر گاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دلمه ترتیب داده
آب آن را بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند وهر گاه شیر
تر بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند وهر گاه افتیمون وشیر را با تمر هندی
بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بیعدیل است
دستور آشامیدن شیر شتر والاغ در تشخیصات در طی ذکر لبن مجملا مذکور شد
وشیر شتر در استسقای زقی وطبلی با بول او
بغایت نافع ومسهل زرداب ومفتح سدهء جگر وسپرز ورافع ضیق النفس بارده است
ونزد جمعی جهة حارهء آن نیز بیعدیلست وچون با قرصها واشتر
بارده ومعتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند وهر روز ده درهم اضافهء نمایند به
حدی که بطمع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یکرطل کرده بدو رطل
رسد وهر گاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیموزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد
ومادامیکه بول صاحب امراض بقدر شیر وزیاه از آن دفع شود وزرد
منحدر گردد واطلاق فرماید ودر آروغ طعم شیر ظاهر نگردد ودر معده ترش نشود
علامت موافقت وعدم تجبن است وچون تجبن ظاهر گردد وترك

باید کرد وجهة رفع تجبن دو دانگ سکبنج تناول نمایند واگر اقتصار غذا وآب باو کنند وغذای دیگر وآب نخورند بهتر است واگر طلاق زیاد
کند وباعث ضعف شود یکروز بنوشند ودو روز ترك کنند ومقویات قابضه مثل مصطکی وسنبل وقرص زرشك قابض وامثال آن اضافه نمایند

وتعلیف شتر بجهة تبرید کاسنی وآرد جو وثیل وکشوث وامثال او نمایند وبجهة تسکین قاقلی که شور نامند وکنگر ودرمنه وکرفس ورازیانه وشبت
ومانند آن دستور آشامیدن آب شاهتره هر گاه جهة مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی وحبوب موافقه آن بنوشند
وجهة تقیح سدد وتصفیهء خون با سکنجبین بر وری وساده وشربت عناب وامثال ان استعمال کنند وترنجبین وشیر خشت وفلوس
خیار شنبر وگلقند آفتابی ومزیای بنفشه بحسب حاجت در هر صورة اضافه کنند شاه تره را باید کوبیده آب آن را ضاف نموده با قدری
پوست هلیلهء زرد جهة رفع ضرر سپرز یکشب گذاشته روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت وپنج مثقال با ادویهء مذکوره بنوشند
وحبوب مسهله را قبل از او بدو ساعت میل کنند واگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات وافتیمون وتربد وغاریقون وامثال آن
شب در آب خیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخود آب وآش جو با شکر یا تمر بحسب حاجت تناول نمایند دستور آشامیدن
آب کاسنی جهة تبهای وموی وصفرا وی وبفتح سدهء جگر وعرق باید به دستور شاهتره آب برگ او را نشسته کوفته چون شستن قوة
ورا کم مکند وشب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل وپنجمثال تا هفتاد مثقال با ترنجبین وشیر خشت واشربهء مناسبه آشامیدن
وبجهة تفتیح ادویهء هفتحه مثل سکنجبین وبزوری وساده وبجهة اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند وصاحب سعال را آب کاسنی
مضر است وهر گاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد وتبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازهء او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال آن را در
عرق کاسنی وامثال آن خیسانیده با ادویهء مزبور بنوشند وچون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند وسکنجبین بنوشند
جهة تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجربست دستور اشامیدن آب برگ بید که معمول قدما است جهة مواد بلغمی
وصفراوی وسوداوی وهوی وتفتیح سدد وتقویة معده وآلات تنفس نافع دانستهاند وبهتر از آب کاسنی وآب شاه تره در مواد مرکبه
است وصاحب سرفه را نیز نافعست وحقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیه وآب آن را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال
تا سی مثقال آن را با خمس آن شکر بنوشند دستور آشامیدن آب کدو جهة تبهای دموی وصفراوی واخلاط محترقه وسرفهء
حره وترطیب مزاج ورفع عطش نافعست کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب در تنور

یاتون بگذارند وروز دیگر ته کدو را سوراخ کرده
افشرده آب او ورا بگیرند واز چهل وپنج مثقال تا نود مثقال آن را با ترنجبین وشیر
خشت وقلوس خیار شنبر وگلقند آفتابی وسکنجبین وتمر هندی
وهلیلجات وامثال آن بحسب احتیاج بنوشند وچون از جهة لطافت در امزجهء که
صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد
بناء علیه در آنچنان مزاج با مکثقاة وترشیها باید استعمال نمود ودستور آشامیدن اب
خیار که در منافع مانند آب کدوست
ومستحیل بصفرا نمشود وخیار تازه را به دستور آب کدو بعمل آورند وآب خیار
رسیدهء ترش را تا هفتاد مثقال جهة اطفای حرارة خون
وصفرا بتنهائی وبا شکر واشربه مناسبه بنوشند وجهة اسهال نمودن با ادویهء مناسبهء
آن دستور اشامیدن کشوت
که در اصفهان متعارفست واو قسمی از شربت دینار وسرکه دار آن قسمی از
سکنجبین بزوریست وجهة تقویة معده وجگر ورحم ورفع استسقا
وجهة سدد احشاو بتهای مرکبه نافع است ونسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع
اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر میباید پوست پنج رازیانه
وانیسون وتخم کاسنی وپنج کاسنی ورازیانه تخم خیارزه که بلغة اصفهانی تخم
کلونده نامند تخم کشوت کل کشوت تخم جزیره
کرمك از هر یك سه مثقال بغیر تخم کشوت وکل او سایر اجزا را نیمکوب کرده در
آب بخیسانند وروز دیگر جوشانیده آب آن را با شکر
نود مثقال بقوام آورند وهر روز تا ده مثقال آن را با شیرهء تخم خربزه وتخم کاسنی
وامثال آن بنوشند وبعد از هر دو سه یوم مسهل موافق
علة خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند ودر ایام شرب این شربت وچند یوم بعد از
آن از برنج ونان احتباب را واجب دانند وهر گاه جهة
با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه وصد وهشتاد ومثقال آب خیسانیده
بجوشانند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند
وهر گاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است طریق سیم در گرفتن
عرقها وآبها وروغنها ودستور گرفتن عرق
گوگرد که اهل صناعت مارالعروس نامند در غایة حرارة وپیوسته ومفرح اعضا وشدید
النفوذ وملطف وجالی ومفتح وجهة مبرودین وبر طومین
نافع ودر تحلیل وتلطیف فلزات قوی التاثیر است تندیل شیشه دامن فراخ باینصورت
که چراغدان در محاذی لب او باشد معکوس
نصب نمایند ودر زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل
باشد تا هر عرقی که از لب قندیل چکد در انطرف رود

آنطرف باید چینی یا بز مج باشد وقندیلرا اندك منحرف بیاویزند تا از یکطرف او عرق بچکد ودر چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی
یا گوگرد شفاف نیز کرده برافروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد ومیباید شغلهء او بیرون فندیل نرسد وپیوسته گوگرد در

چراغدان کنند که منطفی نگردد واز هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل فندیل نشود فتدیلر اصلا حرکة نباید داد ومابین پایهء چراغدان
وظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایهء او بعرق جمع گشته ملاقات ننمایند مثل سنگ صلب وشیشه ونعلبکی چینی که منکوس گذارند وهر گاه قندیل شیشهء بهم نرسد کاسهء چینی را نیز میتوان تعبیه نمود واگر قندیل ضخمات نداشته باشد تاب شعله نیاورد بیرون او را بکل حکمت باید گرفت
وچون عرق مجتمتع مخلوط بدوده میگرد وهر گاه خواهند که رفع سیاهی مذکور شود عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق بمقدار عرق باید کرد
که ثلث وربع آن را مملو سازد وانبیق را مستحکم نموده بآتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند واین از تصرفات حقیر است دستور
گرفتن عرقیکه مسمی بماء الحیوتست که از مخترعات حقیر است ودر جمیع منافع بهتر از شرابست ومسکر نیست چه در ترکیب آن مراعاة بلیغ شده
که مانند شراب تغذیه وتقویة باه وتقویة اعضای رئیسه وقوه هاضمه وسایر قوتهای طبیعی وحیوانی ونفسانی نماید وبا قوة تریاقیه باشد ومفتح ومفرح
ومدر وجالی وملطف ومنوم ومشتهی ومسکن عطش بالخاصیة در جمیع امزجه است وبحرارة وپیوسته شراب نیست ودر رفع علل اکثر احشا بیعدیل وقوی
وقوی التاثیر است وبرو افقان امزجه وخواص ادویه وقدر شناسان مقدار شراب اجزای او وحسن ترکیب ومستخرجان ارواح لطیفهء عقاقیر اراحیا
کثیفه ودانایان مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکورهء آن مخفی نخواهد بود سنجد زردك هر یك دومن شاه بعد از طبخ بلیغ بادومن شکر وصندل سفید
رنده کرده گل سرخ گل گاو زبان بادر نجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طبیلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یك صد وپنجاه مثقال برگ وپوست
ترنج اگر نباشد نارنجك شیرازی والا برگ وپوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا موکه ریشه والا گویند هر یك هفتاد وپنج مثقال نیمکوب کردخه
ضاذ نمایند سوای برگ نارنج که روزیکه عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا هفناد مثقال ومجموع آب تا شن من
باید با انچه زردك را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس در خمی هر روز مکرر بر همزنند تا مانع جوشیدن او گردد ودر هوای گرم تا هفت روز
بگذارند وهر هوای سرد تا ده یوم وهر چند کم آب تر باشد قویتر مشود پس به دستور گلاب عرق بکشند واگر عنبر بردهن پنچه ببندند بهتر است
وروغن این عرق در غایة خوبی وعطریة مشاهده شده وچون بعد از عرق کشیدن ثفل آن را با یکمن ونیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم باضافه
پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجك بقدر نیمن بار دیگر عرق بکشند همان

آثار بر آن مترتب است عرق چوب چینی جهة تقویة
اعضا وقوتها وتفریح وتلطیف اخلاط غلیظه قاعدهء کلیه آنست که آن را با دو مثل او
از مجموع گل گاو زبان وباد رنجبوبه وگلسرخ ودارچینی ودر گلاب و
امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند وثفل او را در یکروز
در عرق رازیانه وعرق بهار نارنج بخیسانند وبه دستور تقطیر نمایند
وعرق رازیانه وبهار چهار مقابل ثقل میباید دستور گرفتن عرق نمك گرم وخشك
ولطیف ومحلل وملطف ومجفف رطوبة
ودر ترشی وتندی کمتر از عرق گوگرد وجالی ومفتح ومداومته او باعث لاغری بدن
است نمك طعامرا کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده
با انبیق تقطیر نمایند وقواعد قرع وانبیق وکوره وسایر احکام او در طریق پنجم
مذکور است وماء الملح مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمول است دستور
گرفتن روغن آجر وخواص او در ادویهء مفرده مذکور است وبانجمله در غایت
لطافت ومحلل وجهة نزول آب وعلل بارده بیعدیلست
آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند ودر روغن زیتون
اندازند تا روغن را جذب کند پس ا روغن بیرون
آورده نرم کوبیده فرع مطین را پر کنند وگلوی قرعرا بلیف خرما وامثال او مملو
سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید وکورهء
دو طبقه ترتیب دهند باینصورت که وسط طبقهء بالا ثقبه داشته باشد بقدریکه گلوی
قرع منکوس از آن بیرون آمده قابلهء که در تحت طبقه تحتار نیست
بدهن او رود پس قرعرا منکوس در طبقه بالا نصب کنند وبا سرگین گاو وامثال او
قرعرا پوشانیده آتش بهمه اطراف بر افروزند تا روغن از فرع
بقابله چکد دستور گرفتن روغن نی که جهة درد مفاصل والتیام زخمها بیعدیل ودر
امور غریبه بغایت وخیلست نی زرد شده را
که تمام خشك نشده باشد بند بند جدا کنند ودر روغن زیتون با کنجد چند روز
بگذارند تا قدری چربی اخذ کند پس بطریق روغن آجر با قرع
معکوس تقطیر نمایند ودستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم وجو وشونیز وحلبه
ونخود وامثال او باید بعد از کوبیدن حبوبات
بدون پختن به دستور مذکور در قرع مطین باید گردد ومنکوس نصب نمود دستور
گرفتن روغن عود وصندل واخشاب بعد از انکد
اخشایرا ریزه کرده در گلاب وامثال او مانند روغنهائی که مقصود باشد مثل روغن
بادام وپسته وبه آن خیسانیده باشند در قرع
به دستور مملو ومنکوس تقطیر نمایند هر گاه در آب وگلاب خیسانیده یك شبانه
روز کافیست ودر روغنهای زیاده بر سه روز باشد بهتر است

وچون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی وبوی دود آن زایل کند بازای هر رطلی یکرطل آب صاف ویکوقیه مغز کردکان ونیم وقیه نمك که باهم ساینده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند وباز به دستور عملنمایند تا سه دفعه وزیاده بر ان

دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه وبهار نارنج وسایر گلها باید بادامرا مقشر نموده وبا بنفشه وبید مشك ومانند آن در کیسهء
کرباس کرده بدست مالید وبعد از جذب رطوبة بادامرا باید خشك نمود وباز با تازه انجیر بدست مالیده وتکرار عمل کرد تا به حدی که چون بادام را
ریزه کنند اثر رنگ یا بوی انجیر در جوف او ظاهر گردد وبعد از آن خشك کرده بکوبند داند که آب پاشیده کرم کرده بفشارند تا روغن جدا
شود هر گاه با گلسرخ به دستور این عملمنایند بغایت روغن معطر شود وهمچنین با صندل وامثال آن میتوان ترتیب داد بجای بادام کنجد مقشر وپسته
وفندق وامثال آن میتوان کرد ودستور گرفتن روغن عنبر وحصی لبان که به فارسی حسن لبه گویند وروغن مصطکی وحل جمیع صموغ
واو بقدر مضاعف مشود واو عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد وبر روی آتش باشد تا آب در او جوشد ودیگری در میان
آب بوده دوای مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوشاك آن دوا در روغنی که درآن پیاله است حل شود وهمچنین است حل رفته
ومومیائی وامثال آن پس عنبر وامثال او را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی ومانند او گذاشته پیاله را در آب جوشناك
گذارند وبر همزنند تا همه حل کردد وهر گاه حل فقط وسیلان عنبر وزفت وغیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا؟؟
گردد دستور گرفتن روغن تخم مرغ به دستوری است که زردهء تخم مرغ پخته را در تا به به حدی بر همزنند که قریب بسوختن شود پس افشرده
روغن بگیرند وطریقی که بقرع وانبیق گرفته مشود ودر طریق پنجم مذکور است
دستور گرفتن روغن گوگرد جهة درد مفاصل
ومواد بارده نافع ومحلل ز ملطف قویست وصبانع سطح ظاهر اوست بلون رابع وگویند در اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد گوگرد
صاف شقافرا نرم سائیدهء ودر قدح مطین کرده وبر روی آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب
کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده بر افروزند واندك کج نگاهدارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد وباید بعد از بر افروختن گوگرد
کفچه را بر روی شعله بدارند تا آسان بچکد عرق فتنه جهة تحلیل ریاح وتقویة اعضای رئیسه ومعده نافع واز عطریاة مشهوره است بهار سنجد
نارنج نارنجك شیرازی دواله ریشهء والاحسن لبیر پنج سنبل الطیب صندل سفید سعد که طبیلاق گویند عود قماری سیعهء سایله بهار انگور
علف هندی سوسنبر پوست نافه مشك بقدریکه مقدور باشد در عرق بهار وگلاب

وعرق صندل وامثال آن بقدریکه چهار انگشت
بر سر آید خیسانیده عرق بکشند ودر دهن ینچه عنبر به بندند وبر قابله قدری مشك بپاشند دستور گرفتن تیزاب فاروقی
که مستعمل ضرابیانست وجدا کننده طلا ونقره است که با هم مخلوط شده باشند چون گداخته در او ریزند وباید سه چندان مغشوش باشد ودر
زجاج مطین بآتش نرم بجوشانند پس قطعء مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده وبر مس ملصق مگردد وطلای خالص
ته نشین مشود ودر امور معالجات جهة بردن گوشت زیاد وبهق وحکة وجرب غیر متقرح ورفع آثار جلد مستعمل است ودر بعضی اعمال
طریق پنجم بغایت مؤثر دانستهاند وزاج لاری که زاج سیاه کوبند وآن چون اشیا را سیاه میکند از این جهة باین اسم میخوانند
والا رنگ او مایل بزردی وسبزی وبعضی بسرخیست دو جزو او را با یك جزو شورهء صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطلین وانبیق تقطیر کنند
یا دردیك ریگ وخاکستر باقرع غیر مطین بعمل آورند وچون در قرعی زبیق ریخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند وتقطیر کنند زبیق را مکلس
مسازد ومجربست دهن الشعر ودستور گرفتن آن در غایت جلا وانصباغ ومفتح ومحلل وبغایت سریع النفوذ جهة رویانیدن موی نافع
ودر اصطلاح معادن وثبات ارواح بیعدیل دانستهاند وطریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند وحقیر دو قسم او را که مسحوق ودیگریکه محلولست
بر او نموده اما مسحوق را دستور آنست که موی سر جوانانرا با صابون واشنان شسته از چرك پاك کنند وبه آب سرد تطیر دهند وبعد از
خشکی بمفراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مفرض کردد ویکچزو او را با یکچز وکبریت صاف زرد ویکچز وشنجرف سحق بلیق بر روی سنگ صلایه
نموده با عرق گوگرد نمناك ساخته با قرع وانبیق تقطیر نموده ومقطر را تا سه بار با ثفل آن را سائیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس
مقطر وثفل هر یکرا بانحای شتی استعمال نمایند وتقطیر او را هفت بار فرموده اند دستور دهن المغلبث که از محلول او گرفته مشود
انگ آب ندیده صد وبیست مثقال با ملح القلی دو چندان او سائیده در یکهزار وصد مثقال آب بهفت دفع بریزند ودر آفتاب با خاکستر
گرم بگذارند وبعد از هر ساعت بجز علقه صافنموده حصنه دیگر را بریزند وهر حصه پنجاه وسه مثقال است آنگاه در نهایت احتیاط بجز علقه صاف
کنند که اصلا جرم در او نماند واین آب مسمی بماء الراس است پس از شعر مقرض مغسول وگلس البیض ونوشادر مصعد آفتابی بالسویه با همدیگر

بسایند وبوزن اشیاء ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جایداده سر شیشه را با کج استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازهء اسب دفن کنند
تا اجزاء مع شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن به دستور معمول تقطیر نمایند وبعضی تکرار تقطیر را با ثفل او مؤثر دانستهاند اقل تکرار

سه مرتبه است واکثر هفت بار وترتیب ملح القلی وامثال آن در طریق پنجم مذکور است طریق چهارم در ساختن گل حکمت وادویه مصنوعیه
صفة گل حکمت جهة استحکام ظروف که تاب بآتش آرند گل کوزه گریرا که خاك رست گویند باید از ریگ پاك کرده در آب حل کنند تا رقیق
لقوام کردد واین اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بر همزنند آجر کوبیدهء پخته سرگین پخته است خبث الحدید پخته گل
خطمی موی بز مقراض کرده با آب نمك بسرشند نسخهء دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقرض نمك طعام زقال
خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یك یکچز وگل پاکیرزه دو جزو نسخهء دیگر که وچیز وکثیر التاثیر است ومکرر بتجربه رسیده است
خاك کوزه کریرا با قدری کاه کوبیده ونمك مسحوق وخاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند صاروج الحکمة جهة شد وصل وغیره بغایة
مستحکم است ومؤلف کتاب هیگل که حاکم بالله باشد مستحکمترین چیزها دانسته است جنث الحدید وکج را بالمنا صفه با خون گوسفند
سرشته استعمال نمایند وحقیر بجای خون گوسفند سفیدهء تخم مرغ وکاهی آب سریش کرده وکاهی شیر وبغایة مستحکم مشاهده شده است
ودر تند وصل قدحین وقرع وانبیق نمك مسحوق با سفیدهء تخم مرغ وکاهی آب سریش کرده وکاهی شیر وبغایة مستحکم مشاهده شده است
ودر تند وصل قدحین وقرع وانبیق نمك مسحوق با سفیدهء تخم مرغ وکج پخته با آب سریش وبه دستور با سفیدهء تخم مرغ بسیار آزموده است وبه دستور
آهگ آب ندیده با زردهء تخم مرغ مستحکم ترین اشیاست خصوصا چون آهك را با قدری پنبهء کهنه نرم کوبیده باشند وبجای سفیدهء تخم مرغ و
زردهء او شیر درجمیع مذکورات بدل مشود وسریشم پنیر در اتصال چینی شکسته وغیره مکسوراة از آحجا روز جاح وغیر هما بمرتبه ایست که هر گاه
صدمه بانچیز برسد موضع دیگر شکسته مکان موصول باو منکسر نمکردد عمل شنجرف زبیق پاك هشت جزو گوگرد دو جزو با هم
ساینده در شیشه مطین بطین الحکمة که سر مرتبه مطین کرده باشند بقدریکه نصف شیشه را مملو کند باید گردد ودهن شیشه را بصاروج
الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بکل حکمة نیز بگیرند ودر دیگ ریك با خاکستر تا کردن پنهان نموده اتش تندی بقدر دو شبانه
روز وزیاده از آن تا پنجروز در تحت دیگ بر افروزند وبعد از سرد شدن دیگ وکوره شیشه را بیرون آورند واینرا شنجرف مصری خوانند
شنجرف هندی سیماب وگوگرد مساویست وچون سی بار روز زیاه از آن سحق

واعادهء اتش كنند ودر هر دفعه زمان اتش را
بقدری بیفزایند تا بچهار پنجروز رسد ثابت گردد واز اسرار مكتومه است شنجرف رومی سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو با همه
بسایند وپنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایدن وبه دستوری كه مذكور شد معمول دارند شنجرف رمانی سیمابرا با مثل او را سخت سائیده به دستور
بعمل آورند عمل زنجار اصل اواز مس وسركه است صفایح مس را در سركه تند گذارند وبا یكدیگر سایند تا بتدریج مس از تندی سركه حل
گردد ویا صفایح را سركه پاشیده در مكان نمناك دفن كنند زنجار الصناعه یكچز وبرادهء مس را با شب یمانی وبورهء سرخ ونمك
بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف من با سركهء تند بسایند وهر چند خشكشو وباز با سركه تر كنند قسم دیگر كه الطف اقسام است را سخت
مغسول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند وبعد از امتراج قطرات سركهء بسیار تند بر او چكانیده سحق كنند تا مثل خمیر كرده
پس روی او را بپارچهء نازكی پوشیده در آفتاب خشك كنند وباز به دستور سابق با سركه بسایند وتكرار غملنمایند تا همهء آن زنكار گردد
عمل را سخت كه عبارت از مس سوخته است ورو شحج نامند ویكطریق او در فصل احراق مذكور شد ودستور دیگر انكه مس را صفایح بسیار
رقیق كرده ودر دیگی بر روی هم چیده وبقدر عشر او گوگرد ونمك بالمناصفه بر صفایح وما بین او پاشیده ودهن دیگرا مستحكم كرده یك هفته
در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود وهر گاه زود تر خواهند باید مس را گداخت وكبریت وامثال آن را بر آن پاشیده در سركه تطیفه نموده
وبه دستور تكرار عملمنایند تا سوخته گردد عمل سفید اب با حراق وتبعفین مباشد اما احراق باید قلعیرا یا سرب را صفایح كرده در
ظرف مقابل مطین در تنوریا تون احراق كمایند وبه دستور سرب را در ظرف سفال گداخته با كفچهء آهن بر همزنند تا مانند خاكستر گردد پس در
دیگ با در كوزه سفالین مطین كرده یكروز اتش در تحت او كند تا سفید گردد وهر گاه خوب سفید نشود باید قدری سركه كهنه بر آن بپاشند ویك هفته
نگدازند واما تعفین باید بر صفایح قلعی وسرب انگور را با دانهء او كوبیده مالیده ودر ظرفی كرده در مكان نمناك گذاشته تا همه آن حل گردد
با صفحهء آن را سوراخی كرده وبانگور كوبیده اغشته در خم سركه بیاویزند ودهن خم را محكم كند كه بخار سركه رفع نگردد وبهر چند یوم انچه از سطح ظاهر
او برخیزد باید گرفت وباز گذاشت تا همهء آن سفید اب گردد ودر تحت او رخم سركه ظرفی نصب كنند تا هر چه از او ریخته شود ودر انظرت

جمعکردد طریق دیگر انکه قلعیرا در ظرف مشبك سفالین گذاشته ودر ظرفیکه سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند ودهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم
کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبك بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشك نموده بسیار تند
وهر چه در ظرف سفال باشد وسائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود عمل ابار وآن سرب با کبریت سوخته است ودر فصل احراق مذکور شد

عمل سرنج واو را از سوختن رصاص وهم از سفیداب محرق حاصل مگردد وطریق عمل انکه سفیداب قلعیرا یا قلعی وسرب را در تابه سفالین بر
روی کورهء اتش نی و خاشاك گذاشته وقدری نمك بر آن پاشیده با آهن وکفچه آهنی بر همزنند تا سرخشود و هر چند آتش بیشتر دهند
سرختر مشود وچون بعد از اندك سرخی او درد یکی کرده بر روی کوره گذارند وآتش در اطراف وتحت او افزوند بغایت رنگین مگردد
عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد باید چند بار با آب نمك شست تا سیاهی او زایل گردد
سپس به آب صاف غسل داده خشك کنند وبا ربع او نشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین پهن کرده در مکان نمناك
دفن نمایند تا ده دوازه یوم زرد مایل بسرخی وقابل سحق کردد وقسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعتست صد مثقال بر او
حدید را به دستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندك اندك در اوریزند وهر گاه دود از وظاهر گردد
اندکی بول بچکانند تا دود او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده بآتش بسیار نرمی تقطیر نمایند وچون مجموع نیز اب مقطر کردد
آتش را تند کنند تا براده مکلس وزعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی که معروف بد واء الثعث است وبه فارسی واز اشکنه نامند
زبیق پاك نود مثقال سیم الفار هفت مثقال ونیم مبالغه در سائیدن او نموده به دستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند
عمل مداد که به فارسی مرکب نامند یکچزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا کردد پس صاف نموده یکچز وزاج سیاه
ویکچز ودودهء روغن تخم کتان ومساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان شود وبسیار باید بر همزد به حدی که بسیار
غلیظ کردد پس بقدر احتیاج به آب رقیق کنند واگر با مازو بجوشانند وبعد از انکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است ودوؤحه
روغن تخم کتان ونفط وروغن بید انجیر وامثال آن بدل یکدیگرند وطریق گرفتن دودها ودر فصل چهارم مذکور شد وباید دو
در کیسهء کاغذی پهن توبر تو کرده کیسه زابخمیر گرفته در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود وبحد نیمسوز رسد
وچربی دوده در کاغذ نموده خالص گردد چه با اندك چربی مفسد مداد است قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را بسیار
نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود وبقوام رسد وبگذارند تا نیم گرم شود وده

امثقال زاج سیاه را کوبیده در لتهء
بسته در آن آب بدست مالیده لته را بیندازند واز صد مثقال تا دویست مثقال صمغ
عربیرا در آن حل وصاف کنند وبیست مثقال دودهء چربی گرفته
را در ظرفی کرده قطره قطره از آن درو ریخته بر همزنند وروز بر آفتاب بگذارند وهر
چند مبالغه در بر همزدن او کنند بهتر است وقدر صمغ دو چندان
زو باشد اصویست واگر خواهند براق کردد ومثقال باب اضافه نمایند مداد یا بس
یکچزو دودهء روغن گرفته بادو چندان او زاج
وماز وبوزن مجموع او صمغ عربی بگویند تا یکسان گردد وهر چند مبالغه در کوفتن
او کنند بهتر است ودر وقت احتیاج قدر یرا در آب حل نموده استعمال
کنند عمل رامك آملهء مقشهر یکچزو مازوی سبز نیم جزو وغورهء خرما ربع جز
وپوست انار مثل غورهء خرما واگر غورهء خرما نباشد خرما خرك
بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند وبر همزنند تا یکسان گردد
وپس زاج سفید وصمغ هر یك شن جز وعسل کف گرفته یکجزو
نیم اضافه نموده قرص بسازند وعمل سگ مثل رامك است بودن آمله وچون دو
دانگ مشك اضافه نمایند سك المسك نامند عمل
شکار قسمی از آن را با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند وطریق آنست که بول
را در ظرف مس در آفتاب چندان بر همزنند که منعقد کردد و
قسم دیگر انکه بورهء سرخ سه جز ونمك طعام ونمك قلی هر یك یکچز ونرم سائیده
با شیر گاو میش بجوشانند تا منعقد گردد ودر ظرف زجاج کرده
در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند وبعضی آفتابرا شرط ندانستهاند وقسم اول
از مکتومات وقسم اخیر مشهور ومعمول است عمل
سریشم پنیر که جواهر الصنایع نامند واز خواص اوست که هر چیز را باو وصل نمایند
ویا با او بسرشند از آب واتش منفصل نگردد وار
اسرار مکتومهء است پنیر تازه را ورق کرده بر روی سنگ سطحی آهك آب ندیده
پخته فرش نموده اوراق را بر پهلوی هم بچسبانند وبر
روی اوراق نیز از اهگ بپاشند بقدریکه اوراق را بپوشاند وسنگ مسطح دیگر بر
روی او گذاشته وده روز در آفتاب باشد وباید سنگ
علی بسیار ثقمیل باشد تا دهنیه او بحد کمال افشرده شده مخلوط بآهك کرده پس با
آب شسته به دستور فرش ولحاف از نمك سائیده کرده یك هفته
در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی وچربی که داشته باشد رفع کنند وچون در
آفتاب گذارند وچربی از او ظاهر گردد وباز با آب نمك واهك
بجوشانند وبه حدی رسد که اصلا چربی وحمرتی در آن نماند وکمال او در عدم
چربی وسرخیست پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند ودر وقت احتیاج

قدریرا با آب سفیدهء تخم مرغ که درشیشهء بسیار بر همزده وکف او را گرفته باشند قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا به حدی که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهك صافنموده بقدر روانشدن او اضافه نمایند وقدر آب آهك به حدی باشد که چون چیزیرا به آن الصاق دهند در مذکر

زمانی خشك شود عمل مرداسنگ سرب را گداخته سرنج یا سرب سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممتزج شوند ودر طرفی کرده پس در
سرکه اندازند وانچه خوب سوخته وممزوج شده باشد جدا نوده با جو در آب بجوشانند به حدی که جو مهرا کردد ومتشقق شود پس از سوجدا
کرده با هموزن او نمك بسایند ودر آب خیسانیده هر روز بر هم زنند وهر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود واجزاء خام در او
نماند بعد از ان شسته استعمال کنند طریق سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ مذکور را در پشم سفیدی پیچند وبا باقلی
بجوشانند تا باقلی مهرا شود پشم سیاه گردد وبه دستور بحدید پشم وباقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد واین قسم سفید
کرده او مستعمل اطبا است در قطع رایحهء کریههء زیر بغل وسایر اعضا ودر منع عرق وسایر آثار عمل گشته که به عربی ند نامند بخور
وشرب او مقوی دل ودماغ وحواس ومعدل هوای وبائی ومحرك باه است گلسرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حسن
لبه بالسویه نبات دو وزن همه باقلیلی مشك قرصها بسازند برمکی که در بخور بهتر از گشته است عود قماری صندل سفید هر یك
یکچز وحسن لبه دو جزو نبات دو وزن ادویه صفهء عبیر صندل سفید سه جزو ریشهء والا پنج سنبل گلسرخ سنبل الطیب بیخ سوسن
کبود بهار نارنج گل سنجد سعد نارنجك هر یك یکچزو مشك قدر قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند غالیه در باب نوزدهم
دستور ثانی مذکور است والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم طریق پنجم در اصول صناعة وامور
غریبه بدانکه عمل صناعت علمی است بتبدیل قوای اجرام معدنی بعضی ببعضی تا ظاهر شود ذهب وفضه از سایر فلزات
وآن را کیمیا نامند وعلم طلسمات علمی است که باو دانسته شود کیفیة تمرنج قوای فاعلهء عالیه بامفعوله سافله تا فعل غریب از او
عادث کردد وآن را کیمیا نامند وهیمیا علم تسخیر است وآن معرفة احوال سبعهء سیاره است از حیثیة تصرف ایشان که فواعل علوی
اند در قوابل سفلی ودعوات وخوایتم وبخورات ایشان وتسخیر است روحانی وغرایم جنیان ومعرفة اقداح ومنازل مثل آن و؟؟
علم خیالاتسنت که به آن تصرف در خیال مقبد کند تا احداث مثلات خیالیه کند ودر خارج موجود نباشد وریمیا علم شعبداتست
واین معرفة قوای جواهر ارضیه است ومزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود

که از آن قوة فعل غریب صدور باید پوشیده ان
نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است واز عالم قلب مهیه میدانند ونزد بعضی
از مبحرین علوم ممکن الحصول واز عالم تبدیل صورة یوغیه
است نه قلب مهیه چه ذهب را نسبت به انواع فلزاة صیحیح الزاج دانستهاند وسایر را
مریض بجهة اصلاح علل هر یك تمامی چند مقرر ساخته وتکون موش را
از کلوخ مشاهده نموده اند وتصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخیرا
اعضای موش صورت بسته بود ونصف دیگر بشکل خود باقی بود وشیخ الرئیس
در اوایل حال نافی این علم بود ودر آخر رسالهء در حقیقه آن انشا فرموده اند وبعضی
را اعتقاد انکه جز تلحیف وترکیب صورتی ندارد وخالص نمیتواند بود و
این عمل بید یا تنانست وصاحبان معرفة از آن بری اند وظاهر آن است که این فرح را
اصل اصیل باشد اما بدون زهد وقناعت باقل وابصال اکثر
مستحقیقن ومساکین وانصاف بصفات قدسیه وتعلق باخلاق اولیاء الله واکرام مفضل
منعام حل شانه صورتی نه بندد واگر بند وبالاخره باعث
بوار وهلاك انشخص گردد چه این عمل کلید خزینهء از خز این ملك الملوکست
وبندرة اگر بیکانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدیکه کلید را ناید
دارد وعاقبة حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود وبمجرد ملاحظه
نسخنهای متداوله بدون استاد ما هر پیرامون این عمل
گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این باب دفن باعمال متنوعه
وافعال مشکله است وجزئیات او ممکن التصور به تسطیر نیست وفي الواقع
اکثر نسخ آن از تالیفات عالم باعمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز
بیان کنند ورموز ایشان مختلف است واحاطه بر جمیع ان
امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیك نسق بپود هر آینه رمز نمیبود بلکه
اصطلاحی خاص بر آن صادق می آمد واگر رسایل از تالیفات
غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهدهء اعمال
مخصوصه است از صاحب آن فن وتکرار عمل در خدمت عارف واینکه
بن بی بضاعت باعدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است انست که
اکثر اعمال صناعت طیب را در بعضی از آن ضرور مشود
وتدابیر بعضی از ادویه باعمال مخصوصه باحسن وجوه ممکن است وچون در طی
تالیف تحفة المؤمنین مطالعهء اکثر رسایل معتبرهء این فن شده
وبعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل من افن نموده بود نباء علیه بقدر امکان در بیان
اصول کلیه وآلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکانرا
بدون تحصیل متعده علم بر اصول اصطلاحات این کرده حاصل گردد واگر طالب
اعمال جزئی باشند تحصیل عامل او کنند واز مطالعهء این مجموعه توانستند

مدعی لاف وکزاف را آزموده وبفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایهء معیشت خود را نسوخت واینطریق مشتمل است بر پنج حل وسه
عقد خاتمه حل اول در بیان حجر اصطلاحی این فرقه وبعضی از اصطلاحات ایشان
حل دویم در قواعد تقطیر وتصعید وتکلیس

ومانند آن جل سیستم در بیان آلات مخصوصهء عمل صناعت حل چهارم در قواعد گرفتن بعضی از آبها وتحمیر وتبلیض وسایر تدبیرات
اجزا جل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات واصلاح آن وانجه بان متعلق است
عقد اول در قواعد قمریه عقد دویم
در قواعد شمیه عقد سیم در قواعد عمل مروارید واعمال متفرقه خاتمه در خطوط مرموزه حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات
اهل صناعت حجر عبارة از جزو اعظم اکسیر است واختلاف بسیار در آن واقعشده هر یك از مهرهء این فن چیزیرا در مطلوب خود
جزو اعظم دانستهاند تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان ونفوذ وانصباغ رسیده وقایم النار گشته ونزد بعضی حجر عبارت از شعر انسانست
واکثر اهل صناعت در آن متفق اند ونزد بعضی عبارت از زبیق ونزد جمعی کنایه از کبریت است وبتحقیق پیوسته که مدبر بیض این دو
اصل را فعل تبیض ومحمر را عمل تحمیر است وشکی نیست که هر گاه اصل بارد قایم النار وگدازنده گردد وقبول صبغ کنند واصل حار را
رفع اشتعال وتسوید شود رافع علل منطرفات میگردد لهذا جهة اصلاح آن در ترتیب انار مذکورهء هر یك از اهل این فن آبی واجزائی
وضع نموده اند وطریق تدبیری بیان کرده روح عبارتست از اجزای لطیفهء اجسام که حامل قوة بوده نفوذ وصعود وغوص وغیره
آثار از او آید مثل احراق وتحمیص وتلیین وتصلیب ومانند آن وهر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است
مانند جوهر رنیق وکبریت وجوهر زرنیخ واملاح وشبوب وامثال آن جسد عبارتست از اجزای کثیفهء اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد
وهر جسمیکه از اجزای ارضیه بحد افراط در آن غالب باشد مسمی بجسد است مانند متطرقاة نفس عبارتست از جسمی که
بحسب لطافة وکثافة حد وسط بوده ما به الارتباط روح وجسد تواند شد وواسطهء جریان اجزای لطیفهء صابغه در اجزای کثیفه قابلهء جسد تواند گشت
کبریت احمر عبارت از اکسیر شمسیت چه در رنگ سرخ مباشد واز علامة خاصهء اوست ورق شجر الطور موی سر انسانست
اصل بارد زبیق است اصل حار کبریت است واول را انثی وثانی را ذکر نامند قمر کنایه از فضه است واو را اول نیز گویند عطارد
عبارتست از روی وتوتیا که شیه باشد وثانی کنایه از وست وبعضی سیمابرا نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است وثالث
عبارت از آن شمس ذهب است ورابع کنایه از آن مریخ حدید است وخامس نیز

گویند مشتری قلعیست که رصاص ابیض
باشد وساوس کنایه از اوست زحل سربست وسابع مراد از اوست عقاب نوشادر
است علم زرنیخ است عروس کبریت
است املاح عبارة از اقسام نمك معدنیست وصناعی وشکار وشوره وبوره ونوشادر
است نوشادر افتابی عبارة از
نوشادریست که به آب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفهء او صعود
نموده بر اطراف ظرف نشیند ارض عبارة از مادهء اکسیر است
که سحق وتسفیه وتشویه وغیره اعمال بر او جاری سازند حجراسود موی سر است
صراف نمك تلخ است؟؟ شوره است حل
دویم در قواعد تقطیر وتصعید وامثال آن تقطیر عبارتست از اخراج مائیه لطیفهء اشیا
وتصفیهء آن اعم از انکه بجر علقه باشد یابد ستور
فرع وانبیق اما جر علقه آنست که از پشم فتبلهء سستی ساخته یکطرف آن را در
ظرف مایعاة گذارند وطرف دیگر را در ظرف خالی تهیجی که ظرف
مایعات بظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد
اما دستور قرع وانبیق آنست که اجزای مسحو قرا در قرع
مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایة استحکام نموده بر کوره نصب کنند ولب
کوره را بر قرع بکل حکمه اندوده ستد منافط شعله نمایند که بر اطراف
قرع که حارج کوره باشد اثر شعله نرسد وقرعرا مایل وغیر مستتقیم باید نصب نمود
اتش در زیر قرع افروخت یا انکه قرعرا در خاکستر باریك نصب نمایند
ودر تحت ریگ آتش افروزند در اینصورت اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه
ریگ وخاکستر مانند کل حکمة مانع شکستن قرعنه واز شروط
تقطیر آنست که انچه در فرع ریزند کمتر از نصف قرع وزیاده از دو ثلث او نباشد
وآتش را در آخر تند کنند ودیگر انکه مادام که رطوبة کلی
که قرعر باکوره اند وده باشند رفع نگردد آتش نکند وقابله را با انبوبه محکم نموده
قابله را در ظرفیکه آب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند
وعلامة انتهاء تقطیر رفع بخار انبیق است ودر تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور
زیاده بر ربع قرع نباشد وآتش او در غایت نرمی شرط است
که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید کلو تقبح در دست کسی باشد که هر گاه شروع
بابجوشیدن کند از سر خاکستر کرم توان برداشت وبعد از رفع جوش باز گذاشت
وطریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد تصعید از شروط او توافق
قدحین است واگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح علی
حاوی لب قدح اسقل باشد ودر تند وصل مبالغه باید نمود واگر در شیشه تصعید
کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است ودر استحکام دهان او

بذل جهد باید کرد وباید کوره در بلندی وسستی متوسط بوده ودو سه زواید قریب بلب او باشد مانند سر منحی تا تحت قدح وآثال بر آن زواید نشیند
وثقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد وشروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که بحد افراط نرسد مگر در تصعید

زرنیخ که آتش نمرودیرا شرط دانسته‌اند چه افراط اتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است ودر تصعید زبیق شرط است که
بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد وجمیع اهل فن بخلاف این ذکر کرده اند واین سریست که حقیر را بر آن اطلاع
ووجه آن ظاهر است ودر غیر زبیق اگر بموضع وصل آتش وشعله نرسد بهتر است وباید بعد از سرد شدن کوزه وقدح وصلرا بگشایند
واز نجار حارهء آن اجتناب نمایند وشرط دیگر مبالغه در سحق ارضیست واگر تحت ظرف اسفل مسطح واعلی مخروطی باشد انسب
باشد چنانکه شکل اثال محکی از آنست تشویه قسمی از آن عبارة از تحمیعی است ودمس نیز گویند میباید که اتش آن بحد
تصعید نباشد واجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد وبلکه بقدر را مثراج وطنج نباشد مثل عمل شنجرف وقسمی از آن عبارة از تقلیه است که بعد از
سحق ارض وتسقیه به آبهای مخصوصهء قدح تشویه را بکل حکمة اندوده در خاکستر گرم گذارند وچندان سحق نمایند که رطوبة او بتدریج زاید
گردد وشرط است که حرارة آتش به حدی باشد که ارض دود نکند وقسمی تشویهء در تنور است وقسمی در زابل وامثال آن ودر جمیع ان
مراعاة باید نمود که بحد تصعید نرسد تشمیع عبارتست از تدبیر اجزای اکسیر به حدی که مانند موم بکدازد وبر روی صفحه تفته منبسط
کشته دود نکند وشروط آن تکرار تسقیه وتشویه وسحق بلیغ است باتش معتدل تکلیس عبارتست از سهوله تفریق
جزاء بتدبیر مخصوصه که قابل سحق ونفوذ وسایر اعمال گردد واکثر او یاتش مشود واختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است
چه بعضی محتاجند بآتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض وبعضی را احتیاج بحد افراط نیست حل عبارتست از
سیلان اجزاء جامده وآن بنداوة وهوای رطبهء مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر به آبهای تند مانند ماء الفاروق
وعرق گوگرد عقد عبارتست از جمعیت واتصال اجزاء وآن ضد حل است وبپیوسته وحرارة ویا ببروذه وپیوسته صورت پذیر است
تعفین عبارتست از تدفین اجزاء درذبل وامثال آن وشرطست که وسعت جای تعفین به حدی باشد که اطراف تعفین زیاده از
یك شبر حامل زبل نگردد باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند ونهایة او تا چهل روز است وباید یکروز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای
ورا از زبل مملو سازند تا جای گرم شود وروز دیگر ظرف را بگذارند واگر دو جای

ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغیر زبل باید داد
نقل بجای دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود قاعدهء حل اکاسیر یکی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و
اکثر مجرمین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مزجج سحق بلیغ نموده واز آبهای مخصوص هر یکرا از کاسیر اضافه کرده تا بقوام وغلیظ
شود وبر روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیکقرار باشد باید سحق نموده وبا معجون کش نقره بر همزد وهر چند
خشکشود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود ودر تشویه وسحق خشك گردد وپس مثل غبار سایند ودر شیشه
غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را بنمدی به بندند ودر جای تعفین تا چهلروز بگذارند وبعد از هر هفته وده یوم تغییر زبل دهند وعلامت
خوبی حل آنست که محلول شفاف وبیجرم مشاهده گردد وخلاف او دلاله نقصان وتدبیر اجزا خواهد داشت ویکی حل بند اونستت که
شیشه مذکور را دردیك دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلا سوراخها وداشته مملو از سرگین کبوتر باشد وقرع حل تا انتها کردن در آن
پنهان بوده دهان او باز باشد وباید سرگین همیشه نمی داشته باشد وهر گاه خشکشود بر آن آبی بپاشند ودیگ اسفل پر آب ولب او متصل
تخت دیگ اعلی بوده انبوبه را از نی وغیر آن ما بین دو دیگ تعبیه کرده بکل حکمة شد دصل هر دو دیگ نمایند واتش نرمی در
تحت دیگ اسفل بر افروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی بسرکین کبوتر رسد وهر گاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند
دو دهان انبویه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار آب باشد در اینصورت تا سه هفته حل مشود وآنچه حقیر تجربه نموده آنست که اجزای حار
یا بس از هوای بارد در طب حل مگردد نه از هوای حار رطب مگر انکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبة در آن تاثیر تواند نمود چنانکه
در حل نوشادر مشاهده نموده است وطریق آنست که نوشادر را با ادویهء مخصوصه یا بتنهائی سائیده بر روی سنگ مسطحی یا کاسهء مزمج منبسط
کنند ودر زیر زمین سرد نمدار وسردابها گذارند که رطوبة در آن تاثیر تواند نمود وروی آن را بدستاری بپوشاند که چیزی داخل نشود ودر
اینصورت اندك زمانی حل مگردد ودستور دیگر انکه در ظرف مسطح مزحج مبنسط نموده مجموع ظرفرا نهپته کله قند نیمد مستحکمی پوشیده
در جای تعفین یا در دیك زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ما ریه گذارند تا از منافذ نمد رطوبة وحرارة لطیفه در آن تاثیر تواند نمود

قاعدهء عقد آنست که محلولرا در قرع بلند کلوئی کرده برد هن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب
کرده با آهك آب ندیده ونمك مکلس بالسویه که با سفیدهء تخم مرغ سرشته باشند محکم کند ودر دیگ خاکستر گذارند وباید بقدر چهار انگشت

خاکستر در تحت قرع باشد واطراف او به دستور وآتش زبل در تحت دیگ افروزند
که ملایم باشد وگرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق
محلول مشاهده کرده وچون عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه را
شکسته معقود شبیه بربت غلیظی ملاحظه میگردد وچون در طرف
چینی گذاشته بچیز تازگی بپوشانند ودر آفتاب بگذارند باندك نسیمی منعقد مشود
حل سیم در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل
صناعة صفة حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب کرده سه پایه از چوب در او
گذاشته ظرف مخصوص احل را بر سه پایه نصب کنند وآب
بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله زآن تا تحت ظرف بماند وسرپوش
دیگرا بالته وخمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیابد وآتش
نرمی از سرگین وامثال آن بر افروزند به حدی که آن را بجوش نیاورده بخار کنند
وهر روز یکبار باید روزی یکدفعه سر پوش را برداشته اب گرم بقدریکه
بتحلیل رفته باشد اضافه نموده به دستور سر پوش را نصب کنند وسنگ گرانی بر
روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفة روباس
بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوی بشکل بوته حفر کنند واز خاك سباکی که آن
از کردیست که بر روی کوزهای داش کوزه کری می نشیند
وبعد از ترکردن موضع مغاك بخشك آن بمالند وهر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوك
بهتر مکند وظرفیة وسعة مغاك باید دو چندان وزسبوگ
باشد ولب مغاك باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوك را با آلت
آهنی جدا توان نمود ویك عدد انبوبه آهنی که یکطرف وسیع
ویکطرف تنگ سر کج باین شکل؟؟ در کنار مغاك مذکور به دستوری نصب کنند
که چهار انگشت طرف باریك انبوبه از وسط او مرتفع ومحاذی
حاق وسط باشد ودو عدد دم حدادی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که
پیوسته بلافاصله هوای شدید واز وسط مغاك از فوق تواند تند
وچوب بید خشك در جوانب مغاك چیده بر افروزند تا شعله از خارج مغاك به سبب
دمیدن داخل مغاك مذکور شود وانچه در مغاك مذکور بریزند گداخته
شود وسربیکه بجهة صاف کردن نقره داخل مکند باید سه حصه نمود ویکحصه را
جهة گداختن نقره باید اولا اضافه کرد وبعد از کداز دو سه دفعه غلطیدن
ثلث او را اضافه نمایند وبعد از ساعتی همه را وآنمقدار صبر کند که از غلطیدن
وچرخ زدن بایستد وکثافات روی آن را بدفعات رفع نمایند
وسکون مسبوك علامة پاکیست وصافی وعدم کثافة اوست وعدم اشراج وعدم که از
نقره را با سرب علامة بدی جوهر نقره رانند صفت حلاض
آجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف آن را بآتش منعقد

کرده باشند دو جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد
دو جز دو گل سر شوی چهار جز ونمك طعام چهار جز ومجموعرا نرم سائیده به آب خمیر تری کنند وکوزه را تا نصف از آن ریحه طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برد قدری از آن گل بزروی او بریزند وسر نپوش کوزه را بکل حکمه مستحکم نموده مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از خشکشدن کل در کوه کوزه کری
یا آجر پزی با کاشی پزی بگذارند وهر گاه ناصاف بیرون آید عملرا مکرر کنند تا بحد نرمی ورنگینی که مطلوب باشد وشکنندگی وناصافی رفع گردد
صفة قالب کلس البیض چون بسرکه حل خمیر کرده هر نقشی که کند زایل نگردد ومگر انکه باز در سرکه گذارند ودر زیل حل کنند تخلیص ذهب
زهب مغشوش فرعیرا تا بنصف بسطبری انگشتی بکل حکمة بگیرند وطلای مغشوش را خورده کرده با سه وزن او ثیراب فاروقی دروع مذکور
کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی به سفیدی رسد پس در ظرف مزحجی ریخته صفایح مس دراو افکنند در اینوقت آنچه
زنقره باو مخلوط باشد وبر روی نیز آب آمده بر مس ملاصق مگردد وطلای صاف در تحت ظرف جمع مشود وهر چه از سایر متطرفات باو مخلوط
باشد بتحلیل مرود وثیراب فاروقی در دستور سیم مذکور شد حل چهارم در گرفتن بعضی از آبها وتدبیر اجزاء وتبیض وتخمیر بعضی از
از آن صفت میاه از انجمله آبیست که دقع شعله کبریت مکند وغایص کرداند ودر عمل شنجرف جزو اعظم است وباعث جریان او دارض
ها رب را عقد کند ومعقود را جاری سازد وتشمیع نماید از کتاب تجربه نقلشده واز مجربات دانستهاند برگ وگل دقلی وموی سر بالسویه تقطیر کنند
وبه آن تسفیه شنجرف نمایند وبه دستور ملح القلی ونوشادر وانزروت از هر یك مکچز ودر سرکه حل نمایند ودفلی وحنظلی تر ومورقنا زه از هر یك ده
جزو با سرکه مذکور سائیده تقطیر کنند وبا مقطر آن اجزاء ثلثه را مجددا اسحق نموده اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض هارب وتشمیع
وجریان بیعدیل دانستهاند آب دیگر که تسقیه آن شنجرف را جل کنند ودر نقل مشتری بمرتبه اعلا از مجربات دانستهاند واز براده‌ء نحاس
وبراده‌ء حدید که ممزوج بیکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند وآن زعفران را با سرکه تقطیر کنند وچند بار زد مقطر نموده تکرار تقطیر کنند ونزد اکثر
مقطر مگر زر عفران الحدید با سرکه ناقل مشتریست آب دیگر زاج زرد با سه چندان او سرکه تقطیر کنند جهة تکمیل کبریت وزبیق در صاص بحد
تشمیع بیعدیلیست وباید مکرر به آن سحق وتسقیه نمایند آب دیگر بوره‌ء ارمنی

وبورهء سرخرا با سفیدهء تخم سرشته در کوزه سفال بسوزانند تا نه
مرتبه اعادهء عملنمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند ومقطر مذکور جمیع را حل
کند ودر ثقیه او ساخ معادن والحاق وضع او بشریف
زمجرباة شمرده اند ایضا کبریت را باده وزن او آب اثل تسقیه نموده هفت بار تقطیر
کنند اول رابلون رابع سازد وایضا پوست بیخ لفاع

دو جزو وپوست اندرون پسته ومورد از هر يك يكچزو تقطير كنند عقدها رب كند ايضا گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر ونصف او كبريت
وسدس او نمك سحق بليغ نموده تقطير كنند در عقد زبيق وافعال غريبه در مشترى از مجرباة دانستهاند دهن البيض چون قلى را در سركه
حل نموده بجر علفه صاف كرده بآتش عقد را ومعقود را با زردهء تخم مرغ پخته ممزوج كرده بازاى هر عددى سه درهم نوشادر اضافه نمايند پس
افشرده روغن بگيرند ودر تطير اجساد وثقل معادن بيعديل وچون اصل حار را بان حل كنند اصل باردار ثابت كند واگر نوشادر
ثابت باشد قويتر است آب ديگر چون بيد انجير را با خردل سرخ وسير وطلق محلوب تقطير كنند سادس را بمرتبهء اول رساند و
مجربست آب ديگر مسمى بماء الاحمر است ودر تحميرا كايس مستعملست سه وقيه زاج زردى لارى نرم سائيده بادويست درهم سركه بسيار
تند در شيشه يا در ظرف مطين مزجج كرده بر روى آتش بسيار نرمى گذارند تا سركه رنگين شود پس بحر علقه صاف نموده يا پنج درهم زنجار
وپنج درهم زعفران الحديد ودو درهم شب يمانى ويك درهم شنجرف در ظرف مذكور كرده در آفتاب بسيار گرم يا در خاكستر گرم يكزدر گذاشته
پس بجز علقه صافنموده استعمال كنند آب ديگر مسمى بماء الملح وتسقيهء آن باعث سفيدى كبريت وزرنيخ است وموجب جريان وتكليس طلق
وزبيق دانستهاند نمك طعام شب يمانى نوشادر بالسويه نرم سائيده تقطير نمايند آب ديگر مسمى بماء المريخ تسقيه آن تا ده بار ده وزن
زعبد مصعد را ثابت وجارى كند وچون زبيق علبيط را با آن طبخ دهند عقد نمايد يكچز وزعفران الحديد با دو جزو نوشادر ونيم جزو ملح القلى ونيم
جز وزاج زرد محلول در سركه كه صاف آن را بآتش منعقد كرده باشند مجموعرا با سركه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطير كنند آب ديگر مسمى بدهن لا
اپحترق است ودر تشميع اجزا وثبات ارواح بيعديل دور عمل قمرى وشمسى مستعملست گلس البيض باوزن او نواشادر مطبوخ مقعود سحق بليق كردد
ودر ظرف مزجج مطين كه شد وصل نموده باشند يك شبانه روز در آتش زبلى گذارند يا بسركه نم كرده ودر ظرفى كند كه چون بسر پوشى پوشند فضائى
ادراك نماند ومصعد نشود وصلرا محكم كرده بآتش گذارند به حدى كه ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه
كم شدره باشد نوشا در اضافه نمايد وبه دستور در آتش گذارند تا سه بار واگر بجاى آتش زبل در تون حمام گذارند جايز است بعد از ان نرفته
سائيده بند اوة مكان نمناك حل كنند ومحلولرا تقطير نموده ثقل او را بقدر نصف او

نوشادر اضافه نموده یا بآتش گذاشته پس سحق نموده به دستور
حل کنند وتقطیر نمایند بعد از آن تفلرا با مقطر اول وثانی سائیده حل کنند ومحلول
را تقطیر نمایند تا تمام مقطر کردد تدابیر خاصه زاجاترا چون خواهند
که تصفیه کنند باید در آب حل نموده وصاف او را بجر علقه جدا کرده بجوشانند تا
غلیظ ومنجمد کردد یا در آفتاب منجمد سازند وشبوب واملاحرا نیز تصفیه به دستور
مذکور کنند تدبیر نوشادر جهة عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی وملح
اندرانی تصعید کنند ودر عمل شمسی با زعفران الحدید وبا زنجار وانچه
مجمر کنند تدبیر نیات ملح طعامرا سائیده در کوزه کرده در کورهء کوزه کری
بگذارند ومادامیکه بوزن در آرند ونقصان در او باشد باز اعادهء آتش
بسیار تندر کنند وعلامات ثبات آنست که نقصان در وزن او مخسوس نگردد
واحراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمك از جستن باز
ایستد تدبیر حل املاع وشبوب وبوره وتنکار وشوره وزبد البحروزات جا باید نرم
سائیده ودر مثانه گاو یا روده کرده در مکان نمناك گذارند وبا در دیگ است
گرم آویخته ببخار آب حل کنند تدبیر ثبات نوشادر بیخ جزو ملح القلی را با یکجز
ونوشادر مصعد سائیده باتش نرم تشویه کنند ودر حین تشویه سحق بلیغ نمایند
وبه دستور یکجز ونوشادر اضافه اعادهء تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط
گردد وپس بنداوة حل کنند وبعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال
نمایند ودر ینوقت در حلل سطلق وسایر اعمال عجیب الاثر است وچون عقاب به
آب مجرور بجر علقه طبخ دهند ثابت کردد تدبیر تحمیر نوشادر سفید را با مثل او
زاج زرد لاری وعشر آن زنکار تصعید کنند محمر گردد تدبیر سیماب زبیق را با
عشر آن ملح القلی باقطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد وظرف او را
بر روی خاکستر گرم که درد یکی باشد یا آهك که در تحت او دیگ آتش کرده
باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبة سرکه رفع شود وبه آهستگی
حرکت دهند تا عبد متفرق جمعکردد پس به آب شسته باعشر آن شوره به دستور با
سرکه سائیده شوره را نشستن از ورفع نمایند واین را ثقیه گویند
واین عمل باعث پاکی ورفع سیاهی عبد مگردد وپس با نصف او نوشادر ونصف او
ملح القلی سحق پلنع نموده از نمك مکلس فرش ولحاف نموده
تصعید کنند ومصعد آن را به دستور با اجزای مذکوره سائیده اعاذه تصعید نمایند تا
سه بار مانند الماس معقود گردد واگر تصعید تا هفتمرتبه است
که با اشیای مخصوصه جهة ثبات تدبیر نمایند وتصعید سه مرتبه جهة ممازجت با
سایر ارکان در اکثر امور قمری کافیست اما تحمیر عبد چنالست
که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر وربع او زاج زرد معصود مصفی
وثمن او نوشادر محمر سحق بلیغ نموده با فرش نمك مکلس

بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند ودر هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شجزف مرخ گردد واین ورا امور شمسی شرط است وآتش
این تصعیدات نرمتر باید تا باعث احتراق وسیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس آنست که بعد از تصفیهء او در قرع مطین کنند

ویکوزن ونیم او نیز اب فاروقی که در طریق سیم مذکور است بتدریج در قرع رنرند که باعث شکست قرع نشود وهر گاه زبیق از آن بجوش آید ودود
ظاهر گردد وقطرات بول تا بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات
حاره مذکور شد تقطیر نمایند وچون نیز آب تمام مقطر گردد وعبد را مکلس مشاهده کنند واین امر بجهة سهولة تصعید است پس مکلبی را با اجزای مخصوص تصعید نمایند وشراب مقطر جهة عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته ودستور آنست که برادهء حدید را بعد از شستن به آب نمك
چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین کرده هموزن او مذکور را ریخته بتدریج رفع جوش ودود انرا بقطرات بول کنند به دستور
بتقطیر شامی شراب نمایند وبعد از آن بآتش تند برادهء مزبور زعفران مشود اما وتدبیر عقد قرار انست که آب صاف وآب لیموی تند بالناصفه
در متعرفه آهنی کرده یکچز وعبد را در آن انداخته بجوشانند وچهار جزو توتیای هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند وهر دفعه تا دو ساعت بجوشانند
وچون خواهد از جوشیدن بسر رود بانی بر آن پف کند وبعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته مکرر به آب بشویند
ومنعقد آن را در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده از آن بقدریکه آن را بپوشاند بر آن ریخته ودر آفتاب با خاکستر گرم بگذارند
هر چه از توتیا به آن مخلوط شده باشد بتدریج وقع کرده ومادامی که آب نوشادر سرخ وکبود شود باید تجدید نمود واین عمل مجربست عقد
دیگر فرار مصفی را در بوته کنند که فرش ولحاق آن سقمونیا باشد وسر بوته را در غایت استحکام شد وصل نموده در اتش گذارند به دستوری که تمام
بوته در آتش پنهان شود دراندك وقتی معقود مگردد ومجربست واگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا وهر گاه اندرون او را بگل بوته اندوده
باشند عقد دیگر پوست انار تازه وپیه آن را کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود پس فرار مصفی در بوته مس
وآهنی کرده از این محلول در او ریزند وشد وصل بوته نموده بآتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد واز آبها که عقد فرار نمایند
مذکور شد وچون نقره را با گوگرد متکلس کنند یکچزو آن گوگرد آن را مکلس نموده ده جزو فرار را عقد نمایند ومجرب دانستهاند وچون زبیق وسم
الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چند سرخ مقشر سحق بلیغ نمایند وبعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند فرار زنده گردد وبا عدم انعقاد
قایم النار شود تدبیر کبریت اما تبییض آن نهنجی است که یکجزو کبریت را با هشت

جزو وروغن کنجد بآتش نرم در قدح مطین بجوشانند
تا کبریت حلشده ودر روغن سرخ گردد ونه مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات
بر روی آتش تسقیه بروغن مزبور کنند وسه بار بطریق
زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر دو بنجر ونوشادر را با یکجز وکبریت سحق نموده
به آب تر کرده بسحق بلیغ خشك کنند ودر ظرف مطین تا سه
ساعت مثل آتش نون گذاشته پس بشویند وبا نوشادر جدید اعادهء عمل نمایند تا به
حدی که بر صفحهء تفته دود نکند وانچه بادوغ وهر چه با نمك سفید
کنند غواص نمباشد طریق دیگر شب یمانی را سائیده در جوف بادنجان ریخته در
مکان نمناك حل کنند وبا شب محلول کبریت را بسایند
سفید وثابت نمکند وبه دستور نوشادر محلول ودر بادنجان نیز اثر دارد تدبیر زرنیخ
زرنیخ ورقی براق را یکجز وبا ربع ار نمك مشوی
نرم بسایند وصابون خکش عراقرا بقدر نیموزن زرنیخ ورق کرده در بع او سرکه
ونیموزن او روغن کنجد با بیه تازه که بر روی آتش گذاشته
باشند حل نمایند زرنیخ ونمك مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد
وسیاه شود وبچوبی حرکت دهند تا رفع روغن وصابون شده
زرنیخ منعقد بماند وآتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد
را کوبیده در ظرفی کرده در اتش زبل ظرف را پنهان کنند
که بتدریج دود میکرده دفع چربی او شود وباید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند
که مصعد نگردد وبعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه
وملح الفلی طنج دهند تا بقیهء چربی زایل گردد انکاه مثل غبار سائیده با قدح مطین
وقرع بلند گلوی مطین تصعید باتش بسیار تند که دور زد
استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مانند برف سفید گردد واگر در جوهر او
سیاهی باشد باید با عشر او نمك سائیده بروغن کنجد پا پیه
سرشته به دستور تشویه بآتش نرم کنند وبعد از تشویه به آب ملح القلی طبخ داده
مکرر بشویند تا رفع تمك شود واگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده به آب
ملخ القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او مشود علامت تصفیهء آن دود
نکردن در اتش است وتصریح نموده اند که بتنهائی یکچزو او بربیست خرد
زهره منفی طرح مشود واز تکرار سبك وزنش نقصان نمی پذیرد حل پنجم در
خواص فلزات واعمال آن در ثقیه قمر چیزی بهتر از نمك
تلخ نیست وبوره باعث سرعت ذوب اوست وبا ذهبیته باطنی است وخالص مکلس
آن باجزای مناسبهء اکسیر بیاض ومبدل زهره ومریخ و
مشتریست وبهترین اقسام تکلیس آن آنست که براده باورق آن را در شیراب فاروقی
اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندك رطوبة بیرون

که با او باشد با مثل او نمك قندرانی بسایند ودر بوته بآتش زغال سرخ کنند وهر چند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطیکه تجددون
نرسد پس به آب صاف بشویند تا نمك زایل گردد واز خواص خالص اوست که یکچزو او با سه جزو فرار بمحض سائیدن ملغمه مشود وچون ملغمه را بزونره

که کرم کرده باشند طلا کنند وباتش نرم گذارند تا رفع فرار شود مفضض کند
ومجربست وملین غیر متطرق او که متطرق کرد امد گوشت
غلیواج او سایر لحوم است که آن را با بوره قدید کرده باشند پس غیر متطرق او را
گداخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب وبغایت نرم کند
ودر حدید نیز بغایت مؤثر است وشمس را نیز قریب بنرمی مشتری سازد وملح القلی
وزاج سفید ونمك رافع سواد قمرند هر گاه بر آن بمالند
ودر آن بجوشانند عطارد از خواص اوست که چون جزو کبریتی از ورفع شود ساوس
را باول رساند ومبیض او بقدر جزوی ملح
جزو سابع بمرتبهء ساوس آرد وتدبیر تبیض آنست که سائیده در کفچهء آهنی با
روغن شیر بخست بقدریکه چهار انگشت بروی ایستد بریزند
وبجوشانند تا روغن بانتها رسد پس آتش را تند کرده دهنیة را بالتمام بسوزانند ومانند
خاك سیاه گردد وپس به آب نمك گرم بشویند و
بعد از رفع دهنیة بالسویه با نمك طعام بسایند ودر کوزه مطین یك شبانه روز در تون
یا در آتش شبیه باو بگذارند پس به آب گرم بشویند تا نمك
زایل گردد وبعد از آن بآتش خشك کرده به دستور با مثل او با نمك بسایند ویك
شبانه روز در آتش گذاشته بشویند وتکرار عمل نمایند تا ماند
برف شود وهر گاه در کورهء کوزه کری ویا در آتش شبیه باو که تند باشد گذارند
ودر سه مرتبه سفید مشود واز خواص مجربات آنست که جزوی
سی جزو اول را برابع رساند وبخمیرا وبا ماء الاحمر به دستوری است که عطارد
ملیض را با آن هر دفعه بقدر ملیض تسقیه بر روی آتش نرمی کنند
تا خشکشود پس سائیده در ظرف مزحج مطین یك شبانه روز بمثل آتش تون تشویه
نمایند تا ده دوازده مرتبه وچون رنگ او عنابی تیره
گردد وعلامت کمال اوست زهره گل ترشی ومجموع قوابض مانند سرکه وسماق
منقی در هزه اند ورفع حمرة او میکنند بعد از اینکه صفایح
آن را تافته مکرر در آن اندازند وچون آبکنه وکلس البیض ونمك را بالسویه سائیده
باسفیدهء تخم مرغ خمیر کرده بر صفحهء او طلای غلیظ کرده
بعد از خشکی آن بگذارند رفع سودا وحمره ء او بالکلیه گردد وچون شب یمانی
ونمك اندرانی ونوشادر را بالسویه در پنج مثل او
سرکهء تند حل کنند وزهرهء تا چهار بار گداخته در آن ریزند صفایح او را مکرر
تابیده در او فرو برند به حدی که دیگر سرکه سیاه نشود کمال ثقیه
اوست وچون با مغز کردکان او را بکویند یا مغز کردکان را کوبیده بر آن بمالند
مفتت اوست وتخم بادنجان باعث سرعة ذوب آن و
شوره رافع مخلطاة اوست چون بعد از کداز بر او اضافه نمایند وبه دستور آب غالیس

که در طبرستان پریهم نامند وآب قثاء الحمار جهة
ثقیهء جمیع معادن بغایت مؤثر است وملبیض آنست وطرطیر را چون با ملح القلی
وشب یمانی سائیده در سرکه حل نمایند وزهرهء نداب
با صفایح او را تافته در آن اندازند در ازالهء سرخی آن مجرب دانستهاند وچون نحاس
مذاب را قطعیم بفلفل کنند سفید کردد وچون
طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس واصلاح نقره بیعدیلیست وآب
خرنوب نبطیی با آب مورد منقی جمیع اجساد وثابت کنندهء
صاعد است شمس چون از عقاب جزوی واز ملح ده جزو وفرش لحاف صفایح
بسیار رقیق او نموده صفایح را بر روی هم چیده
بخلاص برند در مرتبهء اول نقصان در وزن شمس بهم مرسد وچون هفت بار وزیاده
بر آن تکرار عملنمایند یکی بر ده از قمر رود
وهر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا بمرتبه ء عظیم رسد
واز شمس مکلس نیز همین اثر آید وچون سراب را بآتش تند
بسوزانند که سرنج شود وآن را تسقیه به آب زاج ونطرون کنند وبر صفایح شمس
طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس او شود ومجربین
تصریح نموده اند که یکجز وبرادهء شمس را چون با سه جز ومقطر شعر دو سه بار
تقطیر کنند مکلس کردد وبهترین آنچه او را بمرتبهء رفع رسانده
تسقیه وقشویه برادهء اوست با زاج وشوره هر یك دو جزو وشب وملح از هر یك
جزوی که به آب مور رود فلی بالسویه سخن وتفطیر
کرده باشند وتکرار تشویه وتسقیه ودمس یك شبانه روز در آتش شرطت ونخالهء
گندم بالخاصیة حفظ رنگ او مکند ومکان نمناك مفسد
رنگ اوست مریخ چون بر صفایح رقیق با برادهء او رهج الفار یا علم مرقشیشا پاشیده
بگذارند یا برادهء او را با ملح القلی یا باز ریختن
یا ربح بسایند قریب الذوب مانند رصاص کردد وچون مکرر گداخته در حین گداز
هلیلهء زرد وزبد البحر وپوست انار اضافه نموده در روغن
بید انجیر یا آب بقلة الحمقا طفا نمایند بغایت زود گداز ونرم کردد وبه دستور چون
با مس بگدازند وشوره برگداختهء او زنند تا مس از آن
دفع شود ودر نرمی قریب بمشتری شود وگویند مریخ را باطن قمر وظاهر شمس
است وصبغ آن را از شمس قویتر دانستهاند وچون زعفران او با
آبهای تند حل شود وعقد کنند اول را رنگ رابع دهد وچون یکجز وبراوؤا ورا سه
جزو مس بگدازند ونه جز وزحل با او ذوب نمایند وبر وباس
برند مریخ سرخ نماید وچون زعفران را با زنجار ورا سخت وشنجرف وسرنج
وروغن تخم مرغ وزیت الشعر ونوشادر سحق وتسقیه وتشویه نمایند

مشمع گردد وچون زجاج ونوشادر را بالسویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب بخورد آن دهند سوادش بالتمام زایل گردد وچون در سرکه ونوشادر حل کنند ودوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمع کردد ویکی بریست از اول رود وگویند چون با آب معصور پوست انار بسایند او را

حل مکند بشرطیکه مدتی در آفتاب گذارند وچون با محلول او عقد فرار نمایند از طیران باز دارد وثابت گرداند مشتری تبیض ومنقی
او نمك ونوشادر است وزرنیخ وبوره است که بالسویه در آب حل کرده نداب او مکرر در او ریزند وگلس البیض ونوشادر منقی اوست
وبه دستور دوغ با ریزه منقی اوست وچون باعمال مخصوصه با آن بگدازد وچون با فیروزه بگدازند او را بغایت
صلب کند وبه دستور هر چه نرم باشد صلب کند ومرقشیشای ذهبی تبیض رافع صریر وسود او زهی اوست قافهم چون صفایح او را در دیگ سفال او مانند او چیده بملح ثابت وکلس البیض وکلس استخوان وزجاج شامی نلحیف کنند بنهجی که آن ظرف مملو گردد وسرپوش آنر مستحکم نموده یك شبانه روز در اتش بسیار تند بگدازند ودر اینوقت بیسودا وبی صریر ودیر گداز گردد وچون سه جز وبرادهء حد یار را با یکجز وزرنیخ سائیده بگدازند وسیاهی او را
با آب نمك زایل کنند ویکجز وآن را با دو جزو مشتری مدبر مذکور بگدازند در بیاض وروثق مانند قمر مشاهده نمایند نه حل منقیاب وملبیضات او
مانند مشتریست وچون هفت بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف ومستحکم گردد وچون تنکار را سه روز با سفیدهء تخم نیحق متواتر
کرده حبها ساخته زحلی را گداخته مکرر بر آن طرح کنند سفید ودیر گداز گردد وبه دستور یکجز وکبریت مصعد دوازده زحل را سفید ومستحکم کند
وبه دستور هر گاه عقابرا مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شده وبا مساوی او قمر آمیزش کنند ومجرب دانستهاند اما تحمیر او چنانست که ده جزو
خالص منقی او را با مثل او را سخت در بوتهفرش ولحاف نموه بگذارند وسه بار تجدید فرش ولحاف به دستور بوزن که نموده دون
نمایند وچون محمر مذکور را در روباس بخورد ووزن او قمر دهند صبغ رابع دهند طلق محلول ب او را با مثل او ملح القلی ونوشادر مدبر ثابت
که مذکور شد با عسل وروغن تازه گاوی بالسیه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته بآتش شد بگدازند وبعد از گداز از معقود او مایل بزردی وناصاف مینا شد
وچون او را با مثل او زبیق ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند یکچز واو بر پنجاه جزو مشتری منقی رود وهر گاه محلوب او را در کوزه مطین
کرده در کوزهء کوزه کری ومانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد پس سائیده در حل زبل چهلروز گذاشته بعد از ان یك شبانه روز در مثور خباری
بیاویزند محلوب مذکور شبیه بشیر وصافترا از سیماب محلول گردد وباید دهن ظرف را بکافور مسدود نموده درتنور بیاویزند وگویند چون نوشادر مدبر را با
حلق محلون بالسویه سه بار تصعید کنند منبسك کردد وساوس را با ول ملحق سازد

عقد اول در قواعد قمری مجرمین تصریح نموده اند که اکاسیر متبیض مشمع مخصوص قمریست مانند جوهر زرنیخ وکبریت نپض وطلق محلول وفرار مصعد وقصهء مکلس وقاعدهء کلیه در امشراج ارکان آنست که بعد از تناسب وزن هر یك مجموعرا
با آبهاری مخصوصه وتسفیه به حدی نمایند که مشمع گردد پس مشمع را حل وعقد نمایند ومراتب صل وعقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او می افزاید
وبر ضعف مرتبهء سابق مرود واز انجمله سه جزو عبد مصعد ویکچز ومقر مکلس ویکچز وجوهر علم را باید با یکچزو دهن لایحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه سائیده ویك ساعت تشویه
آتش بسیار نرم نموده وچون بخار از وظاهر شود واز سر آتش بردارند وباعث احتراق او نشود ودود نکند وبعد از خشکی وسردی او باز یکچزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسفیه شود پس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد ودود نکند کمال اوست ونزد بعضی میزان ارکان بالسویه است پس بحل نرده عقد کنند وبعد از آن معقود را مثل غبار سائیده مشتری منقی را گداخته یکچزو بریست جزوان طرح
نمایند وبدون حل وعقد برده جزو باید در حین تشویه بلافاصله بر هم زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته باعث تشویه وتسقیه بعضی اجزاء دون بعضی نگردد
طریق دیگر ده جزو ولاهج را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ کردد پس هشت جزو عبد را با دو جزو برادهء قمر بلغمه کرده اضافه نموده ویا سرکه بسیار تند بسیایند تا ناپدید گردد وبا شش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده وبظرف مس ضخمیمی پوشیده شد وصل در غایت مبالغه نموده ودر اتش زیل گوسفند وگاو تمام ظرف را پنهان کنند وباید آتش بمرتبهء تصعید نباشد بلکه بقدر امشاح کافیست ومعقود مذکور یکی برنه از زهره منقی رود وچون
بار دیگر سحق نموده با آب سیر وسرکه تسقیه وتشویه کنند وتکرار عملنمایند ثابت کردد که مطروح او روباسی شود واگر از عبد ثابت ونوشادر مدبر وبراده مکلس ترتیب دهند یکی برسی جزو طرحشود ایضا کبریت ملبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی ومشتری منقی است جزوی نر پنج خود
طریق زاد المسافرین مشتری مطهر را با عبد بالسویه ملغمه نمایند ونیم اوقیه رهج ونیموقیه شوره سحق بلیغ کرده با بیاض البیض سرنوشت
وبندقها ترتیب دهند وخشك کنند وزهرهء منقی را گداخته بازای هر پنج جزو مذاب یکچزو بندقه اضافه نموده با چوبی بر همزنند ودر راط بریزند
عقد دویم در قواعد شمیه وشمس مکلس وتوتیای محمر از هر یك جزوی با شش جزو زبیق با ماء الاحمر وسایر مباه محمر وتسقیه وتشویه کنند تا یکون

وبپرد وحل وعقد کنند ویکچزو بر صد جزو قمر فتاط طرح کنند قاعدهء دیگر
شنجرف هندی را معلوم با آبهائیکه از زعفران الحدید وسایر اجزاء تقطیر کرده
باشند به دستور تسقیه وتشویه نمایند تا مشمع گردد یکی بر صد از فتاط طرح نمایند
قاعده دیگر حجر اسود مغسول مجفف مفرص را بقدر ظلی وزیاده
از آن یکروز در تیزاب فاروقی پاد زمتقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر وکمتر
از آن که ادرار فرو گیرد وحل کند باید کرد تا حجر مضحمل کردد وپس بوزن

حجر کلس البیض ومثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل وامثال آن حل کرده تقطیر کنند ونوشادر یکه در انبیق جمعشود وضبط نمایند وشنجرف زائیده با قدر ثلث از مقطر مذکرر باتش نرم بجوشانند وسحق کنند واگر اولا با نوشادر انبیقی سائیده بعد از آن در ظرف نشود آب را قطره قطره تطعیم او کنند
بهتر است ودر ظرف مسدود المنفذ یکشب در آتش بسیار نرم گذارند وباز به دستور اعادهء عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر دنیجاه از مشتری ودویست از زحل ومشتری طرح مرود قاعدهء دیگر عبد علبیط یا مصعد را در مفرق آهنی در آتش بگذارند وچون متفرق شود قطراة از این مقطر
مذکور بر آن بریزند به حدی که او را بپوشاند وتشویه نمایند تا منعقد وشبیه بخاك سرخی واز آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا از ریز طرح کنند واگر حل وعقد
نمایند یکی بر ضعف اول ودر هر حل وعقدی بر ضعف سابق رود وهر گاه حل وعقد او بهفمرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر مثاهیی طرح مشود عقد سیم
در عمل مروارید اعمال متفرقه عمل مروارید مروارید یا صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب تخم ترنج صاف بقدریکه
آن را بپوشاند اضافه نموده چهار ده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نم دار بگذارند تا حل شود وبقوام خمیر گردد وفرار مصعد از نمك وزاج بالمنا ضفه را بقدر مروارید اضافه کرده دست کش حریر در دست کرده در کف دست بر روی حریر مدر وکنند وباید دست خالی باو نرسد وبا میل نقرهء بسیار باریك
با موی خوك که بسیار چرب کرده باشند درحین رطوبه او سوراخ کنند وبعد از خشکشدن بیرون آورند وبعد هر دانهء هزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده دانهای خشکشده را تمام روز بدست بمالند تا جلائی بردارد پس هر عددی را بخمیر آرد میده گرفته بخورد مرغی دهند بعد از یکدو ساعت مرغرا بدوانیدن خسته
کرده ذبح نمایند ودر تنور بریان کرده حوصلهء آن را شکافته دانه بیرون آورند واگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از احشا کرده گذاشته در تنور بریان کنند ودانه را اخراج نمایند بیغایله است واگر مروارید محلول را با سریشم پنیر حبها بسازند بعد از خشکی او بمثقب نیز سوراخ میتوان کرد با سنباده
جلا داد عمل طلای لؤلؤ چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند وبا سنبادهء نرمی بمالند واز اسرار است دار خواص مروارید
محلولست تحلیص کبریت وعقد فرار ومجربست عمل شادانه عدسی شادنه سفید وغیر احمر آن را با قدری دم الاخوین مثل غبار سائیده با سریشم پنیر
سرشته بقالب شبیه بعدس دانها بسازند واز مکتوتاتست عمل دانهای رنگین صدف

بارد مهره ء را که قسمی از حلزونست باید سائیده وشست
وجهة سبزی زنکار مصفی وجهة سرخی شنجرف وبجهة زردی زرنیخ وجهة سایر
الوان با انچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نمود وچندان سحق یابد
کرد که در صلابت خشکشود وپس با سریشم پنیر سرشته هر چه خواهند ترتیب
دهند وبعد از سه چهار یوم که در غایة استحکام شده باشده با چرخ هموار کردد
بروغن زیتون عرب نمایند وبا پنبه دانه در کیسه کرده وسه روز بمالند تا جلا کرد
عمل رنگ احجار مثل یاقوت واحجاریکه في الجمله تایب
تش داشته باشند قلی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد سخاله فولاد ودم الاخوین پوست
پیاز تلخ بالسویه با سرکه وبول اطفال یکروز تمام
بسایند وبعد از خشکشدن در شیشه سطین وامثال آن کرده تا سه هفته در زبل تازه
گذارند تا حل شود ومحلول شبیه بخون گردد پس
یاقوت سفید وامثال او را در قرع زجاجی مطین کرده به آب مذکور اغشته در آتش
گذارند وقدمعی سر قرع نصب کنند چندان اتش دهند
تارنگ گیرد ودستور نوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با
سرکه سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا تنفس
کنند وبعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب کرم شود پس سرد
کرده بسرکه جلا دهند وآنچه نقش کرده باشند دیگر زایل
نمسگردد رنگ کردن استخوان عاج وامثال آن را در ماست ترش یا شیر یك شبانه
روز بگذارند تا نرم شود پس بیرون آورده سه روز
در رنگ لاك بگذارند واگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم روز اضافه ماست
وشیر کند واگر زرد مطلب باشد هر روز چهار
مثقال زرد وچوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کند وچون استخوان را با پوست
بیخ لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردد
واز مجرباتست عمل ذهب فرعونی له در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در
اتش سیاه مشود واگر اصلاح او نتوانند نمود
کمال اوست برادهء حدید را با زرنیخ بسیار بسایند وبا آب بشویند تا رفع زرنیخ شود
بقدری آنگاه در بوته گذارند وچون نزدیك بذوب
رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه کرده بگذارند عمل برنج ومشقی واو را رومی نیز
گویند رنگین تر از اقسام برنجها وشبیه
بذهب مباشد مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند وربع او روی
توتیا را نرم سائیده با شیرهء مویز سرشته قرصی ساخته
بر روی سفال آب ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته وسیاه وصلب گردد
پس بار دیگر سائیده با ثلث او زاج مسحوق آمیخته

ریزهای مس را با آن تلحیف نموده بآتش سیار تند گذارند عمل تذهیب که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق ذهب را بمقراض
ریزه کرده با سه مثل آن زنبق ملغمه کنند پس مس ونقره وبرنج را تمر هندی مالیده چرك او را زایل نموده وبر روی اتش نرمی گرم کرده
ملغمه را با آن بمالند وبر روی آتش اندك زمانی گذارند تا رفع سیماب شود رنگ ذهب ظاهر گردد واگر قبل از تطلیه یکچز وروی توتیا را

با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند وبر سطح اشیاء مذکوره مالیده بآتش رفع سیماب نمایند نایب مناب تطلیه وذهب است پس اگر بعد از آن تطلیه
بملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود وچون یکجز ونقرهء فتاط وخالص آن را در سه جزوعبد بمالند حل شود وبه دستور مطلا مفضض کنند عمل
زر نشان که محتاج بآلات نباشد وباید سطح آهن وامثال آن را صیقل کرد باین اسم که مذکور مشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند مکنند
وبعد از خشکی آن درآتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند پس جلا دهند واز اسرار مجربه است ورق طلا زنکار زعفران الحدید بالسویه
سحق بلیغ نموده به آب صمغ بقدریکه توان استعمال نمود سرشته بکار برند عمل نقاشی طلق محلوبرا با نمك مثل غبار سائیده بغسل مکرر
رفع نمك نمایند وبا آب صمغ عربی حل نموده نقاشی بان کنند درنمود بهتر از ورق نقرهء محلول است وچون زعفران اضافه نمایند ناید
مناسب تدهسب بورق طلاست وبا زنکار زمردی وبا اصفر فستقی مشود عمل مداد کتابت چون بمیخ وبیمه را مهرا پخته با صمغ عربی
استعمال کنند قایم مقام مداد است بدل شنجرف که در کتابت ونقشها بهتر از شنجرفست اشتان سبز را یك شبانه روز در
آب بخیسانند پس لك اضافهء نموده بآتش نرم بجوشانند تا درد وصاف او شود جدا وآب اشنان سرخی ودرخشندگی بهمرساند پس صاف
لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند تدهیر آهن که مانند آهن ربا آهن برباید آهنی را در روغن کنجد اطفا نمایند وبار دیگر
نفته اطفای او به آب کنند حفظ آلات آهنی که هرگز بزنگ نگیرد وباید قلیرا چرب کرده گذاشته تا زنگ بهمرساند واز آن روغن
وچربی رنگ گرفته بآلات حدیدی هر گاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد خاتمه در خطوط مرموزه واقسام مشهوره آن قلم هندی
بقغ بکر جلش دمت هنث وسخ زعد خفض طصینظ قلم هندی که از آحاد بخط نمرسد وعشرات متصل بخط مشود وتات از خط میگذرد والوف بعد از گذشتن از خط ذیلی میدارد

بسم الله الرحمن الرحيم قسم ثانی از دستورات
از جامع مو سوم بتحفة المؤمنين كه آن مشتمل است بر تشخيصات ودستورات
در بيان اعمالی كه متعلق است بادويهء مركبه ودگر هر يك از مركبات عون هر علنی
ومرضی را بدوای مظر د مداوا نميتوان نمود بنابر اين موافق
هر يك بايد تركيب از مفردات كرده وهر چند از مركب قليل الاجزاء مقصود حاصل
شود بهتر از كثير الاجزاء است وسبب كثرة اجزاء بسيار مباشد مثل او حاصل
چيزيكه بدرقه دوای مقصود باشد ويا مصلح گردد يا معاون شود يا تقوية ونفوذ او
منظور باشد وامثال آن از مايحتاج اليه از دفع كراهة طبع
وحفظ فوت واختلاف كيفية استعمال او وبايد در مركبات اجزائيكه اصل وعمده
باشد واز كبار ادويه باشد حذف نكنند مثل قرص افعی
كه از تريا‌ق كبير دهر چه مفسد آن باشد داخل ننمايند مثل ملاوركه مفسد قرص
افعی واكثر ادويهء تريا‌ق است وهر چه از ادويه كه اثر هر يك ضد ديگری
باشد در قدر شربت مساوی نكنند كه فعل يكديگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای
مسهل با اجزای حابض وبايد طبيعت علل وطبيعت اعضای معلوله
طبيعت ادويه وخصوصيت آن هر عضوی وخلطی وفصلی ومكانی دعاوتی وسستی
منظور باشد وچون بعضی از ادويه شديد القوة اند مثل افيون
وفرفيون وبعضی ضد فعل دوای سديد القوه اند إلی وبعضی ضعيف القوة وبعضی ضد
فعل دوای شديد القوة وبعضی كثير المنفعة وبا منفعيت
خاص اند مانند غاريقون وبعضی قليل المنفعة كه زياده از يك منفعت نداشته باشد
وبعضی شريف الفعل وبعضی خسيس وبعضی مشترك النفع
اند يا ديگری وبعضی در منافع منفر وبعضی مضعف قوة ادويهء نافعه اند پس در
تركيب شرط است كه از كثير المنفعة وشريف واز ضعيف القوة
وكثير المنفعة قدر زياده داخل كنند واز قوی القوه وقليل المنفعة كمتر واز آنچه در
منافع نمنفرد بود واز هر چه شريف الفعل قليل المنفعة باشد بقدر مقصوود
كنند واز انچه قوة دوای نافعها ضعف كنند بقدر ضرورت واز دوای قوی كثير
المنفعة واز ضعيف قليل المنفعة قدر متوسط كنند وبه دستور درعامرة
عضو عليل قلت وكثرت مضاد ادويه مختلف مشود چه هر گاه عضو بعيد باشد از
دوای كثير المنفعة شريفهء ضعيف القوة قدريرا زياده بايد گردد

وهر گاه عضو قریب باشد مثل معده ومری بقدر اعتدال کنند واگر باکثرة منافع قوی القوة باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید گردد اما
طریق دانش مزاج مرکبات آنست که اجزاء حاره وبارده ورطبه ویابسه هر یك از مفرداة آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب
نمایند واقل را از اکثر وضع نموده باقی را بر سمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یك است قسمت کنند وخارج قسمت از مزاج
مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دویم گرم وخشك است وکندر که در سیم گرم وخشکست وبنفشه که در دویم سردوتر است هر گاه از
زنجبیل دو شربت باشد واز کندر وبنفشه یکشربت اجزای حارهء این مرکب یازده وبارده شش ویا بسه مثل حراه ودر طبه مانند بارده خواهد بود بدینصورت
حاره بارده رطبه یابسه زنجبیل کندر بنفشه اجزاء حاره؟؟
اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه یازده رطبه بارده رطبه بارده رطبه
پس چون اقل که اجزاء بارده در طبه است از اکثر که حاره ویا بسه است کم شود پنج جزو از حاره وپنج جزو از یابسه میماند وچون پنج زا
به سمی عدد ادویه که بحسب عدد وشرباة چهار است قسمت کنند خارج قسمت یك وربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجهء دویم گرم وخشك
خواهد بود وعلی هدا القیاس ایما طریق دانش قدر شربت مرکبات آنستکه بعد از تحقیق وزن وعدد شربات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ
نمائیم که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع او سی درهم باشد وعدد شربات مفردات ده جزو چون
واحد را نسبت بده که عدد شرباتست نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که او سه درهمست واگر فرضا عدد مشربات
سی باشد ووزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث م خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد ومرکباة
سبتی است بر بیست وچهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار وضعار وترياقات واياد جات ومفرحات وجوارشات
باب دویم در جوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم
در مربیات وبعضی از حلویات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات ونقوعات وماء الاصول ومقییات
ومسکنات قی باب نهم در منونات ومضمضه وغرغره باب دهم در اکحال وشیاقات وادویهء عین
باب یازدهم در ادهان وانچه به آن متعلق است باب دوازدهم در مرهمها ودزورات

ومات يتعلق بها باب سيزدهم
در ضماداة وكمادات ونطولاة وقطورات باب چهاردهم در سعوطات ونشوقات وعطو ساة وشموماة ولخالخ باب
پانزدهم در حقنها وفتايل مسهله فرزجات وحمولات باب اشانزدهم درخضاة باو انچه موی را دراز كند وبرو ياند ونرم كند
وبستر دو آنچه به آن متعلق باشد باب هفدهم در غسولات ومنقياة بشره ومحمراة وملمناة بدن ومهزلات باب هجدهم در ادويهء
گلف وبهق وبرص دوشم ونمش وبرش وخيلان وقلع آثار جلد باب نوزدهم در مضيقات ومطياة فرج وملذوات جماع وآنچه
مخصوص است بزنان ومسوحات قضيب باب بيستم در ذكر خواص غريبه وآثار عجيبهء بعضی از ادويه كه از اسرار اطبا وحكمای ما تقدم است
باب بيستم ويكم در ذكر بعضی از ادويهء معمول حكمای هند كه بلغة ايشان رساين نامند وآنچه بدان مناسبت باب بيست ودويم
در ذكر بعضی از ادويه كه مخصوص معالجهء چهار پايانست از بيطره نقلشده باب بيست وسيم در قلع آثار رنگهای لباس ورفع
چربی وامثال آن وآنچه بدان متعلق است باب بيست وچهارم در دستور معالجهء طيور كی بزوره نامند باب اول
از قسم ثانی دستورات در معاجين مان مشتملست بر پنج فصل فصل اول در تریاقات دويم در ايار رجاة سيم
در جوارشات چهارم در معاجين كبار وصغار وبا هيه ومسهله پنجم در مفرحات فصل اول در تریاقات
تریاق كبير وآن را تریاق فاروق وتریاق اكبر وتریاق هادی نامند اند وما حس قديم تاليف نموده وبعد از هزار وصدو
پنجاه سال اندر وماحش ثانی تكميل آن نموده واجزای او بهفتاد رسيده بغير اقراص وجالينوس ده جزو را كم نمود وآن حسب الغار
وشيح جبلی ومصطكی ومقل وعود بلسان وعود هندی وافتيمون واشق وسورنجان وبيخ كبير است شيخ الرئيس
تجويز ننمود خصوصا داخل نكردن حب الغار وشصت جزو ديگر مع حب الغار واقراص ووزن او كه صحيح ترين نسخهاست مذكور
مشود ومتأخرين اين هفت جزو را كه عود هندی وافتيمون واشق وسورنجان وبيخ كبر ومصطكی ومقل ازرن است واخل نكرده اند
وهر يك تصرفی نموده ودر اوزان بعضی تغيير داده اند ومرحو مغفور حكيم محمد باقر ظاب تراه بنفشه وحاشا اضافه شصت وسه جزو بجای

شراب عرق مخلصه وبجای عسل حاشا نموده وتغییر اوزان وتبدیل بهنجیست که از نسخهء آن مبرور طاهر مشود وترياق اكبر تا سی سال

قوی الحرارت است مثل سن جوانی وتا شصت سال مثل سن کهولة وبعد از آن مثل سن پیری واثر او مثل سایر معاجین است وقبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود واگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است وباید جنب وحایض مس ظرف او نکند وآن مفتح سدد ومدر بول وحیض وشیر وعرق وفاد زهر جمیع سموم ومقوی جمیع اعضا ومانع عفونة اخلاط ورافع آن ومفرح ومنوم ومنقی وجاذب ومحلل ومخرج جنین است وطریق ساختن وامتحان واستعمال وقدر

شربتش بجهة هرامری مذکور مشود صفة آن قرص اسقیل جهل وهشت مثقال قرص افعی قرص اندرو خون فلفل اسود افیون از هر یك؟؟

دارچینی ودر احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوس آسمانجونی غاریقون رب سوس دهن بلسان از هر یك دوازده مثقال زعفران زنجبیل

راوند بنطافلن فودنج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل مشکطرا مشیع کندر فقاح اذخر فطر اسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب

لغار سنبل الطیب جعده از هر یك عرل لبنی بزر کرفس سیسالیوس حرف نانخواه کما دریوس کما فیطوس عصاره هیو فیطیداس سنبل رومی ساذج هندی

جنطیانا رازیانج طین مختوم قلقدیس محرق حماما وج حب بلسان هیو فاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون موقو اقاقیا سکبینج هر یك ٤ ل دوقوقته

فقر الیهود وجاو شیر فنطوریون دقیق زراوند طویل جند بیدستر از هر یك دو مثقال واوزان نه دوای دیگر که نسخه اندر ماخس ثانی است بمو حسیست

که مذکور شد وعدد اجزا بغیر اقراص هفتاد مشود اما طریق ساختن انست که هر چه چوب وبیخ وبرگ وشکوفه وتخم وقرص باشد علیحده بنهجی بسایند

که غبار او بیرون نرود از پرویزن بسیار باریك مثل غبار بیرون کنند وبعد از آن هر یك را بوزن در آورند وهر چه صموغ وربوب وعصارانست

نیمکوب کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری مامیثلث عسل یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود وهر چه مایع است مثل عسل وشراب در روغن بلسان باید

در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند وهر چه از عصارهء تازه باشد ومحتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند

وباید هر یك از ادویهء تازه از مکان مخصوص به آن باشد ودو وزن ادویهء عسل بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویهء مثلث یا شراب جمهوری با مطبوخ

عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند واول ادویهء یابسه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند وبعد از آن محلول را بکفچه معجون سازی روغن بلسان

چرب کنند وهر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر همزده بگذارند وروی آن را بپارچهء نازکی بپوشانند تا چهلروز وبعضی گویند

بعد از چهار روز باید برهم زده تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدریکه محل تنفس بحار باشد وبعد از هر یکماه سرپوش را
بردارند ویکروز بگذارند تا ترویج او شود وروز دیگر از مستحکم کنند اما امتحان او چنانست که تشخیص دوای مسهل مثل محموده را در حین عمل ان
از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است وبه دستور حیوانی یا بس المزاج را از تریاق بدهند وبعد از آن افعی
آن را نگزد زهر در او اثر نکند و به دستور خروسی را یا حیوانی دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد وبه دستور اذابه خون منجمد
نمایند وبه دستور چون در دهن مار گذارند او را بکشد اما طریق استعمال وقدر شربتش تا سی سال آن را در مداوای سموم از یك بندقه تا یك مثقال
باید داد واز سی ساله تا شصت ساله را از یك مثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوة وضعف سموم ومادامی که از سی سال نگذشته باشد
در امراض نباید استعمال نمود واگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهة جذام وبرص واختلاط عقل وفالج ولقوه وتشنج واحتلاج وصرع ورفع هم وغم
بعد از ثقیه با ماء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال وتا چهلروز هر روز باو سعوط نمایند وطلا کنند وجهة اختناق رحم واخراج جنین مرده یك باقلا
مطبوخ سداب ومشکطرا مشیع وامثال آن وجلاب وجهة گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه وضماد نیز با سرکه کنند وجهة سرفه ودرد سینه وپهلو
یك ترمسه با عسل وجهة نفخ معده وامعأتا دو دانگ با آب زیره جهة جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج به آب وجهة لرزیدن بتنهایی
بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم وجهة مثانه با قدری مقل ارزق وجهة قولنج با طبیخ رازیانه وکرفس وروغن خردل واصل سوسن وعناب
وسپستان بقدر بندقه وجهة استسقا وامراض جگر با ادویهء مخصوصهء آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ واز کهنه تا یك مثقال وجهة نفث الدم تا چهار
دانگ با روغن گاو وآب وجهة قرحهء امعا واسهال نیم مثقال با آب سماق وآب وجهة سنگ مثانه وکرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس وجهة او رام
با طبی وعسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصل وجهة نیکوئی رنگ رخسار بقدر یك باقلا با طبینج افسنتین وجهة سپرز یك باقلا باسکنجبین وجهة گرم معده تا نیم
مثقال با عسل وبجهة هر یك از امراض بارده عمو با ادویه ء مخصوصهء آن استعمال نمایند مثرود یطوس اندرد ماخس گوید که مؤلف آن
قلیمونست بجهة پادشاه رومیه که مسمی بهمین اسم بوده ترکیب نموده واز تریاق اکبر بسیار مقدم تر است ودر رفع سموم نایب مناسب
تریاق فازوفست ودر رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانستهاند ودر جمیع خواص

مذکوره در تریاق مثل اوست در تحلیل شده واو رام
صلبه وانچه در مفاصل باشد وتحریك باه اقوی از اوست وبحرارة او نیست وقوة او تا دوازده سال باقیست وطریق ساختن واستعمال وقدر
شربت آن مثل تریاق اکبر است صفة آن که موافق نسخهء قدما است وحقیر بهتر از سایر نسخها میداند وآثار غربت از ومشاهده نموده

مرصاف غاريقون زنجبيل دارچينى علك البطم كثير از هر يك ده مثقال سنبل الطيب
كندر خردل سفيد عود بلسان اسسطو خودوس اذخر قسط
شيرين سيسساليوس كمافيطوس فته را تينج دار فلمفل عصارهء لحية التيس جند جاو شير
سازج ميعهء سايله هر يك هشت مثقال سليخه فلفل سياه
وسفيد سورنجان جعده ثوم برى دو قوا اكليل الملك جنطيانا روغن بلسان حب بلسان
قرص فرفيون مقل ازرق از هر يك هفت مثقال
تخم سداب شش مثقال اشق ناردين صمغ عربى فطر اساليون قروما نا افيون رازيانه
كلسرخ بنفشه مشكطيرا مشع از هر يك پنج مثقال اقاقيا
ناف سقنقور هو فاريقون از هر يك چهار مثقال ونيم انيسون وج قومو سلبينج اسارون
از هر يك سه مثقال صمو غرا در شراب يا سركه
يا در مثلث خيسانيده وبا سه وزن ادويه عسل بسرشند وقدر مثلث آنقدر باشد كه
صموغرا بپوشاند وبدل سقنقور ماهى روبيان بوزن او يا سملكه صيده
كنند وحقير فرص افعى را بهتر ميداند وبه دستور پنير مايهء شتر را وبعد از ششماه
استعمال نمايند چون حب بلسان وعود وروغن او مفقودند بدل حسب نيموزن
وخب الغار وبدل عود نيموزن او زراوند طويل وبدل سقنقور سمكه صيدا وبدل
روغن بلسان روغن ترب كرده وبغايت مؤثر يافته است
نسخه ديگر كه معمول حكيم فاضل مسعود عماد الدين محمود است وبا نسخهء
كامل الصناعة اختلاف سهلى دار ومر صاف كثير از زعفران زنجبيل دارچينى
از هر يك ده درم سنبل الطيب كندر خردل ابيض اذخر عود بلسان وصمغ البطم قسط
تلخ اسطو خودوس سسياليوس واز فلفل جند عصاره فسطيداس
كه لحية التيس است ميعهء يابسه جاو شبر ساذج هندى از هر يك مشت درم سليخه
ناردين فلفل سياه وسفيد اكليل الملك جعده ثوم برى
دو قو تخم جزر برى روغن بلسان فرفيون مقل از هر يك شش درم اشق تخم كرفس
جبلى مصطكى فطر اساليون افيون رازيانه گلسرخ
جنطيانا مشكطرا مشيع پنج درهم صفة ترياق الافاعى كه رفع سميت هوام مكند
واطباى سابق اجماع نموده اند كه هر كه در ويا
دريا بعضى اوقات بقدر نيم مثقال با كلاب ويا شراب وقايم مقام آن تناول نمايند
بيشك رفع اذيت وباو تب وبانى مكند وبغايت
مجرب دانستهاند واز جالينوس منقول است كه در سال وبائى آن عصر هر كه
استعمال نمود سالم ماند صبر زرد وجز ومر صاف وزعفران از
هر يك يكجزو ترياق اربعه اول تركيبى است در تريا قات در سيم گرم ودر دويم
خشك محلل رياح غليظه ومصلح جگر وسپرز ومفتح
سده ومدر فضلات وانچه از جهة برودة محتبس شده باشد وتريا ق سم مار وعقرب

ومورث صداع ودمعه ومصلحش شیره ء خرفه وقدر شربتش
تا یك مثقال وقوتش تا دو سال باقیست وبدلش نصف وزنش مترود یطوس صفة ان
حب جنطیانا حب الغار ومرصاف زراوند طویل بالسویه
عسل سه وزن ادویه تریاق معروف بکشف الهموم منقول از تذکره معتدل مایل بحرارة
وقوتش تا بیست سال باقیست وشربتش
از یك مثقال تا سه مثقال منقی دماغ وپاد زهر سموم ومقوی باه وجهة جنون نو صرع
ومالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند وجهة لقوه وفالج
وامراض بارده‌ء دماغی وعسر بول وسنگ مثانه با آب کرفس وبا آب ترب وجهة ضیق
النفس وسرفه ونفث الدم وخفقان وضعف معده کنار ز اجرت
باشد با آب کاسنی واگر از برودت باشد با کلاب وجهة استسقا وسپرز ویرقان
وقولنج با آب انیسون وجهة بواسیر وامراض مقعد با آب غبار
وجهة مفاصل ونقرس با آب بیخ کبر ورازیانه وجهة سموم وجذام با شیر تازه دوشیده
وجهة برص وبهق لب العسل بنوشند وطلای او در امراض مذکوره
وجهة او رام نافع است صفة آن پوست ترنج وتخم آن وبرگ او از هر یك ده مثقال
حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مریا فلن از هر برگ
هفت مثقال ذرنب درونج اء اطریلال بهمن سرخ وسفید وانیسون از هر یك سه مثقال
زمرد کهربا از هر یك دو مثقال عود هندی هفت مثقال
پاد زهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست وشش مثقال
گلاب بسایند وپادزهر را در او حل کنند وهفت روز بگذارند ومروارید
در شیشه کرده آب ترنج در او بریزند وسر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا
حل شود وبعد از حل شدن با عود وفاد زهر محلول مخلوط سازند
سه وزن ادویه عسل بقوام آورده را بآتش نرمی بگذارند ومحلول را کم کم در اویخته
برهم زنند وبعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از ششماه
استعمال نمایند وآتش او باید بقدری باشد که بجوش منماید واگر فاد زهر معدنی
بهم نرشد فاد زهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند تریاق ابوماهر
در معاجین مذکور است فصل دویم در ایارجات ایارج لوغازنا از تالیف فیلفریوس
استو بلغة یونانی بمعنی
دوای الهی مراد از او مسهل است که بمشیه الله تعالی غوص او در عروق مشود
وثقیه غلط منماید ومتقدمین شرط دانسته‌اند که اتش
باو نرسد وبا عسل شهد سرشته شود وقوتش تا چهار سال باقیست وگویند تا سی
سال وقدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در او
بسفایح در وفا وافتیمون وهلیله‌ء کابلی وگل گاو زبان واسطر وس از هر یك بقدر
حاجت جوشانیده وبا یك درهم ملح نفطی استعمال نمایند گرم وخشك

وجهة عذام وبرص وبهق وصرع وجنون دواء والثعلب وداء الحية وعسر نفس واحتباس حيض وداء الفيل ودرد معده وجگر وكرده ومفاصل وعرق النسا
ونقرس وفالج وتشنج ورعشه ولقوه وجوع كتبى ودرد مثانه وقروح او وثقل سامعه ودرد سر مزمن نافع ومسهل خلط محترق ولزج ومواد بلغمى وسوداوى

مفید است وآنچه بسرخی در تحت نوشته آنست موافق نسخه کامل وبهترین
نسخهاست وحب الغار ندارد صفة آن شخم حنظل وغاریقون اشق
خربق سیاه سقمونیا هیو فاریقون از هر یك ده مثقال افتیمون بسفایح مقل صبر
کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یك هشت مثقال
دار فلفل فلفل سیاه وسفیدار چینی زعفران حاو شیر سکنجبین چند قطراسالیون
زراوند طویل از هر یك چهار مثقال با عسل بسرشند وبعد از ششماه
استعمال نمایند ودر بعضی نسخه عصارهء افسنتین حب الغار از هر یك دو مثقال ثوم
بری فرفیون ساذج اسفیل مشوی جعده مر صاف سنبل هندی حنطایز
اسطو خودوس زنجبیل حماما حاشا از هر یك دو مثقال ونیم اضافه نموده اند ایا رج
ثیا در یطوس الاکبر قبل از زمان حالینوس تالیف یافته
سمی باین اسم پادشاه آن عصر وقویتر از سایر ایارجات واعدل از ایارج لوغازیا وقدر
شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون وسایر ادویهء
مناسبهء هر علتی دو مسهل نافع است از برای سوء المزاج بارد واوجاع کند ومعده
وطحال وکرده ومثانه واحتباس حیض وقولنج وامراض عتیقه وجهة رفع
فضول غلیظهء لزجه ونسیان وظلمة بصر وعسر نفس وجهة ثقیه بدن از اخلاط فاسد
وتسخین وتقویة وتعدیل آن آزموده وجهة تحلیل ریاح وسدهء جگر وسپرز
از درد سینه وپهلو وحشیاء خامض واستسقا که از ضعف وبرودت جگر وجع کرده
وجمیع انواع درد سرو جذام وبرص وخناق بلغمی ولقوه ورعشه وفالج
وتقویة حرارت غریزیه نافع وبعایت ضعف او را مانع ورافع سودای سوخته وبلغم
متعفن فاسد وگدازن دهء اخلاط غلیظه از رگها وجهة نیکو کردن
رنگ رخسار که از نقصان خون باشد واحتباس خون که از سرما در عروق بهم رسد
وجهة اصحا وتقویه بدن آنها مفید ومرکب است از ادویهء کبار
ومختار آن وسعوط او بمقدار عدسی از برای صرعی ولقوه با آب شاه دانه
بیعدیلیست وانچه موافق نسخه کامل وقدماست بسرخی نوشته باضافهء مرصاف
ص صبر سقوطری غاریقون ابیض دو مثقال زعفران دارچینی وج مصطکی دهن
البلسان سه مثقال فرفیون دار فلفل یکدسته
فلفل ابیض واسود حنطیانا فقاح اذخر کدو مثقال قسط المر کماذریوس افتیمون مکد
چهار مثقال اسارون سلیخه عود البلسان جت
البلسان مکدد ومثقال راوند ٢٤ ونصف سفمونیا ٢٦ سنبل الطیب ٢٣ مو حماما مکد
٢٤ با عسل بسرشند وبعد از ششماه استعمال نمایند
ودر مختار ابن هبل مر بجای مو واقعشده ایارج فیقرا ابلغة یونانی فیقرا بمعنی تلخست
واز تالیفات بقراط ونافع است در امراض سر
ورافع انجرهء دماغی است ومنقی معده ومواد بلغمی وماده حبوب مسهله وگویند

مضر کرده است ومصلحش عناب وقدر شربتش تا دو مثقال
وقوتش تا دو سال باقیست صفة آن گلسرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یك جزوی صبر زرد
دو چندان مجموع کوفته وبیخة اگر بتنهائی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشند واگر ماده حبوب کنند بدون او استعمال نمایند ۱ یا رج
جالینوس منافع او مثل منافع ایارج لوغازیات ص موافق کامل شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل مشوی اشق
سقمونیا خریق اسود هیو فاریقون فرفیون از هر یك شانزده مثقان بسفایح افتیمون مقل ارزق کما ذر یوس سلیخه فراسیون از هر یك
نه مثقال مر صاف سکبینج زراوند طویل فلفل اسود وابیض دار فلفل دارچینی جا وشیر جند بیدستر فطر اسالیون از هر یك چهار مثقال ودر بعضی
نسخه زعفران وصبر را چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارج ارکاغاس
بن داود ٤ جهة امراض رطوبی ودشواری نفس ودوار ومرهء سود او بحوحة که از رطوبة باشه ودرد گلو وتشنج وفواق وجع
مفاصل وزرداب وقروح ریه وحکه وگزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد وهر گاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی
زاو وعصاره قثاء الحمار وعصارهء حنظل ووزن چهار قیراط وبا آب قیصوم بنوشند وجهة درد شکم ودرد رحم با آب سداب که مخلوط سازند وسه قیراط
جند بیدستر وجهة درد کرده با آب کرفس ودر سایر علل با طبیخ افتیمون ومویز دانه بیرون کرده وقدر شربت ومدت مزاج به دستور را یا رج سابق است
ص شحم حنظل بیست ودو درهم فراسیون واسطو خودوس خربق اسود کماذریوس سقمونیا فلفل ابیض دار فلفل از هر یك دواو قیه ودر
مختار ابن، هبل چهار اوقیه بصل الغار مشوی فربیون صیر زعفران جنطیانا فطر اسالیون اشق جاو شیر از هر یك اوقیه جعده دار چینی
سکنجبین مرصاف سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج فتد دو درهم با عسل بسرشند وبقدر حاجت استعمال نمایند ایارج دوفس
موافق نسخه کامل بصناعة بسرخی قید شده جهة رفع سود وبلغم دواء والثعلب وامراض بارده‌ء دماغی وعصبانی با مطبوخ که درا یا رج
موغا زیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند وصمونرا ودر شراب با مثلث بخیسانند وقدر شربت ومدة مزاج به دستور سابق است ص
شحم حنظل بیست م صبر پنج درهم خولنجان ده درهم کما ذریوس بیست مثقال سکنجبین جاو شیر مشت م زراوند مدجرج فطر اسالیون فلفل

ابیض واسود ومکد پنج مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده مکد دو درم ودر بعضی نسخه کما فیطوس فراسیون غاریقون
از هر یك دو مثقال زیاد نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایا رح بقراط وایارج وفقراطیس نامند جهة رطوبة

بلده ودرد سر که از نجار فاسد متولد شده باشد وجهة غم وخوف وسایر علل سوداوی وبلغمی نافع وقدر شربت ومدة مزاج به دستور ایا رج سابق است
صفة آن جنطیانا ناسنبل زراوند مدجرح سیخه دارچینی از هر یك نیم مثقال فطر اسالیون کما ذریوس اسطو خودوس فلفلمون کیه از هر یك یك
نر چهارم حب البان زعفران از هر یك یك درهم ونیم صبر هجده درهم ونیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند ایارج اندرو ماحس
جهة امراض بارده‌ء دماغ ومعده ومفاصل وتشنج وصدمه وضربه وشکستگی اعضا ودرد پهلو ومعده ونفث الدم ودرد تهیگاه نافع است وقدر شربتش
از یك درم تا چهار درهم ودرا ورام صلبه با سکنجبین بنوشند وضماد کنند وجهة ورم چشم با آب عنب الثعلب وجهة ورم مقعد با روغن گلسرخ وجهة قروح سر
انگشتان با سرکه ضماد نمایند ودر امراض دهن غرغره کنند وطریق شربت ومدت مزاج به دستور ایارجات سابق است صفة آن دارچینی سلیخه‌ء سیاه قطب الذریزه عیدان البلسان فقاح اذخر قشور الطلع سه اوقیه ونصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران شش وورق که هر دورقی سیصد مثقال است بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاهدارند وصبر سقوطری یکرطل را با آب باران در افتاب سائیده بشویند وچندان در آفتاب بسایند که خشکشود وبعد از آن
با آب ادویه‌ء سابقه به دستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند ودر سائیدن خشکشود پس بار دیگر او را با زعفران ومرو کبر از هر یك سه اوقیه ودر بعضی نسخه یکوقیه سائیده در ظرف شیشه نگاهدارند وقدر شربت یك درهم است نسخه‌ء دیگر که ایارج اندر وماخس که این هبل در مختار ذکر کرده
شحم حنظل بصل الفار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود اشق اسقوردین چهار ونیم ودر بعضی نسخه ودر هم ونیم کما ذریوس افتیمون مقل
صبر سقوطری سه درم حاشا هیو فاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل بسفایح جاو شیر سکنجبین چند بیدستر فطیر اسالون زراوند طویل از هر یك چهار درم با عسل بسرشند وقدر شرب از یك مثقال تا چهار مثقال فصل سیم در جوارشات جوارش معرب از گوارش
فارسیست بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای فرس است واو عبارتست از تراکیبی که مقوی معده ومحلل ریاح ومصلح اغذیه باشد وبعد از سرشستن
ادویه با شکر وامثال آن در صحنی پهن کرده پاره پاره کنند ومدتی جهة مزاج او منظور نیست ومناخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات
ذکر کرده اند وظاهرا موافق قانون نباشد جوارش الملوك دوای السنه است ومذکور مشود جوارش لؤلؤ مقوی اعضأ
رئیسه ومعده ومصلح حال رحم است ودر حفظ جنین از اسقاط بسیار مجربست لو

لؤ عاقر قرحا از هر يك يكدرم زنجبيل مصطكى از هر يك چهار
درم زرنباد درونج تخم كرفس شبطبرح قاقله جوز بو البسباسه قرفه از هر يك دو درم
بهمن سرخ وسفيد فلفل دار فلفل از هر يك سه درم
دارچينى پنجدرم شكر سليمانى مثل همه ادويه قدر شربت يك ملعقه ودر حفظ اسقاط
جنين مداومت شرط است جوارش عود
جهة تقوية معده وبتخفييف رطوباة وخفقان وضعف جگر وهاضمه نافع است صفة آن
عود هندى سنبل الطيب سنبل رومى مصطكى قرنفل
دانه هل جوز بو از هر يك دو جزو بوا از هر يك دو جزو هليلهء كابلى قرفه تخم
كرفس انيسون زرنباد پوست ترنج باد رنجبويه از هر يك يكجزو زعفران بسيار
زنجبيل از هر يك نيم جزو مسك بازاى هر سى مثقال از ادويه نيم مثقال با يكوز ونيم
ادويه با شكر بقوام آورده بسرشند شربتى تا دول
جوارش رزعونى معتمد عليه تخم هليون شقاقل تودرى ناف سقنقور لسان العصا فيراز
هر يك يك مثقال زنجبيل تخم شلغم تخم كرز
تخم شبت تخم تره تيزك تخم جرجير تخم پياز تخم كندنا تخم خولنجان جوز الطيب
دارچينى دار فلفل بوزيدان از هر يك سه تخم انجره دوا
بافايند بسرشند ومقدار شربت از يك مثقال تا دو مثقال واين زرعونى نزديكست
بجوارش سقنقور واگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل او
دو وزن او حضيه الثعلب با قدرى خردل كنند بغاية نافعست جهة تقوية معده وباه
واعضاى رئيسه وكرده وكمر وآلات بول جوارش
التفاح جهة تقوية معده واحشا ودماغ وهاضمه مفيد است صفة آن يكرطل سيب
شيرين را از پوست وتخم پاك كرده با شراب
ريحانى بجوشانند نامهرا شود واز پرويزن بيرون كنند با نيم رطل شكر سفيد ونيم
رطل عسل بقوام آورند وفلفل دودار فلفل وقرنفل از هر يك
دو مثقال زنجبيل چهار مثقال زعفران پنج اعود هندى پنج مثقال كوفته وپخته بسرشند
جوارش بلادرى جهة رياح بواسيرى
وتقوية باه وهضم طعام بغايت نافع است وموافق مبرودين است زنجبيل ده استار دار
فلفل سه استار شيطرج اندى واستار شقاقل ستار
فايند چهار صد وپنجاه مثقال مغز كردكان سفيد كرده كنجد از هر يك ده مثقال ده
عدد بلادر را كوبيده در سه اوقيه روغن كنجد خيسانيده
دست ماليده صاف نموده ادويه را به آن چرب كرده ويكوزن ونيم فايند را بقوام
آورده بسرشند جوارش شكر جهة تسخين
معده وتقوية هاضمه ورفع بلغم ورطوباة نافعست كبابه قاقله صغار وكبار ودارچينى
زنجبيل فلفل زعفران از هر يك يك مثقال عود

فلفل از هر يك نيم مثقال با پنجاه شكر سفيد را بقوام آورده بسرشند جوارش كافور جهة ضعف معده وهاضمه وبلغم غليظ
وخفقان نافع است زنجبيل فلفل دار فلفل دار چينى قرفه ساذج هندى جوز بوا صندل زرد وعودا لبلسان هيل بسباسه قرنفل نار مشك

طایسقر طباشیر عود هندی از هر یك سه مثقال ونیم کافور مشك از هر یك یك مثقال ونیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند جوارش
خوزی جهة اسهال مزمن وتقویة معده وجگر ورفع رطوباة معده را امعأ نافع وموافق امزجهء اطفال وزلق الامعأ بغایت مفید است از؟؟
محمد بن زکریاست دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند وبو داده ومثل سرمه صلایه کرده سی وپنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب
نبطی گلنار جوز بواجر نارنج از هر یك ده مثقال کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یك پنج مثقال با شکر با عسل بقوام آورده دو وزن
دویه بسرشند شربتی تا سه مثقال جوارش مفرح تالیف کندی جهة رفع خون وتقویة بدن ومعده ونیکو کنندهء رخسار وبوی دهان
وعرق بغایت مؤثر است گلسرخ شش مثقال سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب از هر یك سه مثقال فرفه زرنب از هر یك دو مثقال
بسباسه جوز بو اقاقله صغار وکبار هر یك یك مثقال بوزن ادویه آملهء مقشر در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد از پرویزن بیرون
کرده بایکرطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند واین نسخه بعینه نوشداروی هندیست مگر در وزن آمله جوارش سفرطل
به دستور جوارش نقاح است ودر تقویة معده ابلغ از آن وطریق ساختن در جوارش نقاح مذکور است بجای سیب به شیرین باید گردد
فصل چهارم در معاجین کبار وصغار وباهیه ومسهله هر چه متضمن تعدیل وتلطیف وتقطیع وتقیح وتسمین وجلا وحفظ
صحة وتحلیل باشد آن را معاجین نامند وهر چه از انجمله مشتمل بر ادویه قوی التر کیب وذوی الخاصیة باشد ومدة بعید از مراج نیفتد او را کبار
نامند وعکس آن را صغار وانچه متضمن ثوران حرارة غریزی وقوی وارواح باشد که باعث سروراند آن را مفرح نامند وشروط ترکیب
معاجین بنهجی است که در تریاق مذکور شد که باید با عسل سرشته شود ودر فصل زمستان عسل راسه وزن ادویه ودر تابستان دو وزن ادویه
فرموده اند وکمتر از دو وزن را جایز نداشته اند وبعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قایل شده اند واکثر درهمه فصول بر سه وزن قایلند
خصوصا معاجین کبار را چه غلبهء عسل ماتع تعفن وموجب امشراج ونفوذ قوة ادویه در اعضا وقبول طبیعت وحافظ قوة اوست وسیب اینکه
کیفیة عسلرا در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست ونزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست معجون سقراط جهة امراض
بلغمی وسوداوی واز برای صداع وضعف دماغ وکرده وجنون وضعف بدن ونسیان

ووسواس وسل وسرفه قديم ودق وصرع و
برص وبهق ودرد معده وجگر ويرقان وسپرز وماميل وزحير وقوة باه مفيد است صفة آن جنطيانا قردمانا نار مشك تخم
پنجنگشت حب الغار زر اوند طويل انيسون جند بيدستر حب بلسان اسارون سليخه از هر يك يك مثقال مرد ودانگ اكير تركى المأ
و ٤ دانگ درونج زرنباد تخم كرفس از هر يك يك مثقال و ٤ دانگ زعفران دارچينى لك مغسول صبر سقوطرى تربد سفيد عود جوز بوا
قرنفل ريوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطيب گلسرخ سعد حب المحلب هليله سياه پوست هليله آملهء مقشر از هر يك چهار او يكدانگ تخم؟؟
تخم پياز تخم كندنا از هر يك يك ل ودو دانگ زرنب شيطرج پياز عنصل مشوى از هر يك دول نرم صلايه كرده بروغن بادام چرب
كرده با سه وزن عسل بسرشند ودر جوشش ماه گذاشته بعد از ان استعمال نمايند شربتى از دو مثقال تا چهارل معجون ارسطو
جهة سل ودرد اشكم وتبهاى مختلفه وربع ورفع قولنج ودرد رحم مفيد است صفة آن فرفيون افيون سليخه زعفران حماما آقاقيا
مرقسط المرسنبل صمغ عربى تخم خند قوقى تخم الجزه حب الحزوع المقشر مقل ازرق لبان سماق بيدانه دبق بيدانه كبريت اصفر
ميعهء يابسه فلفل ابيض از هر يك شش مثقال گلسرخ عاقرقر حا تخم عرطنيثا تخم سداب تخم كرفس از هر يك چهار مثقال بزر البنج
حب الاترج نانخواه تخم طرخشقوق ده مثقال تخم بادروج يك مثقال قرطم از زنجبيل از هر يك دو مثقال وبعضى از اطبا فلفل سياه
كه ادرار ٢ ل ٤ دانگ مكند صموغرا در شراب ريحانى يا جمهورى يا مثلث يا نپند زيب وعسل خيسانيده وبا شراب وغيره مذكورات
خمير نرمى نمايند وسه روز بگذارند وروغن بلسان يك كف ذراو مخلوط نموده حركت دهند تا خوب مخروج شود پس بعد از دو سه جوش از
آتش بردارند ودر ظرف شيشه گذاشته بعد از ششماه استعمال نمايند معجون كاكنج جهة درد كرده ومثانه وبول الدم مفيد تخم كرفس
رازيانه از هر يك ٨ تخم خيار مقشر ٢ درم تخم شوكران تخم حماض برى افيون مغز صنوبر مقشر مقلو ٣ م زعفران بندق مشوى
مقشه بادام تلخ مقشر مغلو ٣ م نيم حب الكاكنج الحنبلى ٢٥ عدد با مثلث قوام دار بسرشند شربتى يك مثقال معجون
اسطمحيقبون جهة فساد مزاج وضعف وبرودت معدهء قسط تلخ حماما سنبل الطيب سليخه مصطكى ١٢ درم زراوند طويل فلفل سياه

تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه زیرهء کرمانی دو قوا فطراسالیون کاشم اسارن افسنتین انجدان سیاه فودنج بری
نعناع خشك ٤ درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند معجون قباد الملك جهة وجع مفاصل ونقرس وتسکین درد آنها وجهة منع

حادث شدن درد مفاصل ونقرس وجهة سپرز وبادهای غلیظ وتبهای کهنه ودرد قولنج وگشودن سده وگداختن سنگ کرده ومثانه وجهة عسر النفس وسرقه
وقروح امعأ وتاریکی چشم ودرد گلو هر گاه ودو روز بنوشند نافع است جهة حفظ صحت بدن ونافع است از حادث شدن بسیاری از امراض تخم سداب
بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کما فیطوس جاو شیر جنطییای ما اسطوخودوس قردما نامیعهء سایله از هر یك قول قسط تلخ زعفران فلفل ابیض
اذخر مر صاف سنبل الطیب فربیون قشور اصل اللفاح اشق فودنهء جبلی تخم رازیانه تخم جوز بری گل سرخ ناردین وسنبل رومی حب بلسان از
هر یك ۳ ل دارچینی ۸ ل سلیخه شانزده ل عصارهء غافث کاشم بزر خند قوتی قنه صمغ اللوز از هر یك ٤ ل افیون بزر البنج از هر یك
٦ ل ادویه را کوفته وپخته وآنچه خیسانیده نیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نیند زیب یا عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل زر لف گرفته
سرشته استعمال نمایند بعد از ششماه قدر شربت او یك درهم است به آب گرم جهة سنگ مثانه وکرده وبه آب کرفس ورازیانه جهة درد معده و
کبد بماء الاصول وجهة نقرس ودرد مفاصل بقدر یك نخود هر روز قبل از طعام به آب گرم سنجرنیا معنی او کثیر
النجاح است جهة درد معده که از برودة باشد وسوء الهضم ودرد قولنج وعسر البول ومرضهای بلغمی وبادهای غلیظ واز برای صحة بدن از
علل بسیار بیعدیلست صفة آن جند بیدستر افیون دارچینی از هر یك یك ل مر فلفل دار فلفل فته وقسط حلو از هر یك ٦ ل زعفران
یك ل ودر بعضی نسخه ٦ قیراط تا نیم مثقال است موفود وفواسارون از هر یك ل ادویه را کوفته وپخته با عسل کف گرفته بسرشند
وبعضی اطبا با عسل یك شکر چه مثلث داخل میکنند وقدر شربتش از یکدانگ تا دول بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از ششماه دواء
الکبریت جهة تبهای با لرز وسرمای بلغمی وسوداوی کهنه وسرفه کهنه که از ماده برودة ورطوبة باشد ودردهای مزمن وکهنه ونافع است
جهة گزیدن مار وعقرب وادرار بول وریختن سنگ کرده ومثانه وفعل او نزدیك بفعل تریاقست صفة آن فلفل ابیض ٦ م برز البنج قرد؟؟
لبان ذکر مر صاف از هر یك دوازده درم افیون زعفران از هر یك ده درم ودر بعضی نسخه سلیخه ورق سداب از هر یك ده درم کبریت اصفر خام دار
فلفل قسط مرز راوند طویل قشور اصل اللفاح فربیون از هر یك سه درم ادویه را کوفته وبیخته وصموغرا در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده وبا سه
وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودر وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت

یکدرم وبا آب نیم گرم وبا آب کرفس ورازیانج در حمیات
بلغمی وسوداوی نسخهء دیگر مسمی تریاق المعده وجگر واحشاء وتشنج وفالج
ونسیان ولقوه وتقویة باه ورفع زهرها وحفظ حرارت غریزی وتحلیل
ریاح ودرد احشا وضعف بدن بیعدیلیست ودر اول سیم گرم وموافق مبرودین وقدر
شربتش از نیم مثقال تا یك مثقال است قسط ثلح سنبل الطیب مصطکی
حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کثیرا مکدر که زراوند طویل فلفل سیاه بزرکرفس
انیسون نانخواه ریزه کرمانی فطر اسالیون اسارون کبریت زرد
انجدان پودنه نعناع بزر انجره کندر مکد ٤ ل دو قو فقاح اذخر مر صاف افیون مکد
٣ ل عود هندی فلفل سفید مکد ٥ ل زعفران یك ل ونیم مشك
فرفیون مکد یك مثقال بادو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند دواء اللك الاکبر
جهة ضعف جگر وابتدای استسقا وبرودة معده و
تقنیح سده وادرار بول وریختن سنگ مثانه وکرده وبهترین دواها است برای جگر
صفة آن لك منقی هشت او قیه بادام تلخ مقشر دارچینی
قرنفل از هر یك پنج او قیه کما فیطوس مو فومر زوفای خشك از هر یك چهار اوقیه
دو قوا فطر اسالیون ریزهء کرمانی زنجبیل از هر یك مشت
اوقیه سنبل الطیب یکرطل جنطیانای رومی زراوند مدحرج از هر یك یك اوقیه صبر
سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون ٧ اوفیه فوه
عبدان البلسان از هر یك پانزده اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل
ارزق مکه ٧ اوقیه رب سوس یکرطل ونیم دار چینی جعده
اذخر از هر یك ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه ونیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را
کوفته و بیخته با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند ودر وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند دواء اللك
الصغیر منافع این قریب بمنافع اول است
صفة آن ریوند چینی یك اوقیه ونیم لك منقی وقسط المر وفقاح اذخر وحب الغار
وترمس وحلبه وفلفل سیاه از هر یك یك اوقیه ادویه را
کوفته وبحریر پخته با سه وزن ادویه عسل کف بسرشند ودر وقت حاجت استعمال
نمایند امرو سیا بلغة یونانی بمعنی حابس المواد است
از تالیف بقراط جهة درد معده که از مادهء بارده باشد وهضم طعام نکنند وجهة
تحلیل ریاح ودرد جگر وسپرز وضعف بدن صفة آن تخم جرز
بری زیرهء کرمانی عبدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یك
یکدرم دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یك نیم م مرصاف
سه درم حب الغار ده عدد وج زعفران از هر یك دو درم با عسل کف گرفته بسرشند
وقدر شربت بقدر بندقه با آب گرم دماء الاصول

دواء السنه بجهة اسکندر ترتیب یافته که در تمام سال استعمال مشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره وسایر کتب از خواص او
بیان نموده که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه مشود وچون تمام سال مداومته کنند جهة تقویة معده وباصره ولکنت زبان وبرودت

وعروق اعصاب وتقوية كرده ومثانه وباه وقوة حافظه ورافع امراض بلغمى وسود اوى وجذام وبهق وبرص وبواسير وحفظ حرارت غريزى
بيعديلست صفة آن پوست هليلهء كابلى هليلهء سياه آمله مقشر پوست هليلهء زرد پوست بليله شونيز فلفل سياه دار فلفل زنجبيل فلفلمويه
نارمشك قاقله صفار كبابه بلادر منقى از عسل بزغنج اشق مويز منقى مغز تخم خيار نبات ادويه را از حرير گذارنيده يا نبات سرشته
سيصد وشصت پنج قسمت كرده قرص بسازند وروزى يك عدد تناول نمايند در نسخه ذخيره هليله زرد وبليله وبزغنج ومويزج وتخم خيار مفقود است ودر بعضى نسخه اشق وشونيز بنظر نرسيده ودر بعضى سعد وافسنتين رومى افزوده اند دواء انحطا طيف جهة درد گلو وانواع خناق وورم سينه وشش
كه از رطوبة باشد صفة آن انيسون تخم كرفس نانخواه اذخر بيخ سوسن اسمانجونى شب يمانى تخم حرمل اصل السوس محكوك سليخه دارچينى مر
صاف زراوند طويل از هر يك يك اوقيه اقراص اقروقو معماورد يا بس منزوع الاقماع از هر يك دو اوقيه قسط المر رماد الخطاطيف تازه
از هر يك سه اوقيه زعفران يك اوقيه نشاسته گندم سنبل الطيب از هر يك نيم اوقيه مازوى پاك تازه ده عدد ادويه را كوفته وپخته وبا عسل كف
گرفته بسرشند وقدر شربت بقدر مازوئى وبا ماء العسل يا ماء الشعير يا آبى كه پخته باشند در او عدس با گلسرخ واصل السوس طلا نمايند با پر مرغ از
داخل گلو سه مرتبه تا چهار مرتبه در روزى وبه دستور روزى سه چهار را بار غرغره با يكى از آبهاى مذكور بايد كرد وقرص اقرو قومعما در اقراص مذكور مشود
دواء الكركم كبير از مركبات جالينوس است جهة دردهاى كهنهء جگر وسپرز وبروده وغلظة آن وميكشايد سدهء آلات جميع غذا را وادرار مىكند
بول را وجهة جميع دردهاى مثانه وكرده ورحم كه از مواد غليظه باشد واز براى صلابت رحم ومثانه وجهة استسقا وغير آن نافع است صفة
آن زعفران فو مو سنبل الطيب انيسون دوقوا سارون راوند فطر اساليون قسط شيرين سليخه فقاح اذخر حب البلسان
فوه رب سوس عصاره غافث اسقولو فتدريون جعده روغن بلسان نيم اوقيه مرصاف كبر رومى با عسل بسرشند قدر
شربت يك درهم با شراب عسل دواء الكركم صغير موافق كامل جهة درد جگر وسپرز وضعف مده وامراض شكم وزرداب نافعست
ورنگ رخسار را نيكو كرداند صفة آن سنبل الطيب ريوند زعفران سليخه از هر يك دوم دارچينى مرصاف قسط المر فقاح الاذخر
از هر يك يك م ادويه را كوفته وپخته با سه وزن عسل كفى گرفته بقوام آورده

بسرشند ودر وقت حاجت استعمال نمايند ودر اكثر نسخ
اجزای مزبوره مساوی اند ومر را در مثلث باید خیسانید انقردیا واو معجون بلا
دریست جهة استرخای عصب ودوار ونسیان وخیالات
وصرع ودردسر ودرد معده ودرد سینه وجمیع دردهای بارده صفة آن سنبل الطیب
ساذج هندی مر صافی سلیخه زعفران وبعضی
اطبا شیخ ترکی ودر بعضی نسخه قدسمه شیخ رومی اضافه نموده افتیمون اذخر ریوند
چینی حب البان المقشر قرنفل از هر یك یك اوقیه مصطکی
وعسل القرد با که عبارة از بلادر باشد از هر یك دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر
از هر یك یك اوقیه غاریقون هشت م اصل السدس
الاسما نجونی دوا وقیه پوست بیخ رازیانه ساه رطل خل خمر سه قسط که دومن ونیم
رطل باشد ادویهء یابسه را کوفته وپخته غیر از بیخ رازیانه
که آن را سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از آن درد یك پاکیرزه کرده وسه
جوش داده از آتش بگیرند وصاف کنند وباز در دیگ
نموده سه رطل عسل باو ریخته بآتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویهء
مسجوق را باو ریخته مخلوط سازند وبعد از شش ماه استعمال
نمایند وقدر شربت یك م به آب نیم گرم وبجهة فالج ولقوه واسترخاء به آب شبت
بنوشند دحمرثا جهة سدهء کبد وسپرز وبروده رحم
وادرار حیض وبول وتحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد شده باشد وجهة تبهائی
که از مواد وبارده باشد مثل ربع ومواظبه وسرفه که از
رطوبة باشد وسستی اعضا وانقطاع نفس صفة آن تخم حرمل مکمین ونیم لبان ذکر
ده درم ریوند چینی رزاوند طویل ومدجرح از هر یك
۲۰ زرنباد رونج از هر یك ٤ م مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملك سنبل
الطیب از هر یك ده درم انیسون زنجبیل قسط
المرسلیخه از هر یك سه اساتیر قرنفل خربق ابیض ورد احمر شونیز از هر یك شش
اساتیر صبر سقوطری ١٤ فلفل سیاه وده درم ادویه را
کوفته وپخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند ودر وقت حاجت استعمال
نمایند دحمر ثای لؤلوی منافع این مثل منافع
اولست صفة آن زرنباد درونج افیون چند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس
بزر البنج قسط حلو سنبل الطیب جاو شیر از هر یك
عرافته مر صاف ۲ حلبه ۳ ل مروارید ناسفته ۲ ل میعه زعفران از هر یك شش ل
ادویه را کوفته وپخته با سه وزن ادویه عسل بسرسند
اثانا سیا المعمولة بکبه الذئب نافع است جهة جمیع مرضهای جگر ودرد جگر وقروح
امعاء وسپرز ودرد عصب را وجهة خدر هر گاه طلا

کنند بر بدن مثل مرهم وجهة درد کرده وعسر النفس وسرفه که از کثرت رطوبة مجتمعه در سینه با تند وقطع پیچش ونزف الدم کند وبهم میاورد
قطع عروق جگر را که عبارة از اورده است ونافع است وجهة ناصور هر گاه طلا کند با ومثل مرهم وجهة سموم مشروبه با شیر بنوشند واین مرکب

زجهة آن مسمی باین اسم است که آشامیدن او دور میکند شارب آن را از امراض باذن الله تعالی وقوتش بعد از چهار سال ضعیف مشود صفة ان
زعفران مر صاف افیون جند بیدستر بزر البنج قسط المر قردمانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث با عصارهء غافث جگر گرك شاخ سوخته
راست بزهر یك یکجز وادویه را کوفته وپخته وآنچه خیسانیده نیست با شراب صاف جیدا بخوهر یا جمهوری یا با مثلث یا نبیند زینب وعسل خیسانیده
یا سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند وبعد از ششماه استعمال نمایند وقدر شربت از ربع مثقال تا نیم مثقال اثانا سیاء
الصغری جهة درد جگر وسرفه ودرد معده وبادها وقروح امعا وقروح سینه وشش وبرای سموم هوام بسیار نافع است صفة آن میعهء
سایله یا باسه زعفران قسط المرسنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه از هر یك ٤ م عصارهء غافث ٨ م اصل السوس محکوك ١٢ درم
ادویه را کوفته وپخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند وبعد از ششماه استعمال نمایند القفطارغان الاکبر وهی الضلیعة
جهة سقوط چنین ووجع النساء وجمیع امراض بارده نافع است واین دوای هندیست صفة آن افیون ٤ اساتیر وچهار دانگ
فربیون ٦ م اقاقیا ٥ اسایز وچهار دانگ حماما سه اساتیر وچهار دانگ عاقر قرحا ٦ م تخم سداب ونانخواه شکوفه کرفس از هر یك ٤ م گلسرخ مشك اصل الکاکنج از هر یك ٦ م تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شبطبرح هندی از هر یك دو استار برز البنج الابیض نه اساتیر
ودو درم کندر ذکر پنج اساتیر وچهار دانگ دهن البلسان سه اساتیر جند بید سترنه اساتیر ودو درم چهار دانگ دبق منقی پنج اساتیر وچهار دانگ
قرد ماناء اساتیر ساذج هندی سه اساتیر و ٤ دانگ قاقلهء کبار پانصد دانه دانهای درشت قرنفل ذکر پنج اساتیر قرنفل انثی سه اساتیر
افرو ریحان دو استار ودو درم قرفه دو استار وچهارم مروارید ناسفته پنج م بسدد واستار دیگ م دو قو ومرارة الیقر از هر یك دوم زراوند
طویل نه اساتیر زنجبیل وفلفل ابیض از هر یك پنج اساتیر اطموط بعضی گفته اند که او اکتمك است بوزیدان از هر یك ٢ ام سوربارو که نار
مشك است دو استار ودوم بهمن سرخ وسفید از هر یك دو استار وچهار دانگ مرارة الذئب مرارة الغراب از هر یك
یك درم ادویه را نیمکوب ساخته وصموغرا در شراب خوبی خیسانیده تا هفت روز بعد از آن ادویهء نیمکوب مذکوره را پخته بر او ریزند تا همچو لعوق
شود ودر دیك سنگی پاکیزهء کرده بعد از پنج شش جوش از بالای اتش بردارند

وسرو كنند طبيخ الضبعة العرجاء بگيرند لنك ماده
پيرزنده را وبه بندند دست وپاى او را بعضى ببعضى وبپندازند در ديگ مس وبريزند
بر بالاى او ترس ابيض وشبت از هر يك يك كف
وآب شيرين بقدر حاجت وسر ديگر را بپوشانند وبآتش نرم بيزند تا مهرا شود وبعد از
آن از آتش بگيرند وسرد كنند وشوربای او را از پوست
واستخوان وموى او پاك نمايند وباز شود با در ديگ پاكيزه كرده بريزند بر او از
روغن بلسان وروغن ناردين از هر يك يك سكرچه وباتش
نرم بيزند تا ثلث باقى بماند بعد از آن عسل بقدر شور با براو ريخته بيزند تا انكه
قوامش همچو قوام عسل غليظ كردد پس بريزند ادويه معجونه را واز آتش
برداشته در ظرف شيشه گذاشته وقت حاجت بعد از شش ماه اگر استعمال كنند
مهلك خواهد بود بقطار غاله الاصغر حب البلسان
كندش حماما پوست بيخ لفاح اشنه سليخه اشق لبان ذكر اصل السوس محكوك عبدان
البلسان شحم حنظل زنجبيل سكبيج جاو شيردار چينى
جند بيد ستر هزار چشان شش بندان شيطرج هندى تخم اترج كرو يا زراوند مدجرح
قاتل ابيه سكر حب الغار دم الاخوين از هر يك ٢ م زعفران
فلفل بزر البنج از هر يك ده م فربيون هفت م بزر الحرمل قرنفل ساذج هندى شحم
الكركدن خربق ابيض مرارة الفيل قسط امر از هر يك ٤ م
طلا ونقره سائيده از هر يك دو دانگ زرنباد در ونج كافور از هر يك سه م سنبل
الطيب ٨ م مسك دو دانگ افيون پانزده م ابريشم
خام ملح هندى اشنان ذكر كبريت بحرى سوخته فته خيار شنبر كه پاك كرده باشند
از دانه وچوب قرول اسم عربى بسد است وطاليسفربيخ
شاه دانه وبرنج ونانخواه صعتر فارسى بيخ زو فراحب الكبر از هر يك يك م ادويه را
كوفته وپخته وصموغرا در شراب كهنه ريحانى خيسانيده با
سه وزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال نمايند اصفر سليم
جهة مرة سودا ووجع الصبيان ودر درحم صفة ان
فلفل ابيض زنجبيل ملح هندى قسط المراز هر يك ٦ م افيون وفربيون جند بيدستر
زعفران قرنفل مصطكى عاقرقرحا از هر يك ٥ م
سعد هزار چشان فاشرشين كه شش بند انست زرنباد درونج زراوند طويل از هر يك
٢ م دهن البلسان ماء الكافور از هر يك ٤ م
ادويه را كوفته وپخته بروغن بلسان دماء الكافور چرب نموده با سه وزن ادويه عسل
كف گرفته بسرشند ودر وقت حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمايند وسعوط او مثل عدسى باآب مرزنجوش نافعست كلكا انج الاكبر واين
معجون هنديست جهة درد معده وتبهاى كهنه وغشى

وعسر البول وبرص وبهق وبله وسرفهء رطب وقروح شش وعطش وزهرها وبرودة بدن وبواسير ودرد سپرز ودملها وقولنج وزرداب وامراض زنهای
آبستن واشتهای طعام نافع وقوتش تا پنجسال باقی است صفة آن هلیلج سیاه هلیلج شیر آملهء دانه بیرون کرده وآب ترنج وفلفلمویه وتخم
کرفس وشیطرج هندی وفلفل ولسان العصافیر وزیرهء کرمانی وهندی که شونیز است وهشفیفل بعضی گفته اند که شقاقل است وملح اندرانی
وهندی وبهمنین وملح العجین سیاه وسرخ نانخواه از هر یك ۳ ل تر بد سفید یکرطل ادویه را کوفته وبیخته شیر آبلج دانه بیرون کرده سه رطل
در بیست وچهار رطل آب شیرین بآتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند واز آتش بگیرند وصاف کنند وثفلش را مپندازند وشکر سفید چهار رطلس
باو ریخته بآتش بگذارند وباتش هموار بپزند وحرکت دهند تا شکر گداخته شود وغلیظ شود مثل عسل وروغن شیرج تازه سه رطل باو ریخته حرکت دهند
تا با آب ممزوج شود واز آتش گرفته ادویهء کوفته شده را بر او بپاشند وهبم زنند تا ممزوج شود ودر ظرف چینی گذاشته وقت جا جت استعمال
نمایند قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است کلکلانج الاصغر منافعش مثل منافع اکبر است صفة آن هلیلج هندی هلیلج شیرهء
آملج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطبرج هندی صبر زنجبیل حب النیل اترنج تخم کشنیز خشك نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر
زیرهء کرمانی واطمط از هر یك پنج م خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی هیل بواکه شوشمیر است واگر یافت نشود
عوض او قافله کبار است حبة السودا از هر یك سه م تربد سفید روغن شیرج از هر یك بلیست استار شکر سفید صدو بیست استار مویز دانه
بیرون کرده دویست وپنجاه استار آب آبلح ده رطل صفة ماء الاملج شیر آنلج دانه بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده شش من با چهار
رطل آب بپزند تا ربعش بماند وآبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند وشکر را بر او انداخته بآتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود ومثل
عسل غلیظ شود پس ادویهء مدقوقه ومسحوقه را بر او ریخته بر بالای اتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بر همزنند تا خوب
ممزوج شود ومثل خمیر گردد واز آتش بگیرند وسرد کنند ودر ظرف شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند معجون شلیثا
جهة صرع وسکته وفالج ولقوه وتشنج ونسیان ورعشه وخوف وخبث النفس وخفقان وخیال فاسد وتغیر عقل ودرد اندرون وشش وبادهای
غلیظ ودرد مفاصل ونقرس ودرد رحم ودوار وسقوط جنین وجهة نگاهداشتن جنین

در شكم امهات وسعوط آن صداع وشقيقه را بسيار نافع
واين معجون را ابهملية ذهبية نامند صفة آن مشك خالص وحماما وعيدان البلسان وفربيون واشنان نبطى وتخم كرفس وتخم سداب واشنه وكبريت
صفر واختاء البقر جبلى واختاء مغار جبلى وكافور وخربق سياه وابيض ومیعهء سايله وسعد وماميران وسعد وماميران چينى وتخم هليون وبد اسقيان كه كف الكلب است واصابع صفر وبيخ كاسنى وحب المحلب وگشت برگشت وخردل ابيض از هر يك دوم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندى سليخه وذبق غير
مقشر جوز بو افقاح الاخر جند بيدستر تخم جرجير تخم زو فرا از هر يك ده درم طلا ونقره سائيده حب البلسان شونيز زاج الساكفه جزبر الثعلب
پوست بيخ كبر از هر يك نيم م ابريشم حام غير محرق فلفل سفيد زنجبيل بيخ شبت تخم شبيت جنطيانا فقاح الاذخر لسان العصافير
ملح هندى صعتر فارسى عاقر قر حازراوند مدجرح بندق هندى ابهل فقر اليهود وهزار چشان شش بندان از هر يك چهارم قرنفل سنبل الطيب
قسط تلخ حرمل عيدان پرسياوشان قاقله از هر يك سه م بيخ سوسن اسمانجونى بسباسه خاك چهار راه ماء السوسن ماء الكشوت از هر يك
يك م مصطكى سه م ٢ اكليل الملك چهار درم ونيم بزرقطونا وبسداز هر يك اعم فلفل سياه دار فلفل بزر البنج الابيض زراوند طويل افيون
از هر يك إلى ودو دانگ ادويه را كوفته وپخته بخيسانند از آنها آنچه خيسانيده نيست بشراب ريحانى كهنه يا با آنچه قايم مقام او باشد وبا سه
وزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند ودر ظرفى گذاشته بعد از ششماه استعمال نمايند وقدر شربت مثل نخودى با آب يخ رازيانه وبيخ
كرفس وسعوط از وبقدر حبه با آب شاه با يخ يا آب مرزنجوش ووقت اتخاذ او هنگام طلوع شعراى يمانيه است كه عبارة از كلب الجبار است
كاسكنيج واين معجون فارسيست نافع است جهة امراض بسيار خصوصا امراض اطفال وصبيان كه ايشانرا عارض شود صرع وبقوة
وفالج وتشنج وجهة حفظ جنين د شكم مادر واصلاح رحم ودرد رحم را بسيار مفيد است وسعوط كرده مشود باين آن چيزهائيكه سعود بشليشاميوة
صفة آن سليخه جفت آفريد پوست بيخ لفاح تخم رازيانج حرمل حب الابهل زراوند طويل ومدحرج مشك عنبر حب البلسان از هر يك
٤ م قرنفل فرنجمشك از هر يك ٢٤ م ميل ١٤ م قسط المرجوز اهليلج اصفر افيون از هر يك ٨ م قرفه زرنيح اصفر شونيز تخم خيرى
زرد از هر يك دودم ونيم سكپنج زرنباد در ونج ميعه ء سايله مرصا في از هر يك پنج درهم سعد بسباسه زعفران جزينا نار مشك حب

الدهمست حب الغار از هر يك ده درم مغاث بيروح صغمى از هر يك پانزده م مرو اسفرم ورق آس از هر يك سه م ادويه را كوفته وپخته
با سه وزن ادويه عسل بسرشند ودر ظرفى گذاشته وقت حاجت استعمال نمايند بعد از شش ماه قدر شربت يك درهم تا يك مثقال است صفة جزينا

كه موصوفست درگاه سكينج قصب الذريره اظفار الطيب لبان ذكر ميعه از هر يك
٢٤ اشنه قرفه زعفران مشك عود هندى از هر يك
نيم درم ادويه را كوفته وپخته با شراب ريحانى خمير نموده قرصها سازند وبگذارند
تا خشكشود ودر وقت حاجت استعمال نمايند معجون
المشك جهة درد جگر وضعف معده وبرودة آن ويقتح سدها وتحليل بادهاى غليظه
صفة آن مشك سليخه سنبل الطيب ساذج هندى
يك پاك كرده ريوند چينى خبطياناى رومى از هر يك دوم زعفران نانخواه تخم كرفس
مصطكى از هر يك سه درم عود هندى قرنفل مرصاف
از هر يك نيمدرم ادويه را كوفته وپخته با عسل كف گرفته بقوام آورده بسرشند وقدر
شربت بقدر يك باقلى با آب گرم معجون جنطيانا
جهة صلابت جگر وسپرز وسدها ودرد معده وكرده ومثانه وتب هائيكه بطول كشد
وجميع زهرهاى گزندها را نافع است صفة آن جنطياناى رومى
فلفل سياه از هر يك ده درم قسط ساذج هندى سنبل الطيب زراوند مد حرج ريوند
چينى را از هر يك يك اوقيه ادويه را كوفته وپخته با سه وزن
ادويه عسل كف گرفته بسرشند قدر شربت يكدرم با آب سداب معجون فودنجى
جهة درد معده وجگر بارد وقشعريره وتبهاى بلغمى
وتب ربع صفة آن فودنج نهرى وفودنج جبلى فطر اساليون سيسساليوس از هر يك ٢١٢
تخم رازيانج تخم كرفس بابونج حاشا
از هر يك ٤ م كاشم ام فلفل سياه ٤ م ادويه را كوفته وبحرير بيچشه با سه وزن ادويه
عسل كف گرفته بسرشند قدر شربت از يكدرم تا دو
ورم با آب گرم معجون تمرى جهة عسر بول وقولنج نافع وبى مشقت اسهال مكند
در هر وقت از زمستان وتابستان صفة آن
خرماى هيريون يا تمرصير فان دانه بيرون كرده مقشر پنجاه درم را در يك شبانه روز
درخت خمر خيسانيده پس بپزند بپرويزن فراخى
وبعد از آن سقمونيا وسداب خشك از هر يك ٧ ل فلفل سياه صد دانه زنجبيل سه ل
بورق ارمنى يك ل بادام شيرين مفشر از هر دو
پوست سى عدد كوفته وپخته با تمر كوفته وپخته ممزوج نموده با سه وزن ادويه
عسل كف گرفته بسرشند وقدر شربت چهار ل به آب گرم معجون
زبيب جهة صرع نافعست ومايل باعتدال ومداومت آن در رفع امراض عصب وصرع
مجربست وحقير تجربه نموده صفة آن
هليلهء كابلى هليلهء زرد بليله اسطو خودوس از هر يك ده م عود الصليب ٥ م عاقرقر
حا ٣ م كوفته وبا مويز دانه بيرون كرده بوزن او بسر شيشه
وشربتش از نيم ل تا يك مثقال ونيم معجون جالينوسى جهة امراض بلغمى وسوداوى

ورياح وسدهء جگر وبرودة كرده ومثانه واصلاخ
حال بدن نافع است فلفل سفيد هيل قسط بحرى سنبل الطيب عود بلسان قصب الذريده تخم مورد زنجبيل سعد خولنجان قرنفل دارچينى
دار فلفل سليخه اسارون زعفران مصطكى با عسل معجون معجون عود ملين از شيخ ابوعلى جهة تقوية معده كه با بيوست باشد خور
هيل زنجبيل دارچينى زعفران فلفل سياه فر نجمشك زرنباد از هر يك ٥ ل سعد زرنب ساذج قرنفل از هر يك ٣ ل عود خام ٧ ل
لاجورد ودانگ كافور يكدانگ تربد ٤ ل نمك يك ل با عسل وشكر بياميزند واگر مشك وعنبر از هر يك نيم ل هليله كابلى است سه محموده دول
داخل كنند بهتر خواهد بود معجون عود غير ملين عود مشك عنبر جدوار دارچينى مصطكى قرنفل از هر يك يك ل ونيم بادرنجبويه كاو زبان
تخم كرفس سنبل اكير تركى پوست ترنج از هر يك دول با عسل ونبات بسرشند ودر نسخه شيخ ابوعلى كافور يكدانگ ونيم دارد وجدوار و
پوست ترنج را او اضافه كرده است معجون سفرجلى قابض به پاك يكمن عسل يكمن فلفل دار فلفل زنجبيل پنج مثقال ميل هفت ل
قاقله سنبل قرنفل دارچينى زعفران به دستور هفت ل به را پاك كرده از پوست ودانه مهرا پخته از پرويزن درشت بيرون كرده است
بقوام آورده يا ادويه تركيب نمايند مقدار شربت ٤ ل زرعونى جهة قوة كرده وجگر وباه ومعده وسردى او ومثانه نافع وبادها بشكند
تخم كرفس باديان تخم كز ر تخم اشبيت تخم تره تيزك نانخواه مغز تخم غربزه وخيار برنج كرفس از هر يك ٥ ل عاقر قر حا زعفران قرفه مصطكى
عود از هر يك دو مثقال بسباسه قرنفل فلفلمويه كبابه از هر يك سه ل عنبر نيم ل با عسل بسرشند مقدار شربت تا دول بعد از دو
ماه بخورند معجون ماسك البول جهة سلس البول وتقطير آن نافع ومجربست بلوط مقشر پانزده م حرف ومر وتخم سدب
از هر يك يك درهم كندر حب الاس جوزبوا بسباسه قرنفل هليلج اسود از هر يك دوم سعد شونيز هيل از هر يك سه م
انجير خشك پنج م با عسل بسرشند وقدر شربت از سه ل تا ٥ ل معجون البند اريقون جهة نفخ وبرودة معده زعفران
كاشم بزر السداب تخم كرفس زنجبيل حاشا لوز الصنوبر الكبار از هر يك عزا بادام تلخ مقشر لبان از هر يك ٦ م بادام تلخ مقشر لبان از هر يك دو ٤ فلفل هشت م با سه
وزن ادويه عسل بسرشند معجون قفى جهة سرفه ودرد جگر وسينه وآلات تنفس

ومعده وشوصه صفای آواز وادرار بول ودرد سپرز
مویز بیدانه با قشمش بیست وپنج له زعفران سنبل الطیب سلیخه دار چینی دار
شیشعان یك قصب الذریره فقاح الاذخر علك البطم مقل ارزق
ودل نیم مر صاف چهار ل صموغرا بشراب یا قایم مقام شراب خیسانیده با عسل
بسرشند وقدر شربت یك مثقال به آب گرم جهة درد جگر ومعده وجهة

درو سینه وشش به آب زو فا معجون حلتیث جهة رفع تب ربع وتقتیح سدها وتحلیل ریاح وگزیدن جمیع گزندگان صفة آن
حلتیث فلفل مرسداب خشك بالسویه بحریر پخته بعسل بسرشند وقدر شربت یك مثقال معجون الجنث جهة بواسیر ورياح آن
ونیکو کردن گونه وتقویة احشا وهاضمه نافع است وآن را فجوش نیز نامند صفة آن هلیلج سایه آملج بلیلج فلفل دار فلفل زنجبیل
سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یك ده ل تخم شبت تخم کندنا از هر یك چهار له خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین
جوشانیده ده با سه وزن ادویه عسل بسرشند واگر دول یا یك مثقال ۲ دراو کند اقوی خواهد بود معجون للقولنج الریحی از مجرباة رکن الدین
مسعود صفة آن سداب خولنجان سلیخه بیخ کبر ساذج هفت ونیمکوب ساخته یکشب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده بعد از آن زرنباد مصطکی نار مشك عود پوست ترنج دار فلفل تخم کرفس کاشم ساذج هندی انیسون اذخر اسارون
تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیث کمون کرمانی قرنفل حرف از هر یك دول ونیم جند نصف وزن مذکور بحریر پخته پس سه متقابل
عسل را با گلاب مذکور پخته باقی این ادویه را با عسل بسرشند وروغن بادام تلخ ۲۰ ل اضافه کنند واگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه
کنند باو فلوس خیار شنبر قدریکه خواهند معجون زوفا جهة نضج مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابوی ام است صفة آن رب سوس
زوفای خشك پرسیاوشان از هر یك ده ل قردمانا فلفل از هر یك یك ل مغز بادام تلخ بیخ از راوند کرد تخم انجره از هر یك ٥ ل عسل
سه وزن ادویه بسرشند وهر روز دول را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یك ده ل حلبه تخم کرفس تخم
رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشك فراسیون از هر یك ٥ ل در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع آید پس سه حصه کنند وهر روز
یکحصه را با دول معجون مذکور بخورند وچون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند وهر ماه دو روز متعاقب یکدیگر باین دواها قی
نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند وقی کنند در وقتیکه معده خالی نباشد
معجون ملوکی مستعمل جهة قوة باه واشتها او قوة مجامعت بسیار مجرب است جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل
دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یك ۳ ل قاقله کندر از هر یك یك ل اشنه ۲ ل

مشك نيم مثقال فتد گلاب از هر يك ده مثقال
افتد را در گلاب حل نموده عسل بقدر كفاف اضافه نموده ادويه را بعد از قوام
بسرشند شربتى يك مثقال معجون جلالى مستعمل جهة زياد كردن
منى وقوة مجامعتن وضعف كرده ومعده واشتها مجربست سنبل الطيب قرفه قرنفل
دارچينى قاقله از هر يك دول انيسون تخم كرفس از هر يك مثقال
زيرهء كرمانى مدبر مقطو مصطكى نعناع خشك عود نيم ل فلفل دول يا يك ل
وشربتى دو درهم نافع بود ومجربست معجون الصرع
مجرب از جالينوس واسرار الاطبا نقل مشود وبتجربه رسيده است صفة آن عاقر قر
حاده ل صلا نمايند واز منخل نازك بگذرانند وبعد
از آن در هاون با سركه كهنه ده ل بسايند وبا عسل بسرشند شربت دول تا بيست
ونه مثقال با آب گرم معجون عقرب جهة سنگ
كرده ومثانه عقرب سوختهء جنطيانا سه مثقال زنجبيل يك ل فلفل دول دار فلفل دول
كاكنج پنج مثقال جند نيم ل با بيست مثقال عسل بسرشند
بعد از شش ماه ببالغ دانگى وبنا بالغ نيم دانگ بدهند معجون ابوماهر مسمى بترياق
جهة قروح كرده ومثانه ومجارى بول واحتباس
آن وحرقة البول مزمن بغايت مجريست وجهة امراض رحم بسيار نافع ومدر حيض
ومسكن دردهاى اعضاى تناسل ومانع صعود انجره بدماغ ومقوى
اعصاب است قدر شربت آن در اول علت يك مثقال وسه دقيه شير الاغ وهفت وماء
العسل ودر مزاج حار بسيار با شربت به ورب غوره ودر وسط علت
دوم با هفت م آب برگ با رشك مطبوخ وپنج درهم با ماء العسل ودر آخر علت كه
چرك پاك شده باشد وخوناب آمد يك مثقال وربع با شربت مورد
يا رب غوره وامثال آن وجهة ادرار حيض يا آب نخود منقوع ومانند آن از ادويهء
مدرهء حيض گف مختوم تخم خطمى وخيازى تخم خرفه مغز تخم خيارين
وتخم خربزه وكدوى شيرين ودم الاخوين از هر يك پنج مثقال طين قبرسى پانزده ل
طين نامه قبرسى پانزده ل طين ارمنى مغسول دول ودع محرق شاخ گاو كوهى
سوخته بسد مرواريد از هر يك يك مثقال ونيم عصارهء لحية التيس فطر اساليون
زوفاى خشك صعتر تخم كرفس انيسون مكدر چهارل صمغ آلو
سوخته بسد مرواريد از هر يك يك مثقال ونيم عصارهء لحية التيس فطر اساليون
زوفاى خشك صعتر تخم كرفس انيسون مكدر چهارگ صمغ آلو
نشاسته كثير احب القلت كه ماش هنديست حب صنوبر كبار خرنوب بنطى مغز بادام
كوهى مغز بادام شيرين مقشر از پوستها مكدر هفت ل سيماف
منقى غورهء خشك طين فارسى كه گل شيرازيست ريوند رامك طلق محلوب
خشخاش سفيد وسياه برز النج از هر يك سه ل حب كاكنج چهل عدد افيون

رب سوس مکددول عسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سیسالیوس جهة اقسام صرع نافعست مکرد موی از او وهیچ دوائی در باب صرع قایم
مقام او نمی تواند بود سیسالبوس عاقر قرحا اسطو خودوس از هر یك ده ل غاریقون ٥ ل قردمانا حلیث زراوند مدجرح از هر یك دول ونهم
ادویه را کوفته وآب عنصل ودو چندان عسلرا بقوام آورده ادویه را با او بسرشند معجون مقل جهة بواسیر واو رام مقعد نافع است وبادها تشکند

وخون بواسير باز دارد پوست هليلهء كابلى پوست بليله آملهء منقى تخم سپندان سفيد تخم كند تا تخم ريحان از هر يك پنج مثقال مقل پنجاه مثقال
مقل را در آب كند تا حل نموده بادو وزن ادويه عسل بسرشند ودر بعضى نسخه بى عسل است معجون الكمونى جهة تقوية معده ونفخ رياح
ورطوباة آن نافع است ريزه كرمانى كه يك شبانه روز در سركه خيسانيده بو داده باشند صد مثقال زنجبيل بيست ل فلفل ده ل برگ
سداب خشك ده ل بورة ارمنى ده ل ادويه را بسيار نرم صلايه نبايد كرد با عسل سه وزن ادويه بسرشند مقدار شربت يك مثقال معجون
جهة قطع خون بواسير مجرب است هليلهء كابلى بليله آمله از هر يك ده ل بسد كهربا صدف سوخته از هر يك پنج مثقال شاخ گاو كوهى
سوخته پنج مثقال زاج سفيد نانخواه از هر يك دول مقل ازرق بيست ل مقل را در آب حل كرده مجموعرا با هفتاد وپنج مثقال عسل كف گرفته بسرشند
وقدر شربت اول معجون اللؤلؤ جهة تقوية اعضا وتقيح اوعيه وتقوية اعصاب وزيادتى باه وتكرير الغاظ واعانت مكند منى را اعانت
شديده واخراج متى مكند بلذة شديده ونضج منى ميدهد مرواريد نا سفته بسد از هر يك شش ل انيسون بهمن ابيض از هر يك چهار ل
كاكنج اصل اللبلاب از هر يك سه ل فقاح اذخر سعد كز ما زج مكد دول سليخه اسارون دارچينى مصطكى از هر يك يك ونيم صمغ يك ل كثيرا
يك ل باوزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند ودر وقت خواب تا يك مثقال با آب گرم بنوشند معجون حافظ الاجساد كه تاليف
حقير است جهة انواع سدد ما ساريقا وجگر وضعف وبرودة جگر وامراض معده وسوء القنيه نافع است واين معجون را خواص كثيره ومنافع
جليه است ومثل اين درين بابها ديده نشده دارچينى اصل الكبر از هر يك پنج مثقال زعفران دوازده ل قومو از هر يك چهار ل سنبل
الطيب شش ل انيسون چهار ل دو قو چهار ل رب السوس عصارة الغافث جعده از هر يك سه ل مر صاف چهار ل روغن بلسان چهار ل
واگر يافت نشود بجاى او زيت كهنه كنند وبا عسل بسرشند وقدر شربت يك مثقال نافع باشد باذن الله تعالى معجون بزور جهة باص
مجربست تخم زردك تخم پياز تخم ترب تخم تره تيزك تخم يونجه تودرى سفيد وسرخ لسان العصافير شقاقل مغز چلغوزه قسط شيرين
زنجبيل بهمن سفيد وسرخ فلفل ودار حلليث طيب از هر يك پنج مثقال با سه وزن ادويه عسل سرشته هر روز دو مثقال ونيم صبح ومثل او سام
تناول نمايند معجون حب القطن حليل القدر عظيم النفع است واز جالينوس است

اعادهء شهوة باه مكند بعد از نوميدى
وآواز را صاف مكند وسده را ميگشايد وضعف كليه ومثانه را زايل مكند وجهة حرقة بول نافع است وسنگ كرده ومثانه را ميريزاند
ودشوارى نفس وربو را نافع است وقدر شربت اول وقوتش تا سه سال باقى ميماند
حب القطن بيست ل دارچينى قرنفل حب الصنوبر تخم
انجره از هر يك پنج مثقال شقاقل زنجبيل از هر يك ده دل دار شيشعان هفت ل قسط شيرين بزرگتان مقلو مضطكى از هر يك چهار ل باسه
وزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند معجون يدالله جهة تفتيت حصاة بغايت قويست
خون بز مسمى بيد الله زجاج صاف سفيد
محرق رماد عقرب رماد بيخ كلم بوته دار كه كرنب است رمادار نب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ كه جوجه از آن بيرون آمده باشد
حجر اليهود صمغ جوز وج از هريك يك مثقال فطر اساليون ودو قو مشكطرا مشيع
صمغ عربى تخم خطمى فلفل سياه از هر يك يك مثقال
با عسل سرشته از يك ل تا سه ل با آب طبيخ خشك ونخود سياه بنوشند ورماد والارنب آنستكه خرگوش را ذبح كرده درست در ظرف
خزفى گذاشته بكل حكمت گرفته در تون حمام يا تنورى گرم بگذارند تا بسوزد
معجون از ابن هبل جهة وجع الفؤاد وتقلب نفس
كه از برودة باشد نافع وبسيار مقوى معده است گلسرخ فلفل زنجبيل دار فلفل زراوند طويل دارچينى اسارون هر يك دو جزو
مصطكى زرنباد فودنج انيسون هر يك يكجزو چند بيدستر نيم جزو با يكوزن عسل ويكوزن شيره ء گلقند بسرشند وقدر شربتش دو مثقال
معجون افسنتين جهة درد معده دوجع الفؤاد كه از مواد سوداوى باشد بغايت نافع است صفة آن انيسون تخم كرفس
انستين سليخه جند بيدستر افيون عسل دو وزن معجون جهة رياح بواسير وصداع بارد وظلمت بصر وتقوية باه سنبل الطيب ول قرنفل دارچينى
حب البلسان ١٠ فلفل سفيد دار فلفل اسارون سليخه قصب الذريره سعد تخم مورد زنجبيل قرفه قاقله بالسويه عسل دو وزن ادويه الشربة إلى مثقالين
معجون دبيدالورد معنى او آنست كه مثل همه اجزاء درد در اوست نافع است جهة انواع صداع بارد هر قسم كه باشد ومنع صعود
انجره مكند وجهة دوى وطنين وضعف معده وجگر وانواع استسقا وتحليل ساير اورام وبيلات وصلاباة نافع وظاهر احار باشد
ودر درجهء اولى وقدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال سنبل الطيب مصطكى زعفران طباه شيردار چينى او خراسارون قسط شيرين عصارهء عافث

بزر الكشوت فولك مغسول بزرهند با برز كرفس زراوند طويل حب بلسان قرنفل دانه هيل عود از هر يك يكجز واو او منزوع الاقراع مثل
انجميع با سه وزن ادويه عسل بسرشند دواء المشك شيرين كه دواء المك حار نامند جهة خفقان

ومرهء سود او ضعف دل ومعده وبادهائی که زنان آبستن را بهم رسیده باشد ورنگ رخسار را نیکو کرداند زرنباد ورونج از هر یك یك م لؤلؤ کهربا
بسد ابریشم المقرض غیر محرق یك م ونیم بهمن ابیض واحمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل حند بیدستر اشنه از هر یك چهار دانگ عرم
زنجبیل دار فلفل از هر یك دو دانگ مشك یکدانگ ونیم با متی ل عسل صاف اتش ندیده بسرشند دواء المشك تلخ از قرا بادین
حنین جهة خفقان وورم گلو ورطوبة معده نافع است سنبل قرنفل مشك مر صاف ساوخ هندی از هر یك دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس
از هر یك چهار درم صبر سقوطری افسنتین از هر یك هشت م ریوند شش م جند بید ستریك م ونصف مر را در اب گرم حل کرده با سه
وزن عسل خام بسرشند دواء المشك البارد مقوی اعضای رئیسه وموافق محرور المزاج جهة خفقان حار وناقهین نافع است غنچهء
گلسرخ طباشیر گشنیز خشك ابریشم مقرض گل گاو زبان کهربا مروارید زرشك بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید از هر یك پنج مثقال فوفل
گل ارمنی شسته از هر یك سه نشاسته دول مشك یك له عنبر اشهب دول ورق طلا یك ل ورق نقره دول فتد سفید دو وزن
ادویه با رب سیب نودل وآب انارین نودل عرق بید مشك پنجاه ل گلاب بقوام آورده بسرشند واگر بی مشك خواهند بغیر تنها اکتفا
نمایند وحقیر دول یاقوت اضافه نموده واثرش را بسیار قوی یافته نوش داروی لؤلؤی منقول از خط استاد المتأخرین
حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخهاست ومکرر تجربه شده جهة تقویة اعضای رئیسه وضعف معده وبدن ونقاهت وبز انگیختن اشتها
سفید است طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گلسرخ از هر یك سه ل یاقوت ریوند اسارون سعد
نخود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج ساوج هندی بسد شیب سبز تخم باد رنجبویه در ونج هیل زرشك بیدانه عنبر اشهب ورق
طلا ونقره از هر یك دول مشك یك مثقال آمله نودل آمله را مهرا پخته از پرویزن بیرون کنند وبا یکوزن ونیم ادویه شکر سفید ومثل اوعسل
کف نگرفته بسرشند نوشدار وی هندی که ساده گویند جهة تقویة معده وجگر بغایت نافع است گلسرخ شش م سعده درم قرنفل
مصطکی سنبل اسارون از هر یك سه م قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوز بوا از هر یك دو درهم بازای هر سی وشش ل اجزای یکرطل
آنکه را درنه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل

فایند سنجری بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یك مثقال
معجون فلاسفه ومادة الحیوة نامند از اندر وماخس قدیم است جهة امراض بارده مثل مفاصل وفالج وضعف معده وجگر
وتقویة دماغ وحفظ فهم ویرقان وقولنج واستسقا وسنگ کرده ومثانه وتقطیر البول وامراض مثانه ومقعد نافع است در سیم گرم وخشك
ومحرق اخلاط ومضر محرورین ومصلحش شیر تازه وسکنجبین وشربتش از دو مثقال تا چهار مثقال قوتش تا چهار سال باقی است فلفل دار فلفل زنجبیل
دارچینی کندر هلیله آمله حب الصنوبر شطرنج هندی بیخ با بونج بالسویه با سه وزن عسل بسرشند ورازی پوست نارنج اضافه کرده وشیخ
خبث الحدید بجهة زرداب وخفقان وبعضی زراوند مدحرح وخصیة الثعلب بجهة نعوظ وتخم انجره بجهة نصفیهء منی وکنجد مقشر بجهة هزال
کلیه وبسباسه وجوز بوا ومویز منقی از هر یك بقدر اجزاء غشره اصل اضافه نمایند معجونی که اشتها وخواهش کل خوردن وچیزهایی
بد را قطع کند معروف ایارح فیقرا هلیلهء کابلی وهلیلج وآملج وملح نفطی کوفته بعسل بسرشند شربت از سه درهم تا چهارم بطینج فردنج
معجونی که در منفعت مثل معجون فیقرای مزبور است وبغایت مجرب ومعروف است بمعجون جوز جندم هلیلج کابلی آملج
بلیلج جوز جندم مصطکی قاقلهء کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل بسرشند وپیش از طعام وبعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی وبجای
گل نشاسته را با نمك شور کرده بخورند ویا جوز جندم را شور ساخته تناول نمایند غذا را منحصر سازد بگوشت کباب مرغ بچه معجون
جهة عرق مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابوی ام پوست هلیله کابلی وپوست هلیله آملهء مقشر تربد سفید زنجبیل قنبیل بالسویه
با سه وزن عسل بسرشند خوراکی سه ل اطریق صغیر جهة استرخای معده وبواسیر وقوة دماغ نافعست پوست هلیلهء کابلی پوست هلیله
پوست هلیلهء زرد هلیلهء سیاه آمله منقی مساوی یکدیگر کوفته وپخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند اطیر نفل
کبیر جهة تقویة دماغ وقطع ریاح بواسیر ونفخ معده وبرص وبهق اصلان خلط سوداوی نافع است هلیلهء کابلی آمله بزر الکرفس الجبلی از هر یك شش م شیطبرج مناه
ناشخواه صنعتر از هر یك دواوقیه سنبل الطیب جمانا هیل وج از هر یك سه م
دارچینی دوم فلفل ابیض واسود نارمشك ملح هندی از هر یك نیم اوقیه
خبث الحدید سه اوقیه خردل یك اوقیه ونیم نوشادر نیم م بروغن بادام تر نموده با سه

وزن ادویه عسل بسرشند اطریق مقل جهة بواسیر واسهال
بواسیری نافعست پوست هلیلهء زرد آملهء منقی هر یك ده ل مقل سی ل در آب کند ناحل کنند وباءل عسل بقوام آورند وهلیله وآمله را با او بسرشند
اطریفل مقل ملین که جهة بواسیر نافع است پوست هلیلهء کابلی هلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطو خودوس از هر یك ده ل تر بد سفید

هفت ل مقل فلوس خيار شنبر سی ل وفلوس را در آب كند نا حل كنند وبا عسل بقوام آورند ادويه را بروغن بادام چرب نموده بسرشند واستعمال نمايند
طريفل گشنيزی جهة منع بخارات از دماغ وريختن سودای سوخته بمعده وتقوية حواس نافع است اجزای او اجزای اطريفل صغير است بعينه وگشنيز
خشك مثل نصف اجزاء اطريفل ماهان جهة برص وبهق وامراض بلغميه بعد از ثقيه مداومت نمايند هليلهء كابلی بيست ل هليله آمله
از هر يك ده ل برنگ مقشر پنج ل شيطرح سعد زنجبيل از هر يك سه ل ساذج پنج ل بسفايح اسطو خودوس از هر يك يك ل غاريقون
شش ل قسط سه ل كندر مصطكی انيسون قرنفل هيل جوز بوا از هر يك شش ل فلفل دار فلفل نار مشك از هريك چهار ل قدر شبرست
از سه درم تا چهارم اطريفل زمانی تاليف حقير كه مسمی باسم والد خود ساخته مسهل صفرا وبلغم وسودا ومنقی دماغ ومعده ومداومت
آن جهة قطع نزلات مجرب ومانع صعود بخاراة بدماغ وچون بعد از اغذيه تناول نمايند مضرت نميرساند وجهة اقسام ماليخوليا خصوصا مراقی
وقولنج رحم بغايت نافع وقوتش تا دو سال باقيست وقدر شربتش جهة اخلاط از چهار ل تا شش ل وچون مداومته نمايند هر روز از يك ل تا دول
وموافق جميع امزجه هليله زرد وكابلی وسياه وگل بنفشه محمودهء مشوی از هر يك ده ل تربد سفيد خراشيده بروغن بادام چرب كرده گشنيز خشك از
هر يك بيست ل پوست هليله آمله مقشر گلسرخ طباشير كل نيلوفر از هر يك پنج مثقال صندل سفيد كثير از هر يك سه ل روغن بادام شيرين سی ل
دويه را كوفته وپخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده ل جوشانيده صاف نموده با يكوزن ونيم شيرهء هليله ويكوزن عسل كف گرفته
بقوام آورده بسرشند اطريفل اسطو خودوس هليله آمله سناء مكی هليلهء زرد هليلهء سياه تر بد سفيد مصطكی كشمش سبز پنج ن بسفايح
فسنتين پانزده ل روغن بادام شيرين بيست وپنج ل اسطو خودوس هشت ل افتيمون هشت ل عسل كف گرفته بقدر حاجت اطريفل
افتيمونی جهة مواد سوداوی وثيقهء دماغ وماليخوليا وجنون وامراض باردهء دماغا نافع است قدر شربت از دول تا پنج ل پوست هليله كابلی
تلهء مقشر هليله از هر يك ده ل تربد افتيمون سناء مكی از هر يك پنج ل شيطرج بسفايح اسطو خودوس گلسرخ از هر يك سه ل انيسون نمك هندی
از هر يك دول عسل سه وزن ادويهء تند اطريفل مسهل منقول از خط استاد المتأخرين حكيم محمد باقر طاب ثراه نافع جهة بهق وبرص
وجذام وداء الفيل وغيره وامراض بلغمی وسوداوی هليله كابلی هليله آمله افتيمون

غاریقون صبر سقوطری ایارح فیقرا شاه تره از هر یك دوم
بسفایح سناء مکی از هر یك هفت م تربد سفید پانزده م حاشا سه م اسطو خودوس
پنج م انیسون یك م سقمونیا مشوی پنج م با عسل معجون کنند
مقدار شربت پنج م تا پنج ل معجون شهر یاران که مسهل است جهة برودة معده
وجگر وزرداب ومرهء سودا وتحلیل قولنج زنجبیل
قرفه دارچینی سلیخه سنبل جوز بواهیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هر یك
چهارم ونیم سقمونیا سه م تربد هشت م حب النبل هشت م
شکر سلیمانی مش الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند وقدر شربت از چهار زال
تا چهار ل ودر بعضی نسخهء شبرم بجای حب النیل است واین نسخه
وفق است معجون سفر جلی مسهل جهة امراض معده وضعف معده که از رطوبت
باشد وبجهة تهوع وغثیان وانقباض طبیعت نافع
ومقوی فم معده ومانع صعود بخاراتست وقدر شربتش تا پنج مثقال است به شیرین
که پاك کرده از پوست وتخم یکرطل در دورطل مثلث بجوشانند تا مهر
شود پس بکبند واز منخل بگذرانند ویکر طل عسل اضافه کرده بقوام آورند واین
ادویه را داخل نمایند زنجبیل دار فلفل دارچینی از هر یك دو ایل
قاقله کبار زعفران از هر یك سه ل مصطکی پنج م سقمونیا ده درم تربد روغن بادام
چرب کرده سی م شربتی پنج مثقال تا هفت ل با آب گرم ودر نسخهء
دیگر زنجبیل ودار فلفل چهار درم است معجون بر تراشه جهة قولنج صعب وثقیهء
معده وامعأ ومسهل قویست ومجربست هیل قرفه ساذج
فلفل دار فلفلی زنجبیل برنگ کابلی مقشر قرنفل از هر یك یك آملهء مقشر تخم
کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یك نیم ل تربد سفید محمود
از هر یك ده ل عسل سه وزن ادویه شربتی از یك ل تا یك مثقال ونیم معجون مسهل
از تالیف حقیر جهة امراض حاره ومواد سوداوی بعد از نضیج
قدر شربت تا پنج ل وجهة قولنج بسیار نافع است سناء مکی کل بنفشه از هر یك پنج
ل مغز تخم کافشه بیست ل نشاسته
محموده مشوی رب سوس از هر یك پنج ل هلیلهء سیاه پوست هلیلهء کابلی روغن
بادام از هر یك بیست ل عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سناء
ده ل وگلسرخ وبنفشه وهلیله سیاه وده ل هلیلهء کایلی بیست ل جوشانیده باشند
بقوام آورده بسرشند معجون مسهلی که بجهة کرم معده وحب
القرع مجربست سرخن برنج کابلی مقشر هر یك ام تربد مصل از هر کدام دوم ادویه
را کوفته وپخته وبا عسل بسرشند ومجموع او یکشربت است وباید قبل از
تناول این دوا بیك ساعت شیر تازه دوشیده بخورد فدرد واوقیه وقبل از دوا بسه روز
پرهیز نماید معجون سورنجان جهة مفاصل

حاره وبارده واخراج بلغم غليظ سورنجان ابيض هفت ل بوزيدان دول ويم قشر ماهيز هرج دول اصل الكبر مكون شيطرح از هر يك ٢ ل هليلهء
اصفر سال تخم كرفس ال نيم فلفل ابيض صعتر ملح هندى ورق الخيار زبد البحر از هر يك يك ل ونيم سمسم مقشر سه ل ترید ابيض سه ل زنجبيل سه ل

مجموده سه ل عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت پنج ل با آب گرم واگر مداومت کنند دول ونیم کافی است معجون نجاح مسهل سود
وبلغم غلیظ جهة قولنج وامراض دماغی که از سودابا تند نافع است پوست هلیلهء زرد پوست هلیلهء کابلی هلیله هلیله ء سیاه امله مقشر
از هر یك دول تربد سفید هفت ل غاریقون بسفایح از هر یك پنج ل اسطوخودوس ده ل محمودهء مشوی ۳ ل گلسرخ رب سوس مصطکی سفید
از هر یك پنج ل عسل کف گرفته سه برابر ادویه قدر شربت ۲ تا سه ل نسخه دیگر از هر مس اصغر است وحنین گوید از جالینوس است
در اول گرم وقوتش تا یك سال باقیست جهة زحیر ودرد معده وشقاق ومالیخولیا وجنون نافع است هلیله سیاه بلیله از هر یك ده ل افتیمون
تربد اسطو خودوس بسفایح از هر یك پنج ل غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یك یك ل گلسرخ زربانب دروج حفض مکی
دم الاخوین از هر یك نیم ل شیخ الرئیس سه ل طباشیر اضافه نموده وبعضی کندر ومرزنجوش وهلیلهء کابلی از هر یك سه ل اضافه کرده اند
با سه وزن عسل بسرشند معجون خیار شنبر که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حار وبارد ورمد وزکام ونزله ودرد سینه نافع ومضر معده
سردو جهة دیر گذشتن او ومصلحش استعمال او با آب طبیخ رازیانه وخطمی وشبت وگاو زبانست وقوتش تا ده سال باقیست وقدر شربتش از پنج
مثقال تا هفت ل فلوس خیار شنبر صدل با صدل عسل بقوام آورند بنفشه وترید از هر یك بیست ل سقمونیا پانزده ل رب السوس دوازده ل
ملح هندی هفت ل ونیم انیسون مصطکی رازیانه از هر کدام ٥ ل ادویه را با سی ل روغن بادام چرب نموه بسرشند وچون جوشیدن فلوسن باعث ضعف
عمل او مشود اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر است معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج از تالیف حقیر جهة قطع عادت افیون بغایت
مجربست در رفع استرخاء وفالج وامراض بارده ودرد مفاصل وعرق النسا وسلس البول بغایت نافع است اذا راقی که کچوله نامند در شیر
خیسانیده پوست را جدا کرده بسوهان ریزه کرده وبعد از آن نرم صلایه نمایند گل گاو زبان هیل زرنباد عود هندی اسطو خودوس
قرنفل کثیرا نارحیل شقاقل صندل سفید آملهء مقشر هلیلهء سیاه عسل سه وزن ادویه از یك ل تا دول مداومت نمایند معجون مسهل منقول
از تعریف وتذکرة مسهل جمیع اخلاط حاره ومحترق ومواد جذام ومادهء حمیات وعطش است نیم رطل آلو بخار او مثل آن تمر هندی
وهر یك از عناب وسپستان ومویز منقی سه ل هلیلهء زرد تخم کرفس کشوت افسنتین

بنفشه از هر کی یازده ل گلسرخ ده ل تخم خبازی و
خطمی ورازیانه وصندل زرد از هر یك چهال در آب پخته صاف نمایند وبا سی ل
ترنجبین ویکوزن ادویهء شکر بقوام آورند وطباشیر
وکثیر او صمغ عربی وسقمونیا ونشاسته از هر یك پنج مثقال اضافه کنند واگر
خواهند در اسهال قوی تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه وسقمونیا
را اضافه نمایند وقدر شربتش تا هفت ل معجون ومنقول از ارشاد وتذکره جهة قطع
اخلاط بارده وفضلات بلغمیه وجهة ادرار فرمودن
حیض نافع ورنگ رخسار وبشره را نیکو کرداند وگفته اند که جهة برص مجربست
وتا سه روز پی هم تا پنج درهم استعمال نمایند وقطع کنند پس
سه روز دیگر عود کنند ووقت ابتدای استعمال او خوبست که قمر شروع ونقصان
کرده باشد هلیلج کابلی هلیلج آملج افتیمون دو قوا از هر یك
پنج ل قرفه دار فلفل از هر یك چهار ل جوز بواعا قرقرحا شیطرح از هر یك دول با
عسل بسرشند فلونیای رومی منافعش مثل فلونیای
فارسیست لکن اقطع است از ودر قولنج وعسر بول وسنگ کرده ومثانه وضیق النفس
وتشنج وسل وخوانیق ونزلاة وفساد دهان ودندان
واسهال وضعف جگر واین احر است واو اپلس است وهر دو مفسد دهن اند مگر
انکه اکثار در اطعمه ء حلوه ودسمبه نمایند وتا حاجب نباشد استعمال
ننمایند اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسیست با زیادتی سلیخه وساذج هندی
وروغن بلسان فلونیای فارسی جهة قطع خون وتقویة
اعضا وحفظ جنین وهداع وسرفه وضعف معده وتقویة باه وقوتش تا چهار سال باقی
میماند وقبل از شش ماه استعمال نباید کرد وقدر شربت
تا یك درهم فلفل ابیض بزر البنج از هر یك بیست وپنج م افیون طین مختوم فوه تخم
کرفس جوز ایهل اسارون نانخواه رازیانج سنبل قسط بادام
تلخ از هر یك پانزده م مغز تخم خربزه پنج م اشق سه درم با عسل وشراب بسرشند
ودر بعضی نسخهء زعفران پنج م مرصاف عاقر قرحا فراسیون
فریون از هر یك دوم زرنیاد در ونج لؤلؤ مشك از هر یك نیم م کافور یکدانگ ونیم
ودر بعضی نسخه جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر
یك یك م بر شعثاء ابی برکات منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم محمد باقر
وگویند بهتر از همهء بر شعثا است بزر البنج فلفل
سفید از هر کدام بیست م افیون ده م زعفران پنج م عاقر قرحا عود سنبل الطیب
سلیخه زرنباد بهمن سرخ وسفید از هر یك دوم عود بلسان
چهار ل جند بیدستر دول خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان پنج ل اگر نباشد بدل
روغن زیتون کنند فلونیای خاصه که حکیم

محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است بزر البنج فلفل زعفران مصطکی بیست ل جدوار عنبر مشك یشب مروارید
ورق طلا یاقوت بسد تغل عاقر قرحا فرحیون تخم بادر نجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دو قو کندرا کیر ترکی پوست بیرون پسته مکد

دول کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکد ٤ م عود قماری ساذج هندی
اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان
سعد زرنب قسط بحری جوز بوالسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون
دار فلفل سلیخه حماما فطر اسالیون مرمکی میعهء سایله هیل مکد سه م ابریشم
صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلسرخ خشخاش سفید مغز جلغوزه مغز بادام
نارحیل مکد هم مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکد ده م افیون حدل عسل سه وزن
ادویه فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق امزجهء حاره وبارده که حقیر ترتیب داده
است ومسمی بحافظ الارواح نموده بزر البنج فلفل
سفید افیون زعفران گشنیز خشك صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گلسرخ
خشخاش جلغوزه نارحیل زرنباد ودرونج گل گاو زبان
بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری
جوز بو السان العصافیر آملهء بشیر پرورده دار فلفل
سلیخه اسارون فوفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست پسته
ورق نقره مشك بهمن سرخ وسفید
وج تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سه وزن ادویه وجهة بعضی این ادویه اضافه شده
کهربا یاقوت مروارید لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا
عنبر اشهب فلونیای محمودی افیون فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس ٦
بسباسه ٢ م زعفران گلسرخ ٦ مشك ونیم
عنبر آل ورق طلا پنجاه ورق نقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی
زنجبیل افتیمون از هر یك دول بر شعثاء ابی برکات
که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه
نموده ام وحقیر تجربه نموده بهترین نسخ است جهة رفع سمومات
حیوانی ونباتی وجهة سدر ود وار ظلمة بصر وآواز گوش درکام ونزله ولقوه وفالج
ورعشه وسیلان لعاب از دهن وذکاء قلب وقوة حفظ ورفع
نسیان وگداختن بلغم وصفای صوت وجهة سهرسباتی وسبات سهری واز جهة قولنج
وپیجش وبرودة معده وجگر وگشودن سدهء جگر وتقویة آن بر طنج
خون ونافع است جهة رفع بو وانواع استسقا وسستی بدن وکثرت عرق وبوی بداو
وتقویة جماع وزیاده مکند حرارة را وزایل مکند کسل وتناوب
وتمطی واسترخاء وانواع اعیار او جهة تفثیت سنگ کرده ومثانه واو را بول نافع
وریگ ومجتمع را منحدر مسازد وجهة رفع وسواس سوداوی ووحشت
وسوء المزاج بارد ودرد معده وقلب ودیر هضم شدن غذا نافع وقدر شربت او غایتش
یك مثقال واقلش یکدانگ صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم
ناشتا ووقت خواب بنوشند ودر زمان بارد پانزده روز ودر زمان حار هر سه روز

یکبار به آب گرم وروغن بادام شیرین ونبات وحذر نمایند
درمزاج خشك وسعوط از وصاحب صداع بارد مقدار حبه وجهة ضیق النفس وربو به
آب زیره واصل السوس ودر وجع فؤاد وامعأ به آب رطبه واگر
متعذر باشد بطبیخ ریزه وجهة وجع سپرز بماء الورد وخل خمر وجهة درد پهلو
بشراب الاصول وجهة درد جگر به آب وعسل وهر گاه از مادهء بارده باشد
واگر از سده باشد پس بماء الاصول وجهة مبطون بماء الاس هر گاه ضبط شکم خود
نتواند کرد وجهة درد تهیگاه به آبی که گرم شده باشد در آفتاب در
تابستان ودر زمستان بجلاب نیم گرم وجهة تبهای با لرز هر گاه با او وجع فؤاد باشد
با آب وجهة تب مرکبه بمطبوخ انیسون وجهة زخیر با آب بزر
قطونا وبا آب نیم گرم وجهة حصاة به آب سداب یا آب ورق ترب وجهة بیماریکه
خواب نکند بطبیخ خشخاش وجهة بواسیر بماء الکراث وجهة نقل
لسان حبهء با آب سماق وجهة غم بی سبب به آب کاسنی وجهة جماع بماء
الحمص المطبوخ وجهة نقرس حبه هر روز فرو برد وجهة زنیکه بزاید ونفاس قطع
نشود به آب حلبه وجهة هم به آب حرمل وجهة کسی که افیون خورده باشد بطبیخ
دارچینی وجهة کسی که کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد وجهة گزیدن
عقرب بعسل وجهة گزیدن افاعی هر روز حبهء هر چندقی کند باز بنوشند تا قی
ساکن گردد وعلامت در این آنست که مار گزیده وقتیکه پاك شود این
سم خوابش میبرشد وهمچنین در هر سم قتالی وجهة مادهء که در کرده بهم رسیده
باشد بطبیخ نخاله وزید وجهة رفع زیادتی خون حیض به آب سماق وجهة احتباس
خون حیض بطبنج عناب ومنویز وجهة قولنج بطبیخ اصل السوس نافعست واخلاط آن
ص دار فلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جند بیدستر از هر گدام چهار سنبل
الطیب نقاح اذخر زراوند طویل از هر یك ده درم افیون یك ۱۱۱ ویکدانگ ونیم
زعفران یك امینون تخم کرفس بزر البنج از هر کدام پانزده ل فلفل
سیاه ۲۲ ل نیم قسط فواسارون از هر یك ده ل ونیم زنجبیل فودنج خشك از هر یك
هفت م روغن بلسان یا روغن گلسرخ ده ل عسل
وقدر حاجت نسخهء دیگر که از ظهیر الدین نقلشده ومکرر بتجربهء حقیر رسیده
است ودر اکثر خواص بهتر از مترود یطوس است وبجهة تب ربع
مکرر بتجربه رسیده میعهء سایله کماذریوس مرصاف زعفران حرف جنطیانا مکداطین
مختوم افیو سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون
مکد ۳ اقاقیا هوفاریقون فطر اسالیون مکد ۲ قصب الذزیره دار شیشعان حب الغار
عصارهء لحیة التیس مکد ٥ زراوند طویل ریوند چینی
اسارون حماما جعده مکد ۳ ل ونیم روغن بلسان بدل او زیت العتیق است دو چندان
او با دو وزن عسل بسرشند تریاق برء النسا عنده

از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که مرموز نوشته وتصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سیاه وسفید

زعفران بزرالنبج افیون فرفیون سنبل الطیب عاقر قرحا عسل دو وزن ادویه بعد از ششماه استعمال نمایند ومنافع آن وطریق استعمال او در هر عتبی
بموجبست که در بر شعثا مذکور شد ودر بعضی نسخه فلفل منحصر بسفید اوست ودر این صورة مایل ببرودة مباشد وبا فلفلین مایل بحرارة کمالا یخفی
مخلص اکبر که بیونانی سوطیر او بالفعل مخلصه نامند جهة درد سر کهنه ونقرس وصرع ووسواس وفالج وبتهائیکه بانوبه وسرما باشد وبحوصه
صوت ودرد چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند او واکتحال کنند جهة درد دندان وگزیدن هوام ودرد شش وپهلو وشراسیف وجگر واحتباس
بول وثیقهء مثانه نافع وجهة منع نزله با ماء العسل بنوشند ودر قی کردن خون با آب با رشك یا آب عصی الراعی ودرد معده ورياح غلیظه با آبی که در او
تخم رازیانه جوشانیده باشند ودردهای صعب روده ودرم آن وبدی فکر وتوحش سوداوی ورعشه ودرد سپرز به دستور وطلای او بر فضلیب مهج
باه ومقوی قضیب وحقنه او بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه درد شکم که از برودة باشد مفید است وآنچه از اوزان بسرخی نوشتخه شده موافق
مجرباة ابوی رحمه الله است مرسلیخه فقاح اذخراز هر یك یکوقیه ونیم جند بیدستر فطر اسالیون از هر یك حال ودر بعضی نسخ دوازده ل
تخم کرفس دو وقیه سیالیوس یك ل قسط المردار چینی اقراص اذر معمو میعهء سایله از هر یك شش ل فلفل ابیض ۱۲ ل دار فلفل ١٤ که افیون
ده ل زعفران حماما از هر یك ٤ ل قدر شربت تا یکدرم ودر بعضی نسخها انیسون ده ل دار فلفل چهار ل سنبل چهار ل ودر بعضی نسخه سنبل ۷ ل است
قرص اذر معمو در اقراص مذکور است ورازی بقدر شش ل ترتیب داده پی اختلاف اوزان وادویه قسط المر نانخواه فلفل سفید ۲ مکد
دانق فو چهار حبه دارچینی مصطکی زعفران مکد چهار دانگ سنبل الطیب ساذج مکد یك ل مر صاف چهار دانق حماما دار شیشعان فصب الذریره
مکد دانق با شراب یا قایم مقام او قرص کنند معجون ربع از مجرباة مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل
از تب دو نخود تا نیم ل تناول نمایند البته در سه نوبت قطع منماید ومسمی است بحب لؤلؤ جند حلتیث قرنفل دار چینی مر صاف میعهء سایله از
هر یك سه م افیون سداب فلفل از هر یك یك م عسل بوزن جمیع بسرشند معجون ربع دیگر منقول از محمد بن زکریای رازی واو نیر فرموده
که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد وقدر شربت به دستور معجون سابق است تریاك کهنده هفت م زعفران فته مر ٤ م سلیخه حلتیث از هر یك
دوم میعه جند سنبل هفت م قسط سه م عسل بوزن جمیع بسرشند نسخهء دیگر از

مجرباة ابوی ره که در قطع تب ربع بیعدیلست ووقت استعمال وقدر
شربت به دستور معجون سابق است اسارون کندر مر مکی جند بیدستر میعهء سایله
بزر البنج افیون بالسویه بعس کف گرفته مثل جمیع بسرشند معجون اعظم
که اسود نیز خوانند ودر کامل الصناعة مسمی بکندریست جهة زحیر واسهال مزمن
بغایت نافع است جند بیدستر افیون میعهء سایله بزر البنج مر صاف اسارون
زعفران کندر نانخواه بالسویه بعسل بسرشند ودر نسخهء کامل حلنبار طین ارمنی
تخم کرفس سلیخه اضافه است معجون قابض جهة اسهال بواسیری
مجربست تخم حماض تخم مورد بلیله مجموعرا بودهند آمله هلیله سیاه خبث الحدید
مدبر بارت به وعسل بالمناصفه دو وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال
تا معاجین باهیه در استعمال او شرطست که اغذیه نیز موافق باشد وتصرف نسبت بهر
مزاجی در لوویهء آن لابد است وانچنان نیست
که در هر مزاجی هر معجون مبهی مؤثر باشد ان آنجمله معجون لبوبست از اسرار
اطبا تالیف شمس الدین بن هلالی اردبیلی که بغایت مقوی باه ودل ودماغ است
ورنگ رخسار نیکو کند واز مداومت کنندهء او قبل از جماع وبعد از آن ایمن است
از عرق النسأ ونقرس ونقصان منی وامراض عصبانی قدر شربتش از
دو مثقال تا سه مثقال است وحقیر بجهة معتادین افیون زعفران پنیر مایهء شتر اعرابی
افیون بزرالبنج وبدل سقنقور ماهی روبیان کرده وبغایت موافق
گشته وقدر شربت از افیون دارا ونیم مثقال است تا یك مثقال شقاقل خولنجان خصیة
الثغلب بهمن سرخ وسفید لسان العصافیر از هر یك سه م سره سقنقور
سه م حب بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کزر تخم
پیاز تخم شلغم تخم یونجه خشخاس سفید خسك دانه تخم تره تیزك تخم شبت
تخم کرز شامی وآن دو قواست تخم هلیون خسك مرقی ازهر یك ام نارحیل مغز
بادام مغز پسته مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرأ مغز دانهء
پنبه کنجد سفید مقشر هفت م دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد
قرفه دار فلفل جوز بوانار مشك عود عنبر اشب زعفران از هر یك ال
مشك یکدانگ ونیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج از هر یك
دوم با عسل بسرشند مجرب وآزموده است معجون چوب چینی
از نسخهء مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهة تقویة معده ودل ودماغ وجگر
وکرده ومثانه وبا قی اعضا وتقویة باه وفربهی بدن وغیره پنج چینی ٥ ل مروارید
٢ ل شمط دول ریوند افتیمون از هر کدام سه ل هیل مصطکی عود قماری مایه شتر
اعرابی اسارون سه ل آمله بشیر پرورده ده ل گل مختوم سه ل صندل سفید
سرخ ٢ ل سمکهء صید ماهی رو بیان ٣ ل دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام سل
خصیة الثعلب ه ل تخم جزر تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه بهمن سرخ وسفید

خسك مربی از هر کدام سه ل بوزیدان سورنجان ۲ ل شقاقل ده ل کبابه چینی دول خولنجان قسط شیرین دول تودری زرد وسرخ س ل سعد سه ل در قرح
منشط سدس اجزا پس گاو زبان باد رنجبویه گل سرخ دواله از هر یك ده ل بجوشانند وصاف کنند وخشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خره از هر

کدام ده ل نرم کوفته ودر آب مطبوخ شیره گرفته اضافه به آب به شیرین وانار شیرین وگلاب وفتد وعسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز
فندق مغز کردکان مغز جلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند واجزا به آن بسرشند وحقیر ورق منشط را که جهة سرور است داخل نکرده
بیست ل چوب چینی را جوشانیده آب آن را بعسل بقوام آورده وادویه را سرشته وبغایت در افعال قویتر مشاهده نموده است معجون
مبهی که جهة توالد نافع است اگر خلطی غالب باشد اول ثقیه نمایند وبعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال مردو نیم مثقال زن
تناول نمایند واز مباشرت در این ایام اجتناب نمایند واز مضرت باه پرهیز کنند بهمن سرخ سفید مغز جلغوزه قاقلهء کبار دار چینی از
هر یك دول مروارید بسد فلفل زنجبیل قرنفل نارحیل سکبینج ساذج هندی برگ قرنفل نیموزن او قرنفل بدل میتوان کرد واگر ساذج سیاه
وضخیم ورق کنند بهتر است والانصف ساذج ونصف قرنفل بدل کنند از هر یك یك ل جوز بوانیم ل زعفران نیم ل با سه وزن عسل سرشته
بعد از چهل یوم استعمال نمایند معجون مبهی ابن جمع مؤلف ارشاد گوید بسیار مجربست ومحلل ریاح غلیظه ومسکن مغص وقدر شربت تا چهار ل
گل گاو زبان تخم تره تیزك از هر یك یکجز ونیم شقنقور اگر نباشد ماهی روبیان پنیر مایهء شتر اعرابی یکجز ووسدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل
مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر یك یکجز وتخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشره خشخاش سفید کندر از
هر یك چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند معجون مبهی از مؤلف تذکره عجیب الفعل است ودر بر انگیختن باه ونعوظ
وتقویة حرارة غریزی وفربه کردن بدن وتولد خون صالح واصلاح منی ورفع اذیت جماع وضعف او نخود سفید پوست دار را که در آب تره تیزك
تازه سه بار خیسانیده وخشك کرده باشد خسك خشك مسحوق در سه مثل آن آب خسك تازه ترتیب داده باشند از هر یك سه وقیه ترنجبین
ده ل دارچینی خولنجان از هر یك شش ل یکرطل ونیم عسل را با نیمرطل آب پیاز بقوام آورند وتخم ترب وتخم جوز بری تخم انجره از هر یك یکوقیه عاقر قرحا
زنجبیل از هر یك نیموقیه اضافه نمایند هشت قیراط پادزهر ورابد نیمدرهم عاقر قرحا زنجبیل از هر یك نیموقیه اضافه نمایند ونیمدرهم زعفران وشش قیراط
مشك را در گلاب حل کرده بدان تسقیه کنند وهر گاه قویتر خواهند مغز کردکان حب الصنوبر نارحیل تخم شلغم مغز بن بهمن سرخ وسفید تخم رطبه
تخم کتان از هر یك یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل فلفل سقنقور واگر نباشد پنیر

مائیه شتر اعرابی با ماهی روبیان از هر یك سه ل زردهء
تخم مرغ مغز سر گنجشك از هر یك بیست عدد اضافه نمایند وقدر شربتش تا دو
درهمست معجون ثوم از تالیف اسحق مؤلف تذکره ذکر
نموده جلیل القدر وکثیر المنافع است بغایت مبهی مبرودین ومرطوبین جهة رفع
رطوباة وکل امراض بارده مثل فالج ونسیان وسکته ورعشه وضیق
النفس ولکنت زبان وسرفهء رطوبی وفساد آواز وتحلیل ریاح وسدد وتقویة معده
وجگر وامراض مقعد ورحم مگر اختناق او وجهة احتباس حیض
وبول ونیکو کردن رنگ وبر انگیختن باه مایوسین بغایت مجرب ومضر جوانان
وصاحبان مزاج حار ومصلحش سکنجبین وشربت عناب وطلا کردن روغن
او بربدن جهة رفع اذیت سرما وشقاق پاشنهء پا وقلع آثار وبرقضیب جهة تهیج باه
بغایت نافع وقوتش تا چهار سال باقیست وشربتش تا دول وآن
کرم است در سیم وخشك در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل ونیم شیر تازه
بجوشانند تا شیر را جذب کند وبا یکر طل ونیم عسل بقوام آورند زنجبیل
فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوز بوا عاقر قر حاخولنجان از هر یك دول
زعفران یك ل روغن گلسرخ ده ل واگر اخذ روغن او خواهند فنل
از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از آن با
عسل بجوشانند معجون مبهی منقول از مختار بن هبل در تقویة باه
وتولید منی بغایت آزموده است تخم تره تیزك تخم یونجه مغز جلغوزه از هر یك دول
زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب از هر یك چهار ل ملتیه
طسیب شش ل روغن تارحیل ده ل ادویه را با روغن نارحیل چرب کرده با شصت ل
فتد معجون کنند واگر عسل وفتد با لمناصفه باشد بهتر است وقدر شربت
دول قلیهء زردك وتخم نیم برشت وامثال آن تناول نمایند معجون راح المؤمنین که
تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبة جهة تقویة باه
واشتهای طعام وتفریح مفید ونفع مکند جهة سعال ونزله وسوء النفس وخفقان وغیره
واصلا او را مضرتی نیست وبتجربه رسیده است لسان الثور
خصیة الثعلب از هر یك ل شقاقل ل تخم جرز ۱۰ ل نارحیل دارچینی حب صنوبر
کبار از هر یك ۱۰ ل جوز بوا کثیر اصل السوس الاسمانجونی از هر
چهار ل ادویه را کوفته پنجاه ل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده بیست
وپنج مثقال شیرهء تخمش را در او گرفته ثقلش را بیندازند پس با
غسل وآب سیب شیرین صندل وآب زردك صد وپنجاه ل بقوام آورند پس با ادویه
سرشته ونیم ل مشك بر او بپاشند واگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران
که بنیج نفتی گویند یا بیخ شیبی وبرکك شیرازی وامثال او بقدر لایق اضافه نمایند
معجون سرور تالیف حقیر مبهی ومشهی وهاضم طعام وبا نشاط ومقوی

احشا ومفرح وجهة سرفه وآلات تنفس نافع ودر اوايل دويم گرم ومايل برطوبة وموافق اكثر امزجه است جوز بوا بنفشه از هر يك ٦ ل بايد با هم كوبيد وبا ٢ ل روغن بادام ٢ ل زنجبيل را كوبيده چرب نمايند دارچينى اسارون لسان العصافير از هر يك ٢ ل عود قمارى قرنفل خولنجان بهمن سرخ وسفيد

انیسون از هر یك یك ل خصبة الثعلب ۲۲ ل شقاقل ۲۵ ل اگر مربا باشد بهتر است کثیرا نعناع خشك از هر یك ۲ ل عسل کف گرفته ۷۵ ل
دوشاب زردك ل اگر دو شاب زردك نباشد عسلرا صد وده ل باید کرد معجون قرص افعی جهة توالد وتناسل مجربست وبغایت
مبهی ومقوی وموافق بارد للزاج وپیران وحافظ صحت ایشان وجهة امراض عصبانی ورقت منی ونیکو کردن رنگ رخسار وتقویة هاضمه وتفریح ورفع وحشت
سوادوی نافع است خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر یك ٦ ل کبابه قرنفل دار فلفل از هر کدام ال مفز فسق مغز بادام شیرین نارحیل مفشر
از هر یك ۲ ل ابریشم مقرض اشته انجدان پنیر مایهء شتر اعرابی تخم کرفس تخم یونجهه تخم هلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم فبیط تخم جرجیر
بوزیدان جدوار جلغوزه کبار وصغار تخم مرتب خولنجان قرفه تودری سرخ وسفید بهمن سرخ وسفید زردك مغز حب القلقل معز حب
البن فلفل لسان العصا فیر بصل العنصل المشوی خسك مربی خردل عاقر قرحا از هر یك یك مثقال عنبر اشهب مشك از هر کدام ۲ ل زعفران
ول ورق نقره ورق طلا ال قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته دو مثل ادویه بسرشند فصل پنجم در مفرحات
مفرح عبارت از نفزیست که مشتمل باشد بر تصفیهء نفس که عبارة از روح حیوانیست وقوتها وفکر وتقویة آلات آن چه ادراك
یا نفس مجرد است وهر چند آلات قوی باشد واز کدورات بعیده وحواس باطنی وظاهری صحیح باشد باعث ادراك بیشتر مگردد
واین تفریح به سبب هر یك از قوتها بانفراده مشود مثل شیندینهای ملایم طبع از قوة سامعه وبمعجموعه وبر سبیل ازدواج مباشد وهر چه نفس را از
مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود وادراك کمالات کرداند مفرح حقیقی است وهر چه باعث ادراك لذات خارجی ومحسوب
بحسب تقاضای هر یك از قوتها کرد ومفرح مجازی ودر آن هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح است خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج
وعدم اخلاط رویهء بدنی یا شنیدن سامعه ملایماة قوة سمع ود بدن مقبول باصره وآشامیدن لذیذ ذائقه وبوئیدن ملایماة شامه واحسایس کیفیاة
معتدلهء ملموسه وادراك صور جزئیة ملایمهء حس مشترك وخیال ودریافت معانی جزئیة موافقه وهم وترکیب مناسبهء متخیله در آن حفظ معانی وجزئیة بانوسه
حافظه وصحت قوتهای باعشه ومحرکه وقوتهای غاذیه ومولده پس در تفریح مفرعات وجود امور مذکوره شرط است وبحسب تفاوت اشخاص تقویة
قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدد ترکیب یافته است مفرح یاقوتی شیخ

ابوعلی که در ادویهء قلیبه ذکر کرده
وفی الواقع ترکیب بسیار شریفست ومکرر حقیر والد مرحوم تجریه نموده وبا اندك
تصرفی در زیادتی وکمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش وسوداوی
وانواع مالیخولیا وتفریح ونشاط وتقویة اعضای رئیسه وجهة ناقهین واکثر امراض
معده وخفقان بغایت نافع است قرصا ومعجونا استعمال میتوان
کرد مروارید کهربا بسد یك او نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری از هر کدام
یك ل ویکدانگ نخالهء طلا دو دانگ لسان الثور ٥ ل
یاقوت یك م تخم فرنجمشك تخم بادروج تخم باد رنجبویه برگ از هر یك ٣ م
بهمن سرخ وسفید عود هندی حجر ارمنی مغسول الاجورد
مغسول مصطکی سلیخه دار چینی زعفران هیل قاقله کبار بسباسه از هر یك ل
افتیمون یك ل ونیم اسطو خودوس سرم جدوار یك ل
واگر نباشد زرنیاد عوض او بکنند بقدر سه ل درونج رومی دول تخم کاسنی ٥ م
تخم خیار ٤ م ترنجبین ده م گلسرخ ٤ م مشك ٢ ل کافور یك ل
عنبر یك ل سنبل ساذج از هر یك ٢ م این ادویه اصل وخمیره است وگاه قرص کنند
جهة معتدل المزاج قرصی یك ل وگاه بعسل ترکیب کنند
وهر نوع که میسازند جهة معتدل المزاج تغییر بدهند واگر خواهند که بعد از تخمیر
وامثراج استعمال نمایند در او ٥ ل افیون و ٥ ل جند بیدستر هر دو
با هم سوده داخل معجون کنند وانیز مان البته بعد از ششماه استعمال نمایند وغرض
از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است وادخال جند جهة اصلاح
فیونست که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد واگر کسی را سؤ
مزاج حار غالب باشد میباید زعفران ومشك این ترکیب را نیم ل
افیون کم کرده بدل چهار ل سناء مکی قسط یك م شاه تره یك ل ونیم کنند ودر این
ترکیب یك م گلسرخ وهشت م تخم خرفه وهشت م
طباشیر ودوم تخم کاهو وسه م صندل داخل سازند وباقی ادویه بحال خود بگذارند
وبه دستور با قرص سازند یا معجون نمایند واگر کسی را سؤ المزاج
با رو غالب باشد واجب باشد که در این ادویه قشور بواکه ان بسباسه است وقشور
اترج وعود بلسان وزنجبیل وفلفل سه م جند بید ستر دوله وزن
کافور نصف ل کنند واگر صاحب مزاج حار یکشربت از این ترکیب با یك ل
طباشیر ورب سوس بخورد وصاحب مزاج بارد شربتی از آن با طسوج
جند بخورد کافی باشد واحتیاج بتغیر وبتدیل اصل این نسخه نیست ومرحوم حکیم
محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوك را علاج کرده ام ودر مرض مالیخولیا
که منجر نیاشده بود باین معجون ودر نسخهء این ترکیب یك مثقال یاقوت رثانی
اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد مفرح حار

جهة خفقان ومالیخولیا ووحشة وتقویة معده واشتها وهضم طعام نافع است وموی را سیاه دارد ورنگ رخسار نیکو کرده اند با درنجبویه قشور را ترج وقرنفیل
قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قافله کبار نار مشك سگ بهتان زر نباد دردنج تخم بادروج تخم فر نجمشك بالسویه از هر یك دو جزو مشك و

غیر نصف جزو هلیله کابلی بیست عدد وآمله سی عدد را در آب سه رطل بجوشانند تا یکرطل بماند بعد از آن صاف نموده یکرطل عسل بریزند وبجوشانند تا آب نسوزد وعسل بماند وبعد از آن عسل را سه برابر ادویه کرده بسرشند وشربت یك م تا دوم واین نسخه از نوشداروست جهة مبرودین ومرطوبین
مفرح بارد از تالیف حقیر جهة سدرود وار ومنع بخار بغایت مجربست گلسرخ ده ل امله مقشر زرشك بیدانه فوفل سه م صندل سفید
طباشیر گل ارمنی بادر نجبویه پوست پسته پوست ترنج مکد سدم گشنیز خشك تخم خرفه گل گاو زبان یکده با شربت سیب بنوشند شربتی ۲ ل
وطلای محلول ونقره محلول وفاد زهر معدنی مکدال عنبر نیم ل در بعضی مزاج اضافه مشود مفرح بارد از ادویهء قلبیه شیخ الرئیس ره وحقیر
مکرر تجربه نموده وجهة محرور بغایت نافع است بهمه چیز بهتر از دواء المشك بارد ویاقوتی است وجهة ناقهین وتب دق وخفقان حاره ورفع بخار
سوداوی سوخته بغایت مؤثر است تخم کاهو تخم خربزه مقشر تخم کدو مغز تخم خیار مقشر از هر یك سه ل تخم خرفه سه ل لؤلؤ لبد کهربا سرطان شهری
محرق ابریشم مقرض از هر یك یك ل صندل سفید دول عود هندی درونج زرنباد وبهمن ابیض از هر یك یك ل ودودانگ هیل طباشیر از هر یك
دول گلسرخ ه ل زعفران نیم ل کافور یك ل مشك دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه ل رب کدریك ل واگر یافت نشود دول حب کدر مکان
او والا دول صندل سرخ کند وادویه را کوفته وقرص سازند ویا معجون نمایند برب سیب وانار وبه وبالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت
معجون سوسنبری از چکمای فرس مفرح ومقوی ومساویست واجساد وبا ارواح اوو نافعست مطلق امزجه را در هر وقت واعاده مکند
قوای ساقطه وارواحی که نقصان یافته باشد بمرض یا مسهل یا از سم یا غیرانیها بجهة خفقان ورعشه واستسقا ویرقان وسوء هضم وبر انگیختن باه
نافع وساکن مکند درد نقرس ومفاصل را ومعتدلست وبعضی میگویند کرم است در اول ونیافتم در او ضرر چیزی زرنباد ودرونج بهمن سرخ وسفید و
باد رنجبویه از هر یك ده ل فرنجمشك ٦ ل عود قماری از هر یك ٥ ل نعناع خشك سوسنبردار چینی کنجد مقشر جوز بوا نقرهء محلول کهربا زعفران
از هر یك دول بسباسه یاقوت از هر یك یك ل بعد از سحق بلیغ ادویهء غیر معدنی را در هشتاد مثقال بدینموجب از گلاب شانزده ل وعرق
بید مشك وآب سیب وآب مرزنجوش وآب گاو زبان از هر یك شانزده ل در بهار یکشب بخیسانند ودر زمستان دو شب ودویست وپنجاه ل
عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است بوزن در آرند وبعد از آن دویست وپنجاه ل

شیر تازه را بخورد عسل دهند وبه دستور با عسر عسل
که بیست وپنج مثقال باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد وبعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند وباز در
آتش گذاشته بجوشانند ویکشب در پاتیل بگذارند واگر در دیگر مشاهده نمایند که آبی با او هست باز بگذارند بآتش نرمی که بجوش نیامده
بنجار بر طرف شده انگاه ادویهء معدنیرا که نقره وکهربا ویاقوتست اضافه کنند وشیخ مؤلف نسخه میفرماید که اگر پادزهر معدنی باشد
دول واگر حیوانی باشد ۱۲ قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند یك م او در نشاط وکیفیت برابری با یکمن خمر مکند وبا وجود سلامت
حس وصحة ادراك وقدر شربتش تا دول وقوتش تا بیست سال باقیست جهة حفظ صحت ناشتا تناول ونمایند وبجهة قوة باه شب وبجهة
سموم وبا آب رازیانه وبجهة خفقان با عرق گاو زبان مفرح جالینوس معروف بطولا ماخس یعنی جبار القلب جهة خفقان حار
وصعود انجره بدماغ وسدر ودوار وصرع وشقیقه ومالیخولیا وحمی وتشنگی وقطع خون ونکایة سموم نافع سرد است در درجهء سیم و
خشکست در اول آمله در شیر یك هفته خیسانیده در گلاب سه روز گل گاو زبان تخم خرفه از هر یك ۲ ل صندل سفی وزرد وسرخ پوست
بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یك ده ل بهمن سفید دارچینی گشنیز خشك طباشیر پوست نارنج وترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یك ٥ ل
مرجان مروارید از هر یك ۳ ل طلای محلول نقرهء محلول زمرد یاقوت از هر یك دول شربت سیب وشربت ریباس وشربت انارین
هر یك یکوزن بسرشند مفرح اعظم معتدل است وبهترین مفرحات وموافق ومعدل جمیع امزجه وشکنندهء تندی خون ورافع جمیع
اخلاط فاسده وصاف کنندهء خون ومقوی حواس واعضای رئیسه وغیره وزیاد کننده فهم وحفظ بر طرف مکند اعیا وکسالة وبلاذه و
توحش را ونفخ را تحلیل مبرد ومقوی اشتها وباه ورافع اقسام کرم وخفقان ومالیخولیا ووسواس وبرسام وبغایت عجیب الفعل وجلیل
القدر است وچون اضافه کنند یاقوت وغیره احجار را نامیده مشود بمعجون یاقوت مخلص از وبا وطاعون وآشامیدن وطلا نمودن
او با روغن بنفشه ایمن سازد از وبا وطاعون وحقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مرا تب بیعدیل وموافق اکثر امزجه وقریب الاعتدالست
وبجهة رفع صرع وجنون وضعف دل وتوحش بغایت مجرب ومیهی ومداومت او حافظ صحت وبهترین مفرحات است شاهتره بادر نجبویه

گل گاو زبان مبثول از هر يك ده ل بهمن سرخ وسفيد از هر يك ٥ ل لاجورد غير مغسول طباشير گل مختوم وحقير بدل او وگلي از داغستان
مآرند ومشهور است كرده واثرش را قويتر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج زرنب كبابه زرنباد از هر يك سه ل هليلهء

كابلى ابريشم مقرض صندل سفيد پوست بيرون پسته از هر يك دول وحقير بدون طلا ونقره استعمال نموده ادويه را كوفته وپخته شكر سفيد صد وپنجاه ل
با آب به شيرين وشربت ريباس وآب سيب شيرين وگلاب وانار ميخوش وآب ترشى ترنج واگر نباشد آب ليمو وآب زرشك از هر يك بيست سه ول
بقوام آورده بسرشند وقدر شربت از يك ل تا دو مثقال وقوتش تا چهار ده سال باقيست مفرح ملوكى از كناش بخيتشوع جهة تلطيف اخلاط
واشعاش ارواح وبسط نفس وتقوية بدن نافع وگرم وخشك است در دويم وقوتش تا هفت سال باقيست وقدر شربتش تا دول بماء
الورد ويا آب ريباس قاقلهء صغار وكبار از هر يك ده ل زرنب زرنباد ودرونج قرنفل عود نانخواه نار مشك سليخهء اسارون از هر يك
ه ل سنبل ساوج حماما رازيانج دار فلفل از هر يك دول مرواريد درشت ناسفتهء سفيد ياقوت سرخ ورق طلا از هر يك ٢ ل زعفران يك م
مصطكى بك ل ورق وندیم ل فلفل ابيض نيم م همه را بگلاب خيسانيده سه روز پيش از سرشتن وعسل بر بالاى آتش گذاشته مثل او عرق دار مهينى
ونمام ومرزنجوش تسقيه نمايند پس از اتش گرفته با ادويه بسرشند مفرح سهل الوجود جهة رفع خفقان ورعشه وسقوط قوى وصدع
مزمن وامراض جگر وتوحش وتبهاى غفنى نافع ودر اين مفرح وسرور وثركيه بسيار است وخون را صاف مكند وكسل وبلادة راز ايل مكند وقوتش
تا يك سال باقيست وشربت او يكوقيه آب به شيرين ده رطل كه در او اطفاى آهن تافته با طلا ونقره بقدريكه ميسر باشد قرنفل افتيمون بسباسه
قاقلهء كبار صندل سرخ از هر يك ٧ ل كوفته ودر خرقه بسته با سى م ابريشم خام وبگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف
نموده با مثل او شكر ومثل او آب سيب يا شربت سيب بقوام آورند واضافه كنند بر او تخم ريحان وتخم باد رنجبويه هر يك دوم واز آتش بردارند مفرح
جهة رفع اخلاط سوداويه وبلغم لزج وتقيح سده وثيقهء سده وثيقهء دماغ از انجره وتقوية حواس وزيادتى سرور نشاط بالذات وبالعرض وتحليل رياح غليظه
وزيادتى هضم نافع است وگرم است در اول ودر پيوسته معتدل وقوتش تا سه سال باقيست وشربتش دوم افتيمون اسطو خودوس حب بلسان
سليخه اسارون قرنفل از هر يك ٤ ل زرنباد ودرونج مرواريد درشت كهربا مرجان بهمن سرخ وسفيد ساذج ٢ قاقله كبابه بدل كنند كبار قرفه جند از هر يك ٣ م
حرر محرق دوم زنجبيل دار فلفل مشك از هر يك يك م با عسل كف گرفته بسرشند وحقير يكوزن اجزاى اين مفرح را بغير جند با دو وزن مفرح سهل الوجود
سابق سرشته با زيادتى فاد زهر معدنى وعنبر اشب وورق طلا ونقره در آثار بيعديل

مشاهده نموده است ودر رفع اقسام ماليخوليا بشرط مداومت
مجربست وتخلف نمكند مفرح حار كثير المنافع جهة امراض بارده هر قسمش كه
باشد وجهة جنون ووسواس وتقوية اعضاى رئيسه وتقيح سدها بغايت
نافع است گرم در سيم وخشك در دويم وقوتش تا دو سال باقيست وشربتش تا يك
مثقال اشنه اظفار الطيب نار مشك وفرنجمشك وبالسويه قرفه قرنفل دارچينى
سنبل الطيب از هر يك مثل نصف اجزاء مصطكى زعفران از هر يك مثل وزن ربع
اجزا با عسل بسرشند مفرح زمردى بارد از اختراع حقير
جهة امزجهء حار ومنع بخار سوداوى وتعديل مزاج جگر واعضاى رئيسه ونزلات حار
بغايت نافع است ص آمله كه بكلاب پرورده باشند خشخاش سفيد
تخم خرفه گشنيز مكد بيست از مغز تخم هندوانه تخم خيار مغز تخم كدو گل
مختوم با داغستان ابريشم مقرض محرب بهمنين پوست نارنج گل گاو زبان فاد زهر
معدنى طباشير مكده ل عصارهء زرشك تخم كاهو مقشر نشاسته گلسرخ كنجد
نيلوفر كبوده ل زمرد ورق نقره هر يك دول مشك كافور مكد نيم ل
غنبر يك ل يا شيرهء ترنجبين وشير خشت وشربت سيب وامثال آن بسرشند ودر
بعضى امزجه مرواريد كهربا مرجان مكد ٤ ل ورق طلا ونقره وعنبر دول
اضافه نموده اند اما مفرح بارد جهة اصلاح امراض حاره وثيقه انجره وتعديل مزاج
جگر وكرده ودر سيم سرد وقوتش تا دو سال باقيست وشربتش
تا دول خشخاش سفيد گشنيرز خشك تخم خربزه از هر يك سه ل طباشير گل
مختوم گلسرخ لسان الثور از هر يك يك ل ونيم عصارهء زرشك ٢ يك ل
با عسل كابلى بسرشند باب دوليم در اقسام حبوب واز اختراع قدماست ومنقسم
باقسام معاجين است ومسهله او تا دو سه ماه
قوت باقيست وبعد از آن ضعيف مشود ومبهى ومقوى آن مشتمل بر ادويهء كبار وذو
الخاصية باشد تا يك سال وافيون دارتا دو سال وآنچه مشتمل
بر ادويهء كبار نباشد بعد از يكماه ضعيف مشود حب نارمشك مسهل وسريع الاثر
است جهة تحليل رياح وتقوية معده ورفع قولنج ودرد
معده كه از احتباس باشد بغايت مجربست يك عدد ش يكبار اسهال مكند مصطكى
وزنجبيل قرنفل دارچينى فلفل نارمشك از هر يك يك ويكدست
سقمونيا مشوى ٧ ل شكر طيرزد ٧ ل حب ريوند جهة استسقاى زقى كه با حرارة
باشد ريوند عصارهء غافث تخم كاسنى غاريقون مازريون
شربتش يك ونيم حب الذهب واين موسوم بحب الصبر است از تركيب رئيس
الفضلاست حسين بن عبد الله بن سينا جهة حفظ
صحت وثيقهء اخلاط ثلثه از سر وبدن وتقتيح سده وعسر النفس ودرد پهلو وپشت پاد
تندى باصره وهضم طعام وادرار ورفع بخارهء وبانجملة مداومة

ومغنی از جمیع ادویه وقدر شربتش تا دول صبر است وهلیلج کابلی ده م گل سرخ ٥ م سقمونیا زعفران مصطکی کثیرا سفید از هر یك ٣ م عنبر ورق طلا
از هر یك چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هر یك سه قیراط ومؤلف تذکره جهة بلغمین واصحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون از هر یك چهاردهم

زیاده نموده جهة مفاصل وعرق النسا وامثال آنها غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقر حاسور نجان از هر یك ۳ م وجهة صفرا وبین با اصل
نسخه هلیلج زرد بنفسج از هر یك ٥ م وجهة نجار مرزنجوش وکشنیز از هر یك ٥ م وجهة ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش وگشنیز وجهة سودا با اصل
نسخهء لاجورد یا حجر ارمنی نیم م کرده ادویه را کوفته وبا گلاب وعرق بید وکرفس ورازیانج حب سازند وقوتش تا دو سال باقیست حب
الایارج منسوب بابن ماسویه نافعست جهة امراض دماغی خصوصا بلغمی وثیقهء دماغ کند وتندی باصره بیفزاید یا رج فیقرا شش م
هلیلج زرده م تربد ٤ م انیسون ملح هندی از هر یك دوم ونیم غاریقون ۲ م شحم حنظل یك م ودر صفرا وبین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند
وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش تا یك ل حب اصطیمخون بمعنی منقی اخلاط بارده است جهة ثقیه اخلاط وحفظ صحة ورفع
وسواس وامراض سود اویه وخفقان وضعف معده وکرده نافع صبره ا ا بسفایح افتیمون از هر یك ٦ ل سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر یك
۳ ل سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی عصارهء افسنتین اسارون وج عود مصطکی بیخ اذجر زراوند مدحرج دارچینی از هر یك یك ل
وبعضی وقت ایارج اضافه میکنند ودر بعضی نسخه هلیلج وتربد زیاد کرده اند حب النفظ منسوب بجالینوس واو قوی الفعل است و
نافع جهة هر مرض بارد مثل فالج ولقوه وبادها ونقرس وقولنج وامراض معده وعرق النسا ومفاصل وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش
تا دوم ورازی نقل کرده که مضر جگر است ومصلح او زیت واسحق نقل کرده که تقیح بواسیر میکند ومؤلف تذکره بر این است که این اصح
است از اول ومصلح او کثیر او ماء العنابست صبره ام هلیلج اصفر تخم حرمل افتیمون صمغ سداب اگر یافت نشود وچندان اشق جاوشیر
مقل ازرق سکبنیج شخم حنظل از هر یك بیست م ودر بعضی نسخه تربد عود اصل السوس از هر یك هفت م کرده اند اگر افراط بلغم نباشد
نباید کرد وهمچنین اگر سود از یاد نباشد افتیمون داخل ننمایند واگر حلتیث وحب الغار اضافه کنند در صورتیکه مریض باتب نباشد جایز است
ادویه را با نفط سفید حب بسازند واگر شیطرج وقاقله وبوزیدان وسورنجان وایارج از هر یك ٥ م داخل نمایند جهة اوجاع بارده
خصوصا نقرس ونفعش عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است ومجرب دانستهاند که در دهن نگهدارند تخم کدو
تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هر یك یکجز ونشا صمغ عربی کثیرا رب

سوس زعفران تخم خرفه بادام تلخ فسق صنوبر
انیسون بزرگتان هر یك نصف جزو حب بسازند پس اگر در سینه وشش قروحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه سه جزو زوفا دو جزو
نیم پرسیاوشان دو جزو واگر با او تبی باشد پس اگر ارمنی وگل محتوم از هر یك سه جزو همه را با مثل وزن ادویهء شکر بلعاب تخم مرو وبزرقطونا
وریحان وروغن بنفشه حبها سازند واگر بعصارهء کرنب معجون بسازند در تلیین طبع وصاف کردن آواز ابلغ خواهد بود حبی که
نافع است جهة امراض که موی بریزد مثل جذام وداء الثعلب وداء الفیل وداء الحیه واخراج فضول غلیظ وقوتش تا دو سال باقیست گرم است
در دویم وخشك در اول وشربت او تا یك مثقال است با آب گرم ومضر جگر ومصلحش انیسون ومضر کرده ومصلح او کثیرا او تربد ۱۲ ل ۲ افتیمون
چهار ل بسفایح انزروت از هر یك سه ل عصارهء افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هر یك دوم به آب حب نمایند حب
الدیدان الطوال برنگ مقشر هلیلهء اصفر آمله ٥ ل ونیم تربد ابیض ۳ ل فایند مثل ادویه شربتش سه م به آب کرم حب قوقایا
جهة ثقیه دماغ وامراض باردهء آن بغایت مجرب است وقوقا بلغة یونانی بمعنی حاق وسط راس است چون این حب جذب
این مواد از انجا مکند لهذا مسمی باین اسم شده صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه شخم حنظل سقمونیا از هر یك
نیم جزو حب قوقایا مستعمل ابوی ره ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله زرد اسطو خودوس تربد سفید حب ساخته یك
مثقال ونیم را تناول نمایند حب منتن جهة فالج ورعشه وامراض بلغمی بغایت نافع است ایارج فیقرا ده ل شحم حنظل
فنطوریون رقیق عصارهء فتاء الحمار فرفیون جند بیدستر فلفل حلتیث سکبنیج جاو شیر شیطرج خردل از هر یك یك ل صموغرا در آب سداب
حل کرده حبها سازند ودول ونیم قدر شربت انگشت حب افتیمون جهة اخراج سودا جهة کسی که قادر بر شرب مطبوخ نباشد افتیمون
دول بسفایح غاریقون از هر یك ده ل خربق اسود ملح هندی از هر یك ٥ ل اسطو خودوس هفت ل ایارج ده ل شربت ۲ ل حب
اشبیار این حب را شب یار از این جهة نامند که وقت استعمالش شبست جهة ثقیهء سرو دل از سودائیکه متولد از بلغم باشد ترمد
افتیمون غاریقون اسطو خودوس هلیلج کابلی ازهر یك یکجز وفبقرا یکجز ونیم عود هندی نیم جزو شربت از یك مثقال تا دوم جت

اشبیار نوع دیگر جهة ثقیهء دماغ وول از سودائی که از نفس سودا بهم رسیده باشد
هلیلهء کابلی افتیمون از هر یك یکجزو فیقرا یکجزو نیم
اسطو خودوس وذو جزو تخم حنظل یکجزو وخربق اسود ربع جزو مصطکی عود
بسفایح از هر یك نیم جوز وحجر از مغسول ثلث جزو به آب سیب

شیرین حبها سازند شربتش از یك م تا یك ل حب جهة سپرز مجربست با ماء العسل وامثال او بنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته
تخم کرفس غاریقون ملح هندی باعرق بهار وامثال آن بنوشند حب بسازند قدرشربتش یك ل است حب المقل از مجربات والد مرحوم
حقیر جهة صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزاد داشته باشد مجربست آملهء مقشر پوست هلیلهء زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم
کندنا ازهر کدام ٥ جزو مقل از رق ٤ جزو ومقل را نیمکوب کرده در آب کند ی نا شسته بخیسانند وروز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مهم
شود وادویه را بسرشند وحبی بمقدار نخودی بسازند وهر روز در خلاء معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند واز چیزهای سوداوی احتباف
نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهة کسی که در جانب راست فالج بهم رسیده باشد وقادر بر تکلم نباشد وزبانش را ثقل بهم رسیده
باشد مجربست تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شخم حنظل شیطرج بوزیدان وج عاقر قرحاد از فلفل سکبنج جاو شیر
مقل ازرق فرهون جند بیدستر ادویه را کوفته وبحریر نپخته وصموغرا در آب کند تا حل کرده وبا او ادویه را بسرشند وحبها بسازند
شربت ٣ م به آب گرم حب الافاویه الکثیر الصعبر جهة مرة سودا وصفرا وبلغم متولده در معده وغشی که از او عارض شود دارچینی
قصب الدزیره حب بلسان فقاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یك ده اوقیه نیمکوب ساخته بیست ودو رطل آب باران در آن ریخته بپزند تا نصف
باقی بماند بعد از آن صبر سقوطری را یکرطل بگیرند وباین ابشویند وصاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه بشویند تا باقی نماند مگر ثفلی از صبر که احتیاج
باو نباشد پس در آفتاب خشك کرده هر یك از زعفران ومصطکی ومر صاف یکوقیه در او ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از انکه به آب خمیر کرده
باشند قدر شربت ٣ م به آب گرم حب الشیطرح جهة درد مفاصل وعصب وفالج ولقوة احتباس طمث ترید ده م صبر ٢٠ م زنجبیل خردل
ابیض از هر یك دوم فلفل درا فلفل عاقر قرحا از هر کدام یك م شیطرج هندی ملح هندی دج از هر یك دوم فایند ٤ م به آب کلم حبها سازند
شربتش دوم ونیم تا سه م به آب گرم حب للربع هلیلج کابلی افتیمون از هر کدام چهارم عصارهء غافث عصارهء افسنتین از هر یك
دوم صبر یك م به آبی که در آن رازیانده چوشانیده صاف کرده حبها بسازند قدر شربت دوم تا سه م حب حلتیث للربع
هلیله اصفر عصارهء غافث دوم حرف ام حلتیث نیم م به آب حبها سازند شربتش

يكدرم به آب گرم حب اشعثا جهة اسهال صفراء مخلوط
ببلغم وزرداب صبر ٢٢ م افتيمون ١٢ م سقمونيا ٣ م سليخه سنبل تربد مصطكى ٤ م
زعفران ٣ م غاريقون ٦ م حمامام به آب حب ساخته شربتش
٢ م به آب گرم حب السكبنج از جالينوس جهة امراض بارده واستسقا وقولنج ولقوه
وفالج هليلجات ثلثه آملج ٥ ام مقل ٤ م زنجبيل
دارچينى ٥ م فلفل دار فلفل اسارون ٣ م تخم كرفس نانخواه وج سليخه ٢ شيطرج
حب البلسان ٢ مصطكى ٦ اغاريقون ١٠ شكر طبرزد ٣٠ صبر
سقوطرى ٤٠ غاريقون ومقل را كوفته وآب كند نار ابراو پاشيده بكوبند وباقى ادويه
را به آبها مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش يك مثقال ونيم با آب نيم
گرم وقت خواب تا دول وقبل از استعمال وبعد از وقت استعمال يكروز پرهيز نمايند
حب قيصر كه حب ذهب نيز گويند از معالجات بقراطى جهة ثيقهء معده
از رطوبات وتقوية آن وچون تناول كنند بعد از طعام هر روز يكبار از رطوبات لزجه
اخراج ميفرمايد معده را ضعيف نمى كند نانخواه زيره كر وبا انيسون
هليله اسود ملح نفطى ام مصطكى ٣ م صبر سقوطرى مثل همه باب ورق اترج حبها
سازند حبى يكدانگ تا دو دانگ حب الديدان الطول
وحب القرع كيل دارو فلفل ابيض برنج كابلى مقشر فثيلبل ملح هندى ٥ ترمس ٦
شيخ اتربد ١٥ قسط مرصاف ٧ م شربتش ٥ م
به آب راسن تر حب للماليخوليا مجرب فيقرا ٤ م افتيمون ٤ م حجر لاجورد مغسول
غاريقون ٢ سقمونيا قرنفل بحرى ٢ عدد به آب به شيرين
حب كرده شربتش هر هفته يك ل حب لعرق النسا حقير تجربه نموده وبسيار مؤثر
يافته ورازى ميگويد كه در ساعت دفع مكند
وچند نفر از پيران كه يك سال اين آزار داشته اند وممكن نبوده است ايشانرا از جائى
بجائى كرديدن باين حب معالجه نموده ام وپنج يا شش
بار اطلاق ميفرمايد ومجموع يكشربتست صبر سقوطراى اهليلج سورنجان از هر يك
يك م حبها بسازند حب مسهل جهة حمياة
ودفع صفرا بسيار نافع است منقول از حاوى كبير عصارهء افسنتين مصطكى هليله زرد
گل سرخ مساوى از هر يك يكجزو
صبر سه چزو سقمونيا دو ثلث جزو شربتش يك م ونيم تا دوم به آب مطبوخ شاه تره
هليلهء زرد حب لاجورد جهة اسهال صفراوى
غليظ وسودا وبلغم از مخترعاة حقير است لاجورد وعسر مغسول مصطكى گلسرخ
پوست هليلهء زرد بسفايح پوست هليلهء كابلى غاريقون
سفيد تربد محكوك صبر زرد اسطو خودوس عود قمارى سنامكى گل بنفشه افتيمون
كثيرا با آب سليب حب ساخته از ٢ ل تا سه ل

حب چیپال منقول از حکمای هند جهة اخراج بلغم وصفرای محی وقلیلی از سودا ورطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر وعمل آن
بقی واسهال است حب سلاطین مدبر که در دستورات مذکور شد هلیله سیاه از هر یك بحسب عدد مساوی هم آرد برنج سفید برابر هر

نرم کوبیده با آب لیمو با آب غوره حب سازند بقدر فندقی ویك عدد را کوبیده درد وشاب حل کرده بر بالای نخود آب وشوربای چرب
بخورند حب قرص افعی جهة تقویة باه خصیة الثعلب خولنجان پنیر مایهء شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل خردل سرخ کش خرما با گلاب
حب سازند حب منشط از تالیف ابوی مرحوم اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد حب الغار بزر البنج فلفل افیون
فرفیون عاقر قرحا تخم کرفس دارچینی ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب
حب سازند حب نشاط جهة سرفهء حار ونزلاة
وسل وقوت هاضمه ونشاط باه محرورین ومنع اسهال وتعدیل مزاج سوداوی نافع از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی
رب السوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت با لعاب بهدانه حب سازند ومشك یکدانگ کاهی اضافه مشود حب نزله
از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران بزر النج افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح رب سوس نشاسته حب جدوار از تالیفات
مرحوم ابوی مبهی وهاضم ومقوی بدن ومجرب است جدوار عود صندل زعفران مصطکی زرنباد قریفل صمغ درونج فلفل عاقر قرحا
مشك دارچینی با آب نبات حب بسازند اگر افیون یك ل اضافه نمایند جهة نشاط بدست اما قوة باه ضعیف مشود وحب جدوار از میا حزین
نیز مانست جهة تقویة باه وهاضمه وضعف دل ومعده بسیار نافع جدوار مروارید فلفل تخم بادر فکبویه فرفه فلفل سیاه خصیه الثعلب
شقاقل تخم بالنکو عود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلابه نموده قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم ل حب عطائی
جهة سرفه رطوبی وضیق النفس بغایت نافع ومجربست از تالیف جد حقیر اعلك البطم کندر مر صاف زراوند جرح افیون میعه سایله حب
ساخته از دانگی تا نیم مثقال تناول نمایند وبا اشربهء موافقه سریع الاثر است حب سعال که از برودة ورطوبة باشد مجرب است
منقول از معالجات ایلاقی کندر میعهء سایله مر صاف از هر یك یکدرم افیون ربع م حبها سازند بقدر یکدانگ حب سعال دیگر
از تالیفات مرحوم ابوی که با تب نباشد مجربست تخم رازیانه تخم کرفس رب سوس پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه بالعاب
تخم کتان سرشته یا قرص بسازند ودول با مطبوخ مناسبه بدهند حب جهة استمساك منی بغایت مجربست دانه تمرهندیرا سه چهار
روز در آب خیسانیده پوست آن را گرفته یکجز ومغز آن را با دو جزو فتد کوبیده

حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند
وگویند رفع اثر آن را خوردن آب لیمو مکند حب بواسیر که با خون باشد هلیلهء هندی وهلیله وآمله از هر یك پنج م تخم کند نا
تا سه م بسد کهربا ودع محرق دوم ونیم مقل از رق ده م ادویه را کوفته ومقل را حل نمایند به آب ورق سرد وورق کند نا وادویه را
با وسرشته حبها سازند وشربتش سه م به آبی که آهن تافته در او انداخته باشند حب السعوط منقول از کامل الصناعة عنه جهة
فالج ولقوه ودرد سرکه از بلغم باشد خربق ابیض ٤ کم صبر شونیز یك م مرصاف ٣ م فریبون م اشق دوم کندش بورق ارمنی از هر یك دوم جند
زعفران یك م ونیم جاو شیر به آب چغندر حبها ساخته بقدر دو حبه یا سه حبة سعوط نمایند بروغن خیری حب لطیب النکهة وید نهب النجر
جوز بوا قاقله فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هر یك م مشاد ودانگ مشك را علیحده سائیده وبا گلاب جهة ساخته دردهان نگاه دارند
واگر اراده کنند که معده از فضول عنفة مفسده پاك بشود مخلوط بسازند با مذکورات ایارج فیقرا ومساوی همه از کافور وزن نیم شربت
ساقط سازند شربت یك مثقال حب زبیق جهة سرعت انزال منی مجربست منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زبیق ٥ م با سرکه تند در هاون
سائیده تا انکه منحل شود مخلوط سازند با او سه ل ملح هندی وظرف آهنی را سرکه پر کرده زنبق را در او بجوشانند واز را سخت مسحوق ٣ ل
اندك اندك در آن ریخته بدسته هاون بسایند تا ملقمه شود پس در کرباس سطبری کرده بیفشرند وانچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرك
او زایل شود ومجموعرا انداخته آتش نرمی طبخ دهند در وقت احتیاج در دهان نگاهدارند که ریسمان او بیرون باشد وبلع نشود ووقتیکه ارادهء انزال
داشته باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساك منی بقوة تمام کند وقوی النشاط ومسکر ومنوم ومشتهی وحقیر آن را بمویز عمر ومسمی ساخته
ومجرب است مویز صد دانه پنج شوکران سه ل بزر البنج سه ل کوفته وزبلپ را به آنها مخلوط ساخته در صد وپنجاه ل آب بجوشانند تا انکه آب را
بتمامه جذب کند ودر وقت حاجت بصدر حبهء استعمال نمایند واگر کیفیت او را قویتر خواهند بابر کك شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند
حب بدل جهة دردسر مزمن وضعف معده وجگر نافع وقاطع عاده افیونست تا تورهء سیاه زنجبیل ریوند چینی ٢ بقدر نخودی بسازند
از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کس میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهة نعوظ مجربست بعد از شش ساعت نعوظ می آورد تا دوازده ساعت

وچون با آب سرد خود را بشویند نعوظ بر طرف مشود وچون در دهان نگاهدارند در عرض يك شبانه روز آب نمشود ودهان را بسيار معطر مسازد

وبسیار خوش مزه است وجمعی کثیر از اطبا جهة نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران بجهة این امر حبها ترتیب نموده هر یك بی علتی نبوده بعضی زود آب میشد
وبعضی با اندك وقتی نرم میشد وبعضی بدمزه بود واین حب بغایت مسخن طبع شده وفي الواقع بیعد یلست پنیر مایهء شتر اعرابی عنبر اشهب
مشك خصیة الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر مغرفند قی حب سازند وروزی یك عدد تناول نمایند واز عقب او شراب با شیر
تازه با آب تره تیزك با آب نخود خیسانیده بنوشند واز این حب تا نیم مثقال میتوان خورد ومرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود حب
جهة بواسیر ریحی وموی وقاطع خون ومجرب است منقول از کامل الصناعة هلیله سیاه آمله هلیله تخم مورد جفت البلوطرا هیئت گلنار مصطکی
جوز بوا سنبل الطیب قرنفل تخم کند نا مقل خبث الحدید مدبر برشته هلیلجاة وتخم کندنا را در روغن زیتون بجوشانند ومقل را با آب برگ
سرد حل کنند وادویه را به آن بسرشند وحب بسازند ودول با آب گرم بنوشند حب سعال جهة ضیق النفس وسرفهء دایمی سخت
وتلیین سینه وتصفیهء صفوف وجهة ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر الکبار صمغ انیسون اصل السوس
رب السوس فایند شکر بالسویه با اندکی عسل وآب رازیانه بسرشند وحب ساخته در زیر زبان نگاه دارند باب سیم در اقرص
اقسام قرص مثل اقسام حب است وحد وسط سفوف ومعاجین اند ومخترع او اندر وماخیس قدیم است وانچه مشتملست بر ادویهء کبار وذو؟؟
وافیون دار قوتش تا چهار سال باقیست ومسهله وغیره اقسام آن در بقای قوت مثل حبوبند وحفظ قوه ادویه در قرص زیاه بر سفوفست
قرص افعی در اول سیم گرم وخشك وملطف ومبهی ومقوی حرارة غریزی وپادزهر سموم وجهة بقایای جذام ورفع تحلیل خلط محترق
بطریق دفع بظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست وبعد از شش ماه استعمال نمایند وبعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید
نمود وبلافاصله ایام بعیده سرش را با دنبالش بسته بر روی تخته بقدر چهار انگشت از سز وچهار انگشت از دنباله یکضرب قطع کنند و
پوستش را بیرون کرده به آب بشویند وبا اندکی شبت ونمك در دیك سنگی یا سفالین بجوشانند تا مهرا شود پس استخوان را دور کرده گوشت
او را با ربع او نان میدهء خشك در هاون سنگ با مرق او مهرا بکوبند تا یکسان شود وقرصی بقدر یك مثقال بسازند ودر روی پرویزن خشك کرده
در شیشه ضبط نمایند ودر وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند واگر

نباشد بروغن زيتون كهنه وبايد افعى قوى الحركة باشد وكردنش
باريك وچهار دندان داشته باشد كه علامت ماد كيست واشقر وسياه وابلق وسرخ
بكار نمى آيد قرص اسقيل كه از اجزاى تريا ق فاروفست
جهة سموم وربو وعسر نفس وجير كسر نافع وجهة استسقا بيعديل عنصل مشوى در
خمير گرتفه را كوبيده بوزن او آرد گرسنه با شراب معجون ساخته با روغن
گل دست را چرب نموده قرص سازند وبدل شراب مثلث ميتواند بود واندر وماخس
حكيم اسقيل را دو وزن وآرد گرسنه را يكوزن كرده قرص
اندر وخورون كه از اجزاى تريا ق فاروقست جهة گزيدن هوام وادويهء قتاله وتخفيف
سم وثيقه اعضاى رئيسه وضعف جگر واستسقا و
بفتح سدد نافع است ونسخهء او مختلف وبهترين نسخها از حنين بن اسحق است كه
صاحب كامل الصناعة ترجيح داده وارشيشعان قصب الذريره
اسارون عود بلسان سليخه جعده مصطكى فو از هر يك ٦ ل فقاح اذخر زعفران از
هر يك ١٢ ل دارچينى حماما مر صاف از هر يك ٢٤ ل اقحوان بيست ل
سنبل الطيب ١٦ ل با شراب يا نبند عسل يا جمهورى قرص بسازند قرص اندرو جون
الملك كه مؤلف آن باسم پادشاه آن عصر تاليف كرده وخرد
اعظم تريا ك غرزه وبعضى معاجين كبار است مقوى معده ودماغ وجگر وياقوة تريا قيه
وجهة علل باردهء اعضاى رئيسه مفيد بابونهء سرخ وسفيد سماق
بيدانه مر صاف اسارون انيسون اشنه قصب الذريره عود بلسان بالسويه با شراب
جمهورى با مثلث يا نپنذر قرص بسازند قرص لك
كه از اجزاى معاجين كبار است فيلجوش كه لوف باشد يكجز ولك مغسول دو جر
وبا شراب يا جمهورى يا مثلث قرص بسازند قرص آذر معموكه از
جملهء اجزاى مخلصه است كه سوطيرا گويند ملطف وجهة استسقا وامراض جگر
وسپرز ومعده نافع وضماد او محلل او رام بازده وجهة درد سر بلغمى ونزلات
قديم بسيار مؤثر است حماما دار شيسعان قسط تلخ قصب الذريره فلفل سفيد قرنفل
نانخواه از هر يك ٣ ل دارچينى مصطكى زعفران مر صاف از هر يك
٦ ل فويك ل سنبل الطيب ساذج هندى از هر يك رال با شراب يام ثال آن از
مذكورات قرص بسازند قرص اقر وقومعا يعنى قرص زعفران
از جملهء اجزاء دواء الخطاطيف است در خواص مانند آذر معمو وبعضى هر دو را
باين اسم خوانده اند زعفران دارچينى بيخ سوسن اسمانجونى ساذج
هندى از هر يك دول گلسرخ حماما قسط تلخ از هر يك ال مر صاف ٤ با شراب
ومانند آن به دستور يكه گذشت قرص بسازند قرص طباشير
ملين جهة تبهاى صفراوى ودموى ورفع تشنگى وتسكين غليان خون نافع است
طباشير سفيد گلسرخ صندل سفيد سوده مغز تخم كدو

مغز تخم خیار مغز دانهء به رب سوس زرشك منقی صمغ عربی کثیرا ترنجبین با آب ترنجبین قرص بسازند واگر تلیین بیشتر خواهند
ریوند چینی غاریقون سفید اضافه کنند مقدار شربت یك مثقال قرص طباشیر ملین از تالیف مرحومه میر عطاء الله جد حقیر است

وبهترین قسخها ومعمول حقیر وجهة بتهای حاره وحصبه وآبله وتب دق وحرقة البول وتشنگی وتسکین التهاب اخلاط محترقه وسعال وذات الجنب
سفید است گلسرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه مغز تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار تخم گشنیز گل بنفشه صندل سفید کثیرا ترنجبین رب سوس
فوفل زعفران با شیرهء جو قرص بسازند واز یك ل تا دول بنوشند قرص طباشیر قابض منافعش مثل منافع
ملین است بالینت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده گلسرخ صندل سفید سوده گلنار اقاقیا صمغ عربی بو داده کثیرا نشاسته
بو داده شاه بلوط بو داده رب سوس طباشیر تخم حماض بو داده زرشك منقی اجزا را نرم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند وبعد او ان
به آب سیب مایه یا زرشك قرص بسازند ودر سایه خشك کرده ویك مثقال را بیاشامند واگر با اسهال دغدغهء کبدی باشد وخون صرف
بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سمقا منقی انجبار اضافه کنند قرص ورد قابض جهة نزف الدم وجهة اسهال ذوبائی منقول
از قانون ومجربست گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلو سرطانات محترقه بالسویه با آب به قرص سازند
قرص الورد الاحمر جهة درد فم معده وحمیاه بلغمیه گلسرخ ٦ م اصل السوس ٤ م سنبل الطیب یك م با مبتجیج بقدر یك م قرص بسازند
قرص مازونس جهة ایلاوس وجمیع انواع نفخ سپرز نافع است تخم کرفس انیسون از هر یك ٨ م افسنتین چهارم فلفل مر صاف ٢ م
دارچینی ٦ م مصطکی ٤ م افیون م جند بیدستر ٢ م با آب قرصها سازند بقدر یك ل قرص کالنج جهة قروح کلیه ومثانه وتفطیر البول وبول
الدم بغایت مجربست منقول از جانب امین الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج شاه دانه از هر یك یك یا تخم رازیانه ٢ ل زعفران تخم خماض
بری مغز جلغوزه مغز بادام تلخ مقشر از هر یك ٣ ل حب کاکنج جبلی ٢٥ عدد تخم خیار ١٢ ل ادویه را کوفته با مپنج معجون ساخته قرص بسازند قرص
البزور جهة اسهال وقروح امعاء وکسیراکه هضم طعام نشود وپیچش سخت وزحیر وسیلان حیض که متواتر باشد حب الاس ٢ ل تخم رازیانه انیسون
نانخواه تخم کرفس بزر البنج دو قو از هر یك یك اوقیه افیون دول با شراب معجون ساخته تا نیم م قرص بسازند وبعد از شش ماه استعمال نمایند
قرص برمکیه جهة رفع بلغم خام وصفرای حار قوی بسیار نافع است هلیله وهلیله آمله برنج کابلی مقشر از هر یك یکجز وتربد ابیض خراشیده مثل
همه اجزا فایند را دریا تیلی رده وقدری آب بر او ریخته بعد از چند جوش از آتش

گرفتهء ادویه را بر او پاشیده خوب یا هم ممزوج نمایند بعد از آن
بوزن هفت ل قرصها ساخته قدر شربت یکقرص به آبی که در او گشنیز خشك را
یکشب خیسانیده وصاف کرده باشند واین قرص از ده
بار متجاوز واز بیست بار کمتر اطلاق میفرماید واگر احتیاج افتد که اخراج بلغم
زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با او ربع جزو هلیله شخم حنظل را
قرص زرشك لك دار جهة مستسقی که لینت طبع داشته باشد وجهة تبهای مرکبه
ویرقان نافع است وبغایت مجرب
عصارهء زرشك ۲؟؟ لك مغسول از هر یك ۳ ل افسنتین باعصارهء افسنتین با عصاره
غافث از هر کی یك ل سلیخه طباشیر گل سرخ
سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بو داده گل ارمنی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو
داده مصطکی رب سوس اذخر ز عفران ترمس
مادیان انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی به دستور قرص سازند وبا سکنجبین
بزوری یا شربت دنیار بنوشند قرص افسنتین
منقول از کامل الصناعة ترکیب حنین جهة ضعف جگر انیسون افسنتین اسارون تخم
کرفس صبر عصارهء غافث بادام مقشر مصطکی سنبل
الطیب ساذج هندی بقدر درهمی سازند قرص رودینون جهة تبهای حاره واو رام
جگر حاره وتب شطر النب ورفع تشنگی
بسیار نافع تاست مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو رب سوس کثیرا
نشاسته طباشیر تخم رازیانه گلسرخ زعفران با لعاب
زرقطونا قرص بسازند وقدر شربت یك سال است قرص ریوند جهة تبهای کهنه
وجهة صلابت جگر وورم جگر ووورم سپرز وضربتی که
واقع شود بجگر وسپرز ریوند چینی فوه عیدان بلسان لك منقی تخم کرفس انیسون
عصارهء غافت یك م به آب قرص ساخته استعمال نمایند
قرص غافث مجربست جهة شطر العنب وتبهای کهنه گلسرخ ٥ م سنبل الطیب ١٢
عصارهء غافث ٦ م به آب قرص سازند بقدر در همتی
قرص البد جهة اسهال دموی وقذف خون نافع است بسذام کندر اقاقیا جلنار ٤ م
صمغ عربی دارچینی نرم با سفیدهء تخم مرغ بقدر درهمی
قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست بیخ سوسن آسمانجونی ٤ م فلفل
ابیض ٣ اشق ٢ م اشق را در سرکه خیسه بنده بقدر
مثقالی قرص سازند قرص کافور جهة تبهای محرقه وتشنگی وتب دق وخفقان
گلسرخ ٦ م طباشیر صمغ عربی کثیرا ٤ م تخم کدو
تخم خیار تخم خرفه اصل السوس مکد هشت م نشاسته ٣ م زعفران یك م کافور نیم
م بلعاب بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب

نارنجوش استعمال نمایند قرص مثلث از تالیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حماض ٥ م صمغ عربی نشاسته ٥ طباشیر ٢
بلعباب بزرقطونا قرص سازند وقدر شربت یك مثقال قرص گل صغیر معمول ابوی ره جهة درد معده وتبهای بلغمی ورفع رطوبات معده

مجربست گلسرخ ۲ جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یك یکجزو قرص سازند وقدر شربتش یك مثقال قرص الدق از مرحوم ابوی جهة دق
وتب محرقه ومطبقه واسهال صفراوی ودموی که با تب باشد بغایت آزموده است
تخم بار تنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
خشخاش گلسرخ مغز تخم کدو وخیاربن تخم جزفه مغز دانه به مغز تخم هندوانه رب سوسن با لعاب بزرقطونا قرص بسازند قرص
جهة بول الدم وبول المدة وقروح کلیه ومثانه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا گل قبرسی شاذنج مغسول واگر نباشد مقناطیس محرق
مغسول رب سوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج قدر شربتش تا دوم قرص ایضا جهة امراض مذکوره
ومسکن الم است مغز تخم خیار تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس برز البنج افیون گل ارمنی عصارهء لحیة التیس
خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دوم بنادق البزور جهة درد کرده ومثانه تخم خربزه خیار تخم کدوی شیرین برز البنج
تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس خشخاش ابیض دوم بلعاب بزر قطونا حب بقدر بندقی بسازند قرص ازرشك منقول
از قانون مجرب جهة سدهء جگر وسپرز که از حرارة باشد وجهة تبها وامراض معدهء حاره وبیعدیلست زرشك بیدانه رب السوس گل سرخ
تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوت تخم کاسنی مکدسه مصطکی سنبل الطیب عصارهء الغافث مکد ۲ فوة الصبغ ریوند زعفران مکد ترنجبین ٦ ترنجبین را
به آب حل کردهء قرص بسازند واگر ریوند ودوا باشدا جود خواهد بود قرص کاکنج جهة حرقة بول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب
السوس مکثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر مکذا تخم کرفس ۲ افیون یك م از یك م تا یك ل وزیاده از آن شربتست با شراب بنفشه
وقوتش تا دو سال باقیست قرص للفواق کندر دراس یابس فودنج ورق السداب ۲ بزر النمام ۳ صعترم نانخواه م ونیم شربتش یك ل نیم
بطینج زیره قرص النحا یبطس طباشیر تخم کاهو تخم خرفه ۱۵ گل سرخ حلنبار ۲ م گل ارمنی ۲ نیم م با آب انار ترش بنوشند قدر
شربت ۲ ل قرص مرلادرار الحیض مر صاف ۳ م ترمس ۵ م ورق سداب فودنج مشکطرا مشیع فوه حلتیث سکبنجین جاو شیر قسط سنبل
از هر یك ۳ م با آب سداب قرص بسازند قدر شربت ل قرص الورد المسهل للصفرا مطفی الحمیاة گل سرخ تخم خیار تخم کدو رب
انسوس سقمونیا م کافور ربع م با آب خرفه قرص سازند شربتش یك ل با یك ل

شكر قرص ورد نوع ديگر جهة درد معده وورم معده گلسرخ
وسنبل رب السوس ٤ اكليل الملك بابونج اذخر ٣ مصطكى كهربا م شربتش يك ل با طبيخ انيسون جهة درد معده به آب عنب الثعلب جهة درم
معده قرص الخشخاش جهة قروح سينه وشش وتب حار ودرد سينه وزكام گل سرخ وصمغ عربى ٤ كثير ارب السوس ٢ خشخاش ابيض
واسود ٢ طباشيره زعفران ٢ دانگ بقدر يك ل قرص بسازند وبا شربت خشخاش بنوشند قرص مبرد از املاى مرحوم حكيم محمد باقر جهة
حمياة وعطش وقايم مقام قرص كافور است مرواريد طباشير ٢ صندل سرخ وسفيد نيلوفر گشنيز خشك گلسرخ تخم حماض تخم كاسنى تخم خرفه تخم كدو
تخم هندوانه ٣ نشاسته كثيرا يك ل بزر البنج ٢ خشخاش سفيد ٤ بزرقطونا در آب خيسانيده بى انكه صاف كنند با او قرص سازند واين قرص
مالوف طبعى است كه متنفر باشد از شربت قرص كافور از رازى وجهة علل جگر وگفته است كه انفع اقراص است جهة علل جگر وحمياة و
معمول حقير است طباشير ١٠ گل سرخ ٥ تخم كدو تخم كاهو تخم كاسنى تخم خرفه صندل سفيد كافور يك ل بلعاب بزر قطونا قرص بسازند وباز فرموده
كه اگر بزر البنج داخل نمانيد جهة بترياد جگر وتطفيه حرارت عجيب خواهد بود
قرص سرطان جهة مسلولين طين ارمنى طين مختوم طين رومى
نشاسته گل سرخ ٦ م سرطان محرق ١٠ م كثير اطباشير شاذنج مغسول ٥ م ريشهء انجبار بدل كنند يا شاخ گاو كوهى سوخته كه حقير تجربه نموده است وبسيار
مجرب است خشخاش سفيد وسياه زعفران نيز اضافه نموده رب السوس ٣ م به آب لسان الحمل قرص بسازند بقدر دو درم با شربت انار شيرين بياشامند
قرص گل كسير جهة تبهاى بلغمى وسوداوى وتبهاى مركبه وغير مركبه گل سرخ ١٠ عصارهء غافث عصارهء افسنتين ٣ مصطكى ٢ ونيم سنبل اسارون
عود اذخر مكدم شربتش ٢ م بماء البزور وترنجبين قرص كهربا از نجيب الدين جهة حبس خون از هر موضعى كه باشد مجرب است وانچه بسرخى
در تحت هر يك نوشته شده با اضافهء مرواريد وخشخاش سفيد وسياه گل مختوم گل قبرسى موافق كامل است كهربا تخم خرفه بسد تخم جماض
شاخ گاو كوهى سوخته تخم مرغ گل ارمنى ٣ صمغ بو داده تخم گشنيز جلغوزه مكد ٥ ودع محرق جلنار ٣ بزر البنج لك منقى طباشير كثيرا نشاسته
مصطكى بو داده زعفران افيون ١ سگ ٣ م شربتش يك مثقال با رب به جهة نفث الدم وبا شراب خشخاش جهة قروح امعأ قرص شادنج
منقول از تذكره كه بهتر از اقراص كهربا وقاطع خون جميع اعضا وبتخفيف قروح رافع بقاياى آتشك بغايت مفيد است وجهخة تبهاى مركبه

واسهال وموی مجرب گشنیز خشك بو داده خشخاش سفید هر یك ٦ ل کهربا
مرجان تخم خرفه از هر یك ٥ ل طین مختوم واگر نباشد گل ارمنی
شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی هر یك ٣ ل ودع
سوخته بزر البنج شادنج هر یك دول قدر شربت یك مثقال است وبدل شادنج

مقناطیس محرق مغسول است قرص زرشك منقول از نسخهء مرحوم حکیم محمد باقر جهة استسقا وبتجربه رسیده زرشك بیدا
رب سوس گلسرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصارهء غافث سنبل الطیب روناس لك شسته عصاره ء افسنتین اسارون فقاع
اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوت ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص بسازند قرص گلنار جهة اسهال برابری
رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد عفص خرنوب بنطی کز مازج کندر گلنار مساوی افیون صمغ عربی مکد نیم جزو تا ۲ م قرص سازند
قرص شاذنج از مخترعاة حقیر است جهة دق وسل وقطع سیلان خون هر عضو باطنی واسهال مراری وذوبان وتبهای دموی وسرفهء حار
مجربست گل سرخ تخم خرفه گشنیز خشك خشخاش سفید نشاسته طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی هر یك ٦ ل سرطان سوخته ال
کثیرا رب سوس صمغ عربی شاذنج مغسول انجبار شاخ گاو کوهی سوخته هر یك سه ل بزر البنج افیون زعفران از هر یك یك ل بالعاب بزر
بزرقطونا قرص کنند قدر شربتش یك ل قرص کهربا جهة حمی لثقه وتبهای کهنه
مجربست گل سرخ رب السوس شاه تره سنبل الطیب مصطکی
کهربا انیسون قرص سازند قرص جهة تبهای مرکبه گلسرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصارهء خاف افسنتین
طباشیر شربتش تا دوم باکلقند وطیخ رازیانه قرص للاستسقاء الحار منقول از مختار
مجربست عصارهء زرشك با زرشك
گل سرخ ٥ تخم خیار تخم خرفه تخم کرفس مصطکی لك مغسول ریوند از هر یك م سنبل الطیب نیم م بقدر یك مثقال قرص ساخته با چهل ل
آب کاسنی وبیست ل آب عنب الثعلب وده م سکنجبین وه م مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر ودر امراض حاره
وتبهای کاسنی وبیست ل آب عنب الثعلب وده م سکنجبین وه م مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر ودر امراض حاره
وتبهای کرم ومرکبه ورفع قولنج ثفلی بغایت نافع وسریع العمل وبیغالیه وبهترین اقسام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر
مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ طباشیر نشاسته کثییرا گشنیز خشك مصطکی انیسون از هر یك یك مثقال یحب الملوك نه عدد پاك کرده
مشوی بطریق حکمای هند که در دستورات مذکور است با لعاب بزر قطونا قرص ساخته از نیم ل تا یك ل با شیرها وآبهای مناسب استعمال
نمایند واگر حب الملوکرا با کثیر او انیسون ومصطکی سائیده دو سه روز در آب

لیمو بخیسانند بهتر از تشویه است قرص مروارید از تالیف
حقیر جهة تب دایمی وبواسیر ورق واسهال نافع است وبغایت مجربست طباشیر گل
سرخ گل ارمنی تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم خرفه
مروارید کهر با عصارهء لحیة التیس تخم بار تنك با رب مورد سرشته قرص بسازند
ویك ل نیم با شربت خشخاش ودر بعضی با شیر الاغ
باید داد ودر بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود وبجهة تب دق کافور
وزعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطبا جهة امراض حاره
که با پیوسته طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کثیرا مصطکی محموده مشوی
تخم کاسنی تخم کدو تخم خرفه با آب ترنجبین قرص بسازند
قرص قابض از تالیف حقیر جهة اسهال دموی وصفراوی وقطع نون از هر موضعی
وسرفه رطوبی وسحج وبواسیر بغایت مجربست طباشیر
نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ کثیرا زعفران افیون تخم مورد انجبار شاخ گاو
کوهی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کنار وما زو تخم
حماض دم الاخوین با آب بار تنگ قرص بسازند ویك ل را در هر مرضی با ادویهء
موافقه مرض بدهند قرص طحال از تالیف ابوی ره جهة
ورم ودرد سپرز که با تب باشد مجربست گل سرخ زرشك تخم خیارین تخم خرفه
۲ ریوند اطبا شیرا لك مغسول عصارهء غافث نمی کافور
عصارهء افسنتین زعفران ثمرة الطرفا ایرسا سنبل الطیب یك سال با سکنجبین وآب
کاسنی یا آب بید معصور یا آب شاه تره بنوشند قرص
کوکب واضع او سلمیوس است واو دعوت کوکب زحل میکرده وپیوسته متلبن
بلباس آن کوکب بوده ودر آن زمان معروف وملقب
بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده وسبب دیگر در این تسمیه
اینکه طلق را کوکب الارض مینامند وجزو اعظم این قرص است
ومعتدل الحرارة ویا بس است در اول جهة ضعف معده ودماغ وجگر وسپرز وفضول
غلیظه وصداع وفواق ونزف الدم از هر موضعی
که باشد جهة درد گوش وقرحهء امعا ومثانه وسرفه وقروح مزمنه وقولنج ودرد رحم
وسموم مشروبه وملدوعة وقوتش تا چهار سال باقی است
وشربتش تا دول ومنقول از تذکره است وانچه بسرخی اوزان نوشته شده موافق کامل
وشفاء الاسقام است ودو قو سیسالیوس تخم کرفس
نیسون بزر النبج میعه سایله مکد جند بیدستر سنبل پوست بیخ لفاح کل مختوم مر
صاف سلیخه طلق محلوب مکد ودر بعضی نسخه خشخاش ٦
ودر بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران حلتیت مکد اجهة قطع تبها ودرد
پشت ودر بعضی نسخه کافور ام وبعضی افیون یك ل جهة خون

وحرقة بول اضافه کرده اند قرص گلنار منقول از تذکره جهة تبهای حاره واسهال مزمن ونفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است
وگویند در تجفیف قروح وباقی از فارسیه که معروف است بخت فرنگی نفع عجیبی مکند بشرط زیادتی مازو ویا پوست انار گل سرخ
اقاقیا مازو مکد انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکد ٤ کثیرا افیون مکدا با آب گرم استعمال نمایند وقدر شربت از نیم ل دو مثقال

قرص دیا سقوما طون جهة زحیر ومغص واسهال مفرط وقروح امعأ ونزف الدم واسهال دموی وفساد هضم نافع واثرش درحال ظاهر
مگردد تخم کرفس نانخواه رازیانه انیسون سنبل الطیب مر سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص بسازند وشربتش تا نیم مثقالست
قرص ریوند منسوب شیخ رئیس ره قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهة یرقان ودرد سر ودرد سینه ومعده وجگر وسپرز وبادها
وتبهای مزمنه وعسر بول البول وسوء الهضم وسموم ودر اکثر المنافع مثل قرص کوکب است واز اسرار مکتومه است وقوتش تا چهار
سال باقیست ریوند ٥ ل روناس لك مغسول مکد ٤ ل تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصارهء افسنتین از هر یك ٣ ل واگر مریض
را درد سر کهنه باشد قسط ومصطکی وتربد را اضافه کنند واگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابل واگر باتصا عدنجار باشد کشنیز خشك
بجای تربد واگر با تب وقبض طبیعت باشد اصل السوس گلسرخ طباشیر بنفشه از هر یك سه ل واگر باعطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند
قدر شربت یك مثقال قرص گل قابض جهة سحج واسهال دموی بغایت نافع است منقول از ایلاقی گل سرخ تخم حماض بو داده صمغ
عربی کثیرا نشاسته بو داده یا لعاب بزر فطونا قرص سازند قرص ریوند جهة سوء مزاج جگر واسهال سدی دموی بغایت ازموده
است ریوند چینی عصارهء زرشك تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص بسازند ٢ قرص اندرون تالیف قدما است
منقول از کامل وتذکره عجیب الفعل است بجهة بقایای نار فارسی واتشك وقروح مزمنه واهل روم او را حب میسازند واهل فرنگ آرد
گندم ٨ ل وزبیق ٣ ل وهر یك از افیون وعنبر ومشك نیم ل اضافه منمایند ودر استعمال او شرط است ثقیهء بدن وترك ترشیها
ونمك وقوتش تا دو سال است وبعد از چهار روز استعمال نمایند ودو مثقال او را در سه روز تناول نمایند زراوند مدجرح ١٢ ل کندر
عفص مکد ٨ ل شب یمانی مر صاف مکد ٤ ل قلقدیس یك ل با گلاب قرص بسازند قرص نردی در ضمادات مذکوره است قرص
سعفه از جمله ضماداتست ومذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات واو اقدم تراکیب است وبعد از آن معجون ترکیب یافته
ویسقوریوس گوید مخترع او بقراط شاگرد اسقلمیوس است نه بقراط طبیب مشهور واستعمال او را با ضعف معده وشدة امتلا جایز ندانستهاند
مگر انکه لطیف وسریع النفوذ ولذیذ الطعم باشد وقوتش زود ضعیف مگردد وسفوف

ارسطو وسفوف ارسطاطاليس
نامند معده را قوت دهد وگونه سرخ دارد وسواس وفراموش كارى ببرد وجهة هضم طعام وبوى دهان خوش كردن نافع است
ودر تفريح دل نظير ندارد وجهة بخار وقطع عرق فاسد وبدبوئى بدن نافع واين سفوف را ارسطو جهة اسكندر ترتيب داده لهذا سفوف
اسكندريه نيز گويند وقوتش تا دو سال باقى وشربتش تا دول است قرفه ساذج نارقيصر كه آن معرب ناكسير لغة هنديست وآن رازى رومى وقسمى از
هو فاريقونست عود هيل اسارون مصطكى هليلهء كابلى فرنجمشك نار مشك زيرهء كرمانى دارچينى اشنه فلفل دار فلفل زنجبيل قرنفل نار وانگ
جوز بوا قاقله كافور مكد جوز مشك عنبر مكد نيم جزو شكر شش چندان بيش از طعام وبعد از يك م تا سه م تناول نمايند سفوف
جهة اسهال از مجربات ابوى ره اطفال وغير اطفال را نيز نافع است حب الرمان بو داده را بسيار نرم صلايه كنند طباشير سفيد صمغ عرى كثيرا
مصطكى سفيد تخم مورد گل سرخ گل ارمنى سفوف كنند وباطفال نيم ل صباح ونيم ل شربت به يا شربت سيب ترش بدهند سفوف
بلوط منقول از منصورى جهة تقطير البول وسلس البول مجربست بلوط مقشر بو داده كندر گشنيز خشك گل ارمنى صمغ عربى سفوف بسازند
بقدر دوم صبح ودوم شام واگر با تقطير وسلس تشنگى باشد كه مريض هر چه بياشامد زود دفع شود بايد كه با ماء الشعير وبزر قطونا بياشامند وغذا
با آب غوره وسماق ومثل آن ترتيب دهند سفوف ديگر جهة سلس البول مجربست
بلوط گشنيز خشك راس عرق سوسن لسان الثور تخم خرفه
انيسون سنبل الطيب طباشير مصطكى زر ورو سعد كندر شكر مثل همه وقت خواب استعمال نمايند بقدر ٣ ل سفوف جهة اسهال
مراری مزمنه وبواسيرى ونواصيرى حاره بغايت مجربست از تاليف حقير گل ارممنى ناروان بو داده دانه انگور كه از سركه بيرون كرده باشند
وبو داده هر يك ٥ ل سماق بيدانه گل سرخ عربى بو داه هر يك ٣ ل طباشير گل محتوم ياداغستان هر يك دول مصطكى عود قمارى هر يك
يك ل قد شربت دول با ربوب مناسبه سفوف ديگر جهة اسهال بواسيرى مجربست يتواح خطائى نيم م نيلوفر يك م سفوف
الطين جهة سحج واسهال صفراوى بزر قطونا تخم مرو تخم ريحان نشاسته صمغ عربى گل ارمنى مكد جزو صمغ عربى وگل ارمنى ونشاسته را نيمكوب
ساخته وبزور را بآتش نرمى بو داده مخلوط كنند ودر وقت استعمال بروغن گل حرب نموده با شربت به يا رب آس بنوشند سفوف

حب الرمان جهة اسهال که از ضعف معده وامعأ باشد وتقوية معده وامعاء مکند
ناردان بو داده حب الاس بلوط سماق کمون در سرکه خیسیدهء
بو داده آرد نبق آرد سنجد گشنیز خشك بو داده خرنوب نبطی خرنوب شامی مکد
جزو سگ رامك مکدر ربع جزو نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف

مقلياثا جهة اسهال كهنده وزحير وضعف معده ومغص وبواسير نافع است حرف بو داده يكرطل ونيم ريزه كرمانى يك شبانه روز در سركه
خيسيده خشكشده بو داده نيم رطل تخم كتان تخم كند نانبطى مكد ربع رطل مصطكى يك اوقيه ونيم هليلهء سياه بو داهد ربع رطل نيمكوب ساخته استعمال نمايند سفوف خرنوب جهة اسهال وسستى معده خرنوب نبطى از دانه بيرون كرده زيرهء كرمانى يكشب ورو نور سركه خيسيده خشك شده بو داده
سماق تخم مورد آرد نبق بلوط گشنيز خشك بو داده مصطكى مكد جز ونيم كوب ساخته استعمال نمايند سفوف زرشك جهة تقوية
معده وجگر وحبس شكم نانخواه سماق زنجبيل حب رمان بو داده زرشك بو داده آرد نبق مكد ٢ م شكر طبر زد ٢ م كوفته سفوف سازند سفوف
سماق جهة اسهال مزمن سماق جزو حب الاس جزو حب الرمان بو داده يكجز وخرنوب بنطى سه جزو صمغ عربى گلنار نيم م كوفته سفوف سازند
سفوف بزور جهة بادها ونفخ كرد يا انيسون زيرهء كرمانى قاقله كبار قرفه نانخواه تخم كرفس دوم قاقله صغار قرنفل زنجبيل فلفل ٢ دانگ
شكر ٢٠ م شربتش دوم سفوف للحوامل جهة رفع اشتهأ رديه در وقت حمل وتقويه معده واشتهاى طعام ونيكو كردن رنگ رخسار نافع است
زرنباد تخم كرفس ٢ م نانخواه مذر ٣ م جند بيدستر نيم م ريزهء كرمانى ٢ م سفوف سازند سفوف ديگر جهة حوامل بسيار نافع است وجوارش
السمسم نيز گويند كنجد مقشر ريزه كرمانى زنجبيل دار فلفل فلفل ٥ م دارچينى ٢ م هيل قاقله ٣ درم شكر طبرزد مكرطل سفوف للاسهال
منقول از حنين جهة ضعف معده كه با اسهال باشد وتب ربع واشتهاى طعام زيرهء كرمانى وكمون نبطى كه يك شبانه روز هر دو در سركه
جنبده وخشكشده وبو داده باشند هر يك ٣ م حب الاس ٥ م گشنيز خشك بو داده ٢ م آرد نبق آرد سنجد آرد ناروان ٢ م قرطفرا انيث ام سك
سه م عود هندى مثله بيرويزن وسيع پخته شربتش ٣ م بامبيه ساذج صبح وشام سفوف للفواق جهة فواق تشنجى كه از امتلا حادث
شده باشد تخم كرفس جبلى سعد زيرهء كرمانى بالسويه سفوف ساخته شربتش يك به آب نمان سفوف لوجع الكبد جهة درد جگر با شير شتر
استعمال نمايند لك منقى ٣ م طباشير ٢ م گلسرخ ٣ م تخم كاسنى تخم كشوث هر يك ٢ م سفوف ساخته قدر شربت دوم با بنج م شكر سليمانى وچهار
وقيه شير شتر گرم كرده كف گرفته بنوشند سفوف سورنجان صغير محربست جهة نقرس وعرق النسا سورنجان ١٠ شكر سليمانى ٥ كم زعفران
يكدانگ بقدر يك م با آب سرد استعمال نمايند سفوف لقطع دم البواسير مجربست

منقول از معالجاة بقراطی عجیب الفعل است جوز
محرق یکجز وزردهء تخم مرغ سوخته یکجز وکنجد بو داده سه جزو مجموعرا سائیده دو با شربت سیب با آس یاء بیاس نباشتا استعما لنمایند
سفوف مقلیاثا از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعأ مجربست هلیلهء سیاه وآمله وهلیله با روغن زیت برشته کرده مکد ٥ م زیرهء
کرمانی یك شبانه روز در سرکه خیسیده خشکسده وحب الرشاد بو داده مکد ٧ م
تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیدهء خشکشده بو داده مکد ٤ م مصطکی
قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکد ٢ م سعد ٣ م صبح وشام ٢ م استعمال نمایند ٢ سفوف للحفظ جهة ثقیه وتقویة دماغ وثقیه آواز
از رطوبات فاسده وزیادتی حرارة غریزی وزابل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دارچینی دار فلفل عود لسان الثور باد رنجبویه
کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت دوم تا دول با آب کرم ودر تابستان یکروز میل نمایند دیگر وزنه سفوف از تالیف
حقیر جهة حرقة بول مزمن که با چرك باشد وبا او تقطیر بول وسلس البول نیز باشد ونافع است جهة در ورمنی ودر امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده
وبسیار مؤثر افتاده بلوط بو داده ١٠ گل ارمنی گشنیز خشك صمغ عربی تخم حماض بو داده کندر ذکر ٢ بقدر ٢ ل با آب سرد استعمال نمایند ودر
ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوفیکه در انواع اسهال یا سحج ومغص وحرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم حباری
مکد ٥ کم نشاسته صمغ عربی مکذام کوبیده اندك بو داهد دول با اشربه مناسبه بنوشند سفوف للحفقان البارد از قرابادین مرحوم حکیم
محمد باقر منقول است نعناع کهربا بریان کرده مکد ٣ م زراوند مدجرح زرنباد درونج نیم مر مروارید ام شکر ٢٠ م شربتش ٣ م باطبیخ افسنتین
سفوف سورنجان کبیر جهة مفاصل وعرق النسا مجربست سوزنجان مصری ام سناء مکی ٧ م مغز بادام ٣ م پوست هلیلهء زرد ٣ م
زعفران نیم م فتد سفید ٣٠ م سقمونیا مشوی ام واگر مادهء بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ٥ م کنند شربتش ٢ آب سرد سفوف جهة قطع سیلان
منی وندی وذی بیعدیلست ومجربست تخم کاهو تخم سداب تخم بنجنگشت ٣ م سعد شه دانج ٢ م گلنار ام شربتش ٣ م به آب سرد ٢ ایضا در قطع
مذی وذی بیعدیلیست ومجففف نار فارسی واتشك است بلوط ٢ جزو کندر یکجزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز ٢ ل مداومت کنند
سفوف جهة قطع شهوت جماع از زنان ومرادن بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت مکد جزو شربتش ٣ م به آب تخم خرفه سفوف

سودا که با ماء الحین استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی وسیاه مکد ٥ غاریقون ٣ بسفایح ٤ افتیمون ٤ گل گاو زبان اسقو ومحون نمك یك ل لاجورد مغسول آخر بق سیاه شربتش ٢ ل سفوف جهة سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است زوفای خشك پوست

پنج کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم پنجنگشت تخم سداب بالسویه ۲ م با
سکنجبین ناشتا تناول نمایند سفوف جهة سپرز مجربست وتا یك هفته زابل
مکند منقول از تذکره مرجان سوخته ام کثیرا ۲ دانگ بنوشند وبه دستور شکر او
عرق بهار ومرجان دو دانگ تا یك هفته مداومته نمایند مجرب است
سفوف مجرب جهة حرقة البول ووجع حین بول مغز تخم خربزه ومغز تخم خیار مغر
تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کثیرا رب السوس
بزر البنج سفید فید مساوی همه ۲ ل را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند
سقوف عرق النسا ونقرس منقول از محمد بن
زکریا که مجربست جهة رفع نقرس بارده ودرد مفاصل بارده که بالکلی ه قلع مکند
نانخواه ۱ بهل ورق سداب خشك تخم رازیانه دو قو مکد جزو
فوه بادام تلخ سنبل قسط حلو زراوند مدحرج مکد نیم جزو هر روز یکدرم استعمال
نمایند وابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار وبعد از استعمال
این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل نکند از ماکول ومشروب وبعد از ثقیهء بدن
استعمال نمایند بقدر دو مثقال سفوف سرطان
مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهریه وقطع کنند سرها وپاهای او را
وشکمش را شکافته چند بار به آب خاکستر رز ونمك بشویند تا پاك شود وبعد از
آن به آب گرم شسته تری او را دفع کنند ودر کوزهء گل اندوده گذاشته ودر تنور
معتدل انداخته یك شبانه روز بعد از انکه سوخته باشد پس خوب
کوفته وده م آن را از صمغ عربی وطین قبرسی وخشخاش سیاه وسفید ٥ م کثیرا ۳ م
کوفته سفوف سازند وقدر شربت دول سفوف جهة
کسی که از حرارة بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی خبث الحدید ۲۰ م کوفته
وبحریر پخته وهفت روز در سرکه خیسانیده وبعد از آن بیرون
آورده بآتش خشك کنند وبار دیگر کوفته ومخلوط سازند با وقشر کندری که یك
شبانه روز در سرکه خیسانیده وبعد از آن بیرون آورده إلی خشك کرده
باشند ٥ م طباشیر ٤ م گشنیز خشك ۳ م شربتش یك مثقال با بیه ساده با آب سرد
صبح وشام میل نمایند سفوف سنا جهة عرق النسا از مجرباة
قدما سنأ مکی ۱۰ م سورنجان ٥ م شیطرج هندی ۳ م زعفران نیم م قدر شربت ۳ م
با ۳ م شکر سفوف که منی بسیار آورد وتقویة اعضای
رئیسه مکند وخواهد بسیار دارد عنبر اشب م بنفشه خشك دو جزو کثیرا نیم جزو
مجموعرا در یکروز بسه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است ومجرب
سفوف جهة اسهال خون وبلغم دار طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ مکد ٥
روناس ۲ زعفران ۱ دول را با رب به بنوشند واگر قرص
کنند بهتر است سفوف جهة درد پشت ودر ور بول ومنی وتقویة الغاظ وسستی آلاة

بول وتناسل مجرب است از حکمای هندوستان
واز ترجمهء با هر نقلشده فوفل ال ونیم صلایه نموده در سقال پاك اندك بود هند
ودارچینی ۷ ل ونیم را به دستور کوفته وپخته اضافه نمایند وبر روی اتش
نرم گذاشته با چهار پنجعدد زردهء تخم مرغ بقدر انکه معجون شود آمیخته مغز پسته
۲ ل ونیم نبات دول ونیم را کوبیده بر آن نثار کرده مجموع آن را
در یکروز تناول نمایند سفوف تالیف حقیر جهة تب دق وسل وسرفه که با تب باشد
وجهة لینت طبع ومنع نزلاة حاره مجربست قدر شربتش
۲ ل تا ۳ ل باقلی تمام کثیرا ٤ مغز تخم خیار ٤ سرطان محرق عصارهء لحیة التیس
٤ گلنار ۲ اقاقیا ۲ گل ارمنی ٤ سفوف نانخواه از مجربات
حقیر جهة ریاح ودرد معده وسپرز وتقویة هاضمه ورفع ذخر ونحس بخاراة بعدیت
نافع است نانخواه تخم کرفس بالسویه یا مثل او فتد سفوف کنند
سفوف قابض که مکرر حقیر تحربه نموده جهة اسهال وموی بهترین ادویه است
صمغ عربی را هر روز ۳ ل سائیده
بنوشند تا سه روز وزیاده بر آن واگر با اسهال سده نباشد آشامیدن پوست خشخاش
که مثل غبار سائیده باشند از یك مثقال تا ۲ ل از
مجرباتست واگر با صمغ مخروج کنند به دستور سفوف جهة جوع گلبی وفساد
معده قریب باستسقا واشتهای انتهای رویه جفت البلوط ۲ ل
انیسون ۳ مویز بیدانه هلیلهء سیاه وکابلی وآمله سفوف کرده ۳ ل با آب آهن داغ
کرده یا با شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف
جهة درد سپرز که با حرارة باشد از ابوی مرحوم گلسرخ بار کبر که یك شبانه روز
در سرکه خیسانیده خشك کرده باشند زرشك بیدانه بو داده
بورهء ارمنی اسقولو فتدریون ۲ بدل کنند بیخ کبر ثمرة الطرفا غاریقون شربتی از یك
مثقال تا دول با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب کز یا با سکنجبین بنوشند
سفوف جهة ریاح بواسیر ودرد آن موافق کامل وتلخیص النبیان هلیلهء سیاه وهلیله
وآمله مکذا بروغن زیتون برشته کرده تخم کند تا
بو داده حب الرشاد بو داده نانخواه ۱۵ حرمل ۷ ابهل مغز دانه زرد الو مکد ٥
مصطکی جوز بوا مکد شربتش ۲ ل با آب گرم سفوف
لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی ره خشخاش حب الاس کندر سعد بالسویه
کوفته با شیر ضعه بنوشند باب پنجم
در اشربه وربوب واضع او فیثاغورس است وباعتقاد او در تقیح سدد وامراض حاره
وبارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب اوست روفس را
اعتقاد آنستکه زود فاسد مشود وسریع الاستحاله است وقول هر دو بحسب امزجه
وامراض مختلفه حق است وگویند سکنجبین اقدم است

وشیخ الرئیس ره میفرماید که از حکمای فرس است وبیونانین رسیده واشربه به دستور حبوب واقراص اقسام مباشد قدما بحسب ماده وزمان واختلاف

استعمال آن در امزجه مختلف بششصد قسم وسکنجبین را هزار ودویست وشصت قسم منحصر ساخته اند وظاهرا که ترکیب اشربه موافق وامراض مختلفه منحصر نمیتواند بود ومزاج اشربه زیاده از یکسان باقی نمیماند وشروط ترتیب انست که هر چه از فواکه صلبه باشد مثل سیب وبه بعد از پاك کردن از پوست وتخم وکوبیدن او باد وزن آن آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند وهر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو وترنج وامثال او را افشرده آب انرا بگیرند وهر چه گیاه وبرگ خشك باشد یك شبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند وهر چه از جمله بیخها وشاخها باشد زیاده از یك شبانه روز بخیسانند و هر چه برگ وشاخ وگل تازه باشد کوبیده آب آن را بگیرند وبا شکر وعسل ودوشاب انگوری وامثال آن بقدریکه مقصود باشد بقوام آورند وعطریات را مثل مشك وعنبر بعد از قوام وفرو آوردن او را از سر اتش داخل کنند ودر شربتهای فواکه که مطلب تقویة بوده باشد شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب میوها باشد وقدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته وبالطبع جگر مشتاق شیرینی وجاذب انست پس اگر شکر وامثال آن زیاده باشد بیشتر جذب مکند وبار طبیعت مشود واگر کمتر باشد جذب او بحسب الواقع نمشود واو خال عسل وشکر وسایر شیرینیها در اشربه باید درجه مزاج هر یکرا از شیرینی او با انچه شربت میسازند ملاحظه نمود وموافق قصد مخلوط کرد وهر گاه المی در اعضای تنفس ویا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست واگر در استعمال آن لابد بشاد مثل سعل ودق باید با صمغ عربی وکثیرا وغیره مغربات استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه وفتد است هر گاه اجزا امساوی باشد مایل بسردی خواهد بود مفتح سده ورافع تشنگی وقاطع صفرا او در حمیات حاره وامراض سپرز وجگر ومعده مفید است واگر سرد وتر خواهند سرکه را زیاد کنند واگر معتدل خواهند فتد را دو چندان سرکه کنند سکنجبین دوشابی که سرکه بادوشاب انگوری مساوی باشد معتدلست سکنجبین عسلی که سرکه وعسل بالسویه باشد گرم باعتدال وجهة امراض بلغمی وتفتیح سده وتقویة جگر ومعده وتبهای مرکبه نافع است سکنجبین سفر جلی جهة تقویة معده وجگر حاره ورفع غثیان وقی واسهال صفرا وی وقطع عرق نافع است آب به شیرین وترش بالسویه دو جزو سرکه وقند از هر یك یکجزو بقوام آورند واگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است سکنجبین اصولی جهة حمیاة وسدها وعطش وجلای معده از بلغم از بلغم حل خمرده رطل آب شیرین بقدریکه حدة سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه یکد ٦ وقیه تخم کرفس رازیانه وانیسون مکد ٢ وقیه در سرکه مذکور یك شبانه روز

خیسانیده وبآتش همواری پخته تا سدس او کم شود پس از آتش گرفته
وصاف نموده بریزند بهر جزئی از این مطبوخ دو جزو از شکر وبپزند تا بقوام آید
واگر خواهند که زعفران داخل کنند ۳ م زعفرا را در خرقه بسته در وقت
جوشیدن او ۲ بیندازند ودرد اوصاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء بن استعمال
نمایند افتیمون بسفایح خربق سیاه خربق را نیمکوب کرده یك شبانه
روز در نودل سرکه بخیسانند ونودل آب اضافه نمایند وباتش نرم بجوشانند وبسریح
را کوفته در کیسه کرده در آن بیندازند وچون آب بسوزد کیسهء افتیمونرا
انداخته یکجوش داده بعد از آن صاف نمایند وبا دویست وپنجاه ل فتد بقوام آورند
وهر روز تا چهار ده ل استعمال نمایند قی در مزاجی که بسیار حار بوده باشد
باین نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایح تخم کاسنی مکد ۷ م تخم کرفس ۲ م تخم
خیاره ٥ م بیخ کاسنی دوم بیخ رازیانه ۲ م ادویه را با سرکه نودل وآب
نودل جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر یکدو جوش داده بعد از سوختن آب
صاف نمایند وبا دویست وپنجاه ل فتد بقوام آورند سکنجبین
بزوری معتدل جهة تبهای مرکبه وضعف جگر وصفرای محی واستسقای حار نافع
ست تخم رازیانه تخم کشوث انیسون گلسرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه
تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه وآب
خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد وبا شکر بقوام آورند
سکنجبین انجدانی از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب وجهة سپرز بیعدیل
انجدانرا نیمکوب کرده شب در سرکه وآب خیسانیده
روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری بقوام
آورند وهر روز ده ل را با آب شاه تره با شیرهء تخم
کرفس واگر حرارت غالب باشد با کاسنی وامثال او استعمال نمایند شربت ورد
مکرر مسهل جهة احتراقات وجرب وحکه وامراض جگر
وسودای رقیق وسده وضعف کرده وصفرای سوخته نافع ومورث تشنگی ومصحلش
تخم کاهو وطباشیر ومصطکی وانیسون از هر یك ل بازای
هر یکرطل شربت ادویهء مذکوره را بوزن مزبور گرفته در میان شربت بیندازند تا
بجوشد وطریق آنست که پنجرطل آب را بجوش آورده چهار رطل برگ
گل تازه را بچهار دفعه بریزند وهر دفعه یکرطل آب بسوزد پس آن را صاف کرده به
دستور حصهء دیگر را بریزند تا اینکه از این آب ربع بماند واگر قویتر
خواهند گل را پنج یا شش رطل میتوان کرد شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده
پس با هموزن آب صاف او شکر بقوام آورند وقدر شربتش از ده ل
تا سی مثقال است با یخ واگر با نصف وزن او سکنجبین بنوشند جهة قمع صفرا اولی
است شربت ورد قابض جهة امراض جگر

نافع است چهار رطل گلسرخ اقماع دار را بیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد وصاف نموده با هموزن او شکر بقوام آورند واگر
قویتر خواهند باز أحر یکر طل آن هر یك از مصطکی وتخم مورد وصندل سفید وآرد کنار گشنیز خشك طباشیر یك مثقال در پارچه بسته در او ببندند

تا بجوشد وسایر تصرف با طبیب است اگر اجزای حارهء قابضه باید اضافه کنند
واگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند جلاب جهة تبهای وتشنگی
وحرارة معده وجگر وحصبه وآبله وتب دق وتبهای حاره که با سرفه باشد وجهة
تقویة آلات نفس نافع وملین طبع ومضج ومقوی اعضا ومدر بول
وعرق وجهة او رام احشا مفید است شکر سفید یکجز وآب باران سه جزو عرق بید
مشك دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند واگر سرد وتر خواهند
عرق بید وعرق نیلوفر از هر یك دو جزو اضافه کنند نوعی دیگر منقول از کامل
وقانون شکر یکجز وآب باران دو جزو گلاب سه جزو بقوام
آورند شربت به لیمو جهة تقویة هاضمه وتسکین تشنگی ومعده وجگر حار نافع است
آب به شیرین دو جزو آب لیمو یکجز وشکر ثلث مجموعرا
بقوام آورند شربت لیمو جهة غلبهء صفرا وضعف معده وقی صفراوی وتشنگی نافع
است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد
وبا پنجرطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهة تبهای حاره وسرفه
وتسکین غلیان خون نافع است وملین طبع است
سه رطل بنفشه تازه را به دستور شربت سه دفعه در چهار رطل آب بریزند وبجوشانند
تا بربع رسد وبا سه رطل شکر بقوام آورند شربت
سفر جلی منقول از کامل الصناعة جهة ضعف معده وجگر واسهال وقی وتشنگی به
ترش از دانه وپوست پاك کرده آبش را بیفشرند
ودو رطل از آن گرفته واز شراب یا جمهوری یکرطل وثفل به را یك شبانه روز در او
بخیسانند وبعد از آن افشرده صاف نمایند ویا آب بجوشانند
تا بنفصف رسد وبا نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی از هر
یك ۲ م قاقلهء کبار وصغار ودارچینی وزعفران غیر مسحوق
از هر یك ٤ م قرنفل ۳ م در پارچهء بسته در آن بجوشانند واگر دو دانگ مشك
داخل نمایند میتواند بود شراب الخندیقون
جهة برودة معده وتب ربع ودرد احشا نافع ومناسب پیران است عسل کف گرفته سه
من شراب کهنه ریحانی یا جمهوری ده من زنجبیل ٥ م
قاقله صغار وکبار نیم م قرنفل یکدانگ دارچینی نیم م زعفران م دار فلفل یکدانگ
ونیم غیر زعفران با قیرا نیمکوب ساخته بیندازند ودر شراب
وعسل ودر سایه سه روز بگذارند وهر روز سه بار حرکت دهند وصاف کنند وبا
یکدانگ ونیم مشك مطیب سازند شراب ونمیقراطیس
جهة ضعف معده وجگر وسپرز وفساد مزاج بارد نافع وگفته اند که مداومته وحفظ
مکند جمیع ایام حیات از مرض اصل السوس اسمانجونی نیم ل
تخم رازیانه فلفل مکدم سلیخه ٤ م خوب سائیده با ششصد وشصت ل شراب خوب

کهنه ممزوج سازند ودر ظرفی گذاشته سر ظرف را
یکج گرفته چهلروز بگذارند وبعد از غذا وقبل از غذا میل نمایند شربت حرمل جهة
صرع مجرب ورافع درد سر مزمن وضیق النفس
وسرفهء رطوبی امراض بارده مانند استسقا وجنون ونسیان معدل است یکرطل اسپند
را کوبیده درسی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد وهر
روز از پانزه ل تا سی ل تا سی ودو روز بنوشند جهة اعادهء حمل زنانی که در
وقتیکه حامله میشده باشند وبعد از آن نشوند سه روز این
شربت بنوشند تخلف در حل نمکند شربت نعناع جهة تحریك اشتها بمرتبهء مؤثر
است که صبر نتوان کرد ومنقی معده از اخلاط سوخته ورافع
بلغم و مبهی است وچون برابر معاجین با هیه بنوشند در سرعته اثر بیعدیلست آب
نعناع افشرده ۲۰ ل خردل سرخ ۲۰ ل شب یمانی ۱ ل نرم سائیده
با نودل خمیر مایه در هزار ودویست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده با ششصد ل عسل بقوام آورند شربت بدل خمر
یکجز وخمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین وامثال آن بسرشند در جمیع افعال قایم
مقام خمر واز اسرار است شربت اسطو خودوس
جهة تقویة ودماغ بارده ومعدهء بارده اسطو خودوس زوفای خشك فاو اینا پر
سیاوشان عود قماری گل گاو زبان تخم رازیانه
پنج رازیانه تخم کرفس گلسرخ سپستان باد رنجبویه کاشم مویز دانه بیرون کرده
اذخر انیسون تربد محکوك بیخ سوسن اسمانجونی اصل اتسوس
همه را بپزند وصاف کنند وبریزند بر او صد وپنجاه ل عسل ومثل اوفتد بقوام آورند
ساذج قرنفل ودارچینی وهیل وزنجبیل سنبل الطیب
افسنتین رومی مصطکی را در خرقه بسته نپندازند تا بجوشد وصاف کنند قدر شربت
هر روز ده ل تا پانزده ل شراب ریحانی
زجمله اقسام خمر است ودر خمر مذکور شد شراب الیمو که مؤلف شفاء الاسقام
وتذکره ذکر کرده اند ونایب مناب تریاق کبیر دانستهاند
جهة رفع اخلاط محترقه وتبهای دوری وضعف دماغ ودل وقلاع وامراض اطفال
ومواد سوداوی ورفع تشنگی وگزیدن عقرب وسایر سمم نافع وحافظ
صحت ورقیق کنندهء مجموع خلط غلیظ وقاطع خلط لزج وآنچه ترشی او بسیار
باشد مضر عصب ومورث سعال یا بس ومضعف باه ومصلح او بادام وخشخاش است
وآنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهة تقویة معده ورفع بحارات دماغ وخیالات انفع
است وهر چه با آب به باشد جهة تقویة معده ودل ورفع خفقان
دانستهاند وآنچه با شیر خشت وترنجبین ترتیب دهند جهة ربو وسعال وضیق النفس
ودرد سینه وهر چه بالعابها ساخته باشد جهة حرقة البول ودرد مثانه نفع است

وطریق ساختن آنستکه شکر سفید را سائیده در قدح مدهون به آب لیمو نر کرده وروی قدح بکرباسی پوشیده تا پنجروز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده ومثل شیر به آن اضافه کرده بآتش نرم بجوشانند وقدر شیرر باید عشر شکر باشد وکف آن را بگیرند وآب لیمو بتدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه با چهار اوقیه آب لیمو ببرد وبه لیمو آنست که دو چندان آب لیمو آب به شیرین بخورد او دهند وصمغ انکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تسقیه نمایند وملعب انکه لعاب بهدانه ولعاب تخم مرد وتخم ریحان تسقیه کنند ومنعنع انکه به آب نعناع تازه تسفیه نمایند وانچه با شیر خشت وترنجبین ترتیب دهند طریق انکه بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند ویا نصف شکر باشد ونصف دیگر ترنجبین تسفیه نمایند شربت انار ساده وشربت سیب ساده وامثال آن مانند شربت ریباس وشربت حماض باید بقدر ثلث

هر یك از آبهای اوفتد با عسل با دوشاب انگوری باد وبعضی بالمناصفه گفته اند وشربت انار ترش جهة تسکین صفرا وتقویة معده وقطع اسهال صفراوی ودموی نافع است وشربت انارشیرین جهة اسهال وذات الریه ودرد سینه وشربت توت سیاه جهة امراض حلق وضعف اشتها واسهال طبع واز توت جهة امراض آلات تنفس وضعف هاضمه وتقویة معده وشربت ریباس جهة تقویة احشا وامراض حلق وضعف اشتها واسهال وشربت حماض جهة تقویة معده وجگر وامعأ ورفع حدت صفرا وشربت سماق وسایر میوهای ترش قاطبه قابض ومقوی احشا ومسکن حرار تند وشربت میوهای شیرین به دستور اما هر گاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو مشود شربت ترنج جهة خفقان حار وامراض حارهء دل بغایت آزموده است وترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم او نماند پس بازاء هر یك عدد ترنج هفتاد وپنج ل فتد اضافه نموده بقوام آورند شربت زوفا نافع است جهة اوجاع سینه وسرفه کهنه ونزله ودشواری نفس وصلابت معده وسدها مویز

منزوع العجم ۳۰ م عناب سپستان انجیر خشك بیخ سوسن اصل السوس از هر یك ۲۰ م بیخ رازیانه بیخ کرفس سیاوشان زوفای خشك

از هر یك ۱۰ م بهدانه انیسون تخم رازیانه از هر یك ٥ م جو مقشر مغز تخم خیارین تخم کدو وخربزه مغز پسته حب صنوبر سنبل الطیب اذخر

تخم خطمی کتان از هر یك ۳ م اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند وبا چهار رطل شکر بقوام آورند ومغزها را کوبیده در آن حل کنند

نوعی دیگر که مشهور است زوفای خشك پرسیاوشان مکد ۷ ل انجیر زرد ۲۰ عدد

عناب سپستان از هر يك ٣٠ عدد فراسيون تخم
خطمى اصل السوس بيخ سوسن از هر يك ٣ ل حلبه ٤ ل مويز بيدانه ٢٠ ل تخم
كرفس تخم رازيانه از هر يك ٢ ل جوشانيده آب او را با دورطل
شكر بقوام آورند شربت گاو زبان جهة تقوية دل وتوحش سوداوى وخفقان نافع
است گل گاو زبان ٤٠ ل بادرنجبويه
٢٠ ل جوشانيده آب او را با دويست ل شكر بقوام آورند شربت انجبار جهة حبس
نموده سيلان خون از جميع اعضاى باطنى ورحم و
التيام نقرق اتصالى كه در سينه وشش بهم رسد ريشهء انجبار ٧ ل خرنوب شامى ٥
ل صندل سرخ وسفيد سوهان كرده تخم مورد از هر يك دول
جوشانيده بايكر حلل شكر بقوام آورند شربت دنيا را از تاليف بيخشوع است وچون
ترشى را بيكدينار طلا بيع ميكرده اند لهذا
مسمى بشربت دينار شده جهة تبها وعفونة اخلاط واجزاح اخلاط فاسده از اعماق
بدن وضعف مده وجگر زرشك بيدانه تخم كاسنى مكذال
عود بيخ سوسن مكد ٤ ل تخم كشوت گل پاك كرده فتطوريون رقيق مصطكى
دارچينى زعفران فودنج مكد ٣ ادويه را كوفته اگر جهة تب باشد در
آب رازيانه وبهتر آنست كه سه روز در ميان آبى بخيسانند كه در آن كاسنى وباديان
وشبت وگل زبان ومويز بيدانه بالسويه از هر يك
پنج مثقال جوشانيده باشند وبازاء هر يك رطل آب او ال ريوند ونيم ل اسارون اضافه
نموده با دور طل شكر بقوام آورند وعود وزعفران را
بعد از قوام اضافه كنند شربت خشخاش نافع است جهة مرطوبين وحبس نزلات ورفع
درد سينه وسرفه ودرد سر وسر سام وبهتر
وحرارة ورفع تب واخلاط محترقه وچون با شربت ور ديگر ممزوج ساخته بعد از
فصد بنوشند رفع ضعف فصد وتقوية قوتها مكند وقدر شربتش
تا بيست مثقال است وقوتش تا دو سال باقى ميماند ١٠٠ عدد خشخاش رسيده را با
تخم او كوبيده يا پوست را عليحده نيمكوب كنند وتخم را نرم بسايند
وباده مثل آن از آب نيسان بجوشانند تا ثلث رسد وبا مثل آن شكر بقوام آورند
شربت عناب منقول از تذكره وموافق
نسخه اصول التراكيب ومؤلف او غير اين نسخه را خطا ميداند جهة سينه واسافل بدن
وتسكين تشنگى واطفاى حرارة خون وآبله وتبهاى
نافع ومصلح حال اطفال است وقوتش تا دو ماه باقى است عناب يكرطل گشنيز
خشك عدس بيخ كاسنى از هر يك دو او قيه در ده رطل
آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شكر بقوام آورند شراب
العنصل سكنجبين عنصلى نيز نامند منقول از

کامل جهة صلابت سپرز وجگر وتقیح سده وقطع اخلاط غلیظ ورفع ضیق النفس وسرفه که از رطوبة باشد نافع است پیاز عنصل را یکرطل
وتیم با کارد چوبین ریزه کرده وبا پانزده رطل با سرکه بآتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل ونیم شکر اضافه

کرده بقوام آورده کف بگیرند وامین الدوله وجمعی از قدماء این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیرهء کرمانی عاقرحا بیخ انجدان زوفاء
خشك پودنه نعناع هر یك ٥ ل فلفل ده ل تخم جزر بری کاشم هر یك دول ونیم قردمانا دول سداب ٦ ل ساذج هندی ٣ ل باعنصل در سرکه
خیسانیده بجوشانند در اینصورت جهة جمیع علل عصبانی وامراض مزمنهء بارده بغایت نافع است شربت عنصل نوعی دیگر که مخترع
حقیر است جهة سرفه کهنه وضیق النفس ومواد سوداوی وبلغمی وسدهء اعضا وتقویة معده ودماغ نافع ومکرر بتجربه رسیده ومجربست پیاز عنصل
زوفاء خشك اصل السوس گاو زبان پرسیاوشان اسطو خودوس غاریقون سفید هر یك ٥ ل نعناع خشك رازیانه بیخ سوسن کبود فردمانا هر یك
٣ ل در صد وپنجاه ل سرکه وصدو پنجاه ل آب دو سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ٣ ل شکر بقوام آورند وهر
روز از ٥ ل تا ١٠ ل با آب مطبوخ پرسیاوشان وامثال آن بنوشند شراب الکدر وشربت گاوی نیز گویند منقول از کامل وموافق
نسخهء قدما وجامع الادویه جهة حصبه وآبله وباد سرخ وماشر او جمیع امراض دموی وتسکین حرارة فویه واخلاط محترقه که بمشارکة دل باشد وجهة
یرقان وحرارة جگر ومعده ورفع تشنگی وعفونة مزمنهء اخلاط ونیکو کردن بو دهان بغایت مؤثر است چوب گاوی نیمکوب کرده شاخ بادیان
وتخم بادیان پوست بیخ بادیان تمر هندی عناب دانه بیرون کرده از هر یکرطلی گلسرخ نیم رطل سنبل الطیب لك از چوب پاك کرده هر یك ٤ م صندل
سرخ وسفید هر یك ١٠ درم یك شبانه روز در چهار مثل آن آب بخیسانند تا بربع رسد وصاف کنند وبا دو رطل سرکه وآب انار ترش وآب انار
شیرین از هر یك رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود وبا یکمن شکر طبر زد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام عسل کردد واز سر آتش بردارند
رشته کافور وزعفران از هر یك ٣ م در او حل کنند قدر شربتش از ٢ ل تا ٧ ل ونیم است وجهة اطفال یك ل شراب اترجی موافق
نسخهء قدمأ جهة ضعف دل وخفقان وضعف متعده بغایت نافع است برگ ترنج که به فارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب صاف
کهنهء جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صدو پنجاه ل است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد وپنجاه ل عسل کف گرفته بقوام
آورند وبعضی از پوست ترنج بشرح ترتیب میدهند وبعضی یکرطل پوست ترنجرا در دویست وپنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد
پس صاف کرده بایکرطل عسل بقوام می آورند شراب رساطون از اقسام خمر است

جهة امزجهء بارده بغايت نافع
ومقوى حرارة غريزى وچهار هزار ل آب انگور صاف را بآتش نرم جوشانيده كف بگيرند وهزار ل عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف
رسد هيل قاقلهء كبار قرفه قرنفل دار فلفل از هر يك ٥ م نرم سائيده در پارچهء بسته در اول طبخ بيندازند تا آخر بجوشد وبعد از سرد
شدن پارچه را افشرده بيندازند وسه م زعفران در آن حل كرده در شيشها كنند وسر شيشه را محكم كرده تا چهلروز در آفتاب بگذارند
وهر چند كهنه شود قويتر ميگردد شراب افسنتين كبير موافق نسخهء قدما مقوى معده ومفتح سده ومسهل صفرا ومقوى اعصاب و
دماغ وجگر است افسنتين رومى ٤ ل غاريقون مثل آن گلسرخ ٨ ل صبر زرد ٢ ل حاشا مثل آن مصطكى تخم كرفس اذخر انيسون سنبل
الطيب اسارون ساذج هندى هر يك ل نعناع اصل السوس ٣ ل بيخ كرفس بيخ رازيانه ٢ ل فودنه زعفران هر يك يكرطل ونيم در هشت رطل
شراب بجوشانند تا بنصف رسد وبا يكر طل ونيم عسل بقوام آورند واگر بجاى شراب آب وبجاى عسل شكر ميتواند بود نوعى
ديگر كه صغير گويند جهة ماليخوليا مراقى وضعف معده كه از برودت باشد وسوء الفتيه بغايت ازموده است افسنتين ال گل سرخ ٢٠ ل
برند ٤ ل غاريقون ٤ سنبل الطيب ٢ ل در چهار صدل آب بجوشانند تا بنصف رسد وبا صدو بيست ل شكر بقوام آورند واگر تربد را
٧ ل وسنبل را ٤ ل كنند قويتر خواهد بود وحقير مكرر تجربه نموده نوعى ديگر از مجربات حقير جهة ضعف معده وجگر كه با پيوسته طبع وحرارت
مزاج باشد بغايت نافع است افسنتين ٢ ل گلسرخ ٤ ل تمرهندى ١٠ ل ترنجبين ٣٠ ل جوشانيده صافنموده بنوشند ومجموع يكشربت است
شربت ابريشم جهة تقوية دل واعضاى رئيسه ورفع خفقان بارد وبا د بواسير وتوحش سوداوى واقسام ماليخوليا نافع است موافق
نسخهء قدما ابريشم خام كه عبارت از فيله است نه ابريشم متعارف كه بعرف اطبا آن حرير است ٣٠ ل را در يك شبانه روز در يكهزار وپانصد
مثقال آبى كه آهن تافته چند بار در او انداخته باشند بخيسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد وابريشم را افشرده بيرون آورند ٢٥ ل
گل گاو زبان و ١٠ ل بادرنجبويه را عليحهد در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند وآب او را اضافهء آب ابريشم كنند وبا سيصد ل شكر بقوام
آورند وعنبر اشهب وورق طلا از هر يك يك ل ونيم ورق نقره مروارید مصطكى از هر يك ٢ ل حل كنند در آن وبعضى بجاى فيله حرير كرده اند

واگر فیله کنند باید شکاف وکرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشد شربت ابریشم که معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم
مغفور حکیم محمد باقر قمی موافق اکثر امزجه ودر دفع مواد سوداوی وخفقان وتقویة دل واعضای رئیسه ومعده واقسام مالیخولیا وتوحش وهموم

بغایت مؤثر است ابریشم حریر ۳۰ ل سه روز در عرق گاو زبان وعرق بید مشك وعرق شاه تره وگلاب از هر یك یکمن تبریز که ۶۰۰ ل باشد با آب
سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین هر یك ۲۰۰ ل بخیسانند وبعد از آن بجوشانند تا بربع رسد ودر حین جوشانیدن
مصطکی سنبل هندی جوز بوا بسباسه زعفران هر یك ال هیل قرنفل عود ساذج هندی هر یك ال ونیم دار چینی ۳ ل همه را کوبیده در
پارچهء بسته در آن انداخته بجوشانند وبعد از آن که آبها بربع رسد ادویه وابریشم را افشرده آب صاف کرده با ۶۰۰ ل شکر سفید و ۲۰۰ ل
عسل بقوام آورند وعنبر اشهب وورق طلا از هر یك ال ورق نقره ۳ ل مشك نیم ل در آن حل کنند واگر قویتر خواهند مصطکی
زعفران درد نج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یك نیم ل کوفته وپخته اضافه نمایند وبعضی شکر را هزار ودویست ول وعسلرا
۳۰۰ ل میکنند وزعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از قوام در او حل میکنند واین انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر مشود
شربت فواکه معتدل معمول متأخرین مقوی اعضا وسایر قوتها وجهة ناقهین وضعیف الاحشا نافع است آب انار ترش
وشیرین آب به ترش وشیرین آب امرود ترش وشیرین آب سیب ترش وشیرین از هر یك یکجزو آب زعرور که گویج نامند وآب زرشك
هر یك نیم جزو با ثلث آبهای سفید بقوام آورند وبعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند وآن انسب است واگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا
ثلث رفته ثلثان بماند اولی است شربت فواکه شیرین جهة تقویة احشا وناقهین وصاحبان لینت طبع وجهة صاحب سعال
موافق است آب میوهای شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند شربت فواکه ترش قابض تر از فواکه شیرین
است ودر منافع مثل او وصاحب سعال را موافق نیست وعمل او به دستور سابق است که از آب میوهای ترش شیرین میدهند وهر یك
از این اشربه را موافق حال هر شخصی تقویة یا دویهء مناسبه میتوان نمود که ادویهء موافقه را کوفته ونه پخته در پارچهء بسته در آن بجوشانند
شربت عود ترش معمول متاخرین ومقوی معده واعضای رئیسه وجهة رفع غثیان وهدی هاضمه وبخاراة محترقه نافع است
آب سیب ترش وشیرین آب انار ترش وشیرین آب به ترش وشیرین آب لیمو از هر یك ۱۰۰۵ ل با ۳۰۰ ل فتد بقوام آورند وعود
قماری صندل سفید گلسرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه

ساذج مشك عنبر ورق طلا ورق نقره در آن
حل كنند شربت تریاقی كه پادزهر سموم وگزیدن افعی است وجهة كرب وخفقان وغثیان وبر انگیختن اشتها مجرب است
منقول از تذكره آب زرشك آب سیب شیرین هر یك ۳۰۰ ل آب لیمو آب ترنج هر یك صدو پنجاه ل با ثلث او شكر بقوام آورند
ومرواریدی كه به آب ترنج حل كرده باشند ٦ ل اضافه نمایند در اینوقت در اكثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است شربت
هندی منقول از ترجمه با هر وسسرت جهة درد كرده ومثانه ورحم وجگر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث الدم وربو وفواق وخفقان
وقرحهء امعأ وتبهای دایره وگزیدن هوام ودرد كمر ومفاصل مجرب دانستهاند انجیر زرد ورازیانه هر یك ٥٠ ال یك شبانه روز در سه وزن
او آب بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد وبعد از آن صاف نمایند وبا شیرهء گل سرخ تازه ۳۰۰ ل وفتد سفید ٦۰۰ ل بجوشانند
تا بقوام سكنجبین رسد ۱۰٥ ل ریوند چینی كه بگلاب تر كرده باشند وبه پانزده ل روغن گاو چرب نموده در آن حل كنند واز ال
تا ۲۰ ل استعمال نمایند شربت صندل جهة تقویة معده ورفع اسهال وسیلان خون وضعف دل وجگر حار ۲۰ ل
صندل سفید را نیمكوب كرده در نیمرطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند وجرم صندل را در آب بجوشانند تا
بقیه قوة را با آب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق ویكر طل شكر بقوام آورند واگر قابض تر خواهند یك اوقیه ناردان ترش را در آن
خیسانیده صاف نمایند وبعد از آن بقوام آورند واگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سركه ویا آب لیمو بخیسانند ودر شربت؟؟
صندل سرخ وسفید بالمناصفه كنند واوقابضتر مشود وشربت اجاص منقول از حاوی جهة درد سر وتبهای حاره ویرقان نافع ومسهل
صفر است آلوی بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صافنموده شكر بقدریكه خوش طعم كند اضافه نموده بقوام آورند و
قدری از محمودهء مشوی اضافه نمایند قوی الفعل مشود شربت تمرهندی به دستور شربت ۱۰ حاص است شربت مورد
جهة سرفه وقرحهء ریه واسهال واقسام بواسیر وقطع سیلان خون وتقویة معده وامعأ نافع است تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند
بعد از خیسانیدن ونیمكوب كردن آن تا بربع رسد وبا وزن او شكر بقوام آورند
شربت قابض از تالیف ابوی ره

جهة اسهال وزلق الامعاء مجربست خصوصا هر گاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب از هر یك یکرطل گرفته ۳۰ ل
تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند واگر اسهال بلغمی باشد درحین جوشانیدن عود

هندی سنبل الطیب مصطکی سگ از هر یك ۲ ل در پارچه ء بسته در آن بجوشانند
شربت مسهل از تالیف حقیر جهة امراض بارده وضعف
معده ودماغ وتقیح سدد وامراض سوداوی بغایت نافع است وبهترین مسهلات است
گلسرخ سناء مکی هر یك سی عدد در ٤۰۰ ل آب یکروز خیسانیده
بجوشانند تا بربع رسدد با صدو پنجاه ل ترنجبین وشکر بالمناصفه بقوام آورند واز
۵۰ ل تا ۱۰ ل استعمال نمایند شربت کشوث که در
اصفهان بسیار شهرت دارد ومفتح سدد وملین طبع ومقوی جگر ومعده وجهة تبهای
مرکبه وسوء القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث
تخم خیارین تخم خربزه کرمك هر یك ۳ ل پوست پنج کاسنی بیخ رازیانه گلسرخ
انیسون هر یك ۲ ل جوشانیده با تو دل شکر یا با شیر خشت بقوام
آورند وتا ده ل با شیرهای تخم کاسنی وتخم خربزه وآب کاسنی وامثال آن بنوشند
شربت دینار معمول متاخرین جهة امراض جگر وسدهء
ما ساریقا وتبهای مرکبه نافع وقریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گلسرخ
ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند وبا دو رطل
شکر بقوام آورند نوع دیگر که بجهة حرارة جگر ورفع عفونة اخلاط نافع است تخم
کاسنی زرشك بیدانه صندل سفید لك مغسول اصل
السوس تخم کشوث گلسرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب بخیسانند پس جوشانیده
صاف نمایند وبا شکر بقوام آورند واگر ریوند اضافه کنند
قویتر مگردد شربت غوره جهة حرارة معده وضعف آن وریختن صفرا بمعده
ودردهای کرم ورفع سموم وتسکین تشنگی وتقویة احشای
زنان آبستن مفید است دور طل آب غوره را بجوشانند تا بنصف رسد ویکشب
بگذارند روز دیگر با ۲ ل قرنفل بجوشانند تا بوی آن را بردارد
وبار طلی شکر بقوام آورند شراب سلمویه از تالیف از تالیف قدماست مقوی معده
ورافع خفقانست ومنافع او در امراض بارده نهایتی ندارد
پوست ترنج رطلی مرماحور یکوقیه قرنفل ۲ ل عود ال نیمکوب کرده در پنجرطل
شراب سه شبانه روز بخیسانند وبا سه رطل شکر سفید و ۲ ل مصطکی
ونیم ل زعفران ودو دانگ مشك بجوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده
استعمال نمایند شراب مبیه جهة تقویة معده واسهال
مزمن ودرد جگر وقی وغثیان وفواق وتشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله
آب به ترش دور طل آب سیب ترش یکرطل بجوشانند
تا بنصف رسد واگر بایکرطل عسل ویکرطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود
کف بگیرند عود زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب
قرنفل جوز بواهیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشك سگ سائیده اضافه نمایند ماء

العسل جهة امراض باردهء عصبانی ودماغی
نافع ومنضح بلغم غلیظ ومفتح سدد است یکجزو عسل صاف را با شستن جزو آب بآتش نرم تا بقوام سکنجبین رسد وبازاء هر یکرطل عسل دو درم
فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب العسل جهة معده وجگر سرد وامراض عصب نافع است ده رطل
عسلرا با شش رطل آب وسنبل الطیب ومصطکی ودارچینی وقاقله وعود وهیل وجوز بوا ودار فلفل وقرنفل هر یك ۲ ل بجوشانند
تا بقوام آید پس صافنموده استعمال نمایند ربوب را شرط آنست که آب آنچیزیکه مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع
وثلث رسد ومجموع آن قابضتر از اشربه واگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب جوز جهة رفع قی وغرغرهء او جهة
خناق ودرد گلو بسیار نافع است آب پوست کردکان تازه را بجوشانند تا ثلث آن بماند وبا مثل آن عسل وخمس آن مثلث بجوشانند
تا ثلث بماند ویکوقیه مر صاف ونیم وقیه زعفران ونیم وقیه شب یمانی اضافه کنند واگر سادهء او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است رب
خشخاش از تالیف قدما است جهة نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده یك شبانه روز در نهصد
مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد وپنجاه ل شکر با عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد وآقاقیا
زعفران عفص عصارهء لحیة التیس از هر یك درهمی کوفته وپخته مخلوط کنند باب ششم در مربیات که انجیات نامند صفة بعضی
از حلویات مربای شقاقل مبهی ومسمن بدن ومقوی اعصاب وکمر است شقاقل تازه را که پوست او را خراشیده در آب آهك
صاف کرده که بقدری تندی داشته که زبانرا بگزد یك شبانه روز بخیسانند وبه آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهك نماند
بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم وپخته شود وعسلرا بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند وعسل
آنمقدار باید که شقاقل را بپوشاند وباین دستورات مربای کدو وپوست هندوانه وزردك وامثال او واگر قویتر خواهند جهة باه
در مربای شقاقل وزردك بازای هر صدل دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوز بوا از هر یك ۳ ل مشك یکدانگ کوفته وپخته اضافه نمایند
مربای سیب مقوی معده ودل است وجهة نیکو کردن بوی دهان مؤثر مربای به در منافع مثل اوست ودر تقویة معده قویتر

مربای بالنگ جهة سینه وحلق وتقویة معده مؤثر است خصوصا چون با پوست بیرون او ترتیب دهند وطریق دهند وطریق ساختن

هر يك آنستكه سيب وبه را از تخم وپوست وبالنگ را از ترشی پاك كرده بقدر
انگشتی ريزه كنند وطبخ نمايند تا پخته كردد واز آب بيرون
او آورده عسل وشكر را از آب او بقوام آورند وبعد از آن جرم هر يك با آن چندان
بجوشانند كه رطوبت آب درجرم هيچيك نماند
مربای نارنج وليمو جهة قطع صفرا وتقوية معدهء حاره ودل نافع است پوست بيرون
هر يك را خراشيده با دانه كش دانها
بيرون آورند ودر آب بجوشانند تا تلخی كه داشته باشد زايلشود ونرم گردد وپس با
عسل وشكر به دستوری كه گذشت بجوشانند
مربای زنجبيل كه زنجبيل پرورده گويند جهة تقوية باه وكرده ومثانه وهضم طعام
ومعدهء بارده وتب بلغمی وسوداوی نافع ومدر
بولست زنجبيل را بيست روز در آب بخيسانند وخشك كرده با آب واندك عسل
بجوشانند تا نرم شود پس ريزه كرده عسل كف
گرفته چندان بريزند كه آن را بپوشاند وبگذارند تا مزاج بگيرد مربای هليله مقوی
معده وهاضمه ومجفف رطوبة معده وملين
طبع وجهة ضعف جگر ودماغ ورياح بواسير وسودائيكه از احتراق بلغم بهم رسيده
باشد نافع است صد عدد هليلهء كابلی بزرگ را در آب
بقدريكه او را بپوشاند بخيسانند وپنجاه م خاكستر چوب تاك بر آن ريزند وهر سه
روز يكبار آب وخاكستر را تغيير دهند وبعد از ده
روز هليله را بشويند وبا قدری آب كه آن را بپوشاند وبا يك كف جو مقشر چندان
بجوشانند كه جو پخته شود پس بيرون آورد چه
از آب خشك كنند واز جو پاك سازند وبا سر ميخی ده سوراخ هر عددیرا كرده با
عسل كف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی كنند وبه روز
بگذارند وعسل را تغيير دهند وچون جوشن بايد داد تا خاطر جمعشود كه ديگر
رطوبتی از آب برداشته بود در آن نمانده است بعد از آن با عسل
كف گرفته بقدريكه او را بپوشاند در ظرفی نگاهدارند واگر خواهند كه قويتر گردد
بازای هر صد عدد هليله از هر يك ادويه كه در مربای شقاقل
مذكور شد يكوقيه واضافه نمايند ورد مربا عسلی او را به فارسی گل انگبين نانمند
ومعرب او جنجبين وشكری او را به فارسی گل شكر و
گلقند گويند وبه عربی حلنجبين شكری وقوة گل انگبين تا چهار سال وگلقند تا دو
سال باقيست وعسلی در آخر دويم گرم وخشك وشكری
در اول دويم گرم ودر پيوسته معتدل وهر دو مقوی دماغ ومعده ومجفف رطوبة
غريبهء معده وبعد از غذا مانع صعود بخاراة بدماغ انه وعسلی
جهة مبرودين وفضول بارده اوفق وجهة درد مفاصل ونقرس وفالج وتقليت سنگ كرده

ومثانه وعسر البول وبا ربع آن زیره جهة
تحلیل ریاح غلیظه ودرد کمر وهضم طعام نافع وچون او را با تربد وتخم کرفس
جوشانیده صاف نمایند ومکرر بنوشند جهة ازالهء لقوه وفالج
واسترخای لسان وابتدای مفاصل مجرب دانستهاند وشکری او را جهة محرورین ویا
بس المزاج اوفق جهة ابتدای وسواس وجنون نافع است
وچون کلقند را با مثل او اسطو خودوس بالسویه واز مربای بنفشه نصف گلقند
ممزوج نموده مداومته نمایند جهة ازالهء رمد کهن وبخار و
ضعف باصره ودرد سر وشقیقه واخلاط سوخته ورفع سدر مجرب مدانند وچون با
تمر هندی وعناب بجوشانند جهة ازالهء سدد بغایت
مفید است وهر دو قسم گلقند را چون بجوشانند وصاف نمایند نایب مناب شربت
ودرد مکرر است وگویند مضر جگر ومورث
تشنگی است ومصلح او خشخاش وقدر شربتش در طبیخ تا ١٤ ل واز جرمش ٤ ل
است وطبیخ او باید با شش ومثل او آب باشد تا بثلث رسد
وضرر او بجگر بخلاف قیاس وتجربه است صفة آن گلسرخ را از تخم واقماع پاك
کرده بدست چندان بیفشارند که خوب درهم شود وبافتد
بسایند وتا سه روز هر روز صبح وشام بر همزنند وبعد از آن چهلروز در آفتاب
بگذارند وهر گاه شکر کمی کند اضافه نمایند وباید وزن
شکر وگل مساوی باشد وعسلی را باید بوزن گل عسل کف گرفته اضافه نموده در
آفتاب گذاشت مربای زردك
جهة تصفیهء صوت وثقیهء مدیه ومنع نوازل وسرفه وضعف معده وجگر وبدی هضم
واستسقا وضعف باه بیعدیلیست اردك را
ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود وعسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردك
جوشیده بقوام رسد پس بازای هر صدل او
این ادویه را کوفته وپخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل میل جوز
بوا زرنباد کبابه از هر یك نیم ل بنفسج مربا به فارسی
خمیرهء بنفشه نامند مسهل صفرا وملین طبع وجهة خشونة حلق وسرفه حار وترتیب
دماغ وآلات تنفس وتبهای حار وحرقة البول ونزلات
نافع است بنفشه ء تازه را از اقماع وساق پاك کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده
در افتاب چند روز بگذارند وهر روز بر همزنند واگر
شکر کمی کند قدری اضافه نمایند واگر بنفشهء تازه نباشد بنفشهء خشك پاك کرده
را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانیده
با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند وقدر شربتش از پنج ل تا ده ل است
واگر گل وبه بید مشك وسایر شکوفه ها را به دستور مربا سازند هر تکرار

منافع خاصیت که در اصل آنچیز مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته به دستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی
دل ومعده وجگر ودماغ است وجهة امراض بارده‌ء مزمنه مفید مربای جوز جهة تقویة باه وبتخفیف رطوبة معده وتقویة جگر نافع است کردکان

تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاك کنند واگر صلب شده باشد واز دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوش
داه بگذارند وبعد از سه روز ملاحظه کنند هر گاه رطوبة کردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه به دستور بجوشانند مربای بادام
که جهة خشونة سینه وسرفه نافع است به دستور مربای جوز ترتیب دهند وبعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند وبعد از سه روز از روغن
بیرون آورده با عسل پرورده میکنند اما اقسام حلوای آرد وروغن دار سمدد وغلیظ دود بر هضم مباشد ومولد خلط امراری
وسود اویست خصوصا در محرورین وآنچه بی آرد وروغن باشد الطف وانفع است وقریب الفعل با آنچه از او ترتیب دهنده وتفصیل مجموع
او متعذر است واکتفا ببعضی کرده مشود که دستوری باشد جهة ساختن غیر مذکور
حلوای شکر پاره مولد خون متین وملین سینه وموافق
سودائیکه از بلغم متکون شده باشد ومسمن بدن ومضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم را با روغن بآتش نرم بریان کرده شکر را بقوام
آورده اندك اندك در آن بریزند وبر همزنند منعقد گردد حلوای گزنگبین مایل باعتدال ولطیفترین حلویات وجهة سرفه وخشونة
حلق نافع وسریع الانحدار است سه جزو گز انگبین صاف کرده را با یکجز وشکر خام با قدری آب بجوشانند وکف سفیدهء تخم مرغ
بر آورده کف بگیرند وچون بانتهاء قوام رسد قدری از کف چوده بر آن ریزند که تا خوب سفید شود وبعد از قوام تام چون اندکی او را
سرکرده باشند باندك حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بو داده ونارحیل وامثال او بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای
سوهان موافق مبرودین وکثیرا الغذا ومولد خون غلیظ وجهة درد کمر وتقویة اعصاب وباه نافع است کندم را در آب چندان
بخیسانند که نم بردارد پس در کیسهء کرده در آفتاب بگذارند وهر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشك
کرده آرد کنند با نصف یا مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند وآب را بجوش آورده اندك اندك ریخته وبر همزنند وبجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته
ب یار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند وبعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد
اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید بعد از آن مغز پسته وکردکان ونار حیل ودار چینی وزنجبیل ونیل
وجوز بوا وقرنفل وفلفل از هر یك بقدری اضافه نمایند که بذایقه موافق آید ترحلوا

انچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه
وحلق وقرحهء امعا وترطیب اعضاء وجهة سل وسرفه وتب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود وطنج تمام یابد وشکر
صاف کرده اضافه نمایند وبعد از انکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین ومغز تخم کدو وخشخاش سفید مخلوط کنند وانچه از حرقه
ترتیب دهند جهة امراض مذکوره به دستور نافع وسردتر از قسم سابق است تخم خرفه را شیرهء غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند
وشکر وروغن به دستور اضافه نمایند وچندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کند وآنچه از برنج ترتیب دهند قابض ومقوی
بدن ومولد خون صالح است بجای نشاسته شیرهء برنج کند یا بر نجرا چندان بجوشانند که حل گردد وبه دستور شکر وروغن اضافه نمایند وبه دستور طبخ
دهند تا منعقد گردد وقدری زعفران داخل کنند واگر در آن ودر حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترك دارچینی خواهد بود حلوای
سیب وبه که مقوی معده وجگر ومولد خلط صالح ومعتدل الکیفیه اند هر یك از آن را که خواهند بعد از پاك کردن از تخم وپوست
بکوبند وطبخ نمایند تا مهرا شود وآب آن بسوزد واگر قدری گلاب با آب او اضافه کنند بهتر است وعسل کف گرفته با شکر بقوام آمده
بقدریکه شیرینی او مطلب باشد اضافه نموده طبخ تا منعقد گردد ومغز پسته بو داده بقدر احتیاج مخلوط نمایند حلوای نارنج
وحلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات ومقوی احشا وموافق محرورین است
پوست بالنگ خشکرا بعد از گرفتن پوست بیرون
ورفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند وبه دستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند وقدر آب نارنج که او را ترش
کند اضافه نمایند وبعد از جذب ترشی مغز پستهء بو داده با او مخلوط کنند واگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و
اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی وانسب وانفع خواهد بود واگر بجای آب بالنگ زرد گرا مهرا پخته به دستور بعمل آورند
در تقویه باه قویتر وثقیل تر از حلوای سیب ونارنج است طریق بو دادن مغز پسته وبادام بجهة حلویات آنست که با سبوس گندم
درد یکی کرده برشته کنند وبسرعت بر همزنند که مغزها نسوزد بو بر دارد پس از سبوس پاك کرده استعمال نمایند فالوذج معرب از
پالوده است از تر حلوای نشاسته اعدل ودر منافع مثل آن ومضر معدهء سرد ومرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که مایل بشیرینی کرده

چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کنند وبا شربت فتد وعسل ومیل بحسب
امزجه استعمال نمایند فرنی کثیر الغذا ومبهی ومسمن بدن ومقوی کرده وجهة حشونة حلق وسرفه وطول عمر وتولد منی وپیوسته

طبع نافع ومسدد ومضر جگر ضعيف ودرد معدهء سرد بطيئ الهضم است آرد برنجرا با آب وشير بالمناصفه چندان بجوشانند كه مهرا شود
وشكر بقدر حاجت اضافه نمايند وطبخ دهند تا بسته شود صفة حلواى مشهور به يخ در بهشت سريع الانحدار وكثير الغذاء ولطيف
وموافق اكثر امزجه وجهة ناقهين وضعف احشا مفيد است وبهترين حلوياتست برنج كوبيده اندك بو داده را در پاتيل كرده وفتد
سفيد را در اندك آبى حل نموده با ٦٠٠ ل مجموع آب وگلاب وعرق بيدمشك دريا تيل كرده بآتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود
باب هفتم در لعوقات لعوق ما بين معجون وشربت است كه در قوام انگشت بيخ گويند واندك اندك بليسند مكه چون
اكثر آن مخصوص آلات تنفس است بتدريج اثر او مرور بحلق وقصبهء ريه برسد وجبرئيف بن بختيشوع گويد كه از اختراع جالينوس است
مادر قرا بادين يونانيين احدى مشاهده ننموده واز اينكه معجون حب القطن راه ميده اند دليل اختراع لعوق نمشود كه از جالينوس باشد
لعوق طباشير منقول از كامل جهة سرفه وتب دق وسل صمغ عربى قاقلهء كبار از هر يك ٦ ل نشاسته كثيرا مكد ده ل
طباشير ٤ ل نبات سفيد ٣٠ مغز تخم خيار حب صنوبر كبار از هر يك ٧ ل نرم سائيده بروغن بادام چرب كرده با مساوى
ادويه عسل كف گرفته كه بسيار بقوام نياورده باشند بسرشند وبا شير الاغ استعمال نمايند نسخهء ديگر جهة حرارة مفرط وخشونة شيشه
كه با سل باشد صمغ غربى نشاسته خشخاش سفيد از هر يك ٢٠ ل مغز تخم كدو مغز تخم خيارين از هر يك ١٠ ل طباشير ٤ ل تخم خبازى
تخم خطمى از هر يك ٣ ل نرم سائيده با روغن بادام شيرين وعسل يا دوشاب انگورى با شيرهء ترنجبين بقدر حاجت لعوق نمايند وحقير
اين ادويه را اضافه نموده انفع يافته كثيرا ٣ ل نرم سائيده با روغن بادام شيرين وعسل با دوشاب انگورى رب سوس گلسرخ مغز
تخم هندوانه لعوق صبيان جهة حرارة وخشونة گلوى اطفال وسرفه با شير مرضعه يا شير الاق بنوشند رب سوس
كثيرا صمغ عربى فايند از هر يك ٤ ل مغز دانهء به يك ل با روغن بادام وجلاب لعوق سازند لعوق صنوبر
كه حقير مكر وتجربه نموده جهة سرفه كهنه وضيق النفس وگرفتگى آواز وخفقان رطوبى وربو بغايت آزموده وبيعديل حلبه را خيسانيده
مقشر كنند بعد از آن كوبيده شيره گرفته بادوشاب انگورى با عسل شهد بجوشانند

تا غلیظ شود ومساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر
وبسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند لعوق خشخاش از
مجرباة ابوی ره جهة نزلاة بیعدیلست تخم خطمی
بهدانه اصل سوس را در دویست وپنجاه ل آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا
بنصف رسد وبا صدو بیست مثقال نبات بقوام آورده
خشخاش سفید وسیاه مغز دانه به صمغ عربی کثیرا ترم صلایه نموده مخلوط کنند
لعوق حلبه جهة ضیق النفس وربو وسعال بیسی
بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه جو مقشر بهدانه گل گاو زبان جوشانیده آب
او را با عسل ۱۵۰ ل بقوام آورند
ومغز تخم کدو مغز جلغوزه تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و ۵ ل آن را با ماء
الشعیر بنوشند لعوق حب القطن جهة
بحوحة ورطوبة حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوی ره مغز دانه پنبه مغز
جلغوزه حلبه تخم کتان با عسل ویا دو شاب
انگوری لعوق کنند لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود وآب او را با
دوشاب انگوری بقوام آورد
مغز جلغوزه مغز پسته بادام تلخ مغز تخم انجره تخم رازیانه گرسنه حلبه مغز دانه پنبه
حلب القلقل نرم سائیده بروغن بادام
تلخ چرب کرده بعوق بسازند ودر رفع ضیق النفس وسرفهء کهن وربو بلغمی بغایت
نافع است عنصل جهة ربو وضیق
النفس بارد وبلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون پیاز عنصل مشوی بیخ سوسن
کبود با عسل لعوق کنند وبا آبی که حاث
یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهة سرفه
وقولنج ورمی وصفرا وی بسیار مؤثر است
بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید وپنجاه ل
عسل خیار شنبر و ۳۰ ل روغن بادام شیرین
بقوام آورده ۳۰ ل بنفشه سائیده اضافه نمایند واز ذ ل تا هفت ل استعمال نمایند
لعوق خیارشنبر جهة ذات الجنب وذات الریه
بغایت نافع است وبه دستور جهة سرفه ونزلات مفید فلوس خیار شنبر ونبات سفید را
در اندك آب حل کرده صاف نمایند وبا روغن بادام ممزوج
کنند وکثیرا صمغ فارسی که صمغ آلو باشد باقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق
خشخاش که متداول اطباست جهة نزلات حارة
دقیقه وخشونة حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم
کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا

جهة امراض سینه وامتلاء عصب وبهر وبلغم لزج بسیار مؤثر است زوفا خشك انیسون رازیانه پرسیاوشان اصل سوس بیخ سوسن کبود
قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر تربد سفید تخم کتان در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با مثل او عسل بقوام آورند

وعليك البطم را بتانج را در او حل كنند لعوق حب القطن جالينوسى كه در تقوية باه بيعديليست در معاجين مذكور شد لعوق كرنب
جهة سرفه رطوبى وخشونة حلق وريه وگرفتگى آواز وثيقهء دماغ از بلغم غليظ نافع است وقدر شربتش ٣ ل وقوتش تا چهار سال باقيست اب كرنب را
كه در اصفهان كلم قمريد نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد ودو چندان او شكر بقوام آورند وبازاء هر رطلى از شكر هر يك از مصطكى كندر ضمغ
عربى كثيرا را تنانج ٥ درم در آن حل كنند لعوق الورد منقول از جامع امين الدوله جهة تبهاى حاده وقى كردن خون وذات الجنب صفراوى و
وموى ودرد سينه وسل وسرفه مفيد است گلسرخ پاك كرده صمغ عربى نشاسته كثيرا خشخاس سفيد وحقير گل مختوم وكاهى بدل او گل سفيد
داغستان ميكرده وبسيار مجرب يافته است طباشير زعفران رب سوس نرم سائيده بادوشاب انگورى لعوق بسازند لعوق مارستانى جهة
تقوية معده ورفع قى عنيف مجرب دانستهاند منقول از جامع مذكور گل سرخ ٥ آل آرد سنجد پوست بيرون پسته ناردان زرشك بيدانه
سماق نعناع تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلى بماند پس صاف نموده با آب ليمو وآب غوره وآب به وآب تمرهندى وسركه
وشكر سفيد بقوام آورند باب هشتم در مطبوخات ولقوعات وماء الاصول ومقيياة ومسكناة اما مطبوخات
مشتملست بر منضجات اخلاط ومليات طبع وخلطى كه در طريق تحجر باشد وبر مسهلاة وشرط است كه بعد از خيسانيدن بجوشانند
وهر چه از ادويه تاب طنج داشته باشد مثل بيخها بيشتر بجوشانند وانچه بخلاف او باشد در آخرهاى جوشانيدن اضافه نمايند بجوشانند
وهر چه از ادويه تاب طنج داشته باشد مثل بيخها بيشتر بجوشانند وانچه بخلاف او باشد در آخرهاى جوشانيدن اضافه نمايند مثل افتيمون
وصفة هر يك در ادويهء مفرده مذكور شد ودر شرب منضجات كه مشتمل باشد بر تقيح وترقيق غليظ وتفريق خلط متعفن از خلط صالح سود او آيين
وصاحبان امراض مزمنه بيشتر محتاجند وبحسب مزاج هر شخصى وعتلى وفصلى وسنى وبلدى تركيب بايد نمود بنابر اين نسخهء چندى كه دستور
تواند بود ذكر مشود منضج سود او بلغم غليظ مويز بيدانه گل گاوزبان بادرنجبويه شكوفهء غافث پرسياوشان عناب سپستان
پوست بيخ كرفس گل بابونه بيخ كبر پوست بيخ رازيانه شاه تره زوفا خشك مقشر شكاعى باد آورد تخم كرفس تخم رازيانه جويانده
گلقند آفتابى ترنجبين شير خشت كه در آن حل وصاف كرده باشند بنوشند وبايد كه

قدر آب ۳۰ ل باشد که بربع باز آید واگر سودا
از صفرای محترقه باشد آلوی بخار دوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان
شاه ترهء خشك شکوفه غافث عناب سپستان
آملهء مقشر تخم کاسنی گل گاو زبان گلسرخ در ۳۰ ل آب بجوشانند تا بربع آید
وبا ترنجبین وشیر خشت استعمال نمایند وهر گاه بلغم
وصفرا مرکب باشد زوفا خشك اصل السوس شکاعی باد آورد آلوی بخارا پوست
بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان
گل بابونه تخم کشوث انیسون عنب الثعلب به دستور جوشانیده با گلقند افتابی
وسکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا وبلغم در مضج
سودا اسناء مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایح تمرهندی تربد سفید
خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطو خودوس اضافه
نموده بافلوس خیار شنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد غیر مغسول شخم خنطل ملح
نفطی استعمال نمایند در اسهال سودای
صفراوی پوست هلیله زرد کابلی با تمر هندی بنفشه افتیمون سناء مکی حجر ارمنی
مغسول محمودهء مشوی خیار شنبر روغن بادام
شیر خشت کنند ودر مسهل بلغم ریوند چینی سناء مکی هلیلهء زرد کابلی وتربد
خراشیده تمرهندی الو بخارا فنطوریون رفیق افسنتین رومی
گلسرخ فقدح اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محمودهء مشوی
داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین بن اسحق
جهة زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد وسیاه وکابلی بسفایح با سه رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده ۲۵ ل او را
با ٤۰ ل از آب صاف کرده اول وپانزده ل سکر سفید بنوشند مطبوخ خیار شنبر
جهة اخراج اخلاط حاره منقول از کامل هلیله زرد
الو بخارا عناب مویز بیدانه تمرهندی گلسرخ نیلوفر بنفشه ودر سه رطل آب
بجوشانند تا رطلی بماند وفلوس خیار شنبر از ۱۰ ل تا ۱۵ ل با روغن بادام
شیرین اضافه نموده بنوشند مبطوخ افتیمون وغاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم
وسودا نافع است هلیله زرد وکابلی وسیاه
وپوست هلیله آمله مقشر مویز بیدانه الوی بخارا گل گاو زبان گیاه غافث بادرنجبویه
اسطو خودوس بسفایح تربد سفید محکوك دره رطل
آب وبجوشانند تا بیکرطل وثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یکرطل
بماند وصاف کنند وغاریقون را در آن حل کرده بنوشند
وباید غاریقونرا در عسل سرشته باشند وبجهة صاحب جنون ومالیخولیا صبر
سقوطری خربق سیاه اضافه کنند وجهة اخراج بلغم لزج بجای عنبر

وخربق شخم حنظل کنند نوع دیگر که قویتر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی وسیاه وهلیله آمله مقشر آلوی بخارا تمرهندی پاك کرده
ازلیف ودانه مویز بیدانه سنار مکی گلسرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفه او خوب است شکاعی باد آورد اسطو خودوس کما ذریوس

كما فيطوس گل گاو زبان بادرنجبويه ساذج هندى قرنفل تخم بادرنجبويه تخم
فرنجمشك انيسون رازيانه بسفايح خربق سياه تربد محكوك در ٦ رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد وافتيمون اضافه نموده بعد از سرد شدن كيسهء افتيمون را
بيفشارند وصاف كنند وغاريقون وصبر زرد نمك وتقطى؟؟
غير مغسول وشخم الحنظل شكر سفيد مجموعرا كوبيده در آن حل كنند ونيمگرم
بنوشند واگر خواهند كه احراج صنفرا نيز كنند هليلهء زرد داخل مطبوخ وسقمونبارى
اضافهء محلول نمايند مطبوخ زوفا جهة ربو وضيق النفس وسرفه نافع است عناب
سپستان مويز بيدانه انجير زرد اصل السوس محكوك از پوست
پر سياوشان تخم خطمى خبازى زوفاى خشك بيخ سوسن حلبه در ٤ رطل آب
بجوشانند تا بربع رسد پس صافنموده هر روز ٢ ل
با بنفشهء مربايا لعوق خشخاش يا معجون فقى باضافه روغن بادام بنوشند نوع ديگر
كه بجهة ذات الجنب وذات الريه ودرد سينه وسرفه
نافع است عناب سپستان انجير زرد مويز بيدانه اصل سوس محكوك پرسياوشان تخم
خبازى تخم خطمى جو مقشر در ٤ رطل آب
بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نيمرطل را با روغن بادام بنوشند
مطبوخ اسطو خودوس منقول از تذكره
جهة اخلاط سوداوى ومحترقه وصلابات ووسواس وجنون ومالىخوليا وعرق النسا
ومفاصل وصاف كردن خون وكدورت فكر نافع است بسفايح
مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطو خودوس گل بابونه فتطوريون رقيق افتيمون
سورنجان سفيد با سه مثل ادويه آب بجوشانند تا بثلث
رسد پس صافنموده بنوشند واگر با درد سر وتصاعد بخاراة و پيوسته دماغ باشد انچه
زرد كثيرا روغن بادام پرسياوشان صعتر
مرزنجوش اضافه كنند واگر با رياح غليظه باشد يا ضعفى در مجارى بول گلقيد
بيفزايند مطبوخ بسفايح جهة درد معده ورياح بواسير
وصرع وامراض سودا وى بيعديلست هر ورز از سه ل تا ٥ ل آن را خيسانيده
بجوشانند وصاف آن را با فلوس خيار شنبر
وروغن بادام بنوشند مطبوخ دارشيشعان در رفع درد معدهء بارده‌ء مجربست هر روز
از يك دول او را جوشانيده با نبات بنوشند
اما در نقوعات شرط است كه در آب بسيار گرم بقدريكه ادويه را بپوشانند بخيسانند
وروز در آفتاب گذاشته شب در زير سقف
باشد بعد از آن بسپار افشرده صاف نمايند وبعضى را تا سه شبانروز خيسانيده تا قوة
ادويه به آب برگردد ومخصوص محرورين وفصول حاره است
نقوع مبرد جهة بقاياى امراض حاره وتبهائيكه بقيهء او در بدن مانده باشد وثيقه

عروق مؤثر است منقول از كامل آلوى بخارا مويز بيدانه
عناب سپستان تمرهندى منقى از دانه وليف تخم كاسنى تخم كشوت گشنيز خشك
سه روز در آب گرم خيسانيده پس صاف نموده هر روز
نيمرطل با ترنجبين با شكر سفيد ودر طلوع آفتاب بنوشند اگر قبس از آن بدو ساعت
صبر زرد را با مصطكى ممزوج نموده تناول نمايند اولى است
نقيع صبر بجهة درد سر سوداوى وبلغمى وساير امراض آن نافع افسنتين رومى اسارون
فنطوريون دقيق مصطكى صبر زرد نيمكوب
كرده با سه رطل آب گرم سه روز به دستور مقرر بخيسانند پس صاف نموده هر روز
ربع رطل را با روغن بادام بنوشند واگر هر روز
بقدر ربع رطل را برداشته تتمه را صاف نكنند اولى است نوع ديگر جهة دوار وصرع
وتقوية معده ورفع اخلاط غليظه مفيد است
هليله كابلى هليله آملهء مقشر عود خام افسنتين شكاعى باد آورد سنبل الطيب قرنفل
حب بلسان نعناع مرماحور قاقله كبار گلسرخ در دور رطل
آب را بخيسانند تا بربع رسد وصاف نمايند هر روز ٣٠ ل بنوشند اولى است نوع
ديگر كه محمد بن زكريا گويد كه تجربه نموده ام جهة امراض
معده بيعديلست دارچينى افسنتين عود بلسان گل سرخ عود مصطكى دريكر طل ونيم
آب بجوشانند تا نيمرطل بماند پس صافنموده صبر زرد داخل
نموده روزى يكوقيه بنوشند نقوع جهة ادرار حيض منقول از جامع امين الدوله گويد
بغايت مدر حيض است تخم خريزه ل تخم كرفس
انيسون رازيانه از هر يك ٢ ل نيم كوب كرده در سه رطل آب سه شبانه روز
خيسانيده روزى ٣٠ ل با يك ل روغن بادام بنوشند
ماء الاصول جهة فالج ولقوه وصرع وتشنج وسكته وساير امراض بلغمى نافع است
موافق نسخهء حنين كامل وامين الدوله وثابت بن قرحه
پوست بيخ رازيانه وبيخ كرفس اذخر از هر يك ١٠ م تخم كرفس انيسون رازيانه از
هر يك ٤ م مصطكى سنبل الطيب خبطيانا فقاح اذخره
از هر يك ٢ م ونيم حب بلسان اسارون هر يك دوم عود بلسان سليخه حرمل بوزيدان
نانخواه از هر يك ٣ م مويز بيدانه ٢ م در چهار رطل است
بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز ٣٠ ل با روغن بادام شيرين وتلخ
وروغن بيد انجير ومعاچينى كه بجهة امراض مذكوره مناسب است
بنوشند ماء الاصول نوع ديگر جهة سدهء جگر وسپرز وبرودة وفساد مزاج معده
واستسقا وتبهاى كهن نافع است پوست بيخ كرفس
وبيخ رازيانه اذخر فقاح مصطكى سنبل الطيب فوة الصبغ لك پاك كرده عود بلسان
سكاعى باد آورد گياه غافث وپوست بيخ كبر كماذريوس

كما فيطوس افسنتين گلسرخ انجير زرد مويز بيدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه كرده هر ورز ۳۰ ل او را با روغن بادام شيرين وتلخ دو داء الكريم وامثال او بنوشند ۱۰ دانه ماء الاصول نوع ديگر جهة نقرس ودرد ورك ومفاصل كه از برودت باشد بغايت مجربست پوست بيخ

كرفس وبيخ رازيانه پوست حنظل فنطوريون رقيق شيطرج نانخواه انيسون بوزيدان
ماهى زهرج در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد دروزى
يكوقيه با يك م روغن بيد انجير كه خروع نامند واگر امراض بسيار صعب باشد با
روغن كلكلانج استعمال نمايند ماء البزور كه در ملغ
ادرار عرق مجربست گشنيز خشك سماق پاك كرده برنج سفيد مكرر شسته از هر
يك ٥ ل باشد مثل آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صافنموده
روزى ٢٥ ل بنوشند ماء الاصول مجرب ابوى جهة ضيق النفس وگرفتگى آواز وربو
پوست بيخ كرفس وبيخ رازيانه انيسون تخم
كرفس رازيانه مصطكى سنبل الطيب اسارون ساذج هندى قنطوريون رقيق وغليظ
فراسيون اصل سوس بيخ سوسن كبود انجير
زرد مويز بيدانه با چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه كرده هر روز
يكحصه را بالعوقات مناسب بنوشند مقليات ١٠ دانه
شروط آنست كه مكرر قى بكنند كه عاده شود ودر خلاى معده جايز نيست ودر
ماهى دو بار مستحسن است واگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از
خوردن مقيى بيك ساعت شوربای ترش تناول نمايند واگر مرا درفع بلغم باشد ماهى
شور برشته قدرى تناول نمايند وبعد از قى چيزيكه تقوية
معده كند بياشامند واگر مراد قى الصفرا باشد شيرينى تناول نمايند وشخصى را كه
كردن بلند وسينه تنگ باشد از قى منع بايد نمود
مقيى مرة السودا ومرة الصفرا كه در تبهاى ربع ومركبه نافع است كنگر زد تخم تره
تيزك تخم ترب جوز القى تخم شبت ملح هندى تخم اسفناج
بالسويه كوبيده بوزن او عسل بسرشند و ٢ ل او را تا ٣ ل در آبيكه شبت جوشانيده
باشند حل نموده بنوشند واگر بقدر مقصود قى نياورد آب
شبت مطبوخرا با عسل بياشامند در اينوقت قى بافراط خواهد شد مقيى ديگي جهة
رفع مرة الصفرا وبلغم صفرا آميخته ٢٠ م ترب را ريزه كرده
با ده م شبت تازه ده م نمك هندى واز تخم خربزه وتخم اسفناج هر يك ٤ م
بجوشانند در ٤ رطل آب تا بثلث رسد پس صافنموده با سكنجبين بنوشند
وقى كنند واگر مراد دفع بلغم بيشتر باشد با عسل بنوشند مقيى ديگر جهة رفع رطوباة
معده ومرة الصفرا ومرة السودا ترب را بسيار ريزه كرده
يك شبانه روز در سكنجبين عسل خيسانيده صاف نمايند وبا كنگر زد تا نيم ل
بنوشند مقيى ديگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ريشه خربزه
اصل السوس از هر يك ٣ ل جوشانيده وآب او را با كنگر زد وسكنجبين بنوشند
مسكنات قى اما آنچه در تسكين قى صفراوى
آزموده است انيست زرشك بيدانه انار دان ترش سماق دانه بيرون كرده پوست بيرون

پسته از هر يك يكجزو طباشير گلسرخ
غورهء خشك از هر يك نصف جزو نرم كوبيده تا ٣ ل او را با آب به يا آب انار شيرين يا شربت به وامثال او بنوشند نسخهء ديگر كه مجرب حقير است
انارداں ترش مويز دانه دار بالسويه زيره كرمانى ده يك او بسيار نرم كوبيده تا ٣ ل بنوشند اما مسكن قى بلغمى وسوداوى گلسرخ ٤ م زرشك
بيدانه ٣ م نعناع پوست بيرون پسته مصطكى عود هندى سنبل الطيب قرفه قرنفل فرنجمشك زيرهء كرمانى سركه پرورده از هر يك ١٠ درم ل اين دوارا
با سكنجبين سفر جلى وامثال او بنوشند باب نهم در سنونان وغرغره ومضمضه
سنونات ادويهء مخصوصه بامراض دندانست
اعم از آنكه سائيده بپاشند يا بچيزى بسرشند يا قرص كنند او مؤلف تذكره گويد كه سنون از مخترعات جرجيس والد بختشيوع است وظاهر اين
كلام اصلى نداشته باشد واز قدما بودن اظهر است ودر استعمال سنون شرط است كه معده ممتلى نباشد وقبل از استعمال او دهن را به آبهاى ادويهء مناسبة
بشويند وبمسواك وامثال آن دندانرا پاك كنند سنون از مجرباة والد حقير جهة رفع درد دندان بغايت آزموده است اهو چربه زرد چوبه تخم
ريحان سريش پوست بيخ درخت زرشك كثيرا بادام مقشر صمغ عربى از هر يك دانگى فوفل پنجعدد بسيار نرم بسايند استعمال نمايند سنون
ابيض از معالجات بقراطى جهة مستحكم نمودن دندان وگوشت بن دندان ورفع خون آمدن ومنع كرم خوردن وريختن مواد از دماغ بدهن
دندان بغايت مفيد ورفع بدبوئى دهان وجلاى دندان ميدهد وچون با روغن زيتون يا قطران سرشته بر بن دندان دردناك گذارند در
حال رفع الم مىكند وچون با سركه مخلوط كرده مضمضه نمايند دندان متحرك را مستحكم وفى الواقع بهترين سنوناتست عاقر قرحاوج كز مازج
سعد از هر يك ٦ ل پوست انار مازوى سبز كندر گلنار گل سرخ مروارید بسد سفال چينى از هر يك ٣ ل بيخ سوسن كبود ٤ ل شاخ گاو كوهى سوخته
دندان فيل دانه هليله طباشير تخم خرفه نشاسته كثيرا گشنيز خشك بو داده عدس از هر يك ٧ ل زبد البخر نمك سنگ صدف حلزون سوخته شب
يمانى از هر يك يك مثقال ونيم فلفل سفيد مصطكى عود بلسان از هر يك يك ل بعد از سائيدن اجزا دو دانگ كافور اضافه نمايند سنون
از تاليف والد حقير جهة رويانيدن گوشت بن دندان ورفع بدبوئى دهان بغايت ناقع است دم الاخوين كزما زج انزرت جوز السرد كندر بيخ نى
سوخته طباشير اقاقيا گلسرخ گلنار حقيقت البلوط پوست انار ترش از هر يك جزوى قصب الذريره نصف جزو در وقت خواب استعمال كنند سنون

منقول از اختیاراة این هیل وشفاء الاسقام جهة بردن گوشت متعفن وآکله وسیلان خون لثه بغایت نافع وبیعدیلست زرنیخ سرخ وزرد آهك
آب ندیده زاج سفید ما زوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند ودانگی را بر لثه مالیده بعد از ساعتی بشویند واگر سوزش کند روغن گلسرخ

مضمضه کنند سنون دیگر جهة تاکل دندان وبدبوئی دهان وچرك بن دندان مازوی سپز بیسوراخ ۲ جزو مر صاف یکجزو با روغن گلسرخ بمالند وبسرکه
عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بسورنجان منقول از کناش فاخر ومنسوب بابن سرابیون جهة قطع خون وتقویة لثه ودندان نافعست
پوست انرا سه جزو گلنار عفص شب یمانی عاقر قرحا از هر یك جزوی سماق یکجز ونیم نمك هندی نصف جزو با سرکه وآب دانه مورد قرص
بسازند سنون جهة رویانیدن گوشت بن دندان مجربست واکثر اطبا بر این اتفاق دارند ده درهم آرد گرسنه را با عسل سرشته
بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیك بسوختن بر سد واز کندر ودم الاخوین هر یك ٥ م واز ایر ساوزراوند مدحرج هر یك دو درهم
افاضه کرده سنون کنند سنون منقول از غنی منی واز مجرباة حقیر است جهة رویانیدن گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر
ابهل عاقر قرحا بیخ سوسن گرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر وموافق اکثر امزجه است ودر تسکین آلام ورفع وخون ورویانیدن گوشت
ومنع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر گلسرخ تخم مورد گلنار فوفل گاه هندی کز مازج اقاقیا از هر یك جزوی سماق سه جزو سنون
منقول از معالجاة بقراطی وایلاقی جهة جلای دندان وپاك کردن از اوساخ وسفید کردن بسیار مؤثر است زبد البحر نمك سوخته بالسویه سنون
کنند سنون از انتقاء الانتقام جهة خون بن دندان وحرکت دندان زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو پوست انار مکد جزو
نمك نیمجزو بعد از سنون سفال چینی بالسویه سنون کنند ومسحقونیا وزجاج مسحوق وساذج در حال دندانرا سفید کند وهر گاه زردی دندان
با رنگهای دیگر قوی باشد ودر جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند واگر قویتر باید قدری مسحقونیا
اضافه نمایند سنون ایضا منقول از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان مجرب دانسته‌اند فتیل ١٠ م فلفل ٤ م حماما ٣ م ساذج هندی حضض
محرق از هر یك ٢ م سنون منقول از ابن هبل جهة دندن متحرك که به سبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی گلنار
سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند واگر حرکة دندان از رطوبة باشد مضمضه به آب ادویه که در مضمضها مذکور مشود مضمضه کرده بعد از آن
این دوارا بر دندان متحرك که به سبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی سماق اقاقیا لکه بچسبانند شب یمانی
سعد مصطکی خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یك یکجز ونمك معجون بعسل که

بعد از آن سوخته باشند مر صاف زعفران از هر يك جزوى ونصف جزو
سنبل الطيب سداب خشك سماق از هر يك نصف خرو بز م سائيده با هم سرشته
استعمال نمايند تریاق الاسنان از تاليف قدما وبسيار مجربست
ودر تسكين در دندان زنجبيل فلفل حلتيث جند بيد ستر افيون با عسل سرشته بر
دندان دردناك قدرى بگذارند ومؤلف سقاء الاسقام اين
ادويه را اضافه كرده مر صاف زراوند مد حرج ميعه شيح از هر يك نصف اجزاى
سابق وانچه در تسكين درد دندان بتجربه مكرر رسيده بمالند فلفل
با عسل هر گاه از رطوبة ونزلات دماغى باشند وبه دستور هر گاه فلفل وپوست
خشخاش را در گلاب بجوشانند واز بيرون طلا كنند در حال ساكن
كرده وبه دستور شيطرج هنديرا كوبيده در كف دست كرده وبخلاف جهة موضع
درد گذاشته تكيه به آن جهة كنند به سبب امالهء مادة بالخاصية تسكين وانيسون
منقول ازتذكره كه در زمان هرون الرشيد تاليف يافته جهة استحكام لثه دندان
وخوشبو كردن دهان وقطع رايحهء كريهه وتحليل او رام ورفع سيلان
آب دهان مفيد است نمك سوخته ١٠ جزو نان جو سوخته مما جزو وعود هندى ٦
جزو سك ٣ جزو كز ما زج فلفل دار فلفل زنجبيل زبد البحر قاقله از هر يك
دو جزو با سركه قرص ساخته خشك كنند وبخيشوع شيخ ارمنى رزاوند مدحرج از
هر يك نصف جزو اضافه كرده وجبرئيل ولد او عاقر قرحا واذخر از هر يك
دو جزو الحاق نموده وبا عسل سرشته وبعضى اين ادويه را اضافه كرده اند صندل
سفيد سعد گلسرخ فوفل قرنفل خاكستر گاه خاكستر شاخ گاو كوهى از هر يك
سه چزو بوره ارمنى دو جزو تصريح نموده اند كه بهترين چيزها از براى سرشتن
ادويهء دندان سركه ايست كه در او زيرهء كرمانى خيسانيده باشند همچنين مضمضه
او نيز
بهترين اشياست سنون جهة امراض حاره منقول از كامل فتاد وحاوى كبير وتذكره
جهة رويانيدن گوشت لثه وتعفن او وحركة دندان بتجربه رسيده است
طباشير گلسرخ از هر يك ٣ م مرواريد گل ارمنى برشته دم الاخوين هر يك ٢ م
مرجان وسوخته صندل سرخ مر صاف حب كاكنج كز ما زج ما ميران هر يك م جر
مسلك
٢ م مفرط بهترين ادويه است سنون جهة امراض بارده عاقر قرحا فلفل شيرج خردل
زنجبيل بوره بالسويه باقطران يا طبيخ زيره بسرشند سنون
جهة كندن دندان نايب مناب گلبتين است وتفتليت او مكند منقول از حاوى عاقر
قرحا پوست حنظل پوست چرب توت شيرم ما زريون پوست بيخ كبر حلتيث
زرنيخ زرد بالسويه مجموعرا سائيده سه ورز در سركه بخيسانند وحلتيلث را با نصف
وزن او مقل ازرق اول در سركه حل نموده ادويه را بسرشند ودر وقت

استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناك را بتخمیر وموم غلاف کنند سنون جهة دندان متحرك مجرب حکمای هند است
ودع سوخته سرنج بالسویه سنون کنند سنون جهة قلاع سوداوی مویز بیدانه انیسون بالسویه با عسل سنون کنند نوع دیگر برگ عوسج برگ زیتون

اقاقیا از هر یك یکجز وقلقطار صعتر شب زاج سفید از هر یك خمس جزو وپنج سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهة اقسام قلاع شب عفص
بالسویه سائیده سنون کنند بغایت مفید است صفة ادویهء کرم دندانرا ساقط مکند تخم پیاز بزرگرا شب بزر النبج سائیده با
پیه سرشته حب سازند وعددی از آن در آتش انداخته یك سرنی بر دندان کرده سر دیگرنی را در ظرف اتش بنهجی نصب کند که دود آن
از راه نی بدندان رسد واگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود دهن ظرف را بپوشاند تا دود از لوله داخل نی گردد و
به دستور چون پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند کرم اساقط کند ومضمه با آب برگ شفتالو وقدری زراوند طویل بغایت آزموده است وبه دستور
بخور بخور ایتانج مؤثر است وچون سوراخ دندان کرم خورده یرا بکافور پر کنند موجب تسکین درد مگردد وبه دستور خربق معجون بعسل بغایت مجرب است
وبه دستور پر کردن ثقبه بمویزج وحلتیث وبوره ء ارمنی همین اثر دارد ادویه که دفع ضرس کند وآن بیحسی دندان است که از خوردن ترشی
وبرودة مفرط بهم رسد چون ساق وتخم خرفه رابخایند رفع آن کند وبه دستور خائیدن بادام ونارحیل وفندق وخمیر نان گرم ومضمضه بشیر دختران
وشیر الاغ وطلا کردن روغن زیتون وروغن تازه مفید است ادویهء که دندان اطفالر از ودبرویاند از آنجمله طلا کردن لثه است
بمغز سر خرگوش که پخته باشند ومالیدن روغن سوسن وطلا نمودن حنا بروغن سرشته صفة مضمضه وغرغرها جهة امراض دهان وغیر آن
مضمضه جهة رطوباة بن دندان وحرکة اسنان الطیبل گلسرخ جوز اسرد سعد ثمرة الطرفا بالسویه به آب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه
مجربة جهة قلاع وخون بن دندان وتعفن وجوشش ورویانیدن گوشت آن توتیای مغسول سی وهشت ل بنفشه ۱۹ ل شکر خام ال بنشه را سائیده
با سایر اجزا با سرکه ۷ ل آمیخته در شیشه ضبط نمایند وبجهة جوشش دهان ال سرکه مذکور را با ۳۰ ل آب انار یا آب کشنیز مکرر مضمضه کنند وبجهة قطع خون
ورویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند وهر گاه سرکه شیشه آخر شود به دستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط ینمایند اگر یك سال وزیاده بر آن بگذرد از اثر
نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال سنوناة باید گردد تا تاثیر ادویه وذرورات وسنونات اسرع کردد ومنقول از کناش فاخر ومنسوب بحنین بن اسحق
تخم گلسرخ زرشك ثمرة الطرفا برگ زیتون از هر یك جزوی بیخ بار تنگ با برگ او یکجز ونیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده

مضمضه نمایند مضمضه جهة ورم لثه وسستی آن طراثیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند مضمضه جهة قلاع وآن
جوشیدن دهان است در اوایل به آب برگ علیق وآب برگ با رشك وآب به وسرکه که در او عدس وخبازی وشاخهای تازهء تاك وآرد جو جوشانیده
مضمضه نمایند وبه دستور کزما زج وگلنار وگشنیز خشك وپوست انار وعفص را جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهة قلاع بلغمی برنجاسف برگ
زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که نقل زبان وسستی آن وتشویق کلامرا مفید است خردل زنجبیل فلفل
عاقر قرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمك بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا ابیکه در او مرز نجوش جوشانیده باشند غرغره کنند غرغره
جهة خناق حار آب انار ترش که با پیه او افشرده باشند با رب توت وآب گشنیز غرغره کنند به دستور غرغره آب بارشك وآب عنب الثعلب
وآب سماق مطبوخ نافعست وبعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب نوب با بوره ومر بسیار مفید است غرغرهء بعد از نضج نافعست
انجیر زرد حلبه تمرهندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند واگر صاحب درد گلو تب داشته باشد تمر هندی
گلسرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهة خناق بلغمی که ذبحه نامند رب کردکان که از آب کردکان سبز ترتیب داده
باشند با مر صاف وزعفران غرغره کنند وبه دستور با آبکامه وعسل وسکنجبین عنصلی با آب نرب وخردل ومویزج وعاقر قرحا غرغره کنند غرغرهء
که جهة حاره وبارده امراض حلق نافع است عدس گلنار گل سرخ کزما زج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند باب دهم در
اکحال وشیافاة وسایر ادویه حین کحل وذر ورعبارة از ادویه منحوله از حریر است که درچشم استعمال کنند بدون سرشتن او بچیزی وبرود آنچه با بهدی
مخصوص سرشته بسایند مانند دز ور استعمال کنند مثل توتیای غوره وامثال آن ومخترع آن سلیاطوس است وچون اول از کافور مبردات
ترتیب یافته باین اسم موسوم کشته وبعد از آنکه اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر این اسم نداده اند وشیاف آنچه بمایعات سرشته بقایع
قطع کنند ودر سایه خشك نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند وگویند مخترع او بقراط است واز کتب یونانیین مستفاد مشود که قبل از
او تالیف یافته وکحل مخصوص است بانچه با میل در چشم کشند وذرور انچه بپاشند ومخصوص چشم نیست قطع نزف الدم جراحالست لهذا در باب
مراهم نیز مذکور مشود ودر هیاکل اسقلیسوس مذکور است که بموجب وحی

ترتیب کحل شده وگویند مخترع او فیثاغورس است وشرط است که استعمال
او بعد از ثقیه باشد وصاحب مزاج حار کحل حار را در شب ووقت صبح استعمال
نمایند واگر کحل حار باشد ومزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کند
واگر هر دو بار والمزاج باشند در وسط روز هر گاه بجهة نزول آب وامثال آن
استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند وهر گاه علت در اجفان

باشد باید بعد از کشیدن دارو پلك را پوشیده بر مرو خواب کند وهر گاه جهة دمعه باشد پلك را نباید پوشید وبر پا ایستاده بکشند وبه دستور نباید
در امتلاء معده استعمال نمود کحل روشیانا بپای بعد از شین ونون بعد از الف بیونانی بمنی مقوی البصر وجابر الوهن است ومخترع او بقراط
وگویند فیثاغورس است جهة ضعف ببصر وغشاوه ودمعه وسلاق حار وابتدای آب وسبل وجرب وحکه وحفظ صحت عین بغایت نافع است را سخت
ومقناطیس محرق که هر یك را پانزده مرتبه به آب گرم شسته باشند از هر یك ٥ م نوشادر صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یك ام زبد البحر هلیلهء
کابلی زنگار هر یك نیم م اقلیمیای فضی بوره مرقشیشای فضی هر یك ربع م از تافته بیرون کرده استعمال نمایند واگر با امراض مذکوره استرخار هم باشد
٣ ل سرمه اضافه کنند واگر با بیاض باشد ملح اندرانی ٢ م باید کرد واگر با ضعف احیفان باشد سنبل الطیب ام ونیم اضافه نمایند وبجهة برودة
مفرط ربع م فلفل داخل کنند با سلیقون کبیر از تالیف بقراط وبمعنی یونانی بمعنی جالب السعادتست وگویند اسم پادشاه العصر است
وبجهة آن ترتیب داده جالی وحافظ صحت عین وجهة حکه وغشاوهن سطبری پلك چشم وسبل جرب ودمعه وبیاض مزمن نافع است اقلیمیای
فضی زبد البحر هر یك ١٠ م را سخت ١٥ م سفیداب قلعی نمك ترکی فلفل یساه جعده نوشادر دار فلفل هر یك ٢ م ونیم قرنفل اشنه هر یك م
کافور نیم م ساذج هندی یك م ونمی جند بیدستر سنبل الطیب سرمه هر یك دوم با سلیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیای
ذهبی ١٠ م نحاس محرق مغسول ١٥ م سفیداتب قلعی نمك ترکی هر یك ٢ م نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه هر یك ام کحل عزیزی
از تالیف لوبس است جهة حفظ صحت وقطع دمعه وامراض که از رمد بهم رسد نافع ودر سایر علل منافع او مثل سلیقون است اقلیمیای
ذهبی توبال النحاس تونیای هندی قرنفل صبر برگ فرنجمشك هر یك یك ل ملح هندی زبد البحر نوشادر هر یك ال ونیم مشك
یکدانگ کحل ملکایا معرب از مقلیانا است که بسریانی عبارة از ملئکه باشد ودر قرابادین یونانی مسطور است که بقراط
در خواب باو ملهم شده محلل وملطف وجالی وجهة او اخرا امراض صعبه واقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر الاغ نشاسته شکر
سفید هر یك عام مغز تشمیزج یك کحل جهة احولی مؤلف شفاء الاسقام وصاحب تذکره گویند مجربست دخان سندروس
که در چراغ با روغن گلسرخ سوزانیده باشند با قدری مشك وعنبر آمیخته در چشم

احول کشند کل جهة بیاض که البته تا سی روز
زابل کند هر چند صاحب عله مایوس العلاج باشد منقول از نصایح زبد البحر بوره سرگین سوسمار شکر سفید مسحقونیا بالسویه با
یکرطل آبی که ما میران دوج هر یك ام جوشانیده باشند تا بربع رسیده مکرر در آفتاب سائیده پس خشك کرده از تافته بیرون کنند
واستعمال نمایند کحل وردی از تالیف جالینوس وجهة قرحه وظلمة بصر وحکه وغشاوه نافع وحافظ صحة عین است سفید اب قلعی
؟؟ اقلیمیا فضی صمغ عربی شاذنج واگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر یك ٤ م افیون بسباسه نحاس محرق مغسول زعفران هر یك
یك م کافور یك قیراط کحل ساذج از تالیف قدما وعجیب الفعل است ودر رفع بیاض وغشاوه ودمعه وحکه واسترخای حفنین
واکثر امراض چشم وجالی وحافظ صحت است وگویند چون روز شنبه وچهار شنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمهء اصفهانی
مرقشیشأ فضی هر یك ٤ م اقلیمیای فضی بسد از هر یك ٢ م ساذج هندی ام مروارید زعفران هر یك نیم م مشك ٤ قیراط کحل جهة
دمعه بغایت مجربست واز قدمات توتیای کرمانی مغسول ٥ م بسد پوست هلیلهء زرد صبر هر یك دو نیم فلفل نیم م کجل مقوی
از متاخرین است وبغایت جهة ضعف باصره وغلظت روح ونزول آب وخیالات مفید است ودر جمیع آثار قویتر از مراره ونجدة او نیست
٢٠ ل توتیای کرمانی مغسول را به آب مرزنجوش ترکه یکشب او را کوفته گذاشته باشند که تا ته نشین شود به آب صاف او خمیر کرده خشك کنند وبسایند
وزنجبیل فلفل دار فلفل ما میران هر یك ٢ ل نوشادر یك ل مجموعرا کوبیده با آب رازیانه تر بسایند وخشك کنند پس با توتیای مدبر مذکور دانه
حریر بیرون کرده استعمال نمایند کحل الاسفار جهة رویانیدن مژه وانبوه کردن او بغایت مؤثر است دانه خرمای سوخته ٥ ل
دخان الکندر ٤ ل سنبل الطیب ٣ ل حجر لاجورد حب بلسان هر یك ال با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر از اختراع متاخرین است
وجهة تقویة باصره ورفع غشاده تقویة طبقات عین واجفان ودمعه وجرب وسبل رقیق وانتشار نافع وحافظ صحت است سرمهء اصفهان
١٠ م توتیای هندی که غیر قسم حار اوست مرقشبشا ذهبی مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه ورق نقره ما میران فلفل سفید اقلیمیای
ذهبی توبال نحاس شادنج واگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر کی ٤ م سرطان بحری ٦ م یاقوت سبد لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید

دار فلفل عقیق یمنی از هر یك ٤ م زعفران ٣ م در نسخهء دهنه فرنگی ٤ م بنظر رسیده ودر بعضی سرمه مساوی سایر اجزاست وصمغ عربی
کثیرا ومغز نشین وصمغ آلو هر یك ٥ م افیون ٣ م اضافه کنند وحقیر ووالد حقیر این نسخه را استعمال نموده باعتدال اقر بست وطریق داخل کردن

ورق طلا ونقره آنست که با صمغ عربی با کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس گردد کحل بقراطی جهة رفع بیاض بیعدیل است ودر اندك
زمانی قلع منماید شیشه سبز محرق مغسول ۲ م بورهء ارمنی زبد البحر هر یك ام ذر وجهة مور سرح بغایت نافع موافق اختیاراة ابن هبل وایلاقی
وشفاء الاسقام سفیداب قلعی ٤ م اقلیمیای فضی صمغ عربی هر یك ۲ م نحاس محترق مغسول نشاسته افیون هریك ام با لعاب بزر قطونا سرشته خشك
کنند وباز سائیده درز ور نمایند ذر وروردی ایضا جهة مور سرج وبجهة شبیه بودن او در رنگ بور ومسمی باین اسم شده سفید اب قلعی ۳ ل
وچهار دانگ صمغ عربی ال و ۲ دانگ انزرت نیم ل نحاس محرق افیون هر یك ۲ دانگ شادنج ٤ دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول
بدل کند ذرور تشمیرخ جهة بیاض رقیق وجرب وحکه وحمرهء ملحمة وبقایای رمد وحرقة ودمعهء حاره نافع وحافظ صحت وبغایت آزموده است
۳۰ ل تشمیرخ را با ۲۰ ل گیاه مامیثا بجوشانند وسه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشك کنند واز مغز مقشر او ۱۰ م سماق صمغ آلو انزوت
نبات هر یك ۲ م کرد بزر قطونا که از کوبیدن او جدا شود به دستور ۲ م افیون ۲ نخود ذر ور نمایند ذرور رمادی منقول از معالجاة بقراطی
که جهة رفع حمرة ودمعه ودرد چشم که از غلیان خون باشد نافع است نشاسته کثیر صمغ آلو مکد ۳ صمغ هعربی ۲ شیاف ما میثا او نیم ذرور ما میزان
از معالجاة بقراطی جهة احتلاج دایم وامراض باردهء مزمنه وتقویة بصر بغایت آزموده است زنجبیل قرنفل ما میران قلفل دار افلفل تونیای
کرمانی مغسول صمغ عربی شیاتف نارنج از مخترعات حقیر است جهة منع نزلات وحمره وجرب وحفظ صحت چشم وسبل ودمعه ورمد
مزمن ایم وچسبیدن پلك وامراض حادة مجربست توتیا باب نارنج پرورده ۱۰ جزو کثیرا نشاسته انزروت گلسرخ حضض یکی از هر یك یکجزو
سفید آب قلعی هلیلهء زرد دانه دار ۲ جزو افیون نیم جزو ذر ور اقلیمیا جهة بیاض وجلای بصر از تالیف حقیر زبد البحر بورهء ارمنی سرگین
خطاف مامیران ساذج نوشادر شب یمانی هر یك ۲ م صدف سوخته بسد سوخته روی سوخته اقلیمیای طلائی مکدال نو پست تخم مرغ
۳ ل انزروت صبر زرد ودار فلفل مکد نیم ل با عسل شهد جهة بیاض استعمال نمایند ودر سایر امراض با ادویهء مناسبه ذرور ابیض بسیار لطف
ومخلل رمد ومجفف رطوباة جهة امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت نشمیزج از هر یك جزوی حبة السودا نشاسته از هر یك نصف جزو
سفید اب قلعی ربع جزو ذر ور اصفر منافع او مثل منافع ذر ور ابیض است ودر قطع

دمعه ومنع نوازل مفید انزروت جزوی صبر زرد
زعفران تخم گلسرخ است از هر یك ۲ جزو افیون دو دانگ ما میثا اجزو ذر ور منصف چون ذر ورین مذکورین را بالمنا صفه ترکیب کنند
باین اسم نامند ذر ور کافوری جهة حرارت عین ورمد خفیف صدف محرق مروارید ۲ نشاسته ۱ کافور دائق ذر ور جه مور سرج
وقرحه وبثور بغایت نافع است قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکد ٤ نشاسته ۱ افیون نحاس محرق زعفران
مکد نیم کافور نیم دانگ ذر ور منقول از معالجاة بقراطی جهة رفع حمرة چشم ورمد وجلای آثار وطرفه بغایت آزموده است برگ عنب الثعلب
سوخته کشوث سوخته مروارید مقناطیس سوختهء مغسول وریگ مکه که زرگران جلای نقره باو میکنند بالسویه برود منقول از معالجات
بقراطی وایلاق جهة سلاق ودمعه وجرب وسبل وضعف بصر وشرتاق وسایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول به آب غوره تازه برورده
زرچوبه مکد ده جزو هلیلهء زرد تخم زنجبیل مکده ل دار فلفل ما میران مکد ۲ ونیم نمك هندی بعد از سائیدن تا پنجمرتبه به آب غوره بسایند وخشك
کنند توتیای غوره توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار به آب غوره سائیده خشك کنند جهة دمعه وجرب وحکه وحرارة عین نافعست
وچون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافعست خصوصا جهة رمد مزمن وحکه ودمعه وسلاق وحرب ورفع اشفتگی والتهاب وچون
با آب انارین پرورده کنند جهة امراض مذکوره نافع ومحلل ورم عین ومقوی بصر است وچون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهة حدة بصر وامراض
مزمنه مفید است وبه دستور با آب رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر وحافظ صحت وقاطع دمعه وجهة بیاض وحکه و
جرب مزمن وتحلیل ورم نافعست واز تالیف جالینوس ومسمی بجلا وکحل الرمانیین است توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق مکدا جزو صبر فلفل
دار فلفل ساذج مغسول با مغناطیس محرق مغسول مکد نصف جزو مامیثا عفص تشمینرح انرزدت زبد البحر مکد ربع جزو سائیده با آب انارین
تا پنجمرتبه پرورده در آفتاب بگذارند برود القاطع وبرود مارسمانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریاست واو در تقویة اجفان
ورویانیدن مژه ورفع برص احفان وتقویة بصر ومنع نوازل مجرب دانستهاند سنبل الطیب سرمهء اصفهانی مکد یکجزو دانهء خرما دانه هلیله که هر
دورا بخمیر گرفته سوخته باشند مکد نصف جزو بعد از سائیدن با آب گشنیز یا آب مورد پرورده خشك کنند برود اکسیر مین وبرد واحمر

نیز نامند از تالیف قدماست وجهة التحام قروح وبتخفیف رطوباة ورفع جرب
مجربست شاذنج ٤ واگر نباشد مقناطیس محرق مغسول
سرمه ٢ توبال النحاس او نیم صدف سوخته ا سفید آب قلعی مروارید مکد نصف
جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته مکدا سائیده به آب

رازیانه تر پرورده استعمال شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهة امراض حاره وتحلیل او رام وردع آن مفید است سفیدی
قلعی ٥ کثیرا صمغ عربی ٣ نشاسته انزروت مکدا وچون ربع م افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند وچون دو قیراط تا نیم به م کندر
اضافه کنند کندری خوانند وکندری جهة قروح اقوی است بعد از سائیدن با لعاب بزر قطونا ناشیاف بسازند شیاف احمر لین
جهة بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی شادنج هندی مکد یکجز ومر صاف دم الاخوین زعفران مکد نصف جزو شیاف وردی
از تالیف ابن رضوان ورادع ومحلل ومسکن مواد ومانع نزلاة ومقوی اعضای عین وجهة رمد ورودنج نافع وعظیم الاثر است در امراض حاره
گلسرخ پی اقماع ١٢ صندل سفید وسرخ ٥ کثیر اخضض صبر شیاف مامیثا مکدم با گلاب شیاف بسازند شیاف مر قالیا بیونانی
بمعنی محلل است از تالیف جالینوس وحنین بن اسحق ترجمه نموده جهة ظلمة ومواد متجلبه واوجاع وقروح مزمنه وحرب وطول رمد واکثر امراض بغایت
نافع است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکد ٣ مر صاف سنبل افیون زعفران ساذج مکدا فلفل سفید ٦ قیراط با شراب بسرشند وبا سفیدهء
تخم مرغ استعمال نمایند شیاف اخضر جهة وجرب وحکه وغنشاوة وسبل وبیاض نافعست صمغ عربی سفید اب قلعی اشق مکد یکجزو نجار
شادنج مکد نصف جزو واگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول کنند شیاف جهة منع موی زیادة زاج صداء الحدید مکد جزو زنجار نوشادر
توبال النحاس محرق مکد نصف جزو با زهرء طیور شیاف بسازند شیاف مرارات وبیونانی با سلیقون نامند بمعنی ملوکی وبقراط گوید
که از تالیف اسطیطیقانست وقوتش تا دو سال باقیست جهة نزول آب وقروح وغشاوه ورطوبة مفید است وسریع النفوذ بحدیست که در طبقات
تاثیر مکند اقلیمیای محرق ١٥ صمغ عربی ٨ مداد هندی فلفل سفید مکد ٥ سفید اب قلعی ٤ اشق سکنجبین روغن بلسان حار وشیر مکد ٢ اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر افیون از هرهء گفتار از زهرهء ماهی شبوط زهرهء کبك مکد ٧ زهرهء باشه وعقاب وگاو وخرس وگرگ وغراب وباز مکدا ونصف وشیخ ابوعلی
قدس سره میفرماید که ضروری زهرهء شبوط وکبك است وسایر مرار پر در کار نیست وباید با آب رازیانه اکتحال نمایند ومجربین تصریح نموده اند که زهرهء حداءة که به فارسی عنیواج نامند وبوم که جغد گویند وکبك در رفع نزول آب وغشاوة مجربست وچون زهرهء خلیواج را با آب رازیانه اکتحال نمایند جهة اخراج سم مجرب دانستهاند شیاف تفاحی بغایت لطیف وبیغایله وجهة قروح وضربان

وغشاوة وبثور بسيار مفيد است اقليميای محرق مطفی در شير
الاغ يا شير دختران ١٦ سفيد قلعی اب مغسول زعفران ٤ كثيرا ٢ به آب باران
سرشته با سفيدهء تخم مرغ استعمال نمايند شياف سماق كبير جهة
رطوبات ودمعه وحكه وسلاق وجرب وبياض رقيق وامراض حاره نافع است سماق ده
جزو برگ مورد هليلهء زرد عفص مكد ربع مجموعرا باده چندان
آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند واين ادويه را به
آن بسرشند وشياف بسازنسد شياف ما ميثا سرمه توتيای كرمانی نحاس
محرق سفيداب قلعی مكد اجزو اقاقيا نصف جزو كثيرا افيون نشاسته مكد ربع جزو
شياف سماق صغير جهة رمد وحرارة چشم والتهاب وحكه دمعه
وجرب وسبل وخجوط حدقه وماق والتصاق پلك نافعست وبتجربه حقير رسيده
سماق بيدانه ١٠ جزو سفيد آب اخر وكثير ا نصف جزو كافور ربع جزو هر گاه
سماقرا بجوشانند وآب او را ثانيا طنج دهند تا غليظ كرد وپنج جزو او كافی است
شياف غرب وناصور از محمد بن زكريا جهة غرب ناصور
مجرب حقير است صبر كندر انزروت گلنار سرمه شب يمانی دم الاخوين بالسويه
زنجار ربع يكی با آب بسرشند شياف ابی ناصر
جهة تقوية چشم ومنع قبول آفاة وحمرة اجفان وجلای بصر مفيد است گلسرخ صمغ
آلو صمغ عربی ٣ حضض ٢ اقليميا نقره ١ نشاسته ٤ توتيای هندی
مغسول ١ انزروت ٤ ونيم اقاقيا او نيم با آب بسرشند خرم المعسل جهة رفع بياض
بغايت مؤثر است چند عدد تخم مرغ فاسد ولق شده را
خالی كرده آب در او ريخته در آفتاب بگذارند وتكرار اين عمل نمايند تا هر پردهء
كه در آن باشد جدا شود وآب را متعفن نكند پس خشك كرده
بسايند وچند مرتبه از تافته بيرون كنند وبا صدف سوخته وبسد سوخته وسرگين
خطاف وسرگين سوسمار وبورهء ارمنی بالسويه مخلوط نموده با زهرهء
بز وگلنگ سرشته وشياف بسازند وبا عسل شهد رقيق استعمال نمايند وقبل از
استعمال چشمرا بزنجار طبيخ با بونج واكليل الملك وسداب وحلبه بدارند
ودر معالجاة بقراطی مذكور است كه پوست تخم مدبر مذكور را كه خرم صغير
نامند با سرگين كبوتر وسوسمار وخطاف ازالهء بياض چشم كه از آبله
بهم رسيده باشد منمايد وخرم معسل سالق قويتر است شياف علائی جهة جلای بصر
وتقوية چشم ومنع آفات وسيل وبياض رقيق ودمعه وحكه
نافع است توتيای كرمانی مغسول هليله زرد مقشر كثيرا مكد ٥ نوشادر يكدانگ
زردچوبه ٣ زنجبيل صمغ عربی مكد ٢ با گلاب بسرشند شياف
جلا جهة ضعف بصر رطوبی بغايت مجربست واز اصناف مراراة بهتر وبيغايله است
وجهة نزول آب وحيالاة بی نظير است ٣٠ م توتيای كرمانی معسول

با آب مرزنجوش تازه که شب مانده باشد صاف شده سرشته خشك كنند وبا زنجبيل وفلفل ودار فلفل ما ميران مكد ۲ نوشادر ۱ زعفران حضض
كثيرا صمغ عربى اشق نحاس محرق زنجار اقليميای فضى مكد نصف م كرده با آب رازيانه تازه سرشته شياف سازند شياف ابار جهة رفع آثار

والتحام قرحه مجربست سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی غیر حار صمغ عربی کثیرا مکد ۸ اقلیمیای ذهبی سفیداب مکد ٤ افیون مر صاف مکد نصف م
کندر ٥ با آب بسرشند شیاف اسود جهة حرارة وسوزش وشدة وجع وسبل ودمعهء حاره نافع است سفید اب ٤ صمغ عربی کثیرا مکد ۷ اقاقیا
مر صاف نصف م سنبل افیون مکد ٤ دانگ به آب بسرشند شیاف اصفر جهة ابتدای نزول آب بر غشاوة وبیاض رقیق وسحاب ودمعه وجرب
وسبل مزمن نافع است انزروت شیاف مامیثا ۸ مر صاف بورهء ارمنی فلفل سفید ٤ زرنیخ سرخ ۲ زعفران او نیم با آب بسرشند قطور
که در ابتدای رمد بغایت نافع است ومسکن وجع است وحقیر تجربه نموده قشمیزح بهدانه تخم خیازی از هر یك ۱۰ عدد نیمکوب کرده با نشاسته نرم
حضض ۲ دانگ به آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدهء تخم مرغ در شیشه کرده بر همزنند ونیم کرم در چشم بچکانند قطور
که در ابتدای رمد بغایت نافع است ومسکن وجع است وحقیر تجربه نموده قشمیزح بهدانه تخم خیازی از هر یك ۱۰ عدد نیمکوب کرده با نشاسته نیم م
حضض ۲ دانگ به آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدهء تخم مرغ در شیشه کرده بر همزنند ونیم گرم در چشم بچکانند قطور
دیگر که در ایام مژاید رمد نافع است وتشمیرخ بهدانه مکد ۳۰ عدد نیمکوب کرده با ال ونیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب عضبی الراعی وشیر
دختران در آتش نرم بجوشانند وصاف او را در چشم بچکانند وآب برگ بار تنگ بدل عصی الراعی مشود قطور دیگر که در انحطاط بسیار نافعست
ومسکن ومحلل ومانع ظهور یظور قرحه است قلعی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از او بردارد پس تا گلاب کف دست تر کرده
سیاهیرا جمع کنند وبا شیر دختران بچکانند وسیاهی سرب را همین خاصیت است ودر تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است که گوشت بیچربی
گوسفند را ورق بسیار رقیق کرده آنمقدار در کف دست نگاهدارند که کرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم وپیشانی به بندند در حال
درد ساکن گردد وهیچ ضماد بر این اثر نیست باب یازدهم در ذکر ادهان مخترع ادهان فیثاغورس است وگویند اولا
بقراط استخراج نموده وهر چه از بروز وگلها ومانند او ترتیب دهند مثل روغن کنجد وروغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویهء مفرده مذکور است
مع خواص وافعال ومزاج آن دهر چه در حکم عطریات واعمال غربیه است مثل روغن عنبر وامثال آن به دستور در طی دستور اول مسطور گشته وقواعد کلیه

وادهان مرکبه در این باب مذکور مشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخمرا کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده بآتش گرم کرده
بیفشارند وهر چه از اوراق واغصان واذهار خشك گیرند باید با شش وزن او آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد
یا روغن زیتون وامثال آن بجوشانند تا روغن بماند وآنچه متعارفست انستکه گلها را در روغن کرده بآفتاب گذارند وبعد از هر چمع صاف نموده
گلها را تازه کنند تا سه مرتبه واگر زیاده تکرار عملنمایند قویتر مشود واین قسم متعارف وضعیفتر از قسم اولست وطریق استخراج روغن تخم مرغ
وروغن گندم وامثال آن در قسم اول دستورات مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور وغیر آن متکرج مشود مکر روغن حب البان که هر چیز را
که بروغن او ترتیب دهند متکرج وفاسد وبدبو نمشود وغلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیة مانع فساد روغنهاست وهر گاه خواهند که روغنها تر
سفید کنند بجهة طبوب ونمود آن باید بازای هر رطلی از روغن مثل آن آب ویکوقیه مغز کردکان ونیموقیه نمك که با هم سائیده باشند اضافه نموده
بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند وباز با آب به دستور بجوشانند وصاف نمایند وتکرار عملنمایند به حدی که خواهند
دهن النارین روغن سنبل رومیست ودر کل امراض بارده مثل فالج ولقوه ورعشه وقولنج وضعف معده وجگر وکلیه ومثانه وکرانی سمع
ودرد رحم واحتباس حیض ودرد اعضا واعصاب نافع است شربا وضماد او احتقانا ناقصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین
مرزنجوش قردمانا ساذج از جز راسن ۱۰ بهل برگ مورد اذان الفار مکد ٥ اول نیمکوب کرده وبا ٦۰ و ٥۰ ل شراب کهنه با جمهوری یا نپند رنپ
وعسل ودو هزار ویکصد وپنجاه ل آب تا شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه یك شبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده
با گلسرخ وحماما وسلیخه وآب مورد تازه ومر صاف مکد بیست وسه ل ساعت ثانیا بجوشانند که بنصف رسد پس صاف کنند وبا سنبل رومی
وسنبل الطیب وقرنفل ومیعه سایله وروغن بلسان واگر نباشد روغن زیتون کهنه جوز بوا مکد ۲۳ ل روغن کنجد ٥۰ ٦۰ باتش نرم با رثالث بجوشانند
با آب سوخته روغن بماند انگاه صاف نموده استعمال کنند دهن السداب جهة گمر وورك ومثانه وکلیه وساقین وادرار نمودن نون
وحیض وتحلیل ریاح ودرد گوش وصرع وصداع شربا وضماد او قطور او احتقانا بغایت نافع است بازاء هر یکوقیه سداب تازه سه دقیه
روغن زیتون یا کنجد ویك مثقال از هر یك از خردل وحب الرشا وعاقر قرحا یکرطل

آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال
کنند دهن العلقم دهن الحنظل است ودهن قثاء الحمار نیز نامند واکثر اطبا بهترین
ادهان دانستهاند خصوصا جهة تقویة باه واشتها
وبرودة معده ودرد مفاصل ونقرس وعرق النسا بیعدیلست وعجیب الفعل تر از روغن
ناردین دانستهاند عصارهء قثاء الحماردہ رطل میعه سایله
پانزده ل فتطوریون تخم حنظل زراوند مدجرح زوفای خشك پودنه کوهی وبری
ونهری وسکنجبین برگ دقلی بیخ سوسن اسمانجونی مکذال عاقر قرحا ٤ ل

آب صاف روغن زيتون بالمناصفه ١٥ رطل بعد از خيسانيدن ادويه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال كنند دهن الكلكلاج
از حكماى هند است وجهة امراض بارده مثل فالج ودرد مفاصل واعيا وازالهء آثار وتقوية موى وشرب او جهة تقوية جگر ومعده وكليه نافع ومدر بول
وحيض است انواع هليلجاة وهليله وآمله وفلفل ودار فلفل زنجبيل مكد ٦ جاوشير اشق سكنجبين مكد ٥ تربد سفيد ٤ م خشك كرنب تازه سداب
تازه مكد ه م با يكهزار ودويست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهار صد ل روغن خروج بجوشانند تا روغن بماند
دهن الزعفران كه دهن انحلوع نامند جهة صلابات واوجاع رحم ومعده وتشنج وفساد رنگ رخسار ورفع بيخوابى وثيقهء قروح وجروح
رحم نافع است زعفران ١٥ قردمانا ٦ ل قصب الذريره ٥ مر صاف ادر ٣٠٠ ل
روغن كنجد يك هفته خيسانيده هر روز بر همزنند وبا صد ل آب
بجوشانند تا روغن بماند وصاف نمايند دهن لبوب السبعة منقول از قرابادن عيسى بغايت مرطب وجهة امراض يابسه وازالهء علل سوداوى
وصداع وجذام ومماليخوليا نافع است ضماد او شربا وسعوطا مغز فندق وپسته وبادام شيرين وكنجد وحب الصنوبر ومغز تخم كدو ومغز بادام تلخ بالسويه
كوبيده گرم كرده بيفشارند تا روغن از او جدا شود دهن المبارك منقول از شفاء الاسقام ودهن اللقوه نامند جهة لقوه وفالج وكزاز
وعرق النسا ودوالى ونقرس وتحليل رياح وتهج باه واشتهاى طعام نافع وقطور او جهة كرى وكرانى سمع وسدهء صماخ در روز مؤثر وفرزجهء
وجهة جميع امراض رحم نافع است ومؤلف تذكره گويد كه مثبت ارواح وعاقد است حلبه شونيز بالسويه كوبيده تسقيه بروغن زيتون
بطريق تخميص نمايند وبر روى آتش ترم سه مثل خود روغن را جذب كند پس تقطير دهن كنند دهن الثوم كه دهن الراهب نامند واز جهة
رهبانان تاليف يافته در گل مرض بارد مجربست واعاده باه مايوسين مكند وجهة تعقد عصب ودرد كمر وحديه وبواسير وتقطير البول وسرخ كردن
رنگ رخسار آزموده است وچون در زمستان استعمال كنند محتاج بپوشش نشوند
ثوم مقشر يكجز وفرفيون عاقر قرحا از هر يك ثلث جزو فلفل
سداب از هر يك ربع جزو بانه وزن او روغن زيتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صافنمود استعمال نمايند دهن انحل معروف بد واء الهر مس
جهة بثوريكه در اصول شعر ومسام بهم مرسد وجهة جمع مواد غليظ تحت جلد وخزاز وجرب وحكه نافع است ٢٠ ل روغن گل را با نودل سركه بجوشانند
تا روغن بماند وفرفيون وشيطرج هندى كهربا رايتايخ هر يك دانگى وكاغذ سوخته

مداد صینی دانه ترنج سوخته را سحت هر یك نمی ل در آن
حلنموده استعمال کنند دهن حمص که ماه نامند از اسرار مکتومه شمرده اند ودر
تقویة باه بیعدیل دانسته‌اند وچون با عسل ومعاجین بامیه طنج دهند
منافع او را تحدید نتوان نمود وچون با شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع
اوجاع بارده بغایت مؤثر است واستخراج روغن نخود بعنوان
مختلف است وبهترین تقطیر اوست که نخود را نیمکوب کرده در قرع مطین کنند
بطریقی که گلوی قرع خالی باشد واز لیف ومانند آن در گلوی
قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد نخود از شیشه بیرون نیاید وکورهء ترتیب
دهند دو طبقه وگلوی قرعرا از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل
کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه ء اول ظاهر باشد وقابله بدهن قرع وصل
نمایند وبر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زقال کمی بر افروزند تا روغن
زلیفهای گلوی قرع بقایله بچکد دهن النجاع از تالیف حقیر جهة ریاح واحتلاج
وتشنج وفالج وامراض بارده‌ء عصبانی وتقویة اعصاب
وتفتیح مجاری ضیقه واوجاع بارده وتحلیل مواد غلیظه مجربست حسن لبان مقل
میعه ء سایله مکد ۱۰ اشق فرفیون حب بلسان وخربق سفید زرنب
کبابه شیطرج ماهیز هرج مکد ٦ ل جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکد ٥
کندر سیالیوس تخم کند تا شونیز تخم تره تیزك نانخواه قسط
تلخ تخم شبت مکد ٤ سعد مرزنجوش حلبه اسپند مغز دانه کرچك مغز بن اشنه حب
الغار مکد نه یك هفته در هزار ل عرق بهار وامثال اویخته
وبجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده با صد وپنجاه ل روغن زیتون وپنجاه ل
روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند وسکنجبین جاو شیر
مومیائی میعه‌ء سایله فته علك البطم مکد ۳ ل در آن حل کنند وسنبل الطیب مر صاف
زعفران قصب الذریره قرنفل مکد ۳ ل دارچینی ٥ ل جند فلفل
فرفیون دار فلفل مکد دو ۸ از حریر گذارنیده اضافه نمایند دهن المحلل ٥ تالیف والد
حقیر میر محمد زمان تنکابنی جهة تقویة بی نظیر ودر تحلیل
ریاح معده وجگر بیعدیلست مقل ازرق ۳ ل سنبل مر صطکی علك البطم مکد مثل
اشق اسارون قصب الذریره اذخر مکد ۲ ل با روغن با بونه
وروغن گلسرخ بالسویه از هر یك نیمرطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند وهر روز
بر هم زنند تا ده روز والا در خاکستر گرم بگذارند دهن
دار شیشعان جهة اسهال وضعف معده وتحلیل ریاح نافع است دار شیشعان ٤٥ ل
عود بلسان ۳٥ ل قرفه ۳۷ ل قصب الذریره
٥ ال نیمکوب کرده با ٦٥ ل روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تا ثلث بماند دهن
البلادر جهة استرخار عصب وفالج ولقوه وامراض

بارده نافع وبغایت محلل ریاح سنبل الطیب هیل فلفل وج شیطرح راسن دار فلفل
جوز القی بلادر بیخ سوسن آسمانجونی رازیانه قسط
تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکد ۱۵ نیمکوب کرده با شیر تازه وآب از هر یك پانصد
ل وروغن کنجد دویست وپنجاه ل بجوشانند تا آب وشیر

سوخته روغن بماند نسخهء دیگر جهة بواسیر وجمیع امراض بارده وتحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است واز تالیف قدماست مقل ازرق ۱۰
میعهء سایله اشق افیون بسفایح حب بلسان بادام مقشر خربق سفید زرنب افلنجه شیطرج ٦ ل قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر
جند ۳ ل بزر البنج کندر سیسالیوس تخم کند ناشونیز تخم تره تیزك نانخواه قسط تلخ ٥ ل سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه اسپند حبة انحصرا
خروع ۱۰ اشنه شبت ۹ ل ورق الغار فوفل ٤ ل عسل کف گرفته روغن گاو روغن یاسمین لفظ سفید قطران روغن خروع دهن الغار
۱۲ ل روغن زیتون ششصد وپنجاه ل آب صاف هزار ل بجوشانند تا آب بسوز دهن القسط جهة درد جگر ومعده ومفاصل
وفالج وتقویة اعصاب ونیکو کردن رنگ رخسار وحفظ سیاهی مو ورویانیدن او نافع ومفتح سدد واشامیدن او جهة برودة احشا مؤثر است
قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب ساذج میعهء سایله ایر ساقر قه اشنه ۱٥ ل قرنفل راسن اگر نباشد وج سلیخه ۷ ل مر صاف ٤ ل جوز بوا ۱۰ ل
عود بلسان ٥ ل کوبیده با هزار ودویست ل آب جوشانیده تا بثلث رسد پس صافنموده با پانصد ل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد
روغن شیخ صنعان جهة التیام زخمهای تازه مجربست واز نسخهء هندی نقلشده ومحلل او رام بارده ومقوی اعصاب است زرد چوبه
۳۰ ل چوب زرشك که بهندی وارهله گویند دار که چوب صنوبر است اصل السوس که بیخ مهك است چوب کز پوست خار مغیلان آب برگ
نیل آبنوس ٥ ل برگ حنا هو چوبه درد جرکه سنبل باشد ۱۰ ل فته ۲ ل ونیم جوز بوا مرداسنگ شنجرف کاه هندی بلغار تراشیده ال
موم کافوری ٤ دانگ جد دارد ودانگ روغن کنجد ۲۰۰ ل چوبها وزردچوبه وسنبل وبرگ حنا واصل سوس وبیخ خار مغیلان را در نهصد ل آب
خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صافنموده باقی ادویه را سائیده با آب برگ ترك نیل وروغن بجوشانند تا بسوزد انگاه صافنموده استعمال
نمایند نسخهء دیگر قلیل الاجزاء که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخهء اول است وظاهرا ترتیب نسخهء اول دکان
آرائی باشد اصل السوس هو چویه پوست درخت صنوبر پوست درخت مغیلان با بسویه ٤۰۰ مثقال کوبیده بار وغنچراغ ٦۰۰ ل که از پنبه دانه
وتخم کتان میگیرند وسه من تبریز آب باتش نرم بجوشانند به حدی که کف نکند تا آب بسوزد پس صافنموده استعمال کنند روغن مانع
ریختن موی از علت اتشك مجرب حقیر است وبجهة داء الثعلب بغایت مفید است

وچون موی سفید از موضع دار الثعلب بر آید
استعمال این روغن موی سیاه میرو یاند برگ مورد ٥ ال وسمه ٣٠ ل در چهار صد
ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صافنموده با ٢٠ ال روغن
کنجد بجوشانند تا روغن بماند و ٦ ل لادن در او حل کنند روغن جهة فالج ورعشه
وتشنج وخدر وامثال آن باید منابت اعصاب واعضای دردناك را
با کیسهء درشت مالیده تا سرخ شود وتدهین نموده بخوانید قسط تلخ سنبل الطیب
هر یك ٢٠ ل نرم کوبیده در یکرطل روغن زیتون دیگر طل آب
بجوشانند تا روغن بماند پس صافنموده تا سه مرتبه با ادویهء مذکوره بجوشانند واگر
بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و
بعد از آن جند وفلفل وفرفیون ومیعهء سایله هر یك ٢ ل در آن حل نمایند روغنی که
موی بستر وزرنیح ٦٠٠ ل آهلك آب ندیده ٥٠ ال قلی ٦٠ ل
مجموعرا کوبیده دو حصه کنند وسه من شاه آبرا بجوش آورده یکحصه زرنیخرا که
٦٠ ل باشد با یك حصه اهك وقلی در آب ریخته بجوشانند تا
عشر آب که سیصد و ٦٠ ل است بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته
شود واز آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات
موی بستر ویا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا بامتحان رسد واگر از
ملح القلی وآهگ هر یك جزوی وزرنیخ ده جزو باشد قویتر است
وباید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید وبعد از یك شبانه روز بدون
جوشانیدن صاف کرده وسه بار به دستور اجزارا تحدید نموده
صاف او را با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر
پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته گردد
از روغن در آورده با ده م دنبالهء بادنجان بسایند وروغن را با موم موم روغن ساخته
با اجزای سائیده بیامیزند وبر موضع بواسیر
بمالند وجهة قطع خون با اندك مازو که عفص باشد استعمال نمایند روغن دیگر
بجهة ساقط کردن دانه بواسیر مجرب وبیغاله است گوگرد
وزرنیخرا بالمناصفه سائیده تسقیه بروغن کنجد کنند به حدی که جذب کند وبا قرع
وانبیق تقطیر نمایند ودر حین تسقیه باید بر روی آتش نرمی
باشد روغن وزغ جهة درد مقعد ودرد بواسیر بغایت ازموده است هر گاه از حرارة
باشد وزغرا با پیه کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا
شود وروغنی که بروی آب بعد از سرد شدن آب بسته باشند بردارند واگر دنبالهء
بادنجان را سائیده اضافه کنند جهة بواسیر بارده نافعست
وداغ کردن ما بین حنضر وبنصر دست چپ جهة قطع خون بواسیر وداغ مفصل
ترقوه جهة ریاح بواسیر از مجرباتست روغنی که موی برو نامند

بغایت قوی الاثر است ذراریح که بلغة تنکابن دار ساس وبلغة اصفهان سین نامند ال
وسر او را قطع کرده ۳ م را سائیده با یکوقیه رو عنق
بان بجوشانند تا اندك غلیظ شود ویا مشك وعنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله
کند وموی بر آید باب دوازدهم در مرهمها

وذر وراة جراحات وما يتقلق بها مخترع مرهم گويند بقراط است وتصريح نموده اند
كه اكثر مراهم مدتها باقى ميماند وهر چه صمغ بسيار داشته باشد
تا بيست سال قوت او باقيست وبعضى را معتقد انست كه هر چه با روغن زيتون
ساخته شود وقوتش ساقط نمگردد وانچه با شحوم ترتيب بايد
قوتش تا يك سال باقى ميماند وشرط است كه موم زياده از نصف روغن وكمتر از
ربع او نباشد بلكه ادويه شش جزو روغن پنج جز دو موم
ربع جزو باشد وضماد اعم از مرهم ومرهم مخصوص جراحاتست وآنچه در قوهء
جراحت باشد جهة مبرودين روغن زيتون رسيده كنند ودر غير آن
روغن زيتون نارس كه زيت انفاق نامند ودر مواد يا بسه روغن كنجد كنند وموم را
اولا با روغن وشحوم بگذارند واز سر اتش بزير آورده
ادويهء صمغيه را اول در آن حل كنند پس ادويهء مسحوقه را مخلوط سازند وطريق
حل عنبر ومصطكى وعلك البطم وموميائى وسكنجبين وامثال
او چنان است كه در قدر مضاعف باشد يعنى ظرف را آب در آن بر آتش گذارند تا
آب بجوش آيد وظرفى كوچك را روغن تك مخصوص
كرده در ميان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارة آب گرم شود پس عنبر
وامثال او را در روغن ريزند تا حل شود وبعد از آن ساير ادويه را
مخلوط نمايند مرهم النخل بنون وخاء معجمه وبحاء مهلمه نيز خوانده مشود وهر
يك را وجه تسميهء گفته اند چه يكى بمعنى تحريك مواد بجهة
دفع از مسالك است چنانكه از پرويزن مشاهده مگردد وثانى بمعنى اخذ عطايای
كثيره است به سبب استشفا باو از تاليف جالينوس
عظيم النفع است وبجهة جبر كسر واصلاح عصب وكوفتگى واستخوان والحام
جراحات وتحليل او رام ورفع جرب متقرح وحكهء رطوبى ونمله وجمره
وآكله مفيد است يكوقيه مردا سنگرا با قدرى سركه آنمقدار كه سائيده شود بسايند
ودر آفتاب گذارند تا چهار وقيه را جذب كند پس بدو وقيه
روغن زيتون تسقيه كنند ودو وقيه پيه گاو صاف وربع وقيه قلقطار اضافه نموده بر
روى آتش نرم بر همزنند تا منعقد گردد ومرهم النحل
كه مرهم اسود نامند جهة شقاق وحكهء رطوبى وقرحهء رطبه وداء الثعلب وسعفه نافع
است سركهء كهنه روغن زيتون بالسويه مردا سنگ مسحوق ربع
روغن باتش نرم بجوشانند وپيوسته بر همزنند كه مرداسنگ رسوب نكند تا منعقد
گردد مرهم زنجار جهة اسقاط بواسير وبتخفيف قروح
ورويانيدن گوشت جراحات وبرون گوشت زياد ورفع عفوتاة ومواد فاسده بالكليه
مفيد است موم زفت ١٠ اسق محلول به آب
سداب وسركه وروغن زيتون ٤٨ بآتش نرم مجموعرا حل كنند وزنجار ٤ انزروت ٣

را ترانج ۲ ونیم اضافه نمایند مرهم داخلیون
بلغة سریانی بعنی لعابی از تالیف بقراط است جهة او رام حاره واوجاع شدیده وتعقد عصب وخراج وصلابات بغایت مفید است چهارم
وقیه مرداسنگ مسحوق را با یکرطل ونیم روغن زیتون بآتش نرم حل کنند وتخم خطمی وبزر قطونا وتخم مرو وحلبه وتخم کتان هر یك ۳ ل جداگانه
خیسانیده لعاب هر یکرا بگیرند واز مجموهع بقدر چهار وقیه بالسویه اندك اندك تسقیه کنند وبجوشانند تا منعقد گردد وهر گاه زفت وخاکستر
چوب رز ومر صاف ٥ م صدید الحدید ال اضافه نمایند بغایت قوی الاثر مشود
ومرهم زنجفر جهة تحلیل او رام عسرة البرء وخنازیر
وسرطان دو روم مزمن انثین نافع است کندر اشق ۱۰ علك البطم مردا سنگ قبة ٥ شنجرف سرخ ٤ موم ٥ روغن ٦۰ ل
مرهم حواریون ومرهم رسل ومرهم وشلیخا نامند جهة اصلاح خراج وجراحات وثقیه وتحلیل ونضج واند مال آن وشقاق ورفع آثار وحکه وجرب
وبواسیر ونواصیر وسعفه ورفع کرم نافعست موم علك البطم ٤ اشق ۷ مقل مردا سنگ ٤ زراوند طویل کندر ۳ جاو شیر زنجار مر صاف قتله
سکنجبین اشق ومقل را در سرکه حل کرده بایکرطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ ومومرا بگدازند وادویهء یا بسه را مخلوط بسازند
مرهم ابیض جهة سوختگی آتش والتهاب جراحات وورم مقعد حارة وحمرة وشقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم ۱۰ روغن کنجد یا روغن
زیتون ۳۰ بعد از گداختن موم از سرآتش برداشته با سفیدهء تخم مرغ بر همزنند واگر تبرید زیاد خواهند بجای روغن زیتون روغن گلسرخ وحضض
وسفیدهء تخم مرغ اضافه کنند وجهة تسکین درد بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیقون جهة جراحات مزمنه دورم بارد نافع ودر خواص مثل
مرهم نحل است زفت رایتانج موم هر یك جزوی فته ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل
جهة تحلیل او رام وصلابات تحت جلد واخراج کرم بسرعت نافع واز مجربات دانستهاند نرمس سرگین کبوتر دانه خرما شیلم بالسویه زفت را مثل مجموع
در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازد مرهم جاذب از تالیف ابن تلمیذ منقول از شامل جهة اخراج پیکان او خار وآنچه در عضو فرو رفته
باشد مجرب دانستهاند پنج نی خشك زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر کردکان سوخته دانه زرد الو بالسویه
با روغن کوهان شتر سرشته بمالند وبخور به نیمکوب هر دو کنند مرهم سفیداب جهة مزاج حار وروپانیدن گوشت ورفع بثور بلیخهء وامثال آن بغایت

نافع است مرداسنگ که با سرکه بسایند وبا روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و ٥ م سفیداب قلعی واندکی کافور اضافه نمایند مرهم النور ٥ جهة سوختگی آتش والتهاب قروح بغایت نافع است موم را ١٠ با روغن گلسرخ ٣٠ گداخته واهك را ٥ م هفت بار به آب شسته اضافه نمایند مرهم عرق؟؟

که رشته گویند وپیونیز نامند واز میاه غلیظه واهویهء کثیفه بهم مرسد خصوصا در یلاد لارد اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می اید بعد از ورم حار ودرد عظیم وهر چه بیرون آید باید بچو پی ومانند آن هر روز بر فق پیچیده تا تمام بیرون آید وپاره نشود که هر گاه قطع شود از جای دیگر بروز مکند واین مرهم آسان مکند بروز آن را وهر گاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت ومرهم را استعمال نمود موم ۲۵ مرداسنگ خاکستر نی ۳ آهك موم را با روغن گل گداخته
ادویه را مخلوط کنند وبجهة التهاب بزر قطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارة از موم وروغن است واقسام او باعتبار
داخل کردن ادویهء مختلفه است اما بجهة التهاب سینه وذات الصدر وتبهای محترقه واو رام ملتهبه باید موم سفید را در روغن گل گداخته وبه آب خیار کدو
وآب برگ خرفه صاف کرده تسقیه کنند وهر گاه ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند وآب برگ بید وبرگ خبازی تسقیه نمایند
مرهم جهة سرطان متفرح وغیر متقرح سفید اب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گلسرخ بسایند وبا آب برگ خرفه یا لعاب برز
قطونا یا آب عنب الثعلب وآب خیار وآب کدو تسقیه نمایند مرهم للسلعة خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند وعلك
البطم را در آن حل کنند مرهم جهة منفجر نمودن قرحه که محتاج به نیشتر نباشد خمیر مایه بورهء ارمنی جا وشیر سرگین کبوتر ومرغ ودبق مقشر
آهگ آب ندیده صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهة سعفه زراوند طویل را بتانج گلنار اقاقیا بالسویه با اندك
روغن گل وسرکه بسایند مرهم بواسیر ومرهم مقل نامند جهة شقاق مقعد و درد آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو روغن
کوهان شتر زردهء تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور وبا صور ضربانی وغیر ضربانی زردچوبه
۱۰ مرداسنگ ۱۰ نرم سائیده با ٤ ل روغن گل و ۲ موم وآب خالص بقدریکه ادویه را بپوشاند بآتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم هوچوبه
که سنگار نامند جهة زخمها واو رام آن وتشنج وتمدد جراحات نافع است هوچوبه را نرم سائیده با روغن کنجد ٥ موم ٤ مرهم سازند مرهم
کافوری جهة گل قروح حاره وسوختگی اتش وجمره ونمله مجربست ٤ م را در ٥ روغن گل گداخته با سفید اب قلعی ۱۰ م کافور قیصوری ۱ مرهم
بسازند مرهم دال از حکمای هند است جهة جراحات مزمنه وعسر البرء بغایت مجربست وبجهة قروح اتشك وناصور بغایت نافع ونسبت
لحم ورافع گوشت فاسد ومصلح عضو ضعیف وظاهرا عدیل نداشته باشد وحقیر

مکرر تجربه در قروح مایوسین نموده است کافور قیصور رال هندی
که لعل معبری وشجرهء وقیقهن نامند کاة هندی هر یك ٤ ل کوفته وپخته وموم را با
روغن گاو تازه بی نمك که مساوی مجموع باشد در ظرف آهن
گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش کند پس گاه را به دستور پس کافور را
بریزند ودیگر جوش ندهند ودر قروح مزمنه قدیمه تا سه روز با قدری فوفل
سوخته استعمال نمایند وبعد از آن بتنهائی مرهم زمانی که از تالیف والد حقیر میر
محمد زمان شکابنی ره جهة جراحاة مزمنه بغایت مجربست ودر
تاثیر کمتر از مرهم رال نیست وبا اعتدال اقربست انزروت کاغذ کبود سوخته پوست
درخت کاج روناس کاة هندی هر یك ۲ سفید اب مغسول ٥
مرداسنگ مغسول ۲ کافور قیصوری ابا موم سفید ٥ روغن گلسرخ ۲۰ مرهم
بسازند مرهم آتشك از مجربات در یك شبانه روز دفع دانها وزخمها
ومسکند توتیای هندی شسته ۲ شنجرف اگر وچوب چینی نیم واگر نباشد باز موثر
است با زردهء تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت
سرشته استعمال نمایند واگر بجای گرد چوب چینی زبیق را مکرر از کرباس بگذارند
تا زبیق در آن ناپدید شود پس کرباس را بسوزانند واز خاکستر
او نیم ل داخل کنند بیعدیلیست هفت مرهم جهة نضج ویا میل وجراحاة بغایت نافع
است کثیرا تخم مرو تخم کتان سریش هوچوبه گل بابونه
گل خطمی بالسویه کوبیده با شیر پخته نیمگرم مکرر استعمال نمایند مرهم جهة
تشنج جراحات از مجرباتست وجهة پاك کردن چرك ودفع ورم جراحات
آزموده است آرد گندم را با قدری روغن گلسرخ واگر نباشد روغن طعام وزردهء
تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند
مرهم شقاق مجرب حقیر است وبغایت موثر علك البطم یکجزو وپیه بز چهار جزو
در قدر مضاعف گداخته استعمال نمایند ودر کجی ناخن وتقشیر
ادو شقاق لب واطراف وحکه وجرب وزخ اتشك وشقاق چهار پایان آزموده است
مرهم جذام از مجربات والد حقیر است ودر سایر قروح
سوداوی واو را رام بارده آزموده است سنبل الطیب حماما قردمانا دار فلفل کبابه
سلیخه قسط تلخ عاقر قرحا مصطکی مقل مر صاف حب بلسان اشق صبر زرد
میعهء سایله سیسالیوس زراوند طویل ومدحرج سعد اکلیلی قرنفل ایرسا روغن زیتون
کهنه هر یك یك اوقیه لادن ۲ ل زعفران نصف اوقیه
علك البطم موم هر یك ۳۰ ل روغن ناردین مثل جمیع مرهم سرطان که در یك هفته
تحلیل سرطان وسایر صلاه با کند خردل بزر الانجره کبریت
زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه هر یك یکجزو روغن زیتون کهنه مثل
جمیع موم سرخ ربع روغن ذرور سر قولون که جراحات

مزمنه را بیکدفعه ودو دفعه التحام دهد وچون بر سلعه وغدد بی مایعی انچنان یا بس ببندند بسرعت زایل سازد واز مجربات واز اسرار است کندر ۳
مرصاف او نیم گلنار ۳ جفت البلوط اگل ارمنی گلسرخ هر یك ۲ ثلث از حریر گذارنیده استعمال نمایند ذر ور اعظم جهة آکله وقروح ساعیهء دهان وکلوه

وقضیب وسایر اعضا مجرب از تالیف حقیر است وعدیل ندارد واز جمله اسرار است ودر قطع خون جراحات ورویانیدن گوشت ومنع روید
قروح وانصباب مواد آزموده است موی سوخته گلنار شاخ گاو کوهی سوخته واگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی کندر هر یك
۳ جزو وسفید اب قلعی توتیای کرمانی شسته هر یك یکجزو واز حریر گذرانیه استعمال نمایند وهر گاه در غیر گلو دهان استعمال کنند صبر زرد یکجز و
مرداسنگ بآتش مکرر سرخ کرده ودر سرکه انداخته ومغسول نموده وجزو اضافه کنند وهر گاه خواهند که فتیلهء ساخته در سوزنگ استعمال نمایند
قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیدهء تخم مرغ سرشته فتیله بسازند ودر مجرای بول بگذارند وبغایت مسکن درد ودر رفع سوزنگ نظیر ندارد
ذر ور دیگر جهة آکله وقروح ساعیه وبواسیر الانف ونواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم با سوخته صبر زرد بالسویه ذر ور کنند وهمچنین
برگ عناب خشك را ذر ور نمایند بجهة آکله بیعدیلیست ذر ور جهة قطع نزف الدم جراحات جبین ۳ آهگ شسته ۲ زاج سفید سماق ودم الاخوین
کندر صبر زرد مثل غبار سائیده استعمال نمایند ومفرد هر یك از این اجزا همین اثر دارد ذر وبرگ وتخم انجره جهة قروح مناکله وسرطان
متقرح بیعدیل وبیلذع است ذر ور دیگر در رفع آکله وتخفیف قروح از مجرباتست موی سوخته ذو جزو پوست پیاز سوخته یکجزو تخم ریحان
بو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مصعد از مجربات حکمای قدیم است در اند مال جراحات وعسر البرء وبتخفیف آن
ورفع آکله وقروح ساعیه وبردن گوشت زیاد ودر اسقاط بواسیر نایب مناب حدید است زرنیخ سرخ وزرد هر یك دو جزو آهك آب ندیده زاج
سفید هر یك یکجزو وزاج زرد وزاج سرخ هر یك ربع جزو با سرکه سرشته ۲٤ روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند هر چه مصعد اوست جهة نرمال است
جراحات وآکله وهر چه رسوب اوست جهة اسقاط بواسیر وبردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن وبیغایله است واهل فرنگ مشرب او را
نیز در بعضی امور بسیار نافع دانستهاند اما خلاف واقع منماید ذرور منقول از تذکره جهة تخفیف رطوبات وبردن گوشت زیاد بسیار مجربست
پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته انزروت مکه انحاس محرق ٥
مر صاف کندر دم الاخوین ۲ ذر ور دیگر که از اسرار ودر
اند مال جراحات بغایت سریع الاثر وعظیم الفعل است صبر زرد گلنار فشار کندر بالسویه ذر ور نمایند باب سیزدهم در ضمادات
ونطولات وقطورات مخترع ضمادات بقراط است واطلیه اعم از اوست ضماد

سلطايانس يعنى ترمس چون بر كنج ران ضماد نمايند
اسهال صفرا كند وبر معده اسهال بلغم نمايد وبرورگين اسهال سودا وبر پستان
اسهال خون واز اسرار شمرده اند ترمس نرم بسايند وحنظل بقدر نصف
او وطلق محلوب بقدر خسم وزهرهء گاو بقدر ربع وبا شير تازه در ديگ خمير گرفته
بجوشانند تا امشراج يابد ضماد مسهل بر معده وتهيگاه
ضماد نمايند زهره گاو عسل روغن زيتون تخم حنظل زرنيخ بالسويه ضماد سلمويه
مسمى باسم مؤلف اوست چون بر فم معده ضماد كنند قي ادرار
وبرتاف اطلاق نمايد وبر پشت زهار ادرار حيض كند برنگ كابلى مقشر عصارهء
غافث قثاء الحمار ٣ خربق سفيد مرداسنج ٤ پيه بز ٥ روغن
زيتون ٤٠ ضماد بقراطى جهة ورم وصلابات حاره بغايت نافع است پوست انار
مسحوق مطبوخ در سركه سماق حى العالم بالسويه گل ارمنى
آب گشنيز نصف يكى كافور بقدر احتياج باروغن گل ضماد نمايند ضماد مفاصل
حاره ونقرس بغايت آزموده است صندلين اكليل الملك ١١
شياف ما ميثاه اقاقيا ٢ زعفران افيون لمفاح او نيم ضماد فيثاغورس جهة استسقاء ماء
اصفر وضعف جگر ومعده ورحم وغير آن
زوفاى رطل ٣٠ موم ٢٤ زعفران پيه اردك ومرغابى ومرغ ١٢ صبر ميعه ء سايله مقل
ازرق اشق مصطكى ٨ ضماد جهة اسهال حار ودرب وتقوية
معده وجگر كعك كه او را بكسماة نامند ٥ ل گلسرخ شكوفهء انگور اگر نباشد
شاخ رز بدل كنند برگ مورد تخم مورد ٤ اقاقيا عفص حضض سماق
جاورس بو داده زعفران مصطكى ٢ كافور نيم ل با آب مورد بسرشند ضماد جهة
اسهال بارده وتقوية جگر ومعده كعك ٨ ل فقاح اذخر
كنند وبى اسهال باشد ٧ ل صبر كنند وبجاى آب مورد با روغن گل ضماد نمايند
ضماد جهة طحال واورام صلبهء انجير زرد مغز كردكان آرد نخود آرد
باقلى ترمس تخم كتان بالسويه اشق مقل حلبه هر يك نصف كى سنبل الطيب اكليل
بابونه ربع يكى با سركه ضماد نمايند ضماد حابس
منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست جاورس كندر گلسرخ برگ مورد
كعك ١٠ آرد جو با آب به يا طبنج او بسرشند ضماد
محلل صلابات خصوصا انثيان وتعقد عصب گل خطمى ريشهء خطمى كنجد تخم
كتان تخم مرد حلبه هوچوبه هر يك ٥ ل مغز دانه كرچك زوفاى؟؟
هر يك ١٠ ل موم زرد مفل ازرق را هر يك ٧ ل در ٤٠ ل روغن دنبه يا روغن
كنجد گداخته ادويه را مخلوط كنند ونيمگرم ضماد نمايند ضماد
جالى جهة قوبا وآثار مفيد ومجربست قردمانا مويزج آرد نخود سرگين بزء اصل
السوس گوگرد ٥ با سركه وامثال او بحسب هر عضوى بمياه

جالیه بسرشند ضماد قو با از مجربات والد حقیر جهة قوبا وسعفهء یابسه وجرب آزموده است گوگرد ۱۰ صمغ عربی ٥ دنبهء تازه ۱٥ در حمام
وبعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد دیگر ایضا از مجربات والد مرحوم مغفور جهة شقاق آزموده است زاج صبر سیاه بالسویه
بانفط سیاه بمالند ودست را نزدیك آتش بدارند ضماد جهة سعفه وجرب بغایت نافع است سفال تنور دو جزو ونمك جزو با سرکه طلاء
کنند ضماد جهة شقاق مزمن جمیع حیوانات بیعدیلست ٥ م مرداسنگ سائیده را با ۳۰ م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود
وسه م قند اضافه نمایند وطنج دهند تا غلیظ گردد وبقوام زفت رسد پس موضع شقاقرا با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را کرم کرده در
شکاف شقاق بچکانند ضماد جهة رفع داخس اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یك معایعات
بزرقطونا وسرکه ضماد کنند ضماد جهة رفع ثالیل وقوبا جعل را در آب سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات والد
مغفور راشق مقل ۲ نیمکوب کرده یك شبانه روز در سرکه خیسانیده پس حل کنند وگل خطمی ۲ مرو تخم کتان با بونج بنفشه اضافه نموده
استعمال نمایند وباید نیمگرم باشد ضماد جهة تقویة معدهء اطفال وغیر آن بغایت مؤثر است ورفع اسهال مکند لادن یکوقیه اقاقی
٤ ل موم ده ل با روغن سوسن ٥ ل در خلای معده ضماد نمایند ضماد ضربه وسقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماشن برگ گلسرخ بالسویه
با زردهء تخم مرغ وروغن گلسرخ فقر الیهود ودر آن حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر ایضا جهة ضربه وجبر کسر آزموده است مغاث گل ارمنی
صبر زرد عدس شیاف مامیثا فوقل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض حوامل عدس مقشر پوست انار
برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زهار وکمر ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجربست مرزنجوش خطمی بزر قطونا آرد جو سورنجان
بالسویه با زردهء تخم مرغ وروغن گل ضماد نمایند واگر قدری زعفران وافیون اضافه کنند ا؟؟ سریعتر مشود ضماد طحال از حنین
بن اسحق بغایت آزموده است انجیر را بقدر ٥ ل یك شبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند وبسط بحری ٤ مغز بادام تلخ بیخ کبر ۲
شبه بیخ سداب خشك بوره ۳ اضافه نموده در خلاء معده استعمال نمایند ضماد فتق انزروت سماق اقاقیا هر یك ال مرقسیشا کبریت
شادنج واگر نباشد مقناطیس سوخته شب یمانی کندر صدف ۷ ل مر صاف جوز

السر وهريك ١٠ ال با موم ٢٠ ل وروغن مورد ٤٠ ل بسرشند
مزاق الصدغين جهة دردسر بر پارچهء كه بقدر درهمى باشد گذاشته بر شريان صدغين به بندند تخم كاسنى تخم كاهو امر صاف ٢ حضض ٣
افيون او نيم بالعاب بزرقطونا بسرشند وضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است وضماد برگ كردگان وبرگ حنا رافع شقيقه وصداع
بارده است ضماد منوم كه رفع بيخوابى مكند واز مجرباة والد مغفور افيون تخم كاهو بزر البنج بيخ لفاح بالسويه با آبى كه خشخاش در او پخته
باشند استعمال كنند ضماد سليمانى جهة درد مفاصل مزمن مجربست درا اشكنه كه سليمانى نامند زبيق هر يك ٢ ل باهم سائيده
آب دهن تركنند تا سيماب گشته شود وده ل صابون حلبى را در آب حل كرده اضافه نمايند ضماد دبق جهة مفاصل بارد وفالج وامراض عصبانى
جميعا نافع ومفتح ومحلل قوى وجاذب خار وپيكان از عمق بدنست وحقير تجربه نموده است كه مداومته ضماد او بر مهرهاى پشت ومفصل باعث نجات
جمعى كثير از استرخاء وتشنج چند ساله شده اند تخم انجره ٢٠ بوزيدان نوره نوشادر زراوند جرج شحم حنظل علك البطم ٥ حلبه فلفل دار فلفل عاقر قرحا
١ ظ شق ٤ مقل قردمانا عود بلسان كندر مر صاف راتينج زاج استخوان سوخته ابهل صبر زرد افسنتين سعد اذخر فرفيون سورنجان ٣ دبق ١٢
موم ٤٥ حب السلاطين با روغن سوسن وامثال او ١٥ ل به دستورى كه در قاعدهء مراهم مذكور است ترتيب دهند وصمقها را در سركه حل كنند وعسل را بقدر سركه اضافه نمايند ضماد مجرب حقير جهة تسكين ضربان مفاصل ودرد سر ضربانى مغز استخوان پاچهء ده ل روغن گلسرخ ٥ ل فرفيون يك ل زعفران ٣ ل
ضماد مفاصل حاره كه در وقت هيجان تسكين الم كند افيون زعفران بالسويه با شير تازه سائيده با روغن گلسرخ ضماد نمايند قرص تنزوئى
كه با ادويهء حاره جهة بارده وبا اشياى بارده ودر حاره استعمال نمايند واز مجربات حقير است آرد لوبيا مرزنجوش گل خطمى برزقطونا سورنجان؟؟
الملك هر يك ١٠ ل خولنجان شياف ماميثا آرد جوهر يك ٥٠ ل بيخ لفاح زعفران افيون هر يك ٢ ل قرص بسازند واستعمال نمايند ضماد ديگر
جهة مفاصل وانچه قريب بحنجر باشد ومسكن او جاع بارده است وحقير تجربه نموده است مغز دانه خروع كه بيد انجير باشد سه جزو روغن تازه گاوى
وعسل هر يك جزوى لاى بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگين خشك گاوى سائيده بقدريكه غليظ سازد اضافه نموده نيم گرم استعمال نمايند
ضماد مسكن الاوجاع وبر تسكين درد مفاصل حاره وبارده مجرب حقير است حلبه را با آب وسركه بالسويه طنج دهند تا مهرا شود وعسل نون

حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد ونیمگرم طلا کنند ضماد دیگر جهة مفاصل بارد بیعدیلست عرطنیثا سوخته را با عسل وسرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد محلل جهة مفاصل بارد واو رانم مزمنه بوره وبق اشق اهگ آب ندیده بالسویه با سرکه وعسل بالمناصفه طلا کنند

ضماد دیگر در آخر مفاصل حار ونقرس مجربست ورفع بقایای مواد منماید صبر زرد
مر صاف زعفران بالسویه با آب کلم طلا کنند واگر حرارة زیاد
باشد با آب کاسنی ضماد او رام حاره وورم فرج وکنج ران وقضیب وسایر اعضا از
مجرباتست پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا
مهرا شود وبزرقطونا مسحوق بوزن او وروغن گلسرخ بوزن هر دو اضافه کرده
استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمك طعام
بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد جهة اقسام استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب
صبر زرد ۱۰ خاکستر سرگین گاو ٥ سرگین نر وآهو سعد قرو مانا
یرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمك
ترکی جنطیانا ٥ با بول شتر ضماد نمایند وطلای آب به شیرین که گرم
کرده باشند در اقسام تهیج مجرب حقیر وبیعدیلیست ضماد بواسیر وشقاق مقعد
وقرحهء آن واسهال بواسیری ونزف حیض سفیداب موم سفید حضض هر یك
جزوی گل خطمی مقل هر یك ۲ جزو پیه بز سه جزو روغن گل به پنج جزو با
زردهء تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهة درد وسوزش مقعد کنجد را
کوبیده با روغن گل وسفیدهء تخم مرغ ضماد نمایند وبه دستور زردهء تخم مرغ
وآرد جو وروغن گل همین اثر دارد وبه دستور سفید اب وهوا سنگ ٥ بزر البنج
با زردهء تخم وروغن بنفشه استعمال کنند او به دستور پیاز را در خاکستر گرم کرده
پخته با هموزن او روغن تازهء گاوی ضماد کنند وبه دستور برگ خطمی گل بابونه
اکلیل الملك ٤ حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشزا مجموعرا پخته با زردهء تخم مرغ
وروغن بنفشه استعمال نمایند ضماد جهة کزاز بارده ودردهائی که بجهة
باد بواسیر در اعضا بهم مرسد از تالیف حقیر بغایت ازموده است فلفل قاقله نوشادر
حلبه زنجبیل سورنجان با روغن کردکان موم زر وضماد نمایند
ضماد جهة خنازیر حاره مر صاف یکجزو حضض ۲ جزو با آب گشنیز ضماد نمایند
ضماد را جهة خنازیر حاره مر صافه یکجز وحضض ۲ جزو با آب گشنیز ضماد
نمایند وبعد از هر سه روز تازه باید نمود ضماد بواسیر بارد ومفاصل ورياح مجرب
است سیر را کوبیده در روغن بزرگ بجوشانند تا بنصف
رسد پس صافنموده روغن را طلا وسیر را ضماد کنند ضماد جهة گشودن خون
بواسیر شحم الحنظل ۳ معز بادام تلخ ٤ بخور مریم مویزج
سرگین کبوتر فته ۲ با زهرهء گاو فتیله کرده پنجعدد را در پنجساعت استعمال کنند
وهر گاه فتیله را بروغن گل آلوده سازند رفع سوزش منماید ضماد
جهة درد سپرز که از حراره باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت کز را کوبیده
با آرد جو وسرکه استعمال نمایند وبه دستور سبوس کندرو
در سرکه پخته تمدیرا باو اغشته ضماد کنند ضماد جهة او رام جگر بارد وسپرز از

مجربات قالوس میعه موم ۱۰ مصطکی حماما زعفران با بونج اکلیل الملك ٤
صبر زرد روناس ۳ اذخر حب بلسان ٦ اشق ۷ باروغن سوسن وشراب با سرکه
ضماد نمایند ضماد دیگر جهة ورز جگر ومعدهء بارده وتلیین صلابات
آن ودرد سینه مزمن مجربست زوفای رطبق ۱۰ ل با پیه اردك وپیه مرغ هر یك ۱۰
حلنموده ۲ ارد باقلی را مهرا پخته با زردهء تخم مرغ وقدری صبر زرد طلا کنند
وهر گاه ور متحجر باشد زیرهء کرمانی ٥ مویز منقی ۱۰ ل را کوبیه با روغن دانه
خردع ۱۰ ل ضماد نمایند ضماد جهة خزاز که به فارسی کچلی نامند بغایت آزموده
است
سر را تراشیده بروغن کنجد چرب کنند وکشك سوخته وپشم سوخته وجو سوخته
را بالسویه بپاشند ضماد دیگر الضیا جهة خزاز مجربست ۷ سفیداب مرد سنگ
مغسول ٦ قلعی سوخته ٦ با شراب وروغن مورد استعمال نمایند وبه دستور آب انار
ترش فین آب انار نرسیده را در ظرف مس پی قلعی بجوشانند تا غلیظ شود
واستعمال نمایند ضماد بهق وبرص از مجرباة حقیر است واز جملهء اسرار ودر رفع
برص حیوانات که الا گویند تخلف نمی کند ودر رویانیدن موی
داء الثعلب وداء الحیه سریع الاثر است وبغایت حار وسریع النفوذ وزیاده از نیم
ساعت نباید گذاشت وبعد از شستن او صندلین بجهة رفع
حدة وسوزش آن طلا کنند وبر اعضای رئیسه طلای او جایز نیست وهر گاه مکان
برص وامثال آن متعدد باشد یکبار بر همهء موضع نباید ضماد نمود بلکه
موضع بعض دون بعض تا همه ضماد شود وبعد از آبله کردن بمراهم مناسبه علاج
کنند سلیمانی یکجزو وصندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال
نمایند واگر یکجزو سلیمانی را با دو جزو وصندل سفید ودو جزو خمیر مایه وجزو
قسط تلخ ویکجزو انزروت ضماد نمایند اولی است وحقیر تجربه نموده
ضماد دیگر جهة بهق وجمیع آثار مجربست منقول از شفاء ودع را نکوبیده در آب
لیمو بگذارند تا حلشود وزرنیخ سرخ ۳ ل خردل سفید که حرف
بابلی است تخم ترب ۱٥ مغز پسته ۲ مغز بادام تلخ ۳ تخم خربزه غیر مقشر ٥ هر
شب طلا کنند یك هفته رفع علت منماید ضماد جهة جرب رطب ویابس
ومواد اتشك از مجرباتست منقول از حکمای هند ده ل سرب را در ظرف سفال
بگذارند وسیماب وگوگرد وزرنیخ هر یك ۱۰ ل سائیده بعد از انکه ظرفرا
از سر آتش بردارند بهوای آتش نگاهداشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد
گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند هر گاه مثل غبار شود استعمال
نمایند وهر گاه متحجر گردد سائیده طلا کنند وغیر متحجر نیز آزموده است ضماد
داء الثعلب وداء الحیه از مجربات حقیر وبیعدیلست کندش شیطرج
از هر یك جزوی زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضا

جهة داء الثعلب مجربست موی بز سرخ سوخته صدف سوخته
گوگرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضعرا با پیاز واشنان با پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس صافنموده ضماد نمایند ضماد ریختن
مژگان ومنع سقوط موی مجربست استخوان حرنا سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر یك جزوی سرمه ۳ جزو قلعی

سوخته مغسول ٦ جزو زعفران نیم جزو ضماد جهة باد سرخ که حمره گویند وگل ورم حار مجربست کج را از تافته پخته با آب گشنیز بسیار
رقیق سرشته آنمقدار بر همزنند که کجرا بستگی زایلشود ومکرر طلا نمایند قرص نردی که در گل ورم حار ازموده است صندل سرخ
فوفل شیاف با سفیداب قلعی گل ارمنی بزر البنج مرداسنگ حضض مکی پوش در بندی ریوند چینی هر یك جزوی پنج لقاح افیون هر یك نیم جزو
با آب سرشته بهیت آلت نرد ترتیب داده با آب گشنیز وسرکه وگلاب وامثال او طلا کنند قرص سعفه منقول از جامع امین الدوله جهة
سعفه وقو با واو رام بارده وصداع بلغمی آزموده است زردچوبه بادام تلخ هر یك جزوی مقل ازرق مقل را سه شبانه روز در سرکه خیسانیده
قرص ترتیب دهند وبا آب کاسنی وروغن گل وسرکه وامثال او ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ که دفع نزلاة مزمنه بحسب مداومة کند وجهة
دردسر مزمن وتقویة دماغ بیعدیلست منقول از تدکره نمك سنگ نمك طعام سوخته بورهء سوخته خربق سفید مویزج شوره خردل سرخ زبد
البحر هر یك جزوی گوگرد گلسرخ سماق برگ حنا اذخر عفص وانسیون صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ مزاج ساذج
سنبل الطیب جوز بواهر یك نیم جزو سرکه را بجوشانند وصابون زقی بقدر دو وزن مجموعرا در سرکه حل کرده بسرشند وقرص ترتیب دهند
وبا آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح وجرب حار وحکه واو رام حاره مجربست ومنع تزاید منماید سرب را با آب کاسنی
بسایند تا غلیظ شود وروغن گل با روغن بادام بالسویه ضماد نمایند واگر به آب گشنیز وبه آب رشك بسایند به دستور نافع است ضماد جرب
بغایت آزموده است تخم ریباس ٢٠ ل مغز هسته زرد الوی تلخ رنبق هر یك ٢ ل با سرکه سائیده وبا روغن کنجد در حمام طلا کنند ضماد دیگر
ایضا جهة جرب وحکه بغایت مفید است انار ترش با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمل شود پس بکوبند تا دانه وپوست یکسان
کرد ودور حمام طلا کنند وهر گاه از ماده سوداوی وصفرا باشد وبا حده خلط مغز دانه کدو وهندوانه را با شیر دختران سائیده طلا کنند
ضماد جهة خناق وگل ورم حار از مجرباتست وغدد وخنازیر را نافع است آرد جو با آب گشنیز وسرکه وهر گاه مادهء مرکبه از بلغم وصفرا باشد
آرد گندم با آب گشنیز بغایت مفید است وضماه فلوس خیار شنبر با روغن بادام جهة اکثر او رام واو جاع مجربست وبه دستور طلا کردن عسل با شونیز
وبه دستور با حلبه از جمله مسکناة وجع بارده است ومحلل مواد وضماد سفید اب

قلعی با شیر تازه وطلای برزقطونا با سرکه در تسکین او رام حاره ونقرس
آزموده است ضماد جهة جرب مجربست گوگرد زاج سفید فلفل مازدی نیم سوخته
یك عدد زنجبیل سفید اب قلعی مردا سنگ با روغن تازه
بی نمك ضماد نمایند ضماد السناء جهة جرب وحکه مجربست شاء مکی پوست
هلیلهء زرد مرداسنگ سفید اب قلعی بالسویه با روغن
گل وروغن بنفشه ضماد نمایند ضماد منضج دمل وسایر اورام اکلیل الملك حلبه تخم
کتان دانه تمرهندی سرگین کبوتر آرد گندم بالسویه
با روغن کنجد وموم ضماد نمایند واگر اجزا را با آب وشیر پخته طلا کنند ومکرر
تغییر دهند بغایت مؤثر است ضماد جهة گشودن دمل از مجرباتست
دانه تمرهندیرا کوفته نیم مثقال پیه چرا غرا در آب بر روی آتش گداخته مخلوط
سازند ونیمگرم کرده طلا کنند وچون بزرقطونا را با آب دهن ترکرده
بر دمل به بندند مانع تزید ومسکن وجع ومنضج قوی است ضماد جهة رعاف عدس
مقشر شیاف با میثا صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی
هر یك یکجزو کافور نیم جزو با آب مورد وامثال آن طلا کنند ضماد جهة رفع ادرار
حیض آزموده است پوست انار سماق گلنار جفت
البلوط زاج کندر زیرهء کرمانی تخم مورد یا آب به طلا کنند وچون ثفل لك را که
رموز نامند ومستعمل زرگر انست با سفیدهء تخم مرغ
بر کمر وپشت زهار طلا کنند بغایت مفید است ضماد جهة احتباس بول گل کافشه
که عصفر نامند در شیر پخته نیموزن او شوره اضافه نموده
ضماد نمایند ضماد جهة زیاد کردن شیر مرضعه ورفع ورم پستان آرد باقلی ۱۰ تخم
بادروج ٥ با آب بادروج یا آب ریحان بسرشند ضماد
که منع بزرگ شدن پستان زنان مکند کندر ودع سوخته جزوی اردجو ۲۱ با سرکه
سه شبانه روز ضماد نمایند ضماد جهة منع قی گلسرخ شده
صندل سرخ وسفید ٤ عود ۳ زعفران کافور نیم جزو با آب به وسماق طلا کنند
ضماد جهة کرم معده برگ شفتالو نمك شونیز بالسویه با
زهره کادو سرکه بسرشند ضماد جهة گلف وآثار بغایت مؤثر است گرسنه ٥ پوست
تخم مرغ ۳ ایرسا ۳ ملح القلی ۲ که بهندی ساجی گویند
قسط تلخ ۳ شاخ گوزن ۳ ل بورهء ارمنی ۲ تخم خربزه ۷ زراوند طویل ۲ بادام تلخ
۷ نشارهء عاج ۲ سرگین کبوتر ٥ آرد نخود ۲ با سرکه طلا نند سوخته ضماد
جهة منع تولد قمل مویزج زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند وطلا کردن
سیماب در مستأصل کردن قمل از مجرباتست ضماد
روغن ترب رافع قمل است وبه دستور صبر زرد وطلای بهمن قاتل قمل است وچون
نشارهء چوب کردکان چند روز در روغن زیتون بخیسانند

تدهین او رافع قمل وصنان واز مجرباتست وبه دستور طلای شب یمانی با آب قاتل قمل ورافع صنانست وتدهین روغن گردکان بیعدیلست
ضماد جهة سکته خردل جند بیدستر بالسویه با سرکه بر سر ضماد نمایند ضماد جهة سکته وسباب فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره

بالسویه با سرکه طلا کنند کماد عبارت از بستن ادویهء یابسه است که کرم کرده بر عضو به بندند یا ادویهء مطبوخه در مثانه گاو وامثال آن
کرده یا با آب ادویه اسفنج را تر نموده بر عضو بگذارند کماد جهة زکام از مجرباتست شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمك بر آن پاشیده
نیمگرم بر سر به بندند واگر بدون کوبیدن به دستور کرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است کماد جهة تحلیل ریاح معده وطحال وتهیگاه
جلسه شونیز تخم کرفس نانخواه با آب نمك به دستوری که گذشت کرم کرده به بندند وچون سرد شود تبدیل کنند کماد جهة تحلیل مواد بارده
ورياح برگ سداب ذخر قرطم گل بابونه صعتر نمك طعام نوشادر خردل سرخ بورهء ارمنی زاج سفید افسنتین رومی درمنه ترکی انجدان
بالسویه به دستور استعمال نمایند کماد جهة رفع علل باردهء گوش ورياح بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش پودنه عاقر قرحا در آب پخته
در مثانه گوسفند گرم کرده بر بن گوش وفقاد کماد نمایند کماد دیگر جهة ورم گوش آرد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملك در آب
پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مثانه کماد نمایند نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو بریزند
وجرم او را به بندند وعضو را بنجار او بدارند وپاشویه قسمی از اوست که بجهة امالهء ماده وتعریق معمول است ونطولات مرطبه ومحلله
ورادعه ومنضجه ومعرقه مباشد وهر یکرا ادویهء او معلوم است وبجهة اختصار بعضی مرقوم مگردد نطول جهة ترطیب اعضا ورفع بیخوابی
وصداع حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد وعضو را ببجار او داشته
با آب او عضو را بشویند وثفل را بمالند نطول جهة تحلیل مواد بارده وتقویة اعضا برنجاسف گل با بونه افسنتین رومی مرزنجوش
اسطو خودوس مشکطرا مشیع عصفر حاشا جعده خسك ابهل فطر اسالیون شحم حنظل جوز السر وکما فیطوس دار شیشعان سوسنبر پودنه به دستور
معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت نشود ببعضی اکتفا جایز است ودر پاشویه با ادویهء مرطبه هر گاه بابونه وفودنج وامثال آن اضافه نمایند
اعانت تعریق مکند فطورات عبارة از چیزیست که بر عضو بچکانند ودر عرف اطبا مخصوص است بچشم وگوش وادویه عین
بافسا مها مذکور شد پس قطوریکه اختصاص بگوش دارد در اینجا مرقوم مگردد قطور بجهة دوی وطنین بغایت نافع است منقول از
معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بورهء سرخست خربق سیاه بالسویه در

سرکه حل کرده در گوش بچکانند وباید نیمگرم باشد قطور ایضا
جهة دوی وسدهء از اجتماع چرك وطنین نافع ومسمی بقرص خریق است خریق سفید ۲ بورهء سرخ ٥ زعفران ۳ با سرکه یا ادهان مناسبه حل نموده
بچکانند قطور دیگر که رفع علة مذکوره در ساعت کند صرمر سیاه را در کوزهء سفالین سوزانیده خاکستر آن را با بول گاو با بول گاو با بول خوك بچکانند صرصر را
وبلغة تنکابن چك نامند وآن حیوانی است کوچك شبیه نملج قطور دیگر از مجربات امیر عطاء الله جد حقیر جهة کرانی سامعه وکری ودوی وطنین
نافع بورهء ارمنی ۳ دانگ شحم حنظل اجند بیدستر نیم زراوند مدجرح نیم م عصارهء افسنتین نیم فرفیون دانگ قسط تلخ دانگ با زهره ء گاو سرشته
در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند ووالد حقیر در اوزان او تصرف به دستوری که در فوق هر یك قید شده نموده است ومجرب دانسته قطور
جهة گری که فعة واقعشده باشد طبیخ افسنتنی را با زهرهء گاو استعمال کنند وزهره سلحفاة که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع است
وچکانیدن دو قطره از فطران که با نفط یا بروغن قسط حل کرده باشند وبا وصبح وشام مداومة نمودن جهة جمیع انواع درد گوش ومواد بازده مجربست
قطور دیگر جهة کشتن حیوانی که در گوش رفته باشد قطران را با آب فودنج یا به آب برگ شفتالو حلنموده نیمگرم بچکانند قطور دیگر که اخراج
کرمهای متولده در گوش نماید شراب کهنه ۲ عسل ۳ روغن گلسرخ ۱۰ سفیدهء تخم مرغ ۲ عدد پشمیرا اغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند وساعتی بهمان جانب تکیه کرده پس بیکدفعه بسرعت بیرون آورند قطور دیگر جهة درد گوش که از حرارة باشد یکجزو روغن گلسرخ باسه جزو سرکه بجوشانند
تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند وبه دستور شیاف ابیض با شیر دختران وروغن بنفشه با کافور آب گشنیز وبه دستور آب عنب الثعلب نافع است
وسفیدهء تخم مرغ بالخاصیة از مجرباست قطور که جهة ورم بار دو ریاح نافع است زهرهء گاو را با روغن خیری با امثال آن بجوشانند تا رطوبة
زهره بر طرف شود انگاه استعمال نمایند قطور دیگر جهة چرك ودرد قرحهء گوش مر صاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند
وجهة تسکین درد افیون بغایت نافع است وجهة پاك کردن چرك آب برگ زیتون با عسل نافعست ودستور مرارارة را در آب حل کرده
با روغن گل قطور کنند وبه دستور انزروت با ماء العسل بسیار نافع است قطور که جهة رفع سیلان رطوبات اطفال نافع است شب یمانی
زعفران بورهء سرخ از هر یك دانگی عسل وشراب هر یك ٥ ل قطور کنند ویا به

پشمی آلوده بگذارند قطور دیگر که منع سیلان خون که به سبب
صدمه وضربه از گوش کند پنیر مایه خرگوش را با سرکه حل نموده بچکانند وبه
دستور کردهای گاو نر را با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب آن را
افشرده در گوش بچکانند از مجربات اکثر اطبا است باب چهاردهم در سعوطات
وعطوساة ونشوقاة ونفوخاة بخوراة

وذخه سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کنند وعطوس آنچه عطسه آورد ونشوق آنچه بر بینی کشند وبخور ودخنه هر چه؟؟
ودود او را استنشاق نمایند ولخلخه انچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده بو کنند ونفوخ انچه در بینی دمند سعوط جهة تقویة
تقویة قوة حافظه وگویند مداومته او موی سر وریش را سیاه کند مغز سر گلنگ وزهرهء او یکقیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند
وساعتی به پشت وسعوط زهرهء خطاف را جهة سیاه کردن ورویانیدن موی سفید مجرب دانستهاند سعوط جهة قطع رعاف مجربست
حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند وبه دستور سعوط عصیر سرگین حمار ونفوخ سرگین محرق او بسیار قوی الاثر است وسعوط آب
برف وآب کنند تا نیز نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف بیعدیلست جند زاج سفید اهك دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه
با روغن زیتون سعوط کنند نفوخ دیگر گلنار کندر جفت البلوط زر ور کافور افیون مازوی سوخته با آب برگ بید یا آب کاهو
وامثال آن سعوط نمایند یا بی آبها نفوخ نمایند سعوط دیگر جهة دردسر بارد وشقیقه وبیضه وخوذه نافع است صعتر مر صاف
صبر زرد حضض یکی شونیز جاو شیرجند سکبینج مشك زهره گلنگ زهره کبك با آب کرفس سرشته قدر عصمی با آب مرزنجوش سعوط نمایند
سعوط جهة تحلیل ریاح دماغی وسدهء بلغمی مومیائی جند مشك فرفیون بالسویه قدر یکحیه با روغن زنبق وامثال آن سعوط کنند
نفوخ جهة سکته وسبات ولثیر غس نافع است جند حلیث زهره گلنگ مفرده ومجموعه با آب مرزنجوش وماء العسل نفوخ
نمایند عطوس جهة سدهء دماغ ومواد بارده نافع است ورفع مواد بعطسه مکند کندش حزیق سفید جند خردل سرخ زراوند طویل
مفرده ومجموعه وچون نرم سائیده وبر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه مگردد عطوس دیگر جهة فالج ولقوه وامراض
دماغی صبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشك بالسویه استعمال نمایند لخلخه جهة تقویة دل ودماغ حار گلاب
سرکه کافور روغن بنفشه در ظرف سر شکی کرده ببویند لخلخه دیگر جهة منع صعود بخاراة بدماغ وسرسام حاره واختلاط عقل نافع است
آب گشنیز آب برگ بید ۱۰ سرکه ۱۰ روغن گلسرخ ٥ صندل سفید به دستور لخلخه نمایند لخلخه دیگر بهة ضعف دل ومواد بارده قرنفل
کبابه دانگ بسباسه دانگ مشك دانگ با گلاب وعرق بهار لخلخه نمایند نشوق

جهة تقوية دل ورفع غشى وخفقان آب مورد صندل سفيد دانگ
گلاب سركه كافور عود استنشاق نمايند نشوق جهة جراحت بينى وچرك آن پودنه را نرم سائيده با شراب استنشاق كنند وجهة پاك
كردن چرك قدرى انزروت اضافه نمايند بخور جهة تقوية دل ودماغ عود حسن بلبان پوست بيرون ترنج سائيده با گلاب مخلوط
كرده در جوف به وسيب گذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهة صداع مزمن وشقيقه ومواد باردهء دماغى از مجرباتست آجر
آب ندیده چند عدد را سرخ كرده در شراب انداخته سر را بنجار آن بدارند واگر ماده بسيار غليظ نباشد بجاى شراب آب كنند وبه دستور آب ممزوج
بسركه نيز جايز است بخور جهة زكام سياه دانه را بر روى سنگ تافته ريخته دود اور استنشاق نمايند وجهة حبس كردن مادهء زكام كه قطع
سيلان رطوباة كند بخورسند روس مجربست بخور جهة ثقل سامعه ودوى وطنين ورياح بغايت نافع است مرزنجوش سداب افسنتين
شيخ ارمنى صعتر ابهل بابونج اكليل الملك بنفشه نيلوفر بالسويه جوشانيده در ظرف لوله دار كرده لوله ظرفرا در سوراخ گوش بگذارند تا بخار
داخل گوش شود بخور جهة رفع احتباس حيض شحم حنظل شونيز كندش ميعه علك البطم هر يك جزوى عنبر اشهب نيم جزو مشك زعفران
ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر فندقير را در اتش انداخته دود او را برحم برسانند وبايد آتش دان لوله داشته باشد كه از آن لوله دود
برحم رفته پراكنده نشود بخور ديگر جهة اختناق رحم وعسر ولادت بسيار نافع است شحم حنطل فته جاو شير گوگرد مر بالسويه با زهرهء گاو
سرشته به دستور بخور كنند بخور جهة درد دندان ومواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب اكل بابونه بالسويه بجوشانند وسر را بخار او
بدارند تا عرق بر جبين ظاهر گردد دخنه جهة ساقط كردن دانه بواسير آزموده است كوگرد بلاد در اصل السوس بيخ كبر برگ مورد بالسويه
با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمايند ودر آب برگ مورد جلوس كنند وعملرا بايد نمود باب پانزدهم در حقنها
وفتابل وفرزجات وحمولاة حقنه عبارت از استر سال مايعات بمعاء مستقيم ورحم است وفتيله استر سال جامد است برودهء مزبور دور
عرف شافه نامند وقرزجات آنچه زنان از ادويه در قبل ورحم بردارند وحمول اعم از فرزجه واحتمال در قبل ودبر است وواضع حقنه بقراط است
وآلت حقنه بايد از قبيل جلود باشد بهئية كيسه نه ند وخته كه طرف ديگر هئية كردن كدو باشد واز نى لولهء بر طرف باريك او وصل نمايند

کلمه آن را چرب کرده در مقعد کنند وآب حقنه را در آن کیسه کرد ذهن کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب برود هارود وباید حقنه کننده
بر رو بخوابد تا آب حقنه بامعأ علیا تواند رسید وهلپاید قدر هر آبی که میریزند زیاده از پنجاه ل نباشد وبعضی را اعتقاد آنست که

که کمتر از آن هم جایز نیست واکثر اطبا صحة اعضاء رئیسه را شرط دانسته‌اند
ومراعات اعتدال آب ادویه لازمست چه غلیظ باعث زحیر وقرحه میگردد
وبسیار رقیق باعث افساد میشود وبارده مولد ریاح وحار مورث غشی وکر بست
ومنافع حقنه بسیار است از انجمله امالهء مواد مرتفعه بدماغ
واعضای عالیه است ودفع سدهء امعأ ورفع اقسام قولنج ودر فتایل مسهله شرط است
که طول او انقدر انگشت میان انشخص باشد وفرزجاة زیاده از قدر
یك بند انگشت نباشد وچون آب حقنه بر نگردد تدبیر آنست که نصف قدر اول
بازیریزند تا آب اول را دفع نماید وقبل از خفته به آب ادویه بادمجان
مناسبه وآب گرم حقنه کنند حقنه جهة برودة احشا وکرده وزخم ومثانه ومعروفست
بحقنه الادهان وروغن بادام روغن کردکان روغن
حب البطم از هر یك ۱۸ ل روغن زیتون ۷ ل یا آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب
نصف شود ودر قبل ودر بحسب احتیاج حقنه کنند وهر گاه
برودة غالب باشد روغن مرزنجوش وزنبق اضافه نمایند حقنه جهة قرحهء امعاء وسحج
بغایت مفید است سفید اب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی
هر یك یکدرم زدهء تخم مرغ پخته سه عدد آب برگ بارشك مطبوخ وجو مقشر پیه
کردهء بز روغن گلسرخ هر یك ۱۲ ل وهر گاه بقابض محتاج باشد
روغن وپیه نباید کرد وگلسرخ اقماع دار وگلنار داخل مطبوخ کنند حقنه جهة قولنج
منقول از کامل الصناعة عناب سپستان مویز منقی
حلبه تخم کتان سبوس گندم گل خطمی قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چغندر در
چهار صد ل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صافنموده ٤٠ ل
او را با شکر سرخ بورهء ارمنی آبکامه روغن کنجده احقنه نمایند حقنهء لینه که در
امراض حاره استعمال نمایند عناب سپستان بنفشه جو مقشر خطمی
سبوس گندم خسك اکلیل الملك ودر سیصد ل آب بجوشانند تا بثلث رسد وچهل ل
آب او را یا شکر سرخ وروغن بادام حقنه نمایند واگر
بترید بیشتر لازم باشد لعاب برزقطونا وروغن تخم کدو وآب لبلاب اضافه نمایند
حقنه جهة برودة رحم واحتباس حیض نافعست اشق
مقل سکنجبین جا وشیر جند تخم کرفس نانخواه رازیانه سیسالیوس بابون سنبل یا
آب وشیر تازه بجوشانند تا بنصف رسد وچهل ل او با روغن تازه
گاوی وعسل کف گرفته وروغن کنجد در قبل حقنه نمایند وتا ممکن باشد امساك
کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهة درد مفاصل وعرق
النسا وامثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز دانهء بید انجیر تخم کتان بابونه شبت
حب الغار خسك سورنجان خربق سفید فتطوریون سکنجبین اشق
جاو شیر تخم حنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد ده عدد عناب

سپستان بعد از طنج نیمرطل را با روغن گاو وروغن خیری
حقنه نمایند حقنه جهة قرحهء امعاء نافع وبغایت قابض است برنج عدس مقشر آرد
جو بو داده کل انار جفت البلوط پوست انار ترش
در دورطل آب بجوشانند تا مهرا شود وسی مثقال او را با سفید اب کل قبرسی صمغ
عربی اقاقیا دم الاخوین عصارهء لحیة التیس هر یك یك مثقال کاغذ
سوخته آل ونیم زردهء تخم پخته دو عدد وروغن گلسرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ
جهة رخیر واسهال وتعفن قرحهء امعأ مجرب قدما است نان یکسمات سوخته
زرنیخ سرخ وزرد را سخت شب یمانی مازو سنگ آهك آب ندیده افیون اقاقیا بلوط
صمغ عربی ودم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته
قرص بسازند یك مثقال او را با آب برنج مطبوخ وروغن گلسرخ حقنه نمایند حقنه
حاره جهة لیثر غس وامثال آن ثلبت بابونج مرزنجوش خری
قرطم جلسه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شخم حنظل دانه بید انجیر
فنطوریون رقیق از هر یك یك کف انجیر زرده عدد جوشانیده با عسل وروغن زیتون
وبه آبکامه
حقنه نمایند مری غیر آبکامهء مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه جهة
عرق النسا وامثال آن که بعد از حقنه مسهله باید نمود هر چند امساك آن شود
بهتر است چند بیدستر مقل میعه جاو شیر فرفیون با زرد ۲ ل آن را در روغن قسط
وامثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه جهة نضیح ودرم کرده واو رام
رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن
کنجد استعمال نمایند حقنه جهة اسهال صفراوی وکرائی که با تب وسده باشد
از مجرباة حقیر خبازی بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست هلیلهء
زرد تخم کدوی نیمکوب جوشانیده با لعاب برز قطونا روغن تخم کدو سیر خشت
حقنه نایند وآنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصر در حقنه جایز نیست
اصلی ندارد چه عصر در فوهاة مجری وعروق ضیقه جاریست نه در افضیه ودر شرح
اسباب در علاج سر سام صفراوی وادخال هلیجاة در حقنه آن مذکور است حقنهء
معتدله که در اکثر امراض نافعست قرطم عناب سپستان بنفشه وعنب
الثعلب خبازی جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با فلوس خیار شنبر
وروغن بادام بورهء ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتیله لینه
خطمی بورهء بالسویه نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده
باشند بسرشند وشافها بطریق معلوم بسازند واگر بجای شکر ترنجبین کنند
در فعل اقوی است فتیلهء دیگر که قویتر است بنفشه خطمی نمك به دستور فتیله
بسازند واگر قویتر خواهند شخم حنظل وزهرهء کاه وبوره بقدر احتیاج
اضافه کنند ودر تبهای حاره یا دخال ادویهء مزبور جایز نیست وچون فلوس خیار

شنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند ومحمودهء مشوی وبورهء وخطمی وشخم حنظل وامثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل مشود وسرگین یموش بسیار تقویة منماید شیاف جهة رخیر که سده با او نباشد از مجربات است
آبنون مرصاف کندر زعفران بالسویه با به آب گشنیز سرشته شیافهای باریك بسازند ودر میان او ریسمان بگذارند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد

شیاف در قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف
مرصاف اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بو داده بالسویه با
آب مورد سرشته شیاف بسازند شیاف جهة قولنج ریحی بغایت نافع است برگ
سداب نانخواه بورهء ارمنی بالسویه با عسل سرشته
شیاف سازند یا بلة آلوده حمول نمایند شیاف جهة اخراج کرم مقعد که دو دانخل
نامند مجربست شخم حنظل افسنتنی مویز منقی نرم کوبیده با روغن
زیتون وقطران شاف بسازند شافه جهة عرق النسا ووجع ورگ بغایت آزموده است
بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن
مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند فتیلهء که جذاب از عمق بدن نماید ومحلل
ریاح ومسکن درد ورگ وعرق النساست سنامکی تخم خبازی
غاریقون بسفایح تربد شحم حنظل سرگین موش بوره نمك هندی با عسل یا انجیر
پخته فتیله بسازند فتیله جهة قطع خون بواسیر محرب
قدما است پشم گوسفند را فتیله ساخته سه روز ودر سرکه بگذارند پس برگ قنب را
که نبك دو رق شاه دانه گویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده
حمول کنند فتیله دیگر در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانستهاند اقماع
بادنجان که به فارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ
نرم کوبیده حمل وطلا نمایند حمول جهة گشودن خون بواسیر هر گاه مسدود شده
باشد وباعث زحمت کردد اول مقعد را تخم زرد الو ومغز ساق
گاو وروغن کوهان شتر با قدری مقل طلا کنند وتسه را به آن آلوده کرده بردارند
پس عرطنیثا فته شحم الحنظل با زهره گاو سرشته حمول نمایند وهر گاه
به سبب تندی ادویه خروج مقعد ووجع بهم رسد بروغن گل ومویزج وسرگین کبوتر
وزهرء گاو طلا کنند فتیله بجهة رفع حرقة البول وقطع چرك آن بغایت
نافع واز مخترعات حقیر است وبغایت مجرب وبه دستور جهة نواصیر بیعدیلست
چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند ودر باب ذر وراة آکله نیز اشازد
باین نسخه شده است واز اسرار میتواند بود صبر زرد توتیای مغسول سفیداب قلع
مغسول مرداسنگ مغسول گلنار گل ارمنی موی سوخته کندر افیون
نرم سائیده واز حریر گذارنیده به آب گشنیز سرشته فتیلهای باریك ساخته در سوراخ
قضیب گذارند فرزجه جهة حمل مجربست وباید بعد از
حیض سه شبانه روز متصل بردارند زهرهء خرگوش وسرگین او وعسل هر یك یك
مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهة حمل
منقول از این سرابیون که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل
الملك مکد ۳ ونیم ساذج قردمانا مکداوقیه بیه اردك زردهء تخم مرغ
دو اوقیه روغن ناردین نیم وقیه بالته کبود سه روز حمول نمایند وهر روز وهر شب

تازه کنند وهر روز یك ل نشارهء عاج را با مثل او نبات تناول نمایند
فرزجه جهة گشودن حیض مجربست سداب مرصاف ابهل رازیانه تخم مرو با زهرهء گاو فرزجه بسازند فرزجه جهة گشودن حیض ومنقول از ابوحقا
که حیض محتبس هفت سال واو را نموده مر صاف پودنه مویز منقی سداب خشك ابهل زهرهء گاو بقدر سرشتن فرزجه جهة اخراج جنین زنده مرده
وشیمه وعسر ولادة وعلت رجا بغایت مؤثر است وقاتل جنین جاو شیر خریق سیاه بالسویه بسرشند فرزجه جهة ادرار نمودن حیض مجربست فرفیون را بزم سائیده بر پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهة گشودن حیض واخراج جنین زنده ومرده بغایت مؤثر است ومجرب دانستهاند عصارهء قثاء الحمار قیراط
وزهرهء گاو حل نموده بر لبه کبود بردارند فرزجه که در غایت جذب وثیقه است جهة اخراج جنین ومشیمه بیعدیل منقول از تذکرهء عصارهء قثاء الحمار
سداب شحم حنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند واین قاتل جنین است فرزجه جهة تحلیل او رام صلبه موم پیه اردك پیه مرغ
مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا با فلوس خیار شنبر بسرشند فرزجه جهة قطع خون حیض وازالهء قروح وعفونة ورطوباة سائله حرم گلنار شب یمانی
سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده بسرکه بالسویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا به آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه دیگر در قطع خون حیض مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گلسرخ بالسویه از خریر گذارنیده پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا
مهر اشود وقدری پشم را با ۳ آب وتر کرده با ادویهء مسحوقه آغشته حمول نمایند
فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شب یمانی
بزر البنج افیون فرزجه دیگر که بغایت قویست مرداسنگ زاج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که اعانت بر حمل نماید بسیار
مؤثر است مرصاف ابرسا سرگین وخرگوش وحمول زهره خرگوش از مجرباتست
فرزجهء دیگر که در قطع سیلان خون قویتر است برگ مورد
مازوی سوخته سرمه نشاسته زاج سوختهء گل ارمنی صمغ عربی به دستور سابق استعمال نمایند اگر هر روز ثفل لك را که زرگران زمور گویند سائیده بارزه
تخم نیمپخت تناول نمایند تخلف بمکند ومکرر تجربه شده است وخوردن زیرهء بو داده وبو نداده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهرا از جمله مجرباتست
فرزجه که چون زن حمل کند هرگز حامله نشود واگر حامله باشد ساقط شود واز مجربات مکتومه است تخم یونجه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه وغرور بالسویه نرم سائیده با میعهء سایله سرشته بالله حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین ومشیمه قوی الاثر است وقاتل جنین ومدر حیض است اشنان

عرطنیثا قطران شخم حنظل اشق فثاء الحمار خربق سیاه مویزج نوشادر زراوند تخم مازریون روغن بیدانجیر زهر گاو جاوشیر سکنجبین مر صاف مفرده ومجموعه کلا او بعضا استعمال نمایند فرزجهء که حبس حیض نماید وآزموده است ودر تقویة رحم بیعدیلست مومیائی صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین فرزجه

جهة ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با گلسرخ واندك زعفران وموم فرزجه نمایند به دستور مرهم وداخلیونرا با روغن گل حل کرده یا
آب با رشك یا بشیر دختر ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهة رفع حکه واختلاج فرج ورحم از مجرباتست نعناع خشك ناردین گل نسرین وخشك گل نیلوفر برگ سرد وبرگ سدر لاجورد بالسویه روغن زیتون سرشته یك مثقال را فرزجه کنند ویك مثقال را به آب بابونه مطبوخ بر ناف ضماد نمایند واز
آب وشراب و مدراة احتراز نمایند تا دوا در معده مکث نماید ودر حینی که حیض حاری باشد باید باین دو اعمل ننمود فرزجهء که اعادهء بکارة نماید
واز اسرار مکتومه است استخوان خروس سیاه یا چوب تاك سوزانیده وبا عکره سرشته استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه واختلاع کردد بمرتبهء که زن را قرار نماند وباید تا یك هفته استعمال نمایند ودر ایام استعمال اثری از حکه نخواهند یافت وروزی که ترك فرزجه کنند ظاهر میگردد وتا مدت ششماه را
مزبور باقی میماند اقحوان ابهل اشنه انجدان بیخ درخت قندق اشنان سبز مرزنجوش مرما حور محروث بالسویه از حریر گذرانیده یك مثقال را با شیر حیوانات
سرشته بالته حمول نمایند واگر روزی یکدانگ را نیز حمول نمایند همین اثر دارد وهر گاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن کافیست
باب شانزدهم در ادویهء که مخصوص است بموی مثل خضابات وآنچه مویرا دراز کند وانچه مویرا برویاند وآنچه بستر و
وامثال آن بدانکه اطبا در باب او دهان خضا بیه اختلاف نموده اند واکثر را اعتقاد انست که دهنیة مانع انصال قوة سابقه است وبعضی را
اعتقاد آنستکه خضاباتی که در فعل او بقایای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد وبرخی تصریح نموده اند که به حدی ثبات دارد که در هیچوقت زایل
نمسگردد وآنچه بتحقیق اقربست انست که چون مکون موی از نجار دخافی غلیظه است هر گاه نافذه وقوهء سابقهء خضاب به حدی باشند که؟؟
تام در رطوباة تحت جلد که مادهء نجار دخانی وتکون مو است تواند نمود وافنای بیاض او کرد وامکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید اولا
فلا وچون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای نیمگرم رفع آن منماید خصوصا ادهان حاره خضاب منقول از حکمای هند و
روم است ودر منجوك وترجمهء با هر تصریح شده که مجربست وگویند که در سن پیری موی سیاه میرویاند سیصد وپنجاه ل سرکه انگوری
ومثل او شیر تازه گاویرا با هم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد پس نگذارند تا سرد شود وپوست انار واملهء مقشر دهلیله سیاه مکد
کوفته وپخته اضافه نمایند ودر شیشه کرده سه ماه در سرگین است دفن کنند پس

مویرا به آب لیمو شسته خضاب کنند خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند
که مدعی آنند که تا هفت سال اثر او باقیست کلاه بادنجان ریشه درخت انار توبال
نحاس هلیله سیاه زبیق مازوی سبز نخود سیاه پوست دار کوبیده وپخته
با سه قاشق سرکه وروغن کنجد سیاه سرشته در ظرف اهنی کرده چهلروز در ته آب
دفن کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر ایضا منقول است
از حکمای هند که تا شش ماه اثرش باقی است نارحیل را سوراخ کرده مغز او را
بیرون آورده هر هفده دره او را باد ودرهم برادهء آهن ویك درهم بوره نرم وکوبیده
در میان نارحیل کنند وسوراخ او را با همان پارهء که از او برداشته مسدود نموده
یکل حکمت گرفته بیك ساعت در تنور بگذارند به حدی که بسوختن نرسد پس
روغن
که در او جمعشده باشد استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از حاوی کبیر که
تصریح نموده که تا شش ماه اثر او باقیست ومجرب دانسته وسمهء تازهء بسیار
رنگین را نرم سائیده از حریر بازاء هر ۲۰ ل او دول ملح اندرانی وزاج سیاه داخل
کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در
وقت استعمال اضافه نموده به آب سرشته خضاب کنند وساعتی در حمام مکث
نمایند خضاب دیگر به دستور منقول از حاوی کبیر که عجیبتر دانسته است برگ
حنا وبرگ وسمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا
سه بار تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شود وبرادهء آهن را در سرکه کرد
در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد ومازوی سبز را نرم سائیده در آب خیسانند به
دستور در آفتاب گذارند تا بغایت غلیظ گردد ومرداسنگ وآهگرا
بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند به حدی که چون پر سفید مرغرا بر
آن فرو برند موی او را سیاه کند واین بعد از ادخال مرداسنگ وآهك مشود
پس بگیرند از آب حنا وآب وسمه وآب مرداسنگ واهك مکدر جزو از آب مازو
وسرکه آهن خیسانیده مکد ربع جزو مجموعرا مخلوط نموده بوزن در آورند
وبازای هر رطلی که ۱۰ ل باشد را سخت وزاج سیاه ملح اندرانی پوست کردکان
تازه نرم سائیده اضافه نمایند ویکماه در آفتاب بگذارند وبه پشم سفید آلوده
امتحان رنگ او کنند دانگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ با مسواکی بمالند چه
انگشت را سیاه مکند وقدری از او را بجوشانند تا غلیظ گردد حبها بسازند ودر
وقت احتیاج
با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند خضاب دیگر ایضا از حاوی کبیر
که تا یکماه اثر را باقی دانستهاند برگ سدر ما زود آبله وخبث الحدید وسمه داند
خرمای سوخته زاج سیاه وپوست انار را سخت نوشادر هلیله سیاه مکد ۵ ل
دریگرطل سرکه ومثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته وروغن بماند

وروغن
نیز قریب بنصف رسد پس صافنموده استعمال نمایند وغیر صاف نیز مؤثر است
خضاب دیگر ایضا منقول از حاوی کبیر مشق علیه مجرباتست هلیلهء سیاه خبیثه
الحدید آمله زاج زرد مازو بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ
گردد وحبها ساخته با آب استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا
که تصریح
نموده که در غایت قوة است حتی اینکه هر گاه در حمام خصیه در آن گذارند
وسرکه در دهن بذارند که دندانرا سیاه نکند باعث تسویه موی سر ولحیه میگردد
وناده

سال اثرش را باقی دانسته‌اند خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد وبر روی کاه ذبح کرده گذارند تا منعقد کردد واز گاه بیرون کنند وده ل او را با
٥ ل را سخت و ٥ ل زاج سیاه و ٢ ل ملح اندرانی نرم سائیه از حریر پخته با خون مخلوط کرده در شیشه کند وشیشه را با گلو در سرکه کهنه تا چهلروز بگذارند واگر؟؟
خواهند تا سه روز در سرگین اسب تازه باید گذاشت خضاب دیگر منقول از ابن هبل وبتجربه رسیده است مرداسنگ واهك را با ٦ وزن آن اب بخیسانند ودر ٣ روز وشب در آفتاب بگذارند وبه پشم سفید امتحان کنند هر گاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکور آن را بقدر سدس اضافه کنند تا بامتحان رسد پس صاف نموده دو جزو
حنا ویکجزو سفید ساقط گردیده قدری قرنفل اضافه نمایند وقرصها ساخته استعمال نمایند ومجرمین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی پنبه یك ل از زاج سبز بلخی
بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید وچون زاج مزبور سم است ومضر شش ترطیب شش لازمست خضاب دیگر منقول از ایلاقی وجامع الادویه
وکتب معتبره در تقویة وتسوید موی بیعدیلست آمله ٥ آب مورد تازه ل آب صاف ٣٥ ل آب را با ادویه بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ٥ ل
خطمی و ٥ ل وسمه ومثل او منا وعدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده کرده باشند و ٥ ل صمغ عربی و ٢ ل زاج جوشانیده تا منعقد گردد
وبمشك وقرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه مکرر یافته‌اند وتصریح کرده اند واز متقدمین نیز منقول است که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی تدهن نمایند موی سفید نمیگردد وبه دستور هر روز یك عدد هلیله سیاه تناول نمایند وهمیشه هلیله سیاه در دهان نگاهدارند باعث سواد مو است وآنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یك سال شروع بسیاه شدن میکند واین از مجرباتست
دوائی که موی سفید را قلع نموده در حال بر آن موضع ضماد کنند سیاه روياند واز مجرباتست زهرهء خطاف وخون او نوشا در طلا کرده وقدر حبهء از زهرهء او سعوط کنند دوائی دیگر که صاحب جامع امین الدوله مجرب دانسته‌اند و
مبالغه در تاثیر او نموده واز عجایب الاسرار شمرده است زهرهء گربهء سیاه وزهرهء غراب وزهرهء برهء سیاه وزهرهء مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر ولحیه بمالند وتاثیرش سیاه کردن موی سفید است که ادها سفید نشود دوائی دیگر که بر موضع موی مقلوع بمالند سفید بر نیاید علق را با سرکه در شیشه کرده چهلروز در سرگین اسب دفن نمایند واستعمال نمایند وایضا حجر البقر را با شراب بر موضع موی مقلوع برص وداء الثعلب بمالند بجای موی سفید

سیاه بر می آید ومجربست دوائی دیگر منقول از وکه زمان طویل سیاهی او میماند
روغن نارحیل کهنه هلیله سیاه نوشادر دوائی دیگر
منقول از او که دست وجلد را سیاه نمیکند وموی سر ولحیه را بغایت سیاه میکند
ومجرب دانستهاند برگ تمام را شسته با آب بقدر انکه یك بند انگشت او را
بپوشاند بجوشانند تا پخته شود وقطرهء از آب او بر روی کارد وبا صفحهء آهن
صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند انگاه صاف نمایند ومادامی که سیاه نکند
باید جوشانیده پس آب صاف او را بجوشاند تا قریب الانعقاد کردد بو جرم تمام را
مهرا پخته بر سر ضماد نمایند وآب منعقد را به آب گرم حل نموده بر اصول
شعر بمالند وروز دیگر بشویند والا در حمام تا شش ساعت مکث نمایند اما ادویهء
خضابیه کدامها تند وسمه وحنابرا داة آهن ومس وراسخت و
وخبث الحدید وآب پوست باقلی وآب پوست کردکان تازه وآب مورد وتخم او
وبرگ چغندر ولادن ومرداسنگ واهك وآمله ومازو پوست انار وزاج سیاه
وشقایق النعمان وقرنفل وحضض است ومحمد بن زکریا حنا وقرنفل را بالسویه از
خضابات قویه شمرده است وهمچنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن
مورد بلیغ الاثر بیان فرموده وبتجربه رسیده است که تطویس وسمه را تضمید حنا اولا
یا بعد از آن زایل مکند مبیضات چون مویرا بگوگرد بخور
نموده طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف ماش پوست ترب خشك کرده بیخ
راسن گوگرد مجموعه ویا بعضی آنها بزهرهء گاو سرکه سرشته طلا کنند واگر
مویرا با گلاب وکافورتر کرده بگوگرد مسحوق بیالایند وبدود گوگرد بدارند وبعد
از چند ساعت بسرکه شسته باز اعادهء عمل کند در چند دفعه مویرا سفید گرداند
وبه دستور سرگین خطاف با زهرهء گاو همین اثر دارد وبه دستور چون ضفدع با
روغن زنبق درشیشه کرده چهلروز در سرگین اسب دفن نمایند طلای او مویرا سفید
گرداند دوائی دیگر از اسرار عجیبه است چه ضماد آن مویرا سفید میگرداند وچون با
توتیا بشویند باز سیاه مشود وطلاق محلولرا به آب شکر سرشته
طلا نمایند محمر است که مویرا سرخ کند صدا والحدید را با آب زاج چون طلا
کنند مویرا مثل رنگ حنا کند وبه دستور مر صاف شوره بالسویه با
آب خمیر کرده یك شبانه روز به بندند وبه دستور زردچوبه را دو وقیه با سه وقیه
ترمس نیمرطل مازو ودو وقیه سماق را در آب خیسانیده تا ده روز بر همزنند پس به
آب
او مویرا تر کنند چون خشك شود تکرار نمایند تا ده پانزده مرتبه انگاه با آب صابون
بشویند ادویه که مویرا برویاند شونیز را لخته به آب طلا کنند
وبه دستور ضماد سر روباه بالخاصیة عجیب الفعل است وبه دستور سر مگس وسم
سوخته بر سیاه وسم الاغ مفردا ومجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند ومؤلف

حاوی
کبیر وحذاق اطبای متقدمین را اعتقاد دانست که چون کندش را با روغن تخم ضماد نمایند ودر همه اعضای موی میرویاند حتی در پشت کف دست وبه دستور
دو عدد گردکان را با پوست او ودانه خرما یك مثقال بسوزاند بمرتبه که توان سائیدند انکه بسیار بسوزد وبا روغن زیتون با روغن گلسرخ وپانزده
عدد فلفل بمالند در رویانیدن موی ابروین وغیره عدیل ندارد وبه دستور بادام تلخ وفندق در تابه بسوزانند وبا روغن زیتون استعمال نمایند ودر باب
بعضی ضمادات بعضی از ادویهء مجربه در این باب مذکور است وهر گاه از مالیدن ادویه جراحاة وآبله حاصل شود بمرهم اسفیداج وموم روغنها معالجه کنند وبه دستور

چون بورهء ارمنی ونوشادر را بسوزانند وبا سرکه کهنه طلا نمایند ومویرا در سه روز بشرط تکرار او در هر سه ساعت میرویاند وآزموده است ادویهء که منع ریختن موی کند از آنجمله این نسخه آزموده است موافق وجامع ومختار وغیر هما لادن مازو مر صاف مصطکی قردما نا کندر با روغن گلسرخ ضماد نمایند نسخهء دیگر موافق
مختار واز مجرباتست ویا منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز مگردد وآمله برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرد پوست کردکان
تخم چغندر تخم کرفس ومر صاف بالسویه مکد ۲ خاکستر ریشهء صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرمای سوخته مکدام با یکرطل روغن خیری وامثال آن وسه رطل آب بجوشانند
تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده ٤ ل لادن در وحل کرده استعمال نمایند نسخهء دیگر بغایت قولیست جهة دراز کردن موی وتشقق وسیاه کردن
ومنع تساقط بسیار مؤثر است آمله مازو پوست هلیله تخم مورد ودر هشت رطل شراب بعد از نیمکوب کردن خیسانیده بجوشانند تا بسه ۳ رطل رسد آنگاه صاف نموده با صدل روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخهء دیگر مو یرا برویاند ودراز کند واز ریزه شدن وریختن نگاهدارد بطون از تب قضیب
گاو خشك کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ جامیش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند واگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمالنمایند
وهر گاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافیست ادویهء که منع ریختن موی کند از انجمله طلا کردن موی تازهء افعیست که تخلف نمکند وبه دستور مالیدن
مغز سر گوسفند واهك مویرا ساقط کرده دیگر نمیروید وبه دستور مویرا قلع کرده بمالند واز مجرباتست طلا نمودن تخم مورچه وبرز البنج وبزر قطونا وشبب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی وبه دستور بعد از شف موی آهگ را در سرکه طبخ نموده بمالند وبه دستور خون سنگ پشت وقدید وزغ وخون زلو وزلوئیکه در طرفست
قلعی خشك کرده باشند وهمچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند ونوشادر محلول بزهرهء گاو وبرگ خشك توت با خون وطاط بغایت مؤثر است وخون خفاش ومغز سر وجگر او را مؤثر است قویه وآزموده است وقدما تصریح کرده اند که جند مسحوق با عسل در منع روئیدن موی بعد از قلع آن مجربست وچون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع مو بمالند اصلا موی نروید ومحرب دانستهاند اما انچه مویرا مجعد وپیچیده که ضماد وبرگ
چغندر با مازو است وبه دستور آب جلسه وبزر النبج ومرداسنگ وسدر وآهگ را همین اثر است وبه دستور عفص وکزمازج برگ سرد وحب او بهدانه مرد اسحج

کتیرا آمله گل سر شوی مکد یکجزو آهك آب ندیده نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند اما انچه جعوده وپیچیدگی مویرا ازایل کرداند تدین اوست
بروغن بنفشه وروغن کنجد ممزوج به آب وشستن او بالعاب وطبیخ برگ کنجد وریشهء توت سیاه وسفید ادویهء که موی را بستر وبعضی از آن در باب
دهان مذکور شد واین دوا بغایت قویست آهك تازه را در شش مثل او آب تا سه روز گذاشته صاف نموده تجدید اهك سه بار کنند پس در آب صاف
کردهء او بقدر ثلث آن اهك یك زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند به حدی که چون بر مرغ باو رسد بسترد پس استعمال نمایند وهر گاه بگذارند تا منعقد وخشك
گردد ودر حین احتیاج قدری از آن در آب وامثال آن مانند آب برنج وشیرهء آرد جو حل نموده طلا کنند وهر گاه خواهند که مویرا رقیق گرداند در تودهء خاکستر
چوب رزیا بوره کنند وچون صبر اضافه کنند باعث سرعة فعل او مشود وچون خواهند که بدبوئی او کم شود زعفران وسعد مخلوط نمایند وجهة رفع بدبوئی بعد از
تنویر بالخاصیة برگ شفتالو عجیب الفعل است وبه دستور گل خوشبو وبرگ رزو تناهسفرم مسحوق وحنا وگلسرخ وسعد واذخر مؤثر است دوائی که چون
بر عضوی بمالند ویك ساعت صبر کنند موی آنعضو بآسانی قلعشود وباعث درد نگردد وبغایت هجرب است اشق را در سرکه استعمال نمایند وچون یك کف
بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند منع بردن موی منماید باب هفدهم در غسولاة ومنقیاة بشره ومحمراة وما یتعلق بها وذکر مسمنیاة
ومهزلات بدن غسول جهة صاف کردن رخسار اشنان سبز آرد باقلی ترمس نخود پوست دار مغز دانه به تخم خربزه تخم خیار زبد البحر کل ارمنی بالسویه
با شیر تازه وقدری عسل شب طلا کنند وروز بشویند نسخهء دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن را به آب گرم بمالند
وبعد از سه ساعت بشویند نسخهء دیگر رویرا بغایت سرخ کند ومجربست خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند زوفای
خشك زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده روزی دول تناول نمایند وروی را با طبیخ بادام تلخ بشویند وبه دستور خوردن حلتیث وشیر وآب انار شیرین
باعث سرخی رخسار میگردد نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب او تر کرده چند بار از پی هم بروی زنند
نسخه دیگر که بشره را سفید وبراق وسرخ کند وآثار گلف وغش وجدری وآثار جراحت ونقطهای سیاه را زایل کند وباید یك هفته واستعمال نمود حب ملحب
مقشر پیاز عنصل قرقیون مغاث گلنار سریش خولنجان مویزج مصطکی پیاز ماکول دانه صمغ عربی مامیران زرد چوبه نبات نعناع خشك آرد

نخود کثیرا آرد برنج پوست سبز پسته مغز به دانه خردل سفید از حریر پخته با آب سبوس گندم شیر دختران سفیدهء تخم مرغ شیر درخت انچه سرشت
قرص بسازند ودر وقت احتیاج با آب تخم شبت مالیده روز با آب گرم واشنان سوختهء بشویند وبروغن گل رخسار را چرب کنند غمره که در سرخ
کردن عدیل ندارد کندش زعفران روناس وامر صاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند دوائی که جهة رفع بشره ویرقان مجرب است
پرسیاوشان شیخ ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب عصفر ضماد نمایند وبا آب طبیخ انجیر بشویند دوائی که

جلد را بغایت سیاه کند وبدشواری سیاهی او زایل گردد اهگ مراسنج بالسویه با آب چند بار طلا کنند وچون زایل گردد اشنانرا در سرکه جوشانیده با آب
او بشویند همچنین آرد نخود وسرکه وترشی ترنج رفع او مینماید دوائی که رفع شقاق روی ولب وکف دستها نماید بغایت مجربست موم زرد
روغن گلسرخ زوفای تربیه مرغابی نشاسته کثیر العاب بهدانه موم را در روغن وبیه گداخته زوفا وغیره را اضافه نموده در هاون بر همزنند تا یکسان گردد ونسخهء مجربی در ضمادات مذکور شد وشنجرف را اثر قوی در این امر است وچون ٥ ل اضافه نمایند بیعدیل وحقیر مجرب یافته نسخه دیگر که بغایت نافع است
علك البطم زوفای تر مصطکی مقل با پیه بز وموم کافوری در قدر مضاعف حل کنند نسخه دیگر جهة رخسار وشقاق آزموده است لعاب حلبه بزر قطونا
لعاب تخم خطمی با روغن گل وامثال آن چند جوش داده استعمال نمایند وبه آب گرم بشویند نسخه دیگر جهة شقاق پاشنه پا وکف پا بعد از انکه موضعرا
در آب گرم گذاشته باشند وبسیار نرم شده ضماد نمایند وقدریرا بسیار گرم کرده در شکافها بچکانند مرداسنجرا در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام
زفت رسد پس استعمال نمایند واگر قویتر خواهند سندروس بوزن مرداسنج اضافه کنند وبه دستور پیه بزرا گداخته با ٥ ل مازوی سائیده مثل غبار را با
٢٠ ل او مخلوط نموده در شقاق مزمن بچکانند وبه دستور سرطان محرق سائیده بروغن زیتون از مجرباتست وبه دستور کثیرا کهربا کندر علك البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند وباید علك البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کنند صبغیکه
حمرهء منکره وبرص ناخن وبهق اعضا وکبودی چشمرا رنگ سیاهی دهد واز اسرار است نخود پوست دار سوخته شیطرج بکد دانگی سرمه حنا مکد
نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد ٥ ل سرکه ١٠ ل بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر همزنند وامتحان رنگ او به پشت ناخن کنند هر گاه اندك
تغیر دهد روغن را صافنموده بجوشانند تا روغن بماند واستعمال ننمایند وجهة رنگ کردن برص آنمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار
رنگین کند واین روغن استخوان وشاخ وامثال آنها را رنگ کند مسمنات یعنی آنچه بدان را فربه کند از آنجمله اشامیدن شیر وشکر
ولبوب مثل مغز فندق وبادام وبا شکر است وتناول نمودن غذای شیرین وچرب کثیر الغذا مثل هریسه وشیر برنج وبعد از طعام بحمام رفتن
که غذا از معده منحدر شده باشد ومالیدن بسیار که جلد بدن بحد حمرة رسد
واجتناب از ترشیهای مفرط وشور وتند وگرم بافراط لازم است وبا مداومته
بادویه مسمنه مسمنه که غریب الاعتدال وبغایت نافع است مغز بادام فندق وپسته حبة

الخضرا شاه دانه مغز جلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع
سرشته هر روز از ۱۵ ل تا ۳۰ ل تناول نمایند واز عقب آن شراب یا قایم مقام آن
بنوشند مسمنهء دیگر موافق مبرود المزاج بغایت قوی الاثر است
وقوة این ترکیب تا سه سال باقی میماند وقدر شربتش از ۳ ل تا ۵ ل باید بعد از
هضم غذا تناول نماید کنجد مقشر بادام نخود حب الصنوبر کبابه خشخاش
سفید مکد جزو مغز کردکان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا مکد نیم جزو حلبه شاه
دانه حب السمنه مکد ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند
تا شیر را جذب کند وسه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند وچون قریب
الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجر البقر را که پاد زهر گاویست در گلاب حلنموده
تسقیه نمایند مسمنهء دیگر موافق محرور المزاج ومقوی باه است نخود پوست دار را
در شیر گاو یك شبانه روز خیسانیده به دستور تجدید شیر کنند تا
سه دفعه برنج شسته شکر سفید خشخاش گندم جو مقشر مغز بادام شیرن اضافه کنند
وبکوبند وهر روز ۲۰ ل در شیر پخته تناول نمایند ودر حممام بدقی مکث
نمایند مسمنهء دیگر که بالخاصیة بغایت مؤثر است بچه مگس عسل که پر بر نیاورده
باشد در سایه خشك کرده هر روز ال او را با ۵ ل شکر
در آرد گندم سائیده یا آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند واگر او را بدون طبخ بر
پالودهء مزبور پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضوی مخصوص
مانند بازو ووصاعد وقضیب وسرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد
حمرة رسد پس این دوارا طلا نموده وبعد از یك شبانه روز
به آب گرم شست وبه دستور اول باز طلا کرد خراطین را از گل شسته خشك نموده
بسایند وبا روغن کنجد نیمگرم طلا کنند وبه دستور علق را که زلو نامند در
نارجیل که در جوف او آب او باشد بگذارند تا خشکشود پس سائیده طلا کنند واین
از مجرباتست وهیچ دوائی جهة سطبر کردن قضیب باو نمرسد وهر گاه نارحیل در
آب نباشد قدری شیر در آن کنند وبه دستور مالیدن عضو با شیر وبعد از آن زفت
انداختن وبعد از لمحهء کندن وباز انداختن وتکرار عمل مدتی کردن باعث تسمین
آن عضو میگردد وبه دستور ۲ م عاقر قرحا را نرم سائیده با ۳ ل ونیم لزوجهء پیاز
عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب وامثال او مکرر بمالند باعث تسمین مشود
وآزموده از مجرمین است ادویهء که هزال آورد وآن عبارت از لاغر نیست چون فربه
خواهند که لاغر گردد باید صبر برجوع وعطش وقله اکل
نماید وبقول وترشیها وغذاهای شور وقدید تناول نماید وبیشتر غذای او نان خشك
ونان جود امثال او باشد وریا حناة عنیفه وکثرة استفراغات
ومدراة وتعریق بسیار بغایت مؤثر است واز مهرلاة قویه اشامیدن سرکه وآبکامه است
که ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت مؤثر است

تانخواه رازیانه سداب زیره مکد جزوی مرزنجوش بوره اشق ربع جزو لك مغسول ۲
جزو سفوف کرده هر روز ال بنوشند وعرق ریزه کرمانی
بجای آب استعمال نمایند در اندك زمانی لاغر مکند وآزموده است هزلی دیگر که
سریع الاثر است زراوند جرح فتطوریون رقیق جنطیه نا

جعده فطر اسالیون ملح الاقاعی شربتی ۳ م نسخهء دیگر بغایت سریع الاثر است تخم سداب بستانی وشاخ تازهء او را چند روز تناول نمایند وبه دستور مداومته
اطریفل وتکونی وقلاقلی را مثال آن باعث هزال است دوائی که مانع بزرگ شدن پستان وخصیهء اطفال گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد
نمایند ولته را بسرکه تر کرده بر آن بندند تا سه ورز بگذارند پس برداشته پیاز سوسن آزاد را با سرکه وآب ضماد نمایند وبعد از سه روز بگشایند وباز به دستور
اول عمل نمایند تا در ماهی سه بار معمول گردد دوائی که حضیه را ذبول فرماید ومانع روئیدن موی پشت زهار گردد واز مجرباتست قیمولیا سفیداب
قلعی بالسویه با آب ترنج تازه سرشته ضماد نمایند واگر پنج تازه نباشد بزر البنجرا جوشانیه با آب او استعمال نمایند وهر گاه از عضوی مویرا قلع کرده
بمالند به دستور منع روئیدن نماید وآزموده است باب هیجدهم در ادویهء گلف وبهق وبرص وسم وخیلان ونمش وبرش وباو شام
وسعفه وامثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد وطبیعت او را بطرف جلد دفع کند وبتجلیل نرود از آن مواد فاسده آثار در سطح جلد بهم رسد
پس آنچه رقیق مایل بکمودة باشد او را گلف نامند ومایل بسیاهی را برش وغلیظ وسیاه را بهق ورقیق مایل بحمرة را نمش وحمرهء منکرهء غلیظ که در رخسار واطراف
بینی بهم رسد باوشنام گویند وانچه از مواد بسیب ضربه وسقطه در تحت جلد منجمد گردد وسم بسین مهمله نامند وآن سرخ تیره وکبود مباشد وسبز نیز مباشد وسرخ
سبزه وکبود را دم بیت نیز گویند ومواد سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان وبه فارسی خال نامند وآنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید ووضح گویند
واغلظ را برص سفید وسودا ویرا برص سیاه وبثور با خارش اندکی که متفرق باشد ومنقرح کدد ومایل بسرخی باشد سعفه نامند وهر گاه چرك از آن سیلان
کند سعفهء رطبه وشیرنج وپی چرك را سعفهء یابسه وبثور صغار سوداوی وپی چرك را قوبا نامند وشبیه است بسعفهء یا بسه چه قویا در سطح ظاهر مباشد وسعفه غایص تر است وآنچه چرك او مجاور او را متفرح سازد ساعیه نامند وانجه سفید وشبیه به آبله باشد وبیخارش لنبیه وشهدید وانچه با التهاب وحدة
ورجع وقلیل العدد وزرادب تراوش کند بلخیه ونار فارسیه وانچه از جلد بتاکل لحم رسد جمره وآنچه بتاکل نرسد نمله نامند وانچه صلب ومستدیر با حمرة
ودر باطن قرحهء او دانها شبیه بدانهای انجیر تیینه وبثور متقرحه که جلد را ثقبه دار کند ورطوبت شبیه بگوشت آب تراوش نماید جرده نامند وتبور
بیقرصه که در سر بهم رسد وبا خارش باشد وپوستهای سفید از وجدا شود مثل

شوره ریز سنجه نامند وقسمی از کچلی است وآنچه با ریختن موی سر
باشد وجلد را متقرح کند خزاز وابریه گویند ومعروف بکچلیست وبثور غیر متقرح
هر گاه بسیار ریزه متصل بهم وبا حمرة وخارش باشد شری نامند
وچون قطعه قطعه باشند نبات اللیل چه اکثر بروز او در شب وبعد از خواب مبباشد
وبه فارسی ایر وکهیر خوانند وهر گاه با اتصال وخارش وکمودة نون
باشد جرب یا بس گویند وچون متفرق وبر آمده وتیره رنگ باشد ثالیل نامند وآن
عدسیه وبطمیه وحنطیه ومسماریه ومنکوسه مبباشد وچون بثور
سوداوی مخصوص پا وساق باشد ارخیس ماده دوالی البطم نامند وبثور شبیه ۲ خار
بغایت کوچك وبا خشك ریشه وتندی لذعرا حصف گویند
وشرط است در تاثیر ادویهء گلف ونمش وبهق وامثال او که بعد از خمام بمالند ویا
مو صغرا ببخار آب گرم بدارند وبمالند تا سرخ گردد پس ادویه را
ضماد کنند چون بعضی ادویهء مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور
گشته در این باب برخی از آن مرقوم مگردد دوائی که بجهة گلف
مجربست انزروت را در زهرهء گاو حل نموده بمالند وبه دستور تخم خربزه ومغز
بادام تلخ حب المحلب خاك زیبق با آب سرشته استعمال نمایند وبه دستور
جهة نمش وبهق نافع است تضمید ترمس تخم ترب تخم تره تیزك وقسط تلخ بادام
تلخ بوره فلفل اشق که مجموعرا با آب عصفر بسرشند وبه دستور
جهة ازاله گلف ونمش وامثال آن آزموده است بیخ سوسن سگین گنجشك قسط تلخ
آب وسرکه طلا کنند وروز دیگر با آب
سبوس گندم بشویند دوائی دیگر باقلای مقشر گرسنه ترمس تخم خربزه نخود پوست
دار نشاسته مکد مکد جزوی زرنیخ زرد وسرخ
۳ جزو انزروت مصطکی بوره یکجزو نیم با آب پیاز وامثال آن طلا نمایند دوائی که
جهة دفع خیلان وآثار بغایت نافع است انزروت
نبات مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند وبه دستور اشق را در سرکه حل نموده
استعمال نمایند دوائی که آثار بادنجانیه را دفع کنند
دو سم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند وبه دستور
مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ بمالند وهمچنین زرنیخ را نبات
کشته طلا کنند دوائی که جهة جمیع آنار وخون مرده وجنلان ونمش آزموده است
مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود
مقشر گرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده با سرکه استعمال نمایند وبه دستور
مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ بمالند وهمچنین زرنیخ را نبات
کشته طلا کنند دوائی که جهة جمیع آنار وخون مرده وخبلان ونمش آزموده است
مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود

مقشر گرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت نبات باب عصفر استعمال نمایند دوامی جهة سعفه رطبه عفص محرق وسمه با روغن
دنبه بمالند وبه دستور بادام تلخ مازوی شیر وسرکه طلا نمایند دوائی که جهة سعفه یابسه نافع است وبه دستور جهة رطبه وخزاز وجرب وقمل
وقویا وریختن موی وداء الثعلب مجربست شیاف میثا عفص فیلزهر ج زردچوبه روغن بادام تلخ وروغن خردل بالمناصفه
استعمال نمائید دوائی که جهة نبات الثیل نافع است صبر زرد هم صاف عدس با سرکه ء عسل بمالند وبه دستور در سرکه وبوره وحنا

زعفران بغایت مفید است وآشامیدن یکدرم قاقله را با آب سرد از مجربات دانسته‌اند وبه دستور طلا نمودن آب هلیلهء زرد با صبر زرد وآنچه با حرارة باشد مالیدن آرد جو وآب کاسنی وآب گشنیز وبه دستور آب برگ درخت به با صندل وپوش در بندی از مجرباتست ودر ساعت رفع منماید دوائی که جهة جرب باقسامه وحکه عجیب
الاثر است آملهء غیر مقشر هلیلهء زرد غیر مقشر نوشادر زبیق مقتول در روغن کنجد بجوشانند وبا ثفل آن بمالند ونزدیك آتش عضو را بدارند ومادامی
که از حرارة بلند شود باید تکرار طلا نمود وبعد از اکراه موقوف نمود تصریح کرده اند که این تدبیر در یکشب زایل مکند وجهة حکه از حرارة مفرط
باشد طلا نمودن مغز تخم کدو وهندوانه با شیر دختر از مجرباتست وبه دستور خشخاش وهمچنین صبر زرد ونشاسته با آب کاسنی وآب کرفس
با سرکه بسیار مؤثر است دوای هندی که در رفع برص وبهق سفید تازه از مجرباتست قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ
فلفل زنکار بالسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند وبعد از یك هفته بمالند ودر آفتاب بنشینند وبه دستور طلا کردن نوشادر با روغن
تخم مرغ تاهفت بار زایل مکند دوائی که برص وآثار زخمرا رنگ کند شیطرح سپاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار
شقایق النعمان با سرکه مکرر بمالند وتصریح نموده اند مجربست صبغ دیگر از سیار منقولست که آنچه قابل باشد زایل مکند وانچه رفع
علاج پذیر نباشد تا یك سال برنگ اصل جلد میدارد واز جملهء اسرار است زهرهء گاو سرگین سوخته گاوی زعفران الحدید خبث فولاد
شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم اوپیه انار نارس مازوی سوخته ونسوخته مکد جزو ونرم بسایند وخون عقاب وخون نسرجند بار متوالی بخورد آن
دهند وباید که در سائیدن به پیش آفتاب خشکشود ومکرر با خونهای مذکور به دستور مذکور بسایند وخون عقاب وخون نسر چند بار متوالی بخورد آن
دهند وباید که درسائیدن به پیش آفتاب خشکشود ومکرر باخونهای مذکور به دستور مذکور بسایند وخون عقاب وخون نسر چند بار متوالی بخورد آن
دهند وباید که در سائیدن به پیش آفتاب خشکشود ومکرر با خونهای مذکور به دستور مذکور بسایند تا در رنگ مثل دزور اصفر کردد ودر وقت حاجت
با سرکه خمیر کرده صبح وشام بدون شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند وهر گاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده
بحمام روند وروغن بادنجان نیز برص وبهق سفید را رنگ مکند وحرف با خون خطاف بنهجی رنگ مکند که هرگز زایل نمسگردد دوائی که

جهة قوبای متقشر نافعست کندر گوگرد صبر مکد یکجز وصمغ دو جزو با سرکه استعمال نمایند دوائی دیگر بجهة قوبا بغایت نافعست شیاف
ما میثا کندر زبد البحر کثیرا توبال نحاس بورهء ارمنی خربق سفید ترمس اشق بالسویه با سرکه طلا کنند وبه دستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهة
اطفال بغایت ازموده است وبه دستور حب لابان وسرکه بسیار مؤثر است دوائی که جهة رفع ثالیل وخیلان مجربست گوگرد زرد زرنیخ زرد
شونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند وبه دستور شرة الطرفا را با سرکه چند بار بمالند از مجرباتست وبخور برگ سفید دار از عجایب است
وبه دستور ضماد شونیز با بول مجربست وبه دستور با زهرهء بز دوائی که جهة رفع قمل وقمقام برگ درخت انار وبرگ حنظل وبرگ مورد وبرگ کتان
وقصب الذریره وبرگ سرو دارچینی مفردة ومجموعة با روغن قرطم وروغن زیتون نافع است وروغن ترب از مجرباتست وخاك سیماب
بیعدیل ومکرر بتجربه رسیده است وبه دستور سیماب گشته بغایت عجیب الفعل است دوائی که مجرب است کندش زرنیخ وخاك سیماب
بیعدیل ومکرر بتجربه رسیده است وبه دستور سیماب گشته بغایت عجیب الفعل است دوائی که مجرب است کندش زرنیخ سرخ زراوند
طویل قطران مویزج سیماب مقتول بالسویه با زهرهء گاو بمالند باب نوزدهم در مطیبات بدن وعرق ومضیقات
فرج وملذ ذاة جماع وبیان غوالی وعطریات که بوی دماغرا خوش نماید چون این باب خصوصیتی بمناکحاة بیشتر دارد بناء علیه لازمست
که شطری در اصول کلیه که بعضی از آن در توافق وامثال آن دخل عظیم دارد مذکور کرد وچه مراد التذاذ عاجل وبقای نوع در اجل است
وعمده درین دو مطلب توافق طرفین است ورفع تناکر بقدر وسع ومهرهء اطبا اتفاق نموده اند که هر گاهخ عنق رحم وقضیب موافق باشد
تخلف در موافقه طرفین ودوستی نمکند وبه دستور هر گاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد تخلف نمی نماید واین اصل عظیم ومجفن است
اما استدلال بر اینمعنی آنست که مردان وزنان را قضیب وعنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه وبلندتر از دوازده انگشت نمباشد
ومتوسط بقدر نه انگشت است بعد از موازنه انگشتان مرد وزن موافقه ومبانیه معلوم مگردد وطویل را با قصیر مباشیه بمرتبه ایست که بمتدد
اصلاح پذیر نیست اما مباثیه قصیر وطویل با متوسطه بقدری تدبیر می پذیرد وآن بمطبیات ومضیقات فرج ومسوحات قضیب واستعمال
غوالی وعطریات وخوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیر مگردد وغالیه از

مخترعات جالینوس است که بجهة ملکه یونان نر طلیب داده واطبای
اقسام است قسمی منحصر در عرفها است مثل عرق فتنه وبهار وصندل وامثال آن
وقسمی غالیه است که ادویهء عطریه ومقویه اعضا را با روغن بان
بجوشانندن وبمشك وغیر تقویة نمایند وقسمی ذروارة عطریه است مثل عبیر وامثال
آن وقسمی ادهان است مثل روغن وگلاب وصندل وامثال
آن وهر یك از عرقها وادهان در قسم اول دستوراة مذکور است وبعضی غالیه را
منحصر در ساد اوران وحجر الرخام وروغن بان دانستهاند وظاهر
آنست که اقسام باشد وانچه در ادویهء مفرده بیان خواص آن نموده است مخصوص
ساداوران وادویهء مذکوره مباشد غالیهء منسوب بخاشعه
از تراکیب زیثه الفردوس جهة تقویة بدن وخوشبو کردن آن وتحلیل او رام واکثر
امراض رحم وتقیح سدهء دماغ وصداع

بارد ونزلاة وحمول او جهة تقوية رحم وسيلان ونفخ آن نافع است قرنفل دارچينى
گلسرخ مكد يكجزو سنبل الطيب بسباسه عود مكد يكجزو نيم از حرير بيخشه باده
وزن ادويه گلاب سه روز خيسانيده آب مورد را بجوشانند تا بربع رسد واز آن
يكوزن ادويه اضافه گلاب كرده مجموعرا بآتش بسيار نرم بجوشانند
تا بربع رسد پس صافنموده بوزن آن روغن بان وعشر آن زياد مخلوط كرده در شيشه
ريخته يك هفته در سرگين تازه است دفن كنند تا غليظ گردد
واگر بغلظت عسل نرسيده باشد زياده دفن نمايند وبعد از آن بازاء وهر يك درهم او
يكحبه از مشك ويكحبه عنبر حل نموده اضافهء نمايند غاليهء ديگر
كه از اسرار مخزونه است ودر ذخاير خلفا يافت شده چه از آن آثار عجيبه مشاهده
نموده اند از آنجمله آنكه چون مسوح ومواقعه نمايند بغيرى رغلت نكرده
بيقرارش گردد ودر هيجان شهوت طرفين ولذت جانبين به حدى كه عقل بر شاهد
وجهة فالج ولقوه وحذر ودوار ودرد مفاصل فكر وجميع امراض رحم
نافع است وبا زهرهء خرگوش جهة حمل عاقر مجربست لادن حلبى بثبول كبابه فقر
اليهود كه در سواحل بحريافت شود زعفران قرنفل نكد جزو نيم سحق
نموده با سه وزن آن باو الخلاف سه روز در خاكستر آتش دار طنج دهند پس چهار
روز ديگر با روغن بان به دستور بجوشانند وزهرهء بز سياه مكد جزو مشك
وعنبر وسگ مگد بازاء هر درهمى يكحبه اضافه نموده در ظرف مزجج يا نقره
چهلروز بگذارند دوائى ديگر كه رايحهء بدن وعرق را خوشبو كند سوسنبر
نعناع مرزنجوش برگ سيب بالسويه جوشانيده صاف نموده سعد برگ مورد پوست
ترنج برگ ترنج صندل سفيد اشته نرم سائيده اضافه نمايند
وبا روغن مورد وبا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ايضا جهة رفع بدبوئى زير بغل
وكنج صندل سفيد سنبل شب يمانى مر صاف
گلسرخ مكد سه جزو گانور نيم جزو با گلاب قرص بسازند واستعمال نمايند ايضا
جهة رفع بدبوئى بغل ران كه صنان بصاد مهملهء مضمومه است بايد ان
موضعرا با تيغ خدشها نموده واين دوارا مالند تا خون بقدرى دفعشود وبعد از يك
شبانه روز موضعرا بشويند وتصريح نموده اند كه ديگر عود نمكند
ومجربست زاين خشك محرق زراوند طويل محرق زجاج فرعونى زعفران مكد
جزوى با آب برگ مورد تازه بسرشند دواى ديگر جهة رفع
بدبوئى عرق بغايت مؤثر است مردار سنگ توتياى مغسول خاكستر برگ سوس تازه
از مجرباتست ادويهء مجربه كه قطع عرق مفرطه
كند از آنجمله دهن سفر جل است كه آب به را با ثلث او روغن كنجد بجوشانند تا
روغن بماند وبه دستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا كنند
اما ادويه كه باعث تضيق فرج شود از انجمله حمولى است كه جالينوس ترتيب داده

وهفت منافع در او موجود است تضیق وتقویة عنق رحم
وتسخین وتطیب واکثار انزال زن وجذب مواد از قدمین وجذب منی مرد سداب
بسباسه مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گل سرخ پوست انار
ترمن بالسویه با روغن بان وامثال آن سرشته بالتهء اول روز حمول کنند وشب اخراج
نمایند ایضا شکر قرنفل سرمه مازو استخوان سوخته به آب
مورد سرشته به دستور استعمال نمایند ادویهء که چون استعمال نمایند در جماع
وولادة باعث توسیع نمسگردد دندان اسب پوست شغال سم بزصعتر
فارسی جوز ما مثل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید وبا روغن بان
سرشت ودر ماهی سه بار بقدر یکدانگ بالته حمول نماید دوائی دیگر
که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هر گاه حامله باشد تقویة جنین نماید وهر
گاه به سبب علتی مقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر افیون
تخم کرفس بالسویه سحق نموده مکدارم را با شراب ممزوج نموده بیاشامد دوائی
دیگر که در تضیق نایب مناب بکارة باشد مازو کندر گلنار پوست
انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری جفت البلوط دانه زعرور درد شراب
خشك کرده که طرطیر نامند با آب به ترشی سرشته استعمال نمایند
ودر این باب در فرزجات بعضی ادویهء مجربه مذکور شد اما ادویهء ملذذه از آنجمله
این ترکیب بغایت باعث لذة طرفین مسگردد پیاز نرگس زهرهء گاو
مویز منقی عاقر قرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کنند بعد از خشکشدن
مباشرت کند وچون بر عانه بمالند بغایت نعوظ آورد مسوح
که بغایت مؤثر است وبسیار باعث لذة طرفین مسگردد کبابه زنجبیل عاقر قرحا سعد
هر یك جزوی حصی لبان که به فارسی حسن لبه گویند کثیرا
قدیم نیم جزو به آب دهن طلا کنند واگر نیم جزو زهرهء مرغ اضافه کنند بغایت لذة
افزای زن مسگردد مسوح دیگر که همین اثر دارد عاقر قرحا دارچینی
زنجبیل مکد یکدرم مشك یکحبه با عسل سرشته حب بسازند ودر وقت حاجت در
دهن حلنموده بر قضیب بمالند وبعد از جفاف مباشرت کند مسوجکه
در تقویه قضیب بیعدیل است ورفع عنین مسکند پیاز عنصل پیاز نرگس مکد نیم وقیه با
آب مهرا کرده با ۳۰ ل روغن زیتون وقدری آب بجوشانند
تا رفع آب شود پس صاف نموده زهره گنجشك تخم انجره عاقر قرحا خردل سرخ
مومیائی سورنجان مر صاف مکد یك ل اضافه نمایند وبر کنج ران وزهار
وخصیه وقضیب مکرر بمالند ادویهء که چون مسوح کرده مجامعت نماید باعث
بعض ونفرت طرفین مسگردد سفید اب افیون بیروج کعب خنزیر
غیر محرق ما میران زهرهء خرس دندان سوختهء پلنگ اشنان سبز سوخته سرگین
کبوتر مجموعة ومفردة یکدانگ آن را سائیده با آب طلا کنند واگر بر باطن

زیر جامهء مردی بمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنیکه مباشرت کند باعث نفرت زن مگردد به حدی که دیگر بملاقات او
رغبت ننماید ادویهء که باعث توسیع فرج گردد وبه حدی که احدی رغبت بمباشرت او نکند العنصل بسباسه چوب بقم تخم بستان افروز تخم شاهسفرم

تخم بادروج زهرهء گفتار در روغن زیتون بالسویه با زهرهء بز سرشته خشك كنند وقدری از آن در روغن زنبق حل نموده حمول نمایند وهر سه ماه یکبار
استعمال نمایند حمولی که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحمرا بد بود متعفن گرداند وباعث نفرت مردان میگردد سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر شاه دانه قرنفل جوز بواقسط شیرین میعهء سایله جاوشیر با نفط سرشته استعمال نمایند اما ادویهء که جهة نجر که بدبویی ودهان است نافع است ونکهب را
نیکو گرداند از انجمله عنبر است که در باب حبوباة مذکور است واز مخترعات حقیر است وعدیل ظاهرا نداشته باشد از معالجاة ایلاقی نقلشده وبتجربه رسیده است جوز بواهیل فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان مکد یکدرم مشك ثلث م بارب به سرشته حب کرده در زیر زبان نگاهدارند وبه دستور خوائیدن پوست
ترنج ودر مواد حاره مضمغ گشنیز خشك نافعست وهر گاه خواهد که حبوب معطره مدتی در دهان بماند وحل نشود باید عنبر وقدری مومیائی وحصی لبان را در عسل وشیرهء نبات در قدر مضاعف حل نموده وادویهء مخصوصه را با او سرشته والله اعلم بالصواب باب بیستم در ذکر خواص غریب
واسرار مکتومه از ثابت بن قره منقول است وبتجربهء مجربین رسیده است که چون مراره سنور اسود وعینین فنفذر را بر روی آتش نرم جوشانیده
با چیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند قوهء باصره به حدی رسد که در شب اشیا را به دستور روز بیند ایضا به دستور فرموده که چون عینین ذئب را در سایه خشك کرده اکتحال نمایند مشاهدهء روحانیات نمایند في الحب ایضا منقول است که جون گل سنجد را با منی کسی معجون کرده با قدری شیرینی بزبان دهند
در دوستی به حدی رسد که بی آرام گردد وبه دستور هر گاه مذکور را دل را با قطرهء از خون کسی که معجون کرده با قدری إلی سر انگشت وسطی وقلیلی آب دهان واندك
عرق جبین وقطرهء خون هدهد با شیرینی آمیخته اطعام زن کنند در محبت بیقرار گردد وبه دستور فرموده واز مجرباتست که چون تخم مرغرا سوراخ کنند وسفیدیرا با امام اخراج نموده از منی کسی ادخال کرده بقته را مسدود سازند وچهلروز در سرگین است دفن کنند تا چون مقنعه گردد وپس خشك کرده با شکر بسایند وتا ششماه
بخورد زن دهند در محبت به حدی رسد که احدی را اختیار ننماید في الحست چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند
وهر یکرا شخصی معین اکتحال کند وشخصی مکحول باول مدت مدید نظر در شخصی مکحول ثبانی نماید باعث محبت مفرط ثانی باول گردد ومجرب دانسته‌اند به حدی که

مکان مفارقت را محال یافته‌اند ایضا جهة دوستی مجرب دانسته‌اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست وپای خود در ظرف سفال سوزانیده ومثل
غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهر که دهند مطیع ومنقاد او گردد وارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است واز جعفر طوسی منقول است که چون موی
طرفین عارض وما تحت ذفن را مقراض نموده با آرد گندم آمیخته اطعام زنی کنند در محبت او بقرار گردد ایضا خاك چهار راه را در ساعت سیم
روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوة وتفریق مجرب دانسته‌اند وبخور حب المحلب باعث الفة خصمین است ونگاهداشتن آن بالته کبودی مبطل سحر است
ایضا جهة افراط محبت از کتاب طلسماة عطارد نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نگینی ساخته در اول ساعت روز
جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را بر آن نقش کنند وآن صورت زنیست که ایستاده باشد ودر دست او سیبی ودر باطن نگین این حروف خمسه را
دهد همه لا همه وبر انگشتر نحاس احمر نصب نمایند لابس آن تا یکسان با هر زنی که مباشرت کند آنزن از او دوری بخوید وانشخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد
في البغض منقول از کتاب طب روحانی چون کوزهء خزف اب ندیده را بموی سر زنان بخور کرده ومردان از آن آب بخورند آنمرد از آن زن به حدی
نفرت نمایند که هرگز باو نظر کند وافشاندن سینه در خانه باعث تفرفه وبخور او رافع این اثر است وتعلیق او با پارچهء کبود رافع چشم بدو سحر است
في اذهاب الغیرة عن النسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سرخرگوش را با شراب زنی بیاشامد غیرت از وسلب شود وچون
قضیب گاو را در سایهء خشك نموده نیم ل را با شراب بزنی دهند سلب شهوة جماع او شود وبه دستور جون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از
غروب گرفته ودر سایه خشك کنند که آفتاب نه بیند هر زنی که ازآن بخورد متنفر از مردان گردد وقطع خواهش از آن شود وبه دستور چون شجرهء مریم را
سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانگ از آن بنوشد تا یك سال قطع شهوة او شود ودو دانگ او تا دو سال همین اثر کند به دستور مذکوره است
که چون در مقنعهء زنی کرم سر خرا چنان ببندند که او نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل کردد وبه دستور چون یکجزو ریحان را با نیم جزو نوشادر جوشانیده
با آب او هر زنی که استجا کند طالب جماع گردد في العقد از ثانب بن قره منمقول است که چون موی سریکه از شانه فرو ریزد بسوزانند ومرد
احنیل را بخاکستر آن نباشد جماع به آن زن کند دیگری قادر مباشرت آن زن نباشد وآن زن فعیر آنمرد بدیگری نیردازد ودر عبات الحیوان
مذکور است که چون مرد احلیل را بخون شفنین بری آغشته با هر زنی که مباشرت

کند احدی قادر بر جماع آنزن نگردد وآن با دیگری انس نگیرد ودر
وسر از اطباء منقول است که هر گاه مرد قضیب خود را بزهرهء گرگ آلوده
مباشرت کند احدی به آن زن نتواند مقاربت نمود به دستور زهره ء گفتار وزهره
عطاف
وخون خطاف وخون غراب همین اثر دارد لترك شرب الشراب چون یکدانگ رجیع
اسد را در شراب حل کرده بنوشند به حدی متنفر کردند که
هرگز خواهش آن نکند في امتحان الحامل والبکر حنین بن اسحق تصریح نموده که
چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده

زن حمول نماید هر گاه صباح انشب رایحهء سیر از دهان او ظاهر گردد دیگر
نخواهد بود وچون بوره سرخرا با صدف بالسویه بسایند ودر بلینی دختر سعوط کنند
هر گاه عطسه آورد باکره است والا فلا وبتجربهء مجرمین رسیده که چون کفهای
دست حامله املس وصاف باشد حمل او مذکر خواهد بود وهر گاه نایل
بسبزی باشد مؤنث وبه دستور ثقل طرف راست دلالت بر پسر دارد وطرف چپ
بردختر وچون در اول حمل قدر باقلائی از زهرهء خرش نر یا بسراب
ممزوج نموده بنوشند پسر تولد کند واز زهرهء مادهء آن دختر وچون زراوند مد
حرجرا با زهرهء گاو حمول کنند بعد از ظهر ودر صباح طعم او را باید آنزن را
فرزند خواهد شد والا عاقراهدی خواهد بود في سرعة الحمل وعدمه چون نفخه ارنب
وسرگین او وعسل بالسویه سه روز وسه شب حمول کنند زهر
روز يك مثقال نشارهء عاج نباشتا تناول نماید در سرعة حمل از مجرباتست وبه
دستور حمول بول شتر با عسل وشراب همین اثر دارد وچون هر ماه قدری
بول استر بنوشند حامله نگردد وچون بول کیش بیاشامد هرگز حامله نگردد وبه
دستور آشامیدن حلتیث با بول زنان همین اثر دارد سر غریب
از جعفر طوسی منقول است که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل
زن بگذارند یا فراش او را بخور بجزوی از اجزاع تصفد کند آنزن هر چه درون
کرده باشد بیان کند في مایسهل خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوز بوای
محرق برگ سدر برگ خشك سرونا نخواه محرق
تخم ابهل انجدام محرق محروث محرق آزریون مجموعة ومفردة خون بپائیده يك م
با ماکولاة اطعام کسی کنند در خواب وبیداری ضبط خروج نتواند
نمود واگر مجموعرا با چهار مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با
مثل او روغن بجوشانند تا آب بسوزد وبر شکم بمالند اثر اودر اخراج
ریح بقدر نصف اثر اکل ادویهء مذکور است ودر ین باب تخم مورچه از مجرباتست
ورافع او خوردن زیرهء کرمانی است عملی که بیهوشی اورد
گوشت گوسفند پی چرپی را شرحه نموده شرحها را ببزر البنج سائیده پر کرده در
کوزه ء سفال گذاشته در سرگین است دفن کنند تا گرم شود پس گرسنه را
در شیشه کرده بگذارند تا خشك گردد ودر وقت استعمال ۲ جزو او را یکجزو
افیون سائیده دانگی در بینی هر که نفوخ کند بیهوش گردد وچون خواهند
که بهوش آید چند قطره سرکه را با نیچه در بینی آنشخص بدهند وبه دستور جند
بیدستر فرفیون زنجبیل را بالسویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده؟؟
نماید تا عطسه کند دوائی دیگر که بغایت قوی الاثر است افیون بزر النج پوست بیخ
لفاح جوز ماثل که تا نوره نامند تخم کاهو بالسویه
نیمکوب کرده بجوشانند وصاف کنند وگندم بقدریکه خیسیده شود در آن ریخته

بگذارند تا خشك شود وبه دستور ادويهء مزبور را جوشانيده تسفيه
نمايند تا پنجمرتبه انگاه گندم را بعد از خشكشدن در شيشه ضبط كنند ودر وقت
حاجت از يكدانگ تا دو دانگ او را ساييده بياشامند و
تدبير رفع آن به دستوری ا ست كه مذكور شد في خواص شيئ گلها مجربه
خوردن؟؟
از خاك مملو ساخته غرس نمايند وبطريق معمول آب دهند تا خربزه ببار آيد هر كه از
آن تناول نمايد وفور عقل وگاو وصحة حدس وحلم با مور خفيه غريبه بمرتبهء
قصوی رسد وظنون ورؤيای او تخلف نورزد وقوة حافظه بغايت قوی گردد چون
تخم خربزه را در كاسه سر بمغز سر
۱۳۰۱ غ آلوده غرس كرده باشند خوردن ثمر او بلاهت وحماقت عجب آورد كحل
بدون المی
سوخته او نيز همين اثر دارد شرب دو درهم مغز سر باعث جنون وبلادست ايضا از
غرايب بخور مغز سر سنور وحشی واهلی
مخرج نطفه ايست كه در رحم بسته باشد ديگر شرب دل غلدرا در اطاعت روحانياة
مؤثر دانستهاند ديگر حجر الديك كه در سنگدان
خروس يافت مشود در دهن داشتن او رافع تشنگی است وشرب او رافع تشنگی
است يا وشرب او رافع جنون ووسواس ديگر طلق محلوب را چون
با شب يماند وخطمی وطين مغره وسركه وسفيدهء تخم مرغ بر اعضا بمالند رافع
سوزانيدن اتش است واز غرايب خواص عاقر قرحا است
كه هر گاه او را با نوشادر بر گام وزبان بمالند وآتش دردهان گيرند دهانرا نسوزاند
ديگر چون نوشادر را حل كرده كاغذيرا بان نقشها
نموده در اطراف خود بگذارند هوام پيرامون انكس نگردد واز مجرباتست چون هفت
عدد خنفسا را در زير طاس مس سرخ حلبس كنند
باعث برودة هوای حارو باريدن مگردد باب بيست ويكم در بيان بعضی از رساين
حكمای هند باصطلاح هنود رساين
بمعنی كيميای بدنست وآن مخصوص است بادويه ونراكيبی كه باعث حفظ صحت
واطول عمر وتقوية قوی واعضای رئيسه باشد واكثر تراكيب و
تدابير ايشان در امزجهء سكان اقليم ثالث ورابع وخامس موافقی ندارد نباء علی هذا
در اقاليم مذكوره متداول نشده وطريق يونانيان به سبب
تناسب مناط اعتبار گشته است وحقير آنچه اقل غايله دانسته بتحرير آن مبادرة مينمايد
از آنجمله رساين كند متيست كه عبارة از گوگرد وابوخلسا وابونا
اشارهء با وست وطريق آنست كه گوگرد سند روسی را نرم كوبيده در مفرقه آهن با
روغن گاوی بقدری كه او را بپوشاند باتش نرم گداخته

واز خرقه که بر سر کاسهء شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا مصفی او داخل شیر گردیده که منعقد ومثابه سنگی زعفران رنگ شفاف

صاف گردد پس خشکنموده ضبط کنند واین مسمی بکند هیت منقی وبچندین قسم
مستعمل مگردد اول انکه هر روز یکدانگ او را سائیده با یکوقیه شیر تازه
گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند وتصریح کرده اند که چون بیست روز مداومته
کنند بهق وجرب وقروح رازایل نماید ودر دو ماه تعدیل طبع وحفظ
صحت به حدی نماید که هرگز تغیر مزاج ومرض بر او طاری نگردد ودر سه ماه
تقویة قوی وحواس وذکاء بحد اقصی احداث کند ودر یك سال ضعف هیئة
وپیریر ازایل کند دیگر انکه هر روز یکدانگ او را با یك درهم از هلیلجاة نرم سائیده
بروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده ناشتا
تناول نمایند وتا چهار ساعت غذائی میل نکند وبعد از ان از اغذیه ء لطیفه تناول
نمایند تا شش ماه باینطریق سلوك نمایند موی سفید را سیاه
گرداند بنهجی که دیگر سفید نشود جذام وفالج وتشنج وسل وسعال قدیم وبواسیر را
رفع نماید وحدة بصر وقوة سمع وحواس بغایت قصوی برسد از دیگر
رساین تری پلاست وآن عبارت از هلیلجاة است وطریق انست که سیصد وشصت
عدد هلیلهء کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفالی مانند کوزه
کرده بول گاو وماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند وسرکوزه را
محکم نموده ودر زمین پاکی دفن نمایند بنجی که سر کوزه بیرون باشد
وتا قریب بدو هفته بگذارند وهر روز ملاحظه نمایند وهر چه از بول کم شده باشد
اضافه کنند تا هلیلها نرم شود پس هریکرا دو نیم کرده دانه او را
اخراج نمایند وزبیق منقی که ابوالارواح عبارت از اوست با گوگرد منقی مزبوره
بالسویه مکد نود درهم بسایند تا یکسان گردد ودر قدحین گل حکمة گرفته در دیگ
پر ریگ یا خاکستر باتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سائیده در جوف
هر هلیله نیم م گذاشته نصفین هر هلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند
وهلیجاة در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بر آن بریزند بقدریکه آن را بپوشاند
وظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند
اجساد مذکور در اجرام هلیلها غوص نموده اثری از آن نمانده هلیلها مربی شده باشد
هر روز یك عدد را تناول نماید وتا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر
کند وبعد از آن شیر تازهء گاوی واطعمهء لطیفه ونان وشکر وگوشتهای لطیف تناول
نماید وتا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند چون یك سال
مداومته کنند و به دستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبور سابقه از سیاه کرد بدن
موی سفید وزیادتی عمر وتقویة قوتها ورفع ضعف پیری واعادهء شباب وصحة
ارواح ومزاج وحرارة غریزی ملاحظه کنند صفة زبیق منقی زبیق را در هاون سنگ یا
زجاج یا مزجج با آب گیاه بید انجیر سائیده تا جرم وسیاهی
وزایل گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب به دستور سحق نمایند ومرتبهء سین با آب

بقیع هلیله بسایند وبعد از آن مغسول کرده هفتاد ل او را با نودل
آب خالص در دیگ سنگ باتش نرم بجوشانند وهر چند آب بتجالیل رود تا یکرطل
دیگر بتدریج بر او بیفرایند تا مجموع صدو هتشتاد ل او با نودل آب بتحلیل رود
پس برداشته ضبط کنند واین مسمی است با بو الارواح منقی اما استعمال سایر رساین
که مشتمل بوده بادویهء سمیه وتدابیر آن چون خطرناك دانسته
بیفتد تحریر در نیاورده مثل پرورس که عبارة از دوای بیشی است ومهارس که عبارت
از دوای بیشی مزبور با اجساد سبعه است وامثال آن از ادویه بلادری
وزرنیخی وغیر هما اما تدابیر معادن وتکلیس وتصعید واحراق وتصویل وسایر آن در
دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هر یك صفة ترکیبی که
جهة احتباس بول وحرارة جگر وسل ودق وثیقه معده بیعدیلست واز مجرباة حکمای
هند است قلیعرا در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زردچوبه سائیده
یا نانخواه مسحوق وقدری باو آمیخته با آلت آهنی بر هم زده سر ظرفرا بپوشانند تا
مانع صعدو بخار کردد وبه حدی رسد که رنگ او سفید شود پس با آرد برنج حبها
بقدر نخودی ساخته از یك عدد تا دو سه عدد استعمال نمایند وهر گاه مطلب تلیین
طبع بوده باشد قدری از آن مشتری مدبر بیض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته
بدهند وبار دیگر بروغن کردکان خمیر کرده در بوته کرده چندان بدهند که مایل
بسرخی کرد ودرینوقت یك عدد حب مسهل قوی الفعل است در رفع افراط اسهال
آن را حب سفید اول مکند باب بیست ودویم در ذکر بعضی از معالجاه که
مخصوص چهار پایانست واز کتب بیطره نقلشده مخفی نماناد
که عروقی که فصد آن در امراض بهایم صاحب می افتد بیست ویك رکست باین
تفصیل عرقین بارزنین هر یك پهلوی گوشی است وقصد آن جهة
تحریك سرد گران خیزی وجنون نافع است عرقین منجرین در هر بیتی یکی جهة
امراض بینی وگوش ودهان مفید است عرفین دواحین در دو طرف کردنست
جهة حکه وجرب وبرص دریختن موی وامراض حاره ونزلات نافعست از رحان از
حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ جهة درد دستها ومقله وظفره
وکام نزدیك کردن نافع است صافنات چهار عرق است از دو طرف وحشی دستها
وپایها جهة ریختن موی که جرد گویند مع ضعف قوایم ورخمت بار گران جراحت و
سم اخرسان دو عرق است از دو طرف کتف کشیده تا برمانه جهة امراض پشت
وکمر وصعوبت خوابیدن وبرخواتسن وتشنج وبدی نشخوار فصدان سه نافعست
عرق دنب کیست در زیر دم جهة امراض رحم وحضیه وجهة قلة شیر وبدی هضم
فصد کنند عروق وحشیاة چهار رکست در باطن دستها وپاها مقابل صافناست
عرق دنب رگیست در زیر دم جهة امراض رحم وخصیه وجهة قلة شیر وبدی هضم
فصد کنند عروق وحشیاة چهار رکست در باطن دستها وپاها مقابل صافناست

جهة امراض قوایم وسینه گیری وحرارة مفرط باید فصد کرد ضفدعین دور گستن در زیر زبان جه بدی نشخوار وسیلان کف از دهن وورم گلو فصد کنند
اما طریق معالجاة آنست که در امراض حاره باید علفهای سرد مثل قصیل واسفناج وکاسنی وکاهو وغیر آن دهند ودر امراض بارده یونجه وعلفهای کرم وبجا می خورد خلر وپنبه دانه وعدس وامثال آن پس ادویه مخصوص هر علتی را استعمال نمایند
امراض رأس یکی انستکه در ابتداء سر را حرکة دهد با سیلان رطوباة بینی وقله انخل

وبعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج گشودن عرق بارزین است وطلا نمودن نقل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با صابون وبزر قطونا وهر گاه
منفجر گردد وعلاج قرحه باید نمود دیگر ناخنه که بترکی سانجو گویند علامتش شکی نفس وبر آمدن غضروف بینی وسر در پیش افکندن وعدم اگلست علاج قطع باستره اخراج غضروف
وقصد عرقین منخرین وسعوط ابزاج وزرنیخ ومرهم زنگار واستعمال معطساة بر آمدفن دندان زیاد که مانع لجام وباعث قلة اگل ونشخوار است علاج قلع ومالیدن موضع برف وحلتیث که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند وسنون نمودن بشب یمانی وشونیز دیگر صفدع وآن ظهور ورم ورگهای سبز در زیر زبان است
علاج گشودن ضفدعین وتضمیه نانی که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند واگل آن دیگر تأثیر هواست علامتش بهم آمدن چشم وسر پ یش افکندن وغمگین بودن وافکندگی
سینه وبرخواستن موی اوست علاج آرد جو را با ربع وزنه او ریوند با دوغ ممزوج کرده بر روی یخ سرد کرده بخورانند وبه آن حقنه کنند وهر گاه از برودت هوا باشد شبت وجله مکد ٤٥ ل نیمکوب کرده تا سه روز بدهند امراض عین مثل ظفره وامثال آن وبیاض وغیرها علاج همه به دستور معالجه انسانست مگر انکه در بهایم ادویهء قویه آنها را باید استعمال نمود امراض ریه واحشا که از انجمله سرفه است هر گاه بعد از اکل عارض شود از ضعف ریه خواهد بود والا از دماغ علاج حارهء آن را تخم مرغ
خام بگلو اندازند ویا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم کردد انگاه بدهند وبه دستور دادن شربه واسفناج وعلف خبازی وخطمی وآب طبیخ جلسه مع خبازی بسیار نافع است وحقیر حب سعال تریاك دار وحب نشاط را تجربه نموده وبارده را حب عطائی وحب میعه داده ودر قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجرب است
رازیانه شونیز فته سیر مقشر مکد ۳ ل روغن دنبهء تازه هفتاد ل نیم گرم کرده بدهند هر روز به دستور تا سه روز باید داد اگر اثری باقی مانده سه روز دیگر در پستی چهار پا بریزند وگویند اگر در سالی یکبار این دوارا بدهند بهیچ مرض در آنسال مبتلا نگردد وباعث فربهی او نیز مشود وبه دستور دبق را با زیت وآب گرم دهند از مجرباة شمرده اند واین دوا نیز بغایت نافع است سیر مویز زیره ننانخواه زراوند مد حرج مکد ۳ ل جوشانیده صافنموده با ۲۰ ل عسل بدهند ودر شدة سعال فصد وداحین نافع دانستهاند وداغ مرافق وسعوط وزعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس زبل وبی آرامی وبر آمدن شکم

علاج تخم کافشه که عبارة از قرطم است ٥ ل او را در آب پخته جرم او را بخورانند وباآب او حقنه کنند وبگردانند تا اطلاق واقع شود وشیاف تخم حنظل با صابون ومویز از مجرباتست خصوصا با قدری زهرهء گاو وخورانیدن یك ل زهرهء خرس جهة درد شکم ودرد جگر وسدهء آن مجربست وبه دستور شیاف از حلتیت واشق وتخم حنظل کردن وخورانیدن آب بزور مع سرگین کبوتر وزیت وشراب بیعدیل است دیگر احتباس بول است علاج شراب وروغن گاو هر یك نودل نیم گرم بدهند وحقیر این دوا را تجربه نموده شورهء صاف را از ٥ ل تا ٧ ل درماست حل کرده بدهند در حال رفع علت کند وباید بعد از دو آن دوا از جویهای کم عرض
بجهانند وچون دهنهء فرنگ در چشم او بکشند بالخاصیة در حال ادرار منماید مجربست جو گیری وسینه گیری هر گاه سینه گیری از جو گیری حادث شود در روز آب وکاه
سینه گیری از جو نباشد فصد عروق وحشیات دست وفصد اذرعان کنند وتخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلوی او ریزند وبجای جو خلر وعدس وحب البقر و امثال آن دهند وگندم در شیر پخته نافع است وسیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوة تمام بمالند وپوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوایم یکی قصر تحریکست واو وقتی عراض مشود که عرق داشته دفعة سرد شود ومانع حرکت کمر وکردن گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است علاج سعوط ببورهء ارمنی
در روغن گلسرخ وبخور ونطول کردن بمطبوخ درمنه ترکی وبرنجاسف وکندر ومانند آن وهر گاه زایل نشود وداغ مفصل سرو گردن وبیخ دم باید گردجزو علتی است
که با سستی قوایم موی او مثل داء الثعلب ریزد علاج موضع را باستره چند جا بشکافند تا خون بقدری دفعشود وپیاز عنصل مالیده بروغن کموهان شتر وروغن حب الغار وشونیز وثفل تخم کتان تضمید نمایند جمود علتیست که به سبب کثرت شرب وبعد از اکل عارض مشود وعلامتش دیر کام برداشتن وگرافی سینه وخشکی اعضا
وتشنج قوایم است علاج قصد بارزین طرف پیشانی وزیر سم است وسعوط کردن بکلاب وکافور ونطول بطینج ادویه حاره مثل حاشا وبابونه وبرنجاسف وافسنتین نعقد علتیست که به سبب حمل گران وحرکة بسیار وسیر سنگلاخ وزمینهای درشت بر بالای زانو بر آمدگی بهم رسد علاج بملیناة ومحللاة مثل مویز وزعفران وانجیر وتخم کتان وشونیز وعسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه وخراج وسطبری یکی از قوایم بحد داء الفیل مرسد از ریختن مواد غلیظه است علاج تضمید مو

صغست
بحنظل تازه ومقل واشق وسیر وغدره انسان از مجرباتست وبه دستور میعه با زیت وخورانیدن ریوند چینی بادنبه وشیر ونطول ببابونه ونخاله واکلیل الملك وامثال آن طباق علتی است که باعث درم حوالی سم گردد با خشونة وشکافها وشقاق علاج بریدن موضع وداغ کردن است باستره بآتش سرخ کرده واخراج انچه شبیه بدانهای انجیر باشد وبعد از آن استعمال نمودن قطران ومراهم مناسبه قرحهء خفیه حافره که از میخ بهم رسد علاج کشیدن منح وچکانیدن روغنچراغ وروغن شیخ صنعان وامثال آنست شقاق طریق علاج انستکه مکرر به آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشك کرده این دواها را گرم نموده در شکافها بچکانند علك البطمر را در پیه بز در قدر مضاعف بگذارند وسبرنج اضافه نموده استعمال نمایند واین از مجربات حقیر است وبعضی مالیدن مغز سر گوسفند وکنجد محلول وزردهء تخم مرغ وسفید آب وزعفرانرا مدح نموده اند وداغهای خطئ بالای سم وساق بسیار نافع است

امراض جلد از انجمله جربست علاج آنستکه نمك وزرنیخرا بالمناصفه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند ودر آفتاب ببندند تا سه روز تکرار نمایند وآنچه حقیر تجربه نموده این دواست گوگرد ۲ جزو سیماب یکجز ومغز بادام تلخ یکجزو وبعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن به آب گرم وصابون ضماد نمایند شیرنج ونفاخاة علتیست که از جلد رطوباة تراوش کند وبا خارش باشد علاج تضمید اوست بصابون وسرکه وسدرو
به دستور خردل با ماست نافع است وسیماب وزاج وخاکستر چوب تاك با سرکه وروغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب وشیرنج است ودر ادویهء او
شراب وسرکه سریع التاثیر است وهر گاه به سبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد را سوزانیده به آب مخلوط کرده دم او را بشویند وتا یك هفته همین عمل کنند برص
که بترکی الا گویند حقیر انچه تجربه نموده ضماد یست که در باب اطلیهء برص مذکور است باید موضع را به آب اشنان شست وشو نمود وبعد ضماد کرد وچون پوست بیفکند
واتری باقی ماند تکرار نمایند والا فلا کوکب علتیست که به سبب اکل مقرط مواد فاسده در کتف جمع کردد وبروز کند علاج تضمید اوست بقنه وسرگین
کبوتر با روغنها وبعد از آن شکافتن ومعالجهء جراحت کردن وادویه جراحات در باب مراهم مذکور است واحتیاج بتکرار ندارد امراض مفاصل علامتش ضعف حرکة عضو
مخصوص است چون دست به آن مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوایم وتضمید بزنجبیل ونفط وسیر وسرکه وادویهء محلله است وداغ مفصل معلوم ودر خلع
مهرها ومفاصل نیز داغ نافعست والصاق زفت وتدهین بروغنهای حاره ونفط او رام انچه در ران تا آخر ساق یا تا زانو باشد ریح الجمال نامند علاج تضمید بعد زه از ادویه مجربست وبه دستور جاورس وسبوس گندم کماد نمایند وسایر او رام را به دستور انسان معالجه نمایند وعلاج ورم پشت که از کوفتگی بار وتکلتو باشد نمکرا در شیر گاو جوشانیده نمدیرا بادتر کرده دو سه روز بگذارند وورم محل تنگ را با صبر وسرکه طلا کنند وبعد از آن بمحلات او رام حارة وبارده ومزمنه را
در ابتداو انتها بمحلاة تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر وسرگین گاو وزوفای زو مر صاف واشق ودبق واهك وامثال آن جراحة علاج آن بذور است
ومراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند وانچه مخصوص بجراحة پشت دوابست سرگین خشك الاغ وخاکستر تنباکو است که بعد از شستن با آب هر روز تجدید

كنند
امارض عامة از آنجمله اعياست كه ماندگی باشد علاج شكر وارد جو را بالسويه به آب ممزوج كرده بدهند بعد از لحظهء اندك بگرداند ويكبار ديگر از آن
زاده ساعتی حركة نفرموده پس در آب نهر دستها وپاها را با دم ومقعد وزهار ودهان وبينی بشويند پس خشك كرده بروغن گاو ونمك وشراب
زاتوها را تا سم نطيله نمايند واگر ماندگی از دويدن بسيار باشد سينه اش را بپوشاند وبه ٤٥ ل روغن كنجد با روغن تازه حقنه نمايند ويكبار ديگر به آب سرد وحقنه كنند تشنج علامتش عسر نفس وفرو رفتن اضلاعست علاج داغ تهيگاه است كه طرفرا سه دا مثلث بكند ويكی زير ناف وپنبه علتيست باكثرة تشنگی وبی آرامی ونفس بسيار
زدن واضطراب حركات علاج بترید بماء الشعير وتعليف بكدوی تازه وهند دانه ودوغ آب وفصد عروق وحشياة وتضميد جراده كدو وخيار وامثال آن ويخ بسيار دادن وسقوط بكافور وآب گشنيز وحقنه با شير تازه وآب دلمه كنند مغير الالوان چون بهايم را خواهند كه تغيير رنگ او شود بايد خاكستر پخته را به آب خمير كرده بقوة تمام بمالند تا چرك زايل شود وبه آب گرم بشويند پس موضعرا با شب يمانی بقوة تمام بمالند وبجهة سياه كردن بقمرا به آب نيل پخته بمالند سياه گردد وجهة سرخ كردن بقم را به آب ملح القلی پخته ضماد نمايند وجهة كبودی نيلرا كمتر از بقم كنند وجهة سفيد كردن تدهين بروغن وزغ كنند وآن در بيضاة موی مذكور شد
حيله اكتحال عسل بلادر مورث بياض چشم حيوانات است واكتحال حربق رافع آن واز اسرار است سعوط آب پودنه در دماغ شتر رافع مستی او واز مجرباتست
باب بيست وسيم در قلع آثار لباس وجامه وامثال آن قلع رنگ سياهی دو جزو اشنان ويكجز واناردان را با سركه وآب بجوشانند وآنچنان
گرم بوده موضع سياهيرا در آن بگذارند به حدی كه دست ناب گرمی او آورد پس بدست بمالند وهر گاه اثری باقی ماند به آب وصابون بشويند وتصريح نموده اند كه هر اثريكه به آب صابون زايل نگردد باين عمل رفعشود وبه دستور چون اشنانرا با سركه بجوشانند وهر سياهی والوان مختلف را باو بشويند بعد از آن به آب وصابون
رفع آثار منمايد اثر مداد شير تازه با نمك نيم كوفته مخلوط كرده به آن بشويند وپس از آن بصابون واشنان ومتفق عليه است كه ترشی ترنج رفع رنگ مداد وساير انار ميدهد اثر سياهی پوست انار وساير آثار سياه موضعرا بگوگرد دود كنند وسرگين كبوتر ماليده بشوريد رنگ دوده موضعرا خمير آرد برنج ماليده بصابون وآب گرم بشويند وبه دستور ترشی ترنج وآب ليمو رافع اوست قلع جميع الوان اول به آب قلی

شسته با بقیه نمناکی دود گوگرد دهند ایضا در این باب مجرب دانسته‌اند موضعرا سرگین مرغ طلا کنند ودر آفتاب خشك کرده بصابون بشویند قلع رنگ خون در حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمك زایل کننده‌ء جمیع الوان خونها است

گر خون بکارت واین وفرقی غربیست وبه دستور چون موضعرا بخاکستر آلوده به آب اشنان بشویند رفع اثر خونها مکند وبه دستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند وبه آب او بشویند از محرماتست

قلع رنگ زعفران چند بار بفتد سائیده دود کنند رفع مکند وبه دستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد وجامه را انچنان گرم بوده باو بشویند پس

آن بصابون به دستور شستن جامه ببوره وصابون همین اثر دارد قلع ابریقم لیمو را پاره کرده درماست بفشارند وموضعرا باو آلوده بعد از سه ساعت بدست بالنده

بفشارند وبصابون وآب گرم بشویند قلع رنگ نیل ماست ترش را بجوشانند ووضعرا به آن فرو برده بعد از دو ساعت باب وصابون بشویند قلع شکوفها

ومیوها اشنان واندکی بوره را بسیار بجوشانند وبه دستور قدری اشنانرا با خطمی وبوره بجوشانند وموضعرا ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند پس به آب وصابون بشویند قلع رنگ
آلو بالو برگ آلو بالو سوزانیده خاکستر او را به آب سرشته موضعرا طلا کنند وبعد از یکروز به آب وصابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را به آب توت سفید بشویند وبه دستور هر گاه بگوگرد دود کنند زایل گردد وقلع رنگ انار اشنانرا با صمغ عربی وشب بجوشانند وبه آن طلا کنند وچون خشکشود دوست مالیده از موضع بیفشار
وبا شب بشویند وبه دستور شستن آن بصمغ عربی واشنان همین اثر دارد وگویند اثر پوست کردکان تر را بروغن وصابون بشویند قلع رنگ خمر ونپند به آب اناردان وقرا قروط بشویند وبعد از آن بصابون وگویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد وبه دستور اشنان وسرکه در ترشی ترنج از مجرباتست شستن جامهای رنگین که تغییر نیابد
قطف را در آب جوشانیده لباس را به آن بشویند تا ازالهء چربی شود وچون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشند مر صاف را بعد از ترکردن موضع به آن بیاشامد
وبسیار بدست مالیده به آب سرد وصابون بشویند وهر گاه پوست چربی آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته بدست بمالند وبیفشارند وتصریح نموده اند که چون
بزهرهء گوسفند وبز طلا کرده به آب اشنان وقلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام البسه زایل گرداند هر گاه خواهند ناشسته زایلشود اهك ونمك را سائیدذه بر موضع بپاشند وچیزی سنگین بر آن گذارند وبعد از مدتی بیفشارند ودر قلع بروغن بزرگ وزیتون وروغنچراغ گفته اند که چون لباس ابریشم را به آن آلوده باشند سبوس گندم را
جوشانیده موضعرا به آب تر کرده بگوگرد بخور کنند ودر خواص الاشیاء ازاله آن از جامع پشمین نیز به دستور مذکور است وچون لباس رکین باشد اول بخطمی بشویند پس به آب اشنان وصابون قلع اثار نفط سیاه وسفید اول بدوشاب بشویند پس به آب قلی که گرم باشد وجهة رفع بدبوئی آن اول به سرکه و بعد از آن به آب گرم
بشویند و آب طبیخ باقلی مهره مجرب شمرده‌اند وبه دستور چون سیر کوفته ونمك نیمکوب بر موضع بسیار بقوة بمالند وبعد از آن بشویند زایل گرداند وگویند بروغن زیتون نیز رافع اثر نفط مشود قلع رنگ غالیه وطیوب سرگین کبوتر را به آب
جوشانیده جامه را باو بشویند پس بصابون وازالهء اثر عرق چهار پایان واثر
پوست سیاه به دستور پست که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد قلع روغنها از اوراق کتاب وکاغذ ۷ م استخوان سوخته را مثل غبار بسایند وبا ۱۰ م شب و ۱۰ م نبات

نرم سائیده بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالای آن از شب تا صباح گذاشته پس او را قرا بیفشانند وهمچنین گل نیشابوری واهك ونمك وشروه همین فعل
مکند اما قلع نوشتجات باید کجرا با روغن زیتون واندك بورهء ارمنی وشب یمانی سائیده بر نوشتجات مالیده پس رفع آن نموده همین عمل در
بردن چرك جامه نیز بسیار موثر است ودر این امور سفید اب حصاصین قویتر از کج است اما قلع موم عسل را کرم کرده بر موضع ریزند تا موم وعسل بهم
بیامیزد پس عسل را برداشته موضعرا به آب گرم بشویند ایضا جامه را در شیر بخت جوشانیده گذارند پس بصابون وآب گرم بشویند ایضا ببوره وصابون
وآب گرم رفع نمایند اقسام شستن جامها لباس زربفت را چیزی بهتر روغن ارگل بوره واهگ نیست وپشمین را گل وابریشمی وصوف لاغر لاة ولندره وامثال
آن چوبك ونمك وجامهء ابریشمی را چنانکه بصابون پاك مگردد واگر با پشم گوسفند نیز بشویند پاك مشود والوان مختلفه را سرگین کبوتر ازالهء چرك مکند وجامه
سفید بهر رنگی که آلوده گردد چون یکشب در بول شتر گذارند وروز دیگر بصابون وآهگ بشویند ورفع آن مشود وبول اطفال را نیز همین اثر است واگر اعلم
باب بیست وچهارم در دستور معالجاة طیور که بزوره عبارت از آنست پوشیده نماند که علمای این صناعت وفضلای این علم بسیار قلیل اند
وبهترین ایشان قسطوش رومی وابن العوام وادهم وقطریف وسومارس وابن جانس است واول کسی که صید شاهین وباز کرده وایشانرا اشکار آموخته قسطوس
پادشاه روم است وصید باشه اختراع کسر یست وشکار بحری وچرغ را نسبت به بهرام داده اند وطریق اصطیا دو بیان نیك وبدو بیان سایر احوال طیور سباع
که جوارح نامند باقسام مختلف تحریر کرده اند وچون امور معالجاة امراض آن مناسب الحاق ابن مجموعه داشت بناء علیه اکتفا به بیان آن نموده وآنچه
از متقدین بنظر رسیده ترجمه مشود وتصریح کرده اند که بنض طیور در مفصل ثانی ال محسوس مگردد وحرکة ریه مابین مقعد وانتهاء استخوان سینه که عظم زور هست
واز جهة عدم عظم وتری که در سایر حیوانات قاعده ء دماغ است ومحل وقوف مواد غلیظه وشمول در زکاسهء سرو جمیع سر را صداع عارض نمگردد وچه باین سبب
بخاراة محتبس نمشود ومهرهای گردن وپشت طیور راسناسن مباشد واین عبارت از بر آمدگی طرف بیرون مهرهاست ورودهای این حبس مستقیم است بخلاف
سایر بهایم که ملفوف وپیچیده است وفالج وعرق النسا نیز طاری نمگردد علاج کلیه صحة ومرض چون هر صبح بعد از خواب شب بال وپرخور را بمنقار سازد

وزبان
افشاتی کند ومردمك دیدهء او صاف ونورانی باشد وباطراف از روی جستجوی چیزی کند واز نشاط پرداز نماید با خواهش صید فضله اش معتدل القوام وسفیده بو وبسهولت دفع شود علامة صحت است وبا این او صاف هر گاه هر گاه در حین پرواز پر بسرعة وقوة زند وکثیرا الحرکة باشد دلالة بر حراة وپیوسته مزاج اصلی دارد وضد آن بربرودة ورطوبة واضداد وصفاة مزبوره علامت عدم صحت است پس اگر سر را حرکة بیجا دهد دلالة بر آفة دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمبا برکة
عضوی واگر مکرر چشم ا پوشیده ورطوبة از او سیلان نماید دلالة بر طرفه وآفتاب چشم کندو هر گاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد ودلالة بر آکله کند واگر بال را بتمامه جمع ننماید دلیل است بر غلبه رطوبة غریبه وچون با وجود آن هر دم بپای نشیند ودر حین رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر وآفت روده

وشقاق پاو ورم کف دلیل حرارة غریبه ولرزیدن پا دلیل نقرس ومفاصل وورم فوق زانو است وکشیدن موی خود بمنقار ودلیل گرم معده وقمل است وگاهیدن بال راست ومنقار دلیل ضعف جگر وخارش بینی بحد افراط ودلیل آکله وصدای جوف دلیل ریاح غلیظه ومیل لطمه ننمودن دلیل تخمه وافتادن از نشمین وتشنگی مفرط دلیل مونست

امراض رأس دله علتیست که سر را بسیار حرکة دهد گاه منکوس کند وگاه مرتفع دارد پس اگر نکو نداشتن سر زیاده برفع باشد وتغییر در چشم بهم نرسد از اصل دماغ خواهد

بود والا بمشارکة اعضای اسفل علاج انچه از اصل ودماغ باشد در مواد حاره باب گشنیز وسفیداب تطلیه نمایند وسعوذ کنند وتسقیه بگلاب نمایند ودر بارده تسقیه بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید گردد وتضیمد بمرزنجوش مطوبخ وآنچه بمشارکة باشد علاج آن عضو کنند مرهقه علتیست که موی راست ایستد ومخلب که عبارت از ناخن است کج وسست به حدی گردد که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هر گاه زمستان باشد در پیش آتش والا در آفتاب بدارند ونطول بمطبوخ بابونه وتسقیه به آب نرگس وآب مورد کنند تقلیص علتیست از پیش دماغ که حرکة دشوار کند علاج نطول به آب شبت وروغن کنجد وتسقیه بشیرهء نیمگرم ذره کنند وبه دستور

آب عناب وبنفشه نیز مفید است امراض عین عشا شبکور نیست وتصریح نموده اند که غیر انسان وبوزنیه ومرغ وخانگر وکبوتر باید جمع حیوانات اشیا را

در شب به نبیند وعدم ابصار جوارح سبب بخار غلیظه است علاج منع لحوماة واقتصار بحبوب وتفطیر بگلاب وشکر نمایند وعلاج غشاده وبیاض بتقطیر زهرها وبشکر مروارید

کنند اتساع ونزول آب علتیست که در روز ابصار نکنند وعلامتش وسیع شدن مردمکست در روز چه طیور را در صحة بصر سوای شب وبرودة مفرط هوا مردمك وسیع نمیگردد وعلاج تقطیر زهرهاست با عسل علاج سیلان رطوبات به تقطیر آب مورد کنند و او هم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده وعلاج پلك چشم وبهم آمدن او بعد از حك آن بشکر طلا بخون با نارس طیور بغایت آزموده است وبه دستور جهة طرفه واکثر امراض چشم مفید است جدری وآن حدوث

نقطهای سرخ مدور است در پلك چشم علاج موضعرا با سیر بمالند وبعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلك با صلایة وپیجوشش بتقطیر گلاب

وروغن پسته کنند وعلاج جرب که خشونة وسرخی پلك است بقطور شراب

وسفیداب وسماق منقوع در گلاب کنند وعلاج بذله که غرب پی سیلان است بقطور روغن گلسرخ وشراب باید گردد ودموع که کثرة اشك است هر گاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن بندشه مخلوط بشیر دختران تقطیر کنند امراض منسر ومخلب منسر را به فارسی منقار ومخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی نقشر است که عبارت از ریزه شدن وپوست انداختن باشد وعلاج بیعدیل تضمید

این دواست نشارهء شاخ بز وترب را در روغن بید انجیر جوشانیده استعمال نمایند وسطبری منقار وناخن را که از صدمه واسباب خارجی بهم رسیده باشد تضمید به آب

مورد ولادن نمایند وانچه به سبب انصباب مواد باشد بروغن بادام وتخم کبوتر ومغز پسته تطلیه نمایند والتواء که کجی وپیچیده گیست تضمید بسرکه وشب کنند وتطبیق که بهم

آمدن وباز نشدن مخلب ومنسر است مداومته بتضمید روغن کنجد وروغن تازه وسعوط نیز از آن نمایند وطعمه بزردهء تخم مرغ خام باید کرد وثالیل را که بترکی زگیل گویند و

آن در چنگال وانگشتان حادث مشود بایند وا مکرر تطلیه نمایند که از مجرباتست اشق مقل از رق مکد ۲ جزو نمیکوب کرده یك شبانه روز در سرکه کبر خیسانیده پس در دهان حل کنند وگل خطمی ۲ جزو تخم مرو تخم کتان بنفشه بابونه هر یك یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند وعلاج ریش کردن چنگال را بمنقار بخون آوردن موضع

این ناخنان باید کرد وتضمید بدارچینی وامثال آن باید نمود ورایز وتضمید بدارچینی وامثال آن باید نمود واو رام حارهء تنازه را تضمید بگل ارمنی وصندل سرخ وکافور وزعفران با سرکه کنند وبارده ومزمنه را تطلیه بمریم داخلیمون ودبق ومویزج با عسل وسایر محلات نمایند امراض دهان وزبان وحنجره وآلات تنفس علاج خوثه دهان که مانع خوردن اطعمه گردد وبهدانه را یا حلبه را در گلاب خیسانیده وتسقیه به آن کنند وگنجشك طعمه دهند وپاشیدن گشینز ونشاسته بسیار مفید است وتشنج اعصاب

حنجره را که مانع فرو بردن طعمه مشود تسقیه به آب طبیخ انجیر ومویز وتضمید بروغن کردکان کنند وورم کنج دهانرا تسقیه به آب گرم ممزوج بلعاب بزر قطونا وتضمید با نچیز مهرا

با قدری سیر نمایند وچون منفجر گردد چرك او را پاك کرده برگ عناب را مثل غبار سائیده بپاشند وسعال وضیق النفس را علامت تواتر نفس وبازداشتن دهان وضعف حرکتست هر گاه این علت از حرارت باشد باشدة تعب میل به آب مکند ونبض

سریع وکف پاگرم مباشد وانچه به سبب بخار دوخان باشد این اعراض باو نمباشد وعلاج آن تسقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی ولعاب بهدانه وگل ارمنی است وچون با حرارت لاغری عارض گردد تسقیه بشیر الاغ وکثیرا وماء الشعیر با قدری آب کدو

باید کرد وبر روی اسفناج وبرگ وبید وگشنیز وامثال آن خوابانیده وداغ طرفین منسر وپیشانی که بچوب مورد کنند بسیار نافع دانسته‌اند وهر گاه اربرودة باشد علامتش

حرکة سر وسیلان رطوباة غلیظه از دهان است علاج تسقیه بشیر الاغ که قدری سرگین موش در آن حل کرده باشند باید کرد وروغن ترب از مجرباتست وحلتیث را بعضی تجویز نموده اند خفقانرا علامة تواتر نفس وصدای منخرین وحرکة منتهای عظم زور قیست که باندك حرکتی این عوارض محسوس گردد وتسقیه بگلاب وگل مختوم

ولعاب تخم ریحان وآب انجیر وگل ارمنی کنند وبر روی برگها وعلفهای سرد بخوابانند وطعمه از زردهء تخم خام وجوجه پر بر نیاورده دهند وگرفتگی آواز را بدادن طبیخ انجیر زرد وخطمی وزوفا وعسل کنند وخناق ودشواری نفس رااین دوا بغایت نافعست پوست پخته تخم مرغرا نرم سائیده با مویز جها کرده بدهند

وتسقیه باب کلم بوته دار نمایند واگر حرارت غالب باشد تسقیه بروغن بنفشه وگلاب وآب کاسنی وروغن گلسرخ کنند امراض حوصله که زهرك عبارت از او است

تخمه سبب آن کثرت اکل وطعمهء بیوقت وعدم هضم است علامتش قی کردن وسستی بال وسر وبر خاك غلطیدن وبر نشمین قرارند نداشتن ودهان باز کردن وسیلان رطوبات

علاج گرسنگی وپرواز بیشتر نمودن وطعمه از برنج وذرة وحبوباة واونست ودر روز سیم گنجشك طعمه کنند فاین دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی کردو یا دارچینی
فلفل مکد یکجز وحرف ابیض ربع جزو با شکر حبی بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند وجهة رفع رطوباة غلیظه مویزج را از مجربات دانستهاند وقدر شربت از سه عدد تا؟؟
عدد است وسونا خس وادهم تسقیه طبیخ مصطکی وقرنفل را ستوده اند وبر روی نعناع تازه وپودنه وسداب که سرکه بر آن پاشیده باشند بخوابانند ودر زیر نشمین بگسترند وبا جماع رسیده که از انسان وطیور دو حوش ۳ صنف اند که تخمه نمیشوند از انسان حکیم وراهب ومسافر واز وحوش شیر وپلنگ وآهو واز طیور کبك وشتر مرغ
وقطاط که به فارسی سنگ اشکنك گویند ریاح علامتش قراقر وظهور نفخ وقلة اکل است علاج طعمه را از تلخ وخطاف وخرگوش کنند وجمعی که مذکور شد بسیار نافع است
وحقنه بطبیخ رازیانه وکرفس وبنج ویا بروغن تازه وفلفل کنند وجگر گوسفند با شیر الاغ وهلیله زرد وبه دستور تخم کشف با شکر بغایت مسهلات نافع اند وشیاف شکر
وانزروت وعسل ونمك بسیار نافع است وشیاف پیه خوك را مخصوص باز بیان کرده اند هر گاه حرارت ظاهر باشد بجای نمك در مسهلات وشیافاة وحقنها هلیله زرد کنند وبچرغ وشاهین بحری جهة اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر وروغن تازه دادن بسیار نافع است چه اول بقی ودفع فضلات وثانیا با طلاق
دفع مواد میفرماید دود علامت گرمی که در زهرك بهم رسد منکوس داشتن سرو گشودن دهان ولاغر شدنست وعلامت گرم زوده بدبوئی فضله وغلطیدن و قلة اکل است وعلامت گرم مقعد خروج وظهور اوست علاج آب برگ شفتالو با گوشت با آب چغندر وعسل نیمگرم دهند وبه دستور قنبیل وبرنگ کابلی مقشر واکیر ترکی وتربد سفید را بالسویه سائیده با عسل حب کرده باید واو بواسیر علامتش ظهور خون با فضله وفساد هضم طعمه وسقوط قوة ودفع شدن فضله بدشواری وقلة مقدار آن وکثرت مرات است علاج حقنه بطبیخ تخم کتان وروغن آن وروغن کردکان وروغن نارحیل کنند خصوصا چون قدری از کردکان سوخته اضافه کرده باشند وشقاق مقعد وخروج او را به حقنه روغن وسمه وکوهان شتر وروغن حب البطم کنند امراض جگر علامت سده وورم آن وتشنگی مفرط و احساس نقل وبرآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تسقیه به آب طبیخ بیخ زرشك وطبیخ بیخ علیق که بترکی بگورکن نامند باید کرد ولك مغسول وریوند

چینی گلسرخ بیخ کاسنی بالسویه جوشانیده آب اورا بدهند وطعمه از زرده خام تخم مرغ وآرد عدس با شکر وکاهی از لحوم لطیفه به آب طبیخ عدس کنند وموهای تحت استخوان سینه را سترده بآرد جو وصندلین ومصطکی وسرکه تضمید نمایند وزلو ادن موضع مذکور نافع است وقولنج علامتش خشکی فضله وسنبه بر خاك گذاشتن وپی آرامی است علاج تسقیه به آب طبیخ حلبه وشبت با عسل کنند وآب نسرین وآب زنبق وعرق بهار نارنج که جلسه در آن خیسانیده باشند نافع است حقنه بمیاه مزبوره با قدری روغن تخم کتان وبا بونه وامثال آن بغایت مفید است امراض مفاصل ورجلین علامتش ظهور وبرامدگی مفصل وعدم ضبط اطعمه
بمخلب وعدم قیام است علاج وهر گاه حرارة ملمس باشد موضعرا از لو دهند وبگل ارمنی وگلاب وحضض وپوش دربندی ونشاسته وسرکه وقدری سورنجان وزعفران ضماد نمایند تسقیه به آب عناب وروغن بنفشه کنند وهر گاه بی حرارة باشد روغن کردکان ونارحیل وبید انجیر دهند وزعفران بسیار مفید است وگوشت گنجشك با روغن بادام تلخ وشکر نافعست وحرمل را در سرکه جوشانیده لته به آن تر کرده بر موضع ببندند و این را از مجرباة شمرده‌اند و دادن سناء مکی بقدر یکدانگ عجیب الاثر است امراض پر وبال وموی از آن جمله ضعیف برآمدن وپیچیدگیست پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قله مادهء غذائی خواهد بود ودرین صورة لحوم لطیفه باید داد وتقویة هاضمه بادویهء که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود واگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است وبه دستور بر آمدن وریختن وریزه شدن
واصلا نروئیدن از احتراق مواد وبیش خواهد بود علاج آن بمبهلاة مذکوره کنند وبعضی صبر زرد را بسیار نافع دانسته‌اند از یکدانگ تا دو دانگ و روغن حب الغار وکردکان
وقرقبون وپیه تازه وخاکستر علیق وخاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند وبطبیخ شلغم وبرگ کنجد مکرر بشویند وهر گاه موی بریده شده ریزد واصل آن باقی ماند تدهین بروغن مورد وروغن وسمه وقدری لادن کنند وچون مگس را بال جدا کرده در روغن کردکان حلنموده بمالند وهر گاه موی بریده شده ریزد اصل آن باقی ماند تدهین
بروغن مورد وروغن وسمه وقدری لادن کنند وچون مکس را بال جدا کرده در روغن کردکان حلنموده بمالند عجیب الاثر است قراع ریختن مویهای ریزهء سر است علاج
تسقیه بماء الشعیر وتطلیه به آب کدو روغن بنفشه وآب گشنیز وخاکستر پرسیاوشان ودانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن موی سر است با وجود سبوسه وخارش علاج به آب خر زهره وآب چغندر وحلبه بشویند وروغن بادام با عسل بمالند وروغن

تازه با شکر طعمه دهند قمل به فارسی شپشه گویند علامتش فرو روغن چشم وپیوسته گشوده
داشتن بال وخاریدن بمنقار ومخلب وحرکة بسیار کردن است علاج بخور بطرطیر کنند واو را به فارسی دارتو نامند ومستعمل صباغاتست وبه دستور بزرنیخ وزراوند رطوبت و
مویزج طلا کرده بطبیخ شخم حنظل ودیو اسپست وچوب کز وآب نعناع بشویند ومجرمین قاطبة تصریح کرده اند که آب نعناع بجهة اقسام امراض بال وپر بیعدیلست وطلا کردن
زیبق مقتول بسرکه وآب دهن رافع قمل جمیع حیوانات است وحقیر نیز مجرب یافته بیعدیلست اما طریق صید طیور چون گندم را بکف دهان شتر مست یا بعرق او تر کنند از
خوردن آن طیور بیهوش گردند وچون دبق را با عسل ودوشاب طنج بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار وغیران گذارند طیوریکه بر آن نشینند پای بست کردند
قد فرغت بحمد الله من کتابة هذا الکتاب الشریف الموسوم بنحقهء المؤمنین في ١٨ شهر رجب المرجب من شهور سنة
در بیان رنگهای کاغذ بدانکه کاغذهای تمام بلاد را تجربه کرده اند آنچه پسندیده تر آمده کاغذ بغداد ودمشق وآمل وسمرقند است که خطوط را
قابل است وکاغذ جاهای دیگر شکننده ونشو کننده وناپایدار است وکاغذ را که اندك گونه دهند بهتر باشد به سبب آنکه بیاض قوة باصره را ضعیف مکند وتاغات

همه خطوط واستادان بر کاغذهای طون مبالغه افتاده والوان متفرقه بسیار است بعضی مفرد ومجرد چون زرد وسرخ وآل وکبود وزنگاری وخود رنگ
وگاهی وآنچه مرکب است بعضی دیگر چون عودی وسنیر وگلگون وفربهء ونارنجی پس طریق بنمود واز بیان وعیان مشود رنگ زرد و قدری زعفران بیغش را
که تلخ و زرد رنگ بوده باشد و ریشه ریشه از یکدیگر جدا بسایند و در شیشه کند و هر یك مثقال زعفران را به پنج سیر آب پاك بیامیزد و سر شیشهء محکم کند و در آفتاب
نهد سه روز تا غایت شیرهء آن بیرون آید چرم آن چون کاغذ بماند آنگاه او را بر کوی نازك بیالاید و در قدحی چینی بگذارد تا صاف شود و بعد از آن در
طبق پهن بزرگ در زیر وکاغذ را بر آن بیالاید و چندان توقف کند تا رنگ در مجموع اجزای کاغذ اثر کند وانگاه پارهء کرباس پاك بر طناب اندازد وکاغذ را
بر بالای کرباس طناب افکند ودر سایهء خشك کند رنگ سرخ به آب بقم جوشیده کند وآب گل بوستان افروز جوشیده وآب شاه توت اما این رنگها را بقائی نیست
زود متغیر مشود وکاغذ را درشت وشکننده کند اما اگر رنگ لاك کند بغایت جوزب و پی عیب است و هر پنج سیر رنگ لاك را در دیگ سنگی با یکمن ونیم آب طبیخ دهد تابده سیر
آید وصاف کنند و کاغذ ارمگ کنند و به همان منوال خشك کنند رنگ آل قدری گل معصفر را بر لتهء پاکی افکند واندك اندك آب بروی مریزد تا هر چه
زرد اپی که دارد از آنچا بچکد بعد از آن هر یکمن گل معصفر را دو میسر اشخور سوده بروی پاشد و یك ساعت در وی بمالد بعد از آن بیرون آرد بهمان قانون خشك سازد
باحتیاط تمام رنگ باید کرد این مشکلتر از الوان است رنگ الوان رنگ کبود به نیلی سرائی صاف کرده کنند وآب گلهای کبود اما این نیز پسندیده نیست بهتر از
همه آنستکه در فصل بهار وتابستان تخم علف آفتاب گردش را بگیرد در کوهی پاك را بشیرهء آن بیالاید ودر سایه خشك کند وباز بیالاید ودر سایه خشك کند
تا سه بار بعد از آن قدری از آن کبودك در آب سرد بیفشارد وصاف سازد وکاغذ رنگ کند اما این نیز پایدار نباشد واز رنگ اصلی بگردد وبنفش شود
رنگ زنگاری زنگار که از ورق مس وسرکه کهنه حاصل شده باشد در کاسهء چلبی با سرکه صلایه کند تا هیچ جرم دروی نماند پدس هر یك زنگار را در آب سیاه پاك بیامیزد ویك شبانه روز بنهد وسر بپوشد تا گرد وخاك بوی نرسد بعد از آن صاف آن را بگیرد وکاغذ رنگ کند رنگ خود رنگ قدری
برگ حنای پاك پی غبار وخاك را تا کوفه را تا کوفته در آب گرم کند یکروز ویکشب بگذارد وبعد از آن بیالاید وصاف کند وکاغذ رنگ کند وهر یکسیر حنا

راده سیر آب باید
واگر آب زیاده کند مله شود اگر کاتبان این رنگ اختیار کرده اند رنگ کاهی قدری از آن زردابی که از گل معصفر گرفته ونیك صاف سازد وکاغذ
بدان رنگ کند ودر آفتاب خشك گرداند اما آنچه مرکب است هر دو رنگ را که با یکدیگر بیامیزد ورنگی دیگر حاصل شود رنگ عودی قدری رنگ
لاك وکبودك را با هم ضم کنند وکاغذ را رنگ سازد آمیزش الوان تعلق باراده‌ء کاتب دارد از هر کدام زیاد کنند تغیر در بون ظاهر شود تا هر کس
هر چه اختیار کند رنگ سبز قدری کبودك واندك زد ابی بهم ضم کند وصاف کند وکاغذ را بدان رنگ کنند وخشك سازد وباز رنگ کند رنگ
گلگون قدری رنگ لاك وزعفران با یکدیگر بیامیزد ویکروز بگذارد تا صاف شود وکاغذ رنگ کند اگر زعفران زیاده شود بهتر آید رنگ فربه
قدری آب مازو وکبودك با هم بیامیزد وبگذارد تا صاف شود وکاغذ بدان رنگ کند رنگ نارنجی قدری زعفران وشاه آب گل معصفر با هم
بیامیزد وکاغذ را نیمروز در وی مگذارد وبعد از آن در سایه خشك کند اگر اول کند پس زعفران بر وبهتر باشد چند کزغ کوته اختراع کرده اند که خط بروای
بغایت خوب مآید قدری حنا و زعفران وکبودك با هم بیامیزد و کاغذ رنگ کند انکه سیاهی و زعفران و آب غوره مختلط و کاغذ بدان گونه دهد دیگر
تخم خطمی را یك شبانه و روز در آب کند وبیالاید وکاغذ را بدان گونه دهد واین بغایت مختار است و پسندیده و کاغذ را نرم کند و خط بروی خوب آید قدری
نشاسته را اها رشك بزند وبیالاید وکاغذ بدان بر آرد وخشك کند ودو کاغذ را بآهار بر هم متوان چسبانید چنانکه هر دو یك شوند مهره زند و بنویسد
که خط بروی زیبا آید وبا کاغذ سلطانی برابری کند ودیگر قدری سریشم ماهی سفید را سه شبانه روز در آب پاك کند بعد از آن بآتش نرم وگرم کند
تا در حال گرم شود وحل سازد وبیالاید وکاغذ را بدان بر آرد به احتیاط خشك کند ومهره زند وبنویسد وبخید چیز دیگر کاغذ وشکر اقوی تواند ساخت
پرزها که بروی باشد قلم کاتب را مانع ورافع سرعة وحرکة شود بصلاح آورد لعاب دستبوس را نیك صاف سازد وکاغذ را یك ساعت در وی بگذارد بعد ازآن
خشك کند دیگر آب خربزه‌ء شیرین وآب تخم خیارین وشیره‌ء انگور بیدانه وحلیم برنج بی روغن وآب صمغ عربی که بدینها ماند مقوی کاغذ است وهمچو
آینه سازد پس هر کدامرا اختیار کند مجربست از گفته مولانا حنطانعلی هیچ رنگی به از خطائی نیست حاجت انکه آزمائی نیست
زعفران وحنا وقطره‌ء چند از مداد است پیش از این مپسند خط برو خوب وهم طلا خوبست زینت خط خوب ومرغوبست

بهر خط نیم رنگ میباید تا از ودیده ات بیاساید چشم از رنگ سبز وسرخ وسفید خیره سازد وچو دیدن خورشید
رنگهائی که تیره رو باشد خط رنگین برو نکو باشد تمام شد کتاب تحفة المؤمنین بسعی واهتمام عالیجنبان مستغنی
القابان جناب ستوده آداب آخوند ملاعلی وجناب سلالة السادات والاطیاب آقا سید حسین الاصفهانیین زید توفیقیهما
در دار النحلافه طهران صاتها الله عن الحدثان علی ید الحقیر محمد علی طهرانی غفر ذنوبه وستر عیوبه بحق محمد وآله في ١٨ شهر رجب المرجب من شهور سنه